

۳۴۷

اصل ذوالح

۱۱۶۱ تاریخ ...

تاریخ انجام کتاب سنه ۱۰۵۲ بوده

این کتاب ۵۸ سال بعد از انجام کتاب نوشته شده

در نسخه های لندن و ... [illegible] نوشته شده

بشماره ۳۲۱ کتابخانه ... [illegible] ۱۰/۱۲/۴۲

حق جهان را بنور عدل آراست آسمان و زمین را بعدل بپاراست. محمد الله والمنه ذات کامله صفات
عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان قهرمان زمان شاهنشاه قضا قدرت قدر توان
خسرو کامکار کامبخش کامران عنوان صحیفه خلافت و عالم آرایی آرایش دیوان
معدلت و کشورگشایی زینت افزای سریر سروری آراینده دیهیم عدالت گستری
فرمان روای جهان خسرو دانش یگانه گوهر دریای آفرینش سلطان جهانبانی
دولت و کامکاری زیبنده اورنگ سلطنت و بختیاری تهمتن عهد اسکندر زمان
غلام با اخلاص حضرت شاه مردان که از وفور عقیدت و پاکی اعتقاد خود را کلب آستان
ملایک آشیان آنحضرت میداند درة التاج تارک اقبال شاه ... و جلال
خلف دودمان ... حضرت شاه دین عباس اعلی الله تعالی لوای دولته و خلافته
بدین شیوه ستوده موصول و باطن فیض مواطنش بدین شیمه کریمه مفطور و مجبولست لازم
از دیوان رفیع الارکان تلک ما یشاء و یختار توقیع سلطنت و پادشاهی ممالک فسیحة المسالک
صفوت
ایران که خلاصه ربع مسکون و بهترین عرصه جهانست از زمره شاهزادگان این دودمان
نشان بنام نامی آن خسرو عالیقدر بلند مکان ترتیب و زینت یافته و منشور این موهبت عظمی باسم
سامی آن سلطان سلاطین نشان توشیح و تزیین پذیرفته بعد از آنکه آن ... [illegible]
که ممدوح جمهور صاحب خردان عالم است از خشک سال حوادث زمانه پژمردگی یافته
احوال ساکنان آن دیار از سموم سموم ... شده بود از اهتمام نسیم اقبال و ...

مثال
غایت ذو الجلال و زلال کوثر بهین جاه و جلال آنحضرت طراوت تازه و نضرت بی اندازه یافته
نضارت وچشمه می ازسر گرفت همچنانچه در صحیفه اول نگارش کلک بیان گردید مقر سلطنت
روز افزون و مستقر خلافت ابد مقرون بورود مبارک مسعود از الخلود کرده اند اعادی مخذول
العاقبه که خس و خار گلشن همیشه بهار دولت ابد پیوند آنحضرت بودند از نایره قهر قهرمان زمان سوخته
و راه عدم گرفتند و آنحضرت بنیابت و اب فرمان و تفویض والد عالیشان بمانع و منازعی رسند
فرمان روائی ایران و تخت فیروز بخت آبا و اجداد عالیمکان تکیه زده جمیع طوائف قزلباش که
سرگردان بادیه حیرت و پیرانگامی بودند وجود گرامی آن گوهر دریای عظمت و کامرانی را که
هدیه از هدایای آسمانی و بهین عطیه از عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخنده لزوم آثار
بشاشت و شادکامی بحیز ظهور آورده غلغله بشارت و مبارکباد از میان طوایف انسان بگنبد
افلاک و فراز منابر وجوه و دنانیر باسم و لقب همایونش آرایش یافته صیت سلطنت و پادشاهی
و آوازه خلافت و شاهنشاهی آن برگزیده الهی در اقطار آفاق اشتهار یافت خلایق از اطراف و جوانب
روی ارادت بدرگاه کیوان اشتباهش آورده پیشکش و نثار ایثار مینمودند و زبان حال کافه انام
بدین مقال گویا بود بیت شها بخت و دولت بکام تو باد ٭ فلک بنده و بخت رام تو باد ٭ مبارک بود بر تو تاج
شهان ٭ که زیبنده بر تست تخت کیان ٭ برآرای اورنگ فرماندهی ٭ که هستی سزاوار شاهنشهی ٭ بود از عنایات
پروردگار ٭ قضا با تو رام و قدر با تو یار ٭ بعمر طبیعی رسد سال تو ٭ بود گیتی افروز اقبال تو ٭ بنای بقا در
پای زوال ٭ بر اورنگ شاهی صد و بیست سال ٭ تاریخ جلوس میمنت مانوس آنحضرت را اموز زمان بمسند

عراق ظل الله یافته روی بجهت عرق در رشته نظم کشیده اند بیت که بر مسند شاهنشهی ٭ چون جلوس آن
شه همایون کاه ٭ بود چون سایه خدای جهان ٭ سایه انداخت بر عباد الله ٭ سال تاریخ دل طلب میکرد
هاتفی بانگ زد که ظل الله ٭ و اسم مبارکش عباس بهادر خان تیر تاریخ جلوس همایون و از الهامات غیبی
و اشارات لاریبی است بیت بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران ٭ تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان
امید که زمان دولت سعادت پیوندش بظهور حضرت صاحب الامر متصل بوده انوار معدلتش بر
بسیط عرصه غبرا گسترده باد و قواعد قصر خلافتش از اختلال حوادث دوران و مامون و مصون بوده
بهار دولتش را آفت باد خزانی در مرصاد و سالکان مسالک اخلاص و دولتخواهان شیمه مریدی گردون مراتب
را با عجز حلقه ارادت و بیگو بندگی این آستان رفیعمکان بر گوش و ناشر عقیدت و صدق
بر دوش جان دارند از نهال برومند حدیقه رافت و امتنان و نخبه سعادت ثمر و بوستان
و احسان آن سلطان سلاطین نشان بهره مند بوده بهمه توجهات خاطر آفتاب اشراق آن حسرو آفاق
کامیاب عزت و عافیت باشند بحق الحق و اهله و راقم این مقالات و محرر این مقالات
که در زمره کمترین غلامان با خلاص این دولت ابد پیوند معدود است بتوفیق و یاوری حضرت
باری عز اسمه شرح وقایع ایران از ظهور دولت این خاندان ولایت نشان و شمه از
حالات اجداد کرام عالیمقام حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را که تحریر آن بعالم عالم احسن الله
وقضایای زمان ولادت باسعادتش با خلاصه احوال فرخ مآل بر سبیل اجمال با این
مطابق نهصد و نود و شش هجری است در مجلد اول فی عبارات منشیانه و استعارات

بطریق رموز شگفانه تسوید نموده باتمام رسانید کما هو در صحیفه اول اشارتی بدان رفته
اگر از عمر امان باشد و فرصتی بدست افتد مسوده مذکور را بعبارات شریفه و استعارات
لطیفه در رشته تحریر کشیده بریاض بر دوز و ایدرا که در وقت کتابت بی اختیار بر زبان قلم
جریان یافته و ضروری فن تاریخ مینماید اختصار نسخه بنظم و نثر پرداخته اید که مقبول طبع
بالغ نظران صاحب طبیعت و مستعدان عالی فطرت گردد اکنون بنابر وعده سابقه اراده چنانست
که درین صحیفه یکقرن سعادت اقتران در مقصد اول از قضایا زمان سلطنت ایران
انحضرت که فی الحقیقه آغاز دولت و سال اول تمکن بر اورنگ خلافت سال بسال مرقوم
قلم وقایع رقم گرداند که انشاء الله تعالی اگر توفیق رفیق گشته حیات مستعار باقی باشد
قضایا و وقایع ثانی را در مقصد ثانی نگاشته کلک سوانح نگار گردد و باوجود اندیشه که اگر
بروش اهل تاریخ سنه هجری را که مبدا ان بعرف عرب اول ماه محرمست مسطور دارد اکثر
اهل عجم مستفیض نمیشوند زیرا که در میانه اتراک و اهل عجم مبدا سال نوروز سلطانیست [illegible]
که اول بهار عالم آراست و تا انقضا چهار فصل که نوروز دیگر میشود یکسالست و ماه محرم در عرض
سال ترکی واقع میشود و تواریخ که ارباب استعداد بجهة وقایع عظیمه روزگار در رشته بلاغت
انتظام کشیده اند با سال ترکی مختلف است بعضی موافق سنه سابق هجری و بعضی مطابق سنه لاحق حقیقت
بعضی گشته یکی را با دیگری چون فرق حقیقت ملتزم است که این نسخه عالم آرا از عوامض و مشکلات بری و عاری
فهم و خاطر پسند باشد نظر از ان اختلاف پوشیده بسال ترکی که عام فهم است قرار داده

که

که هم مستجمع ان احوال را وانشش اقرار باشد و هم بر سالکان مسالک جهانداری روشن گردد که از عهد
خلافت ابد مقرون این یگانه دوران در هر سال ترکی که بحساب فارسیان از نوروز تا نوروز
دیگر یکسال تمامست چگونه قضایا روی داده و بتوفیق حضرت ذو الجلال و حسن سعی این شهریار
سپهر اقتدار و بسپهر مهر روی اقبال در هر سال چه مقدار ترقی در امور دین و دولت واقع شده اگر چه در دوست
سال اول دولت ظفر ال چون هنوز اختر بخت ایرانیان در حضیض وبال بود بعضی مکروهات
که در لوح قضا ثبت شده بود بظهور آمد اما بتوفیق الله زمان ادبار زود سپری شده زمانه
ابواب سعادت و اقبال بروی اولیاء دولت بیزوال گشاد و میمنت بخت همایون و نیروی همت
والا رفیع بکار گردیده ریاض ملکت از رشحات سحاب لطف الهی و حسن اعتقاد و اهتمام پادشاهی
خرمی تازه یافت فی الواقع بی شایبه تکلف و سخن پردازی اگر بدیده بصیرت مشاهده
شود کردار خجسته آثار این تاییدیافته حضرت آفریدگار رحمت الا و دگار از سلاطین جهان
و دستور العمل پادشاهان جلیل الشانست اکنون بر سر سخن رفته موعی که خامه وقایع نگار قبل
ازین تحریر آن پرداخت مرشد قلیخان خاطر از امرای عراق جمع نموده من حیث الاستقلال
تکیه بر مسند وکالت زده قطع و فصل مهمات دیوان پیش گرفت و حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی بحیثیت استحکام قواعد قصر سلطنت و صلاح دولت دست تحمل او را در انتظام امور جهانداری
قوی و مطلق داشته روز بروز عظمت و اقتدارش می افزود و در اوایل حال در دولتخانه مبارکه
بسر میبرد و صبح و شام امرا و وزرا و ارکان دولت در دولتخانه همایون نزد او حاضر گشته [illegible] گفتگو

وجه وی مهام دیوانی برای و صلاح او فیصل می‌یافت بعد از چند روز از دولتخانه بیرون رفته
در منازل پرتجمل نواب جنت مکان که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امرای اطراف
ولیجان افشار از کرمان و یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی افشار از ابرقوه و
مهدیقلیخان ذو القدر و میرزا عبد الله ولد میرزا سلیمان از [illegible] و علیقلی سلطان
نواده شاهقلی خلیفه ذو القدر مهردار از قم و امیر حمزه خان طالش از استراباد و محمد خان
ترکمان از [illegible] و دیگر [illegible] بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده بشرف پای بوس مشرف شدند
روز بروز اعیان طوایف از اطراف و جوانب در کمال شوق و شعف بپایه سریر سلطنت
مصیر رسیده ادراک ملازمت اشرف نموده از فر طلعت جهان آرا روشنایی دیده حاصل کرده
در خلال این احوال که ایام سور و سرور معنوی روزگار بود عرس و سور صوری نیز در میان آمده
نواب کامیاب اشرف را تکلیف دامادی کردند و از شاهزادگان و بنات مکرمه آن دودمان
صفوت نشان صبیه سلطان مصطفی میرزا را که در حباله احدی در نیاورده [illegible] حجله تربیت جده مخدرات
نشو و نما یافته تا غایت در حباله احدی در نیامده بود و صبیه سلطان حسین میرزا که در حباله نواب غفران
مآب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود لایق تزویج و مناسب پرستاری ذات مبارک اشرف
دانسته بعد از استجازه از آنحضرت علمای عظام و فقهای کرام در بهترین ساعتی که نیرین اقتباس نور
سعادت از آن نمودندی آن دو زهره آسمان سلطنت را با مشتری اوج سعادت عقد
کردند و در میدان سعادت آباد و میدان اسب شاه جنت مکان جشن ملوکانه و مجلس پادشاهانه

آراسته

آراسته شبانه روز عروسی کرده ابواب عیش و طرب بر روی خلایق گشوده وضیع و شریف
خواص و عوام بمسرت و شادکامی گذرانیدند و در شب [illegible] حریم حرم سرای معلی را
بوجود شریف آن دو پرده نشین سرادق عفت آرایش پذیرفته بآن نسبت والا سعادت
امتیاز یافته شد و بعد از فراغ از لوازم جشن و سور و رسوم عیش و سرور هر یک از امرا
عالیقدر را بمناصب مناسب و تیولات ارجمند اختصاص بخشیده منصب قورچی باشیگری
بیوسفخان قرار گرفت و مهرداری بعلیقلی سلطان ذو القدر مفوض شد و ایالت شیراز
بمهدیقلی خان متعلق گشت و کور قورچی [illegible] ولد [illegible] منصب خلفایی یافت اما در باب وزارت
دیوان اعلا که بمیرزا عبد الله ولد میرزا سلیمان وعده نموده در قم فرستاده بودند علاء
خاطر میرزا شاهولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلیخان بود و پدرش در قلعه تربت شاهولی
بقتل آمده حق خدمت دولت دیرین داشت تغافل ورزیده خدمت وزارت از میرزا
منتمشی [illegible] و ولایت دلگشای اصفهان که بین الجمهور بنصف جهان اشتهار دارد و اکثر
املاک خاصه شاه جنت مکان و خاص آنحضرت بود و در زمان نواب سکندر شان شاهزاده
مغفور سلطان حمزه میرزا و بعد از او با ابوطالب میرزا تعلق داشت مرشد قلیخان بخود متعلق [illegible]
ساخت و این اول بدادایی و خطایی بود که در عراق از او بوجود آمد و الکاء قم بسلطان خلیفه [illegible]
گرفته قورخمس خان شاملو بحکومت همدان منصوب گشت و سایر ممالک بنوعی که رای مرشد قلیخان
اقتضا کرده بامرای عظام تقسیم یافت [illegible] هر یک فراخور الکا و اویماقی که داشتند

در باب لشکر و قوشون پسند گرفت که در سفر خراسان حاضر سازند و قرار یافت که در اول بهار
موکب جهانگشای شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده با لشکرهای عراق و خراسان بدفع عبدالله خان
پرداخته محصوران دار السلطنه هرات از مضیق محاصره خلاصی دهند ذکر بقیه حالات و وا
قعات تنگوزئیل ست و تسعین و تسعمائه سال اول جلوس سعادت
مانوس حضرت اعلی و بیان فتنه که در درگاه معلی میان امرا وقوع یافت و بقتل
رسیدن ایشان . . . . چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در
اوان طفولیت در دار السلطنه هرات نزد علیقلی خان لله و طایفه استاجلو نشو و نما یافته بالطبع خواهان
ایشان بود و بعد از آنکه میانه او و مرشد قلیخان چنانچه در صحیفه اول رقم نگارش یافته نزاع و قضیه
مهم محاربه انجامید و آنحضرت بدست مرشد قلیخان در آمده بمشهد مقدس تشریف آورده بودند لهذا مرشد
قلیخان و دیگر طایفه استاجلو بودن بکره خاطر شریفش بود اما بجهت صلاح دولت رضا بآن
داده بود درینوقت که بر تخت فیروزبخت موروثی پدر جلوس نمود و مرشد قلیخان پایه قدر و مرتبت
بایوان کیوان رسانید و شوکت و اقتدارش ازدیاد پذیرفت امرای عظام خصوصا یعقوب خان استاجلو
و برادران که از مشهد مقدس آمده از نزدیکان خبر داشتند و اگرچه خاطر اشرف را از شوکت و
اقتدار بیش از پیش مرشد قلیخان فهمیده بودند تاب تسلط و اقتدارش نیاورده داغ حسد
در کانون درون ایشان اشتعال یافت و همگی همت بر دفع او گماشته باغوای میرزا محمد ولد
میرزا اصفهان که بهوس وزارت دیوان اعلی آمده مقصودش بحصول نه پیوسته بود

با مهدیقلی خان حاکم شیراز و یوسفخان قورچی باشی و علیقلی سلطان ذوالقدر مهردار و ابوالمعصوم خان
ترکمان و کور قورخمس خلفا اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان یکجهت گشته و صحبت
می جستند و چون خبر آمدن ولد میرمیران صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان بموعد
بحوالی قزوین رسیده بود مرشد قلیخان قرار داده که باتفاق امرا باستقبال او روند اصحاب
قرار دادند که او را در باب بیان گرفته خاطر از مهم او جمع سازند صباح آنروز دو سه کس از مردی
که از موضوع خبر داشتند نزد مرشد قلیخان آمده ازین حال اخبار نمودند مرشد قلیخان هواخواهان خود را
جمع نموده از راه میدان اسب بدولتخانه همایون آمده حضرت اعلی شاهی را از قضیه و فساد امرا خبر
داد و امرای طاغی بمنزل یوسفخان قورچی باشی جمع گشته چون واقف شدند که مرشد قلیخان از کید و غدر
ایشان خبردار شده خود را بدولتخانه همایون انداخته در ملازمت اشرف است بهیأت اجتماعی بدر
دولتخانه آمده بهانه سواری و استقبال میرزا محمد امین و اکثر ملازمان و قشون ایشان یراق بسته
بودند ایشیک آقاسیان و قاپوچیان خواستند که لشکریان ایشان را از دخول مانع آیند هجوم نموده
تمکین نکردند و بی اعتنا الانه با درون دولتخانه در آمده با جلو و یراق بایوان چهل ستون بر آمدند
و اعتقاد ایشان آن بود که این اراده موافق مزاج اشرف و معاودت از آنحضرت یافته
دفع مرشد قلیخان را بآسانی خواهند کرد حضرت اعلی شاهی هرچند از اطوار مرشد قلیخان و
زیادتی دخل و اقتدارش ناراضی بودند اما بمقتضای رای و حسن تدبیر رعایت جانب
مرشد قلیخان نموده وجدیه و سیله طاغیان مذکور را که بخود سری بر آمده و اکثر در ایام [illegible]

قزلباش متقلب مرتبه ایالت و بزرگی یافته طریق سلوک ملوک طوایف داشتند از میان برداشتن
اولی و اهم دانستند زیرا که جهت دفع اجتماعت بهانه بهتر ازین بدست نمی آید بالجمله چون حضرت
اعلی شاهی از آمدن امرا بایوان چهل ستون واقف شدند کس نزد ایشان فرستادند که مطلب
ازین هجوم و ازدحام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست ایشان کوتاه جزوی کرده اندک
دلیری که می بایست نکردند و جرات پیش رفتن ننمودند و حصول مطلب خود را بوقت دیگر حواله نمودند
و در جواب عرض نمودند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم و آمده ایم که اگر خان اراده داشته باشد
باتفاق باستقبال رویم والا از خدمت اشرف مرخص گشته روانه شویم چون ایشان حرف دیگر گفتند
نواب اشرف رخصت داده فرمود که شما بروید که خان در خدمت اشرف بمهمی مشغول است و نمیتواند
آمد ایشان از کمال سفاهت و بیعقلی بازگشته بعد از استقبال بهیات اجتماعی بباغ سعادت آباد
رفته دانستند که بعد ازین از شر مرشد قلیخان ایمن نمیتوانند بود پرده از روی کار برداشته مخالفت
او ظاهر ساختند و بجمع نمودن لشکر مشغول شدند و مهمی را که در اول حال در کمال آسانی میسر بود دشوار
کرده بخود دراجع ساختند مجملا چون خبر جمعیت و شورش و غوغای ایشان در باغ اشرف و مرشد قلیخان
رسید قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند که سبب این شورش چیست
و چه مدعا دارند ایشان عذر گفتند که به تسلط و اقتدار مرشد قلیخان راضی نیستیم و سلوک ناهنجار
او نسبت به بندگان حضرت اعلی مشاهده مینماییم که مرضی قزلباش نیست و مارا با او تعیش صورت نمی بندد
حضرت اعلی شاهی فرمودند که شما ملازم این درگاهید اگر حرف دولتخواهانه بخاطر شما رسید با از بدسلوکی

مرشد قلیخان یا از دیگری شکایتی داشته باشید قاعده آنست که بعرض رسانید و هرچه فرمان شود
کرده بعمل آورید نه بجهة امری در میانه قزلباش فتنه انگیختن و لشکرکشی نمودن موجب عصیان و طغیان
و محض خطا است اگر حیا دارند اندیشه دیگر نموده باشند سودای دیگر بر سر داشته باشند دفع شر ایشان بر ذمت
همت لازم دانسته و بجهت آنکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده گردد شاهی بیرون نموده که هر
کس سر مبارک شاه را دوست میدارد در دولتخانه همایون جمع آید طوایف قزلباش گروه گروه
بدر دولتخانه دویدند اکثر جمع آمده رفته رفته جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی روی آورده و ایشان
از حصول مقصود مایوس گشته قورخمس خان را بمجمع خود طلب نموده مصحوب او بخدمت اشرف
پیغام کردند که قصوری در اخلاص و بندگی نداشته و از نواب کامیاب بکمال رضا داریم خاطر
مرشد قلیخان ازرده خاطر شده ایم که با سلوک ناهنجار پیش گرفته چون هر یک منصبی عالی از
مناصب دیوان اعلی سرافرازیم لوازم آن منصب از ما متمشی نمیشود و مهمی که بما مرجوع است
استقلالی نداریم و توقع تقویت و عزت از و بیشتر داریم و کمتر بظهور میرسد متمنی آنست
که بندگان اشرف اعلی بنفس نفیس متوجه شده نوعی که صلاح دولت قاهره باشد فیما بین صلح فرمایند
چون قورخمس خان پیغام امرا گذارد قرار یافت که ایشان بمنزل قورخمس خان رفته امشب
مهمان او باشند روز دیگر مرشد قلیخان از خاطر ایشان جسته از هر جهت مطمئن گردانند

کماینبغی بلوازم مهمانی پرداخت اما جماعت شاهی سیون که در دولتخانه جمع آمده بودند در آن شب
تا صباح پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی میداشتند روز دیگر که چهره ثوابت و سیاره
را ورنگ چاربالش فلک سیاره رنگ بر آمده وجود کواکب بشعشعه تیغ آتشبار متفرق و معدوم
کرد امیر قورخمس خان بدولتخانه آمده مهدیقلیخان ذوالقدر حاکم شیراز که اعقل و اشجع ایشان بود باتفاق
او آمده از جانب خود و امرا در خدمت اشرف عذرخواهی بسیار خواسته شروع در کارگذاری کرده
عرض نمود که مرشد قلیخان برای خود بعرض اشرف معظم مالک را فیصل داده مهرهای مبارک نزد خود
که توقیع صحایف دولت و جهانداری و مقالید [illegible] این سلطنت و فرمانروائیست در گردن خود انداخته
آنچه اراده خاطر اوست بفعل می آورد قاعده آنست که مرشد قلیخان مهرهای مبارک را من بعد
نزد خود نگاه نداشته به بندگان اشرف سپارد که بطریق شاه جنت مکان در حرم نگاه دارند
در هر هفته دو روز دیوان کرده امرای عظام که هر یک منصبی از مناصب دیوان دارند و ریش
سفیدان اویماق خود آمده جمع شوند و مهمات الکا و قشون سرطایفه بصلاح و استصواب ریش
سفید آن طایفه فیصل یابد که قورچی باشی را در میانه قورچیان عظام هر یک از امرا ارکان دولت
در میانه ایل و اویماق خود عزت و اعتباری باشد بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکندر
شان بجهت اقتدار امرا و جمعیت ایشان و تعصب کری یکدیگر چندین فساد در میانه قزلباش
مرشد

او را بزرگ و ریش سفید خود میباید دانست مهدیقلیخان در اثنای محاوره گفت و گو آواز بلند کرده
با مرشد قلیخان سخنان خشونت آمیز گفت حضرت اعلی شاهی را نایره غضب مشتعل گشته فرمودند که ای
مردک [illegible] ترا با ایالت شیراز و مرتبه عالی سرافراز فرمودیم زیاده ازین چه توقع داری که میانه
قزلباش فساد میکنی وجود امثال شما مردم که خود سر آمده خار گلزار دولت [illegible]
رخنه گر ملک بر افکنده به شاهی سیون طایفه ذوالقدر حسب الامر اعلی او را گرفته بیرون کشیده
تاج از سرش برداشته در همان مجلس [illegible] یعقوب بیک ولد ابراهیم خان ذوالقدر را که در زمان
شاه جنت مکان حاکم شیراز بوده و خود بخراسان رفته در ملازمت اشرف بسر میبرد و در موکب همایون
شاهی از خراسان آمده بود بحکومت ایالت شیراز [illegible] بدان مرتبه عالی سرافراز شد بعد از
قتل او اسلیم خان ولد شاهرخ خان [illegible] ذوالقدر را که [illegible] از نواب سکندرشان بود
ابوطالب میرزا [illegible] گشته [illegible] بمنصب [illegible] عنایت
خلیلقلی بیک [illegible] سلطان خلفا را که [illegible] داشت منصب خلفائی
سرافراز فرموده معامله کور قورخمس که [illegible] شده بود [illegible]
برادر اسکندر خان را قورچی باشی فرموده [illegible]
ابوالمعصوم خان معین گشت و امرا [illegible] و برادران او [illegible]
[illegible] شاهی سیون سوار شده روی بخانه قورخمس خان نهادند امرای طاغی که [illegible]
متذکر گشته تاب نیاورده روی بدان کوه [illegible] آوردند که شاید خود را بیکبار [illegible] توانند رسانید ابو

خان ترکمان و امام قلی میرزا از رفقا تخلف نموده از طرف دیگر بجانب همدان گریختند چون اکثر [illegible] در
کوه رفته بودند عساکر منصوره بتعاقب ایشان شتافته روی باین طرف آوردند کسی از عقب ابو المعصوم خان نرفت
لهذا مشار الیه بسلامت بهمدان رسیده از انجا به بغداد رفت و جمعی که بطرف دامن کوه رفته بودند
هنوز قدم از شهر بیرون ننهاده بودند که طلیعه لشکر با ایشان رسید ملازمان سر خود گرفته و امرا
بعضی بجنگ ایستادند در همانجا کشته شدند و بعضی که صرفه در جنگ ندیدند دستگیر گشته سوای یوسف خان
قورچی باشی که مرشد قلیخان بجهة آشنائی قدیم پدرش و اینکه حالا در دوست راضی بقتل او نشد
و امیر اصلان خان برادر میر حبیب جان که نواب کامیاب اشرف اعلا را با او شفقت تمام بود احدی را
از آن جماعت زنده نگذاشتند و این دو کس اگرچه کشته نشدند اما محبوس گردانیده بقلعه فرستادند
بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسف خان بالتماس ولیخان حاکم کرمان که عمزاده اش بود نجات یافت
امیر اصلان خان بقتل رسید میرزا عبد الله پسر میرزا سلیمان که محرک این فتنه بود با میرزا نظام برادرش
گرفتار شد چون تاجیک بودند مهم ایشان بر جان قرار یافت و هر یک مبلغی تحصیل نموده
سپردند که بشیراز برده از ایشان باز یافت نمایند میرزا احمد نواده میرزا عطاء الله اصفهانی
که در زمان شاه جنت مکان وزیر آذربایجان و شروان بود و میرزا احمد پدرش وزیر مرشد قلیخان
شده در قلعه تربت کشته شد و مرشد قلیخان در اداء حق خدمت و جانسپاری او را که پدرش [illegible]
بود همین شفقت شاهی برتبه وزارت اعظم سرافراز شده اعتماد الدوله لقب یافت و سعی او امیر
ابو الولی که در زمان ابو طالب میرزا صدر شده بود چون در مشهد مقدس پس میرزا

وعده

وعده صدارت داده بودند میر ابو الولی را از امر صدارت تمکین نکرده معزول بود در یتوقت
بدستور برتبه عالی سربلند گشته بتولیت سرکار فیض آثار میر سید [illegible] قرار یافت
و مهرداری شرف نقاوه بدستور زمان شاه جنت مکان بسید بیک کمونه شفقت شد
بعد از این قضایا مرشد قلیخان بمین شفقت و التفات اشرف اعلی سر بفلک خرد کیوان
رسانیده من حیث الاستقلال بانتظام مهام ممالک پرداخت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible]
مصلحت دولت قاهره در تقویت و تمشیت او کما ینبغی توجه و اشفاق مبذول داشته
همواره تلطفات صوری درباره او بمنصه ظهور میرسید متوفیات این سال
امام قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ بود در گنجه باجل طبیعی فوت شد وی از اویماق قاجار
بود که میرزا اسماعیل را تربیت نموده بحکومت قراباغ سربلند شده بود در زمان دولت نواب
سکندر شان و فرزند ارجمند سلطان حمزه میرزا چنانچه در صحیفه اول بتکرار التحریر یافته
در محاربات رومیه مردانگیها ظهور یافته بود و تا دوازده سال من حیث الاستقلال
امرای قراباغ بود و در این مدت کمال اختیار و اقتدار داشت ایالت الوسات
[illegible] خلیل خان ابن شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان
[illegible] اباغ بود مفوض گشت ذکر وقایع [illegible]
[illegible] سال دوم جلوس همایون شاهی [illegible]
[illegible] اوزبکیه [illegible] هرات [illegible] شدن [illegible] خان

اوی و استیلای طایفه شاملو و فتور خراسان

چون زمستان بپایان رسید نوروز عالم افروز بفرخی مبارکی
روی داد بیت باد بهاری طرب انگیز شد ❊ روی هوا لخلخه آمیز شد ❊ از اثر لاله گوهر
سرشت ❊ صحن چمن گشت چو باغ بهشت ❊ بساتین عرصه جهان که غارت زدگان لشکر
دی بودند از آسیب حوادث دوران اطمینان یافته با هزار برگ و نوا زینت خرمی از
سر گرفتند و شاهدان ریاحین که سر بجیب اختفا فرو برده بودند بجلوه گری در آمده بهجت افزای خلایق
گشتند و مرشد قلیخان بتهیه اسباب یورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف انتظام
احوال لشکریان مینمود و مسکن نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا از بیم فتنه قزلباش در
اول بقلعه الموت که طهماسب میرزا نیز در انجا میبود قرار داده بود که تا معاودت سفر خراسان
در ان قلعه اقامت داشته باشند در ثانی الحال بجهت نزدیکی گیلان بودن انجا را مصلحت
ندیدند و قلعه را این ری که وسط ملک عراقست و منازل مرغوب دارد جهت مسکن ایشان
قرار یافته احمد بیک کرامپا که از معتبران طایفه استاجلو و محل اعتماد بود بمحافظت قلعه
و خدمت ایشان معین گشت و مرشد قلیخان اگرچه همه روزه حرف یساق خراسان
محصوران قلعه هرات در میان داشت اما باطنا چون از علیقلی خان حاکم
بود و توجه خاطر اشرف را نسبت باو میدانست بملاحظه آنکه مبادا
گردد از و اشتعام کشید در رفتن خراسان تاخیر مینمود تا آنکه

گذرانید و محصوران هرات از فقدان آذوقه و عفونت هوا و بیماری که در قلعه بهم رسیده
بود بیتاب و توان گشته قدرت مصادمه و قوت قلعه داری نداشتند و طایفه ازبک
بر قلعه مستولی گشته آن بلده فاخره بدست معاندان افتاد شرح این احوال بر سبیل اجمال آنکه چون عبدالله خان
از اطاعت علیقلی خان مایوس گشت کمر همت بتسخیر قلعه هرات بست و طایفه ازبک
بمحاصره قیام نموده قلعه را مرکز وار در میان گرفتند علیقلی خان و طایفه شاملو مردانه وار
پای ثبات و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری پرداختند همه روزه از جانبین
مصادمه و محاربه وقوع یافته بازار گیر و دار گرم و دمبدم سفیر تیر و تفنگ پیام اجل میگزارد
و بعد از آنکه توجه همایون از خراسان بعراق و تمکن آنحضرت بر سریر سلطنت موروثی
ایران مسموع طایفه جلیله شاملو گردید اگرچه علیقلی خان بنابر عنادی که فیما بین واقع بود از
امداد مرشد قلیخان مایوس با مجمعی عزت و خادم طینت و طریقت و غلامی چندین ساله
این دولت عظمی تا ممکن و مقدور ایشان بود کوشش نموده میکوشیدند اوزبکیه قدم رجالت
توانستند نهاد و چند مرتبه بر دیوار هجوم نموده دو سه نوبت سیصد چهارصد نفر بشهر در آمدند
و محصوران مردانه بمدافعه کوشیده بسیاری از بهادران نامی را از بیرون دروازه بهلاک
انداختند و شهر را نگاه داشتند تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از هیچ طرف نسیم
نوید بهوا از فقدان آذوقه و ماکول نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم رسیده
خواص لشکر هرات گرد هر روز خلقی کثیر از ترک و تاجیک راه عدم میسپردند و بدینحیثیت اختلال

تمام باجوال محصوران راه یافت از مصادره خاطر کشته و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصا
ملا میر باخرزی که سالها نمک پرورده این دولت بود حرام نمکی کرده برجی از بروج که به او تعلق داشت
به بیرونیان ملحق شد و پیر الکابی قلعه و عجز و اضطرار بقیه سپاهیان و عدم قوت و قدرت
ایشان از آنچه بود عبدالله خان چنان خاطر نشان کرد و اظهار دولتخواهی اوزبکیه نموده در تسخیر قلعه
سعی کردن گرفت علیقلی خان ابوطالب بیک ارده بادی سبب نی خود را که با او قرابت داشت
بامیر بوداق سلطان شاملو و چند نفر از معتمدان بیرون فرستاد که با عبدالله خان تمهید مصالحه
نموده قرار دهد که جماعت قزلباش را راه دهند که دست از مملکت باز داشته با خانه کوچ و اهل
و عیال بیرون روند عبدالله خان در اول حال از معنی مشتهای مطلبش بود درین وقت به تحریک
ملا میر و معتمدان حرام نمک خصوصا میرزای ارباب و میر ابوالحسن غوریانی راضی نشد و با آنکه
بیت در آیین شاهان دیهیم کیان ∴ پیام آوران ایمنند از زیان ∴ در هیچ عهد و زمان کشتن ایلچیان معمول
نبوده و هیچ یک از کشورگشایان والا شکوه مرتکب آن نگشته همگی مذموم شمرده اند عبدالله خان
بان امر شنیع اقدام نموده فرستادها را به دهن توپ نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد در
خرمن عمر آن بیچارگان زده فی الواقع اساس ناموس خود را سوخت و الا ایشان سر و جان
در راه این دودمان باخته به نیکنامی بعالم آخرت که آخر راه رفتن است شتافتند بالجمله چون علیقلی خان
و اعیان شاملو از مصالحه مایوس شدند و ابواب خلاصی را مسدود یافتند بهر طریق بود قریب بده ماه
با آن لشکر بیکران مقاومت نمودند و قلعه را نگاه میداشتند اما اکثر بروج از نگهبانان خالی مانده بود

[illegible]
خود رفته بودند شخصی از برج فریاد زد که این برج از نگهبانان خالیست جمعی از بهادران اوزبکیه
که پیشه مستعد یورش بودند خود را بپای برج رسانیده با ریسمان بالا رفتند و چند کس را بالا
کشیدند و همچنین در دو سه برج دیگر این عمل کردند علیقلی خان و لشکر قزلباش از این معنی غافل بودند
ناگاه اوزبکان از برج و باره قلعه برآمدند اوزبکیه بشهر ریختند از غایت سراسیمگی و عدم قدرت
احدی از مستحفظان بمدافعه ایشان نپرداخت و دست از محافظت برج و باره کشیده در کمال اضطرار
بی اختیار خود در انبار اختیار الدین انداختند که در میان شهر واقع و از آثار ملوک غوریست ساخته
و شهر هرات بدست اوزبکیه درآمده قتل و غارت در شهر شیوع یافت و آتش بیداد بنوعی مشتعل
که زبانه بکره اثیر رسید علیقلی خان و جمعی از طایفه شاملو و غیرهم که در حصار اختیار الدین پناه جسته
بودند دو سه روز در کمال اضطرار و پریشانی بسر برده چون آذوقه و اسباب حصارداری در حصار
نمانده بود و حیران کار خود گشته عبدالله خان و اوزبکیه چون خبری از احوال حصار نداشتند تصور
مینمودند که محصوران انجا قلیل اند و آذوقه بسیار دارند و در نگهداشتن آن ارک سعی بسیار خواهند
کرد و معامله بامتداد خواهد کشید بوساطت محمد باقی اتالیق و میرقلبا کوکلتاش و امرای معتبر اوزبکیه
بعلیقلی خان پیام کردند که اگر ترک قلعه داری کرده ارک را بسپارد و متعلقات خود را پیشکش نماید
او را مرخص سازیم که با طبقه قزلباش بهر طرف که خواهد برود و شرط آنکه آمده بار اوزبکیه
نماید علیقلی خان اگرچه اعتمادی بسخن عبدالله خان و عهد و شرط طایفه اوزبکیه نداشت از

عبدالله خان متوجه گردید پس او که در عهد سلطان حسین میرزا بود کشته شد و اوزبکیه ارک را متصرف
در آوردند و عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان در باغ شهر بود امرا اوزبکیه دیدن عبدالمؤمن خان بانجا
بردند او باراده خود یا باشاره پدر علی اختلاف الروایتین جمعی از بهادران اوزبکیه که اکثر برادر و پدر و
و اقوام ایشان در محاربات ایام محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک نمود که از طبقه
قزلباشیه انتقام کشند در وقتی که علیقلیخان و مردم او بحوالی خانه عبدالمؤمن خان رسیدند امرای اوزبکیه
گفته بودند که با شمشیر و یراق بخدمت پادشاه رفتن خوب نیست شمشیرها از میان ایشان گشوده بودند
دران اثنا شاه محمد الچیان دست بمندیل علیقلیخان رسانیده غازی سلطان بلیان لو شاملو مانع دست
درازی او شده خنجرها و انداخت و جمعی دیگر از اوزبکیه بجانب او شمشیرها کشیده قزلباش چون
مشاهده انحال نمودند دانستند که حال چیست کلمه شهادت بر زبان آورده همگی عرصه تیغ فنا گشتند القصه
مجموع بیرون آمده دست از جان شیرین شسته دران واقعه هولناک شربت شهادت چشیدند
عبدالله خان بعد از وقوع انحال حکم بقتل عام قزلباش نموده اوزبکیه بنوعی مبالغه در قتل و غارت نمودند
که بسیاری از مردم تازیک با وجود موافقت مذهب با اولیا قزلباش کشته شدند نسا و صبیان طایفه شاملو
و غیر ذلک را باسیری گرفته بجانب ماوراءالنهر فرستادند و خواتین معظم شاملو را بجهت دست آوردن
ذخایر و دفاین بتعذیب شکنجه کشیده دقیقه از دقایق جور و تعدی نامرعی نگذاشتند بعد از شکنجه بسیار
اموال برهنه و عریان سر میدادند کمتر کسی از ان بلیه نجات یافت و قلیلی که در سبولها خزیده بودند شبها

بیرون آمده پیاده و برهنه پا سر بصحرا نهاده فرار می نمودند چند گاه رافضی گشتن دران ملک رواج داشت
هرکس عداوت قدیم با کسی داشت فی الحال او را برفض منسوب ساخته و جاهل نادان را گواه گذرانیده
قاضی متدین بمذهب حنفی بی تامل بقتل و حرق آن بیچاره اشاره مینمود هرکس که اندک تمولی بود بمصادره
اوزبکان گرفتار بود مجملا چند گاه رعایا و عجزه پایمال رنج و عنا بودند تا آنکه عبدالله خان حکومت
آن ولایت را بامیر قلباباء کوکلتاش که از اعیان سمرقند بود و مرد فاضل صاحب طبیعت و حق خدمت
در ذمت خان داشت و محل اعتماد او گشته رتبه امارت با منصب عالی صدارت جمع داشت تفویض
نمود مشار الیه شیوه اندکی از ملکداری و رعیت پروری پیش گرفته ابواب جور و اعتساف مسدود
ساخت و متعصبان مذهب را از آزار و اضرار بقیة السیف خلایق ممنوع ساخته بالتیام جراحات
بیچارگان پرداخت فی الجمله استقامتی دران ملک پدید آمد القصه عبدالله خان بعد از فتح و تسخیر
هرات عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معلا معطوف گردانید و ابراهیم خان برادر
قلیخان که حاکم آنجا بود خواست که بمتانت رای و حسن تدبیر آن گروه را از سر پاکان آن بقعه
شریفه دفع نماید با وکلای عبدالله خان ابواب الفت و آشتی مفتوح داشته تحف و هدایا بجانب
خان فرستاده و عرض کرد که چون لشکر اوزبک مدت مدیدیست که از اوطان جدا افتاده در تسخیر
هرات مشقت بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه محاصره قلعه مشهد مقدس گردند استعداد قلعه
داری در مردم این ولایت بیشتر است جهت حفظ و حراست روضه مقدسه حضرت امام الانس و الجن
در قلعه داری زیاده از مردم هرات سعی و کوشش خواهند کرد و موکب عالی را توقف بسیار در یک ولایت

میباید کرد و لشکریان زحمت بسیار خواهند کشید مع هذا پادشاه ما بر مسند سلطنت موروثی
تمکن یافته با عموم سپاه قزلباش از پایه تخت همایون بیرون آمده متوجه خراسانست و اگر در اثنای محاصره
مشهد مقدس قدم بآن ولایت نهند معلوم نیست که طایفه اوزبک که در پیش ییلاق هرات کشیده باشند
تاب مقاومت لشکر نصرت‌اثر قزلباش توانند آورد اولی آنست که درین سال بسعادت کوچ کرده
متوجه مقر سلطنت گردند و ما را مهلت دهند که در سال آینده اگر پادشاه ما در خراسان باشد ایشان نیز
بدانچه صلاح دولت خود دانند عمل نمایند و الا احتیاج نهضت موکب عالی نیست هر کس از امرا او را
فرستند ما ملک را سپرده راه خود میگیریم عبدالله خان را این سخنان معقول افتاده و آوازه توجه موکب
همایون نیز باو رسیده بود بعد از کنگاش بکر صلاح در مراجعت دانسته ترک محاصره مشهد مقدس
نمودند و بتحفه پیشکشی قناعت کرده طبل ارتحال فرو کوفتند و متوجه جانب سرخس شده چون پای
قلعه سرخس رسید در حوالی شهربند فرود آمده میرزا حسینخان حاکم آن ولایت که ولد میر حسن سلطان
فیروزجنگ بود در زمان شاه جنت‌مکان در سلک امرای جغتای خراسان منسلک و درین عهد حاکم
سرخس بود دروازه شهر و قلعه مسدود ساخته لوازم حفظ و حراست مرعی میداشت و جماعت جغتای
ملازمان او نهایت مردانگی نموده اوزبکیه را پیرامون شهربند نگذاشتند عبدالله خان قریب بچهل روز
نشسته کاری نساخت بسیاری از جنود اوزبک در محاربات [illegible] ضایع شدند بالاخره
سخن از وعده و وعید گرده جنگ را در باقی گذاشتند و عبدالله خان بتحفه پیشکشی راضی شده بازگشت
بعد از رفتن او امرای قزلباش تا غوریان در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار مرغاب بتصرف

اوزبکیه در آمده میر قلبابا حاکم و فرمان روا گشت در ایامی که عبدالله خان در حدود مشهد مقدس
بود اوزبکیه چنانچه عادت ایشانست بنهب و غارت و خرابی مملکت قیام داشتند صلحا و اتقیا
مشهد مقدس عریضه موعظت‌آمیز بیرون فرستادند که شاید بدین وسیله دست از خرابی باز
داشته متعرض محصولات که اکثر بکار رفیض آثار متعلق و مدار معاش جمعی کثیر از خدمه آن روضه
مقدسه است نگردند علما و فضلا اوزبکیه در جواب عریضه مکتوبی با نقبای مشهد فرستادند و مولانا
محمد مشکک رستمداری جوابی نوشته فرستاده و هر دو مکتوب درین صحیفه ثبت افتاد که ارباب فطنت و
اصحاب تمیز از مطالعه آن بهره‌ور گشته حسن عقاید ارباب حق و بطلان ظهور یابد مکتوب
علما و فضلای اوزبکیه در جواب عریضه خدمه و صلحای متبرکه که بنقبا
مشهد مقدس نوشته‌اند پوشیده نیست بر جمیع مؤمن عالم که تعرض باموال و نفوس کسانی که
گوینده کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله اند مادام که از ایشان افعال و اقوالی
که موجب کفرست صادر نشود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمه رضی الله عنهم نموده باشند جایز نیست اما
وقتی که با تکلم باین کلمه طیبه مذهب اهل سنت و جماعت و کلام علما و اتقیا را بالکلیه مهجور گردانیده
دیو مسائل را بابای اول نگذاشته اظهار طریق شنیعه شیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذوالنورین
و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی که کفرست تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام
بر امر حضرت ملک علام قتل و قمع ایشان اعلاء الدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ
اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران ظلاله در جهاد که باتفاق جمع

وجب وطریق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و اصحاب کرام است با وجود استطاعت
وقدرت تساهل باید چگونه از عهده جواب و سوال ملک متعال که یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئا
ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون بآیه کریمه و لنسئلن الذین ارسل
الیهم وغیره ثابت شده تواند بیرون آمد و هر عاقل که بمقتضای عقل رفته در آیات و احادیث
تامل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت رسالت گشته طریق بیعت وجهاد را
مرعی داشته سالها در اعلاء کلمه حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از ثواب
نقصان و مستحق خسران خواهند بود خصوصا آنها که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند
اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و شک نیست که حضرات شیخین ذی النورین
جمله اند که بمصاحبت و مجالست آن سید مکرم معظم حضرت صدیق اعظم را در کلام قدیم بآیه
یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و بمقتضای وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
اقوال و احوال آنحضرت موجب وحی است و آنحضرت بکمال توقیر و احترام ایشان میداشته اند و
توصیف هر یک احادیث کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلانست و فی الحقیقة
منکر قرآن و نسبت کننده نقص بسرور انس و جان و معتقد و محب ایشان مرضی و تابع آن سرور باشد
و بنابر فرموده الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم
امید است که بشرف محبوبیت سبحانی و عز غفران برسند و ایضا شجاعت و اهتمام حضرت امیر المؤمنین

علی کرم

علی کرم الله وجهه در الحاق ازان مشهور ترست که بر کسی پوشیده مانده و انجناب در زمان متابعت و بیعت
خلق با ایشان بوده و خود نیز متابعت و مبایعت کرده پس آن جماعت نسبت نقص بآنحضرت میکنند
غافلند از آنکه ثبوت نقص بانجناب لازم می آید و ایضا چگونه جائز است نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها
بآنچه متفق علیه است که شرف فراش آنحضرت یافته و محبوبه آن سرور بوده بعضی امور شنیعه که
شنیدن آن جایز نباشد و در قرآن مجید وارد است که الخبیثات للخبیثین والخبیثون
للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود
که نسبت خبث بآن منجر بکجا میگردد و ایضا از چه کینه بازاری را که نسبت خبث بام مشتغلی نماید آن
بازاری در کمال وحشت میگردد چگونه صاحب فراش خیر البشر را امثال آن چیزها که بعضی از طایفه شیعه نسبت
میدهند توان داد نعوذ بالله منه فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر بعضی گویند که از امثال
این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این مهملات را میشنوند و منع نمیکنند پس ایشان
نیز حکم آنها داشته باشند که بحکم آیه ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث
لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات مسلمین
حلال باشد جواب آنست که در آیه و حدیث اموال تخصیص بمومن و مسلم یافته و آنچه متواتر ثابت شده
که جماعت شیعه شنیعه میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون شده و این آیه و حدیث بنابر مفهوم مخالف
که بعضی علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج نوشتن نیست دلالت دارد بر آنکه
قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جائز است

وبحکم او دران خلافی نیست و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه ننمایند
جایزست باتفاق علما چه اهل الجماعت گویند کلمه توحید و مسلمان باشند و برین دلالت بعضی
حروب که اسد الله غالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه زمان خلافت خویش کرده است
ازین قبیل است حروبی که اعلی حضرت خاقانی با بعضی از مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند
که زراعات و عمارات و باغات اطراف مشهد مقدس منور سرکار فیض آثار است که آبا
و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده اند چون این دیار از جمله دار الحرب است و تردد لشکر اسلام
موقوفات معین نیست او نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد بر تقدیری که تعیین و امتیاز
یابد مصرف آنها مسلمانان خواهند بود وقتی که بمصرف نمیرسید باشد خلیفه را جایز است
که از افغانان و لشکر اسلام حلال کرده اند و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار از دست
پیغمبر صلوات الله علیه بر تقدیر تسلیم گویا آیه کریمه إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ
عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ را نشنیده اند و آنچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح شرع اسلام است
و آنچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند بیت هر که او روی بهبود
نداشت ⁂ دیدن روی نبی سود نداشت ⁂ و آنچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند
ممنوع است بر تقدیر تسلیم جا که عدم اطلاع بر عقیده فاسد ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند که ماه
رجب از جمله اشهر حرام است و قتل و حرب دران ماه با جماعتی که در مقام حرب هستند
جایز نیست جوابش آنست که حرمت اشهر حرم منسوخست بنابر احادیث صحاح مشهوره بعضی از

غزوات حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه دور فتن او بر سر اعادی و درین اشهر واقع شده است
برین آنچه نوشته اند که آیه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ دال و از
محکمات است و دران شک نیست و لیکن شک نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است و اهل سنت و
الجماعت که ترک عبادت نموده اند سب و لعن اکابر صحابه مینمایند و این کفر و ذنوب را عبث
ثواب میدانند با آنکه متیقن و متعین است که در لعن کردن شیطان که بنصوص بر ملعونیت او
ناطقست ثواب نیست و معصیت با آنکه در میان ایشان جمعی هستند معانی ظاهره آیات و احادیث را
میتوانستند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث کتب بر اظهار آن سعی نموده اند این مذهب
ظاهر البطلان را بیکر دند و بیعت اثنی عشر علیهم السلام و سلف نمینمایند قَدْ بَيَّنَّا
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و اگر بعضی از مضلین افترا نموده از بعضی ائمه و سلف
در تقویت معتقدات فاسده بر ایشان خبری رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را
سخنی و بحثی باشد باید که رئیس خود عبد الله را بی چون و چرا نشد تا امان داده بعضی از طالبان
رکاب همایون مناظره نماید تا شد که مذهب حق بر همه ظاهر گردد والسلام علی من اتبع الهدی

جواب کتاب مذکور که مولانا محمد [illegible] نوشته

نتایج افکار و رشحات اقلام در بار افاضل ماوراء النهر هَدَاهُمُ اللهُ إِلَى
سَبِيلِ الرَّشَادِ حَفِظَهُمُ اللهُ تَعَالَى وَإِيَّانَا عَنِ التَّعَسُّفِ وَالْعِنَادِ
بوقوف پیوسته دران باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب مذکور شد و در رای حکمت

ارای حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت
مسطور است امت را بکتاب الله و عترت طاهره مامور ساخته چون حضرت امام الانس
والجن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا در بلاد عجم غریب واقع شده راقم الحروف محمد
خادم برای احترام غربت آنحضرت و بواسطه فیوض برکات که از روح مطهر آنحضرت یافته و
ذکران درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات علامت ایشان را اختیار نموده بخانواده لباسش
الفتی دارد و نه با او ترکیب کلفتی بسبیل دغا بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل یقین کرده
آنچه مقتضای حدیث و قران و موافق امر حضرت ملک منانست اختیار نموده از روی انصاف
کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول انظار افادت آثار حضرات شود فهو المراد بیت من آنچه شرط
بلاغست با تو میگویم : تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال : و تمیز این سخن کس صاحب ادراک
کامل و انصاف شامل میتواند بود و آنچه از علمای ماوراءالنهر که متردد این حدود ند مسموع شده است که نواب
اعلی خاقانی باین دو صفت حمیده آراسته اند و از امرای ایشان کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر
بفنون فضایل پیراسته اند اما تصدیقی که از ایشان الی الان بحکایات علمای ماوراءالنهر واقع شده
بنابر مثل مشهور که چون شنیدها تقاضی روی راضی آیی معتبر نیست چه فضلای مذهب اثنی عشر بمجلس سامی
ایشان مشرف نشده اند و علمای اهل سنت چنین خاطر نشان کرده اند که این مذهب مبتدع و مخترعست
و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین در اختیار احدی المذهبین
امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع و منفذ خواهد بود مجملا در طریق شیعه و سنی که کثیره

و احادیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هردو فرقه باشد معتمدات و احتیاط مقتضی آنست
که آنچه متفق علیه بواسطه منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند
اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر صلوات الله علیه بلا فصل ان لم یؤذوا رسول الله ابوبکر را میدانند
اهل سنت اند و اگر حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام را میدانند شیعه اند و قول ثالث
نیست پس متفق علیه فریقین باشد محتج اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از
تمهید مقدمات گوییم آنچه مرقوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تشنیع و تغلیظ حکم بکفر اثنی عشریه آنست
بدلایل متعدده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مدح خلفاء ثلث فرموده و سخن آنحضرت بمقتضی
آیه کریمه وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَىٰ وحی است و شیعه که مذمت خلفاء
ثلث میکنند مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفرست جواب آنست که ازین دلیل قدح خلفاء ثلث و بطلان
خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف آورده که از اکابر علمای اهل سنت است منقول است
که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شده مخالفت اول آنست
که حضرت در مرض الموت فرمود ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لم تضلوا بعدی
عمر بدین راضی نشد گفت ان الرجل علیه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا
پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بلند شد و حضرت متألم و آزرده شده فرمودند که برخیزید که پیش من
تنازع سزاوار نیست و این حدیث در اوایل صحاح بخاری در اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه
مذکور است و مخالفت دویم آنکه حضرت در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه

بن زید بغزو رفتند و بعضی از آن جیش تخلف نمودند و بسمع مبارک آنحضرت رسید مبالغه تمام فرمودند
جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه و مع هذا خلفاء ثلاث داخل در اهل جیش اسامه بودند متابعت نکردند
پس گوییم امری که حضرت در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه کریمه مذکوره وحی است و نفی وصیت
کفر کرد و رد وحی است و رد وحی کفر است ما اعترفتم علی ما دل علیه قوله تعالی
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر را اهل خلافت نیست
پس هرگاه کفر عمر و سلب قابلیت خلافت از او ثابت شد بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان نیز
خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب نشود چه مذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و مذهب اهل شیعه
هیچکدام خلیفه نیستند و اینکه عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام
نیست و نیز تخلف از جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفاء ثلاث اند اتفاقا
و از هر یک از روایتین مذکورتین بوجوه بسیار اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید
و تفصیل آن درین صحیفه نمیگنجد و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی الجماعت چندان دلیل
معقول و منقول دارند که احصاء آن از امکان متقل بیرون است و این صحایف گنجایش تذکار آن ندارد
والله یهدی بحق الحق وهو الی سبیل الرشاد دیگر چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل
حضرت پیغمبر نیز وحی است الواقع کذلک و آوردن عثمان پس گوییم اخراج حضرت رسول مروان را
از مدینه وحی است و آوردن عثمان او را بمدینه و تفویض امور عظیمه باو نمودن رد سخن حضرت رسول است
و کفر است بدو دلیل اول آنکه حضرات فرموده اند دویم آنکه قوله تعالی لا تجد قوما

یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله الآیة دلیل یقین مبین است
برای تحقیق حق و ترغیب اهل بصیرت کتب بسیار در این باب بسیار است و لیکن در خراسان محل شهرت
که بوسه به پیغام بخشید و اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد داشت بیت هر جمعیتی
وصل تو جویم لعل الله یجمعنی و ایاک اما بشرطی که مناظره بمقدمات علمی باشد نه شتم و لعنت و بوکرده
و غیر آن و نیز مدح خلفاء ثلاث از معنی متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن
ظاهر نیست و آنچه دلالت بر ذم ایشان کند نقل روایتین مذکورتین و غیرهما در کتب فریقین
مسطور و مذکور است و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند لیس اعتماد
بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصا وقتی که ناقل آن تجویز وضع حدیث کند یا عادل نباشد
و خبر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکوره لا نسلم که کفر باشد
والا مصرع پس در همه دهر یک مسلمان نبود چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین و فقها
و تعظیم و توقیر پیغمبر نسبت بخلفاء ثلاث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت
و حسن عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم باشد الصدور لایق نیست لهذا حضرت علی
علیه السلام از عمل ابن ملجم علیه اللعنه خبر داد و عقوبت نفرمود و روایتی که دلالت بر حسن فعل مخصوص
کند مفید نیست چنانکه در آیه کریمه لقد رضی الله مذکور میشود دلیل دویم آنکه مفهوم لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفاء ثلاث برضوان حکم نمیکند مشرف شده
پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول آیت بعد التوفیق رضاء الله است از فعل مخصوص

که بیعت ابیست و کسی دغدغه ندارد که بعضی از افعال ناپسندیده از ایشان واقع شده سخن در آنست
که بعضی از افعال قبیحه از [illegible] خلافت مخالفت
مخالف نص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مذکور است نموده اند و غصب خلافت کرده اند و
فاطمه علیها السلام را آزرده ساخته شد و چنانکه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح
مذکوره تمام این روایت فخرجت عنه ولم تکلم معه حتی ماتت
و فقیر خود صحیح مذکور را مشاهده کردم و نیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است
مَنْ اَغضبها فقد اَغضبنی و در مشکوه در مناقب آنحضرت منقول است که مَنْ آذاها
فقد آذانی ومَنْ آذانی فقد آذی الله و کلام صادق مضمون اِنَّ الَّذِینَ
یُؤذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ ناطق است حاصل
که بواسطه این افعال ذمیمه و منع بیعت حضرت تخلف از جیش اسامه وغیره که احصا در نمی آید مورد
مذمت شده اند چه سلامت عاقبت بحسب خاتم اعمال و وفا کردن بعهد و بیعت حضرت رسول است
صلی الله علیه واله و هر کس بسعادت سلامت عاقبت مستعد میشود بواسطه نقض بیعت و مخالفت
حضرت رسول مستوجب عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ
عَلَی نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفَی بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللهَ الآیه بر این شاهد است دلیل سوم
آنکه حضرت الله تعالی ابو بکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب قابل ذم نیست جواب آنکه آیه
قَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ یُحَاوِرُهُ دال است بر آنکه صحابت میان مسلم و کافر واقع است

و صاحبت در نسبت موافق الطرفین است همچون اخوت پس همچنانکه هر یک از برادران نسبت بدیگری برادر است
خواه مسلم خواه کافر هر یک از همراهان نسبت بدیگری مصاحب و همراه است خواه مسلم خواه کافر
و آیه کریمه یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
مؤید مقصود است چه صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر آن بصاحبی فی السجن کرده یعنی ای دو
صاحب من در زندان پس یوسف علیه السلام که پیغمبر است دو کس را صاحب خوانده که
بت پرست بودند چنانکه هم این مذکور دلالت میکند برین پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن
دلیل خوبی نیست و نیک جاری شد بقلم خجسته رقم حضرات که بیت هر که او روی به بهبود نداشت
دیدن روی نبی سود نداشت اما از حضراتی که دعوی ادراک دقایق قرانی نموده اند بغایت
مستبعد نمود که در بیت مذکور رکیکی مرکز است که او نوشته رابط مصرع ثانی مذکور را برداشته اند
هر مصرع را فی تغییرها تمام گذاشته اند باین دقیقه متفطن نشده اند روح ملا جامی را آزرده ساخته اند
ولیکن چون غارت و پامالان بر کافه اهل خراسان واقع شده خانها خراب شد حضرت مولوی
نیز از آنجا است اگر یک بیت او نیز خراب شده باکی نیست البلیة اذا عمت طابت
و از اشعار عرب نیز استشهاد است اما صلح بقدر آن نیست الحاصل از حضرات آنست که اگر بجهة ابهام
لفظ بلا تامل در معنی استدلال نفرمایند دلیل چهارم آنکه حضرت ولایت پناه علی علیه السلام با وجود کمال
شجاعت در وقت مبایعت مردم با خلفاء ثلاثه بود و منع نفرمودند این دلیل حقیت بیعت است
و اگر نه قدح آنحضرت لازم می آید جواب آنکه قبل از آنکه حضرت امیر از تکفین و تجهیز حضرت رسول فارغ

شود خلافت در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده از برای ابی بکر علیه ما یستحق بیعت گرفتند
بوجهی که ذکر آن در صحیفه نمیگنجد و آنحضرت بعد از اطلاع بنا بر قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق
یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت بر حقیت ایشان نمیکند چون حضرت با کمال شجاعت
در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آن نبود چنانکه آثار و اخبار
برین دالست که حضرت پیغمبر صلعم و حضرت امیر المومنین علیه السلام و سایر صحابه باتفاق با قریش
جنگ نکردند و از مکه معظمه مهاجرت نموده بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح نمودند و مراجعت فرمودند
پس بر وجهی که برای جنگ نا کردن نسبت پیغمبر را سیره و سایر صحابه گنجد جهت جنگ نا کردن حضرت
امیر کافیست مع شیء زاید چه حقیقت کفار قریش مطلقا متصور نیست و تردد اهل تحقیق در این تفصیل در باره آن
نیز جاریست چه فرعون با دعوی خدائی تا چهار صد سال بر مسند سلطنت متمکن بوده و هر یک از شداد
و نمرود و غیره مدتی برای این دعوی باطل میبودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را
هلاک نکرد تا خلق بسیار بعد از آن گمراهان عقیده آوردند هرگاه در باره الله تعالی تاخیر در دفع خصم صحیحه
در باره بنده بطریق اولی خواهد بود و آنچه فرموده اند که حضرت امیر علیه السلام با ایشان بیعت کرده
وقوع این بلا آگاه بود تقیه ممنوعست و تحقیق آن در صحیفه نمیگنجد غرض که شارح عقاید نسفی در بیعت که به
شیخین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام شمرده و صاحب
مواقف نیز بر آن رفته اند و وجهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده و امام محمد غزالی بیت
شیخین را کفر ندانسته پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرموده اند نه موافق سبیل مو مخالفست و مطابق حق

ان مقصود نباشد و آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد
و هر حال ما بعد از حضرت الله تعالی جمیع موجودی اشرف و اکمل از حضرت رسالت میدانیم
و کبری که منافی شان جلالت آنحضرت باشد اعتقاد نمیکنیم اما فریاد از جراتهای حضرات که بواسطه
میل تعصب باحادیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند بیت الله که پیش تو نگفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ور نه سخن بسیار است و آنچه در باره نسخ حرمت اشهر حرام فرموده اند محل
عدم آنست که نا معتقد به که نسخ قرآنی تواند بود ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم
که در بعضی ازین اشهر باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتداء بلکه حروب آنحضرت اکثر چنین بوده
هر گاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبه سابقه معلوم شد وجهی که برای حلیت قتل و هم
و حرمت ساکنان مشهد مقدس فرموده اند ناتمام است بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر ضمایر دیگران
جمعی که بهم نرسیده اند چون حاصل شد ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ و دعوای حال این پادشاه
همچون آتش است و لایق علمای کرام آنست که بزلال موعظه تسکین التهاب این آتش نمایند خلق الله
نسوزند نه آنکه بجای فرشته این آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع بندگان خدا را بسوزند که
ذلت اندازند بیت چو آتش مشتعل شد و کرنش مباد که دوده دل مستطابی را نید و ظاهر است که این
فتوی ها بملاحظه اهل سپاهی بهانه اهتمام در استیصال بندگان خدای تعالی بهم میرسد و استیصال این
اگر چه کافر باشند ملا ... الله که در کمال آن نیست چنانکه روایت شده مهدی که حضرت نوح
در روز قیامت برای هلاک کفار و خلایق و آثار و اخبار در این باب دلالت و تفصیل آنها در این صحیفه

نمیکند و هرگاه دستهای شوی علما این کار کنند معظم جواب آن در روز قیامت بر علما خواهد بود

بیت در آن روز کز فعل پرسند و قول ؛ اولو العزم را دل بلرزد ز هول ؛ بجائی که شرمنده اند انبیا ؛ تو عذر گنه را

چه داری بیا ؛ و مخفی نماند که ابن طاوس از علمای شیعه بود و در اصول و فروع مجتهد بوده و در

فقه تصنیف فرموده بنا بر آنکه حضرت الله تعالی در باره حضرت پیغمبر که دوست آنحضرت است و دنیا را

بطفیل آنحضرت خلق کرده گفته که وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ

بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ هرگاه در باره

حضرت پیغمبر اینچنین تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون

از عهده بیرون آید پس اگر حضرات عالیات طریق اتقیای سلف را مرعی داشته شود احتیاط مسطور

بهتر خواهد بود و در عرصه عرصات جواب مطلوب آن خصوصا اطفال که بمضمون رفع القلم عن الصبی

حتی یبلغ و المجنون بغایت صعب است بیت بجرم عشق اگر کشی چه جوابی گفت ؛ جواب چون را

که پیکانها است ؛ مراد من که از این حیله کوتاهی است ؛ و گرنه این همه گستاخیم چه مقصود است ؛ چون اکثر

مفاسد عالم از اعراض دنیویه و مناصب است که ارباب فضل از این اعراض منزجر شوند بلکه بعد از

عمری از افاضل ماوراء النهر بحوالی مشهد مقدس تشریف آورند فقیر از ابنای جنس شمرند و اگر بواسطه

قهاری نواب خاقان سکان ابن حنیفه از شهر بیرون شوانند امدادی از حضرت امام

نام نگاهی آورده بسعادت زیارت مستعد شوند و این فقیران ببرکت قدوم آن عزیزان فیروزی

اینمعنی بوجود نیامده فتوی بقتل فقیران داده‌اند بارک الله اعظم اجورکم و اصلح امورکم بیت

بکن بکن

بکن بکن که ره جور را گشاده باشد ؛ بکش بکش که پشیمان شوی و چاره نباشد ؛ والسلام ذکر توجه

موکب همایون شاهی بصوب خراسان و بقتل آمدن مرشد

قلیخان و قضایایی که در آنوقت روی داد

چون اخبار حسرت انجام منوعی که مرقوم قلم کلک بیان گشت بعراق رسید یکیک از

رنجکشان این حادثه عظمی بحالی که پس چهار پایه براهی آمدند نواب کامیاب اعلی شاهی ظل الله از قضیه

کشته شدن علیقلیخان و قتل و نهب و اسر طایفه شاملو بغایت آزرده گشته موجب تغیر خاطر

مبارک گردید مرشد قلیخان تیر ظاهر اظهار رعایت نموده بگمایات سپاهیانه رنگ زدای خاطر اشرف

و در توجه حسرت اساس اهتمام نموده در ساعت سعد از مقر سلطنت عظمی پیشخانه همایون بیرون زده

و محمد شریف بیک چاوشلو نواده حسین بیک قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان و الکه قورچی تیر و

کمان شده بود بحکومت قزوین پای تخت همایون بنا بر جوع شد مقرر و در اول بهار که صحرا و هامون

از کثرت سبزه و ریاحین رشک سپهر بوقلمون بود موکب همایون در حرکت آمده جهت جمعیت

لشکر ظفر اثر به ییلاقات لار رفته شد و قرار یافت تا هنگام ارتفاع محصولات بتانی طی مسافت

مینموده باشند و در ییلاق لار ملوک رستمدار ملک بهمن و ناکی لاریجان و ملوک ولایت نور و کجور

که سرده ملک جهانگیر نام داشت و بدر ایشان چون در خیال رستند از خود سر خود را بر اعلاد

در بمی آورده‌اند و از علاقات امرای قزلباش بغایت بحاشی مینمودند و همیشه پایی بوده

قزلباش چنانچه بیاید میکردند در آنوقت همین اقبال همایون آن وحشی صفتان طرح دام رام گشته

طرح دام رام

بمیمون بخت سپرده شت باردوی همایون آمده بشرف ملازمت عتبه علیا مشرف شدند و خلعت و عنایت
در کوشش و غاشیه بندگی بر دوش کشیدند و لیکن وقوع انجال در تطرق آیات روزگار دیده ارباب
اقبال بود و موکب همایون چند روزی در ییلاقات بسر برده بسرعت عساکر اقبال باردوی ظفر مآل
و در ییلاق مذکور رسیدند و همت و بخشاینده سلطنت نواب کامیاب را فرزندی ارجمند کرامت
فرموده سلطان حسن میرزا موسوم گشت اما در اندک زمانی حیات مستعار را بدرود کرده بعالم جاودانی
شتافت امید که حضرت حق قدیم تعالی شانه بجهره دولت و الله بزرگوارش افزوده بمرادات
جهانی فایز گرداند القصه موکب همایون از راه فیروزکوه بدامغان رفته در آنجا نزول اجلال
فرمودند مرشد قلیخان چون خاطر از سرحد آذربایجان جمع نداشت و در اول حال بتمهید مصالحه
که میانه نواب غفران پناه جهانبانی و قیصر پادشاه شده و لی آقای جاوشی کبریا از روم بدان
مهم آمده راضی نبود و تجویز فرستادن شاهزاده و ترک ولایت تبریز که جزو اعظم مصالحه بود نمینمود و بعد از
آنکه خبر تسخیر بلده هرات و استیلای عبدالله خان اوزبک بجانب خراسان رسیده و اکثر خود را مشغول مهمات
آذربایجان و محاربه با رومیان مباحث قطع تعلق از خراسان مینمایانیت کرد و از دو طرف با دو پادشاه
ذی شوکت و دو دشمن قوی دست صاحب قدرت دشمنی کردن از عقل دور اندیش دور مینمود
ناچار راضی بان مصالحه شده قرار داد که چندی روز در چمن بسطام توقف کرده بترتیب اسباب و فرستادن
شاهزاده مشغول شده او را با ایلچی همراه آقای روانه دیار روم نماید که خاطر
از طرف آذربایجان جمع گشته از روی اطمینان قلب بکار خراسان کوچ کرده همت بر

لشکر بتسخیر هرات نماید و چون از دامغان کوچ کرده در شاهرود و بر تل رحل اجلال انداختند
اتفاقاً قضیه قتل مرشد قلیخان بوقوع انجامید چنانچه انشاء الله بموقع خود تبیین احوال آن کماهی
مرقوم قلم وقایع رقم گردد چه چون مرشد قلیخان در معرکه بمسند سعادت بر سر علیقلیخان شاملو
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را بمشهد مقدس آورده بجمعی موجب اندوه خاطر خطیر اشرف گشته
بالطبع با او التیام نداشت و از بد سلوکی او نیز خاطر اشرف آزرده بود و با جمعی قصد او
در رعایت سلسله طاهره و استحکام بنیان دولت قدسی سپهر با او بود و او از بیم خود بعجز از
بعراق آمده بسریر دولت فرمانروایی ایران تمکن یافته بود با وجود سلوک ناملایم و کثرت
اعوان و انصار بجهت جنس تاب او در راه دین و دولت تسلط و استیلا را
آورده عنان اختیار و اقتدار بنوعی در کف کفایت او گذاشته بودند که در هیچ امری دخل
نمیفرمودند تا آنکه در دار السلطنه قزوین بعد از خبر واقعه هرات و قتل علیقلیخان پای
از اندازه بیرون نهاده اراده وصلت با دودمان طاهره نموده و مبالغه بیحد در اظهار
از پادشاهان اینگونه قیاسات مخلصان جان نثار واقف شده امیدگاهان درگاه را چه حد
که صاحب این داعیه شوند لهذا صورت مخالفت نتیجه سواد و بیاض یافت و بعضی از طایفه استاجلو که
که نیکو خواهان او بودند خصوصاً محمود بیک صوفی استاجلو علانیه با او میگفتند که این پادشاه با تو
با تو صفایی ندارد و در اندیشه دفع تست و عنقریب ترا ضایع کرده اویماق استاجلو بخاک تیره برابر
خواهد شد و خیالات فاسده در سودای خاطر راه داده بود و حضرت اعلی شاهی بهانه این مقدمات اطلاع

یا باخبار بعضی از نیکخواهان حلال نمک دریافته از انجا که مقتضای عقل دوراندیش بود بفکر و تدبیر او فتاده
پرداخته در دفع این نوع حادثه عظمی غفلت ورزیدن از طریق حزم دور دیده چون سفر خراسان و
و امور عظیمه در پیش آن حضرت از غایت تهور تغافل ورزیده بمحض اطمینان قلوب ظاهر بینان عالم صورت
با او مدارا میکردند و روزی چند سکندرانیدند تا آنکه مرشد قلیخان امر بسلوکی را از حد افراط رسانیده در
وقت که اوان نشو و نما و استیلای قوت غضبی و حدت طبع آتش مزاجی بود بعنوان ایام طفولیت
سلوک میکرد زیاده از این تغافل در حوصله تربیتش نگنجید و عرق حمیت پادشاهانه بحرکت در آمده [illegible]
غیرت در کانون ضمیر منیرش اشتعال یافته و دفع او بر ذمت همت لازم گشته بود چون اهل عراق باطنا
با او صفایی نداشتند و از اهل عراق امت بیک قورساول لو کوتوال [illegible] که بجهت اشتباهی علیقلیخان
فتیح اعلی از جانب مرشد قلیخان معاقب و گرفتار گشته بکمال آزردگی داشت رضا بقتل او [illegible]
باغوا و تحریک میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر اعتماد الدوله شده بود و الله وردی بیک [illegible]
باشی و محمد بیک ولد المس بیک یساول قچی متکفل این خدمت شده منتظر فرصت بودند از جوانان
امداها قراحسن چاوشلو قورچی تیر و کمان که دولتخواه و بجهت اعلی شاهی ظل اللهی بود رفیق ایشان گشت
تا آنکه شبی نزول اجلال در شاهرود بسطام واقع شده بود و مرشد قلیخان بطریق معهود [illegible]
بود در خیمه دولتخانه که در پیش اطاق خوابگاه اشرف نصب نموده بودند خوابیده بود نصف شب که اهل کشیک
اکثر در خواب بودند نامبردها با شمشیرهای کشیده بر سر او آمده اول امت بیک شمشیری زد و بعد از آن
قراحسن و دیگران کار او را تمام رسانیدند وقوع این قضیه بکمال [illegible] بود [illegible]

او که در اعتلای لوای دولت بود بمحض جاه طلبی و تمکن بر مسند بزرگی و اغراض دنیوی خود بود لهذا در
خاطر فیض مظاهر همایون پرتو ظهور انداخته بالاخره کار او بانجا کشید القصه بعد از کشته شدن
در همان شب میرزا محمد را فرموده حسب الوعده بمنصب وزارت سرافراز شد و اتباع مرشد قلیخان
و جمعی که بملاحظه خاطر او از خدمت حضرت اعلی شاهی تقاعد ورزیده سلوک [illegible] مینمودند [illegible]
دیگر گرفتار شدند و ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از آن منصب معزول
گشته مواخذه گردید و امت بیک برتبه بلند خانی سرافراز شد [illegible] مرشد قلیخان باو عنایت
گشت و ملازمان او بملازمت مشارالیه مامور گشتند و الله وردی بیک [illegible] برتبه امارت
سرافراز شده الکاء [illegible] و محلات باو شفقت شد محمد بیک یساول قچی [illegible]
فرموده قراحسن [illegible] خانی و شفقتهای گوناگون سرافراز گردید حضرت اعلی شاهی ظل [illegible]
غایت در امور سلطنت دخل نفرموده بنفس نفیس متکفل امور دین و دولت گشته و در خاطر
انور رسوخ یافته بود که هر کس از مفسدان قزلباش بخودسری و خودسرایی بر آمده باشند دفع
نموده گل از همیشه بهار دولت را از خس و خاشاک اهل بغی و عصیان و [illegible] حوادث
و نوائب دوران پژمرده گشته برشحات سحاب الطاف آلهی و فکر ثاقب و حسن تدبیر حضرت
ظل اللهی طراوت افزاید بالجمله بعد از قتل مرشد قلیخان در بهار روز کوچ واقع شده در چمن
بسطام نزول اجلال فرمودند محمد خان ترکمان که در آن چند روز [illegible] بعد از
قضیه مرشد قلیخان میخواست که بطریق زمان سکندرشان [illegible] اختیار مهمات دیوان بود و مشورت

وعلاج او فیصل یابد او خود بجهت سوء اعمال سابقه فتنه و فسادی که در زمان دولت نواب سکندر
شان بجهت دولت چند روزه از تکاب اعمال شنیعه نموده بود ملازمت جهانبانی رضوان مکانی
سلطان محمد میرزا عصیان و طغیان ورزیده و طهماسب میرزا را دوست او بر خود نموده با بال
شاهزاده مرحوم که فرزند اکبر ارشد و وصی و ولی عهد پدر نامدار بود صف آرایی کرده محاربه نمود
چون سپاه او بر رفته تا به خاقت و میانه دولتخواهان مطعون و از جمله تغایای سعف ان قزلباش بود
و همگی همت والا مصروف بران بود که فتنه و فساد از میانه قزلباش برطرف شده مفسدان
اویماق را از میانه بردارند که در میانه هیچ طایفه تعصب اویماق نموده باشد و طوایف قزلباش
عموما پادشاه و ولی نعمت تکیل به جهت گشته او امر پادشاهی را مطیع و منقاد باشند دفع او
لازم او دانسته این خدمت را به وفور اخلاص و یکجهتی قورخ خان برناک منسوط و مربوط کردانیده
قورخ خان طوعا او رغبتا این خدمت بوسیده از خرگاه همایون بیرون آمده محمد خان را که در
خرگاه نشسته بود تاج ازسرش برداشت و از خیمه دولتخانه بیرون آورده در ساعت بقتل آورد
و سر او را بر سر نیزه کرده در اردوی معلا کردانیدند طایفه استاجلو که بجهت مرشد قلیخان متزلزل
تمام داشتند از قضیه قتل محمد خان تقدیر خویش وقت گشته شفقت شاهانه امیدوار شدند و مردم ازین
دو واقعه که روی داد از پاس و سیاست پادشاهانه اندیشمند گشته پای در دامن ادب کشیده نیز
بدر خان افشار بایالت استراباد منصوب گشت و احمد سلطان ذوالقدر حاکم خوار و سمنان
او معین شد منصب قورچی باشیگری که معظم مناصب دیوانست بولیخان افشار حاکم کرمان شفقت شد

وحکم ایالت کرمان بسبب بکتاش خان ولد او که در یزد بود عنبر احمد را یافت و مقرر شد
که بکرمان رفته با طوایف افشار که درین چند سال از خدمت سیاق تقاعد ورزیده دنبال بود
بخراسان آمده توشون آراسته بنظر رسانند تا قریب چهل روز جهت جمعیت عساکر
در الکای بسطام توقف نموده از راه داعیه زیارت مشهد مقدس تشریف برده بشرف
زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الانس و الجن مشرف گشته چندگاه جهت تفحص
احوال خراسان و قضای حاجت خراسانیان و تحقیق اوضاع اوزبکیه که در هرات ابد...
مشهد مقدس توقف نموده علی صدارت را صرف خدمت روضه مقدسه حضرت
امام همام سرفراز نموده و میرزا محمد وزیر لوای اقتدار افراخته داشت بوداق خان
چکنی را منظور نظر شفقت گردانیده بمنصب لالایی لله گی و اتابیکی شهزاده سلطان حسن معزز
و سربلند گردانیده و حکومت مشهد مقدس معلا باو نامزد شد و الکای خبوشان و محال که سابقا
باو متعلق بود باولاد او حسن علی سلطان و حسین علی و سایر برادران تقسیم یافت در خلال
این احوال سلطان علی خلیفه شاملو که بجای فولاد خلیفه عمویش حاکم قاین بود بجهت آنکه در روز معرکه
سو سعد در شیر صف سپاه علیقلی خان شاملو را ویران گردانیده مرشد قلیخان بسبب آن متغیر بود
انهزام علیقلیخان گردیده خلیفه سلطان ترکمان که داماد مرشد قلیخان و با او متحد بود مورد
گردیده از اوج عزت بحضیض ذلت و خواری افتاده دانند وقوع این حال بوداق خان چکنی که
که مرشد قلیخان [illegible] نموده اندیشه گشته با خواتین که [illegible] اسباب و اهیه بی اعتدالی

وحکم ایالت

و شیطان نهاد بوده بودند از جاده اخلاص منحرف گشته شهزاده را بر داشته بقلعه خوشان
گریخته شده و بی آنکه از جانب اشرف بوی التفاتی بمشام ایشان رسیده مرتکب این امر شنیع
گردیدند سلطان خان ولد شاه علی میرزا نواده عبد الله خان استاجلو که حاکم تون بود از
آسیب ترکمانان اقوام امیر خان شیاشاه بوداق سلطان که در الکه دو بودند و اهمه نموده قلعه تون را
بسته چند گاه متحصن بودند میانه او و ترکمانان نزاع و جدال بود تا آنکه فرصت یافته ترک آنولایت
نموده بیرون آمد اقایان ذو القدر شیراز نیز که بخود سری بر آمده بودند و مخالفت حاکم شیراز
معتاد شده با یعقوب خان همان شیوه پیش گرفته از مشهد مقدس فرار نمودند یعقوب خان
جهت بدست آوردن ایشان مرخص گشته روانه شیراز شد اما اقایان سر کرده ایشان
حمزه بیک چاپلو بود چون بیزد رسیدند بکتاش خان ایشانرا بدست آورده بعلیقلی بیک
قورچی ترکش شاملو که داروغه یزد بود سپرد که در قلعه نگاه دارد چون یعقوب خان متعاقب
ایشان بیزد رسید بکتاش خان او را استقبال نموده بشهر در آورد اما یعقوب خان از اطوار ناملایم او
تفرس نموده بکجی باطن او پی برده و میرزان اراده کرد که او را گرفته حمزه بیک مذکور را بایالت شیراز نصب نماید
و طایفه ذو القدر را با خود متفق ساخته لوای مخالفت بر افرازد شیوه احتیاط مرعی داشته در
همانشب احمال و اثقال را گذاشته از یزد بطریق فرار روانه شیراز شد بکتاش خان جمعی را بتعاقب
او فرستاده باو نرسیده باز گشتند بالجمله حضرت اعلی شاهی این مقدمات را زیاده اعتباری نفرموده
حکومت مشهد مقدس را بامت خان استاجلو تفویض فرموده و قشون و لشکر مرشد قلیخان را با

برادرش با کوچ و خانه در مشهد مقدس پیش داشته بملازمت او مامور ساختند و رایات جهانگشای
بهرات در حرکت آمده تا بند فریمان جام تشریف بردند در خلال این احوال اخبار موحش از جانب عراق
رسیده و آن عزیمت را عایق گشته باز بجانب عراق لازم شد سابقا خبر رسیده که فرهاد پاشا
سردار روم که در ارز الروم توقف داشت با لشکر بیحد و رعیت ایاغ آمده آنولایت را از تصرف
قاجار بیرون آورده در گنجه قلعه ساخته حارس و یکجری گذاشته عود نمود و ثانیا آنکه
جغال اغلی که حاکم بغداد بود با لشکر عراق عرب بجانب همدان آمده با قورخمس خان حاکم آنجا و امرای
آنحدود محاربه نموده قورخمس خان گرفتار شد و آنولایت عرصه نهب و غارت گشت و از همدان
پیشتر آمده در نهاوند که قرب و جوار ملک عراقست قلعه ساخته حارسان تعیین نموده و او را
سامان داده مراجعت نمود از وقوع این اخبار بسیاری از عساکر منصوره و قورچیان عظام که در ولایت
همدان خانه و کوچ داشتند در کمال اضطراب و اضطرار بی اختیار بجانب عراق باز گشتن گرفتند
و فی الجمله پریشانی بر ضمیر انور اشرف راه یافته در رفتن هرات متردد خاطر گشته محتمل بود
که اگر متوجه محاصره قلعه هرات گردند ایام محاصره بامتداد کشد و در اول بهار عبد الله خان و پسرش عبد المؤمن
خان با غلبه و ازدحام تمام بخراسان آیند و عساکر منصوره بجهت امتداد یساق خراسان و تفرقه سپاه
تاب مقاومت نموده باشند و در آن صورت پیداست که مضرت بسیار باین دولت لاحق میگردد
و ماکولات نیز در خراسان روی بنقصان آورده و عساکر منصوره تنقیص میکشیدند در این سال مهم
هرات تغافل ورزیده باز گشتن بجانب عراق جا طراز جانب ... اولی و انسب و صلاح دولت

اقرب بود رای جهان آرای بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته بعضی از امرای خراسان را که نصب کرده
زمان مرشد قلیخان و محل اعتماد شاهانه نبود عزل فرموده حکام مجدد تعیین فرموده و از سید قربان
کوچ کرده در اول حال اراده فرموده که از راه یزد بعراق رفته چون مهمات یزد و کرمان و
فارس بجهت نیامدن بکتاش خان حاکم کرمان توقف نمودن در یزد و حمایت نمودن اقایان شیراز
مختل گشته بود در ازای عبور انتظام دهند بکتاش خان اگر شاه دولت روز افزون داشته
باشد بشرف ملازمت رسیده اثار سعادت از ناصیه حالش هویدا باشد اقایان شیراز را اردو
گرفته بسزا و جزا رسانند و او را بجانب کرمان گسیل کرده خاطر از مهمات یزد و کرمان جمع
نموده بدار السلطنه قزوین روند بدین عزیمت متوجه دوغ اباد زاوه و محلات کرشت یزد
گردیدند چون آوازه مخالفت بوداق خان شیوع یافته باعث دلیری دیگران نیز شنیده که
باعمال ناصواب جسارت مینمودند از انجا کور حسن خان استاجلو را که از معتبران طایفه استاجلو
بود نزد بوداق خان فرستادند که او را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بپایه سریر اعلی
آورد چندگاه در ان مکان توقف نموده انتظار خبر بوداق خان میکشیدند مشار الیه بمعاذیر
مموهه تمسک جسته در امدن تقاعد ورزید در ان منزل میرزا احمد وزیر مغضوب گشته او را بعماد
خان کیرانیدند بسبب انحراف اشرف اگرچه معلوم همگنان نشد اما قبل از ورود موکب همایون
بعضی امور از وصادر شده بود که بسمت ظهور یافت بعد از نواب جهانبانی سلطان محمد میرزا
باعث تربیت ابوطالب میرزا شده از جانب امرای عراق سخنان نادلخواهانه بخراسان

نوشته بود درین ایام که مشمول عنایات شاهی شده مهجورات بطریق ایام سابق سلوک کرده مهمات
ممالک بی عرض اشرف فیصل و به رای و صلاح خود فیصل میداده باشد و با میر میران تمهید مقدمات
مصلحت کرده اراده نموده بود که چون خبر در رسد با بکتاش خان هم داماد گردد و او را حامی خود
گردانیده باستظهار طایفه افشار استقلال تمام داشته باشد بوداق خان نیز پیغام کرده بود
که با غوا و فساد میرزا محمد این جسارت ازمن بظهور آمده چون صاحب نفس قوی و همت بلند
پرواز بود بمقتضای این مضمون که اندر پی آن روی که در پیش داری اسباب دیار او
انجام یافته تحریک کار زمین قضا و قدر گرفتار شده و چون پیمانه او پر شده بود همگنان علم او را
بر وجود او چسب نهاده بدست پیر علی اقا ارلطان ملازم فرهاد خان بقتل رسید درین منزل ملک بهمن
لاریجانی که در اردو بود بجهتی ظاهر فرار نموده بلاریجان رفت بعد از وقوع انفعالات حضرت اعلی
امرا عظام را جمع نموده مکرر مجالس کنگاش انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه
مناسب دولت ولیجان قورچی باشی که پدر بکتاش خان بود عرض کرد که اگر موکب همایون
بطرف یزد در حرکت آید محتمل که موجب ازدیاد توهم بکتاش خان و میر میران گشته آمدن بپایه
سریر اعلی ننداشته باشند و بهین الاقران رقم عصیان بر ناصیه حال ایشان کشیده شود چون
ملازم و نمک پرورده این درگاهند اگر درین مرتبه انواع اطوار ناهنجاری که از ایشان بظهور آمده
باشد اغماض فرموده از راه ترشیز و سبزوار بعراق رفته در ... سلطنت پایدار نزول
فرموده متوجه انتظام مهمات ضروری سرحد گردند و این پیر غلام متقبل میشوم که اگر در کار

بکاهش رضای خاطر مبارک اشرف حاصل نموده بعد از اطمینان قلب اورا بپایه سریر اعلی آورده
نواب کامیاب اشرف حسب الالتماس او فسخ عزیمت یزد نموده از راه ترشیز سبزوار متوجه
عراق گشتند چون بدامغان رسیدند زمستان بپایان رسیده بود سه روز در دامغان توقف فرموده
بجشن نوروز و لوازم آن روز فیروز قیام نمودند و از آنجا روانه ری شدند و چون در وقتی که
مرشدقلیخان جهه محل اقامت نواب سکندرشان و شاهزادها را در هفتوان قرار داده فرستادن
نواب سکندرشان بکر و طلیع شاه جمجاه بود در توقف اراده فرمودند که آن حضرت را از آنجا بیرون
آورده مصحوب خود کرده اند در موضع ... جشن عظیم و مجلس عالی آراسته کس بجهة آوردن نواب
نواب سکندرشان فرستادند چون باردو نزدیک رسید حضرت اعلی شاهی باستقبال پدر بزرگوار
سوار شده چون موکب عالی نمودار شد حضرت اعلی شاهی از اسب پیاده شده رکاب پدر
بوسه دادند و نواب سکندرشان فرزند ارجمند را در آغوش مهربانی کشیده بدیدار یکدیگر ابتهاج
و استبشار نمودند و از خیمه دولتخانه تا کنار اردو پای انداز لایق انداخته چون پدر گرامی بگردون
اساس رسیدند چند جا زرها نثار فرموده آن روز را بعیش و خرمی گذرانیدند و در مجلس بکرم
سرای مقدس تشریف برده شاهزادگان و پرده گیان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند
و از آنجا کوچ فرموده در مرافقت یکدیگر بدار السلطنه قزوین رسیده بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت
ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند

ذکر لشکر کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و تسخیر نمودن آن ولایت و آمدن جغال اغلی از بغداد بتبریز

عزیمت لشکر و قلعه ساختن در گنجه و آنچه در آن اوان روی داد

سابقا در قوم قلم وقایع نگار گشت که قبل ازین قرار یافته بود که امر مصالحه با رومیان بنوعی که
در زمان حیات نواب غفران پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا تمهید یافته بود بعمل آید و ولی آقا
چاشنی گیرباشی را که از روم بدین مهم آمده بود بجهت سفر خراسان و هرگونه حوادث آن امر
از قوت بفعل نیامده در حیز تأخیر ماند رومیان استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان
اشتهار یافت نموده فرهاد پاشا با عساکر بیحد و مرکه در ارزن الروم توقف داشتند متوجه
تسخیر قراباغ که در مابین شروان و آذربایجان واقع گشته از سلاطین گرجستان
سمایون خان که همیشه دولتخواه اینطرف بوده بکرات با رومیان محاربات قوی نموده بود درین ایام
فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح داشته اورا بمواعید دلپسند و هدایای ارجمند
فریفته ساز و آنرا ... چون امام قلیخان بیگلربیگی سابق قراباغ که همیشه معاون او بود فوت
شده احوال سرحد مختل و از مدد و کومک اینطرف مأیوس بود مخالفت طبیعت داده پهلو از
رومیان خالی کرده بر کنار نشست فرهاد پاشا خاطر از کار او جمع ساخته بعزم ... مضایق
گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد و محمد خان که در آن ایام برتبه ایالت رسیده
هنوز استقلالی نیافته بود مضطرب گردیده از امرای قراباغ نظر سلطان قرا تعلق حرام نمکی کرده با ایل
خود روگردان شده برومیان پیوسته مرتبه پادشاهی یافت طایفه قاجار و ایل و اویماق قراباغ
هم باهم برآمدند که مطلق سامان و سر انجام جمعیت مقاومت آن لشکر بیمر مقدور ایشان نبود

دست از مملکت کشیده در کمال اضطرار و پریشانی کوچ کرده بحوالی آب ارس آمده رحل اقامت انداخت
پریشانی و اختلال تمام باحوال آن جماعت راه یافته بسیاری از اموال و اسباب ایشان عرضه
نهب و غارت گشت و فرهاد پاشا چند روز در بلده گنجه اقامت نموده قلعه در کمال حصانت و متانت
ساخته و پرداخته بمردان کار و آلت کارزار و آذوقه و یراق بسیار استحکام داده مراجعت نمود
جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود چون اطراف و جوانب آن ولایت در دست قزلباش بود بعزم
تصرف آن محال و دولت بیرون آمده تا سراب آمد چون قدرت پیش آمدن نداشت از آنجا باز
گشت اما شاهوردیخان ولد خلیفه انصار حاکم قراچه داغ با او در مقام اطاعت در آمده پسر خود را
نزد او به تبریز فرستاده و از بی سعادتی فرق خود را از تاج وهاج غازی ساخته مجوزه رومیان
بر سر نهاد بعد از این قضایا امرای قزلباش دست از ولایت حوالی تبریز کوتاه کرده از اردوباد
و مرند و دزمار و زنوزه کرگر و آن حوالی بتصرف جعفر پاشا قرار گرفت سنان پاشا مشهور بجغال اغلی
بیگلربیگی بغداد بود او نیز بهوس تسخیر قلمرو میر علیشکر در سر افتاده لشکرهای عراق عرب را جمع
آورده اکراد آن سرحد بخود ملحق ساخته عزیمت آن ولایت نمود قورخمس خان شاملو که حاکم همدان
بود امرای آن حدود را اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله در آمده اما قبل از آنکه او را جمعیتی
دست دهد جغال اغلی قدم بآن ولایت نهاده با غلبه تمام بحوالی همدان رسید قورخمس خان از
کمال غفلت و غرور از طریق حزم و احتیاط دور و مقید بتقید لشکر نشده با اندک مردمی که داشت
بمقابله آمد استشاف شاهوردیخان عباسی حاکم لرستان که نزد قورخمس خان آمده بود از

قلت لشکر اندیشیده او را از محاربه منع مینمود چون قورخمس خان اعتمادی بجانب او نداشت سخن او را
نشنیده و بعقد او عمل نمود حزم و احتیاط که لازمه سپاهیگریست مرعی نداشته بمعرکه قتال شتافت
با لشکر لرستان پهلو از محاربه خالی کرده در کنار ایستادند رومیان حملات متواتر نموده لشکر قزلباش را
که فوج قلیل بودند احاطه نمودند قورخمس خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شاملو از صف سپاه
بیرون آمده آمد که چرخچیان ایشان را ترغیب نماید گروهی با او دچار شده در آویختند یکی و کس از
مردم آن ولایت که راه گردان شده بر رومیان پیوسته بودند او را شناخته معاند از اظهار ساخته
از اطراف و جوانب بر او حمله آوردند شخص مشار الیه خود را غریق بحر کارزار یافته دست و پایی که
مقدورش بود زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان دست از محاربه کشیدند راه انهزام
پیمودند شاهوردیخان راه لرستان پیش گرفت دست بنهب و غارت دراز کردند اهالی همدان
و تجارکان آن ولایت بهم رانده دست اهل و عیال خود را گرفته به بیغولها خزیدند جغال اغلی از
حوالی همدان گذشته بطرف نهاوند آمده آنجا را که یک طرفش بلرستان پیوسته است جهت
قلعه ساختن اختیار نمود که هم قلمرو علیشکر بتصرف در آمده و هم الکای لرستان در تحت فرمان
آن پاشا باشد بالکه قصبه نهاوند را قلعه ساخته قلعه دیگر در سعد وقاص ترتیب داده و حارس
و نگهبان و آذوقه و یراق سر انجام نموده مراجعت کرد رعایای نهاوند که اکثر شیعه مذهب اند
با رومیان نمی آمیختند مواضع و مزارع خود را خراب کرده در اطراف و جوانب پراکنده
شدند و در یوقت از آنجا و قت خرابی بسیار بولایت قلمرو علیشکر راه یافته از نهب

وغارت بوقوع انجامید جمال اعلی قورچی خان را همراه خود ببغداد برده حقیقت حال بکارگذار
عرض کرده بمورد استحسان گردید مجمل احتمالات واقعه مذکوره را از خواجه عبد الرحیم
در منی نویسنده سرکار قورچی خان که در جنگ همراه بوده با او ببغداد رفته عود نموده
استماع نموده در قلم آورده

ذکر احوال امرای خراسان و بعضی حالات که بعد از مراجعت موکب نصرت ایات وست داد

بعد از مراجعت موکب همایون از خراسان بود اقخان و اولاد او دکان امیر الامرایی گشته
اخاپس مطالب خود را که در جنب این ضمیر داشتند بروی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسن خان
دست آویز خود کرده بعضی از امرای معزول را که در خراسان مانده بودند بجانب خود خوانده و
نشان مردم نمودند که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعراق تشریف بردند و از استیلاء و
فرصت آمدن نخواهند یا پادشاهزاده را در دست داریم او را بمشهد مقدس برده بر سریر
دولت متمکن میسازیم و بر سپاه جمعیت نموده ملک خراسان را ضبط کرده از شر اعدا محافظت
مینمائیم و هر کس اطاعت ما نکند بر دفع او پرداخته الکاء او را بدیگری میدهیم چون نام شاهزاده در
میان بود جمعی بطرف او میل نموده امیر الامرایی در ایشان بود اقخان را پذیرفته شد از جمله محمود خان
صوفی اعلی استاجلو که از حکومت نیشابور معزول گشته بود با او اتفاق نموده باستظهار او
به نیشابور غازیان استاجلو ملازم شاه نظر سلطان گوشک اعلی قوم امت خان که حاکم نیشابور
شده بود چون ملازم قدیمی محمود خان بجانب او رغبت نمود و ولایت نیشابور را از تصرف او وا کنند

و شاه نظر سلطان بمشهد مقدس پیش امت خان رفته محمود خان در حکومت نیشابور مستقل گشت
و همچنین امام قلیخان ولد قاوخان قاجار که از حکومت سبزوار در تحت بدسلوکی و شکوه
رعایا معزول شده او ولایت را بمحمد خان چاوشلو ولد ایعوب سلطان شفقت شده بود
ابو مسلم خان
به سبزوار در آمده او ولایت را از تصرف گماشتگان محمد خان مذکور آورده متصرف شد
[illegible] بر بالای ایشان متفق شده امت خان که حاکم مشهد مقدس پس از جانب اعلی
شاهی امیر الامرا بود کس فرستاد ایشان را الدین خودسری و خود رایی منع کرد ایشان ممنوع
نگشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد مقدس علی آمده او را از مشهد بیرون کنند و دیدن داده
جمعیت نموده بودند که آمدن عبد المؤمن خان بخراسان روی نموده امت خان محصور گردید باقی
امرا [illegible] رعایای سال آینده بجهت قوم ملک بیان میکرده و بعضی از امرای معزول خراسان
متوافقه و مصادره که قرار آمده بودند از جمله سلطانعلی خلیفه شاملو و سلیمان خلیفه ترکمان
و جمعی دیگر از سلف ان بجانب رستم خان میرزا ولد سلطانحسین میرزا که حاکم بست و زمین داور بود
در قندهار با مظفر حسین میرزا برادر بزرگتر خود محاربه نموده بود و ظفر یافته بود میل نموده بطرف
قندهار [illegible] شده که او را از برای تسخیر خراسان آورند و بسیاری از سپاهیان از هر طایفه بقصد ملازمت
میرزای مذبور بکمر بسته بطرف قندهار رفته حقایق احوال او و مظفر حسین میرزا و اولاد
و قضایای قندهار و سیستان و کل حال اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدا تا انتهای
در طی قضایای سال آینده ده پستان طلعیه و تسوید یافته بشرح و بسط در محل خود سمت گذارش

خواهد یافت **ذکر وقایع اودئیل ترکی که سال سیم جلوس همایون شاهی ظل اللهیست مطابق سنه ستین و تسعمایه**

بیت بهار شد که دگر راه بوستان گیریم ؛ ز باده عیش ز رنگ گلستان گیریم ؛ گهی بیاد جهان سرور انطاره نسیم ؛ گهی ز شوق لبی جام ارغوان گیریم ؛ درین سال نوروز جهان افروز بفرخی و فیروزمندی اتفاق افتاد چنانچه سیارگان چون موکب شاه جهان در برج شرف نزول نمود بیت ز شوق گل بصد افغان کشید مرغ صفیر ؛ چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر ؛ موکب همایون شاهی ظل اللهی بمقر سلطنت ابد قرین رسیده بکامرانی بر وسپاه دولت و اقبال متکی گشت و منصب رفیع القدر وزارت دیوان اعلی بمیرزا لطف الله شیرازی که وزارت نواب جهانبانی مدوم رجوع بود در زمان هنگام بوزارت سرکار نواب علیه عالیه قیام مینمود تفویض یافته قامت قابلیتش را بتشریف کرامت این مرتبه اعلی آراسته گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت او دادند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ایام بهار را در دار السلطنه قزوین بعشرت و شادکامی گذرانیده بجهت رفع مکاره زمان و اقتضای ایام شباب که بهار زندگانیست در باغ و بوستان ابسیر و صحبت کام بستان بودند اما در لباس عشرت و نقاب غفلت صوری که بر چهره آگاهی افکنده بودند چون آگاه دلان جنبرد و بر بانتظام مهام ممالک که بغایت مختل گشته بود پرداخت و لحظه از تدابیر امور ملکداری غافل نبودند و چون شرط مصالحه در میان و فرستادن شاهزاده و مناقشه نکردن جهت محال بود که تصرف آل عثمان در آمده باشد و انتما همعنی بر طبایع شاه و سپاه گران بود اما رای اصحاب بمقتضی عقل دوربین نموده رضا بان داده بودند زیرا که از دو طرف دو پادشاه عالیجاه روی بمالک ایران آورده بودند منوز بی اتفاقی در میانه قزلباش واقع بود و از بکتاش خان یزد آثار خلاف ظهور بر رسیده و طایفه دو القدر فارس بتحریک و اغوای بکتاش خان در مقام سرکشی خود رایی بوده اند و بعضی از امرا استاجلو که از صدوده اصفهان تا کوه گیلویه اقامت داشتند تا غایت اطاعت آستانه ننمایان بظهور رسانیده بودند و حسن خان افشار که در کوه گیلویه بخود بسر حاکم گشته آن ولایت را متصرف بوده بازگشتی بدرگاه جهان پناه نکرده و سرکشان اکناف و ولایات اطراف ممالک که همیشه حلقه اطاعت در گوش داشتند از تاریخ فوت شاه جنت مکان تا حال که پانزده سالست هر یک در مقر حکومت خود لوای اقتدار افراخته اند دم از استقلال دادند و استبداد میزدند با اجتماع این دو دشمن قوی متعذر و چاره جز ان نبود که بیکطرف مدارایی کرده تا روزگار سازگار گردد که بمرکز لطف پروردگار جهان یار و اخترِ بخت و اقبال مساعد و مدد کار گردد حق در مرکز خود قرار خواهد یافت بیت خرد شد باین نکته اش رهنمون ؛ که آواز ناید ز یک کف برون ؛ سیه را مکن ز توانائیست ؛ مدارا به دشمن ز دانائیست ؛ بالضروره حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رضا بمصالحه داده متوجه یراق و سامان شاهزاده گشته محمد قلی خان چاوشلو ولد یعقوب سلطان را که در آن وقت حاکم دار الارشاد اردبیل بود بمزید عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کاردانی و حکمت و حشمت از سایر امرا امتیاز داشت برسالت تعیین نموده میرزا را باین رسالت روانه نمود و نامه صداقت آمیز دوستانه بحضرت خواندگار نوشته تحف و هدایای لایقه ارسال

نمودند و ولی آقای چاشنی گیر باشی را که ده سال بود که بدین مهم آمده توقف داشت منظور نظر عنایت
گردانیده رخصت انصراف دادند چون مشار الیه میشنود که از جانب خواندگار حکم شده بود که جغال اغلی
لشکر بولایت عراق کشیده دیگر و سر آمده در نهاوند قلعه ساخته بخاطر انور خطور کرد که جمعی را به تسخیر ان
قلعه مامور فرمودند تا رسیدن شاهزاده باستنبول ان قلعه را خراب کرده باشد و در حین انعقاد
مصالحه قلعه نهاوند در تصرف رومیه نباشد ایالت ولایت همدان را بطهماسب قلی سلطان ارشلو
عنایت فرموده او را به تسخیر قلعه نهاوند مامور ساختند و امرای بیات بمعاونت او مامور
گشتند و ایشان حسب الامر اشرف متوجه ان خدمت شده محاصره کرده چندگاه در تسخیر ان
اهتمام مینمودند چون در ان اثنا آوازه آمدن عبدالمومن خان بخراسان شیوع یافت توجه موکب همایون
بطرف خراسان لازم گردید امرای مذکور کاری نساخته و جغال اغلی مرتبه دیگر بجانب نهاوند آمده
مایحتاج قلعه را از بغداد آورده حصار ان را تازه زور بگذاشته رفت و بعد از انقضای مصالحه چون خلاف
شرایط صلح بود متوجه تسخیر آن که در وسط عراق واقع شده بود چنان در تصرف رومیان ماند و
و استراباد بدستور سایر محال بوقت دیگر حواله نمودند چنانچه عنقریب بیمن الطاف الهی و
دولت پادشاهی در محل خود نگارش تحریر خواهد یافت بحیز ظهور آید از مسامحه در مصالحه مذکور که
پسندیده عقلای دانشور بود جمعی از جهلای نادان که از خرد بهره نداشته خار تعصب و تقلید
دامنگیر گشته سخنان دور از کار میگفتند نواب کامیاب اشرف با وجود قهارمی و آتش مزاجی
و استیلای قوت غضبی و ایام شباب بشیوه پیران صاحب خرد نشنوده گوش سخنان ناهنجار

اهل روزگار رنجیده نشدند والحق از الف در مسامحه و مدارا فواید کلی بدین دولت رسید
که چون خاطر از طرف روم جمع گردید متوجه دفع اختلال احوال ممالک شدند به نیروی اقبال و حسن
تدبیر پیرایه صاحب غبار فتن و فتور از ساحت ملک ایران دور گشته در اندک فرصتی مفسدان
هر طایفه را از طوایف سرکش و دشمنان خانگی دفع نموده سرکشان را بنوعی بحیز اطاعت در آوردند
که موجب حیرت ارباب بصایر و نظایر گردید و ان قلعه و بسیاری و بقاع عظیمه که متصرف اعادی
در آمده بود استرداد فرمودند و چندین بلاد مفتوحه ضمیمه آنها گردید انحای ممالک بنوعی از خس و خاشاک
معاندان پاک گردید که اکنون ساحت ایران غیرت افزای روضه رضوانست و عنقریب شرح هر یک
در محل خود بدست گذارش باید

ذکر لشکر کشیدن عبدالمومن خان بخراسان و محاصره نمودن مشهد معلی و ظفر یافتن بران بلده به تقدیر کردگار جهان

سابقا ایراد یافت که عبدالله خان در سال گذشته بمشهد مقدس معلی آمده بمحض پیشکشی قناعت
کرده از سر مشهد برخواست و ابراهیم خان استاجلو که در ان سال حاکم مشهد بود و اهالی ان مملکت
بنا بر صلاح وقت با او مدارا کرده بودند درین سال چون مسموع عبدالله گردید که حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بخراسان آمده بی آنکه متعرض هرات گردد بازگشته بجانب عراق هوس تسخیر خراسان
جانگیر بود از دیار بدر رفته با عبدالمومن خان پسرش متوجه آن صوب گردید و دین محمد خان ولد
نی بیک سلطان خواهر زاده عبدالله خان که به یتیم سلطان اشتهار داشت و بهم
قلبا باکو کلتاش حاکم هرات با لشکرهای بلخ و اندخود و جیحکتو و میمنه و فاریاب و مرو

و قبچاق بمعاونت او مامور گشته پیش از آنکه محصولات بحصار رسد عبدالمومن خان بخراسان
درآمد و چون بسرعت و استعجال آمد که مردمی آمده بود اول بر سر نیشابور آمد محمد خان صوفی اغلی
دغازیان استاجلو که در نیشابور بود بی آنکه بر حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر و سرداران او بر یک آگاهی
یابند بعزم رزم با فوجی از اسپه از شهر بیرون آمدند با طلیعه لشکر در مراوحه شده اندک محاربه
فیمابین وقوع یافت قزلباشیه آثار شجاعت و جلادت بظهور آورده چند نفر از بهادران
نامدار اوزبکیه گرفتار شدند چون مشخص شد که سرکرده آن جماعت عبدالمومن خان است غازیان
استاجلو دست از محاربه کشیده خود را بقلعه رسانیده دروب را مستحکم گردانیده ببرج
و باره برآمدند عبدالمومن خان در شهر نزول نموده جنود اوزبکیه گروه گروه جمع شدند محمد خان چون
اسباب قلعه داری جمیع نداشت بوسیله گرفتاران که اقوام معتبر در میانه لشکر داشتند شخصی
بیرون فرستاده عرض کرد که نیشابور تابع مشهد مقدس است بحیطه تسخیر درآورند این ولایت را
بی نزاع میسپاریم مجملا عبدالمومن خان بسعی جمعی از امرا که اقوام ایشان گرفتار شده بودند رضا
بصلح داده کوچ کرد و محمد خان تمامی گرفتاران را بیرون فرستاده از ایشان عزیمت بجانب مشهد
مقدس معطوف داشته چون بظاهر شهر رسیدند که مردمی با او بودند بنابران حال محاصره
نشود دانسته پرداخت در حوض تولی که بمیمو سبحی شهرت تنزل نموده تا آنکه پیر قلیاباک حاکم هرات بود
و دیم سلطان و سایر امرای اوزبکیه که در خراسان بودند بر سر او جمع شده از انجا بحوالی شهر آمده
محاصره نمودند و شروع در لوازم قلعه گیری کردند و امت خان ترکمان سپاهیان الحوالی را رسید شهر

اورده

آورده برج و باره و فصیل و دروازه شهر بسته بیرون بقدر میسور استحکام داده بر سر برجی از جنود
قزلباشیه و اهالی و اعیان مستحفظان گماشته بمدافعه و لوازم قلعه داری مشغول شدند و کسی بپایه
سریر اعلی فرستاده حقیقت حال اذوقه و عسرت و تنگی اهل مشهد عرض کردند نواب همایون بعد از
اطلاع بر مضمون عریضه امت خان همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران گماشته از مقر
سلطنت در حرکت آمده بجانب مقصد توجه نمودند چون الکاء ری مضرب سرادقات اقبال گشت
چند روز در بلده طهران جهت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد چون هنوز کوکب
بخت ایرانیان از ظلمت وبال بیرون نیامده بود و استقامت احوال پر اختلال ایشان را سعادتی
مقرر نبود از اقتضا قضا عفونت هوا در عساکر همایون شیوع یافته عرض مرض بذات مقدس
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سرایت کرده بیماری صعب بر ذات همایون گردید جمعی از امرا
عساکر را پیشتر فرستادند که مقدمه الجیش بوده تا حین انتظام رقعه دولت اشتداد ورود موکب
همایون باشند که بعد از صحت مزاج وهاج روانه آن طرف شوند اطبا بمعالجه و مداوا پرداختند چون
اراده ازلی باختلال ساکنان آن بقعه تعلق گرفته و شهاب صلحی و الفقار روضه مقدسه منوره
رضویه علی مشرفها الف الف السلام والتحیه در رفع درجات اخروی آن گروه سعادت نشان
تعلق گرفته بود بیماری و سقم مزاج بامتداد کشید بسیاری از عساکر منصوره بمضایق هلاک و مصابیح
شتافتند و اوزبکیه از این خبر مبتهج و مسرور گشته از روی اطمینان قلوب در تسخیر شهر و قلعه سعی
مینمودند امت خان و محصوران از این اخبار ملالت افزا پریشان حال مدت چهار ماه در تنگنا

بس وجوه روزکار کمر اینده بابه استقامت بنود و بعد مقدور در رد و بکوشیدند

رفته رفته کار با اضطرار انجامید و هم محصوران از صعف ان اوده بجان رسیده دست از سر برج شهر

باز داشته حصار اندرون را استحکام محافظت نموده بر پایان روز بر دار

و کومک قوت کرفته محصوران مستغنی شدند بجهت استداد و بیماری و قلت ذات مبارک

قطع امید از سند و کومک کرده چون از یقان بجبر تحریر در لب اضطرار و مضطرب اشده ابطال

عاجز شدند و حرکت یابی کرده بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش اراده نمودند که بوسیله

پیر قلیبا با کوکلتاش با عبد المومن خان در ام از مصالحه زنند و شهر را بسپارند شاید که جان از ان

بیرون برند فقد اورد یکان جلایر را بیرون فرستادند بسند مصالحه کرده

معاندان ظاهر کردید و عبد المومن راضی بان نشده او بردی خان با تسیخ و جمعی بر سر قلعه

سیاست نموده بعالم اخرت فرستادند و کمال خشم و غلظت متوجه تسخیر قلعه نموده

بیشتر از پیشتر ساعی کشتند روزی اشتهار وقت نموده از اطراف هجوم نموده

قزلباشیه تاب مقاومت نیاورده قوت ... کشتند و اوزبکیه بر برج صعود نموده

امت خان با جاریان ... و سایر مردم بعضی ... جمیع ... روضه

مقدسه را پناه خود ساخته بکار ... مشغول شدند و جمیع سادات و علماء و خدام و مدرسان

ابرار و صلحاء ... کرد مشهد مقدس بودند ... مقدسه ... جمع شده

استقبال ... شدند اما ... سپاهیان و ... سلطان ... کشت و اوزبکیه

وقت عصر یا حمله نموده ... و شکسته ... و بیرون آمده عبد المومن خان و دین محمد خان

مشهور به یتیم سلطان با جمعی از جلادان ... شهر در آمده بعضی ... و آمده ... قزلباش

بیرحمانه ساخته و دل از جان شیرین برکرفته مردانه وار ... کشیدند و یک یک از ... شربت

شهادت ... شیخ و سید شیخ ... مقتول کشته

افتاده است ... سپاهیان و مردمی که ... مشغول بودند بقتل رسیده

بر تنفسی ابقا نکردند و چون از ارباب سعادت پرداخته ... علماء و صلحا ... دست یازیده

شیوه ... پیش کرفته ... سادات ... و علما ... شهید

و از مضمون ... بسم الله ... الرحیم ... کمال قساوت ...

نموده شقاوت ... روضه ... یکی از ... کان مظلوم را

دار المحفاظ ... بیرون کشیده ... شهادت ... رسانیده ... از ... حفاظ

شربت شهادت ... علی الصحیح القول ... میر ... حسین مشهور ... که

سادات مشهد مقدس ... صلاح و تقوا ... علی داشت ... مبارک ...

و تلاوت قیام ... کمتر از ان مقام شریف حرکت کرده ... بدستور ... و

... شقاوت مشغول بود یکی از ان ... دست ... و ...

چاره ... حال ... اضطراب ... ضریح مبارک ... محکم کرفت و ... دیگر

... قطع ... نموده ... بیرون کشیده ... پاره پاره ... کرده ... ...

ثانی روز عاشورا و صحن مقدس حضرت نمونه دشت کربلا بود خون کشتگان در صحن آستانه مبارک بر مثال
آب روان جریان داشت سفینه حیات اکثر مردم غریق بحر فنا گشت مولانا شانی که در ولایت عجم ترنم
سحبانی دارد درین باب مرثیه نظم آورده و این بیت مناسب مقام است بیت هنوز اگر بفشارند خاک
مشهد را مصرع سفینه از شط خون تا بکربلا ببرد مصرع عورات این طبقه که سرپوشیدگان حریم عزت و پرده‌نشینان سرادق
عفت بودند با آستانه مسجد جامع جمع گشته ملتجی شده بودند از ازواج و پسران و برادران خود در غرق
دریای خون دیده و خود در دام محنت و بلا افتاده بدست اوزبکان بیحیا اسیر و مبتلا گشتند و همچنین در کوچها
و محلات دست تعدی و اسیر و غبار آورده هر کس را در محل اختفا بیرون میکشیدند بعد از زدن و شکنجه
و اخذ مال بمان شربت شهادت میچشانیدند مشهد مقدس بباد غارت و تاراج رفت قنادیل
مرصع طلا و نقره و شمعدان که از حیز تعداد بیرون بود و مفروشات و ظروف و اوانی چینی کتابخانه
خانه سرکار فیض آثار که در تمادی ایام از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریف
حضرات ائمه معصومین و استادان خوش‌نویس ما تقدم مثل یاقوت مستعصمی و استادان سبعه و دیگر
کتب علمی فارسی که از حیز احصا بیرون بود بدست اوزبکان بی‌تمیز نادان درآمده قدر گرانمایه آن را
چون خزف ریزه بیقدر و بی‌بها میشمردند چنانچه مجلدات را در آتش میدیدند آن طایفه بر نهاده اشتعال داشت
قلیلی از سپاهیان و سادات و اصحاب آستانه و مردم مشهد که بنهانخانها گریخته و خزیده بودند
شبها بیرون آمده پیاده بکوه و بیابان نهادند و خود را بامنی رسانیدند بعضی بعراق آمدند بعضی دیگر
که قطع تعلق از فرزندان نمیکردند در مواضع و محال پراکنده شدند بعد از سه چهار روز که درین بلا

بود بر رعایا ترحم نموده بر بقیة السیف اهل امان فرستاد باقیه جنود اوزبک از قتل و غارت و اسیر رعیت
ممنوع شدند خلایق که در زوایای اختفا بودند یک یک و دو دو جمع شده بقدری جمعیت روی داد با وجود آنکه
عمارت زندگی اهل امان حواله میشد و هر کس قدرت بر ادای آن نداشت و کودکان را در عوض آن مبلغ
بسیاری از نسا و صبیان را که اسیر شده بودند بماوراءالنهر برده بذل رقیت گرفتار کردند عبدالمؤمن خان حاکم در مشهد تعیین نمود
در وقت رفتن میل طلای بالای گنبد مبارک که شاه جنت مکان ترتیب داده بود تصرف نمود و بعد از تسخیر
روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفت اوزبکیه بمحاصره پرداختند ابن حسن خان
حاکم سرخس با طایفه چغتای ملازمان خود را در مراسم قلعه‌داری کوشیده همه روزه بیرون آمده با ایشان محاربه
و مصادره وقوع می‌یافت چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نساختند درین محاربات فوجی عظیم از جنود
اوزبکیه و سرداران معتبر مقتول و گرفتار گشته از اهل قلعه کمال جلادت و مردانگی بظهور رسید آخرالامر
عبدالمؤمن خان که از تسخیر سرخس مایوس گشته مهم آن ولایت را بسال دیگر انداخت از پای کوچ کرده راه
بلخ پیش گرفت ابن حسن خان در آن سال در جاه و مقام خود اقامت داشت اکثر محال خراسان
خصوصا جام و خواف و باخرز و کوسویه و غوریان و توشنج از قزلباش خالی شده بتصرف اوزبکیه
قرار گرفت محمودخان تیرسعی ملازمانش که خانه کوچ در نیشابور داشتند شهر را خالی کرده بسطام
آمد از ولایت تربت با بالی مدت اوزبکیه در آمد گنجعلیخان چند گاه در خواف قلعه سلامه را نگاه داشته
مردی کمها نمود اما بالاخره چون از کومک مایوس شد از بیم اوزبکیه مخالف آهنگ عراق ساز داده بالکلیه
در بلده طهران که فی الحقیقه عارضه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روی بانحطاط آورده هنوز صحت کامل نیافته بودند حاضر

که خبر بلات اثر واقعه هایله مشهد مقدس معلی بار دوم رسید موجب پریشانی ضمیر انور حضرت شاه والا مکان
و افسردگی عموم سپاه گردید چون قضای آسمانی را جز بصبر چاره نیست دست بعروة الوثقی صبوری زد
کافه خلایق لب بشکر سلامتی ذات مبارک اعلی شاهی قیام نموده بمکافات این اعمال ردی ادعیها که در آن آستانه
متبرکه از عبد المومن خان و اوزبکیه صدور یافت عنقریب بروزگار او انطایف لاحق گردد الفقیره
ضعف و تقلبات عنصر مقدس کمتر شد از طهران بقصبه طیبه منسوبه امام زاده واجب التعظیم امام زاده
عبد العظیم تشریف آورده چند روز در آن آستانه مقدسه بزیارت و دعا مشغول فرمودند چون خبر
مراجعت نمودن عبد المومن خان تحقیق پیوست رایات نصرت نشان بصوب مقر سلطنت در حرکت
آمده بصحت و سلامت بدار السلطنه قزوین رسیدند

ذکر محاربه بوداق و امرا با نور محمد خان و جنود اوزبکیه و شکست یافتن . . . .

کلک سخن پرداز معرکه آرای مضمار سخن سرای اشهب سبک سیر را بجانب احوال
انعطاف داده رقم طرازی صحیفه ظهور رسیده بود که بوداق خان چکنی با ابو مسلم خان چاوشلو امام قلی خان قاجار
و محمود خان صوفی اغلی استاجلو و غیر ذلک که با او متفق بودند شهزاده سلطان حسن را دست آویز خود کرده
جمعیت نموده اراده داشتند که مشهد مقدس را قیامت خانه از مشهد بیرون کرده بوداق خان لله و امیر
الامرایی بضبط و لایت خراسان کمر بندند درین اثنا عبد المومن خان بر سر مشهد مقدس آمد خان مذکور
رو بگریز کرده و کسی نزد ایشان فرستاده که جمعی نموده اند در غایت موقع است لیکن چون حالا اوزبکیه
قدم در این ولایت نهاده اند اول دفع دشمن بکار برد اخراج او از ولایت اگر فوت و قدرت دارند دلم شسته باشند

تا مشهد مقدس انشاء الله آمد بدفع و آینه ما هیئت با ایشان ملحق گشته مخالفان بر دارند و اگر قوت
مقاومت نداشته باشند تا عدو در رادکان حرکت نمایند و چند روزی معاندان را بخود مشغول سازند
تا از غایت مددی شاید این خط شریف از شراعه مصون مانده ایشان اگرچه تاب عبد المومن خان
نداشتند اما بقصد توجه مشهد از موقف خود حرکت اندند در خلال این احوال نور محمد خان ابن ابو المحمد خان
ابن دین محمد خان ابن اولیس خان از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان که والی مرو و شاه
ابیورد و باغباد بود میان او و عبد المومن خان وحشت بدید آمده از او خوفناک بود و بتوهم آنکه مبادا عبد
المومن خان قصد ولایت او داشته باشد با اوزبکیه با جان و جمعی دیگر از ترکمانان صاین خانی تکه
نسا و باغباد و الحدود تا موازی شش هزار کس جمع آورده بحوالی خبوشان و الحدود آمد
و چون آمدن او مسموع بوداق خان و امرا گردید مظنه آنکه مبادا نور محمد خان بعبد المومن خان ملحق گردد
و مقاومت با آن لشکر جرار دشوارتر شود رای و تدبیر ایشان بر آن قرار گرفت که بمقاتله
و محاربه نموده سلک قبل از آنکه آن دو لشکر با یکدیگر تلاقی کرده با او محاربه نموده سلک جمعیت او را
از هم گسسته روز بر نده چرکاه او را منهزم سازند اگر فی الواقع در مقام امداد و معاونت عبد المومن
خان بوده باشد انهزام او سبب ضعف و فتور عبد المومن خان میگردد و هم آثار غلبه و اقتدار
ایشان ظهور یافته باعث خوف و هراس عبد المومن از لشکر قزلباش میشود و تحمل گران
لشکر جابی کرفته دست از محاصره باز دارند بدین عزیمت عازم گشته بعزم محاربه او شتافتند
بر تخاشجو بمقاتله او شتافتند نور محمد خان کسی نزد بوداق خان و امرا فرستاده اعلام نمود که ما

بالشکر قزلباش کاری نیست بلکه غرض از حرکت صیانت ملک موروثی خود و دفع شر
عبد المؤمن خان است ایشان این حکایت را محمل بر کید و مکر نموده با کمال نخوت و غرور از آن حسابی
گرفته شده و در مقابل او صف سپاه آراسته شد از انجانب نیز اوزبکیه در مقابل آن فئه
مغرور صف آرا گشته از جانبین دست بآلت کارزار بردند بهادران اوزبک و دلیران
قزلباش همجا بجانب اعدا تاختند مراول و جرنغچی را از پیش برداشته بالعقب رسانیده
سپاه نور محمد خان شکست آغاز نهاده بسیاری از لشکر قزلباش زخم جگر دوز مجروح شدند
جنود اوزبک بهیأت اجتماعی حمله آورده جلو ریز بر سپاه قزلباش که اکثر بخیال فتح و ظفر
پراکنده شده بودند تاختند و لشکر قزلباش چون خلاف رضای ولی نعمت پیش گرفته
بودند تایید نیافته با وجود قوت و قدرتی که داشتند منهزم گردیده راه فرار پیش گرفتند
و نور محمد خان بان فئه باغی ظفر یافته تا موازی شش هزار نفر از جوانان کار آمدنی قزلباش
دران معرکه ضایع شده راه عدم پیمودند نور محمد خان بعد از انهزام قزلباشیه دست از تعاقب
باز داشته پیشتر رفت و بوداقخان و امرا که اسبهای دونده نوچاق داشتند از معرکه
بیرون آمده مرکب بشکسته و پریشان حال بالکاه خود آمده باستحکام قلاع خود پرداختند بوداقخان
عریضه ضراعت آمیز بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی نوشته حسین علی سلطان پسر خود را
که ارشد اولادش بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی کرده استدعای عفو
تقصیرات خود نموده و نور محمد خان مژده فتح بعبد المؤمن خان فرستاده منت شکرگذاری بر او نهاده

بقیه دولت خود بازگشت و عبد المؤمن خان اگر درین سال متعرض الکاء او نشد اما بعد از تشخیص
و بنیاد بور طمع بولایت او کرده در اندک زمانی مرو را عبد الله خان و نسا و ابیورد را با سایر
محال را عبد المؤمن خان از تصرف او بیرون آورده او را از ملک موروث بیرون کردند
و شرح این احوال در ضمن قضایا بعد ازین از مساعدت بخت و دولت ان شاء الله وحده العزیز

وقایع متنوعه که درین سال برحسب تقدیر خالق عباد روی داد

درین سال محمد خان زیاد اغلی قاجار و امرای قراباغ که در سال گذشته
از صولت سپاه روم از ولایت مزبور جلا نموده با ایل و اویماقات بارسبار آمده بودند بخیال
تسخیر قلعه گنجه با حشمی انبوه از غازیان قاجار و ایل و اویماقات و تراکمات قراباغ از
ارسبار بقراباغ آمدند و بپای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداختند و مورچلها بر اطراف قسمت نموده
بسپاهیان ترتیب داده در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودند و مقصد ایشان آن بود که چون گفتگوی
صلح بار دیگر میان قبل از تسخیر گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود و ایشان بعد از
آن لشکر بقراباغ کشیده تا رسیدن شاهزاده و ایلچی قزلباش از روم ایشان قلعه گنجه را
گرفته ویران سازند در حین استحکام شرایط صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد اما از
طرف حارسان قلعه مذکور بریده سریع السیر بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق
حال خبر دادند و او ایلچی بخدمت اشرف فرستاده از حقایق حال خبر دادند که چون هنوز قواعد
صلح استحکامی نپذیرفته لایق نیست که در بدایت حال آثار خلاف از جانب ملازمان بظهور رسد

بجاهائی که الیوم در تصرف منسوبان آل عثمانست تعرضی نرود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون
صلح مذکور را در انوقت موجب استحکام قصر دولت بنیان نمیدانستند بملاحظه آنکه مبادا در وقتی که
شهزاده جهانیه بسریر سلطان روم رسد این حرکت باعث انزجار قزلباشش موجب تزلزل امر
مصالحه گردد حکم همایون باسم محمد خان و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره قلعه گنجه
نموده دست از ولایت قراباغ باز دارند چون ان ولایت دلگشا از لطافت هوا و کثرت
سبزه و ریاحین و اشعاع صحرا انشیان و خصوصیات ییلاق و قشلاق شهره آفاقست
و طایفه قاجار و ایل و اویماقات ساکن قراباغ چندین سال بود که در ان ولایت تربیت بخشش
مسکن گرفته املاک و باغات کثیر النفع بهم رسانیده و بودند دل از ان سرزمین بآسانی
بر نمیتوانستند داشت قطع تعلق از وطن قدیم خود نمیکردند بمنع مذکور ممنوع نگشته دست از
محاصره قلعه باز نداشتند تا آنکه این خبر بفرهاد خان که باقی و باعث امر مصالحه شده بود و از
ارزن الروم رسیده بود و از جانب او نیز ایلچی آمده در ان باب مبالغه و گفت و گو کرده
بندگان حضرت اعلی شاهی متعهدی از ایل قاجار شاهوردی بیگ نام جولاق مشهور اترد
زیاد اغلی و ریش سفیدان ان طبقه فرستادند و پیغام کردند که پدران شما روی ارادت
و اخلاص بدین دودمان آورده از میامن تربیت و شفقت آبا و اجداد همایون بمراتب
عالیه رسیده اند و ملک قراباغ را ما بایشان داده ایم چون الیوم مصلحت دولت در ان
که درینوقت بر سر ملک منافقه نمایم ایشان اگر دولتخواه و یکجهت این دولت اند و رضای ما را

منظور دارند ترک منازعه و لجاج نموده به این طرف آیند که در عوض قراباغ از سایر ممالک محروسه
جهت ایشان عنایت میفرماییم قراباغ بکجایی نمیرود و اگر خدای تبارک و تعالی خواسته باشد
بآسانی بدست می‌آید و اگر تقدیر آلهی نبوده باشد با روزگار ستیزه نمیتوان کرد و امیدواریم
که بیمن تاییدات آلهی عنقریب حق بمرکز خود قرار گیرد مشار الیه احتیاط ورزیده بملاحظه
آنکه مبادا این معنی مرغوب طبع امرا نبوده باشد خود را از خوف بقلعه انداخته و چاپار
از واقعه خبردار کرده منشور مذکور نزد محمد خان و امرا فرستاد محمد خان صوفی دولتخواه بود
بعد از اطلاع این مضمون رضای خاطر اشرف جسته از پای قلعه برخواست امرا و لشکریان
پراکنده گشته اکثر ایشان خصوصا بیرزا قرقلو و شمسالدینلو و قرامانلو و کرد ...
و دوتوک گشته بجا و مقام خود رفتند و بعضی دیگر بجانب ارسبار آمدند و از ایل و اویماقات
قزلباش بهره از اخلاص داشت رضاجوئی خاطر مبارک اشرف بر ملک و مال ترجیح نهاده
ترک ان ولایت کرده بممالک محروسه آمدند جمعی که از اخلاص و اعتقاد درست نداشتند روی از
ناقدرشناسی دولت و خواری و خیستی رو بمیان داده و ان ولایت محک تجربه ارباب اخلاص گشت
محمد خان از آشوب وقت ایل دوتوک بدینطرف شده نتوانست آمد از آب کر گذشته نزد الکسندر خان
رفت مشار الیه بمهمان نوازی ... او را گرفته بر میان سپرده باسلامبول برده در آنجا چند گاه محبوس بود
بعد از قرار صلح که گرفتاران جانبین را اطلاق نمودند مشار الیه را نیز سلطان مراد خان آزاد
کرد از آنجا ببغداد آمده شوشتر نزد مهدیقلیخان شاملو رفت و از آنجا بدرگاه معلی آمده

[illegible]

دار الارشاد ساکن گردید غفلت که محمد خان همیشه در اردبیل معتکف که با رگنجه سعادت برج ملاذ شش
سلطان الاولیا بتصرف این دولت در آمده حکومت آن از جانب اشرف متعلق بمن خواهد شد
چون مشار الیه را اخلاص قوی بود بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الله را رجاء واثق و نیت
صادق بعد از چند سال که آن ولایت در تصرف رومیه بود بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها
و بعضی از حیز قوت بفعل آمد و به نیروی اقبال ساعدت بخت فرخ فال در سال یونت ئیل اربع الف
و ثلاثین که در طی قضایا آن سال ثبت گذارش خواهد یافت بتصرف اولیا دولت ابد قرین در آمد
و محمد خان که انواع تعب و تشویش کشیده جرعهای ناکامی از دست روزگار چشیده در اداء
اخلاص و یکرنگی دیگر بار به ایالت آن ولایت سربلندی یافته از حضیض مذلت باوج عزت رسید اما از فرط
که اخلاص و یکجهتی بظهور آمده بود دیگر باره در آن ولایت لوای عشرت افراخته و جمعی که در اخلاص
ایشان خللی پدید آمده بود در آن وقت آهنگ مخالفت ساز کرده بعراق نیامدند و ترک اوطان
خود نموده قهرمان قهر پادشاهی باجلای ایشان حکم فرموده همگی را جبرا و قهرا از دیار خود بیرون
کرده بکنار حدود آن فرستادند که هم موجب آبادانی آن ولایت و هم موافق از مذاق تغیر بوده سزای
بجزای عمل رسیدند و بعضی کارنامه سلاطین روزگار دستور العمل خواقین عالم مدار گردد شرح
این مقدمات در محل خود بحیز تحریر رسیده و ذکران در طی سوانح این سال مناسب نبود اما کلک سخن
پرداز در اثنای گذارش قصص بی اختیار از شایبه تکرار اندیشیده بتحریران پرداخت

دیگر از سوانح این سال فرار نمودن محمد شریف خان چاوشلو است مشار الیه ولد خلیل بیک ابن حسین بیگ

قورچی تیرکمان شاه جنت مکین علیین آشیان و دختر زاده معصوم زاده پیک صفویست و در عهد
همایون معزز و مکرم و بمنصب مورچی سرافراز شده بود در وقتی که رایات جلال متوجه
خراسان شد مرشد قلیخان او را برتبه ایالت و خانی سربلند و دارایی قزوین داده بود
آن منصب را بمحمد سلطان کوتوال عم زاده خود داده و او بمجلس رضا مرشد قلیخان و هوا پرستی جاه
طلبی ترک خدمت دوام حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نموده قطع تعلق از منصب مورچی کرده ایالت
و خانی اختیار نمود تا سعادت موکب همایون حاکم قزوین بود در اوایل این سال بنابر آنکه
استشمام رایحه النفاق نموده با شد الخایف خایف چون مرضای خاطر اشرف ترک
خدمت نموده بود خوفناک گشته با چند نفر از محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده
بگیلان رفت مرشد قلیخان برادر اسمعیل قلی سلطان شاملو نیز بجهت برادری مشار الیه و مخالفت
ایام ابوطالب میرزا اندیشناک گشته فرار نموده بگیلان رفت چند کس دیگر که از حضرت اعلی هراسان داشتند
این عمل کردند خان احمد والی گیلان الحاقت را در گیلان مأوا داده با ایشان همدمی بسیار کرد
نواب اشرف بجهت آنکه سد این باب شود ایشان را از خان احمد طلب فرمودند مشار الیه اراده فرستادن
ابا نموده التماس عفو و اغماض نمود بندگان حضرت اعلی چون وقت مقتضی باز خواست نبود تغافل فرموده
پادشاهانه شعار خود ساخته در آن سال در مقام باز خواست آن در نیامدند و هم درین سال فرهاد آقا
غلام حاکم اصفهان بجهت آن حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان نواب جهانبانی سلطان
حمزه میرزا را منظور نداشته بهوس حکومت اصفهان شیوه حق ناشناسی و نمکناشناسی مرشد قلیخان اختیار نمود

مو تمند گردیده و داروغگی و کل معاملات اصفهان بولی بیک غلام عمده ان پناه جهانبانی که در خدمت
بندگان حضرت اعلی شاهی معزز و گرامی بود شفقت شد

گفتار در بیان حالات محاربت در فارس و یزد و کرمان که میانه امرای قزلباش و [illegible] یافت

قبل ازین فارس مضمار قصه پردازی تیغ نی کلک بدایع نگار در معرکه سخن
سرای چنین تک و دو نموده که چند نفر از آقایان ذوالقدر فارس نجابت یعقوبخان امیر الامرائی
آنولایت بی رخصت از اردوی معلی فرار نموده در حدود یزد بکتاش خان افشار ایشان را بدست
در آورده و بعلیقلی بیک شاملو قورچی ترکش که داروغه یزد بود سپرده و بحسب ظاهر این معنی را داد و [illegible]
نام نهاد اما چون مرد محیل بلند پرواز بود متوجه است که بوسیله آقایان مذکور ذوالقدران فارس را بخود
رام ساخته صاحب اختیار آنولایت گردد و بتحریک و اغوای پیر مردان که در ترکش بود مرد فتنه انگیز
[illegible] طلب بود در کل ولایت فارس و یزد و کرمان لوای اقتدار برافراخت فرمان روا بود
و زیاده حسابی از ارکان دولت قاهره پادشاهی نگرفت و چون مرد مست باده غفلت و غرور
واز وخامت عاقبت نمی اندیشیدند و بعد از آنکه یعقوبخان تعاقب ایشان نموده رسید از اطوار
ایشان آثار بغی و خلاف ظهور نموده لب بغلط گفتگوی آقایان مذکور [illegible] خود را از یزد بیرون
انداخته و راه شیراز پیش گرفت بکتاش خان جمعی را از عقب او فرستاده اما بگرد او [illegible] نرسیدند
چون یعقوبخان بشیراز رسید در مقام دفع مفسدان طایفه ذوالقدر که بامداد بکتاشخان مستظهر بودند
در آمد خواست که دیگر شوکت بکتاشخان سعی نماید و شعله فساد او را از زلال تیغ بر فرو نشاند که قوت اعلام

ذوالقدر نداشته باشد چون از جانب اشرف مرخص نبود که در انتظام مهمات فارس بخود اقدام بعمل آورد
نوید ایالت کرمان از جانب همایون بعباس سلطان افشار عم بکتاش خان داده و بسلطونیت افشار
که در کرمان بودند اعلام نموده که بر سر عباس سلطان جمعیت نمایند که نواب اشرف بنابر سوء اعمال
و خودسریهای بکتاشخان ایالت آنولایت را بعباس سلطان شفقت نموده اند عباس سلطان که سفیه [illegible]
از رو بود اینمعنی را فوز عظیم انگاشته طبل ایالت و دارایی انداخت و دست تصرف باموال
دیوانی دراز کرده عموم سپاهیان آنولایت [illegible] را نسیه زبان [illegible] اندیشیده با سبیل انعامات
و مناصب مناسب بر سر او جمعیت نمودند او بحکومت آنولایت مشغول گردید چون خبر مرد [illegible]
تزلزل احوال بکتاشخان پدید آمده بر ریش سفیدان افشار که در یزد با او بودند بی اعتماد [illegible]
در اردو بود و از جانب او اشعاری شده بود دانست که ساخته و پرداخته یعقوبخان است
حقیقت خاطر ایشان ریش سفیدان افشار کرده با جمعی که پانصد نفر [illegible] با او بودند از یزد
متوجه کرمان شد و چون خبر آمدن او مسموع عباس سلطان گردید حشری انبوه از منتخبه افشار
و سپه داران کرمان و اعراب احشام آنولایت جمع آورده با همه [illegible] از پیاده و سوار آماده پیکار
او گشت بکتاشخان چون از جمعیت لشکر او خبر یافت و کسی از جماعت افشار و مردم یزد او نیامده
با اندک مردمی که با او بودند مظنه و بی اعتماد بود اندیشناک گشته در رفتن متردد شد بعضی از
نیکخواهان بکتاشخان که از اطوار ان سلسله دانا بودند خاطر ایشان او کرده [illegible] مبارک
در طبیعت عباس سلطان غالبست زیاده و ده دشتی ندارد و جماعت افشار [illegible]

بحر احسان و نمک پرورده این سلسله اند بحسب ضرورت بر سر او جمع شده اند معلوم است که
بجهت خاطر او بمحاربه خان رغبت نمایند و اگر اندک تاخیری در دفع او واقع شود برحمن بد دلی محمول
گشته موجب دلیری عباس سلطان میگردد تکناشخان مرد شجاع و دلیر صاحب ثبات بود تدبیر
عقلای صایب رای عمل نموده مستعد رزم و پیکار گشته و تا حوالی شهر در هیچ جا توقف ننمود از
انطرف عباس سلطان با قوشون آراسته پشت بدیوار قلعه داده چون تکناشخان بمقاتله او
شتافت و تقارب فئتین دست داد با اتباع و دمان خود جلو ریز برسپاه او تاخته بیک حمله دلیرانه
صف سپاه کرمان را متفرق و پراکنده و اتباع عباس سلطان هم چنانچه عقلا اندیشیده بودند در
جنگ سستی کرده بمجرد صدمه پشت بمعرکه کرده روی بوادی فرار آوردند عباس سلطان حال
بدین منوال مشاهده نمود چاره کار منحصر در تحصن و قلعه داری دانسته با پسران و مردم اعتمادی
خود بقلعه رفته متحصن گردیدند تکناشخان مظفر و منصور بشهر امده در مقام ترتیب اسباب قلعه گیری شد
جناب عصمت صفاتی حاتم بیک ولد ملک بهرام اردوبادی که از عقلای صلاح اندیش بود در آن وقت
وزیر تکناشخان بود رعایت حقوق نمکخوارگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن دانست
که عم و برادرزاده بساط مخالفت یکدیگر نورد دیده ترک فساد نمایند و از تکناشخان استجازه نموده
بقلعه رفت و سلطان را بحسن تقریر و نصایح و مواعظ دلپذیر بمصالحه راغب ساخت و عباس
سلطان رضا بصلح داده مشروط بانکه تکناشخان قسم یاد نماید که در حق او و پسران او قصور
نمیدید شد مردمی که با او موافقت و مرافقت اختیار نموده اند در مقام تلافی و تدارک ایشان شد

و بدی نمیدید و الکا و تیولی که داشت بدستور باو گذارد تکناشخان شروط مذکور را با یمان
مغلظه موکد گردانید و عباس سلطان و سایر متحصنان تکیه بر عهد نااستوار او کرده بعد از عهد
و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما تکناشخان بعهد و ایمان وفا ننموده در همان چند روز عم
و عمزاده ها گرفته مقید و محبوس ساخت و بدان اکتفا ننموده قطع صله رحم جایز داشت عم خود را که بمنزله
پدر بود با عمزاده ها بی اطلاع وزیر و خوبان از میان برداشت و از نعمتی بر او مبارک نیامده در نهان
زودی زمانه غدار خاک هلاک بر او بیخت و از کاس ناکامی شربت فوات ممات در کام
او ریخت القصه تکناشخان خاطر از مهمات کرمان جمع نموده دیگر باره بیزد مراجعت نمود اما یعقوبخان
در فارس لوای شوکت و اقتدار افراخته شروع در گرفت و گیر دو القدریان مخالف نموده هر کس مظنه
خلافی داشت گرفته بقتل رسانید و خانهای آقایان را که در یزد بودند بضابطه و اموال و املاک و
اسباب ایشان را متصرف شد شاه ویردی خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو برادرزاده کتر اسمعیل
قلیخان در زمان وکالت مرشد قلیخان حاکم ایج و نیریز شده با دولت سفید تقشاملو دو ملازمان
قدیمی ولی خلیفه در انجا اقامت داشت یعقوبخان چون سو مزاج اشرف را با آن سلسله میدانست
او را از حکومت آن ولایت عزل نمود مشار الیه از اطاعت او سرباز زده یعقوبخان برای خود
یا باشاره حضرت شاهی علی ای التقدیرین بهانه شکار از شیراز بیرون امده علی الغفله بر سر او ایلغار
نمود مشار الیه تاب مقاومت نیاورده گرفتار گردید یعقوبخان بقتل او و چند نفر از اولاد و اقربای او اکتفا نکرده
او مبادرت نموده دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشت و بقیة السیف را ایلجار و انتقام

بیرون کرده حسین بیگ پسر بزرگ شاهوردی خلیفه با سایر برادری که از آن مهلکه نجات یافته بودند
در کمال پریشانی و غارت زدگی بیزد آمده بکتاشخان ایشان را مقدم گرامی داشته همه را در
کنف حمایت خود جای داده رعایت نموده و در کل مواد مخالفت یعقوبخان اختیار نموده بلکه و
اندیشه تضییع او بسر میبرد تا آنکه آقایان ذوالقدر را نیز در قلعه در دست علیقلی بیگ بودند بلطایف الحیل از و گرفته
مطلق العنان ساخت و در مقام تربیت حمزه بیگ حاجیلو در آمده او را بایالت شیراز نوید داد و از
جانب ایشان عرضه داشتی بپایه سریر اعلی نوشته مبلغی خطیر برسم ترجمان قبول کرد که بپایه یعقوبخان
و طایفه ذوالقدر بعد از انجامیده ریش سفیدان آن طبقه بهیچ وجه با او الیتام نمیگیرند و ایالت او را
می پذیرند و اگر عنایت شهریاری شامل حال ایشان گشته یعقوبخان را از حکومت شیراز عزل نموده دیگری
از غلامان درگاه شفقت نمایند بصلاح دولت اقربست و میخواست که بدین وسیله مکنون خاطر او
بظهور آمده زمام مهام آن ولایت را در قبضه اقتدار در آورد هر چند نیکخواهان و صلاح اندیشان
خصوصا جناب آصف جاهی حاتم بیگ وزیر او را از این بوالفضولی منع نموده میگفتند که جناب جانی از لایق حال
افشار و حسب الفرمان پادشاهی حاکم کرمانند و مهمات یزد و طایفه ذوالقدر نسبتی بشما ندارد
و مآل آنست که از یزد متوجه کرمان شده بدارایی آن ولایت مشغول باشند و پیرامون اینگونه بوالفضولیها
نگردند که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره نیست نگردند و همواره ولیخان پیشکش که داده
بود که پس فرستاده او در امتناع میشد اما او از اخلاص بهره نداشت و منع اعادی ممنوع نگشته از
اطوار او عصیان و طغیان بظهور میرسید تا آنکه بخیال تباه اراده نمود که اگر از دیوان اعلی همایون

رضای او حیل نماید دست آویزی جهت خود بهم رسانیده بر کل ولایت یزد و کرمان و فارس رقم
اختصاص کشد بکتاشخان شراب کمتر میخورد و ترکیب افیون دار معتاد بود الا خان از باده نخوت
و غرور سرمست بوده که غیر حرف استقلال و بلند پروازی بر زبان نمی آورد و گاهی در اعارت افیون
میگفت که من از امیر محمد کمتر نیستم که از مرتبه سنجگی یزد بپایه سروری رسیده و میرمیران بی اخلاص
تصدیق میکرد القصه آقایان شیراز از او تعهد نموده که بفارس رفته سر یک اویماق خود را
جمع نموده مردم آن ولایت را که از تسلط و استیلای یعقوبخان بجان آمده همگی از و خایف و بر اساسند
بجانب خود خوانده او را از آن ولایت اخراج نماید بکتاشخان بسخنان واهی دور از کار ایشان
فریفته شده نام ایالت فارس بر حمزه حاجیلو نهاده او را با آقایان و کمیصد و پنجاه نفر از غازیان
افشار بجانب فارس فرستاد و خود اراده نمود که قلعه یزد را از تصرف علیقلی بیگ شاملو بیرون آورده
مامن خود سازد علیقلی بیگ از اطاعت او سرباز زده قلعه را ضبط نموده بکتاشخان در گرفتن حصار نموده
جیبی را بمحاصره امر کرده و در بین الفریقین نزاع و جدال بوقوع می انجامید تا آنکه حقیقت بمسامع جاه و جلال
جلال رسیده توجه موکب همایون بجهت دفع و رفع آن اختلال بدان طرف لازم شد و از دار السلطنه
قزوین بصوب اصفهان در حرکت آمده از ورود این اخبار ولیخان بیگلربیگی که در اردوی معلا بود
خجلت زده اعمال پسر گشته ناکامی میکشد القصه چون رایات جلال متوجه اصفهان گشته خط
کاشان محل نزول موکب همایون گشت خاطر از آن اندیشه خبر کشتن بکتاشخان باستقبال بر
همایون بخاطر آمده خاطر از آن اندیشه فارغ گردید حسین بیگ استقلال و تصحیح این احوال الف که چون

آقایان ذوالقدر قدم بولایت فارس نهادند یعقوبخان پیروی دولت قاهره نموده آن ولایت را
بنوعی ضبط نمود که طوایف ذوالقدر از آن خایف و هراسان گشته بودند که حرف مخالفت
او در صحیفهٔ خیال بهیچ نقش نمی‌بست حمزه بیک کاتب شولستان که در زمان ملکوت که
با دو طایفهٔ جاجیلو تعلق داشت رفت و باستظهار طایفهٔ افشار دست تصرف بحوالی دراز
کرده قلعهٔ سفید را بدست آورده بآقا نام معتمدی سپرد که اگر ایشان را حادثه واقع شود
و حامیی احتیاج داشته باشند خود را بآن قلعه کشیده از حوادث روزگار صیانت نمایند
و بعد از استحکام قلعه در آنجا و چند روزی رحل اقامت انداخته اما از طایفهٔ ذوالقدر
کسی بر سر او جمع نشده و مهمات ایشان بر وجهی که مطلوبشان بود تمشیت نیافت یعقوبخان
از آمدن ایشان اطلاع یافته جمعی از دولتخواهان خود بر سر آن جماعت ایلغار نموده
آقایان افشار علامت ادبار در ایشان مشاهده نموده اراده بازگشتن نمودند
بعضی از ذوالقدران یعقوبخان با ایشان رسیده جنگ درپیوستند و اکثر آن مردم
مقتول گشته قلیلی که نجات یافتند بیزد آمده بکتاشخان را از حقیقت حال اندکی آگاهی داده بودند
موجب خفت و بی اعتباری او گشت مجملا حمزه بیک و اسماعیل خلیفه ولد اسحق خلیفه و رفقا
که از قضیهٔ ایشان و آمدن یعقوبخان خبر یافته چون جمعیتی که مکنون خاطرشان بود بر گرد
ایشان نشده بود و قوت مقاومت یعقوبخان نداشتند قرار بتحصن و قلعه‌داری دادند
چون بپای قلعه رسیدند آقای کوتوال که محل اعتماد و اعتبار حمزه بیک بود بازمانده بازگشته

ابواب

ابواب قلعه را مانند در بخت و اقبال بر روی ایشان بسته راه نداد حمزه بیک و رفقا از
تحصن مایوس گشته چاره دیگر میسر نشد که یعقوبخان چون بلای ناگهان رسید دست
و پایی نتوانستند زد و چون دست ایشان از یزد کوتاه شده بود بمیان افشاران کوه
کیلویه رفتند یعقوبخان کس فرستاده ایشان را طلب نموده حاکم کوه کیلویه حمایت
نموده ناچار بدست داده همگی گرفتار بند بلا گردیدند یعقوبخان حمزه بیک را بابت چهار نفر از معتبر بقیه
آقایان بشیراز آورده و سایر لشکریان خصوصا جماعت جاجیلو متفرق و پراکنده گشته
حمزه بیک و رفقا بدست مردم یعقوبخان در آمده بودند همگی مقتول شدند و یعقوبخان
هریک از خصمان خود را بنوعی که توانست بدست آورده مقتول میساخت و با هر کس که
که مناظره داشت از میان برداشته در سفک دماء شان تاخیر جایز نمیداشت و خاطر
از همه ایشان جمع ساخته در کل ناقده و قصبه پیش رو گشت امت آقا قلعه را بتصرف
یعقوبخان داد بعد از این قضایا یعقوبخان همت بر دفع بکتاشخان گماشته تا قریب
ده هزار کس از امرا و اعیان متحد فارس و هریک از آن ولایت جمع آورده بکتاب
یزد در حرکت آمد بکتاشخان ولد قلی بیک قورچی باشی که از قبل جلوس همایون که حاکم
ابرقوه بود در ایام جلوس همایون منصب قورچی باشیگری یافته در ثانی الحال بمرافقت
امرای عاصی در قلعه محبوس گشته بالتماس ولیخان پدر بکتاشخان از حبس خلاص شده
در ایامی که موکب همایون در خراسان بود بیزد آمده جمعی از ملازمان قدیمی او بملازمتش که

که در ابرقوه بودند بر سپاه او جمعیت دمابدا د بکتاشخان قلعه ابرقوه را متصرف شده
حاکم انولایت گشت اما غلظت واقتدار بکتاشخان مرضی خاطرش نبود و باطنا صفای
با او نداشت و بکتاشخان بجهت قرب قرابت وحقوق تربیت قلی بیک پدر او با او
مدارا میکرد و چون یعقوبخان بنزدیک ابرقوه رسید کس نزد او فرستاده اعلام نمود
که چون از بکتاشخان خلاف دولت قاهره بظهور رسید همت بر دفع او مقصود داشته خاطر
اخلاص گزین انست که نقص او یاق منظور نداشته بمعسکر انجناب ملحق گردند که انشاء الله
تعالی چون دفع شر او نموده حکومت کرمان باانعزیز تعلق خواهد گرفت یوسفخان نوید
ایالت کرمان شنیده با قوشون آراسته و لشکر خود به یعقوبخان ملحق گشته اطاعت و اختیار او
یعقوبخان بمرافقت که بزرگ زاده افشار بود مستظهر شده باحشری انبوه و لشکری گروه
شکوه روانه یزد شد در حینی که بکتاشخان قلعه یزد را محاصره نموده بود میانه او و علیقلی
بیک شاملو قورچی برکش کوتوال قلعه نزاع و جدال بود لطایف یزد رسید بکتاشخان چون
از آمدن او خبر یافت بجهت آنکه اکثر قوشون و لشکر او در انوقت پراکنده در کرمان بودند
بر سپاه او حاضر نبودند مضطرب گشته با ریش سفیدان افشار قرعه مشورت در میان
انداخت بگوا اما ان آن سلسله باو گفتند تا خان در یزد توقف دارد و مردم دور و نزدیک
او را بطغیان عصیان منسوب بسازند اولی انست که ترک یزد نموده روانه
کرمان گردد ع بشهر خود رود و شهریار خود باشد و هرگاه خان در کرمان بوده باشد

مدخول ماهم از امجال تشنیع نمی ماند و یعقوبخان جرأت آمدن کرمان نخواهد کرد و مع ذلک
اگر یعقوبخان لشکر بکرمان کشد در انجا بدفع او آسان میتوان پرداخت بکتاشخان را
غیرت این گیر گشته نخواست که پشت بخصم نماید بعین المجهود نهضت نموده گیرباست
و دلیران تیر چون بمعاونت او در انوقت لوای شوکت و اقتدار برافراخته بود مردمی که
با او بودند مانع رفتن او میشدند مجملا بکتاشخان بتحریک جهلا و مردم نادان با اندک مردمی از
شهر بیرون آمده در برابر سپاه که ده برابر ایشان بود صف قتال آراست و از جانبین جنگ
بانگ کارزار برده چپرخیان لشکر شیراز از حملات متواتر نموده دلیران لشکر افشار
آب صدمات ایشان آورده تزلزل بحال سپاه یزد راه یافت اما بکتاشخان چون قلب لشکر خود که کثرت
اعدا مشاهده نموده دانست که رعایت قاعده و آداب جنگ کند مقاومت با آن لشکر بیشمار نمیتوان کرد
بخاطر آورده که بطریقی که در محاربه عباس سلطان عمل نموده بود عمل آورده با عموم سپاه یکبار خود را
بر صف سپاه شیراز زند قول را بدین عزیمت بمعتمدان سپرده با خاصه شجعان لشکر خود از قول
جدا شده جلو ریز بر سپاه ایشان تاخت و صف سپاه چرخچی را ویران ساخته تزلزل در میان
ثبات و قرار لشکر شیراز انداخت و یعقوبخان سراسیمه شده از یک صدمه دلیرانه که
از غازیان افشار بظهور آمد آثار ضعف و انکسار در ناصیه احوال لشکریان خود مشاهده
نموده خان مضطرب شده بود که از پای ثبات در گشته حزم و احتیاط را آماده بوده
قلیخان ولد مرتضی قلیخان برناک که از زمره امرای فارس بود او را از بحرکت مانع آمده البصیر

و ثبات ترغیب نمود تکلتشخان در اثنا کرد فرصت چون بقول یعقوبخان رسید جمعی از
غازیان افشار از کثرت آن سپاه اندیشیده دست در عنان تکاور او زده از آن جسارت
و دلیری مانع آمدند زمانی در برابر لشکر قول متوقف شدند ذوالقدران چون توقف ایشان
مشاهده نمودند اطمینان یافته بثبات قدم ورزیدند جمعی از افشار ملازم توسیخان در عین ستیز
و آویز تکلتشخان را در میان آن جماعت شناخته بیعقوبخان خبر دادند که تکلتشخان در میان این
فوج قلیل است که بجنگ پیش آمده اند یعقوبخان که او را در میان قول تصور نموده بکمال دغدغه داشت
چون مطلع شد که از قول دور افتاده پیش آمده است لشکریان خود را ترغیب نمود که او را در میان
گرفته راه بیرون شد او را مسدود سازند لشکریان از اطراف و جوانب او در آمده در میان
گرفته تکلتشخان چون حال بدان منوال مشاهده نمود خود را غرقه دریای بلا دیده از آن توقف بی‌اختیار
پشیمان شد انگشت ندامت بدندان تحیر گزید و اگر بکارزار مشغول میشد احتمال گرفتاری داشت
بالضروره عنان از معرکه بپیچید خواست که بقول ملحق شود فرصت نیافت جنگ‌آوران صف شکن صفوف
مخالفان را که پیش و پس او را گرفته بودند از هم شکافته راه شهر در پیش گرفت مردم تیرانداز بسمت
او آگاه شده راه فرار مسدود نمودند و چون بشهر داخل شد دروازه‌های شهر را بمردم اعتمادی سپرده
نزد میر میران رفت که رفتن بکرمان و توقف نمودن در یزد و قلعه داری کردن کدام باعث مشورت نماید
جمعی از تکلوان او که بشهر آمده بودند او را از بیرون آمدن نکوهش نموده گفتند که سر از آنجا راه کرمان بپیش
کرمان پیش می باید گرفت والحق مقتضی عقل این بود و حالا دیگر مجال توقف نیست تا صبح دمد

ده فرسخ میتوان رفت همین لحظه روانه باشید تکلتشخان از غیرت دامن گیر شده جمعی
میر میران را که حرم محترم او بود نتوانست در یزد گذاشته خود بیرون رود و همراه بردن
دشوار و مفاسد داشت چه محتمل بود که یعقوبخان جمعی کثیر را بسر راه کرمان فرستاده باشد
و مردم خود تیر بد ظن شده اعتماد دیگر را یعقوبخان و لشکر ذوالقدر بعد از مشاهده آثار
مغلوبیت غالب آمده بظفر و نصرت اختصاص یافته و چون روزگار بیگاه شده بود تعاقب
نیستان نکردند و داخل سواد شهر نتوانستند شد در همانجا فرود آمدند و در همان شب مشخص شد
که تکلتشخان بشهر رفته خواست او را بلطایف الحیل بدست آورده اندیشه داشت که مبادا
در همین شب روانه کرمان شود در همان لحظه دو سه کس از ریش سفیدان خود را برسم رسالت
نزد میر میران بشهر فرستاد خلاصه پیغام آنکه تکلتشخان مخالف دولت و دوستان شاه
عالم پناه است او را بشما سپردیم اگر بطرفی رود آنچه آن در خدمت اشرف اعلی مواخذه خواهد
بود و در ضمن پیغام اندک تهدیدی کرده بود میر میران سید عالیشان با احترام بود در بیخ زمان
احدی از امرا و اعیان بسوای ادب بجانب او نگاه نکرده بود و میدانست که یعقوبخان
جوان جاهل متهتک و مغرور است و محتمل که با او نیز در مقام خفت در آید از تهدید او اندیشیده
کسی را در حضور تکلتشخان فرستاده گفت که اینک نزد من آمده و بجایی نمیرود ان شاء الله
تعالی آنچه خیر و صلاح بوده باشد بعمل خواهد آمد بملاحظه آنکه مبادا تکلتشخان بطرفی بیرون رود
و او مواخذ باشد جمعی را تعیین نموده که از او غافل نباشند و اگر بیرون رود مانع آیند و

کالفانکرده کسی را بدر دارد که بمحافظت مردم او مقرر بود فرستاده جمعی از مردم یعقوبخان را شهید کرده
آورده در درخانه باز داشت تکماشخان که شیوه بیوفایی میرمیران را ملاحظه نموده از سوء اقبت
و معاضدت او مایوس گشته دانست که استحکام برج و باره و قلعه داری ممکن و متصور نیست
و فایده نمی‌بخشد مع ذلک مردم خود بدظنه و بی اعتمادی شده بود در شب که اضطراب افتاده
ندانست که چکند نه رای بودن داشت و نه پای رفتن مردم میرمیران پیش و پس او را گرفته در بیرون
و اندرون از و غافل بیشنید چون پیمانه حیاتش لبریز شده اجل دامن او را نگذاشت که به هیچ طرف رفتن
حرکت کند در آن شب دیجور که مردم او هر کس بخود درمانده بودند او در کمال اضطراب هر لحظه
باندرون میرفت و بیرون می آمد مردم خیالی مرتبط اندیشه مشاهده میشود درین اندیشه بود دید که
چند بیگانه یراق بسته در خانه را گرفته اند دانست که مردم یعقوبخانند و باشاره میرمیران در آمده اند
شمشیر بازیده بجانب ایشان حرکت نمود در آن جا گلوله تفنگی بدست او خورده دستش از کار باز ماند
مشخص نشد که کسی دانسته انداخت یا یکی از پیشخدمتان او که تفنگ در دست داشت در آن وقت
حاضر بود از اشاره قضا آتش گرفته خرمن حیات او را بسوخت القصه آن جماعت او را زخمدار
یا قه خود را باو رسانیده گرفته تکماشخان خود را گرفتار در دست دشمن یافته از غیرت تحوات دیگر
آوردن بسته برابر یعقوبخان آوردند آن جماعت را از طایفه افشار خوفناک گردانیده بقتل
خود رسانیدن نمودند ایشان فی الفور بقتل او پرداخته خاطر از مهم او فارغ ساختند و نصف شب بود
که این واقعه روی نمود مژده قتل او به یعقوبخان رسیده او را مسرت بی اندازه روی نمود و کلاه

گوشه عظمت و اقتدارش باوج کیوان رسید و سر تکماشخان را در بارگاه والا فرستاده
حقایق حال را عرضه داشت نمود و ملازمان و اتباع تکماش خان کلیه بحفظ حال خود پرداخته
در جاهای محکم مختفی گشتند هنوز طلیعه صبح صادق نمایان نشده بود که لشکر ذوالقدر شهر بخشید
دست بغارت و تاراج خانهای گرفتاران در ازگرنده مردم میرمیران که دوست و دشمن نمی‌شناختند
و هر جا دست می‌یافتند بکار نهب و غارت میرفتند القصه در آن روز عافیت بخانان آتش سوزش
مید او مشتعل گردیده و طوفان دل آشوب بشابه تموج داشت که میگفتی کربلاست و روز رستخیز
ملامت سه روز شب مردم یزد در بلیه این قضیه گرفتار بودند و خانه بسیار از اهالی یزد و اتباع
میرمیران تیره به نهب و غارت رفت از اولاد عظام میرمیران جناب شاه خلیل الله که سمت نقابت داشت
و با تکماش مخالف بود و پیوسته میانه او و یعقوبخان سلسله مراسلات واقع میشد در آن وقت نزدیک
یعقوبخان آمده معزز و مکرم گردید اما میرمیران و سایر اولادش را بموافقت تکماشخان متهم ساخته
احترامی نکرده بلکه بمقام استخفاف درآمد جمعی را بضبط خزاین و اموال تکماش خان مامور نموده و ملاحظه جانب
خانه او بسته میکردند [illegible] از سلسله علیه [illegible] منزل او بود [illegible] بقدر
میسر گشته زیاده بی اندامی نکردند و دست درازی بخانهای سلسله میرمیران نکردند و [illegible]
خفت و خواری بسیار باو رسید یعقوبخان توقعات ازو کرده مبلغهای کلی [illegible]
راقم واقعه حقیقت مقدمه مذکور را از جناب آصف صفاتی حاتم بیگ که در میانه این قضیه بوده استماع
نموده بنوعی که از وی شنیده و مردم ثقه تصدیق فرمودند از اطناب [illegible] خصوصیات این قضیه را

بی زیاده و نقصان در قلم آورد القصه یعقوبخان چند روز در دار العباده یزد در ساعات حضرت
بساط انجا بعیش و خرمی گذرانیده و شاه خلیل الله نبیره ضیافتهای ملوکانه میکرد و یعقوبخان را امساک بر
طبیعت غالب بود چون خزانه این تکباشخان را که در عرض بیست سال جمع آمده بود در تصرف خود
دید شیفته آنها گشته از طریق اخلاص دست کمی بر آنها کشیده و نقایس اموال را جهت خود
جدا کرده قلیلی از آنها بپایه سریر اعلی فرستاد اگر خاطر اخلاص گزین میداشت بظهور این
خدمتگاری افتخار نموده خزانه این عالم را برضاجویی خاطر مبارک ولی نعمت که اولی مرتبه سعادت
گزینان مراتب اخلاص است برابر میکرد و خود را آلوده درهم و دیناری از مال او نمیساخت هرگاه
بدین شیوه مسلوک مینمود همت بلند حضرت خسروانه کل مال و اموال تکباشخان را که در نظر اشرف که ذره
قدر و منزلت نداشت مع شیء زاید با و انعام میفرمودند چون از آن شیوه سعادت انتما
نداشت بزخارف دنیوی آلوده گشته اسباب عظمت و بزرگی خود را ابهه جهت آماده و مهیا ساخته
بنوعی مست باده غفلت و پندار شد که چشمش از قبایح اعمال که ازو بظهور میرسید پوشیده
گشت و از نشأه نخوت و غرور بد مستی آغاز نهاده و بخود سر بارتکاب بعضی امور جرات نمود
از جمله یوسفخان را برای صلاح خود بحکومت فرستاده شرط و پیمان ازو گرفت که از صواب دید
او تجاوز نکرده در کل مواد موافق امر و نهی او باشد و ابرقوه را به برادر زاده خود داد و از سعادت خدمت
اشرف دوری گزیده بخیال استقلال دار الملک شیراز توجه نمود از خجالت وجود در این میان سلاطین
پیش گرفت و صبیه میرمیران را که زوجه تکباشخان بود بعقد ازدواج خود آورد و عده داده بعقد

و قعدی بشیراز برده بحباله ازدواج خود در آورد و تغییر و تبدیل در الکا امرا نموده کل مملکت
فارس را ملک خود پنداشته املاک جمعی ذو الاقتدار را که مقتول ساخته بود جهت خود بیک
نموده بحیطه ضبط در آورده معاشش بغایت مختلط و پریشان گشت جاه و جلالش بدرجه ی
رسید که جهت والی لار خلعت فرستاده و چون عالیان را شفقت شاهی در باره یعقوبخان
بدرجه کمال مشاهده مینمودند بزرگی او را پذیرفته از فرمان او تجاوز نمیکردند و والی
لار بطریق چاکران استقبال نموده خلعت او را پوشید مجملا یعقوبخان چندگاه در شیراز کامیاب
دولت بود بعیش و خرمی روزگار میگذرانید تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسیده و تلافی اعمال ناشایسته
و سوء ادب او را بکفران متهم ساخته بشامت آن گرفتار گردید حالت احوال او در قضایای سال
آینده بتوفیق الله رقم زده کلک بیان خواهد گشت

ذکر توجه موکب همایون شاهی بجانب خطه اصفهان و بیان حالات و فتوحات که در آن سفر روی داده

قبل ازین دیباچه سخن سرایی بدستیاری کلک قصه پرداز بدینگونه آرایش یافت که چون
اخبار اختلال ولایت کرمان و یزد و عصیان و طغیان تکباشخان بمسامع جاه و جلال رسیده توجه
موکب همایون بدان طرف لازم گردید عزیمت آن صوب خجسته فرموده و بدار السلطنه اصفهان همراهی
قاید اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمده منهوب گشته در این سفر حیدر نواب سکندرشان را
تکلیف مرافقت نموده و آنحضرت رضاجویی خاطر انور کرده باتفاق یکدیگر قران کرده با هم

مه و افتاب روی توجه بانطرف آوردند یول بیک سلطان غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان
بود انولایت را پرآشوب دیده او نیز قلعه ترک تعمیر نموده برج و باره را استحکام داده آذوقه
و یراق و مایحتاج قلعه داری مرتب داشت از غایت شقاوت و بیعقلی و غلوی نخوت کوس آمد
گویان خود را مالک ملک اصفهان دانسته حرف استقلال بر صفحه خاطر نگاشت و سوار و لشکر
آراسته بجهت خود مرتب داشته لوای تمرد برافراشته بود چون رایات نصرت آیات
در خطه کاشان نزول نمود در آنجا خبر محاربه یعقوبخان و کشته شدن بکتاشخان چنانچه تحریر یافت
رسید موجب ابتهاج دولتخواهان گشت و یعقوبخان بخلع فاخره و جایزه و جلدو و استحسان سرافرازی یافت
وکسی باصفهان فرستادند بیول بیک پیغام کردند که تدبیر کار باش که اینک مهمانی او می آئیم دنبال
استمالت نامها و خلعتهای پی در پی او را اطمینان بخشیده روانه آنصوب شدند یول بیک چون از
کشته شدن بکتاشخان و توجه موکب نصرت خبر یافت چاره بجز اطاعت و انقیاد ندید و
قلعه را بمعتمدان سپرده خود جریده باستقبال موکب همایون آمد در مابین کاشان و اصفهان
شرف بساط بوس دریافته مورد شفقتهای بی اندازه گشت و ممتاز و رخصت یافته جهت
سرانجام ضروریات سرکار خاصه شریفه و یراق مهمانی باز گشت و رایات نصرت آیات
در ساعت سعد باصفهان رسیده اهالی آن ملک بلوازم استقبال پرداخته شده از
دولت اباد که سه فرسخی شهر است تا دولتخانه مبارکه نقش جهان پانداز انداخته در هر
مکان طبقهای زر نثار موکب همایون مینمودند و بندگان اعلی شاهی در کمال مسرت و شادمانی

داخل شهر شدند در دولتخانه نزول اجلال فرمودند و آن مکان مبارک از غبار
قاهره مقدم رشک جنان گردیده و ابواب عیش و شادمانی بر چهره آمال و امانی متعینان دولت
مفتوح گشت یول بیک بمراسم خدمات قیام مینمود اما قلعه طبرک را استحکام داده بمعتمدان خود
سپرده بود و احدی را بقلعه راه نمیداد و این معنی از وکه داغ غلامی این دولت بر جبین داشت
پسندیده نمینمود علی ای حال حضرت اعلی از یعقوبخان حرفی باو اظهار نکردند و هر روز لطفی
مجدد درباره او منظور میرسید تا اسباب سور در پرداخته مایحتاج آن مجلس بروجه لایق
سرانجام نمود و بندگان حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان تشریف قدوم ارزانی داشته بساط
منزل او را بنور حضور پرنور ساختند و جشن خسروانه و صحبت ملوکانه انعقاد یافته مقربان
اقدس و مجلسیان بزم مقدس جرعهای شادمانی از دست ساقیان زهره در کام آرزو ریختند
یول بیک بمقتضای الخائن خائف با وجود الطاف گوناگون شاهی خالی از توهم نبود
دران مجلس واهمه عظیم باو راه یافته در همان روز با جمعی از معتمدان خود بقلعه گریخت و توپ
و تفنگ برج قلعه برده شروع در قلعه داری کرد و این حرکت ناهنجار که از کمال سفاهت و بیعقلی
توانند بود موجب استعجاب همگنان گردید بندگان حضرت اعلی از روی تلطف و بنده پروری
جمعی از عشره خصوصا پیر بیک کمونه که از اعاظم امرای شاه جنت مکانست نزد او بقلعه فرستادند
و از توهم او پرسیده بنصایح ارجمند او را از وادی مخالف [illegible] اننهٔ شاه عقیده و اطاعت
و اخلاص دلالت نمایند و از وخامت عاقبت عصیان و کفران [illegible] تخدیر و تخویف نمایند

یولی بیک پنبهٔ غفلت و نادانی در گوش نهاده ان نصایح دلپذیر را بسمع رضا نشنود
و فرستادها را در قلعه توقیف نموده به معتمدان سپرد و چون آوازه مخالفت و جلای
در شهر اصفهان که محل تردد شهریاران جهان باشد موجب نقص دولت باشد و منتج مفاسد عظیمه
بو بساط محاربه را در نوردیده و شمائل پادشاهانه شعار خود ساختن خاطر او را از نظر شفقت بالفعل
دولت علیه فرهاد خان قرامانلو که من الاول از نزدیکان قرب و منزلت امتیاز داشت با
یولی بیک از زمان شاه مغفور سلطان حمزه میرزا صداقت و دوستی میورزید متقبل شد
که بقلعه رفته او را نصیحت نموده بیرون اورده و در حبس قبول یافته بقلعه اصفهان
خدمت یولی بیک روز اول عاقبت فرهاد خان اختلاط یارانه کرده تو صفات رسمی کتابی آورد
روز دیگر تفنگچی جمعی از معتمدان خود انکه با او بودند فرهاد خان را در قلعه نگاه داشته شده
شمشیر و آلت جارحه آنچه او و ملازمانش داشتند از میان ایشان گشوده او را بمردم حلقه هشیار
سپرد چند روز شد در قلعه میان ایشان ملاقات نشد چون خبر گرفتاری فرهاد خان به بندگان
حضرت اعلی رسید ازین جسارت و بی ادبی نایره حمیت شاهانه التهاب یافته حکم شد
که قورچیان عظام و ملازمان درگاه و اکابر و اعیان اصفهان قلعه را محاصره کرده در میان گرفته
اسباب قلعه گیری پرداز کند فرمان بران اذعان فرمان پادشاهی نموده اطراف و جوانب
قلعه را محیط گشته چند روز بین الجانبین ابواب محاربه مفتوح بود یولی بیک بعد از خرابی بصره
از غایت بی‌کسی بفکر کار خود افتاده دانست که این شیوه نا مرضیه کفران نعمت و خذلان دنیا و

واخرت

و اخرت است در قلعه با فرهاد خان ملاقات نموده گفت اگر بندگان حضرت اعلی رقم
عفو بر زلات این غلام کشیده حکومت بدستور من تفویض نمایند ترک قلعه داری نموده
می ایم فرهاد خان بنابر مصلحت وقت ایجاب ملتمس او کرده او را بخدمت اشرف عرض نمود
بندگان حضرت اعلی شاهی بصواب دید فرهاد خان عمل نمودند مدعیات یولی بیک را بانجاح
گردانیده خلع فاخره فرستادند و خاطر او را امیدوار گردانیده پادشاهانه اطمینان بخشیده
یولی بیک بتعهدات فرهاد خان اعتماد نموده از قلعه بیرون آمده بشرف ملازمت دریافت
بندگان اعلی شاهی بحسب ظاهر توجهات نموده اعزاز و اکرام بسیار فرمودند اما باطن
مبادا که از تحرک ناهنجار غبار آلود بود چگونه تواند شد با ولی نعمت عصیان ورزیدن
امور جسارت کردن و امید فلاح و نجاح داشتن رسمی سفاهت و بی‌عقلی است با ولی نعمت
از برون آیی ** گر سپهری که سرنگون آیی ** عاقبت این معنی مصداق حال او گردید
بالجمله چند روزی یولی حکومت اصفهان بر سر داشت و رفع غبار خاطر او را در سپردن قلعه
تصور نموده قلعه را سپرد بعد از انکه قلعه بتصرف درآمد اهالی اصفهان که در ایام
دولتخواهی حضرت اعلی شاهی اظهار نموده با او بی اندامیها کرده بودند حکومت او را کاره بوده
در آمدند یولی بیک ناکام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بحیات راضی بود و فرهاد خان
متوسل گشته کار خود را با وحواله فرهاد خان با او سلوک ادیبانه کرده من الجانبین الفت تمام بود
اما عاقبت نتیجه کفران نعمت شامل حالش گشته عنقریب رشته حیات بتیغ قهر شاه کار منقطع گردید

در ذیل مسطور میگردد ذکر وقایع سال هجیت ئیل باریس ئیل مطابق سنه ثمان وثمانین وتسعمائه که سال چهارم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است

شدت زمستان و سرما روی به انحطاط آورده چهره بهار گلزار جهان از انقلاب دوم ربیع زیب داده نسیم بهاری طراوت افزای عالم جوانی گردید بیت باز فراش عهد فروردین * بساط ایوان عیش را آذین * در فضای جهان بعنبر دری * گسترانیده فرش تو در توی * یعنی خسرو ثابت و سیار از خلوت سرای حوت بیرون خرامیده به تختگاه حمل بر آمد بیت گشت چون جنبه کامی * مسند آرای کشورشاهی * بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه اصفهان کامیاب عیش و عشرت بوده روزگار خجسته آثار بخرمی و شادکامی میگذرانید از سوانح این سال خجسته مآل فرستادن یادگار سلطان روملو است برسم رسالت بجانب هندوستان

بر عالمیان کالشمس الشارق من السماء ظاهر و هویداست که از آثار طلوع نیر اعظم عالم افروز این دولت روز افزون محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ بن میرزا ابو سعید سلطان گورکان که از صولت سپاه اوزبک و استیلای محمد خان شیبانی در ماوراءالنهر و حصی و اندجان ملاذ فسحه عانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعد از محاربات قوی در حدود کابل و حصار شادمان بی سر و سامان میگشت چنانچه در صحیفه اول در طی وقایع حال حضرت خاقان سلیمان نشان اشارتی بر آن رقم یافته ملازمان دولت شاهی از روی اخلاص و هواخواهی پیش آمده سلطان اویس میرزا

سلطان محمود

سلطان محمود میرزا عمزاده خود که حاکم بدخشان بود و بمیرزا خان اشتهار داشت بجانب اشرف فرستاده در استرداد ملک موروث از آن حضرت استمداد نموده خاقان سلیمان شان گروهی از لشکر قزلباش را بمعاونت او نامزد فرموده بابر پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراءالنهر را بحیطه تسخیر کشیده در خطه سمرقند پای بر مسند جهانبانی نهاده چند گاه که میانه او و خان اوزبک در ماوراءالنهر و ترکستان و حصار شادمان محاربات روی میداد و بمیامن عنایات خاقان سلیمان شان مستظهر و بین الجانبین وفاق و دوستی مسلوک بود تا در مرتبه آخر که سپاه اوزبک هجوم آورده در حدود بخارا با عبیدالله خان سلطان اوزبک مصاف داده شکست یافت دیگر باره بسلطان خود را بدرگاه جهان پناه فرستاده استمداد نمود و درین مرتبه خاقان سلیمان شان میر نجم ثانی اصفهانی را که رکن السلطنه بود با اتفاق امرای خراسان بکومک فرستادند و حسب الاتفاق در پای قلعه غجدوان با خانان اوزبک محاربه واقع شد و کاری از پیش نرفت بالاخره از کابل روی همت به تسخیر ممالک هندوستان آورده کامیاب دولت او گردید بعد از آنکه بابر پادشاه تخت سلطنت را وداع نمود ولد ارشدش محمد همایون پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردیده او را در وسعت آباد هندوستان فتوحات عظیمه روی داده چند سال بدولت و اقبال گذرانیده از تقدیرات الهی و صولت سپاه افغان و دستبرد شیر خان احوال و اختلال بدین رفیع خرمن دولتش روی بیرون نهاد و در ممالک هندوستان مجال اقامتش نماند ملک شیرخان گلزار شکسته دل و بی سر و سامان روی بطرف سند نهاده از آنجا نیز از عدم موافقت بخت و مخالفت

٩٤

برادران مخالف مجال توهّث نیافته روی امید بدرگاه شاه جنت مکان آورد چنانچه در کتب تاریخ
خصوصا تاریخ اکبری مسطور است در امداد و اعانت او دقیقه فرو گذاشت نشد او را بانین شایسته
چنانچه سزاوار تخت نشینان بارگاه فتوت و بزرگ منشی است بر وی فرمودند بهمت بلند
بیروی از حد و اقبال تدارک احوال او شده از جانب آنحضرت با حسن طریقه محبت و وداد
مسلوک و بین الجانبین آمد و شد مرعی بود بعد از انتقال آن پادشاه نیکو اعتقاد که فرزند ارجمندش
جلال الدین محمد اکبر پادشاه پای بر مسند سروری نهاد شاه جنت مکان سید بیک ولد وکیل السلطنه
معصوم بیک صفوی را با تحف و هدایا لایقه به تهنیت جلوس او و وفات والد بزرگوارش فرستاده
پرسش نموده همواره انواع مهربانی بظهور میرسید بعد از آنکه مشار الیه در سلطنت فرمانروایی
هند و هندوستان مطلق العنان گردید پیوسته ابواب آشنایی گرده فیما بین مراسله اتحاد و شد
انقطاع یافت چنانچه بعد از سنوح واقعه هایله حضرت شاه جنت مکان که انواع قضایا در ممالک ایران
روی داد اصلا لوازم الفت و آشنایی و رسمهای دوستانه که خوشنامت بظهور نیاید و علاقهای
مزید بین الجانبین طریق تعدد شد تا آنکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی درین سال که اوان جلوس خجسته
سعادت مانوس همایون برادر رنگ عالم آرایی بود با پادشاه عالی جاه مشار الیه بادی الفت و آشنایی
گره ازاره احیای خصوصیت قدیم نمودند و تلقی سلسله محبت و دوستی را که در زمان آبا و اجداد عظام
و ارتباط پذیرفته چگونه طبع حقیقت سرشت بیهدم آن بنیان رضا نداده و خاطر دوستی دوست اران اعاظم
بالکلیه رای جهان آرای بدان متعلق گشت که یکی از اعیان طبقه قزلباش را بر سم رسالت بجدیت ملک ترکت

که در هنگام شدت و ظهور فترت از هندستان فرستاده است

الم

در پیشند قرعه اختیار بنام یادگار سلطان روملو که مرد صوفی نهاد صافی اعتقاد ظرف
دان چرب زبان بود افتاد و از دار السلطنه اصفهان او را با تحف لایقه و نامه محبت
ارسال داشته شده و دران نامه نامی اشعار کله دوستانه از مغایرت و بیگانگی ایشان فرمودند
و تجدید عهود مشتاقین قدیمه و تحریک سلسله ودادگشته اظهار نمودند که چون بر حسب اقتضا
قضا عبد الله خان و جنود اوزبکیه بر خراسان مستولی گشته تمکنی بهمت بدفع سپاه
اوزبک و انتزاع استخلاص ممالک موروث خراسان مصروفست اگر امداد ظاهری
متعذر باشد همت توجه باطنی دریغ ندارند مصرع هر چه کند همت مردان کند
شرح آمدن او بعد از هفت سال از هندوستان در محل خود گذارش خواهد یافت
شریف شیرازی که وزیر و اعتماد الدوله بود دیگر از سوانح این سال آنکه میرزا لطف الله
شریف شیرازی که وزیر و اعتماد الدوله بود مورد الطاف شاهی گشته ایالت و وزارت
جمع کرده بخلعت خاص از تاج و کمر مرصع و اسب با زین و لجام مرصع و چهار قبطار و دوره علم
نقاره که مخصوص امرای نامدار است سرافراز گردیده پایه قدر و منزلتش بایوان کیوان رسید
دیگر از وقایع آنست که میر میران و اولاد عظام از یزد بعزم پای بوس اشرف
باصفهان آمدند میر میران بجهت سوء اعمال و موافقت بکتاشخان منظور نظر عاطفت نگشت
و زیاده احترامی نیافت اما شاه خلیل الله ولد او که با یعقوبخان متفق و شاهی سیرن بود
مورد تفقدهای گوناگون گشته مهمات یزد با او شفقت شده در خلال این حال جاشش بیگم سپاه

جنت مکان که در خانه شاه نعمت الله ولد میر میران بود باجل طبیعی در اصفهان که حضرت
اعلی تعزیت او قدوم ارزانی داشتند دیگر آنکه قضایا آنکه درین سال چون توجه رایات
جهانگشا بجانب فارس تصمیم یافته بود بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نواب شاهزادگان را
بجهت قرب گیلان و فرار نمودن بعضی فتنه انگیزان بانجا در قلعه و رامین صلاح دولت ندانسته
ایشان بنابر رعایت حزم و دور اندیشی باصفهان آورده در قلعه طبرک نگاه داشتند و کوتوالی
آن قلعه را و محافظت شاهزادگان را باحمد بیگ کرامپار رجوع فرموده بودند ذکر توجه موکب
همایون شاهی بدار الملک فارس و لشکر فرستادن بکرمان
و بعد از انتظام مهام آن ولایت معاودت نمودن ه ه ه

چون یعقوبخان بنوعی که سابقا بتحریر پیوست از یزد متوجه شیراز شده از باده غفلت و غرور
بدمست و بیشعور گردید و بعضی دیوانه خیران قزلباش که از سوء اعمال خود واقف و بجهات
مختلفه از بندگان حضرت اعلی خایف بودند مثل بوداق قراگوزلو جبوشلو و مختار سلطان تکلو و
ترابی بیگ ولد دلاور ختیار ترکمان و ابوالفتح بیگ شاملو ولد فولاد بیگ امیرآخور از اردو فرار
نموده بشیراز رفتند یعقوبخان اصلا مقید برضای ولی نعمت نشده مقدم ایشان را گرامی داشت
و با ایشان خصوصیت و مصاحبت آغاز نهاده آتش طغیان از باده خوشامدهای
بلند در کار او کرده محرک ازدیاد بیهوشی و بدمستی او میگردیدند و بجهت بازخواست خزاین و اموال الکای شیخخان

او را از ملازمت تغیر میداد و عتبه اقبال شاهی خایف و اندیشناک میگردانیدند و بعضی موجب
مزید علت گشته یکبارگی سر بعصیان و طغیان برآورد و امرای فارس هر کدام سر براعات
و فرمان برداری او در نمی آوردند تغییر میداد و برای خود امرا تعیین می نمود بندگان حضرت
اعلی مکرر امثور نصایح و ارقام شفقت اثر مرقوم ساخته جهت رفع شناعت و بدنامی او را
بآمدن اردوی معلی و شرف ملازمت اشرف تکلیف کردند مفید نیفتاد و او از علت سودا و
طغیان مالیخولیا در مجمع امرا میگفت که از ممالک ایران ملک فارس بمن میرسد و از اینگونه
هذیانات و مزخرفات بر زبان می آورد و خوشامدگویان تصدیق مینمودند القصه تخلف
از فرمان پادشاهی کرده گاه گاهی خیال استقلال مینمود و گاهی در استحکام قلعه کوشیده
اندیشه تحصن و قلعه داری میکرد این قسم اعمال از و موجب استعجاب بود طایفه ذو القدر
و امرای فارس از مزید شفقت شاهی که نسبت باو بظهور می آمد چنان مطیع و منقاد او شده بودند
که نقش مخالفت او در مخیله هیچکدام صورت نمی بست تا آنکه بعضی امرا رفته آثار عصیان
از اطوار او مشاهده نموده در ییلاق کوشک زرد از اردوی او جدا شده بملازمت اشرف
آمدند و حقایق حالات معروض داشتند هرچند دفع و رفع او قابل نهضت موکب همایون نبود اما
باراده سیر و شکار ییلاقات کوشک زرد شهر شیراز و انتظام مهمات فارس عنان
عزیمت بدان صوب معطوف داشته یعقوبخان از آوازه ورود موکب همایون دلی اتفاقی
امرا اعمال افعال خود را بقلعه اصطخر فارس فرستاد با چند نفری از مردم بجانب قلعه رفته متحصن شد

اعیان ذوالقدر فوج فوج باستقبال موکب همایون آمده حقیقت قلعه رفتن او را عرض کردند
چون ییلاق کوشک زرد مخیم سرادقات اقبال گشت اسمعیل خان مهردار را با یوزباشیان
و قورچیان عظام ذوالقدر و مردم فارس بمحاصره قلعه مامور فرمودند و موکب همایون
بجهت حرارت هوا چندگاه در ییلاق مذکور گذرانیده عزیمت شهر شیراز نمودند و در اوایل
ذی قعده الحرام آن بلده فاخره که تختگاه جمشید و سلیمان است و ممدوح جمهور سخنوران جهان
از فر قدوم همایون زینت بخش روضه جنان گردانیدند میرزا لطف الله وزیر چون
شیرازی الاصل بود بادای لوازم خدمت می پرداخت و تمامت اهالی و اعیان ولایات
فارس بپایه سریر اعلی آمده بوسیله او بسجده تحیت و اخلاص پی آورده پیشکشهای
لایق گذرانیدند ابراهیم خان والی لار تحف و هدایا فرستاده اظهار بندگی و اخلاص نمود
با وجود اعمال سفیهانه که از یعقوبخان بظهور آمده بود هنوز نواب اشرف را در باره او انواع
توجه بود بنابر اطمینان خاطر ذوالقدران که از و خایف بودند ایالت ولایت شیراز را
و امیرالامرائی فارس به بنیاد خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت نامزد
شد و حضرت اعلی شاهی بفیروزی و اقبال در متنزهات آن بلده فرخنده پی که غیرت خضر
می بخشد زلالش بسیر و سواری مشغول می بودند در خلال این احوال از اصابت عین الکمال
چشم زخمی بذات فرخنده صفات اشرف رسیده در هنگام سواری از اسب افتاده پای
مبارک کوفته گردید جراحان بمعالجه پرداخته بعنایت باری تعالی آن کوفت زایل شده

بصحت گرایید و خبر عصیان و طغیان یوسفخان افشار رسید قورچیان و ملازمان درگاه و از جهت
خدمات دیوانی در کرمان بوده اند [illegible] کرده قلعه را استحکام گردانیده دم از مخالفت و
موافقت یعقوبخان میزند بندگان حضرت اعلی فرهاد خان را بجهت دفع و رفع او روانه کرمان
فرمودند چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی ولیخان و [illegible] بودند ولیخان را که مرد
نیکخواه صلاح اندیش بود و همیشه منکر اعمال و افعال پسرش بود با [illegible] بعضی از آن جلادت
سرانه [illegible] ساخته و بعضی دیگر را با اسمعیل خان [illegible] داده [illegible] و فرهاد خان
فرستادند یولی بیک غلام درین سفر برفاقت فرهاد خان مامور شد [illegible]
که در شیراز بظهور آمده کشته شدن شاهقلی خان ولد خلیل خان افشار بدست حسن خان
ولد عبداللطیف بیک که [illegible] در صحیفه اول این دفتر رقم پذیر
کلک تحریر شده که در ایام شورش و انقلاب طوایف قزلباش که در سر سری سودای [illegible]
آمده بود در کوه گیلویه بعد از ظهور و خروج قلندر و فوت اسکندر خان حاکمی که از
دیوان منصوب باشد نبود شاهقلی بیک پسر کوچک خلیل خان بخود نام خانی بر خود نهاده
خود را حاکم کوه گیلویه نامید اما حسن بیک ولد عبداللطیف بیک مزبور خود را از وی امر
شایسته تر دیده با او مخاصمت آغاز نهاده جمعی از طوایف افشار و الوار را بر خود جمع نموده
مدعی حکومت شد هر یک بقدر قدرت بعنوان متصرف بعضی محال شدند تا حین ورود موکب
جهانگشای همایون با یکدیگر مدارا و احتیاط می بودند تا آنکه درین ایام مرد و پایه سریر خلافت

میرزا آمده بسعادت ملازمت مشرف شدند و هریک با قرار او استدعای ایالت آن ولایت
داشتند اگرچه برده و بخود دلیری عادت کرده این شیوه جبلی ایشان شده بود و همگی ایشان قابل
تربیت نبودند اما پیر خلیل خان در بزرگ منشی و دماغ شاهقلی خان را آشفته تر داشت و مطلقا با شیوه
چاکری و فرمانبری آشنا نبود و چنان بقدر مراتب نوکری طی کرده از وساده دل برخیز مشهود
باستظهار لطف همایونی در مقام دفع شاهقلی خان در آمده با جمعی بر سر او رفته پیکر حیاتش را
به تیغ قهر ریز ریز گردانیده مورد عنایت التفات گشته بایالت کوه گیلویه برقم اختصاص
کشید

دیگر از سوانح عبرت افزا کشته شدن حسین علی

ولد بوداقخان است که در خدمت اشرف از جمله مقربان و مخصوصان بزم مقدس بود سبب ظاهری
که معلوم همگنان گردید اولا آنکه مرد محیل فتنه انگیز بود که زبانش با دل موافقت نداشت
از بوداقخان و اولاد او چنانچه سبق ذکر یافت در خراسان حرکت ناهنجاری از و صادر یافت
که شهزاده را از لله اش بود برداشته فرار نمود و بقلعه خبوشان برده مدتی مسالک طریق
خلاف بود نا او پیموده بدین جهت محل اعتماد نبود ثانیا چون روی ارادت بپایه سریر
والا آورد شهزاده بدست آمده و پدرش با جمعی از ایل و عشیرت و اولاد و اقربا در خراسان
بودند چند روزی بنابر مصلحت اندیشی شرف قربت منزلت دریافته بود ثالثا خبث باطنی
و جرائم بسیار ازو ظهور یافته بود که محرک عقوبت و سزاوار تیغ شحنه سیاست شد القصه مذکور
حسین استاجلو و بعضی از مقربان بساط عزت در حریم خلوتخانه همایون او را بجزای خود رسانیدند

ولما زمان حسین خان شاملو حاکم قم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بوداقخان که در
جلگاری بود رفته او را گرفته بعتبه آوردند و تمامی اسباب و اموال اردوی او بغارت
و تاراج رفت عاقبتش چون در معاملات خراسان صاحب وقوف بود بعد از آن ایام می
دیگر بار ایالت [illegible] و اولاد منظور نظر شفقت گشته حسن علی خان پسر بزرگتر او بایالت همدان
سرفراز شده و خود با سایر اولاد ملازمت عتبه اقبال شاهی مینمودند القصه بعد از
رفتن قرهادخان و کشته شدن حسین علی حکمی چون تسخیر قلعه اصطخر که بثبات استحکام مشهور
عالم و بنا کرده جمشید جم است بقهر و غلبه دشوار مینمود و هنوز آثار مرحمت با او باقی بود
از الهامات غیبی بخاطر قدسی شریف خطور نمود که آن آهوی رمیده را بحسن تدبیر صید
باید نمود شکارگریان رفته بود با جمعی از مخصوصان و ندما بشکار رفته بودند و از حوالی اصطخر
گذشته ع یک صراحی زراح ریحانی جهت یعقوبخان فرستادند و اظهار فرمودند
که خاطر اشرف بصحبت شما مشتاق است در مجلس بهشت آیین یاد او میکنیم بعبث خود را پای بند
سلسله وحشت شده هرگاه خیالات فاسد از سر بیرون کرده بملازمت آید مورد انواع الطاف
همایون منظور نظر التفات خواهد بود یعقوبخان ازین مقام مسرور و شادمان گشته چون از
تحصن قلعه داری به تنگ آمده بود صلاح وقت در بر چیدن بساط مخالفت دیده بپای آن
خدمت اشرف و ادراک مجالس بهشت آیین راغب گردیده و سخنانی که مشعر بر اطاعت و انقیاد بود
عرضه داشت نمود اما از دوری اخلاص و عدم پاک طینتی تحت میرزاخان یک درجه وجود

بعهد ترابی بیک ولد دلو احتشام ترکمان و مرتضی قلی بیک خود بشهر رسیده بملازمت اشرف رسیده
هرگاه حکومت فارس بدستور که بهدو متعلق بود مجدد او با در این ملک مطلق العنان کرده اند
او از قلعه بیرون آمده بشرف پای بوس مشرف گردد از بی سعادتی و بی اخلاصی که نتیجه امور
دنیا و بی نعمتی خود در این امور اکراه نمایند و از زمانه چشم فلاح و کامروایی داشته
باشند اما چون میرزا خان بیک وزیر بملازمت رسیده بندگان حضرت اعلی نسبت به یعقوبخان
اظهار تشفق و التفات بسیار فرمودند میرزا خان بیک متکفل شد که بقلعه رفته یعقوبخان
بملازمت اشرف آورده اما از گفتگوی میرزا خان بیک و از ادای حرفی او معلوم گشت که خاطر او
از عقیدت و اخلاص دور است القصه میرزا خان بیک و ترابی بیک بقلعه بازگشته آنچه
دیده و شنیده بودند خاطرنشان یعقوبخان کرده بودند بآمدن مایل و راغب گردید
و قلعه به یکی از معتمدان سپرده خود باتفاق مصاحبان و مخصوصان از قلعه بیرون آمده
با کمال غرور متوجه شهر گردید حاشا حاشا قاید ادبار و کاه نعمتی گریبان او را گرفته کشان کشان
بدرگاه پس گردون اساس رسانید و چون چشم حق بین نداشت نظر از اعمال و افعال
خود پوشیده خود را ایمان حاکم باستقلال تصور مینمود ع رفتی تصور باطل رفتی خیال
محال :. با این اخلاص و ظهور بی اعتقادی چگونه اینگونه نوازشات که سزاوار فدویان
جان نثار و دولتخواهان اخلاص شعار است توقع توان داشت زهی سفاهت و بی عقلی و تنگ
پروردگی که میگیرد دگر اینگونه مردم کامروایی یابند بالجمله چون خبر آمدن او رسید بندگان

حضرت اعلی

حضرت اعلی بموجب اتفاق بر سبیل سیر سوار شده دولت بودند در سر خیابان یعقوبخان بموکب
همایون رسیده سعادت رکاب بوسی دریافت و موجب توجهات ظاهری گشت اما آثار اختلال
ارادت اخلاص و خجلت زدگی از او بظهور رسیده و مشخص شد که همان خیالات فاسد در خاطر دارد
اهالی و اعیان فارس و طوایف ذوالقدر بر سبیل معتاد بخدمت او رفته ملازمت نموده
داو هر روزه در کمال شوکت و حشمت بدولتخانه همایون آمده و شد مینمود روز سیوم دیوان
اعلی را منور بحضرت ایشان گردانیده و از روی وسعتی که در ایام غیبت او در فارس کرده
بودند باز خواست نمود و از جمیعی عاقل که بیت اگر خسی بهوا رفت از کشش باد :. بیکدمی
بناچار بر زمین افتد :. حروف نخست ایشان داشت از مضمون ع لا کوزه همان برد [illegible] دود دست
سخنان لاطایل از او در وجود می آمد و قلعه را نگاه داشته تصرف [illegible] چون همت والا
انتظام مهام ممالک محروسه گماشته کارهای بزرگ در پیش بود هرگاه برگشتگان طریقت
با فقیکلان آنحضرت همچنان میشود سلوک نمایند دیگران که [illegible] خود در این برآمده باشند مشاهده
اعمال این طبقه نمایند تمکین [illegible] اطاعت [illegible] یعقوبخان بجهت کفران نعمت
مستحق عقوبت شده و شعله غضب پادشاهانه در باره او افروخته گشت روز چهارم درگاه
همایون را جای بزید بیک قاجار قاجی باشی سپرده که هیچ آفریده بی طلب بخلوت خانه نیاید و بیرون کرده
یعقوبخان بطریق معهود آمده مغرورانه در مجلس نشست و با میرزا لطف الله وزیر دیوان اعلی
کمال تندی و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و وسعتی که در اینکار [illegible] کرده اید [illegible] شما میخواهیم [illegible]

در جواب گفته بود بار اسپ ملعین درگاه اشاره همایون شود در یک لحظه حساب عالم شان تو میشود
درین اثنا حسین خان زیاده از حد قابو دست در میان آورده و بر داشته بر زمین زد در اول حال
تصور که از مقوله دستبازی و ظرافت مهمات که ندمای مجلس بهشت آیین با یکدیگر میکنند چون با هم
قدر خود را زیاده از آن دید اهمت گفت حرفی در میان دارم چه محل ظرافت حسین خان او را
دشنام داده گفت ای نمک بحرام با این اعمال و افعال که از تو بظهور آمده چه توقع داری
دانست که حال حیات فی الفور شروع در عجز و اضطرار نموده حسین خان دست او را بسته
... در یک لحظه با خنجر بر ... در برابر در آفتاب نگاه داشته رفقای او را یک یک
میطلبید و چون داخل شدند جمعی از غلامان و جانسپاران تیغ در ایشان نهاده
پاره پاره میکردند و هر کدام که می آمدند از زمین باده خار شکن که از دستها سابق بود دست
و شیشه بسیار دیدند در بیرون مجلس خبر از این حال نداشت و تصور مردم آن بود که در خلوتخانه
مجلسی بود مجلس خاص آراسته و محفل عیش و عشرت پیراسته بصحبت مشغولند مجملاً بهنگام عصر
این صحبت درگذار بود تولی بیگ و مختار سلطان و بوداق قراگوز و ابوالفتح بیگ شاملو و چند
دیگر که حسب ... فساد بوده بودند بمجلس آمده برفقا ملحق شدند و اعتماد ...
بیرون آورده عبرة للناظرین ساخت و از عقوبت او بخشید و حقیقت حال بر بیرونیان معلوم
گشت اما یعقوب خان از جهت بدست آوردن قلعه نگاه داشته بود در آن روز بقتل رسید و در ...
که خود کننده بود از ذوالقدران ... محبوس میشد و محبوس گشته نوشته از او گرفته قلعه ...

که مستحفظان قلعه را بملازمان درگاه شاهی سپارند اما اهل قلعه بدان نوشته عمل نکرده قلعه را
نسپردند معلوم شد که او سفارش کرده چند روز در مخالفت اصرار نموده در آن حین ...
از ورثه ذوالقدران که بر تیغ قهر یعقوب خان کشته شده بودند او را از چاه بیرون آورده
در سر چاه سرنگون او ... سیاست میشود و او را ... با اوج فلک اثیر رسانیده بعد از
چند روز که اصرار او و ملازمان او در قلعه بظهور رسید ریش سفیدان ذوالقدر متکفل آن شدند
و در قتل یعقوب خان تعجیل داشتند حضرت اعلی او را بدست ذوالقدران داده تا ایشان قصاص خون
یکجانان را تمام کار او پرداختند بعد از کشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصاً حسین قلی سلطان
سیاه منصور گروه مردی کرده بطریق عیاران از رخنه کوه که صعود بر آن در نظر ... محال مینمود بر فراز
قلعه بر آمدند ... قلعه را متصرف شدند و بدکاران بجزای سزای این عمل رسیدند
در خلال اینحال کس از جانب فرهاد خان از کرمان آمده خبر رسانید که مهم آن ولایت بر حسب دلخواه
صورت انجام یافته و قلعه بتصرف در آمد شرح این قصه چنانست که چون فرهاد خان بحوالی کرمان رسید
استمالت نامها بطوایف افشار فرستاد ایشان را که ملازم قدیم ولیخان بودند بدستور ...
دلالت نمود طوایف افشار که از آمدن فرهاد خان بولایت ولیخان خبر یافته شدند تزلزل در احوال ایشان
پدید آمد فراغت و عافیت خود را در آن دانستند که ترک موافقت ولیخان نموده شعار بندگی
ظاهر سازند گروه گروه باستقبال شتافته دست بوس خوانین مرتفع شدند و سلطان ...
ایالت و استقلال ... داشت مشاهده نموده که مردم او بطرف ایشان آمده با او یکدل نیستند

نامه از سلطان حسین میرزا بایلچی گری ... بود آمده خبر رسانیده که فرمان قضای بدوام مقدم
شاهزاده نامدار گرامی داشته معاهده صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت و مهدیقلیخان حضرت
باقر عنقریب بامداد صحت آیین رسید چون این معنی موجب ترفیه کافه خلایق و عباد الله بود و با
از یاد وجود دعاگویی دولت قاهره گردید با آنکه بعد از آمدن فرهاد خان بندگان حضرت اعلی اردوی
همایون را از شیراز اراده اصفهان نمود خود به یزد تشریف فرموده فرهاد خان رکاب همایون
اعلی بیزد رفت چون آن خطه دلپذیر از تشریف قدوم همایون زیب و زینت یافت باغ
گلشن که مقام و مسکن نواب خلیل الله و الدین میرزا آن بود گذرگاه خسرو زمین گردید
خلیل الله ... خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجای می آورد و در اکثر
اتصاف صفات حاتم بیک وزیر سابق ولیخان را بداد و خدمتی که در ... تقدیم رسانیده
بود مورد شفقت شاهانه فرموده بمنصب رفیع القدر استیفاء ممالک محروسه سربلند گردانید
چندروزی دران خطه دلگشا بعیش و طرب و کامروایی ساکنان آن ملک مشغولی فرموده (margin: مرحوم بود)
جراحتهای دلخستگان گشته و مطالب و مدعیات رعایا و عجزه را بقوانین مقرون
گردانیدند عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه اصفهان معطوف داشتند و دیگر باره دولتخانه
مبارک نقش جهان محل نزول شهریار گیتی ستان گردیده تا یکماه در اصفهان جنت نشان با نجاح مطالب
زیردستان پرداختند **ذکر سوانح اقبال** که دران اوقات بمنصه ظهور رسید آن بود
که چون احمد بیک کرامیا کوتوال قلعه طرک در ایام غیبت همایون از وقت تحتاج بسیار بقلعه

بدنظر شده با دولت حسینیه نفر از ملازمان قدیمی خود بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری داده
فرهاد خان بشهر آمده قلعه را محاصره نمود و کس نزد یوسفخان فرستاده او را بنصایح دلپذیر
شاهزاده اطاعت و انقیاد دلالت نموده متعهد شد که در خدمت اشرف استدعای عفو تقصیر او نماید
بعد از مراسله و پیغام و آمد و شد مکرر یوسفخان از کرده نادم و پشیمان مصالحه را غنیمت شمرده ترک
قلعه داری نموده و هوس حکومت کرمان از دل بیرون کرده دست در دامن عجز و بیچارگی زده
بهمین قدر راضی شد که بجان ایمن بوده باشد و در گوشه انزوا بدعاگویی مشغول باشد فرهاد این (margin: خان)
که مقتضی عقل بود از او پسندیده داشته متعهد گردید که در خدمت اشرف استدعای عفو تقصیرات او
از کوتاه نظری که از اغوای بعضی بیخبران بظهور آورده نماید بالجمله قلعه بتصرف دولت اولیای قاهره
در آمده فرهاد خان ولیخان و اسماعیل خان را در کرمان گذاشت و مهمات آن ولایت را بر وجه دلخواه
ساخته و پرداخته بجانب شیراز مراجعت نموده در وقتی که بندگان حضرت اعلی مهمات فارس را نظام
داده از راه یزد عازم اصفهان بودند بشرف پابوس رسیده یوسفخان را با تیغ و کفن بدرگاه
والا آورده استدعای بخشش نمود چون یوسفخان تکیه بر مروت شاهانه نموده و داعیه نامعقول
از خاطر بیرون کرده و شمشیر در گردن او یکجه آمده بود عفو شاهانه شامل حال او گشته بجان امان یافت
اما یولی بیک در اندوز حیات الکه در کرمان با ... فرهاد خان در مقام عذر در بود و اراده داشت که دیگر
باره بهمراهی یوسفخان سر بطغیان و عصیان برآورد یکی از اهل یورت صفحه فرهاد خان از این حال خبر داده
بود بدست ملازمان او بقتل رسید در همان ایام ملازم مهدیقلیخان چاوشلو که همراه شاهزاده

کشیده اسباب قلعه داری بر وجه لایق سرانجام داده بود و شاهزادگان در ان قلعه بودند چه ایلک
موربطعن بدگویان گشته او را بنابر اوهامهای دور از کار رجه کار که متهم باشند بندگان حضرت اعلی
رنجیده میداشتند که این حکایت فروعی از صدق ندارد اما رعایت طریق حزم و احتیاط را
مرعی میداشتند که بوذر تحت فرمان نبود اما این صورت و معنی اند لازم است فرموده چون قلعه گیرها
اهالی اصفهان موجب شورش مملکت و اختلال احوال رعیت میداشتند در تخریب آن مبالغه
مینمودند نواب اشرف رضای اهالی اصفهان جسته بویرانی آن راضی گشتند در هیچ باره
انرا خراب کرده از خیر سکنی انداختند اما در باب شاهزادها و محل توطن ایشان متردد
بودند عموم خواهان عدم ایشان اکه رایج فرمان روایی در دماغ داشتند بر وجه ابلغ اداء
مبالغه در تضییع ایشان مینمودند حضرت اعلی رعایت صله رحم فرموده باقضا و اعلام امراء
رضا نمیدادند تا اخر مصلحت جمهور و رفع فساد بعد ان نزدیک و دور و از دیدن ایشان که
چراغ فتن و شرور بود از دیدن عاری و عاطل کردید و ایشان نیز بخیدر از حیات [illegible]
وارسته از تفرقه خاطری که ایشان از همیشه اشفته دماغ و ازرده دل داشت آسوده شدند
و ایشان از انعلو الموت [illegible] پیستاده اسباب فراغت و تنعمات ایشان حسب المرام مقرر گشت
بیت فلک را اختیتن نیز این است کار * بسی یاد دارد ازین روزگار و از اصفهان عنان توجه بصوب دار
السلطنه قزوین کشیده و در کاشان گور حسن استاجلو که از عظمای ان طایفه بود و در حرمت اشرف
مشیر و مشار الیه بود بسعطه الکه چون از تربیت پادشاهان زمان مرشد قلیخان اعتماد را نمی شاید

[illegible]

زدست حسن بیک حاجیلر قورچی چتر بقتل رسید و الحاصل دار السلطنه قزوین تشریف برده
حضرت اعلی در موکب پدر بزرگوار بر مقر سلطنت فلک مقدار [illegible] نموده بود
و در ان اوقات مهدی خان تکلو که از امرای معتبر زمان بود استیلا یافته میان ارزان مملکت
بر آمده در صدد و در اردبیل و مغان اسیر میبرد بجایه سریر اعلی آمده منظور نظر عاطفت گشت بندگان
حضرت اعلی زمستان را در دار السلطنه قزوین بخرمی گذرانیده بفراغت و کامرانی مشغول بود

وقایع سال همایون فال ایام سعادت فرجام توشقان ئیل ترکی مطابق سنه الف هجری که سال پنجم جلوس همایون شاهی عباسی ظل سبحانی است

چون فصل شتا بنهایت انجامید باد بهاری صلای نزهت و خرمی در داده عشرت سرای باغ و بوستان
از گل و ریحان آرایش یافت بیت ز اعتدال هوا و ز دور چرخ اثیر * چو عهد شاه جوان تازه
گشت عالم پیر اعنی نوروز جهان افروز در بیست و پنجم شهر جمادی الاول وقوع یافته خسرو سیارگان
سپهر در شرف خانه حمل [illegible] و آرام گرفته گیتی آرای گشت شاه جمجاه همایون گاه در باغ سعادت
اباد قزوین جشن خسروانه آراسته چندی روز در ان ریاض کوثر حیاض بعشرت و شادمانی
گذرانیده از خورشید آفتاب لقا کام دل [illegible] بودند چون خاطر انور از سیره او وزیر نکهت
سوء اعمال [illegible] که از روی جهل و غرور بارتکاب [illegible] میکرد دلگیر گشته بود او را از وزارت
معزول فرموده حاتم بیک اردوبادی که مرد خردمند صایب رای نیکو اخلاق خوب سلوکی بود

بدان منصب ارجمند والائی یافته اعتمادالدوله لقب یافت و هم درین سال الله قلی بیک
غیاث اغلی قاجار را که از جلوس همایون به سلک قورچیان عظام منتظم بود و بعد از آن برتبه
یوزباشیگری ترقی نموده مورد تربیت و الطاف شاهانه فرموده بمنصب عظیم القدر ایشیک آقاسی باشیگری
که از معظمات کارخانه سلطنت و پایه والای اولیای دولت است سربلندی بخشیدند و در همان
ایام ایلچیان روم از جانب پادشاه آن سرحد آمده بودند چرا استحکام بنیان مصالحه آورده
و متعاقب ایشان مهدیقلیخان که در روم بکمال سعی باداب رسالت پرداخته مصالحه را رونق و جلوه
صورت داده مراجعت نموده بود از راه اردبیل که مقر حکومت او بود بدانجا مشرف بشرف
دریافت تحف و هدایا گذرانیده و نامه محبت آیین مشتمل بر تجدید مصالحه که از جانب حضرت خواندگار
آورده بود بنظر همایون رسانید پس سفیران روم تاریخ این صلح را سال فرخنده فال حفظ
در آن مکتوب جاسی جاه مندرج ساخته بودند از سوانح این ایام آنکه مهدیقلیخان
بعد از یکماه چهل روز که در خدمت اشرف بود چون از ادیماق چاوشلو و قوم مرشد قلیخان و محمد
شریفخان بود و محمد شریفخان قبل از آن نزد بکیلیان رفته بود و بعضی خطایا باو اسناد کرده
مبارک از طبقه چاوشلو عموماً منحرف بود و ایشان را صاحب داعیه بعید الاستیشار و منحرف کرده
چون شاه والیه با هوش و رائع بی توجهی الطاف اشرف را نسبت نموده بود و بعضی از ضمیر منیر
اشرف پرتو ظهور انداخته رعایت جانب حزم و احتیاط کرده او را اگیر انیده چون فرمان قضا
بقطع رشته حیاتش فرمان داده بود بقتل رسید و از برادران ایشان مرادخان بیک که دوات دار

قوریچی باشیگری

بود نمودار نمود و بالکاه روم رفت بنابراین احمد بیک برادر و دیگر پسر مقطوع الرجلین گردید و بعد از
سیاست ایشان مرشد قلیخان چلیو شهو بکچارکا و ترکه لله او بعلق استیاطیه و سطور نظر
شفقت بود و بکیلیان فرستاده که محمد شریفخان و قبل از نمودار را که قبل در کار پلورد و اکبر
خان احمد حمایت نموده ایشان را بقدر شد بلا توقف نموده حقیقت عرض نماید که اقدام ایشان
کار او نموده شود خان احمد چون دانست که نواب اشرف بدست آوردن ایشان مبالغه
عظیم دارد دست از حمایت بیمره باز داشت و مرشد قلی سلطان ایشان را گرفته بپایه سریر
اعلی آورد چون مسامحه و تاخیر در سیاست نتیجه مفاسد عظیمه بود شحنه غضب پادشاهی بقتل
ایشان پرداخت بنابر رعایت جانب سیادت خان احمد و قرابت قریبه که با والده محترمه نواب کان
اشرف داشت و شرف مصاهرت این دودمان مشرف بود از سلوک ناپسندیده او
اغماض فرموده او را بانواع نوازشات شاهانه و خلاع فاخره پادشاهانه معزز و گرامی
گردانید درین سال حکومت همدان و امیرالامرائی کل ولایت علیشکر بامیرخان بغداد
شاهزادگی محمد باقر میرزا تفویض یافته ایل جانب بملازمت او مامور شدند و
سلطان جانب بوکالت شاهزاده مذکور منصوب گشته روانه آنصوب شدند چون شرط
مصالحه رومیان اطلاق اسارای طرفین بود چند نفر از پادشاهیان سپاه زاده پادشاه
که در محاربات تبریز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس بود از اینجانب اطلاق فرموده روانه
روم گردانیدند از جانب روم نیز شاه رخ سلطان مهردار و مهدیقلیخان شاملو و قورچی خضرخان

فرمان او

شاملو و رفتار امطلق العنان ساخته روانه اینصوب نمودند شاهرخ سلطان در راه
بیمار شده ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرد و دیگران آمدند اما قورخمس خان بجهت
بعضی اعمال سابقه که از بی اخلاصی و ماده لحوای بظهور آورد و قضیه نامرضیه موجود بیگم و بکور کشتن
حسین قلی سلطان پدر مهدیقلیخان در تبریز باغوای امیرخان و تضییع سلطان حسین خان
پدر علیقلیخان لله حضرت اعلی شاهی مستحق انواع عقوبت شده بهمان لحظه که در برابر ایوان
چهل ستون منظر همایون در آمد شعله غضب شاهانه اشتعال یافته او را بدست مبارک بجزا
و سزا رسانیده بمکافات اعمال سابق بقتل آوردند مهدیقلیخان مورد الطاف و اعطاف گشته
بیت چنین است آئین گردون ٭ گهی بود شهد و گاهی چو خون ٭ گهی بر سرت تاج شاهی نهد
عنان بزرگی بدست دهد ٭ گهی بر سرت خاک نکبت کند ٭ گهی صاحب ملک و دولت کند
شراب ایاغ عیش دل پر غمت ٭ کباب طرب آه دم بدمت ٭ در خلال این حال بمنصب موروث
ایشیک آقاسی باشیگری سرافرازی یافت **دیگر از سوانح این سال**
عصیان و طغیان دولتیارخان سیاه منصور و دفع فتنه اوست کیفیت این واقعه حالات
که دولتیارخان ولد خلیل سلطان سیاه منصور است که از امرای زمان شاه جنت
مکان بود و خود در خدمت شاهزاده مغفور سلطان محمد میرزا بمرتبه امارت ترقی نموده
در حدود سلطانیه و مجلس الکا بتیول او عنایت شد بعد از قضیه ارتحال شاهزاده مغفور پای
از حد خود فراتر نهاده قلعه سجاس ترتیب فرموده اذوقه و یراق بسیار جمع کرده در آن ولایت

کهی

کوس لمن الملک زد ابوطالب میرزا را پروای معارضه او نبود و بعد از جلوس همایون
حضرت اعلی شاهی میر شد قلیخان که سفر خراسان در پیش داشت مصلحت او را رقم نهاده
بهکرگان [illegible] داخت و بعد از آن حضرت اعلی حسین علی سلطان [illegible] را با پسر او فرستاده
جیدگاه قلعه را محاصره نمود کاری نساخته باز آمد چون بندگان اشرف را در انتظام مهمات
عراق و فارس و کرمان مشاغل عظیمه در پیش بود امور خراسان نپرداخته متوجه اصفهان و
شیراز شده بودند او در غیبت موکب همایون بیشتر از پیشتر آثار عصیان و طغیان بظهور آورده
دست درازی بولایت قزوین نمود گروهی از سیدولتان که بر بیشه راجع شده بودند و معظم احرار
خلایق در آمده خار راه مترددین بودند بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مترددین
و مسلمانان را متصرف گشتند تعلق دار او بود قسمت مینمودند در این سال که بندگان حضرت اعلی
شاهی در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند از ملازمت عتبه علیا تقاعد ورزیده بدرگاه جهانپناه
رجوع ننمود از محالی که نسبت با وی داشت خصوص سلطانیه و ابهر و زنجان و طارم و دو حصص
و آن حدود دست تطاول دراز کرده از آزار و اضرار رعیت و رعایا بمرتبه رسانید که خلایق
از حد اعتدال تجاوز کرده بر ذمت همت شاهانه دفع او لازم گشت در اول حال مهدیقلیخان
شاملو را با پسر او فرستاده متعاقب او حسین قلیخان قورچی شاملو حاکم قم با تبریز فرستادند
و ایشان [illegible] انکار رفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین محاربه و مجادله وقوع می یافت تا آنکه
برونگ شاه و حسن قلیخان پیغام فرستاد که چون ما از قزلباش خصوص شاملو خوفی نداریم

و بیرون نمی‌توانم آمد اگر موکب همایون بدین طرف نهضت نماید خود را برکاب مقدس شاهی ظل اللهی
میرسانم و آنچه رضای نواب همایون بوده باشد درباره من بعمل آورند حسین قلیخان این معنی را
معروض داشت بندگان حضرت اعلی بتقریب سیر و شکار کوزل دره و آنحدود توجه نمود
بعد از سیر و شکار بحوالی قلعه تشریف آوردند و دولتیار که از قلعه داری بتنگ آمده بود
از مدد و کومک مأیوس شده و از بیهوشی باده غفلت اندکی بهوش آمده بود چاره بجز بیرون آمدن
نداشت در همان روز که بندگان حضرت اعلی قریب بقلعه رسیدند بیرون آمد چون اوایل
جهانداری و تنبیه و تادیب متمردان پیش نهاد همت والا بود و نایره غضب درباره او
بنوعی اشتعال یافته بود که جز بزلال تیغ آبدار منطفی نمیشد همان لحظه مورد عتاب و خطاب گشته
مقید و محبوس گردید و قلعه بتصرف دولت اولیای قاهره در آمد بحکم قضا جریان ویران گشت
و مشار الیه را بدار السلطنه قزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست شحنه سیاست
افتاده جسد من هستی بباد فنا رفت و همچنین امیر حمزه ولد بایندر خان طالش که پدرش
مرد صلاح اندیش و نیکو نهاد بود و در زمان شاه جنت مکان از امرای عالیمقدار و نیکو خدمتان
صادق الوداد این دودمان بود بمزید اخلاص امتیاز داشت و او خود را ارشد اولاد و اعقل از
پدر دانسته در ایام فترت آذربایجان زمام اختیار ابوطالب میرزا ایان پدر خود را از الکا
موروثی بی‌دخل کرده بود و در الکای گسکر و گیلانات نیز که قریب جوار با او داشتند
دخل مینمود و تمامت حکام طوالش و آنحدود بزرگی او را پذیرفته مطیع و منقاد شده بودند

چون آفتاب دولت شاهی از افق خراسان طالع گردیده ایام وکالت مرشد قلیخان
بود و هنوز قواعد قصر سلطنت استحکام و سررشته دولت انتظامی نیافته بود او
بر اقران سبقت گرفته پیشتر از امرای آنحدود بپایه سریر اعلی آمد و مرشد قلیخان که
رتق و فتق مهمات بود او را منقضی المرام فرستاد و مهمات خود را بوجه دلخواه
ساخته و پرداخته روانه الکا شد درین اوقات که بندگان حضرت اعلی امور جهانداری
را بکف اقتدار و اختیار گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت گماشته
و سرپرستان خود را از ایلغار بهدایت آورده ساحت ملک شان را از وجود فساد آلود
می پرداختند او بجهات و استحکام قلعه شدن آن که در تصرف او بود اعتماد نموده
او را امان خود بیدا گشته بقاعده سابق سلوک کرده در آمدن بپایه سریر اعلی اهمال
ورزید درینوقت که مهمات ولایت آذربایجان برای و روایت ذوالفقار خان
برادر فرهاد خان مفوض گردید الکای لنکر کنان را که امیر حمزه خان بخود سر متصرف بود تا بوند
٦ سلطان برادر کوچکتر فرهاد خان دادند او تمکین مشار الیه نکرده او را دخل نداد
حکم جهان مطاع [illegible] و پیوست که محمدی خان تخماق که در حدود دار الارشاد اردبیل می‌بود
باتفاق اولاد صدر الدین خان صفوی و طبقه شیخاوند و شاهی سیونان متوجه الصوب
گشته الوند سلطان را بحکومت آنجا متمکن سازند محمدی خان و الجماعت حسب الفرمان متوجه
خدمت گشتند امیر حمزه خان در کمال نخوت و غرور سه چهار هزار سوار و پیاده جمع آورده بعزم

محاربه پیش آمده فیمابین جنگی صعب اتفاق افتاد جمعی کثیر به نیروی دولت قاهره از مردم
حمزه خان طعمه شمشیر شدند او شکسته و مخذول خود را بقلعه رسانیده بدستور قلعه نشین شد او را
قایم نموده از بیرون آمدن تقاعد میورزید رای جهان آرای بآن متعلق گشت که قلعه را
از دست او گرفته اگر آثار اخلاص و یکجهتی از ناصیه احوالش هویدا باشد تقصیر اخلاصی
شفقت یابد و اگر دود نخوت در دماغش جای داشته باشد و آثار تمرد بظهور رساند بجزای
خود رساند حسن خان چاوشلو قورچی نیز دکمان را باین خدمت نامزد نموده فرستادند
او توهم نموده نزد حسن خان و رفقا نیامد چون قلعه نشینان قلعه‌ایست بر فراز کوه رفیع
واقع شده و از غایت بلندی و رفعت با افلاک دعوای مساوات مینماید و ساکنان
بروج عروجش با سکنه مواضع ملکوت دمساز و پاسبانانش شب زنده دارش با سبحان
قلعه سپهر هم آوازند و مصداق مضمون این بیت ز سنگ انداز او سنگی که جستی
پس از قرنی سر کیوان شکستی ، مصداق آن قلعه رفیع بنیاد است دامن او کوه الوند
بلند و قله الوند مانند بیشه و جنگل است که یک راه پیش ندارد و ضیق الطریق بمثابه
که عبور یک نفر پیاده از آنجا بغایت دشوار است امرا در حدود قلعه جایی که مناسب بود نزول نمودند
و راه آمد و شد را مسدود ساختند الکا را متصرف شدند و مردم طوالش اظهار دولتخواهی
کردند نزد امرا آمده بخدمات مرجوعه قیام مینمودند امیر حمزه خان عریضه ضراعت آمیز بخدمت
اشرف فرستاده عرض کرد که چون میانه اولاد حسام بیک قرامانلو که اکمال حاکم

باستقلال

باستقلال آذربایجان بودند و مادر ودمان ما نزاع و غلطه واقع بود در میانه خونها ریخته شده
ایشان در مقام انتقام‌اند بدان جهت بیرون نمیتوانم آمد التماس دارم که یکی از امرای شاملو را
نامزد شده تا قلعه را بسپارم و رخصت زیارت عتبات عالیات ارزانی دارند که بدان
سعادت عظمی استسعاد یافته بدرگاه معلی آیم این مسئول درجه قبول یافته حسین بیک شاملو حاکم
قم را فرستادند چون او بپای قلعه رسید جهت اطمینان مشارالیه ذوالفقار خان ذو جماعت
قرامانلو را از پای قلعه کوچانیدند امیر حمزه خان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون آمده پسران خود را
بغلامی اشرف فرستاده خود با نساء و صبیان از راه شیروان بیرون رفت حسین خان
و طایفه حسب الفرمان قضا جریان قلعه را بذوالفقار خان سپرده بدرگاه معلی آمد اما امیر حمزه خان
بعد از زیارت عتبات عالیات بشروان عود نموده از خوف و بیم اولاد حسام بیک که در
ازمنه سابقه اندر اهتمام یکدیگر کرده بودند جرأت آمدن اینطرف ننموده در شروان
در میان رومیه توقف نموده راه آمد و شد مسدود ساخته الکا را متصرف شدند و مردم
طوالش اظهار دولتخواهی کرده نزد امرا آمده بخدمات مرجوعه قیام مینمودند امیر حمزه خان عریضه
ضراعت آمیز بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون میانه اولاد حسام بیک قرامانلو
که کال حاکم باستقلال آذربایجان الله اخر با ایشان نمرا زود بیزار گشته در وقت
کردن او را از بار بسنگ ساخته بدرگاه والا آورد اما بندگان حضرت اعلی بنابر حقوق
خدمات سابقه و ارادت و اخلاص قدیمه آن سلسله پسران او را در سلک غلامان درگاه

منخرط ساخته القصه بعد از وقوع انجالات حسین خان چاوشلو را حکم شد که باتفاق سلام
آقای ترکمان داروغه دفترخانه همایون که مرد ریش سفید بارای و هوش و کاردان
جهت تعیین سنور و حد با دریاچان رفتند و ایشان حسب المنصب رفته باتفاق خضر پادشاه
حاکم نخجوان که از جانب خواندگار روم بدین امر مامور شده بود تعیین سنور و حد
بطریقی که مقتضای وقت بود نموده الخدمت ذا لکما ینبغی بتقدیم رسانیده مراجعت
نمودند درین سال شاهوردیخان عباسی ولد محمدیخان حاکم لر کوچک که درین چند سال
دم از استقلال زده بسیاری از ایل و الوسات و احشامات قلمرو علیشکر را
کوچانیده بولایت خود برده بود و خود را از تابعان روم میشمرد درینولا که در میانه قزلباش
و رومی صلح واقع شد او کس بدرگاه معلا فرستاده عهد کرد که اگر رقم عفو بر زلات
سابق او کشیده شود بعد الیوم بر جاده بندگی مقیم بوده باشد چون طبقه الوار و
دودمان عباسیان لر مذکور از قدیم الزمان شیعه مذهب و دوستدار اهل بیت اند
حضرت اعلا از اعمال سابق او اغماض فرموده در مقام التفات شدند و مقصود بیک
ناظر بجهت تسلی خاطر و اطمینان قلب مشار الیه بلرستان رفته او را بانواع نوازشات و
تفقدات شاهانه اختصاص داده مراجعت نموده و از زیاده از مامول تربیتهای پادشاهی
سربلندی یافت

ذکر رفتن فرهادخان حسب الاشاره همایون بخراسان و بازگشتن او و آمدن عبدالمومن خان متهور قلعه اسفراین و بعضی

محال

محال بارادهٔ ملک متعال

چون حاجی خان فرمان فرمای خوارزم همیشه با این دودمان دوستی و اتحاد
ورزیده و در زمان شاه جنت مکان محمدقلی سلطان پسرش را بدرگاه جهان پناه فرستاده
بود بین الجانبین مراسله و اتحاد مرعی بود و درین دو سه سال که عبدالله خان پادشاه
اوزبک و عبدالمومن خان پسرش کمر به تسخیر ولایت خراسان بسته تا مشهد و نیشابور
چنانچه مفصلا در قضایای هر سال مرقوم قلم بیان گشت بتصرف در آوردند حاجی محمد
خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی نموده مکرر ایلچیان بدرگاه والا فرستاده و از
اینطرف نیز محمدقلی بیک عربگرلو بایلچیگری نزد مشار الیه رفته بود درینولا کتابت
از جانب او رسید که اگر یکی از امرای نامدار با فوجی از عساکر نصرت شعار بخراسان فرستند
این دولتخواه نیز بمدد باتفاق او در دفع اعادی کوشیم چه هرگاه خراسان بتصرف اولیا
کیرد طمع در ولایت او و گنج و خوارزم نیز که بخراسان پیوسته است خواهند نمود لهذا در
این سال رای جهان آرای متعلق بآن گشت که بنفس نفیس در دار السلطنه قزوین توقف
فرموده بانتظام مهام ضروریه دین و دولت پردازند و فرهادخان را با جمعی از عساکر نصرت
نشان بخراسان فرستند در اول نوروز فیروز روز ساعت اختیار فرموده او را روانه
نمودند و محمدیخان تخماق که مرد دیرکار دیده کار آزموده با اسلمس خان مهردار و جمعی از امرا
برفاقت او مامور گشته برلیغ مطاع باسم امرای خراسان شرف صدور یافت که بر سر فرهاد خان

جمعیت نموده از سخن صواب دید او بگذرند و مشارالیه سفارش نمودند اگر عبدالله خان
و عبدالمؤمن خان بنفس خود بخراسان آیند چون امرا را با پادشاه مقابله نمودن
رسم و آیین نبود و نیت عنان از جنگ پیچیده برکناره نشینند و حقیقت عرض نمایند
و الا در استرداد محالی که متصرف اوزبکیه در آمده و حراست محالی که در تصرف
اولیای دولت قاهره است مدا آنچه مقتضی وقت و صلاح دولت باشد سعی بلیغ
بظهور آورده فرهاد خان حسب الفرمان همایون روانه مقصد گردید و حاجی محمد خان
پادشاه خوارزم را از آمدن خود خبر داد چون بچمن بسطام رسید حاجی محمد خان بجهت
نزاعی که میانه او و نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان ابن دین محمد خان برسر نساء
و باغباد بود در انجدود آمده بود از آمدن فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام فرهاد
خان در مکان مناسب خیمه و خرگاه افراخته اسباب ضیافت پادشاهانه مهیا ساخت
یکدو فرسنگ استقبال نمود و بین الجانبین ملاقات واقع شد تمرال فرهاد خان
فرود آمد بعد از ضیافت و توضعات رسمی تحف و هدایای لایقه گذرانید و ملازمان
این آستان تجدید عهد و پیمان کرد که در دفع شر عبدالله خان و پسرش متحد و معاون
بوده باشند و از یکدیگر جدا نشوند از یکدیگر مرخص شده هر یک بار دوی خود باز گشتند
فرهاد خان کوچ کرده رو بطرف نیشابور آورده ابوسلیم خان برادر حسن خان قورچی
تیر و کمان حاکم اسفراین بود و امرا اپیات و غیره که در انجدود بودند بر سر او جمعیت نموده

قلعه نیشابور را محاصره نمودند آوازه آمدن فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان با او بسمع
عبدالمؤمن خان رسید چون لشکرهای بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و شبرغان بخراسان
آمده و آوازه انداخت که عبدالله خان نیز با لشکر ماوراءالنهر و ترکستان بر سر خوارزم رفت
و حاجی محمد خان این خبر شنیده و بشتاب بخوارزم بازگشت فرهاد خبر آمدن عبدالمؤمن شنید
متردد خاطر گشت و با امرا و ریش سفیدان که همراه بودند کنگاش نموده بعضی صلاح
در جنگ دیدند و بعضی دیگر از عقلا مصلحت در جنگ کردن ندیدند درین فکر و اندیشه بودند
که خبرگیران که بهر طرف فرستاده بودند آمده خبر رسانیدند که عبدالمؤمن خان بایلغار بمشهد
مقدس رسیده و بسرعت برق و باد می آید تزلزل در میان لشکر قزلباش و فرهاد خان
چون از جانب حضرت اعلی بحکم عبدالمؤمن مأمور نبود بمحاربه او بخلاف امرا
دلیری ننمود و امرای خراسان را هر یک با الکا خود فرستاد که در حفظ و حراست قلعه خود
کوشند و خود از سر نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش در معرض تلف آید
بسطام آمد حقیقت معروض داشت که حسب الاشاره علیه شاهی بقزوین باز گشت
و عبدالمؤمن خان در همان دو روز بحوالی نیشابور آمده و رفتن قزلباش را فوز عظیم شمرد
زیرا که بایلغار آمده بود و با او زیاده لشکری نبود بعد از چند روز عساکر اوزبکیه جمعیت
نموده بجهت لشکر بسر ایل بیات که در انجدود نیشابور بودند بلوک معدن آقا بیات
داشتند فرستاده و ریش سفیدان بیات صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد عبد

دیده اظهار متابعت نمودند و جمعی کثیر از اوزبکیه و عظمای ایشان در رادکان کمک
عبد المومن خان رفته شدند و او که از ان جماعت کینه دیرینه در خاطر داشت در سال گذشته
جمعی کثیر از اوزبکیه بقتل آورده بودند بقتل ایشان فرمان داد و محمود سلطان
ولد بابا الیاس و اکثر عظمای طایفه بیات در انجا بقتل رسیده تبعیه السیف غارت
زده و پریشان خاطر پراکنده شدند میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان در درگاه
در رکاب ظفر انتساب می بود القصه عبد المومن خان درین سال کرت بتسخیر سایر
محال خراسان بسته با لشکر خارج شمار بر قلعه اسفراین آمده محاصره نمود و ابومسلم خان
با جمعی از غازیان استاجلو در لوازم قلعه داری میکوشیدند و عبد المومن خان در تسخیر
حصار اسفراین سعی بسیار نموده توپها نصب کرد تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته
چند مرتبه یورش عظیم نمودند محصوران قلعه مردانگیها کرده در هر یورش جمعی کثیر از
از بهادران اوزبکیه مقتول گشته خندق قلعه از اجساد قتیلان انباشته گردیده چنانچه
موازی چهار هزار کس از اوزبکیه تخمینا در جنگ قلعه نابود شدند و در هر مرتبه عبد المومن
خان را شعله غضب اشتعال بیشتر از بیشتر می یافت مبالغه در تسخیر قلعه مینمود و چون بندگان
حضرت اعلی را از مشاغل ضروریه که مرقوم قلم وقایع رقم شد فراغی حاصل نموده بود چند روزی
و رخصت خراسان نیافته بودند بعد از انجام ان مهم که اندیشه استخلاص محصوران اسفراین
داشتند که خبر رسید که عبد المومن بر قلعه تسلط یافته شرح واقعه انکه بعد از چهار ماه که ابومسلم خان

قلعه را نگاه داشت کار بر محصوران تنگ شده در یورش اخر که طاقت در ایشان
نمانده بود اوزبکیه بر بروج عروج نموده بقلعه مستولی گشتند و دست بقتل و غارت
گشادند و بر متنفسی ابقا ننمودند ابومسلم خان با چند نفر از جوانان بهادر در یکی از بروج
خود را حفظ نموده تا سه روز جنگ کردند تا تیر در کیش داشتند و گلوله و باروت با جوش
تفنگ میبردند احدی از بهادران اوزبکیه جرات ان نبود که بر ان برج ظفر یابند
بعد از انکه از باروت او از تفنگ انقطاع یافت و طایر تیر از پرواز باز ماند
اوزبکیه هجوم آورده برج را گرفتند و ان شیر مردان متاع جان را در رشته بازار اخلاص
و غیرت و مردانگی در معرض بیع در آورده بلاتجزیه ران و تیغ خونفشان تا آن طایفه بعد
معامله سودا نمودند تا انکه مردانه وار شربت شهادت ناگوار بلا کی نوشیدند گلی قباد
گلهری که از جمله محصوران و گرفتاران ان برج بود یکی از بهادران اوزبکیه که او را ازین جانب
بمردانگی و جوانی او حیف آمده او را اجرات نموده صحیح و سالم شب از اردوی اوزبکیه
بیرون آورده بعراق آمده بود حقیقت واقعه مذکور را بنوعی که رقمزده گردید از و استماع
افتاده العهده علی الراوی چون حضرت اعلی از ابومسلم خان بجهت بی ادبی که در جنگ
سوسفید نیز از و نسبت بآنحضرت صدور یافته بود و با وی التفاتی تمام داشتند زیاده تاسفی
تحرز نمودند و عبد الله خان بعد از تسخیر اسفراین و قلعه سبزوار و مزینان و جاجرم و سمنان
و جوزبند وا کنده و را الجیط ضبط در آورده و حکام گماشته بجانب بلخ باز گردید و چون اخر سال الوده

ودران زمستان بر یورش خراسان بجهت خرابی ولایت و قلت آذوقه اثری مترتب نبود
رای گیتی آرای بدان قرار گرفت که در اول بهار فیض آثار لشکرهای ممالک را جمع نموده
لوای جهان گشایی بجانب خراسان افرازند و دران زمستان بدار السلطنه اصفهان تشریف
برده و از انجا بسیر دار العباده یزد رفته معاودت باصفهان نمود و بقیه زمستان دران بلده جنت
نشان عشرت پیرا بوده بداد دهی و کار روایی خلایق اشتغال مینمودند و آخر زمستان بدار
السلطنه قزوین مراجعت نمودند **سوانح ایام سعادت آغاز میمنت انجام لوی ئیل**
ترکی مطابق سنه احدی و الف هجری ششم جلوس همایون شاهی ظل الهی

بیت

گشت طراوت فزا باز نسیم بهار   زنگ زدود از دو صیقلی روزگار   رایت نوروز گشت سایه فکن در جهان
تخت زد ابر بهار چمن را غبار   نرگس بهانه کش محو تماشای گل   سوسن آزاده گشت شیفته زلف یار

نوروز میمنت مآل این سال در روز دوشنبه ششم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاده تخت نشین ملک
چهارم از آرامگاه دی بیرون خرامیده بر مسند عز و شرف تمکن یافت و حسن شاهد بهار عالم
آرا با مظاهر الوان برگ و نوا چهره نما گشته روشنی بخش فضای روزگار گردیده سلطان بهار جهت
دفع صولت سرمای دی در خرگاه چمن لوای شوکت و فرمان افراخت باد بهاری صحن چمن را از جهت
جلوس خسرو ریاحین سپاه از خس و خاشاک زمانه برد حضرت شاه جمجاه که همیشه همت همایونش
متوجه دفع معاندان و استرداد ملک خراسان بود و تا جلوس همایونش بر مسند فرمانروایی

ایران و بخشگاه بهشت مکان وقوع یافته بود شرف زیارت سلطان الاولیاء و برهان
الاتقیا قطب الحق و الحقیقه و الدین شیخ صفی الدین قدس سره العزیز و روضه مشایخ
عظام و اجداد والا مقام آن حضرت در نیافته بود و تا غایت بجهت قرب آذربایجان و
مخالفت رومیان ادراک آن سعادت در عقده تعویق مانده بود درین اوقات چون
صورت مصالحه بر وجهی که مرقوم گشت روی نمود فی الجمله اطمینان خاطری از ان طرف روی
نموده شوق ادراک طواف مراقد مطهره مشایخ عظام در ضمیر منیر انور از دیاد پذیرفته بود
سلطنت روز افزون بدان صوب در حرکت آمده در خوشترین زمانی و بهترین اوقاتی
بدان آستان سدره نشان رسیده شرایط زیارت بتقدیم رسانیده و سکنان عتبه
علیا را بالصلات و صدقات نوازش نموده از ارواح مقدسه آن کاشفان دقایق ملکوتی استمداد
همت فرموده عزم توجه خراسان نمودند چون شاهوردی خان ولد خلیفه انصار حاکم
قراجه داغ درین دو سال که ولایت آذربایجان از پادشاه ما فوق زمان خالی بود لوای
شوکت و اقتدار بر افراخته باعمالی که خلاف عقیدت و اخلاص بود پرداخته هنوز
خودسری در دماغ داشت و قبل ازین رومیان تبریز توسل جسته پسرش را نزد جعفر پاشا
به تبریز فرستاده بود و تاج وهاج از سر گذاشته اظهار متابعت رومیان مینمود و بعد از آنکه
مصالحه وقوع یافته سنور سرحد متعین و الکاء قراجه داغ داخل اینطرف شد مناسب این بود که
شاهوردی خان که آبا عن جد از صوفیان این خانواده و سالک طریق مستقیم اخلاص این سلسله

علیه بود دامن عقیدت و حسن اعتقاد خود را بلوث عصیان و بی اخلاصی آلوده نموده بود
باب ندامت و پشیمانی شست و شو داده تدارک اعتبارش را که از [illegible] عاری شده بود دیگر باره از خدمت مرشد کامل تاج و لواج آراید و مسامحه که بار و بیان کرده
بود و اثر را باقتضاء زمان و قضیه نام نهاده در مقام تدارک اعمال سابق باشد
مشار الیه توفیق این سعادت یافته بعز عتبه بوسی مشرف شد و درین اوقات بتر که

بیت آن دولتی که میطلبیدیم سالها ÷ پرسیده راه خانه و خود بر در آمده ÷ در دار الارشاد اردبیل

و تربت شریف سلطان الاولیا اتفاق نزول موکب همایون افتاد و آثار [illegible] ازو بظهور
رسیده بخاک بوسی آن درگاه مشرف شد چون همت والا نهمت شاهانه بر آن مقصور است
که جمیع کافر نعمتان بجزای او سزا رسیده جمعی که از امرای قزلباش که در دشت خودسری و هوا
پرستی چریده و آب بی لجامی بی ادبی کوشیده باشند از عرصه ایران مندفع گردند [illegible]
را با فوجی از غلامان فرستادند که او را بدرگاه آورند مشار الیه از ملازمت این آستانه روی
تافته سالک راه فرار شد و خود را با لکائی که در حل سینور روسیه بود انداخت و حضرت اعلی
حاکم دیگر جهت آن ولایت تعیین نموده مهمات آنسرحد حسب المرام انتظام یافت **از سوانح**
این سال خجسته مآل درین سفر لشکر فرستادن بر سر خان احمد و متصرف در آمدن الکای گیلان
بپیش است که با آنکه عزیمت همایون بصفت (?) خراسان تصمیم یافته بود همت والا نهمت معروف
امضای آن عزیمت بود دیگر اختیار این وقت روی داد **ذکر فتح گیلان بتوفیق پروردگار جهان**

برمرحله پیمایان نشیب و فراز حوادث لیل و نهار و تجربه کاران طوارق روزگار ظاهر
و آشکار است که آنجناب بخت صاحب دولتی در اوج اقبال صاعد و در کل احوال مساعد باشد
هرچند در امور دنیا غفلت ورزیده خطای او مقرون بصواب او فتد و هرگاه اختر اقبالش
بحضیض وبال افتد اعمال و افعالش که در نظر عقلا در صواب نماید خطا نتیجه دهد **بیت**
چو تیره شود مرد را روزگار ÷ همه آن کند کش نیاید بکار ÷ مصداق انتقال صورت احوال خان
احمد گیلان است که با وجود فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی و تشویشات روزگار که
از لطمه امواج زمانه غدار با و رسیده قدر احسان و تربیت نواب سکندر شان
و فراغت و عافیت گوشه امن و امان گیلان ندانسته خواست که با این دودمان ولایت
بنیان بحیل و طراری پیش آمده از مسلک مستقیم صدق گفتار و حسن کردار انحراف جوید
و این متاع در بر رسته بازار ارادت و اخلاص بس ناروا است **ع** صدق پیش
آور که اینجا بهر چه ارزی آن ارزی ÷ ساقی قوم کلک بیان گردید که خاطر مبارک اشرف از
اطوار ناپسندیده خان احمد و از سلوک ناپسند که در حمایت امرای عاصی بظهور آورده غبار آلود
بود غایتش تغافل پادشاهانه و اغماض شاهانه شعار خود در مقام مکافات نمیشدند
درین اوقات دو سه مقدمه واقع شد که موجب ازدیاد تکدر خاطر همایون گردید
اول آنکه در وقتی که امرای عاصی بگیلان رفته در ظل حمایت او ماوا گرفته بوده خان احمد
چشم از رضای خاطر اشرف پوشیده در مقام حمایت ایشان در آمده بود از جاده اخلاص منحرف

کشته خواجه حسام الدین وکیل خود را از راه شیروان باستنبول نزد خواندکار روم فرستاده
عرض نموده که ولایت گیلان ملک موروث منست بطیب نفس پیشکش مینمایم و اگر از سرداران
فوجی از عساکر آل عثمان را از راه دریا با آذربایجان و شیروان فرستند قلعه لاهیجان را بدست سپیم
دار السلطنه قزوین اندک راهیست و تسخیر عراق بسهولت دست میدهد و بعد از آنکه این خبر بسمع
اشرف رسید موجب استعجاب گشت یکی از مجلسیان بزم اقدس حسب الاشاره حقیقت
با و اعلام نمودند اگر بسهو و خطای خود قایل گشته پشیمان شده اظهار میکرد که از خوف و خشیت
پادشاهانه و مظنه بی التفاتی چنین خطایی از من صادر شده گنجایش عفو و اغماض داشت
او از طریق راستی عدول نموده انکار بلیغ کرده گفته بود که خواجه حسام الدین از من رخصت
نگرفته من او را بروم نفرستاده‌ام و خبری ندارم درین اوقات که معامله صلح با
رومیه انعقاد یافت کس معتمد از استنبول رسیده حقیقت رفتن او و بردن عریضه خان احمد
چنانچه مذکور شد عرض کرد خاطر اشرف ازین کفران نعمت آزرده گشته شعله غضب بنوعی
زبانه کشید که جز قلع و قمع سلسله او انعطاف نمی پذیرفت و مکرر اظهار شد که با منتسبان
این دودمان بجبل تند و درسلوک مینماید و در تنبیه و تادیب او زیاده ازین تکاهل ورزیدن
در ظرف طبیعت گنجایش نداشت حضرت اعلی گوشمال او را واجب دانسته قرب
جوار مملکت را از دشمن خانگی پرداختن اهم و اولی شمردند از راه اردبیل فرهاد خان و
ذوالفقار خان با لشکرهای آذربایجان و طوالش از راه قزل آقاچ و دریا کنار بر سر او فرستادند

و حکم اشرف بامیر سیاوش حاکم گسکر و علیخان حاکم بیه پس صادر گشت که بمعسکر دولت ملحق
گشته مرافقت و همراهی او بظهور آورند و موکب همایون بدار السلطنه قزوین عود نموده
جمشید بیک غلام خاصه شریفه را که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستادند تا
اعمال ناصواب که از خان احمد صدور یافته بود هنوز رعایت صله رحم و رابطه با این دودمان
منظور نظر مکرمت اثر بود و چون جنود ظفر ورود بر سر او رخصت شده بود منشور عنایت
از موقف سلطنت باسم خان احمد عز اصدار یافت که همت والا نهمت بتوجه سفر خراسان
مصروف و محتملست که دو سه سال توقف آن ولایت اقتضا نماید و بجوار قرابت قریبه
که فیما بین واقعست و حقوق تربیت این دودمان مقتضی آن بود که از آنجناب انواع
مدد و موافقت بمنصه ظهور آید و با والده ماجده بزرگوارم و منتسبان این دودمان که در قزوین
میباشند لوازم یکدلی و مهربانی وقوع یابد و مدار الکمال اعتماد بجانب او بود و سرکار او باظهار موافقت
با مخالفان رومیه نموده خواهد که آن ولایت بدست ایشان در آید از و چگونه ایمن توان بود
بهر حال چون این خبر انتشار یافته بسمع دور و نزدیک رسیده مناسب آنست که تدارک مافات
تکیه بر اخلاص خود و مروت شاهانه کرده بتقبیل عتبه بوسی سرافراز گردد و مجددا اتفاق او
با این دودمان بسمع رومیان رسید و اگر خاطر درینوقت بآمدن قرار نگیرد چون سیاق خراسان
در پیش است والده فرزند خود را که باین سلسله علیه منسوبست با برادر خواجه حسام الدین

۱۴۰

که بر بوم رقم بسم استشفاع بخدمت اشرف فرستمه که ما نیز بجهت رعایت حرمت حرمتش
و خاطر او از تقصیرات تو اعاض فرمائیم و ایشان را مورد الطاف شاهانه گردانیده باز
گردانیم و آمدن ایلچیان بعد از معاودت سفیر خراسان اتفاق افتد فرهاد خان از مر
استمار او و طوالش گذشته در کسکر امیره ساوش و در دومن علیخان با متجنده آن ولایت
بدو ملحق گردیده بودند و منشور رحمت آیین که باسم خان احمد صادر شده بود ارسال داشتند
خان احمد که گوشش سخن نیوش نداشت اصلا ان حکایت را بسمع رضا اصغا ننمود
و بنوعی خوفناک گشته بود که از روی آمدن منه رای ایستادن داشت بین الجمهور خان
مذکور گشت که چون در علم نجوم مهارتی تمام داشت در زائچه طالع خود نظر انداخته
خاطر نشان او شده که درین سال او را از ملک موروث جلاء دست میدهد و خاطر
داده بود که بکشتی نشسته بطرف شیروان رفته در آنجا بخدمت خواندگار روم رود اهل گیلان
بالطبع بنوعی خواهان حضرت اعلی شاهی بودند که خان احمد مکنون خاطر خود را اظهور نمی‌توانست
آورد و دغدغه آن داشت که مبادا امرای گیلان او را در رفتن بخدمت اشرف جبر نمایند
بحسب ظاهر قرار حرب و لشکرکشی داده شروع در سپاه آرائی نمود و امیر عباس گشته نشانی
که از طبقه جلیله امرای بزرگ گیلان بود با کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپهسالار دیلمان
و طالش گوکلی سپهسالار لار لاهیجان سردار لشکر کرده با بیست هزار سوار و پیاده بمقابله آورده

عساکر منصوره صف آرا گشتند خان احمد بعد از رفتن لشکریان از نقود و جواهر و اسباب
خزاین و طلا آلات و نقره آلات آنچه دست مکنتش بآن میرسید فراهم آورده بکنار
لنگرود و رود سپر فرستاد که در کشتی نهاده آماده فرار باشند و مخدرات حرم را مصحوب کیا
فریدون که از امرای معتبر گیلان بود و در گاه سالار حرم بود از لاهیجان بیرون فرستاده
که هرگاه رفتنی باشند بکنار دریا روند و خود منتظر بود که از پرده غیب چه روی نماید و فرهاد خان
یکدو روز در کنار سفید رود نشسته تحقیق گذرها کرده گذاری که مناسب عبور لشکر باشد
اختیار نموده لشکر را بعبور امر فرمود امرای گیلان چون مشاهده استعجال نمودند مستعد قتال
گشته از جانبین جنگ درپیوست از دو جانب دود تفنگ تفنگچیان خاصه پادشاهی چهره جنگ
تیره و تار رنگ گشت امرای گیلان بعد از زمانی بعد نوع زمانی اندک بلوازم حرب قیام نمودند
قوت و قدرت لشکر و کثرت تفنگچیان و ضعف و سستی جنود گیل را مشاهده نموده دستان
از کار باز ماندند امیر عباس گشته سردار لشکر و اعتضاد سپاه بود عنان از حرب پیچیده طالش گوکلی
و دیگران تیر شکست خورده راه انهزام پیش گرفتند چون خبر انهزام لشکر بخان احمد رسید با معدودی
چند از خدمتکاران سوار شده بکنار دریا رفت و کیا فریدون را مقرر نمود که حرم محترم او را
بکنار دریا آورده و بکشتی رفته روانه شیروان شوند کیا فریدون لایق ندانست که صبیه شاه جنت مکان را
و صبیه زاده آنحضرت را بولایت روم برند رعایت حق نمک و ملاحظه ناموس نموده عنان برگردانید
از راه دریا پیچیده شاهزاده را از طریق غیر معهود بسلام رده از آنجا بخدمت اشرف آورد

خان احمد در کنار... بعد از انتظار بسیار از آمدن متعلقان پایوس گشته و مجال توقف نیافته [به] رق
محمد امین خان پسر جمشید خان که او نیز دخترزاده شاه جنت‌مکان بوده از ترس برادر و فتنه آشوب
مردم بیه‌پس نزد او آمده بود رهانه شیروان شدند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متوجه لاهیجان
شدند فرهاد خان بعد از شکست لشکر گیلان بلاهیجان رفت امرا گیلان چون از رفتن خان احمد
و توجه موکب همایون خبر یافتند همگی روی ارادت بآستان سدره‌نشان آورده در لاهیجان بسعادت
پایبوس مشرف شدند و بندگان حضرت اعلی جهت تالیف قلوب ایشان با امرا گیلان بنظر
التفات و عاطفت نگریسته همگی را مشمول اعطاف و احسان گردانیده بخلاع فاخره سرافرازی
بخشیدند و کیا فریدون را بار از خدمت آوردن شاهزاده بمزید عواطف از اقران
ممتاز گردانیدند و از اعیان لشکر گیلان جمعی که قابل ملازمت همایون اعلی دانسته شد نقل آورده
مواجب و مرسوم فراخور حال هر کس تعیین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند و سایر
متجنده و لیام که همیشه استعداد سفر و تیپان ایشان از صبح تا شام بوده و حالت پریدن آمدن
از محل و مقام خود ندید بالضروره و بالطوع و رغبت رعیتی اختیار نمودند و رایات نصرت آیات
چند روز در لاهیجان توقف نموده مطالب و مدعیات لیلا یا زاهب المرام انجام داده مفاخات
سادات و علما و زهاد و متولیان مزارات را با مضا مقرون ساخته شدند و الکا لاهیجان و امیر
الامرائی گیلان بمهدیقلیخان شاملو شفقت شده و وزارت گیلان بخواجه مسیح گیلانی تفویض
یافت و الکا گذاشته شاه میر عباس شفقت شد سپهسالاری لاهیجان بطالش کولی مرحمت

شد. ریش سفیدی کل گیلان بکیا فریدون که مرد صادق القول راست گفتار خیراندیش بود تعلق گرفت
الکا دیلمان بکیا جلال الدین محمد دادند و الکا تنکابن بولی سلطان صوفی مرحمت شد و سایر محال حکام و داران
گذاشته مقرر سلطنت معاودت نمودند علیخان بحکومت گیلان بیه‌پس سرافرازی یافته بکهزار تومان سالیانه
بسبیل پیشکش قبول نمود و الکا فلکی را که از توابع اردبیل است با حسین بیگ رومی که در از مدت داری
باو عنایت فرمودند و بعد از فراغ از مهمات گیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب خراسان و فتوحاتی که درین سفر چهارم روی داد و بیان

بعضی حالات او زبکیه درین سال حضرت همایون اعلی در اول بهار بجهت ثمار بعد از فراغ از مهم گیلان
روی توجه بطرف خراسان آوردند و درین سفر نواب سکندرشان مرافقت فرزند ارجمند سعادت نشان
اختیار نمودند و رفیق شفیق یکدیگر بودند و حکم شد که طوایف قزلباش از اطراف و جوانب بعزم ییلاق
خراسان باردوی کیهان پوی آمده در چمن بسطام معسکر ظفر فرجام ملحق گردند و از امراء و اعیان گیلان
میر عباس طالش کولی و کیا جلال الدین محمد و جمعی دیگر درآن سفر خیراثر مرافقت موکب همایون
اختیار نمودند و رایات نصرت آیات از راه ییلاق لار و فیروزکوه در حرکت آمده چمن بسطام مضرب
سرادقات اقبال گشت و قریب یکماه در آن مکان جهت اجتماع عساکر نصرت نشان
توقف واقع شد درین سال میانه نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان والی مرو شاهجهان
و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که با یکدیگر قرابت قریبه داشتند کلفت و نزاع بهم رسید حاجی محمد خان
ولایت نسا و درون و باغباد را از تصرف نور محمد خان بیرون آورده بمتعلقان خود سپرد

١٣٤

بود و چون نور محمد خان تاب مقاومت او نداشت التجا بعبد الله خان برده توسل باو جست و از و
التماس نمود که هرگاه نسا و درون را از تصرف حاجی محمد خان بیرون آورده باو سپارد الکای مرو که
بچهار جوی بخارا قربت دارد پیشکش او باشد عبد الله خان که همیشه آرزوی ولایت مرو داشت این معنی را
فوزی عظیم دانسته بعزم ایجاب ملتمس نور محمد خان و تصرف نمودن مرو از جیحون عبور نموده بجانب
مرو آمد نور محمد خان سفاهت و بی عقلی کرده از غایت تعلق که بولایت نسا و درون داشت قبل از آنکه
مطلب او یعنی عبد الله خان بحصول انجامد مرو را که پیشکش کرده بود بتصرف گماشتگان عبد الله خان
داد و او مرو را استحکام داده یکدو منزل پیش آمد در اثنا آوازه توجه رایات همایون شاهی باو رسید
و از طرف خوارزم خبر آمد که حاجی محمد خان که با حضرت اعلی شاهی دوستی میورزد عزیمت ملازمت آورده
عبد الله خان که مطلب خود را باسانی بفعل آورده ولایت مرو را متصرف شده بود این اخبار را بهانه نموده
مراجعت نمود و بنور محمد خان گفت که هرگاه بمحاصره قلعه نسا مشغول گردیم بتعجیل که مدت محاصره امتداد
کشد و هیئت والی خوارزم و پادشاه قزلباش بعزم محاربه باینجانب از دو طرف در حرکت آمده اند
و ما باستعداد محاربه ایشان نیامده ایم درین سال ما را مهلت ده که از طرف بخارا مراجعت نموده سال
دیگر باستعداد تمام آمده نسا و درون را گرفته بتو سپاریم نور محمد خان از این سخن تسلی داده بطول حیل
کوفته متوجه بخارا شد و عبد المؤمن خان عزم گرفتن نور محمد خان کرده بود و او مستشعر گشته برخصت از او
عبد الله خان جدا شده بابیورد آمد عبد المؤمن خان از پدرش جدا شده از راه قراباغی بخراسان
آمده شنید که کوکب همایون شاهی در بسطام نزول اجلال داده در نیشابور توقف نموده رقعه مختصر

ترکی که بخدمت اشرف نوشته مصحوب پیاده مجهول فرستاده بود ما حصل کلام آنکه پادشاها ما
صلحت یا جنگ هر دو شق را آماده ایم اگر آنحضرت مصالحه را مصلحت دانسته باشند خراسان را بما گذارند
و عراق را و دیگر چنانکه در ازمنه سابقه میان حسن پادشاه ترکمان پادشاه عراق و آذربایجان و
سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود همان قاعده را مرعی دارند و اگر
اراده حرب دارند بیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از خدای تعالی است و کمی و زیادتی لشکر را دخلی نیست
چون خبر آمدن عبد المؤمن خان بولایت نیشابور بسمع همایون رسید قبل از ورود رقعه که را از چمن بسطام
کوچ فرموده از راه جنگ متوجه جاجرم روانه شده و در آنجا رقعه که رسید بنظر همایون در آمد جواب آن
بالتفات شایسته و آداب سلاطین در قلم آورده فرستادن مضمون آنکه ما بطلب [illegible] آمدیم و القصه
در بر خراسان که ملک موروث صد ساله این دودمان است بقدر طاقت و توان تلاش مینماییم
دوست از آن باز میدانیم و مصالحه سلطان حسین میرزا بایقرا که از سلاطین چغتائیه و حسن پادشاه
که از پادشاهان ترکمان است با دشمنی ندارد و اگر بقاعده که مانند لشکر قزلباش سلطان اوزبک
والی بلخ و شاه جنت مکان علیین آشیان جد امجد همایون ما صلح واقع شده بود صلح مینماید که دست
از خراسان باز داشته بنوابان ما سپارند ما نیز صلح مینماییم والا جنگ را آماده ایم و از عراق با کمال
اشتیاق بهمین آرزو بدین ولایت آمده ایم در هر جا اختیار مینمایند تلاقی فریقین دست داده
آنچه در رقم غیب باشد بظهور آید مکتوب مذکور را فرستاده خود متعاقب کوچ کرده چون
بجاجرم رسیدند کس دیگر از جانب عبد المؤمن خان آمده مکتوب دیگر آورد که با مکتوب اول

اصلا نسبتی نداشت و در مضامین کمال تناقض بود از جمله عنوان نوشته شده بود با آل علی هر که در افتاد
بر افتاد و ما حصل مضمون کتابت آنکه ما بنابر مصلحتی بجانب جام رفتیم ایشان نیز بدانجا آیند که در آنجا
ملاقات واقع شود و بعد از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف ننموده بجانب بلخ رفته
در خلال این حال سادات عظیم و اعیان فرزیان سبزوار اتفاق نموده از روی اخلاص و دولتخواهی
خواندانش بهادر اوزبک را که از جانب عبدالمؤمن خان در فرزیان بود گرفته بقتل رسانیده سر او را
بدرگاه جهان پناه آورده عنایت شاهانه شامل حال ایشان گشته بسیورغالات و تعهدات
شاهانه سرافراز گردید حاکم جاجرم نیز از وصول موکب ظفر قرین ولایت را انداخته رفت و از عظمت
رایات جهانگشای شاهی و آوازه ورود موکب نصرت و اقبال شاهنشاهی تزلزل در احوال
حکام اوزبکیه پدید آمده حکام اسفراین و شقان و جوربد و جاجرم ارغیان و سبزوار نیز راه فرار
پیش گرفتند و چون بلده اسفراین مضرب سرادقات اقبال گشت الله وردیخان با فوجی
از غلامان بر سر نیشابور فرستاده حاکم نیشابور بطلیعه لشکر قزلباش دیده بنیان ثبات
و قرارش متزلزل گشت و طاقت توقف و قلعه داری نیاورده از شهر بیرون رفت
الله وردیخان و غلامان داخل قلعه نیشابور شده نفر ده فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستاده
وارد و کیهان پوی قریب یکماه در النگ اسفراین توقف فرموده حکومت ولایت نیشابور
بدرویش محمد خان روملو که در زمان نواب سکندرشان حاکم آنجا بود و در امور قلعه داری مهارت
داشت تفویض یافت سیصد نفر تفنگچی قدر انداز اصفهانی را همراه کردکی بر فتح مهر تابی تفنگچیان

اصفهان در آن قلعه گذاشته آنگاه اسفراین محمد سلطان ولد بابا الیاس بیات تفویض شد
املاک و رقبات سلسله ایشان و جمیع ریش سفیدان و اعیان اهل الوسات در از اهل و عیالتی
کرامت بودند بسیورغال و مسلمی ایشان تنقیح شد حکومت سبزوار بمحمد مومن سلطان نواده میرشمس الدین
علی سلطان مختار الحسینی مفوض گردید ببسیار محال که بتصرف در آمده بود حکام تعیین فرمودند و همچنین
هرکس از ارباب و اهالی و اعیان ولایت مذکوره آثار دولتخواهی بظهور آمده بود بانعامات
و سیورغالات از اقران امتیاز بخشیده بخلع گرانمایه و نوازشات ارجمند سرافراز فرمودند
و رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال از اسفراین کوچ کرده از راه جهان ارغیان تا
سلطان میدانی که قریب رادکان مشهد مقدس است تشریف بردند در آن حین دلگشا خیام نصرت
افراخته و از تقریر جمعی خوار اوزبکیه که در آن موضع بدست ملازمان کنجعلیان گرفتار شده بودند
چنین معلوم شد که جماعت اوزبکیه که در ولایت مذکوره بودند در مشهد مقدس جمع شده ذخیره بسیار
جمع کرده قرار بر توقف و قلعه داری داده اند چون فصل پائیز باتمام رسیده و طلیعه جنود قیامت نهیب
سرما نمایان شده بود و بجهت عبور اوزبکیه خرابی بولایات راه یافته ذخیره در هیچ محل نمانده بود
عساکر منصوره بتنگی کشیده بودند در آن زمستان بمحاصره مشهد مقدس پرداختن موجب
پریشانی سپاه میشد و نیز آن بقعه شریفه را دار الحرب ساختن و توپ و تفنگ بجانب شهر گردانیدن
مطهر حضرت امام همام نامناسب نمود هرچند طرف خلاف بر باطل باشند انداختن مکروه و طبع
اشرف بود و چه محتمل بود که در هنگام سختی و اضطرار از اوزبکیه مضرت بسیار بسکنه آن بلده شریفه

قضاء

رسید چون از دیوان بفعل الله مالک هر کاری را اسبابی مقرر است حصول المطلب را با قضاء
قضا و مساعدت قدر حواله نموده جهت مصلحت وقت و رعایت سپاه عزم مراجعت بجانب عراق جزم
فرموده از سلطانیه الی کوچ کرده و آذوقه در اردو بهر کس کردانیدت جهت ذخیره قلعه نیشابور تسلیم
درویش محمد خان شد و بعد از طی منازل و مراحل آفتاب موکب نصرت قرین بفیروزی و اقبال از افق
عراق طالع شد و در ساعت سعد در دار السلطنه قزوین نزول اجلال اتفاق افتاد و درین سفر
خیر اثر از امراء گیلان کیا جلال الدین محمد بحسن سالک طریق فرار گشته سایر گیلانیان اندکی از این
عمل خجل گردیده اما عنایت شهریاری از آن اغماض فرموده خاطر ایشان را بنوازشات خسروانه
المیمان بخشیدند و بعد از معاودت یساق میر عباس و طالش کولی و قفار جهت انصراف یافته
هر یک بمقر حکومت خود شتافتند اما کیا جلال الدین محمد را اجل دامنگیر گشته و پیمانه خیانتش
لبریز شد بفعل مطمور خاک گردید درین سال امیر الامرائی و نظم و نسق ولایت آذربایجان
و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان الاولیا بفرهاد خان تفویض یافته زمام مهام جزوی و کلی
ان ولایت را بقبضه اقتدار و اختیار او نهاده روانه دار الارشاد اردبیل گردانیدند و اعتماد الدوله
حاتم بیک را با قورچی باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند که در دار السلطنه قزوین باصلاح
حال لشکر پرداخته علوفه و مرسومات و مقرریات ایشان را تنخواه دهند و مقرر شد که تحقیق بهر یک
طوایف قزلباش و اهل و ایماقات سپاهی نموده هر کس از ملازم و خواه غیر آن ظاهر شود که اسب
سواری و استطاعت یراق داشته و از یساق خراسان تخلف کرده باشد مدهست تقصیر یساق

موافقه نموده چون مستحق انواع سیاست و عقوبت بودند در هنگامی که جهت تنبیه و آگاهی فراخور
حال جرایم حواله نموده با انعام جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه که در آمدن یساق بر اقران سبقت گرفته
محنت سفر و یساق کشیده اند و بهر که فی الجمله موجب تنبیه و آگاهی الجماعت بود و بعد الیوم هر گاه
جار و یساق واقع شود از آن تنبیه نشده احدی از یساق تخلف نموده در آمدن بهانه جوید و در معرض
بعقوبات گوناگون گرفتار شوند فرمان حسب الامر اعلی بعمل آوردند و الحق این معنی باعث شد
که هر گاه یساقی واقع میشد جمیع طوایف قزلباش و مردم اهل و ایماقات از بیم مواخذه و سیاست
پادشاهی بلا تعلل پیاده و سواری اختیار و رود حکم انتظار روی براه آورده سعی مینمودند که در رسیدن
بمرکب ظفر قرین بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چنانچه در صحیفه اول در خلاصه اطوار همایون شاهی
در سیاست لشکر استمرار دارد و از بیم سیاست و عقوبت شاهانه احدی نمیتواند خلاف آن کرد
القصه بندگان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را باین خدمات مامور فرموده خود بجریده و سپاهی
با چند نفر از ندما و مقربان و ملازمان خاصه شریفه بدار السلطنه اصفهان تشریف برده زمستان را در آن
لمعه بلده جنت نشان بعیش و عشرت گذرانیدند راقم الحروف درین سال سعادت خدمت
این آستان یافته در سلک منشیان عظام انتظام یافت و چون ارباب مناصب دیوان در
قزوین اقامت داشتند راقم حسب الامر الاعلی در رکاب معدلت انتساب باصفهان رفته بخدمات
انشا قیام داشت و از آن تاریخ بملازمی آنحضرت سرافراز است **گفتار در محاربه لشکر ظفر اثر با**
اوزبکیه و فتح خراسان و ظفر یافتن بتوفیق پروردگار جهان در اوایل این سال

که رایات نصرت آیات بعد از فتح گیلان بجانب خراسان در حرکت آمد قورچیان با حصار لشکرهای
ممالک تعیین شدند و لنجان و اسمعیل خان امرا کرا را با عموم طایفه افشار الولایت حکم شده بود که از راه
یزد و طبس بخراسان آمده با اردوی ظفر قرین بپیوندند چون امرا مذکور با لشکریان حسب الفرمان قضا
جریان روانه گشته بطبس رسیدند مصطفی خان کنکرلو حسب الامر الاعلی حاکم تون و طبس بود و جماعت
اوزبکیه بران حدود مستولی گشته ولایت تون و قلعه آنجا را متصرف شده بودند درین سال
که آوازه وصول موکب همایون شاهی در خراسان شیوع یافت مصطفی خان بعزم استرداد ولایت
تون با هواداری دولت پنجاه نفر کاپش از غازیان آقچه لو وغیره ملازمان خود که همگی مردم دلیل و دلاور
بودند از طبس بر سر تون رفت و شهربند قصبه تون را از اوزبکیه گرفته نوری میرزا را که حاکم تون
بود در ارک محاصره نمود محصوران ارک کس بهرات فرستاده استمداد نمودند میرقلیبابا کوکلتاش
حاکم هرات و دین محمد خان خواهرزاده عبد الله خان مشهور بتیلیم سلطان موازی یکهزار نفر از بهادران
نامی خود اوزبک بسرکردگی باجولی بهادر بمدد لشکر قزلباش و کومک و امداد نوری میرزا
و محصوران قلعه تون فرستادند مصطفی خان که مرد شجاع مردانه بود و مکرر با مردم اندک با فوجی
کثیر اوزبکیه محاربات عظیم نموده بود از خبر وصول آن گروه انبوه اندیشه نکرده پای ثبات
و قرار استوار داشت اما بعد از آنکه مقاتلان آن گروه شتافته آغاز محاربه نمودند دانست
که تاب مقاومت ندارد و لشکر قزلباش در موضع تلف اند در عالم سپاهیگری از اسبان فرود آمده
مراکب را حصار خود ساخته بتیر و تفنگ شیر انجماعت را از خود دور کرده پیاده و روی بوادی

مراجعت نهاد و در آن روز تیر و شمشیر تا چهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نموده با اینک نام موضعی
از مواضع تون رسیده بمیان ده در آمده دیوار بست آن موضع را بنا خود ساخته با جولی و نوری
میرزا و سایر سرداران اوزبکیه که معظم ایشان شغال میرزا و لشکر نقی اعلان بود در برابر ایشان
فرود آمده با پس داشتند و امرای افشار و لشکریان در طبس از رفتن مصطفی خان در دولت آباد
موضع اینک بود با کار رسیدند چون سپاهی سپاه قزلباش که قریب بشش هفت هزار
نظر در می آمدند از دور نمایان شدند جماعت اوزبکیه مضطرب شده قرار فرار بخود داده
احمال و اثقال در پیش انداخته لشکر سایی قدم بوادی مراجعت نهادند مصطفی خان از نفس ولایت
بیرون آمده باتفاق منقلای دلاوران طایفه افشار دست و گرز رزم و پیکار گرم کردند چون فول معرکه رسید
فیمابین جنگ در پیوست جماعت اوزبکیه تاب مقاومت آن لشکر جرار نیاورده حمله اول
شکست خوردند و جمعی کثیر طعمه تیر و شمشیر گردیدند حاجی محمد دیوانبیگی که از عظمای اوزبکیه
و دیوان بیگی تیلیم سلطان بود با جمعی نیز از بهادران معتبر اسیر پنجه تقدیر شدند معدودی
از آن قوم بیرون رفته اکثر انجماعت را هلاک نمودند و چون این خبر بجماعت اوزبکیه
که در قلعه تون بودند رسید پای اقامت ایشان سستی پذیرفته تاب توقف نیاورده ارک
را خالی کرده راه فرار پیمودند و بعد از آنکه اوزبکیه مقهور گشته امرا عظام بفتح و ظفر اختصاص
یافته معلوم ایشان گردید که موکب ظفر قرین شاهی مقرون فتح و نصرت الهی از خراسان
بجانب عراق بازگشته مصطفی خان در تون و طبس توقف نموده امرای افشار از راه ترشیز

و سبزوار بعراق آمده در دار السلطنه اصفهان بشرف پای بوس شهریار جهان مشرف شدند و
و حاجی محمد دیوان بیگی و اسیر را از منظر انور رسانیده حاجی محمد دیوان بیگی را بمحصلی بیگ علام
سپرده نگاه داشتند و از حال دیگران از آنکه خبر شد خبری باز نیامد در خلال اینحال سلطان
و باقی سلطان برادرش با جنود اوزبکیه بر سر سلطانعلی خلیفه شاملو رفته او را در قلعه ترشیز
محاصره نموده بودند تبیین انتقال آنکه قبل از آنکه این نگاشته کلک گزارش گردد سلطانعلی
خلیفه مغضوب گشته بی رخصت نواب همایون بجانب قاین رفت و علیقلیخان ولد امیرخان
استاجلو حاکم قاین بود از صولت سپاه اوزبک از قاین بیرون آمده در قلعه خور از اعمال
قاین بود سلطانعلی خلیفه چون بآنجا رسید طایفه شاملو که از زمان قدیم آن سلسله را خانه بار
بودند بر سر او جمع شدند علیقلیخان آوازه وصول رایات همایون شنیده با آنکه
اندک عارضه داشت اغرق در قلعه خور گذاشته یکجاوه در آمده عزیمت اردوی
همایون نمود سلطانعلی خلیفه شاملو و طایفه شاملو بهوس حکومت قاین و اخذ مال
و غنایم سر راه بر او گرفته در مقام محاربه در آمد بر غازیان استاجلو دفع صایل
لازم آمده فیمابین هر دو گروه محاربه عظیم بوقوع پیوست و غلبه از جانب استاجلو وقوع
یافته درین اثنا تفنگی بر یکجاوه علیقلیخان خورده او را مجروح ساخت و در آخر روز
بهمان زخم تفنگ در گذشت بعد از فوت او سلطانعلی خلیفه دیگر باره بر قاین
مستولی گشته بر مسند حکومت نشست اما درین سال نعیم سلطان لشکر بر سر سلطانعلی خلیفه

کشیده چون او بی رضای اشرف بتغلب بر آن ولایت استیلا یافته بود و مردم آنجا زیاده
در مقام مدد و همراهی در نیامدند بالجمله از سپاهی و رعیت و تفنگچیان و مردم آنجا قریب
یکهزار نفر جمع آورده بمقاتله او شتافت و در موضع ترشیز من اعمال قاین تلاقی فریقین
روی داده فیمابین حربی صعب اتفاق افتاد نعیم سلطان ظفر یافت و قریب چهار صد نفر
از قزلباشیه درین جنگ بقتل آمده بقیة السیف بدیوار بست موضع ترشیز آمده
جنگ کنان خود را بقلعه آنجا رسانیدند نعیم سلطان او را در آن شکنای محاصره کشیده
کار بر او تنگ کرده بود که خبر وصول لشکر قزلباش و جنگ همراه افتاد و شکست یافتن
باجول و نوری میرزا و شغال میرزا و لشکر قپچاق اعلان باو رسیده باضطرار از پای قلعه
ترشیز برخاسته بجانب خواف و باخرز رفت و سلطانعلی خلیفه از ضیق محاصره خلاص
یافته بجانب قاین شتافت مآل حال او در محل خود رقم زده کلک بیان خواهد گشت

وقایع مشهوره که درین سال بمنصه ظهور رسید :: از سوانح این سال آنست که شاهوردیخان
قرا داغلو که در هنگام نزول دار الارشاد اردبیل و فرستادن الله ویردیخان روی از این
دولت تافته فرار نموده داخل سنور روم شده با پاشایان سرحد در آغاز مصالحه بخود نقض
شرایط پیمان نموده در مقام امداد او شدند و او از معاونت رومیان مایوس گشته
چاره بجز التجا به حبر اقبال همایون نیافت و عریضه ضراعت آمیز فرستاد مضمون
آنکه در هنگام وصول موکب ظفر قرین از بیم سطوت قاهره شاهی وحشت اندازه بی

بدین غلام استیلا یافت و منوالست بملازمت رسید اکنون که موروث شاهی قسم هنوز جرایم
جرایم بنده گشته سرقدم ساخته بپایه سریر اعلی می آیم و از موقف جلال منشور اقبال مبنی
بر استمالت او عز صدور یافت و مشارالیه احرام ملازمت عتبه اقبال شاهی بسته
در راه خراسان بموکب ظفرنشان پیوست و در موکب مقدس بود و چون هنوز هوای
خودسری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود در ایامی که چمن بسطام معسکر خیام
عساکر ظفرفرجام بود بجهت باطن خود را ظاهر ساخته با چند نفر از امرا منکوب
معزول که در ازاء سوء اعمال بحسرت و ناکامی میگذرانیدند مثل شاهعلی سلطان چاوه زکان
و بدرخان افشار و امام وردی اتلامدلو که در آن وقت آبروی نداشت اختلاط آغاز
نهاده اکثر اوقات با یکدیگر معاشر و مصاحب بودند ناگاه اراده عذری داشته
اند یکی از ارباب اخلاص که از مواضعات ایشان آگاه بود حقیقت را بخدمت اشرف
عرض نمود و ایشان مستشعر گشته اراده فرار نموده در روز کوچ در عقب ماندند و چون
ایشان را گرفته مواخذه نمودند امام وردی اتلامدلو در برادت دست خود ستهود گذرانید
نجات یافت آن بهره بی سعادت مورد سیاست گشته بقتل رسیدند و دیگر
از سوانح آنست که در وقتی که رایات اجلال در سفر خراسان بود امرای افشار
هنوز یاغی بودند و بجهت تقصیر سیاق حکومت از ایشان تغییر یافته حکومت کرمان
نامزد حسینخان استاجلو قورچی تیر و کمان شده و در خاطر او رسوخ یافته بود که لشکر

افشار را هوای خودسری در سودای خاطرشان نقش پذیر گشته هنوز عادت
سابقه را فراموش نکرده اند عموم مامور و مواخذه و عتاب و خطاب گردانند و حسینخان
عازم دفع کرمان بود که امرای افشار رسیدند اگرچه حسن سعی و مردانگی ایشان که در محاربه
اوزبک بظهور آورده بودند سمت وضوح یافت اما حضرت اعلی شاهی بجهت
انتظام امور پادشاهی بتقصیر در آمدن طایفه افشار را هیجان در معرض خطاب
و عتاب داشتند بالاخره در ازاء مردانگی جنگ اوزبک تقصیر ایشان بعفو مقرون
گردانیدند چون در این سال الکاء مذکور بحسینخان متعلق شده بود از سال آینده
مجدداً حکومت کرمان با ایشان متعلق شده ایشان شکر این عطیه مسکی بر
پیشکش قبول نموده مقتضی المرام روی توجه بجانب کرمان نهادند و از موافقت غایت
آن وجه که وامن ملازمان رکاب اقدس که متعلق بسیاق خراسان گشته بودند تقسیم
رفت طوایف ذوالقدر نیز که سالها حکومت فارس کرده بودند بجهت آنکه لشکر کم
آورده بودند مورد عتاب و خطاب گشته الکاء مذکور از بنیادخان و امرای ذوالقدر تغییر یافته
حکومت شیراز بحسینخان مصاحب قاجار متعلق گشته بود طایفه ذوالقدر استدعای عفو تقصیر
خود نموده متقبل شدند که اگر در مرتبه تقصیر ایشان بزلال مرحمت شسته شود در رتق و فتق الکاء
مستقر در قبضه اقتدار ایشان باشد مبلغی که افزوده تدارک مافات قیام
نمایند حسب الالتماس عامه ذوالقدر آن نیز فی الجمله صورتی یافته چون ولایت شیراز در آن سال

چنانچه تفصیل شده بود از سال اسبق بدین مرحمت اما حکومت ایشان زیاده
از یکسال بعمل نیاید زیرا که دست تعدی بر رعایای مملکت دراز کردند و باعث شکوه رعایا
و هجوم شده در سال دیگر هر دو طایفه بجهت بدسلوکی از حکومت فارس و کرمان معزول
شدند دیگر از سوانح آنکه درین سال در دار السلطنه قزوین مرض طاعون و وبا شیوع
یافته بسیاری از مردم شهر و مواضع و بلوکات فوت شدند و در وقتی که موکب همایون در زمستان
بود علت وبا روز بروز در ازدیاد بود رفته رفته خلقی بیحد و در آن واقعه عظیم راه عدم پیمودند
خلاصه متوفیات آن واقعه خاتم المجتهدین امیر سید حسین الحسینی کرکی عاملی بود که شمه از احوال
آنجناب در صحیفه اول در ذکر سادات و علما زمان شاه جنت مکان رقم زده تحریر پذیرفته
والده مرحمت را آن سید عالیشان دختر بزرگ سعادت مکان دختر زاده مجتهد مغفور شیخ عبد العالی
بود و در میانه علمای عرب و عجم بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف بود و در ولایت
عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته در اصول و فروع مذهب حق اثنا عشری اعزاز داشت
و در زمان شاه جنت مکان که اردوی همایون منبع علما و فضلای عرب و عجم بود جناب شیخ المجتهدین
شیخ عبد العال خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی عبد العال مرتبه بلند اجتهاد داشته جمیع
علما اذعان اجتهاد او کرده بودند میر سید حسین پای از مرتبه او بالاتر نهاده خود را سید
المحققین و سند المدققین وارث علوم الانبیاء و المرسلین خاتم المجتهدین لقب داده و در معرکها
و محلات که بتوقیع او مزین میشد این عبارات التطویل یافت اگرچه جانبانه علما این دعوی را

مسلم نداشتند اما هیچکس از فحول علما درین باب با آنجناب حرفی نتوانستند گفت و تاب
مباحثه او نمی آوردند و تا حین وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند نعش او را بندگان حضرت
اعلی بعتبات عالیات سدره مرتبات فرستادند و در آن اماکن متبرکه مدفون گردید رحمة الله علیه

**وقایع سال بیستم تا آل ئیلان ئیل ترکی مطابق اثنی و الف هجری سال هشتم جلوس همایون
شاهی ظل اللهی است** نوروز این سال همایون فال در هفدهم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاد
و حضرت شاه جمجاه ملایک سپاه زمستان سال گذشته را در دار السلطنه اصفهان چنانچه
سبق ذکر یافت بعشرت و شادکامی گذرانیده قریب بنوروز عالم افروز متوجه دار السلطنه
قزوین گشته در دولتخانه مبارکه نزول اجلال داشتند و تخم عدالت در زمین دل طوایف
انام میکاشتند چون آفت سرمای دی روی بانحطاط آورده مزاج روزگار اعتدال طبیعی
گرفت یعنی بهار عالم آرای بهجت فزای خواطر گشته شمایم گلهای بهار و نسایم عبیر آمیز گلزار
روزگار در دماغ جهانیان پیچیده بساطین جهان از آثار تربیت عناصر و ارکان زینت
و طراوت یافت **نظم** بهار جلوه نوروز سلطان ؛ دگر ره کرد عالم را گلستان ؛
صفیر بلبلان نغمه پرداز ؛ نوای عیش و عشرت کرد آغاز ؛ در اول بهار که خسرو فلک
چهارم لوای عشرت و کامرانی در فضای شرفخانه حمل افراخت و تبارکی عرصه جهان را
غیرت فزای گلزار ارم ساخت نشاط سیر و شکار قزل آقاج از خاطر خطیر شهریار
سر زد و بدین عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده الکاء طارم از فر قدوم موکب همایون

رنگ سپهر بوقلمون کرده بود در انجناب بسمع جلال رسید که گیلانیان از بدسلوکی مهدیقلیخان
شاملو شاکی اند حضرت اعلی بنابر رعایت خاطر و تالیف قلوب گیلانیان او را از حکومت
معزول فرموده احمد بیگ بیگدلی را بداروغگی لاهیجان تعیین کردند و جمعی از قورچیان تابین او را همراه
کردند که بخدمت مرجوعه قیام نمایند جناب آصف صفات اعتماد الدوله را با مستوفیان
و ارباب قلم و سلطام آقا داروغه دفترخانه همایون بگیلان فرستادند که مال و حقوق دیوانی آن
الولایت را موافق قانون عدالت قرار داده اگر وجه بیحسابی در زمان خان احمد و حکام سابق
معمول شده باشد برقم بطلان بر آن کشند و مهمات الولایت را موافق صلاح دولت
قاهره و رفاهیت حال رعایا و برایا انتظام دهند و خود بنفس نفیس متوجه دار الارشاد اردبیل
و سیر و شکار قزل اغاج شدند فرهادخان که بشرف استقبال دریافته بود در رکاب اقدس
بخدمات قیام داشت و علیخان زاده بیه پس و امیره سیاوش را از گسکر بتکلیف شکار آوردند
و ایشان امتثال فرمان کرده در قزل اغاج سعادت بساط بوس دریافتند و همواره در رکاب
مقدس حریف بزم اقدس بودند جناب آصفی با رفقا بگیلان رفته در اندک روزی
جمیع قانونی موافق عدالت و رعیت پروری قرار دادند و اکنون بنای مهمات الولایت
بدان قاعده استوار کرده آنجناب قدوه و قانون احتیار است در خلال اینحال منشور
طلب از موقف جلال بنام آنجناب شرف صدور یافت در اقم حروف که مرافقت
مامور بود شرط رفاقت بجای آورده در قزل اغاج بشرف پابوس همایون مشرف شد

چون ولایت گیلان بیه پس بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده اراده خاطر اشرف
بدان متعلق بود که تمامت ولایت دار المرز و طبرستان که بحسب اقتضاء زمان و ازمان
قدیم برافتاده بطریق ملوک طوایف در میانه جمعی که در ایام فتور و انقلاب سپاهی از رتبه
نوکری فراتر نهاده و بتغلب بولایتی که با ایشان نسبت نداشته دست یافته لوای خود
سری افراخته اند انتقام یافته از خار تسلط ارباب عصیان پاک و صافی گردد
ازانجمله گیلان بیه پس را که تختگاه سلاطین سابق و ملک موروث جمشیدخان داماد
شاه جنت مکان بود و محمد امین خان پسر او که وارث الملک بود چنانچه سبق
ذکر یافت همراه خان احمد رفته در شیروان بمرض آبله فوت شد علیخان ولد کارکیا احمد
که از ملازمان آن سلسله بود و با پسران جمشیدخان گوران ورزیده ایشانرا بعنف
بر الولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته بود و سابقه خدمت و دولتخواهی درین
دودمان نداشت که مملکتی چنین را باو گذارد خاطر الهام پذیر بدان متعلق گشت که گیلان
بیه پس را نیز با گیلان بیه پیش انضمام داده متصرف اولیای دولت قاهره در آورند
چون فرهادخان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعهدات با او کرده بود
خوبی درین امر بخاطر اشرف رسیده بود اما امیره سیاوش را بجهت اتحاد و آشنائی
که با امیره حمزه خان طالش داشت محل اعتماد ندانسته رای و صلاح او بدین قرار یافته بود
که او را رفع نموده الکاء گسکر را که بطوالش پیوسته است متصرف گردند

و مهم علیخان را بوقت دیگر گذارند و چه مصلحت که مردم بیه پس که بطمع جو انواع کوشید تهییج فتنه
نموده سر تحت الطاعت در نیاورند و فتنه از ایشان بر بیگلانات سرایت نماید بعد از مشاوره
و کنکاش صلاح دیدند که هرگاه در مقام تضییع هر کدام در آیند موجب بدیگی دیگر گشته مشوش
میکردند چون رای جهان آرا متوجه کل دار المرز تعلق گرفته بود تغافل در کار ایشان ورزیدن مصلحت
ندانسته حسب الاشاره جهاون هر دو ما خود معتقد گشتند و امیره شاه ملک نامی از اقربای علیخان را
با آنکه سابقه خدمت و دولتخواهی با ابواب اعلی شاهی نداشت و اعتماد در انتساب حضرت اعلی
جهت آزمایش کیلانیان و عیاری شناسی ایشان تربیت فرموده سپهسالاری کل کیلانات بیه پس را
باو رجوع کردند و چندی از مردم بیه پس که اسم و رسمی داشتند در سلک غلامان خاصه شریفه انتظام دادند
و زیاده از معمول مواجب و تیول بایشان شفقت شد و داروغگان جهت رشت و فومن تعیین شد
همراه کیلانیان مذکور فرستادند ذکر عصیان و طغیان کیلانیان و توجه لشکر نصرت قرین بتادیب
ایشان و فیروزی بانهضت بغایت مشخصان چون مهمات کیلانیان بقاعده که مسطور گشت قرار یافت
امیره شاه ملک و رفقا مورد شفقتهای بی اندازه روانه شدند اما چون بهره از حق شناسی
و جوهر عقل نداشتند خبث طینت خود را که درباره کیلانیان عموم دارد ظاهر ساخت
در مقام عصیان و طغیان در آمدند لیام و متجنده بیه پس را جمع نموده بسردار داروغه فومن رفته او را
بقتل آوردند و داروغه رشت انجیز شنیدند از اطوار مردم آنجا نیز آثار ضلالت ظاهر نموده خود را
از رشت بیرون انداخت و امیره شاه ملک تهییج فتنه کرده بیه پس را از عصیان و طغیان دلالت

نموده و مردم بیه پیش قدر شفقتهای شاهی و رافت و عافیت ندانسته خود را در مهالک عصیان انداختند
از سپاهیان کیلان بیه پیش دو طایفه اند که همیشه وکیل السلطنه و صاحب اختیار دولت سلاطین آنجا
بوده اند یکی را اژدری و یکی را اشکنکی می نامند و میان این طبقه همیشه بجهت سپهسالاری و وکالت دولت عداوت
قدیمیست که هیچیک در هنگام فرصت بر دیگری ابقا نمی نمایند در این هنگام امیره عباس از طبقه اشکنکی
و بزرگترین سپاهیان کیلانیان و حسب الفرمان قضا جریان حاکم رشت بود و بو سعید نامی از طبقه اژدری
در رشت در جنگل مقام کرده تا غایت اطاعت قزلباش ننموده از امیره عباس خایف بود و در این اوقات
آوازه یاغیگری امیره شاه ملک شنید نزد او آمده اظهار دولتخواهی خان احمد و مخالفت قزلباش
کرده و سفیهان خفیف عقل کیلان بر سر او جمعیت نموده با امیره شاه ملک عهد و پیمان در میان آوردند
که تا آمدن خان احمد خان محمد امین خان ولد جمشید خان وارث الملک که در شیروان بود و هنوز
خبر فوتش نزد کیلانیان متحقق نبود و او را از کرده پیش سعید کل کیلان دانسته بعد الیوم عداوت بیه پیش
و بیه پسی را که از قدیم الزمان میانه مردم این دو ولایت استمرار دارد بالفت و دوستی مبدل کردند
و بیه پیش را جهت خان احمد و بیه پس را جهت محمد امین خان که از نقود برابری ذره با آفتاب بت
ضبط نموده قزلباش را مدخل ندهند این خبر باصفهان رسید احمد بیگ استاجلو حاکم قزلباش
باتفاق طالش کولی و کیا فریدون متجنده کیلان را جمع نموده بمقابله ایشان بکنار سفید رود در رفتند احمد بیگ
از اطوار طالش کولی آثار خلاف تصور نمود بمقتضای حزم و احتیاط عمل کرده با گروه قزلباش از کیلانیان
کنار جست طالش کولی نیز با او بد ظنه شده از یکدیگر خایف بودند و روزی که میانه این دو گروه

مقابله واقف کیا فریدون که مرد راست قول خیرخواه بود احمد بیک را از خبث باطن طالش کولی و تو اعتضاد با ممالک
و یاغیان خبر کرده صلاح دولت قاهره در آن دانست که خود را که از وقت مصرف نموده خیرخواهانه خود را از مهلکه
بیرون اندازند زیرا که طایفه قزلباش عز غیر گیلانی نبوده بدین عزیمت عنان از مرکز تعجیل بدلالت کیا فریدون
راه دیلمان پیش گرفته طالش کولی از رفتن الله بیک قزلباش خبردار شده کس نزد امیره ساسان ممالک دیلمان
فرستاده ایشان از آن سعید بود و عبور کرده عزم را مستعد ایشان اشرف آمدند و باکید تجدید عهد و پیمان کرده
در مخالفت قزلباش یکجهت گشته امیره ساسان ممالک رییس عمو دونو ده طالش کولی و ابو سعید با اهل تمام لاهیجان
آمده باستظهار مردم بیه پس کس نزد لطف خان احمد شیروانی فرستادند و در لاهیجان طرح سلطنت
انداخته ارباب مناصب تعیین نمودند و همه روزه در خانه خان احمد جمع شده در دیوانخانه او مسندی گسترده
تقطیع و تفصیل مهمات قیام نموده شیلان میکشیدند و در روزه حکومت را غنیمت دانسته اصلا از مآل حال اندیشه
نمیکردند و چون این اخبار در قزوین بسمع همایون گشت شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده اول اراده خاطر
اشرف بدان متعلق گشت که نفس همایون متوجه دفع اینجا در گشته بنوعی که مناسب تادیب آن قوم
تیره روزگار توجه نمایند که تعجیل السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم خوف فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری
نشوانند چون باده قابل حرکت موکب همایون نبود و مویدان و انشقاقات اشرف از آن اراده منصرف
ساخته فرهادخان را مقرر فرمودند که از راه کوهدم که فیمابین بیه پس و بیه پیش است روانه شود و قلی بیک قورچی باشی
با جمعی از قورچیان عظام مقرر شد که به دیلمان رفته با احمد بیک و کیا فریدون ملحق گشته از راه رشیه رود بگیلان در رفت
باتفاق سرای متمردان بر در گیلان در کنار ایشان نهاده عرصه آن ولایت را از خار تعرض ارباب عصیان و طغیان پاک

گرداند فرهادخان عرض نمود که اجرات جبارتی که از بیه پیش واقع شده باستظهار مردم بیه پس است
اگر عنایت شهریاری شامل حال علیخان گشته در شیراز تغییر او گشته حکومت بیه پس را بدستور بابا و ارزانی دارند
در رفیق این دولتخواه به سالک جمعیت آن گروه از یکدیگر پاشیده میشود و مهم بیه پیش بر وجه دلخواه باسانی
صورت می یابد و خود کفیل تکفل این مهم شده بمشارالیه شد که اگر از او امر نابسندی که خلاف بندگی و اطاعت و متابعت
منح بوقوع آید دفع آن دشوار نیست درین باب مبالغه بسیار از حد افراط رسانید حضرت اعلی ظل الله که از بعد امید
او علی فرمود علیخان را از حبس بیرون آورده بخلع شاهانه سرافراز کرده بفرهادخان سپرد که رفیق او گردانیده
حکومت و امیر الامرائی گیلان بیه پیش بفرهادخان تفویض یافته درین سال مشارالیه بخطاب سلطانی بحضور بین الاقران
سرفرازی یافت با علیخان مشارالیه با شوکت و حشمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند
از آوازه ورود عساکر اقبال تزلزل بکار طاغیان گیلان افتاده ابوسعید طالش کولی را باتفاق منصور بیگ کار جلیجه
طاغیان بود بمقابله لشکر دیلمان فرستاد که راه رشیه رود را که از دیلمان به لاهیجان میرود در نهایت
در نهایت صعوبت از غایت تنگی و کثرت گل و لای و رشته عبور زیاده از یک سوار از مضایق آن محال
دشوارست مسدود ساخته بدفع لشکر قزلباش پردازند و خود اراده داشت که با امیره ساسان ممالک
ملحق گشته باتفاق مردم بیه پس راه کوهدم را استحکام داده فرهادخان و آن جماعت را از دخول گیلان
مانع آیند قورچیان عظام چون شنیدند که طالش کولی برشیه رود آمده مضایق را بانجر زدن و چوبهای
بزرگ انداختن که باصطلاح گیلانیان [illegible] میگویند استحکام میدهند و مستعد رزم و پیکار است بیخود فرهادخان
در کوهدم بود که جمعی از قورچیان که مقدمه الجیش دیلمان بوده با جلادت پیش نهاده باتفاق لشکر یاغی

رسیده جنگ در پیوست شکست بایشان داده در بند نخستین را که بر کرده بختی بسیار در آنجا کشته

بودند از دست یاغیان گرفته پیش رفتند قوربی باشی و بقیه لشکر نیروی دولت قاهره پس روز شکست بر لشکر

بعهد گیلان افتاده پشته و جنگل پراکنده شدند منصور میکال کشته شد طالش کولی خود را بجاهای سخت کشید

و عساکر منصوره از مضایق آن راه سیاه بیابانه گذشته تا لاهیجان در هیچ محلی توقف ننموده آخر روز بشهر رسیدند

بو سعید که خبر انهزام طالش کولی و تفرق لشکر گیلان و آمدن قورچیان شنیده بود از انهزام سیه از لاهیجان

خود را بجنگلهای گیلان رسانید بحوی شد مجملا فوجی و آشوب در شهر پدید آمده شهر خالی گذاشته بودند کار لاهیجان

کس نزد فرهادخان فرستاده او را از فتح لاهیجان خبر دادند و قوربی باشی لشکر را باز از نهب و غارت منع نموده

باستمالت رعیت پرداخت مردم شهر یک یک و دو دو جمع آمدند فرهادخان اگرچه از سبقت قورچیان و فتح لاهیجان

آزرده گردید زیرا که میخواست این فتح بسعی او تیسیر پذیرد اما ظاهرا اظهار بشاشت و خرمی کرده علیخان را با جمعی بشکر

فرستاد و چون در خدمت اشرف مقدمه بیک وسیله او شده بود کوشش او اند اخلاص او جهت گرانبار کرده بود

در ثبات عهد و میثاق و رسوخ یکجهتی و اخلاص علیخان بشارات تبلیغ نموده آنها با سیدل جمله گفتن خط وجود

متوجه لاهیجان شد بعساکر منصوره ملحق گردید و حقیقت بعرض اشرف اعلی رسانیده قوربی باشی و قورچیان چند گاه در لاهیجان

توقف در تفحص و تجسس یاغیان و خدماتی که روی سید او حسب الصلاح دولت قاهره بسعی موفور بظهور می آوردند و بعد از

خاطر از مهمات گیلان و استمالت گیلانیان پرداخته لوای عدالت و معدلت داری مرتفع ساخت و علیخان که بر

رفت مردم سوسی یکی بالطبع خواهان او بودند و در برادر جمعیت نموده از ایشان املاک طلب داشتند و ایشان املاک

گاه احوال خود را بعنوان مشاهده نمود و چون فتنه او باعث استخلاص علیخان شده بود دهمان اعتماد نموده نزد علیخان

آمد علیخان چاره بجز گرفتن و کشتن او ندانست و تغافل در آن نمودن در نظر مردم مشعر بعدم اطاعت و اخلاص شد

او را بقتل آورده سرش بلاهیجان نزد فرهادخان فرستاد و تا اواخر این سال با فرهادخان مدارا سلوک میکرد

اگرچه زیاده از یکبار او را اندیشه امالوازم خدمتکاری از و بتقدیم میرسید در اواخر این سال که مهمات آن ملک اعتماد

فی الجمله استحکامی یافت همان خبث باطن و مکرهای ظاهر ساخته تغییر سلوک داده در مقام عصیان و طغیان در آمد

تا آنکه دفع فتنه او بر ذمت همت لازم شد تتمه احوال او و طالش کولی و بوسعید در قضایای سال آینده انشاء الله بمحل ملحوظت

ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان بخوارزم و آمدن عبدالمومن خان پسرش بخراسان بوقوع پیوست

آمدن سلاطین اوزبکیه بدرگاه سعادت اشتباه

هرچند صادرات احوال سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما بنابر ارتباط سخن ایراد

آن چاره نبود بالضروره رقم قلم بیان گردید که سابقا نور محمد خان بن ابوالمحمد خان والی اورگنج و حاجی محمد خان بن عطا خان پادشاه

خوارزم که از یک طبقه سلاطین اوزبک و از اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیزخان و بنی اعمام یکدیگرند بر ولایات خراسان

واقف نور محمد خان بنابر بعد عبدالله خان بر بود در استرداد ولایات از دست استعمال نجیب ولایت مرو از جهت

پیشکش عبدالله خان کرده و عبدالله خان مرو را متصرف شده در حصول مطلب او دفع الوقت کرده تغافل کرد

زیرا که منازعه میان ایشان موافق مطلب عبدالله خان بود و نور محمد خان از امداد عبدالله خان مایوس گشته بلکه از عبد

المومن خان پسرش خایف و هراسان خانقاه و تنها بر جهت از اردوی عبدالله خان بیرون آمده در ولایت

خویش آورد و عبدالله خان که همت همتش مسخر ولایات خراسان و خوارزم مقصور بود و باتحاد و دوستی سلطان

اورگنج با حضرت اعلی شاهی بمکر و خاطرش میبود و منازعات را بهانه بعثت دسته در این سال حرکت اعلی

را مشغول مهمات دار المرز یافته اهتمام زیادت نمود و عبد المؤمن خان بعزم تسخیر ابیورد و نسا و نیشابور بخراسان آمد
عبد الله خان لشکر بخوارزم کشید و چون عبد المؤمن خان بحدود مرو و ابیورد رسید اوزبکیه نامیان و جمعی از ایل
ترکمان که در ملازمت نور محمد خان بودند از بیم جان بهر ایل طریق بیوفائی مسلوک داشته بعبد المؤمن خان
پیوستند و کلید قلعها باستقبال او فرستادند و نور محمد خان بیوفائی لشکر و تسلط دشمن مشاهده نمود
در ان ولایت مجال اقامتش نماند بدلالت حافظ سلطان جیغتانی خود را از ان ولایت بیرون انداخته
بهر سامان روی ارادت باستان سلاطین نشان شاهی آورد و حضرت اعلی مقدم او را گرامی داشته
شاهزاده کامکار محمد باقر میرزا با جناب اعتماد الدوله و بعضی امرا و خواص مقربان تا یکمنزل باستقبال او فرستادند
و نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شد با شاهزاده رسم معانقه بجای آورد و مدد دولتخانه همایون
آمده در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب همایون مشرف شد و حضرت اعلی از روی اشفاق و مرا بادر
با او سلوک کرده و کلای دیوان حسب الامر منزل و سایر مایحتاج بروجه لایق ترتیب ساختند و در رفیق بزم خاص
و معاشر و مصاحبت همایون گردید. اما عبد المؤمن خان چون از مهمات ابیورد و جمیع نسا و باغباد و درون
و الخدود جمع کرده در صدد تسخیر گشته متوجه قلعه نیشابور گشته در وقتی که هنوز محصولات کهباد رسیده بود
و ذخیره در قلعه بسیار کم شده آمده قلعه را مرکز وار در میان گرفت و درویش محمد خان با غازیان [illegible] و تفنگچیان
اصفهانی که باستحفاظ نیشابور مامور بودند برج و باره و فصیل و دروازه را قایم کرده بمدافعه مشغول گشتند
و خبر محاصره نیشابور بمسامع جلال رسید چون فرهاد خان و قورچی باشی و امرا اکثر عساکر منصوره در گیلان بدفع
یاغیان می پرداختند توجه بخراسان چند روزی در عقده تعویق ماند و عبد المؤمن خان در تسخیر قلعه مذکور اهتمام غیر محصور

بظهور آورد چند مرتبه یورش نمود و دلاوران قلعه سپر ممانعت در روی کشیده و مردانه محافظت قلعه نمودند
احدی را راه بقلعه ندادند و بسیاری از بهادران اوزبکیه در ان یورشها بخاک هلاک افتاده کاری از پیش نرفت
نقب بزیر برجی از بروج برده بیخ برج را خالی کرده باروط بسیار انباشته در اول شب آتش دادند باروط آن برج را انگیخته رخنه
رخنها پدید آمده و اوزبکیه هجوم نموده تا چهارصد نفر از ان رخنها بالا دویده بشهر داخل شدند درویش محمد خان که خبر ویرانی
برج و داخل شدن اوزبکیه شنید محافظت با جمعی از دلیران روملو و میرقاسم و تفنگچیان اصفهانی مشعلها روشن کرده خود را
برخنهای آن برج خراب رسانیده گلوله تفنگ و نیز باران تیر آنگرک جار اوزبکیه ریختند تا متعاقب ایشان از آمدن گسیخت
و در آن رخنها سد سدید آسا ایستادند جنگهای مردانه کردند و دیگر احدی مجال دخول نیافت اما جمعی از اوزبکیه که داخل شهر شده
بودند چون از عقب کومک نرسید در کوچها پراکنده گشته غازیان روملو و تفنگچیان و اهل نیشابور سر راهی کوچها را
گرفته یک یک را از پای در آوردند و تا صبح صفت بین الفریقین جنگ و جدال بود تا آنکه در جنت نوراز بهادران تمامی
کرکه و خوار ایشان از افغان و سلاطین و معتبران اوزبکیه بودند زنده گرفتار شده بقتل رسیدند و در ان شب
تا صبح کار کرده آن برج را تعمیر نموده استحکام دادند و عبد المؤمن خان از این واقعه بی آرام گشته دو دست و [illegible]
پرداخته قلعه داری درویش محمد خان و اصفهانیان که بضرب اقبال شاهی کاری چنین نمایان کرده بودند آفرین کردند
فی الواقع در از منه سابقه کمتر وقوع یافته که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نموده برجی را خراب کرده مستعد
یورش شده باشند و تا سیصد نفر داخل قلعه شود و باز قلعه داران هجوم کرده مستعد محافظت [illegible] بر آید و شهر
این بزرگی از شر دشمن چنین نگاه داشته باشند بالجمله اوزبکیه از فتح قلعه مایوس گشته در همان سال باز دیگر
عبد المؤمن خان در پای قلعه فریاد زدند که اگر فلان بهادر و فلان سلطان کشته نشده اند ایشان را از کا بدر [illegible]

ضایع نمیکنند که مملکت که اهل آن قلعه بوسیله ایشان بنگاهداشت سابقه از سخط و غضب خان ایمن کردند چون چند نفر
از غازیان روملو که یکی از ایشان با درویش محمد خان قرابتی داشت در مبدا حال بدست اوزبکیه گرفتار شده زنده نگاهداشته
بودند درویش محمد خان بنا بر الحاح ایشان را زنده نگاهداشته که در وقت فتح بکار آیند در خلال اینحال از شاهزاده
دست درازی بممالک محروسه شاهی واقعه علی الفعله برای غور و سلطان ملایت که در برد بود آمده با او مکاره نموده
او را بقتل رسانیدند از جهت یاره عیضیا دنیای اشتعال یافته بنیاد ایشان که در قرب جوار ممالک واقع بود فی الجمله ممنوع
خاکی بود بر دست ... لازم نمود بهمت همایون کار ایشان لازم آمده رقم اشرف بنام درویش محمد خان
غزا صادر یافت از شاه علی که دست داده او را آگاه کردانیدند که چون در بهار آمدن بخراسان ممکن نیست جمعی از غازیان
روملو و اصفهانی و اهل و عیال و ناموس قزلباش در مشهد بودند از روی عقل و دانش کرد آرد و با عبدالمؤمن خان مدارا
کرده طرح صلحی افکنده خود را بهر طریقی که تواند بعراق اندازد و اهل و عیال اسلامیان را از آنجا بیرون آورد که مشهد بر
بجائی نمیرود و هرگاه مقدور آنقدر باشد بآسانی باز بدست می آید و شاه قلیخان برادر درویش محمد خان را طلب نموده
این رقم را با او داده که بمشهد بر دست ... انکار ... نمود ... فرستادن رقم نکرده گفت که ما در طریق
اخلاص و جانسپاری جان باختن در راه ولینعمت را سعادت کامل ... رسیده ایم و برادرم تا جان در بدن
داشته باشند کشش و کوشش نموده قلعه را نگاهدارد و بعد از آنکه از ضعف حال او را یافته از نصاح
و قلعه داری عاجز آید در راه دین و دولت مرد از شربت شهادت چشیده نام نیک بر صفحه جهان بیادگار بگذارد
نواب کامیاب ... بلفظ گهربار فرمودند که اگر اینهمه سعی و جانسپاری بجهت رضای خاطر ماست هرگاه ما چنین
امر کنیم رضا ولینعمت جستن در طریق اخلاص اولیست چون دار السلطنه هرات ... چرا ساخت و متعهد

مقدس معلی که مدفن حضرت امام ثامن ضامن است با کثرت محال ... مخالفان اوزبکیه است بر ... بنا بر اینهمه ملاحظه
نمودن و اهل و عیال جا دادن چه نتیجه میدهد اگر خدای تعالی خواسته باشد کل ممالک خراسان را بآسانترین وجهی بتوان گرفت
محل اعدای خطور نکند بدست ما خواهد در آمد و الا سعی بیجا بیهوده نمودن با ملک ... کردن و آخر الامر ... زبان الهام
بیان گذشته بود بظهور آمد القصه بعد از مبالغه بسیار یکی از مخلصان ... حامل آن منشور اقبال گشته مشهد را برده
در آنجا کمین ... دیده بمشهد رسانیدند درویش محمد خان از حقیقت حال آگاه گشته تا او در قوه بدست داری آمده و
قوت لایموتی داشتند دست و پائی میزدند بعد از آنکه از فقدان آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد گفتگوی صلح
بمیان آورده بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیله ساختند و عبدالمؤمن خان که از امتداد زمان
محاصره و تلف شدن سپاه تنگ آمده بود و بسیاری از معارف خود او بکیه ضایع شده بودند و صورت فتح و ظفر
مطلقا چهره نمیگشود انبعثی را فوزی عظیم دانسته عهدنامه نوشت که هرگاه درویش محمد خان دست از قلعه مشهد بر
بازداشته روانه عراق گردد از سپاه اوزبکیه تعرضی بمال و جان و ناموس ایشان نخواهد رسید و او نیز غازیان روملو
که گرفتار اوزبکیه شده بودند وسیله صلح ساخته شرط نمودند که از جانبین اسیران را اطلاق نمایند چند روز در این گفتگو
بسر رفت و درویش محمد خان و اهل قلعه بعهد و پیمان اوزبکیه اعتمادی نداشتند زیرا که قریب ... کس از اوزبکیه
در مدت محاصره بقتل آمده بودند و با کل اوزبکیه خونی شده بودند و مع ذلک از کینه و غدر عبدالمؤمن خان ایمن نبودند
بالاخره ... بایمان مغلظه مؤکد گردانیدند و از جانبین شرائط عهد و پیمان استحکام یافت درویش محمد خان
و مردم او با جماعت کوچ اهل و عیال از دروازه عراق بیرون آمدند عبدالمؤمن خان خود با سپاه آراسته در آن روز
بمشاهده لشکر قزلباش سوار شده بودند و چون لشکر قزلباش مشاهده سپاه آرائی او کردند دست از جان

نشسته مستعد رزم و پیکار ایستادند و سیصد نفر تفنگچی قدرانداز اصفهانی که همراه بودند فیلهای تفنگ را روز
کرده متصدی محاربه بودند از این طرف اوزبکیه هجوم آورده اراده نمودند که چون اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در ایام محاصره
بقتل آمده بودند از قزلباش انتقام کشند عبدالمؤمن خان با رئیس سعیدان کنکاش نموده عقلای آن طبقه گفته بودند
که این جماعت که از نفس الله همگی دل از جان برداشته تا جان در بدن دارند کارزار نمایند و سبق انداز ان [illegible] بهرحال
در میان ایشان هستند و تا دو سه هزار کس از ما بقتل نرسند ایشان مقهور نگردند و مع ذلک بدنامی نقض عهد و
پیمان لایق رتبه سلطنت نیست اولا آنست که وفا بعهد و پیمان نموده متعرض این جماعت نشویم عبدالمؤمن خان را این سخن
پسند افتاده اندیشه غدر از دل بیرون کرده بود اما کس فرستاده درویش محمد خان را در سر راه طلب نمود که ما را
کورنش نموده راهی شود و جماعت روملو و تفنگچیان او را از رفتن مانع آمده و مشار الیه ملاحظه آنکه مبادا
رفتن او بجبن و بیدلی محمول گردد تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده با بیست و چهار نفر قوشون [illegible] شده بمقابل
عبدالمؤمن خان رفت و امرا او را پیش برده کورنش فرمودند عبدالمؤمن خان زبان بتحسین و آفرین او گشوده گفته بود
که [illegible] ولینعمت تو بر تو حلال باد که در علم اخلاص و نوکری و لوازم مردانگی هیچ تقصیری نکردی [illegible]
با زین مرصع طمع کرده از یابوهای کوتل خود اسبی باو داده بود درویش محمد خان رخصت یافته در آن روز تا شب راه طی نموده
خود را بسبزوار رسانیدند و از آنجا راه عراق پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات از استرآباد معاودت نموده بودند
بقزوین رسیده بشرف ملازمت سرافراز شدند و در اثنا این حالات [illegible] امیرالامرائی گیلان [illegible]
شعف شد بعد از آمدن درویش محمد خان عبدالمؤمن خان اراده تسخیر سبزوار نموده چون به رستاق رسیده بود
خود بمشهد مقدس رفت و جمعی از امراء اوزبکیه بر سر سبزوار فرستاده محمد مؤمن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان

سبزواری که حاکم الولایت بود دانسته [illegible] از محال و قریه جمع آورده ارک را محکم و استحکام داده بود و چند روز [illegible]
شهربند نموده سبزواریان بقدر قدرت و توان لوازم قلعه‌داری بجا آوردند و عبدالمؤمن خان از طول مکث
خراسان دلگیر گشته روی توجه بجانب بلخ آورد و کس نزد امرا فرستاد که در تسخیر سبزوار کمال اهتمام مرعی دارند
چون امرا از رفتن او آگاهی یافتند با محمد مؤمن سلطان طرح صلح انداختند و سبزواریان پیغام دادند که پادشاه قزلباش
درین سال بخراسان نیامد و عبدالمؤمن خان که سلطنت این کشور بدو متعلق است [illegible] مشهد مقدس [illegible] سبزواریان
در مخالفت او [illegible] خود را [illegible] بدولتش [illegible] در ولایت [illegible] صلاح کامل نمانده است که درین سال
با امراء [illegible] بعد از [illegible] آمده [illegible] که عبدالمؤمن خان [illegible] سبزواریان قرار داده میان ایشان [illegible]
تا [illegible] باشند بعد از انقضاء وعده اگر لشکر قزلباش آید حاکم اوزبک [illegible] حاکم حال بیرون [illegible]
اوزبک بحکومت قیام نماید سبزواریان از جهت [illegible] مصالحه [illegible] شدند و از جانبین [illegible]
عهد و میثاق تاکید یافته [illegible] از اعیان اوزبکیه [illegible] سبزوار تعیین یافته بود باتفاق [illegible] میرزا [illegible]
بشهر آمدند و لشکر اوزبک کوچ کرده [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] اعتراض برامرا دراز کرده مصالحه را [illegible] انکار نموده [illegible]
محمد مؤمن سلطان [illegible] ایشان تعیین کرده [illegible] سر انجام [illegible] ملاقات
واقع شد [illegible] حاکم [illegible] سلطان [illegible]
ساخته [illegible]
[illegible]
[illegible]

خود را منع نمایند که در کوچه و بازار تردد ننمایند و در مقام آزار و اضرار سبزواریان از تسلط و [illegible] بوده باشند
ایشان معذور نبودند کوفتی اعتدالی بعوام الناس سبزواری نشاید میکردند القصه سبزواریان از تسلط و بدسلوکی ایشان
بتنگ آمده میانه ایشان نفاق و الحاد میدید و هیچ جا بالمره کمر [illegible] آمیختند چندگاه او دیگری از شهر بیرون رفته در رباط [illegible]
در بیرون شهر و مابین [illegible] سکنی گرفته از [illegible] کوه خود را [illegible] محافظت مینمودند و محمد مومن سلطان و
سبزواریان بودن آنجماعت را در آنمکان مصلحت ندانسته ایشان را آگاه بملازمت [illegible] مبالغه و جنگ نمودند
شهر [illegible] نموده آوردند اما بهمان دستور جهلا او دیگری در مقام ناهمواری و تهدید بودند و در [illegible]
میکردند تا آنکه سبزواران در مقام رفع [illegible] شدند و ایشان هم جنگ آمده را فرار بخشیدند و سبزواریان هجوم
نموده موسی [illegible] را با [illegible] بدست در آوردند [illegible] اختیار [illegible] و شروع در [illegible] شده حاجت
او [illegible] رضا [illegible] دستگیر شدند و محمد مومن سلطان [illegible]
[illegible] موسی میرزا را با گرفتاران [illegible] فرستاد [illegible] کامیاب
[illegible] این همان [illegible] سبزواریان [illegible] نموده [illegible] ایشان تعقیب [illegible]
[illegible] ایشان را عذر خواهی نموده و از ولایت [illegible] مراجعت کرد [illegible] موسی میرزا [illegible] بسیار بوده [illegible] رفقا
رخصت [illegible] داده و یکی از [illegible] عام [illegible] علوم و فنون [illegible] داد
باعزاز و احترام تمام [illegible] ایشان را [illegible] مقدس [illegible] اجازه [illegible] نظر [illegible]
بود [illegible] عبدالمومن خان [illegible] سبزواریان [illegible] و علوی تشیع در دل [illegible] اعلاء [illegible]
ساخته در سال دیگر [illegible] گشته [illegible] انتقام کشیده [illegible] گرفتار آمد

و عاقبت شامت آن بروزگار ش عاید گشت عبدالله خان از لشکر خوارزم کشید [illegible]
بود بعد از محاربات که تفصیل آن مناسب سیاق تاریخ ایران نیست حاجی محمد خان ظفر یافته او دیگری از [illegible]
از بیم جان [illegible] علت [illegible] اموال که نزد ایشان [illegible] یا از عدم قدرت علی ای حال با پادشاه خود طریق بیوفائی
سلوک داشته زیاده سعی [illegible] در جنگ [illegible] و مغلوب عبدالله خان گشته اکثر طرق [illegible] اطاعت و متابعت [illegible] سلوک داشته
حاجی محمد خان [illegible] ولایات [illegible] گشته چاره [illegible] بالاتفاق [illegible] محمد سلطان
پسر بزرگ خود و [illegible] محمد سلطان پسر [illegible] سلطان پسر زاده [illegible] بابا خان برادرزاده [illegible]
معتمد خود را [illegible] حدود استراباد مقام دارند [illegible] احرام ملازمت [illegible] فرستاده
[illegible] آورد و در وقتی که موکب همایون در [illegible] بود [illegible] قزوین رسیده [illegible]
از [illegible] گشته [illegible] قزوین [illegible] منازل [illegible] نموده نزول [illegible]
که چند روزی از رنج راه آسوده [illegible] استراحت نمایند و بعد از چند روزی در قزوین [illegible] استراحت [illegible]
بود تا آنکه در روزی که [illegible] از طرف [illegible] شهر [illegible] روز اول [illegible] حاجی محمد خان [illegible] منزل [illegible]
با او [illegible] ملاقات [illegible] بظهور آورده [illegible]
نشستند که [illegible] خود را [illegible] سلطنت خوارزم و او [illegible]
و [illegible] درجه قبول یافته بالاخره هر دو [illegible]
صورت [illegible] خاطر [illegible] در مقام [illegible] خواهد گشت

ذکر توجه نهضت نشان بجانب [illegible] و قضایائی که در این [illegible]

نطقت بار طالبان احادیث اخبار و زمره ارباب محافل سیر و آثار پوشیده نماند که چون مقصود از تسوید این اوراق
شرح حالات زمان فرخنده نشان حضرت ظل اللهی است لاجرم سررشته سخن که مجملی از احوال ولاة لرستان رقم زده
کلک بیان میگردد مجملا طایفه که حکومت ولایت خرم‌آباد و حاوه و الشتر و صیمره و هرسین [illegible] داشته‌اند از قدیم
الایام بتشیع فطری و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین موصوف بوده‌اند و مؤلف زبدة التواریخ تفصیل انساب [illegible] حکام
را بتفصیل مرقوم ساخته الحق معلوم و ظاهر گشته که ولایت لر در جانب جنوبی عراق واقع گشته عرض آن از طرف بولایت
همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر بالکای خوزستان پیوسته طول آن از قصبه بروجرد تا حدود بغداد و سایر
محال و اقرب قریب بیکصد و بیست فرسخ و صاحب تاریخ جهان‌آرا نوشته که طایفه که حکام آن ملک [illegible] بودند که از سرزمین
جمع آمده مسکن گرفته‌اند و حقوق [illegible] ایشان جانب دار الخلافه بغداد بوده و در شهور سنه [illegible] موسی
که در میانه ایشان واقع بود جمعی از اهل صلاح بکار شجاع الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید از قبیله جنگروی که بصفات
حسنه اتصاف داشته رجوع دوالی امور کرده‌اند و او بحسن سلوک و نگاهداری بر آن ولایت استیلا یافته در میانه
الوار حاکم و فرمان‌روا گشت جماعت الوار حکومت او را پذیرفته‌اند از وفور عدالت و محاسن الوار [illegible]
سلوک مستحسن بوده‌اند و اولاد شجاع الدین مذکور را [illegible] عباسی میخوانند و وجه تسمیه معلوم نیست [illegible]
بن علی ابن ابی طالب علیه السلام منسوب ساخته باعتقاد الوار اولاد آنحضرت میشمارند [illegible]
بوده متواتر بود که [illegible] عباسی گویند بالجمله علی اختلاف الروایات شاه رستم نامی از
جهانگیری در زمان خروج و ظهور حضرت خاقان سلیمان نشان جنانکه در صحیفه اول در طی احوال آن سلطان السلاطین
مرقوم گشته بپایه سریر همایون آمده تربیت و نوازش یافت و حکومت ملک موروث را بدو مسلم گشته [illegible]

خاقان سلیمان نشان جنانکه [illegible] ترصیع یافته داده [illegible] حضرت همایون آنحضرت می‌آمده و از آن
تاریخ اولاد او نسبت باین خاندان و ولایتشان بعضی اوقات طریق اطاعت سپرده آثار اخلاص و یکجهتی بظهور می‌آوردند
و بعضی اوقات طغیان و عصیان ورزیده دست درازی بجوانب قلمرو علیشکر مینمودند در زمان شاه جنت مکان امیر جهانگیر
ولد شاه رستم [illegible] از حد گذرانیده [illegible] حسب فرموده شاه جنت مکان [illegible]
عبد الله خان استاجلو که در آن وقت امیر الامرای آنجا بود [illegible] مامور گردیده بود در سنه تسع و اربعین
و تسعمائه بر سر امیر جهانگیر رفته [illegible] دولت قاهره او را بدست آورده مقتول ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان
کوشید که خانواده ایشان بباد غارت [illegible] دقیقه از دقایق [illegible] فرو نگذاشت و اولاد او شاه رستم
و محمدی [illegible] سادات [illegible] ایشان [illegible]
امیر جهانگیر [illegible] بود در خدمت [illegible] سلسله [illegible] شاه جنت مکان رقم عفو [illegible]
اعمال [illegible] کشیدند و ایشان [illegible] آوردند شاه جنت مکان الکای
لرستان را بمیانه [illegible] قسمت نموده ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت آن ملک [illegible] قیام مینمودند شاه رستم
بر جاده اخلاص مستقیم بود اما محمدی از جهالت و نادانی [illegible] سلوک میکرد امیر خان موصلو حاکم
همدان [illegible] بر سر او رفته او را گرفته بپایه سریر اعلی آورده [illegible] قلعه الموت محبوس بود و
در اواخر ایام حیات شاه جنت مکان او را از قلعه بیرون آورده [illegible] ولایت [illegible] محمدی
مذکور [illegible] لرستان رفت و از آنجا [illegible] بدرگاه [illegible]
فرستاده اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز [illegible] او را [illegible]

چون در طی وقایع زمان شاه جنت مکان سهوا ایراد نیافته بود بنابر مناسبت اولاد محمدی در اواخر احوال در مقام ثبت
افتاده الحقه بعد او از ارتحال شاه جنت مکان که رومیه نقض عهد نموده لشکر بولایت عجم فرستادند اولاد محمدی مذکور
مصلحت وقت ملحوظ داشته با رومیه مدارا کرده حفظ قبایل و عشایر الوار میکرد تا آنکه شاهوردیخان ولد محمدی در اواخر
زمان نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و اوایل جلوس حضرت اعلی شاهی بحد رشد و کاردانی رسیده حکومت را
موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که رحلت اعلی از بغداد لشکر فرستاده بودند
در آنجا قلعه ساخت و آتش فتنه و نفاق در آن ولایات افروخت بیاری از قبایل و عشایر و احشامات [illegible] الکوس
قلمرو همایون خود را بجبال لرستان کشیده بنابر آن شاهوردیخان بر وی [illegible] و اکثر قبایل فیلی الکوس را در الکا خود جا
داده رعیت گردانید و بر رومیه توسل جسته اظهار اطاعت و انقیاد ایشان کرده بار دیگر متوجه سرکار اعلی نمود
بعد از آنکه میان حضرت اعلی و رومیه صورت صلح روی نمود شاهوردی مذکور چون چند سال بخودسری بر آمده بود
[illegible] ابواب مکر و حیله گشوده هر دو جانب را [illegible] و بانقیاد در تاریخ شاهی [illegible] میان
هر دو دولت [illegible] در سال توشقان ئیل الف هجری که سال پنجم جلوس همایون عباسی است [illegible] لشکر بسیار مشغول بود
کار [illegible] در حوالی ملک [illegible] از گریبان عصیان بر آورده بی ادبیها از [illegible] بوده بود [illegible] جزای
سزا [illegible] شاهوردی مذکور از حضرت اعلی خایف [illegible] و از [illegible] گشت [illegible]
بدستور زمان شاه جنت مکان اظهار اطاعت [illegible] کرده [illegible] سرکار اعلی بازگشت نمود [illegible]
[illegible] حال خود را [illegible] فرستاده اظهار [illegible] استدعای عفو تقصیرات کرد [illegible] اعلی بجهت
نسبت [illegible] را بنوازش [illegible] نموده در مقام ترتیب [illegible] آمدند [illegible] در طی وقایع امثال

تحریر یافته او را الملقب [illegible] خانی و شرف مصاهرت دودمان سلسله علیه صفویه سرافراز فرمود و همشیره او را در سلک
پردگیان سرادق سلطنت انتظام دادند شاهوردیخان مذکور بوسیله این نسبت جلیله فرق افتخار بایوان کیوان
رسانید عظمت و اقتدار [illegible] زیاده از آبا و اجداد او در حکومت آن ولایت اقتدار و استقلال یافت و رعایا
[illegible] الکوس را [illegible] در [illegible] لرستان [illegible] داشته بتصرف حکام قزلباش نداد و گاهی [illegible] سرکشی بپایه سریر اعلی
میفرستاد و حضرت اعلی شاهی بجهت [illegible] که او را نموده بودند اغماض عین فرموده در مقام استرداد آنها نمیشد
و چون او بخودسری بر آمده در [illegible] عصیان و [illegible] پروازی نشو و نما یافته بود در طریق [illegible] سلوک [illegible] خبث
باطن او بر ضمیر منیر اشرف [illegible] ظاهر و هویدا گشته [illegible] قلمرو علیه لشکر به سلوکی [illegible] نهاده دست [illegible]
بروجرد و الکه [illegible] حضرت اعلی [illegible] رسانیدند تا آنکه در این سال [illegible] عبدالله خان عبدالمومن خان او
بخراسان آمد [illegible] شاهوردی را [illegible] بود [illegible] حضرت اعلی از مشاغل گیلانات فراغت یافته عزیمت [illegible] خراسان
تصمیم داده اندیشه کار سازی [illegible] داشتند اغورلو سلطان [illegible] بجهت [illegible] لشکر [illegible] بروجرد
آمده بود [illegible] لشکریات [illegible] شاهوردی [illegible] لشکر کشیده با او جنگ [illegible]
کرده [illegible] سال از نواب اعلی اندیشه [illegible] در مقام [illegible] آمده [illegible] گشته [illegible]
داشت [illegible] بعضی از [illegible] بود [illegible] آورده قرار داده [illegible] از [illegible]
را باستقبال او فرستاده [illegible] سال کرده [illegible]
بقتل [illegible] اغورلو سلطان [illegible]
شاهوردی از اطراف [illegible] لشکر الوار [illegible] لشکریات [illegible] لشکر

بابا الکلا از استان اخراج نماید و از روی معلا و اعرق عاید و زاده صد مرد که داشته باو جی از اغاربان بجهرام صوت
الیغار زده بود. آن مسافت بعید را که تمام کوهستان بر نشیب و فراز است در شبانروز طی فرموده چون به پای کوه رسیدند
بیت رهی چون ره عشق در پیش آمد کزو گشته العاقل خطر العواقب فرازش چو قدرش بلند و نشیبش ز بیم گمرهی...
در آنجا تحقیق شد که شاه‌وردی خان بکرمان ارستان ساخته خود را بابا الکلا رو میان انداخته چون اهل الکلا رو سیه
شدن خلاف شرایط صلح بود قدم کشیده داشته باز روی گردان شکوه مراجعت نمودند و تو رجان حکام و دیلمان
تعیین شدند که الوسات و احشامات قزلباش را کوچانیده بقلعه عسکر بند آورده در مکان اصلی خود جای قزلباش قرار
نمایند سلطان حسین ولد شاه رستم که از بیم شاه‌وردی فرار نموده در میان ظهر بسر برده روی ارادت به درگاه جهان پناه
آورده بمنظور نظر تربیت شاهانه گردیده ایالات ارستان سوای خرم آباد و توابع که به حسین خان شفقت شده بود سایر محال سلطان
شفقت شده منزلش بعیدان الوار ببعنایت شاهانه مستمال گردیده ملازمت سلطان حسین شفقت شده ما مور شدند و ان تاریخ
تا موازی یکهزار کوشه که شکست نایون نموده بود و ایشان حسب الحکم لوسفه کو رزار به عساکر منصوره مشغول بود از الکاخیان به جانب
بصوب مراجعت انعطاف داده چون خبر تسلط عبد المومن خان بر قلعه نیشابور رسیده بود قرار داده که از این آن بر...
داخل دار السلطنه قزوین شده از خبر مبادرت عبد المومن خان و استخلاص محصوران قلعه نیشابور بجانب خراسان حرکت
انید چون بر جرد نزول اجلال واقع شد اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و ولادت شاه بر سبیل تحقیق مصالحه با بد بکان و
التجای حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بپایه سریر خلافت مصیر چنانچه گذشت رسیده آن اراده موقوف ماند و از آنجا
بپای زاول بیابت نزول فرموده دست بیاز تبت تقصیری که در جنگ شاه‌وردی خان نموده مستحق عقوبت که ناکون شده بودند
مواخذه فرموده در عوض ربو و قتات وحظات بخشیدند شاه‌قلی سلطان برادر اغورلو سلطان حاکم کلبای بر ادب حکم الحکمات

بات را مغلوب گردانیدند اغورلو سلطان در پای ثبات استوار داشته جنگ مردانه کرد و درجه شهادت یافت
و مردم بیات منحرف و پراکنده گشته روی باوطان خود آوردند و شاه‌وردی خان از کرمانشاهان آمده امّا مغلوب سپاه
و انکشته نفکر عاقبت کار خود افتاده و از این حرکت ناهنجار پشیمان گشته بجهة مبادرت و دیگر بار بر جبین بر پا در حال خود دا
نگریخات و ترسیده بعذر رای نامعقول زبان بر گشاد اما چون خبر کشته شدن اغورلو سلطان و جسارت شاه‌وردی خان
بمسامع جلال رسید نایره عفونت بار التهاب یافته اندیشه سوء خراسان از دل بیرون کرده و تادیب او را که از قرب
جوار بود بجهت حرکت ناهنجار دلیری کرده بود بر دولت لازم آورده لشکر فوج سپاه او از کبریح داشته و
اجر موجهش آن عزم لاابی الحاق گشته بجهت اظهار نار گشته و بدروی شیخ محمد خان جسارت ساختی در یافت
منشور اقبال فرستادند که خود را از معرض تلف در یابد و هرگاه کار برو تنگ شود طریق صلح انگیخته خود را به عراق اندازد
و باوجی از عساکر فیروزی اثر که در رکاب نصرت انتساب حاضر بودند بپای عزیمت از رکاب دولت آورده متوجه ارستان شدند
و چون آوازه توجه موکب جلال ... رسید از خرم آباد که مسکن او بود فرار نموده بجانب صیمره رفت بعضی از امرای ارستان
در خیلان تقابل از دو تحلیل فرموده موکب ... نیو ... قلعه خرم آباد بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده الکا مذکور محمد قلیخان
شاملو عنایت شده قلعه را باو سپردند و از الکا غنا اقبال بجانب صیمره انعطاف داده و در بین ... گداخته عقب
سر طاهر کو...حرکت ربابک ... باشند در صیمره که کرمسیر ارستان و محل قشلاق الوار است نزول اجلال فرموده شاه‌وردی
از صیمره فرار نموده بکوه که در مابین لرستان و بر حد بغداد واقع است رفت که از آنجا بغداد نماید موقوف حاجی بیل
که از امرای معتبر ارستان و سردار دهم ... بود از او تخلف نموده بار و روی همایون ... چون در صیمره ... رو بلیل ...
کوه مهمول گشت و از صیمره تا آنجا بیست فرسخ مسافت بود برای جهان آرا امرا ان متعلق گشت که بر سر او ایلغار نموده او را بدست آورند

شده بود و استدعای عفو تقصیر التماس نموده چون مشارالیه مشمول عنایت خسروانه بود در حیز قبول یافت و ایلچیان بابت پیشکش از
الطاف شهریاری هوای سفر از سر گذرانیده و مادیان بابتی تراز که در میان قزلباش بخوبی شهرت دارد و سه هزار
تومان زر نقد بالطوع والرغبه بر سبیل پیشکش به ترجمان به دیوان اعلی دادند و از آنجا بدارالسلطنه قزوین توجه نموده
در عاشر شهر محرم الحرام داخل شهر شدند و از وفور لطف و مهمان نوازی چنانچه گذشت امیر الامرا حسین محمد خان تشریف زرده
از پیشگاه عنایت آمیز خسروانه مسرت بخش خاطر حزین او گردیده نور محمد خان که در خراسان مرافقت یکی از [illegible] بود
بود در پنج روز جنبی از حضرت اعلی ملاقات حسین محمد خان تشریف زرده بود و اینها نیز آمده [illegible] و ایشان سلاطین چنگیزی ملازم
در خدمت حسین محمد خان بپای ادب ایستاده بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرده حسین محمد خان بآداب و رسم معانقه بجای آورد الحاصل
حضرت اعلی چند گاه در دارالسلطنه قزوین توقف نموده مجالس پادشاهانه آراسته با سلاطین مذکور صحبت میگذرانیدند
و هر گاه حسین محمد خان از اطلس [illegible] نشسته استدعای حضور اشرف نموده [illegible] نیز نموده همراه در یک مسند نشسته باهم
صحبت داشتند و نواب اشرف اکثر اوقات در مجالس [illegible] بلوازم خدمت و مهمانداری می پرداختند
و مجالست دو پادشاه عالیجاه که در یک مسند که در [illegible] کمتر اتفاق افتاده از نوادر روزگار است و حضرت اعلی
بعد از تمام [illegible] مهمان نوازیها بانجام [illegible] سلاطین اشاره فرموده [illegible] سرانجام یافت در فصل بهار متوجه
سیر اصفهان جنت نشان گشته نور محمد خان که انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بود همراه بردند [illegible] جهت
تالیف قلوب حسین محمد خان [illegible] سلطان [illegible] گردانیدند اما چون مشارالیه از [illegible]
همایون اشرف [illegible] بصحبت [illegible] کمتر اتفاق می افتاد مشارالیه [illegible] در آن [illegible]
فردوس [illegible] تعزیت [illegible] گذرانیدند و [illegible] سلطنت [illegible] و دیگر بار .

دارالسلطنه قزوین از فرقه دوم جاهلین زینت پذیرفت **ذکر دفع ملاحده ضاله که درین سال [illegible]** از وقایع
این سال قتل درویش خسرو قزوینی و جمعی از مریدان اوست که بالحاد اشتهار یافته بودند بیان این اجمال بر سبیل اجمال
آنکه درویش خسرو از مردم محله درب کوشک قزوین بود که آبا و اجداد او بکسب چاه کنی [illegible] مشغولی داشته اند مشارالیه
ترک صنعت پدران نموده بجهت قلندری درآمده مدتها سیاحت نموده با جماعت نقطویان آمیزش کرده در آن مذهب
بمقدار استعدادی بهم رسانیده [illegible] اشتهار یافت و بقزوین آمده در گوشه مسجدی رحل اقامت انداخت
جمعی درویشان گرد او میگرفتند و او دکان معرفت گشوده در آن معامله گرم بازار گشت علما و محتسبان از اطوار او انکار
نموده از مسجد نشستن منع نمودند رفته رفته اطوار او بعرض شاه جنت مکان رسید و نواب جنت مکان او را طلب داشته
از احوال او استفسار فرمودند شرایع اسلام و قواعد مذهب حق امامیه را در خدمت آنحضرت اقرار نموده آنچه را از او اسناد میکردند
منکر شد چون خلاف شرعی از او ظاهر نشده بود شاه جنت مکان رعایت جانب ظاهر شرع کرده متعرض او نشدند او [illegible]
کرد و مسجد [illegible] و کوزه [illegible] عوام را [illegible] و بعد از [illegible] علما تردد [illegible]
[illegible] و روزهای جمعه مسجد جامع میرفت [illegible] بعد از رحلت شاه جنت مکان [illegible] مسجدی
که در جنب [illegible] ساخته [illegible] گسترده بود جمعی [illegible] آن ترک و تاجیک نزد او [illegible]
تا زمان جلوس همایون حضرت اعلی چند سال در آن مسجد و [illegible] گذرانیده [illegible] در [illegible] کرد در خدمت
او بودند [illegible] آمده [illegible] و آن مسجد مجمع [illegible] در آن [illegible] خروج [illegible] عمارت
در عمارت کرد مردم [illegible] از ترک و تاجیک [illegible] کرده [illegible] در غایت [illegible] ترتیب داده [illegible] نموده
و هر روزه الوان اطعمه در مطبخ او طبخ [illegible] حضرت اعلی اکثر اوقات در کوچه و محلات سیر فرموده با طبقات خلایق

آشنائی میکردند بمرتبت درویشی رسیده با او صحبت داشتند و گاه گاه بکنج خلوتش رفته بتشریف حضور ارزانی داشته
و محبت آنگه عقیده او افسانه و اطوار او آشکار شد با او سخنان ارباب سلوک و منطق در میان آورده جدا ازین خودرائی
درویشان در نظر او جلوه میداده‌اند و او از معارفات خطا و احتیاط امر گذشته دکان داری و بیهوده گوئی از دست داده
بجرگه‌ای که خلاف شرع باشد تعلق نیست اجمعی درویشان که از تکیه او بر آمده شدند مثل یوسفی ترکش دوز و درویش کمال اقلیدی
دعویهای بزرگ کرده سخنان بلند بلند میگفتند و بعلامات و مجالس اظهار عقیده فاسده درویش خسرو رو با حضرت میکردند و الحاد
طبقه‌ای آشنا در آئینه ضمیر منیر شاه عالمپناه پرتو ظهور انداخته دفع آن جماعت عزت اجرای رسوم شرع انور بر ذمت همت
شریعت پرور لازم شد در وقتی که موکب همایون بقزوین [illegible] بوده بگرفتن درویش خسرو و اتباع او امر کردند جماعتی
بدان خدمت مامور گشته [illegible] آورده در قید سلاسل کشیدند العیاذ بالله و چون در این سال منجمان اتفاق نموده که آثار کواکب
قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنا و اعدام شخصی عظیم القدر از منسوبان آفتاب که مخصوص سلاطین است [illegible] مجلس [illegible] ایران
باشد و از انجم طالع همایون استخراج نموده بودند که تربیع نحسین در خانه طالع و [illegible] اختر طالع در [illegible]
مولانا جلال منجم یزدی که درین فن سرآمد زمان بود در استدلالات احکام نجومی مقدم اقران بود در آن نحوست [illegible]
تدبیر دفع کرد که حضرت اعلی در سه روز که مفط تأثیر قران و تربیع نحسین است خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده
شخصی از مجرمان که قتل برو واجب شده باشد بپادشاهی منسوب سازند و در آن سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان
او باشند که مصداق قول پادشاهی ازو بفعل آید و بعد از سه روز [illegible] را نتیجه نحس آن قران و [illegible] در آن
که قتلش بر آرند همگنان این رای را صائب شمرده [illegible] یوسفی ترکش دوز که از [illegible] الحاد از رفقا [illegible] بزرگ
میبود و دفعه [illegible] بر ملاحده [illegible] را باوجود آورد و حضرت اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی خلع فرموده اسم

پادشاهی

پادشاهی بران خون گرفته اطلاق فرمودند و تاج شاهی بر سرش نهاده [illegible] فاخره در دوش او انداختند و در روز کوچ [illegible]
[illegible] و لگام مرصع سوار کرده اعلام پادشاهی بر سرش افراختند جمیع امرا و مقربان اهل خدمت با قشون [illegible] بکمر
با [illegible] بر ملازمتش کمربسته طبل [illegible] رسانیدند و دیوانخانه همایون فرود آورده اطعمه و اشربه کشیدند و [illegible] عظام
در عساکر منصوره بکشیک قیام نمودند و آن بیچاره عاقبت کار خود ندیده آن سه روز بعشرت گذرانید مصرع
سلطنت گرچه ملک لحظه بود تخت خوش است حضرت اعلی در آن سه روز با دو سه نفر [illegible] سوار کرده [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] مولانا یوسفی در سواری مولانا جلال منجم را دیده گفته بود که ای حضرت ملا چه [illegible]
از نظر ما با جناب مولانا خوش نمود گفته بود که یکی از آثار و علامات پادشاهی اجرای حکم [illegible] این پادشاه
مضبوط صادر نگشته چون شمار [illegible] قتل خود دانسته اگر [illegible] قتل شما [illegible] پادشاه
ناگزیر است که با حضار رسید شما در سه روز احتیاط تمام لازم است مولانا را [illegible] عظیم دست داده
در آن دو سه روز بفکر و خاطر میگذرانید قطعه حکیم رکنای کاشی درین باب گفته بود در قوم گشت قطعه
شها قوی کرد اسلام تیغ خونریزت ؛ هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد ؛ فتاد در دلم از یوسفی و سلطنتش ؛ دو بیت
قطعه مثالی که شرح [illegible] کرد ؛ چه جانیان [illegible] پیش او بسجود ؛ دمی که حکم تو آتش پادشاه ایران کرد
نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان ؛ ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد ؛ فی الواقع یوسفی مذکور بسیار شیطان
صفت واقع شده کلام شیاطین الانس را بر او صادق و آثار ذات شیطنت ظاهر بود مجملا مولانا یوسفی
بعد از سه روز از لباس [illegible] عاری گشته از تخت به تخته افتاد و بعد از [illegible] حضرت اعلی مجددا بر مسند فرمانروائی
جلوس نمودند و باعتقاد [illegible] عالم صورت اقتران [illegible] ازین تدبیر منع [illegible] در نظر جلوت گزینان عالم [illegible]

و آگاه از علوم باطن جلوه ظهور داشت که دافع اینگونه وبال جز اقبال نیست   کسی کز کبر باشد باد در سر همیشه خشت خالی بود
بود از خرس درویش کوچک قلندر کهنه دعویهای بلند کردی زبان کلیدی انداخته سر گرفتار و فرو برد بکار رسانید
کوزه بود که رفتیم تا در دوره دیگر بیابیم   رفت و رفت و رفت رفت آنکه رفت بعد از چند روز تا بهندوستان
درویش خسرو را حاضر ساخته علمای مجموعه تفحص حال او نمودند جهت جنبهای تراب در تکیه آن یافته نظم سویت که از و
شرب بی اعتقادی رسوم شرع را منظور نمیداشتند و نقطوی بودن او از غایت اشتهار در محکمه باطل اشتراک در شرب توت
یافته بود جهت رسوخ تربیت عزاعلم مقتبس نموده از جهار کس تر بکلوتش الحکته و در تمامت شهر قزوین گردانیدند
مولانا سلیمان طبیب ساوجی شهرت داشت که از آن طایفه و اعلم آن طبقه بود او را نیز گرفته آوردند و از شرف
سهو او را باصلاح علما حواله کردند علما الطافهم شرع علم نمودند بجهت تقبیح افعال آن جماعت مجلس قرار دادند چند روزی در محبوس
بود تا آنکه بندگان حضرت اعلی از رسوخ اعتقاد ترتیب دینی قتل او را اجرا فرمودند بسیاران بقتل گردانیدند و دیگر از کبار
آن طبقه میر سید احمد کاشی بود که بسیاری از مردمان به تزویر مکار در راه و تیه ضلالت انداخته بود و پادشاه جنت
نژاد پاک اعتقاد در نظر آباد کاشان او را بدست مبارک خود شمشیر زده دو پاره گردانیدند و در میان کتب او رسالهای
که در علم نقطه نوشته شده بود ظاهر شد که آن طایفه بدستیاری عالم را قدیم شمرده ابطال اعتقاد حشر اجساد مینمایند
و مکافات حسن و قبح اعمال را در عالم مسخ دانسته دنیا را قرار داده بهشت و دوزخ را بهمان منحصر ساخته بودند با شدادین اعتقاد
فاسد در نیشکال الطیبه و درویش قزلباشی را نیز که مقتدای قومی از آن طبقه بود با نسبت جار [illegible] در اصفهان بقتل آوردند
در طریق خراسان براه عدم فرستادند از اصطهبانات فارس میر خسرو نام که از اعلام این طبقه گمراه بود بند آورده بیاسا
ملحق ساخته و مصحوب [illegible] کس [illegible] الحال بود و اتفاق رفت از آن اکثر بود [illegible] استاد [illegible] طبقه

و مرید ارشد درویش خسرو بود و بقتل رسید و در نیم تبه ظاهر شد که در ممالک محروسه این طایفه بسیار شده بودند و در اضلال
خلایق میکوشیدند و از [illegible] در دیار هند مسموع شد که شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد
یا هند بود و در ملازمت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه بقرب و اعتبار تمام یافته بود و انشای دلپسند داشت او بیاد
آن کلمات آمیخته وسیع المشرب ساخته از جاده شریعت منحرف ساخته بود و منشوری که بنام میر سید احمد کاشی
انشا نموده بود و فرستاده در میان رسالهای او ظاهر شد دلالت بر اسمی نمود و العلم عند الله و هو اعلم بحقایق الامور
شرح آنکه میر بزرگ جامع کمالات و حامل مرغوبات [illegible] از کار [illegible] طایفه بود از بیم حضرت شاه [illegible] نموده بهند رفت
و حضرت شاه والاجاه و امرا و اعیان هندوستان تعظیم و تکریم بسیار بجا آورده [illegible] از سلوک [illegible] در انقضای ایام
انجا فوت کردی [illegible] این طبقه در دیار بود بیرون رفته یا در گوشه خمول خزیده خود را بی نام و نشان ساخته و در ایران
شیوه تناسخ منسوخ گشت **ذکر سوانح که درین سال روی نمود** از وقایع این سال محاربه سلیمان خلیفه امرای قزلباش
با ملیم سلطان [illegible] خراسان رعایای [illegible] آورده [illegible] طوایف
رفیع قزلباش که نسب [illegible] نشان صوفیه [illegible] ارادت و حسن اعتقاد داشتند که [illegible]
از جانب شاه [illegible] کامل کردند [illegible] و مومنان پاک
اعتقاد اند [illegible] در راه طلب [illegible] اخلاص [illegible]
نفس [illegible] شمرده و مضمون [illegible] **بیت** [illegible] سر گردم [illegible]
کوز [illegible] صوری و معنوی [illegible] کامل [illegible] آن [illegible]
و زلالت [illegible] و توجه و التفات [illegible] خلیفه

ولد ترکمان و سلطان علی جلیبره ترکمان برادر زاده فولاد خلیفه با نسبت خلافت و خلیفه زادگی و حقوق تربیت حضرت بی‌همال الشاه
جنت مکان مجرد آنکه جنید ورزی از سوء اعمال مطالب نیستی ایشان در عقد تعویق ماند و قرب یمین بیک که متوجه سیستان شده یافتند
پای از دایره اخلاص بیرون نهاده و بظهور آمد که توجهی روی این آستان بر تافته بجنگال طلب را داده تا دلطرف رستم
میرزا ابن سلطان حسین میرزا اسمعیل نموده سلیمان خلیفه با جمعی قشلاق بر رفتند که او را بخراسان آورده و سپاه او را بیک کاکی
را نوازند چون بیراه رفته بودند مطلب فایده نگشته و در جنگ اوفتی بیکه بحکم لعل گرفتار آمدند و چون قتل الزمین آنکالی
بود که تحقیق حالات اولاد سلطان حسین میرزا اسمعیل نموده سلیمان خلیفه با جمعی قشلاق بر رفتند در وقایع سیستان از ...
داستانی مجمل بتسوید باید چون سخن بانجا رسید بنابر حمله سابقه مناسب آن نمود که تحقیق احوال ایشان را اجمال
در رشته سخن بانجا رسید و سامانی مطلب در سلک تحریر کشیده شروع در بیان مجاری امور نماید لهذا کلک سخن پرداز
تحریر وقایع احوال ایشان را آغاز نمود

شرح اولاد سلطان حسین میرزا و بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمین داور از زمان ارتحال والد بزرگوار تا زمان فترت خراسان و رفتن ایشان بجانب هندوستان و وصل حال ایشان

و رضی میرزا و افغان سیر و طالبان اخبار مستور نماند
که سلطان حسین میرزا در زمان حضرت جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات
کنار هیرمند گشته مدتها در آن ملک بمرتبت عم والا جناب کامران رکاب صاحب ایالت بود در زمان سلطنت اسمعیل میرزا اجل تحتم
ایمانی بر آن رفته جهان فانی را بدرود کرد او در تخت میر والا گهر مانند محمد حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان با شمشیر ... آمد
بمحبت اشرف آمده بود بحکم اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان را هم از عالم آخرت در رسید و بعد از قضای الهی شاه
جنت مکان و جلوس او گذشت مظفر حسین میرزا رستم میرزا سلطان ابوسعید میرزا سنجر میرزا که از او ...

سلطان حسین

سلطان حسین میرزا اسمعیل میرزا چون بهشت منع شاهزادگان صفوی ترا معصوم بود بین الجمهور مشهور بود که او را
بدستور سایر شاهزادگان بقتل ایشان حکم فرموده بود و در آن اثنا اسمعیل میرزا بعالم عقبی شتافت برای نام
شخصی از ایل کوچابی از ملازمان سلطان حسین میرزا که داروغه میلان بود بسرعت برق و باد از قزوین بقندهار آمده خبر
فوت اسمعیل میرزا رسانید میرزایان مذکور از عقوبات قضا با حال که آمده بودند چون نواب سکندر شان بر سریر
سلطنت و فرمانروائی ایران جلوس فرمودند قندهار را بمظفر حسین میرزا که بزرگتر بود تفویض فرموده زمینداور و
گرمسیرات کنار هیرمند را به رستم میرزا دادند و مقرر فرمودند که سلطان ابوسعید میرزا و سنجر میرزا نیز که اولاد
رستم میرزا بودند در زمینداور با او بوده باشند و حمزه بیگ ذوالقدر مشهور بکوچ حمزه که وکیل سلطان حسین میرزا بود
همراه محمد حسین میرزا به دار السلطنه آمده بود بدستور وکیل و لله میرزایان نموده بود و او را با احکام شفقت آمیز شاهانه
بقندهار فرستادند و حمزه بیگ که بموجب حکم همایون رستم میرزا را با برادران کوچک به زمینداور فرستاده او جانب خود
وکیل الاختیار تعیین نمود و مظفر حسین میرزا در قندهار رکاب نشسته امور حکومت و رتق و فتق مهمات مملکت
پرداخت و صاحب اختیار مطلق گشته بهر دو سرکار را بنوعی ضبط و نسق نموده بود که میرزایان را از حکومت جز نامی نبود و خیال
تجاوز و زیادتی در خاطر هیچکدام خطور ننمود و مطیع و منقاد او بودند سید و سپاه با کامی بودند و چون ملک محمود که از نژاد
والیان قدیم سیستان بود و جمشید نیز بصفا ... بودند بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از
قزلباش خالی بود چنانچه در صفحه اول ... رقم تسطیر یافته با عواد و تحریک بیگان و میران سیستان دم از استقلال
زده مطالبه حکومت سیستان نموده با بهجو سلطان ... که از درگاه معلی حاکم سیستان شده بود جنگ کرده
ظفر یافت و در حکومت آن ملک مستقل گردید و بنیروی همت و زور بازوی احسان ... ولایت سیستان

را بنوعی مطیع و منقاد نمود که از هیچ گوشه آن ملک آواز مخالفی بلند نشد و چون پرتو آفتاب تسخیر بر شکارگاه ضمیر انور نواب سکندرشان
تافت بنابر آنکه در مقام احیای خانوادهای قدیم بودند و دیگر مصلحتها ملحوظ منشور ایالت سیستان را بملک محمد خان ترکمان
بنام او فرستاده بودند اما چون او از حکومت او قندهار رسید و هنوز منشور حکومت اندک زمانی رسیده بود
عزل و رفع حمزه بیگ کچل در آمده میرزایان نیز حکومت منتهای عم خود بدیع الزمان میرزا را در تصرف ملک کرمسیر و بولکه ملک
داشتند ضبط و نسق نموده لشکر قندهار رو بتوابع احمد محمود و بار دیگر بنوبه تسخیر سیستان شده چون بشهر کرکوی سیستان
و دور سخن حمزه بیگ تربیت یافته که بحکم استحقاق ملک محمود و ملک ارکان و امرای سیستان بود رو نمود بسیاری جهت تسخیر آن
و کثرت منجمان ولایت نیمروز کرده حمزه بیگ مراسلات مشعر اطلاع حصین و رفع منافقت ما بین در قلم آورده داخل و مملوک
ملک غیاث الدین محمد عم ملک محمود که بحبت میرزایان فرستاده بعد از قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که سلطان حسین میرزا محمود
کدخدا بر اردو عزت ملک محمود پرسیده باشد و دختر حمزه بیگ بن الملک جلال الدین برادر ملک محمود در سلک
ازدواج کشیده و سیستان را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند که او نیز دو سال از آن همه بنسبت میرزایان طرف بحد قوت
دستیاب حیله کرد و ملک محمود مصلحت دید مذکور عمل نموده ما بین ایشان امر مصاهرت بوقوع پیوست سلطان حسین میرزا
سرور شاد مان از سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود و الامیمنی بود که نسبت رستم میرزا از برادر شده
حرف قرار داد خاطر خیال بود که چون آلکای رستم میرزا نسبت بالکای برادر بسیار محقرات و ملاحظات او و برادر آن
نیک بسیار را بتصرف در آورده اضافه الکای او سازد حال آنکه بنابر مصلحت مذکور و اطاعت اتقیا و ملک
ملک سیستان هر گونه عیبه کونه بهار شد مجملا اسباب کدورت میانه برادران آماده شده درین اثنا جمعی از ملک
قزلباش و ارادی تمراج سلطان حسین میرزا یافته قصد حمزه بیگ نمودند و چون جناب میرزا از زیادتی

اقتدار و استقلال حمزه بیگ بعد صلح و جنگ آمده بود سخنان الخانات اسبیح رضا اصغا نموده بتجویز قتل او کرده
حمزه بیگ از این معنی آگاه شده از قندهار بجود ارکنه سبزوار رسانیده و رستم میرزا را برداشته متوجه قندهار شد
از آن جانب سلطان حسین میرزا با لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده در کنار رودخانه میانه
ایشان جنگ عظیم بوقوع پیوست در اثنای محاربه جمعی از لشکریان سلطان حسین میرزا که با حمزه بیگ متفق بودند از
دلیران مردم رستم میرزا دوی از جنگ بر تافته بصوب مخالف رفته نشستند از آن جهت تزلزل در احوال سپاه سلطان حسین میرزا
راه یافته از فوج قلیل شکست خورده بجانب قندهار مراجعت نمودند رستم میرزا و حمزه بیگ نیز بظاهر شهر در آمده در دروازه
ما و رد النسکاه خیمه نشستند جمعی از ریش سفیدان او بدعا پیوستند قزلباش در مقام رفع کلفت حمزه بیگ و میرزا در آمده
عبارت چند که میانه ایشان ارتفاع یافته بود باب عهد و پیمان فرو بستند و بنیاد این صورت که نصایح و دعای میان آمده
رستم میرزا اظهار داد که از رضا مصالحه مذکور در آمده بالکای خود باز گشت و حمزه بیگ نیز رفته بدستور سابق با بزرگ کلالت
میرزا و دارالای قندهار مشغول شده و تا سال ... جهت الاستقلال امور بلکشان و عهدت جناب میرزا استقلال داشت
دیگر بار جمعی از رجال قزلباش و بعضی از قندهار در حضرت میرزا آشنائی یافته قصد قتل حمزه بیگ نمودند و حمزه بیگ
نیز برسیده و بنیاد دیگر کشی کلطالب رستم میرزا فرستاده رستم میرزا بحیر وضع به اهل شهر رسیده جمعی از امرا و مردم قندهار
باتفاق حمزه بیگ که سخن نشنا ذکر و مسلحت قندهار را در نظر آورده و داده و صلاح دید ایشان حکومت قندهار
نجات رستم میرزا اتفاق گرفت محمد مکیت ... را که داماد حمزه بیگ بود بنیابت ولایت و تنظیم مهمات بود و بلای کج سلطان حسین میرزا
تعیین نموده میرزا را بجانب قلعه قلات که قبا تسخیر احکام از قلاع مشهور و ولایت در میانه هزار جات قندهار است
فرستادند و حاصل قلات بهزار جات را بجهت معیشت میرزا تعیین نمودند و قرار دادند که در القلعه ساکن بوده

بواعث عافیت روزگار گذرانیده اما با فضه خوار از مردم بیات همواره متکفل میرزا بود چون شهنشاه بن میرظم و گذشت قیاس
میرزا فخر بیگ ملکی را رابطه کلی بهم رسیده طایفه بیات سر خط فرمان برداری میرزا نهاده و رای ایشان بر این قرار گرفت
که قلعه قلات را به دویست کس از مردم بیات سپرده و خود دیگر از رفیق طرف سیستان ساخته از راه بیابان کج
و کرج عازم سیستان شوند و بدین عزیمت حرکت آمده بعد از طی مسافت بحوالی سیستان رسیدند ملک محمد از توجه
جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجای آورده شرایط میزبانی و لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید اسباب عیش و عشرت
سرانجام یافته طول ملاقات ظهور پیوست و صبیه ملک را که قبل از آن بحباله نکاح میرزا درآمده بود با او سپرده و مدت
شهنشاه فیمابین میرزا و ملک محمد والتیام خصوصیت بود بالاخره جمعی از میران سیستان که همواره فتنه انگیز و دو بهم زن
آتش آشوب بوده مزاج میرزا را منحرف ساختند روزی بوسیله شکار از منزل ملک سوار شده بقریه پشت زره
بقلعه باغ رودن که محل توطن عظمای سیستان و حساد ملک بود ببند رفته در عرض گاهی تمامی میران و نقیبان زره
رود آمده و در جمیع حوالی اختیارات سیستان بر سر ایشان جمعیت نمودند میرزای [illegible] آن گروه مزاج و گوش سخن [illegible]
با ملازمان حکم سیستان و جمعی از قزلباش که از فراه و الخود در ملک میرزا آمده بود دم حیال استقلال با عجواد
اصلاان نجابت متوجه رفع ملک و استیصال ملک گشته اول بر سر ملک ناصر الدین عم ملک محمد که با اولاد
در قلعه جارونک بود رفتند و مدت یکماه قلعه مذکور را محاصره نمودند و در آن مدت ملک محمد که در موضع [illegible]
کنار سیستان توطن داشت کومک اقوام خود متوجه قلعه جارونک شد و چون رفتن میرزا کسی بر سر او نمانده
بود عادان زر و صلاح و اسب برای لشکر فراهم آورده بنوبت کومک اقوام خود متوجه قلعه جارونک شد
و ملک جلال الدین پسر خود را با ملک محمود و ملک شاه حسین عم زاده های خود و جمعی از اقوام همراه فرستاده

خود را با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمده جانب شهر روز چهارشنبه نهم صفر تسعین و تسعمائه بپای قلعه رسیده
فیمابین جنگ در پیوست آخر روز مذکور اتباع جناب میرزا از استیلا دست باز داشته با میران بکنار [illegible] گریز حیرت
نمودند و ملک محمد بظفر و نصرت اختصاص یافت بعد از آنکه جمعی از سادات و صلحای خیراندیش اندبار را بخدمت میرزا
فرستاده عذر ناخوشیهای طرفین خواسته عالم وکر بساط خصومت در نوردیده [illegible] دست
ملاقات یکدیگر مسرور گردند جناب میرزا حسب الالتماس متوجه منزل و مقام خود گردیده بعد از چند روز در گلشن صحبت
و عیش و عشرت پرداختند ملک محمود یکی از مردم معتبر سیستان را برسم رسالت نزد فخر بیگ فرستاده او را
از طرز سلوک و معاشی که پسندیده طبع میرزا بود منع و نصیحت نمود از آن جانب ترکمانان آمده رضای جمعی طالب
گشتند ملک محمد سه هزار کس از جنود سیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا را روانه قندهار نمود در رستم میرزا
گرا [illegible] فخر بیگ مخالفت بنیاد کرده ولاخطا جناب میرزا در بزرگتر کرده بمصلحت اندیشی [illegible] چند ان بار بجانب
زمینداور رفت و جناب سلطان حسین میرزا بقندهار رسیده مردم سیستان رخصت انصراف یافتند و چون شهنشاه [illegible]
میرزا در قندهار گذشت از اقتدار فخر بیگ داعیه علم استقلال خود نشکت آمده محمد بیگ [illegible] را نوید وکالت
و جانشینی فخر بیگ داده [illegible] بقتل او ترغیب نمود [illegible] جناب میرزا فخر بیگ را بقتل آورده متکفل امر وکالت
زده و استقلال کلی را امور ملک و مال بهم رسانید رستم میرزا بواسطه قتل فخر بیگ مجادله برادر دلیر شده لشکری
فراهم آورده بر سر قندهار آمده و نظام بر شهر رسید [illegible] در دروازه [illegible] نزول نموده تا مدت دو ماه همه روزه جنگ
و جدال [illegible] یافت چون ملک محمد از این قضیه [illegible] گشت با جماعت امداد و امداد سه هزار کس بسرکردگی ملک غیب
پسر عم خود از سیستان بکومک قندهار فرستاده روزی که لشکر سیستان بقندهار رسید لشکر قندهار بیرون آمده [illegible]

جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانچه مردم سیستان اسب رستم میرزا را تیر زده میرزا در میان صف پیاده بجنگ
مشغول شده و از بام تا شام شعیر تیر پیام اجل بگوش ربا در بر رسانیده و برق سنان و شمشیر خرمن عمر صغیر و کبیر
میسوخت آخر الامر رستم میرزا ملاحظه نمود که لشکر قندهار که کومک سیستانیان قوت و قدرت مقتدر دارند دست
از ستیز باز داشته این بیل مقصود نرسیده او مراجعت نمود و ملک محمد بیگ که یکی از بیگ صاحب اختیار ملک و مال
و زیاده از او استقلال داشت چنانچه مظفر حسین میرزا از اختیار او بسیار ملول شده چون قدرت بر دفع او نیافت
باز قرار رفتن سیستان نموده آن با چند نفر از خواص ملازمان عازم سیستان شده و محمد بیگ بضبط و ربط
مملکت اهتمام نموده احدی را مدخل نمیداد چون جناب میرزا بسیستان رسید ملک محمود با جماعه معهود در مقام خدمتکاری
درآمده بشرط مهمانداری بجای آورده دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذاشت و بعد از آن بالکل بر قضا قضیه بند نشست عاشق
فتنه جویان سیستان دیگر باره بحرکت آمده فساد نموده میرزا را بدفع عظما ملوک اغوا نمودند و ابواب خصومت
و نزاع مفتوح ساختند جناب میرزا از تلون مزاج و در امور بی اختیار بوده باز میان مردم نشست زده رفته تا بجا
بدستور جمعیت نموده بر سر همان قلعه که دفعه اول رفته بودند رفتند و ملک محمود و اخوان ملک جلال الدین و اقوام
خود را با کومک مردم قلعه فرستاده و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده بالعون الوقوف را بکار
صعب روی داده اول شکست بلشکر ملک افتاده و خانهای الموضع را الملک حصار کرد بضبط صاحب مشغول گشته
تا رسیدن از دور ملک محمود خود با لشکر بسیار در رسیده و بعد از وصول ربوکرانه ملک شاه الدین عم ملک بسرها
پسران خود و کهنزار مرد جلادت را بامداد او از قلعه جابرنک میرزا جنگ عازم شده لشکر میرزا ایشان را
در میان گرفتند حربی عظیم در پیوسته قریب بسیصد کس از لشکر ملک و تا کهنزار کس از تیغ میرزا سیستان بقتل رسید

بر آن ستیزه آورده عازم آمده میرزا در جنگ که گذاشته بود در الکوههای صعب جنگلها گشته بهزیمت رفتند و ملک محمود
در اثنای جنگ بخدمت میرزا آمده میرزا کس فرستاد که اهل عناد که در مابین مصلحت کرده بودند فساد نموده بودند منهزم
شده رفتند شما صاحب بهره و بی‌شک برده‌اید ملک به جان برده و عنایم بسیار دیدند اگر اسباط ارباب خصومت
در نور دیده بسایه وصول منزل دوستان انداز ند که ان الجناب لاالعنز نخواهد میرزا از کرده خجل از دیده رنج منفعل اسباط
نجابه در نوردیده بالطاف زبان خاطر روی لشکر گاه آورد و ملک در مقام دوستی و اخلاص درآمده باتفاق انشب
نوبت ملک آمده جناب میرزا بخدمت خود در منزل نموده دو ماه دیگر در سیستان بودند تا آنکه محمد بیگ باین صحبت العیان
قزلباش و الکا رفتند و ...را با اطلاع خواهان میرزا بود نقد بخواهی فرستاده طالب آمدن میرزا گشته و جناب
عذر نپذیرفته عازم رفتن شد که بهار که محصولات سر انجام نموده سعی کوچ رو آورده شده و جناب ملک ابوالمال
و اسباب الجه درخور سلالت ایشان نمود چندان تکلفات مردمی نمود که میرزا ابتهاج و مسرت درآمده و تمامی اقوام و لشکریان
خود را همراه نمود تا قندهار ملازم رکاب عالی باشند از آنجانب محمد بیگ جلادت شمشیر گردن او کجا بتوانائی که سبب
استقبال نموده جناب میرزا بدولت و اقبال بازگشته بقندهار رسیده در جلوه گاه و والده نیز کوا کمکی یافت و اگرچه
محمد بیگ در ملازمت خاطر میرزا کوشید بکمال رضا جوئی تقدیم میرسانید و جناب میرزا السوده حال بعیش و نگار
و فراغت مشغول بود اما در امر حکومت زیاده مدخلی نداشت و همواره دفع محمد بیگ را اهتمام همت ساخته در اندیشه
قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را در این امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت او را از میان بردارند
از امور ملک و مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از معاملات قندهار مایوس شده چند گاه در مهمات دیگر
بسر برد و غبار نقاری که بواسطه یکجهتی مظفر حسین میرزا از ملک سیستان در ضمیر خاطر داشت از تقاعد یافته قوت آورده

مرصد و مترقب بودند تا آنکه تسلط اوزبکیه بهیچوجه در قضایای جلوس میمنت مانوس حضرت اعلی شاهی رقم بر ذر ممالک ظهور شد
بر اکثر بلاد خراسان واقع شد . چون انهیار آنکه گوهر حوادث گذشت و احوال فراه که قریب بدار السلطنه هرات است
از ممر تاخت پی درپی اوزبک و جنگ آمدن و طلایه افشار که در فراه بودند از ضبط مملکت و دفع تراکمه اوزبکیه عاجز آمده بکلان
خان حاکم ایشان بجهت تنخواه حال بجهت صیانت اعیال و اموال العیاذ بالله ... آقا بابا افشار کس بطلب رستم
میرزا فرستاده مستدعی قدوم او شدند و میرزا که از ... احوال خراسان و توجه حضرت اعلی شاهی بعراق و تزلزل
احوال امرا و قزلباش آگاه گشته بود ... تمرد ... تامل ... فراه نمود چون داخل فراه شد تکلان خان ... کرده
سادو ... استقبال نمود و طلایه افشار ... در میان بسته جناب میرزا و دیگر تکلان خان ... از ...
بعد از دو روز ... آورده و جمیع عظما و اعیان طلایه افشار را مواخذه و مصادره نمود و بجز ... در کار ایشان ... تصرف نمود
الحاجت بالجمله ... اما بحسب استیلای اوزبکیه و دفع تراکمه ... آنکه ...
چاره ... شدند و در این اثنا جماعت اوزبکیه ... رو بطرف آورد ... اوزبکیه محاربه
قوی واقع شد و در یکی از دو ... از بیجاب ... قزلباش ... از ... آن ... اوزبک ... فند
هجوم محاربه ... از قزلباش بیرون آمده بودند ... فتح و فیروزی قرین حال او شد از مردم ... تمام ... شده
که در آن روز انواع مردانگی از قزلباشیه بظهور رسید و ... از اوزبکیه قتیل آمد بقیة السیف را بانهزام نمود
القصه بعد از آن ... که میرزا در فراه بود جمعی از معصومان حضرت اعلی شاهی ... سلیمان خلیفه تکلو ... والاکرم ...
بودند ... از خراسان ... آمده ... ملک ... را در نظر ... منتحر ...
اعوا نمودند و ملک محمود ... رستم میرزا ... از آمدن او ... و جمعیت قزلباش

و قدرت و استقلال او موهوم شده از سکنه ... که با اجماع عموم ... ولایت
نیمروز مشغول شده تا ... او مجتمع شدند و بعد مدت ... و در آنجا بود تا آنکه در آن محل از عفونت هوا ...
مردم او وبائی عظیم بدید آمده بدین سبب مردم او اکثر متفرق شده باوطان خود رفتند و رستم میرزا را هوس حکومت سیستان
در خاطر رسوخ یافت و ملک عبدالله فراهی که نسبت قرابتی با ملوک سیستان داشت و در خدمت میرزا کمال تقرب یافته بود
متوجه شد که بسیستان آمده جمعی از اقوام ملک محمود را از وی برگردان ساخته با میرزا متفق سازد و ملک ظریف پسر
ملک نظام الدین عم ملک محمود که از خردی ... و در ... شکست ... احباب ... رستم میرزا
قریب ... با ملک محمود در مقام عذر درآمده در آن اثنا ... ملک ... که ... تکلیف
کرده ملک محمود ... خاطر او قبول ... نمود اما ملک جلال الدین ولد مشار الیه و اقوام او ... یافت
باسعی ... سیستان ... قلعه فتح رفته ملک محمود با اتفاق ملک علی برادرزاده خود و ملک محمود ... ملک شاه حسین ...
بمهمانی اقوام ... ملک ظریف ... بعضی از ملازمان
معتبر ملک محمود با لشکریان خود از افشار و غیره ... خراسان ... آمده بودند از فراه با لشکر به سیستان
آمده ... ملک ظریف ... مهربانی مهمان برده با او در مقام ... رستم میرزا ...
شده ... قلعه داری ... ملک محمود ...
از ... رستم میرزا ... محاصره ... ملک ظریف ...
و قلعه داری مشغول بودند و رستم میرزا سلیمان خلیفه تکلو ... ملک عبدالله فراهی ...
مره بعد از اخری ... و برادر ... ملک محمود ... میرزا ...

چون حال بدین منوال دید دروازه های قلعه را با قوام سپرده با اتفاق ملک شاه حسین بیگ اکراه بجانب میرزا شتافت و میرزا
خبر وصول ملک شاه حسین بطاهر الکمال اطاعت و همواری کرده در تعظیم و تبجیل او دقیقه نامرعی نگذاشت و [illegible]
و برادران که با او خصومت می ورزیدند در مقام غدر در آمده بی اتفاق او غارت نهادند و [illegible] لشکر از [illegible] سوار شده
داخل قلعه شدند و ملک محمود ابواب دروازه مسدود ساخته شرایط خدمت و میزبانی پرداخت اما جمعی از جهلا و نادانان [illegible] کبار
که بسیستان با وجود علت و غرور با جناب میرزا صحبت بودند و در اثنا [illegible] میرزا قرار دادند که ملک را با چندین
نواز ملک زادگان که لذت حکم رانی سیستان یافته بودند [illegible] میرزا [illegible] از زوال [illegible]
از میان بر داشته با ولایت رقم اختصاص کشند و میرزا [illegible] ملک محمود را با ملک [illegible] الدین
و ملک لطیف بیگ و [illegible] ایشان گرفته بعد از چند روز ملک تاج الدین و ملک لطیف برادران و اکثر ملک زادگان را بقتل آورد
اما ملک محمود را با دو نواز از قوام در بند داشت و جمعی را بر سر قلعه فتح کرد ملک جلال الدین پسر ملک محمود در آن اوقات در دست
نرسید و تا آنکه شبی ملک شاه حسین در برابر او ملک علی زنجیر بشکسته از حبس فرار نمود و در آن اوقات جمعی از سیستانیان
که طالب ایشان بودند بحوالی آمده بودند بدو پیوسته قدم در جزایر سیستان نهاده از آنجا [illegible] رفتند و رستم میرزا
چون وحشت سیستانیان را که بدانه احسان در می رام می بایست کرد القصه از خود رمانیده [illegible] از کس [illegible] قیستان
جمعیت نمود و یکی از قوام را با هزار کس بکومک ملک جلال الدین ولد ملک محمود بقلعه [illegible] فرستاد و جمعی از ملازمان رستم میرزا
که با جمعی آن مشغول داشتند بعد از جنگ و جدال شکست یافته فرار نمودند و ملک جلال الدین [illegible] قوام خود و لشکر زره آمده
با اتفاق یکدیگر نوبت بمحاربه رستم میرزا نمودند و چون این خبر به رستم میرزا رسید بقتل ملک محمود فرمان داده [illegible]
نیکو اخلاق را از میان برداشت روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان با لشکر زره رسیدند میرزا تاب مقاومت نداشته

از آب هیرمند عبور نموده بجانب میرابان رفت و از آنجا [illegible] لشکر [illegible] الیه از آب گذشته در حوالی
بند زاو [illegible] رسیدند میرزا چون [illegible] وصول لشکر سیستان مشاهده نمود بالضروره [illegible] فیما بین جنگ
[illegible] بسیار از کثرت لشکر سیستان شکست بر لشکر میرزا افتاد و بجانب میرابان رفتند و سیستانیان تعاقب
نموده روز دیگر باز در میرابان جنگ واقع شد این دفعه نیز شکست یافته میرزا [illegible] بجانب [illegible] رسید [illegible]
نمود ملک جلال الدین و باقی ملوک [illegible] قوام که [illegible] گشته بودند بار دیگر [illegible] بحکومت سیستان مشغول شدند
و چون مهم رستم میرزا در سیستان به تشتیت انجامید اکثر مردم خراسان که در برابر او جمع آمده بودند از تسخیر [illegible]
[illegible] واعیه فرمان [illegible] اوایل روی یافته [illegible] گشته اکثر از او جدا شدند و میرزا [illegible] گشته [illegible]
در نظر [illegible] نماند لشکر او [illegible] قلعه رسید [illegible] در آمدند و از جانب مظفر حسین میرزا [illegible]
قلعه را [illegible] سپرد بجانب [illegible] رفت و [illegible] نشستند و [illegible]
بود [illegible] مظفر حسین میرزا قلعه را [illegible] رستم میرزا [illegible] ابواب قلعه را مسدود ساخته [illegible]
سرداران [illegible] مردم [illegible] بجانب [illegible] میرزا ابوالقاسم
تعاقب [illegible] جلال میرزا از شکار رسید [illegible] خود در قلعه انداخت [illegible] که از آن
میرزا خبر یافته دست از [illegible] بازداشته [illegible] ندامت و پشیمانی کردند و رستم میرزا [illegible] یافته
باز از این [illegible] اکثر [illegible] که سر از گریبان عصیان بر آورده بودند تیغ انتقام گذرانیده [illegible]
رجال حال خود دانسته چون خود [illegible] در میان لشکر او راه یافته [illegible] بر بند داشت [illegible]
روزگار را در اوقات [illegible] مظفر حسین میرزا نیز [illegible] داشت و [illegible]

بالضرورة [illegible] هندوستان نموده [illegible] بکرد [illegible]
[illegible] آمده بود [illegible] ملاقات [illegible]
کابل [illegible] هندوستان آورده [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] بهرات [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]

در همین وقت به قندهار آمده شروع در وسوسه کرده جناب میرزا را امیدوار ساخته منتظر گردانیدند در این باب [illegible] جلال بیگی
و آمده میرزا را با جمعی که در رکاب میرزا راه یافته بودند با خود متفق ساخته [illegible] و افسون و فریب [illegible] شده رفتن به هندوستان
در خاطر ایشان [illegible] اول و الله [illegible] بالاخره چون دیر بعد از تکرار رسل و عهد و پیمان عزم هندوستان
نمود و پادشاه والا جاه حکومت قندهار را به شاه بیگ خان کابلی حاکم [illegible] که از امرای معتبر آن دولت بود مفوض داشت
و او در حوالی ملتان بود و نامزد نموده چون شاه [illegible] که [illegible] قندهار [illegible] میرزا الجاب
[illegible] باد [illegible] بود بقندهار آمده و از جناب پادشاه [illegible] نسبت میرزا
نمود بقندهار آمده و بعد از [illegible] جناب میرزا ابوتراب [illegible] از قلعه بیرون آمده شاه بیگ خان لشکر [illegible] به تاریخ [illegible]
داخل قندهار شدند و جناب میرزا ابوتراب چون [illegible] بیرون [illegible] لشکر قزلباش [illegible] آورد با وجود آنکه از تاریخ فوت
سلطان حسین میرزا تا [illegible] ده سال بود [illegible] سپاه راه یافته [illegible] آدمی بسیار کم
شده بود [illegible] لشکر [illegible] بسیار [illegible] کرده [illegible] بود
که از آن ولایت [illegible] رنگ [illegible] خطا بود و سقط [illegible] حکم [illegible]
و [illegible] از دست [illegible] بیرون رفته بود [illegible]
اسباب [illegible] امرای [illegible] داده [illegible] دیگر [illegible]
آمده مهمان میرزا باشند که بعضی [illegible] شده [illegible] بود
که چون شاه بیگ خان بیرون آید [illegible] خود را [illegible] در [illegible]
سپاهی [illegible] میرزا [illegible] نموده [illegible]

چون در ساعت [illegible] قلعه شده [illegible] بیرون آمدن مناسب [illegible] حکایات [illegible] بود
میرزا را با این قوم دست داده کام و ناکام دل از حکومت قندهار برداشته بعد از [illegible] سال [illegible] آمد
کوچ کرده [illegible] روانه هندوستان شد و چون به [illegible] پادشاه رسید [illegible]
عالی ارجمند یافت [illegible] پادشاه [illegible] هندوستان
و [illegible] میرزا [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] آن
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] آن [illegible]
تا آنکه [illegible] و تاریخ [illegible]
[illegible] شد و از [illegible] در هندوستان مانند [illegible] میرزا و [illegible] میرزا و [illegible] میرزا [illegible] رستم میرزا [illegible] بود
[illegible] ولایت [illegible]
گردید [illegible] ولایتی [illegible] و بعد از [illegible] پادشاه [illegible] گردید
و از برادران [illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] رستم میرزا [illegible]
و برادر مظفر حسین میرزا [illegible] در ولایت [illegible] سیستان
وقایع ایران [illegible] سیستان [illegible] ملک جلال الدین [illegible] رستم میرزا [illegible] شده [illegible]

میانه او نیز با مردم سیستان محاربه بوده ملکان اقوام او چندگاه خود را در آن ولایت حفظ نموده در قلعه [illegible] خود در ایام کرده بودند

و او نیز بعضی از ممالک [illegible] متصرف شده در مقام تسخیر قلعه او در آمدند و او بعد از بذل جهد تمام عاقبت کوچ کرده مردم خود را در قلعه گذاشته

از راه کرمان به عزیمت درگاه [illegible] شاه [illegible] دوده در دار السلطنه اصفهان به ملازمت [illegible] فایز گشته در مجالس [illegible] بزم [illegible] کرده [illegible]

افضل [illegible] شده [illegible] با او مصاحبانه سلوک نمی‌نمود و چون اهالی [illegible] از [illegible] سیستان [illegible]

فرزندان [illegible] سیستان رسید اولاد [illegible] ملک سلطان که از جانب [illegible] خان با ایالت سیستان و تسخیر

ولایت [illegible] مامور بوده اقتدار تمام یافته بود و ملک جلال الدین به مقاومت ایشان [illegible] خود [illegible]

[illegible] که [illegible] خراسان [illegible] بود و فرزندان خود را برداشته [illegible] رفت و چندگاه در [illegible] توقف نموده [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] که [illegible] حضرت اعلی [illegible] بلند آوازه گشته [illegible] ممالک خراسان [illegible] تسخیر [illegible]

دار السلطنه [illegible] اقبال [illegible] آمده [illegible] رسیده [illegible] ایالت [illegible]

خانی سرافراز گشته ولایت سیستان [illegible] والی [illegible] ملک [illegible]

از اوباش [illegible] مردم آن ولایت [illegible] العهد [illegible] الروایات [illegible] ذکر محاربه که در ارغند [illegible] میان

امرای قزلباش و تلیم سلطان و برادر او وقوع یافت و انهزام قزلباشیه

[illegible] برادر [illegible] ترکمان [illegible] سلطان [illegible]

در [illegible] اعمال [illegible] رسیده [illegible] رستم [illegible]

برادر [illegible] محاربه بوده [illegible] سلطنت [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] استاجلو [illegible]

رفته با او جنگ کرده [illegible] ساخته الکاء را متصرف شد و از نهبان [illegible] سلطان استاجلو اسلام [illegible]

تا رسیدن ایشان میانه برادران صورت صلحی روی نموده [illegible] مصطفی [illegible] التعلق [illegible] رستم [illegible]

ولایتی [illegible] خراسان [illegible] خراسان و آمدن او به ولایت [illegible]

آمده در آنجا [illegible] سیستان [illegible] در آن ولایت [illegible]

و [illegible] خراسان [illegible] کرده [illegible] استاجلو [illegible] امرا

و اعیان خراسان [illegible] بعضی [illegible] مخصوص کردانیده [illegible] خراسان آورده [illegible] استاجلو [illegible] ولایت [illegible]

قدیمی او بود [illegible] سلطان [illegible] استیلا داشت و از ملازمان قدیم ایشان [illegible] خراسان

مانده بودند جمعی کثیر [illegible] جمع شده [illegible] ترتیب داده [illegible] مصطفی [illegible]

حاکم [illegible] برادر [illegible] تصرف [illegible] خراسان [illegible] آن [illegible]

[illegible] اعیان آنجا بود از مقام خود حرکت کرده [illegible] آمده در آنجا [illegible] استاجلو [illegible] ترکمان [illegible]

[illegible] چهار هزار [illegible] جمعیت [illegible] خراسان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible] در قلعه محصور بوده [illegible]

[illegible] شده [illegible] جمعی کثیر از مردم او را به قتل رسانیدند [illegible]

تلیم سلطان و برادران [illegible] عبد الله خان در خراسان بودند [illegible] شد امرا [illegible] آمده در مقام [illegible]

[illegible] شده بود در آمدند تلیم سلطان و برادران [illegible] ساخته [illegible] حکم [illegible]

[illegible] نموده [illegible] سلطان [illegible] الکاء [illegible]

گرگ السادمندان طمع راه و بر گرد و در کمین آن نشسته بودند با کمیه لمرکفتگو نمودند القصه چون از آمدن او ناگاه خبر شدند [illegible]
تا لیم سلطان را از پای دار ده هزار نشان مینهادند تکمیل محاربه نهاده روی توجه بطرف ضمود او ندکیه آوردند و در حوالی رخنه رشیر تلاقی
فریقین روی داده از جانب خصم سپاه آراسته گردیده و بهادران اوزبکیه دلیرانه قدم بمعرکه کارزار نهاده آتش حرب مشتعل ساختند و چون
لشکر قزلباش تمامت صدمت ایشان نیاورده لشکر حرب در عین محاربه دلیرانه از بودند که لشکر دست راست هم ایشان شکست خورده بقتل
رسیدند و لشکر قول جوقت اسس مقابل محمود داده در جنگ سستی کرده در مقام مدارا بود نشستند و آخر اختیار شکست کرده منهزم شدند
مردم دست چپ انهزام مردم دست راست خبر دار شده ایشان از نیز پای ثبات در راه استقامت محکم کرده جنگ بعد از بیشتر نیاوردند راه انهزام پیش
گرفتند اما تکه کرد از لشکر بود و چون مرد قوی و تحمل البدن بود در عین اضطرار فرار در کنار معرکه از اسب افتاده بدست اوزبکیه افتاد و بقتل رسید
سلطان علی خلیفه سلامت سلطنت و بعضی دیگر جان برده بود از خوف اوزبکیه در آنجا قرار نتوانست گرفت چون لوق آورد و لایت طبس بود
خواست که با معدودی از رفقای طبس بود در راه جمعی از اوزبک رسیده در حصار قریه الحور بین الجانبین محاربه روی نمود و سلطانعلی خلیفه نیز کشته شد
دران واقعه بقتل رسید بنا بود اوسلطان ترکمان که یکی از حصار آن قریه که بود از جنگ گاه بیرون آمده بسرعت تمام توجه نمود از دربند
العباده یزد آمده چون در خراسان مخالفی چند از او ظهور آمده بود از خوف و سطوت ضمادر یزد توقف نتوانست نمود و بیم آنکه
بیاید اوزبکیه روی و بازروی توجه بخراسان نهاد او نیز در راه بجمود اوزبکیه رسیده بقتل آمد حقیقی سلطان [illegible] اعلی حاکم شدت
در مدت قلیلی سلطان در تهلکه بقتل رسید و مصطفی خان با اکثر مردم خود سلامت بطبس رسیدند بعد از چند گاه در طبس بود و حفظ آن سرحد
نمود و خطبه خوانی در آن ولایت با ایشان آن سرحد بود و اوزبکیه از و در حساب بودند تا لیم سلطان بود بعد از او در آن نیز جمعیت شد بسرا
سر او آمد او در شهر نبند و مردم قدر انعام از خراسانی همراه داشت منتقلی لشکر او بیک جمع است که او را از شهر نبند نصیر اکنند از جهت
شهر طرقی فرار بود نموده باز گشته مصطفی خان که از کیفیت و کمیت لشکر او زبک و سردار ایشان خبری نداشت در باز گشتن

مستقلای دیگر [illegible] چون بیرون آمد اوزبکیه ظفر نشان از دو جنگ در میان بسته داد با وجود قلیل که همراه داشت
مردانه پای ثبات استوار داشته بمحاربه اعدا مشغول بود که رایات ظفر توام سلطان نعمت از دحام تمام نمایان شد و محمد مصطفی خان در دریا
حرب غوطه خورده بدست اوزبکیه در آمده جز بود و تا لیم سلطان بقتل رسید و بسیاری از طبقه قزلباش دیده بفتحی که غیر معهود بود
نصیب اوزبکیه اعلی شد او همه در جنگ عدم نمودند این خبر در حدود ولایت طبس سیاح چلال رستم بن الطائفه نیز که گریخته بودند تا به
یافتند و فی الحقیقه شکست کفران نعمت گرفتار آمده بدبختی در عین کفر ادبار رسیدند اما حضرت اعلی مصطفی خان که مرد دلیر و مرد افعال
کزید بود و از وفور غیرت و کمال مردانگی در راه آن جنگ طاقت انحراف اختیار نموده بود با ساتکی دیده ایالت طبس را بتولیت سلطان حق او که
بود تفویض فرموده و بالضرورت فرستادند اما چون اوزبکیه در آن سرحد دست درازیها کردند و او از عهده ضبط آن بیرون نتوانست آمد
در نیای الحال الحال طبس محمد آقا بن قاجار که مرد از عقل فرزانه و از شجاعان روزگار بود تفویض یافته بالضرورت فرستادند او تا حین
فتح خراسان آن سرحد را بنوعی ضبط نموده بود که مردانگیها از او در آن سرحد بظهور یافت که از سیاق کلام آینده بوضوح میپیوندد
در اقم حروف تحقیق این قضایا و اخبار که بنوعی تسوید یافته از حضار المعرکه استماع نموده در این سال حضرت اعلی سلطان غیب سوی سلطان
موعنلکو حرم محترم شاه جنت مکان روح الله روحه سکندر شان در سمیل سرزار بود حضرت اعلی شاهی با آن جناب گرامی بسیار
بار سلطنت [illegible] دولتخانه مبارک فردوس بر بیض گشته عالم را تعابیریت نیز بعضی از خشاد نجات نمود و همراه فرستاد
بود که بسوختن احتیار نمود عورت خیره عابده زاهد عاقله بود در اوایل زمان شاه جنت مکان توفیق حج یافت از آثار خیر
رباط خشکرود در حوالی قزوین است که در زمان سلطنت فرزند ارجمند سلطان محمد پادشاه بنا نموده با تمام آن موفق گردید رحمة الله
علیه رحمة واسعه ذکر وقایع سال خمسه فال یونت ئیل ترکی موافق ثمث والف هجری هشتم جلوس همایون
شاهی ظل الهیت
نظم ایام ذکر انجمن افروزی کرد سلطان چمن جلوه نوروزی کرد چون نقش گل شکفته انجمن

انجامید افزونی جهان بهجت و خرمی بدل یافت روی هوا الحق از بس شد باد بهاری طرب انگیز شد نشاط پذیر
و نشکار گیلان که فی الواقع در فصل بهار از لطافت هوا و کثرت ازهار در سایر ممالک و اقطار امتیاز تمام دارد و اخاطر
شهریار کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی سر بر زده با بهجت این عزیمت از قوه سلطنت رو ترک آورده عنان به جانب عزیمت العطاف داد و
زاده خان که در آن وقت حاکم گیلان بود بجهت تهیه اسباب ضیافت و مهمات حضرت پادشاه پیش مقدمه روان شده حضرت اعلی
چون در آن کارنامه نزول اجلال فرموده چند روز در منزل [illegible] بر زبان دو قریه است از قرای طارم در دامن کوه که جایی سخت دشوار
یکدیگر گذشت داده اند و باغات بسیار بر اطراف و دیگر کشیده چشمه های صاف خوشگوار از قلعه آن کوه به پایان آمده از نظم بس عالی به مرور ایام
جهان هر قطره از باغات انگار از کثرت شکوفه و ریحان ارم خیابان نشان میداد و از قرب نزول آن بساط عیش و نشاط گسترانیده
و از صباح تا رواح در مجلس بهشت آیین مونسان خوش الحان از ترنم جام ارغوانی از دست ساقیان زهره جبین کشیده صدای نوشانوش
[illegible] کوس گلشن جالک [illegible] اطلس کوس به مرسید و مطربان خوش الحان ... به چنگ لطفی در کار [illegible]
که در آن وقت ملازم رکاب نصرت انتساب بودند از خواص و عوام و اقا و غلام همه به شرب مدام مشغول بوده در اکثر ... روز و ادراف ...
داد ند و از اخبار ... را او را که در گیلان ... رسم ... شهریار جهان ... داد خان ... اعلی
گیلان به رسم استقبال بیرون آمده در ... این سال فرخ فال که پنجشنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی [illegible] در بور...
که هم موکب ... آن بلاد گیلان بسعادت ... سطح ... نظر التفات شد و حسب ... کمال ...
بساط ... در ... مقدار ... لطایف ... ایام ... خدمات ... بسیار ... نزد ... کرد ... الصباح
از ... امید از دامن ... کوتاه کرده ... دامن ... حضرت اعلی ... کرده ... ادا
... از ... لاهیجان ... قدم موکب ... ناخن ... کرده عموم مردم ... از اعتبار

دلتنگ ... به حضرت ... تاج آزاد ... از مقربان درگاه ... گیلان ... توجه فرموده شب
در ... که از فرسلاطین گیلان در آن جانب بوده ... که ... در ... تاریخ ... بسیار در آن جانب ... در دامنه کوه ... است
و ... از ... لطیفه گیلان است نزول فرموده ... در ... از ... شاه ... حوالی ... در ... آمده
حکم فرمودند که ... جو ... مشغول شوند ... گوش ... از ... ای ... گشت و از او ... خیل ... و ...
آنحضرت ... نعمت ... که از ... در ... یادگار ... اسلام ... جماعت ... قصد ... جلا
این ... از ... جهان ... سلاطین ... کامکار ... خرم و ... سلطنت ... حضرت
پادشاه علی الاطلاق ... صلابت ... الخر ... دولت ... دشمن ... آمد که ... از ... ایای ...
با ... علی ... خطر ... نکته ... خیال ... که ... نقصان آید چون ... درگاه
عالمیان ... محال این پادشاه ... جهات ... عالی ... اصلاح ... نمود ...
بخاطر ... بسیار ... در ... این امور ... جهان ... گویا که داده اند بیت هزار ... ز قصه ...
کرم ... دشمنان ... با هم ... دیدیم در میان ... عمان ... گیلان ...
کشتی ... از ... سعید ... سیل ... در آن طرف ... از اعوان و انصار ... کامکار ... بود ...
سیر ... آنکه ... از مقربان ... روز ... گیلان ... کشتیبان ... آب
همانجا چند روز در اطراف ... که ... بود ... دیگر بار ... لاهیجان ... لاهیجان
سعادت ... غیرت ... بهشت ... جلال ... از امیر ... سپاه ... و الی لشکر ...
بود از لشکر ... درگاه جهان پناه آمده از روی ... سلطنت ... جلال ... بسیار ... انور ... در ...

وقید و مخالفت برادر و اولاد او تصور نموده بپیوست این اشیاء از المحال که عصیان ترتیب مینماید و میر سلطان ابوالفتحی برادرش را رسید که یکی از اکابر

که مبنی بر حکایات مذکور بود خطا از نفس رسانید و از هر حرکت نا بجای عصیان نشانه که در باره او از زوال مروت بطریق الطاف رفته

بود و دیگر باره باستقلال یافته قبل او فرموده اند اگرچه الشخص الظاهر از عرض انحلال عرض الطاف و تجواهر موالد الاکثر مراکز خاطره

طبیعت او بود چنانچه درباره مردم گیلان همت گماشتن یافت بعمل آورده و شهر بار پاک اعتقاد را در اکثر الشخص حقوق تربیت

ابر چو گوهر بار بر طایفه سلیمان نهاد نسبت بی ادبی گفران ورزیده با بن امراقه لم یکن قبل او نیز فرمانده بود و در ارایه دیگر

اندرسلاق اجل نیز رفته بخشید در حق المحفیه و در الکفران نعمت المشکر گشته بجزای عمل خود رسید و چون قریب دو ماه از نوروز

سلطانی گذشته و گروهی تا بخشید اداورد در ایالت ملک نیز رایات عزم بجانب کار گیلان و حصار گیلان فرمودند از الطعوب

نوازش اختصاص داده و کلعتهای فاخر تاج مرصع و کمر زر افزوده و کارگی گردانید و ربطی که دست سیر زر و فرش نهاده و دار الموحدین قزوین

بمیمن مقدم شهریار بسته و داد این زنگ اهل علیین گشت ذکر عصیان و طغیان جمعی از کیلان و لشکر کشیدن

بر سر او و گرفتاری آن مخذول و جمعی از مفسدان رفیقان او چون علیخان بیگ باهتمام فرمودن خان بار دیگر

بر سر حکومت گیلان بیه پس متمکن گشته رایات استقلال بر افراشته عملی سپاهیان اولات که کلانتران و مجاوران از سایر مردم

گیلان امتیاز دارند بر ابر او حسب نموده چون تخت و مهمای خود دستی در سر داشت در اندک وقتی جلال او حسن مربع ساد را رفتند

زیادتی مال مقدار محمد پاسنوار گیلان ایشان عدد اکثر قدیم از دایره اطاعت بیرون نهاد و محمود و دو اشتیاق کمار او خان

بیان آورده بود و پا بود و اکتساب باطن که عصیان باطن بر گشت و در او نفست کما الکار گیلان متحیر بیع قدیم شهریار پاک گشت

بیکواند بس بر چرخ بخشی کرده از مدم مساعدت بخت بر گشتکی اقبال شرف کبوی الفیل آمال در نیافت بخیال کلال

مقابلهای لشکر منصور ترتیب لشکر و اسباب قتال و جدال پرداخت و در راه و کمندها بر ابر بدیه خوابیده استوار ساخت از نیمی

عامل اتفاق کرده مسعود خیر را تا جنگل انبوه پار بلند بر دار او را اقبال فرستاده نسبت ما بین جوان جا سپاه در تصرف عمال و متکفل آمده

القصه چون خبر عامل از ذال شهریار جلال سپاه بصوب دیار گیلان رفت و خبر عصیان او در مسامع ضمیر انور رسیده غرض امواج بحر فصل و دریا

متلاطم گشته عساکر گردون مآثر چنانچه مکور شد سر کردگی فرهاد خان بر سر او فرستادند چون اسفندیاره و عمر بیگ و دستی الکار بر سر آن بیه

محل و از سواد عساکر منصور بر آن ایام کمال قرب و تمام اوراد دار نه مرتبه بر ترتیب الجمعیت ازدحام روی نموده پر الشکری نهاد و مجموع سرداران

آن قوم از ادای حاصل مال و آن روز گردن کشیده بکرت حارت حاجت باحکام در جنگ نشده و اکثر عمال یعنی اهل لشکر در نیابت از راه مال مجاورت

و دولت گذشته و هر کس از آمدن متصل و در دیده امرا باجات اداره در عوض و مقدار نسب آمده مهمان او اینها نمود و انکار را از بعد احوال جمع در شمار مجمع

اکثر احوال آن و انتساب کشش آنها از مشک گشته و بادل پر غم همه جمعیت نم روی از کار خود کشیدن متعلق قدیم بر روی ضد او بود و بنیاد مردم کار

ما از اطاعت باز رده طریق موافقت مسیر ده و از اطاعت و اطاعت امیر منصور بر او از نسبت لشکر او دریا کنار جمع آمده بود و پس

گذشته تا بخود و آنجا نسبت شد که مکان و ملکان عده سلطنت بالطلاق کرده مفقود و جواهر و نفایس ملک اموال خود در از کنار دریا دو دار انجا در کشتی

نیز جا بار از این وطن ملک ساحل که این تماشا چون فرهاد خان بعضی از ایشان را نشستن و سحاب از اشیاء در باکنار بار فرد نموده بود و آن چه مرد

مرافق ضمیر پایه نظم چو بیکن کشت مرا باز حسب خواب ٭ را دور است و او را نه آب ٭ بیشیمان نشد آن زمان

خورده بود ٭ ولیکن ندامت که داشت سود ٭ اعوذ الله من الاعلاج در موضع زیج از اعمال او بس که مولد کشت بعلیخان

واحد داده از دست بامده و اکثر مردم آن ولایت خارج از طریق معروف مقیم گشته بود بعضی نسبت بایشان سعدی از نمود و اطراف مجمع دو مردم

کوهها سخت و دریای پر درخت و بیشه که از ایشان ایشان کمک تا یوز افتاب سوار ساری زره ورد برابر آهنی و از سپاه عصیان

و اوراق او حصار احوال یمین داخل نمود و کمک بیشتر الطعام و خرم احتیاط قیام مینمودند و سرداران مهر پس از قلعه

تفحص تجسس احوال مشغول گشته بعد از چند روز بتحقیق پیوست که او بموضع زیج رفته در کوه میشه الکار را اهتمام خطر مرصوت آورده

ارام کرده بعد از استماع این خبر فرهاد خان امر فرمود که غازیان شجاعت شعار آن کوه را مرکز دایره وار در میان گرفته بر دور آن احاطه کشند

و گروه گروه پیاده و سوار بکوه رفته بهادران غیرت شعار جمیع المسالک که از کثرت درختهای جنگل و لای محفوظ اند نشیب لعبور از آنجا در محیط بالا رفتند

اما رجالت شعار غنیم بر سر پشته رسیده تا ملک و دار از علیخان با همه لیوان و دیگر رفقا از آن کلمه راه ... بجای گردیده تقدیر ایلکان

در حفظ جان خود کوشیده و اکثر اوقات در جنگل ... رسیده بر الواقعین از آنجا که استعمال ... شب ...

ده لحظه در مکانی بسر برده از هیبت خوف و طور دره کوه ... بیک یوم بیک لحظه از منزل قرار و آرام ... بر

قریب دو روز کار تیره گذرانید چند مرتبه غازیان در میان ... رسیده و جنگ ... بسیاری از ایشان را به قتل

آورده و امور مهم ... سند و او بار خود را بکوه کشیده و از جانب ... ذوالفقار خان با ده هزار سواره پیاده از ولایت

جمع آورده بر حسب فرمان ... گیلان ... از راه ... اطوالش ... بلشکر آمده ... را ... انضباط ساخته

آتش ... در ولایت افروخته گشت ... مردم لشکر ... ایشان ... در آن وقت با اتفاق

نموده ... در بورت ... تاب افسرده ... مستعد رزم و پیکار گشته ذوالفقار خان با لشکر ... بر ایشان ...

حربی ... اتفاق ... جمعی ... و از مردم لشکر رسیده و اموال و اسباب ایشان در عرصه تاراج آمد ... با اتفاق

طریق ... از جانب ... الحود ... حیران و سرگردان ... در جنگل

و بسیاری از زنان و کودکان لشکر ... گرفتار شدند ... بمحافظت ...

بار دوی ذوالفقار خان مجتمع گشتند ... غازیان ... برادر زاده ... کوه

متحصن ... گشتند ... میان ... ایشان ... گرفته

تعد طاقت و توان کوشش نموده تا ... گرفتاری ... غازیان ... اسیر ... ابرا

بارادر زاده گرفته آورده ذوالفقار خان بعد از گرفتاری ایشان متوجه فرهاد خان گشت بار دیگر شدند و از نجات بر عالم ...

و از نشیب کوه ... درگرفته علیخان سعی و اهتمام نموده بجانب زنان و کار رزم ... ترتیب ... جانب توجه نمود ... آن

به کار زار در آنجا مستعد رزم و پیکار بودند ناچار با کمال اضطرار ... اطلاع ... خیل با چند نفر از معوانان ... آن

... با او ... تحت ... بردند ... چون ... از ... اوان لشکر ... دیگر ... در راه ... احاطه نمود ... او ... بود

روی بالا ... آورده ... از اوسط النبیس در آمده ... جماعت ... از ... کیلایان

مقدم ... از گرای ... رو بر ... محافظت ایشان ... بمکان ... قیام نموده ... غازیان

... بحال ... مستعمل ... و ... اصلاح ... مثل ... تا

زیرا که در ... غازیان ... نمود ... و ... داشته ... نمود که مردم آن ... حساب ... القصه ... آن

... اوقات ... جلوه نمود ... کل ... تا در ... آن

... انگشتم ... علیخان ... عسکر ظفر اثر رسید ... حقیقت گرفتاری او ... از

غازیان که در حوالی ... ایشان ... استماع نموده ... جمعی ... از اطراف خبردار ... ایشان

بالفور ... آمده ... جنگل آوردند ... غازیان اطلاع یافته ... ایشان ... رسید

از جانبین ... آتش ... گشت ... اطراف ... دور کرده جمعی ...

شده ... و دلیران ... رزم ... اصلاح ... ایشان ... علیخان ... شدند ...

از ... زنان ... نام ... رسید ... علیخان ... با وجود الحال ... بر ...

... دست ... نگاه داشت ... علیخان ... رسید ...

بر سر او دویده چند زخم بر او زده مشار الیه از کمال غیرت بمردانگی دست از آن باز نداشته چون هیچ جای مهلک نمانده بود دست از کار رفته
قدرت آن نداشت که علیخان زاده قید گرفتاری آورد ناچار آنجا گذاشته که یکی از غازیان رسیده از سر علیخان آمده او را
در بغل کشیده کرد یکی را از او بغوش گرفت به همین رفتار او یکیک دو سه ضرب زده که بیتاب شد حضرت تا آن خیال هجوم
غازیان ظفر نمون بجانب الفان در تعقیب سلاسل و اغلال در آمده یکسر ... آورده و ایشان را نیز با ایشان مظفر و برادرزاده در
زنجیر کشیده حقیقت گرفتاری بجانب الفان و عرضه داشت با سریر سلطنت گشته بندگان حضرت شاهی فرمودند از اطلاقات
از صدر بیرون نوازش نموده بتهمی که او را گرفته بود بخلع فاخره و کمر مرصع و چیقه و نیجاه هزار دینار تبریزی که بجایزه توان عراقی با شرف سرافراز
ساخته و چون هیچ یک از آنجماعت بنظر نیاورده بود بجهت آنکه رسیده بود شهر یار کامکار باز ماندگان او را
نوازش فرموده بین الاقران بعنایات خسروانه خلع فاخره سر افرازی یافته و چون تا آنکه با بدال الطاف شاهانه
القصه فرمودند که الفان شهرهای گیلان هماب گیلانی از عیب و لیام بریده و سر انجام داده با تفاق القهار
و عساکر نصرت نشان عظمای گیلان مظفر و کامران روی با ستان سعادت نشان نهادند و چون بحوالی دار السلطنه قزوین رسیدند
حسب الامر الاعلی جمیع مردم شهر از اصاغر و اکابر مردم شهر و اطراف معسکر گیلان را با دار تر و نصل بتقبال علیخان رفته
خیل خاص را پیش و جهت تمام شهر آورده و در برابر ایوان چهل ستون منظر شهریار کامکار در آورده و بود تا نظر میفرمود
رنگ حال از او همی نمود بیت سری کز گردن افراز کشید گردنکش :: بهستان توانایی گشتن بر آوردند حضرت پادشاه مویدِ
کامکار با گرفتاران بزبان سرزنش عتاب و خطاب فرموده ایشان را نوبت بمنزل فکندند و بحکم الحکم ایشان را بمنزل شیخ
احمد آقا داروغه قزوین برده بعد از چند روز بر شیخ احمد آقا ایشان را تقلید الموت دید تسخط قلیخ بسیار داده
ایشان را بقلعه برده که با سال ساکن بسر برده و دیگری را از ایشان بقلعه الموت فرستادند و از گرفتاران گیلان مران که از طرف گیلان

و جوان شجاع لیکن مرد از بود بواسطه حقیقت و فاداری که در جهت علیخان او نظر رسیده بود حضرت شاهی
جمیع زلات او را حلم علم و اغماض مکافات کرده از خون او در گذشت منظور نظر عنایت و التفات گشته در زمره
او را جلوه در شهر بر آورده و از نوبت خلوت شاه همدرد او سپیده و نمک سالار جامه تنبه نموده کنفر عیان الله
این جرم العجبیات که از بین بدیع بجز ظهور آمد خلاف آن بود که چون کلامران بان عصیان علیخان بیلی فساد
گیلان بود جهت عدم دشمنان نوعی بمرد سپارد شده تا کور شستان خواهد گشت که منظور علیشان گرده و جمیع مردم
متفق بود بدکار از تو قحبه لال حرج بیجا بحکم سیاست لعان خواهند شد و چون اراده خلاف را آمد مخلوع

این صورت علی بود بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای :: نبرد رگی تا نخواهد خدای :: ذکر گرفتاری بقیه طاغیان گیلان و
شرح حال آمال بنت بعد از گرفتاری علیخان همه گیلان تسکین یافته از باغیان بجز شیخ سعید و طالش کولی که باعث
فتنه و فساد گیلان بودند در بیشها و جنگلها متواری گشته هر روز در مکانی و هر شب بجایی بسر میبردند از جانب نواب اقدس اعلی استمالت
نامها با ایشان ارسال یافت که هر گاه از کرده نادم بوده روی ارادت بدرگاه آستان نهند تقصیرات ایشان معفو و بخلاع عواطف گشته
مورد شفقت شاهانه خواهند شد توفیق این سعادت یافته بعد از چند گاه شیخ سعید بکیا فریدون آمده او توسل جسته کیا او را با دربار اعلی آورده
استدعای عفو تقصیرات او نماید کیا فریدون حسب مدعای استدعا او استقبال با ایشان عز کیا فریدون بیعام فرستاد که آنچه
او در پیش بوده باشد در روی او را با درگاه سر راعلی فرستد و شیخ سعید که چند روز در خانه کیا فریدون بمهمانی بود و در نشان الیه بقیه ساب
سوار نمود بجهت اطمینان خاطر شاهانه را اراده داشت که خود او را بدرگاه آستانه حضرت اشرف آمده و دست بدامان عنایت در حلقه الهام نهاده
بود با کیا فریدون عذر نموده التماس رفت که در جلیل الخدمه فرستادی بی وجه چاره مشار الیه بتیغ عذر و امرونهی در داده او را ابد بدرجه شهادت
رسانیده و با سر جماعت بزرگ امیر همدوانت که با او بود به در بقریه تحقیقی نهاده و چون خبر کشته شدن کیا فریدون بسمع جلال رسید شیخ احمد آقا

حاکم قزوین را بگیلان فرستاده اردوی گیلان را بسپاه [illegible] و طالش [illegible] خبر [illegible] الکا [illegible] امرای [illegible]
که هیچ کس [illegible] زاده [illegible] خود را [illegible] در [illegible] گیلان [illegible] حاکم آنجا [illegible] بیک [illegible]
از عساکر [illegible] طالش [illegible] شد [illegible] لشکر [illegible]
سپاه کنند و فرمان [illegible] بعد [illegible] سعید [illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible] طالش [illegible]
برادرزاده و اقوام و مردم [illegible] حسین خان [illegible]
عذر [illegible] آورده بود [illegible] محل اعتماد [illegible] طالش [illegible]
اقوام او را کشتند بعد [illegible]
را [illegible] بعد [illegible] رسید [illegible] امرای گیلان سوی [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] گیلان شده [illegible]
باعث قتل او شد [illegible] چراغان مشغول [illegible]
که در آن وقت [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
و کیا [illegible] احمد را که در [illegible] گیلان [illegible]
[illegible]
گیلان [illegible] **ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری [illegible]** چون خاطر خطیر شهریار [illegible] گیلان
فراغت یافت [illegible] دارالسلطنه قزوین [illegible] عشرت [illegible]

آذین بستند و چراغان کنند [illegible] میدان [illegible]
دولت [illegible] بازار [illegible] تقسیم [illegible]
[illegible]
چراغان [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] قزوین [illegible] چراغ [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible]
[illegible] گیلان [illegible]
[illegible]
[illegible] گیلان [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] حکام [illegible] ایام [illegible]
[illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
و [illegible] مبارک [illegible] دوستان [illegible]
و [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]

رسانیدن مقرر ده نهضت و تحقیق حالات از حد و جدّ آوردن قلعه شوشتر به الصوب فرستاد و جمعی از غلامان حتی خراسانی را
همراه جارت قلعه رفیق ساختند و شار الیه متوجه شوشتر گشته ساهو بیگ خان قشار که حاکم انجا بود بکلات بالای غلامان سکنا القدری
دولتخواهی و اخلاص پیش آمده او بیک الغزا احترام نموده اورا نقلعه برده بکلید قلعه را با وی سپرده اورا آمده بود که خود از قلعه بیرون رود
مانع آمد او مستقل شاهی کرد انیده بیار چه را از قلعه بیرون کرد اما لا الآخر از تسلط قشار ان بهم رسیده ساهو بیگ را که در
اکثر سه بود در قلعه کرده مقید آورده و طایفه افشار را از خود شوریده حیله انگیخته و انشوب الاکرفت مراد و قلعه را کشیده
اتفاق تمکین خان بجفظ و حراست قیام نموده و اعیان قشار زمستانرا که تحمل ... امر استیمان نموده مرسید مبارک را حمود الکرم
دولتخواهی انجا نموده دمان برده سید نامبرده جمعی و اهمی نماید ... کرسیاد و بحدمت ... خود او جمعی افشاران
از عربستان لشکر بخوزستان کشید و در قول الحیظ توقف در آورده به تعرقلعه شوشتر امده محاصره نموده و چون جمعی از ایل افشار حتی خان
جلال رسید قبل از آن شوهر بیگ جمعی از الوار کیا بادو بر ده یک سر بستان در آمده بر سر قلعه رسیده اخلاف شیخ را در بر کشیده
بود الیعقار نموده او را از قلعه آورده اورا نوبت کوه کیلویه ... قلعه دیر بستان علم تسلط و اقتدار افراز کرده الملاد فرمان
اندیشید بکوه خرم آورده از طرف محویت آورده و در حد و دوربستان جرکة القدر ... مکرر رای جمعی از القتضای
که بعد انتقام این احوال ایالت جلال امرا و ساداتی که عهد کلیه ... دولت قاهره عرض کرده ... اقولات ...
کمک انعام ... درکار شود و ملکیت متوقع ... برکرده جتی ... قیصر بی فرمان ... ملک شاه ... از صدر الاعظم ... ارکستان
تا اقتضای عربستان بر آمده در بیت و دیگر این حکام ملک بهادر خان حقوق تعرفی نمود به الصوب فرستاد ده جمعی
از امرا عظام حضرت صاحبقران ... جلا ... در امیر ... و موافقت از ... قرار داده ... مراجعت ... اعمال ...
روانه نموده و بیگلربیگی حضرت اعلی ... کلب علی ... متوجه سیر کاشان از اصفهان کرده چند کار ... الحمد و عزت برآورد

و از آنجا بدار السلطنه قزوین معاودت نموده و به نزاد و قزوین قوت کذرانیدند **ذکر لشکر فرستادن بخوزستان**
عربستان بجهة دفع کردن اعتماد الدوله وزیر و دفع و انتقام مهام آن طرف چون اعتماد الدوله وزیر و دفع ...
قزوین از صدرت امر قطع شده از ارادت بستان روانه شده مقصد گشته ساهو بیگ خان بیگی در کمال حوف و بیم و الحمد میر بهادر خان گستانی
متعهد خدمت ایشان و امرا عظام فرستاده ایشان را ... ازاعمال سابقه موسوم و رسن عجز و بیچارگی از دست داده ایشان
فرستاده عفو زلات خود نموده ایشان ... محمد طهماسب خان والی لرستان و حکام کوه کیلویه بصلاح دولت ... فرستاده
که او را از ... شاهی حیله محمد را بتفویض حکومت لرستان سرافراز گردانیدند لهذا الحکم اعتمادات ... نام او صادر گرداند و از
مواظبت خدمت ... و ظالمان ... قشون ... و دستی کرد ... جرات ... لشکر
میان آمده بعد از نزاع ... و ... اورا ... جان را اعتماد الدوله ... محمد و ... ایل ... در ... دولت
رفته ساهو بیگ ... جمعیت ... ملازمان ... بحضرت اعلی شاهی نموده
فسخ ... یاد کرد ... کرم ... را ... ایشان ... کشته ... کارکنان ... تعظیم و ... اعتماد الدوله
همچنین ... کلام ... صدق ... ابوالفتح ... اسعد ... محمد را
ایالت ... و نواب ... در ساعت ... بیگلربیگی ... آمده و به شار الیه ...
عاطفت شاهانه ... امرا ... دولت ... رسانیده و بعد از
قبول ... هر ... صحبت ... بیگلربیگی ... از جمله ... سیر ... قلعه شوشتر
لشکر از آنجا کوچ ... راه ... اختیار نموده ... دولت قاهره بسلامت ... ان
کوچ نموده قدم ... خوزستان و عربستان ... رسید ... کرده ... لشکر قزلباش ... از ... خان ...

تو [illegible] راه یافته جمعی که در روز نزول بودند بعد از آن به جمعیت لشکر قزلباش فرار نموده بدو پیوستند چون [illegible] محصوره
قریب به شوشتر رسیده سید مبارک که قبل از این [illegible] از پای قلعه کوچ کرده به حویزه [illegible] آباد که محل اقامت او بود رفت [illegible]
نعمت [illegible] نوشته رسیده نزول نموده و رایات [illegible] حسب الفرمان قضا جریان [illegible] مهدیقلی خان شاملو [illegible]
و ارکان دولت قاهره شهر و قلعه را به او سپردند و مهمات آن دیار را انتظام داده نزد سید مبارک [illegible] استیلا [illegible]
بندگان اعلی فرستاده در مقام عذر [illegible] در آمده [illegible] بندگی و اخلاص این دولت کرده سید ناصر [illegible] که [illegible] سال
قبل از این [illegible] فرستاده بود و دلیل بندگی جهت [illegible] غلامی خود ساخته [illegible]
جلوه داده به ابتدای [illegible] نموده بعد از [illegible] حضرت اعلی [illegible] نموده بود [illegible] سید مبارک
در مقام بندگی و انقیاد باشند جهت نسب سیادت و تشیع [illegible] اولی [illegible] چون [illegible] دولت [illegible]
که [illegible] در [illegible] مخالفان [illegible] دولت مأیوس گردانند حسب الفرمان قضا [illegible]
عذر [illegible] رفته [illegible] استمالت [illegible] التفات شاهی [illegible] رسید [illegible] که صدق قول او وقتی ظاهر می‌شود
که [illegible] امرای عظام [illegible] ملاقات [illegible] سید مبارک [illegible] تمام [illegible] بعد از قیل و قال بسیار [illegible] آمد شد [illegible]
اعتماد الدوله [illegible] خان [illegible] سلطنت قاهره شاهی [illegible] شنیده جهت اطمینان خاطر سید مبارک
باعتماد [illegible] حویزه [illegible] سید مبارک [illegible] آنجا آمده [illegible]
خوف و وحشت [illegible] ملاقات [illegible] سید [illegible] خاطرنشان [illegible] که [illegible]
اعلی جهت سیادت و انتساب [illegible] ولایت [illegible] تشیع [illegible] عفو [illegible]
اخلاص [illegible] بوده [illegible] بعد الیوم [illegible] سلوک [illegible] اخلاص [illegible] ارادت

و اخلاص [illegible] ظهور رسد حکومت [illegible] بدستور سابق بر تو مسلّم خواهد شد و اگر العیاذ بالله [illegible]
بعد از [illegible] در [illegible] قلع و استیصال دودمان خود [illegible] باعث [illegible]
عفو تقصیرات خود [illegible] شد که بعد از این غاشیه بندگی بر دوش [illegible] از رضا [illegible]
از [illegible] این دولت [illegible] دشمن [illegible] در آنجا [illegible] آورده [illegible]
دختر [illegible] شاهی [illegible] فرستاده شده بود [illegible] خان [illegible] بازگشت [illegible] امرای عظام
باردوی [illegible] نموده چون [illegible] الولایت فارغ [illegible] از [illegible] شوشتر کوچ کرده [illegible] کهگیلویه [illegible] شدند [illegible]
بارندگی و طغیان آب [illegible] شوشتر [illegible] کوچ [illegible]
گشت [illegible] نقصان [illegible] بسیار [illegible] رسید بعد از [illegible] امرا و عساکر [illegible]
فرمان [illegible] اعتماد الدوله [illegible] گرجیان [illegible] ملازمان درگاه [illegible] کهگیلویه رسید [illegible] حاکم کهگیلویه [illegible]
افشار [illegible] استقبال [illegible] الولایت [illegible]
بر آمده بود [illegible]
از [illegible] طغیان [illegible]
تعرض [illegible]
[illegible]
[illegible] ملازمان درگاه [illegible]
[illegible] فارس [illegible] انجام [illegible]

گردیده در دار السلطنه قزوین بشرف پای بوس نواب اشرف مشرف گشتند

وقایع متنوعه که درین سال روی داد

از سوانحی که وقوع یافت فرار نمودن ملک جهانگیر رستمداریست ملک سلطان محمود پدر او در امور دین سست اعتقاد بود
بلکه شیوه الحاد و زندقه می‌ورزید در زمان شاه جنت مکان از و بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود صدور یافت از جمله خواهر زاده
خود را که نامزد پسرش کرده بود طمع نمود از آن زن که دختر همشیره او و منکوحه پسرش بود بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش
منکوحه پدر را خواستگاری نمود چون اینگونه افعال شنیع از و در وجود آمد بسیار رنجیده از و صورت حال بدرگاه معلی معروض داشت
شاه جنت مکان با او در مقام بی التفاتی در آمده امام قلی خان استاجلو و لله بیک را با لشکر مامور فرمود
فرمود مشار الیه با او کید و مکر کرده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و طالب ملاقات خلوت شد و آن ترک ساده لوح اجابت
نمود با او بوعده گاه رفته ملاقات نمود و بدست مردم او کشته شد و لشکر از آنجا بازگشته پراکنده شدند چون
این خبر بشاه جنت مکان رسید خواست که با لشکر بر او فرستد از قضای آسمانی عارضه [illegible] شد فرصت
نیافت و در اندک مدتی از قضای ربانی آنگاه دو سال تدارک آن قضیه دریافت بعد از آن دیگربار در مقام [illegible]
در آمده مراد خان استاجلو را که از اعاظم طبقه سلطانی بود بجنگ [illegible] فرمودند و مشار الیه بآنجا رفته او را
در قلعه [illegible] محاصره کرده بسبب قلعه [illegible] احیانا اوقات صرف نمود چون فتح قلعه نزدیک شد از قضا
از [illegible] خبر ارتحال شاه جنت مکان [illegible] مراد خان از پای قلعه برخاسته بملکیان نزد میره محمد خان رفته در آنجا
نفر بوده اسمعیل میرزا [illegible] کرده در زمان نواب سکندر شان [illegible] بنیاد [illegible] یافت که احدی از امرا
و ارکان دولت [illegible] ملک سلطان محمد [illegible] در اوایل جلوس [illegible] حضرت اعلی [illegible]
نموده [illegible] در [illegible] دست [illegible] یافت در [illegible]

تونجی پایه سریر اعلی آمده و در موکب همایون بعراق آمدند و چون نواب اشرف متوجه تسخیر کل ولایات دار المرز
انداخته گیلانات متصرف شده بود ملک زاده بود از آنکه خبر یافته دست تصرف ملکی کوتاه داشته استدعا نمود که بعراق
محلی سکنی و مقر معاش او مرحمت فرمایند و در ساوه باو تفویض شد المراد که بکجور بیاید نواب اشرف
بعضی محال او را تیول ساخته فرموده چون از حیثیت [illegible] اختصاص بود ولایات کجور را
بدستور باو گذاشته بودند و در [illegible] عماد الدوله [illegible] رسیدند و او
بار [illegible] عصیان [illegible] التقدیر [illegible] روزی که اعیان اردو [illegible] عماد الدوله فرهاد خان [illegible] مشار الیه
[illegible] زاده [illegible] حضرت اعلی سوار شده [illegible] استقلال [illegible] کجور [illegible] بعد از لحظه [illegible] او
جمعی [illegible] او مامور شدند اما باو نرسیدند و او بکجور رفته دم از عصیان زده قلعه [illegible] گردید
[illegible] قلعه [illegible] مامور گشته بآنجا رفته او را بدست آوردند و الکاء او ضمیمه ممالک گشت [illegible]
[illegible] دیگری [illegible] از جانب [illegible] آوردند
[illegible] بودند محبت [illegible] نواب [illegible] کلام [illegible] حضرت
[illegible] فرموده [illegible] عظیم کریم بسیار [illegible] سال [illegible]
[illegible] روم [illegible] جمادی الاول [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] و بسیاری [illegible] آمده
[illegible] زیاده [illegible] عظمت و استقلال [illegible] داشت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] حضرت [illegible] سلطان [illegible]

بر فوج پیوسته از جد با یمان مغلظ فسلا لعقد اتصل تا کید یافته و استمرار یافت سکه نوعی که در صحیفه اول سخن گزارش یافته اکثر
در عالم آرمیده اند اغتر بر بعد از هنگام رحلت سلطان از جهة دیگر اگر از نساء و صبیان سلطان که در هیچ زمان وقوع نیافته بود در هیچ پادشاه
دو شوکت از سلاطین اسلام تجویز این امر شنیع نموده بودند در زمان او شایع گشته بسیاری از نساء و صبیان سلاطین در کار باز
مشیر و آن تا بیداد ... گشته ... از ... اسباب امور ... دیده و این عمل
مذموم از روم با ماوراءالنهر رسیده ... خراسان ... سلاطین در زمان آن
استمرار یافت ... از ... سلطان روم ... عالم ... و ... اولاد
ادبار آن گرفتار آمده روزگار در مقام انتقام ایشان در آمده ... حضرت ... عدوان ایشان
روشنی ... داد ... در زمان اقتدار ایشان وقوع یافته بود ... شد
الحمد لله علی ... از سلطان ... بود و ... ساده ...
سرای ... در میان ... سلطنت
... سلطان ... پادشاه ... روز
یازدهم ... سر ... پادشاه ... دو
نوروز ... بیان و

وقایع احوال سال ... موافق سنه اربع و الف هجری که سال ... جلوس همایون ...

نوروز ... عالم افروز ... روز ... بر ... بخت ... شد
شادان ... از ... شد ... بلبل

نوروز این سال جهان آرا در روز یکشنبه شهر ... اتفاق افتاده خسرو انجم مسند نشین فلک چهارم در بارگاه ... بهشت ...
... حمل ... آراسته ... گلزار ... حضرت اعلی ... سلطنت ...
و ایوان چهل ستون ... خلد آیین بزم خسروانه ... سلاطین و سلاطین ... اطراف ...
پادشاه ... و ... محمد خان ... سلاطین ...
و سایر ممالک ... مبارک ... نوروز ... روز ...
بازارها ... در میدان ... بازی ... مشغول ... روز ...
و فراغت ... بعد از فراغ از نشاط نوروزی ... ولایت خراسان ...
در آورده ... خراسان گذشته
بحوالی عراق ... رسید ... ظهور می آمد
در ... سال ... جهان آرا ... دولت ...
... خراسان ... گشته
رفع ... اشتیاق ...
تیغ ... دولت ... اسفراین ... بسطام ...
... اسفراین و بسطام ... سال ... در رفع
... آمده بودند ... بود ... گشته ...
... اقتدار ... اصلاح ... دولت ... متمول

عنایات شاهی از موکب همایون پادشاهی جدا گشته روانه الکوت شد بعد از فرستادن ایلچیان اسکندر حرص الکوت ارزانی

داشتن خلاع فاخره و انعامات مخصوص فرموده امام قلی بیگ یکه قورچی ترکمان را که خدمت ایلچی گری تعیین فرموده

همراه ایلچیان مذکور روانه فرموده و ایشان در گیلان بخدمتی رسیده از راه دریا روانه شدند چون دو سه ماه از ورود گذشت

موکب همایون در ییلاق فیروزکوه بود خبر آمد عبدالمؤمن خان بن عبدالله خان بخراسان تابع گشته از جیحون عبور نموده

پیوست که عبدالمؤمن خان متوجه شده بر قلعه اسفراین که بمحافظت میر محمد سلطان جاجی بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده

تمام در لوازم تسخیر قلعه سعی و کوشش مینماید بنابراین حضرت اعلی ظل اللهی سرعان لشکر و ممالک را مستعد یورش خراسان

پرداختند ذکر نهضت رایات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبدالمؤمن خان از قلعه

اسفراین و بخوار رفتن موکب همایون بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یکماه جمعیت لشکر در دار السلطنه قزوین توقف بعد از آن متوجه

همایون بیرون زده و ذوالفقار خان با لشکر اردبیل و گیلان که قریب چهار هزار نفر بودند بموکب همایون ملحق شدند و چون متواتر از جانب خراسان

کس آمده خبر رسانیدند که عبدالمؤمن خان کار بر محصوران قلعه اسفراین ساخته اگر موکب همایون درین چند روز بمدد و کمک نرسد

بیم آنست که قلعه بدست اوزبکیه در آید لاجرم حضرت اعلی شاهی عقیده جمعی عساکر منصوره با جمعی از امرا و قورچیان و غلامان و سایر

عساکر نصرت نشان که در پایه سریر اعلی حاضر بودند بعنان تعجیل متوجه خراسان گشته ... از مقر سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بکوچ

ییلاق فیروزکوه رسیدند در آنجا فرهادخان با قشون آراسته بموکب همایون ملحق شد و از راه علی آبادی و استر آباد بجانب بسطام

در آن منزل دولت نزول اجلال فرموده و سه روز جهت سان و شماره لشکر ظفر اثر در چمن بسطام توقف واقع شد قریب بیست هزار کس

بشماره در آمدند که در موکب همایون حاضر بودند و ملاحظه آنکه مبادا عبدالمؤمن خان بطریق معهود از آوازه ورود رایات جلال

فرار بر قرار اختیار نماید و مطلب اصلی که تلافی و تعقیب است از دست رود مکتوبی بعبدالمؤمن خان قلمی فرمودند خلاصه مضمون آنکه

چند مرتبه که افغان را ... بار اراده مملکت گیری خراسان نموده در ولایات آمده و رعایا و برایا را ... تورانی کرد ... اید

قتل و غارت میپردازد و چون موکب همایون متوجه خراسان میگردد مقابله و مجادله ... نکرده و از عقب رفته ... باید

دیگر بار کار خجالت کشیده ... سال ... قریب ... همایون گشته که از جانب جیحون گذشته باسفراین آمده متوجه قلعه کجاست

طلات ... جمعی عساکر نشده بااندک مردی که در پایه سریر اعلی حاضر بود بجلو ریز متوجه ... بسطام رسیده متعهد ... کار

کامکار ... طریق ... اینست که ... باز درین دیار ... همچو قرار ننموده ... مرد از قدم دلیری کار زار

که الحمد ... قرار باید ... بظهور آید و چند کاهی ... مدت ... بر طرف ... کرده ... قطب الدین ... تا ...

حال مکتوب ... گذشته روانه شد موکب همایون ... بتنبیه او ... در ... در حرکت آمده بیست منزل ... قرار

که پای قلعه رسیده ... محصوران ... اعلام کردند که ... قلعه ... دیگر ... آمد که ... رسیده چون

قطب الدین ... عبدالمؤمن خان رسیده ... مکتوب شاهی ... رسانید ... عزیمت ... لاعلاج

گرانی ... آنها قلق و اضطراب عظیم در میان سپاه اوزبک افتاد چون ... آثار توجه موکب همایون ... بیع اوزبکیه رسیده بود

گمان بردند که ... برداخته ... خان ... که ... این ... لشکر را از پای قلعه برخیزاند

و قطع ... آنها ... که در قول ... صادق ... آورده ... عبدالمؤمن خان ... اضطراب افتاده متردد بود که

اگر ... واقع باشد ... بمقابله ... ساخته ... کار کرد ... بمجلس ... خود ... امرا و ایلغاران اوزبکیه

خصوصا ... جان که معظم امرا و ... معتبر ... عبدالمؤمن خان ... میبود از بیم ...

... امراد ... مورد اعتراض کردند ... مقابله و محاربه ... صلاح دیدند که کسی ... تحقیق

... فرستاده خود ... قلعه مشغول باشند که بعد از تحقیق خبر ... عمل نمایند چند نفر از اعاظم امرا ...

قتل محمد قلی روزبش حاکم قراول حاکم چرشنان و سوخ محمد بیک شهر سوخ ترکمان حاکم نسا و ابیورد با سید حیدر از بهادران کاردیده
رزم آزمای بجانب بسطام فرستادند که تا حوالی اردوی جرکانش رفته زبان گیر کرده خبر جزم آورند چون اوزبکیه را متوجه حصار
ترشیز تحقیق نموده بودند بعد تمام با اسباب قلعه گیری پرداخته و از احوال مردم حصار آگاه یافته چون خبر وصول و نزول
رایات جلال نواب نامی به حوالی بسطام محمد سلطان محصوران رسیده بود کس بیرون فرستاده تا کیفیت مهلت طلب فرمودند
که دست از محاربه و تعب باز دارند تا اهل قلعه کار ساز خود کرده بعد از گفته بیرون آمده قلعه را سپارند و اوزبکیه بر معبر
راضی شده روز هجدهم رایات نصرت آیات شاهی بعد از سه روز که ساوان لشکر دیده شد از بسطام کوچ کرده از راه جلگه عزیمت
در حرکت آمدند و بدو منزل ... ذوالفقار خان را مقرر داشتند که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده پیشتر روانه شده روز پنجم
همایون تقویم جاجرم ... همکان ... در کنار آب ... اوتاق ... مشغول شدند امرای اوزبکیه که بجاجرم
آمده بودند شب بسر آب جاجرم فرود آمده ... از آنجا سوار شده بجهت احتیاط راه معهود را که اکثر از دامنه کوه ...
خبر آمده بودند که گرد سپاه اردو نمایان شد که از راه معهود ... باجاجرم می آیند و از آنجا بازگشته
خبر او اتاق چند که نصب شده بود بنظر ایشان درآمد و اوزبکیه با جماعت ... در آمده
نواز مردم را برسم زبان گیری گرفته عزم معاودت داشتند ... چند نفر از ملازمان امرا ... که بر سبقت گرفته بودند از عقب
قلعه و باغات نمایان شد مشاهده لشکر اوزبک نموده از کثرت ... عزم دستبرد ... نشستند چون ایشان
اندک مردم بودند جمعی از اوزبکیه ... نموده بکارزار ... مشغول ... فوج ... لشکر قزلباش ...
رسیده بازار محاربه گرم گردید اوزبکیه چون مشاهده نمودند که مرتبه لشکر قزلباش زیاده می نمود دیگر توقف مصلحت ندیده اردو
اضطراب ... جمعیت نموده ... خود را از آن مخاطره بکنار کشیدند غازیان قزلباش و قورچیان ... از راه همراه آمده بودند

دلیر شده بر ایشان هجوم آورده هرکس بطرفی گریزان شدند و جماعتی شکست را اوزبکیه افتاد و چند نفر از مردم اوزبک زنده
گرفته بودند و از دست رها کرده چون ... در میان بودند مجال گشتن و زخم زدن ایشان نیافته در صحرا پراکنده متفرق شدند و روی
بطرف کوه آوردند بسیاری از آن لشکر قزلباش بدست تعاقب شتافته از سرداران محمد قلی اوزبش و سوخ ترکمان ...
در آمدند و حاجی محمد قراول حاکم جرجستان بدست ... ترکمان ... گرفتار شده بقتل رسید و اکثر الطایفه در معرکه کشته
و گرفتار را با استقبال موکب همایون برده ... معروض داشتند و نواب کامیاب بوقوع اینحال ... فتح و ظفر ... تعجیل بارگیری
رسید و ... که از گرفتاران ... را ... با قراول السلامت گذرانیده تا حدود ...
که خبر ورود موکب اقبال بعبدالمومن خان رسانیدند آماده ... بوده ... و همان شب کوچ کرده ... است که ... فرسخ
نوردیده چنین قرار یافت که از آنجا ... اسفراین ... صباح روز سیم از آنجا بعزم رزم
جنود اوزبکیه روان شده ... بظاهر اسفراین رسیده ... موکب اقبال ... چون ... در آن زمان ...
خیام اردوی ... کردند تا نصف ... ترتیب ... جنگ مشغول فرموده ... و براق ... موکب اقبال میدانند
که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه محصور بوده با اتفاق قراولان ... با قزلباش ... رسیده ...
متفرق شدند خبر فرار اوزبکیه رسانید چنانچه تقریر نمود که چند نفر از ... معرکه جاجرم که ... بکوه ها رفته روز ...
و شب ... آمده ... خبر شکست و انهزام لشکر و گرفتاری امرا بعبدالمومن خان رسانیدند و اعیان لشکر بهم برآمده و
... تمام در میانه ایشان پدید آمد و شب ... گذشته بود تا ... پای قلعه آمده کس نزد میرزا محمد سلطان
بیات فرستاده که فردا وعده قلعه سپردن ... اول ... اخلاص ... بسیاری ...
اختصاص یابی میرزا محمد سلطان ... فرستاد که فردا امید ...

اگر نواب خان را اینجا تشریف شریف داشته باشند بوعده وفا نموده قلعه را بسپاریم او زبکیه داشتند که میرزا محمد سلطان باستظهار ورود موکب [illegible]
[illegible] مطلبید بوده از تسخیر قلعه مایوس شد جمیع عبدالمومن خان عزم نمود که اینجا توقف نماید کوچ میباید کرد و [illegible]
از راه رادکان بمشهد مقدس معاودت کرد القصه روز دیگر رایات نصرت آیات شاهی بپای قلعه رسیده نزول اجلال نموده بعضی از ارباب رای
و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبدالمومن خان نموده تا مشهد مقدس بروند زیرا که اگر او را قوت مقابله میبود در اسفراین توقف مینمود
ظاهرست که بمقابله در نیامده معاودت خواهد کرد و احتمال قریب آنست که او زبکیه در مشهد مقدس استعداد قلعه داری نداشته باشند و تاب
توقف نیاورده بیرون روند و فتح مشهد مقدس بسهولت دست دهد فرهاد خان بمخالفت این رای اختیار نموده بدو وجه صلاح در تعاقب نمیدید
یکی آنکه مطلب ازین یورش استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بفعل آمد و شکست عظیم او زبکیه را یافته اعاظم امرای ایشان گرفتار
شده و پادشاه او زبکیه بنام گریز گشت چند روزی درین منزل توقف نموده نسق مهمات آن ولایت که [illegible] میباید کرد دیگر آنکه اگر از پیش
رفتن شاید صورت دیگر روی دهد که نقصان این دولت باشد و بالفرض که عبدالمومن خان مشهد را خالی کرده از آنجا نیز فرار نماید
شهر معمور و بلاد آن خرابی کلی خواهد گذاشت و در مشهد قتل و غارت نموده انواع آزار و اضرار از رفتن شیعیان مشهد مقدس بایشان رسد
[illegible] هیچ نقصی بحال این دولت نمیرسد و از جانبین دلایل بر رجحان عقیده خود میگفتند و بالاخره رای برین قرار یافت [illegible] ترک
تعاقب کردند و چند روز دیگر در اسفراین توقف نموده متوجه نسق مهمات الکا شدند و چون محمد سلطان [illegible] شده بود
استعداد قلعه داری ایشان نمانده بود حکومت اسفراین را به بوداق خان چگنی شفقت فرموده مهمات الکا را بعهده اهتمام
او فرمودند و در استحکام قلعه و خندق کوشیده قریب دو روز مهمات الکا را انتظام داده کوچ فرمودند [illegible] محمد خان
پادشاه جوان ازم که رفتن بموکب همایون [illegible] بود اراده نمود که بمیانه ایل [illegible] ترکمان که [illegible] بودند در حدود استرآباد اقامت
داشتند رفته از ایشان استمداد نماید و خود را بالکای خود رساند بنوعی که حضرت اعلی چند منزلی [illegible] که باز خود مسلط

واقعه

واقعه از عبدالله خان مطلب او بحصول نمی پیوندد و وقت رفتن او زینت بار برسالت او رضا جوئی گشته مرخص گشتند
و اسباب و یراق پادشاهانه آنچه درخور بود عنایت فرموده مشار الیه باتفاق عزت محمد سلطان [illegible] و باباخان [illegible] حقیقت
رفتن و باز آمدن او دیگر بار بپایه سریر اعلی در سال [illegible] رقم کلک بیان میگردد و چون علیخان کرایلی این یورش [illegible] تعلل نموده
بموکب همایون ملحق نشد قرار داد خاطر اشرف آن شد که بمیانه کرایلی [illegible] اگر علیخان در دعوی اخلاص راسخ بود [illegible] بمقام عناد در آید
او را مصحوب [illegible] متوجه استرآباد شد [illegible] بیرون رفته در میانه جمعی از ایل [illegible] در
و بیدولتان [illegible] نماید و اگر از علیخان عصیان و طغیان بظهور رسد [illegible] خدمت [illegible] از الکا او
رو باسترآباد گردند و درین عزیمت از اسفراین کوچ کرده چون [illegible] نزول [illegible] کرده [illegible]
عظام [illegible] و اثقال [illegible] جمعی از لشکریان که [illegible] عراق [illegible] جریده
و سپاهی [illegible] موکب همایون باشند [illegible] کرایلی [illegible] اعلی آمده [illegible] علیخان در قلعه [illegible]
و جرات [illegible] نموده [illegible] حسین خان [illegible] قلعه های چهار [illegible] متوجه [illegible] شد
و [illegible] قلعه های [illegible] حسین خان [illegible] علیخان [illegible] آن بود که کسی [illegible] قلعه
مذکور [illegible] آورده [illegible] شاهقلی خان [illegible] متوجه استرآباد شوند درین اثنا خبر [illegible]
عبدالمومن خان [illegible] سبزوار [illegible] قلعه الکا رسید چون اکثر لشکریان رخصت یافته متوجه عراق شده بودند [illegible]
مردمی در رکاب [illegible] چنین معلوم میشد که [illegible] از جانب بلخ و ماوراءالنهر بعبدالمومن خان [illegible] رسیده
و او باستظهار لشکر تازه روز این جرات [illegible] جمعی از ارباب رای و تدبیر بجهت [illegible] لشکر قزلباش [illegible] قوت [illegible]
عبدالمومن خان توجه موکب همایون از جانب سبزوار [illegible] صلاح دولت نمیدیدند تا آنکه خبر رسید که عبدالمومن خان [illegible]

کرد و در شهر قتل عام کرد و میرزا محمد حاکم آنجا بار دیگر متحصن شد استعداد قلعه داری چنانچه باید نداشت و از روی لابد ارک را تسلیم نمود و در تسخیر
آن بلاد شده بودند و عزم تعریب [illegible] متوجه میگردد و حضرت اعلی کوس [illegible] رایات منصور خان بمضمون [illegible] نوشت
علیحده از العهده اهتمام ایشان نمودند و ملازمان چند نفر از اعیان که از ایلی الملازم ارکان معسکر کرامت بودند عزیمت جانب سبزوار
و استخلاص محصوران ارک را از حد مرسوم ساخته بالقدر مردم که در بیابان سر راه اعلی مانده بودند متوکلا علی الله لوای نصرت انتما را
در حرکت آوردند که آنچه مقدر الهی است بظهور آید و عبدالمومن خان که از بنای قلعه استوار این قرار نموده بجولان [illegible]
عازم [illegible] بود [illegible] که حضرت اعلی [illegible] ساکنان مشهد از تعاقب او گذشته [illegible] استرآباد توجه فرمودند
که خود را از تنگنای [illegible] قلعه اسفراین [illegible] استحکام یافته [illegible]
مشحون است [illegible] استیلا یافتن قلعه [illegible] از اهل سبزوار [illegible] قتل از این قدر گرفتن
غدر بهادر موسی میرزا و رفقای او نموده بودند [illegible] میرعلی [illegible] ولد میر محمد [illegible] از اعیان سبزوار بود [illegible]
عبدالمومن خان میرزا محمد [illegible] سلطان حاکم سبزوار [illegible] اولاد [illegible] علی سلطان عداوت [illegible] تسخیر
سبزوار گشته [illegible] تحقیق [illegible] بار دیگر بجانب خراسان
عازم سبزوار [illegible] سبزوار [illegible] سبزوار رسید و اطراف
[illegible] سبزواریان بجهت عدم اطلاع [illegible] گشته قدرت مدافعه نیافتند میرزا محمد [illegible] سلطان [illegible]
خود را [illegible] قلعه ارک [illegible] اهل [illegible] نموده [illegible] از شهر [illegible]
مسلط شده [illegible] اقدام نمودند و عبدالمومن خان [illegible]
جمعی [illegible] سبزواری [illegible] قتل عام عظیم [illegible] کشتن [illegible]

بود را قرار [illegible] رسید و [illegible] آورد و [illegible]
[illegible] کرده بودند و بعد از قتل عام [illegible] متوجه تسخیر قلعه ارک شده [illegible]
تسخیر [illegible] نمودند [illegible] خواجه محمد [illegible]
[illegible] بود [illegible] قلعه [illegible] اعلام [illegible] اعلی [illegible]
[illegible] سبزوار [illegible]
[illegible] عبدالمومن خان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] نموده [illegible]
[illegible] سبزوار [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] سبزوار [illegible] حضرت
اعلی [illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible] لشکر عظیم [illegible]
مقاومت [illegible] نموده [illegible] حرکت [illegible] آباد
[illegible] عبدالمومن خان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] حضرت
اعلی [illegible] الامور [illegible] نموده
[illegible] عراق [illegible]

دختر بسیار ضایع شده و رایات جلال نصرت قرین و اقبال ابد السلطنة عروس ... بکامه الهی بجانب آوردند ذکر فرستادن

ذوالفقارخان قرامانلو را بسم رسالت بجانب روم و شرح وقایع آن مرز و بوم ... قبل از توجه

رایات جلال بدفع ... محمدخان روملو حاکم ... ایلچیگری روم تعیین فرموده بمکتوب که مطابق اسلوب مشعر ... تهنیت پادشاه

مرحوم سلطان مرادخان و تهنیت جلوس سلطان محمدخان ... که قبل از رفتن مشار الیه ... بانجام داده بودند منشور مشار الیه ...

نیز داده بود که حضرت اعلی ... اختیار خراسان روی نمود و رفتن مشار الیه در عقده تعویق ماند و در خبر وقت که ...

خیر اثر معاودت فرمودند و بر مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال اتفاق افتاد متوجه روانه نمودن ایلچی شده فرمودند ذوالفقارخان التماس نمود

که چون در زمان شاه جنت مکان خدمت ایلچیگری بکلربیگی سعد رجوع شد حالا نیز همان قاعده را منظور داشته ایلچیگری

بذوالفقارخان برادر او رجوع فرمایند حسب الالتماس مشار الیه ایلچیگری بذوالفقارخان ... مشار الیه آیین ساخته

و اسباب ایلچیگری تمام روانه روم گشت الحق الحقیقت ... لایق بتقدیم رسانیده بود ... از ملازمان خود که زبده

و خلاصه ... بودند ... تمام همراه برده و در آن راه ... داد و در دستش بسیار از ... ظهور آمد چنانچه بعضی از ... آن دیدم

از ابیات ... پاشایان و وزرا نیز او را التعظیم و تکریم بسیار کرده زیاده از حد ... اعزاز و

احترام او بجای آورده بودند چون در این سال سلاطین فرنگ با لشکر بی حد و مر بجانب ممالک روم آمده در تسخیر بعضی قلاع و محال

که در زمان سلطان مرادخان از ... گرفته بودند درآمدند سلطان محمدخان بنفس همایون بر طرف ... نهضت نموده بود در ...

کرد و ذوالفقارخان باستنبول رسید چون خواندگار در آن سفر بود تا آمدن خواندگار در استنبول توقف نمود با جماعه بسیار از سلاطین

فرنگ بمقابله ... شده در اول حال شکست بجانب روم افتاده فرنگیه بنوعی تسلط یافته که گروه گروه ... عبارت

... مینمودند و میان مردم مریم پاپا که خلیفه ملت عیسی علیه السلام و مطاع پادشاهان فرنگیه است و پادشاه مجار بر سر آن گروه

نزاع واقع شد که هر یک خود را در تصرف آن احق و اولی میدانستند و در خیال تسخیر ممالک ... بر اهل اسلام ... کفر

نگونسار گردید و عوام الناس اردوی روم ... هجوم کرده بعضی ... تعلق داد از آن دور انداختند و ...

یافته و جمعی کثیر از آن ... [illegible] تیره رای بدار البوار شتافتند و پادشاه فرنگ انهزام یافته

سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده هر طایفه بوادی رفتند سلطان محمدخان مظفر و منصور باستنبول آمده ذوالفقارخان بعز

ملازمت پادشاه فایز گردید و حضرت خواندگار حقیقت الفتح مبین را بنهگان اعلی قلمی نموده قبل از ورود ذوالفقارخان

ارسال داشته بود و از این جانب نیز جواب کتاب از فرط دوستی و محبت ... ارسال یافت ذوالفقارخان قرین اعزاز و احترام

مرخص گردیده با تحف و هدایای لایقه معاودت نموده در سال آینده رسید و مکتوب محبت اسلوب ... خواندگار بحضرت اعلی القاب

مناسب ارادت ... مرقوم شده بود بنظر اشرف رسانیده تحف و هدایا گذرانید ذکر یاغیگری جمعی از فتنه جویان گیلان

لاهیجان و خروج حمزه و قتل او و بعضی از بیدولتان زمان ... از سوانح این سال عصیان و طغیان

جمعی از ... گیلان ... فتنه جویان ... گیلان است که ... در وسط ... اند

... و محصل این اجمال آنکه در حینی که رایات نصرت آیات متوجه سفر خراسان گشت ... عبد المومن خان مشغول بودند

ملک جهانگیر حاکم ... که در سال گذشته ... طریق فرار و عصیان ... با فوجی از ... رستمدار ...

... آمده دست ... برعایا ... محمدخان حاکم لاهیجان جهت دفع فتنه او با تفنگچیان ... روانه جانب

رستمدار شده بود و جمعی از قبیله ... اقوام امیر عباس ... حضرت اعلی ... سلطنت افتاده

اخبار مخالف از خراسان رسید و ... سلطان ... از خروج و عصیان ... تشنه ...

بر سر او جمعیت نموده با اصفهان آمدند و از اطراف و جوانب اصفهان سیما از نواحی شبانکاره و کاجاک که معظم قرا و ولایت
مردم فتنه انگیز بجانب [illegible] همراهی کرده علی العجاله بشهر در آمدند و [illegible] ریخته و بغارت اموال تجار و رعایا دراز کردند و جمعی
از ملازمان درویش محمد خان را غارت نموده خرابی بسیار در اصفهان از وقوع یافت و [illegible] پای قلعه آمده [illegible]
محاصره کردند از ملازمان درویش محمد خان معدودی که در [illegible] و متعلقان او مانده بودند سراسیمه [illegible] ابواب قلعه را مسدود ساخته
سر جانب [illegible] کشیدند و تا [illegible] اعلام [illegible] چند روز از قلعه اصفهان محصور بود اهل
قلعه با آنکه استعداد قلعه داری نداشتند بمدافعه و مقاتله پرداخته مخالفان را از قلعه راه ندادند و [illegible] استعدادی اهل قلعه خبر یافته
بجد و جهد تمام در تسخیر آن می کوشیدند اما چون این خبر [illegible] رسید [illegible] چهار یار [illegible] اعلام [illegible] سلطان [illegible]
حاکم [illegible] با جمعی از مردم آنجا ایلغار نموده با اصفهان آمدند و [illegible] مکاره [illegible] اتفاق افتاده [illegible] دولت [illegible] افتاد
و جمعی کثیر [illegible] بقتل آمده [illegible] السیف [illegible] درویش محمد خان که [illegible] بود [illegible] رسیده [illegible] ایلغار با اصفهان آمد و جوان
[illegible] رسید [illegible] متفرق شده بود [illegible] حال [illegible] اغیان [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] اعلام [illegible] استقبال موکب عظمت و اقبال فرستاده در وقتی که رایات
جلال [illegible] رسیده بود [illegible] چهار یار [illegible] قیام نموده بود [illegible] گشت [illegible]
قهرمان پادشاهی [illegible] مردم فتنه انگیز [illegible] که همیشه محل [illegible] و غوغا بود [illegible] در آمد [illegible] بقتل
عام شد و درویش محمد خان [illegible] قصاص [illegible] نمود [illegible] قتل [illegible] کردند [illegible] ملازمان
[illegible] آن [illegible] درویش محمد خان [illegible] مال [illegible] بسیار کرده [illegible] قتل [illegible]
جمعی کثیر [illegible] نمودند [illegible] ذکر وقایع متنوعه که درین سال روی داد

عبد الرشید [illegible] قتل عام [illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible] شد [illegible] الکایه [illegible]
الکا [illegible] فارس [illegible] [illegible]
[illegible] اعلام [illegible] [illegible] ولایات [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] انجام [illegible] مردم [illegible] قلعه [illegible]
ساخته بودند [illegible] آمده [illegible] قلعه [illegible] آمده [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] فرستاده [illegible] خبر کردند [illegible] حاکم همدان [illegible]
از [illegible] حضرت اعلی [illegible] فرستاده [illegible] نموده و
چند [illegible] بقتل آمده [illegible] فرستاده [illegible] همدان [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] بود [illegible] اعلی [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] معتمد [illegible] فرستاده [illegible] اخلاص [illegible]
که مردم ماوراء النهر [illegible] محروم [illegible] خوف [illegible]
قدم بولایت ایران [illegible] نموده بود [illegible] ماوراء النهر
[illegible] ایلچیان [illegible]
سعادت [illegible] تقدیم رسانیدند [illegible] اسلام [illegible] شاملو [illegible] ایلچیان
[illegible] فرستادند [illegible] قلم آورده [illegible] مردم [illegible]
مشمول حکم [illegible] یکی از سوانح این سال [illegible] حضرت اعلی

بساط انبساط گستر انبه بعزت [illegible] کامی کند رانیده در میدان سعادت آباد با مقربان بساط دولت [illegible] بازی تنظیم

بخش عالم نشاط بوده میان اجامره قزوین که دو گروه حیدری و نعمتی از قدیم الایام استمرار دارد همواره محبت باده جهل و غرور

اندماره [illegible] در میدان آمده لاف [illegible] مینمودند حضرت اعلی تماشای جنگ و جدال آن جاهلان [illegible] را [illegible]

خاطر اشرف [illegible] چنگ [illegible] داده مدد [illegible] فرموده که مطلق الحاجب [illegible] میان نیاورند و روز [illegible] هر دو گروه میدان

سعادت جمع آمده انبوه ماندگان بازار عقل و [illegible] جهل چون مست [illegible] جدال ایستادند حضرت اعلی با جاهان [illegible] در ایوان

جهان نمای میدان عشرت سیر ابوده تماشا کران جا [illegible] بوده پهلوانان [illegible] بهم [illegible] از [illegible] طرف [illegible] با جهان سکنه [illegible]

طرف دیگر با [illegible] بود جوانان [illegible] با حاجی [illegible] آمده با [illegible] شکست [illegible] بهم [illegible] و الحق تماشائی غریب بود [illegible]

اگر مولانا شانی [illegible] در عجم رتبه سحبانی دارد و از فنون افضال حسن اعتقاد از [illegible] مجلسیان محفل ارم تزئین و منظور نظر

عطوفت آیین بود چند بیت مثنوی در مدح و منقبت حضرت شاه ولایت [illegible] در سلک نظم در آورده [illegible] انتظام [illegible]

چون بدین بیت رسید که مثنوی اگر دشمن کشد ساغر و گر دوست [illegible] بطاق ابروی مردانه اوست [illegible] [illegible]

طبایع گشته [illegible] [illegible] مضمون [illegible] طبع [illegible] [illegible] پسندیده افتاده [illegible] مولانا [illegible]

امر فرمودند که از [illegible] بسیاری [illegible] [illegible] مولانا را بوزن در آورده آن نقود و [illegible] باو عطا

فرمودند شعرا [illegible] [illegible] مضمون مترنم بوده زبان بمدح و ثنای شهریار جهان گشا دند بیت شاعر

[illegible] بوده [illegible] زر برابر کردی اما چون طبقه شعرای [illegible] بیحد و حصر اند [illegible]

کیمین مولانا [illegible] گرفته بتنهائی حکایت [illegible] مجلس [illegible] بود مولانا حسن و [illegible] الدین که [illegible] [illegible]

[illegible] مضحک [illegible] گفته [illegible] بیت [illegible] مثنوی حسن [illegible] الدین [illegible] [illegible]

اما بعوض [illegible] رسیده مولانا [illegible] تبریزی که مرد بلند همت [illegible] قوی [illegible] بود [illegible] غزل [illegible] بیت

عاشقانه بود سالها مولانا علی [illegible] خوشنویس چند روزی [illegible] مجلس [illegible] [illegible] [illegible] اعتقاد لطائف [illegible] [illegible]

از بساط [illegible] سعادت مجالس [illegible] [illegible] قزوین در اثنای [illegible] [illegible] مولانا شانی [illegible] آورده

[illegible] التفات سلطان [illegible] حضرت اعلی [illegible] فرمودند که چون [illegible] تعیم [illegible] اصلاح [illegible] [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] [illegible] نکته [illegible] [illegible]

ومولانا شانی [illegible] مثنویات در سال [illegible] کتاب [illegible] بوده [illegible] [illegible]

مبارک قزوین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

واجب التعظیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیت اگر صد سال [illegible] [illegible] [illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible]

رقم تحریر یافته [illegible] قلم [illegible] زبان [illegible] کشید وقایع [illegible] آغاز سال همایون فال [illegible] [illegible]

سنه [illegible] و الف هجری که سال [illegible] جلوس همایون شاهی ظل الهیست چو شد نوروز سلطان عالم آرای

جهان [illegible] سلسله عالم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از لطف [illegible] [illegible] نوروز عالم افروز این سال [illegible] [illegible] [illegible] اتفاق افتاده بهار [illegible]

خاطر [illegible] [illegible] نسیم بهاری [illegible]

عطر سای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت اعلی [illegible]

[illegible] الایوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز فیروز [illegible] کذرانیدند بعد از فراغ از لوازم نوروز سرور و هوای سیر و شکار گیلان
[illegible] انبساط خاطر [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] از آنجا [illegible] محل ورود
شهریار والا گهر گردید و [illegible] لوازم شکار [illegible] قیام نموده از آنجا عزم قراباغ
انجمن برای [illegible] تاج و تخت [illegible] چند روز در [illegible] محل نزول [illegible] اقبال بود و بعد از فراغ از سیر و شکار آن حدود
بدار الارشاد اردبیل تشریف برده بزیارت آستانه ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه قیام نموده عنان عزیمت
بصوب [illegible] انعطاف داده دیگر باره دار السلطنه قزوین محل نزول [illegible] گردید

ذکر تسخیر ولایت مازندران بهشت نشان بتوفیق پروردگار جهان و تفویض حکومت آن دیار بفرهاد خان

چون ولایت طبرستان که عبارت
از مازندران بهشت نشان [illegible] شرعی موروث اولاد و احفاد [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است
که نسب او بسید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ که در طبرستان خروج کرده [illegible] و در عهد او آن
از آن سلسله [illegible] گذشته [illegible] بود [illegible]
[illegible] سید مظفر [illegible]
نسبت سلسله میر بزرگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یافت [illegible]

خواجه [illegible] مظفر که سودای خودسری در دماغ [illegible] رسیده بود [illegible] آمدن نزد فرهاد خان
متامل و متردد بود [illegible] بعد از آنکه [illegible] آمده [illegible] یکی از سرداران
و اعیان نزد فرهاد خان آمد [illegible] تعظیم و تکریم بسیار کرد [illegible] سید مظفر
راضی شده که فرهاد خان با او ملاقات [illegible]
از الفاظ [illegible] استماع نماید [illegible]
[illegible] فرهاد خان [illegible] سید [illegible] در دار السلطنه
قزوین [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرهاد خان [illegible]
مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] مازندران [illegible]
سلوک نموده [illegible] طبرستان [illegible]
رسیده [illegible] قلعه آمل [illegible] فرهاد خان [illegible]
کرده [illegible] اخلاص و بندگی و اطاعت و انقیاد نمود

ودر باب قلعه پیغام میداد که مرا اختیاری نیست جمعی که در کش آن باطلاع حکومت قزلباش را گناه میدانند براحکام خود قلعه داری میکنند باید ابا

سالک طریق خلاف و طغیان بود و باهل قلعه که اکثر ملازمان معتمد او بودند استمالت داده ترغیب مینمود که در قلعه داری مردانه بوده قزلباش را راه ندهند

محال و فرهاد خان در پای قلعه باستعداد گشته بود و مردم ملک بهمن بحسن سلوک و نوازش فرهاد خان که ملازم او شده بودند در قلعه داری اهتمام مینمودند در اثنا

سید مظفر غدر و خلاف بظهور آورده از اردوی فرهاد خان فرار نمود و بولایت ساری که در تصرف متعلقان او بود رفت و قلعه درواز کلار را

استحکام داده در آن قلعه حصاری گشت فرهاد خان از شنیدن خلاف و عصیان بظهور رسانیدن و جمعی دیگر از اعاظم مازندران که در اردو بودند گریخته آمده بودند

اقتدا بسید مظفر کرده هر یک بمکانی و قلعه متحصن شدند و مازندران بیکباره از قزلباش منقطع گردید فرهاد خان مطلقا از این وقایع تزلزل

باحوال خود راه نداده در تسخیر قلعه ساعی گشت و مجلس ... بر در قلعه بیرون آورده ... اهل ... با احسان و انعام ... کرده تا آنکه ...

تاثیرات آن ... نیروی اقبال شاهی ملکه مستولی گردیده بعد از آن قلعه را از میان برداشته در آنجا حاکم تعیین نموده متوجه تسخیر ... محال گشت

علما و اعیان ... را فرار نموده بودند ... آمده ... سید عبد ... و جان خان ... از ... ایشان اعمال نموده ... بود چون ... قدرت

و اقتدار ... تسخیر قلعه ... ساری ... سید مظفر ... عالم گشته قدر قلعه ... مشعر ... گشته

بی سر و سامانی از قلعه بیرون آمده بجنگل ... سید مظفر ... افیون ... معتاد بود ... از

اضطرار ... دیار ... رسانیده ... در جنگل ... کیفیت ... افیون ... سر برده ...

دار ... در جنگل ... بالضروره ... حقیقت ... خدمت ... نفسانی بر آورد

کرده ... گشت ... بعد از ... روز ... آستانه ... رفته ... در گذشت

بعد از فوت او تمامی محال ... مازندران ... استقلال ... ضبط در آورد و فرهاد خان ... السلطان

برادر خود را در مازندران نیابت ... خدمت ... حالات ... حاکم ... بود چون فوت

سید مظفر از شنیده منصور ... و از ... معتمد از میان برداشته اند ... گشته چون ... ملک بهمن گردید

فرهاد خان ... طلب ... بود مازندران ... سلطان ... اسید ... تحریک ... نموده ... مازندران ... قرابت

میرزا ... نموده ... حکومت ... افتاد ... بود ... ملک بهمن ... بهم

بخبر اطلاع ... رستمدار ... اقتدار اولیای دولت

ابوبکر ... رستمدار ... فرهاد خان ... ملک بهمن ...

رفتن فرهاد خان بلاریجان و گرفتار شدن ملک بهمن بمیامن اقبال

ملک بهمن بن ملک کیومرث بن ملک ... از اخلاف کیومرث

بن بیستون بن گستهم که در عهد امیر تیمور گورکان ... رستمدار ... کجور ... نور بوده و بعد از فوت او ولایت رستمدار ... دو برادر ... جهانگیر

و اسکندر قسمت شده بود ... نور و توابع ... کجور ... اولاد ... در زمان شاه جنت مکان

طبقه ... ملک ... ملک سلطان محمد ... جهانگیر والی کجور ملک بهمن ...

و الی لاریجان بود که در عهد قدیم از مضافات کجور بوده ... رستمدار ... قلم ... کاوه شد

ملک بهمن ... الکای ولایت ... شد ... حکومت صاحب ... شده بود

و حضرت اعلی شاهی ... استقبال ... جلال ... سلاطین ... اعادت ... مبلی

... شده ... اخلاص ... اندروا ... طلب ... رسیده

جلیل ... از ... حضرت اعلی ... تجربه ... امتحان ... اخلاص ... تکلیف

... طبرستان ... ملک ... گشت ... ملک ... اعادت ... نهاده

در قلعه ... ملک سلطان ... نسبت ... داشت ... اکثر ... حمیت

اظهار خلاص نمود و ملک سلطان حسین برادر ملک علاء الدین که در فیروز کوه سر افراز شده بود با او عناد ورزیده بر سر او قلعه لواسان رفت
و او را بدست آورده بقتلش رسانید و اطفال و حرم او را اسیر کرده بانواع فضیحت مردم او را ورد داشت و عن قریب بانتقام منتقم
حقیقی گرفتار آمده به الحجیم گردید و چون که حضرت اعلی امیر اکبر فرستاده باز ماندگان ملک سلطان حسین را طلب نموده [illegible] ورزیده
فرستاده مردم خود را که طریق ملوک [illegible] گرفته هر یک بولایتی [illegible] گردانید و بود ملک بهمن [illegible] قریب [illegible]
ولایت آمل که از بلاد مشهور طبرستان و بالکار او اقرب بود بنابر آنکه مدت بود در آن وقت که حضرت اعلی [illegible] بلکه [illegible]
مورو [illegible] ازان جهت که ملک بهمن بطمع اهل انجا [illegible] و هوا [illegible] چنانچه در [illegible] سال [illegible] دولت
روز افزون [illegible] سلوک نموده اعمال نفاق آمیز از و ظاهر شدن گرفت تا آنکه [illegible] در باره او التهاب یافت
منجر [illegible] که ولایت [illegible] الطمع [illegible] آمل یاد داد بیت حرص است تا ماند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عاقبت [illegible] کار [illegible] دولت [illegible] از [illegible] [illegible]
طمع [illegible] او رو گرفته [illegible] او القصه [illegible] کذب [illegible] نفاق [illegible] طمع [illegible]
[illegible] عیار [illegible] فرستاده [illegible] متوجه لارجان گشته [illegible] قلعه [illegible]
و از [illegible] فرستاده [illegible] قلعه [illegible] [illegible] نموده
امیر [illegible] سپاهیان لارجان [illegible] ملک بهمن [illegible]
گرد [illegible] گرفته [illegible] ملک بهمن [illegible] قلعه [illegible]
روز [illegible] ملک بهمن [illegible] استیمان [illegible] طلب [illegible] گشت
ملک بهمن [illegible] بیرون آمده خواست [illegible] [illegible]

بتو اصفهان [illegible] و وعده [illegible] کرده در [illegible] تکلیف آمدن [illegible] کرد [illegible]
نکرد [illegible] بدام افتاده بود رها کرده تکلیف رفتن [illegible] بولایت شیراز نمود ملک بهمن از بیرون آمدن [illegible]
گشته چون هیچ سخن او را [illegible] تمام [illegible] مرزا [illegible] قلعه اصفهان [illegible]
تکلیف [illegible] کرده او را [illegible] گردانیده [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible] از اطراف [illegible]
در مجلس [illegible] آمده بود [illegible] حضرت اعلی [illegible] تقصیر [illegible] دولت
[illegible] آمده بود [illegible] ملک بهمن [illegible] عطا [illegible]
[illegible] مرزا [illegible] [illegible] اول سال [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] [illegible] ملک سلطان حسین
لواسان [illegible] [illegible] [illegible] سال [illegible]
ملک [illegible] میکرد

ذکر احوال حاجی محمد خان والی خوارزم و انتزاع او در ولایت خوارزم بوقوع پیوست والتجا آوردن مرتبه ثانی بدرگاه شهریار عجم

در ذیل سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع رقم گردیده که در سال [illegible]
[illegible] عبد المومن خان [illegible] حاجی محمد خان والی خوارزم [illegible] محمد [illegible] باده خان [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] جمیع [illegible]
سلاطین مذکور [illegible] خوارزم شدند مردم [illegible] [illegible]
و [illegible] در آمده [illegible] عبد الله خان [illegible] [illegible] ماوراء النهر [illegible] ولایت
خوارزم [illegible] حاجی محمد خان فی الجمله استقلالی [illegible] مردم

بودند زیرا که عبدالله خان بعد از تسخیر الولایت اکثر قبایل اوزبک را که لشکریان حاجی محمد خان بودند بکوچانیده بولایت ماوراءالنهر فرستاده بود و از الوس
و [illegible] او صاحب وجودی در خوارزم نمانده بود دلیل عبدالله خان بعد از استماع خبر ورود حاجی محمد خان جمعی از امرا جمع خود را با لشکر عظیم
بر سر او بخوارزم فرستاده و [illegible] نمود و چون در تعاقب [illegible] حرکت آمد حاجی محمد خان چون از ورود لشکر عبدالله خان خبر یافت
متوجه الولایت [illegible] آورده بمقابله ایشان شتافت و بین الفریقین کارزار عظیم اتفاق افتاد چون اکثر قریب وصول عبدالله خان بر سر ایل
در میان تاج و تاراج ایشان افتاده [illegible] شکست بکار ایشان افتاد حاجی محمد خان منهزم گشته توقف در آن الولایت نیافت و [illegible] خود را
در قلاع محصور گردانید بالضرورت باتفاق محمد سلطان پسر [illegible] و برادران حال احمد [illegible] رسانید حضرت اعلی شاهی از آمدن
او خبر یافته کس باستقبال او فرستاده بدرگاه معلی طلب نمودند و او دیگر بار [illegible] آمده در دار السلطنه قزوین بشرف ملاقات همایون
فایز گردید و احسان [illegible] و لوازم تفقد او [illegible] بابا خان برادر زاده [illegible] که در شهر وزیر بود قلعه [illegible] ایام
کرده توقف نمود هر چند [illegible] محصور کرده [illegible] طرف [illegible] اعادی [illegible] خواهد شد از غلام غیرت
و مردانگی [illegible] گذشتن [illegible] مردانه در آن قلعه [illegible] لشکر عبدالله خان قلعه [illegible] کرده
زیر [illegible] عبدالله خان [illegible] کرده قلعه شهر وزیر [illegible] لشکریان [illegible] قلعه [illegible]
قلعه داری [illegible] نموده [illegible] عبدالله خان کرده [illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] بالاخره [illegible] السید بالله [illegible] شده و الیوم
[illegible] بابا خان در خوارزم مذکور [illegible] عبدالله خان [illegible] خوارزم [illegible]
الولایت [illegible] میان [illegible] قلاع را [illegible] داده [illegible] مراجعت نمود ذکر [illegible] که در سال [illegible]
[illegible] سید مبارک [illegible]

[illegible] جان آن [illegible]　　در این سال [illegible]

از [illegible] کوه گیلویه [illegible] الولایت [illegible] کوه گیلویه [illegible]
[illegible] خلیل خان [illegible] شاملو حاکم [illegible] سید
[illegible] شاملو [illegible]
[illegible] خلیل شاملو [illegible] سید مبارک [illegible]
دولت [illegible] سید مبارک [illegible] سید مبارک [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
آورده [illegible]
در آمده [illegible]
[illegible]
حصار [illegible] سید مبارک [illegible] حضرت اعلی شاهی
[illegible] سید مبارک [illegible]
با [illegible] سید مبارک [illegible]
سید [illegible]
خود [illegible] سید مبارک [illegible]
توقف نموده [illegible]

مبتلا و بحران نفوس شد تا رسید لهذا بالایشان صلح مذکور اتفاق افتاده بود بالجمله چون میر قلیچ حاکم را کیاد اعراض جمع کرده از حصار
بیرون آمده متوجه خدمت شد و دید که حقیقت حالات را عرض دست نموده بود به سر اعلی حضرت رسانده چون حرم اعلی جاه شده که سلسله ایشان
زوال یابد سر کرده اند و اعمال سابق او را العفو و اغماض معروض گردانیده بودند و میر قلیچ خان را احکام خطاء عرض نمودند که سابق که در مجلس
سلوک شتر نموده اعلای دست نمی کند ... با ملک لوکیمینده و مطلق العنان اعتبار بر قبایل اعراب تسلط یافته و بکاری که ... شده اند لهذا او
عقد قبلت ... در آن باب بعد از آن فشار استعمال فرمود که گرد وی اعلا و اجابت ... رسانیده باشد بدو یکجا مخصوص گردانیدند
در هنگام تاریخ ... افشار قلعه و قمع سید ولتان الطبقه الکبری اهتمام او منضبط نموده چون ... را الدیده او را به تنقیح جمعی کثیر از جماعه
افشار سیاه را سلوک نموده که فرمان فساد نمودند تعقل رسانیده ... بسیاری از قبایل گرفتند ... که ... فرمان الزام
کرده ... آتش فساد ... کردند ... در بسیار از الناس تحمیلات نموده سید ولتان تحت ... قطع الانوار البحار
یافتند که بعد از آن خیال فساد در ... ایشان ... الاحکام ... حاکم ... تعیین نموده
کرد و حقایق حالات ... علی ... الکرامات و التفات ... شامل ... کرده ذکر رفتن
جنود اوزبکیه از خراسان تا باخرز دار العباده یزد و محاربه نمودن علیقلیان شاملو و جماعت قزلباش
و مغلوب شدن اوزبکیه بر درد کار در همین سال جمعی از جنود اوزبکیه پای اخذ و ارعاب اهل ... دیده ... باره هرات
و عزم دار العباده یزد از راه طبس و ... خندق آمده علیقلیخان شاملو ... بیگ حاکم یزد ... حاکم طبس ... آمده
او را از آمدن جنود اوزبک آگاه گردانیده و از شهر ... ضبط ... کرده خود با ... از جنود قزلباش ... علیخان ... اهتمام آورده
بود ... جنگ استقبال اوزبکیه جنود اوزبکیه ... دیگر آمده ... شهر رسیده بودند ... اراده ... شهر ورود
نموده ... ایشان رسیده ... آمده ... خاطر ایشان درآمده ... تعرض ... احوال ... جانب

جمع آوری ... علیقلیخان در اوایل حال حسب الصلاح بزرگان سالک طریق حزم و احتیاط گشته محافظت شهر و قلعه در داخل
و اهالی را ... از جنگ ... اوزبکیه ... خاطر ... که در کیفیت احوال ... قرار نماید ... و ... قتال
بیرون آمده ... قلیل از غازیان شاملو و ... غیر ... العظم ... کرد ... جنگ ... و دلاوران
و عملی و غیر ذلک ... مجادله اقدام ... چون ... آن ... اموال ... گشته ... اموال ... آورده
بیرون ... علیقلیخان با غازیان شاملو ... جنگ ... غازیان شاملو ... سلک ... از هم
تا ... شکسته ... جلال ... فرار ... قطع ... اموال ...
شهر ... علیقلیخان ... اتفاق ... اموال ...
بازگشته ... عبدالمؤمن ... دار العباده ... بازگشته بودند
رسیده ... حجت ... قتل ... السیف ... نهادند
مولانا فخرالدین ... از الطبقه ... از ... نمودند
نهاده بودند ... الفضا ... سال ... یکی از ...
عبدالمؤمن خان بر سر علیقلیخان ... جمعی از مردم ... القلعه ... ساختند ... قزلباش
بر سر ... آمد ذکر آوردن نعش غفران آثار موجب مبارک حضرت شاه جنت
مکان از مشهد مقدس به دار السلطنه اصفهان و نقل نمودن به عتبات عالیات ...
در همین اوان ... شاه اسمعیل ... نعش ... مشهد ... بود مرتضی قلیخان حاکم
مشهد مقدس ... علیقلیخان شاملو ... حضرت ...

که معلی متولی [illegible] از نصاب [illegible] اقرب [illegible] چند روز [illegible] مسطور [illegible] بود تا اگر شخصی که اراده [illegible] بالحق [illegible]

استرآبادی [illegible] سید علی صدر [illegible] علی اختلاف [illegible] و شیخ حسن [illegible] مشهدی در حرم مقدس البته [illegible] مبارک محل دیگر [illegible]

اندر صدور [illegible] گشته [illegible] آنجا [illegible] شده و حفاظ [illegible] مبارک [illegible] در

آنمکان [illegible] نامور بود در آنمکان [illegible] شاه جنتمکان [illegible]

استشهاد [illegible] بود چنین که عبدالمؤمن خان [illegible] مشهد مقدس [illegible] بود [illegible] در آمده [illegible]

شاه جنتمکان و شاهزادگان [illegible] بیرون آورد [illegible]

بیرون آورده و بعد [illegible] عبدالمؤمن خان رسانید [illegible] شاه جنتمکان [illegible] اطلاع

[illegible] بهادر [illegible] اوستاد [illegible] آورده [illegible] رسانید که [illegible]

رسوخ [illegible] بهادر [illegible] تعالی [illegible] آن مکان بیرون آورده [illegible] مشهد مقدس

مهر کرده [illegible] مشهد مقدس بود [illegible] نقش [illegible]

[illegible] اصفهانی [illegible] بهادر در [illegible] اطلاع یافته چند روز [illegible]

بهادر [illegible] اصفهان [illegible] روزی [illegible] نقش [illegible]

و [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] بهادر [illegible]

و احسان [illegible] اظهار کرد که [illegible] تعلق ندارم [illegible]

[illegible] بهادر [illegible] رسیل [illegible] آورده [illegible] بهادر [illegible]

که [illegible] کرده [illegible] ایران [illegible] به میان آورده [illegible]

[illegible] نقش [illegible] تشریف [illegible] سید [illegible] التعظیم و التکریم [illegible]

حقیقت [illegible] رسانید حضرت اعلی [illegible] حکم [illegible] صادر [illegible] السلطنه

اصفهان [illegible] استقبال [illegible] نقش [illegible] کمال توقیر و احترام به دار السلطنه [illegible] رسانند [illegible] سید [illegible]

بیرون آمده [illegible] نقش [illegible] رسانیدند [illegible] رضاقلی [illegible] بهادر [illegible]

[illegible] اصفهان رسیدند حضرت [illegible]

[illegible] امام [illegible] زین العابدین [illegible]

[illegible]

[illegible] صورت [illegible]

که عبدالمؤمن خان [illegible] مشهد مقدس [illegible]

[illegible] بیرون آورده [illegible]

[illegible] احترام [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] بهادر [illegible]

در [illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] آورده [illegible] نقش [illegible]

در جای نیکان [illegible] مفوض گشت سعادت [illegible] تحقیق **بیان وقایع متنوعه که درین سال روی داد**

درین سال المجیان الاطراف و [illegible] اعلام بدرگاه [illegible] پناه آمد بعضی [illegible] اصفهان [illegible] سعادت [illegible] رسیده [illegible]

سعی [illegible] المجیان [illegible] خان [illegible] تحف و هدایا [illegible] بنظر کیمیا اثر رسانید [illegible]

مذکور میرزا ضیاء الدین کاشی و ابونصر خوافی بودند که از جانب [illegible] جلال الدین محمد اکبر پادشاه [illegible] هندوستان

همراه [illegible] سلطان [illegible] سال [illegible] دار السلطنه [illegible] سعادت [illegible]

مذکور و امیر رفیع الدین [illegible] آمده [illegible] تمام [illegible]

ابونصر [illegible] ولایت خواف [illegible] سلطان [illegible] رسالت ایران [illegible]

سعادت [illegible] آمده [illegible] میدان [illegible] آذین [illegible] حضرت

اعلی [illegible] المجیان مذکور را [illegible] میدان [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible] میدان [illegible] صحبت

میدان [illegible] اصفهان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سال قبل [illegible] رسالت

[illegible] سلاطین عظام [illegible] سال [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] حاکم هرات [illegible] المجیان [illegible]

[illegible] حضرت اعلی [illegible]

[illegible] عبدالمؤمن [illegible] محمد قلی بیک [illegible]

[illegible] سلاطین عظام [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] السلام [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] خان احمد والی گیلان [illegible] بیرزاده [illegible]

[illegible] آمده [illegible]

[illegible] جلال الدین [illegible]

[illegible] محمد [illegible] جلالی [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] حضرت اعلی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] حکم قتل [illegible]

حضرت اعلی [illegible] قتل [illegible] اعمال [illegible] گیلان [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible] حاکم [illegible] ولایت [illegible] ولایت

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] خان [illegible] ملک [illegible]

[illegible] قتل عام [illegible]

حاکم [illegible] حکم [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible]

شرف الدین علی است ... یکی ... بعد از الطغیان ... عصیان ... السیف ... جمعی از قورچیان ... کوکلان بودند

بی‌ستون ... چون ... سلطان حیدر میرزا ابن سلطان ... که تا ... در جبال ... سلیمی

این ... باستقبال ... بوده و چون ... حسنات ... دولت ... دست ... که سید ... اعتقاد ... صفوی

نژاد در بلاد روم ... الطاف ... الی الله ... شهریار ... استرآباد انگیز

با ... اولاد ... در ... استقبال ... همایون ... که ... ایران ... تعصب

از نتایج دولت و اقبال ... حال ... حضرت ... تمام ... شدند ... عاقبت ... در

استرآباد ... محمد ... همایون ... طایفه ... استرآباد ... بدون

مسرور ... دار السلطنه اصفهان ... رسید ... سلطان ... گشته ... اول ... طوایف

سکان ... ترکمان ... السلاطین خوارزم متعلق در ... استرآباد ... آل ... گرگان

اهمیت ... طایفه ... ترکمان ... اکثر ... در ... از

و کار ... قبایل ... بودند و جمعی از ... گرگان ... آمده در

بسیار در ... بعضی اوقات ... مطیع حکام استرآباد بوده ... و بعضی اوقات عصیان ... ورزیده اعمال

و اوباش ایشان ... ملک ... ترکمان ... احوال ...

از حکام قزلباش ... استرآباد ... ترکمان ... اعلی

و حفظ ... تبیه ... اهالی ... رسانیده ... بسیار ...

بان طایفه ... گرده ... ایشان ... آمده در زمان ... حسن خان

همایون اعلی چون اوزبکیه در خراسان لوای اقتدار افراخته ولایت ... بعد از ... کوکلان ... استرآباد متصل ... بود

اوزبکیه ماوراء النهر آمده بود حضرت اعلی ... جهت احتیاط ... ترکمان ... اوزبکیه ... اند

مطیع ... استرآباد ... بعد از ... اعلی ... آغاز نهاده ... حکم

ایالت استرآباد ... بوده ... گرگان ... بوستان

عبدالله ... استرآباد ... چند سال ... حسب ... استرآباد

کرده ... اعلی ... خوش

بیرون ... جوان ... ایالت استرآباد ... محمد خان ... صدور یافت

و ... سال ... اعلی ...

بود ... دار السلطنه اصفهان ... رحمت ... الحمد ... عالم

مرد ... ایام ... سلوک ... عالم ...

نود ... اصفهان ... تاریخ فوت او گفته اند مصرع مستوفی ... بسال

زینت ... ازعرصه ... آسمان ... در ... کم

... مراد ... عدد ... شود

و الف ... تاریخ ... منصب ... برادر ... میرزا ... بود

آغاز سال ... ترکی مطابق سنه ... که سال یازدهم جلوس همایون شاهی اعلی ...

نوروز ... در این سال همایون فال روز ... دهم شهر شعبان اتفاق افتاد شهریار کامکار ... اعلی حضرت اعلی

شاهی بدار السلطنه قزوین انتقال داشتند و از خلاف طبع جابه مانند [illegible] ایلچیان روم [illegible] خیمه [illegible] از نظر شاهی [illegible]

برودت هوا در فصل زمستان شتافتند [illegible] از آنکه [illegible] از آسمان متواتر [illegible] بود [illegible] جشن نوروز [illegible]

نمود بعد از آنکه [illegible] انهدام یافته افواج قاهره [illegible] الملک [illegible] فرمانروایی [illegible] گشتند

فرمان [illegible] شهر [illegible] ایوان چهل ستون [illegible] مجلس [illegible] سلاطین [illegible] اطراف

و اکناف [illegible] اعلی [illegible] بمحفل [illegible] تزیین [illegible] انعقاد [illegible] طبقات ایام [illegible]

یافته [illegible] اقبال [illegible] جلال [illegible] اوایل [illegible] فرخنده فال [illegible] سعادت طالع و اطلع

اقبال لامع [illegible] سلطنت [illegible] شاه [illegible] لم یلد و لم یولد [illegible] مسعود

میرزا سلطان محمد موسوم گشت و تبلیغ خبر مسرت [illegible] اطراف و جوانب [illegible] شادی [illegible]

صغیر و کبیر [illegible] لشکر [illegible] حضرت [illegible]

سحاب [illegible] اوقات [illegible] روز [illegible]

برای [illegible] سلطنت [illegible] گردید [illegible] در اوایل [illegible]

اوزبکیه [illegible] خراسان [illegible]

جنود اوزبک [illegible]

حسین [illegible]

[illegible]

شد [illegible]

[illegible] علیخان [illegible]

[illegible]

[illegible] علیخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیخان [illegible]

خراسان [illegible] علیخان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible] علیخان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

بدرویش علی خلیفه سپرد و بعضی لوازم پایه سریر اعلی عرض نموده متقبل لوازم پیشکش شاهانه گردید علیخان کارکیا در حین انتظار دست از قلعه بازداشته
و انچه در سر سالیان میکرد دید اگر از وی بگیلان [illegible] صفیدان کارکیا پشیمان شده [illegible] بخدمت درویش علی خلیفه کمر بسته
و او از مخالفت اولیاء دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون رشته اخلاص از دست داده بود ادبار روی آورده حرام نمکی از او
او شد بمکافات آن گرفتار آمد چه چند از اوان جلوس همایون الی آن یوماً فیوماً تباشیر افتتاحی آثار فتح جلال همت آن اعلی
گشته ابواب فتوح بر چهره امانی و آمال اولیای دولت قاهره مفتوح گردیده اما در سال مبارک چند فتح عظیم روی داد و در یاد
از سنین همایون نسیم الطاف الهی در اهتزاز آمده کل ولایت طبرستان و قلاع سپهر ارتفاع مازندران و رستمدار و الکا
بحیطه تسخیر و تصرف اولیاء دولت ابدی الاتصال در آمد ارباب طغیان و عصیان خصوصاً علیخان کارکیا و ملک [illegible] و لاکان [illegible]
حاکم رستمدار گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع این سال مرقوم قلم وقایع رقم میگردد ذکر تسخیر ولایت رستمدار
و بدست آمدن قلاع الوار بعنایت حضرت [illegible] ولایت رستمدار میانه مازندران و گیلان واقع است مشتمل بر دشت
و جبال طول آن از حدود آمل مازندران تا سرحد گیلان عرض آن از کوه دماوند تا کنار دریای خزر [illegible]
رستمدار [illegible] ملک کیومرث بن بیستون بن گستهم [illegible] انوشیروان [illegible]
ساسانی درست میکردند [illegible] حاکم [illegible] دار الملک [illegible]
بوده راه یافته بعضی دیگر از ولایت مذکوره بتصرف سلاطین ایران در آمده [illegible] شده و آنچه در تصرف رستمداریان مانده
لاریجان و نور و کجور منقسم بوده [illegible] اولاد ملوک انقسام یافته چنانچه [illegible] در عهد شاه جنت مکان [illegible] از ایشان کجور
و دار الملک قیام داشته ملک بهمن والی لاریجان که در عهد قدیم از توابع کجور بوده و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی
کجور بوده در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ملک سلطان محمود و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند

و بهر یک متصرف ملک موروث بودند و در وقتی که موکب همایون در ییلاق لار بود هر دو بپایه سریر اعلی آمده ملازمت [illegible]
پادشاهی اختیار نمودند [illegible] عافیت [illegible] الکا خود را پیشکش نمود [illegible] اعلی در ساوه [illegible] اقطاع او
مقرر گشته در آنجا باجل طبیعی فوت شد و ملک جهانگیر حاکم کجور در سلک مقربان مجلس [illegible] منسلک گشته [illegible] امثال و اقران ممتاز
ملک موروث [illegible] حال او بعد از او اولاد ملک بهمن [illegible] القصه چون ملک بهمن [illegible] اعمال ناصواب
رسیده [illegible] اولاد او ملک کیخسرو [illegible] ساله [illegible] برادران او [illegible] در قلعه [illegible]
با کمال [illegible] آن قلعه [illegible] ملک کیخسرو [illegible] واقعه [illegible]
پادشاهی [illegible] قدرت [illegible] مخالفت [illegible] ملک بهمن [illegible] ظلم و اعمال ناشایست [illegible]
که عدم [illegible] خود [illegible] در مقام حفظ و حراست قلعه و فرزندان او [illegible] ملک کیخسرو [illegible]
اعلی [illegible] سلسله [illegible] سعادت بساط بوس [illegible] قلاع خود را در تسلیم
دیوان اعلی نماید محمد بیک [illegible] که از عظمای طایفه [illegible] و از مقربان [illegible] بضبط اموال ملک بهمن [illegible] و
فرزندان او مامور گردیده روانه [illegible] قلعه [illegible]
بتصرف در آورده اموال ملک بهمن را از نقود [illegible] بضبط در آورده
با اولاد و توابع و فرزندان [illegible] آورد و چون [illegible] حضرت اعلی ملک سلطان حسن وعده [illegible] نموده بود [illegible]
[illegible] ملک بهمن [illegible] فرزندان او [illegible]
[illegible] فرزندان او [illegible] پادشاهی [illegible]
گرفتار آمده [illegible] ملک سلطان حسن [illegible] الکا [illegible] ملک سلطان حسن [illegible]

مقبول حاکم قزلباش محسور گشت و دولت ازان سلسله سپری گردید مکافات سوء اعمال خانواده او بار دیگر بیاد رفت
شعار الاقبال [illegible] قلعه عظیم داشت و [illegible] بود و باندک [illegible] در زندان [illegible] بودند که [illegible] سال
باندک [illegible] محبوس ماند و [illegible] تخمین [illegible] نمود که [illegible] از انتقام عداوت [illegible] گردیده [illegible] سال در زندان
او بود و عمرش در زندان بسر آمد

ذکر تسخیر ولایت کجور و گرفتاری ملک جهانگیر

قبل ازین تحریر پیوسته که ملک جهانگیر در ولایت رستمدار معزز و محترم بود و حضرت اعلی شاهی او را [illegible] ساده لوحی [illegible]
کمال شفقت یاد [illegible] جهالت و جنون بر او غلبه کرده بواسطه غلط دیوانگانه با کمال عزت و اعتبار [illegible]
از پایه سریر اعلی فرار نمود بکجور رفت و قلاع خود را استحکام داده سالک طریق عصیان گردید چون خاطر خطیر همایون از فتح
و تسخیر قلاع لارجان و بدست در آمدن اولاد ملک بهمن فراغت یافت متوجه تسخیر کجور و بدست در آوردن آن
بدبخت گشته قورچیان عظام را [illegible] الله قلی بیک قورچی باشی بدفع او مأمور نمودند و ایشان از دار السلطنه قزوین
متوجه آن صوب گشته ملک جهانگیر بقلعه کجور که بقلعه ماران کوه اشتهار دارد متحصن شد و قورچیان عظام قلعه را محاصره نموده
در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودند و توپچیان خاصه شریفه در پای قلعه توپ بزرگ ریخته قلعه کوب نمودند و بین الجانبین جنگ و جدال
و تنوع [illegible] در اثنا واقعه غریب روی داده [illegible] در مقام غدر در آمدند
و بمقتضای [illegible] اگرچه از ملکان عظام قلعه [illegible] ملک جهانگیر
[illegible] نمود [illegible] قورچی [illegible] لشکر [illegible] آورده محصوران قلعه ماران کوه را از ضیق
محاصره نجات [illegible] اظهار اطاعت و بندگی [illegible] کرده [illegible] از قلعه خود بیرون آمده نزد قورچی باشی
آمدند و در تسخیر قلعه ماران کوه [illegible] قورچی [illegible] آمدن [illegible] بپایه سریر اعلی عرض نموده [illegible]

عنایت شده مشمول انواع نوازشات شاهانه گشته اما حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی بعکس فرمودند که [illegible] ایمن
نبوده احتیاط خود را از دست ننهند و الحضرت [illegible] در اردوی قزلباش [illegible]
[illegible] در آمده در فیصل مهم قلعه تدبیرات میکردند و انتظار [illegible] کشیده قورچیان با کمال [illegible]
[illegible] بقول و فعل ایشان اعتماد نموده بود در روزی که قورچی باشی بحمام رفته بود [illegible]
ضروری دارند [illegible] سلاح و یراق [illegible] آمده بودند [illegible] از این حال آگاه [illegible]
آمدن کس بطلب [illegible] ایستاده [illegible] اشاره نموده [illegible]
[illegible] معرفت [illegible] قوم عذار [illegible]
[illegible] بعد از قتل [illegible] بدست در آمدن [illegible] ملک جهانگیر از قلعه داری تنگ آمده برادر [illegible] قلعه
که داشت [illegible] از قلعه ماران کوه بیرون آمده بقلعه دیگر رفت در [illegible] اقامت [illegible] در آمده [illegible]
[illegible] قورچیان عظام اطلاع یافتند که ملک جهانگیر در قلعه [illegible]
چوب بسیار [illegible] برجی از بروج قلعه را [illegible] پایان [illegible]
پوشیده [illegible] برج قلعه رفته نفط و آتش همراه برده در آن چوبها [illegible] چند برج سوخته [illegible]
سینه [illegible] آتش [illegible] قلعه داری عاجز آمده فریاد الامان بر آوردند و قورچیان قلعه [illegible]
از برادر آن ملک جهانگیر ملک کاووس [illegible] که در قلعه بود بدست آورده برادر دیگرش ملک [illegible] که در قلعه [illegible]
ابن حسین خان [illegible] در آنوقت حاکم [illegible] بود بدست آورده نزد قورچی باشی آورد [illegible]
کجور [illegible] سایر الناس در سلک رعایا منتظم گشتند بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام [illegible]

پراکنده شدند متجسس و تجسس ملک جهانگیر مشغول گشته از قضای آسمانی جمعی از طایفه صوفی ملازم ملی سلطان حاکم رانکوه

گیلان که حسب الحکم اشرف اعلی بامداد و کومک قورچی باشی می آمده اند در راه بملک جهانگیر دچار شده اند که با جمعی قلیلی [illegible]

در میان میبایست تغییر مکان میکرد چون صوفیان مذکور را دیده اند ملک جهانگیر رفقای خود را آگاه کرده الجماعت بدست اتباع [illegible]

باز داشته شد میرزای دولت قاهره و قلاوزی تایید اقبال در شکنائی [illegible] رسیده او را از میان برداشته در [illegible] محمد ملک

در [illegible] گرفته شد و صوفیان او را داشته بهنگام از اردوی قورچی باشی گریزانیده خود بدرگاه معلی بردند و قورچی باشی

حقیقت این فتح مبین را سرمایه سریر اعلی عرضه داشت نموده در رفتی که رایات نصرت آیات در [illegible] استان [illegible]

شاهوردیخان را بدست آورده بود [illegible] از [illegible] مسامع همایون کردید حضرت اعلی لوازم [illegible] سپاس حضرت مفیض [illegible]

تقدیم رسانیدند و چون از ابن حسین خان مردم او در تسخیر ولایت شکور خدمات [illegible] آمده بود در اوایل حال الکاء کور

بجایزه و صله و مشار الیه شفقت شد بعد از فتح خراسان که ابن حسین خان حاکم [illegible] شد کور بقورچی باشی مرحمت

گشت قورچی باشی برادران ملک جهانگیر و سایر گرفتاران را مصحوب خود گردانیده روانه درگاه معلی گردید و در

سال [illegible] حسب الفرمان [illegible] وجود ملکان مذکور و اتباع ایشان [illegible] صفحه حیات محو گشت

دولت [illegible] سلسله ملوک [illegible] با نقضا [illegible] کل الولایت بتصرف امرای عظام [illegible] قرار گرفت

ذکر اختیار نمودن حضرت اعلی شاهی ظل الله و بردیخان حاکم لرستان عباسی و بدست آوردن او و تفویض

ایالت الوار لاکن حسین [illegible] صحیفه پرداز حوادث روزگار اعنی کلک بدایع نگار در صحیفه [illegible] ثبت [illegible]

بود که چون [illegible] خان [illegible] آصف صفات اعتماد الدوله حاتم بیگ حسب الفرمان [illegible] در استان

متوجه [illegible] بودند شاهوردیخان عباسی با ایشان [illegible] از اعمال ساقی [illegible] در مقام [illegible]

وتعلقات کرده بوساطت ایشان استدعای عفو تقصیرات خود نمود و ایشان [illegible] وقت او را استمالت [illegible]

شاهی گردانیدند بجهت [illegible] فیض [illegible] لرستان را [illegible] داده [illegible] در برابر جرات و جسارتی که از و در [illegible] سلطان

بیات بعضی اعمال که بعد از آن از و ظهور آمد تادیب و تنبیه او ضمیر انور جهانگیر گشت غیرت شاهانه رضا [illegible]

[illegible] اما بجهت صلاح اندیشی ساخته [illegible] اعتماد الدوله [illegible] در کار او تغافل می ورزید اما

از اطوار او [illegible] اخلاص [illegible] بشیوه [illegible] حالت [illegible] طرف

کرده [illegible] آمده [illegible] اندرونی [illegible] بر مزاج مبارک اشرف

گران آمد [illegible] نظر [illegible] افعال ساقی [illegible] متوهم و ترسان [illegible] حضرت اعلی شاهی

خوفناک بوده بجهت [illegible] و سیلاخور [illegible] در این سال [illegible] آن

قبایل [illegible] لرستان [illegible] اردوی معلی متوجه لرستان شده

در حدود لرستان بدست مردم شاهوردیخان در آمد حضرت اعلی ابوالقاسم بیگ قورچی [illegible] او

فرستادند و شاهوردیخان چند روزی قورچی را [illegible] صورت نگاهداشته در فرستادن تاخیر نمود [illegible]

[illegible] چنانچه میانه او و ابوالقاسم بیگ سخنان درشت [illegible] شنید شد [illegible] فرستادن

علاجی نیافت [illegible] و اخبار [illegible] قورچی مذکور اطوار متمردانه [illegible] معروض داشت [illegible]

علاوه انحراف مزاج اشرف گشته رفع او جازم شدند و او [illegible] اظهار [illegible] حضرت شاه

ایلغار بر سر [illegible] آوردند [illegible] تعیین نموده بود که هر گاه [illegible] السلطنه

قزوین [illegible] حرکت نماید منزل بمنزل [illegible] رسانند و در این اثنا [illegible] رسید که شاهوردیخان در خرم آباد

خبر اقامت نصب نمود. اراده ایلغار نمودن بر سر او از خاطر خطیر سر بر زد و با خواص مقربان مشورت نمودند اما بسیار
لشکریان اطلاعی از مکنون خاطر اشرف نیافته آنحضرت بعقل دوراندیش صلاح انسب دانسته که شاهوردیخان
که مرد آگاه و بارای و بصیرت است از محافظت حال خود غافل نیست بکتابت اشتباه اظهار رفتن اصفهان فرمودند و بدان صوب
در حرکت آمدند تا بلده ساوه رفته از ساوه بآوه تشریف بردند و از آوه عطف عنان بجانب لرستان فرموده ایلغار
کردند تا قصبه بروجرد که قریب بیست و پنج فرسخ مسافت است در شبانروزی طی کرده لحظه از حرکت نیاسودند و اسبها
اکثر ملازمان رکاب اقدس از کار ماند در حوالی بروجرد زیاده از پانصد نفر در موکب همایون نمانده بود در آنجا
بجهت رسیدن جمعی از جنود ظفر ورود اندک توقفی نموده باز سوار شدند تا صبح هشت فرسخ راه پیموده چاشتگاه
بظاهر قصبه خرم آباد رسیدند در آن وقت زیاده از چهل پنجاه نفر از قورچیان و غلامان و مقربان همراه نبود الحاصل از کنار
قصبه متوجه منازل او که در جنب قلعه است گردیدند که بر دور خانه او محیط گشته او را بدست آورند اما از سپاهیان
او هر روز قاصدی میرسیده و خبر توجه رایات جلال باصفهان میگفته مع هذا او اعتماد نمیکرده و میگفته که تا بلده ساوه
ممکنست که عطف عنان بر لرستان نمایند حزم و احتیاط مرعی میداشته و در کنار رودخانه بر سمت راه صد مرد
خبر آگاه بطلایه نشانده [illegible] انجا بوده و چند اسب [illegible] از منزل را از جای بیرون آورده با زین و لگام
در پهلوی خود بسته [illegible] اکثر قاصدان دیگر از ساوه رسیده و گفته که تا آوه همراه موکب همایون بودم که توجه
اصفهان کرده اند شاهوردی [illegible] خاطر جمع کرده بود اما در روزی که حضرت اعلی چاشتگاه بخرم آباد رسیده
صبحی [illegible] گفته که از طرف بروجرد سواران دیدم که بایلغار می آیند مشار الیه از خوف و بیم الوار که مبادا بجهت
عافیت طلبی با او غدر ورزند [illegible] حزم و احتیاط مرعی داشته بی اطلاع خیل و سپاه مستعد سواری شده [illegible]

و عورات را سوار کرده نقود و جواهر و مرصع آلات خود را بار کرده با چند نفری از خدمتکاران معتمد روانه جانب
صیمره نموده و خود لحظه در [illegible] ایستاده بود چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند در کنار باغات
راه غلط کرده بطرف رودخانه که محل اقامت شاهوردیخان بود افتاده اند شاهوردیخان چون از دور سواران
بیگانه دیده راه فرار پیش گرفته غلامان باو رسیده تا نیم فرسخ تعاقب او کرده اند چون در عقب کومک نرسیده
لاعلاج بازگشته اند اما چون حضرت اعلی بمنازل او رسیده مشخص شد که او در خیمه نبوده تا از میان باغات
بیرون آمده بخیمه رسیدند او نیم فرسخ راه قطع نموده بود لحظه توقف فرمودند که جمعی از عقب برسند دیر رسیدند
و اسبان ملازمان رکاب اقدس چنان از کار مانده بود که قدرت پیش رفتن نداشتند چون تعاقب
او بنفس همایون مقتضی عقل دوراندیش نبود و از حزم و احتیاط دور مینمود تا سه روز در خرم آباد رحل اقامت
انداخته توقف فرمودند اکثر قبایل الوار که در آنجا اقامت داشتند بملازمت مشرف شدند و حضرت
اعلی حسین بیگ و منصور بیگ سلوزی پدر او را که خال شاهوردیخان بود بمحافظت ایل و الوس مأمور
ساختند و چون در این سال دو کس از مخالفان دولت از ارباب عصیان و طغیان که [illegible]
جهانگیر والی [illegible] باشند بدست دولتخواهان اخلاص شعار گرفتار شده بود حضرت اعلی مؤدای کلام مجرب
لا تمنی شیئا الا وقد تلف همت والا بگرفتن شاهوردیخان نیز مصروف داشتند و باتفاق الطاف
الهی و معاونت [illegible] اقبال بدین عزیمت بطرف صیمره توجه فرمودند و در آنجا مشخص شد که شاهوردیخان
در صیمره توقف نموده غلامان خاصه شریفه [illegible] الله وردیخان قولر آقاسی و جمعی دیگر از ملازمان
رکاب اقدس [illegible] بیگ [illegible] استاجلو بطلب او فرستادند و ایشان [illegible]

بطرفی که مظنه دفع او بود رفتند شاهوردیخان بشاهرخ نامی از اقوام خود که از جانب رومیان سنجق
قلعه جنکلر توابع بغداد بود پناه برده باعتقاد آنکه لشکر قزلباش پای بدین زمین مستور رو بدین نخواهند نهاد و در آن
قلعه توقف نموده بود چون ادبار با او روی آورده قایدان اقبال راه طلبکاری او پیمودند از خبر ظهور ورود
الله وردیخان و غلامان از اصحی بسمت القلعه عبور افتاد و از شخصی که کاو یاری مینمود در تجسس شد که انتقام کردن
با کوچ و فرزندان بدین قلعه آمده بما نحط از کرد راه بپای قلعه تاختند و جمعی از شجاعان جنگ دیده کار آزموده
در پای قلعه پیاده شده از روی تخته پل بدر و از پشت تاختند و مردم قلعه آگاهی یافته برج و باره بر آمده
بمدافعه مشغول شدند و از جانبین شغیر تیر و تفنگ آمد و شد آغاز نهاد و غلامان که بدروازه قلعه رسیده
بودند از بیم بازخواست پادشاهی و ضبط سردار لشکر قدرت بازگشتن نداشتند آتش بدر قلعه زده
سر بار بسر کشیده انتظار فرجه میکشیدند که خود را بقلعه اندازند و چون شعله آتش زبانه کشیده در و پیکر
قدرت پیش آمدن و سپردن آتش نیافتند تا در و ب قلعه میسور شده فرجه بهم رسید غلامان بیکبار
در و برج و ختان طلادری در بر از میان آتش بقلعه دویده داخل حصار شدند و اهل قلعه بعضی بر بالای
حصار و بعضی دیگر بر بام خانها بر آمده بجنگ مشغول شدند شاهوردیخان بر بام خانه خود بر آمده تفنگی در دست
داشت هر چند خواست که جانب غلامان اندازد آتش نگرفته از روی غیرت و تندی مزاج آواز بر اهل قلعه
کرده تفنگ را از دست انداخته تیر و کمان بر داشته صحیح القولی نقل نمود که چون تیر اول انداختم ندانستم که
گسیخت دانستم که رشته دولت من گسیخته شده و بخت روی از من بر تافته ادبار غالبیت و اقبال
محاربت کنار از نیز دور انداخته دست از محاربه باز داشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ بدارید

با باتفاق بستوان آمد تا بقدر در فستوان او بگیرد و کس فرستاده از الله وردیخان التماس نمود
که حکم کند که احدی با اولیای من متعرض اهل این قلعه نگردد بالجمله غلامان متعاقب یکدیگر سمندروار از آتش
عبور نموده بقلعه در آمدند و چون الوار دست از جنگ کشیده غلامان نیز دست از حرب الوار نمودند الله وردیخان بلوازم
مردمی بجای آورده جمعی را بمحافظت و محارست اهل حرم و فرزندانش تعیین نمود شاهرخ مذکور که بر سنجق روی
و حاکم این قلعه بود چون در میان جنگ زخم مهلک خورده بود و او را همراه باردو آورده که جراحان بمعالجه بپردازند
چون باردو رسید از هم گذشت و معدودی که با شاهوردیخان بآن قلعه آمده بودند بعضی در جنگ کشته شده
و بعضی دیگر گرفتار و برخی پراکنده شدند الله وردیخان شاهوردیخان را با فرزندان و متعلقان و گرفتاران مصحوب
خویش گردانیده باردو آورده و در کنار آب صیمره زنجیر بر گردن او نهاده سر زنجیر را الله وردیخان بدست
گرفته بدولتخانه همایون آورده زبان حال منهیان بدین مقال مترنم گشت **بیت** سری کز طوق تو پیچیده رائی
مبادا از طوق بیداد تو رهائی شاهوردیخان جوان خوش سیما نیکو قیافه بود و اگر ابله که تعلق بکار جهان
و تنها بکار آید میکرد احتمال قریب داشت که مغفی باد و رسید اما او در کمال نخوت و عجب و غرور که در هیچ وقتی
خصوصا در هنگام نکبت بر گشتگی و حضور اقدس پادشاهان مذموم است سلوک کرد و از ناصیه احوالش
نفاق و شقاق نمایان بود و در میزان عدالتش بر وجود سنجیده تر آمده او با چند نفر از هواخواهان در سما بیا بیا
رسیدند و قنبر بیک استاجلو و جمعی از عساکر منصوره که بسرکردگی او بطلب شاهوردیخان رفته بودند
بطرف بادرائی رفته در آنجا از دست درازی چند بر رعایای تابع الکای بغداد نموده دواب و اغنام بسیار
غارت نموده بودند و چون بازگشته باردو آمدند امیر منی مرضی خاطر اشرف نبود که مال رعایا بتاراج

رود غارت مذبور را تعجیل نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند که بصاحبان باز دهند و از صدره و کوچ کرده بخرم اباد آمدند و حسین خان ولد منصور بیک سلوزی را تربیت فرموده حکومت لرستان سوی صدره و هندمین و محال قریب بعد از که طهماسقلی سلطان ایمانلو شغفت شد بحسین خان مذبور تفویض یافت چون جماعت خانه بیدل با جماعت سلوزی عناد میورزیدند و بهواخواهی شاهوردیخان و اولاد شجاع الدین اطاعت سلوزی نکرده حکومت حسین خان را کاره بودند الطایفه مورد غضب شاهانه گشته معتمدان آن طبقه را با جمعی دیگر از الوار که مظنه فساد داشتند در خرم اباد بقتل رسانیدند و جهانگیر نامی از اولاد شجاع الدین که در میانه جماعت بیات بود مجهول گردیده و پسر شاهوردیخان را بقلعه الموت فرستادند اما زبدان فراموشان رفته از حال ایشان از اکثری شد خبری باز نیامد القصه حکومت عباسیان در لرستان سپری شده سایر الوار ملازمت حسین خان مامور شدند و رایات جلال مطفور و منصور بمقر سلطنت معاودت نموده حسین خان بملازمت بمین تربیت شاهانه در حکومت انولایت استقلال یافته روز بروز بپایه قدر و منزلتش بلندی مییافت تا حالت تحریر این نسخه عالم آرا که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده در کمال شوکت و اقتدار الحکومت و دارائی الوار مشغولست و دیگر پاسخ اولاد شجاع الدین را غیر از این قدرت و استبداد نبوده

ذکر فراری علیخان کرایلی و متعاقب شدن او

سابقا نگاشته کلک بیان گردید که علیخان کرایلی از طریق اخلاص و یکدلی منحرف گشته مسلک طریق عصیان و طغیان شد حضرت اعلی از الکای او جاجرم و بعضی محال را بتوکل خان کرایلی و قلعه‌های حصار و رو غند و بعضی محال دیگر را بدرویش علی خلیفه تفویض فرموده و حسین خان شاملو حسب الامر اشرف قلعه

بای حصار و رو غند و بعضی محال دیگر را بدرویش علی خلیفه را که مامن علیخان بود گرفته درویش علی خلیفه را در انجا متمکن ساخت و اکثر عظما و ریش سفیدان کرایلی از او روگردان شده رضا خاطر مبارک اشرف جسته بخدمت درویش علی خلیفه و توکل خان کمر بسته علیخان قرین یاس و حرمان در الحدود بی سر و سامان میگشت چون کم ترتیبی میان او و نبگیه رفته بود و از عبد المؤمن خان متوهم گشته فرار نموده بحضرت اشرف آمده بود و اعتمادی را و نبگیه نداشت بدانجا نتوانست رفت کس نزد منصور خان کرایلی که با او نسبت قومی داشت و از جمله شاهی سیونان بود و با یکدیگر عناد میورزیدند فرستاده التماس ملاقات نمود منصور خان رضا داده مشار الیه با چند نفر از ملازم و خدمتکار بخانه او آمده خواست که بحیله و تدبیر او را با خود متفق سازد و بمعاونت یکدیگر در انولایت فتنه و فساد قیام نمایند منصور خان چون همت از فتنه و فساد مجتنب بود سخنان نفاق آلود او را بسمع رضا نشنود و ملاحظه کار خود و ایل و عشیرت کرایلی کرده از بیم سیاست و غضب شاهانه او را از دست نتوانست داد گرفته محبوس ساخت و حقیقت ما جرا را بعرض اعلی رسانید حضرت اعلی حسین ابا کش را فرستاد که علیخان را بپایه سریر اعلی آورد و مشار الیه بمیانه کرایلی رفته علیخان را گرفته کنده و دو شاخه کرده در وقتی که رایات نصرت آیات از لرستان معاودت نموده بطرف بروجرد رسیده بودند آورده بنظر مبارک اشرف رسانید چون نایره غضب شاهانه درباره او اشتعال داشت و فی الواقع قدر شفقتهای شاهی ندانسته بکفران نعمت که بدترین ذمایم است اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود شحنه غضب بتادیب او پرداخته همچنانچه دیده بصیرتش کور شده

صنایع آلهی پوشیده گشته بود چشم جهان بینش را از حدقه بیرون آورده از نعمت دیدن عاطل
ساخته قطع بعضی از اعضا و جوارح کرده عبرة للناظرین بدان هیأت و سان در آن بیابان انداختند
و کوچ کرده از بیم سخط پادشاهی احدی از رعیت و سپاهی را قدرت آن نشد که بقصد
ثواب آخرت محافظت او پردازد **بیت** بکافر نعمتی گردید مشهور ** بسختی کرد جان از کالبد دور
خوشا حال بازماندگان بساط قرب و منزلت که دیده عبرت بین گشوده بنظر مآل حال و عاقبت احوال
اندازند و قدر عافیت شناخته خود را بدام کفران نعمت و ضلال دنیا و آخرت نسازند **مصرع** گوش
سخن شنو کجا و دیده اعتبار کو **ذکر تسخیر قلعه اولاد مازندران که از قلاع مشهور است** دیگر از سوانح اقبال
که درین سال خجسته مآل بظهور آمد فتح قلعه اولاد است از قلاع مشهوره مازندران مجملی ازین احوال آنکه
در سال گذشته که فرهادخان بمازندران رفته بود اکثر محال مازندران را بحیطه تسخیر در آورده الوند سلطان
برادر خود را در مازندران گذاشته بود و قلعه اولاد را که از آثار قدیم پادشاهان فرس و محکمترین قلاع طبرستانست
و بتصرف الوند دیو بود و او سر بخط اطاعت در نمی آورد و بعضی از مازندرانیان دیوسار نیز بالوند
دیو و معتمدان آن ولایت که چاشنی حکومت در مذاق ایشان جایگیر شده دل از آن بر نمیداشتند
با الوند سلطان یاغی شده اطاعت شایسته بتقدیم نمی رسانیدند و الوند سلطان بمصلحت وقت
با الوند دیو و آن جماعت مدارائی میکرد چنانچه بعضی از ارباب غرض او را بمخالفت برادر و موافقت یاغیان
مازندران متهم ساختند اگرچه مشارالیه اندک بهره از جنون داشت و اعمال و افعالش موافق قانون
عقل نبود اما اینمعنی که مرتضی جنون کامل تواند بود ازو دور مینمود مجملا چون رایات جلال از سفر آستان

عود نموده بمقر سلطنت نزول فرموده بود فرهادخان را بجهت رفتن مازندران داده که الوند دیو و قلعه اولاد را بتصرف
در آورده ساحت آن ولایت را از خار تعرض ارباب طغیان پاک سازد فرهادخان تکیه بر اقبال بیزوال
شاهی کرده روانه آن صوب شد نخست برادر خود را که متهم بیاغیگری شده بود گرفته بپایه سریر اعلی فرستاد
و چون بر ضمیر اشرف ظاهر بود که اینمعنی بار لغزات است و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف ازو شده از
سفاهت و بیعقلی و نشاء جهل و خبطیست دریا تواند بود که بحسب ضرورت چند روزی با دشمنان
مدارائی کرده باشد بهر تقدیر او را مطلق العنان ساختند و فرهادخان در کمال شوکت و اقتدار
متوجه انتظام مهام کل طبرستان شده میانه او و الوند دیو نخست مراسلات بوقوع پیوست و او از
حال ملک بهمن قیاس حال خود نموده اصلا از خوف جان راضی بملاقات نمیشد فرهادخان
از اطاعت او مأیوس گشته متوجه محاصره قلعه اولاد شد الوند دیو چون بالفعل معین و یاوری
که او را از مضیق محاصره لشکر قزلباش خلاص سازد نداشت خود را محصور ساختن نتوانست اولاد و اتباع و عزیزان را
در قلعه گذاشته خود با معدودی از موافقان روی بجنگل نهاد فرهادخان بمحاصره قلعه پرداخته بحسن
سعی و تدبیر کار بر محصوران تنگ ساخت و جمعی از اهل قلعه را به انعام و احسان رام ساخته
چاره بجز بیرون آمدن و قلعه سپردن نیافتند و بیمن اقبال بیزوال شاهی فتح قلعه صورت پذیرفته تمامت
اموال و اسباب و متملکات الوند دیو بدست در آمده حقیقت این فتح مبین را بخدمت اشرف
عرض کرد و در وقتی که رایات جلال از قزوین بعزم سیر و صحبت باصفهان توجه نموده بکاشان رسیده
بودند خبر فتح قلعه اولاد رسید و فرهادخان بخلع فاخره و جایزه و جلادوی متکاثره سرافراز گشت

والوند دیو بی سر و سامان در جنگل و بیشه گردید هر روز در جائی و هر شب در مقامی در کمال بی آرامی
مقام داشت باقی احوال او در سال آینده رقم قلم بیان خواهد گردید ان شاء الله وحده العزیز

ذکر وقایع گوناگون که باقتضای سپهر بوقلمون بظهور آمد

در اوایل این سال ذوالفقار خان
که بایلچیگری روم رفته بود بمقتضی الهام معاودت نموده مکتوب محبت آمیز محتوی بر استحکام مبانی مصالحه
از جانب حضرت خواندگار آورد و هم درین سال میر ضیاء الدین کاشانی و خواجه ابو نصر خوافی ایلچیان
حضرت جلال الدین محمد اکبر فرمانروای هندوستان را حضرت اشرف ارزانی داشته بخلاع
فاخره و انعامات وافره سرافراز نمودند منوچهر بیک ایشیک آقاسی باشی غلام خاصه شریفه
بایلچیگری هند مامور گشته برفاقت میر ضیاء الدین روانه شد و تحف و هدایای نفیسه ایران
علی هذا القیاس و مکتوب محبت اسلوب در جواب مکتوب آنحضرت در قلم آمده و در آن نامه نامی بقلم
صداقت رقم نگارش یافت که چون همت والا منحصر بتسخیر ملک خراسان و استرداد ملک موروث از
اوزبکیه مقصور است و درین چند سال که جلوس بر مسند سلطنت و فرمانروائی ایران روی داده جهت
مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمد بدفع دشمنان بیگانه نپرداختیم و یکدو مرتبه که بعزم خراسان
واقعه از حوادث روزگار انتزاع آن ولایت در ید متغلبه اوزبکیه هیچ جا بجانب نهاد همت
والا نهمت پذیر نگشت اکنون که ازین امور فراغت روی داده و فرمانفرمای روم در مقام محبت
و دوستی در آمده از جانبین ابواب صلح و اتحاد و الفت مسلوک گشت کمر همت بدفع مخالفان
اوزبکیه و محاربه اعدا البته اراده داریم که بی تقصیر بانی با جنود ظفرورود قزلباش و یراق یساق چند ساله
روانه آن ولایت کردیم و بنیروی بخت و مددگاری اقبال باسترداد ملک موروث پردازیم همت بادشاهانه
و امداد و اتفاق بی پروایانه دریغ نداشته اگرچه بمدد ظاهری دور اند اما توجه باطنی دریغ ندارند که مصرع هرچه کنند
همت مردان کنند و ایلچیان را قرین اعزاز و احترام از راه کرمان و کیچ و مکران روانه فرمودند و چون با عالیات
دار السلطنه قزوین مقر دولت ابد قرین بود و گاهی جهت انبساط خاطر بر سبیل سیر و شکار بدار السلطنه
اصفهان که سلیمان اقالیم دانش و تمیز از غایت خوبی نصف جهانش گفته اند **بیت** اصفهان نیمه جهان گفتستند
نیمی از وصف اصفهان گفتستند تشریف برده در تنزهات الفرصه و الکشا بهجت فزای خاطر انور میبودند
و خصوصیات آن بلده جنت نشان از استعداد مکان و آب رودخانه زاینده رود و جویهای کوثر
مثال که از رودخانه مذکور منشعب گشته بهر طرف جاریست در ضمیر انور جایگیر گشته همت خاطر اشرف بآن
متعلق بود که در آن بلده بهشت نشان رحل اقامت انداخته توجه خاطر بترتیب و تعمیر آن مصروف دارند
لهذا درین سال که مطابق سنه الف هجریست درای جهان آرای ایشان قرار گرفت که دار السلطنه
مذکوره را مقر دولت ابد مقرون ساخته عمارات عالی طرح تماشیه بمن نیت صادق و عزم لایق
منوجه الصوب گذرنده سنتار العیش و خرمی در دولتخانه مبارکه نقش جهان گذرانیده اکثر اوقات را
بسیر و شکار صرف میفرمودند و شبها مجالس بهجت اساس آراسته و بساط عیش گسترده میشد و ایام
بهار عمارات عالی در نقش جهان طرح انداخته معماران و مهندسان در اتمام آن میکوشیدند و از دروازه
شهر یک دروازه در حریم باغ نقش جهان واقع و معبد دولت موسومست از آنجا تا کنار آب زاینده رود
خیابانی احداث فرموده چهار باغی در سر دو طرف خیابان و عمارات عالی در درگاه هر باغ طرح انداختند

وازکنار رودخانه تا پای کوه جانب جنوبی شهر انتهای خیابان قرار داده اطراف آنرا بامرا و اعیان
دولت قاهره قسمت نمودند که هرکدام باغی طرح انداخته در درگاه هر باغ عمارتی مشتمل بر درگاه و سباط
رفیع و ایوان و بالاخانها و منظرها در کمال زیب و زینت و بهار ترتیب دهند و در انتهای خیابان باغی بزرگ
طرح جهت خاص پادشاهی طرح انداخته باغ عباس اباد موسوم گردانیدند و پل عالی مشتمل بر چهل
چشمه بنظر درمی آمد قرار دادند که بر زاینده رود بسته شد هر دو خیابان بیکدیگر اتصال یابد
و تا عباس اباد یک خیابان باشد تخمینا یک فرسخ شرعی و از دو طرف خیابان جوی آب جاری گردد و در خیابان
سرو و چنار و کاج و غیره و غیره غرس شود و از میان خیابان نهری سنگ بست ترتیب یابد که آب از میان
خیابان نیز جاری باشد و در برابر عمارات چهارباغ حوضی آب زیرک بشکل دریاچه ساخته شود القصه
هرکس از امرا و اعیان و سرکاران عمارات بوقوف معماران و مهندسان شروع در کار کرده
در انجام آن ساعی باشند و از آن تاریخ تا حال که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده و این
شکرفنامه تحریر می یابد عمارات باصفا و باغات دلگشا بنوعی که طراح کارخانه ابداع در عرصه ضمیر مبارک
اشرف طرح افکنده بود بحیز ظهور آمده در کمال لطافت و نهایت خوبی اتمام یافته درختان سر
بفلک افراخته و اشجار میوه دارش گویی نظیر جنان شده آرد الحاصل هر باغی از آن رشک
فزای باغ جنان و عمارات منقشش که نقوش بدیع بذهب مزین و تصویر مصوران نادره کار
آراستگی دارد و سدیر و خورنق ازین نشانیست بلکه در عرصه گیتی نظیر و عدیل آن بخش خیال در کمال ... ایران
شهر عباس اباد نیز در جانب غربی چهارباغ جهت مسکن تبریزیان بنوعی که در محل خود تحریر خواهد یافت

طرح انداخته اتمام داده مجلا معمار همت والای شاهی چند سال ترتیب و تزیین خطه فرح افزای اصفهان
پرداخته و آن بلده طیبه را از کثرت عمارات و باغات و منازل مرغوب دلگشا و رواقهای منظرای
بهجت افزای و قیصریه و چهاربازار و مساجد و حمامات و خانات عالیه مصر جامع ساختند والیوم
خلد برین داغ رشکش بر جبین دارد و امروز چنانچه کمال اسمعیل گفته بیت اصفهان جنت
و مردم شاد : انچنین عهد کس ندارد یاد : این قطعه در تاریخ طرح چهارباغ گفته شده بود
ثبت افتاد قطعه عجب چهارباغیست عشرت فزا : که رشکش تانی خلد گویند شاید : چو
تاریخ آن دل طلب کرد گفتم : نهالش بکام دل شه برآید : دیگر از سوانح آنکه الکسندرخان
و سمایون خان سلاطین گرجستان ایلچیان و ارمغانان آن بپایه سریر اعلی فرستاده اظهار اخلاص
و بندگی نموده پسران حورلقا و دختران حورسرشت ماه سیما از اولاد عظمای گرجستان که لایق
خدمتکاری حرم اقبال شهریار جمال قابل خدمت مجلس بهشت آیین ارم تزیین بودند ارسال داشته
آثار اخلاص و یکجهتی بظهور آوردند و ایلچیان مذکور قرین اعزاز و احترام و غریق بحر انعام و احسان معاودت
نمودند و کارکنان قضا پیوسته اسباب عشرت آنحضرت را سرانجام میدادند دیگر از وقایع
این سال آنکه محمد یار خان ولد علیار خان ابیورد که بعد از فوت والد بمرتبه ایالت و خانی سرافراز گشته
حکومت استراباد بدستور والد بدو تفویض شده بود بدست طایفه اوخلو بقتل آمد ملکیچ
نام برادر کوچکتر بعد از قضیه کشته شدن برادر در استراباد اقدام بملازمت شده بنیه ملک
بنیاد دلبسته روی ارادت بدین آستان آورده حضرت اعلی شاهی او را در کنف مرحمت

والطاف خسروانه جای داده بتفویض ایالت استراباد و نوازشات ارجمند معزز و سربلند گردانیده
روانه فرمودند و سردار الوران بلده جنت بنیاد در کمال فراغت و کامروائی بپایان رسانیدند اما هیچ وقت
از تدبیر امور دولت غافل نبودند و همواره نقش استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان در صفحه خیال
مینگاشتند و استدعای حصول این مطلب از درگاه حضرت واهب العطایا نموده همواره از ارواح
مقدس حضرت امام الجن والانس استمداد میفرمودند و عاقبت بنیت صافی و رجای واثق
بمنتهای مطلب رسیده از اول سال میمنت مآل ایت ئیل ترکی ابواب فتح و فیروزی بر چهره
امانی و آمال گشایش یافته نسایم نصرت و فیروزی بر گلچهرهٔ امانی و آمال گشایش یافته نسایم نصرت بهبوب
وزیدن گرفت شرح این داستان در طی وقایع سنه مذکور بتوفیق ملک منان رقم زده کلک
بیان میگردد و منه الاعانة والتوفیق **ذکر سوانح ایام سعادت فرجام ایت ئیل ترکی مطابق**
سنه سبع والف که سال دوازدهم جلوس همایون شاهی ظل اللهیست نظم

بار فلک انجمن افروز شد ⁂ نوبت خسرو نوروز شد ⁂ کوکبهٔ خسرو گردون سمند ⁂ غلغله در
گنبد مینا فکند ⁂ صحن چمن باز چو صحن بهشت ⁂ تازه شد از نعمت اردیبهشت ⁂ خسرو گل ساخت زریاحین
سپاه ⁂ زد بصد آیین بچمن بارگاه ⁂ نوروز دولت افروز این سال فرخنده فال بهجت آغاز فرخنده انجام در روز چهارشنبه
یازدهم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه اصفهان
عشرت پیرا بوده در فصل بهار که دماغ روزگار از نسیم عنبر شمیم شکوفه و ازهار عنبرآگین بود در کمال بهجت
و شادکامی و فراغت خود را بشغل سیر و صحبت مشغول داشتند در اوایل این سال محمد قلی بیک

ایشک آقاسی عرب گزلو که برسم رسالت بجانب اوزبکیه فرستاده شده بود در هرات با عبدالله خان
ملاقات نموده آمد و ایلچی بهادر از جانب عبدالله خان همراه او بایلچیگری آمده بمضمون ابواب الفت
و آشنائی شده در میان قلبابا کوکلتاش عریضهٔ اخلاص آیین بعز شرف کوشه‌چی در هرات پیشکش ا
که خود اسکندر طوقوشی ارسال داشته بود و در بر اهیکی از اعاظم نقبای ماوراء النهر خواجه‌ای سلیم
عش نه بیک کوچ خود که از نجابت کریمه سلاطین کاشغر بود بقصد گذاردن حجة الاسلام همراه محمد قلی بیک
و ایلچی بهادر بدین ولایت آمده و حضرت اعلی شاهی اعزاز و احترام بسیار نموده بمعظم المرام روانه
سفر مبارک بیت الله الحرام فرمودند اما در راه باجل موعود در گذشته بمقصد نرسید و چون
از قضای زمان منظم بلاد خراسان که مرفوع ظهور نخبه دان روزگارست مدت اوزبکیه در آمده
بود حضرت اعلی شاهی همواره استرداد از ایشان نهاد همت ساخته هرگز از فکر و اندیشه آن
غافل نبودند علی الخصوص مشهد مقدس معلی و آستان ملائک آشیان حضرت امام الجن والانس
که زینت افزای ملک ایران و آرایش دیباچه سلطنت اند و دان ولایت نشان هست و دار السلطنه
هرات که مولد و منشا و محل نشو و نمای آن حضرت اند مقتضای الامور مرهونة باوقاتها صورت این مدعا
در پرده اختفا مستور بود درین اوقات که فی الجمله فراغی از مهام ضروری حاصل گشته عرصه ممالک از خس
و خاشاک ارباب طغیان و گردنکشان اطراف پاک گردیده بود و متواتر اخبار کدورت و نزاع
عبد المؤمن خان با پدر میرسید بخاطر عاطر اشرف خطور نمود که چون میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات
که از تربیت یافتگان عبدالله خان و معتمد دولت اوست بجهت خوفی که از عبد المؤمن خان دارد

بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده دعوی اخلاص مینماید و عبدالله خان بوسیله او بادی مفتاح الفت
و آشنائی شده ایلچی بجهت اظهار دوستی و محبت بپایه سریر اعلی فرستاد در هنگامی که میان او
و پدرش اسباب وحشت آماده گشته کار بنزاع و جدال انجامیده ما نیز بنا بر مصلحت روزگار از این
طرف با عبدالله خان طرح آشنائی انداخته همراه ایلچی او ایلچی فرستاده پسر را تلطف او را که نسبت
بپدر جرات و جسارت و بی ادبی نموده و مینماید نکوهش نمائیم و بقصد تسخیر مشهد مقدس معلی و محالی
که در تصرف عبدالمومن خانست روی توجه بخراسان آوریم درین هنگام که پدر و پسر با یکدیگر نخوانند
و عبدالله خان بجهت عقوق و عصیان که از پسرش سرزده در کسر شوکت و قدرت او میکوشد متوجه اعاده
پسر نخواهد شد بتوفیق الله تعالی محتمل است که تسخیر آن محال باسانی دست دهد و از فرستادن ایلچی
مقصودی میان حضرت دولت نیز رسد لهذا احمد قلی بیگ مذکور را که مرد چرب زبان سخندان بود برسالت
تعیین فرموده تحف و هدایا مرتب داشته آماده فرستادن ساختند و تهیه اسباب سفر خراسان
پرداخته ده هزار نفر قزلباش مقرر شد که در ممالک محروسه سرانجام نموده در موکب همایون باشند و
قرارداد خاطر اشرف آن بود که بعد از رفتن ایلچی مذکور میر قلیبابا کوکلتاش را از توجه موکب همایون خبر آگاه
روی تسخیر مشهد مقدس معلی آورند درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیده خبر دادند
که عبدالله خان عالم فانی را وداع نموده رخت بعالم عقبی کشید و اکثر امرای اوزبکیه مثل محمد باقی چپری
که دیوان بیگی و عمدة الملک دولت عبدالله خان بود طوعاً او کرهاً بسلطنت و پادشاهی عبدالمومن خان
پسر او اتفاق نموده او را طلب داشته زمام مهام ملک و دولت را بکف اختیار و قبضه اقتدار او نهادند

اما هزاره سلطان برادرزاده عبدالله خان و دوستم سلطان و اورنگ سلطان اقربا و بنی اعمام
او که در سمرقند و تاشکند بودند بجهت آنکه اعتمادی بجانب او نداشتند با خیال استقلال
از بیمعنی سر بر زده باتفاق یکدیگر خاطر بمخالفت عبدالمومن خان قرار دادند و از امرا و اعیان اوزبکیه
هر کس از عبدالمومن خان خوفی داشته بر سر ایشان جمعیت نموده عبدالمومن خان متوجه دفع
فتنه ایشان گردیده در میان اوزبکیه شورش و آشوب و هیجانست بعد از تحقیق این اخبار
رفتن خراسان بیشتر از بیشتر در خاطر اشرف رسوخ یافته همت والا نهمت باقتضای عزیمت
مصروف داشتند چون در صدر صحیفه اول ایمائی شد که بعضی از احوال اوزبکیه و رومیه را در طی اخبار
سوانح این سال احوال ایران و وقایع ایام سلطنت شهریار کامبخش کامران اعنی حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بروی داده بنابر ارتکاب تناسب ربط کلام و تناسب مقام در رشته تحریر در می آورد و در بوقت
ناگزیر است که بعضی از احوال عبدالله خان و جلوس پسرش و اختتام احوال او که در طی حالات سفر خراسان
از آن چاره نیست بر سبیل اجمال رقم زده کلک نکته پرداز گردانیده بر سر مدعا رود و بنابران عنان
کمیت خوش خرام قلم را در میدان قضایای مذکور بجولان در آورد **ذکر مجملی از قضایای ماوراءالنهر و**
بیان احوال عبدالله خان و سلاطین اوزبکیه شاهدان سیر و اخبار بدستیاری مشاطگان
کلک بدایع نگار در عرصه ضمیر بزم آرایان طربخانه آگهی بدین آیین جلوه مینماید که عبدالله خان با
عبدالمومن خان پسرش که یگانه ولد او بود محبت مفرط داشت و او را بابابی میگفت و در تربیت او مبالغه مینمود
و در توره سلاطین چنگیزی پادشاه را خان مینامند و پادشاهزاده را تا بپایه بلند سلطنت رسند

سلطان میگویند اما عبدالمومن خان در زمان حیات پدر بلقب ارجمند خانی معزز و گرامی بود چنانچه
مردم ماوراءالنهر و اوزبکیه عبدالله خان را خان کلان و عبدالمومن خان را خان خورد میگفتند و حکومت
ولایت بلخ و توابع را باو داده بود و بسعی خود و امداد پدر ولایت بدخشان را نیز از تصرف سلاطین
زادهای جغتای بیرون آورده حاکم بلخ و بدخشان بود در سال تنگوزئیل اربع و تسعین و تسعمائه
که عبدالله خان بلده فاخره هرات را که بعد از یازده ماه محاصره بنوعی که در ضمن قضایای آن سال تحریر
پیوسته تسخیر نمود چون عبدالمومن خان در تسخیر آن بلده و قتل قزلباشیه سعی بسیار نموده بود
و بلخ و توابع که الکاء او بود در قرب جوار داشت چشم میداشت که پدرش هرات را باو دهد
عبدالله خان بجهت حداثت سن و قلت تجربه روزگار ملتمس او را مبذول نداشته بمیر قلبابا
کوکلتاش که از تربیت یافتگان دولت او و مرد صاحب رای کار آزموده بود ارزانی داشت
و آنچه از ممالک خراسان بحیطه تسخیر او در آمد بامرای اوزبکیه قسمت نموده دین محمد سلطان ولد
جانی بیک سلطان خواهرزاده خود را که تلیم سلطان مشهور بود با برادران در خراسان
الکاء داده در آنجا گذاشت و از ولایت مفتوحه خراسان چیزی به پسرش نداد او را باین
سخن تسلی مینمود که چون تو ولیعهد منی همه بتو تعلق دارد اگر چه باعث آزردگی پسر گردید اما در آن
وقت قدرت اظهار آن نداشت بعد از دو سال از پدر التماس نمود که من بعد آنچه
از ممالک خراسان بسعی او مفتوح گردد باو تعلق گیرد و این ملتمس مبذول افتاده در سنه اول
از بلخ لشکر بمشهد مقدس معلی کشیده محاصره نمود و در آن قضیه تلیم سلطان و امرای عبدالله خان

که در خراسان بودند حسب الامر بامداد او آمدند و بعد از آنکه آن بلده شریفه بحیطه تسخیر و تصرف
او در آمد از جانب خود حاکم تعیین نمود و همچنین نیشابور و ترشیز و آنچه از محال خراسان
بتدریج تسخیر نمود از جانب خود حکام تعیین میکرد و بعد از این قضایا کمر همت بتسخیر ولایت
نسا و ابیورد و درون و باغباد و سایر محال که ملک موروث نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان
ابن دین محمد خان و طایفه اوزبکیه نمایان بود کمر همت چست بسته آن ولایت را چنانچه همت
تحریر یافت بقبضه تصرف در آورده نور محمد خان را از ملک موروث کرده از این فتوحات که او را
دست داد طرح سلطنت انداخته شوکت و قدرتش روی در ازدیاد نهاد چون عبدالله خان
یک پسر داشت و میخواست که در ایام حیات او صاحب قدرت و شوکت بوده باشد که از
قوت او بنی اعمام و سلاطین اوزبکیه که الیوم گردن بطوق فرمانبرداری دارند با پسرش
منازعه نتوانند نمود در تربیت او میکوشید تا آنکه جمیع هزارجان کار آمدنی در ظل موکب او
جمع شده بکمال استقلال یافت و بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته بپدر در مقام
عصیان در آمده پای از دایره ادب بیرون نهاد و چون در وقتی که عبدالله خان بر بلده بخارا مستولی
شده بسلطنت رسید اسکندر خان پدرش در حیات بود و او بتوره و یاسای چنگیزی
اسم سلطنت بر پدر اطلاق نموده خطبه و سکه باسم او کرد اما بست و گشاد امور در قبضه اختیار و اقتدار
عبدالله خان بود و اسکندر خان پدرش از پادشاهی جز نامی نداشت او نیز گاهی از جهل
و غرور میگفت پدرم پیر شده اولی آنست که بطریق اسکندر خان در گوشه نشسته مهمات

به سلطنت رامبن گذارد و چون معظم بلاد خراسان متصرف او در آمده بود میخواست که کل
الکاء خراسان تا بلخ و کنار جیحون او را صافی گردد و مکرر از پدر طلب هرات کرد و قبول نیفتاد
از آزردگی میگفت که اگر پدرم هرات را بمن نمیدهد خود بر سر امیر قلیبابا رفته بقهر و غلبه میگیرم
و این سخن بعبدالله خان رسید نسبت به پسر سوء مزاجی بهم رسانید و هر چند همان تکبر داشت
که ولی عهد خود میدانست اما از جهل و غرور او اندیشیده ملاحظه داشت که مبادا بی صبری کرده
اراده نماید که پدر را بی اختیار ساخته خود پادشاه شود و او را جبراً و قهراً در زمان حیات قطع نظر
از سلطنت و پادشاهی نماید بدین جهت در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر در آمده او را از ترددات
ملک گیری منع کرد و با امرای خراسان پیغام داد که دیگر باره با بیروی او التفات ننموده بهر طرف
لشکر کشد رفاقت ننمایند و لهذا چند مرتبه که عبدالمومن خان تسخیر سبزوار و بعضی محال خراسان
که در تصرف قزلباش بود آمد و از عراق حضرت اعلی شاهی بمدد او توجه میفرمودند تسلیم سلطان
و برادر آن امرای عبدالله خانی که در خراسان بودند همراهی او نمیکردند و چون متعرض برضای
پدر نبود او نیز دیگر کاری نتوانست ساخت و پدرش پیغام کرده بود که ترک زیاده روی
کرده در بلخ بحال خود باشد و الکائی که باو داده شده قناعت نموده پای در دامن ادب
پیچد و نظر بحال من و پدرم اسکندر خان نکند که او پسری چو من میتوانست بود و من هیچو اسکندر خان
نیستم اما عبدالمومن خان دل از آرزوی ملک هرات بر نمیداشت و همواره درباب
میر قلیبابا شکایت مینوشت و عبدالله خان پسر را درین ماده صاحب غرض دانسته

التفاتی

التفاتی بسخنان او نمینمود و ازین مقدمات میانه پدر و پسر غبار نقاری ارتفاع یافت
اما از جانبین در پرده داشته امری که منجر بخلاف باشد بظهور نمیاوردند تا آنکه در تخاقوی ئیل
والف عبدالله خان با خواص امرا و ندما و مقربان از راه چهارجو بمرو آمده بسیر و شکار مشغول
بود و میر قلیبابا کوکلتاش از هرات آمده خان را بآمدن هرات تکلیف مینمود درین اثنا عبدالمومن خان
نیز از بلخ با دوسه هزار کس بعزم ملاقات پدر بمرو آمد هر چند امرا عرض کردند که با خان اندک
مردمی همراه اند و اعتمادی بجانب عبدالمومن خان نیست در ارک مرو نزول نموده لشکریان
او را از دخول ارک مانع آیند و او را با معدودی در ارک رخصت کورنش دهند چندان حسابی
از آن نگرفته قبول امضی ننمود و در باغ شاهم بی نزول نموده با پسر در آنجا ملاقات کرد و عبدالمومن خان بر مصلحت
وقت در اطاعت و انقیاد پدر داشته در مقام تواضع و آداب بود آمده عذر تقصیرات خواست
و باتفاق یکدیگر چند روز در مرو و سرخس بسیر و شکار پرداختند و میر قلیبابا حسب الامر عبدالله خان
عبدالمومن خان را بر تکلیف سیر هرات نموده پدر و پسر باتفاق بهرات آمدند و میر قلیبابا بلوازم
مهمانی پرداخته طویهای بزرگ سرانجام نموده بخان کلان و خان خورد پیشکشهای لایق
کشید اما عبدالمومن خان از میر قلیبابا همچنان آزردگی داشت و سخنان عتاب آمیز خشونت
اکثر نسبت باو بر زبان می آورد و او را متغلب و متصرف اموال دیوانی متهم داشته محمد
باقی دیوان بیگی و جمعی را که در مزاج عبدالله خان راه سخن داشتند تحریک مینمود که درباب
او دوستی که با قزلباش میکند سخنان بعرض رسانند اما عبدالله خان از رعایت اعتمادی

که میر قلبا با وداشت الملاکوش بسخنان ارباب غرض کرد القصه عبدالمؤمن خان در هرات الیه
التماس نمود که مراجعت مستقر سلطنت از راه بلخ نمود چند روز در بلخ مهمان او باشد
عبدالله خان ملتمس پسر را مبذول داشته رخصت داد که ببلخ رفته تهیه اسباب ضیافت پردازد
که اینک رسیدم جمعی از ثقات نقل نموده اند که عبدالمؤمن تختی مرصع از طلا و جواهری که در خراسان
و بدخشان بدست در آورده بود و نردبان مسمایه از نقره که از نردبان بتخت بر آیند ساخته
میگفت جهت پدرم ساخته ام که چون مهمانی من آید برای او نصب نموده خود در پای تخت بخدمت
ایستم و او را با سایر اموال و اسبابی که دارم پیشکش کنم الحاصل جمعی که از و خایف و هراسان بودند
خصوصا میر قلبا میگفتند که حیله اندوزی مینماید سخنان او فروغی از صدق ندارد و غرض آنست
که پادشاه بمیدنت بمنزل او در آید او پادشاه را در ارک نگاه داشته بی اختیار سازد و بر
سلطنت ما وراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان رقم اختصاص کشد محملا عبدالله خان
بتحریک میر قلبا و بعضی امرا بنابر مقدماتی که مذکور شد ببلخ رفته از همان راه چهار جو بسرعت
و استعجال عود نموده داخل بخارا شد و این خبر بعبد المؤمن خان رسیده برو محقق گشت
که پدر نسبت باو بی اعتماد شده و این مقدمات ساخته و پرداخته میر قلبا دانسته اراده تسخیر
هرات نمود و با لشکر عظیم بخراسان آمده اول بهانه زیارت مشهد مقدس معلی آمد
و از راه هرات عود نموده چون بحوالی هرات رسید کس نزد میر قلبا فرستاده او را طلب
داشت و خواست که او را بلطایف الحیل بدست آورده هرات را متصرف گردد میر قلبا

که مرد عاقل روزگار دیده بود اینمعنی را دریافته از ملاقات ابا نمود و تحفه پیشکشی بیرون فرستاده
دروب شهر و قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شد عبدالمؤمن هر چند خواست
که بلابات حیله و تدبیر دست در دامن مقصود زند مفید نیفتاد خود روزی با تیغ کش نوازبکان
بپای حصار آمده خواست که بواسطه با میر قلبا مکالمه نموده او را فریب دهد میسر نشد و چون
تسخیر قلعه هرات باسانی تیسر پذیر نبود عبدالمؤمن خان صلاح در محاصره ندیده قرین یاس و حرمان ببلخ
بازگشت و میر قلبا کس ببخارا فرستاده حقیقت حال بخدمت عبدالله خان عرض کرد عبدالله خان
او را در این باب تحسین فرموده جهت او جایزه و خلعت فرستاد و بعضی الجمهور مشهور است که عبدالله خان
یکدسته تیر و کمانی فرستاده پیغام کرد که هرگاه عبدالمؤمن خان بخود در هرات آمده بپای حصار
آید چشم او را نشان کرده این تیر را الیلیک بجانب او اندازد این مقدمات باعث زیادتی
کلفت پدر و پسر گشته روز بروز میان ایشان اسباب وحشت آماده تر میگشت تا آنکه
شنید که عبدالله خان با معدودی از شکاران و قوشچیان و ندما و مقربان و ارباب
طرب از بخارا بسیر و شکار بیرون آمده در باغ بزرگ حوالی قرشی طرح جشن و صحبت انداخته
اکثر اوقات بعد از سیر و شکار در آن باغ بفراغت و عشرت مشغول است و با خود قرار داد
که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد خود را بآنجا رسانیده آن باغ را که عشرتگاه خان
و مقربان است احاطه نموده مطلب خود را حاصل گرداند با شاه محمد ایلچیان که از مخصوصان و امرای
معتمد و مشیر او بود این راز را در میان نهاده بهانه یورتش جانب بدخشان لشکر جمع نموده

پنجهزار کس استخلاص کار آمدنی انتخاب کرده از معبر ترمذ عبور نموده بسرعت برق و باد روی باطراف
نهاد و شاه محمد ایلچی جیان که بعد در خدمت عبدالله خان بدوستی و بدآموزی پیر محمد مطعون بود
میگفت که شخصی نیک و اغوای او این اعمال از پیرم بظهور میرسد درینوقت شاه محمد مذکور بجهت رفع
مظنه و جلال تمکی خان کلان منظور داشته متعهدی فرستاده او را از مانی الضمیر پیر محمد آگاهی
داد عبدالله خان در وقتی که بزم شاهانه آراسته با ندما و مطربان بصحبت و شادکامی مشغول بود
خبر آمدن پسر باایلغار بر سر او رسید چون با معدودی بعزم سیر و صحبت آمده لشکری همراه نداشت
بدافعه و محاربه پیش نتوانست آمد یراق و اسباب و خیمه و خرگاه برجا گذاشته با سامان
باد رفتار روی توجه بجانب بخارا آورد و سه فرسخ مسافت طی کرده بود که عبدالمومن خان بایلغار
مذکور رسید و اصلا ملتفت یراق و اسباب او نشد از عقب خان ایلغار کرد شاید او را در
بدست آورد اما بگرد او نرسید و عبدالله خان بسرعت برق و باد خود را ببخارا انداخته دروب
شهر را مسدود ساخت عبدالمومن خان دانست که پدر همعنان شمال و صبا طی مسافت نموده
باو رسیدن ممکن نیست عنان ایلغار باز کشید، باهستگی ببخارا آمد چون پدر او در
مراد نیامد در بیرون شهر نشسته کسی بخدمت پدر فرستاد که چون تتوق ملازمت عالیجناب
بجد و دو قرشی تشریف آورده ببلخ نزدیک شده بودند مقید رخصت نشده بپای بوس آمدم
اکنون التماس دارم که رخصت دخول شهر و کورنش ارزانی دارند و هم روز شفیعانگیخته
استدعای کورنش مینمود عبدالله خان اعتماد ننموده رخصت نمیداد از صحیح القول استماع رفت

کدرین قضیه عبدالله خان از نوعی شعله غضب در باره پسر اشتعال یافته بود که مکرر اظهار میکرد
که ای عبدالمومن خان اگر از اجل امان یابم جهان بکنم که تو خود از این میکرده باشی
مرد نباشم و اعراض بر او مستولی شده دست بر سر میکوفت و با خود خطاب میکرد که ای عبدالله خان
بعد از شصت و پنجسال که گوی مرادی یکی از عرصه جهان ربودی آخر از ساخته خود گرفته بدنام عالم
شدی یرلیغ بجانب سمرقند و تاشکنت و اطراف ممالک فرستاده لشکرها را طلب داشت
و عبدالمومن خان هر چند سعی نمود و قسم نامها بخدمت پدر فرستاد که مظنه خان باین فرزند
غلط است خان التفاتی نمیکرد مجملا عبدالمومن خان چون بمطلب خود نرسید و بر او ظاهر شد
که شاه محمد ایلچی جان افشای راز او نموده او را در رهگذر سیاست رسانید و بتحقیق پیوست
که حسب الامر نمود عبدالله خان لشکر عظیم از همه طرف روی ببخارا آورده دارند خوف و
هراس بر او مستولی شده رو بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او لشکرها از اطراف
و جوانب ببخارا رسیده در موکب خانی جمع شدند عبدالله در کمال قدرت و استقلال
بعزم تادیب و گوشمال پسر از بخارا بیرون آمده روانه طرف بلخ شد و عبدالمومن خان مضطرب
حال بکنار آب رسیده میخواست که عبور نماید درین اثنا شاهم بی که حاکم مرو بود از عبدالله خان
رنجش داشت و از مرو قصد ملازمت عبدالمومن خان نموده بود رسید و او را از رفتن
بلخ منع نموده اغوا کرد که لشکرهای خود را که در بلخ اند جمع نموده در کنار آب مستعد قتال گردد
عبدالمومن خان بصوابدید او عمل نموده در کنار آب پای ثبات استوار داشته توقف

نموده عبدالله خان که کوچ بر کوچ بر سر او می آمد توقف او را العقصه محاربه شنیده در آمدن
متامل شد ریش سفیدان و مشایخ ماوراءالنهر پای در میدان اصلاح نهاده بهر دو سلطان
موعظت آمیز از این اراده منصرف ساختند عبدالله خان شاهم بی را با دو سه نفر که ماده فساد
می دانست طلب داشت عبدالمومن خان الجماعت رایش بپدر فرستاد و عبدالله خان
ایشان را سیاست نموده بازگشت و هر دو بسلامت بمقر دولت خود مراجعت نمودند
از صحیح القول مسموع شد که او از عبدالله نقل میکرد که او بعد از این بقیه عمر مسکنت که در
مدت عمر در معارک و محاربات عظیم فیروزبخت آمده سر کرنیت بدشمن ننمودم عبد
المومن خان که از عمر و دولت تمتع میبیناید در آخر عمر گرد فرار روزگار بنحیب
و چون بعقوق و عصیان نسبت بپدر ظاهر ساخت آخر سفر بپدر گرفتار آمده از عمر
و دولت تمتع نیافت چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد بالجمله چون اخبار مخالفت
و نزاع پدر و پسر در ترکستان شیوع یافت سلاطین قزاق که از سطوت او خزیده بکنج
زندگانی بسر میبردند سر بطغیان برآوردند از الجمله توکل سلطان قزاق که باسم خانی بر وجود اطلاق
کرده با لشکر عظیم بر سر تاشکنت آمده و عبدالله خان او را شایسته مقابله خود ندیده
سلطانان اقربا و امرای ثغور ممالک و لشکریان خود را بمدافعه او نامزد نمود و در میان
تاشکنت و سمرقند میان آن دو گروه حربی صعب اتفاق افتاد لشکر عبدالله خان
که از بدایت جلوس او الی غایته در جمیع معارک فیروزجنگ بودند در این معرکه شکست

خورده اکثر امرا و معارف سپاه عبدالله خان و چند نفر از سلطانان اقربای او بقتل او
بقتل آمده بقیة السیف شکسته حال و پریشان ببخارا آمدند این معنی علاوه کدورت و
پریشانی خاطر او که از اطوار پسر داشت گردیده همت بتدارک او گماشت و کس بطلب
میر قلبابا کوکلتاش فرستاده همت درین فکر بود که لشکرها جمع نموده جبر انکسار نماید
بعد از آمدن میر قلبابا و اجتماع عساکر متوجه رفع فتنه و انتقام توکل خان گشته بجانب
سمرقند نهضت نمود و در آنجا از غایت اعراض که از مخالفت و نفاق پسر و جبر کی
لشکر قزاق داشت مزاج او از جاده اعتدال منحرف گشته پهلو بر بستر
ناتوانی نهاد و بخر عاقبت ودیعت حیات را بمقتضای اجل سپرد **ذکر فوت**

عبدالله خان و جلوس عبدالمومن خان پسر او و اختتام احوال سلاطین اوزبک

بعد از عبدالله خان [illegible] در اواخر تحاموی ست والف که عبدالله خان در خطه سمرقند
بیمار گشته صاحب فراش گردید هر چند اطبا در معالجه و مداوا کوشیدند مفید نیفتاد
محمدباقی اتالیق دیوان بیگی که از سایر امرای عبدالله خان بمزید شوکت و اقتدار امتیاز
داشت اگرچه از عبدالمومن خان خایف و هراسان بود و اعتمادی بجانب او نداشت
اما میدانست که با وجود پسر صلبی سلطنت برادرزادگان اتفاق نمودن خلاف عقیده
مردم و مشیت پذیر نیست طوعا و کرها بسلطنت او راضی شده در مقام دولتخواهی
در آمده بخفیه کس فرستاده او را از بیماری پدر و اینکه مرض علاج پذیر نیست در آمدن

سمرقند ترغیب کرد در آن هنگام میر قلبابا در سمرقند بود و چون در اثنای گزارش
قضایای خراسان و ماوراءالنهر اسم میر قلبابا مکرر مذکور شد لازم نمود که برخی از احوال
مشار الیه و انجام حال او بنوعی که از ثقات آن ولایت مسموع شده در رشته تحریر کشد
مشار الیه سمرقندی الاصل و مادرش دایه عبدالله خان شده او را شیر داده بود و برادر
اوزبکیه و جغتای برادر رضاعی را کوکلتاش میگویند بدین جهت او کوکلتاش عبد
الله خان بود و بقدر کسب فضایل و کمالات نموده بنظم اشعار زبان میگشود
در بدایت حال که عبدالله خان در ماوراءالنهر لوای سلطنت و جهانداری برافراخت
از میر قلبابا انواع خدمات و جانسپاری بمنصه ظهور رسیده و بر سید تا آنکه در آثار
رشد و کاردانی و حقوق خدمات نوازش یافته یوماً فیوماً اعتبارش می
افزود چنانچه منصب عالی صدارت با امارت جمع داشت و چند سال در کمال
عظمت و اقتدار بحکومت هرات قیام نمود با مردم آن ولایت معاش سنجیده
و سلوک پسندیده کرده همیشه بالتفات جناب خانی محسود جمیع امرا و ارکان
دولت بود بالجمله چون عبدالله خان در آن بیماری از صحت خود مایوس گشته
بود از غایت اشفاق و التفاتی که بمیر قلبابا داشت و میدانست که عداوت
عبدالمومن خان با او در چه مرتبه است رخصت انصراف با و ارزانی داشت
و گفت تا هنوز قطع رشته حیات من نشده روانه شو و خود را بقلعه هرات رسان

که از آسیب عبدالمومن خان ایمن گردی و در آنجا هر چه مصلحت دانی چنان کن مشار الیه
از خدمت پادشاه مرخص گشته اظهار کرد که خان مرا بخدمتی مامور ساخته با پیران
و ملازمان که همراه داشت سوار شد که روانه شود محمد باقی اتالیق دیوان بیگی که از قضیه
آگاه بود مضطرب آنکه مبادا عبدالمومن خان برفتن میر قلبابا او را مواخذه نماید در مقام ممانعت
درآمد میر قلبابا چون دید که درین وقت که مردم از حیات خان مایوس شده اند
ستیز با او نمیتوان کرد اول بخدمت خان رفت که از او استعانت جوید چون بر
بالین خان آمد حال او را دگرگون یافت و مشاهده نمود که اطبا دست از معالجه باز داشته
اند و او را شعوری نمانده بالضروره با محمد باقی اتالیق ملایمت آغاز نهاده بچرب زبانی
و سخن عاقلانه او را از ممانعت باز آورده خاطرنشان او کرد که صلاح ما و تو هر دو در رفتن
هست چه عبدالمومن خان همچنانچه با من بی التفات هست با تو هم هست ما هر دو
گریبان از دست او و آمدن از عقل دور است و تا من در قلعه هرات باشم مافی الضمیر
خود را نسبت بتو و هیچیک از دولتخواهان عبدالله خان بظهور نمیتواند آورد چون امیر
در عالم معامله دانی راه یکجائی داشت محمد باقی اتالیق برفتن او راضی شده با تاکید بعهد
و شرطها چند کرده بیرون آمده سوار شد در وقت رفتن او عبدالله خان ودیعت
حیات بمتقاضی اجل سپرده بود اما در بیرون اظهار آن بکسی نکردند و از ملازمان احدی
خبر نداشت تا از غایت اعتمادی که بمولانا فرا آکا از امرای تامین و تربیت یافتگان او بود

داشت فوت خان را با او در میان نهاده بود چون بکنار آب جیحون رسیده لطف
بجهت آوردن کشتیها توقف نمودند دو سه کس از کشتیبانان بر او سلام کرده تفحص
حال خان کردند میر قلبابا شروع در گریه کرد و حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا
قرا با بعضی از ملازمان مواضعه کرده گفت که این مرد از پادشاه میگریزد میباید فریاد
یا ختائی خواهد رفت ما با او بکجا میرویم در وقتی که میر قلبابا خواست بکشتی درآید
مولانا قرا گفت که عبدالله خان از عالم رفته و حالا پادشاه اوزبک عبدالمؤمن خان است
تا شما او را ملازمت نکنید و از جانب او بحکومت هرات منصوب نشوید و منشور از او
نداشته باشید شما را قلعه هرات نخواهند گذاشت اولی آنست که برجعت راه بلخ
روان شده بحضورش پادشاه مشرف شویم میر قلبابا خواست که سخنان معقول
خاطرنشان او نماید که درین وقت دیدن او مصلحت نیست معلوم کرد که جمیع ملازمان
با یکدیگر اتفاق نموده اند همین سخن میگویند مولانا قرا مکرر گفت که اگر شما خلاف
این رای خواهید کرد انجماعت شما را گرفته محبوس وار بخدمت خان خواهند برد
میر قلبابا غلوی مردم درین باب دید هر چند دست و پا زد فایده نکرد و انجماعت
راه رفتن مجبور ساخته روی بدرگاه عبدالمؤمن خان نهادند و میر قلبابا بالضروره قطع
تعلق از ملک و مال بلکه حیات کرده محبوس وار روانه الضوب شد در وقتی
که عبدالمؤمن خان از بلخ بیرون آمده روانه الضوب بود میر قلبابا را بردند و او در اول

حال

حال از آمدن مشار الیه المذکور بشارت و خرمی کرده انواع التفات نمود میر قلبابا معروض داشت
که تقصیری که تا غایت در مواد خدمتکاری واقع شده بجهت رعایت نکوکاری و پاس
ولی نعمت بود چون بعد الیوم حضرت خان ولی نعمت اند از دست آید در خدمتکاری
و جانسپاری تقصیر نخواهد رفت اما مولانا قرا حس خدمت خود ظاهر ساخته عرض
کرد که او میخواست بهرات رود و قلعه هرات را استحکام داده لوای مخالفت
برافرازد و ما او را بعنف و اکراه آوردیم مجملا عبدالمؤمن خان با او در مقام انعام
درآمده او را گیرانید اول تفحص اموال و اسباب او پرداخت و از مردم خراسان
استماع افتاده که از اموال میر قلبابا پنجاه هزار تومان در خراسان و ماوراءالنهر
بحصول پیوسته و بعد از اخذ تفصیل اموال در مقام سیاست درآمده فرمود
که هر دو پسر او را در برابر پدر بطریق گوسفند ذبح کردند و گفت هیچ قتل پسران در مذاق
پدران تلخ می باشد یا نه پس تو چگونه در میانه من و پدرم فساد کرده میخواستی که پدر
مرا ضایع کرده از پا درآوری بعد از قتل پسران مسموع شد که خود تیری بر سینه او زد و دیگران
با تمام کارش پرداختند و بعقوبت کاه شکمش پر بدوختند تمام کشتند و در اوائل حال
سلیمان بی اول را بجراست هرات فرستاده بعد از آن حکومت آن ولایت را
بحاجی بی که از ملازمان دولتخواه او بود داده روانه نمود و او بسرعت و استعجال بهرات
رسیده بر جای بالش حکومت تکیه کرد اکنون بر سر احوال عبدالمؤمن خان باز آییم

در وقتی که فرستادهای محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیگر ببلخ رسیدند و او را از بیماری
پدرش و خرابی احوال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی اتالیق در آمدن او بزودی
کرده بود بفکرهای دور افتاد چون با امرای عبدالله خان بجهت مخالفتی که در زمان
حیات پدر با او کرده بود بی اعتماد بود در رفتن بسمرقند عاجلا تاخیر مینمود بالجمله باحضار
عساکر خود فرمان داده با علیه و ازدحام تمام از بلخ بیرون آمده بتانی طی مسافت مینمود
و کسان پیشتر فرستاده منزل بمنزل مترصد اخبار بود و شهرت داده بود که پدرم
چون بیمار است بعیادت او میروم همانروز که فوت عبدالله خان در سمرقند
شیوع یافت چند کس بجهت رسانیدن این خبر روانه اردوی عبدالمومن خان
شدند که بتردکانی بهره مند شوند کسی که اول رسید مژده داد اعتماد نکرده گیرانیده بود
که زبان او از کام بیرون آورند اما بفعل نیامد شخص دوم که رسید مژده داد و داشت
که وقوع دارد و با او هم اغماض کرده گفته بود که خبر فوت پدر را از اسان اسان باور آن
نمیتوان گفت شما چرا بی تامل بمن خبر داده خاطر مرا محزون میسازید و گریهای تادکانی
میکرد اما از بشارت و خرمی در پوست نمیگنجید شخص سیم که آمده خبر رسانید
و اتفاق محمد باقی اتالیق و سایر امرا السلطنت خود شنید ترک خودداری کرده مجلس
عالی شاهانه آراسته بر تخت سلطنت جلوس کرد و نقارهای شادمانی باسم او بنوازش
در آوردند اما صاحبان بتانی میرفت روز بروز امرا و عساکر اوزبکیه باستقبال شتافته کورنش

مینمودند در اثنای طریق شنید که هزاره سلطان برادرزاده عبدالله خان که در حدود سمرقند
و تاشکنت بود لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبدالمومن خان اظهار مینماید و دوستم
سلطان که از اقربای اوست به اطاعت و انقیاد هزاره خان نموده لشکر تاشکنت
و سمرقند در ظلال اعلام دولت او مجتمعند عبدالمومن خان پادشاهزاده سفاک خونریز
و بقساوت قلب موصوف و باقربا و بنی اعمام توجهی نداشت و ایشانرا خار گلزار
دولت خود میدانست هزاره خان و اقربا چون بر اطوار او اطلاع داشتند و از انچه
میانه او و پدرش واقع شد قیاس حال خود میکردند بجهت حفظ جان خود و فرزندان
در مقام خلاف او شده بودند بالجمله عبدالمومن خان در کمال عظمت و اقتدار
بخط سمرقند درآمده پای بر مسند جهانبانی نهاد و با لشکرهای بلخ و بخارا و قرشی سمرقند
و اندجان در رفع فتنه هزاره خان توجه همت ساخته بجانب تاشکنت رفت و ایشان بمحاربه
پیش آمده بین الجانبین حربی صعب اتفاق افتاده چون اکثر میل بجانب عبدالمومن
خان کرده بودند ایشان منهزم گشته بدست در آمدند و عبدالمومن خان ایشانرا
با فرزندان ذکور از پای در آورده در قطع صله رحم اصلا فرو گذاشت نکرد و حکومت
سمرقند را بمحمد باقی اتالیق داده در هر محال حکام تعیین کرده مظفر و منصور ببخارا مراجعت
نمود و سلاطین زادهای قزاق و حکام اطراف کس بجهت او فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد کردند و در بخارا نیز از اقربا و بنی اعمام هر کس مظنه رشد و قابلیت داشت از پای در آورد

مجملا دود از دودمان خود بر آورده سوای پیر محمد نامی که مرد کوکناری درویش بود و همیشه
از کمال فقر و نامرادی در کوکنار خانها بسر میبرد و او را قابل کشتن ندید الست و دو
طفل دیگر هیچ صاحب وجودی از اقربای عبد الله خان زنده نگذاشت و از انجا با لشکر
عظیم باراده یورش خراسان روانه بلخ گردید **دگرگونه شدن عبد المومن خان
و جلوس پیر محمد خان در بخارا و عبد الامین خان در بلخ و سوانح ایام از گردش
چرخ مینا فام** عبد المومن خان چون در امر سلطنت استقلال یافت بعضی اوقات
عموما با امرای عبد الله خانی عتاب و خطاب امیز نموده سخنان کنایه آمیز میگفت
جمعی که گمان عداوت او بخود داشتند بعکس کار خود افتاده گمان بردند که چون او به بلخ برسد
هکنون خاطر خود را نسبت بایشان بعمل خواهد آورد عبد الصمد بهادر امیراخور عبد الله خان
و محمد قلی بهادر سخت کمان که از یکه جوانان شجاع بودند متقبل قتل او گشته با یکدیگر مواضعه
نموده در کمین فرصت نشستند عبد المومن خان نهضت اشتداد کرده همه شب کوچ
یکرد و در وقت سواری اتفاق آنکه ایشان و شتقاول اهل خدمت و مقربان هر یک
یک تیر پرتاب پیشتر میرفتند و امراء و جرگان و سایر لشکریان نیز یک تیر پرتاب
پستر بودند و او درین میان با جلوداران و دو سه چهره خدمتکار و چند نفر از بندها و مطربان
طی مسافت مینمود شبی از شبها که در حوالی قریه سکید نشستند عبد الصمد بهادر و محمد قلی
بهادر بدیوار بست آن ده در آمده در کناره پس دیواری نشستند و کمان بر زه کرده

در آورده

در آورده انتظار ورود او در داشتند بعد از آنکه مرحله که از پیش میرفتند گذشتند عبد المومن خان
با چند نوکر که همراه بودند چون بمحاذی کمینگاه رسیدند هر دو در روشنائی مشعل بقصد
کشادند از قضای آلهی تیر هر دو بر هدف مراد رسیده خطا نشد و او از اسب غلطیده
ایشان با شمشیرهای آخته بسر او رسیدند مشعلداران مشعل ریخته گریختند و مطربان
که مردم شمشیر نبودند سر خود گرفتند و ایشان فی الفور سر او را جدا کرده یک کس از جهرگان که
بر سر او ایستاده بود او را هم پاره پاره کرده سوار شدند و رو بنجارا آوردند بنا بر سوء اعمال
و بی ادبیها که از او نسبت بپدر واقع شد زیاده از شش ماه عرصه سلطنت ننمود و بعد از
لحظه مردم عقب رسیده او را در سر راه کشته دیدند بعضی از امرا مثل عبد السمیع بهادر
میراخور و دیگران که از مقدمه واقف بودند همان شب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در باب
اطلاع نیافته در الصبح که باردو رسیدند از خان اثری ظاهر نشد تصور مردم آنشد که خان
بشکار رفته تا آنکه مردمان از عقب رسیدند و صورت حال باز نمودند و فترت و
آشوب عظیم در میانه اردو پدید آمد امرا و لشکریان دو گروه شدند ملازمان قدیم عبد المومن خان
و امرای بلخ از خزاین و احمال و اثقال او آنچه توانستند برداشته رو به بلخ آوردند و امرای عبد الله خان
و لشکر بخارا اکثر بتاب او را غارت نموده رو به بخارا باز گشتند چون کسی که
شایسته سلطنت بوده باشد در بخارا نبود ناچار سلطنت به پیر محمد سلطان که از افراط
نشاء کوکنار از تلاطم امواج بحر عصف عبد المومن خان بکنار افتاده بود در اخفی شده اسم سلطنت

وخانی بر او اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او نمودند و صورت حال محمد باقی دیوان بیگی
که در سمرقند بود اعلام دادند و امرای عبدالمومن خان ببلخ رسیده اراده نمودند که پسر
عبدالمومن خان را که طفل دو ساله است بجای پدر در بلخ پادشاه کرده الکاء و ممالکی که در تصرف
عبدالمومن خان بود از کنار آب جیحون تا سرحد قزلباش ضبط نموده از قاتلان
او انتقام کشند بعضی دیگر خلاف این را اختیار نموده گفتند که طفل دو ساله شایسته
سلطنت نیست ما را جوان کار آزموده می باید که با اعادی مقاومت تواند نمود جانی بیگ
سلطان خواهرزاده عبدالمومن خان را که پدر دین محمد و باقی خان است عبدالمومن خان گرفته
محبوس بود چون پسران او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند
که او را بیرون آورده زمام سلطنت بلخ و خراسان را در قبضه اقتدار او نهند و
همگی بدین کنکاش عمل نموده سلطنت جانی بیگ سلطان در خاطرشان رسوخ
یافته بود از تقدیرات ایزدی زوجه عبادالله سلطان برادر عبدالله خان که بعد از فوت
او بحباله عبدالله خان درآمده بود و یک دختر از عهد عبادالله سلطان داشت که در حباله عبد
المومن خان بود و در خانه او فوت شده ببلخ آمده عادل بی دیار محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان
بدیدن او رفته او را از قرارداد خاطر خود آگاه کردند او انکار را نفی نموده ریش سفیدان عرض
کردند که چون پسر عبدالمومن خان طفل است و دیگری از دودمان سلطنت نیست لاعلاج
بجهة خواهرزادگی عبدالله خان بسلطنت او راضی شده ایم آن بانوی عظمی گفت که از دودمان

پادشاهی پادشاهزاده قابل و سزاوار سلطنت هست ایشان استفسار نمودند گفت
شوهرم عبادالله سلطان پسری از جاریه داشت عبدالامین نام و بعد از شوهرم چون
مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم و از خوف عبدالمومن خان
که کمر بقتل اقربا و بنی اعمام بسته بود من او را تا غایت در لباس پرورده نگاه داشته ام
و بانست ایشان از تعجب دست داده چه هرگز نشنیده بودند که عبادالله سلطان را پسری
باشد المخدره بعد از آنکه ایشان را قسم داد که با او غدر ننمایند همان ساعت او را ملبس
بلباس نسوان بیرون آورده بدیشان نمود هر چند میدانستند که این حکایت فروغی از صدق
ندارد اما چون قابل رسیده بنظر درآمد و اسم برادرزادگی عبدالله خان در سر داشت
و در تمشیت امور سلطنت بسیار دخیل بود راضی باینمعنی شدند و همان روز او را حجام
برده موی سرش که بطریق گیسو دراز بود تراشیده بلباس ذکور ملبس ساختند
و اسم خانی بر او اطلاق نموده و بر مسند سلطنت نشانیده جمیع امرا و اعیان بلخ او را
کورنش نمودند و از خزاین و اسباب سلطنت و پادشاهی عبدالمومن خان آنچه
در بلخ موجود بود بقبض تصرف او درآمد بانوی عظمی زمام رتق و فتق امور را در قبضه اقتدار
خود گرفت و امرا و ریش سفیدان بی صلاح و مشورت او هیچ مهمی فیصل نمی دادند
سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از شعبده بازیهای فلک لعبت باز
از پس پرده غیب بعرصه ظهور می آید الحاصل چون اخبار مردم بخارا و جلوس

بر محمد سلطان مسموع اوزبکیه بلخ گردید برای وصلاح عقیده مذکوره با امرای بخارا بساط مخالفت
را در نوردیده از جانب عبد الامین خان مکتوب اخلاص آمیز به پیر محمد خان نوشته او را
تهنیت و مبارکباد جلوس خانی گفتند و التماس نمودند که عبد الامین خان را فرزند
خود دانسته بطریق زمان عبد الله خان و عبد المومن خان هر یک در مقر دولت خود
متمکن بوده بمعاونت یکدیگر بدارائی مملکت مشغول باشند که بیگانگان را مجال مداخلت
نبوده باشد امرای بخارا از محذرات استار سلطنت اندوده ان تحقیق حال نموده
همگی متفق اللفظ گفتند که عباد الله سلطان را هرگز پسری نبوده و این معنی قرع سمع هیچکس
از مردم بیرون و اندرون و محرم و نامحرم نشده این مکر و تزویر است که از زوجه
عباد الله سلطان بظهور آمده اما عقلا و ریش سفیدان بجهت آنکه مردم را بخود رام
سازند تصدیق مینمودند و مصلحت وقت انکار این معنی نمینمودند و از جانب پیر محمد خان
یرلیغ نوشته فرزند خطاب کردند و شکر این عطیه گفته اظهار بشاشت و خرمی
نمودند و مملکت عبد المومن خان را بدو مسلم داشتند مشروط بر آنکه در بلخ سکه بنام
خود زنند و در خطبه اسم پیر محمد خان را بر اسم خود مقدم دارد و چون منشور دولت
ایشان برقم تُؤتِي المُلْكَ مَنْ تَشَاءُ آرایش نیافته بود مهم هیچکدام تمشیت
نیافت و در همانچند روز بساط دولت هر دو در نوردیده گشت چنانچه از سیاق
کلام آینده بوضوح می پیوندد **ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمد خان در هرات**

بالسنه

بر مسند سلطنت و تتمه احوال و ارتفاع لوای دولت باقی خان و برادرش سابقا
گذارش یافت که تلیم سلطان ابن جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان
با برادران در بعضی محال خراسان بحکم یرلیغ حکومت مینمودند و تا میانه عبد الله خان
و پسرش وحشت و نزاع بدید آمده بود ایشان بملاحظه حقوق تربیت عبد الله خان
اطاعت عبد المومن خان نمیکردند و بامر و نهی او زیاده التفاتی نمینمودند بعد از فوت
عبد الله خان که عبد المومن خان در سلطنت و پادشاهی استقلال یافت و قطع رشته
حیات اقربا و بنی اعمام نموده جانی بیک سلطان پدر ایشان را گرفته محبوس کرد
خوف و دهشت بر ایشان استیلا یافته التجا بسایه دولت حضرت اعلی تعلق آورده
بوسیله گنجعلیخان حاکم کرمان دست در فتراک امداد و معاونت قزلباش زده
یوسف بهادر قورچی بیگی را بجهت عرض اخلاص بخدمت اشرف فرستاده باستظهار
معاونت و همراهی منسوبان دولت قاهره شاهی در خراسان کوس مخالفت
عبد المومن خان کوفته خواست که بلطایف الحیل قلعه هرات را که تختگاه خراسانست
بدست آرد بدین عزیمت با اندک مردمی بحوالی هرات آمده امرای اوزبکیه که در هرات
بودند با وجود کثرت جنود و قدرت بیرون آمدن ننموده بل قلعه کشیده در مقام مخالفت
شدند و او چون بقلعه راه نیافت اطراف و جوانب هرات را غارت نموده
بازگشت در همان ایام مرتبه دیگر با دو هزار کس بسر فراه آمده قلعه فراه را گرفت و

همچنین قلعه اسفزار را نیز تصرف در آورده عزیمت هرات کرد حاجی بی حاکم هرات در شهر
تو قف نموده ملاقراق و سید محمد سلطان را با دو هزار سوار بمقابله او فرستاد ایشان تا ملان
کس نزد تلیم سلطان که در اسفزار بود فرستاده پیغام دادند که ترک بی اعتدالی کرده باز گردد
و الا محاربه را آماده باشد مشار الیه باین سخن التفات ننموده از اسفزار ایلغار نموده
بزیارتگاه هرات رسیده مستعد محاربه الجماعت شد و ملاقراق و سید محمد سلطان
صف سپاه آراسته در مقابله او ایستاده هنوز از جانبین دست باستعمال آلت قتال
نبرده بودند که از جانب بلخ و بخارا قاصدان معتمد رسیده خبر کشته شدن عبد المؤمن
خان بهرات رسانیدند حاجی بی در بحر تحیر و اندیشه غوطه خورده چون آوازه توجه
موکب همایون شاهی و حرکت عساکر منصوره قزلباش بخراسان رسیده
بود در ماوراء النهر از نژاد سلاطین کسی شایسته سلطنت باشد کما پنداشت و با آنحال
با تلیم سلطان مقاومت نمیتوانست نمود و اعیان اوزبکیه هرات مضطرب گشته
قرار دادند که تلیم سلطان را که بشجاعت و دلاوری اتصاف دارد بهرات آورده او را بلقب
ارجمند خانی ملقب سازند و امرای خراسان همگی بر سر او جمعیت نموده بحراست مشغول
گردند همگی صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد او دانسته حاجی بی بهانه زرکس نزد او
فرستاده از آنحال خبر داد تلیم سلطان که بعد از این از و دین محمد خان تغیر خواهد رفت
بعد از تحقیق این خبر مسرت اثر کلاه شادمانی بر تارک اقبال کج نهاده بخارا نهضت

و غرور بکاخ دماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی بخود داد ملاقراق و سید محمد سلطان
که با او اظهار عناد و بی اندامی نموده بودند از واهمه فرار نموده لشکریان با و پیوستند حاجی بی
با اشراف و اعیان شهر و علمای اوزبکیه که در آنجا بودند بی اسلحه و یراق باستقبال او شتافته
در پل مالان بملازمت رسیدند و پیش او زانو زده کورنش نمودند و در رکاب عالی او بشهر
آمدند اما در آن روز ساعت بد و قرد و طرفه محترقه بود دین محمد خان از خوف آنکه مبادا طریق دیگر
روی نماید مقید بنیک و بد ساعت نشده در آن ساعت نحس داخل شهر شده در باغ شهر
که محل نزول سلاطین است نزول کرده طرح سلطنت انداخت و بر لیغها باستمالت سادات
و ارباب و اهالی باطراف و جوانب خراسان و مستحفظان قلاع و بلاد هراتستان و قهستان و جوین
یار محمد خان پدر کلان او از سفر حج آمده همراه بود تورهٔ چنگیزی این نسبت را منظور داشته
اسم پادشاهی بر او اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او کرد و امرای خراسان باطاعت
و انقیاد آمده بر سر او جمعیت نمودند و او طرح آشنائی که با حضرت اعلی شاهی انداخته بود
بر طاق نسیان نهاده در مقام ضبط مملکت خراسان در آمده و هر یک از امرا و اعیان
اوزبک را فراخور حال بمناصب عالی اختصاص داده فارغ البال بر چهار بالش سلطنت
تکیه زد بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی : گر فلکشان بگذارد که قراری
گیرند : در اول حال که خبر کشته شدن عبد المؤمن خان و آوازه توجه لشکر قزلباش
بخراسان رسید بنوعی اوزبکیه استلاشی ساخته بود که همگی راه صواب گم کرده اندیشهای

تباه و فکرهای بیحاصل نموده حفظ حال خود در آن تصور مینمودند از جمله سلیمان یساول
که از امرای معتبر اوزبکیه و در انوقت حسب الفرمان عبد المومن خان حاکم مرو شاهیجان بود
قاسم سلطان نامی را که میگفتند از نژاد جانی بیک سلطان و از اقربای عبد الله خانست و
در لباس فقر و درویشی در انولایت بی سر و سامان و بی نام و نشان بسر میبرد
بدست آورده اسم سلطنت بر او اطلاق کرده ولایت مرو و چهارجو و نسا و ابیورد
و الخود در رقم اختصاص کشیده بعد از آنکه خبر استیلای دین محمد خان در خراسان
مسموع او گردید از آن جرات نادم و پشیمان گشته عرضداشتی مبنی بر اخلاص و
دولتخواهی بخدمت او نوشت و قاسم سلطان نیز تکلیف کرد که عریضه باو نوشته
اظهار اطاعت و انقیاد و اخلاص نماید قاسم سلطان که در ملک و مال دخلی و از سلطنت جز نامی
نداشت از اطوار سلیمان یساول آثار ندامت و پشیمانی تفرس نموده در مقام
آن شد که او را دفع نموده از استبداد و استقلال زند چون دین محمد خان از احوال
مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص آمیز از جانب سلیمان یساول رسید ولی محمد خان
برادر کوچکتر خود را بمرو فرستاده منشور استمالت باسم سلیمان یساول ارسال داشت
و نیک و بد انولایت را در قبضه اقتدار او نهاد که بهر چه رای او اقتضا نماید عمل آورده در مرو
سکه باسم یار محمد خان پدر کلان او زند ولی محمد خان بمرو رسیده سلیمان یساول باستقبال
او شتافت و قاسم سلطان را نیز تکلیف استقبال کرده باکراه با خود همراه برد اما در

در وقتی که بدروازه رسید بمضمون این کلام کرده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند عمل نموده ملازمان باشاره او در سر تحویل کردن آن بیچاره بیگناه را زدند
ولی محمد خان از قرین اعزاز و احترام بشهر در آورده بلوازم خدمتکاری قیام و اقدام نمود
هنوز ولی محمد خان در مرو آرام نگرفته بود که در همان چند روز طنطنه رایات نصرت
ایات حضرت اعلی شاهی بخراسان و آمدن نور محمد خان بمرو که ابا عن جد وارث
ملک مرو و الخود بود در ان ولایت بلند آوازه شد و در انوقت اثبات بزا
محال توقف نمانده چنانچه در ذیل این دفتر سمت گزارش خواهد یافت دل از ملک
بر داشته از راه چهارجو بماوراء النهر رفتند و ابو المحمدبی که حاکم مشهد مقدس بود
از آمدن لشکر قزلباش و بدست آوردن نیشابور خبردار شده در فکر براق
قلعه داری بود که ناگاه خبر کشته شدن عبد المومن خان رسیده بتحقق انجامید
ابو المحمدبی چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده اراده نمود که اگر ارباب و اهالی
مملکت در مقام دولتخواهی بوده در لوازم قلعه داری مدد نمایند تا وقتی که مشخص
شود که پادشاهی جنود اوزبکیه بکه کس قرار یافته در این اندیشه بود که از قلعه
دستجرد رادکان خبر رسید که فرهاد خان با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش
بدستجرد رسیدند ابو المحمدبی از این خبر مضطرب گشته مجال قلعه داری و توقف
نیافت و اوزبکیه عموما مضطرب گشته گفتند که از اقتضای فلکی دولت

ازدوردمان اوزبکیه کنارجسته ادبار روی باین طایفه آورده و پادشاه باستقلال
نیست با چنین خللی بر سر مملکتی که الکاء صدساله قزلباش است و تازه بتصرف ما
درآمده تلاش نمودن از عقل دور است تا فرصتی هست و محصور نشده ایم
از تلاطم امواج بحر محن اهل و عیال خود را بساحل نجات رسانیده بمامنی رسانیم
بعضی جهلا گفتند که چرا شهر معموری را بقزلباش گذاریم محلات شهر را غارت نموده مجر
طلای ضریح مبارک حضرت امام الجن والانس و میل مرصع سرگنبد مبارک و آنچه
از حلی و زیور در آستانه مبارکه موجود باشد بتصرف نموده روانه شویم جمعی از
سادات و عقلا که در آنوقت در مشهد مقدس بودند ازین اندیشه اطلاع یافته اوزبکیه
را از بیم فتنه اوباش و خوف بدنامی و باز خواست تنگیشان اوزبک ازین
اراده منصرف ساختند و او ترک این اراده نموده بدلایل معقوله جهلای اوزبک
را ممنوع ساخت که چون ده سالست که نمک این ملک خورده اید حق نمک را
منظور داشته در هتک عرض و ناموس و غارت اموال این مردم که مفاسد
عظیم دارد مکوشید و بصحت و سلامت روانه شوید و سادات و علماء شهر
را مخاطب ساخته گفت توقع از شما آنست که ریش سفیدان محلات شب
نمائید که اجامره و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند
و تا سه روز کس بیان قزلباش نفرستند و ازین حال خبر ندهند تا اوزبکیه از بیم آفت

و دست مخافت ایمن بوده خود را بمامنی رسانند و عاقبت بندای کوچ دردادند و تمامی
اوزبکیه از سوار و پیاده مستعد بیرون رفتن شده از دروازه میر علی آمو بیرون رفته
براه سرخس روانه شدند بعد از رفتن اوزبکیه در همان روز سادات و اهالی و ارباب
مشهد مقدس کس نزد فرهاد خان و امرای بستجرد فرستاده ازین حال خبر دادند فرهاد خان
همانساعت کوچ کرده بمشهد مقدس معلی آمده داخل شهر شد و بسعادت زیارت
آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس مشرف شده عرضه داشتی
مشتمل بر عرض این احوال و فتح مشهد مقدس معلی با زیارت نامه بکتابت اشرف
فرستاد در وقتی که موکب همایون شاهی بموضع اسباقی شقان و جوربد رسیده
بود کس فرهاد خان و مردم مشهد مقدس معلی رسیده این اخبار مسرت آثار رسانیدند و
بعد از آنکه ابوالمحمد بی و اتباع او از سرخس گذشته بزور آباد آمدند شنیدند که دین محمد خان
در دار السلطنه هرات بر مسند سلطنت جلوس نموده و امرای خراسان بدرگاه او
شتافته طوق فرمانبرداری او بر گردن نهاده اند دین محمد خان که از قضیه بیرون آمدن
ابوالمحمد بی و از دست دادن مشهد مقدس خبر یافت کس فرستاده او را با لشکریان و اتباع
بهرات آورده و او را در معرض بازخواست و عتاب و خطاب درآورده مواخذه مینمود که چرا
ولایت مشهد مقدس را از دست گذاشته بیرون آمدی و او عذرهای معقول میگفت
اما مسموع نداشته او را تا سه روز رخصت کورنش نداد بعد از سه روز ارکان دولت

تشفیع شده رخصت کورنش او حاصل نمودند و دین محمد خان سید محمد سلطان را
فرستاد که پیشتر از لشکر قزلباش خود در مشهد مقدس رساند و آن بلده مبارکه را ضبط
نماید و شاه‌هم کلته را با جمعی بمحافظت قلعه غوریان فرستاد و تغلب در آمده بضبط الوکا
پرداخت اما چون سید محمد سلطان بتربت جام رسیدند و وقتیکه از وصول لشکر
قزلباش بمشهد مقدس خبر نداشتند کلانتر جام قاصد صبا رفتار بمشهد مقدس فرستاده
فرهاد خان را از آمدن از آمدن ان جماعت خبر داد فرهاد خان همانشب ذوالفقار خان را
با بعضی امرا بدفع ایشان نامزد نموده ایشان بایلغار بجام رسیدند در وقت سواری
اوزبکیه طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده اوزبکیه را پای دست و پا کرده مجال محاربه و صف
آرائی نیافته فرار اختیار کردند و لشکر قزلباش بایشان رسیده اکثر را بقتل آوردند
و قریب هشتاد نفر را اسیر و دستگیر ساخته بمشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد
سلطان شکسته و پریشان حال بهرات رسیده دین محمد خان را از ورود لشکر
قزلباش خبر داد درمیان اوزبکیه چنین شهرت یافت که فرهاد خان و گنجعلیخان
حاکم کرمان خبر فوت عبدالله خان و کشته شدن عبدالمومن خان شنیده بخراسان
آمده اند و بوداق خان و امرای قزلباشیه که در بعضی محال خراسان مانده بوده بودند
بایشان ملحق شده در مقام ضبط خراسان در آمده اند و از توجه رایات منصوره
شاهی خبر نداشتند از وصول این اخبار دین محمد خان اظهار قدرت و اقتدار کرده بعزم

دفع

گرازی ... [illegible] ... مشهد مقدس ... [illegible] ... بر جانب ... [illegible]

دفع لشکر قزلباش از شهر بیرون آمده در باغچه خواجه نور نزول کرد اما ریش سفیدان
و اتالیقان در محاربه قزلباش تامل داشتند مکرر اقرعه مشورت درمیان انداخته مجالس کنکاش
انعقاد یافت بعضی عقلا و ریش سفیدان خصوصا میرزا عبدالله مسقط که از سلاطین زادهای
مسقط بود و مرد روزگار دیده با رای و تدبیر بود و حاجی بی و ابوالمحمد بی گفتند که ولایت
خراسان یورت و مسکن صد ساله قزلباش است در هیچ زمان اوزبکیه در خراسان
استقامت تمام نیافته اند و یورت و مسکن قدیم ما در ماوراءالنهر یورت قدیم خود را
گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماوراءالنهر کسی که
شایسته سلطنت باشد نیست اولی آنست که روی توجه بدان صوب نهاده کمر
بضبط الولایت ببندیم و اگر خواهید که بالکلیه دست از خراسان کوتاه نکنید باقی سلطان
برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره یکساله در قلعه هرات بگذارند و قلعه تون و قاین و
سیستان و محال اینطرف هرات را بمعتمدان بسپارید و چون با پادشاه ذیجاه قزلباش
دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده اند مجددا مکتوب محبت اسلوب قلمی نموده
اعلام نمایید که بعون الله تعالی و حسن موافقت حضرت اعلی و یمن همت ایشان از تسلط
و استیلای عبدالمومن خان فراغت حاصل شده و امرای قزلباشیه اوزبکیه طوق فرمانبرداری
این محب بر گردن جان نهاده اند اکنون سخن همانست که عرض شده و خراسان علاقه بان
عالی تعلق دارد و ما روی توجه بماوراءالنهر که مرکز دولت این سلسله است داریم و متعهد

مقدس سلا ونیشابور و ترشیز و قلاع بعضی محال را خالی کرده بملازمان سپردیم
و چون درینوقت بردن کوچ متعذر بود تکیه بر عنایت و الطاف شهریاری و مروت
جبلی ایشان کرده فرزند و اهل و عیال خود و امرا و اعیان اوزبکیه که برادرم باقی خان در قلعه
هرات گذاشته ناموس خود را بملازمان آنحضرت سپردیم همت دریغ نفرمایند
که انشاء الله تعالی چون یورت اصلی بتصرف درآید و بنیان سلطنت استحکامی
یابد در سپردن هرات و سایر محال خراسان از فرمان آنحضرت تعللی نخواهد بود
و ظن غالب آنست که پادشاه قزلباش شیوه فتوت مسلوک داشته این رجای
مخلصان را بسمع اصغا نموده روی موافقت و دوستی را بناخن مخالفت نخراشند
و درین نهضت بفتح مشهد مقدس و محالی که از اوزبک خالی شده راضی گشته
متعرض هرات و توابع نگردند و بعد از آنکه مهمات ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و
و بدخشان حسب المدعا صورت یافته امور سلطنت انتظام یابد اگر میل
خراسان داشته باشند از روی اقتدار و استظهار بخراسان آمده بتسخیر و تنظیم و تنسیق
آن پردازیم و الا بمقتضای وقت عمل کنیم اکثر عقلا و ریش سفیدان این را پسندیده
داشته قرارنامه نوشتن و تهیه اسباب قلعه داری بخود داده و جمعی از اهل هرات
و سرخیلان قبایل را که مظنه خلاف با ایشان بود گرفته مقید ساختند اما بعضی جهلا
و جنگجویان باین صلاح اندیشی راضی نشده گفتند که حالا از پادشاه قزلباش خبری

واثری نیست و جمعی که آمده اند ده هزار کس بیش نیستند و مع هذا بسیار زبون
شده اند در بدایت سلطنت از ده هزار قزلباش که قریب بما شده اند خوف نموده پشت
بدیشان دهیم نوعی از ضعف و بی همتی و بیرگی باین طریق بماوراء النهر رفته خراسان را از دست
داده باشیم بدنام فرار و مورد طعن بهادران شجاعت شعار خواهیم بود درین صورت
پیداست که چه مهم از پیش ما خواهد رفت چون هنوز از اوضاع ماوراء النهر و قرار داد
خاطر امرای آنجا اطلاعی نداریم دست از ممالک خراسان باز داشتن و نقد را نسیه دادن
مقتضی عقل و مردانگی نیست که محاربه با جماعت بر میان جان بسته مردانه وار روی همت
بمنع ایشان آوریم اگر مظفر و منصور گردیم آوازه اقتدار خانی بلندی یافته مهام
بر حسب مرام تمشیت خواهد یافت و اگر عیاذا بالله مهم نوعی دیگر صورت بندد باری
نزد همگنان معذور باشیم دین محمد خان شق ثانی را مصمم گردید اکثر جهلای پرخاشجوی
که لذت حکومت خراسان از مذاق ایشان بیرون نرفته این کنکاش را
ترجیح نهادند و چون دین محمد خان در ایام حیات عبدالله خان در هرج مرج خراسان
ببعضی امرای بی تدبیر قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود محاربه قزلباش را
سهل و آسان انگاشته از غروری که داشت قرار محاربه با خود داد و جمعی که حرف
رفتن میگفتند درین وقت بجهت آنکه بجبن و بد دلی منسوب نگردند از آن حکایت
ساکت شدند اولی الحمد بیک که مرد عاقل کار... بد محاربه او را با قزلباش صلاح

نمی‌دانست و اوضاع او را بر وفق دلخواه مشاهده نمی‌نمود شبی با جمعی کثیر از اوزبکیه
جدا شده راه فرار پیمودن گرفت و دین محمد خان از این معنی واقف شده چون مسافت
بعید قطع کرده بود علاجی نتوانست کرد درین اثنا خبر بازگشتن قزلباش رسید که بجهت
اخبار موحش که از جانب آذربایجان بایشان رسیده بازگشتند بالکلیه اندیشه قلعه‌داری
از خاطر بیرون کرده بعزم تعاقب از باخرز و خواجه نور کوچ برداشته آمده و محاربه قزلباش
دلیر شده تا آنکه میانه او و حضرت اعلی شاهی در رباط پریان هرات مقاتله منعقد شده
شرح آن بعضی از طی داستان فتح خراسان و تصحیح احوال دین محمد خان و باقی
حالات ماوراء النهر بعد از تحریر این داستان رقمزده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی

آغاز داستان فتح خراسان و بیان حالاتی که در خلال این احوال روی داده و قبل از این نگاشته
کلک نکته‌پرداز شد که درین سال حضرت اعلی شاهی را یورش خراسان در
ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته در تهیه اسباب آن سفر بودند که خبر فوت عبدالله خان اوزبک
رسیده آن اراده در خاطر خطیر ازدیاد پذیرفته بعزم درست و طالع میمون در سیم
شهر رمضان المبارک سنه ست و الف هجری که ساعت سعد بود از دار السلطنه اصفهان
بیرون آمده چند روز در کاشان بجهت تنخواه مواجب عساکر منصوره و انجام مهمات
و فرو ریاست آن سفر توقف فرموده اردوی معلی را مقرر فرمودند که از راه خوار و فیروز
کوه بچمن بسطام رفته توقف نماید و چون خاطر خطیر از تسخیر مازندران بهشت نشان که

ملک موروث حضرت اعلی شاهی است مایل بود تا آنکه آن ملک بحیطه تسخیر در آمده بود
ندیده بودند درین وقت که فرهاد خان الکاء بود بنفس نفیس جریده و سپاه از راه سیاه کوه روانه
مازندران شدند که با جمعیت سپاه چند روزی در آن عرصه دلکش عشرت پیرا بوده بعد از
فراغ از سیر و شکار از آنجا ببسطام آیند و احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر قلمرو همایون
فرستاده مقرر داشتند که قورچی باشی با قورچیان عظام که در طهران بودند روانه شده
در بسطام باردوی ظفر قرین بپیوندند و الله‌وردی خان با غلامان و لشکر فارس و کهگیلویان
با لشکر کرمان از راه یزد و بیابانک بخراسان آمده در محلی که رایات جلال نزول اجلال داشته
باشند بموکب نصرت قرین ملحق شوند مجملا امرا و عساکر قزلباش حسب الفرمان قضا جریان
فوج فوج روی توجه بخراسان آورده در چمن بسطام جمعیت نمودند و حضرت اعلی شاهی
نیز چند روز در متنزهات مازندران بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع
عساکر باتفاق فرهاد خان از پیاوه و جهارده باستراباد آمده باردو ملحق شدند و
حاجی محمد خان پادشاه ولایت خوارزم و عرب محمد سلطان ولد او و نور محمد خان ابن
ابو المحمد خان والی مرو و شاهجهان و نسا و ابیورد چنانچه سبق ذکر یافت از صولت
سپاه عبدالله خان از مملکت موروث بر آمده بپایه دولت ابد مقرون استظلال
جسته بودند در رکاب اشرف بودند و چند روز در چمن بسطام معسکر ظفر فرجام بود
در آنجا بسان عساکر نصرت پرداخته سوای لشکر فارس و کرمان که نیامده بودند

سی هزار کس بنظر در آمدند در خلال این احوال خبر متواتر شد که عبدالمومن خان میر قلبا حاکم
هرات را چنانچه گذشت بسیاست رسانیده از بلخ و بخارا لشکر بسمرقند و تاشکنت
کشیده با بابا خان اوزبک چنانچه در طی احوال ماوراء النهر سمت گزارش یافت
محاربه نموده بر ایشان ظفر یافت و اتباع او را با هر کس از سلاطین زاده‌ها که مظنه فتنه داشت
از میان برداشته تمامی اوزبکیه طوق فرمانبرداری او بر گردن گرفته در کمال
شکوه و استقلال و غلبه جنود و ازدحام لشکر متوجه بلخ و خراسانست
بعضی از کوته اندیشان کم همت درین سال رفتن خراسان را مصلحت وقت
نمیدیدند و صلاح دانستند که درین یورش متوجه نظم و نسق استراباد گشته خاطر از ضبط
الملک جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهند که قرار داد خاطر همایون عبدالمومن
خان معلوم گشته سال دیگر بمقتضای وقت عمل شود و چون حضرت اعلی شاهی شاهین
بلند پرواز همت را بصید عقاب مملکت خراسان در پرواز آورده بودند التفاتی
چندان بسخنان سست بنیان خطا اندیشان نفرمودند بالجمله چند روز که در چمن
بسطام سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه بر افراخته بودند متوجه نظم و نسق استراباد
شدند و چون حکومت مازندران بفرهاد خان تعلق داشت بجهت قرب
جوار استراباد را نیز علاوه مازندران فرموده بموما الیه تفویض فرمودند و احکام
مطاعه باسم اهالی و اعیان و سرکردهای سیاه پوشان استراباد که هر یک بیلوکی از الکات

رقم اختصاص کشیده بخودسری برآمده بودند بر قلم آورده فرستادند و فرهاد خان قرابیک
نامی از اقربای خود را بداروغگی نصب نموده با سیصد نفر از قراملو و غیره بدان صوب
فرستاده و سرداران سیاه پوش استراباد چون بیکدیگر خصومت داشتند و اردوی همایون
با عساکر ولایت بخش در بسطام نزول اجلال داشت جز اطاعت و انقیاد چاره نجسته تمکین داروغه
مذکور کردند در خلال این احوال یوسف قوشچی تکلی بنوعی که در فوق املائی شد از جانب تیم سلطان
که هنوز رتبه خانی نیافته بود و عبدالمومن خان در حیات بود برسم رسالت رسید خلاصه پیغام
آنکه این دولتخواه و برادران که تربیت یافته و پرورده دولت عبدالله خان بودیم بمحض
رضاجوئی او از موافقت پسرش سر باز زده با او اتفاق نداشتیم و او بدبخت کینه ما در
دل گرفته اظهار عداوت میکرد حال که در سلطنت استقلال یافته با جمعی که در زمان پدر با او
متفق بوده اند در مقام انتقام است درین صورت بنده جز آستان ملائک آشیان پناهی
ندارم و هرگاه که موکب همایون پرتو وصول بخراسان اندازد در سلک هواخواهان در آمده غاشیه
اطاعت و بندگی بر دوش میگیرم حضرت اعلی این خبر مسرور گشته مکتوب محبت اسلوب
یارانه و برادرانه باو نوشته نوید عطوفت و الطاف بی نهایت دادند و یگه قبی بیک
اینک آقاسی عرب گرلو که در سال گذشته بهرات رفته بود همراه یوسف قوشچی تکلی
نزد خان الیه فرستاده چند راس اسب تازی نژاد و تحف و هدایای لایقه بجهت او ارسال داشتند
القصه در چمن بسطام بعد از اجتماع عساکر ظفر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان از راه استراباد

بجانب خوارزم روانه نموده بقبایل یموت ترکمان صاینخانی که قدیماً تابع امر و نهی سلطان خوارزم
و در کنار رود گرگان اقامت داشتند منشور استمالت فرستاده باطاعت و انقیاد
و موافقت حاجی محمد خان ترغیب فرمودند و مشارالیه بندق سلطان والی سبزوار برادر
خود را در ملازمت اشرف گذاشت که همیشه در رکاب اشرف باشند و خود با
محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرزندان روانه گشت حضرت اعلی بفیروزی و اقبال
از بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان و ذوالفقار خان بیگلربیگی
آذربایجان و بعضی امرا که عدد لشکریان ایشان بیست هزار نفر رسید جریده و مقدمة الجیش
تعیین فرموده یک منزل پیشتر فرستادند در خلال این حال بخاطر انور خطور نمود که یکی از ملازمان
جان نثار رکاب اقدس را برسم رسالت نزد عبدالمؤمن خان فرستاده کتابتی
مشتمل بر نصایح مشفقانه و سخنان دلپذیر پادشاهانه و وعده و وعید باو قلمی نمایند رفیع
الله بیک بیاول صحبت ذوالقدر مقبل الخدمت شد مکتوب مذکور در قلم آمد
خلاصه مضمون آنکه چند سالست که او بعزم ملک گیری و کشورستانی همه ساله بطرف خراسان
نهضت مینماید و بجهت آنکه ما را در عراق و دارالمرز مشغلها بود داود در هنگام فرصت
مشهد مقدس معلی و بعضی محال خراسان را متصرف شده در تسخیر سایر ممالک سعی و جد و
مینمود و هر مرتبه که ما بآرزوی ملاقات او از عراق متوجه خراسان شده
راه دور و دراز طی مینمودیم او بمقابله عساکر منصوره در نیامده فرار بر قرار اختیار

مینمود

مینمود و بدین بهانه متمسک بود که پدرم که پادشاه است جهت مقابله پادشاهان کبار
نداده در بیم آمده و شهر و ولایات خراسان از عبور لشکر طرفین پایمال سم ستوران و
رعایا و [illegible] آواره و بیخانمان شده اند حالا باید که بزرگوار عالم فانی را
وداع نموده سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان با پسر والا نژاد قرار
گرفت و اضداد و بنی اعمام را دفع نموده او را منازعی نماند و کمال تمکن و استقلال
یافته عموم سپاه اوزبکیه مطیع و فرمانبردار شدند ما بجهت استخلاص ملک موروث
بخراسان آمده کمر همت بتسخیر آن بسته ایم و انشاءالله تعالی درین مرتبه تا استرداد آن
دست ندهد معاودت بمرکز دولت ممکن نیست و اگر نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا
نموده اولی آنست که دست از ملک خراسان که قدیماً داخل ایران و ملک موروثی
صد ساله این دودمانست باز داشته در مقام اتحاد و الفت و اعتذار بوده باشد
ما نیز بجهت جمعیت او ارکان و آسودگی بیچارگان دیار خراسان بمضمون الماضی
لا یذکر عمل نموده بساط منازعه و انتقام را درنوردیده با او در مقام محبت و دوستی
و الفت باشیم و در استقامت امور دولت او سعی نموده بمال و لشکر معاون و
مددکار باشیم و اگر بنابر غفلت در گوش مصلحت ننیوش نهاده ابواب دوستی
مسدود گرداند و در مخالفت عناد و لجاج نماید بطریق سالهای گذشته در مقام مکر و حیله
بوده از عار فرار که در هنگام استقلال و اقتدار ناپسندیده عالمیان نیست اندیشیده

٢٠٤

پیمانه بیتامل پای در معرکه کارزار نهند که دیگر گنجایش مهارزه نمانده و در هر محل که مصلحت داند
تلاقی فریقین که سالهاست عالمیان چشم انتظار بران دارند قرار دهد که انچه مقدر الهی باشد
از پرده اختفا بجلوه گاه ظهور آید و خلایق از آسیب عبور و مرور هر دو لشکر خلاصی یابند
والا دانسته باشند که ملتفت بولایه ملکهای خراسان نشده انشاالله تعالی شهسب
تیز گام اندیشه را بعزم رزم افغانی نژاد در حرکت آورده تا بلخ و بخارا عنان یکران باز نکشیم
و خدای داند که از آسیب لشکر قیامت اثر دران دیار چه طوفان بلا خیزد و این ابیات
دران نامه مندرج گردید **نظم** که ای دوحه خاندان کهن ؛ ز من گوش کن عاقلانه سخن ؛
ندارم تمنای آن مرز و بوم ؛ که آرم بسوی بخارا هجوم ؛ که این کینه و لشکر بیشمار ؛ گذار
آورد جانب آن دیار ؛ شود مال تاراج و مردم اسیر ؛ وبال چنین را اگر بر من گیر
سخن بشنو از گفت من سر مپیچ ؛ بدین ماجرائیست ازین در مپیچ ؛ اگر ملک موروث
ما بیبری ؛ خرد را بدانش کنی رهبری ؛ نخواهم ماده خراسان زمین ؛ بملک ترک
بر خود جهانی چنین ؛ که تا بلخ پاینده ماند بتو ؛ جهان ملک فرخنده ماند بتو ؛ و روح
الله بیک بساول صحبت ذو القدر که حامل مکتوب مذکور بود روانه فرموده موکب
فیروزی نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده و چون حضرت اعلی شاهی امری عظیم
و کاری بزرگ پیش نهاد همت والا ساخته بقدم توکل در وادی مخاطرات عظیمه نهاده
بودند رای جهان آرای مصلحتهای نهانی که در عرصه ضمیر پادشاهان و برگزیدگان درگاه

مهم

الهی جلوه گاه ظهور دار و دیگر از ازان خبری نیست اقتضای آن فرمود که دریغ
شهزاده کامکار محمد باقر میرزا که خورد سال بود همراه نبوده از معارک خطرناک برکنار باشد
و بمنزل اورا بشیخ احمد آغا ایشک آقاسی حرم سپرده روانه دار السلطنه اصفهان
فرمودند و اردوی همایون بعد از عید اضحی کوچ فرموده چون کالپوش محل نزول سپاه
دریا خروش گردید امارات فتح و فیروزی و علامات نصرت و بهروزی
ظاهر شدن گرفت و اختر همایون فال ظفر از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاد
و حکومت ولایت نیشابور بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد تبیین این اجمال آنکه حکومت
آن ولایت باحمد سلطان نامی که از نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون خبر قرب
وصول موکب همایون ظل شاهی باحمد سلطان رسید ارباب هواخواهی قزلباش
در ناصیه حال عامه خلق اندیار دریافته قدرت مقاومت و قلعه داری در خود ندیده و از خوف
سیاست عبد المومن خان بپایه اوزبکیه نتوانستند رفت و ملاحظه داشت که از قوت
خروج اجاره و اوباش نیشابور دست بغارت و نهب اموال او و اوزبکیه برآورند
باراده سفر حج بیت الله الحرام بیرون آمده احرام ملازمت درگاه شاهی بسته بعضی بدو
روانه مقصد گردید و اوزبکیه نیشابور بعضی بمشهد مقدس معلی و بعضی بهرات رفتند هنوز
احمد سلطان از دروازه شهر بیرون نیامده بود که اهل نیشابور نقاره شادی باسم سامی
همایون اعلی بلند آوازه گردانیدند و چون در کالپوش این خبر رسید امیر ابو المعالی نیشابوری که

از سادات عالیمکان و کلانتر و مطاع آن ملک بود و از تاریخ فتور اوزبکیه تا بر ظهور دولتخواهی
بعراق آمده در رکاب ظفر انتساب میبود و جهت ضبط مملکت روانهٔ آن صوب فرموده
حکومت آن ولایت را بمیرزا محمد سلطان بیات که در آن وقت حاکم سبزوار بود تفویض
یافت و احمد سلطان اوزبک رخصت حج یافته روانه گشت حقیقت حالش معلوم
نشد و رایات اقبال از کالپوش کوچ فرموده از راه سنقان و جوربد متعاقب
فرهاد خان و امرائی که مقدمة الجیش بودند بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده و
چون موضع اسپاجی من اعمال سنقان محل نزول موکب ظفر نشان گردید مهنیان
از جانب فرهاد خان و اهالی مشهد مقدس معلی رسیده خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان
و بشارت فتح مشهد مقدس معلی بنوعی که در طی احوال اوزبکیه سمت تحریر یافت
رسانیدند و حضرت اعلی شاهی از ورود این خبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع
پیوسته بود و شوق ادراک دولت طواف آستان ملایک آشیان
امام الجن والانس علیه السلام که مقصد اصلی و علت غائی این یورش خیال همان بود سجدات
شکر الهی بتقدیم رسانیده عموم سپاه کلاه گوشهٔ شادمانی بر تارک گذاشته
غلغلهٔ بشارت و مبارکباد بمهر و ماه رسید و از آنجا کوچ فرموده بتاریخ بیست و چهارم
ذی الحجه در کنار رودخانهٔ شهر طوس نزول اجلال واقع شد و فرهاد خان و امرا
و اعیان مشهد باستقبال موکب همایون آمده در طوس بسجدهٔ اشرف مشرف شده

لوازم

لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجای آوردند و حکم شد که فرهاد خان و امرای چرچی بعزم تسخیر
هرات روانه شوند و آن بلدهٔ فاخره را بتصرف در آورند و هنوز اخبار سلطنت دین محمد خان
و جمعیت اوزبکیه و قرار داد خاطر او چنانچه واقع بود بتحقیق نینجامیده بود روز دیگر
که بیست و پنجم شهر مذکور بود احرام طواف مرقد منور حضرت امام ضامن ثامن که
مطاف مسبحان ملأ اعلی و سجدهگاه کروبیان عالم بالاست بسته روانه شدند
و چون شعشعهٔ نیر عالم افروز گنبد مبارک که مهبط انوار تجلیات الهیست
خورشید مثال درخشیدن آغاز نهاده روشنی بخش دیدهٔ نظارگیان عالم
شوق گردید حضرت اعلی شاهی پیاده گردیده لب شکرانهٔ این عطیهٔ ایزدی رو بمنت
برخاک نیاز سودند و اشک شادمانی از دیده باریدن گرفت و از آنجا جهان جهان
اخلاص و عالم عالم نیازمندی برهنه پای و گشاده پیشانی طی مسافت نموده زبان
حال شاه و سپاه بدین بیت مترنم شده بود **نظم** شکر خدا که از مدد بخت
کارساز ، کامی که خواستم ز خدا شد میسرم ، آن دولتی که میطلبیدم سالها
اینست از عنایت حق در برابرم ، و کافهٔ خلایق بدین آیین قدم در راه نهاده کفهای
پا از آسیب خار مغیلان گل گل میشگفت و گویا گل و ریحان بی سپر غازیان
اخلاص منش بود مجملا در کمال شوق بروضهٔ مطهره رسیده بعد از تقبیل عتبهٔ علیه
جبههٔ اخلاص بدان خاک پاک سودند و بلوازم دعا و زیارت پرداخته آستانهٔ مقدسه را

نهایت بی سامان واز قنادیل طلا و نقره خالی یافتند واز حلی و زیور در ایام عمر کیاست
سوی مجمر طلا چیزی نمانده بود و در هنگامی که بوداق خان چکنی را حکومت مشهد مقدس معلی
سرافراز گردانیدند واز آستانه مقدسه چهار پارچه تیغ شریف برده و در آنجا اسیران اوزبکیه
که در جام گرفتار غازیان جنود نصرت انتقام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند
واز احوال ایشان و فرستادن سید محمد سلطان تحقیق پیوست که دین محمد خان
در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر کرده است ولایت خراسان قرار داده
و عدد لشکریان او را تا بیست هزار مذکور میساختند اهل خراسان تکذیب قول
ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار نشان نمیدادند و عقلا این قول را ترجیح مینهادند
بالجمله حضرت اعلی فرهاد خان را با امرای چرخچی بجانب هرات روانه فرمودند که چون
اوزبکیه استقامتی نیافته اند و اسباب قلعه داری مرتب ساخته اولکا را
از ایشان خالی ساخته شده واز اسیران چند نفر که ملازم دین محمد خان بوده در مشهد مقدس معلی
سپرده فرمودند که چون با بادعوی اخلاص کرده کس فرستاده بود اگر در قول خود
صادق باشد ملازمان او را خلعت و یراق داده همراه باشد نزد او فرستیم و چون
بسار رسیدند بالجمله موکب همایون اعلی سه روز در مشهد مقدس معلی بجهت نظم و
نسق سرکار فیض آثار توقف نموده تولیت آن سرکار را بقاضی سلطان تربتی که
از سادات تربت خراسانست و در فترت اوزبکیه بعراق آمده در آن اوقات

وارد اصفهان بود عنایت فرموده و تربت حیدریه را بقبول او مرحمت فرموده
بود اقتان چکنی و شاه قلی خان بیات را با یکصد نفر از قورچیان عظام و ملازمان رکاب
اقدس همراه نور محمد خان بجانب نسا و ابیورد و مرو فرستادند که مملکت
موروث او را بدست آورده بنیاد دولت او استوار سازند و در بیست و سیم ذی الحجه
الحرام از مشهد مقدس معلی بیرون فرمودند چون بقریه در حدود جام رسیدند در منزل محمود بیک
خالو برادر اسلام بیک یوزباشی که در فترت هرات بهند رفته بود و بولایت هرات
رسیده از جمیع احوال آنجا واقف بود رسیده و از کماهی حالات خبر داده عرض
کرد که دین محمد خان مدعی استقلال در سلطنت هرات و کل خراسان جسته کاسمان آسمان
از آن دست نیسه و چالاک در آمده و اوزبک همراه او دو سه هزار از مزارجات قابل
بیرون جمعیت او از رسیدن موکب همایون بدین مقام اطلاع نیافته اند و گمان دارند
که هنوز در حدود بسطام اند و قرار مقابله و مقاتله با فرهاد خان و امرای عظام که پیش رفته اند
با خود داده بعد از آنکه وصول موکب همایون نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت
مقابله نداشته باشند باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس در قلعه
هرات گذاشته خود بماوراء النهر میرود و اگر لشکر و جمعیت او بخراسان آید هیچ جهت
قطع تعلق از خراسان نمینماید و شیخ ابوبکر با بابای مملکت موروثی بود چون در قول
او وثوق و اعتماد بود حضرت اعلی متفکر و متردد خاطر گشته که چه تدبیر اندیشند

که نتیجه حصول مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف رسید که موافق ثبت صحیفه
تقدیر آمده صورت مطلوب بوجه احسن چهره گشود تبیین این مقال آنکه بعد از اطلاع بر
احوال هرات ارکان دولت قاهره طلب فرموده بر زبان الهام بیان گذرانیدند
که جمعی کثیر از لشکر اوزبکیه در هرات اند اگر فرهادخان و امرا که پیش رفته اند بر روند اوزبکیه
دلیرانه با ایشان محاربه مینمایند و این معنی لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان نیز
همراه است و محاربه لشکر و ثبات قدم ایشان در معرکه که پادشاه همراه باشد نسبتی
بمحاربه امرا و سرداران نمیدارد و محتملست که چشم زخمی بسپاه قزلباش رسد و
موجب دلیری اعدا گردد و آن گروه را که تا رسیدن رایات نصرت آیات
بتوقف امر فرمائیم اوزبکیه بتهیه اسباب قلعه داری پرداخته لشکر جرار
گذاشته خود بما وراء النهر روند و هرگاه مهم محاصره قلعه رسد بنابر استحکام
قلعه و استعداد قلعه داری محتمل که معامله بدور و دراز کشد بخاطر خطور چنین مینماید
که کس نزد فرهادخان فرستیم که یکمنزل بپس نشسته بازگشته آوازه در اندازد که از جانب عراق
و آذربایجان خبر موحش رسید که رومیه اغتنام فرصت کرده بممالک محروسه آمده اند و
موکب همایون شاهی از این خبر مضطر گردیده شده بجانب عراق باز گردید و هرگاه
خبر بازگشتن قزلباش بدین اضطرار با اوزبکیه رسد از اندیشه قلعه داری باز آمده
تنگ نیست که دلیرانه بعزم دست برد و تعاقب امرا و ضبط مشهد و آنحدود عاجلا از

هرات بیرون آیند و ما اردوی اغرق را با جمعی که اسب نیکو نداشته باشند گذاشته
سپاهی با فوجی که اسب کوتل داشته باشند ایلغار نموده با فرهادخان ملحق گردیم و مقید آمدن
لشکر فارس و کرمان نشده بایلغار بر سر ایشان رویم و فرصت قلعه داری و قلعه بندی
ندهیم و انشاء الله تعالی اگر خدای خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر افتد محتملست
که مهم حسب المدعا تمشیت پذیرد جمیع عقلا و ارباب رای این مقدمه را پسندیده داشتند
و علی الفور رقمی بفرهادخان نوشته فرستادند بجماعه که مذکور شد یکمنزل باز گشته مترصد
وصول موکب همایون باشند ایشان حسب الفرموده عمل نموده یکمنزل بپس نشستند
و کس نزد الله ویردیخان و گنجعلیخان فرستادند که با لشکر فارس و کرمان از راه طبس آمده
داخل الکاء خراسان شده بودند فرستادند که مقید آوردن لشکر نشده خود با جمعی که اسب
ایلغار داشته باشند جریده و سپاهی ایلغار کرده در حدود غوریان خود را بموکب همایون
رسانند و جناب اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر با شاه علی سلطان میر جمشید بیگ و سایر
لشکریان در اردوی اغرق گذاشتند که با آهستگی کوچ کرده می آمده باشند و
در وقت چاشت روز یکشنبه غره شهر محرم از فرهاد جرد جام سوار شده برهنمونی قاید اقبال
همعنان فیروزی و اجلال بایلغار روانه گشتند و در راه فرهادخان و امرا که یکمنزل از قلعه باز
پس آمده بودند بموکب همایون پیوستند و الله ویردیخان و گنجعلیخان نیز اردوی خود را
انداخته با جمعی که اسب ایلغار داشتند ایلغار کرده در سر تیرپل هرات رو بموکب

همایون پیوستند مجملاً موکب همایون طی مسافت ده روزه راه را در چهار روز
و نیم طی فرموده روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام در حوالی پل سالار هرات که چهار فرسخی
شهر است بجلگان رسیدند و صباح روز شنبه هفتم صف قتال آراسته
فیمابین در رباط پریان محاربه اتفاق افتاد ذکر محاربه شاه جم جاه با دین محمد خان
اوزبک و ظفر یافتن بعون و عنایت حضرت آله در فوق رقم پذیر
کلک سوانح نگار شد که دین محمد خان از وصول موکب همایون شاهی
خبر نداشت و آمدن فرهاد خان و امرا را شنیده از شهر بیرون آمده ریخته بود
که خبر باز گشتن امرای قزلباش بنوعی که مذکور شد در میانه اوزبکیه شایع گشت
او را از فکر ترتیب و اسباب قلعه داری انداخته بعزم استیصال ایشان
پیش آمده بحوالی پل سالار فرود آمده بود که شب یکی از اعراب پیش مست
که حضرت اعلی شاهی را میشناخت و حضرت را در سر تیر پل دیده بود آمده از وصول
موکب همایون شاهی خبر داد و از کیفیت و کمیت لشکر پرسیدند گفت
اندک مردمی با آنحضرت همراه بودند اما لشکر قزلباش از عقب بلا فاصله می آیند امرا
و ریش سفیدان کنکاش بمیان آورده راضی بمحاربه قزلباش نمیشدند
و صلاح دیدند که باز گشته بهرات روند و نامه دوستانه بنوعی که تمهید یافته
یافته بود بخدمت اشرف نوشته کس زبان دانی فرستاده گفتگوی صلح

بمیان آوریم و باقی خانزاد در شهر و قلعه گذاشته روانه ماوراءالنهر گردیم و محاربه
با پادشاه قزلباش اصلا لایق دولت نمیدانیم دین محمد خان در جواب امرا
و ریش سفیدان گفته بود که اگرچه این رای پسندیده است اما وقت بسیار
تنگ شده و قزلباش نزدیک رسیده اگر امشب کوچ کرده روی بشهر آوریم
نصف این شهر پراگنده میگردند و در شهر القدر فرصت نخواهد شد که
اسباب قلعه داری آماده ساخته روانه ماوراءالنهر شویم و بی جنگ و جدال گرفتار
عار فرار میگردیم بهتر آنست که مردانه روی بمعرکه کارزار آوریم اگر غالب گردیم
فهو المراد و الا مغلوب گردیم شکست یافتن از پادشاه بزرگ عالیشان
عیب نیست و بهادران اوزبکیه بجهت آنکه بجبن و بددلی منسوب نگردند
ناچار تن بمحاربه در دادند مجملاً دین محمد خان از غایت جهل و غرور محاربه قزلباش
را آسان پنداشته بنوعی شعله نخوت و غرور در کانون ضمیرش زبانه
کشیده بود که جز بر شحنه تیغ آبدار انطفا نمی پذیرفت و صباح آن روز که جمعه هشتم
محرم بود طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شد دین محمد خان جرنغار و جوانغار و برانغار
آراسته باقی سلطان برادرش را با میرزا عبدالله مسقط و حاکم هرات جانی بی
را در دست راست و بعضی امرا را در دست چپ قول گذاشت و مقرر کرد
که هرگاه از جانب قزلباش حمله بلشکر ملاحظه نمایند بی تاخیر با لشکر قول حمله انداخت

همت بانهزام لشکر قزلباش گمارند و خود یکهزار نفر از جوانان گزیده با اعتمادی همراه
گرفته در طرف دست چپ ایستاد مقرر شد که اگر لشکر اوزبک غالب گردند
و اگر مغلوب آن یکهزار کس از و جدا نشوند و چون رایات جلال بپل سالار رسید
از حرارت هوا و شدت ایلغار اکثر اسبها از کار مانده از ملازمان رکاب
اقدس زیاده از سه چهار هزار کس بموکب همایون رسیده بودند و با فشون
فرهاد خان و امرای جرجی بده هزار نفر رسیده بودند تکیه بر عنایت الهی و اقبال پادشاهی
کرده فرهاد خان و ذو الفقار خان و امرای جرجی را با چهار هزار کس پیشتر فرستادند
و قول همایون بوجود اقدس آرایش یافته امرا و قورچیان و غلامان دست
راست و دست چپ هر یک در محل خود قرار گرفتند و چون در رباط پریان
تلاقی فریقین روی داد جرچیان هر دو گروه بیکدیگر آمیختند غازیان عظام نیز تیز
عنانی کرده یکبار بصورت مجموعی خود را بمخالفان زده جرجی اوزبک را منهزم ساختند
و تمامی لشکر بهوس مردانگی و آوردن سر و اختر رو بمخالفان آوردند چنانچه بر
فرهاد خان کسی جاین نمانده بود باقی سلطان چون انهزام لشکر جرجی مشاهده نمود
با لشکر جوانغار جلو انداخت جنود جرجی قزلباش تاب صدمات لشکر
نیاورده بازگشتند و چون فرهاد خان علم که علامت سرداریست همراه نداشت
لشکریان جرجی در معرکه فرهاد خان را نیافتند که بر سر او یکجا جمع شوند و اوزبک

هجوم

هجوم آورده بودند راه انهزام پیموده شکست فاحش خوردند چنانچه شکست
لشکر قزلباش بقول همایون رسیده نزدیک شد که موجب برهم خوردگی قول
گردد فرهاد خان با چند نفر در میان معرکه ماند خود مباشر حرب شده در اثنای گیر و دار
زخمدار شده طریق انهزام پیموده بین الاقران بتهمت ذکر گریز و بدنام انهزام
گشته غبار عار فرار بر چهره روزگار او نشست چون حضرت اعلی شاهی مشاهده
فرمودند که فرهاد خان و امرای جرجی منهزم شده شکست بر لشکر ادربایجان افتاد
الله ویردیخان و قورچی باشی و امرای عظام و قورچیان و غلامان دست راست
و دست چپ را رخصت محاربه داده جنب الامراء الاعلی بدفع اعدا شتافتند
و از آنطرف نیز لشکر جوانغار و برانغار بمعرکه کارزار شتافته هر دو سپاه بیکدیگر
آمیختند گرد معرکه بر دور فلک تیزگرد رسید اگرچه اکثر اوزبکیه در آن روز از وصول موکب
ظفر قرین واقف شده دل از دست داده بودند اما ثبات قدم ورزیده جنگهای مردانه
کردند آخر الامر از صدمات دلیرانه دلاورانی که از قول همایون در رکاب اقدس
بجنگ مامور شده بودند تزلزل باحوال اوزبکیه راه یافته از ستیز و آویز عاجز
گشته روی بانهزام نهادند و نسیم فتح و فیروزی بر ناصیه احوال غازیان جان
نثار وزیدن گرفت درین محمد خان که شکست لشکر اوزبک مشاهده نمود با یکهزار
نفر از بهادران نامی که همراه داشت از طرف دست چپ که مقابل دست راست

قول همایون بود باراده آنکه خود را بر قول همایون زنند پیش راندند و از کثرت گرد و غبار مشاهده
غازیان نکردند حضرت اعلی با بعضی از مقربان و ملازمان رکاب اشرف که کما بیش
دویست نفر بودند در معرکه ایستاده بودند که سلطانعلی سلطان چکنی ولد بوداق خان با بعضی
دلاوران که پیش رو موکب همایون بودند ملاحظه نمودند که از میان نی زاری که در آن
حوالی بود طلیعه لشکر نمایان شده برق کلاه خود و درع و خفتان درخشیدن گرفت که حضرت
اعلی خبر داده ملازمان رکاب اقدس از کثرت لشکر مخالفت و قلت جنود مسعود
اندیشیده بقدری پریشان خاطر گشتند حضرت اعلی که ازین حال اطلاع یافتند
بنور فراست دانستند که دین محمد خانست که بعزم نبرد همایون آمده در کمال تهور
و مردانگی بملازمان رکاب نصرت انتساب خطاب کردند که چه ایستاده اید
از عار فرار اندیشیده مردانه قدم در معرکه کارزار نهید که مردی کشته شدن بهتر از
زندگی و حیا نیست که بی ناموس شده باشیم بیت بیا تا همه تن بکشتن دهیم
مبادا که فرصت بدشمن دهیم چنین مسموع شد که اول کسی که از جوانان قزلباش
اسب بمیدان جهانیده و بهادری از بهادران اوزبک را انداخت علی بیک
میرشکار ولد احمد آقای کرامپای استاجلو بود و همچنین یکایک از جوانان نفری
منش که همره موکب بودند استقبال آن طبقه کردند هر کدام یکی از مخالفان را
که اسب جلادت میجهانده بودند از صدر زین ربوده تا چهل نفر بهادر را

بهادر

بر خاک هلاک انداختند چون قضا گرد ادبار بر فرق روزگار دین محمد خان بیخته بود
عنان یکران بازکشیده بپیش آمدن دلیری نتوانست کرد خوف و دهشت
بر آن گروه استیلا یافته روی از معرکه برتافتند حضرت اعلی خواستند که بنفس
نفیس مباشر حرب او گشته با دین محمد خان در آویزند و بنیروی اقبال بهر طریق
باشد او را بدست آورند ملازمان کنخلیجان رسیده از جانب او پیغام آورد
که دین محمد خان هنوز در غضب است از آن جهت حضرت اعلی از آن اراده منصرف
گشته صبر کردند که بقبول او رسند اما غازیان دست از تعاقب باز نداشته
بسیاری بهادران نامی را بر خاک هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان
یافته از معرکه بدر رفت کلول بیک کرجی که در سلک غلامان خاصه شریفه انتظام داشت
میگفت که من بدین محمد خان زخم نیزه زدم و طاقیه اش افتاد دیدم که یکی از بهادران
اوزبک طاقیه از سر خود برداشته بر سر او نهاد و خود بسر برهنه میرفت دانستم که سردار
لشکر اوست و آن طاقیه را یکی از غازیان برداشته بود و جماعت اوزبکان بکید و نفری تصدیق
تصدیق کردند که این طاقیه خانست و چند نفر دیگر قبول نداشتند و این دعوی را
کسی از کلول بیک قبول نمیکرد میرزاده طالش ابدال بیک با او منازع بود میگفت
دین محمد خان را من زخم زدم مسود اوراق از مولانا ابراهیم مشهدی که سابق
از منسوبان سلسله میرزا ابوطالب رضوی بوده و در قربت اوزبکیه بر آ

افتاده منشی پیر قلبا بالگاتاشش وبعد از آن منشی دین محمد خان شده در مجالس کنکاش
راه یافته بود خصوصیات دین محمد خان وشرح جنگ مذبور را بنوعی که بتحریر پیوست
از و استماع نمود او میگفت که من همراه خان بودم در وقتی که بقصد قول همایون
آمده از میان نی زار بیرون آمده مشاهده نمود که اندک مردی همراه ایستاده اند واز
دور سیاهی دیگر بنظر آمد بهادران اوزبک را همگی تصور شد که تیپ همایون
شاهی آنست که از دور سیاهی مینماید از جمله دلیران انجماعت وشاهد آن سیاهی
رعب وهراسی در دلها افتاده اعیان اوزبکیه وآتالیقان که همراه او بودند عنان او را
گرفته عرض کردند که مردم ما شکست خورده ولشکر تشنه تا قریب بشهر رسیده
اند وبعضی وپس ما را سپاه قزلباش فرو گرفته اگر ما خود را بجنگ این فوج قلیل
مشغول سازیم تیپ شاهی که از دور سیاهی میکند میتر آمده ما را در میان میگیرند ویک
کس را امید نجات نیست کار از سعی وکوشش گذشته تا وجود حضرت خان بسلامت
و آسیبی نرسیده وکار صعب تر نشده بیرون می باید رفت وچون آثار کراهت
حرب وخوف در ناصیه آن مردم مشاهده نمود دانست که دل پای را داده اراده فرار دارند
ناچار روی از معرکه برتافت اما چون عنان گردانیده ده گام نهاد تند بنوعی تفرقه وپرا
کندگی در میانه انجماعت واقع شد که با دین محمد خان زیاده از بیست کس نماند وقزلباش
از عقب می آمد وسه مرتبه داخل ما شدند وسر نیزه در چهره جبین فراز خان رسیده

بود اما از رفقا پنهان کرد ودر حوالی چهل دختران مشاهده شد که خون بسیار از جیب
وبغل او در فوران آمده در آنجا بمن رخصت داد گفت تو اهل واعیال در شهر داری
بکجای آیی من از آنجا بازگشته خود را بشهر انداخته مخفی گشتم تا وقتی که استقامتی
در شهر پیدا شد وباقی سلطان بابی چهل نفر از بهادران از معرکه بیرون رفته بطرف
کوهستان افتاده راه شبرغان واندخود پیش گرفت واز معبر کرکی گذشته
بنجارا رفت وحسب تقدیر الهی او در ماوراء النهر ترقیات عظیم روی داد چنانچه
عنقریب سمت گزارش خواهد یافت القصه در آن جنگ بسیاری از معارف
اوزبکیه کشته شده اکثر امرای اوزبکیه خصوصا حاکم هرات حاجی بی وباجوقی بهادر ومیر عبد الله
مسقط ومحمد برادی بی ومحمد یار اغلان وسایر امراء عظمی در معرکه بقتل رسیده برخی گرفتار
شدند واز سوار آن معرکه کسی بیرون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و
حوالی کارزرگاه واز آنجا تا کوهستان مخالفان را تعاقب نموده قتلی بافراط کردند
وعدد قتیلان بچهار هزار رسید اما از شدت ایلغار چند روزه وبسیاری تک و
تاز معرکه نبرد وحرارت هوا اکثر لشکریان از حرکت باز مانده از آنجا پیشتر نتوانستند
رفت وشب نیز حایل شد واز جماعت اوزبکیه که از معرکه جان بسلامت بیرون برده
هر کس اهل وعیالی وعلاقه در شهر داشت روی بشهر آورده دست عیالان گرفته
از متعلقات آنچه توانستند برداشته راه میمنه وفاریاب پیش گرفتند وجمعی که

علاقه در شهر نداشتند در جنگل که راه فرار نمودند و حضرت اعلی شاهی بفیروزی و اقبال
بکار و النزای برهان سواد هرات رسیده شکر از این مواهب علیه که از عطایای ایزدی
قرین حال گشت ملتفت استیصال بقیة السیف که اکثر ضعفا و عورات و اطفال
همراه داشتند ضایع نشده اغماض فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند و
درین معرکه از عساکر منصور کسی که نام و نشانی داشته باشد بغیر از ولی بیگ یوزباشی
استاجلو و قاسم بیگ جلودار شاملو ضایع نشده و عدد کشتگان قزلباش
بصد نفر رسید و اردوی اغروق که با اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر و بقیه لشکر
متعاقب می آمدند بکاریز باخرز رسیدند که شاهوردی بیگ یساول صحبت
مایر دلو از جانب اشرف رسیده مژده فتح و فیروزی رسانید و کوچ بر کوچ رفته
در سر خیابان هرات ملحق شدند و اهالی هرات و میران قبایل و هزاره جات
قبچاق و تیموری و طاهری و جمشیدی ملازمت اشرف سرافراز گشته بتلطفات
شاهی اختصاص یافتند و از اهالی غوریان خواجه جلال الدین اکبر جمعی را با خود
متفق ساخته مبشر از وصول موکب همایون ببر قلعه غوریان آمده شاه هم کلته
حاکم آنجا را محاصره نموده و جمعی از قزلباشیه ملازمان گنجعلیخان نیز حسب الامر بدان
خدمت مامور شده بودند شاه هم کلته و سهاد در آن رفیق او و چون از حقایق حالات
هرات خبر یافتند چاره بجز فرار نیافته خود را از طرقی که مردم کمتر بود بدر برون

انداخته فرار نمودند و بیرونیان خبردار شده تعاقب کردند جمعی کثیر از اوزبکیه مقتول و
گرفتار شدند شاه هم کلته با چند نوکر بدر رفت اما چون ادبار بآن طایفه روی آورده بود
شاه هم کلته در حدود رباط آباد بسر فالیزی رسیده میخواست فی الجمله خود را از
تلخکامی روزگار شیرین کام گرداند دشتبانی رسیده هیجا با چیان مطراق
بر سر او زده که از اسب غلطیده بر خاک مذلت افتاد و یکدو ساعت بیهوش
افتاده بود صاحبان فالیز او را شناختند محبوس و مقید گردانیده در هرات بنظر اقدس
در آوردند درین اثنا خبر کشته شدن دین محمد خان نیز رسیده بتحقیق پیوست
اما طریق کشته شدن او که بر چه نهج واقع شده معلوم نبود جمعی گفتند که در معرکه قتیل
رسیده جسدش در میان مقتولان بوده که در آن نی زار افتاده بود اما از تقریر
مولانا ابراهیم منشی که بتجربه پیوسته گفته بود که تا چهل دختران همراه بودم منافی این
قولست و آنچه بصحت پیوست آنست که چون بحوالی ماروچاق میانه ایل قاقی رسیده
خون بسیاری از زخم او رفته ضعف بر او غالب شده بوده او را در گوشه فرود
آورده اند که لحظه استراحت نماید و خود بمیان ایل قاقی رفته اند که غذائی جهت
او بهم رسانیده جماعت مذکور از حال او خبر یافته بر سر او آمده کار او را با تمام رسانیده اند
القصه در همانجا رخت سرای آخرت کشیده رفقا جسد او را در آن حوالی بخاک
سپرده رفته اند قولی آنست که جماعت قاقی جسد او را بسیر غاب انداخته

انداخته

لاجرم حضرت اعلی چند روز در بیرون شهر اوقات شریف صرف دیدن مراتم نموده
بر دانگی هر کس بازپرس رسیدند و چون در عراق نوید حکومت هرات را بفرهادخان
داده بودند اگرچه درین جنگ بجهت شکستی که از سوی تدبیر خورده بود باطن اقدس
از و غبارآلود بود اما بوعده وفا فرموده زمام ایالت و دارائی هرات و امیرالامرائی
خراسان از الکف کفایت و قبضه اقتدار او نهادند و وکلاء او در مقام ضبط و نسق
مملکت درآمده اکثر مردم او در شهر جا گرفته بودند که درین اثنا از اقتضا قضا و تقدیرات
آسمانی قضیه عجیبه فرهادخان بوقوع پیوسته حکومت دارالسلطنه هرات و امیرالامرائی
کل خراسان بحسین خان قورچی شاملو قرار گرفت **ذکر قتل فرهادخان و بیان**
بعضی قضایا که دران اوان دست داده و انتظام مهمات خراسان بتائید حضرت ملک منان تعالی
دهر و دانش پژوهان سعادت بهر ظاهر و روشن و باهر و مبرهن است که عنصر
معنوی قرب سلاطین با خون سرشته شده و عرصه ضمیر پادشاهان عالم دیگرست
حکیم هشیار مغز باید که از نشأه باده جاه و بزرگی سرمست نگردد و در جولانگاه قرب بیدار دل
سلاطین پای اندیشه اش نلغزد و بسی عقلا و صایب رای در عالم قرب
سلاطین بمراتب عالیه رسیده در عالم قرب از شاهراه اخلاص منحرف
گشته سیلی روزگار خورده اند و آتش قرب را بدامن بیدانشی افروخته عاقبت
در آن سوخته خوشا سعادتمندی که در آن حال توفیق آگاهی یافته مضمون این

رباعی را که از منظومات راقم حروفست سرمایه قرب و منزلت خود سازد
ای دل ز شراب قرب مدهوش مشو ور ز باده وصل مست و
مدهوش مشو هر چند ز دوست بیشتر بینی ناز در عرض نیاز کوش و
خاموش مشو مصداق این مقال احوال خذلان مآل فرهادخانست که چندین
سال بتوجهات شهریار کامکار مورد عنایات گوناگون بوده کوس تفوق
و سروری از اقران میزد بسعایت نفس سرکش سررشته اخلاص از دست
داده عاقبت باو رسید آنچه رسید و سبب ظاهری قتل فرهادخان آنکه همیشه
در خدمت اشرف لافهای گزاف میزد و سخیف آرزو و آرام کرد در معرکه که حضرت
شاه تشریف حضور داشته باشند جان خود را نثار موکب همایون سازم چون
پیمانه نخوت و غرورش از باده پندار لبریز گشته مست باده غفلت شده
بود در جنگ دین محمدخان سستی کرده شکست خورده و از شکست او
نزدیک بود که چشم زخمی بدولت ابد پیوند و ذات اقدس فیروزمند رسد
از جهت مستحق عقوبت بود تا من بعد تربیت یافتگان بارگاه معلی در معارک
کارزار جان خود را دریغ داشته ولی نعمت نثار ننموده گران جانی نکنند و سبب
دیگر آنکه بتدریج ظاهر شد که با حضرت اعلی عذری در خاطر داشته آنحضرت
در مقام امتحان او درآمده رفته رفته از اطوار او گمان مبدل بیقین رسید یعنی

ازوی که مرد باهوش و رای صاحب خرد بود و مکرر امشاهده فراز و نشیب حوادث نموده
لطمهٔ روزگار خورده بود نهایت ناپسند افتاد که با وجود آنهمه تربیت و جاه و زر که
که بدولت اشرف یافته بود قدر شفقتهای پادشاهی ندانسته بوسواس شیطانی از
راه رفته طریق غدر و کافر نعمتی سپرد اما چون بدلایل واضحه نقد انیعنی در دار الضرب
طبع همان سکهٔ قبول یافته بود و دو ربو شعور او رجمعیتی یافته دیگر اعتماد را نمی شایست
دو در زمان نواب سکندر شان نیز بمیانهٔ خوف اضداد خصوصا طبقهٔ طالش قرب
جوار خود روی اخلاص ازین دولت ابد بنیان بر تافته با برادران بشیروان نزد دیوباه
رفته بودند و دو مرتبه اعتماد برایشان نموده رستم خان برادر بزرگ ایشان را بقتل آوردند
و ایشان فرار نموده باز بمیانهٔ قزلباش آمده در آغاز جلوس همایون بملازمت اشرف
سرافراز شدند و بنابر تالیف قلوب ارباب وحشت مورد رعایت و تربیت
گشتند اگرچه در بندگی آنحضرت خدمات پسندیده از و ظهور یافت اما همه در میان
ارباب اخلاص و صوفیان صافی نهاد مورد طعن حاسدان بودند و از جهت سلب اعتماد
از ایشان شده بود مجملا بتحریک کارفرمایان قضا و فرمان بران قدر اسباب
قتل او آماده گشته الله وردیخان و بعضی امرا و غلامان بدینجهت مامور شدند
و ایشان بمنزل او رفته با تمام مهم او پرداختند در وقتی که الله وردیخان دست
بیان او زده خنجر او را از غلاف کشید او دست حال چگونه است بعبارت ترکی

گفته بود بلی ای اولدی یعنی کار تمام شد و ذوالفقار خان برادرش که امیر الامرای
آذربایجان بود در کمال اضطرار خود را بدولتخانهٔ همایون رسانیده مترصد قتل میبود چه
گمان داشت که با وجود قتل برادر چنان او را زنده نگذارند اما حضرت اعلی در باب او
بمضمون و لا تزر وازرة وزر اخری عمل فرموده جز لطف و شفقت امری بظهور نیاوردند
و مطلقا او را از انجلاء خاطر بسر افراز نموده خاطر پریشان او را اطمینان بخشیدند و مشار الیه
از خلوص عقیدت و صوفیگری رضا خاطر مبارک مرشد کامل جسته عرض کرد که چون
برادرم مستحق عقوبت و مستوجب قتل شده بود چرا انخدمت باعلام مرجوع شد
اما حضرت اعلی بعد از وقوع این واقعه همیشه از جمال از دو جهت اظهار ملال میفرمودند یکی آنکه
بر توجهات شاهانه که در عرض چندین سال در تربیت او بظهور آورده بدین مرتبه رسانیده
بودند حیف میخوردند دیگر آنکه مبادا او و دیگر نشینان بساط غربت که خبری از اطوار نزدیکان ندارند
بامور دیگر حمل نمایند بالجمله بعد از کشته شدن او حکومت هرات بحسین خان قورچی شاملو
تفویض فرموده از زمرهٔ آقایان کمش سلطان استاجلو را بمنصب امارت سرافراز فرموده
بقلعهٔ مارو چاق و ضبط مرغاب فرستادند و مشار الیه قلعهٔ مارو چاق را تعمیر نموده از بالای
مرغاب بحیطهٔ ضبط در آورده در آبادانی آنجا سعی نمودن گرفت و حکومت هر ولایتی
از ولایات خراسان بیکی از امرای اخلاص‌مند عنایت شد و درین اثنا ملک
جلال الدین خان سیستانی که از صدمات لشکر اوزبک و دست برد مردم تلیم خان و

ومادر آن ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان پناه آمده بود از خدمت اشرف
رخصت یافته درین هنگام در قندهار بود و ملازمت اشرف رسیده حکومت سیستان
بلفرد کیخلیان شده بود و باو اختصاص یافته محراب خان قاجار که حاکم طبس بود از آن راه
عزیمت اردوی همایون نموده در تون اللهیار اعلان حاکم انجا را احضار نموده در کرمکاه
روزی که غازیان از تردد باز آمده استراحتی نموده بودند او از شهر بیرون آمده با فوجی از اوزبکیه
که در تون بودند روی بوادی فرار آورده و محراب خان واقف شده تعاقب نموده او را بدست
آورده و سایر اوزبکیه که در تون بودند همه را تیغ انتقام گذرانیده و او را در هرات بپایه
سریر اعلی رسانیده عنایت و التفات یافته حکومت خواف و باخرز باو تعلق
گرفت **شرح رفتن نور محمد خان با جنود قزلباش بمرو و مکث او و حاجی محمد خان والی خوارزم
بر سر حکومت و ملک موروثی و بدست در آمدن محمد ابراهیم سلطان بنیروی اقبال
شاهنشاه آفاق** در اوایل فتح خراسان تحریر پیوست که بوداقخان و قوجی
از قورچیان عظام را همراه نور محمد خان بمرو شاهیجان فرستادند و ایشان با این شتاب
بآن طرف رفته چون بچارجو باد رسیدند محمد ابراهیم سلطان که از بنی اعمام عبد الله خان
و خالوزاده عبد المومن خان جوان صبیح الوجه بیست ساله بود در باغ آباد بحکومت قیام
داشت از اخبار بر هم خوردگی ماوراءالنهر و آوازه وصول موکب ظفر قرین شاهی و رسیدن
نور محمد خان با لشکر قزلباش که مقارن یکدیگر بوقوع پیوست تزلزل با حوال او راه

یافته تاب توقف نیاورده اراده نموده بود که خود را بمرو رسانیده از راه چهارجو
بخارا رود و قورچیان عظام و غازیان جنگی کالبرق الخاطف از عقب او شتافته کالهاله
بالبدر او را در میان گرفتند و اوزبکیه که در ملازمت او بودند تاب صدمه لشکر قزلباش
نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند محمد ابراهیم سلطان بدست غازیان ظفرنشان
در آمد و همچنین ولایت نسا و ابیورد را بتصرف در آورده روی توجه بمرو شاهیجان
نهادند سلیمان لیبادل و ولی محمد سلطان برادرزاده دین محمد خان که در مرو بودند او از وصول
موکب همایون و ورود نور محمد خان پریشان خاطر گشته اکثر قبایل که در ولایت
مرو اقامت داشتند بل عامه خلق آن دیار را بجانب نور محمد خان که وارث آن ملک
بود راغب یافتند لاجرم توقف درآن محال انکاشته دل کال یاس و حرمان دل از
ملک و مال برداشته طالب یاغی گشتند و بتحقیق پیوست که رایات نصرت آیات
شاهی از مشهد مقدس معلی بجانب هرات توجه نموده و لشکر قیامت اثر قزلباش
اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته اند از جهت نتوانستند که بهرات رفته بدین
محمد خان ملحق گردند بالضروره از راه چهارجو بخارا شتافتند و اهالی مرو شعار دولتخواهی
نور محمد خان ظاهر ساخته باستقبال او شتافتند و اهالی و سرخیلان قبایل جلایر و علی ایلی
و سالور و سایر ترکمانان الخدو و جمعی کثیر بر سر نور محمد خان جمع شده بهمان طور قبایل
بخطه مرو آمدند و مقارن این حال خبر فتح هرات و استیصال لشکر اوزبک بدیشان

رسیده نقارهای شادمانی نوازش درآوردند و در آن ولایت خطبه و سکه باسم سامی
و لقب همایون آرایش یافت و بوداقخان و امرا و قورچیان میان دولت ابد پیوند
شاهی نور محمد خان را بر مسند سلطنت ملک موروث متمکن ساخته محمد ابراهیم سلطان را
مصحوب فوجی از غازیان قزلباش بخدمت اشرف فرستادند و در دار السلطنه
هرات بعز مجالست مجلس ارم تزئین مسرور گشته منظور انظار عواطف و الطاف
شاهی گردید و حضرت اعلی خاطر او را بتوجهات خسروانه از طغیان دلداده نوید عاطفت
پیش آرایش یافت و او را الطهماسقلی بیک کرجی غلام خاصه شریفه و از زمره قوربان
بساط عزت بود سپرد که معزز و محترم نگاهدارد و همچنین از جانب حاجی محمد خان
نیز عرایض اخلاص آیین رسید که بیمن توجه و الطاف شهریاری ممالک خوارزم
بدستور سابق بتصرف درآمده عرصه آن ولایت از خار و خاشاک ارباب خلاف پاک
گردیده و دیگر باره این دولتخواه بر سریر عز و جاه تمکن یافته همواره زبان حال بدین مقال گویاست

نظم اگر هر سوی من گردد زبانی * شکر تو شود تسبیح خوانی * هنوز از بی‌زبانی خویش باشم *
ز صد شکرت یکی ناگفته باشم * القصه بعد از قضایای مذکور چند روز باعث محل نزول خسرو بهرام
قهر گردیده در آنجا با انتظام مهام خراسان و انجاح مطالب و مدعیات ارباب حاجات
و دولتخواهان پرداختند و جمعی از اهل خراسان را که در زمان اوزبکیه اخلاص و دولتخواهی
بظهور آورده و در راه دین و دولت سعی و کوشش کرده فلاح خود را محافظت نموده

و نوعی که ترک اوطان نموده بودند بانعامات و سیورغالات و خلاع فاخره نواخته
بین الاقران بمرتبه امتیاز رسیدند و بعد از فراغ از مهمات مملکت و انتظام احوال
سپاهی و رعیت عزم مراجعت نموده موکب نصرت قرین بجانب مشهد مقدس
معلی در حرکت آمد و قریب یکماه در آن خطه جنت نشان توقف فرموده بواجبی نظم و
نسق سرکار آستانه متبرکه پرداختند و خدام و مدرسان و حفاظ و سایر عمله و سرکاران
و اطعام فقرا و راتبه خواران بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین یافت
از قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدانهای تکلف و قالیهای کرمانی و جوشقانی و ظروف
و اوانی آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود سرانجام یافته در زیب و زینت
روضه مقدسه کوشیدند و تا در مشهد مقدس معلی نزول اجلال داشتند هر صبح و شام
بسعادت زیارت فایز گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات
بنفس نفیس بخدمت خادمی و فراشی حرم محترم و سایر خدمات قیام و اقدام فرموده
بدان مفتخر و مباهی بودند و چون در خراسان امری که باعث توقف باشد نماند روضه
مقدسه را وداع فرموده رایات نصرت آیات از راه رادکان و خبوشان
بعزیمت استرآباد بجانب دشت گرگان در حرکت آمد **شکار کردن حضرت
اعلی در صحرای رادکان** چون رادکان محل نزول موکب ظفر نشان گردید نشاط شکار
از خاطر خطیر همایون سر زده طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداخته عساکر منصوره جوانان

جانوران شکاری را از چند روزه راه در مکان معین جمع آورده چون دایره مثال جر
کدا است بهم داد چندان جانور نخجیر که در آمده بود که محاسب وهم از تعداد آن عجز و قصور
اعتراف نمود و هنوز عرصه جرگه یک فرسخ بود که حضرت اعلی بمیان جرگه در آمده چند جرگه در نظر
در آمد اشهب صبا رفتار فلک پیمار اکه بهر گامی براشهب برج اسد پیشی
گرفتی در آن عرصه نشاط افزا بجولان در آورده عنان عزیمت بجانب گورخران انعطاف
دادند و بعد از تک و تاز بسیار بضرب تیغ و تیر ابدار همه را از پای در آوردند و از صبح
تا پیشین که عرصه جولان فراخی داشت باسب تاختن و صید انداختن پرداختند
و یکنفر از مقربان بساط عزت در رکاب اشرف تک و دو نمودند اما حضرت صید
افکنی پیاده بودند و آنحضرت کمان بهرامی بر خدنگ در آورده جلو داران تیرهای خدنگ
دسته دسته چون عقابان تیز پر میرسانیدند و از خدنگ آنحضرت بال کشاده صید
آهوان و جانوران در پرواز می آمدند و هر صیدی که بنوک ناوک دلدوز خسرو گیتی ستان
از پای در می آمد نزدیکان رکاب مقدس حساب از آنکاه میداشتند و در آنروز
یکصد و شصت و دو جانور بضرب تیر شهاب اسای حضرت اعلی بر خاک هلاک
افتاده بودند و چون حلقه شکار دایره کردار تنگ تر شد بعضی از امرا و مقربان رخصت
یافته بجرگه در آمدند و بعد از حظ اکثر ملازمان رکاب اقدس و خواص و قورچیان و غلامان
مرخص گشته شکار انداز گردیدند بالاخره عموم سپاه رخصت یافته بکار جرگه رسید

کراهوان تیر تنگ از تنگ و دو باز مانده قدرت حرکت نداشتند بیادها بجرگه در آمده
بدست میگرفتند و از بسیاری جانوران عدد آن بشماره صحیح نرسید اما کسی
نماند که صیدی نیافت و در دام هنوز تا موازی دویست هزار آهو در میان جرگه متحیر و سرگردان
بهر طرف میشتافتند و خود را پای بسته دام خشاد دیده راه مسدود میافتند از نوادر
و غرایب حالات امری عجیب از آن حیوان چند مشاهده شد که آن بیچارگان چاره
دیگر نیافته بالهام ملهم غیبی روی بجانبی که حضرت اعلی سوار ایستاده بودند آورده الجا نیز
یافتند و بر دور آنحضرت محیط گشته بعد از آنکه دو سه مرتبه بر سبیل طایفان گردیدند
دمکی بپناه موکب عز و جاه آورده بهر جا کنار انبوه در آمده و خواسیدند و التماس بر مثال اناق
کوسفند منظور در آمد حضرت اعلی بنظر رحمت در ایشان نگریسته بعد از مشاهده اینحال مردم
را منع فرموده حکم شد که دیگر کسی متعرض جانوران نشود و بعد از زمانی ممتد که وقت غروب
آفتاب بود و آهوان نفسی آرمیدند رقم آزادی بر صفحه حال ایشان کشیده امر فرمودند
که طرف دشت را گشوده راه دهند هیچ لغزیده را آزار نشود که پیرامون جانوران باز مانده
گردد در تجمیع ادوسه هزار جانور از عرفات ملاانجات یافته بجانب دشت شتافتند
روز دیگر حکم شد که هر کس شکاری داشته باشد بنظر انور رساند یکی را جمع نموده در میانه عساکر منصور
قسمت یافت و از آنجا شکار افکنان از راه خبوشان و سلطان بدشت بحریان نزول
اجلال فرمودند و عزم توجه استراباد و نظم و نسق آن ولایت و تنبیه و تادیب متمردان و سرکشان

اوخلو و کوکلن و سایر الوس صاینخانی که بهیئت متعرض الولایت میشدند از خاطر خطیر سر زده
عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساختند

ذکر توجه موکب همایون شاهی بجوب استراباد و تنبیه متمردان بد نهاد و تعمیر قلعه رفیع بنیان مبارک آباد

هر چند در صفحه
اول طی وقایع هر سال بمناسبت مقام برخی از احوال استراباد و فتن و فتور الکای مرقوم
قلم واسطی رقم گشته دیگر بار بتحریر آن پرداختن متوهم شایبه تکرار و موجب اطالت و تجدید
مذکورست اما درین مقام مناسب بود که مجملی از احوال الولایت مرقوم صحیفه بیان گرداند
که طالبان سیر و اخبار را اطلاع تام بر آغاز و انجام آن حاصل آید القصه دار الملک
استرآباد از منتزهات عرصه ایران و صحاری و الکای آن که از یکطرف بدریای
خزر پیوسته است منتزهات و خرمی در ربیع و خریف یکسان و قطعه ایست از روضه
جنان و مردم آن بحلیه ایمان آراسته در زهد و تقوی درجه علیا دارند اما از اجامره
و اوباش خالی هم نیست و بدستور سایر محال طبرستان گاهی هوای عصیان و
طغیان در سر ایشان می افتد و این طبقه را سیاه پوش مینامند در زمان حضرت
شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ملک ایران در نصاب کمال بود
از ضبط حکام هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده در کمال همواری رعیتی مینمودند
اما قبایل و عشایر صاینخانی از اوخلو و کوکلن و ایمور و ساور و غیر ذلک که از اتابع آقی
خوارزم و بقیه ترکمان مشهور اند در کنار آب اترک که میانه ولایت جرجان و خوارزم

فاصلات

فاصلات اقامت داشتند تا کنار رودخانه گرگان آمده زراعت بسیار در آن
صحرای بی پایان نموده مال مزروعی بحکام جرجان میدادند و حکام نیز بجهت آبادانی مملکت
مانع نمیشدند تا آنکه رفته رفته الطبقه سر بطغیان بر آورده بهیئت دست درازی بمملکت استراباد
میکردند و حکام استراباد بدفع فتنه آن قوم پرداخته بدینجهت اکثر اوقات حدود استراباد
از فتنه و آشوب خالی نبود و شاه جنت مکان بجهت دفع فتنه ایشان قلعه مبارک
آباد را در کنار آب گرگان ترتیب داده مقرر فرموده بودند که حکام از شهر بقلعه نقل
نموده در آنجا اقامت کرده بحراست مملکت قیام نمایند و از طایفه بقیه ترکمان مضرتی
نرسد و تفصیل قضایای آن در صفحه اول در طی احوال شاه جنت مکان علیین آشیان
که نواب سکندر شان و لشکر عراق و آذربایجان رفته بدفع هجوم سپاه روم
مشغول بودند و امرای خراسان دو جوقه شده با یکدیگر در مقام جدال در آمدند طوایف
قزلباش را چندین مشاغل دست داد که چندین سال بضبط استراباد نپرداختند
و آن مملکت از حاکم مستقل خالی ماند جماعت بقیه ترکمان خصوصا علیار امیر دلیر شده
تا خرابخانه و قلعه مبارک آباد که سه فرسخی شهر آمده رحل اقامت انداختند و قلعه را
ویران کرده فارغ البال نشستند و اهالی استرآباد جهت دفع مضرت آن قوم
یکچند بحفظ حال خود پرداخته احوال ایشان نیز بالاخره بتمرد و عصیان سرایت کرد و در هر بلوک
مشعلی بر طغیان بر آورده رسم سیاه پوشی تازه کردند و در آن بلوک قلعه ترتیب

داده تفنگچی و کماندار بسیار جمع کرده سر بدیگری فرو نمی آوردند و طور ایام حکومت
وخودسری در سر متغلبان و سرداران سیاهپوش افتاده باستظهار ضیق طرق و صعوبت
راه و بیشه و جنگل بالکلیه گردن از اطاعت و انقیاد قزلباش پیچیدند و محالی که در کنار
رود خانه گرگان و دشت و صحرا واقع بود به یقه ترکمانان باز گذاشتند و آن طایفه بنهان
را می گذاشته بفراغ بال در صحرای دلگشای جرجان ییلاق و قشلاق مینمودند و از بیم سیاهپوشان
بشهر و بیشه و جنگل و محال صعب المسالک نمیتوانستند درآمد و بعضی اوقات نیز
بالمکید مدارائی میکردند چندین سال احوال ایشان بدین وتیره گذران بود تا اواخر دولت
نواب سکندرشان و اوایل جلوس حضرت اعلی شاهی بعضی اوقات مرتضی قلیخان
پرناک و ایامی بدرخان افشار برادر اسکندرخان بحکومت الولایت منصوب
گشته بشهر استراباد رفتند سرداران سیاهپوش که هر کدام در یکی از بلوکات
دم از حکومت و استقلال میزدند طایفه یقه ترکمان را حامی خود ساخته تمرد و عصیان
ورزیده بحاکم بازگشت نکردند و ملازمان حاکم بیکفرسخ از شهر بیرون نمیتوانستند رفت
و تمتع از آن ولایت نمی یافتند بالاخره از خوف یقه ترکمان و طغیان سیاهپوشان
در آن ولایت مجال اقامت نیافته با تنجو حیبی بیرون رفتند و از سرداران سیاهپوش
خصوصا خواجه شرف الدین ساوری بی اندامی بسیار صدور یافته جمیع اموال و
اسباب مرتضی قلیخان که همراه داشت غارت کردند و اسب و یراق از غازیان گرفته

بر همه سر میدادند تا در خراسان طغیان اوزبکیه واقع شده ولایت نسا و ابیورد
و درون تا باغباد بولایت کبود جامه استراباد انتقال و آرد متصرف امرای اوزبک
قرار گرفت و عبدالله خان اوزبک ولایت خوارزم را تسخیر نموده حاجی محمد خان والی
آن ولایت را بیرون کرد حضرت اعلی ملاحظه آنکه مبادا سرخیلان الوس صاینخانی
اطاعت اوزبکیه نموده بوساطت و اغوای آنها اوزبکیه بولایت استراباد استیلا یافته
مفسد ایشان بمازندران سرایت کند باقتضای زمان و حسن تدبیر با طایفه با لطف
آغاز نهادند و از زمره آن گروه علیار بیک امیور را که از دیگر سرخیلان قبایل صاینخانی
مزید اعتبار و امتیازی داشت در حوالی مبارکاباد می بود بوساطت میرزا بیک
والد میر ضیاء الدین فندرسکی که مرد درویش و نیکو خواه و صلاح اندیش بود بخدام آستان خلافت
مکان شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمود حضرت اعلی بنابر صلاح دولت قاهره
او را برتبه خانی سرافراز فرموده منشور حکومت استراباد را باسم او فرستادند اما سرداران
سیاهپوش زیاده تمکین او نمیکردند و او با ایشان بمدارا سلوک کرده بهمین قدر راضی بود
که نامی از او در شهر نشسته بسمت حکومت داشته باشند و خود در کنار رود گرگان و میانه
ایل بسر میبرد بعد از فوت او محمد یار خان پسرش بدرگاه جهان پناه آمده بجای پدر منصوب
گردید و طبقه اوخلو با او در مقام خلاف در آمده بالاخره در دست جماعت اوخلو بقتل رسید
قلیچ خان برادر کوچکتر او بپایه سریر اعلی آمده منشور ایالت استراباد حاصل کرده مهم او

بیز از طغیان و بی اعتدالی گروه اوخلو تمشیت پذیرفت تا درین سال که رایات نصرت
ایات شاهی متوجه خراسان در حرکت آمده در حین بسطام نزول اجلال وقوع یافته متوجه ضبط ولایت
جرجان شده حکومت آن ولایت به بهزاد خان که حاکم مازندران بود تفویض یافت و او چنانچه
سابقاً مذکور شد داروغه خود با آن ملک فرستاد چون خبر وصول رایات ظفر آیات
شاهی در الکاء و ملک او از گشته تزلزل در بنیان ثبات و قرار متمردان خود سری افکنده
بود تمامت مازندران که ولایت استراباد پیوسته متصرف قزلباش در آمده بود و
سرداران سیاه پوش از تمرد اندیشیده جز اطاعت چاره نیافتند و بدرگاه جهان پناه
آمده در سفر خیر اثر خراسان مرافقت اختیار نمودند و بعد از قتل فرهاد خان حکومت آن ولایت
بحسین خان زیاد اغلی قاجار نامزد شد چون بجهت دفع اوخلو متمردان تیوه ترکمان و نظم
و نسق استرآباد توجه موکب همایون بدان صوب تصمیم یافته همت والا بود در این وقت
که دشت بحریان محل نزول اردوی سعادت گردید اکثر اغرق اردو و سپاهی لشکر را از راه
بسطام بعراق فرستاده باخلاصه ملازمان رکاب اقدس و امرای عظام روی توجه بصوب
آوردند جهت اطمینان قلوب طایفه تیوه ترکمان محمد قلی بیگ ایراخور باشی جغتای را که
از معتبران بساط عزت بود نزد غازیخان میر اوخلو که در سمت راه اقامت داشت
فرستاده احکام استمالت باسم قبایل تیوه ترکمان صدور یافت که چون ایشان
از قدیم الزمان بسلاطین خوارزم تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او

که از حوادث روزگار پناه بسایه دولت شاهی آورده مدتی در ظلال اقبال همایون بسر میبرد بدین معاودت
و معاضدت همایون مجدداً بر مملکت موروث استیلا یافته خود را از منسوبان همایون میشمارند و فی الحقیقه سبب آن
حاجی محمد خان بما تعلق دارند باید که باتفاق محمد قلی بیگ باستقبال موکب همایون آمده بشرف بساط بوسی سرافراز
گردند و اصلا از وصول موکب همایون واهمه بخود راه ندهند که هرگاه ایشان در جای و مقام قدیمی ساکن گشته پای
در دامن ادب کشیده جز لطف و شفقت امری دیگر در باره ایشان بظهور نمیرسد و موکب همایون بقلاوزی
اقبال و راهنمایی سرداران سیاه پوش متعاقب او از راه کبود جامه در حرکت آمده غازیخان
اوخلو بخت محمد قلی بیگ را اعزاز و احترام نموده قرار داد که با سایر میران و ریش سفیدان الکاء مشورت
نموده همگی را بایلی و انقیاد همایون اعلی ترغیب نموده در مرافقت مشار الیه باستان بوس شتابند
اما جهلای آن قوم که چندین سال بود از خوارزم خود را بکنار کشیده در سایه بخودسری برآمده بودند
و درین اوقات اطاعت والی خود نیز نمیکردند از قرب وصول موکب عز و جلال اندیشیده کمال
رسم یکی بحال ایشان راه یافته و از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شدند
و بجانب اترک کوچ کرده جمعی از بی باکان آن طبقه که سالها با توسن خودسری در بادیه تمرد دویده بودند
تک و دو نموده بودند بجانب سر خرگاه محمد قلی بیگ آمدند و ملازمان او بمدافعه قیام نموده بجانب
جنگ و جدال و نزاع وقوع یافت و محمد قلی بیگ را چند زخم مهلک زده چند نفر از ملازمان او در طی
شهادت یافتند و اموال او را غارت کرده از عقب قوم شتافتند بعد از ورود این خبر
حضرت اعلی حاضر و از کبود جامه بیرون آمده بتعاقب آن جماعت ایلغار نموده شب در آن منزل

رسیدند که خیمه وخرگاه واردو وآلاچوق بر جا گذاشته فرار نموده بودند و آن شبی بود مظلم در نهایت
تیرگی از ظلمات نشان میداد و هوا ابر اکم گشته چشم سحاب از اشک فشانی باز نمی ایستاد

نظم
شبی از تیرگی چون جعد کاکل ٭ شبی تاریکتر از چاه بابل ٭ هوای قیرگون آن
شب تار ٭ سبق برده ز جعد گیسوی یار ٭ زمین تیره از شب تا سحرگاه ٭ نبردی دستها
سوی همره راه ٭ حضرت اعلی شاهی اراده داشتند که بقارنجان رسند و او را بدست
بیاورند عنان از ایلغار بازگشتند و در هیچ مکان نزول نکشند دولتخواهان نیک
اندیش که بتجربه روزگار مهذب بودند عرض کردند که دستور نیست که در شب
ظلمانی پادشاهان بنفس خود یاغی را تعاقب نمایند و حضرت اعلی که بنور رای
ثاقب حوادث غیبی را در آینه خیال مشاهده میفرمودند و صحیفه رای صواب انتمایش
با صورت قضا وقدر مقارن افتاده کارنامها که در امور سلطنت وفرمانروائی از
آنحضرت صدور یافته دستور العمل سلاطین روزگار است تصدیق قول نیک
اندیشان فرموده در یورت ایشان فرود آمدند و چون مطلب اصلی از آمدن استراباد
آن بود که آن ولایت دلگشا را از خس وخاشاک ارباب طغیان پاک سازند
اردوی اغرق را در آنجا گذاشته برخوردار بیگ ایس توپچی باشی را با جمعی کثیر از ملازمان
بمحافظت اغرق تعیین نموده چون طلیعه صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان تیره
وابر قطره فشان بود بفیروزی واقبال سوار شده در کنار آب اترک عبور نموده

بکوچ وقبایل ادهور رسیدند قارنجان باضطراب از خیل وحشم جدا شده با معدودی اسبهای از آب
اترک عبور نموده راه دشت پیمود و خیل وحشم او سپه عساکر ظفر فرجام گشته مردان طعمه شمشیر آبدار و نسا
وصبیان اسیر وگرفتار شده اسباب واموال ومواشی واغنام بباد غارت وتاراج رفت وچون معلوم نشد
که قارنجان بکدام طرف فرار نموده عنان از تکاپوی آن دشت بی آب بازکشیده بصوب مراجعت انعطاف دادند
و در حوالی مزار و مرقد شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که در کنار رود گرگان است باردو ملحق شدند و از آن روز کوچ
واقعشده در پای قلعه مبارک آباد نزول اجلال فرموده در دشت سفیدان سایر قبایل صحرانشین از ایمور وگوکلان وساینور
وغیرهم از قهرمان غضب شاهی اندیشناک گشته بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافتند ورای صواب انتمای بتعمیر قلعه مبارکآباد متعلق
گشته اطراف وجوانب قلعه بر امرا وعساکر قسمت شده شروع در کار کردند ودر عرض دوازده روز حصار قلعه که در رست
وسعت وبزرگی بود اتمام یافت وبخاطر اشرف رسید که چون در میان سرداران سپاه یونس بیگی که در ایام سلط
نکام واستعداد ملک در ماقبل رجعی قزلباش نموده باشد نمانده وجوانانی که در این عمر بعرصه آمده اند قریب بچهل سال
زیاده است که حاکم ندیده اند خود را حاکم تصور نموده اند وبکار خود و روند بیدار در کاخ دماغ ایشان جا گرفته غرور ونخوت استیلا
مقتضی نیست که این طایفه را فی الجمله از خواب غفلت بیدار سازند لاجرم بعد از اتمام قلعه روزی جمیع سرداران سپاه
طلب فرموده مخاطب گردانیده فرمودند که چند سال است این مملکت از حکام خالی و از ضبط ونسق عاری بوده وتمامی
حفظ حال خود از طریق عجمی مسدود نموده قدم جرأت در عرصه سپاهیگری ننهاده اند واز خوف بلکه آسیب طایفه ترکمان سپاه
جمع کرده یاغی اند اینها از غلبه برای قزلباش نیز وقوع یافته اکنون که از احوال سابق نادم گشته در مقام عذر اندوه
ما نیز از احوال سابقه تغافل که در زمان مرجع وقت خود نموده کان لم یکن انگاشته ایم چون عنایت

وسطوت قاهره شاهی حواشی ممالک مهد امن و امان گشته ممالک طبرستان و جرجان و خراسان تا کنار آب جیحون در تصرف
اولیای دولت قاهره است و سلاطین جازم و اوزبک طریق اطاعت و انقیاد می‌سپرند و متمردان ناموس حمایت بجزای خود رسیده
بقیة السیف سر بحلقه بندگی در آورده‌اند و حاکم و ضابط بدارای ممالک قیام دارد و من بعد از تعدی ارباب جور و تسلط ا
جنس امید ایمنی است درین صورت شما را احتیاجی بقلعه‌گاه و گریختن نخواهد بود باید که قلاع خود را منهدم ساخته
که دار بدربار حاکم دهند که در قلعه مبارکاباد بکار آید و خود خانه کوچ بقلعه مبارکاباد آورده در آنجا اقامت نموده بدستور قدیم
بزراعت و عمارت و عیش مشغول گشته رسم سپاهیگری را مفقود گردانند که هم حاکم ممالک از ایشان و هم ایشان از حاکم ایمن بوده
محل اعتماد گردند چون از کافه بجز انقیاد چاره ندانستند متقبل این معنی شدند و حضرت اعلی مهم سرکرده ایشان را از معتبران حواله
نموده در گرفتن براق بنوعی مبالغه نمودند که اگر من بعد بکیفیتی تخمه علکه بکیفیت تیر در خانه احدی اظهار شود خون او هدر باشد
مجملا بجهه سپاهیگری تا امروز در ولایت استراباد در هر کدام بلوک خود کوس انا و لا غیر می‌زدند و خود را در درجه کسی
تصور نکرده بودند دیده باکراه تمام گردن بطوق فرمان نهادند و از جانب بعضی یکدیگر را از انقیاد که بحسب ظاهر نموده بکوشش
نموده بودند آثار خلاف و علامات نفاق از اطوار ایشان مشاهده می‌افتاد القصه بعاجلتر که قرار یافته بود قلاع ایشان انهدام
یافته چندین هزار تفنگ و زره و کیش و کمان بقلعه مبارکاباد جمع آمده خانه کوچهای سرداران بقلعه نقل شده در خلال
حضرت اعلی شاهی تشریف تبریز برده بودند مالها و فتوحات و تکاپو کمان از ظلم و دادخواهی سپاه سپاهیان که بکره رسید
چه در ایام هرج و مرج ازین جمله بسبب سردم نهر استراباد که اکثر از ... و خطا بوده بی اعتدالی بسیار بظهور آمده
اهل کمان بعملی دست بر نافعی از اهرا استعلاحان بر خانه این رفته تعدی مثل داده و معروف ایشان را بجور و تعدی
میگرفتند و از ینک عرض ارباب ناموس اندیشه نکرده بی ناموسیها بظهور می‌آوردند تخصیص خواجه شرف الدین سیادوری که

ددوبز

متقبل عفو تقصیرات من گردند از سر قدم ساخته بدرگاه عالم پناه می‌آیم حضرت اعلی از خلل
اطلاع یافته پیغام دادند که هرگاه الوند دیو از روی اخلاص بدرگاه خلایق پناه بجان و مال و عرض و
ناموس و راه ملامت و الاذا ایمن باشد که انشاء الله تعالی تا زمانی شیرازه خود در کمان مازندران
منحرف ... الوند دیو از نوید عطوفت و مهربانی منظور گشته بتکیه بر مروت شاهی
نموده روی امید بدرگاه جهان پناه آورده خود را بدر دولتسرای همایون انداخت و حضرت
اعلی شاهی حسب الوعده او را نوازش نموده رقم عفو بر زلات او کشیدند مشروط بر آنکه هوای سواد
کوه و حکومت الکا از سر بدر کرده با فرزندان و اهل و عیال بعراق آمده مرده الحال در ظلال دولت
ابد قرین بسر برد از بیم آفت و بس مخافت ایمن باشد مشار الیه از نیک طینت و تاج بخشی کلاه شادی
بر آسمان انداخته حیات چند روزه را غنیمت شمرده با فرزندان و متعلقان بعراق آمده متوطن
شد ... از رغبت نموده بدان طرف نقل نمود و خاطر اشرف از طغیان او فراغت یافته
چند روز زنجیره ... بمازندران مشغول فرمودند هر کس را مظنه فتنه انگیزی و طغیان بود
بعضی سیاست یافته و بعضی را بعراق کوچ دادند مجملا ساحت ملک مازندران که بیت ... از
کرات و الکا با حضرت اعلی اختصاص داشت بدستور جرجان از خس و خاشاک ارباب
طغیان پاک گردیده کل ممالک دار المرز و طبرستان و جرجان و مازندران و رستمدار و گیلانات
و لنکر و طوالش تا سرحد شروان که در قرون ماضیه میانه چندین ملوک و حکام ذوی الاحتشام انقسام
یافته بود صافی گشته عرصه آن ولایت که بهت از شورش و فساد و نزاع حکام چون زلف

پریشان و پژمرده بود سطوت قاهر شاهی رشک دار الامان گشته خاطر عجزه و زیردستان
اطمینان یافت و رایات همایون فال همعنان ظفر و اقبال از راه دامنه کوه دماوند که در نهایت
صعوبت و از جانب اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست و هانا مصداق این بیت افتاده

فرازش چو قدرت بلند و نشیبش ز خشم تو کوته تر از بن مراتب — و در ان وقت زیاده
از یک نیزه برف داشت روانه عراق گشتند و لشکر ظفر اثر در ان راه تشویش و تعب بسیار
کشیدند چنانچه حضرت اعلی پیاده شده جلو اسب خود را بدست مبارک خود گرفته قریب
یک فرسخ برف را کوفته از راه باریکی که بهم رسید عبور از ان راه بجز یک یک میسر نبود پیاده رفته رسیدند
و از انجا بسعادت و اقبال بقصبه دماوند رسیده از انجا بدار السلطنه قزوین روان شده
مقر سلطنت ابد بنیان از ورود موکب ظفر نشان زینت و خرمی زیاده گرفت و خلایق
استقبال موکب همایون نموده نقارهای شادمانی بلند آوازه گردید و صیت فتح خراسان
و آیین جهانبانی و ملکستانی شهریار گیتی ستان باطراف و اکناف رسید و در آن خطه جنت
بنیان بمعموری خراب آباد دلتنگی کوشیده زینت افزای عالم شادمانی گردیدند و عساکر منصوره
را باماکن و اوطان رخصت داده از قزوین عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان
انعطاف داده در ساعتی که نیرین را با کواکب سعدین مقارنه افتاده از تربیع و مقابله برکنار
بودند باغ جهان آرای نقش جهان از غبار سم سمند جهانپیما تازگی عطرسائی آغاز نهاد
و زمستان را از درگاه بهجت و سرور در آن بلده جنت نشان بپایان رسانیدند

دز بعضی

و در بعضی با گروه انبوه سیاهپوشان خود در حمام زنانه آمده علاء الملک را باندرون فرستاده عورات برهنه را
بیرون آورده بطریق اسارای کبرو [illegible] لشکر برده بعد از ایامی یکیک را بصاحبان میفروختند اجزای اینگونه بدکاران
نادان هرچند ایام هرج و مرج باشد در میزان عدالت و مقیاس دارای سلاطین که ظلال ربوبیت اند سنجیده و پسندیده
نبوده و خاطر ضعفا و ستمدیدگان بی سیاست بدکاران اطمینان نمی یافت و ساحت مملکت را از خار وجود آنگروه
بی باکان پرداختن اولی نمود بیت چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات و بالجمله
جهان پیرا و خاطر خطیر معدلت انتما بجزای ستمکاران خود رای قرار گرفته در روزی که متوجه حال سادات و علما و
ارباب عمایم و اصحاب سیورغالات بودند سرداران سیاهپوش را بتقریب تحقیق حال آن طبقه بمجلس همایون حاضر
ساختند که ظاهر شود که انجماعت و اولاد و اعقاب ایشان بحالت اصلی باقی مانده اند یا در سلک احکام و اوباش
درآمده داخل سیاهپوشان شده اند بعد از فراغ از این امر حضرت اعلی از خواجه شرف الدین [illegible] تحقیق آمدند
که ما معروض میدارند که بچه کیفیت بسترآباد آمده و بچگونه رفت خواجه نادان در طی عرض آن احوال باید واری انکه حضرت اعلی
ایشان را که در زمان شورش هرج و مرج و فتنه شورش نموده اند از کمال بی عقلی بی اعتنائی الهمای خود جهت بی ناموسی کردم
اوده غازیان قزلباش کرده بودیم نموده چاپلوسی چند کرد که شاید باین سخنان از تلاطم امواج بحر غضب شاهانه ایمن گردد اما چون تیر آه
مظلومان و دعای ستمدیدگان بهدف اجابت اقتران یافته بود و سیاست آنگروه ظالم در صحیفه تقدیر ایزدی ثبت گشته
جاسوسی [illegible] واقع قضا گشت و جمعی را که فرقه ضحاکیه قزلباش [illegible] ایشان بودند خواجه شرف الدین
از آن میان قطعه قطعه کرده هر قطعه را از دروازه بر دار زدند بعضی دیگر را بعقوبت تمام بقتل آوردند جهاد جهت اشتهار اجره
للناظرین از در دروازه های شهر سرنگون ساختند و چند نفر دیگر را چشم کنده بجهة عبرت حالی از در دست کشتند و کلاه

اشکاران مذکور بخوبی که کس مباد جزای عمل خود یافتند غلغلهٔ فرح و انبساط خلایق و شعف و سرور ایشان با یوان کیوان رسید
در آن روز بادعای دولت روز افزون کوشیدند دلهای آرمیده آرمش دیگر یافت و جراحت ناسور دستگیران التیام
پذیرفت و بعد از آنکه رایات جلال متوجه عراق شد حسینخان حاکم استراباد نیز حسب الاشاره همایون تجسس حال ارباب
طغیان بر دو خصه بهر کس مظنه داشت از میان برداشت در سلب و آنکه جارحه سوء عمل بالکه کرد که کس بعد از آن که بدیگر
در شب دست نشانده شفت آنکس را بریده آن دیگر را بیرون آوردند طبقه سیاه پوشان در کمال خوف و هراس اسیر بودند
سیاه پوشی از بر بیرون کرده پای در دامن سلامت و ... کشیدند و آن ولایت بدستور سایر ممالک ایران مهبط امن
و امان گشت ذکر بدست آمدن الوند دیو مازندرانی و توجه موکب شاهی بصوب مازندران و قتل
و قتل الوند ... حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از مهمات استراباد جهت بدست آوردن الوند دیو
و سایر دیوساران مازندران که هنوز در بیشه خلاف و طغیان مانده بودند عزم توجه آن صوب جزم کردند و قرار
خاطر اشرف آن بود که اگر در زمستان در مازندران توقف لازم آید طرح قشلاق انداخته اقامت ورزند که
چون بیشه و جنگل از برگ اشجار عریان گردد او را با هر کس که هوای یاغیگری و طغیان در سر داشته باشد بدست آورند
و آن عرصه و ولایت از لوث وجود ایشان از ارباب طغیان و متغلبان پاک گردد بجانب عراق حرکت نمایند و ... میرزا
بر بوعده و وعید متنبه گردانیده به پیدا کردن الوند دیو و باغیان مکلف ساختند و جمعی را پیشتر از موکب همایون بتجسس
و تجسس ایشان مأمور نموده روانه نمودند این اخبار بالوند دیو رسیده راه نجات منحصر در تسلیم دید و آمدن بدرگاه
فلک نشان فرض نمود ... کس خود بدرگاه معلی فرستاده شهزادهای پاک سیرت نیکو سریرت یعنی ... استعلاج
علیه مخدره حضرت اعلی که رحمة الله علیها ... بود که اگر از خدمت اشرف درخواست گناه گناهکار نموده

مقتضی

توهم شعور بیرون آمد حالی از عقب او تیغ تیز و شمشیر خونریز او را از پای درآورده و
همان ساعت بازگشته بعرض اشرف رسانید در عالم غیرت چون پسندیده طبع اشرف بود
مورد تحسین گردید و جسد او تا صبح در آن مکان افتاده برادر و ملازمانش بیاراند آشفته
که بتدفین او بپردازند صبحی ملازمانش رخصت تدفین حاصل کردند و نعش او ... میرزا
برادر کوچکتر او که او نیز با برادر همراه بود دستگیر شد سانحه دیگر آنکه در اوایل این سال جماعت
از طوایف ترکمان با محمدیار خان ولد علیار خان المیور که بعد از پدر بحکومت استراباد منصوب
شده بود در مقام غدر و خلاف درآمده بلطایف الحیل او را بدست یافته در آغاز جوانی که هنوز
بیست مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود نهال عمرش بصرصر تیغ تیز از پای درآوردند
قلیچ بیک برادر کوچکتر او بنابر بسیاری غرور و جاه آورده بشرف بساط بوسی دریافت و بدستور
برادر مورد الطاف شاهانه گشته برتبه حکومت استراباد سربلند گشت اما چنانچه باید
و شاید بلوازم حکومت نتوانست پرداخت و زیاده تمکین نیافت تا آنکه رایات نصرت
آیات از سفر خراسان عود نموده متوجه نظم و نسق استراباد گردید و طایفه او حلو چنانچه
گذشت بجزای اعمال ناصواب رسیدند قلیچ خان حسب الامر الاعلی کوچ و متعلقان پدر و برادر
را برداشته بعراق آمد سایر ریش سفیدان المیور و سالور ... مشهور ...
و غیر ذلک بملازمت حسینخان حاکم استراباد که موکل گشته خانه کوچهای خود در القلعه آوردند
و در حینی که رایات جلال در استراباد نزول اجلال داشت ذوالفقار برادر ... دهان ...

بکران اختصاص یافته بدستور سابق بحکومت آن ولایت منصوب گشته رخصت یافت چون جواد تیزگام قلم در مضمار سخنگذاری بقدر الطاف تک و تازی نموده سوانح این سال همایون فال را بر صحیفه بیان نگاشت رجاء واثق است که همت بلند انوشروان روزگار و مساعدت بخت بیدار همعنانی نماید که در عرصه قضایای سال آینده بتگاپو در آمده آن مرحله را نیز بر حسب آرزو طی نموده سمت عنانی نگارد الله ولی التوفیق

آغاز سال فرخ فال تنگوزئیل مطابق سنه ثمان و الف که سال سیزدهم جلوس همایون شاهی است

باز نوروز بهمت فرجام ؛ فرخ آغاز گشت و خوش انجام ؛ از برای نشاط خسرو عهد ؛ گسترانیده فرش زرین مهد ؛ گشت فیض بهار چون دل جام ؛ فرحی بخش خاطر ایام ؛ نوروز عالم افروز این سال مبارک فال روز شنبه بیست و سیم شعبان المعظم اتفاق افتاد یعنی خاقان مشرقی احسان آفتاب بر مسند بیت الشرف بر آمده رحمت جهانبانی از طغیان لشکر خارنگردی پرداخت و چمن تربیتش نضارت و خرمی افزوده عالم را رنگ گلزار جنان ساخت خسرو گیتی ستان در باغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و از مارش دماغ روزگار عنبرین بود ترتیب جشن عالم فرمان داده امرا و معتبران و ارکان دولت قاهره و اهل صفاهان و طبقات انام که در پایه سریر والا بودند در آن باغ دلگشا بر دور دریاچه که بجای بهشت آسا ترتیب داده چهار طاقهای بفنون عجیب آراسته چراغهای آن تعبیه کرده بودند **نظم** ز بسیاری شمع و نور چراغ ؛ و آن آسمان فلک بود و باغ ؛ چو عکس چراغان نمودی در آب ؛ خجل گشتی از پرتوش آفتاب ؛ ز عکس چراغان در آب روان ؛ نمودی آسمان آب هم زان ؛ شهریار رزم جوی بزم آرا و کافه ملازمان رکاب ظفر انتساب بل عموم برایا **بیت** در آن باغ با مهرویان ماه سیما ؛ چو شیر و شکر حوران زیبا ؛ در آن عشرتگه با کامی ؛ کشیده باده های دوستکامی ؛ و تا سیزده روز بساط عشرت و شادکامی گسترده ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشوده بود و بعد از حصول از آن جمال عالم آرا متوجه امور مملکت و رتق گشته

ذکر بعضی از سوانح و قضایایی که در سرحد خراسان باراده و تقدیر ملک منان سمت وقوع یافت

از سوانح این سال که در سرحد خراسان بوقوع پیوست در دار السلطنه هرات میرزا علی بیگ کرامیلو را که در سلک یوزباشیان انتظام داشت برسم رسالت بجانب هندوستان فرستاده مکتوب صداقت اسلوب محتوی بر حقیقت فتح خراسان و بیان محاربه با دین محمد خان بحضرت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عنبرین رقم منشیان عطارد نشان گردید و همچنین محمد علی بیگ ایشیک آقاسی عرب گرلو را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت نشان بسلطان محمد خان بن سلطان مراد فرمانفرمای ممالک قیصری نوشته از فتوحاتی که روی نموده بود اعلام داده از عواطف و الطاف شاهانه که درین سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق سمت ظهور یافته است که تا موازی یکصد هزار تومان عراقی بشکرانه عطایای الهی که درین حال خیر مآل گشته بود الکه جهات تصدق هر ساله بر رعایا و جزیه تخفیف و تصدق فرمودند اول تخفیف وجوه چوپان بیگی است که از سرکاره گوسفند بازیافت میشود و هر ساله قریب بیست هزار تومان عراقی از آن وجه بوصول می پیوست چون از ابتدا فترت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق بمال و رجال امداد عساکر نصرت نشان و خراسانیان هر طبقه از مهمانان کرده تعب و تشویش بسیار کشیده بودند حضرت اعلی در ازاء آن نیکو خدمتیها وجوه چوپان بیگی ایشان را تخفیف مقرر داشته تصدق فرمودند که من بعد یک دینار بتغلب از احدی بازیافت نشود دیگر تخفیف دینار بحد دینار عمل کرد حکام است که بمرور ایام در عراق معمول شده بود که از اصل مال نقدی را با منافع تیولداری و داروغگی یکی دو نیم از رعایا میگرفتند

چون خلاف قانون قدیم و دستور العمل زمان شاه جنت مکان بود بر طرف گشته مقرر شد
که همان اصل را با فروعات تابعه بدستور زمان شاه جنت مکان بازیافت نموده رسم
محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند و آن وجه زیاده از پنجاه هفت هزار تومان بود دیگر تخفیف
مال و منال یکساله کل اصفهان بود که قریب بیست هزار تومان میشد در ازاء خدمتی که از اهل اصفهان
بظهور آمده بود بارباب و رعایا بخشیدند و الحق عطایای عظیمی بود که از کمال رافت و رعیت
پروری و نهایت شفقت و مرحمت گستری بظهور آمد امید که ذات خجسته صفات این
پادشاه والاجاه و تایید یافته درگاه آله از آفات و عاهات مصون بوده پرتو انوار معدلتش
بر مفارق عجزه و زیردستان تابنده و پاینده باد سانحه دیگر که در اثنا سفر روی داد گشته
شدن ولیخان میرزا ولد علیقلی خان نواده روز بهیخان شاملوست که بین الاقران بشرف مصاهرت
این دودمان امتیاز داشت بدست صالح نام جوان تبریزی که از خدمتکاران محل بهشت آیین بود بر ضمیر
عقلاء روزگار پوشیده نیست که مروت همت نکیر و رآن هم سلسله بدلایل و براهین قاطعه
پاس حقوق ایادی و نعم ولی نعمت یکی آنست که بندگان آقای خود را که خواه و ناخواه یکدیگر اند فرزند
و یار و برادر دانسته در حفظ ناموس یکدیگر کوشند هر کدام که بچشم خیانت بدیگری نگرند عند
ارباب غیرت مستوجب زجر و عقوبت اند و ولیخان میرزا مذکور از غایت جهل و عدم
فطانت و شعور بهمان ناملایم که مرتبه صالح مذبور بود اظهار محبت و عشقبازی خاص نموده بود
در اثناء سفر خراسان شبی که در حوالی جاجرم ولیخان میرزا از مجلس بهشت آیین در کمال کیفیت

دیگر باره جهت تجدید دریافت طواف روضه مقدسه حضرت امام ثامن ضامن و استحکام مهام خراسان و انتظام
احوال ماوراءالنهر و اوزبکیه داعیه سفر خیراثر فرمودند و نیز مذکور شد که نور محمد خان بجهت کهولت اوزبکیه با یمان که ملازم و ملک موروث
قدیم اجداد او بودند در هنگام تسلط عبدالله خان با وی بیوفایی نموده بعبدالمومن خان پیوستند و او را از ملک موروث
بیرون کردند در بولاکه بیمامن اقبال شاهی پناه آورده ملازمان موکب پادشاهی بر مملکت موروث استیلا یافته آن بظهور احتشام
نکرده آن مردم از اطوار او و آیین قزلباش مشاهده نموده با او در مقام عناد و نفاق در آمده اند معاونت نور محمد خان
و استحکام مهم او کمر الحقیقه نصب کرده نواب همایون اعلی بود که آن داعیه گشته انقضای این عزیمت بر رای ثاقب صواب نموده
بعد از انقضای ایام بهار که محصولات بحصاد رسیده بود عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشته سوای جمعی که
ملازم رکاب اقدس اند دیگری از امراء و عساکر ممالک را احضار نفرموده و در مبادی این سفر خیر اثر ایلچی از جانب پیر محمد خان
و امرای بخارا باتفاق ملازم نور محمد خان بپایه سریر خلافت مصیر آمده مکتوب مصادقت اسلوب مصحوب او بنص اخلاص آیین آورده
خلاصه مضمون آنکه بعد از رسم تحیت و ثنای مخلصانه آنکه فرزند اعز محمد ابراهیم که از جانب پادشاه مرحوم جنت مکان من بی اعمام
عبدالله خان و این مخلص دولتخواه است در بخارا گرفتار ملازمان اشرف گشته بود درین ولا چنین مسموع شد که
با او بمقتضای مروت حقیقی که از اجداد معصومین میراث دارند عمل نموده منظور نظر شفقت گردانیده اند چون نوبت سلطنت
انتقال یافت بحسب الارث بمخلص رسیده و او این محب فرزندیست اگر عنایت شهریاری او را رخصت انصراف دهند
غایت مرحمت و مخلص نوازیست اما امرای بخارا بنور محمد خان درین باب متوسل گشته پیغام نموده بودند که با تفویض
بسلطنت پیر محمد خان راضی شده ایم اگر چه او را از دودمان سلطنت و بجهت ارث سلطنت پادشاهیست اما مردی درویش
است کم گوی و اهل قناعت بمراسم مشاغل سلطنت و ترددات که لازمه مملکت داریست الحمدلله جمیع خلفها

در امور ملک و دولت پدید آمد باقی سلطان بر ولایت سمرقند استیلا یافته کوس مخالفت میزند
و در هیچ طرح دیگر افکنده اند و اکنون سلطنت ماوراء النهر و قایم مقامی پادشاهی که اختیار کرده ایم بحکم ارث
و استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست که آنحضرت وسیله شده
از خدمت حضرت اعلی شاهی استدعا نمایند که او را رخصت انیدیار دهند و مردم آن ولایت
را رهین منت خود کرده اند و در مدت عمر با منسوبان درگاه شاهی برادرانه و مخلصانه سلوک
نمایند و من بعد میانه طبقه اوزبکیه و قزلباش طریقه اتحاد و دوستی مرعی باشد چون اندک حالی
که محمد ابراهیم سلطان را از باعث بخدمت اشرف آورده بودند مکنون خاطر اشرف شده بود که او را
بر مسند سلطنت ماوراء النهر متمکن سازند این مسئول درجه قبول یافته قرار یافت که از مشهد
مقدس معلی یکی از امرای عظام را همراه او نموده نزد نور محمد خان بمرو فرستند اگر امرای بخارا
در قول خود صادق و راسخ باشند باستقبال او بمرو و چهارجو آیند و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق
گرفته خاطر از غدر و نفاق ایشان جمع نموده او را روانه نماید اما چون رایات نصرت آیات
بخطه سمنان رسید کسان از جانب نور محمد خان رسیده اخبار ماوراء النهر عرض کردند
که میانه پیر محمد خان و باقی سلطان محاربه اتفاق افتاده پیر محمد خان بدست باقی سلطان بقتل آمد
اکثر امرا کشته شدند و خدای نظر بی که مؤسس مراتب امور دولت پیر محمد خان بود از معرکه
بیرون آمده بمرو آمد و باقی سلطان نیز در بلده بخارا مستولی شد اوزبکیه طوغا و کره ها قدم
در وادی متابعت او نهادند و روانه تمامت مملکت ماوراء النهر بحیطه ضبط در آورده بعد از

استماع

استماع این خبر حضرت اعلی معاودت فرمودند که نور محمد خان خدای نظر بی را بدرگاه جهان
پناه فرستد که از تقریر او بر کماهی حالات اوزبکیه اطلاع تام حاصل شود و در باب
محمد ابراهیم سلطان آنچه مصلحت وقت باشد بعمل رود و اکنون بنابر ارتباط سخن برخی از
وقایع ماوراء النهر و بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند سلطنت عروج نمود نگاشته
کلک وقایع نگار نمودن اولی بود **ذکر وقایع ماوراء النهر و بیان احوال باقی سلطان اوزبک
و ارتفاع لوای کامرانی او** سابقا نگاشته کلک سخن پرداز گردید که بعد از قتل عبدالمؤمن خان
امرا و اعیان اوزبکیه بخارا پیر محمد خان را که از اقربای عبدالله خان و سلاطین زادهای دودمان جانی بیگی
بود پادشاه کردند چون خبر قتل عبدالمؤمن خان در بلاد ترکستان اشتهار یافت توکل خان قزاق
ماوراء النهر را از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر بیحد و مر از قبایل ترکستان و اوزبکان صحرا
نشین سخت کمان جمع آورده بعزم تسخیر آن بلاد روی توجه بآن صوب نهاد اکثر مردم آن ولایت
معاونت یاران لشکر انبوه و حشر کوه شکوه در حیز قدرت و قوت خود نیافته طوغا و کره ها
مطیع و منقاد گشتند و توکل خان ولایت ترکستان و ماوراء النهر سیما اخسی و اندجان و
تاشکند و سمرقند تا میانکال بتصرف در آورده ایشم سلطان برادر خود را با بیست هزار کس
در سمرقند گذاشته خود با هفتاد هشتاد هزار کس روی به تسخیر بخارا آورد چون زیاده از ده
پانزده هزار کس در آنوقت در بخارا نبود پیر محمد خان و امرای بخارا صلاح در بیرون آمدن و جنگ
صف ندیده بسنج باره شهر را استحکام داده همت بدفع آن سپاه بیکران مقصور گردانیدند

و توکل خان آن شهر عظیم را محاصره کرد و چون لشکرش پراکنده شده بر دور شهر محیط گشتند مبارزان بخارا هر روز
از بیم سواره بیرون بتاختن آتش محاربه می افروختند و خرمن عمر جمعی را بشعلهٔ تیغ آبدار می سوختند یازده روز
بین الفریقین نیران محاربه و مقاتله اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکر بخارا از ارباب جلادت و بهادران بخارا
اجماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا هنگام غروب میانه هر دو گروه محاربهٔ عظیم وقوع یافت و در بین روز بخاراییان آثار ظفر بظهور
آورده شکست بلشکر قزاق افتاد توکل خان از مقام خود حرکت کرده منهزم باردوی خود آمد و اکثر لشکریانش متفرق و پراکنده
شده روی بوادی فرار آوردند و چون شب بمیان در آمد مردم بخارا مظفر و منصور بازگشته بشهر آمدند و نقارهای شادمانی بنوازش
در آوردند و توکل خان خایف و هراسان گشته مجال توقف نیافت آتش بسیار در اردوی خود افروخته در ظلمت لیل بصوب [illegible] آورده
کرکیگان لشکر بسمرقند رسیده امام قلی سلطان را از حقیقت حال باقی سلطان خان آگاه گردانیدند امام قلی سلطان از [illegible] کس
بخدمت برادر فرستاد که عار [illegible] باشد که لشکری اقدام [illegible] از چند و چون که در رکاب بوده اند از فوج [illegible] کار شکست یافته
بصوب [illegible] آمدند و اگر خان منهزم بسمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلاف گشاده و در مواقف بر روی ما بندند صلاح دولت
که خان باز گردد و من بهر این لشکر برکات [illegible] توکل خان بجواب برادر [illegible] سلطان [illegible]
آماده جنگ [illegible] پیر محمد خان و اتباع او بعداوت توکل خان جزم تعاقب او [illegible] که بقصد [illegible] الیه در آمده بود
بیرون آمده مراد از اطراف و جوانب ماوراءالنهر جمعی کثیر از بیابان [illegible] مع لشکر [illegible] گرد [illegible]
بمخالفان رسیده بین الفریقین آتش محاربه اشتعال یافت و در اثنای این حال باقی سلطان برادر دین محمد خان که در معرکه [illegible]
از صدمات لشکر نصرت شعار قزلباش زخم خورده بود [illegible] پیر محمد خان [illegible] آمدن او [illegible] دین محمد خان [illegible]
[illegible] در معرکه [illegible] از معرکه بیرون رفت و در راه خراسان بصوب عالم فنا شتافت باقی سلطان

برادرش

برادرش با معدودی چند از جنگاه گریخته با بدخود رسید از معبر کرکی گذشته ببخارا آمد چون
پیر محمد خان از بخارا باتفاق توکل خان متوجه گشته بود اهل بخارا بی رخصت او باقی سلطان را
بشهر راه ندادند او لاعلاج از مزار خواجه بهاء الدین گذشته متوجه اردوی پیر محمد خان شد
و در اولین [illegible] بموکب او پیوسته بوسیله امرا شرف ملاقات دریافت و بقاعده و آداب
سلاطین چنگیزیه باو کورنش نمود امرای پیر محمد خانی آمدن او را مغتنم دانسته بوجود او
استظهار نمودند و مقدم او را معزز و گرامی داشته تقویت او کرده بمحاربه مخالفان نامزد کردند
باقی سلطان با مردم توکل خان محاربات کرده در اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت
و عبد الواسع بی که از امرای معتبر عبد الله خانی و شریک قتل عبد المؤمن خان بود و با سلسله
کفران نعمت ورزیده بخدمت توکل خان رفته او را بتسخیر ماوراءالنهر ترغیب و تحریک نموده
بود بدست باقی سلطان بقتل رسید و قریب یکماه که میانه این دو گروه آتش حرب
اشتعال داشت باقی سلطان و پیر محمد خان آثار جلادت و مردانگی بظهور می آورد تا آنکه توکل خان
از محاربه بستوه آمده شبیخونی عظیم بر لشکر پیر محمد خان زد و از طرفین مردم پیر محمد خان [illegible]
بر روی کشیده بار دیگر جلادت [illegible] کشانیدند و حرب صعب میانه ایشان اتفاق افتاد اکثر [illegible] رسید
محمد سلطان توم پیر محمد خان و محمد باقی آتالیق دیوان بیکی در آن شبیخون بدست لشکریان توکل خان
بقتل رسیدند اما توکل خان نیز زخمی شده کاری نساخت و عنان عزیمت بصوب [illegible] مراجعت
تافته تا تاشکند رفت و در آنجا بیماری عارض ذات او گشته بعالم بقا پیوست

پیر محمد خان در ازای نیکو خدمتهای باقی سلطان بمصلحت نیک اندیشان زمام ایالت ولایت
سمرقند را در قبضهٔ اقتدار او نهاده روانهٔ آن صوب گردانید خود بجانب بخارا بازگشت
و باقی سلطان کامران و کامیاب بسمرقند رسیده سمرقندیان که از تسلط لشکر
بیگانه تنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت شمرده جهت حفظ حال و صیانت
مال بقدم شوق در استقبال او استعجال نمودند و دست در فتراک دولت او زده و بانتقول
مشایخ نقشبندیه میانهٔ او و آن طایفهٔ قزاق که تمام شکست بودند صلح کونه(؟) و عقد مشروط
بآنکه لشکر سمرقند متعرض تاشکنت نگردد القصه باقی سلطان در کمال اقتدار بر مسند حکومت
ولایت سمرقند تکیه زده خطبه و سکه بنام پیر محمد خان آرایش یافت و حواشی مملکت را
بحیطهٔ ضبط درآورد و در آن سال آثار اطاعت و انقیاد از و بظهور می آمد رفته رفته باد
نخوت و غرور در سر گشته بدمستی آغاز نهاد و چون خود را در امر سلطنت و فرمانروائی
از پیر محمد خان شایسته تر میدید و بیمانع و منازع مثل سمرقند مملکتی وسیع در تحت
تصرفش قرار گرفته عرصهٔ ولایت را از صاحب وجودی خالی میدید بهوای سلطنت و پادشاهی
در سرش افتاده بخار نخوت و غرور بخص(؟) کاخ دماغش راه یافت و دست به بذل
و عطا گشود حاصل ولایت را بانعام متجنده و لشکریان میداد تا گروه انبوه از طوایف
اوزبکیه بر سر او مجتمع شده جمعیتی عظیم دست داد و رحمتقلی سلطان و عباس سلطان
باقی سلطان و نشو محمد سلطان برادرش و سایر اقربا و اعیان بسمرقند آمده باوی

درداير

در دایرهٔ اطاعتش نهادند و روز بروز لوای دولتش ارتفاع می یافت و بلقب خانی
مخاطب گشته از مردم او دست درازیها بحواشی مملکت واقع میشد امرا و ارکان دولت
پیر محمد خانی بعد از آنکه دو مرتبه او را از بی زیاده روی و حرکات نالایم منع کردند ممنوع نشد
در مقام تادیب و گوشمال او درآمده لشکر عظیم جمع آورده قصد سمرقند نمودند باقی سلطان
که بعد از این از و باقی خان تعبیر خواهد رفت از نهضت خبر یافته صلاح در ملایمت و فروتنی دیده و کسان
چرب زبان و دیده ور فرستاده بتمهید بساط معذرت پرداخت و چون تا غایت تغییر سکه
نکرده بود از او دلیل اطاعت و انقیاد ساخته قرار داد که من بعد پای در دامن ادب پیچیده و
بولایت سمرقند که بتفویض یافته قناعت نماید امرای بخارا این سخن مصالحه در آداده مبنی خاطر
آشتی واقع شد و روزی چند شعلهٔ نزاع و خشونت اما از اطوار باقی خان آثار خلاف ظاهر و باهر
بوده احکام و مناشیر کرد خفیه باعیان اوزبکیه فرستاده بمتابعت خود دلالت نموده
بود ظاهر گشته بر عقلای دولت پیر محمد خان ظاهر گشت که باقی خان بهیچ وجه سر بخط اطاعت
در نمی آورد و چون خیال سلطنت و پادشاهی در دماغ او جای گرفته بود و حاصل سمرقند بعلوفه
و مرسومات لشکر کثیر وفا نمیکرد درین مرتبه پرده از روی کار برداشته عزم مخالفت جزم
کرده باراده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند بیرون آمد نخست قلعهٔ ورزیر(؟)
میانکال را محاصره نموده شاه کوچک دوربین(؟) حاکم میانکال از قلعهٔ کهنه بیرون نزد باقی خان
آمده اطاعت او کرد و بدبختیت قلعه و ... دست یافته متصرف درآورد و دیگر ... سلطان

قوم پیر محمد خان که در انقلو بود بقتل آورده علم تسلط و اقتدار بر افراخته از حواشی مملکت آنچه فرصت
بحیط ضبط در آورد و پیر محمد خان بعد از این اخبار جوش بی آرام گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده
کمر همت بدفع و استیصال او بستند و کس به بلخ نزد محمد امین خان و امرای بخارا فرستاده
ایشان را از طغیان باقی خان خبر داده استمداد نمودند اتالیقان و ریش سفیدان بلخ چون
تسلط و اقتدار باقی خان را موجب انکسار دولت خود میدانستند و سلطنت او را کاره
بودند بعد از مشاوره و کنکاش خاطر بمعاونت قرار داده قریب هزار سوار و پیاده همراه کسی
خواجه عجب که از سادات عالیدرجات آن ولایت است و دیگر سرداران معتمد آماده ساخته
روانه نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که قریب چهل هزار کس بلکه زیاده بودند باستظهار
تمام بر سر سمرقند لشکر کشید چون قریب بآن بلده رسید باقی خان بدستور در مقام
اعتذار در آمده هر چند خواست بلطایف الحیل و چاپلوسی آن حادثه را دفع نماید مفید نیفتاد
پیر محمد خان و ارکان دولت او باقی خان را در قول خود کاذب یافته اعتماد بعهد و شرط
او ننمودند و در تنبیه و تادیب او راسخ بودند باقی خان از مصالحه مأیوس گشته چون قوت و قدرت
جنگ صحرا در خود ندیدند ناچار بترتیب اسباب حصارداری و استحکام برج و باره
پرداخته عساکر بلخ و بخارا متظاهر بسمرقند رسیده در اطراف و جوانب حصار فرود آمده مستعد
محاربه و پیکار گشتند مردم بلخ اگر چه بمعاونت پیر محمد خان آمده بودند اما امرای ایشان
از مردم بخارا فی الجمله اندیشمند بوده با لشکر نمی آمیختند و بهیأت اجتماعی در طرفی علیحده

فرود آمدند
و مردم سمرقند از دروازه بیرون آمده بنیت مقابله و آداب دست بآلات قتال بردند و آن
روز بین الجانبین محاربات عظیم واقع شد روز دیگر باقی خان فوجی که بر از لشکریان خود را
از دروازهٔ مشهور بدرب بخارا بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراسته
و جیقلیتهای مردانه کردند و پیر محمد خان نیز صف سپاه آراسته اکثر لشکریان او بمدافعهٔ سمرقندیان
بطرف دروازه بخارا رفتند و درین روز دوستم ارغون که از کبار امرای عبد الله خانی بود
حرام نمکی کرده از پیر محمد خان روگردان شده بباقی خان پیوست و موجب قوت و قدرت
باقی خان گشته مردم او در محاربه پای ثبات و قرار استوار داشته آثار [illegible] ظاهر
ساختند و داد جلادت و مردانگی دادند لشکر بخارا و عموم لشکر بلخ بمعاونت یکدیگر کمر بسته
بمحاربه مشغول گشتند و رفته رفته اکثر لشکر بعزم استیصال معاندان از قول پیر محمد خان بیرون
رفته بمحاربه شتافتند و از طریق حزم و احتیاط غافل افتادند درین اثنا باقی خان باطلاع لشکریان
که با خود داشت رحمن قلی سلطان عم خود را چرخچی کرده خود با فوجی از فدویان دلیر جان نثار که
بقولی هزار کس و بقولی پانصد کس بیش نبودند از دروازهٔ شمال بیرون آمده مانند برق لامع
متوجه قول پیر محمد خان شد چون از فرار نمودن دوستم ارغون وهمی عظیم بر لشکر پیر محمد خان راه
یافته بود در حملهٔ اول که رحمن قلی سلطان آورد لشکر بهم بر آمده فرصت مدافعه نیافتند شکست
بر ایشان افتاده پراگنده شدند مجهولی از آنجا دویده به پیر محمد خان رسیده ناشناخت او را
زخمی قوی زد و بعد از آن شناخته گرفته نزد باقی خان برد همانلحظه بقتلش پرداختند

و خبر کشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان قول بعول رزم رسیده عموم لشکر شکسته و پریشان
حال دست از اموال و اسباب ظاهری بازداشته راه انهزام پیمودند و مردم بلخ از لشکر بخارا
جدا شده زیاده فتوری بکار ایشان راه نیافت و بهیات اجتماعی از معرکه کنار آمده بقرشی آمدند و
محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان را که کودک خورد سال بود در قرشی بر سریر برداشته روی توجه
ببلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور بالشکر موفور بی لبث و درنگ روی بجانب بخارا نهاد
بعضی از امرای بخارا که جان از معرکه بسلامت بیرون آورده بودند خصوصا خدای نظر بی که از
معتبران آن طایفه بود ببخارا رسید چون پادشاهی نداشتند و سرانجام قلعه داری در خود ندیدند
در همان شب بی سر و سامان از شهر بیرون آمدند خدای نظر بی از سمت چهارجو گذشته بمرو
نزد نور محمد خان آمد و باقی خان روز سیوم بدار السلطنه بخارا رسیده اشراف و اعیان
مراسم استقبال استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و حضرتش بعظمت
و کامرانی قدم در بلده بخارا نهاده در تختگاه عبدالله خان بر سریر جهانبانی جلوس کرد طوایف
اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و از مردم پیر محمد خان هر کس بدست افتاد جمعی را
که مظنه خلاف داشت بتخصیص کوکلتاش و برادرش چهره آقاسی و غیر ذلک را بقتل آورد اما با دیگر
مردم برفق و مدارا سلوک کرده از پاس و سخط خود ایمن ساخت و روی
منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب او زینت یافت سلاطین اطراف از تاشکنت و
ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان ایلچیان فرستاده او را تهنیت و مبارکباد

که غلغله

که غلغله و آوازه اقتدار و جهانبانی او باطراف و اکناف رسید و الحق باقی خان جوان دلیر
دلیر جوانمرد بود و در امور سلطنت و پادشاهی عزمی صحیح و رایی درست داشت که بیاوری
بخت و حسن تدبیر و مردانگی از درجه نوکری و یکه سواری بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروایی
عروج نموده بالاخره بر ولایت بلخ و بدخشان نیز استیلا یافته اعلام دولتش سر بقبه جوزا افراخت
و ماهچه طوق بیرق و علمش در لمعان آمده ساحت ممالک را روشن ساخت چنانکه پرتوی از آن
بدستیاری خامه بدایع نشان روشن زبان که شمع آسا فروغ بخش انجمن سخن سرائیست
بر ساحت ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد یافت **ذکر توجه موکب همایون بجو**
مشهد مقدس و آنچه در آن اوان روی داد مرقوم کلک سعادت سلک شده بود که چون
سو خراسان در خطه سمنان اخبار ماوراءالنهر و استیلای باقی خان چنانچه نگاشته کلک
بیان گردید رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان بدین جهت در تعویق افتاد و از آنجا کوچ در کوچ تعجیل
از راه کالپوش روانه جانب مشهد مقدس معلی گردیدند و چون در موضع جناش از توابع کالپوش
مخیم سرادقات اقبال گشت مزاج وهاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته تب محرق عارض
ذات همایون گشت و بیماری امتداد یافته قریب یکماه صاحب فراش بودند و اطبای مسیحادم
مبالغه در مداوا و اسباب جمیله بظهور آوردند و اهل اردو از وضیع و شریف نذور و صدقات
بمستحقان رسانیده هر کس بچیزی که منتسب تعلق داشت از انصدق فرق همایون میکرد
تا آنکه لطف الهی شامل حال عالمیان گشته از شفاخانه ما هو شفاء و رحمة للعالمین

شفای عاجل کرامت گشته ذات اشرف روی بصحت نهاد و زمانه لوای شادمانی افراخته
ابواب بهجت و خرمی بر روی خلق گشود ایام نقاهت را نیز در المنزل گذرانیده بعد از
صحت تام کوچ فرمودند و از راه شقان و جوربد باسبزوار تشریف برده میت روزی در آنجا
توقف فرموده حسب الصلاح لطایف تعبیه فرمودند و از راه شقان و جوربد باسبزوار تشریف
از سوانح ایام بیماری آمدن خدای نظر بی است که از مرو در موضع خبائش باردوی معلی رسیده چند روز
بجهت عارضه ذات مقدس اشرف بشرف سجده مشرف نشد بعد از صحت مزاج مبارک
بسعادت بساط بوسی مشرف گشته حقایق حالات ماوراء النهر چنانچه مرقوم خامه بلاغت نشان
گشت عرض نمود حضرت اعلی بتحقیق حالات متوجه گشته فرمودند از تقریر او و اوزبکان چنین
معلوم شد که عبد الامین خان که بمیرزا عباد الله سلطان موسوم گشته بسعی زوجه او سلطنت
بلخ رسیده مجهول لیست که آن مخدره عظمی دست او از خود کرده ساخته در اوقات اقتدار
افراخته و این گفتگو در میان اوزبکیه است فاقتش بضرورت تصدیق این حکایت کرده اند
برای علم آرای همایون که مرآت حقایق اشیاست پرتو انداخت که چون اوزبکیه بلخ
در صحت نسب عبد الامین خان شبهه دارند و فی الحقیقه ملکه امروز زوجه عباد الله سلطان است
و محمد ابراهیم سلطان برادر زاده او است اگر او را جانب بلخ فرستند محتمل که اهلی
بجانب او میل نمایند و مهم او در بلخ تمشیت پذیرفته از آنجا باستعداد تمام کمر همت
بتسخیر ماوراء النهر بندد و مطلب بحصول پیوندد و اگر احیاناً مخدره مذکوره جانب برادر زاده را

فرو گذارد و نخواهد که خلل در میان مقر دولت عبد الامین خان شود مملکت که باتفاق کدیگر
لشکر بماوراء النهر کشند و مملکت موروث را از تسلط بیگانگان خالی نمایند خدای نظر بی
این رای صایب را مستحسن شمرده و از اتفاقات حسنه در خلال این حال از جانب بلخ المحیان
بپایه سریر خلافت مصیر آمده از جانب بانوی عظمی و امرا و ریش سفیدان بلخ عرایض آوردند
و چنین ظاهر گشت که در این وقت باقی خان بر ماوراء النهر استیلا یافته ایشان نیز خایف
گشته و بدرگاه جهان پناه شاهی توسل جسته استدعای اطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز نموده
بودند از وصول این اخبار آنچه در ضمیر انور رسوخ یافته او را بسمت فرزندی موسوم و ملقب
ارجمند خانی معزز و گرامی گردانیده بخدای نظر بی سپردند و او را اتالیق و دیوان بیگی کردن
و از فرستادن او به بلخ داده و بعبد الامین خان مکتوب عطوفت آمیز قلمی فرموده
مصلحت وقت رعایت جانب ظاهر کرده او را نیز فرزند خطاب کردند خلاصه مضمون آنکه
مملکت ماوراء النهر یورت قدیم و مسکن موروثی اولاد مرحوم جانی بیگ خان است و حالا اولاد
نامدار آن والا نژاد محمد ابراهیم سلطان مانده هر دو بمنزله فرزند اعز اند و چون خاندان قدسی
نشان ما از دودمان ولایت و کرامت است و محمد ابراهیم بحسب تقدیر ایزدی در این دودمان
واقع شده و آن والا نژاد نیز بخواب کامیاب همایون ما طریقه اخلاص و آشنائی مرعی
داشته باین دودمان متوسل است ما نیز بمحض حصول نیکنامی رنگ کلفت و معادات
سابقه از آئینه خاطر زدوده همت باحیاء خانواده ایشان معروف داشتیم و در امداد و

همراهی حسب المقدور توجه مبذول داشته خود را معاف نمیداریم و مطلب دیگر سوای
حصول نیکنامی بیت غیرت و مردانگی مقتضی آنست که برادرانه بتاکید یکدیگر اتفاق نموده همت
متصرف ملک موروث مصروف دارند و دست تغلب بیگانگان را که بمملکت مستولی شده اند
از یورت و مسکن آبا و اجداد کوتاه سازند و احکام منشور مطاعه نیز بامرا و معتبران اوزبکیه
بلخ صادر شد که المحوزدکی [?] چندین سال آن سلسله را منظور داشته در راه ولی نعمت زاده‌ها
جانسپاری نمایند و بیگانه را بر ایشان اختیار نکنند که در میانه عالمیان به بیوفائی و کفران نعمت
منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان همایون در باب تفویض
سلطنت کل ماوراء النهر و ترکستان باسم خود التماس نموده ملتمس او مبذول افتاده ارقام
حروف حسب الامر الاعلی نشان همایون بدیباچه مناسب در قلم آورده بمهر اثار مزین ساخته
تسلیم او نمودند و در اسفراین رخصت یافته بود و اقبان [?] حاکم مشهد مقدس معلی با قشون و لشکر خود
مرافقت او مامور گشت لیکن بعد از رفتن ایشان بالهام آسمانی بخاطر اشرف خطور نمود
که اگر از مردم بلخ استمزاج نموده عقیده آن مردم درباره او فی الجمله تهمت ظهور نماید و
آمد و شد تکرار یافته رنگهای احوال او اطلاع تام حاصل شود خاطر از کید و غدر او ز تکیه تجمع
گشته در هنگامی [?] که رایات جلال در دار السلطنه هرات که بمنزله اقرب است نزول اجلال داشته
باشند او را باستعداد تمام روانه نمائیم همانا بصواب اقرب خواهد بود چون حزم و احتیاط
مقتضی آن بود باین رای صائب عمل نموده او را در مشهد مقدس معلی توقیف فرمودند و روح الله تیکیه [?]

بیاول صحبت فی القدر را با مکاتیب و احکام مطاعه همراه ایلچیان بلخ بعبدالغفور فرستادند
و از اسفراین متوجه مشهد مقدس معلی گشته بتشرف طواف مرقد منور امام الجن و الانس مشرف
شدند و زمستان را در آن بقعه شریفه رفیعه بپایان رسانیده در لیالی و ایام متبرکه بلوازم دعا
و زیارت پرداخته همواره بخدمت خادم باشیگری که در آن روضه مقدسه بذات اقدس
همایون اختصاص دارد مشغولی مینمودند که نسیم عنبرشمیم بهار در وزیدن آمده دماغ روزگار را
معطر ساخت آغاز سال خجسته مآل سیچقان ئیل ترکی مطابق سنه تسع و الف که سال چهاردهم
جلوس سعادت مانوس همایون شاهی ظل اللهیست نوروز عالم آرای این سال میمنت مآل در روز چهارشنبه
پنجم شهر رمضان اتفاق افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیانست با شکوه
اقبال بر سریر شرف برآمده لوای بلندنامی برافراخت و نسیم اردیبهشتی از شمیم گلهای
بهار عطرسائی آغاز نهاده دماغ روزگار را معطر ساخت شاهدان بهار و لعبتان با بهاران [?]
زیب بهار از حجله شتا چهره نما گشته سرور افزای خاطر عالمیان گردیدند شوخ چشمان ریاحین
که از دستبرد لشکر غارتگر دی در نهانخانه خاک سر در جیب اختفا برده پای در دامن خمول کشیده
بودند سر بجلوه گری برآورده شوخی آغاز نهادند نظم باز نوروز گشت مهر آیین : کرد صحن
چمن چو خلد برین : شد نسیم بهار عنبر بیز : در دماغ جهان نشاط انگیز : از نسیم بهار روح فیض
صبوح : همدمی جان و همدم قالب روح : مشام جهان ز لطف بهار : میرسد بوی ...
نکهت وار : حضرت اعلی در مشهد مقدس معلی کامیاب دولت بوده لوای شادمانی

برافراختند و در ساحت میدان آن بلده ارم نشان بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزای
خاطر همایون بودند بعد از سرور و نشاط ایام نوروز عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات
معطوف داشتند و بفیروزی و اقبال بدان خطهٔ جنت مثال رسیده در باغ شهر نزول نمودند
حسین خان شاملو حاکم هرات با اهالی و اعیان رسم استقبال بجای آورده بخدمات لایقه
قیام نمود و مثال علی الطلب حاجی محمد خان والی خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهیجان
شرف صدور یافته مصحوب ملازمان رکاب اشرف فرستادند که در باب مهمات
ماوراء النهر با ایشان مشورت نموده بدانچه صلاح دولت باشد عمل رود حاجی محمد خان امتثال
فرمان نموده از خوارزم بیرون آمده روانه بود که در راه بیماری عارض او گشته چند مرحله در
محفه آمد و آخر الامر ضعف قوت گرفته توانست آمد و بتمهید معذرت بی اختیار قیام نموده بندگان
حضرت اعلی نیز عذر پذیر گشتند اما نور محمد خان بمعاذیر موهومه تشبث جسته از آمدن تقاعد نمود
و در دار السلطنه هرات روح الله بیک سیاول صحبت از بلخ بازگشته عرض کرد که بعضی از مردم
بلخ هواخواهان محمد ابراهیم خان اند و بعضی دیگر ملاحظهٔ خاطر عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق
ایشانست راضی بفرستادن او نمیگردند که مبادا از آمدن او نقصی بدولت عبد الامین خان
رسد بعد از انکه مکرر مجالس کنکاش انعقاد یافت از حضرت اعلی ساعی اندیشه نموده باکراه
راضی شدند مشروط بر انکه عبد الامین خان او را برادر بزرگتر داشته پیش او کورنش نماید و منقاد
امر و نهی او باشد و از ممالکی که در تصرفات اوست عبد الامین خان برو مسلم دارد بحکم یرلیغ

مشرف بود تا فتح ماوراء النهر بهمان قناعت نماید که بعد از ان که بتوفیق الله تعالی ماوراء النهر بتصرف
در آید کدام در بخارا و یکی در بلخ متمکن کردند و از جانب او محمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته
برادر را مخاطب کرده بودند هر چند این معنی مرضی خاطر اشرف نبود اما مصلحت وقت مضایقه
ننموده گفت بیت دولت همه ز اتفاق خیزد ؛ بی دولتی از نفاق خیزد ؛ چون اعتماد
تمام برای صایب و حسن تدبیر خدای نظربی بود که کوکش نمودش محمد ابراهیم خان را در بر
نصایح کرانبار کردانیده سفارشات بلیغ نمودند که از رضا و صلاح خدای نظربی در نگذرد
و مصلحت وقت با عبد الامین خان ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش در کار
عمل نماید و اسباب و یراق پادشاهانه مرحمت فرموده بود و اقجان حاکم مشهد مقدس معلی
و ابن حسین خان فیروز جنگ را همراه کردند و بالیزه اماقلی ترکمان را بایلچی نزد عبد الامین خان
و عظمای اوزبکیه فرستاده منشور عطوفت ارسال داشته سخنان حقیقت بیان
که سراسر حکمت بود در باب وفاق و اتفاق قلمی فرمودند که در تسخیر ملک موروث سعی
کنند اگر بکومک قزلباش احتیاج داشته باشند اعلام نمایند که فرستاده شود
و محمد ابراهیم خان در ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود قزلباش و خدای نظربی
روانه شده بالیزه اماقلی را پیشتر فرستادند که خبر آمدن او بمردم بلخ رسانیده
مردم را باستقبال او ترغیب نمایند و مشار الیه به بلخ رفته ادای رسالت نمود اما عظمای
بلخ ملاحظه خاطر عبد الامین خان و خواهر بستر عظمی که بالفعل بر مسند سلطنت تکیه زده

اظهار خواهش نمیتوانستند نمود مگر جهت او جرات استقبال میکردند ملا بابا جره
بصلاح و صواب دید یساول عظمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش رخصت یافته باستقبال
او رفتند و در حدود دهبید فیما بین ملاقات روی نمود و درین باب گفت و شنید
بسیار واقع شد. الجماعت از اطوار محمد ابراهیم خان دانستند که او سر بمجهول النسبی
فرو نخواهد آورد و بعضی دیگر که از عبدالامین خان تربیت یافته هوای دولتخواهی او در سر
داشتند اظهار خلاف نموده از انجا بازگشته بشهر رفتند و بعضی دیگر گفتند که آمدن
لشکر قزلباش احتیاج نیست پادشاهزاده ما را بما گذارند که او را بنحویکه مصلحت دولت
دانند عمل نمایند بود اقحام و خدای نظری بخود سر راضی با نیمی نشده قرار دادند که از کار
حقیقت بخدمت اشرف عرض نمایند که بدانچه از جانب اشرف اشاره شود عمل رود
و محمد ابراهیم خان و رفقا چون اعتمادی بر الجماعت نداشتند حزم و احتیاط مرعی داشته
کوچ کرده یکدو منزل پس نشستند که بالکلیه قزلباش نزدیکتر باشند و کس بملازمت
اشرف فرستاده حقیقت عرضه داشت نمودند و ریش سفیدان مذکور نیز بجهت اجرا
نمود چون از بندگان حضرت اعلی و اجمعه عظیم دانستند ایشان نیز کس بپایه سریر
اعلی فرستاده عرض مدعای خود نمودند و فرستادگان در دار السلطنه هرات بدرگاه
فلک اشتباه آمدند حضرت اعلی فرمودند که همت بران مصروفست که محمد ابراهیم خان
لشکر بر سر بخارا کشیده مملکت ماوراء النهر از ید تغلب اشرار انتزاع نماید و او از عبدالامین خان

و امرای بلخ توقع مرافقت و همراهی دارد و اصلا توقعی در مملکت بلخ و محالی که در تصرف
عبدالامین خانست ندارد و چون بآمدن لشکر قزلباش راضی نمیشدند اگر عهد و میثاق بمیان آورند
که با او غدری نیندیشند و پیمان را با ایمان موکد ساخته که خاطر اشرف از غدر و نفاق ایشان
اطمینان یابد بعد از اخذ عهد و میثاق بوداق خان و ابن حسین خان بازگشته او را با جنود
اوزبک بسلامت روانه بلخ گردانند و یالگیزه امامقلی دیگر باره بجهت انتظام مهم بلخ رفت
و مردم انجا ظاهرا بر وفق رضای عبدالامین خان سخن گفتند اما باطنا اکثر عظمای اوزبکیه
با او عهد و میثاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورد ما جانب پادشاهزاده صحیح
النسب خود را فرو گذاشته مجهول النسبی که بضرورت اختیار کرده‌ایم بر او نخواهیم گزید
و در خفیه عهد نامها درست کرده بیالگیزه امامقلی سپردند و او خاطر از موافقت و مطاوعت
الجماعت جمع کرده بازگشته محمد ابراهیم خان را با فدای نظری بیخوف و دغدغه بجهت و ملاحظی
سپاه ایران بجانب بلخ روانه گردند و عبدالامین خان از آمدن او اطلاع یافته جمعی را
باستقبال نامزد کرد و الجماعت بسعادت ملازمت کورنش فایز گشته آثار نجابت
و پادشاهی از ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر بملازمت او قرار دادند و روزی که بشهر
می‌آمد امرا و اعیان که در شهر مانده بودند عبدالامین خان را باستقبال او ترغیب نمودند و
او بجهت حفظ رتبه سلطنت و بزرگی ابا مینمود تا آنکه بمحذره عظمی عرض کردند که اگر نواب
خان باستقبال محمد ابراهیم خان تشریف نبرند و اظهار عطوفت و اشفاق برادرانه نفرمایند

عموم اوزبکیه شما را نسبت ببرادرزاده بعدم اشفاق و مهربانی متهم دارند مجملا بانوی عظمی رخصت
استقبال داده عبدالامین خان با امرا و اعیان طوغا و کرا باستقبال سوار شده و چون از شهر بیرون
آمده موکب عالی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم که اشتیاق دیدن او داشتند پیشتر آمده
کورنش کرده رفته کسی جانب نماند و چون هم تلاقی الجامید اعیان اوزبکیه بعبدالامین خان
قرار داده‌اند که چون محمد ابراهیم خان در حین ملاقات پیاده شود جناب خانی نیز پیاده شده
او را در آغوش مهربانی کشیده برادرانه معانقه نماید و تواضعات مشفقانه بجای آورد
و او قبول امنیتی کرده چون بیکدیگر رسیدند اول آن بیچاره ساده‌لوح نادان از مرکب فرود
آمد و محمد ابراهیم خان چون ملاحظه نمود که او خود فرود آمد خود سواره ایستاده هواخواهان خود را
مقرر کرد که تیغ او را پیاده پیش آورده کورنش نماید فرمانبران امتثال امر نموده چون وقت
نازک بود و خلایق بالطبع خواهان طرح تازه بودند احدی از نیکخواهان او را مجال دم زدن نشد
و عبدالامین خان مضطرب و حیران کورنش کرد بجای آورد و محمد ابراهیم خان ملازمان را اشاره
نمود که اسب سواری و کوتلهای او را صاحبی کنند آن بیچاره بعد از کورنش هر چند جلو
میطلبید که سوار شود نیافت بعینه و زیر دست و پای مراکب لشکریان حیران مانده بود
عاقبت محمد ابراهیم خان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد که مضبوط نگاه داشته بشهر آورد
و خود بدولت و اقبال و عظمت و اجلال داخل قبة الاسلام بلخ گشته در سرای سلطنت
نزول نموده بعد محترمه ملاقات برادرزاده نمود چون کار از دست رفته بود اظهار علاقه

و مهربانی کرده و دستمالی عالم نمود که نسبت بعبدالامین خان مروت و احسان بجای آورده
بدی در حق او نیندیشد اما در مصاحبت یار محمد میرزاده که هواخواهی او کرده او را از میان برداشت
و محمد ابراهیم خان بفراغ بال بر مسند سلطنت تکیه زده طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعتش
نهادند و حکام حصار شادمان نیز اظهار انقیاد نموده لوای دولتش ارتفاع یافت و بعد از
استیلای او و کشته شدن عبدالامین خان چنین استماع افتاد که عمه آتش پرده از روی
کار برداشته گفت که چون مردم بلخ سلطنت جانی بیک سلطان پدر باقی خان اتفاق
نموده و خانواده جانی بیکی بالکلیه مستاصل میشد من این تدبیر اندیشیده مملکت را
بجنبت تو ضبط نمودم اما محمد ابراهیم خان نسبت بعمه بحیثیت بعضی مظنه و گفتگوها که صدق
و کذب آنرا خدای بهتر داند زیاده التفات ننموده و یراق و چراق او مرتب داشته رخصت
راه حج داد و دست اللیها در راه بعالم آخرت شتافت محمد ابراهیم خان عریضه اخلاص آیین
مشتمل بر حقایق حالات بپایه سریر اعلی فرستاده و از حضرت اعلی از ورود این اخبار
مسرور و شادمان گشته بتهنیت و مبارکباد او معتمدان فرستاده انواع تفقدات
و انعامات فرموده و آوازه سلطنت و اقتدار او بماوراءالنهر رسید باعث اضطراب
باقی خان گردیده و ولایت چیچکتو و میمنه و فاریاب و اندخود و شبرغان و بلخ و مضافات
آن تا حدود بدخشان محمد ابراهیم خان صافی گشت و تا رایات جلال در خراسان بود همیشه
قاصدان بپایه سریر اعلی فرستاده وقایع بعرض میرسانید و خدای قطری دیوان بیگی اتفاق

فائق مهمات بود ذکر نهضت رایات ظفر آیات بجوابورد و مرو و شایجان
و تسخیر آن ولایت و سبب در آوردن نور محمد خان کور قبل ازین سمت تحریر یافت که نور محمد خان
در آمدن بپایه سریر خلافت مصیر عذرهای بیهوده از کار رفته خاطر انور ازو غبار آلود گردید
اما بهمان دستور اظهار عطوفت و اشفاق نموده خسرو بیک یساول مجلس بهشت
آیین مشهور بچهار یار را که از زمره مقربان بساط عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده فرامین عزت
مشتمل بر توجهات شاهانه شرف اصدار یافت و اظهار اعذاری که در نیامدن بپایه سریر
اعلی القا نموده بود پذیرفته او را از آمدن معاف داشتند اما در خفیه پیغام دادند که توجه موکب
همایون درین مرتبه بمحض معاودت آن برادر بود و معاشرت مصحبی شش ماه از روی چندین
ساله که فیمابین مسلوک بود اقتضای آن میکرد که چون اکثر از جانب همایون ما اظهار اشتیاق
و خواهش ملاقات شود آن برادر نیز تا بازه موکب همایون ز ادر در اسفان و بسطام استقبال نه
که بجهت طغیان باقی خان ملاحظه داشت درین وقت که ما بدولت و اقبال در خراسانیم
و محمد ابراهیم خان در بلخ عمل یافته اصلا ضرری ازو متصور نیست اگر فیمابین بصورت ملاقات
روی نماید در نظر عالمیان مشتبه بعدم ارتباط گشته مظنه خلاف میشود و جهی که در لباس
دولتخواهی او را از ادراک ملازمت اشرف مانع شد در حقیقت دولتخواه او نیست بلکه آن
بدولتی سرانجام میدهد اولی بحال او آنست که درین باب سخن هیچکس نشنود
یارانه و مخلصانه عزیمت ملازمت نموده چند روزی در خدمت اشرف عهد ... تات

تازه نمود

تازه نموده قرین اعزاز و احترام بازگردد الحاصل از هیچ طرف هیچ وجه رضا بعدم ملاقات
و نادیدن آن عزیز نمیدهیم و اگر او نمی آید مهمان پذیر باشد که ما بتقریب شکار بمرو آمده
او را ملاقات مینمائیم ازین دو شق که مذکور شد بهر کدام رضا داشته باشند عمل میکنیم
خسرو بیک چهار یار حسب الامر شهریار گردون اقتدار نزد نور محمد خان بالکاء ابیورد رفته
ادای پیغام سعادت فرجام همایون نموده هر چند او را بآمدن ترغیب میکردند او مکرر
قبول آمدن مینمود باز بصلاح و صوابدید قاضی نذر که مشیر و موتمن او بود و میر غیاث
وزیرش از آن پشیمان گشته عذرهای بیحاصل میگفت تا آنکه خسرو بیک را بی نیل مقصود
بازگردانید خوشامدگویان جاهل بر اینکه از خاطرنشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاهی طمع در آن ولایت
کرده و زنهار که تو بدست در آمدی همراه بعراق برده این ولایت را بامرای قزلباش میدهد
حافظک سلطان چغوشانی که حق خدمت قدیم در آن سلسله داشت و همراه نور محمد خان
بعراق آمده بود او را از ارتکاب اموری که خلاف رضای خاطر اشرف باشد منع نموده میگفت
که از نواب کامیاب همایون در این ولایت مطمح طمع نمیداشت در سال اول که فتح خراسان شد
بامرای قزلباش میسپرده تو نمیدادی این اندیشه غلط بخاطر راه مده و طریق صواب گم کرده
بحرف دولتخواهان گوش میکرد تا آنکه حافظک سلطان بقتل آورد و محلا آثار طغیان و
کفران نعمت او بظهور رسید درین اثنا محمد ابراهیم خان یکدو کتابت او را که بعبدالله خان سبزوار
نوشته بود بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد که با او عهد و میثاق میان آورده بود

را اغوا نموده که با آمدن محمد ابراهیم خان راضی نشود و قزلباش را مدخل ندهد که مطلب شاه از
فرستادن او آنست که بتخریب او بلخ را متصرف در آورده سخنانی که مشعر خلاف
و عدم ائتلاف بود در آن مکاتیب مرقوم شده بود این اعمال ناهنجار موجب ازدیاد نقار
خاطر اشرف گردید اما از فرط حوصلگی همان اظهار علاقه و ارتباط میکرد تا آنکه نور محمد خان
میرزا خواجه کلان چغتای که از جانب او حاکم ابیورد بود و همیشه اظهار اخلاص نسبت بحضرت
اعلی شاهی مینمود بد مظنه شده در مقام دفع او در آمد مشار الیه ازو خایف گشته مرشد قلی سلطان
جلایر ولد خداوردی خان را که در میان کوه مشهد مقدس معلّی و ابیورد نزدیکست طلب نموده قلعه
ابیورد را باو سپارد و خود التجا بعتبه علیه فلک فرسای شاهی آورد مرشد قلی سلطان
از توجه و التفات شاهانه را در باب نور محمد خان بدرجه کمال دیده التماس جرئت رفتن
بی عرض اشرف ننمود تا مراسله میرزا خواجه کلان تکرار یافته فی الجمله حرکات ناملایم او غبار کدورت خاطر
اشرف از نیامدن بدرگاه جهان پناه که بیعهد نیاز ده مردم دور و نزدیک شد او اجازت
رفتن کرد و میرزا خواجه کلان قلعه را باو سپرده روانه درگاه جهان پناه گردید و ورود دار السلطنه
هرات بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شده از عصیان و طغیان نور محمد خان
خبر داده حضرت اعلی را بتوجه آن ولایت ترغیب و آگاه نمود و اندکی پرده از روی کار او برداشت
و چون این اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه شده در جانب ابیورد در حرکت آمده
در پای قلعه نزول نموده کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده اعلام داد که چرا دخل در ولایت

من کرده اگر حکم اشرف درین باب صادر شده ظاهر سازد و الا از قلعه بیرون رود او
در جواب گفته بود که حکمی بمن نرسیده بخود سر آمده ام اما حال که واقع شد حقیقت
عرض کرده ام تا جواب نرسد بیرون نمیتوانم رفت چند روز صبر نماید چند روز قبل از آمدن
میرزا خواجه کلان از شیراز با خانه سرکار خاصه شریفه آورده بودند حضرت اعلی برسم معهود
مخصوص خانه یکقطار استر و چند بار خانه مصحوب ولی بیک تفنگچی ایواغلی جهت نور محمد خان
فرستاده بودند وقتی که رسید در میانه او و مرشد قلی سلطان مراسله و گفتگو بود نور محمد خان
در آنوقت این معنی را نوعی عظیم دانسته ولی بیک را که او مرد ترک ساده لوح بود فریفت
که مرشد قلی سلطان اظهار عواطف و الطاف شاهانه نسبت باو نموده ازین حرکت منع کام
و مرشد قلی سلطان جاهل نادان از سخنان او و بیم غضب شاهانه نسبت باو نموده قلعه
را سپرده متوجه بیلاکو گردید مع هذا مردم نور محمد خان تعاقب ایشان جلایری اندامیها کرده
چند کس را بقتل آوردند و نور محمد خان قلعه ابیورد را بمحمد صادق بیک حبشی چغتای و قاسم بیک
کبوتر باز مشهور که از سرکردگان اعتمادی او بودند سپرده چون از حضرت اعلی شاهی خایف
و غضبناک بود خواست که خود را از خوف موکب همایون دورتر اندازد با هفت
هفت هزار کس که همراه داشت متوجه نسا و باغباد شد اما حضرت اعلی بنوعی که بنور
محمد خان اعلام نموده بودند عزم ملاقات او جزم فرموده بسعادت و اقبال از دار السلطنه
هرات بیرون آمده از راه خرجس روانه شدند و چون بقصبه جیجه رسیدند در آنجا مشخص شد

کربوز محمدخان طریق نامردی سپرده پهلو از مرزبانی خالی کرده و قلعه مرو و ابیورد بمعتمدان سپرده
اسباب حصارداری مرتب داشته و خود طرف نسا و باغباد که قلاع مستحکم دارد رفته
حضرت اعلی را غرض از این نهضت امتحان او بود که اگر جاده وفاداری سپرده دل اخلاص
گزین بعمل زشت خلاف نیالوده باشند استقبال موکب همایون کرده سعادت ملازمت
دریابد چند روز در آن سرزمین شکار کرده از راه ابیورد بمشهد مقدس معلی رفته روانه عراق گردند
و اگر آیینه خاطر را غبار خلاف مکدر ساخته مست باده غفلت و غرور شده باشد او را از خواب
غفلت بیدار سازند و چون او تقدیم ممالعت و قلعه داری پیش آمده بیراه رفت گوشمال او ضرور
همت شاهانه لازم شد و حسینخان شاملو بیگلربیگی خراسان را با بکتش سلطان حاکم مارو چاق
و قنبرخان حاکم غوریان و ابن حسینخان حاکم سرخس و میران و قبایل اطراف هرات را از جهت ابیورد
مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود با ملازمان رکاب اشرف که عزم شکار بهم او بود
و در آن هنگام عدد ایشان چهارصد و شصت نفر بیش نبود بر سر ابیورد تشریف
برده قلعه را محاصره نمودند چون در نسا قرب وصول رایات نصرت آیات بوبکر محمدخان
رسید با وجود قلت عساکر منصوره و کثرت لشکریان از شکوه موکب همایون متحیر و
سراسیمه گردیده تفرقه و پراکندگی در میان مردم او افتاد و قریب چهارهزار نفر از جماعت جلایر
و علی ایلی و اویماقات صاینخانی که در حدود نسا و ابیورد و باغباد بودند و ملکی و ملازمت او
اختیار نموده بود در همانجا از او جدا شده ... بمساکن خود رفتند و او با دو سه هزار کس از راه جول

ایلغار نموده بمرو رفت و در راه الجاجت نیز از او تخلف جسته در هر محلی جمعی را از او جدا نمودند
تا با اندک مردمی بمرو رسیده شب از دروازه جانب او رگنج داخل مرو شد
خبر آمدن او با امرای عظام که در مرو بودند رسیده بود و بکتش سلطان استاجلو و ابن
حسینخان با فوجی از غازیان او را استقبال نموده که شاید که در راه او را بدست آورند
در اثنای طریق مشخص شد که او از راه جول آمده گذشته است امرا بازگشته از عقب
ایلغار کردند اما تا رسیدن امرا او خود را بقلعه انداخته بود در کالنجار و بعضی یراق او را بدست
آوردند و چون حضرت اعلی محاصره قلعه ابیورد فرموده بودند مناشیر مطاعه باحضار لشکر
عراق و فارس و خراسان فرستاده مقرر داشتند که بوداق خان حاکم مشهد مقدس معلی
معلی و میرزا محمد سلطان بیات حاکم قیتاق و بکلوبک حسینی ابن بربر مرو روند و حسینخان قاجار
حاکم استراباد را امر فرمودند که بر سر قلعه نسا رفته و حاکم اسفراین و بعضی محال الکوبک او
معین شدند و ملازمان رکاب اقدس بتسخیر قلعه ابیورد مشغول گشته روز بروز عساکر
عساکر اقبال باردوی همایون میرسیدند و سیبها پیش برده نقبها زده حوالیها ترتیب
داده در انجام اسباب قلعه گیری اهتمام مینمودند تا کار بر محصوران تنگ کردند و
تفرقه و پراکندگی بلشکر و ویرانی احوال او را شنیده دست در فتراک استیمان زدند و طلب
عفو و امان نموده در روز بیست و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیک
برادر حافظک سلطان که شرف ملازمت دریافته بخدمات قیام داشت مرتبه امارت

سرفراز گشته الکای جهان ازعیان خراسان باورحمت شد ورایات جلال بعد از
تسخیر قلعه ابیورد بفیروزی واقبال متوجه مرو شاهیجان گشته بالشکر ظفر اثر در پای قلعه نزول نمودند
و نور محمد خان از وصول موکب فیروزنشان و بدست آوردن قلعه ابیورد خبر یافته در تحیر و تفکر
رفته انگشت تحیر بدندان گزید و بجز اظهار ندامت وعجز و مسکنت چاره نیافته کس بیرون فرستاده
اعتماد الدوله حاتم بیک و بسطام آقای ترکمان را طلب داشت و ایشان رخصت رفتن
یافته در قلعه با او ملاقات کردند و او را از اعمال و افعال ناهنجار که موجب غبار خاطر مبارک
اشرف گشته بود نکوهش بسیار نمودند و از خدمت حضرت اعلی متقبل عفو تقصیرات او
شده بدریافت ملازمت اشرف راغب ساختند مفسدان لشکر او خصوصا میرغیاث
وزیر و قاضی بندر که رکن الدوله و مدبر الملک او بودند از خوف غضب شاهانه بالطبع راضی بیرون
آمدن و قلعه سپردن نبودند اما صولت و سطوت قاهر شاهی ایشان را از خواب غفلت
بیدار ساخته طوعا او کرها برضا بیرون آمدن او دادند و او در همان روز با کمال خجالت و
شرمندگی بیرون آمده در مرافقت اعتماد الدوله و بسطام آقا بشرف ملازمت اشرف
مشرف گشته سجده خجالت وانفعال بتقدیم رسانید و حضرت اعلی با وجود حرکات
ناهنجار که از او وقوع شد کتابت که بعبدالامین خان والی بلخ نوشته بود و در دست داشتند
این مضمون صدق مشحون را که   در عفو لذتیست که در انتقام نیست   منظور داشته
انواع تفقد و دلجوئی ظهور آورده خطا او را از پاس و سخط پادشاهانه ایمن گردانیده در آب

بطریق معهود با او در کمال شگفتگی صحبت داشته وقت خواب تکلیف بازگشتن
نمودند و چون اندکی از مستی غفلت بهوش آمده بود بتجربه بیک و تعلیم خیرخواهانه عاقلانه
پیش آمده از رفتن قلعه ابا نموده نرفت و صباح آنروز که روز جمعه بود حضرت اعلی بقلعه
تشریف برده در مسجد جامع مرو خطبه ائمه اثنی عشر صلوات الله الملک الاکبر بنام
نامی همایون خوانده شد و از مناره آن دیار که از حین ارتحال خاقان سلیمان شان شاه
علیه الرحمه والغفران الی هذا الاوان که هشتاد سال بود از ذکر اسامی حضرات ائمه هدی
علیهم التحیه والثنا عاری و عاطل گشته بود بعون عنایت الهی و نیروی اقبال حضرت
شاهی بدین مرتبه علیه زینت یافته سر بفلک افراخت الحمد لله علی ذلک اما مرویان و
کافه خلق آن دیار بجهت مغایرت مذهب از طایفه قزلباش خایف و هراسان بودند بنابر اقتضای
قواعد معدلت و رعیت پروری از جانب همایون نوید عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بجهت
اختلاف مذهب متعرض احدی نشوند و ایالت و دارائی آن ولایت را ببکتش سلطان
استاجلو حاکم و اوجاق تفویض فرمودند و ساکنان شهر و قلعه بجان و مال امان یافته مقرر شد
که هر کس سپاهی و مواجب خوار بوده باشد اسلحه و یراق را سپرده هر جا که خواهد رود و من
بعد در قلعه نبوده باشند و آنچه رعیت اند مرفه و آسوده حال برعیتی خود مشغول گردند و متوجه
استحکام قلعه شده دور حصار را بامرا و اعیان عساکر منصوره تقسیم نموده خندق عمیق
حفر نمودند و در تعمیر برج و باره اهتمام نموده ذخیره و یراق قلعه کماینبغی سرانجام یافت و

ونور محمد خان با فرزندان و متعلقان کوچانیده بجانب عراق فرستادند و مقرر شد که از آنجا
بفارس رفته در بلده فاخره شیراز رحل اقامت انداخته در آن بلده ارم تمثال روزگار گذراند
و هر یوم مبلغ دو هزار دینار عراقی که بعرف اهل عجم یکتومان تبریزی است جهت معیشت او
در آن بلده ارم تمثال روزگار تعیین یافت و فی الواقع در برابر اعمال ناشایسته که از او
بظهور آمده نهایت مروت و الطاف در باره او مبذول افتاده و اگر دیده وران عاقبت
بین بدیده انصاف در حقایق احوال و عواقب امور نگرند نور محمد خان مقیاس عواطف
و الطاف شاهانه سلطنت صوری و معنوی فایز گردیده و حسین خان زیاد اغلی قاجار حاکم استرآباد
که با بعضی متنجم ملو فسا مامور بودند آن قلعه را متصرف در آورده ولایت نسا و ابیورد و باغباد
ملکش سلطان ولد بکتمش خان عنایت شد و بعد از انتظام مهمات آن ناحیه عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف داده از راه بیابان کوه بمشهد مقدس معلی تشریف برده
بعد از طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس علیه السلام متوجه عراق شدند
و بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده یکماه در آنجا توقف فرمودند و از آنجا بدار السلطنه
اصفهان تشریف بردند دیگر باره آن بلده جنت نشان از یمن قدوم شهریار جهان طراوت
و نضارت یافته رشک ارم غیرت و نشاط کامی بپایان رسانیدند در خلال این احوال
خبر فوت محمد ابراهیم خان و در آمدن بلخ و مضافات بتصرف باقی خان بمسامع جلال رسید

ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیم خان و تسلط باقی خان بر آن ولایت و آمدن یار محمد میرزا و رفقا

بدرگاه

بدرگاه معدلت نشان چون مهمات محمد ابراهیم خان نوعی که سبق ذکر یافت در بلخ بوجه دلخواه
تمشیت پذیرفت و خدای نظر بی اتالیق و دیوان بیگی و صاحب اختیار مهمات
ملی و ملکی گردید عظمای اوزبکیه بلخ خصوص یار محمد میرزا که در تمشیت مهمات محمد ابراهیم
خان سعی نموده بود تاب تسلط و اقتدار خدای نظر بی نیاورده بنیاد غمز و سعایت کرده
خاطر خان را بسخنان جاهلانه از او متغیر ساختند و خاطر نشان او کردند که اگر خدای نظر بی را از میان
بر ندارد موجب ازدیاد اختیار و شوکت و اقتدار جناب خلقی است و او سخنان غرض آمیز ایشان را
در دل جای داده در اندیشه دفع او شد و مکرر اعلیحضرت خیوه در این باب جابجا به سریر اعلی فرستاده استدعای
رخصت کرد و حضرت اعلی رضا بآن نمیدادند تا آنکه رسل و رسایل تکرار یافته عرض نموده بود که بسیار از او
و اوزبکیه انواعات التیام ممکن نیست و اگر در دفع او اهمال رود محتملست که معاملات بفساد انجامد
مضر کلی روی دهد نواب اشرف جواب قلمی فرمودند که عرض اصلاح امور و حکمی چراغ دولت آن
فرزند سعادتمند دست که بسبی مردم کاردان روشنی افزای انجمن کامگاری گردد و او را که مدار
ضروری دولت آن فرزند سعادتمند است تمیم در این باب نیکو تامل نموده آنچه متضمن صلاح دولت
خود دانند مختار است محمد ابراهیم خان بعد از ورود این منشور سعادت که در حقیقت
عین مخالفت بود بدین حرکت دلیری کرده بقتل خدای نظر بی اقدام نموده و فی الحقیقت تیشه بپای دولت
خود زده و آنچنان مرد هوشمند صایب رای معرکه آرای که او را در روز جنگ و بند در کار بود از پای
در آورده زمام مهام دولت او بدست نادان جاهل و جاهلان خود رای غافل افتاد یار محمد میرزا

دیوان بیگی را فائق مهمات گشت و هر یک از عزیز دولتان خود دستهای بارادهٔ مخالف
منتهی و منهی ابواب حسد و ضدیت با یکدیگر گشوده بازار نفاق گرم کردند و محمد ابراهیم خان
با چندی از بدمستان بادهٔ جهل بمقتضای ایام جوانی اوقات صرف عیش و کامرانی نموده
بانتظام امور دولت کمتر می پرداخت چون در مشیت ازلی بقلم تقدیر نگارش
یافته بود که زمام مهام دولت طایفهٔ اوزبکیه بقبضهٔ اقتدار باقی خان درآمده تماشائیان کارخانهٔ
تقدیر را موجب مزید بینائی و آگهی گردد محمد ابراهیم خان از افراط شرب مدام مستقیم المزاج
گشته تب محرق عارض او گردید و مادهٔ حصبه آبله بوتی ظاهر گشته بضد حرارت و هوان
عالم عمر و جوانی را وداع نموده باقی خان که در آن حین لشکر بطرف حصار شادمان کشیده
قلعهٔ حصار را محاصره کرده بود از استماع این خبر مسرور و شادمان گردیده فرصت غنیمت شمرده و هم
حصار را معطل گذاشته تسخیر بلخ را که عمده تر بود اهم و اولی دانسته بر سبیل استعجال روانه
بلخ شد و ولی محمد خان برادر خود را با منقلای لشکر گردانیده پیشتر روانه ساخت یار محمد میرزا و عظمای
اوزبکیهٔ بلخ را از وقوع این حادثهٔ عظمی دل از جای رفته چاره جوئی شدند بعضی از خواص معتبران که
اعتمادی بجانب باقیخان نداشتند مثل یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و شاه خواجه
نقیب عبدالله سلطان نامی از اقربای سلطان حاجی بیگی را که در حصار شادمان می بود و
بعد از استیلای محمد ابراهیم خان اطاعت و انقیاد او رجوع لازم دانسته ببلخ آمده بود
دست آویز خود ساخته بعد از شهر بیرون آمدند اما اکثر سپاهیان و معارف لشکر

که از

که از سلوک ناهموار یار محمد میرزا آزردگی داشتند و مخالفت باقی خان را مناسب وقت
ندانسته باطنا دل باطاعت او بسته بودند از مرافقت ایشان باز ماندند و قلیلی که
با عبدالله سلطان بیرون رفته بودند تاب صدمهٔ لشکر باقی خان نیاورده بعد از ظهور طلیعهٔ
سپاه منقلای ازبکیه پراشیده راه انهزام پیمودند عبدالله سلطان در معرکه نایاب
بلکه مقتول گردید یار محمد میرزا و رفقا جز توجه خراسان و التجا نمودن بسایهٔ اقبال شهریار گیتی
ستان چاره نیافته در کمال اضطرار راه فرار پیش گرفته و از اقربای محمد ابراهیم خان جهانگیر
میرزا ولد سید محمد سلطان را که در شبرغان می بود و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان را
که در اندخود می بود با عرب محمد اتالیق او مصحوب خود گردانیده روی توجه بخراسان آوردند
و ولی محمد خان بظفر و نصرت اختصاص یافته بمژدهٔ فتح و ظفر باستقبال برادر فرستاد و باقیخان
در کمال عظمت و کامرانی ببلخ در آمده بقیهٔ لشکر را بعطف و لطف بیکران امیدوار ساخته از یاس
و سخط خود ایمن گردانید و تمامی اوزبکیهٔ الولایت پای در دایرهٔ اطاعت و متابعت او نهادند
و ممالک بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب و چیچکتو و مضافات تا کنار آب مرغاب
بحیطهٔ تصرف او در آمد و بعد از فتح و تسخیر الولایت تمامت قندوز و بغلان و ختلان
و حصار شادمان تا حدود بدخشان ضمیمهٔ ماوراء النهر و سایر ممالک گشته پایهٔ قدر و منزلتش
باوج علی رسید اما شاه خواجه و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب محمد اتالیق و رفقا
در موکب سلاطین زادها بسلامت بهرات رسیدند چند روز از رنج راه آسوده گشته

درگاه جهان پناه نمودند و در دار السلطنه اصفهان بسعادت آستانبوسی فایز گشته مورد
نوازش و الطاف شاهانه گردیده چندروزی در ظلال دولت بیزوال و سایه چتر همایون فال از آزار
آفتاب حوادث و محنت روزگار آسودند بقی احوال ایشان در محل خود رقمزده کلک سانحه نگار
خواهد شد انشاءالله وحده العزیز **آغاز سال میمنت مآل اودئیل ترکی که بعضها مطابق سنه**
تسع والف که سال پانزدهم جلوس همایون شاهی ظل اللهیست نوروز فیروز عالم افروز این
سال مبارک فال روز شنبه شانزدهم شهر رمضان اتفاق افتاد و خسرو ملک خاور
که مربی عالم کون و مکانست از نهان خانه حوت بیرون خرامیده با شعشعه تیغ عالم افروز بر
تخت فیروزبخت حمل برآمد **نظم** باز جهان مشعل افروز شد ✽ گرمی هنگامه نوروز شد ✽
فرق حمل چون زخور افسر گرفت ✽ باغ شرف خرمی از سر گرفت ✽ داد جهان از طراوت
نوی ✽ تازه شد از شش کوکبه خسروی ✽ درین هنگام سعادت فرجام دار السلطنه اصفهان
بیمن مقدم شهریار گیتی ستان غیرت افزای جنان بود و سیزده روز در باغات و ساحتین آن
خطه فردوس نشان بعیش و شادکامی بسر گذرانیدند بعون عنایات الهی اسباب فیروزی
و اقبال بر وجه اتم و اکمل آماده از هیچ طرف امری که موجب اکراه خاطر اولیای دولت قاهره بوده
باشد واقع نبود بعد از مدتی چند در اوایل این سال اخبار پنج جنانکه گذشت مسامع جلال رسید از
قضیه یار محمد ابراهیم خان که بخشم خرم زمانه گرفتار آمده در اوان جوانی سریر دولت و کامرانی را ناکامی
گذاشت معقد غبار ملالی بر جانب ضمیر انور نشسته تاسف بسیار خوردند و متعاقب

شاه خواجه

شاه خواجه نقیب و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب محمد اتالیق و در مشاهد و کوکب
سلاطین زاده ها و ملازمان و خدمتکاران که کمابیش سیصد نفر بودند بدار السلطنه اصفهان
رسیدند و حضرت اعلی مراسم اعزاز و احترام مسلوک داشته ابواب عاطفت و احسان
بر چهره امانی و آمال ایشان گشودند و جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و عموم خلایق
از وضیع و شریف حسب الفرمان همایون باستقبال شتافته با عزاز و اکرام بشهر آوردند
در دولتخانه مبارکه نقشجهان شرف مجالست بهشت آیین دریافتند و حضرت اعلی شاهی
سلاطین زاده ها را در آغوش مهربانی کشیده تلطف و دلجویی بسیار کرده در باره مهمان نوازی
جبلی ذات اشرف بظهور آوردند و حضرت اعلی منازل مرغوب جهت مسکن ایشان
تعیین فرمودند و مبلغ یکهزار تومان شاهی عراقی زر نقد جهت خرجی ایشان انعام فرموده
نزول و ساوری از گوسفند و برنج و روغن و غله و سایر مایحتاج علی هذا القیاس بموز دیگر سلاطین
زاده ها و اعیان اوزبکیه رفیق ایشان مجموع شکلی که داشتند گذرانیدند از جمله پیشکش یکقطعه
الماس گرانبها بود که از نوادرات سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس در وقتی که
مشهد مقدس بدست اوزبکیه در آمده حلی و زیور روضه مقدسه بود و اوزبکیه بتصرف نموده
الماس مذکور را عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان بحیطه تملک خود در آورده بود و بعد از کشته
شدن عبدالمؤمن خان یار محمد میرزا آن را بدست آورده در این هنگام برسم تحفه بنظر اقدس
رسانیدند و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که از سرکار فیض آثار رست علامطلبید عدول

مومنین تجویز فروختن کردند که از قیمت اولاد الله مرغوب خریده شود که حاصل آن در مصارف
آن سرکار صرف شود بنا بر آن بولایت روم فرستاده در استنبول قیمت نقود آن جوهری فروخته
قیمت بسرکار فیض آثار فرستادند القصه حضرت اعلی کمال مردمی و احسان نسبت بسلاطین
زادها در رفقا بجای آورده امر فرمودند که در دار السلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب
از مواضع قزوین بدیشان شفقت شد که حاصل آن صرف مایحتاج ایشان شود و بانجا
رفته چندگاه از محنت روزگار آسایش یابند که اگر مقدر الهی باشد بیمن سعادت منسوبان
این درگاه بمنتهای مطالب خود فایز گردند از سوانح این سال تحیه تمال اختری تابان از سپهر
سلطنت و مشرق اقبال طالع گردید اعنی حضرت وهب العطایا از محطیه خانه ایزدی
حضرت اعلی شاهی را فرزندی ارجمندی کرامت فرموده باسمعیل میرزا موسوم گشت
امید که در ظل عاطفت شاهانه برخوردار بوده عمر گرامی در مرضیات الهی و رضاجوئی خاطر
مبارک اشرف مصروف گرداند **ذکر توجه حضرت همایون اعلی بصوب مشهد مقدس معلی**
بقصد زیارت سلطان روضه رضا علیه التحیة والثنا چون حضرت اعلی شاهی نذر فرموده
بودند که یکمرتبه از دار السلطنه اصفهان پیاده بزیارت روضه مقدسه مطهره حضرت امام الجن
و الانس بروند درین سال اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشته که آن نذر را بوفا انجام
بدان عظمی فایز گردند و بدین نیت درست عزم لایق قدم در شاهراه اخلاص نهاده از
دولتخانه مبارکه نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان آرزو و اعتقاد مرحله پیمائی آغاز نهاده

روز اول از شهر بمسجد لطفی که در بیرون شهر واقعست تشریف بردند و از آنجا بموضع دولت آباد
برخوار که سه فرسخ است رفته مقرر شد که هر کس از امرا و ارکان دولت و ملازمان و مقربان
میل زیارت مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشند سوار مرافقت نماید و
تکلیف پیاده رفتن بر احدی نفرمودند زیرا که نذر مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف
بود اما ملازمان و مقربان بساط عزت و خدمتکاران رکاب اقدس بنوبه و کشک
مرافقت اختیار نموده هرگاه از پیاده رفتن بستوه می آمدند سوار میشدند اما ده سه کس از ابتدا
تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقا سواری نکردند از ملازمان محمد زمان سلطان بایندر ترکمان
مشهور بکابلی و مهتر سلمان رکابدار باشی و از اهل اصفهان میرزا هدایت الله نواده نجم ثانی و رفقای
نظارت طبابت گرفته و دوازده هزار ذرع را که یک فرسخ شرعی است راه طی می نمودند عمدة المنجمین
ملا جلال منجم یزدی حساب از آنگاه میداشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی میگردد
و نیز معلوم کرد که از اصفهان تا مشهد مقدس معلی چند فرسخ شرعی است و اردوی معلی بقاعده
معهود کوچ کرده منزل بمنزل میرفت و حضرت اعلی بر نهجی که نذر فرموده بودند قطع مسافت
کرده از پیاده رفتن که ملول میشدند لحظه رحل اقامت انداخته استراحتی میفرمودند و
بعد از اندک آسودگی باز قدم در راه مینهادند و بدین وتیره منازل و مراحل طی میشد تا آنکه در عرض
بیست و هشت روز آن مسافت بعیده را قطع فرموده بمیامن مراحل توفیق داخل مشهد مقدس
معلی و روضه مطهره مزکی بادراک سعادت طواف و زیارت آن مرقد منور و مشهد معطر گشت

یک طواف در پیش از قول رسول مدنی : تا بهفتاد حج نافله یکسان آمد : فایز گشته تارک مباهات
بر فرق فرقدان سودند و در آن روضه بهشت مثال که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات
عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع باداء نماز و نیاز اشتغال نموده بدرگاه حضرت خالق
الارض والسماء بعرض حاجات و مهمات و مطالب و مآرب دینوی و اخروی زبان گشوده
بعد از دریافت این سعادت و ادراک آثار استجابت بچهار باغ مشهد مقدس که از دو لنگار
مبارک تشریف برده بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند تاریخ واقعه که از زادت
طبع راقم حروف بود ثبت افتاد قطعه غلام شاه مردان شاه عباس : شه والا گهر خاقان
امجد : بطوف مرقد شاه خراسان : پیاده رفت با اخلاص حمید : چو صد فرسخ بود ره بر
یافت توفیق : که فایز شد بدان فرخنده معبد : چو از ملک صفاهان رو بره کرد : بدان مطلب
رسید از بخت سرمد : دبیر عقل [illegible] : نوشت این نکته بر طاق زبرجد : پیاده رفت
و شد تاریخ رفتن : ز اصفاهان پیاده تا بمشهد : والحق از بدایت ظهور اسلام تا حال
هیچیک از سلاطین نامدار را توفیق این سعادت نشده و بدین طریق امری که هرگز بیاد مردی
توفیق بدان اقدام نتوان نمود تائید یافته در روضة الصفا مسطور است که از قیاصره روم
هرقل که ملت نصاری داشت و ادراک زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت پناه
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم یافته بود نذر کرده بود که از قسطنطنیه که دار الملک او بود
برهنه پای و پیاده بطواف بیت المقدس رود در هنگام ایفاء نذر هر روز خدمتکاران و دوستان

در راه فرشهای زیبای ملون گسترانیده گل و ریحان بر روی آنها میریختند و او بطریق
سیر پیاده‌ها و مصاحبان قدمی چند میپیمود تا آنکه بیست روزه راه را تا دو ماه بدین طریق
طی کرد و اینجا الملک بپای قدم بر خاک نهاده ارتکاب و احتمال انواع مشقت و صعوبت راه
نموده از منزل متعارف باز نمیماندند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مجملا در آن
زمستان در مشهد مقدس معلی توقف فرمودند ماه رجب و شعبان و رمضان را که اشهر حرم
و لیالی و ایام متبرک بود در آن روضه مقدس بطاعت و عبادت گذرانیده در شبهای جمعه
و شب استفتاح و برات و لیلة القدر که افضل ایام و لیالی متبرک بود در آن روضه مقدسه
احیا داشته از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمت جاروب کشی و شمع گرفتن پرداخته دقیقه از دقایق
خدمتکاری فرو گذاشت نمی نمودند **ذکر بعضی حالات که در قشلاق مشهد مقدس روی داد** چون بندگان
حضرت اعلی شاهی مرحوم محمد ابراهیم خان را بجانب بلخ فرستاده آن ولایت بمعاونت
و امداد همایون متصرف او قرار گرفته تابع اوامر و نواهی همایون بود بعد از فوت او باقی خان حیله
اشرف لشکر بدان صوب کشیده آن ولایت را متصرف شد همواره مخزون خاطر اشرف بود که
فی الجمله او را اندکی از خواب غفلت بیدار سازند و نوعی فرمایند که باز آن ولایت بیمن سعادت
منسوبان این دولت متصرف این دو پادشاهزاده که از آن سلسله مانده پناه بآستان عز
و جاه آورده اند قرار گیرد و در این اوقات که مشهد مقدس معلی مرکز جاه و جلال بود عرضداشت
از جانب بکتاش خان حاکم مرو رسید که باقی خان باری الفت و آشنائی گشته با حضرت اعلی

شاهی اظهار صداقت و دوستی مینماید و مکتوبی از روی خصوصیت و آشنائی باو نوشته مخصوصانه
دو راس اسب توپچاق طلب نموده حضرت اعلی بعد از اطلاع مضمون عریضه هر چند خاطر انور
از حرکات ناهنجار او که مرقوم گشت غبار آلود بود اما بمقتضای مروت و شیوهٔ ستودهٔ دوستی
عمل نموده بلکتش خان رخصت دادند که جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند راس اسب
خوب که طلب نموده با دیگر تحف لایقه مصحوب مرد معتمد سخندان ارسال دارد بلکتش خان بعد از
استجازه از حضرت اعلی بیرام علی بیک نامی از طایفه استاجلو را که جوان عاقل و سخندان و کار
آگاه بود برسالت باقی خان تعیین نموده با اسبها و تحف و هدایا او دوستانه باز فرستاد در
خلال این احوال بخاطر اشرف اعلی خطور نمود که باقی خان چون با صنوبان این سلسله علیه باوی الفت
و آشنائی شده اظهار دوستی کرده مفاتیح دوستانه که مفتاح انواع سعادت است او را از
مکنون خاطر خطیر آگاه گردانند حاجی محمد دیوان بیگی دین محمد خان برادر او را که از ملازمان قدیم و معتمدان
آن سلسله بود و چند سال قبل ازین در جنگ تومن آقا عساکر نصرت شعار شده بشیوهٔ
ستودهٔ همایون که همیشه گرفتاران زیاده از مهمان مشمول عواطف میسازند در اردوی
معلی معزز و محترم می بود درین وقت طلب فرموده رخصت دادند که بوطن مألوف رود و
بزبان عطوفت بیان سخنان محبت بنیان باو خاطرنشان کردند خلاصه حکایات آنکه بر عالمیان
ظاهر است که هرگز میانه اوزبکیه سلسله خانی جنگی و این دودمان خصوصیت و نزاع نبوده چون
از حوادث روزگار اختلال باحوال آن سلسله راه یافت و محمد ابراهیم خان از آن دودمان

بسبب اتفاق گرفتار صنوبان این دودمان (خاقان) گشت نکوخصلتی نموده بمحض حصول نیکنامی
عداوت قدیم را بالفت و دوستی مبدل ساختیم و توجه ظاهر و باطن بامداد او و بازماندگان
آن سلسله مصروف گردانیده محمد ابراهیم خان را بجانب بلخ فرستاده در تمشیت مهمات
او نهایت اهتمام مسلوک داشتیم تا همین امداد و معاونت صنوبان این دولت بتصرف
او قرار گرفت و تابع امر و نهی همایون ما بود و بعد از وقوع واقعه ناگزیر محمد ابراهیم خان مناسب
نمود که باقی خان بی امر و اشارهٔ همایون شاهی مدخل در آن ولایت نماید اکنون ما را طمعی بآن ولایت
نیست چون از اقربای محمد ابراهیم خان و دودمان عبدالله خان دو طفل مانده پناه باین خاندان
و ولایت نشان آورده اند رضای خاطر اشرف مقرون بآنست که ولایت بلخ و مضافات که
محمد ابراهیم خان تعلق داشت بایشان متعلق باشد و چون عبدالله خان از نسبت بباقی خان حقوق
ولی نعمت و منتهای جدید بر برادران او دارد محض رعایت صله رحم در ظل عاطفت و اشفاق
در آورده تربیت مینمود و حالا [illegible] آورده و بتقدیر ایزدی احوال آن سلسله از انتظام افتاده
سلطنت و دارائی ماوراء النهر و ترکستان که موروثی آن دودمان است بباقی خان منتقل شده
رعایت حق نکوئی و سزاوار مروت و انصاف و مرضی آنست که او نیز در اداء حقوق تربیت
چندین ساله عبدالله خان با اقربا و بازماندگان آن سلسله او نیکوئی کرده در ظل رافت و اشفاق
ماوا دهد و ایشان را نیز از فرزندان و برادران جزو خود دانسته ولایت بلخ و محال اطراف
را بدیشان گذارد و وجه ملکیت ماوراء النهر و ترکستان که حق [illegible] و تعالی ضبط او کرده

راضی و شاکر بود به شکر عطیه الهی بجای آورد و اشفاق پدرانه و برادرانه از ایشان دریغ ندارد
که هر آینه ایشان نیز او را عمزاده بدیر و برادر بزرگتر دانسته کمال اطاعت و متابعت تقدیم رسانند
و هرگاه باقیجان رضای خاطر اشرف جسته بدین محرو ولایت ایشان مضایقه نکند موجب
تحصیل رضای خاطر حضرت ملک متعال و نیکنامی او خواهد بود و ما نیز او را برادر دانسته
هرگونه امداد و همراهی در هر باب لازم باشد بظهور آوریم و اگر مسالک طریق جهل و غرور
بوده نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا ننماید و با اتفاق کرده تن باین صلاح اندیشی در ندهد
و در مخاصمت اصرار نماید چون امداد و معاونت پادشاه زادهای مذکور پیشنهاد همت
والاست بلکه بخیر خدای تعالی خواسته باشد بخیر ظهور خواهد آمد و چون جانمحمد دیوان بیکی رخصت یافته
روانه آنجا گشت باقی خان از آمدن او اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده او را در سلک امرای
معتبر در آورد و او عریضه بخدمت اشرف نوشته بعد از اظهار لوازم شکرگذاری مراسم نثار
از جانب باقی خان تواضعات دوستانه و نهایت اخلاص و حسن اعتقاد اظهار نموده در باب
سلاطین زادها نوشته بود که یار محمد میرزا و جمعی که از آنطرف خایف بوده اند ایشان را دست
آویز خود کرده ملازمان بآنطرف می برند و الا در باره ایشان بجز عطوفت و اشفاق پدرانه امری
بظهور نمی آمد و منع ذلک هرگاه بندگان اشرف ایشان را روانه اصفهان نماید بنوعی که استاده
عالی شده ایشان را از خراج اشفاق و رافت در آورده بطریق سایر برادران و فرزندان هر جا
مناسب باشد یورت و مقام و وجه معاش تعیین خواهد شد الاه حکیمی کجا علاقه بکتاش خان

که همراه او رفته بودند گفته بود که باقیجان از مخاصمات را مجبس قول انکاشته بدادن بلخ و توابع
راضی نیست و توقع رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون اعتمادی بجانب
باقیجان نبود و فرستادن ایشان نزد او در میزان مروت و قسطاس فتوت سنجیده و پسندیده
نمینمود و حضرت اعلی مکنون خاطر خطیر همایون را بظهور آورده تهیه اسباب یورش بلخ
پرداخته احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر نصرت قرین شرف صدور یافت و منشور
عنایت بشاه خواجه و یار محمد میرزا و رفقا که در دار السلطنه قزوین بودند اصدار یافت
که در موکب سلاطین زادها روانه خراسان شوند **ذکر تسخیر ولایت بحرین که درین سال بنیروی اقبال شهریار
بیهمال که بسعی الله ویردی خان سمت ظهور یافت** مملکت قطیف و بحرین در ازمنه سابقه
و قرون ماضیه در تصرف ملات عرب بود حمد الله مستوفی مولف نزهت القلوب
نوشته که بحرین از جزایر بحر فارس و محل غوص لولو مرجانست ده فرسخ طول و پنج فرسخ
عرض دارد لولو که در بحرین غوص میشود در نظر جوهریان دیده ور دیده وران صاحب نظر
زیاده از لولو دیگر کار اعتبار دارد و آن ولایت کثیر المنفعه مرور دهور و ایام متصرف توران شاه
بن سنقر شاه والی هرموز در آمده ضمیمه حاکی از ولایات هرموز بضبط انجام قیام داشت
و در ایام دولت سنقر شاه بن توران شاه ثانی مطابق اثنی عشر و تسعمایه که سی و یکسال از ظهور
خاقان سلیمان شان گذشته بود جماعت فرنگیه پرتکالیه ضابط بنادر متعلقه بدیشان
وکلای والی هرموز را بر ثوه فریفته بحیله و تزویر بجزیره هرموز راه یافته کوه که عبارت از قلعه است

ترتیب داده مسکن گرفتند و بتقاریف زمان فوجی کثیر بانجا جمع آمده رحل اقامت انداختند
و رفته رفته دخل در مهام ملکی کرده اکثر منافع و مداخل آن بلده را بتصرف اقتدار خود در آوردند و
کپتان فرنگیه که عبارت از امیر و حاکم قلعوات در شوکت و اقتدار زیاده از حاکم هرموز
گردیدند بدینجهة در بحرین نیز دخل کرده بودند درین هنگام که فرخشاه والی هرموز فوت شد فیروز
شاه پسرش قایم مقام گردید رکن الدین مسعود نام برادر رئیس شرف الدین لطف الله وزیر
هرموز که صاحب اختیار مطلق بود از جانب برادر بحکومت و رتق و فتق مهمات بحرین
قیام داشت و بمعاونت برادرش که نزد هر دو حاکم معتبر بود دران ولایت مطلق العنان
شده بود در آن اوقات از زیادتی اقتدار و اختیار از جماعت فرنگیه متوهم شده خواست
که معین و ناصری بهم رساند کس بفارس نزد خواجه معین الدین فالی که با او قربی داشت
فرستاده از و استمداد نمود و خواجه مذکور حقیقت حال با الله‌وردیخان بیگلربیگی فارس
اعلام نمود چون آن ولایت از توابع فارس است که الجماعت بتغلب متصرف
اند جناب خانی همت بتصرف آن گماشته خواجه مذکور را با جمعی از تفنگچیان که با کمال جلادت
در قدر اندازی مهارت تمام داشتند ظاهراً بمدد حاکم و باطنا بتسخیر و تصرف آن ملک
مامور گردانیده بجانب بحرین فرستاد و خواجه مذکور به بحرین در آمده چند روزی که دران بلده
اقامت داشت طریق تصرف و تسخیر آن ملک را بضبط احتیاط در آورده همت بر آن گماشت
که آن بقعه لطیفه را بتصرف در آورد و چنین فرصتی را از دست ندهد تا شخصی قریب بصبح

او و رئیس منصور عمزاده اش با جمعی بدر خانه رکن الدین مسعود آمده بی محابا باندرون رفته
او را در منزلی که خوابگاه اش بود با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر بودند بقتل آوردند و مردم
او از ینحال خبر یافته در مقام دفع حادثه شدند چون حاکم کشته شده بود و متحصنه بحرین زیاده
جرأت و دلیری نتوانستند نمود و خواجه معین الدین و رفقای او بجرأت و حفظ حال خود دیده آمده
دفع شر الجماعت نمودند از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال مصون از اختلال شاهیست
آنکه امیر یوسف شاه برادر امیر کمال برلنقار از زیارت بیت الله الحرام عود نموده بعضی اموال
او را قطاع الطریق الحوالی برده بودند الله‌وردیخان او را معزز داشت که با جمعی از تفنگچیان برلنقار
تفحص اموال خود و بدست آوردن قطاع الطریق بجانب بحرین رود که اگر خواجه معین الدین
فرصت یافته مهمی از پیش برد بمعاونت و حفظ حال او بر آید و امیر یوسف شاه با جمعی از مردم
برلنقار که بجلادت و مردانگی از اقران ممتاز اند و سراغ اموال خود را تقریب ساخته روانه
بحرین شد در وقتی که بانجا رسید که خواجه معین الدین و عمزاده اش حاکم را کشته
با مردم او در مجادله و مضادة بودند و هنوز از بیم گزند الجماعت ارامی نیافته بودند بلطایف
الحیل خود را باندرون شهر و قلعه رسانیده باتفاق خواجه مذکور مردم رجال واسر بدفع رفع اهل
قیام نمودند جمعی که طریق مخالفت مسلوک داشتند بجزای و سزا رسانیده سایر الناس که جادهٔ
مطاوعت را بقدم متابعت پیمودند استمالت یافته بزرعتی مشغول شدند و ساحت
آن خطه دلکشا که مصداق مرج البحرین یلتقیان و یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان است از لالی ابدار

اقبال بی‌زوال شاهی که صدف پرور درر عنایت الهی است ترصیع و تزیین یافت و چون این اخبار
بهرموز رسید بهمن شاه (فیروز) والی هرموز و کپتان فرنگیه هر کدام جمعی از جنود خود را باسترداد
ملک بحرین مامور ساخته فرستادند و بین الفریقین مکرر در دریا و خشکی محاربات بوقوع
پیوسته اگرچه در آن معارک خواجه معین الدین و یوسف آقا هردو زخمی شده فوت شدند اما جنود
فارس به نیروی اقبال همایون بر فرقهٔ ضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم گشته بقیة السیف بی نیل
مقصود بازگشتند حکام مذکور هرچند دست و پا زدند کاری نتوانستند ساخت عاقبت ترک مجادله
کرده دم درکشیدند و الله‌وردی خان حاکم ضابط فرستاده در استحکام قلعه سعی موفور بظهور آورد

ذکر تسخیر ولایت لار باقبال شهریار بیهمال و سعی خان رفیع مقدار الله‌وردی خان در بیان فتح

در خلال این حال مقدمهٔ انتقال ولایت لار بسعی الله‌وردی خان بحیطهٔ ضبط و تسخیر اولیای دولت
ابد بنیان درآمد در تواریخ مبسوط احوال ملوک عجم مسطور و بین الجمهور مشهور است که حکام لار
از نژاد گرگین میلاد اند که در عهد کیان بحکومت لار منسوب شده بودند و از آن تاریخ اولاد
او در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده در زمان ملوک طوایف بیشتر از پیشتر اقتدار یافته احکام
و ولاة قرب جوار باج ستان بوده اند در ازمنهٔ سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از آن
هرگاه در ممالک ایران پادشاهی نافذ فرمان بوده خصوصا در زمان اکاسره اطاعت
گونه بظهور می آورده اند و در سایر ایام لوای خودسری می افراخته اند اول حاکم مسلمان از آن طبقه
جلال الدین ایرج بن گرگین بن قباد است که در عهد عمر عبدالعزیز مسلمان شد از زمان ظهور

دولت ابدپیوند دودمان قدسی نشان صفویه الی غایة طریق الطاعت و باج گذاری
مسلوک داشته منصب امیر دیوانی در این دولت داشتند در زمان نواب سکندرشان
نورالدهر خان بن ابراهیم خان بن الوند شیروان مشهور بشاه عادل که در آغاز جلوس
همایون حضرت شاه جنت مکان والی آنجا بود فوت شده میرزا علاء الملک پسرش
قایم مقام گردید نواب سکندرشان او را ابراهیم خان ثانی لقب دادند و در وقتی که رایت
فیروز بخت سلطنت و پادشاهی بذات اقدس همایون شاهی ظل الهی آرایش یافت
و موکب همایون فال جاه و جلال بدفع فتنهٔ یعقوب خان بجانب فارس متوجه شده در دارالملک
شیراز از اتفاق نزول افتاد و بولایت لار نزدیک شد مناسب این بود که ابراهیم خان
در چنین وقت که قرب جوار دست داده بود ادراک ملازمت عتبهٔ علیه را فوزی عظیم دانسته
بجهت ادای مراسم تهنیت جلوس همایون با قوافل اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مثال
آورده بسعادت بساط بوسی دریابد مشار الیه از جهل و نادانی و حماقت تیره رایان لار
خصوصا میر درگاه که صاحب اختیار مطلق او بود توفیق این سعادت نیافته متغافل گذرانید
از این جهت مزاج مبارک اشرف از او متغیر گشته همواره مترصد آمدن او بودند و او بمواعید
کاذب اکتفا نموده بلیت و لعل میگذرانید و انحراف مزاج اشرف متزاید و متضاعف میگشت
تا آنکه بد سلوکی میر درگاه علاوه آن بارگاه سدره اشتباه شاهی که باقی باج و خراج میرفتند
و زیاده بیباکی بیچاره مترددین این ولایت مینمودند مزید علت گشته الله‌وردی خان حسب الفرمان

قضا جریان بتادیب و تنبیه ایشان متوجه گردید چون نزدیک لار رسید ابراهیم خان بتمهید
بساط معذرت پرداخته متعهد شد که من بعد در استرضای خاطر اشرف (بجا آرد) کوشیده مراسم
نیکو بندگی بظهور آورد الله ویردیخان حسب الفرمان همایون فتح عزیمت کرده بازگشت و ابراهیم
خان در آن مملکت سالی اندک مدارائی کرده دیگرباره طریق خلاف پیمودن گرفت و با تجار و
متردّدین که بلار آمد و شد مینمودند زیاد طمع کرده از جمیع مطلوبها بعنف و تعدی گرفتند و تجار شکایت بسیار
از ظلم و ستم ایشان ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع ایشان نمودند در این مرتبه زجر و گوشمال ایشان
و استرداد مال تجار واجب و لازم گردیده الله ویردیخان مرة بعد اولی عزیمت لار نمود چون بحوالی
رسید ابراهیم خان اموال و اسباب که از تجار گرفته بود باز فرستاده و دیگر امور زبان بتمهید
معذرت گشاد الله ویردیخان باو اعلام کرد که چون در این حوالی اتفاق نزول (ما) افتاده اگر ابراهیم (خان)
خود را از جمله بندگان شاهی میشمارد و در قول خود صادق است مناسب آنست که بی خوف و خشیت
آمده بین الجانبین صورت ملاقات روی دهد که بدون این معنی مراجعت بی ملاقات دولت نیست
ابراهیم خان جرأت آمدن نکرد و بدستور سابق طریق خلاف گشته در مقام مدافعه و قلعه داری شد
و موکب عالی جناب خان نیز بظاهر شهر رسیده نزول نمودند و عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر
شهر و قلعه شده در تضییق محصوران میکوشیدند و لاریان از وصول جنود فیروزی اثر متزلزل
گردیده واهمه بر ایشان استیلا یافت در این اثنا از اعیان لار قاضی ابوالقاسم که مرد معتبر و از اشراف
و اعیان لار بود طریق اخلاص و نیکخواهی مسلوک نموده با برادرش بخدمت خان آمد ابراهیم خان از ترس

ایشان

ایشان هراسان گشته نوشادنام سپهسالار خود را با چند نفر بیرون فرستاد که شاید بلطایف
الحیل این حادثه را رفع نماید و فرستاده او در حین ملاقات زره در زیر قبا پوشیده بود و این
عمل ناپسندیده و غدر بظهور رسیده موجب انحراف خاطر خان گردیده بحبس و قید ایشان اشاره نمود
و این معنی موجب زیادتی خوف و هراس لاریان گردیده جناب خانی ابواب داد و دهش
گشاده ببذل انعام و احسان اکثر متجنده و اهل لار را از مخالفت و قلعه داری باز آورد ابراهیم خان
در جنگ و جدل آثار کره و ملال در ناصیه احوال لاریان مشاهده کرده دست از شهر و حصار باز داشته
بقلعه رفیع که بیک طرف آن بکوه پیوسته رفته متحصن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت
و اقتدار بشهر در آمده سیبها بپای قلعه رسانیدند و ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه در خود ندیده
از تمرد و سرکشی نادم و پشیمان گردیده و دست در دامن عجز و استیمان زده از عقب آمدن [illegible]
الله ویردیخان او را امان داده و او با جمعی معارف و اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت
نمود و جناب خان او را اعزاز و احترام نموده بطریق مهمان نگاه داشت که بپایه سریر اعلی آورده
درباره او بدانچه رای رزین شهریاری اقتضا نماید عمل نماید و از متجنده و مردم لار جمعی را که محرک ماده
خلاف بودند و مظنه فساد داشتند از میان برداشته سایر الناس را استمالت و امیدوار
گردانید و جمعی که در قلعه بودند جز قلعه سپردن چاره نیافتند و الله ویردیخان شهر و قلعه را
بمعتمدان سپرده در تنسیق و ضبط مهمات مملکت را بقاضی ابوالقاسم رجوع نمود و ابراهیم خان را
با متعلقان و بقیه آن دودمان اسیر آورده خزاین و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط

در آمد و حقیقت این دو فتح مبین را که منبر دی اقبال شاهی بود در یکسال اتفاق افتاده بپایه سریر
اعلی عرض کرده در حینی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معلی نزول
اجلال داشت و رای جهان آرا بیورش بلخ تصمیم یافته بتهیه اسباب آن سفر خیر اثر
مشغول بودند مژده فتوحات مذکور سرور افزای خاطر همایون گردید و خان رفیع مکان از جانب
همایون اعلی بجایزه و صله دی نمایان سرافراز گشته برلیغ مطاع باحضار خان مذکور و
عساکر فارس بعز صد ور یافت در اوایل سال آینده که رایات فیروز آیات جهة
اجتماع عساکر ظفر قرین در منتزهات ملک هرات و چمنهای دلگشای بادغیس اقامت
داشت با فتون آراسته با ردوی گردون شکوه ملحق گشته ابراهیم خان آورد و تحف
و هدایا از خزاین سلطان لار بدست در آمده بود بنظر کیمیا اثر رسانید و از آنجمله یکی بود
تاج مرصع مکلل بدرر و یواقیت بود مشهور بتاج کیخسروی که از آبا و اجداد ایشان مانده بود
شهر لار اول نام دیگر داشته در افواه و السنه مشهور مذکور است که در حینی که کیخسرو کیانی
گرگین میلاد را بحکومت آن شهر فرستاد چون بگیر آن لار نام داشته و بعد از بدر
قایم مقام گشته آن شهر باسم او موسوم گشته و کیخسرو تاج مذکور را با و داده بوده و از آن
تاریخ در سلسله ایشان مانده هر کدام بجای دیگری سلطنت میکرده بپوشیدن آن
تیمن و تبرک می‌جسته اند بین الجمهور مشهور است که گرگین میلاد چون بظاهر شهر لار رسیده
جهت دخول شهر ساعت اختیار می‌نموده منجمان عجم و اختر شناسان لار سعد و نحس کواکب

بانظرات یوی منظر دقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت سال ساعتی که بدرجات و دقایق
طالع او موافق و دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده مبرا از عیوب نجومی بود اختیار
ننموده و گرگین هفت سال در کنار شهر توقف نمود تا در روز معهود در آن ساعت مسعود داخل
شهر شد و از آن زمان که قریب چهار هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او در آن
دیار حکومت نموده هیچ پادشاه ذو شوکت را تسخیر آنملک تیسر پذیرفته بخراجی از ولات
آنجا راضی میشده اند و همچنین بین الناس مشهور است که حکمای عجم طلسمی در آنجا
بسته بودند که ساحت آنملک از عبور لشکر و هجوم ستوربیگانه مصون بوده باشد
و از حکمت بالغه ایزدی در این زمان فرخنده نشان طلسم بدست اقبال و سرپنجه اقتدار ملازمان درگاه
سدره مثال شهریار بلند قدر بیهمال شکسته گشته آن ولایت متصرف اولیای دولت قاهره
در آمد چون در کتب تواریخ ملوک عجم روایات که خارج از دایره عقول و بیرون از احاطه قبول
ادراک ذوالعقول است بسیار نقل نموده اند راقم حروف نیز در باب اختیار ساعت و تاج و طلسم
آنچه در افواه و السنه سایر و دایر بود بمقید تصدیق و تکذیب آن نشده در صحیفه درج نمود
بالجمله چون ابراهیم خان در ییلاق بادغیس بشرف آستان بوسی مشرف شد مقرر
گشت که در آن سفر بدستور در منزل الله‌وردی خان باشد و خان با او بتوقیر و احترام
سلوک مینمود و چون در آن سفر بیماری در اردوی اعظم شیوع یافت مشار الیه نیز مریض
گشته معالجات اطبا مفید نیافته تا الکحه طبیعت از محاربت ملک مدبش

کوتاه کرده از شکنجه مستی خلاصی یافت مشار الیه چون قابل مستعد درویش نهاد عاشق مشرب
شاعر طبیعت بود اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده در علم موسیقی و ادوار مهارتی داشت
اما بسیار تنک عقل و ساده لوح بود جزو ناری که در امر حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار
در کار است کمتر داشت و در آغاز جوانی بشتاب افیون رغبت گشته بافراط خوردن آن
معتاد شده بود القصه درین ولا که بعالم بقا پیوسته دولت از آن دودمان منقرض گشت
و از آن طبقه حکمرانی در عالم نماند آغاز سال همایون فال بارس ئیل ترکی مطابق سنه احدی و عشرین
والف که سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهیست نوروز عالم افروز این
سال همایون فال در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج
افسرده روزگار که از علل و امراض بارد زمستان از اعتدال افتاده بود بصحت و استقامت
گرائید بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلگشائی جلوه ظهور نمود عالم پیر جوانی از سر گرفت
و بساط خوشدلی و نشاط در نزهت آباد جهان گسترده گشت یعنی خسرو سیارگان
پیرایه بخش مسند شرف گشته قدم بر بساط جهان آرائی نهاد و معرکه آرای عالم عنصر
بآراستگی و پیراستگی سپاه ریاحین پرداخته لوای بلندپایی برافراخت و صحت
سرای جهان را بتازگی نمونه گلزار ارم ساخت **نظم** دگر ره جهان ارجمندی گرفت ٭
ز نوروز فیروز بسندی گرفت ٭ بر آراست تاج از ریاحین سپاه ٭ بعزم زمین بوس
درگاه شاه ٭ سپهدار معارک سخن سرائی صفوف معرکه اخبار را بدین نمط آرایش

رسیده که چون حضرت اعلی شاهی امداد سلاطین زادهای اوزبکیه که التجا بسایه اقبال
آنحضرت آورده اند پیشنهاد همت والا گردانیده خاطر اشرف بدان متعلق گردیده که ولایت
بلخ و محال آنطرف آب که بخراسان اقرب و بمحمد ابراهیم خان تعلق گرفته بود بدیشان متعلق
باشد و پیغام جانجمد دیوان بیکی چنانچه سبق ذکر یافت و از تقریر و آوردن المضمون
چنین معلوم شد که انبعث مکروه خاطر با قیچاقت و باختیار قطع تعلق از اندیار نمینماید و لهذا
در مقام ضبط سرحد چیچکتو و میمنه در آمده جمعی کثیر از اویماق و جماعت قبچاق تابع اوزبکیه را
بچیچکتو فرستاده و در محافل و انجمن از ناخواست خون برادر سخنان بر زبان آورده
لافهای گزاف میزند ازین اخبار عرق حمیت خسروانه بحرکت در آمده اراده یورش
بلخ که در ضمیر انور رسوخ یافته ازدیاد پذیرفته قورچیان قورسیه باحضار امرا و عساکر ممالک تعیین یافت
و مقرر شد که درین سفر موازی سی صد عرابه با توپ و ضربزن و یراق ده هزار تفنکچی
خراسان و عراق در موکب همایون باشند و از مشهد مقدس معلی علیقلیخان شاملو و
قرچقای بیک ملازم خاصه شریفه را سرکرده فوجی از لشکر ظفر قرین فرموده بتاخت
ولایت چیچکتو و میمنه فرستادند که آن سرحد را که همیشه محل ییلاق الوس و اویماق
اوزبکیه است از وجود دشمن پرداخته نهب و غارت نمایند و بعد از رفتن ایشان حضرت
اعلی از روضه مقدس حضرت امام الجن و الانس علیه السلام استمداد همت فرموده رایات ظفر آیات
بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمده در حوالی مشهد مقدس معلی نشاط شکار جرگه از قمرغه

نعمه همیون سرزده چند روز با آن نخل فرح افزا مشغول گشته موجب انبساط خاطر همگنان گردید و از آنجا در
کمال مسرت و شادکامی بدار السلطنه مذکور رسیده آن خطه ارم نشان از یمن قدوم همیون غیرت افزای سپهر
بوقلمون گردید و علیقلی خان و قورچقای بیک که بباخت ضبط سکنه آنقدر بوده و ولایت را نهب و غارت نموده
هر کس را از او گیه در اویماق و حشم بمحاربت پیش آمده مردانه شان طعمه شمشیر غازیان ظفر شعار و نسا
و صبیان بذل اسیری گرفتار آمده و مرها و اختر بها با چندین هزار اسیر آورده در دار السلطنه هرات
بنظر اشرف آورده حضرت اعلی چند روزی در تنزهات و باغات دلگشای فرح افزای آنجا بسیر و صحبت
مشغولی فرموده از آنجا ییلاق بادغیس تشریف برده قریب دو ماه جهت جمع عساکر و سرانجام یراق
توپخانه در ییلاق قاتا بسر برده و روز بروز عساکر منصوره و امرای عظام از اطراف و جوانب و نوشته‌های
آن ستاره دوی گرده شکوه ملحق میشدند و بابر میرزا و شاه خواجه ذوالفقار با اتفاق سلاطین زاده‌ها
بموکب گردون شکوه ملحق شدند و یراق و اسباب ضروری ایشان شفقت شد و جهانگیر سلطان ملقب
ار جهانگیر خانی اختصاص یافته بابر میرزا را بتالیقی او معین گشت و احکام مطاعه در باب سلطنت و خانی
جهانگیرخان و تفویض ولایت بلخ و اندخود و بسام و فرصت ورفته حکم شد که یار محمد میرزا نیز از رکاب
پرتو سابر و از آن قابل فرستاده اتباع با تغابت خسروانه امیدوار گردانند با جمعیت و یراق و در
جمعیت عساکر از حاجی خول دست بهم داده و سیصد عراده با توپ و زنجیر و یراق سرانجام یافت
لشکر ظفر قرین آماده کوچ شده چهل چهل گرفته از بادغیس بجانب ساروقاق کوچ شده و چند روز
کنار آب مرغاب معسکر ظفر قرین بوده از آنجا بجانب چیچکتو در حرکت آمده امارت توپخانه

وسرداری

وسرداری جمیع توپچیان و تفنگچیان بقورچقای بیک تفویض یافت و مقرر شد که فوجی از غلامان
خاصه شریفه همراه او بوده در نزول و ارتحال بخدمات توپخانه قیام نمایند و در جرچیگری
این سپاه ظفر پناه رزم خواه بحسین خان شاملو حاکم هرات و سایر امرای خراسان مثل گنجعلی خان
حاکم تربت و محراب خان حاکم خواف و باخرز و اسمعیل خان آلپاچلو حاکم فراه و نجف قلیخان شاملو
حاکم قاین و غیر ذلک تفویض یافته مقرر شد که امرای جرچی که از سوار و پیاده تفنگچی دوازده
هزار نفر بودند همه روزه پیشتر از اردوی معلی نزول و ارتحال مینموده باشند و هر روز یکی از امرای
جرچی بنوبه و کشیک و قراولی نمایند و بعد از سپاه جرچی توپچیان و عرابچیان عرابه آتش
انداخته ما بین هر دو عرابه ده نفر تفنگچی که مجموع سه هزار نفر تفنگچی بوده باشند در عقب زنجیر پیاده
سیر فته باشند قورچقای بیک میر توپخانه با غلامان مابین خود و سایر تفنگچیان که مجموع ده هزار
نفر بودند از عقب عرابه میسبته بآیین شایسته طی مسافت نمایند و بعضی از امرای
قزلباش نیز مهدیقلیخان ایشیک آقاسی باشی شاملو و غیر ذلک بکومک تفنگچی و خدمت
توپخانه معین شدند و بعد از توپخانه و تیپ تفنگچی موکب همایون شاهی اعلام ظفر و فیروزی
افراخته در حرکت می آمدند و امرای عالیشان مثل الله‌ویردیخان و قورچی باشی و علیقلیخان شاملو
و بندرخان مهردار و گنجعلیخان حاکم کرمان و امثال ذلک با قورچیان و غلامان خاصه و ملازمان
درگاه سپهر احتشام بآیین مقرر در دست راست و دست چپ سلسله بسته در ظل اعلام
ظفر فرجام نزول و ارتحال مینمودند و عدد لشکریان درین سفر خیر اثر چهل هزار مرد جنگی سپاهی

جرار مکمل و مسلح و ده هزار تفنگچی قدر انداز که مجموع پنجاه هزار کس باشند اسم با رسم شمار
آمدند نوکر و قلیچی و خدمتکار و ساربان و مردم اردو بازار و سایر مردم هرزه کار که از الکا و ولایت
در اردوی همایون فراهم آمده بودند بیرون از حیز شمار بود و در وقت سواری از کثرت
لشکر و بسیاری خیول و ستوران مرتبه گرد و غبار ارتفاع می یافت که فضای صحرا و هوا
از گرد و غبار تیره و تار میشد دو کس که با هم میرفتند یکدیگر را نمی دیدند و دوازده عدد کرنا از عقب
تیپ همایون نوازش در می آوردند که قورچیان و غلامان و ملازمان رکاب اقدس
باواز کرنا مقام خود را شناخته از قول همایون دور نشوند و بعضی از امرا نیز نوبه نوبه
کشیک بخدمت جدا اولی قیام نموده از عقب لشکر خبردار بودند و چون در مملکت
یاغی شب کوچ کردن از طریق حزم و احتیاط دور بود روز کوچ میکردند و بجهت اشتداد
حرارت هوا و گرمی آفتاب شتران زیاده از دو فرسخ نمیتوانستند رفت و اردوی
عظیم همراه بود بآهستگی طی مسافت میشد در یورت قتلش حوالی اندخود قراجه
قیقان که از بهادران نامی اوزبکیه است با چند نفر دیگر بدست ملازمان محراب خان که قراول
بودند گرفتار شدند و از تقریر ایشان بوضوح پیوست که باقی خان با هشت هزار
کس از اندخود و اوزبکیه در قرشی است و توجه رایات منصوره را باندخود شنیده ار
بجانب بلخ شتافتند چون قوت مقابله و مقاتله با یوغش دریا خروش قزلباش
ندارد کس نزد برادرش ولی محمد خان که ببلخ فرستاده که خود را محصور قزلباش

نارد

ندارد و از آب عبور نموده بانطرف آید که چون در یوقت مقاومت با پادشاه
قزلباش با فوق قدرت ماست و مصلحت نیست بعد از معاودت سپاه قزلباش
بدانچه صلاح وقت باشد عمل نموده آید و ولی محمد خان کس نزد برادر فرستاده که هنوز آمدن
ایشان بانطرف محقق نیست و کیفیت و کمیت لشکر چنانچه مذکور السنه و افواه است
معلوم نه چرا که مجرد آوازه توهم نموده مملکتی چنین را از دست گذاریم باقیخان قرار داد قیقان را
باندخود نزد مومن بی حاکم اندخود فرستاد که چند نفر از بهادران کار آزموده رفیق او نماید
که بجانب چیچکتو رفته از اردوی قزلباش و آمدن و نیامدن و کیفیت و کمیت لشکر
خبر تحقیق آورد و او ایشان باندخود بدین مهم آمده بودند بتقدیر الهی در قتلش گرفتار شدند

ذکر فتح و تسخیر قلعه اندخود و شرح توجه رایات فیروزی آیات بجانب بلخ

چون رایات نصرت آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال از قتلش کوچ کرده حوالی اندخود
مضرب خیام ظفر فرجام گشت قبل ازین بوضوح پیوست که مومن بی حاکم اندخود که
از ملازمان معتمد باقیخان است خاطر بحصن و قلعه داری قرار داده باستحکام برج و باره
مشغول است بعضی از ارباب رای و تدبیر را صلاح در آن بود که ملحقات قلعه اندخود و قلعهای
سر راه نشده بر سبیل استعجال بر سر بلخ روند که هرگاه قلعه بلخ بدست در آید سایر
قلاع تابع بلخ بدست اما رای عالم آرای اشرف اقتضای آن کرد که اول قلعه اندخود را
بدست آورند چه هرگاه قلعه اندخود در میان باشند آمد شد از خراسان باردوی معلی دشوار خواهد بود

اولی آنست که اول این قلعه بدست درآید که راه تردد بر لشکریان گشاده باشد اکثر عقلا این
رای رزین را صایب شمرده عنان عزیمت بدانصوب در حرکت آمده بفیروزی و
اقبال در پای قلعه نزول نمودند بهادران اطراف و جوانب قلعه را با امرای نامدار عساکر
ظفر شعار و طوایف لشکر نصرت اثر قسمت شده مورچلها قرار یافت و عساکر نصرت
شعار قلعه را مرکزوار در میان گرفته شروع در حفر نقب و جر و خالی کردن آب خندق نمودند
و خشب سورن کشیده سیصد عدد توپ و ضربزن و بادلیج که همراه بود با ده هزار تفنگ
بلندفطرت سر دادند آواز رعدآسای توپ و تفنگ و سورن غازیان غلغله و ولوله در زمین و
زمان انداخته گوش فلک را کر ساخت روز دیگر دلیران قلعه‌گشا از اطراف
و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شدند و از خندق خود را بپای حصار رسانیدند ساکنان
قلعه اند خود را از همه طرف بلا از الجود محیط یافته از هجوم شجاعان لشکر قزلباش خوف و بیم بی
قیاس بر ایشان استیلا یافت و در کمال سراسیمگی و اضطرار نزد مومن بی جمع
شده عجز و بیچارگی خود و استیلای لشکر قزلباش اظهار نمودند چون او حال بر منوال مشاهده
نموده جز طلب امان چاره نیافته دست در دامان استیمان زد و از شیخ و معتقدی
خود که بعزیزان مشهور بود التماس نمود که قدم رنجه فرموده بیرون رود و خط امانی جهة
محصوران حاصل نماید چنین مذکور شد که معتقدی مزبور نیز که خود را از زمره اهل الله معدود
میداشت در عالم کشف و مجاهده دریافته بود که استیلای لشکر قزلباش بدین قلعه

در لوح تقدیر نگارش یافته و ستیزه با خصم قوی دست بر خلاف فرمان و لا تلقوا
بایدیکم الی التهلکة دست بجنون خود یازیدن و پای از دایره سلامت بیرون نهادن است
نخست و هر کس از زبده آن معتمد خود را بپایه سریر اعلی بیرون فرستاده عجز و افتقار و
مسکنت ساکنان حصار را معروض داشت که اگر مرحمت پادشاهی شامل حال این گروه گردد قلعه
را مانند بخت و اقبال بر روی اولیای دولت بی‌زوال میگشایند و التماس عفو تقصیر مومن بی
مومن بی که قلعه بر روی ملازمان موکب همایون بسته بمحاربه پیش آمده و حضرت اعلی شاهی
بزبان الهام بیان رفق و ملایمت با ایشان در تکلم آمده نوید عاطفت و جان‌بخشی مومن بی
و عامه خلق اندیار داده و حکم استمالت باسم مومن بی و ساکنان قلعه اصدار یافت
خلاصه مضمون آنکه نهضت همایون ما باینطرف محض معاودت و امداد سلاطین زادهای
جانی بیگی اتفاق افتاده ما را طمعی در این ولایت نیست و هرگز در خاطر حق‌گزین جز رفاه حال و
آسودگی کافه خلایق و عباد الله نبوده با طوایف امم صلح کل داریم و ما را بمذهب و ملت کسی
کاری نیست شاید صدق این معنی از اطوار مردم مرو و نسا و ابیورد خاطرنشان ایشان شده
باشد که از تاریخی که بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره در آمده در مساجد و معابد اهل سنت
و جماعت و طبقه شیعه هر یک بشیوه و شعار خود سلوک مینمایند و هیچ آفریده تکلیفی که مکروه
خاطر ایشان باشد نشده و نمیشود مومن بی و جماعت ازبکیه هر کس برجای خود اراده اقامت
سلاطین زادها داشته باشد توقف نمایند و هر کس بمرو و بخارا رفت و رعایا و عجزه و مساکین

ومساکین آسوده حال برعیتی خود مشغول باشند که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نرسد
و فرستادگان استمالت یافته در کمال فرح وانبساط عود نمودند از ورود این منشور عاطفت
خاطر خلایق اطمینان یافته بهمان ساعت عزیزان با بیجهل نفر از اشراف واعیان و
مریدان بیرون آمده بسعادت ملازمت مشرف شدند و حضرت اعلی بشیوه و شعار سلاطین
اوزبکیه که بامرشد قوم پیر مریدانه سلوک مینمایند باعزیزان سلوک فرمودند و ایشان
التماس کردند که عساکر منصوره امشب از امور قلعه گیری دست باز دارند که فردا مومن بی
وارباب واهالی متحصنین که سرانجام نموده بیرون می آیند و حضرت اعلی چون قدغن
فرموده بودند که امشب تفنگچیان آهنین چنگ از چند محل رخنه در حصار انداخته سوراخ کنند
و اول صبح کرنای کشیده بقلعه یورش نمایند و فرمانبران باهتمام تمام درکار بودند باحتمال مکر و حیل
کلانه قلعه داریت اعتماد بسخن ایشان نکرده امر فرمودند که اگر درین قول صادقند همین لحظه بیرون
آیند که ما را بپیشکش ایشان احتیاجی نیست والا صبح آماده مصادمه و محاربه باشند ایشان
در کمال اضطرار رخصت یافته بقلعه رفتند و بهمان ساعت مومن بی با طبقه اوزبکیه و عزیزان
واشراف قوم بیرون آمده بسعادت کورنش سرافراز شدند و حضرت اعلی بنظر
اعزاز واحترام در آن طبقه نگریسته خاطر ایشان را بتفقدات شاهانه و سخنان مرحمت آمیز
اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت فرمودند و مومن بی رخصت معاودت قلعه
ارزانی داشتند که امشب بمسکن خود مراجعت نموده فردا بملازمت آید و جماعت

درکمال فرح وانبساط خاطر از نهب وغارت وسفک دماء وهتک عرض ناموس
جمع نموده بقلعه عود نمودند و علی الصباح درب قلعه را مانند ظفر و اقبال بر روی اولیای
دولت بیزوال گشود و مومن بی با تمامی سادات وقضات وعلماء واشراف واعیان
بدرگاه فلک مناص آمده جبهه اخلاص بر زمین نیاز سودند و ببارگاه معلی که بکمال شکوه
وهیبت وغایت جلال وسطوت آلهی آراستگی داشت باریافته بهکی بسعادت
پای بوس فایز گشته بخلاع فاخره سرافراز گشتند و چون الکاء اندخود بنتیجه السلاطین محمد
سلیم سلطان اختصاص یافته بود عرب بهادر اتالیق او را مقرر داشتند که بنیابت مشار الیه
بحکومت الکا قیام نماید وارباب ورعایا برعیتی مشغول شوند و از ملازمان رکاب اقدس
محمد قلی بیک ایشک اقاسی عربکرلو را با یکصد و پنجاه نفر سواره و تفنگچی جهت حراست و
کوتوالی قلعه مرافقت عرب بهادر تعیین فرمودند و مومن بی رخصت رفتن بخدمت باقیخان
طلب نمود نواب کامیاب در عالم حقیقت و پاس حقوق نمکخوارگی او را استحسان
فرموده بخلعت خاص و جیقه و کمر مرصع امتیاز و اختصاص داده رخصت رفتن دادند و سایر
اوزبکیه را در رفتن و در ملازمت محمد سلیم سلطان ماندن مختار گردانیدند و در همان روز
ملازمان و مردم مومن بی احمال واثقال او را بار کرده از راه کرکی روانه کنار آب شدند
و خود تا نیم روز در مجلس بهشت آیین بود بعد از تفرق عوام الناس مجلس خاص انعقاد یافته
جرعهای دوستکامی بگردش در آمده حریفان سرگرم باده نشاط گشته هرگونه حکایات

بمیان آوردند و حضرت اعلی سخنان حقیقت بنیان بر حسب کلام الملوک ملوک الکلام آویزه
کوش خردمندان روزگار تواند بود بر زبان الهام بیان آورده بموسن بی خطاب
فرمودند که دعای ما بباقی خان برسان و بکو که قبل ازین جانمحمد دیوان بیکی بعضی سخنان دوستانه
باد بخام کرده بودیم او از جهل و غرور نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نکرد تا نهضت
همایون ما بدین طرف لازم شد اکنون سخنان همانست که کفته ایم و بجهت رفع حجت
مکرر این مقدمات مینمائیم بر همکنان معلوم است که امروز وراثت تخت سلطنت و
پادشاهی ممالک عبد الله خانی باین دو طفل که از آن دودمان باقی مانده اند منحصر گشته
مقتضی مروت و فتوت نیست که تو با چندین حقوق پادشاه مرحوم عبد الله خان در دودمان
تمام آن بازماندگان سلسله او را از ملک موروث آواره ساخته خود بتغلب بر تمامی
ملک موروثی ایشان رقم اختصاص کشی در سوابق ازمنه همیشه میانه سلسله ما و ایشان
بنیران قتال و جدال اشتعال داشته در ینوقت بمجرد توسل و التجا که بما آورده اند اغماض
عین از خصومت و دشمنی صد ساله کرده در مقام امداد ایشان شده ایم که آثار
نیکنامی ما بر صفحه روزگار ماند اولی آنست که قطع طمع از مملکت بلخ و توابع نموده بدان
کذارد که بممالک ما وراء النهر و ترکستان که بدست او در آمده قانع بوده شکر باری تعالی
بجای آورد و قدم از دایره انصاف بیرون ننهد چه هرگاه این دو پادشاهزاده که از آن دودمان
باقی مانده اند از مملکت وسیع اجدادی خود باین مختصر ولایت راضی شده باشند که اوقات

کذار ایشان باشد او را مضایقه در ان کردن محض ناانصافیست و اگر ناانصافی کرده
خواهد که بالکلیه وارثان ملک را از حق موروثی محروم نماید پسندیده خدا و خلق نخواهد بود و
عاقبت نتیجه این ناانصافی که فی الحقیقه کفران نعمت آن سلسله است از عالم غیب
بروزگار او عاید میکردد و اگر باین صلاح اندیشی راضی بوده با سلاطین زادهای مذکور در مقام
عطوفت و پدر فرزندی بوده باشد ما را نیز بمنزله برادر کرامی است و در لوازم برادری
تقصیری نمیشود **بیت** من آنچه شرط بلاغست با تو میکویم ؛ تو خواه از سخنم پند کیر و خواه ملال ؛
بعد از ادای این سخنان حقایق بنیان موسن بی را مشمول نوازش و احسان رخصت
دادند و او سرمست باده التفات شاهی از مجلس سامی بیرون آمده روانه شد و حضرت
جام امانی و آمال موسن بی را از باده عواطف خسروانه لبریز کردانیده یکعدد صراحی نقره مملو از
راح ریحانی که در خمخانه خرد و آگاهی دلی پرورش یافته خمار شکن میپرستان باده غفلت
و آگاهی دلان از مایه مزید آگاهی تواند بود با پیاله طلا و پیش انداز زربفت ازبکی او که مستانه
که در راه رفع خمار نماید مردم ولایت اند خود و جماعت اوزبکیه که در آن ولایت بوده
مبلغی خطیر بعلت مال امانی متقبل شدند که بدیوان اعلی واصل سازند همت بلند
خسروانه رقم بخشش و احسان بران کشیدند و آن معنی موجب ازدیاد دعاگوئی دولت
روزافزون شد **ذکر قضایائی که بعد از فتح قلعه اندخود در سفر خیر اثر رخ نموده داد** ؛
چون موسن بی از خدمت اشرف جدا شده روانه کردید روز دیگر اردوی کردون شکوه

از پای قلعه کوچ کرده در خواجه دکه که کمیزلی اند خود دست نزول اجلال نموده یکروز در المنزل
بانجاح مطالبات وحصول مدعیات صواحب واعیان اندخود پرداخته روز دیگر کوچ
کرده در دو فرسنگی خواجه دکه نزول فرمودند در منزل بتحقیق پیوست الخبیث که باقیخان با سیت
هزار کس از آب جیحون عبور نموده بطرف بلخ آمد حضرت اعلی بتصور آنکه باقیخان
قدم جلادت پیش نهاده اراده مقابله با موکب همایون شاهی دارد با کمال امیدواری
بظفر و نصرت حضرت باری عز اسمه امر فرمودند که در اردوی معلی نقارهای بادشاهی
بنوازش درآورده و بترتیب مقدمات جنگ پرداخته قراول وجرچی وقول ساق
وسول و تولغمچی ولشکر طرح ترتیب عرابه وتفنگچی و اسباب محاربه انتظام دادند
ورای جهان آرا برین قرار یافت که بلا تأخیر منزل بمنزل بترتیب و آیین پیش رفته
در هرجا با جنود مخالف تلاقی روی دهد صف قتال آراسته آنچه مقدر الهی باشد
از مکمن غیب بحیز ظهور آید مذکور میشد که در بعضی منازل آب کم یافت
وعساکر منصوره از غایت کثرت وازدحام خیول از مر آبی عسرت و تنگی
خواهند کشید حضرت اعلی از یار محمد میرزا و رفقا که صاحب وقوف شوارع آن الکا
بودند تحقیق راه میفرمودند که از هر راه مناسب تر و آب بیشتر باشد روانه شوند
که عساکر اقبال از قلت آب در عذاب نباشند رای یار محمد میرزا و ریش
سفیدان اوزبکیه بدین قرار گرفته بود که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت نیست

بلکه صلاح در اینست که اردوی کیهان پوی بجهت کثرت لشکر و انبوهی خلایق و حرارت
هوا و اشتداد گرما باهستگی کوچ نموده جنگ را در تراخی و تأخیر اندازند و قرارداد خاطر
ایشان آن بود که طوایف اوزبکیه که سالها پرورده سلسله عبدالله خان اند مصلحت
وقت و حفظ حال خود مرافقت باقیخان اختیار نموده اند مطیع و منقاد او گشته و حالا که
موکب نصرت قرین همایون شاهی بدینصوب در حرکت آمده خوف و دهشت
بر آن جماعت استیلا یافته قرارداد خاطر آنست که حضرت اعلی را تسخیر ولایت ماوراءالنهر
وقلع واستیصال اوزبکیه پیشنهاد همت والاست بالضروره بر سر او جمعیت نموده
بقدر مقدور در مدافعه میکوشند و هرگاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی شاهی
طمع در مملکت ندارند و غرض ازین نهضت احیای سلسله عبدالله خانست
و اختیار آن ولایت در دست امرای اوزبکیه خواهد بود بتدریج اطمینان یافته ازو جدائی
اختیار مینمایند و رفته رفته جمعیت لشکر اردوی متفرق و پراگنده خواهد شد و هر روز
که یکمرحله پیشتر میرود جمعی از اوزبکیه استقبال موکب سلاطین زاده خواهند کرد
و مکنون ضمیر منیر یعنی جنگ و جدال بمنصه ظهور جلوه گر خواهد شد هرچند این رای موافق
صوابدید اشرف اعلی نبود اما چون ریش سفیدان اوزبکیه درین ماده غلو داشتند
و بعضی از دولتخواهان قزلباش نیز موافقت رای امرای اوزبکیه اختیار مینمودند
و نیز مذکور میشد که باقیخان باین قصد آمده که برادرش را از بلخ بیرون برد عزیمت

جنگ نداده بعد از مشاوره و مصلحت اوزبکیه بدین کنکاش عمل نموده در طی مسافت
ثانی و تاخیر نموده هر روز اندک راهی قطع میشد از اتفاقات که مؤید قول اوزبکیه گشت
آن بود که بعد از آنکه قطع مسافت ثانی قرار یافت میرزا محمد بیک نام شخصی از اعیان
اوزبکیه که از اقربای یار محمد میرزا بود با پانزده نفر بهادر آمده بعسکر سلاطین زاده‌ها
ملحق شدند و در خاطرها رسوخ یافت که این رای صایب بوده و من بعد گروه گروه از آن
مردم عزم آمدن خواهند کرد و یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان یرلیغها باستمالت
امرا و اعیان طبقات اوزبکیه فرستاده همه روزه منتظر بودند که عنقریب صورتی
روی نماید و نتیجه مطلوب باشد اتفاق این تدبیر موافق تقدیر نیفتاده دو مفسده
عظیم لازم آمده بران مترتب گشت اول آنکه ازین توقفات بیحاصل و عنان کشیدگی
که مخالف رای همایون بود مخالفان خیره شده خوف و دهشتی که از لشکر قیامت
اثر قزلباش بر ایشان استیلا یافته بود زایل گشت دوم آنکه آب و هوای آن ولایت
موافق مزاج اهل اردو نیامده از حرارت هوا و عفونت گرما و آبهای گل آلود که بکار بیرفت
بیماری عظیم درمیان لشکر حادث شده مرض اسهال شیوع یافت علی الاجمال
در عرض بیست روز بحوالی شهر بلخ آمده نزول اجلال فرمودند اما بیماری لشکر نصرت
اعلی را در امر محاربه متامل و متردد ساخت و چگونه متامل نگردند چه رای عالم آرای
همایون همواره در امور حربیه نهایت مرتبه حزم و احتیاط مرعی داشته و در مقابله و مقاتله

لشکر ایران و توران که از قدیم الایام معظم ترین قضایای عالم بوده و مفاسد آن
محتاج بشرح و بیان نه چگونه مرعی ندارند اما احوال باقیخان معلوم همگنان گردید آن بود
که چون از آب عبور نموده بجانب بلخ در حرکت آمد موسی بی زاند خود رسیده
شرح گرفتن قلعه و حقایق حالات باز نمود باقیخان ظاهرا با او عتاب و خطاب
سپاهیانه آغاز نهاده در خفیه که تحقیق احوال مینمود شمه از عظمت و جلال پادشاهی
و کثرت و ازدحام لشکر اظهار نمود خاطرنشان کرد که جنود اوزبکیه را بهیچ وجه قدرت
مقابله و مقاتله با جنود بیشمار قزلباش نیست باقیخان در بحر تحیر افتاده نه روی بازگشتن
داشت و نه رای پیش آمدن اما روز بروز توقف و عنان کشیدن لشکر قزلباش خوف
و هراس از خاطر اوزبکیه زایل ساخته خیره شدند و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب
باو ملحق شده در اردوی او نیز جمعی فراهم آمدند مع هذا جرأت جنگ روبرو ننموده بحوالی
شهر آمده در سواد شهر قریب قلعه محل مناسب تعیین نموده نزول کرد و پشت بقلعه و دیوار
بشهر داده اقامت نمود و در پیش اردوی خود خندق کنده عقب خندق را
بتوپ و تفنگ استحکام داده و قرار داد که بر همین نسق حراست شهر و قلعه نماید یکمرتبه که
قراولان طرفین تیز عنانی کرده بیکدیگر تلاقی گشتند بموازی بیست و چهار نفر از بهادران
نامی اوزبکیه بدست مبارزان جنود اقبال مقتول و گرفتار شدند و از دستبرد سپاه ظفر
پناه قدم باز پس کشیده در سواد شهر خزیدند و تا قریب یکماه لشکرهای ایران و توران

در مقابل یکدیگر نشسته بودند و اصلا محاربه میانه ایشان بوقوع نپیوست زیرا که از طرف
اوزبکیه احدی بعزم رزم قدم از دیوار بست شهر و قلعه بیرون نمی نهاد و بوضوح پیوست که
باقیخان جنگ صحرا نمیکند و از نیطرف نیز صرفه دران نبود که گروه قزلباش بمیانه کوچه
باغ در آمده جنگ خندق و دیوار بست شهر و قلعه وقوع یابد و اگر مهم منجر بمحاصره قلعه
گردد محملت که با بتداد کشد و بیماری لشکر امتداد یابد و ماکولات روی نقصان آورد
و ظهور این مقدمات موجب ضعف و زبونی لشکر قزلباش و دلیری سپاه مخالف
گردد و خللها روی نماید مکرر امرای عظام و ریش سفیدان عاقبت بین بمحفل مقدس
جمع شده مجالس جابقی انعقاد یافت که از هر گونه حکایات بمیان آمد حضرت اعلی
فرمودند که غرض ما ازین نهضت امداد سلاطین زاده‌ها و حصول نیکنامی بود اگر باقی خان
بنوعی که همیشه لاف میزد بمقابله موکب همایون می آمد با نیز صف قتال آراسته انچه
مقدر الهی بود بظهور میرسید حالا که او از جنگ روبرو تقاعد ورزیده صرفه کار خود
ملاحظه میکند ما چرا ملاحظه نکنیم و لشکر را مقابل توپ و تفنگ میان دیوار بست و کوچه
باغ در آوریم مع هذا بیماری در میان لشکر شیوع یافته هر روز جمعی راه عدم می پیمودند اگر دا
جبل و عذر بوده بملاحظه حمیت و غیرت دنیا درینولایت توقف نمائیم موجب
استیصال سپاه منصور و اختلال عظیمه امور دولت طریق صواب آنست که در وقت
بجهت صحوا لشکر بقوی عقل [illegible] ن علمنموده عنان عزیمت بصوب مراجعت

انعطاف و هیم اگر باقیخان بعزم تعاقب از پشت خندق بیرون آید عطف عنان نموده
بدافع او برداریم والا بسلامت کوچ کرده بتوفیق الله تعالی معلولان سپاه را بشهر
رسانیم که اگر مقدر الهی باشد مرتبه دیگر مکنون خاطر انور بر وجه جمیل جلوه گر اید القصه
در روز نهم شهر محرم الحرام اردوی گردون شکوه کوچ کرده از رودخانه خطب عبور
نموده فرود آمدند و درین کوچ ظاهر شد که ثلث لشکر ظفر اثر سقیم المزاج و بیمارند
و ثلث دیگر بلکه بیشتر از مشغله بیمارداری بیماران بهیچکار دیگر نمیتوانند پرداخت
تا بقتال و جدال چه رسد از مشاهده این حال عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته متحصل شد
که اگر فی المثل هفته دیگر در مراجعت تاخیر واقع شود احوال مردم اردو بنوعی مختل میگردد
که العیاذ بالله اصلاح پذیر نباشد و در انوقت هیچ عزیمتی از ایلی ان لائق و هیچ
تدبیری جهت اصلاح لشکر ازان صایب تر نمیبود بالجمله در روز عاشورا در کنار
آب خطب توقف نموده بلوازم تعزیت حضرت سید الشهدا اولی تشنگان
بادیه کربلا قیام فرمودند روز یازدهم العود احمد بر زبان آورده کوچ شد امرای چرچی بخدا ولی
مقرر شدند که از عقب لشکر آیند و روز بروز بلوازم حزم و احتیاط پرداخته شب
در موضعی اردو نزول نمایند و چون بیداران هشیار مغز بلوازم پاس و کشیک قیام
نموده از شبیخون دشمن ایمن بوده باشند و تا در الکاء مخالف باشند این قاعده را
از دست ندادند لحظه غافل نشوند و اردوی عظیم درین مرحله سه فرسخ را قطع نموده

فرود آمده بعد از لحظه از جانب امرای جنداول خبر رسید که سپاهی لشکر از جانب
مخالف نمودار شد آهسته آهسته پیش می آیند حکم گیتی مطاع نفاذ پیوست که اگر
سپاه مخالف بعزم جنگ پیش آمده آهنگ محاربه سازند عقب افواج قیام نموده
ما را خبردار کنند و اگر اوزبکیه رای جنگ نداشته باشند و بجهت حفظ حال خود
احتیاط سپاه مینموده باشند غازیان نیز محاربه در باقی گذاشته آهسته آهسته
خود را باردوی همایون رسانیده بقاعده که قرار یافته عمل نمایند بعد از اندک زمانی
خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه پیش آمدند و تیز عنانی کرده
خود را بغازیان رسانیدند و فیمابین نیران قتال اشتعال یافته و کار از ملاحظه و احتیاط
گذشته حضرت اعلی این حسین خان و بعضی از امرای قزلباش را بمحارست اردو
تعیین فرموده بفیروزی و دولت و اقبال سوار شده عطف عنان فرمودند و ترتیب [illegible]
را پیش فرستاده دست راست و دست چپ قول همایون از مردان کار و دلیران
معرکه پیکار استحکام داده علمهای ظفر و اقبال گشوده بمقاتله اعدا اشتغال شدند و
بعضی از امرا را بکومک لشکر چرخچی تعیین فرموده پیشتر فرستادند و قول همایون متعاقب
در حرکت آمد و چون قریب یک فرسخ و نیم از اردو جدا شده معرکه قتال نزدیک
شدند غازیان عظام یکی از بهادران اوزبک را که دستگیر شده بود آوردند
از تقریر او چنین معلوم شد که در وقتی که خبر کوچ کردن جنود قزلباش بباقی رسید

متفکر شد که آیا سبب مراجعت چه بوده باشد جمعی بجهت امتداد توقف حضرت
و تنگی آذوقه کرده گفتند که فرصت از دست نداده تعاقب ایشان می باید کرد و جمعی دیگر
از قبیل سفیدان و اتالیقان کار آزموده روزگار دیده قضیه حضرت شاه اسمعیل و شاهی بیگخان
اوزبک چنانچه مشهور و در صحیفه اعلی دهر مسطور است از مرو بیک منزل کوچ نموده و شاهی بیگخان
بی تابی کرده از قلعه بتعاقب بیرون آمده و سپاه قزلباش عطف عنان کرده فیمابین
محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه شیردل گشته شاهی بیگخان
بقتل رسید و محتملست که حضرت شاه عالیجاه خواهد باتمام همان معامله پیش گیرد و بجهت
مصلحت در تعاقب نمیدیدند بالاخره از غلو بهادران آن جنگجوی فوجی از لشکریان تعاقب
بیرون آمدند و بکنار آب رسیده فی الفور عبور کرده آماده قتال شدند و از جانب
نیز امرای عظام باین سانیه بجنگ مشغول گشته از جانبین داد دلاوری دادند
بکتش خان استاجلو که هراول چرخچی و پیش جنگ بود حملات دلیرانه نموده مخالفان را
تا کنار آب دوانیده از آب گذرانید و درین اثنا آوازه توجه موکب همایون شاهی بگوش
رسیده بکتش خان و بخت قلیخان شاملو با جمعی از دلیران لشکر فیروزی اثر باستظهار
لشکر قول از آب عبور نموده و در آنطرف آب معرکه رزم و پیکار گرم گردیده
تا غروب آفتاب بازار گیرودار گرم بود بعد از غروب نیر فیروزی اقبال نیز ظلال
شاهی نسیم ظفر و فیروزی رشته اعلام ظفر فرجام امرا و ملازمان موکب اقبال فرزند

بر لشکر مخالف افتاده تا هوا تیره و تار نشده بود غازیان مخالفان را تعاقب نموده سر و زنده
می آوردند در وقتی که مشاعل خورشید مماثل در اردوی همایون افروخته گشت خبر شکست
مخالفان رسید و حضرت اعلی کس بتقدیم نزد امرا فرستادند که چون شب میان آمد
احدی از غازیان در آنطرف آب توقف ننموده باز گردند و بعد از لحظه که خاطر از کید و غدر
مخالفان جمع گردید موکب همایون بجانب اردوی معلی حرکت نموده در دولتخانه
مبارکه نزول نمودند و تا چهار دانگ از شب گذشته متوجه دیدن سرها و اسیرها
بودند عبدالرحمن بی نامی از امرای معتبر اوزبکیه دستگیر شده بود چون بنظر اشرف
درآمد نام و نسب خود بیان کرد و همچنانچه عادت رضیه و خصایل مرضیه اشرف که با
گرفتاران بتخصیص جمعی که غایبانه طریق آشنائی داشته باشند بطریق مهمان عمل مینمایند
با او عمل نموده همان لحظه بند از دست او گشودند و خلعت خون آلود که در بر داشت
بیرون آورده خلعت پوشیدن عنایت فرمودند و سایر گرفتاران در همان شب
بیاسا رسیدند و از لشکر قزلباش سوی شریفجان بیک برادر محراب خان قاجار
کسی که نام و نشانی داشته باشد ضایع نشد و جمعی چنین تقریر کردند که اگر موکب همایون
بعد از محاربه مذکور مراجعت نموده بطرف بلخ کوچ میفرمودند باقیجان و اوزبکیه
را دیگر جرات توقف و قدرت محاربه نبود اما چون حضرت اعلی برای صاحب
عزم مراجعت جزم کرده بودند و بیماری در میان لشکر اشتداد یافته بود باحتمال

ظفر سخن بیهوده گویان طریق سلامت را از دست نداده فسخ آن نمودند و در عالم
سپاهیگری و رعایت حزم بانقدر فتح و ظفر از جای نرفته ترک قرارداد خاطر اشرف
نکردند ولی در آنوقت هیچ فتحی شایسته تر از آن نبود و قریب بنصف شب بود که امرای
نامدار از معرکه برگشته در خدمت اشرف زبان بتهنیت فتح و فیروزی گشادند و نوازشات
خسروانه سرافراز گشته باردوی خود بازگشتند و بنوعی که مامور بودند در کمال حزم و احتیاط
بخدمت جنداولی قیام مینمودند و اگر احیانا احدی از پیادگان و ضعفای لشکر در عقب
مانده بود همراهی آوردند و هر کس از بیماران فوت میشد در همانجا بنوعی که مدفن معلوم نباشد
بتدفین می پرداختند و بامرای جنداول التفات نفرموده بودند یوزباشیان و قورچیان عظام بطرف
دست راست اردو و جمعی بطرف دست چپ تعیین شده بود که نیم فرسخ بلکه کمتر میرفته باشند
که اگر اوزبکیه اراده نمایند که علی الغفله دستبردی کنند ایشان آگاه باشند مجملا آنچه لازمه
حزم و احتیاط بود مرعی داشتند و چون در آن چند روز نزول اجلال واقعه ضبط و نسق
که در باب نهب و غارت و اسر نمودن بود بر طرف شده و مردم غارتگر باطراف و جوانب
خصوصا شبرغان رفته آنچه می یافتند می آوردند اردوی معلی یکروز در پای قلعه توقف
نموده اکابر و اعیان و قاضی و مفتی و عظمای سکنه آنجا خود را نام نویس کرده مقرر شد
که بجانب عراق کوچ دهند هر خانه واری را یکی از اهل اردو سپردند که با شتران
خود حمل خراسان و عراق نمایند بیکطرفة العین قصبه با آن معموری ویران گشت و

بسیاری از نسا و صبیان بنذل اسر گرفتار آمدند کم کسی بود که اسیر اند خود همراه نداشت در مقام
نکته بخاطر رسیده که هرچند در سنین سابقه استطرادی بیان شده تکرار آن مناسب نمود
بر ضمیر منیر خردمندان تجربه کار و کارآگاهان روزگار پوشیده نماند که در سوابق ازمان
که سلاطین اوزبکیه بخراسان و خواقین روم بآذربایجان بقصد مملکت گیری بتاخت
و غارت می آمدند اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین جایز نمیداشتند و از بلاد شیعه اسیر نمیبردند
و لشکر قزلباش نیز هرگز باین فعل مذموم قیام نمینمودند در زمان سلطان مراد خان خواندگار روم
لشکر اروام و تاتار در آذربایجان و شیروان این شیوه در پیش گرفتند چنانچه در قضیه
تسخیر تبریز که از اطفال سادات که ذریت طیبه رسول هاشمی صلی الله علیه و آله اند
هر اسیر شده در استنبول بکوزه فرنگیه فروختند و در زمان عبدالله خان و عبدالمؤمن خان
پسر طایفه اوزبک نیز در خراسان این شیوه پیش گرفته در مشهد مقدس معلی
جمعی کثیر از ذریت طیبه حضرت امام الجن والانس و اشراف و علما و زهاد و ارباب
ناموس و فرزندان سپاهی و رعیت چندین هزار نفس اسیر شده در اقصی ترکستان
و ماوراءالنهر فروخته شده تا کابل و هندوستان رسید چون دنیا دار مکافاتست
و انتقام این قسم اعمال شنیعه اوزبکیه در مشیت حق تعالی که منتقم حقیقی است قرار یافته
بود بحسب اقتضای فلکی و حوادث آسمانی اغماض عین از این شناعت شده بتحریک
کارفرمایان قضا و قدر درین یورش چندین هزار نفس باسیر افتاده از اوطان جلا شدند

و بعد از آن نیز حکام استراباد دیگر را بجهت تادیب متمردان اوخلو و کوکلن که از ایلاتی
بحر نامی نذر اند لشکر کشیده بسیاری از آن گروه بی ایمان باسیری افتادند اما چون ارباب
تحقیق بدیده بصیرت و انصاف نگاه ژرف درین واقعه نمایند فی الحقیقه حضرت اعلی
شاهی درین ماده نواب ارباب هدایت و راهنمایان طریق اهتدی دریافته
اند زیرا که در میانه جنود ظفر ورود در قم رقیب و بندگی بر صحیفه حال اسیران مذکور
کشیده نمیشد و بطریق ایبادی واجب الاسر بایشان سلوک نمیکردند و چندین هزار از
نسا و صبیان در میان فرق شیعه و اهل ایمان نشو و نما یافته شعار مذهب حق پیش
گرفتند اکنون بر سر سخن رویم بالجمله از اندخود کوچ بر کوچ روانه شده حضرت اعلی در کمال
حزم و احتیاط و آگاهی در شدت گرما که از حرارت هوا قرص آفتاب در تنور فلک
بریان میشد قوشون و لشکر را بتانی برده در هر مرحله آنچه نهایت ملاحظه سپاهیانه
بود بجای آورده دقیقه فرو گذاشت نمیکردند در حوالی قتش جمعی از اوزبکیه بعزم دست برد
آمده بودند فوجی از قورچیان استاجلو که کراست و دست راست اردو معین بودند
باز خوردند قورچیان از نخوت و غرور از طریق حزم دور افتاده متفرق و بی پروا
میرفتند بعضی از اوزبکیه که از راه شبرغان بکراست الکا آمده بودند از غفلت ایشان
خبردار شده علی الغفله ریخته تا جمع شدن قورچیان و مدافعه قیام نمودن چند نفری از ایشان
بضرب تیر اوزبک ضایع شدند حضرت اعلی بو رشیبان آن طبقه را مورد عتاب و

و خطاب مدد آورده رقم اخراج بر کل آنجماعت و ایل و اویماق ایشان کشیده چند سال
مغضوب بودند تا آنکه در سفر آذربایجان و محاربات رومیه و تسخیر قلاع مردانگیها از ایشان
صدور یافته هر یک بکرات خدمات نمایان کردند تدارک آن تقصیر نموده بدستور
در سلک قورچیان انتظام یافتند اما همه وقت این طایفه بین الاقران بآن تقصیر معیوب
سرزنش الف و اقران اند بالجمله در چند کوچ بچکچکو رسیده قلعه آنجا را خراب کرده
با زمین هموار ساختند و از آنجا بمارو چاق آمده متوجه استحکام قلعه مارو چاق شدند
چون بظهور پیوست که نظر علی سلطان چغتای شاملو شایسته ضبط آن سرحد نیست او را تغییر داده
یوسف علیخان ولد محمود آقاخان که حاکم مشهد مقدس معلی بود تفویض یافت و بیرام
علی سلطان شاملو برادر او را نیز در الحدود الکا داده بکومک برادر تعیین فرمودند
و مایحتاج لشکر او از زر و سیورسات و ضروریات قلعه و آذوقه بر وجه لایق سرانجام
یافت و حکومت مشهد مقدس معلی بمحراب خان شفقت شد و در بیچه بکتش خان و ملک سلطان
پسرش رخصت یافته بمرو و محال متعلق خود رفتند و موکب همایون از آنجا متوجه دار السلطنه
هرات گشته بفیروزی و اقبال بآن بلده جنت مثال داخل شدند و در دار السلطنه مذکور
مسامع جلال رسید که با متحان لشکری بچکچکو فرستاده اراده دست درازی بسرحد خراسان
دارد و حضرت اعلی فوجی از عساکر منصوره را بر سر آنجماعت فرستادند و بایلغار رفته
بحدود و لشکر مسعود از هم پاشیده بفیروزی و اقبال مراجعت نمودند و الحق

درین سفر حضرت اعلی بنفس نفیس متحمل انواع شداید گشته عساکر منصوره زحمت بسیار
کشیدند و جمعی کثیر از هر طایفه بمرض اسهال تلف شدند چنانچه بسیاری از غربای لشکر و
مردم فرومایه که بیمار بودند در اشتر و استر بار کرده بمنزل رسانند از علم غیرت و بیم آنکه
مبادا او زنده بمرده گرفته کرده سر او را بر نهند هنوز رمق از حیاتشان باقی بود که در
خاک میکردند و تغسیل و تکفین بوجه شرع صورت نمی بست و ارباب اخلاص در رضا
جوئی و متابعت از احباب اندیشه نمیکردند القصه تا ده بیست روز که در هرات بودند هنوز
اثر آن حادثه عظمی باقی بود از مشاهیر متوفیات که درین سفر رخت بعالم عقبی کشیدند
سید بیک کمونه بود که از نقبای نجف اشرف و از زمان شاه جنت مکان در سلک
امرای بزرگ انتظام یافته مهردار مهر مبارک شرف نفاذ بود و سید محمد جداد در زمان
خاقان سلیمان شان در بغداد شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته بحکومت حله اقدام مینمود
و در رکاب مقدس آنحضرت در جالدران شهادت یافت و در زمان جلوس همایون
اگرچه در الکاء تولات و اسباب جاه و حشمت او تقصیری شده بود اما منصب مهرداری
و قرب ظاهری داشت دیگر ابراهیم خان والی لار که در منزل اللهوردیخان بطریق مهمان
معزز و محترم میبود بیمار شده بمرض اسهال رفت دیگر قاسم بیک بیاول باشی قورچی شاملو
که از معتبران آن طایفه و در سلک مقربان بود دیگر میرزا یعقوب دست غیب که از
سادات شیراز و مصاحب الولایت بود بمرض گرفتار آمده در هرات از عالم رخت

دیگر مولانا قوسی شوشتری که از افاضل سخن سنجان نادره کار بود نهال عمرش بصرصر اجل
از پای در آمده در اندخود مدفون گشت القصه از هر طبقه و هر طایفه جمعی را که عدم نمودند از
اطناب اجتناب نموده زبان قلم را از تعداد کشیده و نوشت رحمة الله علیهم وعلی جمیع اهل
الایمان والایقان **ذکر مراجعت خسرو آفاق از خراسان بصوب عراق و بمقر دولت ابدی پیوستن**
چون رایات نصرت آیات از سفر بلخ مراجعت نموده در دار السلطنه هرات نزول
اجلال واقع شد چند روز جهت نظم و نسق معاملات توقف نموده از آنجا بمشهد مقدس
تشریف بردند چند روز در مشهد مقدس بانجاح مطالب و بمراعات حکام کرام
و صواحب و اعیان پرداخته همگی را بنوازشات خسروانه و خلع فاخره شاهانه خوشدل و
سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمودند و دو سه روز در آستانه مقدسه
متبرکه اوقات شریف صرف نسق سرکار آستانه و انجاح ملتمسات سادات
و خدام و ارباب وظایف و سایر مهمات آستانه نموده از آنجا عنان عزیمت بجانب
عراق منعطف ساخته روزی چند در الکه رادکان خیمه اقامت نصب نموده بسیاری از خوانین
عظام و ملازمان خاصه شریفه پرداخته چند روز در الکه خود ببنای شکار سرور افزای خاطرها
بودند و جمعی که درین سفر خدمات شایسته بظهور آورده بودند بانعامات سرافراز گشته
جمعی که در خدمات مقصر بودند از ملازمت اخراج شدند و بعد از فراغ از آن امور از راه
خبوشان شکار کنان رهگرای کنهایان بویی و ابا یغرق از راه خنیک بسطام روانه

نمودند

نمودند و خود با معدودی از ملازمان رکاب اشرف بالکای درون تشریف برده بینک
و بدقلعه درو مهمات انجا رسیده شاه علی سلطان غلام خاصه شریفه میر جمشید کنک را
برتبه والائی ایالت و خانی سربلند گردانیده حکومت الکا درون را باو عنایت فرمودند
و خاطر از مهمات انجا جمع فرموده در الکا خوار باردوی گردون شکوه ملحق شدند و
سلاطین زادهای اوزبکیه را با یار محمد میرزا و رفقا رخصت قزوین دادند که در محالی که
باغستان شفقت شده ساکن گردند و از راه سیاه کوه بکاشان آمده مردم کاشان
شهر را چراغان کردند و تا سه شب صحبت چراغان گرم و روشنی افزای طربخانه خوشدلی
بود و از انجا متوجه دار السلطنه اصفهان گشته بفیروزی و اقبال در مقر دولت ابدی
الاتصال نزول اجلال فرمودند و فصل طرب انگیز پاییز و زمستان را در دار السلطنه
مذکور بعشرت و سرور گذرانیده داد فراغت و خوشدلی دادند از سوانح آمدن
ایلچی از جانب شاهی بیک خان حاکم قندهارست از امرای سلسله پادشاه والاجاه
محمد اکبر شاه فرمانفرمای هندوستان و عرضه داشت اخلاص آیین بپایه سریر اعلی نوشته
اظهار اخلاص و دولتخواهی و نیکو بندگی کرده نفایس امتعه و پیشکشهای لایق ارسال داشته
بود و بندگان حضرت اعلی ایلچیان او را نوازش فرموده عطایای ارجمند ارزانی داشتند
ذکر احوال باقیخان بعد از معاودت موکب ظفر نشان : از تقریر آوردین حسین بظهور
پیوست که در وقتی که میانه لشکر فیروزی اثر قزلباش و اوزبکیه جنگ چنانچه تحریر پیوست

محاربه واقع شده علم از جانب عساکر نصرت نشان بوقوع پیوست و خبر شکست
اوزبکیه بباقیخان رسید مضطرب گشته بمافقت اراده نمود که مسالک طریق
فرار گشته بکنار ماوراءالنهر رود و بعضی ریش سفیدان آتالیق روزگار دیده فرزند را
مانع آمده روز دیگر معلوم گشت که موکب معلی پادشاهی بجهت اشتداد بیماری لشکر
عازم خراسان شده از منزل کوچ کرده اند خاطر او اطمینان تام یافته کلاه شادمانی بر آسمان
انداخت چون در صحیفه تقدیر ایزدی مرقوم گشته بود که باقیخان چندگاه در آن ولایت
علم اقتدار افراشته کامروای دولت گردد چنین حادثه عظمی باین آسانی از او دفع شده
اسباب دولتش روی در ازدیاد نهاد و بعد از معاودت موکب معلی چون جمعیت
لشکر روی داده بود اراده یورش بدخشان که از بیم اوزبکیه در مغولهای کوهستان
خزیده بودند از هر گوشه سر برآورده فراهم آمدند و بدیع الزمان نامی از نژاد خواجهای
احرار که نواده دختر شاه سلیمان والی بدخشان بود خود را والی ساخته معاودت اوزبکیه
از آن ملک برآمده درین دو سه سال که میانه اوزبکیه فترت بود آن ولایت در حیطه تصرف
میرزای مذکور و سپاه جغتای بود چون باقیخان بدان ولایت رسید بدیع الزمان میرزا
وقت جنگ صحرا در خود ندیده بقلعه متحصن شدند بدخشیان اکثر با او بیوفائی کرده تفرقه و پراگندگی
در میان ایشان افتاد عاقبت الامر باقیخان بر قلعه مستولی شده بدیع الزمان میرزا را بدست
آورده از پای درآورد و آن ولایت را بیکی از امرای معتمد سپرده در خلال این احوال

بعضی امرا که با او مقصد غدری داشتند بیاسا رسیدند شرح واقعه آنکه چنین مذکور شده
که در حین توجه رایات جلال بعضی امرای اوزبکیه که بباقیخان بد ظن بودند در بلخ با یکدیگر
مواضعه نموده اراده کرده بودند که او را ضایع کرده بجانب جهانگیر خان میل نمایند
بعد از خبر مراجعت موکب همایون از آن داعیه باز آمده اند اما یکی از اهل مواضعه اظهار در تجاهر
کرده نزد او زبان باظهار این راز گشوده بود درین وقت که خاطر او از توجهات لشکر
بیگانه جمع شده مهم بدخشان نیز حسب دلخواه سرانجام یافت در مقام دفع بدخواهان
درآمد و امرای اوزبکیه را که داخل اهل مواضعه بوده اند ببهانه کنکاش جمع نموده جمعی از دولتخواهان
و فدویان را در کمین باز داشته در اثنای محاوره عتاب و خطاب آغاز نهاده اظهار
امنعقده نمود آن جماعت انکار کردند شخصی که کشف این سر نموده بود با ایشان مواجهه شد
حلم بگرفت و کبر آن جماعت صادر شده بما لحظه سی چهل نفر از اوزبکیه که اسم و رسمی داشتند
بیاسا رسیدند و در عوض آن جماعت تربیت کردهای خود را تعیین نموده بکامروائی
و اقبال بجانب بخارا عود نموده دیگر باره چمن دولتش سرسبزی آغاز نهاد و کلدی
محمد خان قزاق که در تاشکنت لوای استقلال مرتفع گردانیده بود علما و ریش سفیدان
دولت او بجهت تقویت مذهب تجویز مصالحه کرده ایلچیان بخدمت باقیخان
فرستادند و باقیخان همیشه در اندیشه ولایت تاشکنت بود که بجهت کیفیت از تصرف
قزاق بیرون آورد اما از بیم صولت و سطوت سپاه قزلباش تن بمصالحه داده با او مصلحت

وقت صلحگونه کرده اما همواره از شکوه و سطوت قاهره شاهی و علو ازدحام
لشکر ظفر پاش که در سفر بلخ مشاهده نموده بود اندیشه‌مند شده اظهار می‌نمود که عنقریب
شاه والاجاه لشکر بدین دیار خواهد کشید و لافهای گزاف که پیش ازین میرزد ترک نموده
زبان در کام ادب کشیده با امرای سرحد خود تحریک نمود که با امرای عظام مرو و ماروچاق
و هرات خصوصیت و آشنائی نمایند که با یکدیگر ترک خصومت کرده متعرض ملک یکدیگر
نشوند و مانع آمد و شد تجار و قوافل نگردند امرای عظام حقیقت بپایه سریر اعلی عرض نموده
از موقف جلال نیز حکم همایون بنابر ترفیه حال رعایا صادر شد که تا نهضت موکب همایون
بدان طرف واقع نشود در امنیت و استقامت سرحد کوشیده ابواب آمد و شد تجار
و مترددین مسدود نسازند و دو سه سال بین الجانبین منازعه روی ننمود و دست درازی
از طرفین واقع نشد و ولایت خراسان منزوی دولت قاهره مهبط امن و امان
بود اما در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت که بعد از اصلاح حال لشکریان و آسودگی
سپاه ظفر پناه دیگر باره یورش بلخ اتفاق افتاده بعون عنایت الهی درین مرتبه مکنون
خاطر انور بر حسب دلخواه صورت ظهور یابد و باقیجان نیز پیوسته مترصد و منتظر انتهاز
بود بر حسب تقدیر در سرحد بغداد و آذربایجان بعضی قضایا بارومیه دست داد که توجه
موکب همایون بآن طرف اولی و الزم نمود چنانچه در وقایع سال آینده مرقوم کلک
بیان میگردد و همه باقیجان بعد از استماع این خبر تزلزلی که از خوف نهضت همایون داشت

زایل شده اطمینان تمام یافت و بفراغ بال بر وساده دولت و اقبال تکیه زده بعشرت
و کامرانی مشغولی داشت تا آنکه زمانه غدار چنانچه عادت اوست زیاده ازین تاب
اقتدار او نیاورده چنانچه میرزبان الهام بیان اشرف گذشته بود مکافات کفران نعمت
عبدالله خان و نا انصافی که درباره بازماندگان سلسله او کرده بلکه اینها نیز از ملک
موروث محروم ساخت بدام اجل گرفتار آمده در سنه ثلث عشر و الف از دار
فانی بعالم باقی انتقال نمود   اجل خانه عمر بزد و شکست   که از تخت بر تخته انداختش

ذکر ره آفتاب عالم افروز بر اقلیم زمانه

گشت فیروز زمانه کرد آهنگ طرب ساز   در عشرت بروی خلق شد باز بهم پیوسته
شد عید شب و روز نوید عیش و عشرت داد نوروز   زمین گستر و مهد خسروانی   گیتی را
صلای شادمانی   شمیم نوبهاری عطرسا گشت   هوای گلستان بهجت فزا گشت
نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تتار عطربیزی آغاز نهاده نکهت ریحان مشام خوشدلی
و دلگشائی گردید کوس نوروزی صدای بهجت فزای جهان افروزی در نه رواق سپهر
انداخته صلای عشرت و شادکامی بگوش هوش عالمیان در داد اغنی خورشید عالم آرا
که گشت نشین فلک چهارم است در روز جمعه هفتم شهر شوال احدی عشر و الف از آرامگاه حوت
بشرفخانه حمل خرامیده لوای شوکت و اقتدار از مشرق ارتفاع آسمانی یافت چنانچه انوری

تازه بدید آمد ابواب انبساط و شادکامی بر روی خلایق گشوده گشت شهریار رزم جوی بزم خوی
برسبیل معهود و رسم معتاد در دار السلطنه اصفهان بزم آرای محفل نشاط گشته زرجب
فرمان در باغ نقش جهان مجالس بهشت نشان مرتب گردید و اسباب چراغان مهیا و آماده
گشته چراغهای شگفتگی افروختگی پذیرفت   زبس شمع در مجلس افروختند   دل روشنان
فلک سوختند   دران بزم روشن چو خورشید و ماه   سهی لعبتان مرصع کلاه   خرامان
سهی مجلس آراستند   مسرت فزودند و غم کاستند   القصه یک شبانه روز سپاهی و رعیت
داد عیش و شادکامی داده شهریار انجمن آرا بعواطف خسروانی طرب افزای خواطر
بودند از سوانح بهجت افزا که درین سال همایون فال بظهور آمد موجب ازدیاد عشرت
و شادکامی گشت آنست که حضرت واهب بهجت الکلیل سعادت و زینت افزوده
و بختیاری و افسر سلطنت و شهریاری را دری گران مایه که بدستیاری غواصان موهبت
الهی از بحار فضل نامتناهی بر ساحل ظهور آمده زینت افزای دیهیم فرزندی حضرت
اعلی شاهی عطا فرموده در ساعت مسعود آن مولود عاقبت محمود از کتم عدم قدم بعرصه
وجود نهاده و از خلوص عقیدت و غلامی حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بامام قلی میرزا موسوم گردید امید که در سایه تربیت و ظل عاطفت شهریار بسعادت پرواز
اعنی والد والاکبر نشو و نما یافته رضاجوی خاطر مبارک آنحضرت باشد ذکر بدست
در آمدن قلعه نهاوند بدستیاری جنود ظفر نمون همبروی دولت ابد پیوند از سوانح اقبال که در اوایل

این سال بظهور پیوست بدست در آمدن قلعه نهاوند است که خاقان اعلی در ایام فترت و آغاز
جلوس حضرت اعلی شاهی چنانچه در طی وقایع آن سال مرقوم کلک بیان گردیده
در قصبه نهاوند توابع همدان که بقلعه و علیشکر مشهور و مسکن بسیاری از طوایف قزلباشیه است
ترتیب داده بمحافظان تعیین نموده علوفه و مرسوم ایشان را از خزانه بغداد میداد بعد از آنکه
حضرت اعلی و سلطان مرادخان خواندکار روم صورت صلح روی نموده چون شرط شده
بود که در حین انعقاد الصلح الخیر در تصرف منسوبان طرفین بوده باشد کما کان مستقر بوده از بی
تعرضی نرود مرجهت قریب یازده سال آن قلعه در تصرف رومیه مانده از طرف بنا
بر ترابط عهد و پیمان متعرض آن نمیشدند اما بر طبایع حکام قزلباشیه که در الکه و داق
داشتند بغایت گران بود که رومیه ده روزه راه از مساکن ایشان گذشته قلعه بکور
که وسط معموره قلمرو علیشکر ملک عراق عجمست آمده شده نمایند مکرر احمیت بوزرا و ارکان
دولت پادشاه روم اعلام شد که بودن اینها ردیوار درین میان بالاخره موجب
فساد و قصور میان مصالحه و اتحاد است و عنقریب از جهلای طرفین امری صادر میگردد
که موجب اختلال امر مصالحه باشد اگر فی الواقع بعهد و پیمانی که فیمابین وقوع یافته راسخند
اولی آنست که آن قلعه خراب شود رومیه بنابر سستی پیمانی قبول این معنی نکردند بعد از
فوت سلطان مرادخان که برادرش سلطان محمد خان پادشاه شده در مملکت روم اوباش
و سید و لنتان هر طبقه سر فتنه و شر و فساد بر آورده خود را جلالی نام نهادند چنانچه در طی احوال

جلالیان مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد باعمال ناصواب اقدام مینمودند باشایان وعساکر سرحد
نیز شیوه جلالیان پیش گرفته علامت بغداد بخود سرحاکمی را که از جانب پادشاه بود بیرون کرده
ازین احدهای را از اقایان بغداد بر خود حاکم ساخته علوفه علامت نهاوند را که از بغداد داده میشد
باز گرفتند وبعضی از الجماعت بجهت باز گرفتن علوفه ومرسومات پراکنده گشته بعضی دیگر
حصار نهاوند را بنا خود ساخته سر بطغیان بر آوردند ومتعرض حال خلق الله گشته روز
بروز در طغیان وبی اعتدالی افزودند امرای عظام آن سرحد حاکم بغداد را از اطوار ناهنجار
آن طایفه اخبار نموده از انجانب محمد اقای قپه سقل بامارت ایشان منصوب گشته
روانه نهاوند شد سکنه قلعه تمکین او نکردند مع هذا اموال واسباب او را غارت کردند
محمد اقا استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده از منسوبان این استان استمداد نمود از موقف جلال
منشور عاطفت وافضال مشتمل بر نصایح پادشاهانه باسم الجماعت شرف صدور یافت که ترک
نافرمانی کرده پیرامون عصیان وبیدولتی نگردند وحسن خان حاکم قلمرو علیشکر وامرای آن
سرحد بامداد محمد اقا مامور شدند قبل از ورود آن منشور جمعی از مردم حشام الحوالی ورعایای
محال قریبه قلعه که از فساد ایشان بجان رسیده بودند هجوم نموده عازم آن شدند که آن گروه
را از حصار مذکور بیرون کنند والجماعت بمدافعه قیام نموده فیمابین نایره شورش واشوب
اشتعال یافت حسن خان جهت اصلاح انحال وامداد محمد اقا متوجه انصوب شد درین
شورش وغوغا محمد اقا ترک حکومت کرده وسلامت روی غنیمت شمرده سر خود گرفت

از زمره سکنه حصار ولی بیک وامیر یار شعار شاهی سیونی ودولتخواهی این دودمان ظاهر
ساخته برجی از بروج قلعه را که در تصرف او بود بدست بیرونیان داد ورعب ازین حال خبر دار گشته
بین الفریقین جنگ وجدال بوقوع پیوست وسردار الجماعت با چندی نفر بقتل رسیده قلعه
بدست بیرونیان در آمد درخلال انحال حسن خان بپای قلعه رسیده بقیة السیف را امان داده هر کدام
بطرفی رفتند وقلعه خالی گشته حسن خان حسب الامر الاعلی بتخریب آن پرداخت ووقوع انحال
که احدی را در خیال نبوده باعث آن شد که عنقریب امر مصالحه اختلال پذیرفت واراده
یورش ایچ را که در خاطر انور بود ودر باقی که اشته بمضمون انتقال که ز اب جورد ماهی خورد
خیزد نهنگ آن بلا بار پاستیز دی با اختیار سواد دربایجان وقوع یافت بنوعی که در ذیل
مرقوم میگردد

ذکر یورش جهانگشای بجانب اذربایجان وفتوحات عظیمه قلاع وبلادی که در این سال روی داد

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن سخن سرائی نوای دلگشای فتح اذربایجان وباعث توجه موکب
ظفر نشان زاید ان مملکت زینت بنیان بدین اهنگ میسر اید که چون بمیامن تاییدات الهی وبیروی
دولت شاهنشاهی عرصه دلگشای ملک ایران از خس وخاشاک ارباب طغیان پاک کرده خاطر اشرف
همایون فی الجمله از ان امور فراغت یافت همواره شعله غیرت در کانون ضمیر انور زبانه کشیده
نهضت بهمت والا بود که ممالک شیروان واذربایجان که معظم ملک ایرانست واز حوادث
روزگار بتصرف سلاطین روم در آمده بخصیص دار السلطنه تبریز که از بلاد مشهوره آفاق و
تختگاه فرمانروان والا شکوه ایران بوده در عهد دولت همایون بدستور سابق در حوزه

تصرف ایشان در آید و هرگاه از نمود حکایات بر زبان میگذشت بعضی از دولتخواهان و
دانان بساط اگهی بنابر عافیت طلبی از شکوه و جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی جاه سلطان
روم سخنان حکیمانه مذکور مجلس خلد آیین نموده منازعه و مجادله با عظمای روم صلاح دولت قاهره
نمیدانستند و آتش عزم همایون را بترشح کلمات موعظت آمیز فرو نشانیده در تسکین نایره نزاع و
جدال میکوشیدند و ظهور این مطلب علیا مقتضای وقت مکنون ضمیر منیر ملک آرا بود لیکن
چون فیمابین صورت صلحی روی نموده بود بر حسب آیه کریمه از نقض
عهد و پیمان احتراز نموده خار انگیختن دامن عزم همایون میگرفت و منتظر لطیفه غیبی بودند چون
حصول این مدعا بقلم تقدیر در لوح قضا نگارش یافته بود اسباب آن بدستیاری کارکنان
عالم غیب سرانجام می یافت و از مستوحات الطاف غیبی مقدمات بظهور پیوست که نهضت
همایون بدان صوب لازم آمد و توضیح این که در زمان تحریر پیوست اجاره و اوباش روم و بیدولتان
اکراد بر شورش و فساد بر آورده دماغ هر یک را سودای خودسری شوریده داشت پاشایان
و حکام سرحد بشیوه جلالیان اظهار عصیان و طغیان نموده با ایشان پیوسته از طرف نیز سلوک
ناهنجار پیش گرفته بی ادبیها از ایشان بظهور می آمد چنانکه احمد پاشا که در وان فرمانروا بود
تاجری را از تجار خاصه شاهی گرفته بطمع مال بقتل آورده مبلغهای کلی مال خاصه شریفه را متصرف شد
در شیروان نیز ملازمان اشرف را که بجهت خریداری اسیر و جوارح بطرف داغستان رفته بودند
گرفته اموال ایشان را غارت نمودند و حضرت اعلی تحامل از آنها ظهور نموده بتغافل پادشاهانه میگذرانیدند

مکرر اعمال قبیحه پاشایان سرحد بپادشاه روم و وزرای اعظم اعلام شده نتیجه بر آن مترتب
نگشت و در سلوک ناپسند اصرار نموده بفرمان پادشاه خود عمل نمیکردند مجملا افعال ذمیمه
مردم سرحد از اعتدال تجاوز نموده بسرحدی انجامیده بود که زیاده از آن تاب تحمل مقتضی غیرت
شاهانه و حمیت پادشاهانه نمینمود در خلال این احوال میانه غازی بیک کرد که از اولاد
شاه بخشیان دلبلانست و میانه رومیان منازعه پدید آمده او قلعه قارنیاق را که در حدود سلماس
است استحکام داده اطاعت بیگلربیگی تبریز نمیکرد علی پاشا که درین هنگام بجای جعفر پاشا بیگلربیگی
شده بود بجهت تنبیه و تادیب غازی بیک و متمردان اکراد لشکر تبریز و ایروان و نخجوان را
جمع نموده بر سر ایشان رفت غازی بیک خان ابدال پسر خود را بپایه سریر اعلی فرستاده
استمداد نمود بخاطر فیض مظاهر اشرف رسید که چون رومیه بواسطه طغیان ایشان نفاق
ریخته با قزلباش در کل مواد تخصیص در تخریب قلعه نهاوند بد مظنه شده اند و در هنگام
فرصت بالقوه را بفعل آورده عذر نمی پذیرند درین صورت مملکت آذربایجان و شیروان را
که ملک موروث همایون ماست در تصرف جمعی بیدولتان جلالی که با پادشاه خود هم عاصی اند
گذاشتن و فرصت از دست دادن بشیوه خردمندان نیست اگر درین چند روز که بیگلربیگی و
عسکر تبریز بر سر اکراد رفته اند و در قلعه کسی چنان نیست یورش همایون بر سبیل ایلغار بتبریز
اتفاق افتد و قبل از مراجعت علی پاشا بتبریز رسیم محتمل که قلعه بسهولت بدست آید و صورت
مقصود که فتح مملکت آذربایجان و شیروان است باحسن وجهی چهره نماید و این اشاره

غیبی بابا دولتخواهان ساحت اقبال و محرمان حریم عز و جلال درمیان نهاده، قرعه مشاورت
درمیان انداختند چون مکرّرا امتحان شده که آنچه در امور دولت بر زبان صدق بیان جاری گشته
و دل الهام پذیر تصدیق آن کرده بی شایبه ریب و گمان سمت وقوع یافته و درین ماده ضمیر صفا
آیین اشرف که مرات صور غیبی و تجلیات لاریبی است گواهی میداد که خبر غریب این سخن بتعبیر
پیوسته علی اسرع الحال بدین مطلب علیا فایز و کامروا میگردند لهذا از رای صایبه دولتخواهان
بدلالت ملهم اقبال و تحریک کارفرمایان حوادث روزگار بامضای این عزیمت قرار یافت
جناب مولانا جلال منجم یزدی که همیشه در تعیین ساعات و ملاحظه دقایق و درجات زمان طالع
ازسهم الحوادث فلکی مصون و اختیارات طبع وقادش کتاب تقدیر بمضمون آن ساعتی
سعد که سعود ناظر و از عیوب نحوسی مبرا و با کواکب طالع همایون موافق بود اختیار نموده بخت
بجهت اشتباه شهرت داده اند که فرنگیه لشکر بر بحرین فرستاده اند و رایات جلال جهت
دفع فرقه ضلال متوجه فارس است بعد از چهار پنج روز که این خبر در اطراف و جوانب
اشتهار یافت مذکور ساختند که قاصدی از الله وردیخان حاکم فارس رسید که فرنگیه
فسخ آن عزیمت نموده اند و احتیاج بنهضت موکب جلال نیست حضرت اعلی فرمودند که چون جمعی
از ملازمان موکب اقبال که حاضر اند مستعد سفر شده اند مدتیست که هوس سیر و شکار
مازندران بهشت نشان در دل جای دارد بجانب مازندران میرویم که چند روزی در آن ولایت
دلگشا عشرت پیرا کردیم و از محرمان سرادق سلطنت سوای حاتم بیگ وزیر و علیقلیخان شاملو

والله قلی

والله قلی قورچی باشی قاجار و بسطام آقا احدی ازین کنکاش اطلاع نداشت و بخاطر هیچکس خطور نمیکرد
که ایمعنی در نیوقت از قوت بفعل آید از غرایب حالات آنکه در آنروز که در اصفهان این مقدمه
تمهید می یافت در همانروز در تبریز مولانا صبوری منجم تبریزی از شهر بقلعه رفته بوده که وکیل
پاشا را که در قلعه تبریز مانده بود ملاقات نماید وکیل از و تفحص نموده که خبر آمدن پادشاه
قزلباش بتبریز بچه نهج مذکور میگردد و او چون خبری نداشته گفته که این خبر در شهر نیست
شما از چه کس شنیده اید وکیل گفته که چنین گوش زد من شد اما قایل را نمیدانم لحظه این گفتگو
بموجب اتفاق دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی در میان بوده درین باب
تفأل کرده اند از مولانا صبوری منقولست که بعد از تفأل در صفحه یمنی این مقطع آمد بیت
عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ : بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است : مجملا تسخیر
آذربایجان و شیروان پیش نهاد همت والا گردیده بتاریخ هفتم شهر ربیع الثانی اثنی عشر و الف
بساعتی که اختیار شده بود پای همت در رکاب سعادت و اقبال نهادند و از دارالسلطنه
اصفهان بیرون رفته یکشب در قریه دولت آباد برخوار و یکروز در کاشان اقامت داشتند
از آنجا ایلغار کرده به سه منزل بکدبود قزوین رسیدند در آنجا حقیقت نهضت همایون بصوب
آذربایجان بملازمان رکاب اشرف ظاهر گردید و امیرگونه بیگ قاجار که داروغه قزوین
بود حکم شد که با غلامان و قورچیان که در آنجا بودند زود در موکب ظفر قرین پیوندند و کس
نزد ذوالفقار خان حاکم اردبیل فرستادند که با لشکرهای آن طرف که نزد او حاضر باشند

برسبیل استقبال بسانج آمده در آنجا برکاب اقدس ملحق گردد و از جوه دو قوتوین ایلغار نموده شش
روز بتبریز رسیدند و صبح روز دوازدهم بشهر داخل شدند علی پاشا قاریناق را قبل صلح از عارف بیک
گرفته بود اما هنوز در آن حدود بود و مردمی که قلعه تبریز بودند اصلا خبر نیافتند و در آن روز که داخل شهر
میشدند صبح بکار و انزوای شبلی رسیدند چند نفر از رومیه که در آنجا بودند و از عالم بیخبر بهمان ساعت
خبردار گشته یکیک اجل گرفتار آمدند و چون بقریه فهوسفنج که از آنجا تا شهر سه فرسخ است رسیدند
رعایا و مردم آن موضع را چشم بر فوج قزلباش افتاد فی الواقع الحق شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته
بی اهمال از تشریف قدوم حضرت اعلی خبردار کردند تا جهای دوآزده ترک حیدری را که از خوف
رومیه زیر زمینها و نهانخانها پنهان کرده بودند بیرون آورده فرق مباهات خود را بدان
افسر گرامی آراسته هر کس از رومیه در آنجا بود بقتل آوردند و پیش پیش چاوش منصوره افتاده
صدای بهجت افزای الله الله که شیوه و شعار طایفه رفیعه قزلباش است باوج آسمان رسانیدند
و از آنجا جناب الامرا الاعلی حیبی تیسته رفتند که اگر فرصت یابند خود را بقلعه اندازند گروهی از اهل
قلعه بیرون آمده در میدان و بازار بسودا و معامله مشغول بوده اند غلغله و نشاط اهل تبریز بگوش
ایشان رسیده تصور نموده اند که اجامره و اوباش سر صدا از خالی بودن شهر و قلعه خبر یافته
بطمع مال و غارت اموال آمده اند احتیاط کرده متعارض وصول مقدم الجیش خود را بقلعه انداخته
دروازه را بستند و اهل تبریز از آمدن لشکر قزلباش و موکب مسعود شاهی خبر یافته اکثر در
سر خیابان بسعادت رکاب بوسی فایز گشته از غبار سم سمند جهان پیما که سالها چشم امید

بران داشتند روشنائی دیده بینا حاصل کردند اما شهر شهره تبریز طرفه ویرانه در نظر آمد زیرا
که در سالهای پیش که بلده تبریز متصرف رومیه در آمده از تبریزی خالی بود رومیه در ویرانی جاها
عمارات عالیه شهر دقیقه فرو گذاشت نکرده بودند اگرچه در تمادی بیست سال که آن ملک در دست
رومیه ماند جمعی غارت زدهای بیضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده بقدر جمعیتی شده بود اما
از هر صد خانه یکی بزیب و زینت یکخانه چنان نشده بود که نسبت از حالات اول بهم رسیده باشد
مولانا وقوعی تبریزی این بیت را در خرابی شهر بسیار خوب گفته اگرچه در صفحه اول در طی وقایع آمدن
عثمان پاشا و گرفتن تبریز این بیت تحریر یافته چون اینجا مناسب تر بود از تکرار نیندیشیده مرقوم
ساخت بیت وقوعی گر نیابد تسلی در عدم میرد به ورنه ** دلم از حسرت تبریز و ویرانی تبریزت
القصه چون موکب مقدس بشهر رسید و محافظان دروب قلعه را مسدود ساخته بودند و در
میان شهر منزلی که قابل نزول اجلال همایون باشد نبود بتشریف غازان تشریف برده در آنجا
نزول فرمودند و مردم الولایات از شهر و نواحی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده از طایفه
رومیه هر کس در شهر بود گرفته بپایه سریر اعلی آورده بقتل رسانیدند و بعضی ملطفه که بمیان داد از جانب
تختش پایندیلی آنکه بنظر همایون رسانده مقتول ساخته سرهای ایشان را بنظر اشرف در می آوردند
و الحق تبریزیان در این باب بنوعی مبالغه نمودند که جمعی را که در عرض بیست سال با تبریزی وصلت کرده
دختر تبریزی در خانه داشتند و از او فرزندان بهم رسیده بود پدر و برادر و اقوام دختر
قرابت سببی را منظور نداشته ایشان را از زوجات و فرزندان جدا کرده بقتل میرسانیدند

و محبان اهل بیت و دوستان خاندان صفویه که چندین سال بود تقیه زندگانی میکردند علانیه
شعار محبت اهل بیت طیبین و طاهرین ظاهر ساخته غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان رسانیدند
و آنچه نهایت اخلاص و نیکوخدمتی بود از ایشان بظهور پیوست

ذکر محاربه حضرت اعلی و ملازمان درگاه معلی با پاشا و رومیه تبریز و ظفر یافتن بعون عنایت خالق الارض و السما

فارسان مضمار
سخن سرائی کمیت جهان پیمای قلم را در جولانگاه معارک حدیث آرائی بدین آیین بجولان در
می آورند که در حینی که موکب جهان گشای شاهی بعون الطاف الهی داخل شهر تبریز شدند
روز اول جماعت رومیه که در آنجا بر است قلعه مانده بودند بتصور آنکه اجامره و اوباش سرحد
نخجوان بسبب غارت با مردم دلیری و جسارت کرده اند قاصدی نزد علی پاشا فرستاده
او را از آن حال خبردار گردانیده پاشای مذکور این قضیه را سهل و آسان انگاشته عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف داده در اخذ و لشکر نخجوان و ایروان از اردو جدا شده بالکای خود رفته بودند
چون ادبار بان طایفه روی آورده پیمانه حیاتشان از باده اجل لبریز شده بود دیده غفلت دیده
دید بصیرت ایشان را پوشیده از طریق حزم و احتیاط دور افتادند و در کمال غرور روی بجانب
تبریز آوردند دیگر قاصدی از جانب قلعه بدیشان رسید که معلوم باشد که ذوالفقار خان حاکم
قلعه اردبیل با لشکر خود آمده در آمدن کمال حزم مرعی دارند علی پاشا از این خبر اندک متامل
گشته با جلیل پاشا و محمود پاشا که رفیق او بودند و عظما و ریش سفیدان لشکر در حرکت
و سکون مشورت نمود و چون اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان بالتمام در قلعه تبریز بود

و اعتمادی

و اعتمادی بر قلعه داری سکنه قلعه نداشتند همگی متفق اللفظ مبنی آمدن را صواب شمرده
از آن خبر بیحسابی نگرفته با چهار هزار کس که همراه داشتند کوچ کرده پیش آمدند روز سیوم
نزول قلعه بتحقیق پیوست که حضرت اعلی شاهی بنفس نفیس نهضت فرموده اند قاصد دیگر فرستاده
علی پاشا را از نزول موکب همایون خبردار گردانید پاشای مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته
از غایت تهور و دلیری با کمال سخافت و بیعقلی بتبریز آمده در موضع صوفیان که شش
فرسخی تبریز است فرود آمد و حضرت اعلی نیز چون از کسان آگاه دل بتحقیق حال پاشا و لشکریان
فرستاده بودند و ایشان حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر را معلوم نموده متعاقب
یکدیگر خبر رسانیدند تا آنکه مشخص شد که بصوفیان رسیده آماده حرب و قتال اند و
از جرات و دلیری پاشای مذکور که چنین بی باکانه پیش آمده جای تعجب بود اگرچه در موکب
ظفر قرین نیز درین هنگام زیاده از پنج شش هزار کس نبود اما مقابله نمودن او با پادشاه
ملک عجم و مسندآرای اورنگ جم با آن قلت سپاه و کمی لشکر و عدم استعداد از
عقل دور مینمود بالجمله چون تحقیق پیوست که رومیان بصوفیان رسیده اند در شب
رایات جلال از شنب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع
حاجی حرامی که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند صبح روز دیگر ذوالفقار خان را چرخچی لشکر
ظفر اثر فرموده بمقابله رومیان فرستادند هر چند مهم ایشان مجرد توجه یکی از اعاظم امرا و
فوجی از دلیران لشکر ظفر اثر بکفایت مقرون مینمود و احتیاج بنهضت موکب همایون نبود

اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه ارباب خرد و دانش است مضمون امتثال

بیت دشمن اگرچه است سهل نباید گرفت ؛ آتش اگر ذره است خورد نباید شمرد ؛ عمل نموده

میمنه و میسره همایون را بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام داده خود بنفس نفیس

در قلب قرار گرفته اعلام نصرت فرجام افراخته متعاقب چرخچیان در حرکت آمدند و

صدای کرنای و نفیر کورکه و کوس در گنبد نیلگون فلک پیچید از آنطرف نیز پاشا مذکور چنانچه

قاعده رومیانست عرابهای توپ و ضربزنها بیکدیگر استوار گردانیده با توپچیان و ینگچریان

پیش انداخته خود با محمود پاشا و خلیل پاشا در قلب قرار گرفته با من تمام آهسته پیش می آمدند

تا آنکه بین الفریقین تلاقی انجامیده مبارزان طرفین دست باستعمال سیف و سنان زدند

در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر ساخته متواتر حملات دلیرانه مینمودند و چرخچیان

جیوش دریا خروش قزلباش که تا قول همایون دورتر بودند با رومیه جنگ [illegible]

ابو سلطان ولد اولامه کرد که مقدم الجیش بود بدست رومیان مقتول گردید بعد از آنکه

قول همایون نمایان شد و شعشعه تیغ عالم افروز موکب نصرت قرین شاهی بر ساحت معرکه

پرتو انداخت عساکر فیروزی نشان بیکبار جلو انداخته با مخالفان در آمیختند و آتش حرب

افروخته خاک معرکه را از تعدی بادپایان آتش منش چون آب بر فرق ایشان ریختند جنود رومیه

تاب صدمه دلیران عرصه نبرد نیاورده از ملاحظه اعلام شاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی

متزلزل و بیدست و پا گشته این المفر گویان راه انهزام سپردند و چندی از مبارزان قول همایون

جمعی بمحاربه مامور گشته تیغ یمانی آخته سر افشانی آغاز نهادند و بطرفة العینی از آن گروه انبوه

در آن صحرا و کوه دیار نماند از جمله پاشایان محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا را

سارو بیک بیکدلی برادر مقرب الحضرت محمد بیک گرفته آورد و حضرت اعلی بنظر عنایت

و التفات در وی نگریسته از غایت مروت جبلی او را دلداری بسیار داده خاطرش را

بوفور عواطف خسروانه از مکاره و اسباب زمانه اطمینان بخشیدند و او بجهت محمد امین بیک نام

پسر سلیمی چون اضطرابی عظیم داشت که مبادا در معرکه بقتل آمده باشد همان لحظه او را که جوان صبیح الوجه

نیکو منظر صاحب جمال بود زنده آوردند و زندگی او موجب اطمینان خاطر پاشا گردیده شکر الطاف

شهریاری که خلاف متوقع او بود بجای آورده جیوش منصوره بهر جانب ایشان تا مرند تعاقب نموده

کمتر کسی از آن طایفه نجات یافت مگر قلیلی که در بیغولها خزیده در شب تار راه فرار پیش

گرفتند و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد حضرت اعلی بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر

شکر محامد الهی و عطیه ارجمند نامتناهی بجای آورده بجانب شهر عود فرمودند و همت والا نهمت

متوجه قلعه معروف ساختند ذکر فتح و تسخیر قلعه قبه تبریز و بدست در آمدن آن ولایت بحضرت اعلی

بعد از محاربه مذکور نزول اجلال در شهر واقع شد حقیقت حال باهل قلعه معلوم شد و پیغام

نصیحت آمیز مرحمت انگیز دادند که بجهت خود را در معرض هلاک در نیاورند و قلعه را بسپارند

که هر کس تعلق در ولایت تبریز داشته باشند در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه

و مرسوم مضاعف آنچه در زمان رومیه داشته اند داده میشود و هر کس اراده رفتن داشته باشند

بااهل و عیال و اسباب و اموال سالما غانما برود و انشود که اصلا آسیبی از عساکر منصوره باو نرسد
علی پاشا را بپای قلعه فرستادند که با عظمای قلعه گفتگو نماید و از لجاج و عناد که عاقبتی ندارد
اجتناب نمایند در اول حال محافظان قلعه گفتگوی سپاهیانه کرده پای از دایره امن و
سلامت بیرون نهاده تن بصلح در نداده‌اند و با علی پاشا خشونت آغاز نهاده بمقابله و محاربه
راضی نشدند عساکر اقبال مآثر از اطراف و جوانب در تبریز تجمع میکشتند و محاصره مامور گشته اطراف
و جوانب قلعه را بجنود نامعدود قسمت فرمودند و از همه طرف مورچلها ترتیب یافته بلوازم
قلعه‌گیری میکوشیدند از الطاف الهی لوازم قلعه‌داری بود بظهور آورده حرکة المذبوحی میکردند
اما عقلای القوم و ارباب رای و تدبیر که عبوری در امور داشتند ظاهر بود که سپاه ولی نعمتی
عنقریب قلعه را بجبر و قهر مفتوح میسازند و ایشان از قلت سپاه و فقدان ذخیره و عدم
استعداد قلعه‌داری طاقت مقاومت با پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در آن
هنگام مددی متصور نه لهذا در قلعه مجمع ساخته در باب صلح و جنگ طرح مشورت در میان
انداختند و از مفتی و قاضی استفتا کردند ایشان بر حسب آیه کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه
الخاعت را تصیبات عین وبال و متابعت دلالت نمودند و در بواطن و ضمایر ایشان
نیز خوف و هراس بعقاب مستولی گشته بود جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند که
اگر عهد و شرطی در میان آید که وثوقی بر آن باشد قلعه را بملازمان رکاب اشرف اعلی میسپاریم
حضرت اعلی بنا بر ترفیه حال خلایق و حفظ ناموس رضای حضرت خالق امان نامچه بر وفق مدعا

ایشان

ایشان در قلم آورده مهر مهرآثار مزین ساخته بقلعه فرستادند و اهل قلعه تسلی یافته درب
قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی روزگار فرخنده آثار اولیای دولت ابد پیوند گشاده
با اموال و اسباب خود بیرون آمدند بعضی از آن طبقه که اراده توقف نمودند بوعده کریمانه
وفا فرموده علوفه و مرسوم مضاعف زمان رومیه قرار داده سالیانه را یکدفعه زر نقد بدامن
ایشان ریختند و هر کس اراده رفتن داشت مرخص ساخته معقول یک ناظر بضبط اموال
مقتولان و اسباب و یراق قلعه مامور گشت و قورچیان یک جمعی از غلامان خاصه سرنقه
بمحافظت قلعه و عمارت خانهای مقتولان قیام مینمودند و آوازه فتح تبریز باطراف و
اکناف ممالک رسیده فتحنامها بهر طرف ارسال یافت از امرای اکراد غازی بیک
و قوچی بیک برادرش با پسران او و شیخ حیدر ولد امیره مکری که مدتی بود با رومیان
مخالفانه سلوک میکرد روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بشرف عتبه بوسی سرافراز
و بملازمت رکاب همایون معزز و ممتاز گشت و حکام اطراف رسولان بپایه سریر
خلافت مصیر فرستاده زبان بتهنیت فتح تبریز گشادند و ایالت آنخطه دلگشا بذوالفقار خان
شفقت شده مرشد جمشید سلطان دنبلی که مدتی بود بپایه سریر اعلی آمده ملازمت موکب
همایون مینمود و در سفر بلخ و خراسان همراه بود رعایت فرموده الکای خوی و
سلماس را بغازی بیک و مراغه را بشیخ حیدر مرحمت فرمودند چراغ سلطان گرایلی
استاجلو را با فوجی از جنود ظفر ورود بکنار آب ارس فرستادند که جواد را محافظت نموده

از لشکر ایروان و نخجوان خبردار بوده سوانح حالات را بعرض میرسانید بهم باشند و امیرگونه
قاجار را که هنوز برتبه امارت سربلند نگردیده بود و محل اعتماد شاهانه بود با جمعی از مردم طوالش
و سوکلن بجانب ارسبار فرستادند که ایل و الوس و اویماقات الکه و در اجتماع نموده
در کنار آب ارس رحل اقامت انداخته هرکس از اویماقات قاجار و مردم ترکمان
قراباغ مانده اند بطرف دلالت نموده نزد خود آورده نگاه دارد و از کنار آب خبردار باشد
که مبادا از رومیه که در گنجه و شیروانند دست درازی واقع شود علی پاشا با بیرش
مبیطام آه سپردند که در منزل او مهمان باشند و حضرت اعلی جلادت و مردانگی او که دلیری
کرده با موکب همایون شاهی مقابله کرده پسندیده داشته بدینجهت او را منظور نظر
التفات گردانیدند و جمیع اموال و اسباب او را که در قلعه بود باو ارزانی داشته شار الیه
بحسن اختلاط و کلمات رنگین و ظرایف و لطایف در مجلس خلد آیین راه یافته امین بزم
خاص گردید **ذکر توجه موکب همایون بجانب نخجوان و ایروان و فتح قلاع و سپردن قلاع آنجا**
بمن عواطف ملک منان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از تسخیر قلعه و
انتظام مهمات تبریز که همت بر کنگره تسخیر کل ولایت موروثی آذربایجان انداخته لوای
جهانگشائی افراخته و عنان عزیمت خسروانه بصوب نخجوان و ایروان انعطاف دادند
در آن هنگام سید محمد پاشا مشهور بشریف پاشا بیگلربیگی نخجوان و ایروان بود
و لشکر آنجا را با محالی که تابع آنجا بود دوازده هزار نفر نسبت میدادند و هیچ آنجا مرقوم گشت الغرض

درصدد و مرند از علی پاشا جدا شده بنخجوان آمدند هنوز در جا و مقام خود قرار نگرفته بودند
که خبر قتل و کشش تبریز و گرفتاری علی پاشا و بدست درآمدن قلعه تبریز بدیشان رسیده
متحیر و سراسیمه گشته چون زیاده اعتمادی بر قلعه نخجوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال متانت
و استحکام بود شریف پاشا خود خاطر بتحصن قلعه ایروان قرار داده یکی از آقایان را بامارت
نخجوان نوید داده با یکصد و پنجاه نفر ینگیچی و ینگچری در قلعه نخجوان گذاشت و با عظما و سایر لشکریان
و زعما و ینگچریان بایروان رفته آن قلعه را استحکام تمام دادند و بنابر آنکه قلعه مذکور گنجایش
اهالی آن جماعت که قریب بده هزار کس بودند نداشت لشکر نخجوان حصار دیگر را در جانب
قبله قلعه عتیق جهت مسکن خود طرح کرده اهل سپاهی و رعیت مجموع سه شب و روز کار کرده
و در عرض بیست روز که حضرت اعلی بمهمات تبریز و نظم و نسق امور ضروری آنجا مشغول بودند
آن حصار مذکور را تمام نموده آذوقه و یراق قلعه داری دو سه ساله انجام دادند القصه حضرت
اعلی بسعادت متوجه از تبریز بیرون فرمودند و ذوالفقار خان را با امرای چپی عشیر بنخجوان فرستادند
موکب همایون متعاقب در حرکت آمد و سردار محمود جمشکزکی که چند گاه در میان رومیه جلالی
بود و آوازه جلادت و مردانگی او در میان رومیه اشتهار داشت و مدتی بود که پناه بسایه چتر جهان
فال شاهی آورده در رکاب فلک فرسای بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته با
سیصد نفر از اوباشش متوجه ایروان و الکه و در گردید که دست بردی نماید اما از عدم شعور
و تدبیر شبی در یکی از مواضع قریب ایروان توقف نموده از شرب شراب و غلبه مستی

از لوازم حزم واحتیاط غافل افتاده رومیان خبر یافته قریب یکهزار نفر بر سر او تاخته او را
بدست آورده بقتل رسانیدند وبعضی از رفقای او مقتول وگرفتار شدند القصه چون ذوالفقار خان
با جنود ظفر ورود که مقدمة الجیش بودند بنخجوان رسیدند اهالی واعیان آن ملک باستقبال
مبادرت نموده اظهار بشاشت وخرمی نمودند وجنود رومیه که در قلعه نخجوان توقف نموده
بودند از آوازه ورود موکب همایون شاهی وشکوه لشکر فیروزی از قزلباش هراسان
گشته از جرات وجسارت که در قلعه توقف نموده بودند پشیمان گشته قبل از ورود موکب
ظفر قرین دست در دامن استیمان زده کس نزد ذوالفقار خان فرستاده که جان ومال امان
خواستند وخان مذکور اگر چه بالعهد ومیثاقی که خاطر خواه ایشان بود امان داد والجماعت حمایه
بجز انقیاد نیافته طوعاً او کرهاً بیرون آمدند وقلعه نخجوان نیز با توابع ولواحق ومضافات که معظم
ولایت آذربایجان است متصرف اولیای دولت قاهره درآمد ورایات جلال کوچ بر کوچ
بذالصوب در حرکت آمده تمام بلده نخجوان محل نزول اردوی ظفر نشان گردید مستحفظان
سایر قلاع آذربایجان که در اطراف آب ارس بود قلاع را خالی کرده بایروان جمع شدند
بندگان حضرت اعلی الکا نخجوان را بچراغ سلطان استاجلو مرحمت فرموده رومیان
مذکور را که خود ملازمان ذوالفقار خان مهمان بودند باو سپردند که چون خاطر ایشان در
قلعه ایروان است تا فیصل مهم قلعه ایروان در نزد او بوده باشند درین منزل مصطفی بیک
محمودی که از اعاظم امرای اکراد وحاکم قلعه ماکو بود بعز عتبه بوسی مشرف گشته مورد نوازشات

شاهانه گردید واز آنجا بفیروزی واقبال متوجه ایروان گشته در ناحیه ویدی جمعی کثیر از اویماقات
الیاوت وسعدلو وبایزوکی وغیرهم که در زمان قزلباش در ولایت چخور سعد اقامت داشتند
و در فترت رومیه اکثر در آن محال مانده بودند اظهار اشتیاق سیوری نموده بموکب همایون ملحق
گشتند وتمامی رعیت سعیدان وملکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار اطاعت وانقیاد نمودند واز آنجا
کوچ کرده در یک فرسخی قلعه نزول اجلال واقع شد درین منزل قریب ده دوازده هزار نفر پیاده از الکا
ومواضع نخجوان وایران والکه در قلم شد که پای قلعه آمده در سیبها کار کنند ودر آن روز
جمعی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته آثار اقتدار ظاهر ساختند ورومیه نیز بیرون
آمده بین الفریقین اندک محاربه وقوع یافته چند کس از جانبین زخمدار شدند روز دیگر رایات
نصرت آیات بپای قلعه در حرکت آمده از دامن کوه روانه شدند ورومیه درهای قلعه را
بسته دست بانداختن توپ وضربزن وبادلیج گشادند واردوی همایون بمیان باغات
ودیوارست درآمده هر کس در محل مناسب فرود آمده بجهت اسب گلوله ضربزن و
بادلیج که بر بستان نمک از قلعه میبارید در یکطرف خیمه چو که بجانب قلعه بود دیواری ساخته آن
نمودند قلعه ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل قلعه عتیق که فرهاد پاشا سردار در یونت ایلر
احدی وتسعین وتسعمایه که بتسخیر ولایت مذکور آمده بود نواب سکندر نشان سلطان محمد پادشاه
در خراسان بود در کنار رودخانه زنگی جای در غایت استحکام ترتیب داده ودو شیر حاجی ساخته
خندق عمیق حفر نموده بود ودیگری قلعه کوچکی است که در بالای تل بزرگی که در میان جنوب وغربی قلعه

واقعست ترتیب داده بودند و قلعه کوزجی نام نهاده فاصله بین القلاع دو سه تیر پرتاب بوده
باشد مستحفظان آن قلعه باستظهار مردم قلعه بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه و تنگا
مایحتاج از قلعه بزرگ میبردند و دیگر قلعه جدیدیست که در الکیدروز مردم نخجوان بجهت خود در
جنب قلعه عتیق در طرف قبلی در غایت استحکام ترتیب داده اند اما فرصت تعمیر خاکریز
و حفر خندق نیافته بندگان حضرت اعلی شاهی و امرای عظام اطراف و جوانب قلعه را
منظر در آورده اگرچه تسخیر آن حصن حصین که مملو و مشحون مردان کاری و آلات قلعه داری
و ذخیره فراوان بود مستحفظان هر سه قلعه بامداد یکدیگر مستظهر بودند در نظر خاص و عام
بغایت مشکل مینمود و در زمان ظهور دولت و جهانگشایی سلاطین صفویه کمتر واقع شده
بود که جنود قزلباش بقهر و غلبه قلعه از رومی گرفته باشند و بین الجمهور چنین مشهور
بود که قلعه از رومی گرفتن امریست محال حضرت اعلی همت والا نهمت بر آنها مصروف داشته
اطراف و جوانب قلعه را بر امرای عظام و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت
نشان قسمت فرموده ذوالفقارخان و لشکر آذربایجان را بتسخیر قلعه کوزجی مامور
فرمودند و قورچیان یک را با غلامان خاصه شریفه و هر یک از امرا و عساکر را بمحلی مناسب
تعیین فرمودند و رومیان در کمال قدرت و اقتدار بمدافعه و محاربه مشغول شده چند
مرتبه با فوجی کثیر از قلعه بیرون آمده در فضایی که در جانب قبلی قلعه جدید واقع بود صف
آرایی گشته مستعد رزم و پیکار میگردیدند و از طرف نیز لشکر قزلباش بمقابل ایستاده

بستادند و بین الجانبین محاربات روی میداد و از جانبین جمعی قتیل و مجروح میگشتند
در یکی از معارک شیخ حیدر بیگ بیباکانه خود را بر رومیان زده بزخم تفنگ ناچیز شد
و چون رومیان پشت بدیوار بست قلعه داده بیشتر نمی آمدند جهلاوی باکان قزلباش از
از جهل و غرور جوانی تا پای قلعه میدوانیدند و تفنگچیان که رومیه در مکامن باز داشته بودند بزخم
تفنگ غازیان را از خدا ر میکردند و در بین معارک چند کس از جوانان دلیر کار آمدنی ضایع شدند
حضرت اعلی صرفه کار در این نوع جنگ ندیده امر فرمودند که در میان فضای مزکور جری زده
جمعی از غازیان نصرت نشان و تفنگچیان رکاب همایون در آنجا کشیک نگاه دارند که من بعد
از دروازه لشکر بیرون نتوانند آمد فرمان بران حسب الامر موده همایون بترتیب جری پرداخته غازیان
و تفنگچیان بمحافظت و محارست مشغول شدند رومیه راه بیرون آمدن و صف قتال
آراستن مسدود یافته ترک آن کردند و از جانب در امر محاصره و ترتیب سیبهاسی
موفور بظهور رسانیدند و هر چوردار یک توپچی باشی را بریختن توپ مامور فرموده مقرر شد
که در شهر ایروان که بپای قلعه نزدیک است بتوپ ریزی مشغول باشند و کس بتبریز فرستاده
بالیمز بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعه تبریز بود آورده اول توپ را با توپچیان مدد ذوالفقارخان
دادند که بر قلعه کوزجی خنبره اگر تا آن قلعه مفتوح نشد از آن طرف سیبه آوردن متعذر بود
درمیان قلعه عتیق و جدید باستظهار قلعه کوزجی بکنار رودخانه و باغات تردد
مینمودند و رفتن لشکر قزلباش بمیانه این دو قلعه و سیبه ساختن در آنجا بغایت

دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میزدند از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که حمامی آب
در آنجا بود خورده فرو ریخت و حمام شکسته آبها ریخت و در همان شب ملازمان ذو الفقار خان جلادت
نموده بمیان دره که فاصل بین القلاعست در آمدند و مستحفظان قلعه کوزنجی از فقدان آب
و در آمدن قزلباش بمیان دره سراسیمه گشته راه تردد آب آوردن را بر خود مسدود یافته
نیمشبی با منتسبهای آنجا بیرون دویده جنگ کنان خود را بقلعه جدید انداخته و چند نفر از رومیه مقتول
و فرار شدند و قلعه کوزنجی بتصرف در آمده و امیدوار فتح و ظفر گشته غازیان جلادت شعار
بیشتر از پیشتر در امر محاصره و استحکام سیبها کوشش مینمودند اما چون برودت عظیم
بر هوا استیلا یافته شدت یافت تا و سوءات سرما بمرتبه رسید که دستها از حرکت باز ماندند و
فسردگی زمین بنحوی انجامید که متعین الماسکون از کندن آن عاجز آمدند بدین جهت زیاده اثری
بر سعی و اهتمام غازیان مترتب نشد و همین قدر بود که سیبها را استحکام داده شب و روز
لوازم احتیاط بجای می آوردند و رومیه یکمرتبه که بطرف سیبه قرچقای بیک و غلامان بیرون
آمده بودند حسین آقا که از آقایان معتبر رومیه بود زخم تفنگ یافته پنجاه شصت نفر از رومیه گرفتار
و مقتول شدند تا سردی دی باقی بود بدین دستور بمحاصره قیام داشتند و از جانبین توپ
و تفنگ در کار بود در میان در انداختن بادلیج و ضربزن بنوعی مبالغه مینمودند که در هر چند روز
خیام اردوی همایون ده دوازده عدد گلوله جمع شده بود و بعضی کثیر از مترددین میان
اردو و مردم اردو بازار بضرب گلوله بادلیج ضایع شدند الکنون مناسب چنان نمود که اول

منجر بوقایعی که درین زمستان در پای قلعه ا[...] دست داد شروع نموده بعد بترجمه احوال قلعه
و شرح تسخیر آن حصن حصین که کارنامه سلاطین روزگار و خواقین نامدار است پردازد و منه الاعانة
والتوفیق

ذکر وقایعی که در آن زمستان در حین محاصره قلعه رفیع بنیان ایروان دست داد

بر ضمایر هوشمندان کارآگاه و باریک بینان عالم آرا بصورت امید عا
با حسن وجهی جلوه ظهور دارد که هر گاه کوکب اقبال سعادتمندی از مطلع امید درخشیدن آغاز
نهد بدستیاری پرده گشایان سرا پرده غیبی ابواب فتوحات از مکمن الطاف لاریبی بر چهره آن سعادتمند
گشایش یافته اسباب بخت و اجلال آن صاحب اقبال علی احسن الحال مهیا و آماده میگردد
مصداق این مقال صادرات احوال سعادت منوال شهریار بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی
تواند بود که چون پای همت در رکاب دولت و اقبال نهاده بمقتضای همت ارجمند قلعه تبریز
و نخجوان بنوعی که تحریر یافت بحیطه تسخیر در آمده محاصره قلعه ایروان فرمودند در حین محاصره سلطان محمد خان
بن سلطان مرادخان که در آن وقت فرمانفرمای ممالک روم بود بعد از آنکه سیه بزرگ بیست و کمال
خود را که آثار سلطنت و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بود باغوای بعضی از اهل حرم که
خداوند او بودند بحرم سرای خود طلبیده بدست خواجه سرایان ناچیز گردانیده بود و از آن
مر ملامت قوم در دشت از اخبار فتح تبریز و آشوب و شورش آنملک کدورت بسیار
بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون نه دم
اللذات برش تاختن آورده روی بعالم عقبی آورد هر چند مشیت امور عالم در قبضه قدرت

پادشاه دم جمال لایزال است در حقیقت پادشاهان مجازی را بی تایید الهی در انتظام مهام دولت
اختیاری نیست اما ملوک اطراف و مردم دور و نزدیک را نظر بر امور متعارفه ظاهره از نتایج
قوایم با فزونی دولت و اقبال همایون و تزلزل احوال روم مشتبه گشته احوال سلطنت آنجا
فی الجمله اختلال پذیرفت و روز بروز ارکان دولت عثمانی از بیخ و بن واقع الامر که باعث شورش و
آشوب بود متزلزل گشته چون یکی چندی سلطان مصطفی نام [illegible] ارتفاع منصب [illegible]
سلطان احمد نام پسر دیگر او را که شاهزاده بود بر تخت پادشاهی جلوس داده بودند و [illegible]
اختلال احوال مملکت پرداخته دیگر از سوانح ایام محاصره آمدن سفیر [illegible] که [illegible] از
امرای معتبر سلسله پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و حاکم ولایت [illegible] بود از جانب
آن پادشاه والاجاه همراه منوچهر بیگ ایشیک آقاسی غلام خاصه شریفه که در سال قبل [illegible]
برسم رسالت [illegible] هند رفته بود بجهت تجدید [illegible] آمده دوستی با محبتی آمده تحف و هدایای
لایقه آورد و از جمله هدایا یکقبضه شمشیر غلاف [illegible] سرامر طلای مرصع بالماس ریزه و جواهر
ثمین بود و در بیان [illegible] شمشیر مذکور [illegible] حضرت [illegible]
الهی [illegible] مسخر ممالک [illegible] شیروان [illegible] بجانب
صاحب دولت [illegible]
اعادی [illegible] و فال و شگون گرفته فتح و ظفر [illegible]
شد [illegible] قلعه ایروان با اردوی [illegible] رسیده [illegible] منوچهر بیگ

شرف مقالت مجلس بهشت آیین دریافت و تحف و هدایای پادشاهی را [illegible] تحفه
همایون آورده بر زبر یکدیگر چیده‌اند که هرگاه حضرت [illegible] از نظر اقدس بگذرانند حضرت اعلی
شاهی از مشاغل [illegible] کرده نظر همت بجز خاصیت از تحف و هدایای مذکور نموده سوی
شمشیر که متضمن آن فال و شگون بود متوجه دیدن آن شدند و ملازمان خان [illegible]
مدت چهار ماه که از موت سرما و شدت زمستان روح در ابدان منجمد میشد در درون قلعه
گشته یک محافظت بارها مشغول بودند تا آنکه بعد از فتح قلعه که شریف پاشا و اکثر
عظما و معارف سپاه رومیه و اکراد در درگاه معلی حاضر بودند تحف و هدایای پادشاهی
را با پیشکش ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت اعلی جمیع آنها را با امرای عظام
و حکام ولایات و اشراف و اعیان هر طبقه و هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده
بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرمودند و دیگر از سوانح حین محاصره آمدن الکسندر خان
بن لوند خان والی گرجستان کاخت است که از جمله باج گذاران این دودمان و تابع لوند خان
بود و او بعد از پدر [illegible] برادر بزرگتر [illegible] حضرت شاه جنت مکان والی ولایت
مذکور گشته در حین حیات آنحضرت [illegible] در اطاعت و انقیاد راسخ بود و هر سال باج و خراج
میداد و بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان والی ولایت مذکور گشته و آغاز طغیان [illegible]
شان بنوعی که در صحیفه اول نگارش یافته رومیان لشکر مسخر ولایت شیروان فرستادند
و عبور ایشان از ولایت او [illegible] الکسندر خان که با صابت رای و تدبیر سرامد [illegible]

بازی گرک بیه بود بر خلاف سیمایون خان والی کارتیل صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد رومیه
دیده با پاشایان و سرداران که می آمدند طریقه بازگشت مرعی داشته نزل و ساوری داده
خدمات میکرد و چون ولایت شیروان و آذربایجان بتصرف رومیه درآمد مشار الیه نیز باج و
خراج قبول کرده نسبت بخواندگار روم اظهار اخلاص مینمود و در زمان نواب سکندر شان
که مرتبه امرای قزلباش برابر او رفته کستندیل میرزا پسر خود را بجهت تجدید قول بندگی بخدمت نواب
جهانبانی سلطان محمد میرزا فرستاده بود او از اوان طفولیت در میان قزلباش نشو و نما یافته
در خدمت اشرف از زمره مقربان و مخصوصان مجلس خاص بود و الکسندر خان با وجود اطاعت
رومیه مآل اندیشی کرده هر چند گاه ایلچی بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص مینمود و تحف و هدایا
میفرستاد و بانعامات و اصطناعات شاهانه سرافراز میگردید در وقتی که تسخیر ملک موروث
و تنبیه متمردان پیشنهاد همت گشته سفر آذربایجان اتفاق افتاد در حین محاصره قلعه ایروان
کستندیل میرزا از خدمت اشرف رخصت یافته بگرجستان رفت که پدر خود را بدرگاه جهان پناه
آورد که عذر ایام سابق خواسته من بعد ترک هواخواهی رومیان نموده بدستور زمان شاه
جنت مکان تابع امر و فرمان شاه گیتی ستان بوده باشد و پدر را بحسن خلق و لطف گفتار
و وعده و وعید بالتی و انقیاد این دودمان و آمدن بپایه سریر اعلی مایل و راغب ساخته طوعاً
او را با برادران آورد و در روزی که مشار الیه با اردوی همایون ملحق میشد حسب الامر الاعلی
امرا و ارکان دولت باستقبال رفته او را بتعظیم و تکریم آوردند و هم از گرد راه ببارگاه سپهر

اشتباه در آمده بپابوس حضرت اعلی شاهی سربلندی یافت و طبق زر طلا که در ولایت
خود بالقاب همایون مسکوک گردانیده بود چنانچه رسم و آیین گرجیانست که بر سر پادشاه
نثار میکنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق همایون کرده نواب اشرف تکلفانه
او را در آغوش عطوفت و التفات کشیده بواسطه کبر سن بانواع نوازش و الطاف
پادشاهی معزز و مباهی گشت و همواره انیس مجلس خاص و همصحبت بزم اختصاص بود و همچنین
طهماسب قلی بیگ ولد ملک پیرمن سمیجوئی غلام خاصه شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود
بطلب گرگین خان ولد سیمون خان که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل و لایت موروثی
بایالت و دارائی نشسته بود رفت و او نیز احرام عتبه اقبال بسته در پای قلعه باردوی معلی
رسیده بشرف مجالست مجلس بهشت آیین مشرف شد بتعظیمات شاهانه و تکریمات پادشاهانه
اختصاص یافت و در خلال این احوال گروهی از ایماقات متفرقه روم که بعبارت ترکی خود را
سیل سپر نام نهاده اند یعنی پاک بروب شاهی سیون شده قریب بده هزار خانه وار
روی امید بدرگاه جهان پناه نهادند و هر محل از ولایت روم عبور میکرده اند هر چیزی یافته اند
بر طبق نام خود پاک بکار روب خادته میرفته اند رئیس سفیدان ایشان در پای قلعه بشرف سجده
اشرف مشرف شده بتربیت و نوازش سرافراز گشته در ولایت ری و ساوه و خوار
و فیروزکوه بجهت ایشان ییلاق و قشلاق تعیین یافته روانه عراق شدند شمس الدین پاشا فراقلر
نیز با جماعتی از ایل مذکور که از ایماقات قزلباش اند در قراباغ مسکن داشتند و در فترت رومیه

اطاعت رومیان نموده مرتبه امارت و پاشائی یافته بود و جمعی دیگر از ایل شمس الدین لو
و حاجیلو و غیر ذلک به پایه سپاهی آمده دیگر باره دوق افتخار خود را به پوشیدن تاج وهاج دوازده
ترک اثنی عشری معزز رسانیدند و پاشای مذکور ملقب باحمد خان سرافراز شد و روز بروز
شوکت و اقتدار پادشاهی از دیاد پذیرفته موجب اختلال احوال رومیان و مستحفظان قلعه گشت

ذکر رفتن الله ویردی خان بگلربگی فارس حسب الفرمان به سر بغداد و مراجعت نمودن به لرستان

در سال گذشته از زمره آقایان بغداد اوزن احمد بوفور رشد و کاردانی از سایر اعیان و
امثال به مزیت امتیاز داشت با جاگی که از جانب خواندگار روم منصوب بوده مخالفت نموده
رقم حکومت عراق عرب بنام خود کشیده با عتبه علیا شاهی در مقام اخلاص و هواخواهی در آمده عرض
نموده بود که خطه بغداد را بجهت اولیای دولت قاهره محافظت نموده ام هرگاه موکب نصرت
قرین بدین طرف در حرکت آید یا یکی از امرای نامدار را بدین خدمت مامور گردانند بنده آنحضرت
فرمان قضا جریان نموده شهر و قلعه را سپارم در حین توجه رایات فیروزی نشان بصوب
آذربایجان حکم همایون بر جمله نفاذ پیوست که الله ویردی خان امیر الامرای فارس با عساکر ظفر
مآثر آن ولایت از راه شوشتر و حویزه بجانب بغداد رفته اگر از اطوار اوزن احمد رایحه صدق و
اخلاص بمشام هواخواهان رسیده بوعده وفا نماید بحراست آن ولایت پردازد و الا بمقتضای
وقت عمل نماید الله ویردی خان حسب الفرمان قضا جریان با لشکرهای فارس و کوه گیلویه و خوزستان
از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمد حسن خان استاجلو حاکم همدان و

و حسین خان حاکم لرستان با امرا و عساکر قلمرو خویش حسب الامر اعلی بخان مشار الیه پیوسته
مجموع دوازده هزار مرد جنگی ترتیب یافته با قشون آراسته پیراسته بحوالی بغداد رسیدند
ابراهیم بیگ نام شخصی را که مدتی بود از بغداد شاهی سیون گشته ملازمت عتبه علیای شاهی
آمده در سلک غلامان درگاه منتظم بود برسالت نزد اوزن احمد فرستاده او را بمواعید
دلپذیر و نوازشات شاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده پیغام دادند که صاحب الامر الاعلی بنابر
وعده که باستوانان درگاه شاهی نموده بودی آمده ایم اگر بوعده وفا نمائی و کردارت مطابق
گفتار باشد هر آینه در خدمت اشرف بحصول مقاصد و مطالبات ارجمند معزز و مکرم گردی
و الا آنچه در مشیت الهی رقم تقدیر پذیرفته باشد بظهور آید و ملا اوزن احمد در امر حکومت بلا
استقلال پیدا کرده بود و ارکان دولت عثمانی مصلحت وقت در اغماض و تغافل دانسته
حکومت بغداد و امیر الامرائی عراق عرب را باو گذاشته بودند در ینوقت خود را هواخواهی
آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف در آمده بدین وسیله بنیان حکومت
خود را در ان سلسله استحکام داده نقد را نسیه نمود و برادران ابراهیم بیگ مذکور که بمقام
آوری نیش بود بر خلاف قاعده بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع گردانید و عاقبت
نتایج این کردار زشت گرفتار آمده رسید بدو آنچه رسید و پرتوی از آن سرگذشت
بر صحیفه احوال سال آینده خواهد یافت بالجمله در روزی که جنود نصرت نهاد بظاهر شهر بغداد
رسیدند تخته شهرهای جلادت از دروازه بیرون نهاده در برابر لشکر فیروزی اثر

صف قتال آراستند و از ینطرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان موکب نیز خصوصا حسین خان
و حسن خان کرجی جهان جنود اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده بباد حملات مردانه سلک جمعیت
آن طایفه را از هم ریخته خاک معرکه را بخون مبارزان آمیختند و مخذولان تاب مقاومت نیاورده
روی هزیمت بجانب شهر آوردند و دروازهای شهر و قلعه را بسته خاطر بتحصن و قلعه داری قرار دادند
و سپاه ظفر قرین نیز بتیار از عقب مدبران تعاقب نموده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند چنانچه
خندق نزدیک کنار رخنه پل تیر بستان عدم فرستادند و خان و امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار
محل نزول اختیار کرده فرود آمدند و در همانروز از موقف عز و جلال منشور اقبال شرف ورود
یافت مضمون بلاغت مشحون الخطاب بلا ارتیاب که باشاره آسمانی که [illegible] حکمت
علی در آن منطوی و مندرج بود و نقاطان نکات دلپذیر رقم تقدیر بر صحیفه تدبیر پادشاه [illegible]
کرده که شاید سراسر غیبی اند رقم تصویر دارد آن بود که اگر او در آن احمد از عدو [illegible] گشته
در مقام مخالفت و قلعه داری باشند چون درینوقت که همت متنجز ولایت موروث
آذربایجان و شیروان و گرجستان قسمت الیوم نفس نفیس محاصره قلعه ایروان فرموده ایم و امداد
لشکر عظیم از جانب پادشاه روم باستخلاص محصوران و محاربه جنود نصرت نشان
محتمل است از دو طرف خود را پای بند حوادث نمودن مصلحت وقت نیست در بغداد خود را
بمحاصره قلعه مشغول نساخته متوجه آذربایجان گردیده بموکب نصرت نشان پیوندد و چون در
آن ولایت شاهد تسخیر ملک بغداد در نهانخانه تقدیر الهی روی در نقاب احتجاب داشت

خان سوی الیه پذیرای فرمان فرمانده زمان گشته بمحاصره قلعه نپرداخته طبل رحیل کوفت و
در اثنای راه معلوم شد که پسران قباد ولد میر عمر کلهر که از امرای سنجق رومی بودند و در قلعه
زنجیر داده اقامت داشتند متعرض جنود اقبال گشته مضرت و آسیب بجمعی که بتعاقب امرای عظام
می آمده اند میرسانند تادیب و تنبیه آن نگونساران که در خارستان وادی ادبار وطن دارند
بر ذمت همت لازم دانسته جمعی از افراد عساکر مبین خدمت مامور گشته روی توجه بمساکن
آن قوم آوردند و ایل و الوس ایشان که در مسکن مالوف بر بستر غفلت خفته بودند بدست
در آمده متملکات ایشان عرصه نهب و تاراج شد و میر عمر نام پسر قباد که بریاست و سروری
قوم از برادران امتیاز یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعه زنجیر گریخت و از افواج
قاهره ملازمان حسن خان دست از تعاقب باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیده
میر عمر فرصت مدافعه و قلعه بندی نیافته اراده فرار نموده فی الفور بامداد جنود غیبی و نیروی
اقبال حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی اثر گرفتار گشته تمامی قلاع
و مملکت ایشان متصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد پسران دیگر چون حال بر منوال
دیدند دست در عروه [illegible] زده در ملازمت جناب خانی بار دوی کیهان پوی آمده
مرام [illegible] خسروانه سرافراز شده در سلک عساکر منصور در آمدند اما چون نشانی از
دولت نداشتند عاقبت روی گردان عتبه اقبال گشته پای در بادیه فرار نهادند و
حسین خان حاکم لرستان با سایر امرا مرخص گشته بالکا و اقطاع خود رفتند و اسفندیار [illegible]

وحسن خان متوجه اردوی همایون گردید و حسن خان در هنگام محاصره قلعه ایروان والده و برادرخان
در روزی که فتح قلعه شده بود به پایه سریر سلطنت مصیر آمده بشرف بساط بوسی و نوازشات
خسروانه سربلندی یافتند و حسن خان با بعضی امرا تاخت آفشه و کرجستان عتق و الکا منوچهرخان
داماد حمیدخان که متصرف رومیه در آمده بود مامور گشت و انخدمت را بر وجه مرغوب بتقدیم رسانیده
بسیاری از نساء و صبیان کفره گرج اسیر نموده بر وجه احسن و طریق امین معاودت نمود از سوانح
آن ایام تخریب قلعه تبریز و عمارات عالیه آنجاست که رومیان در عرض سی سال که آن بلده
فاخره در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته بودند اگرچه اکثر صاحبان بیوت و حمامات و مستغلات
مرغوب که در ان قلعه احداث شده بود درین معارک روی مطمور بخاک آورده بود اما
طایفه رومیه خصوصاً اقربای القوم را علاقه خاصی که لازم ارباب تعلق و مالک زر نشان از جهت
بکاخانها و متعلقات آنجا بود و جهت قطع علاقه آن طایفه قلع و قمع آن خانها و از احاطات
و مستغلات که سالها در ان اشتغاع یافته بودند محو آثار رومیه بر ضمیر الهام پذیر لازم نمود لهذا
از موقف جلال فرمان قضا جریان درین باب باهم تبریزیان عز صدور یافت و اخلاص کیشان
عقیدت آیین تبریز باطاق همت باقدام این خدمت همت بسته در اندک روزی از قلعه
مذکور و همه ابنیه و عمارات و حمامات و خانها و [illegible] خانات و مستغلات که سالها در آن
اشتغاع کرده بودند و مسکن انها اثار نگذاشتند درین سال آقا میرزا علی دولت آبادی که مستوفی الممالک
بود بعلت الکمون ابراهیم شیرازی در سال گذشته کتاب دفترخانه را بتقصیر خیانت متهم ساخته بود

از ان سقف عزل شده امر نه کور منفرد بود مفوض گردید چون برخی از سوانح این سال همایون
فال و قضایای ایام محاصره قلعه در رشته تحریر در آمد اکنون وقت آنست که رهبر سخن بتقدیم
کمیت اقلام جهان نورد اندیشه را در میدان مقصد برداری بجولان در آورده وقایع سال
میمنت مال لوی ئیل ترکی و شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که بمیزدی اقبال در ان سال فرخنده فال
سمت ظهور در سلک تحریر انتظام دهد بیت کند گر قاید توفیق یاری بمفتاح قلم از لطف باری
گشایم قفل امید را جبت نگردد کرنایی همم سست وقایع سال فرخنده فال لوی ئیل ترکی موافق
سنه ثلث عشر و الف که سال هجدهم جلوس سعادت عباسیست نوروز جهان
افروز این سال همایون فال روز پنجشنبه نوزدهم شهر شوال ختمت بالخیر والاقبال اتفاق افتاد
خسرو سیارگان که قلعه گشای طارم چهارم است بروج مشیده دلو و حوت را تسخیر ساخته حمله
لوای ظفر و اقبال در ساحت دلگشای حمل افراخت و شاه انجم سپاه و الاجاه در اردوی گردون
اشتباه در پای قلعه ایروان نزول اجلال ارزانی داشتند و مدت محاصره بجهت هجوم لشکر دی و شدت
زمستان و دم سردی روزگار که زمینها از غایت افسردگی حکم فولاد البرد داشت چندان کاری از پیش رفته
بود درین هنگام که شهسوار گیتی خرام جهان پیمایی خورشید عالم آرا با شکوه عظمت و اقبال از تنگنای ظلم
دی بیرون خرامیده کمند زرین تارت تسخیر قلعه وسعت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار رو بگرمی
روی با نحطاط آورده قلعه گشایان باغ و بهار جلوه گری آغاز نهادند و رزم آزمایان موکب نبرد و بهادران
موکب اقبال متبرز از شیر کمر همت جهت بر بان بسته مراسم قلعه گیری پرداختند و دو عدد توپ

قلعه‌کوب بزرگ که هر یک تخمیناً سی من بوزن تبریز سنگ می‌انداخت ترتیب یافت برکار
جهان آرا بر توپ‌ها طور انداخت که لخت در تضیق ساکنان حصار جدید اهتمام نموده بحیطه تسخیر در آورند
و بعد از آن بتوفیق آسمانی از جانب حصار جدید سیبه پیش آورده متوجه تسخیر قلعه عتیق گردند
و بروشنی مشعله تقدیر بمسلک این تدبیر افتاده قرچقای بیک را با جمعی از غلامان و تفنگچیان
خراسانی مقرر نمودند که از جانب قبلی حصار جدید سیبه پیش برند و محافظت جانب شمال
قلعه عتیق که سیبهای قرچقای بیک و غلامان بود بحسن اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان
مفوض گشت و یکجهت دو توپ را بطرف شرقی قلعه عتیق که مقصود بیک ناظر و عمله بیوتات
شاهی و محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان تبریز و تفنگچیان باقی متعلق بود برده نصب نمودند
امیرگونه خان که از قراباغ آمده حکومت ایروان باو نامزد شده بود قرار یافت که در جانب
شرقی مابین قلعه عتیق و جدید در برابر برج سعیدی که معظم بروج قلعه و ارتفاع آسمانی داشت
حوالی ترتیب داده پای جلادت و مردانگی از آن طرف پیش نهند و قنبر بیک سلحدار باشی
کوزی بیکلو با جمعی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید تعین شدند و از برج بزرگی که در کنج طرف
قبلی حصار جدید بود تا دروازه در عهده اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار گرفت و
مکتوب را در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب هر قلعه سوای جانب علیا که رودخانه زنگی
مشهور از آنجا میگذرد و سیبه آوردن از آنجا نظر به متعذر بود بمردان کاری استحکام یافته قلعه
را مرکزوار در میان گرفتند و هر یک از سرداران مورچل خود را استحکام تمام داده حوالی ترتیب

دادند و خاک پیش برده تل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و نقبها بزیر برج و باره
زده رخنها بهم بضرب توپ در بروج افتاد و بسیاری از تفنگچیان و مستحفظان از آسیب
تفنگ راه عدم پیمودند و کار بر محصوران تنگ شده تزلزل و اختلال تمام باحوال ارودام راه
یافت و اسباب یورش قلعه جدید از همه طرف دست بهم داده مبارزان قلعه‌گشا و
دلیران رزم‌آزما آماده انتظار شدند اما حضرت اعلی شاهی در امر یورش متردد و متفکر بودند
بعضی از ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و بسطام آقا و غیرهم اراده یورش داشتند و
بعضی دیگر تجویز نمیکردند چنانچه قریب ده روز این معامله معوق و موقوف مانده این گفتگو در میان
بود چه محتمل بود خلق کثیر از جوانان کارآمدنی بزخم تفنگ ناچیز گردند والعیاذ بالله اگر مهم تسخیر
درین یورش صورت نپذیرد و محصوران خیره گشته کار بدور و دراز کشد در آن
چند روز که در بیرون این گفتگو بود در میان قلعه جدید اکثر خاک را که بر دیوار حصار تکیه زده
بود باندرون کشیدند بالاخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس بسیبها تشریف برده
برای العین مشاهده نمایند و رخنها نموده بدانچه رای عالم آرای خاقان که مهبط تجلیات
سبحانیست اقتضا فرماید و جانسپاران عتبه اقبال را بدان مامور گردانید که کمر جانب
گذاری بر میان جان بسته بدان اقدام نمایند هر چند آنگونه امور مناسب حال پادشاهان
نیست و حزم و احتیاط مقتضی آنست که وجود شریف فرمانروایان والا نژاد در کنف حصار
امنیت محفوظ باشند لیکن حضرت اعلی شاهی از رسوخ اعتقاد که بر فضای آسمانی هیچ مری

از بروز چنانچه جلوه کار ظهور نمی آید از مخاطره رفتن پای قلعه احتراز نمیفرمودند بدین بدیل
را بدیع حمایت الهی آراسته بمورچلها مبارزان فیروزمند تشریف برده مساعی جمیله بجا
از بندگان درگاه که در خدمت مرجوع بظهور آورده بودند خاطرنشان شد و ملاحظه خطهای
اوضاع سیبها کرد چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش نمودند و تاریخ روز پنجشنبه
بیست و هفتم شهر ذی الحجه الحرام عساکر نصرت اعتصام که متوجه قلعه جدید مامور بودند در سیبها
جمع شده منتظر بودند که هرگاه از جانب اشرف اشاره شود روی جلادت و مردانگی بتسخیر
حصار آورند چندان جمعیت و ازدحام در سیبها واقع شده که دلیران جان نثار بر زبر یکدیگر افتاده
جای ایستادن نداشتند از موقف جلال حکم قضا جریان بر جمله نفاذ پیوست که در هنگام یورش
جاگرفتن و فراز و نشیب مردانگی مردم سیبهای جانب قلعه عتیق شورش و غوغا آغاز نهاده
توپ و تفنگ بسیار اندازند اما از جای خود حرکت نکرده قدم فراز ننهند که مستحفظان
آن قلعه بخود در مانده از ایشان مددی بمردم قلعه جدید نرسد و قریب بصبح صادق کرنای نواخته
سوزن اندازند و افواج قاهره ملازم هر یک از مورچل بحوالی برج و باره دویده از رخنها که پدید آمده
بود داخل قلعه شوند درین شب رومیان از زیادتی شورش و غلغله عظیم زیاده از شبهای
پیش حزم و احتیاط ورزیده تا صلاح در برج و باره پاس داشته آمده مدافعه و مصادمه بودند
از اتفاقات حسنه که تائید ایزدی عبارت از آنست قریب نصف شب تیرگی یافته تمام سپهر
روی فلک را تیره و تار گردانید باران عظیم باریدن گرفت و در مورچلها چندان آب روان شد

کارکثر

که از کثرت گل و لای سپاه منصوره را مجال حرکت نبود بالضروره امیغی در عقده تعویق
افتاده در آن شب دیجور هولناک قضیه یورش صورت نبست اگرچه بظاهر بر ساکنان منصوره را
عالم صورت آن شورش طوفانی راستند را ظهور و مایه تعویق حصار دانستند اما بر دوربینان
جهان معنی ظاهر بود که هر قطره از آن از سحاب اقبال ریزان بود و چندین مصلحت ایزدی
در ضمن آن منطوی شب دیگر که جمعه بیست و هشتم شهر مذکور بود بهمان قاعده عساکر نصرت
نشان در مورچلها جمعیت و ازدحام نموده آماده یورش گشتند رومیان بطریق شب دوشینه
تا نصف شب کما ینبغی بلوازم حزم پرداخته پاس داشتند اما بعد نصف اللیل از آثار و
علامات چنین ظاهر میشد که در برج و باره کمتر کسی مانده اکثر بخواب غفلت فرو رفته اند
قریب بطلیعه صبح صادق که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان بود سرداران قزلباش
یکدیگر را خبر کرده بخت از جانب سپه قورچیان عظام کرنای نواخته از اطراف در جواب
سوزن انداخته نقاره و ... بجنبیدند و از جانب قلعه عتیق نیز سوزن کشیده نقارهای شادیانه
بنوازش در آوردند رومیان خبردار شده خود را ببرج و باره رسانیده جنگ در پیوستند
و از رعد آهنگ توپ و تفنگ که از جانبین متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخت
و صدای کرنای که از هر طرف بلند آوازگی داشت گوش فلک را کر ساخت و دلاوران
لشکر قزلباش اصلا از مخالفان بیم نکرده سمندروار خود را در آتش کارزار می انداختند
رومیان از جلادت و مردانگی سپاه منصور پای اقامت سست شده دست از کار

و از اطراف و جوانب بلاد از خود محیط یافته بطرفة العینی میان قلعه را از خود در لباس مملو یافتند
و از ستیز و آویز عاجز گشته بالضروره در کمال اضطرار روی بکاب قلعه عتیق آوردند و در اجل که تا حین
بود خود را بقلعه انداخته نیم جانی از ورطه هلاک بساحل نجات رسانیده بیش بیچ بجانی دلیران قزلباش
اعاظم افشانی کرده در اندک زمانی قریب دو هزار کس بعضی طعمه شمشیر آبدار و برخی از آن طایفه
خذلان مآل اسیر و گرفتار گشته اموال و اسباب ایشان عرصه نهب و غارت گشت و
چون حصار جدید مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردید دلیران جلادت پیشه شجاعت اندیش
از اطراف سیبه پیش آورده قلعه عتیق را دایره دار در میان گرفتند و خوف و هراس بجان
ساکنان آن قلعه راه یافت مع ذلک مهما امکن در حراست قلعه سعی موفور بظهور میرسانیدند
تا آنکه از طرف شمال ذوالفقار خان در سه روز سیبه را بکنار شیرحاجی از دو طرف سر بسر نقب
ملازمان خاصه شریفه و آقایان موقوفات و تفنگچیان تبریزی و باقی دعیر هم هجوم آورده به شیرحاجی
درآمدند و حارسان شیرحاجی سراسیمه وار دست از محاربت باز داشته بقلعه گریختند
و امیرگونه خان بر برج سعیدی که در طرف شرقی بود یورش نموده بعد از محاربه بسیار و حملات
مردانه که متواتر از غازیان قاجار بظهور پیوست مردانه وار بر آن برج مستولی گردید
اهل قلعه از همه طرف عجز و درماندگی خود را برای العین مشاهده نموده بمقتضای القوم عند الیوم
طاقت مقاومت و قلعه داری در عسکر خود ندیده استیمان از اهم و الزم دانسته شریف پاشا
حسن آقا نام چاووش باشی را بخدمت اشرف فرستاد که اگر عنایت شهریاری شامل الحال

محصوران گشته رقم عفو بر تقصیرات و گستاخیهای ایشان که در این ایام وقوع یافته
و در اداب چاکری و طریق خدمت گذاری و پاس حقوق نمکخوارگی ولی نعمت از آن جاده
بیرون کشیده عموم اهل قلعه از پایش و سخط پادشاهی ایمن گردانند قلعه را تسلیم مینمایم حضرت
اعلی شاهی از شمول عواطف و الطاف جبلی این صورت را از محاربه و یورش و خونریزی
الیق و بصلاح و صواب اقرب دانسته ملتمس شریف پاشا را بانجاح مقرون گردانیدند و
میرزا علی بیک یوزباشی برنا یک نگار را بقلعه فرستاده منشور عاطفت که حرز وجود عالمی تواند
بود باسم شریف پاشا و امان نامه دیگر مشتمل بر عواطف بدیع خسروانه بکل اهل قلعه ارسال
عنایت عرض و دریافت اهالی الطایفه که از خرد بی بهره بودند بمجرد اخبار اراجیف که
در باب رسیدن مدد و کومک در ضمن قلعه مذکور میکردید بر محمد پاشا که در آن قلعه بود
جمعیت نموده بخیال تمادی قتال و اندیشه جنگ و جدال راضی بقلعه دادن نمیشدند میرزا علی بیک
را دو روز نگاه داشته روز سیوم بیرون فرستادند و آقایان جهت اطمینان قلوب
بیخردان جاهل و جاهلان ذاهل تا ده روز مهلت خواسته بودند که توپ انداختن و جنگ و
جدال بر داشتن در خبر تاخیر و تراخی بوده باشد تا حقیقت کومک بوضوح پیوندد و چون در
عالم حساب دانی و معامله فهمی اینگونه استدعا از خصم نمودن بتخصیص در کار قلعه که مدت
فرمانروائی قلعه گشا در حصول مقصود بیکدقیقه مقصورست دور از عقل بود و این مهلت دادن
در میزان خرد سنجیده نمیشود مزاج اشرف از حرکات ناهنجار منحرف گشته فرمان جهانمطاع

نافذ گردید که چون اقوال رومیان فرنگی از صدق ندارد و اعتماد را نشاید افواج قاهره شیر اژدر شکر
در مقدمه کنکاش و تضییق محصوران اهتمام نموده قلعه را قهراً و قسراً مسخر سازند دلیران جنود اقبال
سعادت عساکر ظفر مآل شروع در کار کرده یکباره یک روی و یک جهت از همه طرف کار بر محصوران
تنگ ساختند و همچون آتش فعل بضرب توپ و خمپاره بروج اندرون را خسته و رنجیده روزگار بازار کرم
از غایت گرمی بود هر کس بیشتر با کثرت اهل قلعه سستی یافته هر روز جمعی کثیر یک دو از خوف
و بیم خود را از برج و بارو در خندق انداخته شقی رشتی سیمونی ظاهر ساخته ارباب آفات
بنابر جرأت اقبال شاهی استقلال بجهت آنکه بجای رسید که گروهی پا بر آب نموده خود را از برج
چنانچه محافظان قلعه از ضبط لشکر و حراست برج و باره عاجز آمده شب عاشورا که مردم بعزم
تعزیت حضرت سید الشهدا قیام داشتند غوغای علم عاشوریان اردو بازار محصوران
قلعه شورش پرورش اشتعال نموده جمعی کثیر از اهل محاصره قلعه را از خواب غفلت بیدار
شده از روی اضطراب دست در دامن تشفع شرف پاشا زده بودند عاشورا که قتل حضرت
سید الشهدا بود و حضرت اعلی برسم معهود و سبیل معتاد لباس ماتم و سوگواری پوشیده
بلوازم تعزیت مشغول بودند شرف پاشا دیگرباره حسن آقای چاووش باشی را با جابر برده
فرستاده بروحانیت خامس آل عبا و شهدای کربلا درخواست خون او کرده نموده
متقبل آن شد که محاذر و نیرون آنچه قلعه را بسپارد اگرچه خاطر عاطر از اطوار ناهنجار آن طایفه غباری
داشت اما چون ادراج محاصره شهدا را شفیع ساخته بود به تصیقل مرحمت زنگ زدای

خاطر انور گردیده مقرر شد که قورچیهای یک علوم خاصه شریفه با فوجی از غلامان بقلعه رفته
محافظت قلعه و برج و جبه خانه پادشاهی نمایند و پاشای مذکور با اهل و عیال از قلعه بیرون آمده
در صحرا خیام اقامت نصب نماید بعد از چند قیام بر سلطنت هر کس را در این دیار علاقه بوده
اراده سکونت داشته باشد مختار است و هر کس اراده رفتن روم نماید مرخص شود حسن آقا
حقیقی الزام بقلعه رفته محصوران را از نعش و اقایان و دعاوی و چاوشان و تکلمان و سایر گروه
مطلع گردانید که از آشفتگی و پریشانی مانده بودند در کمال خوف هر کس از تنگنای محاصره
نجات یافته مسرور و شادان بنوعی که قرار یافته بود بیرون آمد فارغ البال در خیمه آرام
گرفته قورچیهای یک داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الحقیقه کلید سایر قلاع شیروان
و داغستان بود محض تایید آسمانی و امداد جنود غیبی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد
جماعت رومیه زندگانی نصیب شده قطع تعلق از ممتلکات خود کرده بودند بعنایت
مرحمت حضرت خسروانه از کل متعلقات آنها را بدستور سابق مسلم داشت و در رومیه بعد از ظهور
چنین مروت و احسان که در مخیله ایشان نبود قرار دادند که لشکر از احاطت که علاوه
خانه کنجی شده بود دهشتها و رغبتها سیع دو هزار تومان عراقی در میان خود سرانجام و آداب
منظر ... کمر ... حضرت اعلی شاهی چون ایشان را رایگان مال امان داده بودند و مقبل
سلوک نمودند و عظمای رومیه مقرر کردند که از آن مبلغ در حوزه و استطاعت
ایشان قلیل است سخن از زیاده ... حضرت اعلی اصلا نظر قبول بران مبلغ ... منظور

شریف پاشا ولد خضر پاشا و بعضی از خواص مکوری از اسب و یراق و تحف لایقه منظر اشرف
آوردند حضرت اعلی جهت تسلیه خاطر انقوم از کشتنهای اقوام ایشان دو صد راس
اسب و دویست توب زره و یکصد و قبضه تفنگ فرنگی و امثال اینها بر ذوات متعدده ایشان
بخشیدند و از ظهور این عاطفت که در نظر ارباب تعلق بسیار نمود دلهای انطایفه که بر جزه
حوادث بود از امید کی یافت شریف پاشا اصفهانی الاصل بود در آغاز جوانی
و تقدیرات آسمانی بولایت روم افتاده بعد از طی مراتب نوکری در خدمت پادشاه
ترقی کرده بدرجه پاشائی رسید القصه اراده توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه مقدس
سلطان روضه رضا امام ثامن ضامن علیه التحیه والثنا نمود کرد و او آخر عمر در آن روضه بهشت
اساس اسباب جمعیت عالم عقبی سرانجام داده کامیاب دولت ابدی کردد لهذا دل از
فرزندان و اموال و اسبابی که در روم داشت برداشته توفیق ادراک این سعادت عظمی
دریافت و با جمعی از ملازمان و اتباع او قریب یکصد نفر بودند روانه معسکر اعلی گردیده و
عاطفت علیای شاهی هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و مقدار زر پانصد خروار غله
مدد معاش او مرحمت فرمودند و مرخص ساختند که در ایام ولیالی متبرکه بدستور
سایر خدام والا مقام در روضه مقدسه خدمت نماید و محمد پاشا ولد خضر پاشا نیز کرده سایر
قوم کشته بجانب روم رفت و حضرت اعلی صفرقلی بیگ جلکنی را با جمعی از قورچیان جلکنی
و علیخان بیگ ایشک آقاسی روملو را رفیق الجماعت فرمودند که ایشان را تا قلعه قارص که

در تصرف رومیه است برده بسلامت برسانند که مبادا از اجامره و اوباش بجهت طمع مال در راه
آسیبی بدیشان رسد صفرقلی بیگ مذکور و قورچیان جلکنی ایشان را از محال خطرناک گذرانیده باز گشتند
و علیخان بیگ ایشک آقاسی ایشان را بقارص رسانید رومیان که در قلعه قارص بودند در برابر آنجماعت
علیخان بیگ را گرفته تا آمدن جغال اغلی سردار در قلعه مقید و محبوس گردانیدند القصه بعد از
فتح قلعه ایروان ایالت الولایت را بامیرگونه خان تفویض فرمودند الکاء نخجوان بمقصود سلطان
کنکرلو مفوض شد و قافلان والکاء دمغیس بسلطان سعدلو قرار یافت و امرای اکراد که ایلچی
شده بپایه سریر اعلی آمده بودند مثل غازی بیگ و قوچ بیگ و ولدان شاهعلی بلبان حکاری
و شیخ بیگ دنبلی و جمشید سلطان دنبلی و منصور بیگ محمودی و اولاد او بتیولات مناسب
مرحمت شد و از سلاطین گرجستان لرگین خان ولد سیمون خان والی کارتیل بجهت آنکه
مبادا رومیان قلعه تفلیس و اخسقه دست درازی بمملکت او نمایند رخصت انصراف یافته
مشمول عواطف خسروانه و خلاع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات سربلند گردیده غریق
بحر احسان متوجه گرجستان گشت و الکسندر خان سیمخان در اردوی معلی بود و رایات
جلال بعد از قرار مهمات چخور سعد و انتظام امور سرحدیه از پای قلعه کوچ کرده در قریه بلاغ
نزول اجلال وقع شد **ذکر محاربه رومیان قراباغ با حسینخان زیاد اغلی صاحب قاجار و آنچه
میان او و رومیه وقوع یافت** ، چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان ایالت
گنجه و امیرالامرائی قراباغ بخانواده زیاد اغلی قاجار تعلق داشت و در ایام دولت روزافزون

شاهی ظل اللهی از او ییلاق زیاد اوغلو حسینخان مشغول تربیت شاهانه گشته او را قراباغی خطاب
منوّر نموده و درین هنگام با بابات و ورالی استراباد معزز و سربلند بود و در یوقت که موکب
جهانگشا بصوب اذربایجان در حرکت آمد منشور عاطفت باسم او عز صدور یافت و بدین
منصب والا نوید دادند و مقرر شد که بقراباغ آمده محال کنار آب ارس را ضبط نموده
هرگاه رایات منصوره متوجه تسخیر الطرف باشد بموکب همایون بپیوندد و تا آمدن او امیرگونه
خان اسپوجی که قبل ازین بتحریر پیوست بدان صوب فرستاده بودند که با فوجی از جنود الطرف بدان
خدمت قیام نموده بعد از وصول حسینخان بپایه سریر اعلی آید و چون امیرگونه خان بدانجا رفت و در
بوجور مروانلی از آب ارس گذشته متوجه قراباغ شد جمعی کثیر از ایل داود و بیمامات قاجار
و زاکات انورانلی و غیر ذلک از قزلباش شاهی سیون شده نزد او جمع آمدند و او باصابت
رای و حسن تدبیر در آن سرحد اثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته غالبا به دو طرف آب ارس
نشسته قراولان تعیین نمود و فیما بین رومیه و غازیان دستبردها واقع میشد و در مدت
اقامت او اصلاح نشیز بحبوط طرفین روی رسید بعد از آنکه حسینخان قراباغی بدانجا رسیده
حقیقت آمدن او معروض پایه سریر والا گردید و امیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان بموکب
نصرت نشان پیوسته قراباغی در ان طرف آب در یورت قورلوجای رحل اقامت
انداخته بضبط و ربط سپاهی و رعیت پرداخت حسینخان بوفور شجاعت و دلیری و مردانگی
اتصاف داشت اما بسیار متکبر و خودرای و بزرگ منش بود و از باده نخوت و غرور سرمست

نیس آمد
شده در حدوث وقایع خودرای بود و از تلون مزاج گاهی در کمال اهلیت و فروتنی و گاهی
دیگر با امرا و مردم ذی اعتبار متکبرانه سلوک مینمود و از عجب و غرور و شجاعتی که از خصایل
از رومیه قراباغ نمیگرفت و چنانچه شایسته سرداران با رای و تدبیرست بلوازم حزم و احتیاط
نمی پرداخت تا آنکه حوادث روزگار او را قدری از مستی باده غفلت بهوش آورد
شرح آن سرگذشت آنکه داود پاشا که بیگلربیگی قراباغ و حاکم گنجه بود بعد از زمستان و موسم
سپاه که عساکر فیروزمند بمحاصره قلعه ایروان مشغول بودند عساکر رومیه را که در قراباغ و الحدود
بودند جمع آورده از لشکر شیروان نیز جمعی باو پیوسته و بعزم دستبرد و استیصال حسینخان
و لشکر قزلباش که در قورلوجای اقامت داشتند با سواری هفت هزار کس از گنجه بیرون
آمده متوجه آنصوب شدند چون از انهای قراولان خبر حرکت رومیه قراباغ بحسینخان
رسید ایل و الوس و اغرق را در یورت گذاشته با لشکر سپاهی بی آنکه کیفیت و کمیت
لشکر و توانائی خود را بازرسد بعزم رزم مخالفان استقبال نمود حسین عزیمت را ثبات قدمی
در کار رست بالجمله چون تقارب فئتین روی نمود حسینخان دانست که لشکر رومی زیاده از
مردی که با او سوار شده اند اندکی از خواب غفلت بیدار شده بعد از عزیمت جنگ
رفیق شروع در مشاوره و کنکاش نمود بعضی از امرا گفتند که بی امر اشرف در جهت محاربه
بجنگ دلیری کردن خوب نبود بعد از بعضی دیگر گفتند که در اول حال جای ملاحظه بود اما حالا عنان
از جنگ کشیدن نوعی از هزیمت و تفرقی بحال ایل و الوس راه یافته اردو غارت

حسینخان از تلون مزاج تغیر رای کرده جنگ نکردن را صواب شمرده اردو و ایل و الوس را رخصت
داد که بکنار آب رفته از پل خداآفرین عبور نموده در محلی که از خطر ایمن باشند اقامت نمایند و هرکس
اسب زبون داشته باشند پیشتر روانه شود و قرار داد که خود با لشکر سپاهی باهستگی طی
مسافت نموده بکنار آب روند در این اثنا معلوم شد که جماعت دنبلی قراباغ‌چی
شده لشکر روی را بر قزلباش می آورند چون اکثر مردم روی بر رجعت آورده بودند
سراسیمگی در میان ایل و الوس لشکر افتاده شورش عظیم واقع شد و جمعی راه هزیمت
پیش گرفتند سپاهیان و مردم ایل و الوس که ننگی بودند بخیال آنکه تمام اغروق تاراج رومیان
خواهد شد بیشتر دستی کرده دست بغارت و تاراج یکدیگر بر آوردند و بسیاری از اموال
و اسباب ایرانیان بغارت رفت با حسینخان و امرا اندک مردی مانده بودند که طلیعه لشکر
مخالف نمودار شد که بقاعده و توزوک شایسته صف بر دار آراسته با نیت جنگ حسینخان
و سپاه قزلباش نزدیک شدند در این وقت رستم سلطان سوکلن گفت اولی این
بود که پیشتر آمده ایم دل در کرم الهی بسته جنگ کنیم تا آنچه ظهور آید چون منهزم گشتن
بدنامی دارد و مورد عتاب شاهانه خواهیم بود اگر صلاح باشد یکبار خود را بمخالفان زده
دست و پایی که مقدور باشد بزنیم و سپاهیان جنگی که برمیگرده باشیم که یکبارگی از
خدمت اشرف و میان قزلباش بکم جبنی و بددلی منسوب نگردیم عرق شجاعت و مردانگی حسینخان
نیز بحرکت در آمده با وجود آنکه با حسینخان و امرا اندک مردی مانده بود قرار دادند که هر کس اعتقاد

بر اسب خود داشته باشند ایستاده سایر مردم از معرکه بیرون رفته خود را جانبی رسانند چهار صد
پانصد نفر از دلیران رزم آزما با حسینخان و امرا ثبات قدم ورزیده در برابر بیست هزار کس صف
کشیده بجنگ مشغول شدند رستم سلطان سوکلن که جوان شجاع دلیر مردانه بود قدم جلادت پیش
نهاده با مخالفان جنگهای مردانه کرده فوجی از رومیان او را در میان گرفتند و زخمی چند بوی
یافته زنده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او حسینخان و قلیلی از غازیان که بملاحظه ننگ و نام
مانده بودند شیوه اعانت نهاده تیرباران عظیم کردند و بضرب سهام خون‌آشام مخالفان را از تعاقب
ارباب هزیمت باز داشته زمانی ممتد رومیان را بخود مشغول گردانیدند که جمعی اهل هزیمت
از آسیب دشمن نجات یافته بیرون رفتند و حسینخان نیز با چند نفری که با او بودند جنگ کنان و
تیراندازان از معرکه بسلامت بیرون رفت در چنین واقعه عظمی از سپاه قزلباش زیاده
چهار پنج نفر ضایع نشد رومیه جلادت و مردانگیهای حسینخان و شدت محاربه فوج قلیل
از مبارزان لشکر اقبال را بدان منوال مشاهده نموده بهمان قدر زیادتی و جرأت در آمدن
رستم سلطان اکتفا نموده بازگشتند و رستم سلطان را تعظیم و تکریم بسیار نموده جراح
بمعالجه زخمهای او پرداختند و در قلعه گنجه نگاه میداشتند و حسینخان و رفقا که بکنار آب
آب رسیدند اکثر اغروق بباد غارت و تاراج رفته تفرقه کامل بمردم راه یافته بود
روز دیگر که مراجعت رومیه محقق پیوست و خاطر از آن ممر جمع گردید در محل مناسب فرود آمده
بجمع نمودن مردم ایل و الوس و تفحص اموال غارتی پرداخته مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری

واسب وشتر وخیمه وخرگاه که از سرکار او و امرا بغارت رفته بود بدست در آمده
بصاحبان داد اما نقود و اوانی طلا و نقره و مخفیات بسیار از میان رفت و حسینخان
باکمال خجالت وشرمندگی شرح واقعه را بپایه سریر اعلی عرض نموده استمداد کرد که بگنجه رفته
بتدارک این قضیه پردازد حضرت اعلی شاهی چون بر وفور شجاعت و دلیری او اطلاع
داشتند وقوع انجال را از شمول عاطفت باقتضای قضا حواله کرده منشور استمالت
باسم او در قلم آورده بسخنان دلاویز خاطر اندهگینش را اطمینان بخشیدند آری در عالم
سپاهیگری اینگونه خطا بسیار واقع میشود و تدبیر عقلای صاحب رای روزگار لطف
تقدیری افتند در معارک کارزار گاه ظفرست و گاه هزیمت و این امور اختیاری نیست
و چون هنوز تسخیر قلعه ایروان نشده بود و عساکر منصوره بدان مشغول بودند رای جهان آرا
در آن هنگام در مقام انتقام نشد و مقرر گشت که حسینخان بتدارک اختلال احوال خود و
وغازیان و مردم ایل و الوس پرداخته بحال خود باشند که بتوفیق الهی بعد از فتح قلعه هرچه
مقتضی وقت باشد بعمل آید **ذکر فرستادن فوجی از جنود اقبال بسرکردگی الله قلی بیگ
قورچی باشی بقراباغ و تاخت و تاراج نمودن** بعد از آنکه قلاع ایروان فتح شده ساحت قراباغ
مضرب خیام نصرت و اقبال گردید چون هوای قراباغ بسیار گرم بود و در آن ایام توجه موکب
همایون بانطرف مناسب نبود و گنجه و قلعه شوره گل و مغانه در دست رومیان مانده
بود که نهضت همایون بدانحدود لازم بود و احتمال آمدن لشکر روم نیز داشت بخاطر خطیر

الهام پذیر اشرف چنان خطور نمود که نخست فوجی از سپاه ظفر پناه بجانب قراباغ فرستند
که تا گنجه رفته اگر رومیان بیرون آمده بجنگ پیش آیند از اینطرف نیز بمجادله قیام نموده
جزای کردار در کنارشان نهند و اگر در قلعه خزیده متوجه حرب و قتال نگردند لشکر فیروزمند
جمعی از مردم و منوک ایل و الوس را که بهواخواهی رومیان در آنحدود توقف نموده تا غایت
باینطرف نیامده باشند قتل و غارت نموده محصولات را ضایع و نابود گردانیده مراجعت
نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات سرحد ایروان و آمدن لشکر روم فراغ یافته
باشد عنان عزیمت بتسخیر آن ولایت معطوف گردد بدین عزم درست و فکر صایب
الله قلی قورچی باشی قاجار را سرکرده گروهی از امرا و قورچیان عساکر نصرت نشان نموده
بدین خدمت نامزد نمودند و او با سواری پانزده هزار کس از جنود مسعود روانه قراباغ
گردید و چون بحوالی گنجه رسید رومیان نیز جمعیت نموده بخیال مقابله و مقاتله از ابواب
شهر بیرون آمده صف آرای گشتند و قورچی باشی و سرداران لشکر قزلباش نیز تعبیه لشکر
فیروزی اثر پرداخته جرنغار و قول و جوانغار و برانغار را آراسته مستعد پیکار گشتند و رومیان
رعایه نبرد نمودند اما چون جنبشان بر قول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده
ترک ستیزه و آویز کرده روی بهزیمت بجانب قلعه آوردند و دروب قلعه را مسدود ساخته
باستعداد قلعه داری پرداختند افواج قاهره تا کنار خندق تعاقب دشمن کرده جمعی کثیر را
بر خاک هلاک انداختند و برخی دستگیر شدند از جمله گرفتاران کچوک حسن نامی بود از معتبران

رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه کنجه رفته بود و چون قورچی باشی بمحاصره قلعه مامور بود در
محل مناسب نزول نموده نایره رزم هر روز لشکر ظفر اثر را افواج فوج تاخت و غارت اطراف
و جوانب میفرستاد و جنود ظفر ورود آن حوالی را بجاروب نهب و غارت رفته غنیمت
بسیار از اسب و شتر و گوسفند و اثاث البیت آوردند و بسیاری از نسا و صبیان باسیری
گرفتند روز سیم ندای کوچ در داده قرین نصرت بغیر دنی معاودت نموده هنوز زینت
فرح بلاغ مضرب سرادقات اقبال بود که قورچی باشی و امرا بپایه سریر اعلی آمده بهرهای
قبیلان و اختر مهاو اسیرانرا منظر اقدس در آوردند و خدمت ایشان مستحسن افتاده
اما اسیر نمودن نسا و صبیان مسلمانان را که اکثر عامه بودند مکروه شمرده حکم شد که تمامت
اسیران آزاد بوده باشند و چند کس که اسیر پنهان نموده بودند مورد سیاست و
غضب شاهی شدند و این آوازه معدلت و دادگستری بقراباغ رسیده از هر کس اسیری رفته بود
باردوی معلی آمده اسیر خود را گرفته برد و سایر غنایم که بقلم آمده بود بالسویه بر لشکریان قسمت
شد و کچوحسن را ندیرخان مهردار اسیر دید که بطریق میهمان نگاه دارد و مدتی در خانه
مت رالیه کامیاب عزت و فراغت بود و اما در حینی که اقبال اعلی سردار آمد از حدود قارص
فرار نموده بر دمیان پیوست و شرح آن قضایا در محل خود ثبت کتاب خواهد یافت **ذکر**
آمدن اوزون احمد و جنود بغداد بقصد قلمرو علیشکر و محاربه نمودن امرای آن سرحد با او و ظفر
یافتن در آن ایام که ییلاق فرح بلاغ محل نزول رایات جلال بود از جانب همدان خبر آمده

اوزن احمد و لشکر بغداد با تولایت متعاقب قاصدان خجسته پیام رسیده مژده فتح و
نصرت عساکر ظفر فرجام آن سرحد و بشارت گرفتاری اوزن احمد رسانیدند و کیفیت آن قضیه
چنانست که بعد از آنکه الله وردیخان و امرای بغداد در مراجعت نموده الکای میرفتاح و ولد میر عمر کلهر را
که از سنجق بیکیان تابع بغداد بود متصرف شدند و باردوی معلی پیوستند اوزن احمد را بخاطر رسید
که چون حسن خان حاکم قلمرو علیشکر در رکاب اشرف است و حاکمی در همدان نیست و آن سرحد
خالیست با عساکر بغداد تا همدان آمده قتل و غارت نماید که هم انتقام از لشکر قزلباش کشیده باشد
و هم مصلحت که از آوازه توجه لشکر عراق عرب لشکر قزلباش را دل گرانی بهم رسد و ترک تسخیر
قلاع آذربایجان کرده روی بحراست ملک عراق آورند و بدین نیکوخدمتی منظور انظار [illegible]
پادشاه روم گشته بخلافی که قبل ازین از او صدور یافته بود مواخذه نگردد و از نمیغی غافل افتاد که
که کارپردازان عالم غیب که اسباب دولت روزافزون را سرانجام میدهند اول مرتبه
بدخواهان می پردازند محمد بیک نام پسر خود را که آخر مرتبه با شناختی یافته در بغداد قائم مقام
گذاشته با ده هزار کس از سنجیده و سوار و پیاده الوو اکراد که طمع نهب و غارت
باو پیوسته بودند بیرون آمدند روی توجه بجانب همدان آوردند و از امرای قزلباش قاسم
سلطان ایماق افشار و شاه قلی سلطان خدابنده لو حاکم دوسین در آن سرحد بودند
از آمدن رومیه خبردار شده قاسم سلطان کسی بجانب لرستان نزد حسینخان حاکم آنجا فرستاده
او را ازین واقعه اخبار نمود و حسین خان بلا توقف با یکهزار نفر از قبایل الوار بسرعت برق و باد

متوجه ابصور گشته بقاسم سلطان ملحق گردید و باتفاق دفع شر الطایفه را وجهه همت ساخته
بجانب ماهی دشت که عبور رومیه برانجا واقع میشد در حرکت آمدند و با لوسات و خاصات
و سپاهیان قلمرو علیشکر کس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته باشند بعزیمت
دفع ضلال متوجه شده بلشکر ظفر اثر بپیوندند و بالجمله موازی سه هزار کس از الوار و افشار و سایر
جنود ظفر ورود فراهم آمده بعد از مشاوره و کنکاش رای همگی برجنگ قرار یافت
و از قلت لشکر ظفر اثر و کثرت عساکر مخالف اندیشه نکرده تکیه بر الطاف الهی و
نیروی اقبال شاهی کرده بمقابله اعدا شتافتند و در زمان تمام محلی از توابع درنگ
تلاقی عسکرین روی داد و سرداران لشکر منصور قرار دادند که چون لشکر مخالف بیشتر
بیشتر از اکثر مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع نشوند دلیر انداز گرد راه بر صف
سپاه تاخته تقاعد ورزند و آب جنگ منغص گردند القصه افواج قاهره دو گروه شدند یک
گروه قزلباش بسرکردگی قاسم سلطان و حاجی اینی شاه قلی سلطان و یک گروه الوار بسرکردگی
حسین خان روی بالوار آوردند از انطرف اوزن احمد از رسیدن جنود قزلباش
خبردار شده اردوی خود را در مکانی که فرود آمده بود گذاشته با سوار و پیاده تفنگچی
و کماندار که همراه داشت از اردوی خود بیرون آمده صف سپاه آراسته آماده پیکار
گردید دلاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاد و بنوعی که تمهید یافته
بود بود از دو طرف جلو ریز بر صف سپاه تاخته بران فرقه کم همت آوردند رومیه را در حمله اول

پای ثبات از جای رفته دست از کار زار باز داشتند تاب صدمه دلیران جنود اقبال نیاورده عنان
بوادی فرار تافتند اوزن احمد لحظه در معرکه ثبات قدم ورزیده هر چند خواست لشکریان را
از فرار مانع آمده بجنگ ترغیب نماید میسر نشد و چون مرد بلند قامت قوی هیکل سنگین بود
بود از معرکه بیرون نتوانست رفت هم در انجا دستگیر گشت و تا موازی دو هزار کس از رومیه
و اکراد طعمه شمشیر آبدار و برخی گرفتار گشتند و حین تعاقب گذار الوار بر اردوی رومیان افتاده
بنهب و غارت مشغول گشتند و طایفه افشار و قزلباش بعد بعد و رکشتن و کوشش نموده
کمال مردانگی بظهور آوردند و غنایم موفور بدست لشکر منصور افتاد بالجمله خاطر مردم الولایت
از سپاهی و رعیت که برهمزده این واقعه بود اطمینان یافته آسایش و آرامش تمام در آن
سرحد پدید آمد و امرای عظام اوزن احمد با سرهای قتیلان و سایر گرفتاران مصحوب معتمدان
بپایه سریر والا فرستاده از جمله غنایم آنچه لایق نظر قبول شهریار کامکار بود ارسال گردانیدند
در حینی که رایات نصرت آیات در قریه بلاغ از ییلاقات کوکچه تنگیز نزول اقبال داشت اوزن
احمد با سرهای قتیلان دست بسته با نفایس غنایم بنظر اقدس در آوردند از انجمله چند راس
اسب ابلق و مادیان بدوی تازی نژاد صبا رفتار بود که هر یک در حسن صورت و
خوبی طاق و در دوندگی نادره آفاق بودند چنانچه شاعر گفته بیت همه اعضاش باهم
سبقت اندیش : کفل در رفت از پس ماندن خویش : حضرت اعلی شاهی نظر توجه
و التفات باوزن احمد گماشته امر فرمودند که دستهای او را که بسته کمند گرفتگی بود گشادند

و بلفظ گهربار فرمودند که تو پیغام دادی که بنده دولتخواه پادشاهم و بغداد را بجهت آن حضرت
ضبط کرده ام و بهر کس اشاره میشود میسپارم و ما نیز وعده کرده بودیم که هرگاه نقد اخلاص
تو در بوته امتحان تمام عیار نماید مشمول نوازش و تربیت شاهانه خواهی گشت تو از آن اراده
پشیمان گشته بموعد وفا ننمودی ما از وعده خود پشیمان نیستیم و با وجود جرات و جسارتی که از
تو صدور یافت از آن منظور برگشته و بوعده وفا نموده باز ترا ببغداد میفرستیم مشارالیه سر خجالت
در پیش افکنده بزبان مسکنت معروض داشت که اگر عنایت شاهانه زلات این بنده کمینه کار را
عفو نموده جانبخشی فرماید بشکرانه موهبت مدة العمر سر از خط بندگی و طوق فرمانبرداری نپیچم و
بغداد را بهر کس اشاره شود سپرده خود با فرزندان حلقه بندگی در گوش گرفته
برسم خدمت و جانسپاری بسر برم حضرت اعلی او را بعواطف علیه شاهنشاهی قرین ساخته
داود حسین خان حاکم قلمرو علیشکر سپردند که مهمان او باشد بعد از چند روز که از محنت و مشقت
بند و زنجیر آسودگی یافت بخلع فاخره سرافراز گردانیده رخصت انصراف داده و همراهی
ملازمان حسنخان روانه مقصد فرمودند و بجهت حسینخان حاکم لرستان و قاسم سلطان و
جمعی که در جنگ او و زن احمد مردانگی کرده بودند خلع گرانمایه ارسال داشته مورد تحسین
و آفرین گردیدند اما او و زن احمد چون بیراه رفته بود بمطلبی که داشت فایز گشت
و از قضای الهی در راه مریض گشته چون بقصبه زنگان که از قصبات مشهوره عراق است
رسیده غبار اجل دامنگیر او شده رخت بسرای نیستی کشید و ملازمان حسنخان که همراه

او بودند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که نعش او را ببغداد
برده ببرادرانش بسپارند که در اراضی مقدسه آنجا مدفون سازند و فرمان عاطفت منشور
استمالت باسم محمد بیک ولد او عز اصدار یافته مشتمل از مراحم و الطاف که شامل حال پدر
شده بود در آن منشور اقبال درج شد اما احوال بقیة السیف لشکر بغداد آنکه بعد از انهزام
شکسته و پریشان حال بشهر درآمدند محمد بیک را از گرفتاری پدر آگاه گردانیدند و او حکومت
بغداد را بوجود متعلق ساخته خود را پاشا نام کرده بحکومت آن ولایت رقم اختصاص کشید
و حقیقت گرفتاری پدرش را بدرگاه پادشاه روم عرض نموده اظهار دولتخواهی کرد ارکان
دولت عثمانی مصلحت وقت در ترتیب او دانسته نشان پاشائی و منشور ایالت بغداد
باسم او فرستادند و او در حکومت آن ولایت تمکن یافته با اعیان و ارکان پایه سریر اعلی از راه
نفاق و خلاف پیش آمد و چون از پدر و پسر خودسری بظهور آمده بود ارکان دولت عثمانی
نیز خلاف بر مقولش بر اقوال تخیلات نموده متصادم عسکر و بجهت خود لشکر خاصه
که در میانه رومی بیکتاشان معروفست بهم رسانیده با لشکر بغداد و قول پادشاهی باحتیاط
زندگانی مینمود و او نیز بطریق پدر رتانید نیافته ایام دولت استقرار و عمر با پیدارش
زود سپری گشت چنانچه از کلام آینده بوضوح میپیوندد ذکر بعضی حالات که از وقت ییلاق بگلام
در ایام میمنت فرجام بهار که ایسکام آمدن چغال اغلی سردار روم وقوع یافت
نزاهت و خرمی روزگار است حضرت اعلی شاهی در تفرجات ییلاق گوکچه تنگیز کلی الواقع

ملاطفت هوا و عذوبت ما و کثرت ریاحین و ازهار و چشمهای خوشگوار و ترشح ابر و ریزش مطار
رشک گلزار جنان است عشرت پیرا بوده بنشاط سیر و شکار می پرداختند محمد معصوم خان
بکری ایلچی پادشاه عالیجاه فرمانفرمای ممالک هند را که بخدمت آمده بود رخصت انصراف
ارزانی داشته روانه دیار هند فرمودند و همچنین امرای اکراد را که در پایه سریر اعلی بودند
مصطفی بیک
خصوصا غازی بیک حکاری و محمودی رخصت یافته با لکاء خود رفتند از سوانح آن ایام
آمدن نبیره داود خان بیک ولد اسکندر خان است که قبل ازین پدر را بی اختیار کرده قایم
مقام پدر شده بود و از عمر و دولت تمتعی نیافته باجل طبیعی فوت شده و از و دو پسر مانده بود که
بزرگتر را طهمورث و کوچکتر را الکس میگفتند باتفاق بعضی از مخدرات ستار آن سلسله بارادت
معلی آمده بملازمت اشرف مشرف شدند دیگر از سوانح آن سال ایلغار نمودن الله ویردیخان و فوجی
از امرا و عساکر نصرت نشانست بر سر احمد پاشا جلالی شرح اجمال بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشای
جلالی از جمله ملازمان چغال پاشا حاکم تبریز بود و او در مقام ترتیب احمد پاشا در آمده بالتماس و
استدعای او حاکم وان شده بود در حینی که طنطنه اقبال شاهی در آذربایجان بلند آوازگی یافت
احمد پاشا از ایالت وان معزول شده بود و بتمکین حکم پادشاه خود گردن نزده دست از حکومت کشیده
دوست داری بدیگر ولایات قریبه نموده بخود سر اخلاط و عادلجواز و البستان و الحد و در آن حوالی
دیار بکر بتصرف در آورده لشکر و حشر بیشمار بر سر خود جمع کرده محالی را که ضبط نتوانست نمود اطراف
و جوانب آن را بجاروب غارت رفت و آنچه بدست آورد بلشکریان و لوندات بی سروپا که

از هر طرف جمع آمده شورش افزای دماغ او شده بود و میدید او از تقریر واردین بسمع رسید
که عدد ملازمان او بدوازده هزار رسیده بود و بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و
جلوس سلطان احمد خان پادشاه اظهار دولتخواهی او کرده سخنان کذب آمیز عرضه داشت
ارکان دولت خانواده عثمانی صلاح وقت در اغماض دانسته چشم از اعمال او پوشیدند
و بنوید تربیت و عاطفت خاطر او را اطمینان بخشیدند و او بیشتر از پیشتر افتاده از باده هوش
ربای نخوت و بزرگی و جرعه مردافگنی خودسری و خودرائی سرمست گردید و نسبت بملازمان
عتبه اقبال شاهی نیز از و سلوک ناهنجار بظهور میرسید و بطمع مال آزار و اضرار تجار
این دیار میرسانید همیشه در خاطر خطیر معدلت تاثیر رسوخ داشت که در هنگام مجال و انتهاز فرصت
او را گوشمال سزا دهد درین اوقات که ییلاقات کوکجه تنگیز مخیم سرادقات اقبال بود خبر رسید
که احمد پاشا بر سر قلعه ارجیش آمده محمد پاشا ولد ذال پاشا را که در آن قلعه بود و با احمد پاشا
گرفتن
اطاعت شایسته نمیکرد محاصره نموده در قلعه ساعی است چون از ایروان تا ارجیش
شش هفت روز راه مسافت بایلغار سه روز میتوان رفت بر رای عالم آرای پرتو
ظهور انداخت که در وقتی که او در پای قلعه بلوازم قلعه گیری مشغول است فوجی از جنود
موکب مسعود را بایلغار بر سر او فرستند که اگر خود بدست نیاید باری سلک جمعیت
او که مایه دیوانگی و غرور بخود او است از هم ریخته و گسسته اواره دیار آواره دیار گردد و بدین
عزیمت صوابنما الله ویردیخان را با فوجی از عساکر فیروزی ماثر روانه آن صوب فرمودند افواج

قاهره پذیرای فرمان گشته بسرعت سیر از قم استعاره نموده روی بمقصد آوردند و
آن مسافت بعیده را در سه روز بابلغ وجهی طی نموده چون بولایت ارجیش رسیدند معلوم
گشت که احمد پاشا بمقتضای الخائن خایف و انیکه البلغار هی عظیم حضرت اعلی بین الجمهور
مشهور است از عالم احتیاط کسان کار دیده اعتمادی بر سمت راه ایروان فرستاده
بود از مشاهده علامت گرد و غبار لشکر خبر یافته بمیر رسانیدند و او در کمال سراسیمگی بر اسب
فرار سوار شده تا صحرای موش از هیچ مرحله عنان باز نکشید و تفرقگی در میان لشکر او افتاده
در بین فرار هر سو گشته او آواره دیار ادبار گشتند و خود تا آمدن جلال اعلی در همانجا اقامت داشت و
الله ویردیخان چون به پیش رفتن مامور نبود عنان بصوب مراجعت انعطاف داده هر چند
الکا مخالف بود لشکریان را از نهب و غارت و خسران زراعت محجره و رعایا نهی
نموده احدی از ایشان آسیبی از عساکر منصوره بعجزه نرسید دیگر بدست در آوردن
قلعه شوره گل همت از نوایع بخجور سعد چون گروهی از اوباش رومیه بقلعه مذکوره
آمده انحصار را پناه و استظهار خود ساخته متعرض خلق الله میشدند رایات نصرت
آیات بدان طرف در حرکت آمده چون ساحت آن بقعه دلگشا که از کثرت سبزه و
شقایق و علفزارهای مرغوب از ریاض جنان نشان میداد مضرب سرادقات جاه و جلال
گردید آن سیه بختان تیره رای از برگشتگی بخت آن حصار نا استوار را مامن خود ساخته
پای جسارت در حراست آن محکم فشردند و از هر طرف فوجی از عساکر نصرت نشان و قلعگیان

قدراندازان اصفهانی بتسخیر قلعه مامور گشتند و آن گروه اقبال کمر همت بتسخیر آن قلعه چست
بسته در شب اول پای جلادت و مردانگی پیش نهاده خود را بپای حصار رسانیدند و محصوران
هر چند آثار مبارزت بظهور آورده در مدافعه جنود اقبال کوشیدند سعی مجاهده ایشان
بجایی نرسید و مبارزان قلعه گشا چند جا سوراخ در دیوار کرده بقلعه در آمدند محصوران
برگشته بخت زنهار روش بکلیسایی که در ازمنه ماضیه از سنگ سیاه تراشیده در غایت
استحکام و ارتفاع ترتیب داده در میان قلعه واقع شده بمنزله ارگ بود پناه بردند و
عاقبت از آنجا نیز بضرب متین الماسکوب سوراخ کرده بر آن عمارت بلند ارتفاع استیلا
یافتند و تمامی محصوران سیه گلیم مورد سخط و غضب پادشاهی گشته بیکبار بفرمان
قهرمان زمان شکم دریده از کنگرهای قلعه عبرة للناظرین آویختند چنانچه در حصار از وجود
خبیثه آن خبثا اندراس پذیرفته احدی از آن قوم تبه روزگار نجات نیافت بعد از چند روز
که نزهت اضافت دلگشا مخیم خیام نصرت و اقبال بود اهل اردو بازار بتخریب قلعه
و حصار مامور گشته در اندک روزی با خاک یکسان کردند اما کلیسای مذکور که ارگ آن حصار
نا استوار بود و از غایت استحکام و صنعتگری استادان در نظر مینمود که یک پارچه سنگ
خام مینمود با تمام خراب شد چون خاطر خطیر اشرف از ین امور فراغت یافت عنان
عزیمت بطرف قلعه قارص و اخذ و ضبط آن معطوف داشتند دیگر از سوانح ایام آمدن سلیمان بیگ
محمودی حاکم خوشاب و فرار او بحصار است وی از امرای سنجق روم تابع بیگلربیگی وان است

و از شکوه جلال و پادشاهی و آوازهٔ صولت و سطوت شاهنشاهی دل بای داده بیجانگر شیوه بتجاوز
امرای اکراد شقاوت نهاد که مصلحت وقت خود در اسطور دانسته از هر طرف
تسلط و اقتدار مشاهده مینمایند اظهار دولتخواهی آنطرف مینمایند او نیز عاقبت اندیشی کرده
از وفور اخلاص و حسن عقیدت که بزبان اظهار نموده در دلش اذان خبری و از جوهر دولتخواهی
اثری هست احرام دریافت کعبهٔ اقبال بسته بسعادت بساط بوسی فایز گردید و حضرت
اعلی شاهی هرچند عیار اخلاص این طبقه گرفته اند اما مراعات جانب ظاهر که بهین شیوه
فرمانروایان عالم صورتست کرده او را منظور نظر التفات فرمودند و بخلع گرانمایه و لقب
ارجمند خانی سربلندی یافت و بین الاقران باین پایه الاعلی مفاخرت برافراخت و بعد از
چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب عزت و عاطفت بود رخصت معاودت یافته بالکای
خود عود نمود دیگر از سوانح ازمان آمدن ایلچی معتبر است از جانب سرور سلاطین فرنگستان پادشاه
اسپانیه و پرتکال که تا موازی پنجاه نفر ملازم یراق دار همراه داشت و در حدود فارس
بدرگاه فلک مناص رسیده بشرف عتبه بوسی مشرف شد و تحف و هدایای لایقه از نظر
اقدس گذرانیده منظور نظر عنایت و التفات گشته در سما کچید روز رخصت
انصراف یافته مشمول عاطفت و احسان روانه شد در خلال این احوال جاسوسان که بجهت
تحقیق احوال و رسانیدن اخبار بجانب استنبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت عثمانی
جغال اغلی را که در میانه رومیان بوفور شجاعت و اصابت رای و حسن تدبیر از اکفا و اقران ممتاز

رجحان دارد و در سرحد فرنگستان قاپودان بود و باصطلاح رومیان قاپودان میر بحر را
گویند بدرخانه طلب نموده بوزارت اعظم و سرداری منسوب ساخته جمعی کثیر از قاپوقولی
و ینکچری همراه او کرده بر سر قزلباش تعیین نمودند و لشکرهای آنطرف استنبول را
که رومیان اناطولی میگویند و عبارت ازبوربجا و بلاد قرامان و شام و حلب و طرابلس
طرابوزن و دیاربکر و ارزن الروم و وان و کردستان و غیرهم است بمرافقت او مأمور
گردانیدند و چاوشان قرمسیه باحضار ایشان فرستادند و جغال اغلی از استنبول
بیرون آمده بدیاربکر رسیده است در صحرای موش بجهت جمعیت لشکر توقف
دارد و بعد از تحقیق این اخبار رای صواب نمای حضرت اعلی شاهی بدفع دشمن و
عسرت حال ایشان پرداخته عساکر منصوره فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت الکای قارص
و ارزنة الروم و آن حدود و سوختن غلات و علفزارها فرستادند و مقرر شد که چند روزه راه که
عبور لشکر روم از آنجا خواهد بود خراب و ویران ساخته در صحراها از غله و علف و الباقی
اثر نگذارند و رعایای آن حوالی را که غیر ملت اند بآنطرف کوچانیدند و مردم هر محل که شعار دولتخواهی
رومیان ظاهر ساخته در کوچ کردن بآنطرف کاره نمایند تاخت و غارت کرده دقیقه فرو
نگذارند و عساکر نصرت نشان بدبرای فرمان گشته تا حصن قلعه‌ای که مابین قارص و ارزن
الروم است تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و سوزانیدن علفزارها و غلات تقصیری
نکرده تا دو سه هزار خانوار از ارامنه و الوس و حشم که در آن ولایت ییلاق و قشلاق داشتند

کوچانیده بآنطرف آورده بعراق فرستادند و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر
شعار افتاده تا قریب بیست هزار اسیر غنیمت آوردند که در میانه قزلباش شرف
اسلام دریافتند و رایات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر ظفر اقبال که در موکب
همایون مجتمع بودند در الکاء و توقف فرموده هر چند روز منزلی خوش و مکانی دلکش محل
نزول اردوی کیهان پوی میشد و منتظر ورود عسکر روم بودند که چون قدم بدین ولایت
نهند بنوعی که مصلحت وقت باشد بمدافعه خصم پرداخته آنچه مستور پرده تقدیر باشد
بحیز ظهور آید بر دور بینان بساط آگهی پوشیده نماند که در قانون سلسله عثمانی چنانست
که هر طرف لشکر کشند بجهت ترفیه حال سپاه در سیزدهم عقوب که قاسم کونی مینامند
یعنی روزی که قوچ داخل گله میشود در هر جا باشند عنان بصوب مراجعت انعطاف
میدارند که قریب تحویل جدی که اول زمستان و شدت سرما و بارش برف بمنازل
خود رسیده باشند بجهت آنکه تغییر بقانون راه نیابد این قاعده را از دست نمیدهند
و اگر پادشاه خود همراه باشند روز قاسم کونی طایفه ینکچری که پیاده اند و استعداد
سفر کمتر از دیگر سپاه دارند علامتی که در برابر خیمه درگاه پادشاهی نصب میشود از آنجا
کنده در عقب خیمه پاشا نصب مینمایند و این حرکت اشاره بدانست که پادشاه مطلع
گردد که روز معهود و زمان مراجعت رسید و روز دیگر البته کوچ واقع میشود و تغییر بدین قاعده
راه نمیداده و هر گاه در موکب پادشاه نیستند پاشا سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود

واگر

واگر سردار بجهت حصول مقصود چند روز زیاده توقف نماید ینکچریان تمکین نکرده طنابهای
خیمه سردار را بشمشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورده جبراً قهراً اسکوچانند و احدی
منع ایشان قادر نیست غرض از تمهید این مقدمات آنکه رایات فیروزی آیات تا هنگام
پاییز در الکاء و خیام اقامت نصب نموده توقف داشت که وقت اقامت صحرا گذشته
هوا روی بسردی آورد و قاسم کونی رومیان نزدیک شد جغال اغلی در صحرای موش بود و بنا
بر قاعده و قانون عثمانی درین سال آمدن او محتمل نبود و قرارداد خاطر اشرف آن بود که
درین سال در هر جا مناسب باشد قشلاق نموده در اوایل بهار که هنگام حرکت لشکرهاست
در هر جا از ییلاقات که صلاح دولت قاهره باشد جمعیت نموده آماده پیکار دشمن باشند
لهذا جمعی از امرا و قورچیان و غلامان و تفنگچیان قدر انداز و سایر عساکر نصرت طراز در رکاب
همایون نگاه داشته باقی لشکر اردوی ظفر نشان رخصت بازگشتن یافته اکثر مردم ایل و
اویماقات روی بقشلاق خود آوردند درین اثنا خبر آمدن جغال اغلی بتواتر و توالی رسید بجهتی
انجامید و کاری ناساخته جانب دفاعه باز گردید چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح خواهد یافت
و پرتوی از آن بر تبیان معرکه آرایان مضمار سخن سرائی خواهد یافت

ذکر آمدن جغال اغلی سردار روم بجانب آذربایجان و بازگشتن از نخجوان بی نیل مقصود و دیگر قضایا

جغال اغلی سنان
پاشا نام دارد و فرنگی نژاد است پدرش جغال نام داشته و بدین جهت او را جغال اغلی میخوانند و در
ولایت روم بتهور و مردانگی بلند نام و بحسن درایت و تدبیر زبانزد خاص و عام بود و قضایای عظیمه

رومی میه او او را امیر فرستادند او را الحجت رفع خصمای فرنکیه او را قاپودان یعنی میر بحر کرده بحراست
سرحد فرنکستان فرستاده بودند چون مقاومت با جنود ظفر ورود قزلباش واسترداد قلاع
مفتوحه اعظم وقایع بود واو بشجاعت ودلیری وحسن تدبیر از اقران رتبه بیشی وپیشی داشت
سلطان احمد خان او را وزیر اعظم وسردار لشکر نموده چنانچه اشارتی بدان رفت بر سر
قزلباش بجانب آذربایجان فرستاده واو را چند گاه بجهت جمعیت لشکر توقف افتاده
تهیه سامان وسرانجام عسکری پرداخت تا آنکه از هر طرف لشکرها در پیوسته جمعی عظیم
در اردوی او فراهم آمده با لشکر موفور وسامان شایسته روی معقد آورده بارزن الروم آمد
واستمالت نامها بجه پاشا فرستاده او را الحکومت آذربایجان نوید داده طلب نمود چه پاشا
اگرچه بجهت سوء اعمال وخودسری از او مستوحش بود درینوقت فی الجمله استمالت گشته باگروهی
از لوندات که بر سر او جمع آمده بودند بجقال اعلی پیوست وعساکر ارزن الروم واخسقه والحوالی
نیز ضمیمه عسکر او گشت مجملا با فوجی عظیم وحشری انبوه از ارزن الروم واخسقه والحوالی بیرون
آمده تا قارص عنان بازکشید حضرت اعلی شاهی که رای عالم آرایش مهبط تجلیات انوار
غیبی وضمیر منیرش مکمن اسرار لاریبی بود امرای عظام بکنکاش طلب فرموده از هر گونه
حکایات بمیان آوردند وهر کس را آنچه مقتضی عقل وتدبیر بود بحسن تقریر عرض میکرد حضرت
اعلی شاهی بزبان الهام بیان که ترجمان ملهم غیبیست فرمودند که رومیان مدتی شد که سامان
وسرانجام لشکر نموده بجمعیت موفور وسامان شایسته آمده اند واز جنود ظفر ورود قزلباش

اکثر مرخص گشته روانه یورت ومسکن خود شده اند درینوقت بجهت کمی لشکر محاربه ویکبار
مصلحت دولت روزافزون نیست امرای عظام وارباب جلادت از فرط غیرت هوای دلیری ودلاوری
کرده سخنان از حرب وقتال میگفتند بالاخره رای جهان آرا برین قرار گرفت که از منزلی که مخیم سرادقات
جاه وجلالست کوچ کرده یکدو میل کرده چند روز رحل اقامت اندازند که او بیشتر آمده از آب
ارس عبور نماید وآنچه صلاح دولت باشد در اینطرف آب وقوع یابد والحق حضرت اعلی را این غضب
همایون با ملازمان سلطان روم مقابله نمودن لایق ناموس سلطنت وسزاوار رتبه شاهی
نبود بنابران از آن مرحله کوچ فرموده در آنجه قلعه نزول اجلال فرمودند که مشخص شود که او بکدام
طرف حرکت مینماید بعد از چند روز که یورت مذکور محل نزول اردوی گردون شکوه بود خبر رسید
که جقال اعلی روی بسمت ایروان ونخجوان آورده کوچ بر کوچ متوجه الکند ودست تار مشغول رفت
وترفیه حال رعیت حکم قضا نمود نفاذ پیوست که رعایای این محل را کوچانیده بمحلی دور دست
فرستند که از آسیب لشکر مخالف برکران واز دست برد حوادث دوران در امان باشند
وآذوقه وآنچه لشکر قزلباش بر توانند داشت برداشته تتمه آنچه بماند سوخته ونابود کرده چنان
نمایند که درین محال اصلا ذخیره بدست ایشان درنیاید واعوق را جدا کرده موکب همایون با لشکر
سبای راطراف وجوانب ایشان لغت دادند که بعد از آنکه رومیه بیشتر آمده از آب ارس
عبور نمایند لشکر از فقدان ذخیره وعلیق اعتبار تنگ آمده ولشکر زبون شده
باشند در هر جا مصلحت باشد بدفع ایشان پردازیم بدین نیت درست وعزم لایق که درینوقت

مناسب دولت همایون نبوعی که اندیشیده بودند اغوق راجه اکرده بجانب النجق فرستادند
ایرکوبه خان از الکوچانیدن مردم ایروان مأمور گردانیدند مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان
عمل نموده رعایا را بجانب قراجه داغ فرستاده کسی چنان بر سر راه نمانده اند مگر قلیلی که در شعب
جبال و جاهای دور دست مانده بودند و چون اردوی کیهان پوی از نخجوان قلعه کوچ کرده در اوچ
کلیسا نزول اجلال واقع شد حضرت اعلی تقارص رسیده علیجان بیگ ایشیک آقاسی را که
همراه امان یافتهای ایروان رفته بود عذرخواهی نموده در اثنای محاوره و استفسار احوال
او رسیده بود که سبب چه بود که حضرت شاه در مقام لشکرکشی در آمده بر هم زن هنگامه دوستی
شدند مشار الیه جوابهای مناسب بعرض داد. آخر گفته بود که ای صاحب سعادت چه بود که
سلطان مرادخان بعد از رحلت شاه جنت مکان نقض عهد و میثاق پدران نموده مصالحه
که چندین سال درمیان قرار گرفته بود برهم زد عالم آرمیده را شور و آشوب در آورد و تصرفات
در ملک موروث سلاطین صفویه نمود حضرت اعلی از این جواب مسکت و منبسط گشته او را
رخصت آمدن داد و مکتوبی مصحوب مشار الیه نوشته سخنان که از جنس همین حرفها در آن
مندرج بود از این طرف در جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته شده تحریر یافت که شما
در ثبات و قرار راسخ باشید که جنود قزلباش از قدرت ایشان بعد احتیاط نخواهند کرد
و هر گاه بمقدار آنچه باشند و وقت اقتضای محاربه نماید آن نیز توجه یافته الخ در تکمیل غیبت
سنقه ظهور می آید القصه چون لشکر روم بایروان رسید موکب همایون در رودخانه وادی

نزول دولت ازین منزل معقود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان از الکوچانیدن اهالی الملک و جماعتی
غلام خاصه شریفه را بکوچ دادن اهالی جولاه مأمور فرمودند مردم بلده نخجوان کوچ کرده بمحال قزمار
و قراجه داغ رفته و مردم جولاه اگرچه تعلق تمام بدان مسکن که مقام قدیم ایشان بود داشتند لکن در آن وقت
بحکم صیانت حال و حفظ اموال طوعا و کرها کوچ کرده بعراق رفته و در دار السلطنه اصفهان
جنت نشان در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار یافته بتدریج خانهای تکلف با عجیب داخل عمارات
نموده الیوم سه هزار خانه دار جولاهی در آنجا بمقام گرفته از حوادث روزگار امان یافته از عافیت
صفا و خوبی مکان از مسکن سابق فراموش کرده اند حضرت اعلی شاهی فوجی از مبارزان
جلادت شعار را بجانب دست راست و دست چپ در مقابل رومیان تعیین فرمودند که روز
بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبردها نمیوده باشند و جمعی را
که طلب ذخیره بیرون آیند بدیار عدم فرستند و چون رایات جلال بنخجوان رسید بجهت آنکه گذر
در آنجا توقف نموده جمعی را بتحصیل علوفه و ذخایر مأمور کرده اند بجهت تقریب آشنائی شهر و مواضع
و مزارع قریه از خلیل آبادی افتاده جائی که قابلیت نزول داشته باشد بود و مهره ارباب
تنجیم سلف حضرت صاحب الدین انارو سازی کرمان احکام قران علویین که در همین سال وقوع یافت
تصریح بعث شورش و آشوب نموده بود اکثر در آذربایجان بفعل آمده خرابی نخجوان و بعضی
محال راه یافت روز دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جولاه از آب ارس عبور نموده از دره ورد
گذشته در محل مناسب رحل اقامت انداختند و منتظر بودند که چون لشکر روم از آب ارس

رزل

عبور نمایند تا جمعی از مبارزان جنود اقبال که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند و چه گروه
گذرگاه شکست گرفته بمقابله و مقاتله خصم پردازند که آنچه در مشیت الهی بوده باشد بمنصه ظهور
آید و مبارزان معسکر ظفراثر که فوج فوج بعزم دستبرد و زبان گیری میرفتند جمعی را گرفته
می آوردند از زبونی اسبان ایشان ظاهر میشد که عسرت و تنگی در میانه ایشان وقعت داد
بعد از چند روز قراولان معسکر همایون خبر معاودت اوجاب وان رسانیدند و جمعی که
از اردوی رومیه جدا شده آمده بودند کیفیت واقعه را چنین تقریر نمودند که چون در حالی
که عبور رومیه واقع شد ابادانی نبود از فقدان ذخیره عسرت و تنگی در میانه لشکر بحد
کمال رسیده بود و طایفه ینکچری و قول پادشاهی بر سر خیمه سردار هجوم آورده گفتند
که تو خلاف قانون کرده در قاسم کوی پا بولایت دشمن نهادی و در تمامی اسبان
لشکریان از بی توشگی قوت و توان نمانده و پادشاه قزلباش عطوفعنان کرده در اطراف
آب آماده رزم و پیکار و ما بایحال نه طاقت مقاومت داریم و نه قدرت اقامت جغال اعلی
بعد از مشاوره قرار داد که بجانب وان که سرحد ایشان است رفته در آنجا طرح قشلاق اندازد و
نقلاوزی احمد پاشا کوچ کرده از راه چورس و باکو روانه شدند چون آن راه ییلاقست
و کریوه ارا برف گرفته بود زحمت بسیار و مشقت بیشمار بلشکر رسیده اسب و آدم
بینهایت تلف شد و در کمال بدحالی و پریشانی بوان رسید جغال اعلی با قاپوقولی
در بلده و مواضع قشلاق نموده سایر لشکریان باطراف و جوانب پراکنده شدند امرای کردستان

چنانچه عادت ذمیمه ایشانست که هر دو طرف را ملاحظه مینمایند ملکی در وان بجغال اعلی
باز گشت نموده آثار اتفاق و یکجهتی بظهور می آوردند بر خرد و خورده‌دان معلوم است که سرداری عظمت
شعار در این آمد و رفت کاری نساخته بجز خسارت و نقصان سودی نکرد و توقف نمودن
او با فوجی قلیل در قلعه وان مقتضی عقل دوراندیش نبود بمجرد آنکه اندک مسامحه کرد علم
سپاهیگری و ملاحظه صرفه کار از میان برطرف آمده چند کوچ پیشتر شدند از معامله نامهم
نخوت و غروری که داشت روی در افزایش نهاده و حسابی از لشکر قزلباش نگرفته در قلعه
وان که بیست روزه راه تبریز است رحل اقامت انداخت اما عاقبت از خواب غفلت
برآمده ندامت آن کشید چنانچه شمه از آن در طی حکایات و وقایع سال آینده مرقوم کلک
شیرین مقال خواهد گشت انشاء الله وحده العزیز **ذکر توجه رایات فیروزی آیات**
بدار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن در آن بلده طیبه و سوانح بهجت فزای عشرت انگیز چون همواره
مهام سعادت فرجام دولت روز افزون بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام یافته و
می یابد حضرت اعلی شاهی در جمیع امور بدرگاه حضرت خالق الارض والسما واثق بوده به همت
همیشه برونق مراد و حسن اعتقاد کامیاب صورت و معنی میگردند و دفع نکایت خصمان
قوی بنیاد به نیروی همت و امداد اقطاب و اوتاد که ضابطان کارخانه عالم اند با حسن وجه
روی مینماید چون خبر معاودت جغال اعلی سردار بجانب وان درجه وضوح یافت عنان عزیمت
بجانب دار السلطنه تبریز معطوف داشته از دره مذکور که محل نزول اردوی ظفرنشان بود کوچ

کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق انداختند و رعایای محالی که کوچانیده
بود در هر جا مسکن داشتند بنابر شمول عاطفت آذوقه ما یحتاج زمستان عنایت شد و چون
اراده ازلی باستیصال ارامنه ایروان تعلق گرفته بود در آن زمستان خلق بی‌نهایت از آن طبقه
در غربت بمرض موت گرفتار آمده بدیار عدم شتافتند و چون استقامتی در املاک نبود
حضرت اعلی در بهار از غایت ترحم و شفقت بخلق الله حکم فرمودند که جمعی از آن ارامنه مذکور
که از جانب اجل امانی یافته اند عازم اصفهان شتافته چندگاه در آن ولایت آسایش یافته بعد از غبار
روزگار گذرانند و جمعی کثیر با خار کوچ روانه شده در ملوکات اصفهان شتافته چندگاه به
ایشان بمحل زراعت و تخم و تقاوی شفقت شد و تا دو سه هزار تومان از مال دیوانی مدد معیشت
بدیشان دادند و امیرگونه خان حاکم ایروان در آن زمستان با مقصود سلطان حاکم
نخجوان و سایر یاغیان در النجق قشلاق نمودند و ذوالفقار خان حاکم قراباغ را فرستادند که قشلاق
نماید و سایر امرا رخصت یافته بالکا خود رفتند که ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار
باردوی ظفر شعار پیوندند و ریش سفیدان اویماقات را قدغن فرمودند که هر یک بتفصیل جماعت
ایل و اویماق خود را تقلیم دهند که چون غیرت دین و مذهب هر طبقه فراخور استعداد و حالت
مرد یساقی سرانجام نموده خواه ملازم باشند و خواه نباشند در اول بهار متوجه شده بموکب
نصرت قرین ملحق گردند و قورچیان بهرام صولت مدتی خدمت مرخص شدند و چون ایالت
و دارائی و امیر الامرائی ولایت شیروان بامیرزاده اعظم کستندیل میرزا ولد الکسندر خان نامزد شده

بود که چون بتوفیق الله تعالی بحیطه تسخیر در آید بامیرزا نامزد دارند در وقت الکسندر خان از حضرت
اشرف تعهد نمود که پسر را همراه او کرده بشیروان فرستند که با لشکر گرجستان معاونت پسر بتقدیم
رسانیده و درین زمستان که مددی از هیچ طرف بر رومیان شیروان نرسید آن ولایت
را مسخر کرده بدو سپارد و بدین نیکو خدمتی عیار اخلاص خود را بر محک طبع وقاد همایون ظاهر
گرداند هر چند بر ضمیر منیر اشرف واضح بود که سخنان او فروعی از صدق ندارد و مطلب اصلی او آنست
که خود را بولایت خود رساند اما حضرت اعلی شاهی که رای عالم آرایش انتظام سلسله
ظاهر و باطنست بنابر استمرار قاعده فرمانروائی و مراعات سلسله ظاهر کستندیل میرزا
را مورد توجهات شاهانه گردانیده برتبه امیرالامرائی و لقب ارجمند خانی مفتخر و سربلند گردانیدند و چنین
کس را که سابق ملکی امارت داشته برتبه امارت سرافراز نموده در ولایت شیروان الکا
بایشان شفقت شد و روانه دار الارشاد اردبیل گردانیدند که در آنجا ساختگی خود و لشکر کرده
روی توجه بمقصد آورند و حکم معلی بصدور پیوست که هر کس از مردم ایل و اویماقات حوالی اردبیل
و ارشق و طوالش و الکای دو ملازمت کستندیل خان و امرای شیروان اختیار نماید احدی مانع
نشود و الکسندر خان از الطاف خسروانه مستظهر گردانیده خلع فاخره اکرامیه از تاج و خنجر
و کمر مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند و حضرت پسر زاده او را در ملازمت اشرف
نگاهداشته سایر فرزندان و مخدرات استار آن سلسله که در اردوی معلی بودند رخصت
انصراف یافته باتفاق پدر و پسر روانه شدند و امرائی که مرافقت رکابی کستندیل خان مقرر شدند

موجبی است که مرقوم میگردد شاهپرخان که از نژاد والیان قدیم ولایت شکی است و مدتی بود
که بپایه سریر اعلی آمده جبهه اخلاص بر زمین عبودیت میسود و عاطفت علیای شاهنشاهی
در ازای ظهور اخلاص و دولتخواهی در مقام احیای سلسله قدیمه شده او را بایالت و دارائی
ولایت شکی سربلند گردانیده باتفاق امیر الامرای مذکور روانه فرمودند شمس الدین خان قراقلو
که با اتباع خود در قراباغ مانده در میان رومیه رتبه پاشائی یافته بود در پای قلعه ایروان بدرگاه
سدره‌نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص کرده مورد الطاف شاهانه گشته رتبه خانی
یافته بود و در این وقت در سلک امرای شیروان انتظام یافت دیگر علیخان موافق که از
جماعت رومیه قراباغ بود در زمانی که گستندیل خان از خدمت اشرف [illegible] بدر گرجستان
رفته بود علیخان مذکور در قراباغ او را ملاقات نموده امداد و مدد و همراهی بظهور آورده بود و او را
در میان رومیه علی بیک منافق میگفتند او نیز در پای قلعه ایروان بخدمت اشرف رسیده
رتبه امارت و خانی یافت و مقرر شد که در زمره اویماق شاملو بوده من بعد او را علیخان
موافق گویند او را نیز در شیروان الکا داده باتفاق گستندیلخان فرستادند هر چند سابقا احوال
بامقدمات شده چون در اینجا مناسب بود از تکرار نیندیشیده دیگر باره مذکور حال ایشان گردید دیگر
بکتاش سلطان که پسر محمدخان موصلو ترکمانست و رابطه خویشی با گستندیلخان داشت حسب
الالتماس مشار الیه برتبه امارت و لقب سلطانی سرافراز شده در سلک امرای شیروان
منتظم گردید دیگر تبریز سلطان مقدم و [illegible] سلطان جاگیرلو و علیجان سلطان شمس الدینلو و

دلیر سردار محمود علی سلطان [illegible] از تعلقمان موکب همایون نیز برخصت او مأمور
شدند و چون ایشانرا از معبر [illegible] اولی آب کر که در حوالی گنجه است عبور میبایست کرد
از ملاحظه آسیب رومیه گنجه و شیروان مقرر شد که ذو الفقار خان قراملو از اردبیل و حسینخان
زیاد اغلی از [illegible] با قشون و لشکر خود تا کنار آب کر مرافقت الکسندرخان و گستندیلخان
نموده ایشانرا بسلامت از آب گذرانیده عود نمایند و ایشان نخست بدار الارشاد اردبیل
رفته بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام قدس الله ارواحهم مشرف
گشته از ارواح مقدسه آن بزرگان دین و پیشقدمان شاهراه یقین استمداد همت
کرده با موازی دو سه هزار کس از طوایف قزلباش که فراهم آمده بود روی توجه بمقصد آوردند
ذو الفقارخان و حسینخان حسب الفرمان واجب الاذعان ایشانرا از آب کر گذرانیده
عود نمودند و گستندیلخان با امرای شیروان متوجه گرجستان پدر خود شده که از آنجا
سپاه گرجیه را با خود ملحق ساخته متوجه تسخیر ولایت شیروان گردد و شرح احوال او و
قضایائی که او را در گرجستان و شیروان روی داد در وقایع سال آینده بتوفیق و یاری
حضرت آفریدگار مرقوم کلک وقایع نگار میشود بالجمله حضرت اعلی شاهی در آن زمستان
در بلده فاخره تبریز که مایه دولت و عافیت بود بودند بعد از فراغ از تدابیر مصالح ملکی و انتظام
مهام لشکرکشی و لشکرآرائی و داد دهی خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف مینمودند و
مقرر شد که جمعی از عساکر خراسان نیز در اول بهار متوجه ییلاق آذربایجان گشته در یورت [illegible]

در شوکت جاه و جلال بوده باشند چنانکه جلال اعلی چون درین آمد و رفت کاری نساخته بود و در بیع خند
بیفروغ بپادشاه روم عرض نموده بود بخاطر آورد که شاید بگفتگوی صلح کاری بسازد و سلیمان بیگ
محمودی حاکم خوشاب را که پایه بسر اعلی آمده رتبه خانی یافته بود وسیله ساخت که کتابات
باعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر و ارکان دولت قاهره نوشت که بهمان مصالحه سابق از طرفین محفوظ
بود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روی توجه بجانب عراق آورند و از اموری که از هر دو طرف
صدور یافته اغماض شود این خود امری بود دور از کار و از زودی خارج از دایره عقل و اختیار
جمعی از کوته خودان پست همت غبار آسودگی خاطر و فراغت طلبی گفتگوی صلح مد نظر تمیم نمودند
که دار السلطنه تبریز و محالی که در اینطرف آب ارس واقعست و در حیطه تصرف درآمده بتصرف
قزلباش گذاشته مضایقه ننمایند و محال آنطرف آب ارس که از قرشیان بوده از جانب قزلباش
تعرضی بدان نرود و فاصل بین الجانبین رودخانه ارس باشد هیهات هیهات فرقهان دیگرد
سودای عاشق دیگرست همت بلند شاهی و نهمت ارجمند پادشاهی مصروف بر آنست
که کل ممالک و بلاد متصرفی جنت مکان علیین آشیان که در حین مصالحه آنحضرت با سلطان سلیمان
خواندگار روم داخل دستور قزلباش بوده بدستور بحیطه تسخیر و تصرف درآورده نیم
ذرع از زمین دارا و تابع متعلقه بشاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند و تا ممکن و مقدور است
بر سر آن تلاش نمایند و جواب کتابات باین طریق نوشته شد اما آن مقدمات که مسطور گشت
جمعی بیهوده گویان هرزه درا با ملازمان سلیمان بیگ گفتگو میشنودند و جلال اعلی که هنوز از نباد نجهت

و نرمی سرگرم بود دیگر باره سلیمان بیگ را تکلیف کرده که کمرتبه دیگر کس فرستاده تذکار مقدمه
سابق نماید و درین مرتبه جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف احدی از مقربان و مخصوصان
بساط قرب و عزت را جرات اظهار این حکایات نیست ارباب خرد ازین گفتگوها استدلال مینمودند
که جلال اعلی باصابت رای و حسن تدبیر شهرت کاذب کرده و او را اصلا از خرد بهره نیست چه هرگاه
پادشاه ذیجاهی بالکمال خردمندی و فطرت عالی بطلب ملک موروث برخاسته کمر همت
بحصول اینمطلب علیا چست بسته باشد اینگونه مقدمات بمیان آوردن لعب کودکان و
شیوه خردمندانست القصه چون اراده و تقدیر ملک قدیر بنوعی دیگر بود اثری برین مراسله
و آمد و رفت مترتب نشد و از جانبین تمشیت این مهم بمشیت الهی شد که از نهانخانه غیب
چه صورت روی نماید و قلم تقدیر حضرت حق قدیر چه کیفیت چهره مقصود گشاید ذکر بدست
درآمدن قلعه بست و زمین داور و گرمسیر قندهار که درین سال [illegible] ئیل روی داده و بتقدیر قادر
از سوانح این سال مبارک فال بدست درآمدن قلعه بست است شرح این سرگذشت آنکه
قبل از این رقم نگارش یافته که میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزای ولد بهرام میرزا
که مدتی در آن عرصه دلگشا کامروای دولت بودند از بی سعادتی و ادبار روی از دولت تافته
بواسطه توهم آسیب لشکر اوزبک برفتن هندوستان راغب گشته حسب الاشاره پادشاه
والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای هندیا رقندهار را بشاه بیگ خان چغتای سپرده
خود بخدمت آنحضرت پیوستند و نسبت از آنجانب بنابر رابطه الفت و دوستی که همیشه

فیمابین سلسلهٔ علیهٔ صفویه و دودمان والامکان تیموری بتخصیص خانوادهٔ رفیعهٔ بابری
مستحکم بود متعرض الولایت موروث یکصد ساله این دودمان نشدند در سالی که رایات
منصوره از سفر بلخ مراجعت نموده متوجه عراق بود میر زین العابدین پسر میر عبدالحی که در آن هنگام
قندهار رتبهٔ بزرگی داشت از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار جاگیرداران آن دیار تنگ آمده
جا و مقام قندهاری کرده فرزندان و متعلقان را گذاشته التجا بسایهٔ معدلت و الطاف پادشاهی
آورده در دارالسلطنه هرات بشرف زمین بوسی دریافت و حضرت اعلی او را بحسینخان
امیرالامرای هرات سفارش نموده در ولایت فراه مسکن گزید شاهی بیگ خان حاکم قندهار
بجهت خانه کوچ و دودمان میر سید مذکور را در قلعه قندهار بر ده تضاعف داده تا ده سال در قلعه
نگاه داشته رخصت آمدن نداد و او از جانب فرزندان مشوش خاطر بود خسرو بیگ
غلام حسینخان که بجهت ضبط باج و عشور در فراه بود وسوسه کرده او را بگرفتن
زمینداور و قلعه بست ترغیب نمود و جمعی از ملازمان قدیمی سلسلهٔ میر عبدالحی که در زمینداور
بودند باو اعلام نمودند که حسین بیگ و حسن بیگ ولدان حاتم بهادر مغول که حارسان
قلعه بست اند در کمال غفلت اند اگر با جمعی متوجه آن طرف گردند قلعه بسهولت بدست در آید
انجمن متحرک انداعیه شده خسرو بیگ را بیشتر از پیشتر اغوا نمود و او از جهالت و خودرائی که
از شجاعت نام نهاد ذلتی امر و اشاره حسینخان با جمعی از ایمبان و اتباع خود باتفاق میر زین العابدین
به آن صوب در حرکت آمدند چهل فرسخ راه طی نموده شب به قلعه رسیده حصار را در خواب

غفلت یافته نردبان بر دیوار حصار گذاشته بقلعه درآمدند اهل قلعه خبردار شده بکرکیاس
جنگ در پیوستند حسین بیگ کشته گشته حسن بیگ خود را از قلعه انداخته راه فرار پیش
گرفت و قلعهٔ بست که از قلاع مشهورهٔ قدیمه و در آغاز دولت ملوک غزنویه محل نزول امیر ناصر الدین
سبکتگین بود باسانی بتصرف خسرو بیگ درآمد و پرتو شعور شاهی بیگ خان بر این خبر تافت
امرای تابین خود را مثل نذرخان حاکم سقلاب و ارس بهادر حاکم زمینداور و جمعی از جاگیرداران
الکه و دو لشکریان قندهار را با فیلان جنگی و اسباب قلعه گیری بر قلعهٔ بست فرستاد و حسینخان
امیرالامرای خراسان از استماع رفتن خسرو بیگ و خودسری و خودرائی او برآشفته اراده
نمود که او را ازین حرکت ناهنجار منع و زجر نماید و چون مخالف رضای اشرف اعلی است
قلعه را بدستور بمنسوبان حضرت پادشاه والاجاه سپارد درین اندیشه بود که خبر لشکر فرستادن
شاهی بیگ بر سر خسرو بیگ بهرات رسید حسینخان از ورود این خبر آشفته تر گشته زیرا که مقصد
آن بود که شاهی بیگ خان کس نزد او فرستاده استعلام نماید و تدارک این قضیه را برای
دوستانه او منوط و مربوط گرداند او از غرور جاه و جلال مقید باینها و اعلام امیرالامرای
مزبور نگشته لشکر فرستاد حسینخان را غیرت و حمیت قزلباشی از آن اراده منصرف ساخته
در مقام معاونت خسرو بیگ درآمده جمعی از غازیان شاملو و سایر اویماقان را باتفاق ملک شاه حسین
سیستانی که در هرات بود روانه آن صوب نموده باسمعیل خان آلپاوت حاکم فراه اعلام کرد که با لشکر
خود رفاقت کرده بمعاونت ایشان کوشند و این گروه از فراه ایلغار نموده صبحی از آب هیرمند عبور کرده

لشکر جغتای از رود جیحون و قزلباش خبردار شده بقصد آنکه در کنار آب بیر سند سر راه بر فوج
قزلباش گیرند پیش آمدند با آنکه جنود زیاده از سیصد نفر از آب نگذشته بودند و لشکر کارآمدنی
جغتای بهزار متجاوز بود دیدگر بیکدیگر تلاقی شده جنگ در پیوست در حمله اول نیروی دولت
و اقبال بیزوال شکست بر لشکر جغتای افتاده زرآخان با جمعی کثیر از بهادران دستگیر گشته اوزی
بهادر بقتل رسید و زیاده از پانصد نفر در معرکه بر خاک هلاک افتاده طعمه حسام خون آشام
بهرام انتقام گردیده جنود قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافته قلعه را محمد بتان شاملو که
از ملازمان مظفر حسین میرزا بوده مدتی بود که از هندوستان عود نموده در ملازمت حسینخان میبود چون
از اوضاع آن ولایت خبردار بود قلعه را سپرده آذوقه و یراق قلعه داری سرانجام نموده عود کردند
بعد از معاودت جنود قزلباش شاه بیگخان در همان ایام خود با لشکر آراسته و اسباب قلعه
گیری آماده نموده بر سر قلعه [illegible] آمد و چون بپای قلعه رسید از کمال غرور و خودنمائی اراده نمود
که یورش بقلعه انداخته جبراً و قهراً مسخر گرداند و فیلی که معظم اقبال او بود بر دروازه قلعه رانده
لشکریان از اطراف و جوانب هجوم آوردند و در اثنای جنگ و جدال بادلیجی از قلعه انداختند در
حینی که افتاده جوی کوه پیکر خرطوم ثعبان مثال را با در و دیوار در عربده بود و کلوله بادلیج بر دهان
او خورده حلقوم او را از یکدیگر دریده کارگر آمده و فیل عظیم الجثه از پا در آمد از افتادن فیل لشکریان
را دست از کار رفته پای اهتمامشان سست گردید و بسیار از بهادران جنگی بزخم تفنگ تاخیر نشد
شاه بیگخان درین یورش کاری نساخته دست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه دیده بجز باز گشتن

چاره نیافت قطع تعلق از آن ولایت کرده بجانب قندهار باز گشت و ولایت گرمسیر بتصرف
اولیای دولت قاهره قرار گرفته رعایا متوجه زراعت و آبادانی شدند حسینخان حقایق این احوال را
بپایه سریر اعلی عرض نموده زرآخان را بخدمت اشرف فرستاد حضرت اعلی شاهی وقوع این قضایا
را باقتضای قضا اختیار روی داده بود در موقع قبول در نیامد زیرا که از مخالف الفت و دوستی
منظور نموده باشند چون این اهتمام در تسخیر قندهار بظهور نیامد که جمعی در آلوده قلعه ثبت سازند علی ای حال
چون در آذربایجان مشاغل عظیمه در پیش بود زرآخان را بعلیقلی بیک حاکم ری سپردند که در ری نگاه دارد
که بعد از فراغ از مشاغل آذربایجان او را با دیگر گرفتاران قرین اعزاز و احترام روانه دیار خود سازند
و در اواخر این سال میرزا ابراهیم شیرازی که مستوفی الممالک شده بود و کامیابی از عهده این
امر خطیر بیرون نتوانست آمد از بی پروائی و سستی هوش رهای منصب و در محاسبات گیلان خیلی
چند زده مبلغهای کلی بسهو و نسیان از قلم دیوان فروگذاشت کرده بود میرزای علیان وزیر املاک
خود متغیر آمده عرض کرد که از بی شعوری او در تنگنا ضمیر انور پرتو شعور انداخت و او را عزل
فرمود و در اول سال پیلان ئیل اربع عشر و الف منصب عالی بمیرزا اقوام ولد میرزا حسن کوکنانی
اصفهانی که با عجز از کارروائی اندیارست و درین هنگام در هرات بود تفویض یافت و
او کسب علم سیاق از آقا شاه تقی مستوفی سابق که استاد اهل سیاق بوده نموده درین فن ترتیب
کمال مهارت دارد وقایع سال میمنت مآل پیلان ئیل ترکی مطابق سنه اربع عشر و الف که سال
نوزدهم جلوس سعادت مأنوس همایون اعلی است نوروز عالم افروز این سال میمنت

شوال در روز دوشنبه غره شهر ذی القعده الحرام سنه اربع عشر و الف اتفاق افتاد یعنی
نیر اعظم و عطیه بخش عالم که اهتزاز نسایم ریاض جنان و طراوت عالم جهان از فیض
تربیت اوست بمنزل شرف اشتغال نمود بیمن حکمت کامله مبدع جهان از افسحت برای
جهان و گلشن احوال جهانیان از فیض بهار و لطافت از نو طراوت تازه و زینت بی اندازه
یافت حضرت اعلی شاهی در دار السلطنه تبریز از نو طرب انگیز را افروختی و فرخندگی گذرانیده
لوازم جشن و سور و مراسم شادمانی و سرور اقدام فرموده مراحم خسروانه بهجت افزای خلایق
بودند و امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزرا و مقربان بارگاه فلک مدار و اعیان سپاه
ظفر شعار که در آن وقت در موکب نصرت قرین بودند هر یک علی قدر مراتبهم پیشکشهای
نوروزی خود و امرا و حکام سرحدهای ممالک از نظر قدس گذرانیده بنوازشات ارجمند
سرافرازی یافتند و در همین روز فیروز ملازمان امیرگونه خان قاجار که بر حسب فرمان در النجق
و نخجوان اقامت داشت آمده خبر جنگ او را با محمد تکلو سنجق رومی و انهزام یافتن او
از عساکر منصوره رسانیدند از جمله غنایم و اخترمهای مخالفان چند راس اسب و چند قبضه تفنگ
که لایق جباخانه اشرف بود منظر انور گذرانیدند شرح این سانحه آنکه محمد تکلو خود را از ایلخان
روزگار میشمارد از جانب سردار رتبه امارت یافته با فوجی از ابطال رجال ایروان و گنجه
و النجق و آمده بود که با جنود قزلباش که در النجق و توقف نموده باشند مقاومت
نموده دستبردهای نمایان نماید و در النجق و نخجوان فرصت بود در خلال این احوال از جنود رومیه

قره پاشا و مصطفی پاشا با گروه انبوه و بیران اکراد از خطه ایروان بعزم رزم و برهم
زدن سپاه امیرگونه خان اراده آمدن بنخجوان نموده بودند امیرگونه خان از ورود آن جمع با گروهی
از طایفه قاجار و امرای تابین و جمعی که بکومک او تعیین شده بودند تا کنار آب ارس رفته بود
پاشایان مذکور از دلیری و پای جلادت پیش نهادن امیرگونه خان خایف و خوفناک گشته
جرات پیش آمدن نکرده اند و فسخ آن عزیمت نموده باز گشته بودند و امیرگونه خاطر از مهم مخالفان
جمع کرده عنان بصوب مراجعت تافت محمد تکلو از رفتن امیرگونه خان بکنار آب خبر یافته بجانب
النجق و النجق آمده تاخت و غارت و دستبردی نماید با فوجی از ابطال رجال و گروه لوند ترک
و مردم طاغی یاغی قاصد نخجوان آمد امیرگونه خان اکثر مردم که احمال و اثقال همراه داشته اند پیش
انداخته خود متعاقب با معدودی می آمد و چون شنیده است که محمد تکلو در این حوالی میگردد همواره
در کمین مکر و فرصت است چند کس را برسم خبرگیری بسمت ایروان فرستاده بود که مبادا غافل
سر راهی بایشان گیرد و غازیان خبر گیر چند نفر از قراولان محمد تکلو دو چار شده چون اندک مردی
نموده اند با آنکه در آیین سپاهیگری خبر گیر از آنها ضرورت نشود در جهت محاربه نسبت کرده
جهل و غرور گشته بر ایشان تاخته در هم آمیخته اند و آن جماعت با این فارسان مضمار جلالت
و نادانی حیله و روباه بازی حیلی کرده لحظه ایشان را بخود مشغول گردانیدند تا آنکه سپاهی لشکر
از دو سو نمایان شده اند لاوران مو کمر نبرد از میان گرفته فیمابین جنگ عظیم در پیوست
گروهی از آن مردم ضایع شدند و چند نفری جنگ کنان رخنه در آن و ماتوان بیرون رفته خود را بامیرگونه خان

رسانیده حقیقت حال اخبار نمودند و بهمان خط طلیعه لشکر مخالف نیز نمایان شد و امیر گونه خان
با آنکه استعداد جنگ نداشت و اکثر مردم او پیشتر رفته بودند چنانچه اسبان سواری و
کوتلهای او را برده بودند جهت محاربه نمودن لایق نام و ناموس خود ندانسته با فوج قلیلی که
همراه داشت قدم مبارزت بکارزار نهاده فیمابین جنگ در پیوست و محمد تکلو با گروه انبوه
جلوریز بمعرکه ستیز رسیده یکحمله جرخچیان جنود قزلباش را شکست داد امیر گونه خان
مشاهده اختلال نموده توکل بر عنایت قادر ذوالجلال کرده خود را با امرای رفیق و مردمی که بر
سر داشت عنان یکران بمحاربه اعدا انعطاف داده فیمابین نیران قتال و جدال اشتعال
یافت و گروه مخالف آثار اقتدار ظاهر ساخته لیبادی از دلاوران لشکر قزلباش را
زخمدار کردند چنانچه معصوم سلطان کنگرلو زخم یافت و بر اسب سواری امیر گونه خان چند
زخم رسید و علی هذا القیاس نزدیک بآن شده بود که چشم زخمی رسد از میامن توجهات اقبال
بیزوال شاهی که همیشه قرین حال منتسبان این سلسله علیه ابد توامانست چند نفر از ملازمان
امیر گونه خان که پیشتر روانه النجق شده بودند از دیر آمدن خان متزلزل خاطر گشته بملاحظه آداب
نوکری بازگردیده اند و خبر رفتن او بسمت ایروان شنیده طریق خدمت سپرده بسرعت
برق و باد خود را در گرمی هنگامه قتال بآقای خود رسانیده اند از آنجمله جلوداری که اسب
کوتل همراه داشته در وقتی که اسب سواری خان از شدت زخمها و بسیاری تک و دو
از کار مانده بود رسید و امیر گونه خان این لطیفه غیبی را از امدادات فتح و علامات

ظفر دانسته

ظفر دانسته بر جنیبت آسوده سوار شده باقی که در آن وقت حاضر بودند بر صف اعدا
تاخته و آثار غلبه ظاهر ساخته مخالفان از آن جرأت غالبانه و حمله دلیرانه و رسیدن کومک
ترس نموده تاب مقاومت نیاورده شکست یافته روی بوادی هزیمت نهادند و
جنود قزلباش تعاقب نموده اکثر آن مدبران طعمه شمشیر آبدار و برخی اسیر و گرفتار گردیدند
و محمد تکلو شکسته و مخذول بیرون رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد با ظفر و
اقبال عنان بصوب النجق انعطاف دادند و این جنگ عظیم محاربانی بود که امیر گونه خان را
در آن اوقات با مخالفان دست داده مردانگیها از و بظهور رسید و در میان دوست و
دشمن بلند آوازه گشت ذکر آمدن رومیه و اکراد بجانب خوی و مرند و توجه رایات منصوره
بدفع ایشان و قضایای سانحه آن اوان از قضایایی که در اوایل این سال روی داد آمدن
جنود رومیه و اکراد است بخوی و حدود مرند و شرح این سانحه آنکه چغال اغلی سردار سنجق
بکیان اکراد را با جمعی رومیه بتاخت و غارت خوی و مرند مامور ساخته مصطفی پاشا را
باشلیقی ایشان کرده روانه نمود و مصطفی پاشا از ایلغار حضرت اعلی شاهی که در خطه تبریز
اقامت داشتند و از آنجا تا مرند که سه مرحله است یکشبه ایلغار آنحضرت است اندیشه نموده
خود در خوی توقف کرده امرای محمودی و سایر اکراد را که مقدم ایشان سلیمان بیگ محمودی
حاکم خوشاب بود بمرند فرستاده جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از آمدن مخالفان آگاه گشته
حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و حضرت اعلی که بهمان خط خبر رسید الله قلی بیگ قورچی

قاجار را با فوجی از قورچیان ظفر شعار بدافعه الگروه فرستادند و الطایفه در کمال خوف
و بیم بموضع مرند رسیده دوسه محل را تاخت کرده دواب و اغنام اهل محل را راندند و چند نفر
از رعایا را هم دستگیر نموده فی الفور باز گشتند جمشید سلطان چون ازین معنی آگاه شد مدافعه
ایشان را سهل و آسان شمرده مقید برسیدن کومک نشده با سیصد نفر از مردم خود تا قریه
ششتوخ بتعاقب ایشان نمود و چون بپای غارت رسید غارتگران دست از غنایم
و اسیران باز داشته همه را بر جا گذاشته رفتند جمشید سلطان از مسلک حزم و دوراندیشی
که جزو اعظم سپاهیگریست دور افتاده فرار نمودن الگروه را حمل بر ضعف و زبونی کرده از عقب
جهالت وی با کمی که جوانان عمر سیلی روزگار نخورده او را تهور و شجاعت نام نهاده اند دلیری
کرده تا مسافت سه فرسخ بعزم گوشمال الگروه تک و دو نمود مصطفی پاشا و سلیمان بیگ با جمعی کثیر
در الکه ولسیاده منتظر مردم پراکنده خود بودند از آمدن جمشید سلطان با آن مایه مردم واقف
گشته روی بمحاربه او آوردند و او نیز با وجود کمی لشکر بی آداب جنگ مبادرت نموده بیکبار
خبردار میشود که مخالفان اطراف و جوانب او را فرو گرفته اند اندکی از خواب غفلت و مدهوشی
جهالت بهوش آمده چاره بجز فرار نمی یابد بزور بازوی شجاعت و مردانگی خود را از آن
مهلکه بیرون انداخته راه فرار پیمودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر کردند و جمعی از مردم
او در آن قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیة السیف گذشته و پریشان حال بمرند رسیده
درحین ورود قورچی باشی وارد گشته قورچی باشی با او بزبان عتاب خطاب کرده چون قلعه

بران

بران منصور نمود باز گشته بخدمت اشرف آمد در این اثنا در هنگامی که حضرت اعلی شاهی
در میدان سعادت آباد بچوگان بازی مشغول بودند ملازم امیرگونه خان آمده عریضه او را با مکتوبی
که یکی از دوستان باو نوشته بود رسانید مشعر بر آنکه چغال پاشا که قبل ازین اراده کرده بود
که بر سر امیرگونه خان روند در آن وقت صورت نبست در این وقت آن عزیمت را تصمیم داده
روانه اند و حال قریب بکنار آب رسیده اند بخاطر او خطور نموده که از تبریز ایلغار نموده از
عقب آن لشکر در آیند و از پیش امیرگونه خان و از پس عساکر منصوره موکب همایون ایشان را
درمیان گرفته سزای القوم در کنارشان نهند و فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت دستبرد
عجیبی بود حضرت اعلی اعتماد بر مضمون عریضه و مکتوب کرده چون در عالم سپاهیگری در اینگونه
عزیمتها تاخیر موجب ندامت و سوء تدبیر است بهمان شب پای عزیمت در رکاب سعادت آورده
بسرعت برق و باد روانه مقصد شدند و چون بعقبه طسوج بحوالی سلماس رسیدند خبر آمد که
پاشایان از وان بیرون آمده چون یک مرحله طی کردند از ایلغار حضرت اعلی و طایفه قزلباش
که در رکاب اشرف اند اندیشه کرده مصلحت ندیدند که از معسکر سردار دور شوند فسخ عزیمت
نموده از نیمه راه باز گشتند و چون عساکر منصوره از تبریز بیرون آمده مستعد یورش بودند
بسرکردگی قورچی باشی بتاخت ولایت الباق که حاکم آن از سنجی رویجی بود فرستاده
خود بنفس نفیس در الکه خوی چند روزی بنشاط شکار پرداخته بمقر دولت باز گشتند و عساکر ظفر
مال از قلل جبال صعب المسالک که دو ماه از نوروز گذشته بود از کثرت وهم و خیال عبور

۵۱۴

بران محال میمون و نیروی اقبال گذشته الیاق را تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند و
تا یکهزار نفر از نسا و صبیان گرجیه نصرانیه که با جنود مسلمین و غازیان نصرت قرین محاربه پیش آمده
حرق زده نموده حربی شده بودند و اسیر نمودند ایشان شتر غالب بر حد خوار رسیده بود اسیر
کرده مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند ذکر قضایای گرجستان
و شیروان و محاربه کستندیل خان بارومیان و ظفر یافتن نیروی اقبال شاهنشاه زمان در طی
قضایای سال گذشته مرقوم کلک بدایع نگار گردید که ایالت و دارائی ولایت شیروان
نامزد کستندیل خان شده او را با جمعی از امرا و عساکر در مرافقت الکسندر خان روانه گرجستان
فرمودند و از آنجا بتوفیق الله تعالی متوجه گرفتن یافته بر سر شیروان روند بعد از آنکه بگرجستان
رسیده چند روزی از رنج راه آسوده اند هرچند کستندیل خان حرف رفتن شیروان بمیان
می آورد پدرش تغافل ورزیده بعبث و لعل میگذرانید و اصلا متوجه سرانجام کار نمیشدند و
ارکین میرزا نام پسری داشت که ولیعهد پدر بود و او چنان می دانست که کستندیل خان از آنکه بشرف
اسلام مشرف گشته در قرب جوار او اقتداری بهم رسد و مانع پدر بود و با آنکه مساهله و اهمال
از حد اعتدال گذرانیده و امرای قزلباش را طاقت توقف نمانده از مساعدت مایوس شدند
و چنین معلوم ایشان شد که الکسندر خان و ارکین میرزا منتظر اند که فیصل مهام خوندکار و قزلباش در سرحد
روم درین سال چه صورت خواهد یافت و غلبه از کدام طرف خواهد بود و بمقتضای وقت عمل نمایند
قزلباشیه بی تابی آغاز نهادند روزی که کستندیل خان با امرای قزلباش از راه دوری خود سوار شده

بمنزل پدر آمده و برادر را نیز طلبید و در باب توجه شیروان سخنان بر زبان آورده درشتی
آغاز نهاده و هرچند از مقوله گفتگو کرد الکسندر خان عذری چند ملفوف واو را در بیمجه گرجیان گذاشته
بخلوتخانه خود رفت و ارکین میرزا نیز از شیوه پدر عمل نموده روی بمنزل خود آورد و کستندیل خان را
ازین طرز سلوک و تغافل طاقت طاق شده از عقب برادر شتافت و باو رسیده بزبان
گرجی سخنان درشت بر زبان آورد و او توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشود
کستندیل خان باو نزدیک شده شمشیر از نیام انتقام بر آورده بر سر او زد و بطرفة العینی با تمام کارش
پرداخت و از آنجا بازگشته بخلوتخانه پدر رفت از امرا شاهمیر خان و علیخان موافق همراه
او بخلوتخانه در آمده عالیشان سلطان موصلو ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون توقف نمودند
و او با پدر بزبان گرجی مکالمه آغاز نهاده پدر با او زبان بعتاب و دشنام گشاد و درین اثنا از
قضیه ارکین میرزا خبر یافت فریاد بر آورده بازناوران گرجی اشاره قتل امرای قزلباش نمود
علیخان موافق شمشیری بر او رانده شاهمیر خان با تمام کارش پرداخت و دو سه نفر
از ناوران نیز که بمعاونت الکسندر خان شمشیر کشیده بودند از همان شربت چشیدند و جنود قزلباش
بر سر کستندیل خان و امرا جمعیت نمودند ازناوران گرجی دیدند که الکسندر خان و ارکین میرزا هر دو کشته
گشته چهار صد یا پانصد نفر گرجی که در آن وقت حاضر بودند از عهده کستندیل خان و امرا بیرون نتوانستند
آمد خر اطاعت چاره نیافته ملکی سر خط فرمان کستندیل خان نهادند و او خزاین و دفاین پدر و برادر را
متصرف گشته در گرجستان فرمانروای مستقل گشت و لشکر را از علوفه و مرسوم داده سرانجام

یورش شیروان نموده بجنود قزلباش و کرجی که قریب ده هزار نفر بودند روانه شیروان شده و این سانحه
حیرت بخش عبرت افزا در اوایل این سال وقوع یافت چون کستندیخان قدم بولایت شیروان نهاده
اکثر اهالی و اعیان اطاعت فرمان قضا جریان کرده مطیع و منقاد کستندیخان شدند شاهیرخان حاکم شکی
و بعضی امرای معتبر لکزی بودند در صدد مقابله با محمد امین پاشا حاکم انجا جنگ کرده او را شکست دادند
محمد امین پاشا با جمعی رومیه بقتل رسیده بقیة السیف بقلعه در آمده بلوازم قلعه داری مشغول شده
جیوش منصوره بپای قلعه آمده قلعه قبله را محاصره کرده و برج و باره و اسباب قلعه گیری ترتیب
دادند و چون خبر آمدن کستندیخان و امرا بمحمود پاشا ولد جغال اعلی بیگلربیگی شیروان رسید
عساکر رومیه را که در اطراف و جوانب بودند بشماخی جمع کرده با توپ و عراده و ... استعداد
جنگ از شماخی بیرون آمد کستندیخان جمعی را بر سر قلعه قبله گذاشته با بقیه سپاه عنان محاربه
اعدا تافت و در کنار رودخانه افسو باجی تلاقی فریقین دست داده فیمابین آتش حرب
و قتال اشتعال یافته رومیان در اول حال قزلباش را زیاده رقمی نهاده استجلادت
پیش راندند و بفوج جرجی و کرجی و دست راست و دست چپ زور آورده بقیه رسانیدند
و نزدیک بان رسید که بافواج قاهره چشم زخمی رسد جنود قزلباشیه تکیه بر الطاف الهی
و نیروی دولت شاهی نموده با لشکر قول که بیت شجاعت و دلاوری در میدان کارزار جولان
داده وده دلیرانه بر صف اعدا تاختند امرا و لشکریان دست راست و دست چپ نیز که راه
انهزام پیموده بودند عطف عنان نموده بطرفة العینی سلک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان

ساخته و شکست بجانب ایشان افتاده محمود پاشا پسر جغال پریشان و بدحال عنان از معرکه
تافته رو بهزیمت نهاد و جنود ظفر ورود تعاقب آن گروه نموده خلقی را مجروح و از جنود رومیه را
بر خاک هلاک انداختند چنین اتفاق افتاده بود که محمود پاشا در پیش کستندیخان افتاده و او
بفراست دریافته که محمود پاشاست و نزدیک بان رسیده بود که نوک سنان مریخ و خفتان
او رساند در اثنای گیرودار بزخم تیری مجروح گشته حیوان از آسیب زخم از تک و دو باز مانده
بود تیزرو سلطان مقدم نیز بمقداری مسافت تعاقب او طی کرده چون گرفتاری او در لوح قضا
بقلم تقدیر تحریر نیافته بود و قزلباشیه مشاهده نمودند که کستندیخان زخمی شده عنان از تعاقب
کیکان کشیده بجمع غنایم مشغول گشتند و محمود پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده
با بقیة السیف بقلعه شماخی در آمده اسباب قلعه داری مرتب ساخته و باستحکام برج
و باره پرداخت و جمعی که بمحاصره قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده در اثنای انهزام رومیه بمعرکه
رسیدند و تا حوالی دو هزار نفر از رومیه درین محاربه مقتول شدند و مستحفظان قلعه قبله از
انهزام جنود رومیه و عدد لشکر قزلباش خبر یافته قلعه را خالی کرده راه فرار پیمودند و همچنین کوتوالان
قلاع دست از محاربت باز داشته بشماخی جمع شدند و سوای قلعه شماخی و بادکوبه و دربند قلعه دیگر
در تصرف رومیان نماند و کستندیخان نوعی که در خدمت اشرف تمهید یافته بود جهت امرای
محال الکا تعیین نموده و جمیع اهالی و اعیان شیروان مطیع و منقاد گشتند و حقایق حالات کرجستان
و شیروان را چنانچه گذشت مصحوب ... بپایه سریر اعلی عرض نموده در دار السلطنه تبریز

بقارنهای شادمانی نوازش درآوردند و متعاقب ملازمان او آمده سرهای قتلان و دوازده الای
که عبارت از زنبیت است چند خورده بدرگاه معلی آوردند و حسب الامر اشرف علاوه برکری
و هر کس استقبال نموده سرهای قتیلان و گرفتاران و رایات مذکوره را در میدان جا بجا
منظر اشرف درآوردند و حضرت اعلی تسلی از عواطف خسروانه جایزه و جلدوی فتح
تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمرخنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب تازی نژاد با زین و لگام
مرصع و دیگر تشریفات لایقه جهت او و امرای رفیق فرستادند و گفتند قلیخان چند روز
جهت معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت او فی الجمله التیام یافت بر سر تسخیر آمده
بمحاصره قلعه پرداخته و چون اسباب قلعه گیری آماده بود نخست یراق توپ ریزی و حرب
و باروط با چند نفر توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه والا او ترتیب یک توپچی را با جمعی
او و آنچه محتاج الیه آن کار بود فرستاده شد مآل حال او عنقریب رقم پذیر کلک ظهور خواهد شد

ذکر قلعه ساختن دار السلطنه تبریز و توجه رایات آفتاب اشراق بقصد زیارت سلطان
آفاق شیخ صفی الدین اسحق بر ضمایر هوشمندان انجمن معنی و معنی آرایان صحایف هوشمندی
پوشیده نماند که در آئین سلاطین روم و فرمانروایان آن مرز و بوم ملک داری را بترتیب قلاع
و تعمیر حصارهای سپهر ارتفاع منوط و مربوط گردانیده اند و در جمیع شهرها و قصبات و ولایت
که بحوزه تصرف و تسخیر ایشان درآمده قلعه ترتیب داده حارس و دزدار بقاعده و قانونی
که در سلسله عثمانی متعارف است تعیین نموده استحکام میدهند و در میانه آن طایفه جزو اعظم

ملک گیری و مملکت داری ترتیب قلعه است و محلی تا قلعه نداشته باشد از محروسه خود
نمی‌شمارند در حینی که قلعه تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی
اقتضا فرمود که چون در زمان شاه جنت مکان در تبریز قلعه نبوده قلعه را که رومیان ترتیب
داده در آنجا عمارات عالیه ساخته اند قلع و قمع نمایند که آثار ابنیه رومیه در آن شهر باقی نماند بنابر آن
اثری از آثار آن نگذاشتند و درین اوقات چنین معلوم شد که در میانه رومیه و اکراد مذکور میکرده
که اگر طبقه قزلباش را درین دیار علاقه میبود قلعه تبریز را خراب نمیکردند و معموره چنین را
ویران نمیساختند و مقصد ایشان از تخریب قلعه قلع و قمع و ویرانی بیت و خراب کردن ایروان
و نخجوان و فرستادن رعایای آنجا بولایت عراق دلالت بر صدق انتقال مینماید و از ظهور
این حال و گفتگوی ارباب ضلال تزلزل باحوال سکنه آن ملک راه یافته خاطر اهل تبریز اطمینان
تمام نمی‌یافت بنابر آن مقدمه رای عقده گشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت و مقالید کشور دولت است
اقتضای آن کرد که مصلحت جمهور قلعه تبریز را مجدداً تعمیر نموده استحکام دهند که هم موجب فسخ عقیده
ارباب خلاف و هم باعث اطمینان قلوب و ائتلاف مردم شهر و نواحی تبریز گردد و منجمان دقیقه
شناس ساعتی سعد جهت بنای قلعه تعیین کردند و روز بیست و هفتم شهر ذی الحجه الحرام
سنه اربع عشر و الف حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه آن کار شگرف گشته طول و عرض قلعه و
بلندی و پهنای جدار را قرار داده چهار دروازه تعیین فرمودند و اطراف اربعه آن را میان
در آورده بر امرا و اعیان سپاه و قورچیان و غلامان و سایر عساکر ظفر شعار و مردم شهر و نواحی

قسمت نمودند فرمانبران پذیرای فرمان فرماندهٔ زمان گشته شروع در کار کردند و ارادهٔ خاطر
اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام قلعه بدار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت روضه
حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام و اجداد عالیمقام فردوس آرام مشرف شده و ادراج
مقدسه آن برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد همت کرده باز گردیده بدفع اعادی بپردازند
و بدین عزیمت عظمی در سلخ ماه مذکور متوجه گشته بمطلب اعلی و مقاصد اقصی فایز گردیدند
خدام رفیع مقام و خدمه از روضهٔ حضرت احترام را بانوار نثارات ارجمند مبتهج و مسرور گردانیده
صلات و صدقات بمستحقان رسانیدند و از راه اهر و مشکین عود کرده بزیارت سلطان
السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس الله سره استسعاد یافته در روز بیست و دوم
شهر محرم الحرام خمس عشر و الف در ضمان امان حضرت ملک منان بدار السلطنه تبریز
رسیده و امرای نامدار و ارکان دولت سپهر مدار که بتعمیر و ترتیب قلعه مامور بودند الحق
در آنکار جد و جهدها نموده در عرض بیست روز قلعه باتمام رسید که تا مهندسان قضا و معماران
قدر بنای قلعه بر رواق سپهر نهاده بروج مشیده گرد و بر الکنگرهای ماه و مهر ارایش و استحکام
داده اند قلعه باین متانت و رصانت بدین زودی اتمام یافته و خندق عمیق مانند فکر
دقیق عقلا حفر نموده آذوقه و یراق و وسایل از توپ و تفنگ و سرب و باروت و همه
و نفط و عمود و امثال ذلک تعیین فرمودند و الحق این تدبیری صایب و رائی ثاقب بود و بر روی مسلمانان
و اکراد ظاهر شد که چون قزلباش دلبستگی بالملک دارند و آسایش آن دست ازان بر نمیدارند

و مستعدان عصر چند تاریخ خوب در باب گرفتن قلعه تبریز یافته در سلک بلاغت انتظام
داده اند از انجمله جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر امن شد تبریز تاریخ یافته درین صحیفه درج
نمود **قطعه** قلعه تبریز چون اتمام یافت ٭ دیدهٔ اعدای دین را منخ شد ٭ باعث امنیت
تبریز گشت ٭ امن شد تبریز ازان تاریخ شد ٭ مسود اوراق را بخاطر رسید که تاریخی فکر نماید
شبی درین اندیشه سر بزانوی تفکر داشت خرد خرده بین و طبع انصاف گزین چراغ اندیشه
در خلوتکدهٔ دل افروخته امینی روشن شد که جناب آصفی درین قطعه تاریخ داد بلاغت
داده ازین بهتر چه توان گفت غایتش باصطلاح اهل فن اگر تاریخ در آخر مصرع واقع شود بهتر
خواهد بود قطعه در وصف تاریخ و مدح قایل در رشتهٔ نظم در آورده بود در مقام ثبت
افتاد اگر در قوافی مجهول و معروف واقع شده باشد در قطعه و قصیده استادان سخن در کار
داشته اند و در دیوان خلاق المعانی کمال اسمعیل ازین قبیل بسیار است **قطعه** شاه
عباس شاه والاجاه ٭ خوش اساسی نهاد در تبریز ٭ قلعه ساخت همچو سد سدید ٭ بهر بنیان
او بهم خونریز ٭ طرفه حصنی رفیع بنیادی ٭ که نگیری نهاده و پرویز ٭ قلعه همچو قلعهٔ گردون ٭
سخت بنیان چو رای اهل تمیز ٭ ده چو قلعه که شیر گردون را ٭ نبود اندرو مجال ستیز ٭
بهر تاریخ فکر میکردم ٭ طبع از زیرکی نمود انگیز ٭ خردم بانگ زد که ای نادان ٭
آبروی [illegible] این فسانه مریز ٭ نور معنی از سراچهٔ غیب ٭ تافته در ضمیر سحر آمیز ٭
گشته ملهم بخاطری که بود ٭ معنی از جام فکرتش لبریز ٭ طوطی طبعم اسخنداسینی ٭

بهر تاریخ گشته شکرریز :: چون بپرسیدم از آن تاریخ :: هاتفی گفت امن شد تبریز ::
بعد از این لب از این سخن دربند :: دست در دامن دعا آویز :: تا بود ثبت در صحیفهٔ دهر ::
شرح تاریخ خسرو پرویز :: عمر و دولت قرین خسرو عهد :: در جهان باد تا برستاخیز ::

ذکر فرستادن جیوش دریا خروش بجانب نخجوان بر سر جغال اغلی سردار روم بسر
کردگی الله وردیخان چون خاطر خطیر اشرف حضرت اعلی شاهی از ترتیب و تعمیر قلعهٔ تبریز
فراغت یافت و لشکرهای اطراف در بارگاه ملایک مطاف جمع آمدند اراده خاطر فیض
مظاهر بآن متعلق گشت که چون در سال گذشته صرفه در محاربه رومیان ندیدند و جغال
اعلی بازگردیده مشهور آنکه در روان زمستان منزلی به ترتیب توقف اختیار نموده و قبل از اجتماع
او حرکت نماید گروهی از شجاعان لشکر قزلباش را بسر او فرستند که اگر محصور گردد و اگر از آنجا
هر دو صورت بر همزدن هنگامهٔ اعتبار او شود بنابراین فوج لایق جیوش دریا خروش
شوکت اقبال را بسر کردگی الله وردیخان بدان صوب فرستادند و خان مذکور باتفاق
امرای عالیقدر خصوصاً ذوالفقار خان قرامانلو بیگلربیگی ادربایجان با تخجلیان حاکم کرن
و حسن خان حاکم قم و عیسی بیک و سایر امرای نامدار و قورچیان و غلامان نصرت شعار
قریب بسی هزار کس در کمال شوکت و اقتدار متوجه آن صوب گردیدند و سردار ارجاب
نخوت و غرور و غفلت و مدهوشی باده دولت و سرور حرکت لشکر فیروزی اثر را بر
زاحال انکاشته منتظر بود که چون عساکر روم گرد آمد اقدام نموده بنخجوان کرده متوجه

ادربایجان گردد و از مسلک حزم و احتیاط سپاهیانه دور افتاده با آنکه از تبریز تا محبت روز
بوان رسیدند رومیه تا گمزلی آمده و آن اطلاع از وصول لشکر بیگانه نیافته بودند چنانچه
مردم ذوالفقار خان که چرخچی سپاه منصور بودند چند کس از جمله عمله طوایل و اسبان
رومیه که در علفزاران راه چرا مینمودند بدست آوردند از امرای اکراد شیرازی سلطان
محمودی با چند نفر از برادران و برادرزادها و اقوام آمده بمعسکر ظفر اثر ملحق شده بدایر
میران قبایل اکراد چنانچه شیوه و شعار زمین و زمان دار است که بلطایف الحیل روزگار
میگذرانند همراه اسلحه و طعام بازگشت نمودند و جناب خان نیز صلاح در اغماض دانسته
تکلیف آمدن بآن وحشی صفتان نکرد القصه چون عساکر نصرت نشان در گمزلی وان نزول
سعادت نمودند و جغال اعلی اطلاع یافت روز دیگر جنود قزلباش بآداب جنگ پرداخته
چرخچیان را پیشتر فرستادند و جوانغار و برانغار و قول آراسته آماده حرب و قتال شدند
و انا فانا منتظر ظهور سپاهی مخالف بودند جغال اعلی در آن وقت زیاده از ده یا نزده
هزار کس بر سر نداشت و با این مایه مردم با قزلباش که دو برابر ایشان بودند مقاومت
نمیتوانست نمود خاطر بتحصن و قلعه داری قرار داده از شهر بیرون نیامد اما بعضی پاشایان
با جنود رومیه بعزم آنکه شاید بدیوار بست قلعه داده در سواد شهر جنگ اتفاق افتد بیرون آمده
صف قتال آراستند و چرخچیان پیش فرستادند اما زیاده از نیم فرسخ از سواد شهر
دور نشدند از طرفین پای جلادت پیش نهاده عساکر طرفین بیکدیگر تلاقی نمودند و

از جانبین حملات مبارزانه بظهور رسید و تا سپاه قول که سرداری الله ویردیخان استحکام
داشت ظاهر نشده بود رومیان دست و پایی میزدند بعد از آنکه قول نمایان شده آوازه کوس
و نفیر بگوش مبارزان معارک دار و گیر رسید و جوانان سپاه منصور جلوریز بر مخالفان تاخته
صف اعدا را از یکدیگر پاشیدند شکست بر جنود رومیه افتاده تیغ اقتدار در معرکه کارزار
سرافشانی نمود و عساکر نصرت قرین بفیروزی دولت و یمن اقبال شاهانه از توپ و تفنگ
رومیه احتراز نموده مردانه کوشیدند چنانچه چند نفر رومیه را در روی تخته پل کنار خندق دستگیر
نمودند و قریب دو هزار کس از رومیه بقتل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه خصوصاً
خندان آقای متفرقه آقاسی که از معتبران دولت عثمانی بود با یک پسرش اسیر و دستگیر
شدند و عساکر نصرت نشان بفیروزی اقبال شاه جهان بفتح و ظفر اختصاص یافته اردوی
قزلباش در حوالی شهر در مکان مناسب فرود آمد و الله ویردیخان در برابر سردار
رومیه سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشته امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار
خیام نصرت نصب نموده شامیانه‌های ظفر را افراختند روز دیگر معلوم شد که محمد پاشای
شش‌کاو مشهور با جمعی از جنود رومیه و لشکر سیواس وغیره که قریب دو هزار
کس اند بطرف وان می‌آیند که بسردار ملحق گردند الله ویردیخان قورچیان ملک با جمعی از غلامان
و غازیان بر سر آن گروه فرستاد و جنود اقبال را در شش فرسخی وان با آن گروه تلاقی
دست داده فیما بین آتش قتال اشتعال یافت و بفیروزی دولت قاهره شکست بجنود

اعدا افتاده جمعی کثیر و برخی زنده و دستگیر شدند و محمد پاشا نیز گرفتار گردیده چون خبر
مهلک شکست از هم گذشت و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود نموده باردوی اعلی ملحق
در آن روز که قورچیان ملک از اردو بیرون میرفت رومیان مشاهده نموده بودند که لشکر بسیار از
اردو بیرون رفت مقصود آنکه عسکران نقشبندی تاخت و تاراج سوار شده اند و در سر اردو
قزلباش کسی چنان نیست بهیات اجتماعی از شهر بیرون آمده ینگچریان از عقب دیوارهای
باغات سواد شهر باز داشتند که اگر طایفه قزلباش پای جلادت پیش نهند بزخم گلوله تفنگ نگاه
دارند از جانب جنود لوازم حزم و احتیاط مرعی بود و قراولان جنود اقبال مخالفان را تا کنار
خندق دوانیدند و چون در آمدن رومیان در هنگام گریز از یکدروازه متعذر بود جمعی از آن
دروازه راه نیافته از کنار خندق روی بجانب دروازه دیگر آوردند غازیان نصرت نشان
وقت غنیمت شمرده با آنکه از بالای برج قلعه و عقب دیوارها گلوله تفنگ ینگچریان
بر مثال تگرگ میریخت از آن مهلکه نیندیشیده کارزاری عظیم بوقوع پیوست خلقی کثیر از
رومیه از دروازه فنا بشهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم اردو بازار از میانه
باغات و خرابه‌های حوالی شهر قریب پنجاه نفر رومی را که در گوشه‌ها خزیده بودند گرفته آوردند
و بیاسا رسیدند در این معارک از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع
نشد و زیاده آسیبی بسپاه ظفرپناه نرسید و رومیه را دیگر قوت بیرون آمدن نمانده در
قلعه خزیدند و سردار غرق بحر تفکر گشته دانست که در توقف کردن وان خطا کرده بوده و بخواب

[illegible]

که محصور قزلباش گردد با خود اندیشید که لنگری بر آب زده کشتیها و سفاین لکنبار در دریاچه وان که از طرف
آن قلعه اتصال دارد آورده با جمعی که مصلحت در آوردن ایشان همراه خود داشت که بسفاین در آمده
و کشتی اندیشه را در یا لجی ساخته پوشیده و پنهان بیرون رفت الله ویردیخان حقایق حالات و
محاربات که در آن سفر با رومیه وقوع یافت پای سریر اعلی عرض نمود ذکر توجه نصرت علامات

از دار السلطنه تبریز بجانب ییلاق خوی و بیان بعضی حالات که در آن اوان روی داد

بعد از ورود اخبار فتح و فیروزی لشکر نصرت اثر رایات ظفر آیات بفیروزی و اقبال از دار السلطنه
تبریز در حرکت آمده نهضت همایون متعاقب الله ویردیخان و امرای عساکر نصرت نشان با بطرف
وان واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن چغال اغلی از راه دریا در اردوی اعلی اشتهار یافته
تحقیق پیوست متعاقب او در حرکت آمده تا عادلجواز رخ چین که احتمال بیرون آمدن
او بود رفتند در الجه و اثری از آن پیدا نشد شرح رفتن و باز آمدن او در همین سال
عنقریب برقوم قلم شیرین مقال مینگردد و الله ویردیخان و امرا از حدود ارجیش عنان
معطوف برجعت انعطاف داده سالما غانما در یورت سکمناباد از اعمال خوی بموکب
همایون پیوستند و منظور نظر التفات شدند حضرت اعلی شاهی در ییلاقات الجخدو
چند روز بعشرت و شادکامی و نشاط سیر و شکار پرداخته موکب ظفر نصرت تا صحرای
چالدران که نبردگاه پادشاه جم قدر سلیمان شان و سلطان سلیم فرمانروای ممالک روم بود و
بدبختیت شهره آفاق جنانچه مولانا امیدی شاعر گفته بیت قضا در کارگاه کبریائی

کشیده

کشیده طرح اسلیمی خطائی * و آنکه حضرت خاقانی خطائی تخلص داشت ظاهر از عبارت
اشتهار محتاج بر بیان نبود توجه فرمودند و در امکان سرهای قتیلان معرکه وان
و گرفتاران و آخر شهها که بنیروی اقبال بدست در آمده بود و جلادت و مردانگیها
که از فارسان میدان دلیری در آن هنگام بظهور رسیده بود بمعرض عرض در آمده
بعواطف خسروانه اختصاص یافتند خندان آقای متوقه آقای کجبت رابطه آشنائی
و دوستی که با عبد الله خان پادشاه تاتار داشت بنابر رعایت خاطر او با تشریف
سعادت بخشش و تحت بخشش یافته بحاکم قراجه داغ سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد
که نزد عبد الله خان فرستند و در آن ایام میمنت فرجام کار اردوی گیتیستان شکوه
در انقضای او کوه بزولتخت رای جهان آرا اقتضا کرد که در بلده خوی که فی الواقع از لطافت هوا
و عذوبت ماء و نضرت و طراوت صحرا و بساتین بهترین قصبات آذربایجانست و بجهت
آنکه در سرحد واقعست مردم آنجا اکثر الاوقات ملکوب حوادث اند آنجا عرصه فرح بخش دلگشا
از ترتیب و تعمیر باز مانده قلعه بنا شود که در نزول حوادث و هنگام فتور سکنه آن بلده را
آرامگاهی و پناهی باشد و محل مناسب طرح قلعه انداخته قنبر بیک سپهدار با بعضی از استاجلو بکار
عمارت قلعه مأمور گشته پیر بوداق خان حاکم تبریز و جمعی دیگر بدان خدمت مأمور گشتند
و در اندک روزی قلعه ترتیب یافته ذخیره و یراق سرانجام یافت و کوتوالی قلعه بسیدی
سلطان چاوشلو رجوع شده الکای خوی مدد معاش مفوض گشت و اینمعنی موجب اطمینان خاطر

مردم خوی گشته در جا و مقام خود آرام گرفتند از سوانح عبرت افزا که درین ایام روی
روی نمود کشته شدن شیخ احمد آقاست مشار الیه یکی از اوسط الناس طایفه
شرفلو استاجلو بود در آغاز جلوس همایون شاهی بملازمت اشرف رسیده بخدمت
شمایزوزی درگاه سعی خود را منظور نظر اعتبار گردانید و حضرت اعلی آثار رشد و کاردانی
و ضبط و ربط مهمات از ناصیه احوال او مشاهده نموده در اول حال ضبط و روب دولتخانه
همایون باو رجوع شده در ازای خدمت شایسته و کاردانی و ضبط و ربط او داروغگی
دار السلطنه قزوین باو شفقت شد و در انتظام ارتقا و تمکین کوشید دکان سیاست
گشوده بازار خونریزی را رواج داده دویست و سیصد نفر از مردم خونریز بر و تیغ آمده حکومت
قزوین بوفور رشد بر اطراف و جوانب قزوین حکمرانی کرده ملازمان خود را دستارهای سرخ
بر سر بسته بدین علامت در میان قزلباش اشتهار یافت هر یک از ایشان از جانب او بمهم صدری
مامور میگشتند از بیم غضب شاهانه هیچیک از امرای عظام را قدرت آن نبود که خلاف
اراده آن ملازم بظهور آورد و جز اطاعت چاره نداشت سیاست او بمرتبه رسید که چند کس
از دزدان و حرامیان را که گرفته بودند در میدان سعادت آباد قزوین زنده بر سیخ آهنین زده
آتش افروخته کباب کرد مجملا باری سبحانه و تعالی که حاکم عادلست بجهت سیاست
بدکاران او را بر ایشان گماشته بود اگرچه اعمال و افعال او برونق قانون عدالت نبود
اما موجب خوف و بیم خلایق گشته اجامره و بیدولتان پای در دامن سلامت پیچیده از ارتکاب

امور ناپسندیده باز آمدند و حضرت اعلی شاهی هر خدمتی صعب که بی سیاست شمشیر
نمیشد باو رجوع میفرمودند القصه مرغضب بود چند گاه بخدمت ایشیک آقاسی باشیگری حرم
علیه عالیه قیام داشت آخر بمرتبه امارت رسید و چون بی اعتدالی او از حد گذشته
بود از آنگونه اعمال ممنوعه نگذشت درین سفر بایقوشون از آن گذشته ملازم رکاب اشرف
بود یکی از قورچیان ذو القدر اقوام پیراج بیک را که از آزادی زادهای طایفه امیور بود بر سر جای علم
با ملازم او نزاع و تقریع میشود و شیخ احمد میرسد از غرور و خشونت و عادت طبیعی فی الفور بقتل آن جوان
مبادرت نموده اقوام او بخدمت اشرف آمده تظلم نمودند حضرت اعلی فرمودند در ایامی
که او را حارس و حاکم مملکتی فرموده بودیم بجهت سیاست بدکاران اعمالی که از او بظهور رسید
میگذرانیدیم حالا که مدتی از آن اعمال ممنوعه است چگونه تجویز بقتل شخصی که در سلک قورچیان
عظام انتظام داشته باشد جرأت نموده دیوانیان اعلی که به پرستش قضیه مذکور مامور شده
بودند او را معترض به غو حاضر ساخته از عجب و غروری که داشت اعتراف نمود هر چند دیوانیان
تفتیش قاتل نمودند که کدام ملازم تو بود او بخود منسوب ساخته اقرار صریح میکرد که من کشته ام
حقیقت بعرض اشرف رسید رای عدالت انتما اقتضا فرمود که او را بدست اولیای
مقتول دهند حسب الامر الاعلی او را بدست خون طلبان دادند اما اصلا در خاطرش خطور
نمیکرد که الحقیقت جرأت قصاص نمایند چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود فی الفور اقربای
مقتول بقتل او پرداختند و موجب عبرت و استعجاب گردید تخته بیگ ولد او را حکم شد

کرفتن و لشکر بدیر را ضبط نماید و دیگر از سوانح ان ایام خبر فوت باقیخان اوزبک بود
که والی ماوراء النهر بود که در یورت سمرقند باجل طبیعی درگذشته و
امرای اوزبکیه بسلطنت ولی محمد خان برادر کوچکتر او اتفاق نموده و او در بخارا بر مسند
سلطنت و پادشاهی ماوراء النهر نشستند **ذکر توجه رایات جلال خسرو ایران بصوب باکویه**
متمردان اکراد محمودی و قضایای که دران حین روی داد چون رایات جهانگشا
چند گاه در ییلاقات حوالی خوی و صحرای دلگشا و متنزهات فرح افزای انجا عشرت پیرا
بوده هوا از شدت گرما روی باعتدال آورد و همواره تنبیه متمردان اکراد پیشنهاد همت
والا بود و بعضی از امرای اکراد محمودی که در قلعه لسک و باکوره بحدود اقامت داشتند در ایام
کاردوی کردون شکوه در ان حوالی بود از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیدند از انجمله
فرقه را که با اولاد منصور بیک تعلق داشتند و الحاد و لحوای این دودمان منظور بودند که جا بنده
بولایت عراق فرستادند و متوجه تنبیه متمردان آن قوم گشته جمعی از امرای عساکر منصوره
را بر سر ایل و عشایر حاکم قلعه لسک فرستادند و رایات جلال بجانب باکو در حرکت
آمد مصطفی بیک حاکم انجا از بخت برگشتگی باغوای برادران و جمعی از مردم فتنه انگیز که
همیشه اثار خلاف از ناصیه احوال ایشان مشاهده می افتاد ابواب متابعت مسدود ساخته
باقربا و اتباع بقلعه باکو که در پای کوه میانه دره و تعمیت و از غایت رفعت و انسداد طرق
دست تطاول هیچ صاحب جبروتی بدامن آن حاکم نرسیده و بجز سلطان جابدلش

افتاب

افتاب طناب بتسخیر رنکر آن نمیدا ختره رفته متحصن گشت و قلعه دیگر که در داشنکوه متعلق با
او بود آنرا نیز استحکام داده احمال و اثقال خود را دران قلعه گذاشته جمعی بمحارست
تعیین نموده بود و چون ساحت الولایت مضرب خیام اقبال گردید از طلوع مخالف آن طایفه
آتش قهر قهرمان زمان مشتعل گشته طایفه قرا اغلو و مقدم را بتسخیر قلعه داشنکوه مامور فرمودند
و انجماعت در یمامنت باطراف و جوانب قلعه محیط گشته در صدمه اول مستحفظان را
مقهور گردانیده خود را بپای حصار رسانیدند و بضرب متین سوراخها کرده بقلعه ریختند و بعد از دوری
که بمحارست قیام داشتند دست از جرات حصن بدن باز داشته عرصه تیغ فنا
گشتند و سایر سکان آن قلعه پایمال نوایب حوادث گشته انچه از صامت و ناطق در ان جا یافت
شد بیادی یغماری رفت بعد از وقوع انحال قدم جرات پیش نهاده فوجی از جنود اقبال
بتاخت و غارت طایفه محمودی مامور گشته چون تسخیر قلعه میانکوه بسهولت تیسرپذیر نبود
حکم شد که لشکر قیامت اثر در موقف متوجه انقلعه نشده اگر مخالفان محمودی قدم جرات
پیش نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان در کنار ایشان نهند و الا در مساکن ایشان
انچه یابند تاراج نمایند چون ایل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعه بتور بجهت ضیق مکان
و قلت آب بجز معدودی سکنی نگرفته بودند اکثر مردم آن قبیله پایمال سم ستور عساکر منصور گردید
تمامی دواب و اغنام و مایملک انقوم خواه در لسک و خواه در باکو نصیب عصیان مصطفی بیک
و برادران و چند نفر از معتمدان عشیرت او که در مخالفت اصرار مینمودند بتاراج حادثات رفت

چنانچه گوسفند خوب در اردوی معلی نیم درهم که نیم دینار عراقی باشد و یکراس گاو بده درهم
که دویست دینار عراقی قیمت خرید و فروخت میشد بسیاری از نسا و صبیان الطایفه نکبت
اسیر گرفتار آمدند القصه تا ده یوم که اردوی گردون شکوه در آن یورت نزول اجلال داشت
الطایفه بعرض نهب و غارت آبودند چنانچه جمعی از عشایر مذکور که از نهیب لشکر ظفر اثر خود را
بقلال جبال کشیده بودند بدست در آمده از آسیب زمان نرسته بعد از تنبیه جمیع القوم رای عالم
آرا بدان قرار گرفت که در حوالی نخچوان که میانه ایران و ارض روم است و محل عبور لشکر روم
از آنجا بوده رفته چند روزی در کنار آب ارس رحل اقامت انداخته و اگر در این سال
سردار روم را حقیقتی اراده و عزیمت آذربایجان نماید در همین حدود او را مستعد دفع
بوده باشند و اگر در این سال آمدن سردار صورت نبندد قشلاق همایون در قراباغ واقع شده
بتوفیق الله تعالی تسخیر قلعه گنجه و مملکت شیروان وجهه همت علیا نهمت ساخته بدین داعیه
صوابنما عمل نموده عنان عزیمت بآن طرف معطوف گردانیده از معبر یزدآباد نخچوان از
آب ارس عبور نموده در کنار آب خیام اقامت نصب کرده سراپرده و بارگاه فلک
مهر و ماه افراشتند و امیرگونه خان را بتعمیر قلعه ایروان مامور ساخته جمعی را داران حدود
رفیق او ساختند و چند روزی که ساحل رود ارس محل نزول موکب مقدس بود
سرعان خبر آمدن سردار را از راه الباق و سلماس رسانیده متواتر اخبار میرسید و کار
قلعه ایروان را تا بوقت دیگر موقوف داشته رایات فیروزی آیات بدان صوب در حرکت

آمد

امد شرح آن احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و مآل حال کستندیل خان مرقوم میگردد

ذکر عصیان و طغیان گرجیان با کستندیل خان و بیرون آمدن شکسته و بد حال از ولایت شیروان

بر واقفان موقف سخندانی و نکته سرایان اسرار معانی سمت ظهور و وضوح دارد
که زمام مهام ملکداری در قبضه اختیار قادر مختار است و تمشیت امور شهریاری و اسباب تسبیب
آفریدگار **بیت** کیست در این دستگه دیرپای ٭ کو لمن الملک زند جز خدای ٭ هر صاحب دولتی
که رضای خاطر رب العباد در انتظام امور ملک و ملت و مطمح نظر اصابت اثر و ملحوظ خاطر معدلت
گستر داشته بجهت اعلام جهانبانی بر رونق مراد در عرصه جهان افراخته و هر خودرای عاقبت
کوتاه اندیش بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی و خودپرستی و خیالات فاسده اطوار ناهنجار
پیش گرفته از لوازم ایزدی پرستی تحصیل رضای ولی نعمت که رضای منعم حقیقی است غافل
افتد باندک زمانی بنای دولتش انهدام پذیرفته و وجه روی مسند اقبالش از صرصر حوادث
و تندباد ادبار از پای در آید معظم امور نامرضیه که نزد خالق و خلایق ناپسندیده مخالفت
والدین است بحب جاه و هواپرستی و تعلقات دنیوی ارتکاب آن نموده از شامت
آن دیده بصیرت پوشیده دارند مدلول آیه کریمه قال لوالدیه اف لکما را بمعنی دلیل روشن
و برهانی مبرهن است و از بدایت ظهور اسلام و قبل از آن نیز الی هذا الآن هر کس از ابنای سلاطین
زمان و خواقین دوران که بجهت ارتفاع لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده بر حسب مرام کامروا
نگردیده و بهر ناخلف بی پدر انجام با نیکو سرانجامی و خودکامی قتل پدر روا داشته زیاده از یکسال

قدم بر مسند کامرانی نهاده و در مؤلفات علمای سیر و مصنفات صحاب خبر مرقوم قلم مشکین رقم
گشته که قبل از ظهور اسلام شیرویه پسر خسرو پرویز بدین فعل شنیع اقدام نموده و زیاده از
شش ماه طریق جهانبانی نپیموده و از سلاطین جغتای سلسلهٔ تیموری میرزا عبداللطیف ولد
میرزا الغ بیگ بدین امر جسارت نموده بقتل الغ خان پدری که پادشاه فاضل عادل و دانش
منش نیکو روش بود اقدام نموده مضمون این بیت مشهور که بیت پدرکش پادشاهی را
نشاید ❊ وگر شاید بجز شش مه نپاید ❊ مصداق افتاده چنانچه در کتب سیر مسطور است
در کمال عظمت و اجلال بر سمند کامرانی و اقبال سواره میرفته ناگاه تیری جانفرسا از شست
قضا کشاد یافته بر مقتل آن بدگهر رسیده و بصد حسرت و هوان دل از ملک و مال برداشته
از مرکب عزت بر خاک مذلت افتاد و راقم حروف در ایام حیات خود که سنین عمر ناپایدار
در حالت تحریر در مرحلهٔ پنجاه و چهار رونق نموده چند کس را بدیده عبرت بین دیده که بسبب
قتل پدر گشته و از عمر و جوانی تمتع در خور دادی نیافتند و همان شربت چشیدند مؤید
اقبال و مصداق انتقال قضیهٔ عبرت گزین کشتن تهمخان ولد الکسندر خان است که پدرش
او را در ایام جهانبانی شاهزادهٔ مغفرت انتساب سلطان محمد میرزا چنانچه در طی صحیفهٔ اول سمت
تحریر یافته بجهت استحکام قواعد متابعت و اخلاص بپایهٔ سریر گردون مناص فرستاده
بود و از عهد صبی الی یومنا هذا در این دولت سعادت پیوند بمرتبهٔ رشد و کمال رسیده
بود در ایام جلوس همایون حضرت اعلی شاهی بیش از پیش منظور نظر تربیت و عنایت گشته

در محفل خاص مصاحب بزم اختصاص بود روز بروز عزت و اعتبارش در نظر مکنان می افزود
تا آنکه درویش آذربایجان ایالت و دارائی شیروان نامزد او گشته در قشلاق تبریز باتفاق
پدر روانه گردیده و بنوعی که در قضایای سال اول مرقوم کلک شیرین مقال گردیده در گرجستان
بقتل پدر و برادر اقدام نموده دم از استقلال و استبداد زده لوای حکومت برافراشت
و از آنجا با گروه انبوه متوجه شیروان شده محاصرهٔ قلعهٔ شماخی نمود اگرچه جوان شجیع دلیر مردانه
بود اما از اندک اعتباری که بیمن شفقت پادشاهانه یافت بغایت متجبر و مغرور گردیده از
نخوت و غروری که داشت امرای رفیق خود را زیاده وقعی و اعتباری نمینهاد در نحو عجب
و پندار در کاخ دماغش مستحکم گشته بود امرای قزلباش که حسب فرمان تابع امر و نهی او بودند
از خوف و خشیت پادشاهی تاب تسلط و اقتدار او آورده مجال دم زدن نداشتند اما
طایفهٔ گرجی از دو جهت با او نمی آمیختند و از سلطنت او متنفر گشته در مقام غدر در آمد
اول مغایرت کیش و ملت که او مسلمان بود و ایشان حاکم نصاری میخواستند دوم الکسندر
خان با زنان و دوران گرجی مخصوصا زندگانی میکرد و در قانون ایشان نواب و حجاب نبوده
و ممانعت و دورباش یساولان و ایشک آقاسیان هرگز ندیده بودند و جمعی که بهیئت
عجیب بخلوتسرای الکسندر خان میرفتند حالا هر روز یکبار بدیوانخانهٔ عام باری یافتند از اطوار
ملوکانهٔ او دلگیر شده با یکدیگر عهد و شرط نموده که در هنگام فرصت بانتقام خون الکسندر خان او را
از میان بردارند و دو نفر از الکسندر خان را که همراه داشت برداشته روی بگرجستان آورند تا آنکه

یکی از دو دلیخواهان او را از موضع کرجیان آگاه کرد او از عاقبت غفلت و کمال نخوت و غرور بدفع
آن حادثه نپرداخت و آزاده نموده بود که چند نفر از معتبران کرجی را که خمیر مایه فساد بودند از میان
بردارد با خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکسندر خان که حال وزیر او بود مشورت نموده
وزیر این تدبیر مواضعه کرجیان را محل بر کذب نموده خان نادان را از آن اراده منصرف ساخته
خاطرنشان کرد که اگر دست بقتل احدی از ایشان الاتی موجب خوف و هراس کل الطایفه
میشود و خود با عظمای القوم درین باب گفتگو نموده بموعظ و نصایح برداخت الجماعت اظهار
نمودند که خان ولینعمت زاده ماست و از و هیچ گله و رنجشی نداریم اما از امتداد سفر تنگ آمده
استطاعت توقف شیروان نداریم جناب وزارت مآب قرار داد که یکماه با گجیان [illegible] اذن
از سرکار خان سرانجام داده بعد از یکماه رخصت کرجستان دهند و مقدمات مذکور را نمود خان
را بسته خاطر خان ساده دل را از فطنه ایشان فارغ و مطمئن ساخت اما موعظ و پند القوم
سودمند نیامده ازین گفتگو رسوخ ایشان در اراده خاطر خود بیشتر گردید و نصف شبی
که در کشیک بودند از ناوران کرجی با تیغهای کشیده بر خرگاه جناب خان محیط گشته
آغاز شورش و غوغا کردند قرابیری ملازم خاصه شریف که از جانب حضرت اعلی نزد او
رفته بود واقف شده بیتابانه خود را بخرگاه رسانیده او را از خواب غفلت بیدار
ساخت و او سراسیمه عقب خرگاه را بشمشیر شکافته خود را بیرون انداخته بمنزل علیجان
سواقی رسانید و کرجیان عاصی بدرون خرگاه رفته دو جوان ماه سیما را که از اهل خدمت و در خواب

بودند بتصور آنکه یکی از ایشان کسندر خان است بتیغ عذر پاره پاره کردند و جمعی دیگر که بطرف خیمه
کوچک های الکسندر خان رانکاه میداشتند روی آورده ایشان را بدست آورده بمجمع خود نوشته
کسندر خان را چون هنوز پیمانه حیات پر نشده بود و مقدر الهی بود که دو سه روز دیگر در قید حیات
از آن مهلکه نجات یافته ببلاوت بخیمه علیجان سواقی رسیده و تمکن را تصور شد که کرجیان
بار و میه مواضعه نموده باستظهار ایشان بدین حرکت اقدام نموده در خانه علیجان کرجی
انبوه کرنای نواخته طبقه قزلباش که در سیبها و موجلها بودند با نجا جمع آمده در آن شب
هولناک شورشی عظیم بوقوع پیوست کرجیان از آوازه کرنا و جمعیت لشکر دانستند که آسیبی
بکسندر خان نرسیده بهیأت مجموعی میرزاده ای خود را برداشته راه کرجستان پیش گرفتند
و خان با امرا الحفظ سواره ایستاده متعاقب کرجیان در حرکت آمد که شاید اتفاقی گشته و
میرزاده ای کرجی را که دست آویز الجماعت بودند از دست ایشان تواند گرفت و از سوی تدبیر
اردوی خود را در پای قلعه گذاشته رفته وقت طلوع آفتاب کسندر خان با معدودی
بتر از رفقا بکرجیان رسیده طایفه کرجی عنان از رفتن کشیده در مقام مدافعه ایستاده پای
ثبات فشردند و صریحا باواز بلند فریاد بر آوردند که تو مسلمانی و ما را حاکم نصاری می باید
در وقتی که میانه ما و تو گفتگوئی نبود اعتمادی بجانب تو نداشتیم حالا که این صحبت
روی داد خاطر ما چگونه از تو مطمئن باشد اولی آنست که از سر این معامله گذاشته بازگردی
والا تا یکتن از ما در حیات باشد با تو قتال مینمائیم چون جمعی کثیر بودند و صرفه در جنگ نبود

بودند

امرای عظام کستندیلخان از عناد ایشان کذرانیده ترک منازعه کردند و جوات بازکشتن بپای
قلعه نکرده از همانجا راه هزیمت پیش کرفتند و دست از احمال و اثقال باز داشته تا کنار آب
کر هیچ مقام آرام نکرفتند تیر بر سلطان مقدم زخمی داشت که سواری نمیتوانست کرد و در اردو
مانده بود و مردم اردو منتظر بازکشتن خان و امرا بودند درین اثنا چند نفر از ملازمان سلطان
آمده خبر هزیمت لشکر رسانیدند در کمال اضطراب او را بر اسب نشانده بردند از وقوع این حال
مردم اردو بهم بر آمده فرخنده روز اکر ظاهر کشت از خوف رومیه هیچکس دست از ناموس خود شسته
راه سلامت پیش کرفتند اموال و اسباب بسیار از نقد و جنس و مردم اردو بار از برجا مانده طرفه
ترا نکه رومیان از منعنی را حمل خدعه و فریب نموده از ملاحظه و احتیاط سر از قلعه بر نیاوردند
تا انکه یکی از عمله کارخانها بیمار بوده از ضعف بیماری قوت فرار نداشته در اردو مانده بود
از بیم کشته شدن بر جهد نشسته افتان و خیزان خود را بدروازه شهر رسانیده جهت در آمدن
طلب نمود دروازه بان او را بشهر در آورده این واقعه عجیب که روی داده بود تقریر کرد
وفی الواقع این قضیه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات رومیه بعد از اطلاع بر
حقایق حال بشاشت و شادکامی بظهور آورده از ضیق محاصره و عسرت تنگی نجات یافته
روی بار ردوی کستندیلخان آوردند و اموال بسیار و ذخایر بیشمار از اسباب و رعیت و
تجار ببدرت رومیه در آمده از فقدان ماکولات بی نیاز کشتند و امرا که در موکب خانی تا کنار
آب کر رسیدند متوقف عبور کردند و بازماندکان اردو دفعه دفعه از عقب رسیدند

و از اوضاع رومیه و عدم اطلاع ایشان از این واقعه خبر یافته انکشت ندامت بدندان ملامت کزیده
و پشیمانی سودی نداشت القصه از غایت جهالت و غرور و سوء تدبیر جلب و هلال شکست و خجلت
قرین حال کستندیلخان و امرا کشته بدار الارشاد اردبیل آمده بفکر تدارک این قضیه افتادند و اخبار
مذکور از کنار آب بسرعت تمام بدرکاه کردون اشتباه رسیده روزی که اردوی کیهان پوی در
پای قلعه باکو نزول اجلال نموده این خبر آورده بعرض اشرف اعلی رسانید **ذکر رفتن کستندیلخان
نوبت ثانی بکرجستان و مآل حال آن جاهل نادان باراده قاتل تقدیر ملک منان** چون
خبر مخالفت و عصیان کرجیان با کستندیلخان و بیرون آمدن او از شیروان بمسامع عز و جلال
رسید و او بر حقیقت حال عرض نموده از خدمت اشرف استمداد نموده و حضور حافظ ازبه لیکن
سردار و عسکر روم جمع شده بود او را بعواطف بیدریغ شاهانه مستمال کردانیده مقرر نمود
که نزدیک موکب همایون بپیوندد که ان شاء الله تعالی بعد از فراغ خاطر از ورود عسکر روم که موکب
نصرت قرین بجانب قراباغ نهضت نماید فوجی از جنود ظفر ورود بمدد او مامور میفرمائیم کره
لایت شیروان از آنکه مامور او شده مسخر کرداند و در باب مهم کرجستان آنچه لایق دولت قاهره
باشد بصواب دید او عمل خواهد شد مشار الیه از باده نخوت و غرور چند روزه حکومت و استقلال
سرمست شده عنان اخلاص او خلل پذیرفته بود و بیان خجالت و انفعالی که از واقعه مذکور روی
باو آورده بود و میخواست که نزد همکنان خجلت زده و معاتب باشد خلاف حکم همایون کرده
خیالات فاسد بکاخ دماغ او راه یافته بدرکاه معلی نیامد و باکره رفتن کرجستان از جا

ولی نعمت مرخص کرده از جودسری و خودرائی مبلغی خطیر ارتجار دار الارسیاده از دیبل طوغا اوگرد
برسم مساعده و مصادره گرفته بر متجنده قسمت کرد لشکری فراهم آورده باتفاق امرائی که برای رفعت
او مامور بودند روی توجه بطرف گرجستان آورد که از گرجیان انتقام کشیده بعد از آن متوجه
تسخیر شیروان گردد مندگان اشرف ولایت شیروان را نامزد او فرموده گرجستان را باو ننداده
بودند و او بخود سر دخل در آن میمود چون منوط برضای ولینعمت نبود تائید نیافته و نگاشته
قلم تقدیر بر خلاف اندیشه و تدبیر او بود در خلال اینحال از جانب گرجیان عرایض اخلاص مید
از بد سلوکی کستندیلخان شکایت بسیار کرده استدعا نموده بودند که طهمورث بن داود خان را
که در پایه سریر اعلی بود بحکومت گرجیان نصب نمایند چون انیمعنی بر ضمیر انور حضرت اعلی شاهی
ظاهر و باهر بود که الفت و التیام میانه کستندیلخان که شرف اسلام دریافته و گرجیان که ملت نصاری
دارند صورت پذیر نیست و اگر امر مذکور باو تفویض یابد جز طغیان و عصیان گرجیان فایده دیگر متصور
لاجرم در یوقت که کارهای عظیم پیشنهاد همت والا آمده صلاح دولت در آن بود که ایشان را
بمواعید خسروانه و شفقت شاهانه امیدوار گردانند که نقش مخالفت این دولت بر لوح ضمیر خود ننگارند
بنابران منشور عاطفت و حکم استمالت باسم از ناوران گرجی و مخدرات استار آن سلسله
که در معاملات مملکت دخیل و صاحب اختیار بودند مصحوب حسین بیک جارچی ذو القدر فرستادند
و انیمعنی را بکستندیلخان اعلام نمودند بعد از فرستادن قوریچی مذکور بوضوح پیوست که کستندیلخان
با وجود اینهمه قرب و منزلت و پرورده نعمت این دولت بی رضا و رخصت ولی نعمت برای آزار گرده

خود بعزم انتقام بر سر گرجیان رفته دوراندیشان بساط آگاهی تجربه روزگار مهذب بودند
بدیده بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار او نموده اصلا تصدیق نمینمودند که کستندیلخان ازین تلاش
و تردد کامروای مطلب گردد زیرا که قتل پدر بر جوهر اگرچه بر باطل باشد محض هوا پرستی
و تعلقات دنیوی بپسندیده خالق و خلق نیست و مع هذا ایالت مملکت گرجستان از جانب
اشرف باو تفویض نیافته بود و اهتمام او درین باب مقرون برضای ولی نعمت نبود و لهذا
او را در آنولایت کاری از پیش نرفت و در اوان جوانی و آغاز کامرانی از عمر و دولت
برخورداری نیافته و الی قضا و قهرمان قدر دست او را از حکومت مملکت بدن کوتاه
کرد هنوز از قضیه کشتن پدر بیش شش ماه نگذشته بود که قضیه قتل او روی نمود مضمون
انیمقال بیت پدرکش پادشاهی را نشاید ✿ و گر شاید بجز شش مه نپاید ✿ هرچند در آغاز
داستان این بیت نوشته شده مکرر بوده اما درین مقال مناسبتر نمود مفصل این مجمل آنکه
چون کستندیلخان در معبر قبلا از آب کر عبور نموده متوجه معاملات شیروان شدند تخت انتقام
گرجیان و استخلاص ولایت گرجستان از ید اهل عصیان پیشنهاد همت ساخته متوجه
آنولایت شد خلقی کثیر از متجنده او باش در اهل اردو از ایلی بر سر او تجمع گشتند و شاهمراد خان
نیز از جانب شکی آمده باو ملحق شد از ناوران گرجی از او ارزه وصول او تزلزل یافته بعضی
از معتبران ایشان که باعث و بانی خلاف کستندیلخان بودند میرهای الکسندرخان را با مخدرات
آن دودمان طوغا اوگلو برداشته بکهای جانب سید طواز اعمال گرجستان که کهابت

وارتفاع جبال وضیق طرق مانع الولایت بود در رفتند و کستندیمخان در شهر زکم که متوطن حکومت
و مستقر دولت آن دودمان است نزول نموده ابواب عاطفت و احسان بر روی کافه خلق
اندیار از مخالف و موافق و سپاهی و رعیت گشاده و اکثر مردم معتبر کرجستان بخدمت مبادرت
جسته آثار انقیاد و لطف بظهور آوردند و هر کس از رفقای اهل عصیان در مقام اطاعت آمده
بملازمت رسید تقصیرات او بعفو و اغماض مقرون گردید و کس نزد مخدرات استار دولت
آن خانواده خصوصا دیده فال والده طهمورث که در امور مملکت دخیل بلکه اصیل بود فرستاده
بزبان عطوفت و اشفاق بایشان پیغام داد که مرا سوای سه چهار از ناهواران که در مقام قتل من
در آمده باعث چندین فساد شدند با دیگری کار نیست و نسبت بفرزندان که صله رحم آنجانب
اند کمر عطوفت و اشفاق بدیشان از امری بظهور نرسیده و اگر آن سه چهار نفر او را نیز تشفیع
ساخته اند اگر ده نادم بوده در مقام اطاعت و ترک فساد بوده باشند بایشان نیز آسیبی
نمیرسد و اگر درین امور دغدغه داشته باشند متعهدی از سال دارند که بهمین معلط مؤکد گردد
چون فرستاده او به ملو رسیده ادای پیغام نمود از جانب دیده فال تواضعات دوستانه
بظهور پیوسته و ابواب ملایمت و مدارا مفتوح داشته چشم بر آن داشتند که جواب
عوالف ایشان از درگاه معلی رسیده بدانچه امر و اشاره همایون باشد بعمل آورند و
چند روزی بر آمده و پیغام گذرانیده باد مدارایی میکردند تا الحال منشور اقبال که بنام
دیده فال و عظمای کرجستان عموما صادر شده بود بایشان رسیده بوضوح پیوست

که کستندیمخان بخود سر آمده و تلاش او در حکومت املاک مقرون برضای خاطر مبارک
اشرف نیست چون اراده ازلی بعقل او تعلق گرفته بود ابیغنی مایه استظهار العموم گشته تعلق
وبرگشتگی خاطر ایشان روی بجمعیت آورده اعوان و انصار خود را جمع آورده باتفاق دیده فال
و میرزایان کرج منکرای الکسندرخان بااو در مقام محاربه و مجادله شدند و کستندیمخان نیز از اطاعت
و انقیاد ایشان مأیوس شده بمدافعه ایشان توجه نمود و در کنار آب بازو و کیولان از اعمال سیمو
تلاقی فریقین روی داده از جانبین ترتیب مقدمات جنگ پرداختند و در روز شنبه نهم شهر جمادی الثانی
کستندیمخان جرچی و جوانقار و برانقار آراسته توپچیان و تفنگچیان در محل مناسب تعیین نمود و خود
با شاهمیرخان حاکم شکی که مرد جنگ دیده کار آزموده بود با بعضی امرا در قلب قرار گرفت از جانب
کرجیان نیز صف قتال آراسته گشته فیمابین جنگ در پیوست و دلیران معرکه جهاد حملات
متواتر نموده در یک فرصت کرج زور آورده سلک جمعیت ایشان را از هم فرو گسیختند و تزلزل تمام
بحال کرجیه راه یافته بعضی از ایشان روی بوادی فرار آوردند و نزدیک بان شد که یکبار شکست
شکست بر ایشان افتاده کستندیمخان را صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه گر آید شاهمیرخان
و علی سلطان شمس الدینلو و بعضی امرا را در قلب گذاشته خود در اثنای جنگ بخیال
صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا شده بجانب دست راست رفت قرچقای نام غلام
او که از مرتبه رقیب و بندگی بدرجه امارت رسیده بود و قرچقای سلطان میگفتند در دست
راست بجنگ مشغول بود کرجیان مقابل او زور آورده او را فی الجمله مغلوب ساخته بودند

و مردم او از یکدیگر پاشیده بطرف قتق بی آمدند کسته یلخان این صورت را مشاهده نموده
مبتا باز معاونت او اسب صلابت بیشتر راند بمغبه مبادرت حرب گشت بی آنکه کسی همراه باشند
معرکه در آمد از قضای ربانی چند نفر از گرجیهای معرکه با او رسیده یکی دو کس او شناخته بزبان
گرجی رفقا را خبردار ساختند که این خان الجماعت در گوشه معرکه او را تنها یافته روی باو
نهادند و او از غایت جهالت و غرور نفس سرکش که ابنای زمانرا از غیرت نام نهاده اند بجوا
که از فوج قلیل خصم روی گردانیده در میان شجعان روزگار تهمت زده گریز باشد حاضر جنگ
و تقلید جنگ در دامن او بند کرده خود را تنها با گروهی از گفره درهم آویخت و الجماعت
از چند جا بسنانها بردرع و خفتان او بند کرده از مرکب دولت بخاک مذلتش انداختند
و لطرفة العینی زخمهای کاری براو زده با تمام کار رسش پرداختند و از امرا و اعیان قزلباش
و جنود گرجی هیچکدام اطلاع بر اینحال نیافته بودند بعضی از گرجیان که با کسته یلخان موافق و در صف
ثبات استوار بودند که چنین صورتی روی نموده و ایشان حمله صف عدو نموده استعداد میکردند
تا آنکه قتل او رسیده مژده قتل او دادند و موجب فرح و انبساط خاطر القوم گشته طبقه
قزلباش در جا و مقام خود ایستاده بفتح و ظفر مستبشر گشتند و وقوع اینحادثه در صحیفه خیال
هیچکس نقش پذیر نگشت تا آنکه چند نفر از مقربان و ملازمان معتبر که در معارک از و جدا
نشده بودند در پیش صف سپاه بجستجوی او مشغول بودند که جثه او را در گوشه معرکه افتاده
بخاک و خون آغشته دیدند با امرا که در قلب سپاه بودند خبر رسانیدند هر چند امرا خواستند

که این صورت

که این صورت را پنهان داشته همچنان در محاربه اهتمام نمایند که شاید میرزایان گرجی را
که دست او بر گرجیان یافت بدست آورند که در خدمت اشرف دست آویز ایشان باشد
صورت نبست درین اثنا گرجیان کس نزد امرا فرستادند که چون کسته یلخان بخلاف حکم
همایون بگرجستان در آمده بود با علتین حکم او میکردیم اکنون که مجادله انجامید و از تقدیرات
آسمانی او بقتل رسید دست از محاربه کوتاه کرده از طرفین متعرض یکدیگر نشویم که ما را از
فرمان قضا جریان شاهی تخلف نیست و همگی از بندگان و غلامان آن درگاهیم اما هر کس از افراد اتحاد
برین حادثه اطلاع یافت عنان از معرکه پیچیده روی بصوب هزیمت نهاد و ضبط لشکر از خبر قدرت
امرا بیرون رفت ناچار هیچکدام مقید برفاقت دیگری نشده از بیم آسیب گرجیان سراسیمه
راه هزیمت پیش گرفتند و ازین بی اتفاقی بعضی از رهشتان لشکریان در میان جنگلهای گرجستان
ضایع و نابود و بعضی از اسب و یراق و لباس عریان شده پیاده در کمال رنج و عنا خود را
بساحل نجات کشیدند و اموال و اسباب بسیار از نقد و جنس و مال سوداگر و اهل سوق
که با کسته یلخان بسوداد و معامله رفته بودند بتاراج حادثات رفته سودی که اندوخته بودند بزیان
تبدیل یافت بعضی از آب کر گذشته با بطرف آمدند و بعضی همراه شاهمیر خان بطرف
شکی رفته حقایق حالات را بپایه سریر اعلی عرض کردند در وقتی که جاه و جلال اعلی سردار با لشکر
بیشمار روم متوجه آذربایجان گشته از شماس گذشته بطسوج آمده بود و موکب نصرت
نشان از راه خوی و مرند بمقابله اعدا شتافتند در ده دانگی نخجی قریه صوفیان تبریز نزول

اجلال بود این خبر رسید که رحیان نیز صورت واقعه را عرضه داشت نموده بودند چون
واقعه از آن عظیم‌تر در میان بود و همگی همت والانهمت بدفع لشکر قیصر روم معطوف التفاتی به آن
اخبار و حکایات نشد **ذکر آمدن خاقان اعلی و وزیر اعظم بجانب تبریز و محاربه نمودن**
و انهدام رومیه و سایر وقایع و قضایایی که روداد قبل ازین در طی قضایای این سال رقم‌زده کلک
شیرین مقال گردید که خاقان اعلی بدسگال و رخطه وان خود را از تضییق محاصره رهانید چون درا
از راه دریا با کشتی بیرون رفته بصحرائی که بوش آباد مشهور است رفته رحل اقامت انداخت
و جاوشان قرمیر باحضار عساکر روم و عشایر المرز و بوم با احکام و مناشیر موکده فرستاده
بسرعت و استعجال تمام طلب کرد و پاشایان و بیگلربیگیان و میران کسنجی روی و اکراد
بتخصیص میر شرف حاکم جزیره و میران محمودی و بهی و لیبران و برادر ذکریا خان و سایر قبایل
سوی برادوست از اطراف و جوانب بدو پیوستند و در اواخر فصل پاییز با گروه انبوه
روی توجه بادربایجان آورده از راه البای سلماس آمد خبر آمدن او متواتر باردوی
همایون رسیده رایات فیروزی آیات چنانچه استعدادی با تمام شده از نوبت اقامت
در حرکت آمده در بیمارنوز از آب عبور نموده و دفع شر آن گروه را وجه همت ساختند و
از راه چورس کوچ بر کوچ بخوی آمده ساحت آن ولایت مضرب سرادقات اقبال
گشت از آنجا میر بوداقی خان حاکم تبریز را بشهر بجانب شهر فرستادند که مواضعی را که بسمت
راه رومیه بوده باشد کوچانیده بجبال حصین فرستند که از آسیب عبور لشکر مخالف برکنار

باشند

باشند و آذوقه آنچه نتوانند برد ضایع و نابود گردانیده شهر را خالی کرده باستحکام قلعه
و سرانجام اسباب قلعه‌داری پردازد و میر بوداقی خان برحسب فرمان بشهر رفته بخدمات
مرجوعه قیام نموده در شهر اصبره و اوباشی اندک بی اعتدالی کردند و حرکات ناهموار از ایشان
بصدور یافت امیر بوداقی خان با چندکس از اوباش را که دست درازی بمال رعایا و تجار کرده بودند
بقتل آورده سرهای ایشان را بر سر نیزه کرده در محلات گردانید بدان شورش و برهم‌زدگی
تسکین یافت باتفاق برخوردار بیک توپچی باشی و هشگیان بقلعه درآمده در سرانجام امور توپخانه
و استحکام برج و باره سعی موفور بظهور آوردند و اردوی کیهان پوی دو روز در خوی توقف
نموده جمعی از جوانان دلیر و سپاهیان کارآزموده بقراولی تعیین نمودند و قراولان مذکور
تا حوالی اردوی مخالف رفته در وقت نزول و ارتحال بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته از
روی تخمین و قیاس سپاهی صدهزار کس بنظر درآمده بود و بعضی کس را نیز که بر سبیل زبانگیری
آورده مطابق آن تقریر کردند و سردار بعد از غایت غرور و پندار اردوی خود عزم جانب
دار الارشاد اردبیل و قشلاق نمودن در قزل اقاج که قریب بولایت شیروانست و محمود پاشا
پسر بیگلربیگی الکاست شهرت داده کوچ بر کوچ بر سبیل استعجال از راه طسوج روانه بود
چون در آن راه بجهت عبور لشکر روم آذوقه نایاب بود موکب همایون از راه چمن احتیاط
خاربجانب برند در حرکت آمد که در هر جا که مصلحت و تقدیر الهی باشد عساکر نصرت نشان سر راه
بر مخالفان گرفته بمدافعت قیام نمایند رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی که ملهم اقبالست اقتضا

آن کرد که بنفس شریف متوجه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا شوند و بدین عزیمت بر محلی
از قلل جبال که مشاهده اینحال میسر بود صعود فرموده اردوی ایشانرا بنظر احتیاط در آورده
بتخمین و قیاس بر کیفیت و کمیت لشکر و احوال ایشان فی الجمله اطلاع حاصل گشت و فی
الحقیقه آن صورت ارتقا بر معارج فتح و فیروزی و صعود بر آن قلل علامت اعتلا بر ذروه
نصرت و بهروزی بود و چون از مرتفع کوه در آمد فوجی از امرای نامدار و عساکر شیر شکار
طوایف قزلباش را سرداری الله ویردیخان بیگلربیگی فارس که در اصابت رای و حسن تدبیر
سرآمد عقلای زمان و در دلیری و تهور و دلاوری رستم دستان بود جدا کرده مقرر شد که خود با
عموم سپاه در قلب بوده بعضی امرا مثل ذوالفقارخان و گنجعلیخان و نیاز سلطان میر مقدم
چرچی او بوده باشند و امیر گونه خان با جمعی امرا در دست راست تعیین نموده میمنه و دست
چپ را نیز بوجود جمعی از معتمدان استحکام داده همراهی جنود توفیق الهی از موکب نصرت
قرین جدا نموده سفارشات بلیغ فرمودند که فرصت جویی نموده لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند
و بی صرفه پیش نروند که مبادا از جهالت و غرور نفس جوانان تیر جنگ چشم زخمی با ولیای
دولت قاهره رسد و اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در حوالی قریه صوفیان نزول نمود و چون
بین الفریقین مسافت قریب شده بود روز دیگر که سه‌شنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی
سنه مذکور بود هر چند حضرت اعلی شاهی را انتظار بر دار و میان رفتن مناسب رتبه سلطنت
نمود اما در عالم سپاهیگری و آیین سپهداری حمیت شاهانه اقتضای آن کرد که نوبت لشکر

مسفور که بحکایت جنود الهی قوی بود بسایه اقبال چتر همایون فال شاهی قوی‌تر گردانند که
مبادا از مخالفان با فواج قاهره که از موکب جاه و جلال جدا شده‌اند آسیبی رسد بدین عزیمت
با فوجی از امرای نامدار و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه فلک بنیاد که
در موکب همایون مانده بودند بیرون آمده بقاعده و تزک سپل بسته بر محلی مرتفع که مشرف
بدشت راه تبریز بود توجه فرمودند که از احوال سپاه ظفر مآل خبردار باشند و قرچقای بیک را
که جوهر عقل و کاردانی از سیمای او نمایان بود و در فتح قلعه ایروان خدمات شایسته از و بظهور
رسیده بود با جمعی از غلامان خاصه شریفه و تفنگچیان فرستادند که در هر جا فیما محاربه اتفاق افتد
معاون چرچیان جنود اقبال بوده از همه طرف خبردار باشند و قنبر بیک کورچی یوللو سلیجه ارباشی
را که از شجاعان طایفه استاجلو بود با جمعی از جوانان کارآمدنی ملازمان موکب اعلی تعیین نمودند که در
حوالی قرچقای بیک و جنود تفنگچی بوده اگر علیه از مخالفان بظهور رسد لوازم کومک بتقدیم رسانند
و از آن طرف سردار با جنود رومیه از شنبه کوچ کرده در حوالی قریه سس و سس که شنقوی که
تبریز است نزول آمدند عرابه و زنجیر از یکطرف اردوی خود که جانب قزلباش بود در هم کشیده
بیکدیگر باز را بهم بسته بقاعده و آداب رومیان لشکر در میان عرابه جای داد و چون سرداران رومی
که همراه بودند مثل کوسه صوفی بیگلربیگی ارض روم که بشجاعت و دلاوری در میان رومیه شهرت
کرده بود و عثمان پاشا بیگلربیگی شام و علی پاشای زنجیر قرن و سایر پاشایان از قرب
وصول لشکر قزلباش خبر یافته بشوکت و اقتدار خود مغرور و از باده بیهوش ربای نخوت

برمت کشته فوج فوج سنجی از اردوی خود بیرون آمده در برابر صفوف قاهره صف
آرای کشتند چون ایمعنی بر ضمیر منیر اشرف که سایه وصول رساحت آن معرکه انداخته بودند
پرتو ظهور انداخت ملاحظه اکه مبادا از کثرت وانبوهی لشکر رومی غلبه بر عساکر منصوره واقع شود
تدبیری شایسته بظهور رسید جمعی از طایفه قاجار اتباع قورچی باشی را فرستادند که در مابین
اردوی رومیه ولشکری که بمحاربه پیش آمده اند حد اگرده بمقابله ایشان تعیین خواهند کرد
وازدحام ایشان فی الجمله کمتر خواهد شد قبل از آن از جمعی که در خدمت اشرف رتبه تکلم
وکنکاش داشتند مسموع میشد که قرارداد خاطر اشرف آنست که در الکید روز فیما بین
جنگ سلطانی وقوع نیابد و بیکدفعه مهم محاربه فیصل نپذیرد بلکه هر روزه دلاوران جنود قبال
وصف جوی بوده در هنگام فرصت خود را بر ایشان زده دست بردهای نمایان مینموده باشند
وتا داخل شدن مخالفان بتبر برین ستیوه عمل شود بعد از دخول اگر بمحاصره مشغول شوند راه
تردد مسدود ساخته چند روز دیگر که هوا سرد شده موسم برف شود و ذخیره در اردوی
ایشان نایاب گردد افواج قاهره از اندرون و بیرون ترحیب آراده وتقدیر قادر بیچون
وخالق کن فیکون بقطع مهم ایشان پردازند و اگر عقیده منتج قلوب نشده هیچ با جهت شهرت داده
بجانب اردبیل و قزل اوزن روند در میانه سرابت اردبیل هر جا اتفاق افتد از مواطن قدسی
مواطن حضرات ائمه اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی دران وقت
وقوع یابد و انچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و الحق حزم و احتیاط سپاهیانه

مقتضی

مقتضی آن بود و در از روز دیگر امیرخان ذوالقدر و بیرد بیکان و فرستادند که در جنگ کردن تعجیل نماید
و بیجا پاپیش نرود لیکن چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی برخلاف این صورت تعلق گرفته بود
تا رسیدن امیرخان ذوالقدر آن قضا و قوی دستان قدر عنان اختیار از قبضه اقتدار دلاوران
معرکه گیر و دار ربوده قدم جلادت پیش نهادند و قرچقای بیک و جماعت تفنگچی ترکی که طرف بر جوف
رومیان بود بر آمده بودند چون از جانب حضرت اعلی شاهی خطاب عتاب آمیز رسیده از پیش
رفتن و جنگ عظیم در پیوستن ممنوع شدند از تخلف امر اشرف و نکوهش مباشر حرب عظیم شدن
اندیشه نموده از آن تل پایان آمده خود را اندکی پایان کشیدند و رومیه ایمعنی را حمل بر عجز و زبونی
کرده دلیرانه بیشتر آمدند و دست بازقتال برده جنگی میمودند کار بجایی رسید که اکثر امرای
حرچی زخمی شده سلک جمعیت ایشان از هم پاشید و قرچقای بیک و تفنگ چون حال
بر منوال دیدند هر یک در مکانی که بودند پای ثبات و قرار استوار داشته در آن بحر زخار
لنگر اقامت انداختند از آسیب گلوله تفنگ که تگرگ آسای باریدن همگی پیاده شده اسبها را
سینه خود ساخته تفنگ چندان قدر انداز جنود مسعود صدمات مخالفان را با فروختن آتش پیکار رنع
کرده چون کوه وقار پای مردانگی قایم کردند از دود تفنگ عالم روشن تیرگی یافت نظم
تفنگها اندر آن صحرای خونخوار ؛ شرار افشان همه چون چشم مار ؛ ز بس دود تفنگ بر آسمان شد
رخ خورشید در ظلمت نهان شد ؛ قرچقای بیک کس نزد الله وبیردیکان فرستاده اعلام کرد
که رومیان خیره شده آهنگ محاربه ساز داده اند اگر اندک تهاونی رود دو بهیات مجموع جلو ریز

بر سر قزلباشان تاخته بکین را امید نجات نیست ملک علی بیک جارچی باشی بنزد گرانجانب
اشرف بجهت تحقیق حال آمده بود برای العین مشاهد احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بعرض اشرف
رسانید چون حقیقت حال و خیرگی و غلبه مخالفان خذلهم الله بر ضمیر الهام پذیر ظهور کرد بمقتضای
غیرت جبلی دفع شر اعدا را وجهه همت ساخته با صفوف اقبال و اعلام ظفر در حرکت آمدند و
سرعت بزد الله وردیخان و امرا فرستادند که آهسته آهسته پیشتر روند و جارچیان جنود اقبال را
آگاه سازند که مردانه بوده فرصت بدشمن ندهند که اینک موکب همایون در حرکت آمده متعاقب
رایات ظفر پیکر شاهی سایه وصول بر ساحت معرکه نبرد می اندازد و ملک علی بیک جارچی را
بار دیگر نزد قورچی باشی بیک فرستادند که او را از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک رسیدن
قول همایون مطلع گردانیده سرگرم باده نبرد گردانند چون مشاهده نمیشد که جوقی از جنود
رومیه از اردوی سردار بیرون آمده متوجه معرکه قتال میشدند رای صواب نمای اشرف
اقتضای آن کرد که جمعی از مبارزان رزم آزمای از جانب دست چپ همایون قریب
باردوی همایون فرستند که در ما بین طرح جنگ اندازند که از دو طرف معرکه رزم گرم کرده
جمعی از جنود رومیه متوجه محاربه ایشان گشته علیه هجوم عسکر روم از آنطرف نباشد
بدینجهت علیقلیخان دیوان بیگی شاملو را که فوشنی آراسته داشت با جمعی از قورچیان
شاملو که در دست راست مقام دارند روانه آنطرف فرمودند که بمقتضای عقل و دانش عمل نموده
لوازم مردانگی بظهور آورد و الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را نیز فرستادند که تفنگچی خود

که پیشتر فرستاده شده بود ملحق گشته باتفاق علیقلیخان مصلحت دولت عمل نمایند و چون لشکر اقبال
از آنطرف را بجهت ظفر نمایان تمام دولتخواهان میرسانید حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی توجه تام در آن
باره فرموده طبقه علیه شاملو را عموما با تقرب الحضرت محمد بیک بیگدلی که از عظمای طایفه جلیله
شاملو بود با جمعیت گرانمایه و عدد اوای و فوجی از جنود دست راست بکومک علیقلیخان بدانطرف روانه
ارسال نمودند و فوجی دیگر از افواج قاهره بمدد و کومک قرچقای بیک و امرای چرخچی مامور ساحته دفعه
دفعه لشکرهای دست راست و دست چپ را باین سرشته متعاقب یکدیگر می فرستادند همه
طرف را تازه بتازه بقدر مقدور بارسال کومک و فرستادن مبارزان نصرت پیکر که در ظل
لوای فلک فرسای بودند استحکام دادند راقم حروف که ملازم رکاب اشرف بود از شیوه تکلف
و سخن پردازی که مورخان بلاغت شعار باعلام طبع از مای بر صحیفه مقصود می نگارند و خالی از جمعیت
نفس الامر است قطع نظر کرده میگوید که از نزد حضرت اعلی شاهی بر همنونی قاید تایید و
پیروی اقبال بنوعی بلوازم سپهداری و ترتیب مقدمات جنگ و معرکه آرائی پرداختند که
دقیقه از دقایق حزم و دور اندیشی و دلیری و دلاوری فرو گذاشت نشد هر تدبیری که اندیشیدند
تایید الهی موافق تقدیر آمده با نحو مقصود اوراق اگر درین مجلد اکبر مفروز امیر تیمور گورکان
که نتیجه مت و سرداری و حسن تدبیر آن خسرو جهانگیر کارنامه سلاطین روزگار و دستور العمل خواقین
نامدار است در حیات میبود در خدمت آنحضرت اسماعیل شاه ثانی و فرهنگ سپر انداخته تعلیم جهانداری
و معرکه آرائی میگرفت اگر درین باب مبالغه رود و سخن پردازی کند الحق حضرت اعلی بعد از

و نشان لشکرها با وثاقی الطاف الهی بقیه جنود ظفرورود که در قول همایون بود پیشتر آمده بر تپه‌ای که از خوف
معرکه قتال بود برآمده مبشر اقبال مسدوم بشارت فتح و نوید نصرت میرسانید چون از جای بیک
و امرای چرخچی جنگ مامور گشته آثار و علامات مدد و کومک مشاهده نمودند و علیقلی و قوچی
باشی بمیانه فوج رومیه وارد وی سردار درآمده آتش محاربه برافروختند که معرکه [?] شعله تیز گرد
رسید تدبیر صایب حضرت اعلی موافق تقدیر افتاده پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهده
گرد و غبار و غوغای گیر و دار که در حوالی اردوی رومیان ظهور یافته بود تصور آنکه موکب ظفرقرین
شاهی بر سر اردوی سردار توجه فرموده اند تزلزل تمام یافته اراده نمودند که از آن بلندی بزیر آمده
مردم دست راست خود را استقبال کرده فرستاده خود نیز مرتبه مرتبه لشکر را از اطراف اردوی
نزدیکتر ساخته از هر دو طرف خبردار باشند بدین عزیمت از مقام خود حرکت کردند مبارزان
سپاه منصور در هنگام اول حرکت از اطراف و جوانب صدای نعره‌های الله الله که شعار
طبقه رفیعه قزلباش است بلند ساخته از پیش و پس جوانقار و برانقار بهجوم آورده از همه طرف حمله بر
بر سر دشمنان تاختند و از صدمات دلیرانه و حملات مردانه جنود اقبال کمال تزلزل و اختلال در میان
راه یافته دیگر مجال مدافعه و صف آرائی نیافته بنای شوکت ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت
دلاوران برجا تجری قزلباش علم فتح و نصرت در ظلمس نیلگون فلک افراخته خاک
معرکه را بخون اعدا گلگون ساختند عموم سپاه روم بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین
علم زده روی بوادی هزیمت نهادند پاشایان و سرداران لحظه‌ای در آن بلندی ثبات قدم ورزیدند

که شاید صورت دیگر روی نماید چون صورت نیست چون راه اردوی خود را مسدود یافتند عنان
بوادی فرار تافته بطرف طسوج و سلماس گریختند مبشران قدرت بشارت فتح و ظفر داده سروش
غیبی ندای بهجت افزای انا فتحنا لک فتحا مبینا در داده طنطنه و ینصرک الله نصرا عزیزا
بلند آوازگی یافت افواج قاهره در عقب هزیمتیان تاخته در هر قدم فوجی را بنوک سنان جان ستان
برخاک هلاک می انداختند در آن صحرای پر وحشت از کشته پشته‌ها پدید آمد اکثر سرداران بعضی گرفتار
و برخی مقتول گشتند کوسه صوفی وزیر که بیگلربیگی ارزن الروم بود و سرداری معتبر و بشجاعت خود مغرور
همیشه لافهای گزاف میزد و مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون مشهور که وزیر ثانی و مدتها قایم مقام
وزیر اعظم بوده و شیر احمد پاشا حاکم فارس و قوچی خان کرد برادر غازیخان که روی از این دولت
تافته بسردار پیوسته بود از مشاهیر گرفتاران بودند کوسه صوفی بمکافات شیوه ناشایسته
مقتول گردید از مشاهیر قتیلان علی پاشای زکریه قره و عثمان پاشای بیگلربیگی شام بود از امرا و پاشایان
روم و سنجق بیگیان و میران معتبر قبایل و عشایر اکراد قریب بسی هشتاد نفر مقتول و گرفتار شدند
در ذکر اسامی ایشان فایده نیست آخر روز قریب بغروب آفتاب بود که این فتح نامدار که طراز فتوحات
سلاطین کامکار تواند بود روی نمود و با آنکه آفتاب عالمتاب از مشاهده شدت حرب و خونریزی
سر در نقاب حجاب کشیده فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین و دولت تیره و تار شده
بود دلیران معرکه نبرد دست از تعاقب منهزمان باز نداشته هیچیک بی نیل مقصود باز نگردید
مجملا اکثر سیه‌بختان در آن شب هولناک آواره صحرای عدم گردیدند و اگر احیانا بعضی در ظلمت لیل

در بیغولها خزیده در شب مدبت در نیامدند روز دیگر رعایای مواضع که آوازه فتح شنیده
از زوایای اختفا بیرون آمده بودند بر کشتگان وادی ادبار رسیده روز حیات شان را باتمام ممات
مبدل میساختند و جمعی از شیران بیشه هیجا که از قول خاصه همایون بجنگ رفته بودند فوج فوج آمده بردی
فیلان معرکه بر در اردو بر سم سمند صبا پیوندی انداختند و گرفتاران را با اختر مهاسطر و خنده از در او رده
زبان تهنیت فتح و فیروزی میکشادند و خورشید جهان آرا مانند کوکب بخت مخالفان در معرض
زوال غروب کرده روزگار ملبس بلباس عباسیان شده بود حضرت اعلی شاهی بفیروزی و اقبال
بجهت دیدن سروز نده و اختر مهاو حق گذاری جانسپاران معرکه مردانگی در سیمانگی فرود آمده
شعلداران موکب جلال مشاعل خورشید مثال افروخته آن شب بمقدار که سعادت حضور
داشتند بساط انبساط گسترده مجلس عیش و نشاط آراسته شد معرکه رزم با محفل بزم توام کردید
رومی نژادان صبیح الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگی و روسی که غازیان دلاور تحفه و غنیمت
آورده بودند بر حسب فرمان ساقی آن بزم رزم آیین گشته اقداح بر راح ریحانی بگردش در آوردند
مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز دران بزم دلکش که در معرکه رزم اتفاق افتاد دخشاق دار در
پرده مخالف نوای فتح و نصرت مدمدین طرانه میسرودند **نظم** که شاها فلک تابع رای تست
سریر کیهان و مهان جای تست ❁ ملک سعادت بقای تو باد ❁ سر دشمنان زیر پای تو باد ❁ جهان
بکسر از عدلت آباد باد ❁ دل خلق از دولت شاد باد ❁ حریفان عرصه نشاط سرگرم باده انبساط
گشته صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک الافلاک میرسانیدند از جماعت

عرصه دولت استحکام [illegible] صبح سعادت [illegible]

گرفتاران هر کس اسم و رسمی داشت نگاهداشته دیگران بر فقا ملحق گردیدند از اتفاقات محمد بیگ
نام پسر بزرگتر خندان آقای شفرد اقاسمی که پدرش بالکبیر کوچک ترجنگ وان گرفتار عساکر نصرت نشان
گشته بسببی که در آن داستان اشاره شد سعادت بخشش یافته بود در این معرکه گرفتار گشته
از قوت طالع و نیروی بخت زنده بظفر اشرف رسید او نیز بدستور پدر و برادر منظور نظر التفات
گشته نوازش بسیار یافت القصه از جرعهای لبریز خون دلیران که ساقی اجل در مذاق روزگار میپیمود
زمانه بدمستی آغاز نهاده در آن محفل نشاط امری در عایت غرابت ظهور پیوست و نزدیک بان شد
که از اصابت عین الکمال چشمزخمی عظیم روی نموده القصه العیاذ بالله ذات فرخ صفات همایون
که سایه امن و امان و باعث ترفیه حال عالمیانست از کید بداختری آسیبی رسد چون عنایت الهی
در جمیع احوال ازنکاره و مضار نگهبان ذات عدیم المثال است اثری بران مترتب نگشته که کید
گران دنب اندیشیده بود رجعت کرده بمحوای کریمه ولا یحیق المکر السیئ الا باهله بالموجی شرف ظهور یافت
شرح این سرگذشت عبرت گزین آنکه شخصی قوی هیکل ضخیم البدن عظیم الجثه در معرکه قتال نقطه بستان
جانستان یکی از قورچیان استاجلو که بغایت حقیر الجثه و خفیف البدن بود بچنگ مذلت افتاده
بنیروی دولت قاهره شاهی گرفتار او شده بود بنظر حضرت همایون در آورد و غفلت و رزیده از خورد
سالی و عدم تجربه روزگار دست او را ما نند گرفتاران بر نبسته بود حضرت اعلی از نام و نسب
و عشیرتش پرسید گفت از قبایل اکراد ام چون جمعی از طایفه در ملازمت اشرف بسعادت
حضور اقدس مشرف بودند که بقصور آن مدبر بدنژاد آن بود که شجاعت در خواست التماس

نجات خواهد یافت یکی از عظمای القوم که رستم بیگ نام داشت از روی غلظت عرض کرد که
میانه ما و سلسله ایشان ربطی نیست فیما بین عداوت قدیم و خونها در میانست حضرت اعلی
امر کرد که او را به رستم بیگ بسپارند که هر چه خواهد کند و حکایت قتل و قصاص بر زبان گوهر فشان
گذشت رستم بیگ از گرفتن او ابا و امتناع نموده گفت نذر کرده ام که از دشمن در حالت عجز
انتقام نکشم و دست بسته را نکشم ازین گفتگوی نفاق آمیز مزاج اشرف متغیر گشته با آنکه در اول ان
تصریح قتل ان جوان گرفته نکرده بودند برغم آن نفاق سرشت بهمان قورچی اشاره بقتل او نمودند و
دست در کمر او زد که اندکی از حضور اقدس دورتر برده باتمام کارش پردازد آن غدار نابکار
که حرف قتل شنید بی تامل خنجری که با خود داشت بقصد ذات مبارک دوید و خود را برابر
سر آنحضرت رسانید خنجر را حواله کرد حضرت اعلی دست مبارک بر آورده بسرپنجه زور و
مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجانب خود کشیدند
زانوی مبارک بر بالای آن نهاد حضار مجلس از موافق و مخالف که مشاهده این صورت کردند
بهم بر آمده از اطراف و جوانب شمشیرها حواله آن مدبر کردند از ازدحام خلایق و بهم بر آمدگی
روشنائی مشعل کمتر شده از غایت اضطراب و سراسیمگی حضرت اعلی و آن مدبر را از
یکدیگر تمیز نمیکردند چه دریح و خفتان آن مدبر نهاد و دریح و خفتان آنحضرت شبیه بود بجهت آن
شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد در بهم آویخته با یکدیگر تلاش مینمودند تا آنکه حضرت اعلی بزور
بازوی مردانگی و نیروی اقبال خنجر از دست او بیرون آورده بعضی غلامان او را کشتند اندکی

دورتر بردند و از اطراف و جوانب شمشیرها انداخته بضرب شمشیر بیگر یا باکش ریز ریز
کردند و ازین واقعه عظمی که بوقوع پیوست در انبوه که علامت روز رستخیز ظاهر گشته
خلایق از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در بحر اضطراب افتادند راقم حروف
این قصه عبرت فزا … ها که از مشاهده الحال زمانی ممتد حالت مقرون
داشتم تا آنکه آواز تحیت آنحضرت بگوش رسیده خاطر آنحضرت حیرت زده از ان
قلق و اضطراب اندکی باز آمد و فی الجمله تسکین یافت حضار ان انجمن قیامت علامت اسلامی
ذات اشرف که در ضمان امان نگهدارنده زمین و آسمان است بسجدات شکر الهی بجای آورده
ارباب اخلاص حیات تازه یافتند و آنحضرت اصلا ازین حرکت متاثر نشده کم حوصلهای تنگ
ظرف بزم حضور را که آغاز بی تابی کرده بودند تسلی بخش گشته بهمان قاعده جرعه نشاط انشا میدادند
تشغل کرده داشتند و مشغول لهو شدند ازین حرکت ناهنجار آن بدکردار آتش غیرت
فدویان جان نثار مشتعل و فروزان گشته خرمن حیات اکثر گرفتاران را محترق گردانیدند مجملا تا قریب
نصف شب در همانجا بشغل مذکور پرداخته چون حقیقت حال جغال اعلی معلوم بود که بعد از معاودت
لشکر جغال در داشته باشند البته ورودیان و امرای عظام را حکم شد که در همانجا اقامت نموده لوازم
پاس مرعی دارند که روز دیگر بر کیفیت احوال جغال اعلی اطلاع یافته بدانچه مقتضی صلاح دین و دولت باشد
بتوفیق الله تعالی آید و بفیروزی و اقبال سوار دولت گشته باردوی همایون که تخمینا یک فرسخ بود
توجه فرموده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال فرمودند و در شب … جهان مطاع باسم میر بوداقی

حاکم تبریز در قلم آمده صورت واقعه را که مبنی از اقبال بظهور آمده بود اعلام نمود مقرر شد
که با قشون خود وجمعی که بمحاربت قلعه مأمور بودند خاطر از استحکام قلعه جمع کرده از طرف شهر متوجه
شوند که ان شاء الله تعالی بعد از تحقیق ضعف وقوت سردار بدانچه مقتضی وقت وصلاح دولت باشد
بظهور آید **فرار نمودن جغال اغلی وبیان احوال بقیه طبقه صفیه رومیان وظفر یافتن**
عساکر فیروزی اثر کلک سخن پرداز شیرین مقال بقیه احوال جغال اغلی واتباع او را
برین منوال بر صحیفه حال مینگارد که بعد از وقوع محاربه مذکور صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست
وپنجم شهر جمادی الثانی بود از دولتخانه مبارک سوار دولت شده بتورک وآیین معرکه بسیار آرا
سایه وصول بر منزلگاه انداختند وسردار از مکانی که اقامت داشت حرکت کرده بود وبسامع
جلال رسید که جان پولاد اغلی رومی که سردار عساکر حلب داشت و دست یافته از افراز خود
[illegible] متعاقب می آمده که بسردار ملحق گردد ونقصان بظهور رسیده چون بعضی بیدلان کوته اندیش
در زمان نواب سکندرشان رضوان مقام کثرت خروش لشکر سرداران روم واسبهی
مردم مجهول که بعرف رومیان طلبکار گروک وخریدار مجلولند مشاهده نموده بودند سخن ان
بیدلان کوته خردان از جبن وبددلی خیزد در لباس خیراندیشی اظهار مینمودند حضرت اعلی بکمال
دوراندیشی ورعایت حزم [illegible] که جزو اعظم جهانداری وسپهسالاریست در رفتن بر سر
سردار وجنگ عراده وتوپ وتفنگ تامل پادشاهانه نموده تعجیل در آن امر صواب نشمردند
چه عقلا در امور جزئیه تامل وتعمق مینمایند در کارهای عظیم ومطالب کلیه بتخصیص امور حرب

وقتال که مفاسد عظیم بر آن مترتب واز طرفین خونها ریخته میگردد ومحل اشتباه نیست **نظم**
اگر خواهی نگردد کار تعطیل : مکن در کارها فی الفور تعجیل : تامل در همه کاریست محمود : زیانت
در تامل مینشود سود : کلام مشهور مجرب الصبر مفتاح الفرج موید این معنیست اراده خاطر
اشرف بدان متعلق گشت که فوجی از افواج قاهره را بر سر جان پولاد اغلی فرستاده بعد از آنکه
خاطر از ممر او جمع کرده بقطع مهم سردار پردازند در خلال این احوال یکی از اکراد فرودم میر شرف
حاکم جزیره را که از کثرت عساکر از سایر سران قبایل اکراد ممتاز گشته وپادشاه روم اورا
سر با جنود جزیره رفیق سردار بود ودر حین محاربه بنزد او توقف نموده خود بجنگ نیامده بود
گرفته بنظر اشرف در آوردند چون میر شرف مذکور چند سال بود که بملازمان آستان
شاهی طرح آشنایی انداخته اظهار خلوص عقیدت وصفای طویت مینمود حضرت اعلی آن شخص را
آزاد فرموده مصحوب او دو کلمه بمیر شرف نوشتند که تا غایت بجهت بعد مسافت میانه
جنود قزلباش واکراد جزیره منازعه نبوده وخونها که مایه شدت عداوت میباشد فیمابین ریخته
نشده وچون پرتو اخلاص او در مشکاة ضمیر اقدس تافته هر کس از مردم او درین جنگ بدست
در آمده زنده نگاه داشته حکم قتل نفرموده ایم اگر تواند خود را بدار الامن موکب عالی رساند والا
ازین معرکه برکنار بوده راه جزیره در پیش گیرد که از عساکر منصوره آسیبی باو ومردم او نرسد
وآن شخص را با قراولان سپاه منصور سپردند که بسلامت باردوی سردار رسانند میر شرف
بعد از مطالعه آن منشور سعادت بطایف الحیل با گروه اکراد جزیره دا خود را از صف سپاه

سردار جدا شده قطع نظر از احمال و اثقال کرده جریده و سبای از کنار دریا راه فرار پیش گرفت اما احوال
سردار را انجا از تقریر جمعی گرفتاران مشخص و معین گشت آفت که بعد از انهزام لشکر و گرفتاری
سران سپاه و تفرقه بقیة السیف معرکه قتال آفتاب را قصد ابلوه و ملال کند راهنده علی الصباح
طایفه نیکری و جمعی از هر طبقه لشکر را که در اردو بر سر او کار مانده بود دند استمالت داده
باستحکام عرابه و خدمات جباخانه و ضبط میمنه و میسره مامور گردانیده قلیچی ان اردو را که رومیان
آت اغلای گویند بودند گروک اقایان و آده تا وقت ظهر هجوم و بیرنک سپاهیانه و تدبیر ابدی
که مایه فریب اوسط الناس باشد پرداخته بعد از ظهر از فرار نمودن و تفرق آکراد عجز و اضطرار
او بر همه کس ظاهر گشت و از غایت سراسیمگی منید انست که چه کند حیران کار خود مانده هر ساعت
فکری و هر لحظه اندیشه میکرد درین اثنا خبر رسید که جان پولاد اغلی با سپاه جلب در روز جنگ
بطسوج رسیده بود بدان آخر روز معقده لشکر شکسته با او رسیده بهمان ساعت طبل رحیل کوفته
بجانب وان رفت ازین خبر قلق و اضطراب مردم زیاده شده و ابه عظیم بر اقاصی و ادانی
مستولی گشته پرده از روی کار بر داشته شد و راه فرار گشاده یافته هر کس بیهانه از معسکر
جدا شده جوق جوق و گروه گروه میرفتند سردار با لضروره ترک فریب و بیرنک سپاهیانه
کرده با خواص و اعیان لشکر و قاضی و مفتی مشورت نموده راه همگی بر فرار قرار یافت که ظلمت
شب را پرده کار خود ساخته خود را از غرقاب بلا بساحل نجات رسانند آخر روز را قصد
اندیشه دیم کذرانیده هنگام غروب راه فرار پیش گرفت علامت دور رستاخیز در میانه

معسکر پدید آمده فوج فوج قطع تعلق از متملکات خود کرده معتقد برفاقت سردار نشده در طی وادی
فرار بر یکدیگر سبقت میجستند در باستانی نامهای شهریاران والا شکوه بمت وضوح دارد
که چون دشمن راه فرار جوید از اسد و دگر دانیده آئین فتوت و لایق با دستان صاحب مروت
نیست بلکه ممانعت نکردن بصلاح دولت اولیست **بیت** چو دشمن ره چاره جوید عنین مشو
مانع چاره اندو مکین محملا آخر بهار روز اصد تصمیم عزیمت رومیان سمت ظهور یافت حضرت
اعلی علیقلی نزاد فرستاده بند که بر کماهی حالات اطلاع یافته عرض نماید مشار الیه بدبرای فرمان
گشته وقت غروب و هنگام افروختن مشاعل بحوالی اردوی رومیان رسیده در وقتی شنید
که در آن اردو بجز دو سه بیمار دیار نمانده یاسی از شب گذشت معتمدی از جانب علیقلی ان رسید
از فرار سردار خبردار کرد چون آداب و قاعده سلاطین نبوده و نیست که در شب بعزم تعاقب
دشمن نمایند حضرت اعلی تجویز تعاقب در آن شب دیجور نفرموده اما جمعی مردم فرومایه و ادبار
قزلباش بطمع اخذ غنیمت سر در پی ایشان نهاده الاغان و شتران بار دار که بعضی فرومایگان قطع
تعلق نموده همراه برده بودند میگرفتند و هر کس میرسیدند نقش میبرد و چشته از علامات ادبار که بان
طایفه رو آورده بود گرد پی از ایشان که قریب بالف نفر بودند شب راه کم کرده صبح بمیان باغات
قصبه طسوج در آمده اند و شخصی از مردم الجا اند بست در آورده بزد فریفته اند که راه نمای
کرده طریق سلامت و راه بیرون شد بدیشان نماید ان شخص از اخلاص و نیکخواهی اینقدر دو دو آن
کم گشتگان وادی سلامت را از راه بلا بهمان گشته بمیان میدان قصبه طسوج آورده طسوج جا

خر دار میبار در عایا هجوم آورده دروازه بیرون شهر را گرفته شروع در گرفت و گیر و قتل و کشش
منجانیه رومیان بنوعی دست از کار مانده بود که بموزعیت بی یراق بضرب چوب و مطراق
سحیار رومی صاحب یراق را پیش انداخته یراق و اسلحه ایشان را گرفته بقتلشان می پرداخت
القصه آن سرگشتگان بادیه ادبار و حیرت و سرگردانی بالتمام معروض تیغ انتقام طوغچیان شدند
و ما یعرف ایشان بنصیب الجماعت گشت و ما سکنهٔ الیاق اکراد نیز با رومیه با ایشان شیوه
عمل نموده از سر خوفشان میکشتند و از رخوت و لباس ایشان قطع نظر نمیکردند مجملا نصف
شب به زعم سپاه قزلباش ظاهر شد که سردار فرار نموده بجهت نهب و غارت اموال و
اسباب بروی یکایک اردوی اغرق روی آورده تا صبح کردار آن اردو را ورود جمع
کثیر که منتشر دیگران رفته بودند نقل مینمودند که در خیام مفروش و صنادیق چیده و شتران
در برابر خیمها خوابیده در اکثرها اطعمه هم بقاعده معتبر کشیده بود چنان مفهوم شد جمعی که
در جنگ مقتول و اسیر گرفتار گردیده اند یا از جنگ گاه فرار نموده خیمه ایشان بی صاحب بوده
دیگری که روز خود در مانده بود بروانی با بها نمرده و جمعی که کینک رفته در خانه خود بوده اند آنچه
از نقود و نفایس اموال که توانسته اند همراه برده سایر احمال و اثقال را بر جا گذاشته
رفته اند پیری سلطان قزاقلو در اول شام داخل اردوی سردار شده بود نقل مینمود که ساباط
خرگاه خاصه سردار در آمدم پاره زر مسکوک سرخ و سفید ریخته بود و انگشتر او در کنار او
مسند افتاده شمشیر مرصعی بر رسم و قاعده معتبر که بر پهلوی امرا میگذارند نهاده بود بخزانه او

درآمدم

درآمدم خیمه بزرگ طولانی بود صنادیق بر دور آن چیده صندوقها به پوشهای مخمل و زربفت بر روی صنادیق
گسترده اکثر مقفل بود یکدو صندوق را گشودم از اسباب و اقمشه مملو بود چون کیفیت
ملازم زیاده همراه من نبود که قطار شتر از شترخانه او آورده چهار صندوق بی آنکه بما فی الصندوق
مطلع گردم بار کرده با شمشیر مذکور بیرون آوردم بعد از آمدن او مردم از اطراف و جوانب
داخل اردو شده نهب و غارت اموال و اسباب بر داخته شخصی لشتان سرداری چپال علی را
که مشتمل بر دوم مدیحه مناسب و آیات و احادیث که ترشیح نظم و لاجورد تزیین داده بود کسبه
آورده بنظر اشرف رسانید چون احکام و اسناد بزرگان که مایه افتخار سلسله ایشانست
در صندوقچهای مخصوص مهیا شد از ینجا قیاس میتوان کرد که چه مثابه مضطرب و سراسیمه رفته اند
که پروای برداشتن آن نکرده اند ماحصل کلام آنچه اموال و اسباب لاتعد ولاتحصی که در آن اردو
بود بتاراج حادثات رفت و بدست مردم قزلباش و اواسط الناس در آمد که کسی اطلاع بر آن نیافت
بعضی از خواص ملازمان که غنیمت خود را بنظر اشرف در آورده دیده همت بر آن نیالوده بخدمت
در نموده پیری سلطان قزاقلو آورده خود را معروض عرض در آورده به دستور یاد مرحمت شد رجوع بکار
ایشان که نصف توپها از شکری سرافراز بود بضبط توپخانه مأمور گشته قریب یکصد عدد توپ
و ضربزن بزرگ و کوچک و اقسام آن بضبط در آمد القصه بعد از وقوع این وقایع اغرق بجانب
تبریز رفته موکب سعادت اقدس بجانب سلماس در حرکت آمد مصطفی بیک محمودی که در قلعه باکو
متحصن شده دم از عصیان و طغیان میزد در ینوقت شمشیر گردن انداخته بپایه سریر اعلی آمد

وعفو پادشاهانه شامل حال او گشته بشرف پای بوس مشرف شد و نیل تنگ محمودی قوم
سلیمان بیک حاکم خوشاب که با او معاند بود التجا بپایهٔ مرحمت شاهی آورده بنوازش شفقت یافت
والکای خوشاب بنام او رقم التفات پذیرفت امیرخان چولاق برادر دوست که تربیت
یافته نواب کامیاب همایون شاهی بود از الکای روهی آمده بشرف بساط بوسی مشرف گشت
و بتقصیر ملازمت که در جنگ موکب همایون نپیوسته بود بمعاذیر سپاهیانه تمسک جسته
خاطر بتالیف قلوب سایر وحشی صفتان اکراد در معرض قبول افتاد زکریا خان بهنی رسولان و
معتمدان بجهت تهنیت فتح و تجدید قواعد اخلاص فرستاد حضرت اعلی مقرر نمودند که وقتی اقتدا بن
او از نوبه که از خلاص تمام عیار بیرون می آید که بمیل حفظ و اندیشهای رزین دارانه آمده سعادت
ملازمت دریابد مشار الیه ازین خطاب عتاب آمیز اندیشه نموده جز آمدن چاره نیافت و در کمال
وحشت و بیم احرام ملازمت بسته روانه سلماس شد چون مدت اقامت سلماس سبب
روزگشته مهام ضروری انجام یافته بود و سپاه رنج هجوم آورده عزیمت دار السلطنه
تبریز نمودند و امرای عظام را حکم شد که استقبال زکریا خان کرده او را باعزاز و احترام
بتبریز آورند امرا حسب الفرموده عمل نموده زکریا خان رسیده و تلقی زمین بار که تبریز سعادت آستانه
بوسی دریافت بشرف مجالست مجلس بهشت آیین مشرف و معزز گردید و پیشکش که گذرانیده
تعظیمات شاهانه سعادت اعتنی دریافت چند روز حریف بزم خاص و جلیس محفل قرب و
اختصاص بوده بعطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر خنجر و کمر شمشیر طلاء مرصع بدر و یواقیت

و اسب تازی نژاد خاصه با زین و لگام مرصع و قمچه و اجناس و صراحی و پیاله طلا و مشمول الطاف
سرافراز گشته رخصت انصراف یافت حسن بیک برادرزاده او نیز که حاکم البیاق بود بدستور
بخلع گرانمایه نوازش یافته مقتضی المرام روانه جا و مقام خود گردید اما احوال سردار بعد از فرار بی نیل
و اضطرار که بجز ربوبیت با معدودی چند در الخطوان رسانید و در آنجا نیز بجهت آوازه ورود
موکب نصرت قرین شاهی از جانب سلماس نهضت نموده بود مجال توقف و آرام نیافته
راه دیار بکر پیش گرفت و در اثنای طریق ببر جابولاد رسیده روزی در هنگام مکالمه و گفتگو او تقصیر
دیر آمدن مورد خطاب و عتاب گردانیده جمعی باشاره سردار از کمین غدر بیرون جسته بهمان دم تعلقش
برد خستند و سر او را ابیات سپاه حلب که اکثر لوندات بی نام و نسب بودند انداختند تفرقه میان
آنگروه افتاده راه حلب پیش گرفتند و فوجی زیر بیرق او جمعیت نموده جلالی شدند شرح احوال
او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان میگردد و سردار بدبار کم رسیده حقایق حال
بدرگاه خوندگار عرض نموده در همان چند روز سپاه غم و آلام بر کشور حیاتش مستولی گشته
رخت بعالم دیگر کشید **ذکر رفتن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان اوزبک باتفاق یار محمد
میرزا از حدود نخجوان بجانب خراسان و غرجستان و بعضی از احوال ایشان** در وقایع سالهای
پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردیده که جهانگیر خان ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان
ولد پیر محمد خان اوزبک باتفاق یار محمد میرزا که دیوان علی عمده الامرا او صاحب اختیار بود و
شاه خواجه و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق از باقیخان منهزم گشته التجا بپایه اقبال شاهی

وساحت گیتی مساحت جاه و جلال شاهنشاهی آوردند و در پارس سنهٔ الف و ... تاریخ بمعاودت
وامداد ایشان اتفاق افتاد چون ارادهٔ ازلی متعلق بآن شده بود در آنوقت سببی که در مجمل خود سمت
تحریر یافته مطلب سلاطین زادهها بحصول نپیوست و درین سنه در ملازمت موکب اقبال بودند و چون
یار محمد میرزا اصلاح دید که در ملازمت سلاطین زادهها روانهٔ خراسان گشته بعضی قلاع و محال
که در تصرف منسوبان این درگاه است بجهانگیرخان عنایت شود و امداد امرای خراسان سایر
ولایت غرجستان را که محل مضبوطست و حصون و قلاع محکم متین دارد متصرف گشته از آنجا
خودسازند و در آن دیار شورش افکنده طوایف اوزبکیه را بجانب خود دعوت نمایند
و اگر جمعیت لشکر بر وفق دلخواه صورت بندد فرصت جوی بوده همت بر تسخیر بلخ گمارند
وچون حضرت اعلی را در باب تسخیر ممالک موروث آذربایجان و شیروان مشاغل کلیه
روی داده مطالب علیه پیشنهاد همت والا بود و نمیخواستند که درین هنگام که عساکر ظفر شعار
مشغول مهام این دیار شوند در سرحد خراسان فتنه و آشوب افتد تجویز این مقدمات میکردند
وحواله بوقت دیگر میفرمودند که انشاء الله تعالی چون بتوفیق آسمانی و نیروی اقبال امر انتظام
مهام آذربایجان و شیروان فراغی حاصل آید و نهضت موکب همایون بجانب خراسان
اتفاق افتد این عزیمت بانضمام رسد یار محمد میرزا معروض داشت که ما را بهتر ازین فرصتی بهم
نمی افتد که باقیخان از میان رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز استقلالی نیافته و اولاد
در ماوراء النهر مشاغل عظیم روی دیده معلوم نیست که بضبط دار الملک بلخ و محال آن طرف آب تواند

پرداخت و در توقف بایشان آنمملکت بدست در نمی آید و این اراده تأخیر می پذیرد و چون
در علم حساب دانی و معامله فهمی این گمگشته فی الجمله راه بجایی داشت و وزیر بود یار محمد میرزا
که صاحب وقوف مهام آنملک بود این رای را صواب شمرده در رفتن مبالغه نمود حضرت اعلی شاهی
رضاجوی گشته سلاطین زادهها و اتباع ایشان را بخلاع گرانمایه و انعامات و سایر ضروریات
نواخته مرخص فرمودند و یرلیغ مطاع باسم حسینخان بیگلربیگی و سایر امرای خراسان عز صدور
یافت که اعزاز و احترام سلاطین زادهها بجا آورده خدمات لایقه بتقدیم رسانند و اگر از الکا
و قلاع غرجستان در تصرف طایفهٔ جمشیدی و غیره منسوبان این درگاه است بتصرف ایشان
داده کومک دهند و بقدر مایحتاج سرانجام نموده روانهٔ آن ولایت گردانند و سلاطین زادهها
در کنار آب ارس حوالی نخجوان مشمول نوازش و احسان اعلیحضرت اقبال آشیان جدا شده
خوشدل و شادمان روانه شدند از زمرهٔ رفقای معتبر ایشان شاه خواجه که سیدی عظیم القدر
معتمد علیه الطبقه بود از رکاب همایون تخلف نموده توقف اختیار نمود یار محمد میرزا نیز بجهت
آنکه در درگاه معلی معتمدی که باعث سرانجام مهمات و محرک معاونت و امداد ایشان بوده
باشند واگذاشته باشند رضا بتوقف او داد هنوز ایشان در دار السلطنه قزوین بودند
که قضیهٔ جنگ سردار و عسکر روم بوقوع پیوست حضرت اعلی ظفر یافتند و آوازهٔ فتح و فیروزی
بخراسان رسید و یار محمد میرزا رفقا عفایف و مخدرات خود را در قزوین گذاشته
عزیمت خراسان نمودند و حسینخان چندگاه ایشان را در دار السلطنه هرات نگاهداشته بتحقیق

بروجه لایق سرانجام میفرمود و در اوایل سال بوبت ئیل اربع عشر و الف که رایات فیروزی آیات
عز و جلال متوجه تسخیر قراباغ گشته بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند چیچکان قوچی از جنود قزلباش
خصوصاً طایفه جلیله شاملو همراه سلاطین زادها کرده روانه ولایت غرجستان کرده و ایشان
بیمن معاونت و امداد منسوبان اینجاندان الولایات را که محیط التصرف در آورده معظم قلاع
غرجستان بدست ایشان در آمده و تمامی کلانان و کلانتران آمده جهانگیر خان زاهد اند و اکثر
قلعه داران و سرداران آن هزارجات و صدجات قبایل الکایهای در دایره متابعت و نهادند
و روز بروز جمعیت لشکر و حشر زیاده میشد تا آنکه توجه جانب بلخ در ضمیر یار محمد میرزا رسوخ
یافته عزیمت ان صوب نمود شرح آن سرگذشت در قضایای سال آینده از مساعدت بخت
همولت که عنقریب نگاشته کلک وقایع نگار گردد ذکر نهضت همایون بتسخیر قراباغ

از راه اردبیل و فتح قلعه گنجه بعنایت رب جلیل

چون خاطر
خطیر اشرف اعلی از امور ضروریه سرحد تبریز و کردستان فراغت یافت و امرای اکراد
طوعاً او کرهاً قدم در دایره متابعت اینجاندان ولایت گذاشته سر نهادند خان دشمن سوز دولت
نواز امرای اکراد را بانعامات وافره و خلاع فاخره نواخته ممالک را بتو شندل رخصت انصراف
ارزانی داشته هر یک بمقر حکومت بازگشتند اگر چه بقو و ییلاق بامتداد کشید بعون عنایت
الهی فتح جانان روی داده بود خاطر ها بجهت اصلاح حال سپاه بتوجه جانب عراق و اوطان
میل و رغبت تمام داشت اما چون بعضی از امرا و خاصان درگاه را اجازات طلب را اجتماع بود در

عالم آرای اشرف بتوجه جانب قراباغ و فتح قلاع گنجه و شیروان منضم گشته تعویق این عزیمت
بنوعی در صفحه تحریر جهانگیر بقلم تقدیر نگارش یافته بود که تعویق در انحال میفرمود در اوایل تحویل
جدی که عین شدت شتا بود و در نهایت برودت و سرما بود و کوه و هامون از سردی دی پوستین
قاقم برف در خود پوشیده کلاه سنجابی ابر بر سر داشت و از بیم یخ بند زمینهای پست و بلند
یکسان میفرمود دستوردان از رفتار عاجز آمده در خاطر هیچکس قرار نگرفت در چنین وقتی که طالع طلبکار
مشغل انتفاق و آرزومند گوشت قشلاق اند سفر و ییلاق احتمال وقوع داشته باشد حضرت
اعلی از دار السلطنه تبریز عنان عزیمت بدانصوب در حرکت آوردند از امرای نامدار اسعد و دیگران
رخصت فارس یافت که در زمستان تجهیز لشکر کرده در اول بهار با فوج آراسته متوجه ییلاق گردد
معسکر ظفر قرین بیوند و لشکریان امرای خراسان که در موکب همایون بودند مرخص شده
روانه الصوب شدند و بعضی از عساکر ظفر فرجام که از امتداد سفر بی سامان شده بودند با لبرد
رخصت یافته بمنازل و اوطان خود رفتند که در زمستان با کمال مرد یاب ییلاق یورد حجه
در اول بهار خجسته آثار بموکب جهانگشا پیوندند حسن خان استاجلو حاکم همدان را که جهت حفظ
و نقوع طرف بغداد رفته بود در پیوقف طلب فرمودند داد حسب الامر الاشرف با فوج آراسته
متوجه گشته در کل مراحل با برف دست و گریبان و مستوران ایشان از ناهمواری زمینهای
یخ بسته افتان و خیزان خود را باستان اقبال آشیان رسانید الحاصل موکب همایون
فال بدولت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده بشرف طواف مرقد منوره و روضه معطره

سلطان الاولیا و برهان الاتقیا و مشایخ عظام صوفیه استمداد یافته از ارواح مقدسه اجداد
کرام رضوان الله علیهم استمداد همت نموده در اوایل ماه مبارک رمضان متوجه گلپایگان که
مدفن شریف حضرت سلطان جبرئیل قدس سره است شدند و چند روز در آن موضع متبرک بجهت انجام
مهام ضروریه توقف و تعیش از سوانح آن ایام آنکه چون مسامع جلال رسیده بود که در بلاد خراسان
از حکام و عمال جزو نسبت بعجز و زیر دستان زیادتی و حیف و میل واقع میشود رای معدلت
انتما اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط قرب و دبیران صواب اندیش با امر جلیل القدر
وزارت کل مملکت خراسان منصوب گردد که در کمال اقتدار بتنظیم امور الولایت قیام
نموده در رفع زیادتی و حیف و میل برایا و زیر دستان مساعی جمیله بظهور آورد و قرعه اختیار
باسم خواجه محمد شفیع وزیر کل دار المرز که از زمره امرا و وزرا بمزید قرب و منزلت ممتاز و خطاب
میرزای عالمیان داشت افتاده بدان منصب عالی معزز و سربلند گردیده علاوه مناصب سابق
گشت و نیک و بد مهمات الولایت و عزل و نصب عمال و کلانتران برای و رویت او مخصوص
گردیده بپایه قدر و منزلت او بین الاقران باوج اعتلا رسید و چون درین سال در حدود آذربایجان کم محصولی
واقع بود و در قرایا بجهت خشکسالی احوال رعایا اختلال پذیرفته زراعتی نشده بود و غله بسیار کم
بود بملاحظه تعیین لشکر که قحط غله بظهور پیوست که دیوانیان موازی بیست هزار خروار غله یکصد منی بر عمال
آذربایجان رقم نمایند که رعایا بالاخره خود جمع نموده بار دوی اعلی آورده یکصد منی به مبلغ پنجاه هزار دینار شاهی
عباسی تعیاکر منصوره مبیع نمایند و کذا فی الحال بجهت بعد مسافت منفعت تجار امنظور داشته

یکصد من مبلغ یکتومان عراقی قرار یافت و محصلان تعیین یافته متوجه انجام این خدمت شدند
بعد از فراغ از امور مذکور از سبار کوچ و العقنده در کنار رود ارس که منازل خلف
بیک سوقچی واقع بود در آنجا نزول اجلال فرمودند و بجهت روزه داشتن در آنجا قصد اقامت
فرموده ماه صیام را باختتام رسانیدند و در آنجا منشور عاطفت بجهت رفع حجت روز قیام بحکام
ارومی و مستحفظان قلعه گنجه مشتمل بر نصایح پادشاهانه ارسال نموده پاشا و مفتی و قاضی و اعیان
اعلام کردند که ممالک شیروان و آذربایجان ملک موروث نواب همایون ماست که در میان
بعد از ارتحال شاه جنت مکان که فرصتی نموده نقض عهود و مواثیق سابقه روا داشته تغلب
متصرف شدند و اکنون همت والا نهمت باسترداد آن مصروف و معطوف داشته بتوجه
دست از دامن مقصود باز نمیداریم و تا غایت که بهر طرف توجه فرموده ایم کامیاب مطلب
گشته بفتح و فیروزی اتصال یافته ایم و حقایق اعلی که از جانب سلطان روم سردار رسیده در بلاد
موفور باین دیار آمد چنانچه مسموع ممکنان شده بالمره جنود عثمانی انهدام یافت و درین سال
از هیچطرف مددی متصور نیست که بشما رسد درین صورت ترک مخالفت و منقودداری کردن
ننگ و عقلا بر شما لازم است طریق آنکه عاقبت اندیشی تامل عاقلانه نموده کار خود کرده خود را
مهلکه میندازند و هر کس را تعلقی درین دیار بوده باشد و اراده توقف داشته باشد
از روی اطمینان ملتجی بدرگاه جهان پناه گشته بمراحم خسروانه بنجاح مطلب امیدوار
باشند و هر کدام اراده رفتن داشته باشند با اموال و اهل و عیال سالماً غانماً روانه دیار خود گردند

که از عساکر منصوره اصلا آسیبی بایشان نمی‌رسد و اگر پند سودمند را قبول نموده قلعه بر روی سپاهیان
نگشایند و توپ و تفنگ بمعسکر همایون ما اندازند بعد از ارتکاب جنگ و جدال و اظهار عناد
و اصرار لجاج توقع و چشم نجات و امان که حکم ایمان یأس دارند نداشته باشند و در صورت
هرگونه مضرت و آسیبی از لشکر قیامت اثر بمحصوران قلعه رسد وبال آن در گردن ایشان خواهد بود
بعد از ارسال این منشور سعادت از آب ارس عبور نموده ملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب
غفلت بیدار گشته طریق امن و سلامت اختیار نمایند باهستگی کوچ نموده شکار کنان
طی مسافت مینمودند اما آن بیدولتان گمراه و بخت برگشتگان کینه خواه از غایت خجالت و
غرور و استکبار نصایح پادشاهانه و ارشاد مرشدانه را که آویزه گوش و کنار کردنشان
روزگار توانند بود ناشنیده انگاشته درهای قلعه را بستند و ابواب بلا و محنت بر روی روزگار
محصوران گشاده بسرانجام اسباب تحصن و قلعه‌داری پرداختند و اصلا موعظه و پند در آن قوم
سودمند نیفتاد تا آنکه بنکبت لجاج و عناد گرفتار آمده رسید بایشان آنچه رسید چنانچه در سیاق
کلام آینده بوضوح میپیوندد و از سوانح اتفاقیه این سال که در اثنای قطع طریق قراباغ بظهور پیوست
تفویض ایالت گرجستان کاخت است بطهمورث نبیره الکسندر خان شرح این واقعه آنکه
حالی محل نزول موکب شاهی گردید از نامداران و عظمای گرج که با کستندیل خان خلاف ورزیده در
دفع او سعی کرده بودند بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اطاعت و انقیاد اوامر پادشاهی و درخواست
عفو تقصیرات نموده التماس کردند که طهمورث ابن داود خان ابن الکسندر خان را که در خدمت

از نفوذ حکومت آن ولایت نصب فرمایند که تدارک مافات و امن برعایا رسیده بهر جهتی
معمور کردند عن صمیم القلب در ملازمت طهمورث خان بدان اقدام نمایند عاطفت شاهانه شامل حال
گرجیان گشته ملتمس ایشان درجه قبول یافت و مقبل آن شدند که دو نبیره الکسندر خان را که تا غایت
در گرجستان دست آویز ایشان بودند بدرگاه معلی بیاورند که صدق اخلاص آن طایفه بر ضمیر انور
ظاهر گشته بیکبارگی رقم عفو بر جراید ایشان کشیده شود بعد از آوردن پسران مذکور طهمورث
خان در رفاقت ایشان روانه گرجستان گردید حضرت اعلی بجهت اطمینان قلب گرجیان ساعت
سعد اختیار نموده امرای نامدار و ارکان دولت قاهره را احضار فرموده در مجلس جشن بهشت آیین ملوکانه
آراسته شد و طهمورث را بلقب ارجمند خانی سرافرازی بخشیدند قاعده و قانون گرجیان آنست
که هرگاه یکی از سلاطین زاده‌های آن دودمان بر مسند سلطنت ملک موروث جلوس نماید یکی از رهبانان
که بعرف نصاری مرشد القوم باشد با معتبران و ریش سفیدان گرجی اتفاق نموده قالیچه زردوز
گسترده او را بر بالای آن قالیچه می‌نشانند و هر کدام طبقی از زر سرخ و سفید بدست گرفته در حینی
که آن سلطانزاده پای بر بالای قالیچه می‌نهد ایشان طبقهای زر نثار و ایثار مینمایند و پیش از او
زود کاسه میدهند و او هم بیکان بیکان اهل مجلس کاسه میدهد بالجمله گرجیان قالیچه سلطنت
بقاعده و قانون آن سلسله گسترده طهمورث خان با بر و اشاره حضرت کامکار کامران بر آن
قالیچه بر آمده گرجیان طبقهای زر بدست گرفته اراده نثار داشتند حضرت اعلی بعد از ...
و داد آب مذکور از شمول عاطفت و افزونی التفات امر فرمودند که اول از ...

بعد از آنکه حضرت اعلی طبق زر و جواهر آورده نثار فرمودند امرای نامدار و حضار مجلس ارم تزیین
نیز موافقت نموده هر یک علی قدر مراتبهم لوازم نثار قیام و اقدام نمودند و امرای کوچک نیز
نقود ابیض و احمر نثار کردند و بقانون معهود کاسه دادند و کاسه گرفتند و از وجهت تنشیط
خاطر و انبساط ضمیر بساط عشرت گسترده با لطایف سرود و گفتن و صحبت ایشان خالی از غرابی
نبود عشرت پیرا بودند و ممالک اقوام بتفقدات شاهانه و خلع فاخره خسروانه سرافراز گشتند و رخصت
انصراف یافتند و بعد از رفتن گرجیان کوچ واقع شده در اول تحویل حوت ظاهر بلده گنجه حوالی تربت
قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و بر جوزدار یک توپچی ها
امر فرمودند که قالب توپها که در برکشاط ترتیب یافته بود آورده در توپ ریختن نمایند و در ظرف
یک دو بعضی از امرا و اعیان را حکم شد که ملاحظه اطراف و جوانب قلعه کرده محل آمدن اردوی
معلی و جاهای سیبه تعین نمایند و بجهت آنکه راه آمد و شد مخالفان مسدود گردد در برابر
دروازه حصاری ترتیب داده عیسیخان موافق و قنبر بیک سلیجدار باشی و جمعی از غلامان و تفنگچیان
بحراست آن مامور گشتند و چند روزی بجهت آوردن قالب توپها و سرانجام اسباب
سیبها در همان مکان توقف واقع شده سال باخر رسید و کوکبه جشن عالم افروز رسیدن گشت
از سوانح این سال خبر فوت جلال الدین محمد اکبر پادشاه است شرح واقعه آنکه درین سال پادشاه
عالیجاه فرمانفرمای ممالک هندوستان در بلده آگره که مرکز دولت اند و دمانت مریض
گشته بپهلو بر بستر ناتوانی نهاده و بمقتضای آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة

ولا یستقدمون معالجات اطبا مفید نیفتاد و عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت
شاهزاده نامدار کامکار شهزاده سلیم فرزند اکبر آنحضرت در همان ایام بعزم ملاقات پدر
از الهاباد باگره آمده هنوز در کنار آب اقامت داشت که این واقعه روی داد اکثر امرا و اعیان
و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی در خدمت جد
گرامی خود بود اتفاق داشتند شیخ فرید بخشی که از امرای معتبر آن سلسله است و یکی دو نفر از
ارکان دولت پادشاهی مخالف جمهور امرا و اعیان اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم
رفته لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند و بر سایر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود
پسر ارشد اکبر تمشیت مهم پسر زاده خالی از اشکالی نیست ترک آن اراده کرده بسلطنت
شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بر این منوال مشاهده نمود
از آگره فرار نموده بجانب لاهور و پنجاب شتافت شاه سلیم بسرعت برق و باد از عقب او بر سر او یلغار
نمود سلطان خسرو تا حدود لاهور رفته جمعی از جنود جغتای و غیره که کتان هزاره و افغان در صحبت
و غیرهم از هر طرف باو پیوستند و تا قریب بیست هزار کس بر سر شاهزاده جمع شده بود که طلیعه
سپاه شاه سلیم که شیخ فرید منقلای بود نمایان شد شاهزاده و متابعان او عطف عنان
نموده از طرفین صف قتال آراسته گشت و فیمابین حربی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست
چون لشکر شاه سلیم و فوج فوج متعاقب یکدیگر رسیدند متابعان شاهزاده از ستیز و آویز
عاجز گشته اکثر راه هزیمت نمودند طایفه در حبوب حفظ ثبات قدم ورزیده بسیاری از آن طایفه را

عدم نمودند شاهزاده شکست فاحش یافته پشت نمود گرده فرار بر قرار اختیار نمود در کنار آب لاهور
هنگام عبور کشتیبانان او را شناخته بقلیج خان حاکم لاهور خبر دادند قلیج خان او را برفق و ملایمت
و تعهدات دلخواه مطمئن ساخته نزد خود آورده بعد از وصول موکب همایون فال بادشاهی مظفر رسانید
و شاه سلیم مظفر و منصور بآگره مراجعت نموده بر سریر سلطنت و فرمانروائی قرار گرفت سید محمد
کرمانی المتخلص بعرفانی در تاریخ این واقعه گفته   چو شد جنت مکان بحر جود اکبر شاه   برفت و طفل
تماشا ببرهانه یتیم   سوال کردم از دل که بر صحیفه دهر   روا بود که کنم سال فوت شه ترقیم جواب
گفت برسم دعا بگوی دلیر   بجای اکبر شه باد شاهزاده سلیم   و تاریخ دیگر خواجه شعیب جوشقانی
یافته و در سلک نظم کشیده   شاه اکبر جلال دولت و دین   کرد از قدر بر فلک خرگاه
ماه عمرش او فتاد و نشست   نوشتش در گذشت از آنجاه   و نخل شاهیش چون ز پا افتاد
گفت تاریخ فوت اکبر شاه   از ثقاة مسموع شده که جمعی کثیر از فعل الکیران (?) خود سلطان خسرو
گرفتار شده بودند حکم بصلب ایشان صادر گشته بمکی (?) را از دار عبرت اویختند شاه سلیم
جبر اعلام نمود که بسیاستگاه رفته از آستگی لشکر خود را تفرج نماید سلطان خسرو در جواب گفت
من گنه کار بودم مستوجب صلب و سیاست منم مرا از دار عبرت می باید اویخت آنجماعت
را گناهی نبود التماس دارم که آنحضرت این بنده گنه کار را نیز از محنت خجالت و انفعال خلاصی
بخشد شاه سلیم بر او ترحم نموده از سر خونش درگذشت و چشمانش میل کشید اما بسیاری
از ارکان دولت که از و متوهم بودند اراده سلطنت سلطان خسرو داشتند سلوک پسندیده کرده

در انتقام تمام نشد و شاهزاده را بمعتمدان حریم حرم سپرده در انجا نگاه میداشتند ظاهرا
از میل کشیدن آسیبی چندان بدیده شاهزاده نرسیده بود و از دیدن عاری و عاطل گشته چندی
تحریر این واقعه مناسبتی بوقایع ایران و حالات ایرانیان که مقصود بالذات است ندارد اما چون از وقایع
عظمی بود و آن سلسله را با این دودمان والا شأن طریقه ارتباط قدیم واحد و شد جهت همانا که ثبت
بی نسبت نخواهد بود و راقم صحیفه مورد اعتراض معترضان نخواهد شد **ذکر وقایع سال خجسته**
مال یونت ئیل ترکی مطابق خمس عشر والف که سال سیم جلوس اقدس همایون و بیان تسخیر
قلعه گنجه و شماخی و شروان سال همایون فال یونت ئیل اغاز شد بهار دولت عالم آرا از مژده مقدم نوروز فیروز
نوید فرخندگی داد و ساحت عرصه جهان را از لطافت ارم بهشتی طراوت روضه جنان یافت بتخمیر
ولایت دلگشا عراق بایجانگاه از رطوبت هوا هیئت بهار در سبزی ریاض فرح افزایش در صفت
دشت ایلقوار چنانچه سخنور نامی شیخ نظامی قدس سره در وصف نزاهت آن سرزمین گفته
نظم خوشا ملک بردع که اقصای وی : بهاره بهشت ایل گل زدی : تموزش گل کوهساری
وهو : دستان نسیم بهاری بهو : همه ساله ریحان آن سبزه شاخ : همیشه در و نار و نعمت فراخ :
سلطان سرافراز اقلیم چهارم با کوکبه جنود آسمانی بپای علم ارائی برسند و غرور و ترتیب نهاد یعنی نیز
آسا از نهانخانه حوت بیرون آمده بقطر کاخانه حمل رفت و نوروز فیروز در روز یکشنبه یازدهم شهر ذی القعده
الحرام اتفاق افتاد عالم پیر جوانی از سر گرفت **نظم** باز جهان را طرب آغاز شد : باز صبا نطفه
بر دار شد : شاهد گل جلوه گری ساز کرد : بر همه خوبان جهان ناز کرد : پیرهن از نی چون ارغوان

چهره برافروخت چو بخت جوان اردوی همایون حسب مرام شیخ نظامی نزول اجلال داشت
در همان منزل لوازم عید نوروز و مراسم جشن افروز فیروز قیام نموده چند روز بساط عشرت گسترده
داد عیش و خرمی دادند و بعد از فراغ از بزم نوروز متوجه قلعه گیری گشته از آن یورت کوچ کرده در پای
قلعه نزول نمودند و سپاه قسمت کرده طبقات لشکر هر کدام مورچل خود فرود آمدند و روز دیگر عساکر فیروزی
مآثر بمنازل خود رفته بودند جوق جوق بپای حصار رسیده اعلی آمده بامر محاصره و ضربات رجوع اقدام مینمودند
و توپچیان شروع در توپ ریختن کردند اهل قلعه در لجاج و عناد اصرار نموده در مدافعه و قلعه داری میکوشیدند
و گلوله توپ و تفنگ و بادلیج باردوی همایون ریخته آنچه کمال سعی بود در امر قلعه داری از ایشان بظهور رسید چون
و بجهت آنکه فیما بین ایشان و لشکر قزلباش ابواب صلاح بالکلیه مسدود گشته رومیه در جنگ و جدال
ساعی باشند رستم سلطان سوکلن که خیالچه نسبتی ذکر یافت دو سال بود در جنگ گرفتار گشته
در قلعه محبوس بود در حین محاصره بقتل آوردند و یکی از سادات عظام علی نسب مازندران را که نسبت
ذات بسلسله میر بزرگ جد بادری اشرف میرسید و حسب تقدیرات آسمانی در بلده گنجه واقع گشته
محبوس و مکرم بود و رومیه بقلعه برده بودند و در توقف از آن بار و بخت گرفتگی آن سید عزیز یکباره
راه امان بسته مقتول ساختند و چون حضرت مفتح الابواب که گشاینده دهشت گشاینده درهای
بخت و سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار فرخنده آثار همایون گشاده تعالید
سلطنت و جهان بانی [داری] و مفاتیح عظمت و کامکاری نمود ای والله یؤید بنصره من یشاء بکف کفایت
و قبضه درایت اولیای دولت ارجمند و منسوبان سلطنت ابد پیوند داده اصلا انجری برسعی و اهتمام الطاف

مترتب گشت و عاقبت الامر ثبات لجاج و عناد گرفتار آمده بجزای اعمال ناصواب رسیدند تفصیل
این اجمال بر سبیل اجمال آنکه عساکر بهرام انتقام که بمحاصره قیام داشتند حسب الفرمان قضا جریان تا اتمام توپ
ریختن سیبها را لحوالی خندق که محل توپ انداختن بود برده حوالها ترتیب دادند و تا قریب سه ماه
بین الجانبین آتش رزم و پیکار اشتعال داشت رومیه بکرت قیه جلادت ورزیده مبیدید و الفقار خان
ریخته مرام او غافل بودند بعضی را دستبردی نموده چند کس را ضایع کردند و یکیدو مرتبه دیگر بسید حسن خان
استاجلو بیرون آمده جنگهای مردانه کردند اما کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیدند در ماه چهارم
که توپهای بزرگ ترتیب یافته بود در محل مناسب نصب نموده شروع در توپ انداختن کردند در خلال
آن احوال الله ویردیخان نیز با لشکر فارس رسیده در طرف شرقی قلعه نزول کرد و از آنجا سیبه پیش
برده از اطراف و جوانب کار بر محصوران تنگ شد و مبارزان جنود اقبال از قورچیان و غلامان
و غیر ذلک نقبها از خندق گذرانیده بزیر برج و باره رسانیدند و از یکطرف قریب بپانصد ذرع دیوار
اصل قلعه را خالی کرده چوبها و ستونها استوار نموده آتش در آنها زدند و ستونها سوخته
سراسر دیوار انهدام پذیرفته رخنها پدید آمد و رومیان هجوم نموده هر چند سعی کردند که سد آن رخنها نمایند
از آسیب گلوله تفنگ و رفت آن نیافتند و توپهای قلعه کوب تزلزل در حصن دولت ایشان انداخته
سفیر گلوله آتش مثال دم بدم پیام میگذارد از دلیران قلعه گشا اول فوجی از قورچیان عظام بیرق
از برج مشیده قلعه مشهور ببرج چهار طاق که از سایر بروج محکمتر و اهتمام محصوران در حراست آن
بیشتر بود هجوم آوردند محافظان گلولهای تفنگ را بمثال تگرگ بر ایشان بریختند و قورچیان اقبال نشان

سپر مردانگی بر روی کشیده به بالای برج دویدن آغاز نهادند و رومیان آتشبازیها کرده قاروره‌های
نفط بر سر تورچیان می‌ریختند قریب به پنجاه و شصت نفر از روبها و مویها چنان سوخته بود که امرد از ریشدار
فرق نمی‌نمودند و چند نفر راه عدم سپردند مجملا رومیه هر چند سپر ممانعت بر سر کشیده و در مدافعه کوشیدند
اثری بر آن مترتب نشد از صباح تا عصر به همین منوال آتش جنگ و جدال در کار بود هنگام عصر تورچیان
هجوم آورده چند نفر پا بالاتر نهاده بر سر برج عروج نمودند آن مکان رفیع را از دست رومیان گرفتند اگرچه
همین موافق مزاج اشرف و مرضی خاطر همایون نبود که تعجیل نموده جوانان کار آمدنی که در معارک کارزار
در کار بودند و به حضرت از شمول بنده پروری هر یک از آن دلیران مرد افکن را به ده قلعه برابر می‌دانستند
در جنگ قلعه ضایع شوند تورچی باشی را مورد اعتراض گردانیده خطابهای عتاب آمیز نمودند لکن چون
نهایت جلادت و مردانگی در آن روز از تورچیان عظام صدور یافته با وجود اینهمه ضرب و آسیب
که از ضرب توپ و تفنگ و قاروره‌های آتش رسید برج را از دست ندادند به ضرب شمشیر و زور
بازوی مردانگی نگاه داشتند روز دیگر چند کس از قلعه بیرون آمده مقر گردیدند که در این جنگ تا
کم و بیش صد نفر از رومیان زخمدار گشته تا هفتاد و هشتاد نفر به قتل آمده بودند و غلامان خاصه
شریفه نیز از سمت خود هجوم نموده دو سه برج از برجهای شیرحاجی گرفته شروع در تخریب و انهدام
قلعه کردند رومیان قوت و قدرت سپاه منصور و ضعف خود را مشاهده نمودند در عرض چهار پنج
که محصور گشته قلعه‌داری کردند از هیچ طرف مددی به ایشان نرسید و از اطراف و جوانب
بلا را بر خود محیط یافته چاره‌جوی شدند اما حاکم قلعه که محمد پاشا نام داشت رومیه را مستعد

داری ترغیب و تحریص می‌نمود تا آنکه کار از دست رفته جنود اقبال از برجهای شیرحاجی که گشته
قدم مردانگی پیشتر نهادند و هر چند رومیه در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد و فوجی از افواج قاهره
مردانه بر بالای برج عروج نموده دو سه برج متین معتبر به دست غازیان و غلامان درگاه در آمد محصوران
یکبار به فریاد الامان بر آوردند کس به خدمت اشرف فرستاده استدعای عفو تقصیرات و بی‌ادبیها کردند
چون در اول سال محبت را ایشان تمام شده بود و عصیان و بی‌ادبی آن قوم از حد اعتدال تجاوز نموده
حضرت اعلی زیاده التفاتی به سخنان ایشان ننمودند روز دیگر که دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر بود
پاشا و عظمای رومیه بیرون آمده به سجده خجالت تقدیم رسانیدند و در ترتیب جهت معاودت
یافته به منازل خود رفتند اما دست از حراست قلعه باز داشته مفاتیح دروب به غلامان خاصه
شریفه سپردند حضرت اعلی حسب الامر اشرف قرچقای بیگ در ترتیب با غلامان پاس قلعه داشته
روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کرده گروه گروه به نظر اشرف در می‌آوردند و هر گروهی را به یکی از غازیان
و غلامان می‌سپردند که اموال و اسباب ایشان را تحت ضبط در آورده میان غازیان جنود اقبال
علی قدر مراتبهم قسمت نمایند و پاشا چون تبریزی الاصل بود که در اوان طفولیت میان رومیه
افتاده در خدمت احمد پاشا حاکم وان نشو و نما یافته بود و به سعی و تربیت او به مرتبه ایالت و پاشائی
رسیده تبریزیان اردو از عقیدت استدعا داشتند که او را به دست ایشان دهند که جزای او
سزا رسانند پسران رستم سلطان سوکلن نیز همین اراده داشتند که او را به خون پدر قصاص نمایند
اعلیحضرت اعلی مراعات جانب سپاه دست را اهم و الزم دانسته او را به ایشان سپردند

وایشان او را بوجه شرع در عوض خون آن سید بیگناه قصاص کردند و چند نفر که قبل از تسخیر
شاهی سیونی اظهار کرده بودند بخشش و نوازش یافتند بقیه سپاه گرفتار غازیان ظفرپناه شده تکلی
چون اراده ازلی با فنا و اعدام الطایفه غدار تعلق پذیرفته بود و بعضی از مردم اندیار احرام
کرده ملازمت روم اختیار نموده داخل آنگروه شده بودند آتش خشم پادشاهی درباره آنگروه چنان
مشتعل گشته بود که جز بخون آنگروه تسکین آن التفاتی پذیرفت لهذا در یورت حسن جای بموجب فرمان
قضا حکم قدر بقتل آنگروه پرداخته عوام الطایفه عرصه تیغ فنا گشتند در آن منزل پروحشت
از کشته پشتها پدید آمد قلیلی که بسمت بوزی واسم و رسمی داشتند مورد ترحم گشته نجات
یافتند سعدان اردو تاریخهای مرغوب جهت فتح قلعه یافته در رشته نظم کشیدند از انجمله
ضیاء نور الله نواده میرزا احمد کفرانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن خوش طبعیست این تاریخ
یافته بود و ثبت افتاد فی الواقع بنوعی که در ضمیر ضیا تاثیر شس پرتو انداخته بود بظهور آمد فتح
این قلعه کلید فتح تمامی گردید قطعه منت خدای را که باقبال بیزوال شهی که شد زمین و زمان
در فراخیت ∴ از بس که نصرت ازلی نصرت بهم رسید ∴ تاریخ فتح قلعه کلید تمام خیست ∴ ذکر وقایع
متنوعه و بدست در آمدن قلاع لوری و تفلیس و قضایایی که بعد از فتح قلعه گنجه وقوع
پیوست بعد از فتح و تسخیر قلعه گنجه چون از حسینخان قاجار اطوار ناهنجار بظهور آمده مردم
قراباغ از سلوک ناهموار او شکوه مینمودند و رای معدلت اقتضا او را از نظر اعتبار انداخته
بود ایالت آن ولایت بمحمد خان زیاد اغلی قاجار که رکنی از ارکان دولت و وقایع سال گذشته مرقوم

قلم وقایع رقم گردیده مرحمت شد بعد از انتظام مهم قراباغ همت والا نهمت متوجه تسخیر قلعه لوری و
تفلیس و توماویس مصروف گشته موکب اقبال متوجه آنحدود شده چون احسن آباد محل نزول
اردوی گردون شکوه گردید بنوعی رعب و هراس در دلهای مستحفظان قلاع مذکور استیلا یافته
بود که خیال مخالفت و قلعه داری در مخیله مجلس نگنجید بخت محمد پاشا قزاقلر حاکم قلعه لوری که تا غایت
در راه دولتخواهی رومیه ثبات قدم ورزیده مطلقا از جاده متابعت آنقوم عدول و انحراف
جایز نمیداشت بی اختیار کسان اعتمادی بپایه سریر اعلی فرستاده بتوسط محمد بیگ بیگدلی شاملو
که از خاصان درگاه بود عرض استکانت و بندگی نموده زبان عجز در تکلم استغفار گشاده عرضه داشت
نمود که اگر عنوانهای پادشاه این خاکسار گشته بجرایم سابق مورد عقوبت نگرده در قدم ساحت
خاک بوسی آن درگاه میآیم چون صدق قول بر ضمیر منیر فیض تاثیر خسرو جم بخش بپرتوش پذیرفته ظهور
انداخته فرستادهای او را بعهد شاهانه نوید دادند و او مژده بخشایش یافته با دلی پر از امید و بیم قدم در
کعبه آمال گشته داخل اردوی معلی شد و بوساطت امرا و مقربان بمجالست مجلس بهشت آیین
مستسعد گردیده منظور نظر عنایت والتفات گشت و بخلاع فاخره شاهی از تاج و کمر مرصع و اسب
و زین مرصع و سایر تشریفات و تفقدات مفتخر و مباهی گردیده و کلید قلعه لوری را مصحوب ملازمان درگاه
از جانب اشرف کس بجهت محافظت قلعه و ضبط توپخانه و یراق تعیین یافت و چون خاطر انور از
قلعه لوری جمع گردید نهضت همایون بجانب تفلیس و توماویس تصمیم یافت در خلال این حال عرایض
فراغت امیز از جانب حاکم قلعه توماویس رسیده مشتمل بر آنکه از جانب لشکر قزلباش سعی

باهل قلعه نرسد و از مرحمت عطف قیامت اثر پادشاهی ایمن بوده باشند قلعه را سپرده روی
عجز و افتقار بدرگاه سپهر اقتداری آورند مراحم خسروانه منشور استمالت منبی بر عواطف
شاهانه با جماعت ارسال نموده اشاره فرمودند که هرکس از ایشان اراده بودن این دیار داشته باشد
وعلوفه و تیماری که در زمان رومیه داشته اند مضاعف آن عنایت میشود و هرکس عزیمت
رفتن دیار روم دارد با اهل و عیال و اموال روانه گردد که هیچ احدی از لشکر قزلباش مضرت
و آسیبی بدیشان نرسد جماعت اروام مستحفظان قلعه تومانوس ایمنی را سرمایه نجات دانسته
روی امید بدرگاه جهان پناه آورده بخلاع فاخره و نوازشات وافره محظوظ گشته جمعی
که اراده رفتن داشتند کس همراه کرده سالماً غانماً روانه فرمودند و بعضی که توقف اختیار کردند
بمنتهای مطلب خود فایز گردیدند و چون رود خانه الکیت حدود گرجستان مضرب سرادقات عظمت
وجلال گردید عبد اللطیف نایب حاکم تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه که در آن قلعه
بودند نتایج لطف و قهر پادشاهی را از حال مردم گنجه و لوری و تومانوس قیاس نموده دولت
بخت بیدار کس خود را با عریضه ضراعت نشان بخدمت اشرف فرستاده همین استدعا
نمودند ملتمس ایشان بعز انجاح مقرون گشته حکم همایون منبی بر استمالت و قبول استیمان بایم
بپاشای مذکور و عظمای القوم عز صدور یافته مصحوب حسین بیک جارچی باشی ذو القدر فرستاده
پاشا و جماعت بمضمون منشور سعادت اطلاع حاصل نموده اگرچه بر ایشان واضح بود که در
مواعید شاهانه شایبه خلافی نیست و هرکس امان داده از حضرت و آسیب گروه قزلباش ایمنند

لیکن بمقتضای کریمهٔ ولکن لیطمئن قلبی بجهت اطمینان قلوب قوم و عزت و اعتبار خود و نیاز
آن قلعه که از حصن حصین مشهور به افاقت از دیگر قلاع التماس نمودند که یکی از امرای عالیقدر پایه
قلعه آید که قلعه را باو سپرده بوساطت او بخدمت اشرف برسند حضرت علی قلی بیک شاملو را
بهمین خدمت مامور نموده بجانب تفلیس فرستادند و چون خان مذکور بقلعه قریب شد عبد اللطیف پاشا
و آقایان بلوازم استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد بظهور آورده قلعه را بعلیقلی بیک
سپردند و سه روز با اهل اردو سودا و معامله پرداخته الاغ باری و سواری سرانجام نموده یکی
بجا بکوچ از قلعه بیرون آمدند و علیقلی بیک حسب الفرمان قضا جریان جمعی از غازیان شاملو و چگنی را
در قلعه گذاشته خود باتفاق پاشا و معتبران قوم باردوی کیهان پوی آمده و الکیت خانی پاشا و
رفقای سعادت دستبوسی دریافته بنوازشات خسروانه سرافراز شدند و خلعت فاخر بهر یکی ایشان
علی قدر مراتبهم عنایت شد چند نفری که اراده توقف نمودند بمقصد خود فایز گردیدند و
جمعی که رفتنی بودند چند نفر از ملازمان درگاه در بدرقه ایشان مامور گشته سالماً غانماً بسر حد رسانیدند
و حضرت اعلی بمعبر تفلیس متوجه قلعه شده یک روز از راه احتیاط در آمده قلعه تفلیس که در آن
در دامنه کوه بلند واقع شده و از یک طرف که پای قلعه در آنجاست سر شیب بار اوفتاده آب رودخانه
اگرچه از جانب غربی آمده بطرف شرقی میرود و در جوار شهر از آن آب رود خانه ارس برده که بقو
مدینای خزر میریزد که بوالی تفلیس کو به سر حد بسته گویا از جانب شمال آمده بجنوب میرود و در بیکی
رود خانه ارس بمد پیوسته حوالی قلعه از سمت جنوب گردیده بجانب شرقی می افتد و در حوم شهر قلعه

که آب میگذرد و زمین سنگ بستی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی واقع شده پیش
آمده بحسب پلی در کمال استحکام در انجا ترتیب داده که از تفلیس بولایت گرجستان ازان تخته
پل تردد می نمایند و رودخانه با عظمت که از انهار مشهور آفاقست در زیر آن تخته پل میگذرد و
شهر تفلیس در جانب غربی آن تخته پل افتاده و چشمهای بسیار و عیون بیشمار ازان کوه جریان یابد
و قریب بهفتاد و هشتاد چشمه آن آب گرم است و در زمان هر یک از سلاطین اسلامی و کفره گرجی
بر بالای انهای گرم گنبدهای عالی رفیع عمارت کرده استحمام مینموده اند و حمام مردم انجا منحصر در آنست چند
حمام در میان قلعه و بسیاری در نظافت والیوم قریب بسی چهل حمام بحال خود بود که بعضی را بر و بعضی
استعداد او داریت داشت از ارتفاع بروج قلعه مذکور بمثابه ایست که با فلک الافلاک دعوی محاذات
مینماید و از محیط طرف سلاطین آفاق را تسلط بران قلعه مقدور نیست زیرا که از سه طرف آن کوههای بلند سر بفلک
افراخته و یکطرف آب رودخانه میگذرد و بدین جهت محلی که نزول لشکر توانند بود در حریم شهر و قلعه نیست و الحق
بدست در آمدن چنین حصن حصین که الحق ستون ولایات گرجستان و شیروانست باین آسانی جز بتایید
آسمانی و توفیق سبحانی و نیروی اقبال حضرت اعلی خاقانی نتواند بود و سکنه آن شهر اکثر نصاری و ارمنی و گرجی
و قلیلی مسلمان نیز هستند و کلیسیا و معابد نصاری اکثر قدیمیست و در آن شهر و حوالی بسیارست از سوانح ایام که
در اثنای نهضت همایون بطرف گرجستان اتفاق افتاد قضیه فوت کرکین خان ولد سیماون خان
والی کارتیل است که جمعی از معتمدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده از ان واقعه اخبار نمودند
حضرت اعلی امداد از انوار تش بوده لوازم مراعات خاطر او را اگر در آنوقت چند ساله بود بجای والد گلچوبت

ملک موروث و لقب ارجمند فرزندی سرپلندی یافت احکام شفقت آمیز و خلاع فاخره جهت
او و مخدرات استار آن سلسله ارسال داشته از زمره مقربان بساط اقدس محمد بیک بیگدلی
شاملو را بآن صوب فرستادند که پرسش بازماندگان کرده بشفقت و عاطفت شاهانه مطمئن و
امیدوار گردانند و اوجب اللوازم نموده جملگی در همانچند روز از گرجستان عود نموده اکثر میرزادها و اعیان
گرجی همراه اینها بپایه سریر اعلی آمده بسعادت آستانبوسی سرافراز و بروابط خاص ممتاز شدند
مواد اعتضاد و استظهار گرجیان آن سلسله بلطف شفقت خسرو کامکار بعالی ترادمت ازدیاد
پذیرفت و حضرت اعلی از شمول عاطفت بنده پروری میرزادهای گرجی را علی قدر مراتبهم بعنایات
شاهانه و عطایای پادشاهانه نواخته مهمات ایشانرا بروجه دلخواه ساخته همگی را خوشدل و
شادمان روانه اوطان گردانیدند و بجهت لوارصاب خان دیگر باره خلاع فاخره و مشوقات
و آوازه فرستاده بمواعید دلپذیر شاهانه امیدوار گردانیدند و حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه
بمحمد سلطان شمس الدین لو مشهور به لو محمد تفویض یافته جمعی از قورچیان و حشمتی تعیین فرمودند
که همراه محمد سلطان در آن قلعه بوده بمحارست قیام نمایند و اسباب و اسلحه و یراق قلعه لوری
و تومانیس مقرر شد که جهت قلعه امیر آن نقل شود چون خاطر انور از مهام آن صوب فراغت یافت
مظفر و منصور لوای سعادت افراخته کوچ فرمودند چون همت بتسخیر ولایت شیروان و تعمیر قلعه
ایروان در ضمیر الهام پذیر رسوخ داشت رای جهان آرا اقتضای آن فرمود که متوجه سرحد ایروان گشته
تعمیر قلعه انجا فرمایند و بعد از فراغ خاطر از آن امر هرگاه مشخص شود که درین سال حرکت لشکر روم بدین مرز و بوم

واقع نخواهد شد و رومیان شیروان از مدد و کومک مایوس گردند عنان نهضت نشان بدین صوب
انعطاف یافت در زمستان این سال بتوفیق حضرت ذو الجلال بفتح و تسخیر قلاع شیروان
پردازند بدین عزیمت والا عنان فیروزی عیان از راه جبال احسن آباد که راهی بود در نهایت
صعوبت و از کثرت درخت و جنگل و بیشه آفتاب را مجال تابیدن بران سرزمین نبود و نشیب
و فرازش مصداق این معنی افتاده بیت کسی ندیده فرازش مگر بچشم خیال ٭ کسی نرفته نشیبش مگر
بپای کمان ٭ ضیق طریق بمثابه که در اکثر جاها هموار بصد تشویش عبور مینمود متوجه شدند طبقات لشکر
راه جنگل قسم منقسم ساخته هر روز یک گروه کوچ میکردند مجملا قریب ده روز تمامت سپاه منصور
از آن راه عبور نموده در کوکچه دنگیز مجتمع گشتند دیگر از سوانحی که در ایام فتح قلعه گنجه بظهور پیوست
آنست که امیر ابو الولی انجو شیرازی بجهت خویشتن داری و مسامحات که از سلامت نفس و کم آزاری
و ضبط و ربط وجوه شرعیه مینمود و طلا ربانی اطلاع او جسارت و دلیری کرده در وجوه متعلقه بسرکار حضرت
امام الجن و الانس تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت معزول گشته قاضی خان ولد میرزا
برهان که از اجله سادات عظیم القدر حسینی حسنی قزوین و از اقوام قاضی جهان وزیر حضرت جنت
مکان بود بدین مرتبه علیه سربلندی یافت و بعضی محال عراق که معظم آن دار السلطنه اصفهان
و یزد و قم و کاشان بود بافراد منوط بمیر جلال الدین حسن صلانی المتخلص اصفهانی که سید فاضل صاحب
سخن و از سادات شهرستان اصفهان بود و آبا و اجداد عظامش همیشه درین دودمان قدس
نشان بمناصب عالیه اختصاص داشته اند تفویض یافت گفتار در تعمیر قلعه ایروان و حالات

متوجه

متوجه که قبل از عزیمت یورش شیروان سمت ظهور یافت ٭ چون
موکب ظفر قرین در کوکچه دنگیز نزول اجلال فرمود عساکر منصوره فوج فوج بر درگاه خلایق پناه جمع
آمدند اکثر امرای عظام و طبقات لشکر ظفر فرجام سوای الله وردیخان و بعضی از خاصان درگاه و مقربان بساط
اقدس را حسب الفرموده در رکاب اشرف توقف نمودند باتمام تعمیر قلعه ایروان مامور گشته
بسرکاری الله قلی بیگ قورچی باشی متوجه انجام الخدمت شدند و حضرت اعلی شاهی با وفور نشاط و شمول
انبساط از ساحل دریای کوکچه عبور نموده سیرکنان و صیدافکنان از راه سلیمانکل بطرف نخجوان توجه فرمودند
در خلال اینحال عورتی گرجی مسماة بگلچهره که در زمان حضرت شاه جنت مکان از خدمه منسوبان این دودمان و بعد از
سانحه واقعه آنحضرت همراه سماویخان چنانچه در وقایع اوایل سبق ذکر یافته گرفتار و میان گشته او را
باستنبول بردند مخدرات آن سلسله که بانوی مذکوره را باستنبول فرستاده بودند که از خدمت
او بوده بلوازم پرستاری قیام نماید و عورت مذکوره بتقریبات بخدمت والده محترمه سلطان محمد خان
خواندکار روم مشهور بوالده سلطان که در امور سلطنت اندر زمان صاحب اختیار بود در رسیده
بنا بر طرز دانی و آداب خدمت نزد او راه یافته جایگاه در استنبول میبوده درینوقت بتحریک
امرا و وزرا و ارکان دولت سلطان روم مخصوصا درویش پاشا وزیر اعظم باتفاق یکی از
چاوشان رومی از جانب سماویخان بدرگاه سعادت نشان آمده عرایض آورده حاصل کلام
آنکه همیشه سلاطین عدالت آیین مهمات عالم و ترفیه حال امم را بر مطالب عالیه دنیوی راجح و
مقدم داشته اند و حضرت و نزاع میانه دو پادشاه والا جاه موجب خرابی مملکت

وتفوقه احوال عجزه وزیردستان وریختن خونهای خلایق والتماس نموده بود که بجهت
حصول نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی بساط کلفت را در نوردیده با پادشاه دیگاه روم بادی [الفت]
و وفاق کردند که از طرف نیز دولتمندان خیراندیش خصوصا درویش پاشا وزیر اعظم باعث
صلح شد به طریقی رضای خاطر اشرف باشد این امر خیر انجام یافته تفصیل مبهم آنکه در
جواب عرایض همایون خان رسن پیچ نمی شد که از اوویس [?] بعد از آل عثمان ظاهرست
که میانه حضرت شاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان و پسرش سلطان سلیم
عهد و پیمان موکد بایمان استحکام یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت
نموده باشد بعد از واقعه ناگزیر شاه جنت مکان مجرد اندک اختلالی که بجهت منازعه اولاد
در میانه قزلباش واقع بود رومیان فرصت یافته بجهتی نقض عهد و پیمان کرده مملکت
موروثی ما را بعنف متصرف شدند و اکنون ما طالب حق موروث خودیم اگر فرمانروای
ممالک روم عهد و پیمان پدران از اسطور [?] درگذشته در مقام الفت بوده باشند دستور
سرحد قاعده آنزمان مقرر گردد ما نیز بجهت ترفیه حال خلایق و عباد الله از طریق خصومت عناد
عدول نموده سالک مسالک دوستی و اتحاد میگردیم و اگر لجاج ورزیده در مقام عناد
بوده باشند ما توکل بالطاف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز نمیداریم آنچه حضرت
حق تعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مقدرات الهی را از ظهور چاره نیست و امیدواریم
که رجب الحق یعلوا و لا یعلی مطلب خود فایز گردیم دیگر از سوانح این سال فتنه است که چون در زمستان

سال گذشته که رایات جلال متوجه تسخیر قراباغ بود از جماعت رومیه فوجی تاخت آمده قریه
چند از قرای کوکجه دنگیز را که بامیرگونه خان متعلق بود غارت نموده بودند درین سال امیرگونه [خان]
با اتباع خود و جنود آراسته بتاخت و غارت الکاء رومیان رفته تا حوالی خطوان و عادلجواز
تاخت کرده سالما غانما بازگردید از امرای اکراد محمودی که دران سرحد باشند عبدالله بیگ
حاکم خوشاب و زینل خان حاکم قراحصار و مصطفی بیگ حاکم باکو و زینل بیگ حاکم جورس و
میران سنجق الطاف مثل میر شرف حاکم جزیره و ضیاءالدین خان ولد شرف خان روزکی حاکم
تلیس و دیگر یاخان حکاری مابرالظهار دولتخواهی و انجاح مطالب و مقاصد خود نزد امیرگونه خان آمده
باتفاق او بدرگاه جهان پناه آمدند و نواب سلطنت خان مذکور در حدود نخجوان سعادت بوسی [بساط]
دریافته امیرگونه خان بجانب ایروان رخصت یافت و امرا و اعیان مذکور مشمول الطاف
و احسان گشته بحکومت جورس بدستور زینل بیگ و باکو مصطفی بیگ تشخص شده
و مبلغ دویست تومان شاهی عراقی زر نقد بانعام فرمودند و عبدالله بیگ برادر سلیمان [بیگ]
برای خود میر عشیرت و حاکم خوشاب شده بود زینل عمزاده او که با سلیمان بیگ معاند بود
و قراحصار را بعنف از او گرفته چون از وقوع محاربه اقبال اعلی و انهزام او و زینل خان مذکور التجا
بظلال عاطفت شاهی آورده در سلک سپاه سریر اعلی آمد منشور امارت الغوم و حکومت
خوشاب که سنجق میر عشیرت است باسم او شرف صدور یافته بود بجهت میان عمزاده
منافقه بود درین اوقات که هر دو شعار شاهی سیوفی ظاهر ساخته بدرگاه گیتی پناه آمدند مقرر شد

که میان عمرا و ماصلح واقع شده الکای مور و تی حسب الصلاح ریش سفیدان اکراد میان ایشان منقسم شود
عضوی اکراد حسب الفرموده عمل نموده و شیخ در آن باب برضای طرفین در قلم آورده مطابق آن
رسانیدند و حکم همایون بر طبق آن باسم هر یک شرف نفاذ یافت اما شیخان روزی چند با عهد بیک
گرگ آشتی کرده بالاخره فیما بین باز فساد [illegible] که هیچ طبقه خالی از آن نیستند و در طایفه
اکراد از همه بیش و در سفیده [illegible] شده اند مواد نزاع در میان آمده قلعه خوشاب متصرف
شیخان در آمد و شرح آن عنقریب رقمزده کلک بیان میگردد و با جمله عنایت خسروانه امرای
اکراد و اعیان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز فرموده جهت میر شرف و ذکریا خان و ضیاء الدین
خان خلاع فاخره و منشورات لایقه ارسال داشتند و همگی آن گروه مسرور و خوشدل از حضرت اشرف
یافته روانه شدند بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشرف به سیر و گشت خطه ارده باد متعلق گشت
و سایه اقبال بر مفارق متوطنان آن ملک گسترده بعد تعمیر قلعه ایروان و بازگشتن امراء و ارکان
چند روزی در آن مقام بهجت فرا عشرت پیرا بوده بعد از فراغ خاطر از مهام قلعه مزبور بعنان نصرت
نشان مسخر ولایت شیروان معطوف داشتند انشاء الله وحده العزیز **ذکر توجه موکب همایون**
بجهة دلپذیر ارده باد و خاطر از مهمات او باز پرداختن و رایات اقبال
بتسخیر شیروان افراختن اردوباد خطه است دلگشا و دلنشین در جانب شمالی ارس که سخن پرداز خطه شیراز
خواجه حافظ در مدح سواحل طیبه ارس فرموده **بیت** ای صبا گر بگذری بر ساحل
رود ارس ∴ بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس ∴ در دامنه کوه واقع شده در کمال

نزهت و خرمی لطافت هوا و عذوبت ماء و باغات و بساتین میوه دار و چشمه های خوشگوار
شهره آفاق است و هیچ منزلی سرزمینی نیست که چشمه آبی در نهایت لطافت و سردی در آنجا نبوده
باشد و مردم آنجا به تشیع فطری و خلوص عقیده و دوستداری خاندان ولایت و کرامت
نشان صفویه مشهور و معروفند چنانچه در زمان تسلط رومیه چند مرتبه بدین جهت قتل عام یافته اند
و خرابی تمام بآن بلده جنت مقام و اختلال باحوال سکنه و اهالی آنجا خصوصا طبقه علیه نصیریه
که از احفاد استاد البشر عقل هادی عشر نصیر الملة والدین خواجه نصیر طوسی روح الله روحه راه یافت
و درین هنگام که آن اختلال مبدل به [illegible] اقبال خسرو بی همال بزوال پذیرفت منظور انظار عنایات شاهانه
گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایت آذربایجان محسود امثال و اقرانند
و چون آصف جم اقتدار و اعتماد الدوله [illegible] خان دستار [illegible] از آن سلسله علیه است و راقم
حروف بنابر طول مدت معاشرت و مصاحبت و طریقه اخلاص و یکجهتی [illegible] ملک
احترام ناگزیر بود که درین مقام برخی از احوال سعادت منوال آن سلسله علیه بقلم اخلاص در
صحیفه بیان نگارد القصه آن طبقه رفیعه از فضایل و کمالات عقلیه و نقلیه حد بزرگواری بهره
و شیخ علی نقی کمره قصیده غرا در مدح آن صاحب اقبال در رشته نظم کشیده و ابیات
بلند و معانی دلپسند بسیار دارد از آنجمله این بیت مناسب این مقام است **بیت** تا ابد
بار و میوه فضل اند و هنر ∴ نخل برومندی که در روضه اند و باد ∴ [illegible] بحلیه صلاح و پرهیز
کاری و زیور [illegible] و استعداد ذاتی و سلامت و اخلاق حمیده آراسته و پیراسته بوده

مرجع و ملجا اندیار عموم مردم آن دیار بوده اند و آن دستور رفیع‌مقدار صاحب دولتی بود بمکارم اخلاق
ستوده موصوف و صاحب علو نزلتی بسلامت نفس و نیک اندیشی خلایق مشهور و معروف
از وفور قابلیت و کاردانی برتبه وزارت دیوان اعلی معزز و سربلند گشته قریب بسی سال
وزارت دیوان و حل و عقد امور جهانبانی بذات ملک صفاتش آراستگی داشت و همواره
پرتو انوار تربیت و عطوفت شاهانه بر وجنات احوالش تافته روز بروز پایه قدر و منزلتش
بلند میگرفت طبع دریابارش کام‌بخش کافه انام و دربار سعادت مدارش مرجع خاص و عام مهام
ممالک باصابت رای ملک آرایش منتظم و رشید و امور برایا بحسن کیاست و کاردانی آن
مهر سپهر کامرانی بر وجه دلخواه ممهد هرگز در مدت عمل بخوابات و طلب عنیف راضی نبوده
ازار و اضرار امور در خاطر خطیر آن آصف سلیمان منزلت خطور ننموده القصه خامه بحکم از در
تبیین حالات پسندیده آن وزیر صایب رای بعجز و قصور معترفست و منزویان گوشه اندیشه
از فکر اوصاف علیه آن دستور ملک آرای در زاویه خمول و ناکامی معتکف لاجرم این باب
خوض پرده سخن بدراز نمیکشد لهذا درین مقام بهمین قدر اکتفا نموده آمد آن دستور بود
پسر خلف صدق مرحوم ملک بهرام است و او گیلی بود دیلمی بصفات وزیری کریم الذات
در زمان سلاطین ماضیه بر نهج آبا و اجداد در مسند وزارت متمکن و آثار نجابت و زیرکی از
ناصیه احوالش ظاهر و نمایان و پرتو التفات سلاطین بی‌اندازه بر وجنات احوالش لامع و تابان
و فصل و قطع مهام برای صوابنمایش مفوض بوده در زمان ظهور دولت و جهانگشائی خاقان

سلیمان

سلیمان‌نشان جنت آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان جنیده و بنابر غرض و
سعایت حاسدان ارباب غرض کربت غربت اختیار نموده از وطن مالوف جلا نموده در حسب تقدیر
در ولایت مصر و الحمد و اقامت داشت تا آنکه کار فرمایان عالم ابداع ابتلای ایام مهاجرت را بانتها
رسانیده مصالح رجعت و فیروزی آماده گردید و حضرت خاقان سلیمان‌نشان حسب الاتفاق خطه دلگشای
اردوباد را از یمن قدوم همایون زینت داده مشارالیه بمنازل مرغوب اهل حسب دولت که آثار رفعت و بزرگی
در آن نمایان بود فرموده اند و چون از حوادث دوران و تصاریف زمان و خالی بودن از وجود صاحب
مکان فی الجمله انهدام بآن راه یافته بود آنحضرت از سبب انهدام پرسیده اند حسین بیک لله از حضرت
درگاه و جانسپاران دولتخواه بود اوصاف حمیده آن دستور و صفات را معلوم داشت حقیقت
احوال او را بمسامع جلال رسانیده قرابت قریبه جواد عتیق منشی بزرگ در آغاز خروج آنحضرت تحت
طوای لوای این دولت ابدی در القدم و زنگار اخلاص بر مباشیر اقبال او نگاشت علاوه توجه
شاهانه گشته حکم استمالت بنام او عز صدور یافت که روی توجه بوطن اصلی آورده ملک
بهرام بعد از ورود آن منشور عاطفت باستظهار تمام متوجه مسکن و مقام مالوف گشته
تدارک اختلال احوال و سرانجام بی سرانجامی پرداخت و در زمان جنت‌نشان شاه جنت مکان
علیین آشیان مشمول منظور نظر عواطف و الطاف گشته منصب کلانتری و تقدم و بزرگی
اهالی الملک بدستور سابق برای صوابنمایش متعلق گردید و چون حضرت شاه جنت مکان از توجه تام
بآن ملک جنت مثال بود و چنانکه طرح و تمثال آن بقعه تعمیر شریعه را حسب الاشاره همایون نقاشان

نادره کاران مصوران معجز نگار در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه قزوین نگاشته
کلک موی شکاف کرده اند مکرر اتفاق افتاده که سیر الخط طبع دستکاه رسامی رود و ارس از خاطر
انور سرزده انتقام فرح افزا میمنت مقدم آن خسرو سپهر اعتلا بخجسته فرخی باج اندام میکرد و به
در بهر مرتبه کلبه الجناب را بفر قدوم بهجت لزوم نورانی ساخته در آن منازل دلکشا لوازم
جشن و سور و بهجت و سرور می پرداخت و اعتبار تمام و این معنی موجب ازدیاد عزت و تضاعف جاه و حشمت
ان لم یزلت گشته پایه قدر و ارتفاع نفخش ارتفاع یافته و مرحوم میرزا الکافی منشی نیز که بزیور رقابت
و استعداد آراسته و شایسته ترجیت بود بنا بر قرب قرابت و خویشی که با الصاحب دولت
داشت بمنصب ارجمند انشای ممالک سرافرازی یافت و همین ترتیب و نظر کیمیا اثر
الحضرت در این فن ترقی عظیم کرده بکلک بدایع نگار رقم نسخ بر منشآت سخنوران جهان کشیده
نقاط اقلام زرین قامتش بر صحیفه بیان چون مروارید غلطان و چندین سال از کرمان سراپرده
و مقربان بساط انس بود آری بیت هر چه هست از نتایج نظرست : نظر اکسیر کیمیا اثرست :
از مآثر نیکو خدمتیهای آن سلسله اکثر اوقات یکی از مستعدان آن طبقه در آن دولت ابد
پیوند بدین منصب والا سرافرازی دارند بالجمله الصاحب سعادت علی همم آن نتیجه جرم حال
کرم گسترده آینده و رونده از موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره‌ور میبود و در سنین
عمر نفیس از مرحله شصت تجاوز نموده بمنزل نود رسیده بود و در اواخر ایام حیات اراده
حج بیت الله الحرام و ادراک زیارت و طواف مدینه حضرت خیر الانام و روضات مقدسه

ائمه کرام علیهم السلام نموده عزیمت آن سفر مبارک کرده در مابین شام و یثرب مزاج وهاج
از جاده استقامت و اعتدال منحرف گشته بریاض قدس خرامید و ولد ارشد او دهم بیگ که توفیق
مرافقت و همراهی پدر بزرگوار یافته بود نعش متعلق آن نیکوسیر را در همان گذر نقله حیدر مشهور
و معروف ساخت تا آنکه در سالی که رفعت پناه معصوم بیگ صفوی متوجه آن سفر خیر اثر
گشت و برک بیگ پسر بزرگتر مرحوم مذکور همراه او بوده جسد شریف پدر را از آن مکان بیرون آورده
بمدینه طیبه نقل نموده در جوار ائمه بقیع علیه السلام مدفون ساخت و اولاد گرامی الجناب که
در حین وفات در قید حیات بودند و مسود اوراق رانی الحمد تعالی بکمال افتان بود بی الحمد بخواهند
و هر چند گذارش احوال آن سعادتمندان مناسب سیاق تاریخ نیست بنا بر ایمائی که در صدد بیان
شد صحیفه مصادقت و اخلاص را بنگارش آن ارشش داده میگوید که اخلاق الصدق لصاف
الجناب اول میرک بیگ مذکور است که بحلیه قابلیت و زیور استعداد و اهلیت آراستگی داشت
در اوایل حال که از خطا ارد و باد بیرون آمده باردوی معلی آمده ملازمت رکن السلطنه معصوم بیگ
صفوی اختیار نموده منصب ایقاف و لشکر نویسی یافت و بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرد و چند سال
من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغول بود و در سفر حجاز مرافقت اختیار نموده چون معصوم بیگ
در حینی که محرم شده بود بتیغ عذر رومیان گشته درجه شهادت یافت او متعلقان شهید
مذکور را آورده متصدیان آن امیر کبیر کال خدمتکاری و پاس خدمتکاری بجای آورده در مجلس بهشت
آئین حضرت شاه جنت مکان راه خدمت یافته مجلس نویسی میکرد و در الحضرت در مقام ترتیب

بود درین اثنا اجل موعود رقم حیاتش را از صحیفهٔ هستی محو کرد هادم اللذات بنیاد حیاتش برانداخت
و دیگری ادهم بیک است که او نیز بوفور استعداد و قابلیت و حسن اخلاق موصوف بود در ابتدا
حال در مرافقت والد بهمان طریق متوجه سفر حجاز شده بعد از واقعه ناگزیر والد به آن سعادت
عظمی فایز گشته بعد از معاودت بار دو آمده و مدتی اوقات بتحصیل ساعات کسب قابلیت
و علم سیاق مصروف داشت و از جانب اشرف منصب استیفای سرکار شاهزادهٔ مغفور
سلطان مصطفی مامور گشته در اواخر منصب وزارت سرکار نواب میرزا ابالنجاب تعلق گرفت
بعد از رحلت شاه جم جاه جنت آشیان و واقعه میرزا که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا روی
داد و شرح آن در طی وقایع زمان مذکور در مجلد اول مسطور گشته چندگاه متوجه هیچ شغلی از مشاغل
دنیا نبود تا آنکه در زمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری دار السلطنهٔ تبریز
که از معظمات امور است بمدد و تفویض یافت لیکن از آن مهم بنابر کثرت دعاوی و وجود دیگری خود را
ابرخان ترکمان و اقتدار عمال سرکار او دامن همت درچیده چندگاه در اردو باد مقیم بود تا آنکه
در اواخر ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا که بساط دولت ابرخان در
هم نوردیده مغضوب گشت و علیقلیخان فتح اعلی استاجلو مرتبهٔ ایالت و دارائی دار السلطنهٔ تبریز
یافت او را بارتکاب منصب مرجوع ترغیب نموده بالاخره وزارت سرکار خان مذکور بجناب
تعلق گرفت و در زمان جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی که بساط دولت علیقلیخان
درنوردیده گشت جناب مشار الیه چندی وزارت اشمس خان تکلو اغلی ذو القدر مهردار ضبط نمود

بالاخره از مشاغل دنیوی دلگیر گشته بمیل توطن مشاهد مقدسه و کسب مثوبات اخروی نموده
چندگاه توفیق مجاورت عتبات عالیات دریافت و برادر فرخنده سیرتش را از روی
ملاقات برادر عالی گشته استدعای حضور گرامیش نموده حضرتش بعراق آمده بعد از آنکه با برادر
حمیده سیر و اقوام عهد ملاقات تازه کرد اراده توطن شیراز نموده و منظور انظار تفقد
شاهانه گردیده هر ساله مبلغی بقصد قوت لا یموتی از قصر الدشت شیراز برسم سیورغال عنایت
فرمودند و در ایام توطن شیراز مرتبهٔ دیگر سفر حجاز اختیار نموده توفیق حج مکرر یافت و یکدو مرتبه
بقصد زیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام متوجه مشهد مقدس معلی
گشته بدان سعادت عظمی مشرف گردید و در شهور تخاقوی ئیل سنهٔ عشر و الف در خطه
شیراز از ذهنگ مفتقا سار زاد آوره رخت هستی بدار الملک عدم کشید **بیت** او نیز جو
جمله ایل بردان ✽ گردید بجز جهان بهشت آباد ✽ و دیگری از اولاد عظام ملک جهانشاه مهربهیر
وزارت و اقبال اعتماد الدوله و دختر زادهٔ حاتم بیک است که بعد از فوت والد والا تبار منصب
کلانتری اردوباد مفوض گشته با وجود صداقت نسبی و عنفوان شباب از روی کمال
نفس و تمیز بلوازم آن اشتغال مینمود تا آنکه بجهت منافقت و گفتگوی بعضی از حساد ملک
از آن مهم متنفر و ملول گشته باراده خود ترک کرده بار دو آمد بعد از چندگاه وزارت دلوبوداق
روملو حاکم خوی اختیار نموده چند سال بدان امر مشغول بود و چون دلوبوداق از حکومت خوی معزول
گشت جناب آصفی یکدو سال بی شغل و عمل در اردو بسر برد و قضیهٔ رحلت شاه جنت مکان روی

نمود در زمان اسمعیل میرزا از زیارت عتبات عالیات توجه نموده بعد از فوت اسمعیل میرزا که
نواب سکندرشان رضوان مقام بر مسند فرمانروای جلوس نمود جناب آصفی بسمت وزارت [illegible]
[illegible] حاکم دارالامان کرمان یافته قریب ده سال من حیث الاستقلال در دارالامان مذکور بلوازم
مهم مشغول بود در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی گنجعلیخان با یورد آمده ایالت
و دارائی کرمان بگنجعلیخان و ولد او تفویض یافت جناب آصفی بتکلیف ولیخان همراه او گردید
بدستور سابق متکفل مهام وزارت او گردید چون میانه گنجعلیخان که پیوسته مدهوش باده
خودسری و خودرائی بود و یعقوبخان ذوالقدر حاکم شیراز که او نیز از نشأه باده نخوت
بجهات مختلفه اسباب وحشت آماده گشته یعقوبخان بنوعی که خاطرخواه او بود بمحل
خود بحربران پرداخته بر سر او لشکر کشید و در ظاهر دارالعباده یزد فیمابین محاربه روی
وقوع یافته گنجعلیخان از نیرنگ سپهر منهزم باز در خطه یزد بدست لشکریان
شیراز بقتل رسید اموال و اسباب آصفی در آن واقعه بتاراج رفت اما یعقوبخان بعد از آنکه
افغانی [illegible] در حفظ خود او را آورده همراه خود بشیراز برد و بعد از آنکه قضایای
مذکور بعرض [illegible] رسیده و رایات جهانگشای شاهی در دارالسلطنه اصفهان
مرتفع گردید حضرت اعلی وزارا حقوق خدمات موروثی و نیکوخدمتهای سابق و لاحق که از این طبقه
بظهور آمده بود در مقام تربیت جناب آصف صفات درآمده قورچی بطلب او فرستادند
یعقوبخان که از نشأه [illegible] سرمست شده بود بتوهم آنکه مبادا طلب او بجهت تحقیق حال

و اسباب گنجعلیخان بوده باشد فکرهای بیحاصل و اندیشه‌های تباه بخود راه داده در
فرستادن متفکر و متردد بود چون کارفرمایان قضا و قدر چندین امور خیر و کارهای شگرف
در ذات کامل الصفاتش بودیعت نهاده بودند که در خدمت اشرف [illegible] بر صحیفه دوران رقم
پذیر کلک ظهور گردانند پس عقدهای مشکل که درین دولت ابدبنیان بمفتاح رای گره‌گشا
گشوده گشته نقاط اعلام [illegible] حال جهان سلطنت و نتایج کلک بدایع نگارش زیور
نگارستان دولت گردد اثری بر اندیشه‌های او مترتب گشته بجز فرستادن چاره نیافت
و آنجناب برفاقت قورچی در حمایت حمایت الهی روانه پایه سریر اعلی شده در دارالسلطنه اصفهان
بسعادت پابوس اشرف و شرف مجالست مجلس خلدآیین استسعاد یافت و در وقتی که فرهادخان را
از شیراز بجهت انتظام مهام دارالامان کرمان و دفع فتنه یوسف خان افشار رخصت کرده محل
خود [illegible] گذارش [illegible] نامزد فرمودند جناب آصفی را که صاحب وقوف مهمات کرمان
و سالها در میانه طایفه افشار [illegible] بوده همراه فرهادخان کرده انتظام مهمات آن ولایت
را برای صوابنمایش منوط گردانیدند و آن دستور صایب رای خدمت مرجوعه را بر وجه دلخواه
صورت انجام داده و دیگر باره بسعادت آستانبوسی سرافراز گردیده و حضرت اعلی آثار رشد و [illegible]
در ناصیه احوالش مشاهده نموده در مقام تربیتش درآمدند و بمنصب جلیل القدر استیفای ممالک
محروسه [illegible] سربلند گشته [illegible] و بکمال استقلال بآن مهم پرداخت اگرچه بسمت استیفا
داشت اما [illegible] توجه [illegible] اکثر امور وزارت و دیوان اعلی [illegible] روز [illegible]

اعلی ارتفاع

درجه ارتفاع می یافت تا در اول نوروز توشقان ئیل مطابق الف بمنصب عالی وزارت دیوان اعلی ارتفاع
یافته تمامی مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه برای عقده گشای آن دستور صافی ضمیر مفوض
گردید چنانچه در محل خود تسطیر پذیرفته هرچند شطری از اوصاف کمال و صورت احوال حمیده آن آصف نشان
در صدر داستان به دستیاری قلم و زبان بر ساحت بیان پرتو رقوم انداخته چون محل
مناسب و اخلاص موروثی بطاق دولتخواهی بر کمر همت چست بسته در عرض مدت وزارت
خدمات پسندیده و کارهای شگرف در راه این دولت ابدپیوند بمنصه ظهور رسانید و جود
فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان و سرمایه استقامت احوال ایرانیان گردید رسم
مذموم جرم و جرایم که وزرای سابق در ضمن رشد و کفایت خود شایع ساخته موجب تفرقه خلق الله
بود در زمان میزان عدالت و دارائی و مقیاس نصفت و ملک آرائی همایون اعلی بس
ناسنجیده و ناپسندیده مینمود و میامن الطاف شاهانه از میانه خلایق برانداخت و خیرخواهی
او نسبت بکافه انام متمادی و در ادای آداب دادوستد رسم دستور و در قاعده محاسبات دیوانی و انتظام امور
دیوانی کرده او قدره و قانون بود چند مرتبه که از جانب اشرف اعلی بخدمات مامور گشته
از موکب همایون دوری جسته الخدمت را بوفور اخلاص و کمال دولتخواهی بسر او را غیرت و
مردانگی برونق رضای اشرف و صلاح دین و دولت قاهره بتقدیم رسانیده مرضی و مستحسن
بوده چنانچه هر یک از آنها مفصلاً در طی وقایع امثال رقمزده کلک بیان گردیده در اینمقام چون
شائبه تکراری بود زبان قلم از طول کلام اندیشیده از آن کوتاهی گزید تا آنکه در سال ایت ئیل تنع

عشر و الف که تسخیر قلعه دمدم و دفع عصیان امیرخان برادوست مامور بود شبی در پای
قلعه حال بر او متغیر گشته بفجأه درگذشت موجب اندوه و ملال جهانیان گشت و بنوعی که در قضایای
سنه مذکور سمت تحریر یافته خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که در جمیع مواد مصداق الولد
سر ابیه و در فنون فضایل و کمالات علمیه و سخاوت ذاتیه مرتبه رجحان داشت و این جریده
اقبال بعد از نگارش مفاخر و مناقب ستوده شهریار کامکار عالی نسب بیهمال بنام نامی بعالیقدر
ملک خصال مزین و شطری از اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول و دیباچه کتاب رقم تسطیر یافته
بمیامن شفقت و الطاف حضرت اعلی شاهی که طبع حقیقت سرشتش قانون حق گذاریست
بجای والد غفرانمآب برتبه والای وزارت دیوان اعلی ارتفاع یافت و اکنون که وقایع احوال
مصون از اختلال این دولت عظمی برقوم قلم واسطی نژاد است و سنه هجری بخمس عشرین
و الف رسیده سریر وزارت و کلامرو بوجود کثیر الجود آن آصف سلیمان مرتبت مزین و محلّی است
امید که همیشه در ظلال عاطفت خدیو زمان کامیاب دولت و کامروای سعادت بوده باشد
و دیگر از اولاد والانژاد ملک بهرام و برادران نیکوسیرت نکوسریرت آن وزیر آصف مرتبت
بوزرجمهر مقام ابوتراب بیگ و ابوطالب بیگ اند که هر دو بوفور قابلیت و استعداد ذاتی موصوف
و در علم سیاقت و نویسندگی مشهور و معروف در زمان شاه جنت مکان مدتی در اردوی
معلی برفاقت برادران بکسب کمالات مشغول بودند ابوتراب بیگ چندگاه بمنصب استیفای
مشهد مقدس منصوب گشته متوجه الصوب گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته در انکارت قضا

[illegible]

بساط عرش فرش در نوردیده در آن روضهٔ مقدسه مدفون گشت و ابوطالب بیگ منصب استیفای
علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات که فی الجمله با او قرابتی داشت دریافته در ملازمت او روانهٔ خراسان
گردید و چند سال در دار السلطنهٔ هرات بفراغ بال در سایهٔ دولت آن صاحب اقبال روزگار گذرانید
تا وقتی که عبد الله خان اوزبک از ماوراء النهر لشکر بخراسان کشیده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر قلعه
هرات انداخت مدت محاصره امتداد یافته کار بر محصوران تنگ گردید علیقلیخان ابوطالب بیگ را
با چند نفر از متعینان شاملو برسم رسالت بیرون فرستاد که شاید بوساطت خیر اندیشان حرف
صلح بمیان آورند علیقلیخان [عبد الله خان] برخلاف توره و آیین سلاطین حشمت مردمی را الکاک بمروتی اتباع نشسته
وارشناعت امر قبیح ایلچی کشتن باک نداشته آن جوان پاکیزه روزگار را با رفقای بی گناه
در دهان توپ کلان نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد آن پادشاه بی مروت رخت
هستی او را سوخته شاهباز حیاتش در راه دین و دولت و رضاجوئی ولی نعمت بفضای عالم قدس
پرواز نمود و زبان حالش انتقال میسرود بیت بنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد : در گردن او
بماند و بر ما بگذشت : حقایق آن احوال و صعوبت آن اهوال در محل خود نگاشتهٔ کلک
شیرین مقال گردیده چون جواد خوشخرام قلم در میدان بیان حالات این طبقهٔ والا مقام بقدر
الطاقه تکاپوی نمود اکنون وقت آنست که سر رشتهٔ سخن بدست آورده روی بنتایج مقصود
نهم و بدستیاری خامهٔ بلاغت نشان ربر سخن روم القصه چون حضرت اعلی شاهی متوجه سیر
قصبهٔ اردوباد شدند و متعهدان سرکار جناب اشرف صفات مرحوم چنانکه باید و شاید در حصول

خیال گنجد بسامان و سرانجام اسباب ضیافت پرداختند و خود و بزرگ آن بلده باستقبال
استعجال نموده از روی کمال فدویت و اخلاص جبههٔ عبودیت بر خاک سوده از غبار سم سمند
جهان پیمای شاهی روشنائی دیدهٔ امید حاصل مینمودند و آنحضرت بدیدهٔ تلطف و مرحمت
در آن قوم نظر انداخته در کمال فرح و انبساط خاطر و شگفتگی مزاج منازل دلگشای آن سلسلهٔ
رفیعه را بنور نزول همایون زینت افزودند و فرمانبران دستور آصف نشان جشن شاهانه
و مجلس پادشاهانه که در خور مهمانی چنین پادشاه باشد آراسته ساده رخان گلعذار با رافتن خط
و گلگونه رخسار مه انجمن بهشت نشان بسان حور و غلمان در آمده اقداح براح ریحانی
بگردش آوردند و چند روز در کمال نشاط و خرمی بهجت افزای خاطر بودند و ملازمان اشرف
جم اقتدار لحظهٔ از کشیدن اطعمه و اشربهٔ لذیذه و میوهای گوناگون نمی آسودند و از هر گونه تحایج
آنقدر جمع آورده بودند که زیاده از آن متصور نبود و آنجناب چند روز بر همین منوال خوان کرم گسترده
جمیع امرا و ارکان دولت پادشاهی و مخصوصان و مقربان بساط اقدس و ملازمان درگاه
را که در رکاب نصرت انتساب بودند و امرا و اعیان که از تعمیر قلعهٔ ایروان فارغ گشته
فوج فوج وارد میگردیدند مقداری که امثله علی قدر مراتبهم برسم اقامت و ساوری ایثار میکردند
و اهل خدمت و ارباب طرب و ندمای مجلس بهشت آیین را بخلاع فاخره و انعامات و
تکلفات وافره نوازش فرمودند و بعد از چند روز آزاد خاطر اشرف بدان متعلق گشت
که مواضع قریهٔ آن قصبه را سیر فرمایند از انجمله موضعیست و ننه نام از قری معتبره و اماکن لطیفه

در دامنهٔ کوهی واقع شده در رود میان دو آب رود در هر دو طرف باغات و بساتین میوه دار اشجار
آب خوشگوارش مصداق تجری من تحتها الانهار و حدایق میوه دارش طوبی مثال پر برگ
و بار چون الموضع به محل توطن و سکنی بعضی از طبقهٔ نصیریه است و فی الحقیقه الموضع نزهت
بخش میزبان سلسلهٔ منسوب در انجام اسباب ضیافت و ما یحتاج به دستور اردو بازار کار
انعامهای بکرامت بنهاد مرتب گشته دقیقه از دقایق میزبانی فروگذاشت نکردند و از آنجا به سیر
قریهٔ الکلیس که سکنهٔ آنجا اکثر مسیحی اهل ذمه و برخی مسلمان نیز هستند تشریف برده منازل آن
طایفه را به نور حضور منور گردانیده فرح افزای ضمایر بودند و بعد الفراغ از سیر و تماشای آنجا حدود
بصوب اردوباد مراجعت نموده دیگر باره آن بلدهٔ طیبه از ورود مقدم همایون رشک
بستان ارم گردید و چون عزیمت جانب قراباغ و یورش شیروان مصمم خاطر انور بود و راهی
که از اردوباد بفضای قراباغ میرود و بدره علی موسوم است رهیست در مضیق جبال بغایت
تنگ و عبور دو سوار در پهلوی یکدیگر از مضایق بسیار دشوار فرمان گیتی مطاع نفاذ یافت
که امرا و اعیان لشکر و طبقات حشم فوج فوج و مرتبه مرتبه بتدریج از آن راه عبور نموده در چولگه
برکشاط که صحاری مسطح و مرغزارهای مروح دارد جمع آیند و موکب اقبال ده روز بواسطهٔ
صعوبت راه و عبور لشکر انجم حشر در خطهٔ دلگشای اردوباد عشرت پیرا بوده کامبخش عیش گشا
آن بلده بودند و خدمات اعزهٔ سلسلهٔ علیهٔ نصیریه و اقربا و اتباع اعتماد الدوله معزز و مرضی
خاطر مبارک و مستحسن کافهٔ خلایق گشته الحق دوست و دشمن و حساد و اضداد در نتایج یقین

کشودند

کشودند و حضرت اعلی مکرر اظهار خشنودی فرموده همگی ایشان از خلاع فاخره سرافراز گردانیدند
و از آنجا موکب همایون فال بفیروزی و اقبال بجانب مقصد در حرکت آمدند و امرای عظام و عساکر
ظفر فرجام که به ایروان رفته بودند اطراف و جوانب قلعهٔ سابق را که بنا بر صلاح دولت کنده شده
بود بر طوایف قزلباش و طبقات لشکر قسمت فرموده هر کس در کار خود اهتمام نموده در اندک
فرصتی عمارت قلعه را باتمام رسانیده ذخیره و ما یحتاج لشکریان عساکر منصوره نقل انبار کرده حسب
الامر امیر الامرا قلعه را بامیر گونه خان سپرده کوچ کرده و چنانچه مذکور گشت بتدریج از دره علی عبور نموده
در چولگه برکشاط جمع آمده باردوی نصرت قرین پیوستند **ذکر توجه موکب نصرت نشان**
به تسخیر ولایت شیروان و فیروزی یافتن بعون ملک منان عندلیب نغمه پرداز قلم در
گلشن احوال این یورش خیر مآل بدین مقال صفیر آید که چون خاطر انور از تعمیر قلعه ایروان و انقضای
وعدهٔ سفر روم اطمینان یافت موکب ظفر نشان از دره علی عبور نموده در چولگه برکشاط نزول
اجلال فرموده سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشتند چون مدت سفر و ایام حرب قریب بچهار سال رسیده و از کم محصولی
قریب بدو سال بود که عسرت و تنگی در ممالک آذربایجان بوقوع آمده و بغیر اعلی دولت ضعفای لشکر از فقدان جنس الدواب بیکار مانده
و پیاده در راه خدمت سعی می بردند و علوفه سپاه اکثر طوایف ... منعدم گشته قوت و توانایی در مراکب نمانده بود و بنابر اقتدام
ایام پیمایش بیابانی در آنجاها لشکرهای رسیده بود و بر حدی انجامیده بود که در نظر عقلای فکرت اندیش یورش شیروان در آن
وقت مناسب نمی نمود و جنگ اولیای دولت در آن هنگام ذهن شیروان را مصلحت وقت نمیدانستند حذار دادند خاطرها آن بود
که چون در این سال اردو میان حرکتی شده باشد تدارک عظیم نموده در بهار آینده با مخالف نشئه بر خواهد آمد و بسان شیروان

باعث زیادتی بی سامانی و پریشانی احوال لشکر گردد هنگام ورود مخالفان مقابله و مقاتله با ایشان از حیز قوت و قدرت
عساکر فیروزی نشان خواهد بود و مراجعت بجانب عراق و تهیه سامان و سرانجام اسباب یساق آینده نمودن را اصواب
نمی‌شمردند اما رای روشن غیبی بشارت مجرمان الادبی نوید فتح شیروان بنوعی در ضمیر الهام پذیر حضرت اعلی جا گرفته بود که در این
فتح آن بود پس اصلا احتمال نشد و چنین فرصتی را که وقت حرکت لشکر روم بود از هیچ طرف سدی بهنگام و [illegible]
از دست دادن در آن سال بتکریر تعیین نمود لهذا بگمان برخاست آلهی کرده بدان طرف در حرکت آمدند و تخت عزیمت [illegible]
خلفای روملو و الکه بگی از خاصان ساده جهت [illegible] بود و هوشمند قابل کاردان بود بتماخی فرستادند و منشور عاطفت [illegible]
بنوعی که بر و میان قلعه کنجه گوشه حجت و الزام بران طایفه تمام نموده بودند با محمد پاشا بیگلربیگی و سایر عظما اعیان رومیه در قلم
آورده مصحوب او فرستادند و بطالعه وافی برد ران حکم مندرج نموده بودند ما حصل کلام آنکه از زمانی که [illegible] بجای آمد
در میدان عزیمت تسخیر ملک موروث آذربایجان و شیروان در حرکت آورده ایم الی غایة ابواب فتوحات مفتاح تایید مفتح الابواب
بر روی اولیای دولت گشاده تمامت قلاع و ملک از انقلاع آن ممالک در اندک فرصتی بدست درآمد و درین حال خود حرکت
لشکر روم واقع شده و تا سال دیگر مدتی تمام منظور نیست ملاحظه حال و خاتمت آمال خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمایند که
از عناد و لجاج محصوران قلعه گنجه چه رسیده و از ترک قلعه داری و عناد مردم قلعه تفلیس و تومانیس را چگونه امن و سلامت در این
حال گشت غرض از ایراد این کلمات آنکه اگر در مخالفت و قلعه داری اصرار نمایند بعد از آنکه بتوفیق یزدانی قلعه تسخیر و مفتوح
گردد توقع امان نداشته باشند و وبال خون محصوران در گردن ایشان خواهد بود و تا آمدن محمد بیگ و اطلاع بر ضمایر آن طایفه چند
روزی در انتظار [illegible] مشغولی داشتند چون محمد بیگ بتماخی رسید احمد پاشا و خلفای رومیه بمضمون فرمان قضا جریان
اطلاع یافتند با یکدیگر بطریق مشورت در میان انداختند شمس الدین پاشا که ابا عن جد از شیخ زادهای شیروان بود که ما [illegible]

پسندیده

پسندیده و در میان رومیه مرتبه امارت یافته دولتخواه ایشان بود و انجماعت از صوابدید او
تجاوز نمی‌نمودند سخنان شیوه و زرق [illegible] آن طایفه ابرام و فسون از جاده امن و سلامت منحرف ساخت و [illegible]
جیره تند و برگشته دولت که بلطایف الحیل لشکر قزلباش را در توقف از آمدن شیروان باز دارد سخنان چاپلوسانه
که از صدق فروغی نداشت پیغام آورده بمحمد بیگ اظهار نموده بود که ولایت شیروان بملازمان خسرو ایران تعلق دارد
اما رفتن ما و لشکر رومی که متجاوز کوچ و از مرد در زمستان و شدت سرما متعذر است و بکبار تمامی خزینه در آن وقت
بیرون نمی‌توانیم رفت التماس داریم که حضرت شاه درین سه چهار ماه ما را مهلت داده در اسپار و [illegible]
مشغولی فرمایند که در ایام بهار که هنگام تردد و آمد شد است اگر موافق رضای اشرف عمل نکنیم بعد از رای جهان آرا قصاء [illegible]
بعمل آورند اما جمعی از زنهای [illegible] که اقوام ایشان در اردوی معلی بودند پیغام فرستاده بودند که احمد پاشا و آقایان رومیه
شمس الدین پاشا را باسلامبول فرستاده بودند که جهت ایشان کومک آورد و اراده خاطر ایشان آن بود که دست
از قلعه و مملکت شیروان باز ندارند تا بدربند که بحصانت و متانت شهره آفاق است رفته زمستان را در آنجا [illegible]
زمستان آنجا اقامت نمایند و در بهار آینده منتظر کومک و مدد بوده بمقتضای وقت عمل نمایند درین اثنا شمس الدین پاشا از [illegible]
که آمده [illegible] نشان انجاب خواندکار و کتابات ارکان دولت عثمانی بحکام و اهالی شیروان آورده [illegible]
که چند هزار ینکچری با مدد ایشان مامور گشته آمدند و عنقریب سردار با لشکر عظیم تعیین شده در اول بهار متوجه اینصوب [illegible]
والی قرم با خود تاتار بسیار بشیروان مامور گشته عنقریب از دو طرف لشکر بسیار روم میرسد و آنجماعت را [illegible]
ترغیب و تحریص نموده قوم را از آن اراده منصرف ساختند و اظهار کشف کرامات کرده چنین گفت که اولیا و اقطاب عجم خبر داده
که لشکر قزلباش درین ملک نشسته نمی‌توانند و اگر [illegible] آینده ظهور میکند و اصلا از ایشان آسیبی بقلعه و مردم نمی‌رسد

ساده‌لوحان پناه آورده و خود مستعد مقاومت شده از سخنان واهی و اقوال کاذبه آن شتابزدهٔ نادانی غرور و عاصی فرو گرفته دل
بر مخالفت و قلعه‌داری بستند اما نمی‌دانستند که بکجا و تیره‌بختی خود را در این بوستان از آسیب جنود قزلباش صیانت نمایند و در بهار
برسیدن کومک مشعوف گشته چون مکر و حیله‌اندوزی آن مکار بر ضمیر انور پرتو انداخت و التماسی که نموده بود نزد مرزبان عقل سنجیده
نمی‌نمود در حیز قبول نیافت و از جانب ارس که بسیار کم‌عمق بود نزول موکب ظفر شعار بود کوچ کرده در سیوم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر
نزول اجلال اتفاق افتاد چون در میان جسر جسر بود و برابر بریده بود در آن حوالی کنار دیگر نبود اگر عبور را در ظرف آب گذاشته
همه کار متعسر و جسر بریده باشد و کذلک جهت کثرت در این میان احمال و اثقال از جوش صیاحی ترتیب داده اسبان و شتران را در آب
گذرانیده بیرون رونده روز دیگر از آن طرف آب کوچ کرده در قراسو نزول اجلال نموده از راه عقبه ساسال متوجه بلده شماخی شدند و گذرانیدن
اردو و بازار و اربابان و سایر مردم اردو تا ده روز نشفت تمام عبور کرده فوج فوج بموکب همایون پیوستند و الحق در آن هنگام عبور از آن
آب و نهر بعید و ناممکن می‌نمود زیرا که از شدت سرما و یخ بستن پارچه‌های برف و یخ از لب کوه و کوه از روی آب گذشت چنانچه ملاحان
ماهر را بعضی بطور عبور از روی برف و یخ بکنار آب او را فکری بود می‌کرد شتران و اسبان و الاغان که قوت نداشته و توانایی
بار برف و یخ بکار نشسته در میان آب از اثر شناه عاجز آمده غریق بحر فنا گشتند و آنچه قوت داشته بودند از پارچه‌های برف و یخ که بی دریای
می‌آمدند رم کرده باز می‌گردیدند و از طرف شتام می‌کردند که بگذرد لحظه در میان آب است و بار ده حرکت عود می‌نمودند و تا ایام
می‌کردند چون راه شناه مسدود دیدند یافتند عنان تاب شده تا قریب بعضی بکوچ شناه کرده و هر جا فرو نشسته ده
بتحقیق بیرون می‌آمدند بجهت نقصان و خسران بسیار در این عبور بعساکر ظفر شعار رسیده چندان از شتران و دواب عرضه تلف شدند
که از حیطه شمار بیرون بود و القصه موکب همایون فال از عقبه ساسال گذشته صباح روز شنبه دهم ماه مبارک رمضان جلیسامی لشکر بر دامنهٔ
تا این کشیده بحوالی قلعه آمده و از بالای کوه خیمه و اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده در میان دو کوه طرف غربی قلعه منزل مناسب گشته

بقلعه زیاده از ربع فرسخ نبود اختیار نموده نزول اجلال فرمودند و در دمیه که قرب چهار هزار نفر کامبین
بودند در ورب قلعه را مانند بخت و سعادت بر روی خود بسته دست بآلات محاربه و مجادله گشودند

ذکر محاصره قلعه شماخی و آنچه در حین محاصره بتقدیر رب العباد دست داد

چون موکب سعادت
قرین اقبال در پای قلعه نزول اجلال نمود هوا از غمام سیه‌فام تیره و تار گشته کیوان بهزار چشم
گریستن آغاز نمود کثرت بارندگی و بسیاری گل و لای بجای رسیده بمرتبه انجامید که تردد مردم
در میان خیام اردو و اردو بازار بر پیاده و سوار صعب و دشوار گشت و راه آمد و شد بیرون
مسدود گشته آذوقه لشکر روی در کمی آورد و نرخ ماکولات ترقی کرده جو و کاه حکم عنقا گرفت
بنابر توجه خاطر بترفیه احوال سپاه و غمخواری لشکر حکم شد که عساکر نصرت نشان طوایل الاغان
باری و سواری که در پای قلعه ضرور نداشته باشند بصحرای کنار آب کر که گرمسیر و معیشه
علف خشک و تر مهیا در دو شد لهذا اکثر اهل اردو الاغان باری و سواری را بانیار فقدان
علیق بصحرای مذکور فرستاده و تا سه ماه آفتاب عالمتاب سر در نقاب حجاب و پرده چشم
کشیده از زیر ظلمت چهره نمی‌نمود و اکثر اوقات هوا مستر غیم و سحاب متقاطر بوده شبانه روز
بارندگی انقطاع نمی‌یافت و در آن دو سه ماه عساکر ظفر پناه بصعوبت روزگار گذرانیدند
با وجود این حال چون ماه صیام باختتام رسید حضرت اعلی شاهی متوجه امر قلعه‌گیری شدند
بر اولیا پوشیده نماند که بلده شماخی در میان دره واقع شده طول شهر و قلعه در عرض دره
افتاده اصل شهر که بیوتات و مساکن رعیت در دامنه کوه طرف جنوبی واقع شده و خانهای

حکام و سلاطین صفیه نکوده جانب شمالی اتصال و عوض آن نسبت بارضی شهر ارتفاع و آورده
رومیان هر کدام را یک قلعه ترتیب داده هر دو را با هم اتصال داده اند و در قلعه جانب
شمال که مکان مرتفعست بروج علی اساس سپهر مماس از سنگ و گچ ساخته و برج خزانه
که از غایت ارتفاع کمند اندیشه از کنگره تسخیر آن کوتاهست و از محکمی و استواری متین الاساس
رخنه دران صورت پذیر نیست و سیبه آوردن از جانب شمالی که در مقابل این بروج علی افتاده نهایت
بغایت دشوار است بالجمله ملاحظه اطراف و جوانب شهر و قلعه و طرف اردوی معلی است اول سیبه
قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر گشت و بعد از ایشان سیبه ذوالفقار خان و لشکر اذربایجان
و بعد از ان سیبه قرچقای بیک و غلامان و تفنگچیان و بعد از ان سیبه گنجعلیخان حاکم کرمان و در جهتهای
جانب غربی سیبه علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو و ارباب و سایر امرا و عساکر ظفر فرجام بکوک
سیبهای مذکور معین گشتند و در جانب شرقی کسی تعیین نیافت چون مصالح و اسباب ضروری سیبه در پای قلعه بوده و از راه دور
آوردن از کثرت بارندگی و گل و لای شتران و الاغان را مجال تردد نبود و متعذر بود لاعلاج مبارزان جنود قبل الالتماس
شهریار جهان که در عالم جوانی کار آموز پیران تجربه کار اند از راه دور شروع در حفر جو نموده و در هر چند قدم برج کوه ترتیب داده
بردند و آن خندق بریده تنگی بقدر احتیاج در انجا مسکن ساختند که محافظت کارکنان حفر نموده باشند و بدین طریق پیش میرفتند
و با وجود بارندگی شب و روز آرام نگرفته در سیبها کار میکردند و رومیان در اوایل حال در کمال نخوت و غرور اظهار تجلد نموده
از دروازهای شرقی و جنوبی که کسی نبود بیرون آمده در دامن کوه صف کشیده آماده رزم و قتال میگشتند و بعضی از جانب سپاه آهنگ
آهنگ نبرد ساز میدادند و از ین طرف چون اکثر سپاهیان اسبهای خود را که در جنگ قلعه ضرورت نبود بچرا فرستاده بودند

بزنند

نمیزدند که از صدمات دلیرانه مخالفان را گوشمالی داده از باده تهوری که بی حوصلگی بهوش آورده بودند زیر پای بی اعتبار
پست نهاده سر را بر سر درین اردوی معلی گرفته دستبرد ها مینمودند تا انکه بعضی از اعیان سپاه دلاوران
درگاه که قدرت اسب نگاه داشتن داشتند در صحرا فرستاده بودند مورد عتاب و خطاب شاهانه
گشته اسبهای خود را از صحرا آوردند و یکدو مرتبه دیگر که سواره بیرون آمده آهنگ جنگ نمودند
از صدمات سپاه منصور مقهور گشته در کمال خذلان باز گردیدند و چون سیبها بحوالی قلعه نزدیک رسیده
سیبها استحکام یافت رگ آن جرات و دلیری کرده در چهار دیوار قلعه خزیدند و چند مرتبه سیبها
ریخته با اهل سیبه جنگ در پیوستند اما کاری نساخته خایب و خاسر باز میگردیدند و از ین طرف
بیشتر از پیشتر در سیبه بردن و نقب کندن اهتمام مینمودند و توپهای بزرگ که در حین محاصره قلعه
گنجه ترتیب یافته در الکا مانده بود حکم شد که بپای قلعه شماخی نقل نمایند و چون قبل از فتح قلعه بجهت
ضبط احوال گنجه و گرجستان تعیین حاکم ضابط لازم بود بنابر عنایت شهریاری ذوالفقار خان
قرامانلو را شایسته این منصب والا دانسته او را بدین پایه والا اعتلا بخشیدند و ایالت و
دارائی ولایت شماخی و امیر الامرائی کل ولایت شیروان باو تفویض یافت چون در حین محاصره
بعضی فتوحات دست داده که ذکر آن لازم بود بنابران مناسب چنان نمود که لخت وقایع
ایام محاصره را در سلک بیان کشیده روی بمقصد آوریم

ذکر بدست در آمدن قلاع فلک ارتفاع بادکوبه و دربند بنیروی دولت ابد پیوند

برکار اکابر و دقایق امور دولت
صوری و پرده کشایان سرایر و خفیات سلطنت پوشیده نیست که هر گاه دادار جهان

آوردن ابواب نصفت و فیروزمندی بر چهره آمال سعادتمندی گشوده لوای دولت او را ارتفاع آسمانی
بخشند اسباب آن مدد بختیاری جنود اقبال فراهم آمده عقده‌های مشکل و کارهای شگرف
که دیده بالغ نظران فکرت اندیش صعب و دشوار نماید بپایمردی بردگشایان سرایر غیبی با
وجهی جلوه ظهور مینماید مصداق این مقال بدست درآمدن قلاع سپهر ارتفاع بادکوبه و دربند است
که اطراف آن یک بدریای خزر اتصال دارد و طرفی که جانب خشکی است بنوعی متانت و استحکام
یافته که عروج از خاک بدان از اندیشه خیال بیرون است و آن یک که باب الابواب و سد سکندر
مشهور است از غایت ارتفاع بارین قلعه و دیوار است که تا در میان دریا کشیده شده از توصیف و
بیان مستغنی است و در اوان توجه رایات جهانگشا بصوب شیروان که قرارداد خاطر رومیان آن
بود که ولایت را که داشته بقلعه دربند روند در خاطر ارباب جلادت و اصحاب بصارت خطور
نمینمود که تسخیر آن دو قلعه آسمان پیوند درین اوان امکان وقوع داشته باشد تا آنکه غبار ادبار دیده
بصیرت هدایت ایشان را تیره و تار گردانیده چشم از آن اندیشه پوشیده و خود را در قلعه تمامی محصور ساخته
رنج و عنا گردانیده زیاده همتی در ضبط انقلاع نکردند چنانچه کوتوالان و حارسان هر دو قلعه از
نیک و بد بدولت نفر نرسیده‌اند هم اکثر مردم بومی آنجا بودند که در سلک سپاهیان
منتظم گشته صاحب علوفه و تیمار گشته بودند بعد از چندروز که موکب همایون فال بفر و جلال در
شماخی نزول اجلال فرموده عساکر اقبال بمحاصره قیام نمودند بعضی از صواحب بادکوبه بدلالت بخت بیدار
شعار دولتخواهی اینده و دامن مقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم را بجانب خود آورده بایکدیگر

مواضعه نمود و قصد گرفتن کوتوال و حارسان کردند و هنوز خاطر ایشان از مواضعه مذکور و اتفاق اهالی آنجا
جمع نشده بود که کوتوال قلعه و ملازمان او گمان زدند گشته دست تطاول دراز کرده در مقام دفع سرکشان
درآمدند و ارباب مواضعه تفرس نمودند که رومیان از مواضعه ایشان فی الجمله آگاهی یافته‌اند جمعیتی کرده
با اتباع و موافقان در خود بر سر کوتوال رفته او را بدست درآوردند و تبعه او را جابجا گرفتند و هر کس در مقام
ستیز برآمد بقتل آوردند و جمعی از مردم بومی که ملازمت رومیه اختیار کرده صاحب کدوک و تیمار شده
بودند از خوف در مقام مدافعه درنیامده در گوشها خزیدند و حقیقت این دولتخواهی را بعرض رسانیده
متعاقب گرفتاران را با سرهای مقتولان بدرگاه ملک آشیان آوردند و در ازای این نیکوخدمتی
بنوازشات شاهانه سربلند گشته اکثر القوم را بخلاع گرانمایه و انعامات و سیورغالات ممتاز
بخشیدند اموال و اسباب و تملکات مخالفان که بحیطه ضبط مردم بادکوبه درآمده بانعام ایشان تخصیص
شد و قلعه بدان متانت و استواری و مدخل آسانی بدست درآمده حارس و نگهبان تعیین یافت
و چون دولتخواهی صواحب بادکوبه در ولایت شیروان اشتهار یافت اهالی دربند را با اکثر ایشان که ملازم
رومیه شده در سلک سپاهیان منتظم بودند این هوس در ضمیر جاگیر آمده در مقام دولتخواهی درآمدند
و ولد خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان حضرت شاه جنت بارگاه در شیروان خدمات پسندیده
بجای آورده از جمله دولتخواهان و منظور نظر شفقت شاهانه بود زیاده از دیگران درین امر سعی کرده
شعار دولتخواهی ظاهر ساخت و چون درایامی که الکای مذکور مضرب سرادقات جاه و جلال بود او خان
قناق که همیشه نسبت بحضرت اعلی راه اخلاص میسپرد بنحوی قاید گشت و دولت تقیه علیه

سدره و مرتبه آمده کال اخلاص و یکجهتی بظهور می‌آورد و خدمات شهریاری شاه‌طال اوکشنویه ایات انکار در بندیا و داده بود و مدو
از اورت آل آب جالی رخصت انصراف یافته با منشور ایالت دربند روانه شده بود در این هنگام که حسب الحکم در بند از
اطاعت روم پیچیده و راه متابعت انبند و دامان اقدس جهودن گرفته کس نزد ادهم خان فرستاده او را طلب داشته بود و
با دولت سعید نفر از مردم قپاق بدربند رسیده اهالی شهر شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته دروازه گشوده او را بشهر در آورده
حسن پاشا کور مشهور را که دران اوان بحکومت پاشائی و حکومت دربند متقبل گشته بقلعه کور شده بود از وقوع این حال
مضطرب گشته خود را بجاربین قلعه کشیده با شهت سفاد نوعی که رومی الاصل و مخل اعتقاد بودند بدان قلعه راه است نمودند ملو
خواجه محمد دربندی با جمعی از صوحب دربند و جمعی از ملازمان اوهمخان با سر بر خلاف مسیر آمده بسعادت ملازمت همایون
استسعاد یافته بحضرت اعلی در اوای یکوجه حتی انقطاعت سه انجلاح فتحوه و انعام مرصع الات سر بلند گردانیدند و فتح‌نامت
املاک ان نزا لبسه جلال ایشان عنایت فرموده مردم شهر را از کلانتر و دیوانی معاف و مرفوع القلم گردانیدند و منشور عنایت بنام
اوهمخان خسرو بیافته او دالسلوک طریق بسند بده ترغیب نموده او در مغاوس عزه دربیر دستان مبالغه نمودند و هوجهر بیک غلام خاصه
که بوفور کاردانی معروف بود با جمعی از تفنگچیان جغتای و خراسانی و عراقی و باقی تعیین یافت که یکو توالی حصار و محافظت برج
قیام نموده مدارین قلعه را بدست آورند و بعضی از امرا و عساکر نیز مثل شاه نظر بیک ترکمان جغتای که عاقبت برتبه خانی
و ایالت مشهد مقدس محمود نموده و شاه‌قلی سلطان بیربان و نعمت الله سلطان میر صوفی و غیرهم بکومک ایشان مامور گشتند و تمام
بردگان بدربند رسیده باتفاق اوهمخان در تسخیر مدارین قلعه سعی نمودن گرفتند و جر نقبها بزیر برج و باره رسانیده کار
بر محصوران تنگ ساختند و حسن چون از محافظت قلعه عاجز و آورد دست در دامن استیمان زده کس بر دو امرا
فرستاد که اگر رخصت شاهانه شامل حال من گردد با رفقا و مردم خود عیال و جان بامان با شم قلعه را سپرده بدر روم

ملکه

عاشیه ملازمان درگاه برد و ش تکریم امرای عظام ملتمس او را عرضه داشت نموده حکم استمالت بنام او شرف نفاذ یافت
و مقرر شد که امرا خاطر خدمه آگود او را اطمینان داده روانه درگاه خلایق پناه گردانند حسن پاشا الوغا اوکر قلعه سپرده
روی امید بدرگاه گردون بارگاه آورده سعادت ملازمت دریافت و انواع الطاف شاهی بروجنات
احوالش تافته در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت و آن سد سدید و حد حدید که از اطراف آن کوه‌های
بلند دست و بابلرز کوه استشهار دارد و عبور مواکب امم از این محال و طرف دیگر بابت دریای خزر تهم
و عبور تیردوین دشت خزر و قبچاق و الوس و سکنه اندیار که بولایت شیروان آینده جز از آن یک دروازه
که دمیان آب سد سدید و محبت و باب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست به نیروی اقبال
و امداد جنود آسمانی بدین آسانی بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد میر جلال الدین محمد حسینی جلالی
صدر در تاریخ فتح دربند گفته قطعه فتح دربند چو شد هاتف غیبی میگفت : فتح دربند بس فتح
که مخون آمد : مصحف دل چو گشادیم بر آمد تاریخ : فتح دربند همایون آمد : از مردان
روزگار دیده انولایت استماع رفت که در ازمنه سابقه کاروانی از جانب دشت بشیروان آمده
چون بدربند رسیده شبهنگام بود فرود آمده اند که چون صبح دروازه گشوده شود عبور نمایند
علی الصباح که دروازه بانان دروازه گشودند از کاروان و کاروانی اثری نیافتند چون را دیگر تحقیق
معلوم شده که از میان آب گذر کنند دریا که نهر اتصال دارد گذشته اند و زیاده عمقی نداشته
و بجهت تموج آب مد و جزر دریا آب تنگ میگردد و زمین نزدیک میشود که امکان عبور آب
میسر و شسته بنا بر رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی تقتضای استحکام باب الابواب و امر نموده

قزلباش سپهدار بابی کوزی بیگلو را بکاری تعمیر بروج و استحکام سد قدیم تعیین فرمود و معماران
و مهندسان صاحب فراست و مهارت همراه او فرستاده امر فرمود که هر قدر از میان دریا
که از فتوح آب و جذر و مد دریا محتمل باشد که آب تنگ شده زمین نزدیک گردد و امکان عبور دو آب
داشته باشد پیشتر رفته در جائی که دیگر احتمال این دغدغه نباشد برج عالی اساس نهاده از میان
آب بسنگ و آهک بر آورند و از آن دیوار عریض تا برجی که حالا مست کشیده بیکدیگر اتصال دهند
و از آن برج تا دامن البرز کوه که انتهای آن سد سدید است تجدید عمارت بروج و باره نموده بنوعی
استحکام دهند که از قصور و فتور معرا و مبرا باشند و مستحفظان بیدار دل در آن برج عالی و سایر
بروج مسکن نموده بحراست و نگهبانی مشغول باشند و قزلباش با استادان معمار و بنایان کار
آزموده باتمام رفته مصالح عمارت سامان داده در میان دریا در محل مناسب اساس
برج نهادند و مدتهای مدید کار کرده آن برج عالی اساس مصون از شائبه اندراس اتمام
پذیرفته دیوار آن بدیوار سابق اتصال یافت از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که
در محلی که معماران و مهندسان بجای برج تعیین کرده استادان کاردان بفنون غوص آب
را از محل بنا خالی کردند و اساس برج نمایان نهاده شد آثار و علامات عمارت از سنگ
و آجر و میلهای آهن نمایان شد که در ازمنه سابقه پیش از ظهور اسلام در همانجا برجی عظیم
ترتیب یافته بوده و بامتداد ازمان و تصاریف دوران و لطمه آب و طوفان انهدام یافته
بوده پادشاهان و فرمانروایان ممالک بجهت ممانعت عبور لشکر بیگانه خراب کرده باشند

بعد از آن پادشاهانی که عرصه فرماندهی نموده‌اند در مقام تعمیر آن نشده باشند چه جانی بیگ خان پادشاه
دشت قبچاق در زمان ملک اشرف چوپانی از آن راه به آذربایجان آمده و صاحبقران مغفور امیر تیمور
گورکان که از ایران بعزیمت دشت قبچاق و محاربه که با توقتمش خان کرد از آن راه رفت الله اعلم
بحقیقة الحال بین الجمهور چنین مشهور است که اسکندر ذوالقرنین که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد
باب الابواب است که بجهت دفع مضرت یاجوج صفتان دشت از کنار دریا تا البرز کوه کشیده شده
اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد در اقصی دیار شرقی و شمالیست که ذوالقرنین اگر در مابین آدمیان
و یاجوج و ماجوج بروی و آهن و رصاص ترتیب داده و این سد را منسوب گشته که شاه انوشیروان
کسری جهت دفع ضرر و آسیب مردم دشت که بجز صورت نوع انسان از آدمی ندارند ترتیب داده
و چون هر شیئی را در مقام تعریف و ستودن بفرد کامل نسبت میدهند محققست که این سد را از
استحکام اطلاق مجاز بان سد نسبت کرده سد سکندر مینامیده باشند سبحان الله چه بزرگ همم
کی بوده و بیخ کشیده مجملا فتح این دو قلعه بلند اساس سپهر مماس که اولیای این دولت سعادت
پیوند را روی نمود موجب ترویح خاطر و ریش ضمیر محصوران قلعه شماخی گشته بجهت زرگ نشگی و اوبا
خود و فیروزمندی سپاه قزلباش بیجن گشتند در خلال این احوال حاجی بیرام نامی از جانب
غازی کرای خان تاتار باتفاق طالب بیگ قوم ابوالقاسم بیگ یوزباشی اویماقی که قبل از این بجانب
حضرت اعلی بجهت اظهار محبت و دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمده نامه اخلاص آمیز
و تحف و هدایا آورد و خان مشار الیه خود را از جمله محبان و معتقدان این دودمان والا شمرده اظهار

اخلاص و بندگی و مکارم خوی بسابقه گرفتاری خود و نجات یافتن از قید و حبس قلعه الموت بتوجه و التفات شاهزاده
معدلت انتما سلطان محمد میرزا نموده بود و شرح این واقعه در زمان سلطنت نواب سکندر نشان در مجلد اول رقم زده کلک حقایق نگار گشته
اینمعنی بموجب یاس و نومیدی محصوران قلعه شماخی که بنوبه کاذبه شمس الدین پادشاه اشتهار کومک کرمانار دادند و بدستور سابق بوده
برو دست ایشان از کار و کارزار باز مانده اسباب نکوهت و ادبار ایشان آماده گشت تا عاقبت الامر بجزای اعمال
و کردار که از غرور و پندار بظهور آورده نصایح ارجمند شاهی در ایشان موثر نیفتاد گرفتار گردیده آنچه مقدر الهی بود بظهور پیوست
چنانچه در سیاق کلام آینده وضوح می یابد ان شاء الله الاعانة و التوفیق وقایع سال همایون فال قوی ئیل ترکی بعضها
موافق خمس عشر و الف و بعضها مطابق سنه ست عشر و الف که سال هیجدهم جلوس همایون شاهی است
نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی قعدة الحرام خمس عشر و الف که اردوی کیهان پوی در پای
قلعه شماخی نزول اجلال داشت وقوع یافت و خسرو بارنگی در روی ... آفتاب که قریب سه ماه در نقاب احتجاب بود
انهزام یافته ... چهار پایه فلک جام سعادت ... اقبال ... انجم گردید ... روزگار ... چمن آرایی
بعد زینت و بهار ... کشت ... و مجاری ... بهار ... و نضارت ...
و کل ... از ... کم شده اهل ... و معامله ... و ... مبدل شده اسباب راحت و ...
بیت با اقبال شهنشه کامران ٭ جهان گشت خرم چو بخت جوان ٭ عساکر فیروزی ماثر حسب الفرمان قضا جریان ...
دامن ... و آرام ... حسین علی بیک ... بر ... امیر گونه خان ... مامور بود
بزرگ ... قلعه ... بود ... اقبال ... آب ... گرد و ... باردوی معلی آورد ... را
... و ... خان و دیگر ... مامور ... بود ...

از آستانه باردوی همایون رسیده بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر مقرر شد که در جانب شرقی قلعه که تا غایت کسی تعیین نیافته بود
نزول نموده از آن طرف سر پیش آورد و مبارزان لشکر منصور از همه طرف سیبه ها پیش برده حوالی ... رسانیده نقبچیان ...
نقبها زده بحوالی قلعه رسانیده ... مشغول ... چون ... گرجستان ...
الکسندر خان ... گرجستان ... حصول ... اعلی
آمده بود ... و ... بردن ... بود ... که ...
... که مامور گردیده بود ... سلاطین ... قیام و اقدام ...
... صورت ... قلعه شماخی آمده ... قیام نماید و او با خواهی چندی از معتمدان ...
... او ... آمدن ... فلک ... حاضر نمود که او را ...
... بود ... و الده ... فال ... ملک ...
... بعدم ...
دارند و موجب ...
بعد از ... والده ... توفیق سعادت خدمت خلافت
بعد از چند روز والده ... او ... بود ... باردوی معلی رسیده در محل ... نزول نمود ...
... حرکت ...
... اردوی معلی بود ...
مامور شد ... بر ... برادران ... و او ...

و علی بیک ذاخوری معصوم خان والی طبرستان و امثال ذلک ملازمت شده سلطنت
مترف گشته جبین طاعت بر زمین نیاز سودند چون مردم دغستان که عموماً وحشی صفتان مردم نما
در وحشت آباد ما ردی نشو و نما یافته از شاهراه انس و الفت دور بودند معصوم خان تحقیق تو هم بخود راه
داده بر جهت از اردوی همایون بیرون رفته راه طبرسران پیش گرفت حضرت اعلی خلاف قاعده و منشور عنایات
ارغب او فرستاده خطرا او را از این حرکت ناهنجار که از او صدور یافته اطمینان بخشیدند در خلال
این احوال از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار امری عجیب در بارگاه معلی بوقوع پیوست
تبیین اجمال آنکه در روز گشته عید اضحی حضرت اعلی در ایوانی که استادان نجار نکو بهاء و ستونها
در جنب دیوانخانه همایون ترتیب داده بر بی نوشیده بودند ترتیب مقدمات جشن اشاره نمودند
فرشهای گوناگون گسترده و بر ان در صدر مجلس جهت جلوس همایون مسند شاهانه و اورنگ شاهانه
نصب نمودند و صدور عظام و علمای اعلام و امرا و وزرا و ارکان دولت روز گرباس کردن اساس
جمع آمده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف گشته زبان تهنیت و مبارکبادی آن روز سعید
گشایند قریب نظر بوده مقرر شده که حاضران بارگاه معلی از ابنای ملوک و سلاطین و میرزادهای
دغستان و اهالی شیروان و اعیان قزلباش بایوان رفته هر یک در مکان مناسب قرار
گیرند که بعد از ترتیب مجلس و اجلاس مجلسیان حضرت اعلی شاهی بایوان تشریف آورند و لیک
اقسیان هر یک را فراخور قدر و منزلت جا معین نموده بودند که مردم قرار نگرفته بودند که از تقدیر
فلک تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایوان افتاده فرود آمد میرزاده‌ها و مردم دغستان گرد و هر طرف

نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شده خود را بیرون انداختند و صدور و علما که دست و پایی
حرکت نداشتند در زیر گل و چوب ماندند از اتفاقات حسنه جمعی از سیلداران خاصه شریفه در برابر ایوان
مذکور طرح باغچه انداخته بکار مشغول بودند فی الفور هجوم آورده چوب و گل را بیک طرف ریخته زیر ماندها را یک یک
بیرون آوردند شاه قوام الدین حسن ولد علامه العلمائی میرزا احمد همدانی و شیخ احمد پاشای رومی
حاکم قارص که در جنگ جغال اغلی گرفتار عساکر نصرت شعار شده مورد بخشش شده معزز و محترم در اردوی
همایون می بودند در همان دم راه عدم شتافته بودند جمعی دیگر که حیاتی داشتند خصوصاً میر جلال الدین حسین
صدر و قاضی خان صدر و میر محمد سعید محمد قاضی معسکر و ولد امیر سید حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب
الممالک و ولد میر عباس گیلانی که از زمره علما بوده و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند اما اکثر
اجساد ایشان مجروح و ناتوان و اعضای ایشان در هم کوفته شده رنگ رخسارشان بنوعی تیره شده
بود که هیچ یک را بهیئت شناخت حضرت اعلی شاهی از این حال خبردار گشته بیرون تشریف آورده
امر فرمودند که فصاد را آورده همگی را فصد کردند بعد از فصد بعضی بحال خود آمدند روز دیگر میر صدر الدین
محمد علوی که جگرش مضرور گردیده بود برحمت ایزدی پیوست و دیگران صاحب فراش گشته در تاریخ شب
جمعه هشتم شهر ربیع الثانی میر جلال الدین حسن صدر نیز از آن کوفت تا سه ماه صاحب فراش بود
در درد معده و اسهال علاوه آن گشته مریض و علیل شده بود دار فانی را وداع نموده بسرای باقی انتقال
نمود و دیگران صحت یافته از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که منجمان خاصه شریفه اندر آنچه طالع آن اختیار
یافته بودند که در نصف النهار از وجود ذات مقدس احتمال ضرر و آسیبی هست اما از تأثیر نظرات کواکب

سعد که درانوقت کوکب عمر و دولت صاحب طالع ما طرازنده امید هست که جبران نحوست شده
الهی بذات مقدس رسد و در خلوتخانهٔ خاص و مبدع آنحضرت را حرف و حکایت مشغول ساخته اند که
تا اقتضای معظم تاثیر حرکتی از آنحضرت واقع نشود بدین جهت تاخیر در بیرون آمدن واقع شده بود که این حالت
روی داد اما راقم این حروف از وحید الزمان مولانا علی رضای خوشنویس که از خواص معتبران حضرت
اعلی بود استماع نمودم که از زبان الهام بیان آنحضرت تقریر میکرد که وقت بیرون آمدن خواب بر آن
حضرت غلبه کرد بی اختیار بخواب میرفتم و هنوز در خواب بودند که این قضیه سانح شد و سبب
تاخیر و تعویق بیرون آمدن از خواب بی اختیار بود که نیروی بخت بیدار خواب بر آنحضرت غلبه کرد و حفظ
الهی نگهبانی کرده پیش از آنکه حضرت اعلی بایوان رفته بر سریر دولت قرار گیرند این صورت روی نمود آری
از آنکه حفظ الهی نگهبان است از حوادث روزگار چه ضرر دارد آنکه لطف الهیت ازین بیت نوابت بسیار را چه اثر
القصه از وقوع این واقعه خبر موحش بسیار رفته سراسیمگی تمام لعساکر اقبال راه یافته اضطراب آغاز
نهادند امرا و سرداران سپاه مضطرب الاحوال به دولتخانهٔ همایون جمع آمده ذات ملایک صفات
اشرف را که بجهت اطمینان خلایق بر در کریاس سعادت توقف داشتند صحیح و سالم دریافته
سجدهٔ شکر سلامتی ذات اقدس بجای آورده بر سر مهمات خود رفتند و خاطرها بزینت جمعیت بالا
آرمیدگی روی آورد و لهذا قدرت الفاطر چون درین سال بعضی قضایا روی داده که تحریر آن در طی وقایع
سال مذکور لازم بود و لهذا خامهٔ بدایع نگار رقم از گزارش بقیهٔ احوال سمت تحریر و تسوید آن پرداخته روی
مقصد می آورد ذکر احوال امیرگونه خان و بدست آوردن بعضی قلاع و فتوحات که باقبال

همایون شاهی در ایروان روی داد بر صحیفهٔ ضمیر خرد پروران عاشق سخن و مطالعه کنندگان اخبار
نو و کهن بقلم اندیشه چنین می نگارد که امیرگونه خان را که بایالت و دولت ایروان معزز و سربلند گردیده میمنت
اقبال روز افزون سعادت بنیان بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی درین سال روی داد در مسود
اوراق بنابر ارتباط سخن قضایای سال نو و کهن را با یکدیگر اتصال داده بیان مینماید که چون امرا و عساکر
ظفر نشان رومی که سبق ذکر یافته بتعمیر قلعهٔ ایروان پرداخته دیگر باره ویراق سرانجام یافت امیرگونه خان و
اتباع او را که درین چند سال بعضی اوقات در النجق و اردوباد و چندگاه در نخجوان بسر برده بودند در آنجا گذاشتند
مشار الیه بنیروی سعادت و مردانگی و بهوس جانفشانی در راه ولینعمت دل اخلاص گزین که همین عطیهٔ ایزدیست
همه برکرم الهی و اقبال بیزوال شاهی بسته در آن خراب آباد که مطلقا ساکن داری و نفع ناری نبود در آن وحشت
سرای بیابر الجایی اثری از آبادانی یافت چند سال گذشته از امرای نامی و اتباع مردم خود هر کس را محل اعتماد
میدانست در قلعه جای داده دیگران را در بیرون و مواضع قریبه که خراب و ویران بود مسکون گردانیده از مردم
ایل و الوس و تراکمات متفرقهٔ آذربایجان جمعی را استمالت کردانیده با ایروان آورده و اویماق اعجه قوینلو و قاجار
داخل الوس اغلی بیات که حسب الامر الاعلی از عراق آمده علاوه اویماق بودند همگی را در محل مناسب
ایروان و شیروان در یورت قشلاق جای داده چون اکثر اوقات اویماقات عبور لشکر رومی از ایروان
است چنین قرار یافته بود که تا اشتداد مهمات آذربایجان الحال تا مزروع و ویران باشد تا هنگام ورود
لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد امیرگونه خان معروض داشت که اگر حضرت همایون باشد عازبان
بجهت علیق اسبان بعد ززراعتی در حوالی و حواشی قلعه نمایند اگر قبل از رفع حاصل آوازه ورود لشکر

مخالف بوده باشند فی الفور زراعت را ضایع و نابود میتوان کرد و اگر بحصاد رسد در روز بقلعه آورده
موجب توسعه معاش غازیان گردد و بعد از استخاره منذر بسیار بسر انجام کرده با کاوه ی غارتی الکا
مخالف و مردم ایل و اویماق و غازیان زراعت بسیار در حدود قلعه و مواضع قریبه کردند و بعضی اعلا باز
فرو مایه ایروان نیز که در گوشها خزیده استطاعت رفتن عراق نداشتند بوی لباد واری شنیده
یک یک و دو دو جمع آمده در هر موضع دو خانه و سه خانه بهم رسیده در زیر کری میکردند بخت بلند و اقبال ارجمند
شاهی مساعدت نموده در بهار آینده رومیه را قدرت آمدن نشد و محصولات بحصاد رسیده
وسعتی در معاش غازیان پدید آمد و امیرگونه خان متواتر و متعاقب غازیان را بتاخت و غارت
الکاء مخالف میفرستاد و آثار استیلا و اقتدار بظهور آورده در آن سرحد بلند آوازه گردید و
مخالفان سرحد از او خایف و متزلزل بوده از بیم لشکر او در جا و مقام خود آرام نداشتند و اول
فتحی که او را بنیروی اقبال پادشاهی روی نمود بدست در آمدن قلعه سعادت بود که در مابین ایروان
و قارص واقعست و حقیقت آن بدینوجهست که چون قارص و حسن قلعه سی و الکه و نواحی ارض روم
لگدکوب مردم امیرگونه خان بود تردد و آمد و شد بمستحفظان قلعه سعادتبرد دشوار گشت و از بیم صولت
قزلباش در چهار دیوار قلعه خزیده چندگاه در کمال تعب اوقات گذرانیدند و از حکام قارص
و ارض روم که خود در مانده بودند مددی بایشان نمیرسید بالضروره کس نزد امیرگونه خان فرستاده
اظهار شاهی سیونی نمودند و او ایشانرا استمالت داده بمتابعت و انقیاد دلالت کرد تا آنکه
در اواسط توشقان ییل اربع عشر و الف عطای آنجماعت که مقدم ایشان علی بیک نامی بود خود را

از تشنگی تنگنای قلعه متصرف اولیای دولت قاهره در آمده و در حینی که رایات جلال از یورتش
شیروان معاودت نموده بدار السلطنه تبریز رسید امیرگونه خان امرذور ا بپایه سریر اعلی فرستاده
فراخور حال هر یک موجب قبول تعیین شد که در تابین خان مذکور بخدمات قیام نمایند و بعد از آن قلعه
جلبر که آن نیز از توابع چخور سعد است بدست در آمد و مستحفظان آن قلعه نیز از قلت آذوقه و بدست در آمدن
علوفه و تیمار و ضیق معاش تنگ آمده استعداد قلعه داری نداشتند بمجرد ورود فوجی از لشکر قزلباش
از غایت خوف و هراس ترک ستیز کرده بیرون رفتند و قلعه متصرف در آمد و از وقوع این حالات رومیه
که در قلعه قارص بودند اضطراب بخلجه نمودند از حاکم ارض روم استمداد کرده تا مواری سه هزار نفر رومی تیز رو
بمردم آمده از راه سعادتبرد بر سمت ایروان روان شدند و در حوالی سعادتبرد در میانه دره فرود آمده بودند
که غازیان قزلباش مردم امیرگونه خان بی آنکه اطلاع از حال ایشان داشته باشند بر سر وقت
ایشان رسیده از بلندی مشاهده نمودند که لشکر رومی در آن صحرا فرود آمده اند فی الفور آماده
جنگ گشته جلوریز بر سر ایشان تاختند و رومیه از آمدن لشکر قزلباش خبر یافته باضطراب تمام
اسب هر کس نزدیک بود زین کرده تا مواری یکصد نفر کما بیش بمحاربه پیش آمدند و از صدمه دلیران
و غازیان تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی
بصد فلاکت و ادبار راه فرار پیمودند و خود را بقلعه قارص رسانیدند و غازیان مظفر و منصور
سرها و احمال و اثقال مخالفان را در شماق پایه سریر اعلی آورده بجایزه و صله و سرافراز شدند القصه بعد از این
فتح رومیان ارض روم بملاحظه و احتیاط روزگار گذرانیده همه از جنود قزلباش هراسان بودند

و پاشای آنجا با امیرگونه خان طرح آشنائی انداخته تمهید اساس سلوک میکرد و هم درین سال الوند بیک اوزنگی
که وکیل ضیاء الدین خان ولد شرف خان کرد حاکم بتلیس بود در سلک الله‌ویردی خان به ایروان رفت
اظهار شاهی سیونی کرده همراه او بپایهٔ سریر اعلی آمده تربیت و رعایت یافته بود با مصطفی بیگ محمودی
حاکم قلعهٔ باکویه و قلعهٔ بایزید که با ظهور عصیان مورد الطاف بی پایان شاهی شده بود گرداد بار ارزق
روزگار خود بجنبه بهره‌ور و از بر قرار شود بوان رفته بمخالفان پیوسته امیرگونه خان کسان خود را بر سر مصطفی بیگ
فرستاده جماعت محمودی تبعهٔ او تمامت بی تفاوت در قلعهٔ مذکور پیاده کرده بجانب وان رفتند و قلعهٔ باکویه
و قلعهٔ بایزید بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده فوجی از غازیان بمحافظت قلاع تعیین
نموده و بعد ازین قضایا قلعهٔ قارص بسعی و اهتمام آن خان نصفت نشان بحیطهٔ تصرف منسوبان این آستان
سدره نشان درآمد قارص ولایتیست از ارمنیهٔ صغری مابین ایروان و ارزن الروم که حالا بین الجمهور
بارض روم مشهورست مؤلف زینت القلوب نوشته که ارمنیهٔ صغری بالتمام داخل ولایت
ایرانست در زمان سلاطین ترکمان تابع چخور سعد بود و بعد از آنکه ولایت ارض روم و ادربایجان بتصرف
سلاطین آل عثمان درآمد ولایت قارص در میانهٔ حکام چخور سعد و ارض روم در کشاکش بود
تا آنکه در زمان سلطان سلیمان رومیان اراده نمودند که استحکام قلعه داده تصرف در آن
ولایت نمایند چون آن ولایت بولایت شوره گل واقع و قلعه که از توابع چخور سعدست پیوسته است
انبغی حضرت شاه جنت مکان از آن ناپسندیده آمده مانع می‌شدند و چند سال که میانهٔ سلطان سلیمان و شاه جنت
مکان نقار رفته و نزاع درمیان بود چنانچه در صحیفهٔ اول رقم گستر یافته مکرر از در سر قارص فیما بین سپاه

قزلباش و عثمانیه جنگ و جدال وقوع یافته قلعه خراب و ولایتش پایمال سم ستور عساکر جانبین بود
و بعد از آنکه فیما بین آن دو پادشاه ذیجاه رفع غبار کلفت و عناد گشته بوساطت نیک اندیشان مصالحه
وقوع یافت یکی از شرایط صلح آن بود که قلعهٔ قارص در میانه خراب و آن ولایت ویران باشد و احدی بتصرف
تعرض بدان ننمود تا مدتی بر قرار بود قلعه و ولایتش ... مدتی در زمان سلطان مراد خان که مصالحه اختلال
پذیرفت اول نقض عهدی که واقع شد آن بود که رومیان لشکر فرستاده قلعهٔ مذکور را آبادان کردند و رعیت از اطراف
و جوانب ارمنیه آورده در مزارع و مواضع آنجا معمور ساختند و معینی که از پاشایان به سی صد نفر در آن قلعه حاکم
و مستحفظ بودند و تا حال که سنهٔ توی ئیل مطابق خمس عشر و الف است سی سال تمام است که آن قلعه
معمور و آبادان و حاکم نشین است در سنهٔ لوی ئیل اثنی عشر و الف که رایات جهانگشای شاهی بعد از فتح
نسخ و تسخیر قلعهٔ ایروان با جنود در حرکت آمد لشکر اعساکر منصوره بتاخت آن ولایت مامور گشته تمامی مزارع
را باتش بی نیازی سوخته گردید مکنه و رعایای آن ولایت از مسلمانان و ارمنی از اوطان دور افتاده
بعضی را کوچانیده باین طرف آوردند و بعضی دیگر بقید اسر گرفتار آمدند آن ولایت خراب و ویران
گشته احوال مردم قلعه از فقدان ماکولات مختل گشت عثمان پاشا نامی درین هنگام حاکم شده بود
چندگاه در کمال بی سامانی اوقات گذرانید از عسرت و تنگی قلعه را باقیان مستحفظان گذاشته خود
بارض روم رفته و راه آنجا بود از ارض روم مددی بآن مردم نرسید اکثر اوقات بتاخت آن ولایت
و در برهم سور سپاه قزلباش افسرده بود بمرتبه که مردم آنجا اظهار بخلید نموده بحوالی معاودت آمده از لشکر
چخور سعد جنگ گذشت شکست فاحش خورده منتشر از منتشر بر ناشفی و بی سامانی بکمال رسید بقیة السیف راه یافت

وروز بروز این معنی از دیاد می پذیرفت و مردم بموت متوقع میشدند بنجاه شصت نوکری که مانده بودند
و با ملازم و قلیچی و عیال و اطفال دولت سعید نوع منشیدند پنج شش ماه در کمال عسرت روزگار
گذرانیده در اواسط قوی ییل که ایرکوز خان به تاخت و غارت الکاء مخالف و تسخیر قلعه مذکور بیرون
آمد سکنه قلعه بر آسمان گشته بعلت صیانت نفس و اهل و عیال چاره کار منحصر در استیمان دیده دانسته
از ایرکوز خان استمالت یافتند و شعار شلکی سیونی ظاهر ساخته سالما و غانما بیرون آمدند و قلعه
بتصرف منسوبان دولت ابد قرین شاهی در آمده حسب الامر الاعلی به دستور زمان شاه جنت مکان
خراب و ویران شد و یراق قلعه از توپ و ضربزن و تفنگ و حرب و باروط الخ موجود بود بنقل قلعه ایروان
منتقل شده و در روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره خبر فتح قلعه مزبور باردوی معلی رسیده و
شاهی سیونان الکا چند نفری ملازم و نوکر دیوان شده موجب تعیین یافت و جمعی دیگر ملازمت
اختیار نمودند ایرکوز خان نیز از ختم در آن سرحد استقلال یافت و حیثیت تسلط و قبضه از منسوبان
دولت روز افزون شاهی منتزع گردید و در میان قلعه ارض روم نیز از سبب منع لشکر و نیابت سر
چهار دیوار محصوره شهر و قلعه خزینه در کمال وحشت و احتیاط زندگانی میکردند و درین سال مهدیقلی بیک
ولد علیقلی سلطان سعدلو که پدرش همیشه در سلک امرای چخور سعد و حاکم فرمانروا بوده و در زمان
رومیه شعار دولتخواهی پادشاهی روم ظاهر ساخته بآنطرف میل نموده تا غایت در میان رومیه
محل اعتماد است بر شمس معیضای کل شیء یرجع الی اصله بنا بر ارادت و اخلاص جبلی شاهی
سیون شده بیرون آمده منظور مراحم شاهانه گشته و فراخور حال موجب و تیول شفقت شد

گردید ما بین بیگلربیگی چخور سعد ملحقات سرحد قیام نمایند

گفتار در رفتن جهانگیرخان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا از غرجستان بجانب بلخ و بی نیل مقصود باز گشتن و کشته شدن

درین سال که [illegible] ئیل
ترکی مطابق خمس عشر و الف است چون جهانگیرخان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا که در غرجستان اقامت
داشتند همیت نفس رفتن بلخ (خیال) و تسخیر آن ولایت بر ضمیر خود منتکا ساختند و از طوایف اوزبکیه خصیص مردم اینطرف
آب آموی جمعیتی بر ایشان شده باغوای عظمای آنگروه اراده رفتن بلخ در دل ایشان رسوخ یافته باغره
و ازدحام تمام که قریب به دوازده هزار نفر بودند متوجه آنصوب شدند اتالیق نذر محمد سلطان پسر خواهر
تلیم خان که حاکم بلخ بود دروب قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شدند و بیرونیان بمحاصره
پرداختند درین اثنا ولی محمد خان برادر باقیخان که بعد از فوت برادر پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان شده
مسندنشین ملک توران بود بولایت قرشی آمده در اینجا خبر لشکرکشی جهانگیر خان و محاصره بلخ مسموع
او گشت قریب بیست هزار کس که با او بودند بالتمام بسرداری محمد باقی قلماق و شغال میرزا و قوری
میرزا بمدد اهل آنگروه فرستاده و انجماعت از گذر ترمد از آب جیحون گذشته باینطرف آمدند
جهانگیر خان و یار محمد میرزا از آمدن لشکر ماوراءالنهر خبردار گشته دست از محاصره باز داشتند
و عزم باستقبال آنگروه شتافتند چون بعد مسافت بقرب انجامیده تقارب فئتین دست داد
تخت شغال میرزا و قوری میرزا ایا با پانصد کس از جرگان بهادر پیش رانده بمقدمه الجیش جیبو جهانگیرخان
نزدیک شدند از اینطرف نیز بهادران جنگ آزمای عازم نبرد گشته یک حمله کردند که بیچ چپ
تیز گرد رسانیده دمار از نهاد آن گروه بر آوردند اکثر جرگان طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند

آوازه تسلط و اقتدار جنود جهانگیر خان باطراف و جوانب رسید جمعی کثیر از طوایف اوزبکیه روی
بجانب او آوردند جهانگیر خان را جمعیت تمام فراهم آمده امرای ماوراء النهر علیه از ازدحام جنود جهانگیر خان را
معلوم نمود خوف و هراس بر ایشان مستولی گردید جهت رعایت حزم در محلی که فرود آمده بودند
بگرد خندق پرداخته یکطرف آن چمن را حصار جنود گردانیده و پیش روی جنود را چپر استوار
کردند و در جنگ کردن چند متامل گشته احتیاط تمام مینمودند و این معنی موجب دلیری و غرور مردم
جهانگیر خان گشته در محلی مناسب عبور نموده طرح جنگ انداخته در میانه قوم اوزبک سوی
اشجع قوم دیگر را فیر سد که بر تمامی لشکر تفوق و برتری داشت چو یدوکال مرتبه شجاعت میانه اوزبکیه یکتا برتبت
کاردیو که نبرد با شمشیر برهنه تا صف سپاه مخالف تاخته دو سه کار نمایان کرده باز گردید و بهادران
در خدمت جهانگیر خان بودند گاهی از مقوله حکایات بمیان آورده در بزرگی یار محمد میرزا سخن داشتند
و مشار الیه فی الواقع جوانی دلیر و بهادر مردانه بود از خجالت و غیرت نفس با طعن حاسدان نوعی
از قاعده یکه تازان اوزبکیه اراده یکه تازی کرده بمیل با شمشیر آخته بر صف سپاه مخالف تاخته
دلیران از جنگ و رهت حمر و خندق اسب انداخته چند کس را زخمی ساخت در حین مراجعت
مشاهده نمود که شخصی از پیادگان سپاه مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد یار محمد میرزا عنان
مرکب بطرف او گردانیده خواست که بضرب شمشیر او را از پای در آرد چون بارگی عرش
از تک و دو باز مانده بود از طرف دیگر بیدق اندازی پیاده بقصد او تفنگ را آتش داد و گلوله
بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب بسر در آمد و از بارگی جدا شده بعضی نقل نمودند که زین اسبش

در حین

در حین جهانیدن از خندق گردیده او بر زمین افتاد و علی ای التقدیرین پیادها خود را بر سر او انداخته
دستگیر کردند و چون صف سپاه جهانگیر خان دورتر بود او بی محابا پیش رانده بود مددی باو نرسید
محمد باقی قلماق و امرای اوزبکیه مصلحت ندیدند که او را زنده نزد ولی محمد خان برند همان دم بتعجیل بردار کشیدند
و چون بمقتضیه اقتداری کشته شدن یار محمد میرزا بر لشکریان جهانگیر خان معلوم شد پای ثبات
و قرارشان سستی پذیرفته دست از کارزار کشیدند و تفرقه و پراکندگی بحال ایشان راه یافت
شیر افکن میرزا با فوجی از آن گروه بطرف بدخشان مدد رفت جمعی دیگر محمد سلیم سلطان را برداشته
بطرف دیگر رفتند و مآل حال او معلوم نشد جهانگیر خان از شعبده بازی چرخ لعبت باز متحیر و سراسیمه گشته
با سه هزار کس باو مانده بودند عنان بطرف غرجستان منعطف گردانید و چون در خانه مشیت
ایزدی انتظام مهام جهانگیر خان نگاشته کلک تقدیر نشده بود او را در صفت شکست عظیم
روی داده بی جنگ و خونریزی سلک جمعیت او از هم پاشیده و فتح و ظفر قرین حال لشکر
ماوراء النهر گشت و چون این خبر بهجت اثر بولی محمد خان رسید با جنود شگفتگی و سپاه سرور
از آب عبور کرده لشکر بارز را بتاخت خراسان مامور ساخت

چون سپاه اوزبک

عازم تاخت خراسان شدند اکثر ایشان بطرف ماروچاق و بادغیس در حرکت آمده تا هزار
سه هزار کس بطرف مرو فرستاده آن ولایت را تاخته از زاد و چهارپا چیزی از ذلیت غور نماند
و الحق بطرف ماروچاق و بادغیس رفتند بقلعه چوخی خان رسیده سه روز در پای آن قلعه توقف

نموده‌اند حوض خان آب انبار است که عبدالله خان در سر راه بادغیس و هرات ترتیب داده و الحال حصاری بر دور آن ساخته‌اند
و یکی از ملازمان بیگلربیگی هرات با چند نفر از سپاهیان و تفنگچیان بمحافظت آن قیام دارند و بهادران اوزبکیه متوجه حصار
شده جمعی را بتاخت زور آباد و جمعی را بسر الوسات و خیلات بادغیس فرستادند و حسین خان امیرالامرای خراسان
بیشتر از وصول اوزبکیه خبردار گشته بکس باطراف و جوانب فرستاده که سپاهی مال خود را بجاهای دور دست کشند
و تفنگچی بسیار بقلعه‌ها در آمده مهیا و آماده باشند و خود نیز بجمعیت لشکر و سامان و سرانجام مهم افواج لشکر اوزبک پرداخت
که بدانچه صلاح دولت قاهره باشد عمل نماید و در این اثنا از اقبال بیزوال شاهی بلکه محض لطف الهی برفی عظیم باریده جنود ظلمها
با غنایم بسیار رسیده بنوعی سرما اشتداد یافت که سپاهیان را دست از کار و کار از دست رفته بجز بازگشتن چاره نیافته بسیاری
از یتاقدالان اوزبکیه در صحرای بادغیس در زیر برف مانده از سرما هلاک شدند و اوزبکیه بعد از وقوع این حال مضطرب الاحوال
از پای حصار حوض خان کوچ کرده بعضی اموال که از هر طرف جمع کرده بودند چون بردن متعذر بود تمامی انداخته روانه شدند
و در وقت مراجعت قراقورخان ولد حسین خان که در قلعه مار و چاق بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاده در بالای مرغاب
بفوج اوزبکیه دوچار شده جنگهای مردانه کرده هشتاد نفر را بقتل آورده و لشکری که ببر رفته بودند اطراف و جوانب مرو را
تاخته از اموال و اسباب و مواشی غنایم برداشته بطرف چهارجوی نهادند و بکتاش خان آنجا بود حاکم مرو با پانصد نفر از مردم خود
در قلعه و لکه گشته خود بانگهداری و دویست کس از غازیان جلادت نشان در عقب آن گروه بحرکت آمده با پانصد کس از آنقدر لشکر
کرده هر کس دیگر با او بود چون سپاهی سپاه اوزبکیه فوج فوج علم بر سر حال انداخته میبردند نمایان شدند از آنجمله پنج نفر که همه
المجنون بودند دلیرانه خود را برایشان زده اکثر آن قوم را متفرق و پراکنده ساخته وقت جنگ و صف آرایی نماندند و اکثر منهزم گشته
راه گریز پیش گرفتند سرداران و بهادران نامی با چهارصد و پنجاه نفر از میان اموال طرفی بیرون آمده در یک طرف صف کشیده

مستعد محاربه شدند در این اثنا بکتاش خان خود بمعرکه رسیده فیما بین جنگی بصورت بهادران اوزبکیه را قطار و جنگ
با غازیان جنگهای مردانه کرده بقیة السیف طاقت محاربه در خود ندیده عنان از قتال و جدال پیچیدند و قطع نظر از اموال
و اسباب طالانی کرده سعی نمودند که بسلامت بیرون روند بکتاش خان بی‌محابا وقت دوغه کار دست از تعاقب باز داشته
بضبط اموال پرداخت و در این معرکه ما موازی چهارصد نفر از جنود اوزبکیه بقتل رسیده و بعضی گرفتار گشتند بقیة السیف جان بدر برده
بتاریخ روز چهارشنبه غره شهر ذی قعده الحرام ملازم بکتاش خان در پای قلعه شاهی باردوی کیهان پوی رسیده بخبر اوزبکیه گردان
معرکه گرفتار شده بود آورده حقیقت جنگی که بکتاش خان با ایشان کرده و واقع شده بود نقل نمود گفت که سیصد نفر مقتول شده و نیز
گرفتار شده‌اند بکتاش خان بسر دی باقبال شاهی بظفر و منصور بر و آمده و اموال و اسباب طالانی را آورده بصاحبان رسانید و از جمله
گرفتاران دوازده نفر سپاه ذبایی را معه چند نفر از علایان که در آن اوزبکیه آمده بودند بدرگاه معلی ارسال داشته
و از نوادر حالات آنکه چون ملازمان بکتاش خان او را بکابل آورده نقل رسیده بجهت حسن خدمت حانی نه قبق اوزبکیه
دست خود را گشوده دو نفر دیگر را که دو شاخه داشته برقابت اخلاص کرده باعلام خبر از جان گذشته ملازم خان که بابای تنگی
کشیده آن بیچاره را بقتل آورده و دو نفر دیگر را خبردار کرده سایر اوزبکان را اخلاص کرده بعزم فرار خود را بگوشه بیابان
بکتاش خان که اندک جمعی رفته بودند از این حال آگاه گشته بر سر ایشان آمده مردم موضع ذیبه جلال الخیر دار کرده اندر در صحرا و جبال بجستجو در آمده
هفت نفر را بدست در آوردند و چند نفر دیگر که در صحراها خزیده بودند بدست در نیامدند و چند نفر را که باردوی معلی آوردند
بهادران نامی بودند فرمان قضا نفاذ شاهی بخلاف عادت مقرره گرفتاران نافذ شده بود بجانبخشی ایشان مهمات و
از ایشان صدور یافته بود در باب ایشان فرمان داد و محافظت جابلار سپردند یکی از ایشان جولای بکو بسر خویش خانه بود که خود
ملتجی شده بود و بدست کسان بیمجو کشته گردید و اوراقیل آورده متعاد مبالغه بسیار نموده بذات تعالی قسم میداد که مرا ایشان

ملحق سازند مبالغه بسیار بعمل آمده بیاران ملحق شد الکنون جواد تیکو خرام قلم عنان بصوب ذکر
قلعه شمالی و وقایعی که در آن حین روی داده انعطاف میدهد

قبل این همت گمارش یافت

که عساکر اقبال شاهی و مبارزان موکب پادشاهی از اطراف شهر و قلعه شمالی محیط گشته از همه
طرف سیبها پیش بردند و حوالی آن ترتیب داده سیبها متصل بودند و از سلب تفنگهای بی منع قلعه
کوب رخنها در باره و بروج پدید آمده و نقبها از خندق گذشته بزیر باره رسید و هر چند زمره
سپه مخالف بر روی کشیده آثار جلادت بظهور آورده در لوازم قلعه داری باقصی الغایت کوشیدند
اثری بر آنها مترتب نگشته تسلط و اقتدار عساکر ظفر شعار روز بروز ظاهر شدن گرفت
و تزلزل در بنیان ثبات و قرار زمره مذبور پدید آمده قوت مصادمه و مجادله ضعف و سستی پذیرفت
و اسباب بود باش از دست بهم داده جنود ظفر ورود منتظر امر پادشاهی بودند و حضرت اعلی
باآنکه در بدایت حال حجت را بقوم تمام نموده طریق استیمان از آن جانب مسدود شده بود از وفور
مراحم و الطاف جبلی احتراز از سفک دماء و هتک عرض و نفوس خلایق نموده بالطبع رضا نمیدادند
که قلعه بیورش و قهر و غلبه مفتوح گردد چه در آن صورت سپاه بیباک در بازار گیر و دار سپاهی
و رعیت و گنهکار و بیگناه یک نوع خریدارند از قتل و غارت منع نمودن خلاف قاعده قلعه
گیری و آیین کشورگشایی بل متعذر و غیر مقدور است و در هجوم عامه جنگ و در یک شعله قهر
میسوزند منتظر بودند که شاید از تنبیه دیگر بصورت میسر گردد و امرا و سرداران سپاهی امروز اشاره

علی

عالی مبین امر کثرة الجراحات و دلیری نمودند در روز پنجشنبه هفتم شهر صفر در سیبه قرچقای بیک
چند نفر از غلامان فرصت یافته از برجی که بضرب توپ ویرانی یافته رخنها پدید آمده بود بالا دویدند
و جنود منصوره تصور یورش کرده از آن سیبه هجوم آوردند قرچقای بیک واقف گشته از خوف
عتاب حضرت مانع مردم گشت و کسان فرستاده جمعی را که از برج مابین فیه داخل حصار شده
بودند باز گردانید و در بین آمد و رفت چند کس خوب از عساکر منصوره ضایع شدند چون اساس
عمر و دولت الطایفه نزدیک به انهدام گشته بحکمت بالغه الهی اقتضای آن نموده بود که احوال
آن شهر و قلعه از سپاهی و رعیت اختلال عظیم پذیرفته دقیقه از دقایق قتل و غارت فرو گذاشت نشود
در کمال بدیهه و تامل که درین باب بظهور می آمد اصلا سبب تدبیر مانع تیر تقدیر نتوانست شد و حکم
مقدر الهی بود بی اختیار بحیز ظهور آمد متین انفعال اگر در روز پنجشنبه بیست و ششم ماه مزبور که تخمینا چهار
ساعت از روز گذشته یکصد نفر از محصوران که از شدت قلعه داری بجان آمده بودند از برجی که
در مقابل سیبه ذوالفقار خان بود پایین آمده اظهار نمودند که درین برج بغیر از ما دو کس دیگری نبود و الحال
برج از حارسان و نگهبانان خالیست و اگر اراده صعود داشته باشید مانعی نیست از علامات ادبار
و نحوست برگشتگی الطایفه در آن چند روز در پهلوی همان برج چند ذرعه از دیوار قلعه بی مدد توپ
فرو ریخته رخنها پدید آمده بود و ملازمان ذوالفقار خان بی مدد تو اطلاع و رخصت او فرصت را از دست
نداده تجربه کار رفتها معلم تقدیر از آن رخنها بالا دویده قریب بیکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند
که ذوالفقار خان آگاه گردیده دانست که اگر تعلل واقع شود الحال جمعیت در معرض تلف اند مردم شهر و قلعه نیز

واقف گشته سپر ممانعت بر روی کشیده بودند و آتش محاربه اشتعال پذیرفته بار لشکریان خود را رخصت داده خود بر بالای
برج و باره برآمده نقاره و نفیر جلوریز در آورد و چون غلغله سپاه بگوش قزلباشیه بیک رسید متحیر شد که مردم ذوالفقارخان
بشهر در آمده اند و از بیم توقف نیاورده علما را رخصت یورش داد آن گروه برجی که توپ خراب کرده بودند در آن
بود هجوم نمودند او از گرنای و صدای کورکه و کوس در گنبد آبنوس تجدید غلغله کبر و دار دلیران قلعه‌گشا اشوب رستخیز را
در عرصه غبرا انداخت و مطاوف جوانب خبر رسید هر کس از اعداء و عساکر در اطراف سیبه داشت متکی یورش نموده
بشهر فرو ریخته شد و میتاب صدمه افواج قاهره نیاورده خود را از برج و باره بشهر انداخته در خانها متواری
میشدند تا ساعت بیست نفر گرفتار آمده بدیگران ملحق گشتند مجملا بطریقه الیغی قریب دو هزار نفر بقتل آمده اموال
و اسباب نهب و غارت و تاراج یافت و تمامت شهر شماخی بجاروب حادثه رفته شد و آسیبی از این یورش بعساکر ظفر
مآثر نرسید و زیاده از چهار نفر ضایع نشدند اما الله وردیخان دفورجی باشی و جمعی که در طرف سال محاربی بقلعه بالا
داشتند چون حاکم قلعه و عظمای رومیه محاربت آن کرده از جهاد بر بیان نشسته سعی موفور بظهور آوردند و جوانان کارزار
از طرف مرت علاوه ززخم تفنگ انطانید با بود شده بودند برجهای رفیع عالی الاساس که در انطرف بود مضبوط چنان
شده بود که صعود بر آنها ممکن نباشد بنابر فرمان عقل دور اندیش پای اراده استاده همایون جواب عرض کرده در آن روز
از موقف خود حرکت نکرده و احمد پاشا و آقایان عظمای رومی که در قلعه بالا بودند بعد از آنکه شهر و قلعه پایین از دست رفته
از شهر در قلعه داری مجد ساعی گشتند اما حرکه المذبوحی بود که بخشش روز گردیده اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب
زیرا که جمعی که از جنود نصرت شعار بشهر در آمده بودند از خانه بخانه سوراخ کرده نقبها بزیر برج و باره قلعه بالا که فاصله بین القلعتین
بود رسانیده منهدم ساختند و فوج جانی غلام بملاحظه سنگ و تمامی شب و روز قرار و آرام گرفته سیبه خود را بخندق رسانیده

ازمیان خندق در کمیت راهی سرپوشیده سرانجام داده بزیر برج رفیعی که از غایت ارتفاع سر بقبه جوزا افراخته بود
در آمدند و زیر برج را از دو سو خالی کردند و توپچیان صاعقه فعل متواتر توپ می انداختند تا آنکه آنچه باز کرده بودند برج
بضرب توپ و زور نقب طرفچنان شده بود که آسمان بر آن صعود توان نمود روز پنجم جمعی پنجاه نفر از جوانان جان نثار
و دلیران معرکه کارزار که ایثار نقد جان در شاهراه بندگی اعلی مراتب اخلاص شمرده دانسته قدم بر پایه دلیری
نهاده سپرها بر دوش افکنده رو به جلادت بر برج آوردند و مبارزان رومی که بجای آن برج را ملتزم حیات شده
بودند توپ و تفنگ و سنگ و قطار و رها نظر و بر اکثر هیئات بازی که بجهت چنین روزی ساخته و پرداخته بودند بر مثال تگرگ انداختند
کار از اثر باد برف در توپچیان بر نخشید و پردلان لشکر فارس علازمان الله وردیخان میر آخور باشی خود جنگ اطلاع نهاده داد دلیری
و دلاوری داده مجملا در آن روز از نوایر محاربه نوعی افروخته گشت که جان بر دلان سمندر وار در آن آتش غوطه مخور ده جنگ
نجاعان رومی در مدافعه اشتعال آن شعله خیره کوشیده مبارزان جنود اقبال قدم مردانگی محکم نهاده زد و خورد مردانه کردند
تا آنکه نیروی اقبال بی زوال شاهی که نمونه از الطاف الهیت چند نفر از قورچیان تفنگچی آختر سپرها بر افراخته خود را بجوانان
که بود بر بالای برج انداخته باد و مبارزمان برج دست و گریبان شدند و میان بالاخره حاجز آمد و برج را که شماتین آنجا
و از در و بام خانها خاز نهار آهنگ گریختند و غازیان بر بالای برج در مقابل رومی خود جایی ساخته سپر گونه ترتیب داده
دفع مکافات خصم از خود میکردند هر چند رومیه سعی میکردند که قزلباشان را از برج دور کنند صورت نیافت هر مرتبه از زور و جریان
جوانان دلیرش دکان ملحق شده ساعت بساعت قوت و قدرت ایشان زیاده میشد تا آنکه متعلق برج را متصرف شدند
و بملاحظه آنکه مبادا اعوان و اموال رومیه بغارت رود از برج داخل قلعه نشدند و رومیه را از مشاهده این حال دست
از کار مانده از محاربه و مصادمه پشیمان شده آمده التماس کردند که قلعه را از دست نرفته دیگر مقاومت مقدور ایشان نیست ترک محاربه و اهتمام

بیغا نموده گردن رضا بقضای کردگار داده از برجها پایین آمدند احمد پاشا هر چند مولانا بیگی را بمجادله ترغیب نمود ان طایفه بجنگ اقدام
در مانده طاقت اعراض او نیاوردند و سید محمد مصطفوی الاعجال کس نزد الله وردی خان فرستاده طلب عفو و امان کرد او با چند
با چند نفر از ملازمان خاصه یکبارگان که همراه داشت بر بام کوشکی که قدیماً مسکن سلاطین بوده بر آمده تیر و تفنگ بقصد جنگیان غلامان
می انداختند و در لوازم کارزار سعی و کوشش نفس را بظهور می آوردند تا آنکه مردم او نیز ستوه آمده ترک جنگ کرده خود چون
اول حال بر او مصالحه و مداهنه نجیده بود تا قوت و قدرت داشتند و خود در گرد [illegible] القولی از احمد پاشا نقل میکرد که یک غلامی
داشتم زرخریده که از جانب جهاد و ادب هر کس با من جوان تکلم میشد و در میدان که با من بود انواع خدمتکاری در جان [illegible]
از دو سه دوره ملازمت مینمودند و در وقتی که قزلباش بر برج [illegible] کشیده مردم از قلعه داری پابوس شدند من غلام دو قبضه تفنگ در دست
داشتیم او بر میکرد و من می انداختم چون لحظه بر آمد روی بمن آورده گفت ای احمد پاشا عجب از خود منی است که
خود را بیهوده بجنگ میداری و در معرض تلف می آری قوم ترک جنگ کرده رضا بقضا داده اند ترا بار و دیگر چه میسر است از ما
دو کس چه خیزد و چه [illegible] شب را غنیمت شمار تا بنشینیم فردا از روز دیگر چه میرسد این سخن گفت و روی از من گردانید هر چند تفنگی را که
داده بودم پس کرده طلب داشتم نداد چون دیدم که غلام جان [illegible] از خود بر من خیره شده و زمان [illegible] حیران کار زمانه نظر کرده
داشتم که او بار روی بالا آورده [illegible] باقصا بر عنوان آمد با قدر بر عنوان اوخت [illegible] که در دست داشتم انداخته جان
بقضای آسمانی دادم و خود بخود [illegible] قزلباش که بر برج بر آمده بودند بآواز بلند گفتم که دست از حرب و قتال باز دارید که ما ترک
قلعه داری کردیم قلعه بحضرت شاه تعلق دارد مجملا احمد پاشا با یک تیر در کنج قدرت خود داشت که قزلباش آمده
و غارتیان [illegible] کرده بکمان می [illegible] القصه پاشا مذکور با [illegible] وردی خان فرستاده التماس نمود که مرا از دست تعرض
لشکریان از قلعه کشیده واری که فردا آنچه رضای خاطر اشرف باشد در آن [illegible] الله وردی خان و قورچی باشی جهت

بعضی

بعرض اشرف رسانیده حکم شد که در آن شب احدی متعرض قلعه نگردد اما از هر طرف پاس دارند که شخصی در ظلمت لیل از قلعه بیرون
نتواند رفت صبح روز [illegible] که چهارشنبه دوم شهر ربیع الاول بود صبا نسمات از طرف [illegible] فتح و فیروزی وزیدن گرفت حاجب
بارگاه معلی حسب الامر الاعلی مجلس عالی شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه آراسته حضرت اعلی سپاس و شکرگزاری عطاهای ایزدی بجای
آورده بانواع جهات ظاهری و باطنی که با مبدء فیاض دارند بر سریر دولت و اقبال قرار گرفته نقارهای شادمانی در اردوی همایون
بنوازش در آوردند و [illegible] بیگ [illegible] بضبط قلعه و محافظت دروازها مأمور گشته حسین بیگ [illegible] ذوالقدر را بطلب
احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادر و پسر کوچک او که محرک طرفه فساد بود و کوچک حسن و [illegible] را طلب فرمودند احمد پاشا آزادی نطق
بجای [illegible] بود که از [illegible] اولی [illegible] مستعد [illegible] عبادات [illegible] بیگانگی دخول
مجلس [illegible] که یکی از ملازمان [illegible] آمده بود [illegible] از برای خود ساختند حضرت [illegible] او را [illegible]
بخشیده طلب [illegible] احمد پاشا [illegible] آمده [illegible] مقیم [illegible] چون [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] حضرت [illegible] با وجود کمال قهر و غضب که [illegible] در طبیعت [illegible] بود [illegible]
[illegible] آخر الامر [illegible] شمس الدین پاشا [illegible] خطاب [illegible] نهاده [illegible]
[illegible] بنوعی [illegible] شمس الدین پاشا خطاب کرده که قوم را [illegible] حضرت [illegible]
کرده [illegible] خود [illegible] گردی و قوم را [illegible] دعوی ولایت [illegible]
کرده [illegible] این خبر رسید که جنود قزلباش بر این قلعه فرود [illegible] ملک [illegible] بیگ [illegible] که [illegible]
در بارگاه معلی [illegible] شمس الدین پاشا [illegible] بود [illegible] خانه [illegible] چون دعوی ولایت [illegible]
که میکردی دروغ بود و وعده نصرت که بقوم میدادی بر عکس نتیجه داد بعد از این [illegible] مطلوب [illegible]

برهان او را گرد و مو بهار الکندن گرفت و بکسر مواز و فاحت نامرعی گشت و آتش خشم شهریاری شعله باد و مبرم
زبانه کشید و جواب سابت و عقوبت گوناگون انتقامی بدیرفت مجملا شمس الدین شاه برادرش که مهر کوچک بود و دیگر
مبارک اشرف اوله ارکان ناهنجار و سخنان ستیزانه ناهموار ایشان بعتاب بکدر و خشم آلوده بود مورد قهر و غضب گشته بانواع عقوبات
معذب گردید بعد از خراب البصره بار و بازار برده قطعه قطعه کردند و مردم را نام یحیی شیروانی الاصل در میان روم
نشو و نما یافته از جمله معتبران شده خود را از شجاعان روزگار و تیرانداز نامدار شمرده بر مرتیری از سهام نام خود کوشته بود
و ملازمان موکب اقبال می انداخت و بر او انگشت خود را میشود و یکی از ملازمان درگاه که برادرش بزخم تیر او مقتول شده بود
بقصاص خون برادر استدعای قتل او کرده و همانساعت نظر و زیر آن ... بیاده محبوب خود را پیدا و نیز ارسنت
رسانید چون و رو بر اگرچه خود مستحق قتل و سیاست شده بودند اما بخاطر اشرف رسید که اکباعت قطع تعلق از اموال قطعی
خود کرده در سبیل خونبها بغارزمان داده بعد از اتصال مطلق العنان بوده هرکس بهر طرف خواهد رود و همکی اکفات مطلوع مو
قبول المعنی نموده یکی از جمله مصوران برادر خواجه حسام الدین کیلانی وزیر خان احمد حاکم گیلان بود و در گیلان منصب ... داشتی
کری او و ... وقتی که خان احمد از گیلان بشیروان آمده از انجا بروم رفت او در شیروان توقف نموده بهمان نام او ...
میخواندند و از شرارت و بدنفسی در میان رومیان بکنجکاوی و کاردانی معروف ... بود و خاطر انور از حسام الدین و برادران
او که باعث فساد گیلان و عصیان خان احمد و بروم رفتن او بودند منحرف بود و چنانچه خواجه شمس الدین نام یک برادر او در ...
معروض تیغ یاسا گردیده بود در ایام محاصره قلعه دولتخواه در رومیان ... بود و بعد از فتح قلعه که بیلا اشرف ...
زبانی و سخنان دروغ ... اظهار کفایت در دیوان نموده متقبل شد که از غنایم و اموال اهل قلعه مبلغی خطیر بعمل
... خود را چند روزی از جمله ... پادشاهی ... در اول حال ... هزار تومان شرعی ...

بهمان آورده هرچند بر ضمیر انور که مملکت صیانت دار الغرب ... کار ... ظاهر بود که سخنان او از حلیه صدق عاری است و اعتماد را
نشاید بمقتضی وقت و ظهور عیار کار او ملتفت آغاز نهاده بخلع فاخره سرافراز و بمنصب وزارت گیلان بلکه صاحبان و عاملان آن
خوش وقت گردانیدند و او دفترداران بدو سپرده آورده اسامی لشکر را که در حین محاصره محصور گشته بودند از روی دفتر علوفه
و تحاریر نقد گرفته هر کس خواه در حیات بوده و خواه مقتول و متوفی شده زیاده از وضع و قدرت ... قسم کرد که از ورثه متوفی و مقتولان
بازیافت نموده و جمعی دیگر با تهمت جمعی از کدخدایان و بکلی نامی که بارومیه موافقت نموده در قلعه با ایشان محصور گشته بودند بر بستم ترجمان
و مال اهالی بر قسم مرآورده مع هذا المجموع زیاده از سی هزار تومان شد بالجمله آن مبلغ در میانه قورچیان و غلامان و ملازمان درگاه
و تفنگچیان که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم و هرجا که ... سپرده گفت انجه رقم شده بوصول رسانند و هرکس از آن کم زیاده
تحصیل شده ... موافق حساب ... چند روزی در میانه ... بود
و بازار اخذ و جرگم ... از چند ... که فی الجمله سامانی داشتند و چندی ترجمان صورت ... از بار بر مردم بعضی ...
و ربع بعمل آمده و از سید مقتولان و متوفیات قبلی بوصول رسید چنانچه از کل اموال قلعه پنج هزار تومان ...
چون کردار و گفتار قورچیان ... حق ...
سابق و لاحق با خود و گرفتار گشته محصلان سپردند بعد از مصادره و مواخذه اظهار نمود که اموال بسیار و دفینه بسیار در کیلان
دارم محصلان او را بکیلان برده بقید ... سخنانش کاذب بود و بهانه های لاطائل می آورد روزی بهانه
وضو ساختن بکنار آب سفید رود رفت و بعزم فرار خود در آب انداخت که شناور برون برد ...
بعد از سعی بسیار غریق بحر فنا گشت سبحان الله ... چون درانتهای
گزارش فتح قلعه بود ... مناسب ... معلوم ... بسعادت

و ترتیب مصاهرت شاملی برافراشت و آخر به قورچی باشیگری یا منصب سپرده چند روزی مهمان او بود بعد از آن با جمعی از نوکران
و بعضی از اموال و اسباب خود روی به قلعه قهقهه گذاشتند مدتی در قلعه بود دیگر خبری از او نیامد از جمله محصوران چند نفر از اهالی
شیروان بودند که در زمان رومیه تربیت یافته در سلک علما و ارباب عمایم منسلک بودند مصالح ملکی اقتضای آن کرد که ایشان را
بنابر اطمینان قلوب و آرامیدگی خاطر سایر الناس که سالها با آن طایفه آمیخته اظهار دولتخواهی کرده بودند مشمول عنایت و الطاف
بوده در آن وقت تعرضی به ایشان نرود و چند نفر از ایشان را امور [illegible] رسانیده بهر یک شغلی و سیورغالی مرحمت کرده مقرر فرمودند
که پسران و برادران ایشان در سلک ملازمان رکاب اقدس منسلک بوده به عراق آیند اما حکام کرام بتدریج ولایت شیروان را به اهتمام
[illegible] از وجود ایشان پرداختند و سایر لشکر باز چون اهالی شیروان با ایشان آمیزش نموده هر یک بجمعی [illegible] و منتسب سلسله [illegible]
قرار یافت که با اهالی شیروان [illegible] و در راحت [illegible] قوم بود نموده هر کس از اطراف خواهند میل کردند اهالی شیروان
که تهمت زده موافقت و هواخواهی رومیان بودند در این وقت سعی می‌نمودند که ساحت ذمه خود را از شوایب عناد این گروه [illegible]
کرده صلاح حال خود در افنا و اعدام آن طایفه دیده در مخالفت رومیه شاملی سعی بلیغ [illegible] و جمعی را رفیق [illegible] بار
عدم گردانیده [illegible] عمل را به انجام آوردند و از آن طایفه در دیار شیروان [illegible] مگر قلیلی از [illegible] و مردم
بی نام و نشان که [illegible] ایشان نجات یافته [illegible] ذوالفقار خان و [illegible]
بشامت آن گرفتار آمد شرح واقعه آنکه در زمانی که رستم خان برادر بزرگتر او [illegible] امرای [illegible] توقف
در یورت و مقام خود نیاورده با برادران و اتباع از آب کر عبور نموده به شیروان رفت و برومیان توسل جسته [illegible] در آن
دیار بسر بردند و عاقبت رومیه با ایشان بدظن شده دفع [illegible] رستم خان را با یکدو برادر و اتباع به قتل آوردند
و فرهاد خان که برادر کوچکتر رستم خان بود با ذوالفقار خان و الوند سلطان برادر کوچکتر از میانه رومیه فرار نموده به آذربایجان

آمدند

آمدند چون سریر سلطنت ایران از جلوس همایون شاهی زیب و زینت یافته ترکمانان قزلباش بجزا و سزا رسیده آشوب مملکت روی
بآرمیدگی آورده بود و ایشان [illegible] اطمینان یافته به پایه سریر اعلی آمدند و در ملازمت اشرف به مرتبه علیا ترقی کردند برخی از
احوال برادران در محل خود رقم زده کلک بیان گشته [illegible] ایشان با دو همشیره رستم خان و دیگر خدمه و اتباع در شیروان
بدست رومیه گرفتار آمدند بعضی از اعیان رومیه بنابر ادعای [illegible] و حفظ [illegible] آن سلسله مخدرات را بحباله نکاح در آورده
بودند و درین چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث بهم رسیده بود و در حین فتح قلعه که حکومت شیروان به ذوالفقار خان
تعلق گرفت شوهران و اولاد مخدرات مذکوره با استظهار قرابت نسبی و سببی به ذوالفقار خان توسل جسته در حفظ حال خود
و صیانت ناموس اهل و عیال که بر او لازم بود نمودند حضرت اعلی شاهی که ازین مقدمه آگاه بودند بنابر رعایت جانب ذوالفقار خان
و حفظ ناموس آن سلسله اشاره فرمودند که عفایف مذکوره با شوهران و اولاد و تبعه ایشان در کنف حمایت و رعایت ذوالفقار خان
آسوده احدی متعرض حال آن طایفه نگردد چنانچه مبلغی که قورچی باشی [illegible] قسم کرده داخل ارباب جرایم رومیه بوده
به ذوالفقار خان گذشت که [illegible] بخانه ایشان نرود مشارالیه [illegible] نام نهاده از عاقبت این امر
شنیع نیندیشیده آن هر سه عفیفه را با شوهران و فرزندان ذکور و اناث و دامادان و خدمه که قریب [illegible] نفر بودند
هفت نفر بودند علی اختلاف القولین در [illegible] حضرت [illegible] بدین فعل مذموم ارتکاب [illegible] نموده [illegible] علامت [illegible]
چون قطع ذوالارحام [illegible] قتل عورات مظلومه [illegible] بی‌گناه نموده منتقم حقیقی [illegible] قطع [illegible]
و از عمر و دولت برخورداری ندیده شرح این [illegible] تحریر یابد [illegible] بعد از این قضایا ممالک شیروان به امرای عظام [illegible]
امارت [illegible] و سایر [illegible] سلطان [illegible] در آن [illegible] بوده
سایر مردم که [illegible] بوده [illegible] ذوالفقار خان در ساحت [illegible] رفته [illegible]

و باره پرداخته شهباز همت بر بام مسند ورود ساخت و موکب جاه بفال الاذان یورت کوچ فرموده بجهت گرمی هوا بجانب ییلاق
شماخی در حرکت آمدند و چندگاه در قلل جبال و منازل دلگشا و مرغزارهای مرغوب چشمهای خوشگوار بخرمی و فرخندگی گذرانیدند امرا
و اردو و حکام شروان و گرجستان چنانکه در درگاه معلی بودند و بعضی که در بتوقف اظهار اخلاص نموده کسان خود را با پیشکش و تحف
معتبر فرستاده بودند بخلاع فاخره و انعامات وافره نواخته جهت رستم خان و الی گرجستان نیز برکات لایق ارسال داشتند و چون خان
معصوم خان والی طبرسان ازان حرکت ناهنجار که بجهت از اردوی همایون فرار نموده و خدعه آلوده بود و بغرور اطمینان تمام
و توقف موکب جاه گشا در انجا موجب تقسیم و تزلزل احوال مردم طبرسان بود حضرت سلطان جهت تسلیه خاطر او محمد صالح بیگ [illegible] را
با خلاع فاخره و عطایا نزد او فرستاده و او را بشفقتهای خاص اختصاص داده و نوید این مژده والا تسلی بخش خاطر والی طبرسان گشته
بدین عطیه ارجمند بین الاقران سربلند گردیده و در عرض چند روز بعضی از مخصوصان حرم خود را بخدمتگاری سرادق اقبال فرستاده
مجددا در سلک دولتخواهان بارگاه سلطنت انتظام یافت

چون خاطر خطیر از انتظام مهام شروان و گرجستان

فراغت یافت عزم مراجعت مصمم گردید علیجان بیگ حاکم قنبره را حکم شد که پل [illegible] بر زنجیر بر رود [illegible] و متوجه انجا گردیدند
در اندک روزی جسری در کمال استحکام ترتیب داده بعد از ترتیب جسر کوس مراجعت بلند آوازه گشته از آب عبور فرمودند
و از الکای [illegible] در [illegible] دار السلطنه تبریز نزول نموده امرا و ارکان دولت با عروق اردوی همایون را از راه ابهر [illegible]
فرموده خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان و مخصوصان بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه بدار الارشاد اردبیل
تشریف برده در ان مکان ملایک مطاف جبین عبودیت بخاک سوده بعد از مراسم شکرگزاری و عواطف [illegible] چند روز بطوف
و زیارت قیام نموده از انجا بفیروزی و اقبال بدار السلطنه تبریز رسیده باردوی ظفر قرین ملحق گردیدند و چند روز در اوقات

گرامی

گرامی صرف انجاح مطالب و اسعاف مآرب امرا و اعیان آذربایجان و نظم و نسق امور سرحد فرموده ایلچیان و رسولان که
از جانب مرزبان حاکم جزیره و دیگر باخان و سایر امرای اکراد که بجهت تهنیت فتح شروان پیشتر بسعادت آستان بوس رسیده
بودند بخلاع فاخره و نوازشات ملوکانه مفتخر گردانید و بعضی الزام رخصت معاودت دادند چون سلطنت پناه خان دیگر [illegible]
ماماروالی [illegible] از خدمت اشرف التماس نموده بود که خدادان آقای [illegible] قاسی درگاه عالی را که در جنگ [illegible] گرفتار
فرزندی نشان شده و با او طریقه آشنایی تمام رو داده مطلق العنان فرمایند حسب الالتماس خان [illegible] ماماروا با دو پسر که یکی همراه او
و یکی در جنگ [illegible] گرفتار شده بودند از قلعه قهقهه بیرون آوردند و او مرد عاقل بخدان بود و کار دیده بود [illegible]
مرحمت [illegible] اشرف را بمصالحه راغب ساخته التماس نمود که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند و خود بروم رفته باتفاق [illegible]
تمهید مقدمات صلح بر وفق رضای اشرف نماید که بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان فیمابین مصالحه وقوع یابد حضرت اعلی [illegible]
بنابر آن [illegible] رضا بآن داده مشار الیه را با [illegible] فرستادند [illegible] ابو القاسم بیگ [illegible] ابو اعلی
که برسالت خان [illegible] تعیین یافته بود روانه فرمودند [illegible] نامه محبت آمیز در قلم آمد اما چون [illegible] از میانه
الکای [illegible] واقع بود [illegible] خبر فوت [illegible] رسید که عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافت و [illegible]
نامی [illegible] خدادان آقا [illegible] ابو القاسم بیگ [illegible] افتاده بوده با جمعی [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] خدادان آقا [illegible] در خدمت اشرف [illegible]
[illegible]
آذربایجان و شروان و اران و گرجستان که [illegible] ازین دودمان والا [illegible]

برده بودند و در بیت السلطنه و اقتدار آن جانب بوده بتوفیق [illegible] یزدانی و تأیید سبحانی بتصرف در آمده جمیع قلاع متین حصین الکا
که مملو از مردان کاری و اسباب و ادوات قلعه‌داری [illegible] بنوعی که در طی وقایع هر سال در رشته تحریر در آمده مفتوح گردید و درجات
فسیح المساحت آن مرز و بوم از خار تعرض معاندان مصفا گشت [illegible] سی‌ساله [illegible] قریب بچهل سال بود که لشکر فیروزی اثر
قزلباش در رکاب نصرت انتساب [illegible] همایون بتسخیر قلاع و حروب و قتال اشتغال نموده متحمل انواع شداید و محن بسیاری گشته بودند و از زمان
سلطنت و کشورستانی حضرت مغفور امیر تیمور گورکان انار الله برهانه الی الآن که دویست [illegible] هیچ پادشاه ذی شوکت ازین
سرزمینها [illegible] نکرده و چنین فتوحات بی دریغ کمتر [illegible] روزنامه سلاطین جهان [illegible] شهریاران ممالک ستان نتوانند بود
و در ازمنه ماضیه کمتر وقوع یافته [illegible] مراجعت انعطاف [illegible] امرا و ارکان دولت را [illegible] نمودند که چند روزی در دار السلطنه
تبریز توقف نموده [illegible] سپاه ظفرنشان پرداخته بعد از [illegible] الکا و اقطاع خود روند و چون حضرت اعلی شاهی [illegible] را
از پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت [illegible] آستان [illegible] حضرت شاه ولایت پناه [illegible] اتقاکم الله و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین خصوصا مجاورت روضه منوره حضرت امام ثامن ضامن [illegible] من
بضعة منی بارض خراسان امامی که [illegible] خلایق [illegible] و از آن روضه منوره [illegible]
استمداد همت نموده بودند بشکرانه این موهبت سبحانی عزم طواف و زیارت آن روضه مقدسه جزم نمودند که [illegible] سعادت ابدی
نموده رنج راه [illegible] آن کعبه آمال [illegible] آسودگی [illegible] بعد از استسعاد
بآن سعادت عظمی [illegible] سلطنت توجه فرمایند لهذا با جمعی از خاصان درگاه روی توجه [illegible] آورده و در دار السلطنه قزوین [illegible]
و اعیان [illegible] ملازمت [illegible] اسواق و میدان سعادت را چراغان کرده آیین بندی نموده چند روز در آنجا جشن شاهانه [illegible]
و از آنجا [illegible] اخلاص روی بمقصد و مطلب اصلی آورده در اندک روزی بدان سعادت عظمی مستسعد گردیدند [illegible] خان

شاملو حاکم هرات و دیگر امرای خراسان در مشهد مقدس معلی بشرف ملازمت [illegible] بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و بعد از
[illegible] مواهب [illegible] و فرایض آداب زیارت و خدمات روضه مقدسه عنان عزیمت بمستقر دولت معطوف گردانیده بتاریخ
بیست و ششم رجب [illegible] دار السلطنه اصفهان انداختند آن خطه فردوس مانند از طلعت همایون [illegible]
[illegible] امرای عظام و ارکان دولت که در دار
دار السلطنه تبریز [illegible] مأمور بودند [illegible] که اشاره شده بود [illegible] قیام نموده [illegible] لشکر ظفر قرین را
[illegible] که در [illegible] از موکب [illegible] بملازمت [illegible] رکاب سعادت [illegible] بوده [illegible]
که درین [illegible] آمده بود و [illegible] نمودند که [illegible] عطایای [illegible] اخلاص [illegible] خدمتکاری از
امثال و اقران امتیاز داشته باشند [illegible] عرض [illegible] عظام [illegible] و لشکریان اجازت [illegible] و
اوطان آورده [illegible] امرای عظام [illegible] اعتماد الدوله حاتم بیک [illegible] از خدمت [illegible]
رخصت رفتن اردوباد [illegible] چند روزی [illegible] عواطف و الطاف [illegible] بوطن اصلی [illegible] گذرانیده [illegible]
عمارات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زده

عالیجناب اعتماد الدوله و صدور و امرای عظام و ارکان دولت ابد مدت و متصدیان مهام دیوانی در اصفهان که هر شب با معدودی
از مقربان و خاصان درگاه بجانب مازندران تشریف بردند و زمستان و بهار را در آن نزهتگاه انهار که از قطعات بهشت
نشان میبرد و در فصل بهار و پاییز از کثرت ریاحین و ازهار و لاله و نرگس از بهترین بلاد عالم و مردم آن ولایت را همیشه
از گلهای تازه و تر دماغ جان معطر است   هوا از گل چو جیب شمیم نگار   که گرم نرد و در جیب بهار   بنفشه گر فشر از زمین
چو خط بر رخ خوبرویان چین بخرمی و اقبال گذرانیده داد خوشدلی دادند و وقایع متنوعه از سوانح این سال که در مشهد مقدس
معلی میانه میرزای عالیجاه و محراب خان قاجار حاکم مشهد مقدس بافساد مفسدان چون صلکی آصف سلطان نشان که خرف طبیعتش
بر زیاده نخوت و غرور شده بود اسباب وحشت آماده گشته منجر بآن شد که از لجاجت و عناد میرزای عالیجاه محراب خان
از طریق ادب و ضبط متکاری که تا غایت مسلوک میداشت عدول نموده با دخیره شود و چون صاحب جیش لشکر بود میرزای عالیجاه
بجهتی ظاهر از و متوهم شده با جمعی معدود که نخلص جهت و کسان ملازم الفرقه استاده بفکی بسیار جمع کرده و از جانبین حقیقت حال
معروض پایه سریر جاه و جلال گردید حضرت اعلی از اعمال جنابت میرزا اعتبار و دماغ شنا جنون ابورا طلب فرموده و در مازندران
بهشت نشان بملازمت اشرف مشرف گشته بمقتضای حکمت عملی زیاده التفاتی نیافت چه تحیفی در نخوت و غرور او که ماده جنون
و خبط دماغ جز آن نبود مطلوب بود دیگر آنکه جناب خواجه محمد رضا که شمه از احوال او در فوق تحریر یافته و در آن وقت منصب وزیر
وزارت آذربایجان بنام او بود در مازندران بشرف بساط بوسی دریافته بوفور اخلاص حسن خدمات لایقه و کفایت مهام دیوان
منظور انظار عنایت و تربیت گشته پرتو انوار عواطف شاهی بر وجنات احوالش تافت و برتبه منصب جلیل القدر وزارت و ممیزی
کل آذربایجان ترقی کرده بین الاقران بمزید الاعتبار سربلندی یافت و همدرین سال منصب رفیع القدر صدارت ممالک محروسه عراق
و مازندران که بمیر جلال الدین حسن صدر ثانی تعلق داشت و او فوت شده بود بمیرزا رضی برادرزاده او که بزیور فضل و کمال آراسته

سانحه کیفیت آن منصب عالی درجت تفویض یافت

درین سال رای صواب نمای اشرف اعلی که مشعل افروز خاطر غیبی و روشنی افزای دیده
باریک بینان دقایق ملاریب است برهنمونی توفیقات ربانی و تائیدات آسمانی که همیشه قرین حال خیر مآل آنحضرت است جمیع
مملکات و رقبات مملکت خاصه خود را که در زمان دولت روزافزون در حیطه تملک و تصرف شرعی آنحضرت قرار گرفته بود و قیمت
عادله آنها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عراقی و حاصل آنها بعد از وضع مونات زیاده از ... هزار تومان میشد مع جمیع خانات
عالیه قیصریه و چهار بازار دور میدان نقش جهان صفاهان و حمامات که در آن بلده جنت نشان ترتیب یافته وقف چهارده معصوم
علیهم السلام فرموده و وقف حاصل المنظور و مقرر ساخته بچهارده حصه کرده بدین طریق که اول ... ثانی ... رابع زیاده بوده
و همچنین تا چهاردهم ... تفصیل ... که حصه اول مخصوص حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و حصه چهاردهم
مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه باشد و آنچه بهر یک از حضرات اختصاص یافت چند محل را که حاصل آن بعد از وضع مونات زیادت
موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آنحضرت ساخته و تولیت وقف مذکور مادام الحیوة که زبان ظهور حضرت صاحب الامر ضمن یا دعوات
اشرف خود و بعد از آن پادشاهان گرامی نژاد که در ممالک ایران مسند نشین تخت شاهی و جالس سریر پادشاهی بوده باشند تفویض فرموده
بطریقی که در وقفیه معتبره مرقوم قلم افادت رقم علامة العلمائی مجتهد الزمانی شیخ بهاء الدین محمد مبین و مسطور است علما بند و چهار ...
مذکور را برای تحلی نمود و مقرر داشته که بعد از وضع حق التولیه بمقتضی وقف و اقتضای روزگار در مصارف ... و وجه معاش خود و ...
و زوار و ارباب فضل و کمال و صلحا و اتقیا و طلبه علوم هر محل ... نماید صرف کنند و ثواب آن بارواح مقدسه حضرت چهارده
معصوم علیهم السلام هدیه فرموده و چهارده مهر باسم حضرات عالیات در دار السلطنه اصفهان بسرکاری اعتماد الدوله حاتم بیگ و میرزا رضی
صدر ترتیب یافته آنچه در زمان هر یک از حضرات مقدسات نقش خاتم مبارک بوده و علمای اسلام در کتب مناقب و مفاخر اهل بیت قلمبند نموده اند

حاضر او در ساعت مسعود نقش نموده آن توقیعات مبارک را با بندهای مرصع بیواقیت و لآلی ثمین تحفه صدارت مآب میرزا بیگ سپرده
که او به مشهد مقدس برده در سرکار آن به مبارک مشهد رساند و نیابت نفس نفیس اشرف را در رتق و فتق اوقاف مذکوره با و رجوع کرده تفویض
این منصب عالی به او منضم صدارت گشته باعث زیادتی عزت و اعتبار و افزونی افتخار آن دودمان گشت و همچنین بر جمیع ممالک سرکار خاصه
شریفه وقف گشته بنوعی در این باب مبالغه فرمودند که مکرر از زبان الهام بیان آن حضرت مسموع شده که میفرمودند جمیع آثار
سرکار خاصه شریفه من و آنچه اطلاق مالیت بآن توان کرد حتی این انگشتری که در دست دارم وقف است لیکن به مصرف رسانیدن مهمات
اشرف که متعلق است انتهاض اقتضا نماید در راه دین و دولت صرف نمایند و از کتابخانه شریفه آنچه مصاحف و کتب عربی علمی بود از فقه و
حدیث و امثال ذلک وقف سرکار حضرت امام ثامن ضامن الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام فرموده با کتابخانه آن مکرمه
فرستادند و آنچه از کتب فارسی بود از تواریخ و دواوین و مصنفات اهل عجم با تمامی چینی آلات از لنگرهای بزرگ فغفوری و مرتبانها
و بادیهها و دیگر ظروف نفیسه غوری و فغفوری که در چینی خانه موجود بود وقف آستانه متبرکه صفویه حضرت مالک الانوار القدسیه فرموده نقل
آن آستان سدره نشان نمودند و همچنین جواهر نفیسه و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و اسپهای [illegible] تازی نژاد و رمه‌های [illegible]
والشهای [illegible] حصاری و [illegible] و ماوراءالنهری که در سرکار خاصه بادشاهی [illegible] نامده و گلههای [illegible] و مواشی و
اغنام که از احصا و شمار افزون و از دایره فکر و اوهام بیرون است وقف نموده جهت هر یک مصرفی معین فرموده اند
و چون قیمت کل اشیا و ممالک همایون اعلی که رقم وقف بر آن کشیده اند زیاده از آن بود که نقوش [illegible] تخمین
توانند داد با اندیشه فکرت پیشه تخمین و قیاس آن جرات نتوانند نمود لهذا زبان قلم از اظهار آن خاموشی گزید چون عقلای دانش
دوستان خرده‌بین که دقیقه شناسان [illegible] افلاک [illegible] و انصاف نظر بر
امور [illegible] اندازند در خاطرشان متعین بود که در عالم اسباب و مقتضی طبع بشریت و هواپرستی که جزو اعظم سلطنت و فرمانروا

وقوع اجمال از حوصله خیال ارباب تعقل بیرون است اگر چه در ازمنه ماضیه بعضی از سلاطین بانی مبانی انواع خیرات و ابواب البر بوده اند
اما معلوم نیست که هیچیک از پادشاهان عالی همم و شهریاران ما تقدم از طبقات سلاطین صاحبقران [illegible] توفیق این سعادت عظمی دریافته
و بی شایبه تجرد که شیوه [illegible] عالم معنی است صورت وقوع می پذیرد هر چند بعضی از ظاهر بینان عالم اسباب که [illegible]
خرد و تنگی [illegible] امور [illegible] زمان و اطوار زمانیان انداخته این معنی را مستبعد [illegible]
[illegible] که ذات اقدس همایون که نهال طوبی مثالش از جویبار کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
نشو و نما یافته از آن نور عالم افروزی که از انوار هدایت ازلی و مطلع عنایت لم یزلی بر ساحت فیض مواطن سریر آرای بارگاه [illegible]
کلام صدق انجام [illegible] شیر خدا شاه ولایت علیه السلام [illegible] نافه و لمعان آن
[illegible] سلطان الاولیاء و المتقین شیخ صفی الحق و الملة [illegible]
و [illegible] امثال این امور [illegible]
که ذات اقدس [illegible] حضرت همایون [illegible]
[illegible] عالم صورت [illegible] جهان معنی [illegible] بدیده بصیرت نظر بر شاهراه [illegible] تجرد و مسالک [illegible]
بجز آبا و اجداد سلوک [illegible] عالم تعلق [illegible]
از آن جا [illegible] فرمانروایی را از آن [illegible] عالم
معنی [illegible]
حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان [illegible]
آسودگی [illegible]

معه

الهی تو این شاه والاتبار که هست از کیهان جهان یادگار براورنگ شاهیش پاینده دار دلش را بنور یقین زنده دار
بدارش براورنگ فرماندهی که میزیبدش تخت شاهنشهی خدایا بحق زمین و زمان که از بهر آسایش انس و جان
بود طبع بیان سال او جهان را جوان دار از اقبال او

نوروز این سال خجسته آغاز سعادت فرجام در پنجشنبه نهم ذی قعده الحرام

بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاد و طراوت ایام بهار نزهت بخش گل گلشن روزگار گردیده عالم پیر که از سردی دی بی فروغی یافته — سنه ۱۰۱۷
بود نشاه جوانی از سر گرفت حضرت اعلی شاهی در ولایت مازندران بهشت نشان مسرت پیرا بوده بسیر و شکار مشغولی می فرمودند
و بعد از آنکه هوای مازندران از درجه اعتدال تجاوز نموده روی بگرمی آورد نشاط سیر و شکار حدود صفاهان در خاطر اقدس
پدید آمده سایه عاطفت بر مفارق متوطنان انداز گشتند و از آنجا با تمامت امرا و اعیان ییلاقات کهنه لنگ و فریدن
تشریف برده چند روز در آن حدود عشرت پیرا بودند در آن ایام اخبار مسرت آثار از جانب دار السلام بغداد رسید که
موجب بهجت و نشاط خاطر گشته همگنان بفتح بغداد و بدست در آمدن آن خطه ارم بنیاد امیدوار شدند اما چون حسب
کلام الامور مرهونة باوقاتها هر امری را زمانی مقدرست و هنوز زمانه ادراک آن زمان نکرده بود قضیه فتح بغداد در
تعویق افتاده بمنصه ظهور رسید شرح این سرگذشت آنکه قبل ازین سمت گذارش یافت که بعد از فوت اوزون احمد محمد پاشا پسرش بر مسند
دولتخواهی دودمان عثمانی ظاهر ساخته ارکان دولت آنجا نواده پسران او را در ازای دولتخواهی و گرفتاری پدر تربیت نموده
خاطر ایشان را از احوال سابق پدر اطمینان بخشیدند و منشور حکومت بغداد باسم محمد پاشا و سنجق حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده
ایشان را باطاعت و انقیاد آل عثمانی ترغیب ساختند و محمد پاشا طریق اطاعت و انقیاد مرعی و مسلوک داشته تمامت عرب و اعراب را ضبط نموده
کال استقلال یافت اما بجهة آنکه بر لشکر بغداد مسلط باشد ملازم خانه بسیار که در میان رومیه ایشان مشهورست بهم رسانیده

منافع محصول حوالی بغداد نموده در رسومات سکبانان معروف گشت بدین جهت علوفه و تیمار زعما و لشکریان بغداد نقصان
پذیرفت عظمای لشکر با او دل دیگرگون کرده در مقام غدر در آمدند و از کثرت سکبان و اقتداری که یافته بود هرگاه قدرت
بر دفع و رفع او نیافتند با یکدیگر خراز چرکان مواضعه نمودند و چرکان در هنگام فرصت او را در کوشک نارین قلعه که خلوت
خاص او بود مقتول گردانیدند و سکبانان بر سر مصطفی پاشا برادرش جمعیت نموده بحکومت بغداد رقم اختصاص کشیدند و او که
بخونریزی برادر رضا نداده جمعی را که منشأ فساد و خلاف ایشان شده از میان برداشت و اموال و اسباب ایشان را بسکبانان قسمت نمود
قوت و قدرت زیاده از برادر یافت و لشکریان بغداد از وی خایف و هراسان بودند چند روزی جهادیه شان بوساطت محمد آغا
کرک آشتی روی نموده لشکریان طوعا و کرها قدم در دایره متابعت او نهادند و در خلال این احوال سلطان احمد خان پادشاه
روم مراد پاشا را که در زمان فرمانفرمایی جدش سلطان مراد امیر الامرای قرامان بود و همراه عثمان پاشا سردار بدار السلطنه تبریز
آمده در معارک کارزار که شاهزاده سعید سلطان حمزه میرزا با آن گروه نموده گرفتار گشته و [illegible] سال در قلعه قهقهه
محبوس بود و در اوان جلوس همایون شاهی که میانه آنحضرت و سلطان مراد صورت صلح روی نمود و از جانبین اطلاق اسیران کردند
او را بروم فرستاده بودند و هر چند گاه بحکومت ولایتی بود بنابر وفور عقل و کاردانی و تجربه روزگار او را وزیر اعظم و سردار گردانیده
انتظام ممالک عثمانی را که از استیلای زنگیه و طغیان طبقه جلالی و بعضی دیگر سرحد قزلباش اختلال یافته بود برای ورود [illegible] نامزد گردانیده
بود و فرستاده و او درین هنگام بتوقی که در حوالی قرزه [illegible] بجانب حلب [illegible] کرده در صدد دفع جلالیه قامت نصب نموده بود از کار
ملک داری مشغول بود و چون اخبار استیلای مصطفی پاشا مذکور استماع نمود حکومت آن ولایت را بمحمود پاشا ولد جغال اغلی تفویض نموده
استمالت نامه ها بسپاه بغداد و سرداران قبایل عرب که در سواد عراق و جزیره می باشند نوشته بمعاونت و همراهی او ترغیب نمود و محمود پاشا
بغواد و اعراب آمده در بغداد کهنه نزول نمود آغایان و لشکریان بغداد چون از و خبر یافتند سر از اطاعت و انقیاد مصطفی پاشا پیچیده

جنگ آغاز نهادند و ابواب موافقت بالکلیه مسدود ساخته در مخالفت گشودند و او چون حال بر این منوال مشاهده کرد باتفاق یکبانان
نارین قلعه را مضبوط ساخته توسل بدرگاه جهان پناه شاهی جسته عریضه و کتابات بخدمت اشرف و امرای عظام سرحد نوشته برادرش
ولد سولاغ حسین تکلو را که در ایام فترت بغداد در قید در آنجا محبوس بود بپایه سریر اعلی فرستاده درخواست نمود که رایات جلال
بدینصوب حرکت آید یا یکی از امرای عظام را با فوجی از جنود ظفر شعار بدینصوب فرستند شهر و قلعه بغداد را بخسروان درگاه سپرده
خود ببندگی آنحضرت می آیم حسین خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و قاسم سلطان امانلو افشار با فوجی از جنود نصرت شعار تا کنار آب [illegible]
رفته منتظر اوامر و اشارات عالیه بودند که بدانچه حکم جهان مطاع عز صدور یابد بعمل آورند بیرام خان و فرستادگان مصطفی پاشا در ییلاقات
فریدن بپایه سریر اعلی رسیده بسعادت بساط بوسی دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز شده و بجهت مصطفی پاشا خلعتهای فاخر ارسال داشته
احکام عنایت آمیز عز اصدار یافت که در مهم خود مردانه بمحافظت قلعه مشغول باشند که اینک موکب جاه و جلال بفال فیروزی و اقبال میرسد
و بامرای عظام آن سرحد حکم شد که مستعد یورش بغداد بوده آماده باشند که چون رایات جلال بآنحدود رسد ایشان نیز روانه شوند
و میانه جنود بغداد و یکبانان پاشا نایره حرب و قتال اشتعال یافته همه روزه بین الجانبین کشش و کوشش بظهور می آمد و محمود پاشا و اعیان
و طغیان ولد او و رون احمد بیگ از همراهی یکبانان و التجای ایشان بدرگاه سعادت آشیان و آوازه حرکت لشکر قزلباش شنیده
با وجود کثرت و مبالغه لشکر بغداد جرات امر دیگر در این اثنا روزی یکبانان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات آمده شروع در قتل
و غارت نمودند و جنود بغداد در شهر بوده آوازه آمدن محمود پاشا و سپاه [illegible] بر راه بر یکبانان گرفته ما بین جبلی در عقب
صعوبت اتفاق افتاده جنود بغداد غالب آمده جمعی کثیر در کوچه‌ها و محلات بعرصه تیغ و کشته بقیة السیف روی بقلعه آوردند و محمود پاشا از آن
خبر فتح و ظفر امیدوار گشته بمعاونت و استظهار میر نامرد [illegible] حرب با فوجی کثیر بمعاونت او آمده بود از دجله گذشته ببغداد آمده
لشکریان بغداد قوت گرفته در محاصره نارین قلعه تقصیر [illegible] محصوران سعی میکنند و مصطفی پاشا از آمدن محمود پاشا بشهر و استیلای جنود بغداد

هراسان

هراسان گشته چون بسیاری از مردم او کشته شده بودند از قضیه برادرش یاد آورده بر جان بر مردم خود بی اعتماد گشته و از رعب
خوف و بیم چند روزی صبر نکرد و فرستادگان او از درگاه معلی عود نموده مدد لشکر قزلباش باو رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده
بعهد معذرت بر خدمت و سخن صلح در میان آورده قرار داد که چون [illegible] و شاهی بخشی او است از جانبین لشکریان
متعرض یکدیگر نشوند کار او بغداد را بپاشا گذاشته اموال و اسباب و ظروف خاصه خود بجمله برود و محمود پاشا این معنی را
غنیمت دانسته رضا بمصالحه داد و از جانبین عهد و پیمان در میان آمده مصطفی پاشا با مردم خود از نارین قلعه بیرون رفته دیگری
بجا آورد و عاقبت روی امید بدرگاه معالی پناه آورده شرح آن در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و بالجمله محمود
پاشا در محاصره داخل قلعه شده بحکومت مشغول گردید مقارن وصول بیرام خان و رفقا باردوی حسین خان و امرای
خبر بقزلباشان رسید و رایات ظفر آیات در آق الاکه همدان بود که این اخبار رسید حقایق حالات معلوم گشت و چون شدت گرمای
بغداد و سموم حرارت آفتاب روی در افزونی داشت در آن وقت آن عزیمت صورت وقوع نیافت و چند روزی
همدان و درجزین بانتظام مهام مملکت و داد و دهی خلایق سیاست قطاع الطریق الوار و اکراد پرداخته در باب یورش
بغداد که سالها در ضمیر انور رسوخ داشت تدبیرات می اندیشیدند که اخبار آمدن جلالیان شایع گردید بالکلیه آن عزم [illegible] گشت
بر خردمندان تیز هوش و تیز هوشان سخن نیوش پوشیده نماند که
مکرر در این نسخه عالم آرا بتخصیص در دیباچه کتاب اشعاری شده که چون مراد از تسوید این اوراق شرح احوال ایران و ایرانیان
است اما بنابر ارتباط سخن و اطلاع بر احوال نمودن ناگزیر است که اندکی از احوال هر طایفه که موقوف علیه اصل است بر سبیل اجمال
در طی تحریر وقایع ایران نگاشته کلک بیان گردد که پرتو شعور مطالعه کنندگان ارباب دانش و دانشوران بلند ارکان سخن مانند قضیه امور دیگر
گذری در باب مطلب مبهم نماند لهذا شمه از احوال جلالیان بسبیل اختصار کلک شکسته پرداز مرقوم میگردد جلالیه

میان روم جماعتی را که پادشاه زمان جانی گفته بنهب و غارت و تخریب ولایت مشغول میگردند جلالی میخوانند و وجه تسمیه جلالی آنچه بتحقیق
ناقص میرسد آنست که چون این طایفه مظاهر جلالند که رحم و عفو و صفح در نهاد ایشان نیست بالجمله اول کسی که درین عهد در ولایت روم
شور انگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود از فرومایگان روم مشهور بقرا یازیجی که در اوان سلطنت پادشاه سلطان محمد خان بن سلطان مراد
در حدود اماسیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده گروهی از اجامره و اوباش را ببذل اموال و انبار درم و دینار که از قطع طریق
و غارت متردین و تجار بدست آورد فریب داده آوازه شجاعت و سخاوت در اطراف و اکناف انداخت و جمعی کثیر از امان
هرزه کار و لوندان آشوب روزگار بطمع درم و دینار فراهم آمده هر چند روزی ولایتی را تاخت و هر چندگاه در مقامی جدال و قتال
می انداخت عدد لشکرش به بیست هزار رسید درین اثنا قرا یازیجی مذکور باجل طبیعی فوت شده دلی حسن نام برادرش قایم مقام گردید چون نام
قرا یازیجی در ولایت روم مشهور گشته بود او نیز بهمان طور برادر قرا یازیجی ملقب گشت و زیاده از برادر ولوله و آشوب در آن ولایت انداخته
کارنامها بظهور آورد ارکان دولت پادشاه دیگر بسیار ممالک روم در اول حال زیاده حسابی از قرا یازیجی نگرفته در دفع فساد او
مساهله و اهمال نمودند چون رایات طغیان جلالی بر برادر او قرار گرفت و آوازه صلابت و مهابت و حسن شجاعت و سخاوت او
زیاده از برادر شیوع یافت آشوب طلبان هر طبقه و تیره روزگاران هر طایفه که عاقلانه نامی شده بودند بر او جمع شدند و بقتل
روم بعضی جماعتی که سمت ملازمت پادشاه داشتند و اخذ اموال ایشان و بندان طمع نیز کرده و او بر خلاف ... متعرض تجار
در جای
کم تعرض اما در قتل و غارت رعیت و رعایا چندان مبالغه میکرد که هر کس بچنگ او افتاد مردم ... امکان خلاص نمی یافت و از قوافل تجار
و متردین هر کس با او بازگشت آشنایی میکرد از قول او متوجه مقصد میشد بانکه ... از ایشان قناعت نموده متعرض مال
انسان نمیگشت و همچنین اهالی هر ولایت با او تحفه و پیشکش میفرستادند از آسیب لشکر او در امان بودند و مردم هر جا که
در مقام تمرد و سرکشی در می آمدند آن حصه را بجاروب نهب و تاراج میرفتند حکام و پاشایان اطراف او ترددی ...

باقی در قلعها قریه و قدرت نمی افزود ... شدند و مردمان شهر و ولایت جز اطاعت و فرمان چاره ندیدند عدد لشکر او به ده هزار
و پانزده هزار رسید چنانچه حکمش در اکثر ولایات اناطولی روم جاری گشت و بر رعایا و بعضی از قلعه داران و اهالی هر دیار نوبت بنوبت
موصول گردید و بهر جا رفت اهالی آنجا گرفت یکمرتبه امرا و پاشایان در مقام دفع فساد او در آمده بقدر جمعیتی گرد نمودند و قرا یازیجی
بیک تاخت جمعیت آن طبقه را متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد و ارکان دولت عثمانی متوجه دفع او گشته
لشکری بسرداری از پاشایان معتبر موسوم بخسرو پاشا تعیین نموده ... که ... عبارت از ملازمان ...
فرستادند ... قرا یازیجی بعد از انهزام خسرو پاشا سلطنت طمع انداخته در میان مردم خود امرا و
بلوکباشیان تعیین کرده ... سنان پاشا را که در زمان سلطان سلیمان ... وزیر اعظم بوده و خود را از امرای روم ...
و نشان ... اعتبار ... و مهابت ... آل عثمان ... و در آن حین در کمال ... و علو
... دار السلام بود ... از جمهور مشهور سردار کرده حکام و پاشایان ... روم و ...
... که ... کار دیده بود ... برفع قرا یازیجی مامور گردانیدند ...
... دار السلام بیرون آمده ... لشکریان اطراف ... و اردوی او ...
... روانه شدند و قرا یازیجی ... زیاده حسابی ...
او ... امرا و بلوکباشیان خود را ... بمقابله او ... توقات ... بوقوع پیوست
و چون ... جانب جلالی ... و در آن معرکه بسیاری از اوباش جلالی ... بقیه السیف پراکنده شدند و قرا یازیجی
انهزام مردم خود ... با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب ... شد چون ... بمقابله دشمن ...
با آن سپاه در خیر قدرت خود ندید بعد از اندک ... خوردی ... فرار شد و با ... چهار هزار کس که با او بودند

خود را بکوهستانهای دور دست کشید حسن پاشا مظفر و منصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب جلالیان باز داشت و وجود و عدم ایشان را
علی السویه انگاشته دیگر باره در کشتن رجال الکائنات اهتمام نمی نمود و چندی در کوههای صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان
جلالیان جمع شدند چنان خود را بنام او نشان کرد و اینکه همواره و مردم او در اندرون [illegible] اما در خیمه گریستن توقات رسانده متفحص
احوال بود و حسن پاشا با معدودی از خواص ملازمان او در قلعه اقامت داشت و باقی لشکر در خیابانها در آمده اسباب نزول و مکث بعضی متفرق
مشغول شدند و اکثر مردم آن با شتاب جهت مایحتاج خود در پیش این اطراف و جوانب متفرق شده بودند و چون پاره ای از احوال حسن پاشا و غفلت
مردم او کالبینی خبر یافت فرصت آن نمود که ایلغار کرده علی الغفله به توقات درآید و جمعی را [illegible] در قلعه کاشته لشکر را که در [illegible]
بتیغ انتقام بگذراند و دست برد نماید با سواری هفت هزار کس که نزد او فراهم آمده بودند بعزم جنگ از کوه حرکت آمد بخت اقبالی که او را
استقبال کرد آن بود که حسن پاشا و مردم او با تمامی افواج و خواین و اسباب جنگ که از عقب او می آمدند و قریب [illegible] رسیده بار و بنگاه [illegible]
از سپاهی و بیچکاره همراه او بود و چاره او شده باقی را [illegible] بسیار از تیغ انتقام گذرانیده تمامی آن سپاهیان [illegible]
صاحب جاه و خواتین اهوان مرصع الآلات که سالها اندوخته [illegible] بود بدست [illegible] در آمده [illegible] فارغ ساخته از برق و باد سرعت سیر
استعانه کرده بر سر توقات رفت خبر [illegible] حسن پاشا رسیده [illegible] که [illegible] کرده بود [illegible]
غم و الم بر او [illegible] کرده با جمعی [illegible] راه صواب گم کرده و دیده بصیرتش [illegible] آن [illegible] و در [illegible] تمام بجلالیان و مردم
او راه یافته [illegible] جمعیت و قدرت مقابله [illegible] از طرفی بر قلعه [illegible] حسن پاشا [illegible] قلعه داری [illegible] چاره [illegible] در کمال
بیسامانی در شهر این قلعه توقات متحصن گردید و [illegible] بشهر در آمده هر که را در آنجا یافت [illegible] و غنیمت فراوان بدست جلالیان در آمده
از روی قدرت و اقتدار قلعه را احاطه نمودند چون پیمانه حیات حسن پاشا از باده عجب و غرور لبریز شده بود از قضای آلهی [illegible] سنگی که از
جانب [illegible] در برجی از برج قلعه بر او خورده قالب تهی کرد و باقی مردم از [illegible] امان طلبیده قلعه را سپردند و کار جلالی [illegible]

دلیران

و اسباب حسن پاشا و جماعت و مردم صاحب [illegible] کرده از [illegible] با فتح و [illegible] حسن پاشا را که [illegible] پرداخته
نموده بود از دروازه قلعه [illegible] و بنا بر آنکه صیت قدرت و آوازه جلادت او در ممالک روم انتشار یافته بود و چند
روز عبرة للناظرین در [illegible] و قلعه توقات مجدداً بدست جلالیان در آمده [illegible] جمعی [illegible] کرد که
حسن پاشا مرد بزرگ [illegible] صبور بود از واقعه مذکور بی آرام گشته از کمال غیرت و [illegible] غم و الم قطع تعلق از حیات مستعار کرده
خود را مسموم ساخت و بعد از آن [illegible] او امر کرد [illegible] حروف این قول [illegible] علی ابی السعد [illegible]
را فتح چنین روی نموده دیگر باره در کار او [illegible] آمد و سعی کاروای دولت بود اما بعد از وقوع این واقعه
بسیار با اطوار او [illegible] افعال [illegible] خود را با افعال حسنه مبدل ساخت و نظر بر خاتمت [illegible] شامت آن افعال [illegible]
او را از [illegible] و [illegible] سلطنت [illegible] گشته بود در هم نورد دیده از آن [illegible]
[illegible] که جهت حصول مطلب خود اندکی [illegible] بسیار [illegible] پشیمان گردیده و چاره کار خود را در آن دانست که
از خدمت پادشاه [illegible] روم استدعای عفو تقصیر [illegible] کرده بمحافظت ثغری از ثغور اسلام مامور گردد که بتقیه العمر [illegible]
کفارات [illegible] که [illegible] سلطنت مصر عثمانی [illegible] فرستاده اظهار ندامت و استدعای [illegible] خود کرد و ارکان دولت آن
سلسله که در رفع او متامل بودند [illegible] عظیم شمرده او را بایالت [illegible] از ولایات روم [illegible] سرحد [illegible]
منصوب گردانیدند خلعت و منشور فرستادند و او را [illegible] امیدوار گردانیدند و [illegible] امر نموده
ترک آن اطوار [illegible] کرده روانه [illegible] گردید و [illegible] بعضی از رفقاء و همراهان [illegible] جمعی [illegible]
و او [illegible] در میان [illegible]
جنود [illegible] جماعت جلالی شده [illegible]

نزد او فراهم آمدند و قراقاش نامی را بنظیر در حدود ارض روم این هوس در دل ایشان پدید آمده همین اراده پیش گرفت و چند روزی در حمص
خلاف کرده بود و نمود که در بین اثنا سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان تخت سلطنت را وداع نموده سلطان احمد خان پسرش قایم مقام پدر در دولت عثمانی
گردید و او و سنان پاشا مشهور بجغال اوغلی را چنانچه پیش گذشت وزیر اعظم و سردار کرده بسر حد قزلباش فرستاد و او قراقاش را بمواخذه و
نصایح از آن شیوه ناستوده باز آورده باطاعت و انقیاد پادشاهی ... سلطنت و او در ارض روم سردار را اطلاعات نموده ترک فتنه انگیزی
کرده در آن سفر با معدودی همراه جغال اوغلی بود اما جانفولاد را در حلب ترقی عظیم روی داده و از اعیان آنولایت و تجار و مردان
مسلمان و ترکی مال بسیار گرفته لشکر داده و در سال دیگر که جغال اوغلی از صولت سپاه قزلباش از وان فرار نموده بجای موش ... بمواعظه و
نصایح او را باطاعت و انقیاد در آورده ایالت ولایت حلب و توابع را بجانفولاد اوغلی نامزد نموده ... هر ساله ... از او در
دفع فتنه قزلباش استمداد کرده او بدین قرار داده بود که ... مخالفت کرده وعده داد که تا بعون آن ... بردوی سردار پیوندد
در روزی که میانه جغال اوغلی و سپاه قزلباش در حوالی تبریز اتفاق افتاد و با سه هزار نفر بطلیعه رسیده بود بعد از انهزام رومیه جانب
دره محل خود دست تحریر یافته گرد لشکریان انگیز بطلیعه رسیده جانفولاد نیز از انجا سالک طریق فرار گشت و در حدود حلب ... بر داران فات
نموده جغال اوغلی بجهت دیر آمدن او در امور ده عتاب خطاب کرده ... و در میان ... دیار بکر باشاره سردار بقتل رسید پسر جانفولاد
که بجانفولاد اوغلی مشهور گشت طبل مخالفت کوفته حلب را بحیطه ضبط در آورده گروه جلالی بر سر او جمع شده و از ولایت حلب و آنحوالی اطال
بنهایت کرده ... جانفولاد ... موازی پنجاه هزار نفر بر سر او جمع گشته لوای مخالفت افراشته ... کردانید ... پاشا مشهور بنقده اوغلی
را که در سنگ ... نشان در کارهای مسلک و مغایرت ... سردار بود و از جانب سردار احکام حلب بود و حاکم سابق تمکین او نکرد و بلکه
مقام قصد او در آمده و او اینمعنی را انگیزه سردار ... سپه مخالفت بر وی کشید جلالی شد و چون جغال اوغلی در دیار بکر
رحیل کوی بعالم آخرت ... محمد پاشا را در این امر ... و او به جلالت و تجربه ولایت مشغول گشت و ذمه ... که

بای تخت سلاطین سابق عثمانی بود در فتنه آن ... سلاطین عثمانی نزد او فرستاده و قلعه ... طلا و نقره و حلی و زیور که
خانه آل عثمان را اشرف نموده و بوندات و او بعلی اغرای بسیار از روی ... و دریافت روم بدفع او ... بکثرت لشکری از استنبول
بر سر او آمده کاری نساخته قبل از آن محمد پاشا نامی بسر حد حلب که ... از بوندات و ارباب طغیان کشته در مابین حلب و دیار بکر لوای
افراخته بود و او را بجهت نظام دولت آورده ... عثمانی ... الفعله بمحمد پاشا رسانیدند از ارض روم تا ... مشهور شد و جلالی
فراوانی تمام مملکت را فرا گرفته و سلطان احمد خان ... کارکنان و ارکان دولت خاندان عثمانی بدفع دشمن خانگی از دیگر امور اهم و اولی دانسته
دفع جلالی افتاده مراد پاشا را که مرد عاقل و کارکن و دیده ... بود ... احوال او کرده وزیر اعظم و سردار کرده
بدفع فساد و گردنکشان ... فرستاده بود و مراد پاشا از جلالت خبر داده و او بمقتضای زمان مصلحت وقت ... بیرون کرده ...
... به بیان آورده ... خراج نهاده و مهمات سرحد دیگر را فی الجمله صورت نظام داده عود نمود و لشکر عظیم از روم
و ... انا طولی و قرامان و سایر ممالک عثمانی ... رفع فتنه جلالی ... بجانب حلب
فتح جانفولاد اوغلی توجه نموده ... جانفولاد اوغلی ... هزار کس از بوندات بمقابله او در آمده مراد پاشا که مرد عاقل کاردان ... مرحله
نشیب و فراز روزگار بود در اول حال ... از وعده و وعید
و او اینمعنی را حمل بر ضعف و زبونی لشکر روم کرده از ... حزم ... غافل افتاد و مراد پاشا ... سپاه بیگری و ...
و تفنگ و آلات جنگ ... در میدان مبارزت نهاده جانفولاد اوغلی ... خود را ...
گردانیده بمقابله او در آمده بین الجانبین قتالی ... روی داده شکست بجانب بوندات افتاده بسیاری از آن طبقه در معرکه
تیغ گشتند جانفولاد اوغلی روی از معرکه برتافته خود را بحلب رسانید و در قلعه محکم ... و آن ... در دروازه ... نزول
کردید و کشتگان معرکه اکثر باردوی ... بر او جمع شده مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت نصب نموده ...

پرداخت و بنا بر صلاحدید لطایف الحیل قلعه را بدست آورده و از جانقولاد اغلی و فولادیان از نمک شناسی جماعت آنقولاب بود از
خارج عرض انطاکیه پاک کرده و این جمعیت دفع سایر جلالیان بر جبان جان و از قضای آلهی طویل که سرکرده آن طایفه شده بود و فوت
نام گرفته بود در حیات بود برای آنکه گشته بودند جنود او و دو سه هزار نفر عمده که مانم برادر او را که هنوز طفلی بود و فوت آن خود
ساخته محمد پاشا قلندر اغلی پیوستند و قرا سعید نیز که از اجلاب بود جلالی شده آوازه شجاعت و جلادتش در روم منتشر شده بود
باو ملحق گردید طایفه جلالی همگی یکبار روی او ملحق گشته و علم دولت قلندر اغلی بالای گرفته به شهر و ولایت که رسیدند انجو سبک گرفت
بجای هر قلعه که وارد گشت هرچه از اسباب و عرب طلب نموده جزو ادن چاره ندیدند و مرادپاشا وزیر در میان آن طایفه بدارایی کرده در
حدود قشلاق نموده متوجه دفع فتنه ایشان نشده و در بیسال که تحویل حمل موافق سنه هزار و الف بود عساکر روم را فراهم آورده بجانب
جلالیان در حرکت آمده قلندر اغلی نیز با امرا و سرداران و ملوک ایشان که مقدم ایشان قرا سعید و برادر طویل گردید بود
و آغا جدن بهری و گنج محمد حسین ترک اراذل و قرا حسین و توپال حسین و غیره که نامی بودند بمحاربه او توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب اردوی
سردار روانه شدند و چون بار و بار رومیه جنگ کرده با لشکر رومی بسیاری از تیشار انگشت بودند درین نیز زیاده جلالی از لرکی
گرفته در کال نجوت و مصاف شدند که مابین الفریقین بعد قرب انجامید و مراد پاشا از جلادت و دلیری جلالیان اندیشه
و از کوهی را جهت اقامت اردو اختیار نموده خود را بسنگر کشیده و حاجز سنگی در دامنه کوه که بنی روی آن بود لشکر بود کشیده که بزرگ داده
بود که بتدریج با آن گروه جنگ کنند و بلطایف الحیل تفرقه در میان ایشان اندازد اما قلندر اغلی اوباش و اراذل و فوج بمقصود رسیده
تعجیل کردند و با موازی بیست هزار کس از اردوی خود بعزم جنگ بیرون آمده بقصد موفور مشغول شدند و از سرداران
هندی معروف ایشان قتال گشت اما مردم خود را رخصت بیرون آمدن نمیداد و جلالیان در دامنه آن مکان تعلیق
و دو در آمده دلیرانه کردند چون بصفوف سپاه روم نزدیک شدند توپچیان ایشان را در کوه از ده سوی اردو

توپچیان

توپچیان و تفنگچیان توپ و تفنگ بر ایشان ریختند و سلک جمعیت ایشان را از هم گسیختند
درین اثنا مراد پاشا عساکر روم را رخصت محاربه داد و از دوام با اسبان آسوده روی بمعرکه
کارزار آوردند و جلالیان نیز داد مردی و مردانگی داده میانه دو گروه قتالی فاحش و حربی
صعب اتفاق افتاد و غلبه از جانب رومیان بوقوع پیوسته خلقی کثیر از طبقه جلالی در معرکه
بقتل آمدند آخر روز سرداران جلالی ضعف لشکر خود را مشاهده نموده دست از محاربه
کشیده بجانب اردوی خود در حرکت آمدند و رومیان نیز دست از تعاقب کشیده
باردوی خود رفتند قلندر اغلی و سرداران جلالی از جلادت و پیش دستی که کرده بودند
پشیمان گشته چاره‌جوی شدند و دانستند که دیگر مقابله و مقاتله با آن لشکر از حیز قدرت
ایشان بیرون رفت و روز دیگر رومیه دست از صید زخم خورده خود باز نخواهند داشت
و از روی غلبه و اقتدار بفیصل کار ایشان خواهند پرداخت در همان شب اردوی بر
جا گذاشته و اکثر اغرق و احمال و اثقال خود را ریخته جریده و سپاهی باده دوازده هزار
نفر کاتش روی بطرف ارض روم آورده در آن شب یازده فرسخ راندند مرادپاشا روز دیگر
از فرار ایشان اطلاع یافته از آن بلندی کوچ کرده در محل مناسب خیام نصرت و فیروزی
نصب کرد و اردوی جلالیان تاراج رومیان گردید و ابراهیم پاشای مشهور بالملکی اعلی
بتعاقب ایشان در حرکت آمده تا ارض روم در دو محل با ایشان رسیده و میانه ایشان
محاربه بوقوع پیوسته در کرت اول غلبه از جانب جلالی واقع شده رومیان کاری

نساختند و چون جماعت جلالی راه فرار می‌پیمودند و اسباب ایشان زبون شده بود و هیچ جا
لحظه‌ای از ایوار و شبگیر نمی‌آسودند و الیگچی اغلی دست از تعاقب ایشان باز نداشته
بار دیگر در حدود ارض روم بدان طایفه رسیده آهنگ محاربه ساز داده و طاقت مقاومت
و قدرت محاربه در جنود جلالی نمانده بود در حمله اول جمعی کثیر از آن طایفه را بخاک هلاک افکندند
بقیة السیف بحفظ حال خود کوشیده جنگ کنان راه هزیمت می‌پیمودند تا خود را بسرحد
الکاء قزلباش رسانیدند بنابر آن رومیه قدم باز کشیده بیشتر نیامدند و جلالیان از آنجا
احرام استلام عتبه اقبال شاهی بسته کس نزد امیر گونه خان بایروان فرستاده از آمدن
خود اعلام دادند قلندر اغلی با جنود خاصه بر ساقه لشکر ایستاده سرداران ملوک ملوک روانه
ایروان گشتند و پاشای متعاقب بتوهم محی گشته از خوف حادثه اغلی یافتند و امیر گونه خان
حقایق حال بدرگاه سدره مثال عرض کرد مقارن این حال حسین بیک ارناووت که با تفنگ در
زمره جلالیان مذکور شده از جانب محمد پاشا قلندر اغلی و اعیان جلالی بدرگاه جهان پناه
آمده عرضه داشتی مشتمل اظهار خلوص و عقیدت دستاهی سیوفی و این که مخالفت با
با رومیه محض دولتخواهی شاه عالیجاه و دوستی آنحضرت بود آورده حضرت اعلی شاهنشاهی
درباره آن طایفه رعایت آداب فرمانروایان عالم ظاهر نموده فرستادهای مذکور را
بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش فرموده نوازش‌نامه عاطفت باسم پاشا و سرداران
بمصحوب یافت و مقرر گشت که چون بنابر توقیر و احترام ایشان متعاقب یکی از امرا و اعیان

دولت

دولت قاهره باستقبال ایشان فرستاده شود در آن حدود توقف داشته باشند که بعد از وصول او باتفاق
روانه پایه سریر اعلی گردند

طوطی شیرین مقال قلم شکرستان قصه پردازی شرح آمدن جلالیان ازین ترانه ادا می‌نماید

که چون حضرت اعلی از آمدن این طایفه آگاه گشته فرستادهای مذکور مشمول نوازش و احسان روانه شدند چون
هنوز بر مکنون خاطر فساد اندود آن طبقه اطلاع تمام حاصل نشده بود و حزم و احتیاط مقتضی آن بود که آن قوم پریشان روزگار
که بوضعی عادت کرده همیشه شورش طلب و فتنه اندوز و غدار بوده‌اند محل اعتماد نبوده باشند رای عالم آرای اقتضای
آن کرد که یکی از کاردانان سپاه قرب و منزلت که بزیور عقل و تدبیر آراسته و بحلیه تهور و سخاوت و شجاعت پیراسته باشند
باستقبال آن جماعه فرستند که بنظر دوربین مشاهده احوال ایشان نموده درین سال در ولایت آذربایجان جهت لشکریان
قشلاق تعیین نماید و محمد پاشا را با سرداران و خواص و اعیان باردوی ظفرنشان آورد بعد از امعان نظر بحال هر یک
از امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت عالیجناب آصف منزلت اعتماد الدوله حاتم بیک را که متصف بصفات مذکوره و جامع
کمالات صوری و معنوی بود لایق و سزاوار دیده بدین خدمت مأمور فرمودند و چون مهمان بودند مبلغ دوازده
هزار تومان زر نقد موازی دوازده هزار رأس گوسفند و بیست هزار خروار غله بجهت مدد خرج ایشان بانجام
یافت و طوامیر جایض بمهر آثار اشرف بمعتمد الدوله آصف شأن سپردند که در مهام ضروریه ایشان انچه رای جناب اشرف نیکو
کرم بظهور رسد مصلحت دولت قاهره مقتضا نماید باحکام مطاعه در قلم آید و رقم حروف بحجت انجام این خدمت مرافق مأمور
گردید و جمعی از قورچیان و غلامان و آقایان و آقا سلطان مقدم که حاکم زنجان بود مقرر شد که بجناب آصفی ملحق گشته در رکوب
عالی او بخدمات قیام نمایند و عالیجناب اعتماد الدوله در حدود همدان از اردوی ظفرنشان جدا شده متوجه دار السلطنه تبریز گشت

اما احوال جلالیان آنکه چون آن گروه بی سر و سامان بایروان رسیدند امیرگونه خان جمعی از امرا و خواص و اعیان
مردم خود را باستقبال فرستاده در اوچ کلیسیا که سه فرسخی ایروان است محل نزول ایشان قرار داد و نزل بجادوی نقد
مقدور فرستاده خدمات شایسته کرد و طرح ضیافت انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع خیمهای بتکلف و شامیانهای دیبا
افراخته و فرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آراست و پاشا را با امرا و سرداران و بلوکباشیان و خواص و اعیان
طلب داشته دران محفل نشاط با ایشان ملاقات کرد و انواع اشفاق و دلجویی که از لوازم مهربانیست بظهور آورد
عذرخواهی کرد که چون حارسان قلعه که امینان دولت اند دستور نیست که بی رخصت پادشاه قلعه را که فی الحقیقه خانه
خاصه ولی نعمت گذاشته بیرون روند بنا بجهت خود باستقبال نیامدم بالجمله با دو سه هزار کس از آن جماعت ضیافت
امیرگونه خان حاضر گشته داد و بنوعی بلوازم ضیافت و ترتیب اسباب ملوکانه پرداخت که زبانها بتحسین و آفرین گویا گشت
و آخر روز که صحبت ضیافت منعقد گشته مجلس نور دیده شد پاشا را با سرداران و بلوکباشیان و خواص ملازمان تا سعدک را
تکلیف حمام کرد که خود را از غبار سفر و ثمرات آلایش محاربات بی در پی شست و شو [illegible] دهند و پاشا و خواص و اعیان را
بخانه خود برده بلوکباشیان هر یک را مهمان یکی از آقایان و امرای نامبین کرده در منزل خود مجلس عالی بزرگانه
ترتیب داده با ایشان صحبت ملوکانه داشت و صباح بعد از استحمام رخوت پوشیدنی از اخور حال بر سر حمام آورده
تواضعات آدمیانه بظهور رسانید سایر میزبانان نیز با مهمان خود بدین شیوه سلوک نموده همگی را از بن اعزاز
و احترام کسیل کردند قاعده جلالیان است که اکثر اوقات در مجالس و محافل از شجاعت و دلیری و مردانگی که
از ایشان ظهور یافته باشد سخن میگویند و اخر آن بر یکدیگر تفوق میجویند و صحبت ایشان منجر بدین گفتگو و بزرگی
و کوچکی میانه ایشان زیاده مرعی نیست اما در مجلس امیرگونه خان میانه پاشا و قراسعید در حالت مستی از احوالات

کلانتر

گذشته و جبار زنهاگرو فوج پافرمه گفتگوی میشود و قراسعید بی ادبانه در معرض جواب در آمده پاشا را بجبن و بد دلی منسوب
میسازد و چون از منزل امیرگونه خان بیرون آمده متوجه یورت خود میشوند هر دو یکدیگر را بعبارت زشت میخوانند
و آن دو مخمور باده جهل سنانهای ثعبان مثال بدست گرفته با یکدیگر در نبرد آمدند و پاشا بقراسعید زخمی زد و کرد حیدر و آقا
و آقاجدن بیری بمیان در آمده ایشان را جدا کردند از آن جهت گروه جلالی سه جوقه شدند قراسعید و برادر طویل با سه جوقه
یکجوقه و پاشا با ملازمان و جمعی بلوکباشیان که هواخواه او بودند یکجوقه و کرد حیدر و آقاجدن بیری و تبعه ایشان یکجوقه
بعد از چند روز که در اوچ کلیسا اقامت نموده از رنج راه آسوده شدند هر جوقه برای خود کوچ کرده همگی در دار السلطنه تبریز
جمع شدند پیر بوداق خان حاکم تبریز خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان را باستقبال فرستاده هر طبقه را در مکانی مناسب فرود
آورده نزل و علوفه قدر احتیاج دادند و هر کدام یکروز بلوازم ضیافت پرداختند بعضی سرداران با مردم خود از تبریز
بیرون آمده روی براق نهادند درین اثنا فرمان لازم الاذعان شاهی رسیده از آمدن اعتماد الدوله آگاه گشته و پاشا
و سرداران معتبر که بیرون نیامده بودند توقف نموده منتظر وصول آنجناب بودند و هر روزه ما یحتاج ایشان را میرسانیدند اعتماد الدوله
وزیر آذربایجان سامان میداد القصه عالیجناب اعتماد الدوله چون بهر جهت مامور گردید براق و ضروریات آن بقدر الامکان
واقعه و ماکولات و مشروبات و غیرها بر وجه لایق فرموده روی بمقصد آورده دست بانواع بذل احسان و اطعام گشوده درین
باب زیاده از معمول مقید و در حد امکان مبالغه نمودند اگر خصوصیات و دقایق آنها بتفصیل در قلم آید قصه بدرازی کشد مجملی از آنچه
کاتب حروف رای العین مشاهده نموده از ابتدا تا انتها بنوعی است که در ذیل مبین مرقوم میگردد بالجمله چون از اردوی
همایون بیرون آمدند هر روز جمعی کثیر از امرا و قورچیان و غلامان و سلولان که همراه بودند بمجلس عالی حاضر گشته اطعمه الوان
و حلویات زیاده از قدر احتیاج بر سبیل زیاد کشیده میشد جمیع جلالیان که از تبریز بیرون آمده بودند گروه گروه در راه جلو

میشدند در خروجامی قراحسین با یکصد و چهل نفر و کرد علی با سیصد نفر و درمیان احمد باجی کنگ
باشی با چهل نفر دوچار شده ملاقات نمودند و جناب اعتماد الدوله هر جماعت را ضیافت لایق نموده
هر یک را با تبعه خود خلعتهای فاخر و اثواب گوناگون از قبا و بالاپوش و مندیل و دستار فراخور
قدر و مقدار داده جهت هر جماعت محل قشلاق تعیین کرده و از قورچیان و یساولان و خانه‌زادان
تعیین نمودند و محتاج ایشان را از عطایای شاهی سرانجام داده صرف معیشت ایشان منظور نموده
قرار دادند که سرداران و ملوک باشیان بعد از نوروز سلطانی مردم خود را در قشلاق
گذاشته خود با دو سه نفر خدمتکار بدرگاه آسمان مقدار آمده بملازمت اشرف مشرف
گردند و چون طی مسافت نموده در قریه قهوسفنج از قرای قریه تبریز نزول واقع شد جناب
وزارتمآب خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان باستقبال موکب عالی آمد روز دیگر
بیربوداقی‌خان حاکم تبریز با فوجی آراسته مزین بزینتهای گوناگون باستقبال آمده و
از قریه مذبور در کمال شوکت و اقتدار با گروه انبوه از امرا و یوزباشیان و قورچیان
و غلامان و یساولان و ملازمان حاضره و سایر افواج خدم و حشم روانه شهر شدند و مردم
شهر و نواحی باستقبال بیرون آمده جمعیتی عظیم در سر خیابان تبریز واقع شد چنانچه
تمامت خیابان از افواج حشم و تماشاییان مملو بود و جماعت جلالی از سر خیابان تا شهر قریب
نیم فرسخ از دو طرف پیاده و سوار صف کشیده جوق جوق پیش آمده رسم تحیت و سلام
بجای می آوردند و جناب میرزائی رعایت جانب مهمان نوازی کرده با سرداران اختلاط

مصافی

مصافحه و معانقه بجای آورده بزبان عطوفت و اشفاق با ایشان تکلم نموده تحیت از جناب
حضرت اعلی پرسش حال و تفقد احوال فرمودند و از جانبین تواضعات دوستانه
بوقوع پیوست مجموع الطایفه که در آن روز منظور در آمد از پیاده و تفنگچی و سوار بمقدار
ده هزار بودند اگرچه میان ده هزار جلالی آشفته رای خودسر جاهل که اعتمادی بر دوستی
و دشمنی بوده باشند داخل شدن اندکی موجب تفرقه خاطر ممکنان بود اما جناب اعتماد الدوله
بنیروی اقبال دولت شاهنشاهی بفراغ خاطر و اطمینان قلب با آن جماعت عنان بعنان
بشهر در آمده جناب صاحبی در منازل جنات شانیه نزول نمودند و چون در راه بالسنه و افواه
مذکور میشد که ابراهیم پاشا ایلچی اعلی که با بیست هزار کس بتعاقب جلالیان آمده بود و هنوز در
سرحدست و اراده دستبردی دارد بنابران اعتماد الدوله در همان روز بیربوداقی‌خان
را با فوجی آراسته بجانب خوی و سلماس فرستادند که از اطراف وان خبردار باشد
و سرحد ایروان بخبرداری و کار آگهی امیرگونه‌خان منوط گردید بعد از چند روز مشخص شد
که ایلچی اعلی از آوازه وصول دستور اعظم و سپاه عراق اندیشه نموده جرات آمدن
نکرده باز گردیده است بنابران بیربوداقی‌خان عود نموده بتبریز مراجعت نمود بالجمله چون
جناب صاحب اعظم بشهر آمدند روز دوم شرط مردمی بظهور آورده بدیدن محمد پاشا
و برادر طویل و قراسعید و سایر سرداران رفته پرسشهای رسمی و تواضعات علیحده بعمل آمد
بعد از آن کاتبان الجماعت از ایشان طلب نمودند که تفصیل اسامی جنود جلالی را در قلم آورند

کرواخو حال مایحتاج سرانجام یابد سوای پیش آمدگان سیزده هزار و ششصد و پنج نفر تقسیم
آمدند که کار آمدنی الجماعت از پیاده تفنگچی و سواران یراقدار بر پیاده و نقصان ده هزار نفر بودند
بقیه آیت اعلامی و خدمتکار بودند عالیجناب دستوری طرح ضیافت انداخته قرار دادند که
یکروز مجلس عام منعقد ساخته کل الطایفه را ضیافت نمایند و سرداران و ملوک بختیاریان
و آقایان هر کس از این طایفه اسم و رسمی داشته باشند خلعت دهند و بعد از انعقاد مجلس عام
مجالس خاص ترتیب داده هر روز با فوجی از سرداران و اعیان صحبت دارند نخست ضیافت
عام در باغ جهان‌نما بوقوع پیوست حیدر و رضاخان سالاران بترتیب اسباب ضیافت
مشغول گشته تا موازی یکصد و بیست نفر باورچی و شربت‌دار بترتیب اطعمه الوان و حلاوه و نقلات
و مربیات پرداخته و زیاده از آنچه در حوصله خیال گنجد و عامه خلق را اوانی باشند مرتب ساختند و در
عرصه باغ مذکور یک میدان‌وار زمین که محل جلوس دو هزار کس بود هموار کرده خیمه‌ها و سایبانهای
بتکلف برپای کرده فرشهای ملون گسترده‌اند روز ششم مجلس ضیافت عام منعقد گشت
و قرار یافت که سوای پاشا و سرداران و ملوک بختیاریان از هر یکصد نفر بیست نفر را خلعت دهند
چنانچه از ده هزار کس دو هزار کس مخلع گردند خلعت محمد پاشا قبای زربفت طلاباف و
جیقه مرصع و اسب اعلا و زین و لگام مسلح سی تومان تبریزی سرانجام یافته بود و خلعت برادر
طویل بدستور پاشا بود اما بقیمت کمتر و اسعید و کرد صیدر و آقا حسن بیری و حسن گدا
وکیل برادر طویل و سایر ملوک بختیاریان علی هذا القیاس هر یک فراخور مرتبه مخلع گردیدند

وسایر

وسایر جماعت را اعلی و اوسط و ادنی قرار دادند اعلی را قباهای زربفت و دارایی باف و طلاباف و
مخمل منقش و مخمل ساده و سندیهای الوان و بعضی را چیت زری اضافه نمودند و اوسط را قباهای ملکی و
مطبق و نعلبند و خفتان مخمل و دستار سرند و ادنی را قباهای قطنی و دارایی و دستار داده چنانچه ذرق
اشتار [illegible] دو هزار نفر خلعت پوشیده بمجلس ضیافت حاضر گشته هر یک در مکان مناسب قرار گرفتند سایر مردم
و ملوک [illegible] در حوالی و حواشی مجلس خارج محل نشسته در هر گوشه باغ مجلسی و در هر ترکانه مجلسی انعقاد یافت و در این اثنا
ارسلانین را [illegible] خانه و دو حریف [illegible] چند از کشتیگیران و رقاصان و اهل نغم که از اطراف آمده
بشهر تبریز وارد شده بود حسب التکلیف بمجلس ضیافت حاضر گشته تا دو دم دیگر خلعت را فرموده
و تا رسد از ما برجلاق عطا فرموده شد از خصوصیات مجلس آنکه بعد از خوردن اقسام کیفها و شیرینی‌ها
بکروش آورده و تا مرتبه‌ای سیصد خوان تنقل که چند عدد آن را القرین غربیه تکلف بندی کرده و دیگر اقسام مربا
بجنس و از آن تعبیه کرده بودند کشیدند جلالیخ دلها برده شد بعد از آن یکهزار ظرف شربت که میان بوده و چینی ظرف باشد
بعنوان کشیده شد و خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوه‌ها در برابر مجلس خرمن خرمن انبار کرده بودند مردم که در خارج محل بودند
جمع آمده می‌بردند بعد از آنکه از آنها شروع در کشیدن طعام شد یکهزار قاب طعام الوان با لوازم آن بمجلس آورده
یکهزار قاب دیگر در خارج مجلس الحق عظیم مجلسی انعقاد یافت که زبان قلم از تحریر دقایق آن ضیافت قاصر است
مجلس بسیار بسامان و اسباب آن با همه نوع نیز در قصر را عراق و طارد و خواجه محمدرضا وزیر آذربایجان و اکثر ملازمان در کار
که در آن حضرت بوده ملازم و در جای ادب ایستاده از زمره خدمتکاران بودند بعد از فراغ از آن امر
متوجه نظم و نسق مهمات ایشان شده بدستور پیش آمدگان هر گروهی در محل مناسب قشلاق تعیین نمودند

همراه کرده و پاشا و سرداران و بزرگ باشیان هرکدام حسب الصلاح دستور معظم چند نفر از خواص ملازمان بمقتضای
تا مرزی پانصد نفر جدا کرده بقیه لشکر را بقشلاق فرستادند که ان شاء الله تعالی در هنگام بهار کمر را با بسته
ییلاقات تشریف داشته یکجا مجتمع گشته بنظر اشرف درآیند و در عرض سیم روز مهمات ایشان فیصل یافته
شدند روز دوم عالیجناب اعتماد الدوله بعزم مراجعت از شهر بیرون آمده و رخصت یافته عزم روان کرده و در روز
بودند روز سیم کوچ کرده متوجه درگاه معلی شدند علاوه بر اختلاج سرکار پاشا و رفقا که پانصد نفر مردم تا دارالسلطنه
اصفهان از سرکار نواب میرزا داود میشد و به روزه سوای راتبه مجلس عالی طعامهای الوان و حلویات
ترتیب داده برسم تکلف بدیع و ببارز الجلالیان میفرستادند هر روز یک قطار شتر از جنس اقسام
و نقلات و میوه‌ها و سایر اسباب ما حضر سامان می یافت که در اثنای راه بکجا رفت و چون از آنجا متعلق شدند
خاطر از امور در حد فراغت یافته از محل اقامت کوچ کرده متوجه مستقر سلطنت شده بودند جناب اعتماد الدوله
بمنزل رسیده تا دیگر روز در کاشان توقف کرده و دیگر باره جهت پاشا و سرداران رخصت پیشکشی فرستادند
فرستادند القصه از ابتدا تا انتها و قیقه از دقایق مهمان نوازی و مبذول داشتن فرو گذاشت نشد که روز
تا جا باد بطریق مجلس عالی ترتیب داده جهت بزرگان انعقاد و ضیافت میدادند و وقت سواری بعضی از جلالیان
که از پاشا از روی کدورت باطن از اوضاع میدانستند یکدیگر را زخم زده در منزل پاشا اطلاع
او رسیده در مقام مقام آمده همچنانچه شیره تا محمد و در آن سو و آن طایفه از هر طرف جمعی جماعت
بر وی فرستاده رفته رفته بر زنگیچه کل آن گروه و دو گروه کرده مسلح باشمشیرهای آخته بلند یکدیگر تیغ گشیده و در پی
آن شدند که فتنه معظیم حادث گردد و از طرفین خونها ریخته گردد جناب دستوری اطلاع یافته فی الفور

پیشکش خاصه نیز از جانب پاشا ارسال شده پیشکش ملازمان
همراهی او برای جلالیان نیز و تعیین شده روز دیگر
دو روز دیگر ملازمان با مهمات شش روز

هشت نفری از ملازمان که حاضر بودند سوار شده بمیان آن دو گروه بدست جمال درآمده و بعضی از جلالیان با دو
اصفهان آمدند اما کمال دولتخواهی خدمات لایقه بتقدیم رسانیده روز دیگر که سیم شهر شعبان بود روانه شهر
شدند امرا و ارکان دولت و مقربان و ملازمان درگاه بر حسب فرمان باستقبال آمده قرین اعزاز و احترام شهر درآوردند
و آنجماعت در درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان سعادت رکاب بوسی دریافته حضرت اعلی آنجماعت بزبان گوهرفشان
و مرحمت گستری و مهمان نوازی که ذات خجسته صفاتش بدان مجبولست تکلم فرموده و از شفقات خسروانه بظهور آورده
و آنجماعت بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مسرور و خوشحال شدند و از سلوک پسندیده دستور روشن ضمیر یکایک
که تعیین یافته بود فرود آمدند و تنزلات از سرکار خاصه شریفه شفقت شده و عطایای آمال ایشان از عطیات
شاهی کرانبار گردید و حضرت اعلی در آن زمستان در دار السلطنه اصفهان سرابود و همچنانچه پادشاهانه میدان
اوقات پاشا و امرای جلالی را که تعیین خاص طلب داشته از نشأت التفات سرمست میکردانیدند و دفعه دیگر
بنده شفقت کنند و حالات هنر فرموده و بمضمون این مقال که عشق در پیرانه سری بطبعی دارد و غریب
این داویسکن و حالگی و دیگران و ده به هر یک بطراز خاص پیش آمده نقد عقاید و اخلاص ایشان بر محک تجربه و امتحان
میزدند و هرکدام بمقتضای این کلام که از کرده مهمان برون تا دو که درست کمترین خاطر خود را بر طبق عرض
مینهادند و چون از جانب پاشا رنگ اخلاص و دولتخواهی بیشتر از پیشتر استشمام میشد او را زیاده از رفقا مورد عواطف
گردانیده اعزاز و احترام فرمودند و آنجماعت تا هنگام بهار بسعادت ملازمت فایز گشته بدایع نگارخانه
شده و قایع متنوعه که در این سال بظهور پیوست حضرت اعلی شاهی بعد از استماع آمدن جلالیان و تقدیم مراسم
انگیزی علی بنا بر مراعات آداب حزم و احتیاط امرای عظام و غیرهم را بجهت رکاب اقدس بر کرکی لاهیجان حکم فرموده

غلام خاصه شریفه بدار السلطنه تبریز فرستادند که اگر قضیه روی نماید مبادرت امرای سرحد قیام نمایند آن
خود از آوازه وصول جنود اقبال حضرت و فرع نیافت قشلاق نخجوان مذکور در این سال در روحی تبریز وار
یقت از سوانح این سال خبر فوت غازی گرای الجلال ابد دولت که ایجان تا تار است که از شعبه سلاطین
قرم زاده جوجی خان بن چنگیز خانست و بدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس تاتار بوده و شرح احوال
سلاطین آن طبقه که چگونه مطیع و فرمان پادشاهان آل عثمان شده اند و محمد گرای خان و غازی گرای و ما
و دیگر برادران بچه جهت بشروان آمدند و عادل گرای برادرش غازی گرای چگونه در شروان اسیر
جنود ظفر نشان شدند و شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا بچه سبب غازی گرای خان را مطلق العنان
ساخته وار و در تبریز چه سال فرار نموده بروم رفت بچه جهت در صحیفه اول نگاشته کلک وقایع نگار
گشته القصه چون غازی گرای خان بروم رفته بخدمت سلطان مراد خواندکار روم رسید بعد از فوت
محمد گرای خان خواندکار روم سلطنت الوس تاتار را باو تفویض نموده و جنود تاتار بقدوم او
پیش آمده سلطنت او را اکراه و اکتساب باشا ایسکی آن حضرت پذیرفتند و او در سلطنت تاتار
تمکن یافته با خواندکار روم در مقام اطاعت انقیاد بوده قدم از جاده متابعت بیرون
ننهاد و در زمان سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان بر حسب اشاره او چند مرتبه لشکر بفرنگستان
کشیده با فرنگ محاربات عظیم و نبردهای قوی کرده یک سال در سر زمین محلی اله قشلاق کرد
بر طبق نام خود غازی گردید و چون جلوس همایون واقع شده بار دیگر صلح کونه مرقوم گشت غازی گرای خان
نامه صداقت آمیز مصحوب حافظ قراقاش تبریزی که در تبریز جلیس او بود همراه رفته بود بخدمت اشرف فرستاده تعزیت نامه

حقوق تربیت شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا و پاس نمکخوارگی ایشان و دودمان والا نموده
اظهار خلوص ارادت صمیمی کرده بود و بیرام قلی بیک استاجلو را که در قلعه الموت نگهبان او
بوده نیکو بجا آورده بود و طلب نموده حضرت اعلی نیز مکرر بمصاحبت آمیز مهرآمیزی بر اظهار محبت و دوستی و عدم
خدمتها اعیان قزلباش که بعد از بیرون آوردن قلعه بنابر قربت آمده شد عسکر روم و هر گونه حوادث
چنانچه باید و شاید با احوال او نیز وجهت بودند قلی فرموده تحف و هدایا فرستادند و در طی آن
محبت نامه ای اندراج یافته بود که مغایرت و بیگانگی فیما بین بالکلیه مرتفع بوده و از تحف این دیار آنچه
میخواهند طلب نمایند و بیرام قلی بیک مذکور در لباس تجار بگیلو رفته از آنجا بخدمت خان رسیده او را از ورود آن
منشور عاطفت و ظهور الفت و دوستی بهجت اثر شخص حضرت اعلی سرور و شادمان گشته او را قرین اعزاز و احترام
روانه ساخت و نسبت با ایستادگان پایه سریر اعلی شاهی مخلصانه پیش آمده عرایض اخلاص آیین بخط خود نوشته
پیشکشها جهت اولیا شاه عالم بعضی اشیا طلب نموده بود و در این مرتبه حضرت اعلی ابو القاسم بیک یوزباشی
ایلغلی با مکتوب ملاطفت آمیز محبت قرون و نفایس متعدد و هدایای ایلچی دیار آنچه طلب نموده بود مرسل
و رسل و رسایل مکرر رفت عقد مصادقت انعقاد یافت و در هنگامی که بیات عشر و الف که حضرت اعلی بتسخیر ولایت
شروان مشغول بودند حاجی بیرام نام معتمدی را چنانچه در وقایع آن سال تحریر یافت بخدمت اشرف
فرستاد و متعاقب او ابو القاسم بیک ایلچی اعلی از عود نموده مکتوب صداقت اسلوب ملطفانه آورده
رومیه از این حاجی بیدی اطلاع یافته بار و بهادر جوحی آغا بتقاده از اولاد و لشکریان سلطان گرای خان
که در استنبول بود بسلطنت الوس تاتار نوید داده در مقام تزلزل در آمدند و در هنگامی که

اعلی لشکر باذربایجان کشیده بتسخیر قلاع آنجا مشغول بودند وزرا و ارکان دولت عثمانی بغازی گرای خان
تکلیف کرده بودند که بجانب شیروان لشکر کشیده در معاونت پادشاهان و کار بجهت قزلباش سعی
موفور بظهور آورده او بنابر احتیاط مروت و دوستی نواب اعلی از این معنی سرباز زده [illegible]
مشک محبت درین اثنا اجل طبیعی او را دریافت و عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شتافت
و امرا و اعیان تاتار [illegible] گرای برادر او را قایم مقام گردانیدند اما ارکان دولت عثمانی اولاد غازی گرای
بنابر آنکه پدرش با دولت قزلباش تهمت میل داشته شایسته سلطنت ندانسته سلامت گرای را بلقب خانی ملقب
گردانیده بکفه فرستادند و عظمای آن طایفه را بوعده و وعید باطاعت انقیاد او ترغیب نمودند اما در
حقیقت حقوق رعایت و اصطناعات چندین ساله غازی گرای را ارکان [illegible] انگاشته بنابر رعایت
و سلامت طلبی اولاد او در [illegible] امر خواندکار و [illegible] شاهزاده مانع آمده [illegible] سلامت گرای [illegible]
نمودند و او [illegible] مانع [illegible] برمسند خانی زده دو [illegible] از دودمان غازی گرای برادر دو
سال که بجای سال سبع عشر و الف بر سریر سلطنت [illegible] تاتار تمکن دارد [illegible]
کمال اتفاق و متابعت مسلوک میدارد و در استنبول از خدمت خواندکار [illegible] کرده بود که لشکر
بجانب شیروان کشیده بموافقت رومیه آن ولایت را از تصرف قزلباش بیرون آورد اما
چون بمقر سلطنت رسید [illegible] قوم او را از این خیال محال باز آورده خاطر نشان او کردند
که تسخیر شیروان و [illegible] قزلباش [illegible] دودمان شما [illegible] نیست [illegible] اول حال [illegible] گرای لشکر
لشکر بشیروان فرستاده [illegible] حدود درآمد آنجا که [illegible] گرفتار [illegible] قزلباش

کشته بقتل رسید و بعد از آن غازی گرای نیز گرفتار شده چند سال محبوس بود [illegible]
کلام [illegible] لا [illegible] الا [illegible] از [illegible] سلامت گرای را این سخن [illegible] آمده از [illegible]
اجتناب نمود قرار داد که غازی ده هزار کس از راه [illegible] را [illegible] لشکر سردار [illegible]
[illegible] کشته [illegible] قیام نمایند [illegible] شش هزار کس فرستاد و در جنگهای جلالیان همراه مراد
پاشا دار بود و بعد از آن سردار ایشان را [illegible] فرستاد که در [illegible]
[illegible] جمعی از آن طبقه در معارک بقتل رسیده بعضی با وطان مراجعت نمودند و دو هزار [illegible]
در [illegible] مانده [illegible] پادشاه را حاکم ایشان کرده اند [illegible] احوال ایشان و کشته شدن [illegible]
وقایع [illegible] سال تسع عشر و الف که مراد پاشا [illegible] آمد مرقوم کلک [illegible] بیان گردید مدت سلطنت غازی گرای
در الوس تاتار [illegible] سال بود و او پادشاه قابل [illegible] عاقل [illegible] غازی بود ترکی و فارسی را
مربوط [illegible] مینوشت اشعار عاشقانه ترکی و فارسی بسیار دارد و غزالی تخلص میکرد و این مقطع ترکی از
وست
ای غزالی [illegible] معرفت [illegible] آن [illegible] را [illegible]

شاه ملکان نگارستان

[illegible] آرایان شبستان [illegible] پروری عرایس [illegible] شواهد اخبار را [illegible] زیب آرایش
داده اند که نوروز فیروز این سال همایون فال در روز شنبه چهاردهم شهر [illegible] الحرام سبع عشر و الف
اتفاق افتاد [illegible] ریاحین [illegible] سیاه [illegible] در [illegible] چهره [illegible] جلوه [illegible]

آغاز نهاده و باغ روزگار از نکهت بهار و شمیم شکوفه و ازهار رشک نگارخانه چین گردید و باغ جهان آرای نقش جهان
اصفهان از نکهت گل و سرو و سنبل رشک جنت برین و از لطافت شبنم روضه رضوان گشت بادشاه بهشت جایگاه منصور به کمال بهجت
و سرور بطریق معهود در باغ نزهت بخش عالی طرح فرموده اطراف نهرها را که از میان باغ جاریست و حوضها [illegible]
در میان آن ترتیب فرموده سلاطین صفویه خصوصاً حضرت خاقان جنت آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل علیه الرحمه والغفران از عمارات
دلکش در کنار نهرهای بهشت آسا بر پا داشته اند فی الواقع مکان بهجت بخش نشاط افزاست و روضه دارالقرار مصداق
جنات تجری من تحتها الانهار است [illegible] اهالی خراسان و عراق و آذربایجان و تبریز و [illegible] اصناف
خلایق از دریای بخت همایون بهره [illegible] قسمت فرموده و هر طبقه مجلسی [illegible] و اطراف [illegible]
بامرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان بارگاه سلطنت اختصاص داده مجلس [illegible]
مجلس جهان [illegible] آراسته [illegible] انواع [illegible]
تعبیه کرده و [illegible] عالم علوی [illegible] عزت [illegible]
حضرت [illegible] مجلس [illegible] حضرت اعلی [illegible]
سیر فرموده در هر مقامی که دلنشین خاطر اقدس بود آرام گرفته صحبت [illegible]
[illegible] شکر [illegible] لاله عذاران [illegible] مجلس را تازه
و [illegible] القصه [illegible] اعتقاد یافته [illegible] محمد پاشا جلالی
و رفقا [illegible] مجلس بهشت آیین [illegible] سرافراز بودند [illegible] اسلام
بهار [illegible] مصطفی پاشا والی [illegible] گشته

سمت تحریر یافت که مصطفی پاشا [illegible] در بغداد و علما و اعیان و مردم خود بی اعتماد گشته با محمد پاشا و الند
جغال اغلی صلح کرده حکومت بغداد را بدو گذاشته بحلب رفت و در آنجا معلوم [illegible] گشت که او میخواست که [illegible]
پایه سریر اعلی بازگشت نموده اراده داشت که ولایت بغداد را [illegible] این دولت [illegible]
دیرینه و عداوت دارند [illegible] اعلام او بیکار [illegible] ترددیکان و محرمان نیز بی اعتماد گشته [illegible]
خواست که از بغداد خود را دور اندازد [illegible] اعمال [illegible] التماس نموده از حلب بآنجا نقل نمود
و کلا و ملازمانش تعرض نموده بودند که مقصد او از آمدن [illegible] آن است که خود را بالکا قزلباش اندازد
در مقام عذر در آمده او بر کشیده و عذر را جماعت آگاه گشته از خوف جان ترک اموال و اسباب کرده [illegible]
با چند نفر از معتمدان بیرون از [illegible] داخل قلمرو همایون شد [illegible] و کلا و ملازمان [illegible]
گشته دارالسلام بغداد در قبضه مصطفی پاشا [illegible] بخت بلند [illegible] پایه سریر آسمان [illegible]
بعد از آن [illegible] جهت [illegible] گشته در دارالسلطنه اصفهان در اثنای جشن باغ نقش جهان [illegible]
آستان رسیده [illegible] بساط بوسی فایز گردید [illegible] التفات گشته بخلاع فاخره و انعام [illegible] وزیر و [illegible]
و [illegible] سرافرازی یافت [illegible] قلمرو [illegible]
دیگر از سوانح این سال فرستادن جلالیان بجانب کردستان شرح واقعه آنکه بعد از انقضای ایام صحبت [illegible]
جشن نوروزی [illegible] جلالیان [illegible] رسید که جمعی از امرای قزلباش را رفیق ایشان [illegible]
کردستان فرستند که چون سرخیلان اکراد مردم نا اعتماد [illegible] بعضی وقت در زمان [illegible]
[illegible] اقدام [illegible] از خواب غفلت بیدار [illegible]

از اطوار آن طبقه تفرس نمودات دریافته واوقات تسلط یافته که مردم شورانگیز جاهلند تا در میان مخالف باشند از غرض اینکه
با یکدیگر آمیزش و اتفاق وارند و هرگاه خوفی نداشته باشند با یکدیگر کمال خصومت و نفاق میورزند حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی که مظهر دانش و آگاهی اند مکرر آن طایفه را بر قتل و دوستی ترغیب حضرت و ترویج یکدیگر فرموده جمعی را
امیر الامرای آن طبقه کرده اند بحکم القضایح دلپذیر شفقتانه فرموده کراو را امیر کل مقدم خود دانسته برای
هرا بیید او را که مستقیم مصلحت دولت باشد عمل نموده از سخن و اصلاح حسابی او تجاوز نکنند و کرش مرحمی شا نزا ابراد
امیر القضایح گرانبار کرده اینه از همگی عهد و میثاق گرفته و مقرر داشته که دو اتنه آذربایجان گشته در بلاد ما مرغه
رحل اقامت انداختند که مردم ایشان که در قشلاق قاتند جمع شده جمعی از امرا و سپاه قزلباش که از رفقت
ایشان مامور کرده و ملحق گشته روی توجه بمقصد آورده بحکم ابواب الطاف شاهانه سرافراز فرموده
از نقود و براق و مایحتاج انعامات کرده از دار السلطنه اصفهان روانه نمودند و در حینی که رایات جلال در دار السلطنه
قزوین نزول اجلال داشتند حکم معلی بتقاد پیوست که حسن خان استاجلو بیگلربیگی همدان و قلمرو علیشکر بکمک از نعو از
مردم خود و امرا و قلمرو ... اسکندر سلطان امیر مقدم با یکهزار کس از ایل مذکور و نعمت الله سلطان میرمرقی که اصحاب
جهار مقرر بود و خسرو سلطان میرلوین از کران با نوکر و اصحاب مقرر بود و بند و قاین سلطان بیگدلی حاکم کاکر و دوساره
زعفران که چهار هزار کس شده و خلیل سلطان امیر سیل سپر که سعید قرار بود تدبیر اتفاق نموده بجهت جلالی بی تن نماید و
بکری حاکم مراغه را که بحدود ملحق ساخته از آن راه بولایت کردستان تاد یار بکر و الجزیره روند و هریک از امرای
اکراد و اطراف رایی اتفاق دهند و با مردم خود بدیشان ملحق گردد و بیاد و اولکا و عشیرت او متعرض نگردند و هرکه
مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت قزلباش بجد او بر نموده و تنبیه غمای ایل و عشیرتش بر ذمه همت لازم

او را متصرف شده با امرای جلالی و بعد از آن راه بجدود ارض روم آمده با میرگونه خان بیکلربیکی چخور سعد اتفاق
که تا تخت آن ولایت نامر بکر ملحق گردد حکم اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم ارومی و مرغه در باب
که چون او از نیک باعث محالات کردستان و شعاب و معبر لشکر آگاهست جهت جرحی این لشکر بدیده خدمات و جانسپاری
دولتخواهانه بظهور آورده که موجب ازدیاد اعتقاد و الطاف شاهانه گردد و در انجام خدمات حسب الفرمان همایون اعلی شاهی
آن حضرت شدند شرح رفتن ایشان باطراف مخالفت امیرخان و وقایعی که روی داد بعد از تحریر ایالت
که در هر طرف بسمت ظهور رسیده مرقوم قلم قدسی رقم خواهد شد

بعد از رفتن جلالیان چون ... سال بر دیار پادشاه مرحوم جلال الدین محمد اکبر پادشاه و فرمان فرمای هندوستان
بعالم عقبی شتافته بود فرزند ارشدش محمد سلیم قائم مقام پدر والا گهر گردیده بود و بنابر رابطهٔ دوستی و وفاق علاقهٔ محبت
که فیمابین این دو سلسلهٔ رفیع و سلک بوده دست قرار داد خاطر حقیقت مناظر آن بود که یکی از معتبران
طایفهٔ جلیلهٔ قزلباش به پرسش تعزیت پادشاه مغفور و تهنیت و مبارکبادی جلوس فرزند ارجمندش روانه آن
دیار گردد و چون بنابر مشاغل عظیم یساق آذربایجان و شیروان فرصت آن نشده درین وقت که در مهر سلطنت روز
افزون انفاق نزول افتاده بود و تسکین خاطر از ره المظهور آورده بعد از امعان نظر مجال بهر یک از کارها
که منصب خدمت و طرز زمان سپاه سلطنت امارت پناهی یادگار علی سلطان طالش که از میرزاده های طالش و نجبای آن
زمان از اقران و همگنان امتیاز دارد و سزاوار این امر دیده برسالت و سفارت تعیین فرموده و مکتوب محبت آمیز
مشعر بر پرسش تعزیت والد بزرگوار و تهنیت جلوس همایون آن جناب و در قلم امیر جناب امارت پناهی بر وجه لایق
سامان و سرانجام آن سفر رسید و اقمشه نفیسه از امتعهٔ و ملازمان که گمکی احتیاج بدارایی و کوشش و حیطه و نمودار

پسندیده و شتران بختی شایسته مزین به زینت تمام روانه شده از راه قندهار متوجه آن صوب گردیدند از جمله
تحف و هدایا که برسم ارمغانی فرستاده شد پنجاه راس اسب ترکی و عربی و قراجی و چند زنجیر فیل که از انجیبهای خاص
شریفه بهم رسیده مثل عقاب آسمانی که در سرکار هیچ پادشاه نبوده و پیشکش صاحبقرانی که یکی از آنها یافت نشده و
جلهای زربفت و مخمل و یراق طلایی و سر قوپ و پوستین ارمی سیاه دراز موی که از ولایت ارس آورده مقوم
صاحب دولت هر یک را به شصت تومان و نود تومان شاهی عراقی ابتیاع نموده بودند زیرا که چنان پوستینها
روباه سیاه رنگ دراز مو در روی زمین پیدا نمیشود و کنیزان روسیه به صد عدد و قماش نفیسه از مخمل زربفت طلا باف و نقره باف
و زربفت و دیبای زیبای طلا و نقره و چهار زرعی زربفت و اطلس مخملهای فرنگی و خطایی باف و سایر تحف
و اقمشه کاشان و یزد و دیگر تحف و هدایای لایق از هر نوع که تحریر و شرح آن بطریق تفصیل بود و تفصیل آنها موجب اطناب
میشد ارسال یافت از سوانح اقبال که به نیروی دولت ابدی در این سال بظهور پیوست اول قضیه گرفتاری محمد پاشا
والد زال پاشا رومی است که حاکم اجیش و عادلجواز بود کیفیت واقعه آنکه محمد پاشا مذکور خود را از شجعان و کار کرده
پرستان میگفت و غرور و هوای بلند پروازی طیران مینمود و میخواست که در حدود قزلباش دست برد و چند
نموده آوازه تسلط و اقتدار بلند سازد و در میان رومیه باین تفاخر نموده مرجع تربیت و اعتبار او گردد
همیشه در کمین فرصت نشسته متعرض سرحد قزلباشیان میشد در این سال سلمان خان سلطان کرباشی که از جانب
اشرف حاکم الکای چورس بود و با او قرب جوار داشت از حمیت بی اندامی و بی نسقی او دلگیر بود و قرچغای خان حاکم
تبریز و امیر الامرای آن سرحد بجهت اعلام نموده استمداد کرده بود که او را گوشمالی دهد و قرچغای خان دو
نفر از غازیان ترکمان مردم خود و یکصد نفر از ملازمان امرای آن سرحد بر گرد کلی از معتمدان کار دیده

فرستاد

فرستاد که با سلمان سلطان ملحق گشته به تاخت و غارت الکای اجیش و عادلجواز نموده تادیب پاشا را نیز از کمین فرو نهند
پرواز نمود سلمان سلطان با فرستادگان مذکور و مردم خود که هیچ بالصد کس بودند ایلغار کرده تا حوالی
اجیش که مسکن و مقام محمد پاشا بود دمنان یلغار کشیدند و در آنجا دویست کس را به پای قلعه او فرستاده که
قدر را به کمک یکجانب تعیین نمودند که اگر پاشا بیرون آمده جنگ صحرا کند از کمینگاه در آمده بدافعه قیام نمایند
و دویست نفر دیگر به تاخت و غارت مشغول گردیدند از جمله شش هزار گوسفند چهل چاپه قرتی که بنزدیکی قلعه رسیده بودند
که پاشا خبر دار گشته از جلادت و مردانگی که با خود قرار داده بود نظر را با فوج قلیل انداخته بمردی بالکه
مردانی که حاضر بودند از قلعه بیرون آمده جلو ریز خود را بآن گروه رسانیده و دست به کمان قتال گشوده
جنود قزلباش نیز به شعله سنان جان ستان آتش در خرمن وجود مخالفان انداخته فیما بین بازار
قتال اشتعال مییابد غازیان شیر شکار به دو درپی رسیده و مردانگی مینمودند محمد پاشا تسلط غازیان
و ضعف لشکر خود مشاهده نموده منهزم مبادر شده برگشت و یکی از ترکمانان در عقب او آمده تخص او را
برگشت تیر جانستان از صدر زین ربوده بر روی زمین انداخت و خود را بر او انداخته خواست که با تمام کارش
پردازد و پاشا از بیم جان نام خود برده به نیروی دولت قاهره دستگیر گردید و ورودی شکست یافت و از مردم او
و تا پای قلعه اکثر طعمه شمشیر آبدار جنود ظفر شعار گردیدند و آن ناحیه به تاخت و غارت غازیان رفت
مظفر و منصور معاودت نمودند و محمد پاشا را به پایه سریر اعلی فرستاد و قبل از آن ولد او
که در خدمت اشرف معزز و محترم بود مذکور و در مجلس بهشت آیین زبان به تعریف محمد پاشا گشوده تعریف
قابلیت و شجاعت و اهلیت و استعداد او بسیار کرده بودند حضرت اعلی شاهی که معدن فتوت و جوانمردی

بابر عاطفت جبلی و قاعدۀ معهود منظر مرحمت و التفات مرتبه حال حالی گشته امر فرمودند که او را بالیلاقی مهمان
معزز و محترم نگاه میداشتند رفته رفته بصحبت و مجالست مجلس بهشت آیین سرافراز گشته از جملۀ حاضران حضور
خاص و حریف بزم اختصاص گردید چون ظرف طبیعتش لبریز بادۀ مرحمت و الطاف شاهی گردید و عیش
از نخ نخوت مغرور و بمشین کرم ترکشته بفکر آن نی فتاده و بهمان در عالم بلند پروازی سیر نموده در طی
سخنان بیجم فرا از سر بزد و از مضمون انتقال که مسلم الثبوت جمهور خردمندان است سخندان پرورده پیر
کهن بیندیشید اگر نگوید سخن عاقل الحکایات نا خردمندانه که در چنین حال جز از آنها کردن مهر
سکوت بر لب نهادن الصمت زمان بیکیش و تا انگاه از حضرت اشرف مستدعی گشته که شخصی از جانب روم فرستاد
فرزندان و مردم خود را از سلاقی ر فرخ باشی خود مجبر سازد و بعد از استجازه و رخصت غلام خواجه سرای
که همراه او آمده بود فرستاده و کتابات که نوشته بود بنظر اقدس در آورد و چون حضرت اعلی عیار کار او را
گرفته بودند با امرای سرحد اشاره رفته که غلام مذکور را بهانه را که از عرض کرده بخواهیم که ... توقیف نموده
مکاتیب سر اسلامیه که مصحوب او باشد گرفته بهمان سرمهر بحضرت اشرف فرستند و حکام سرحد حسب الحکم عمل نموده
عمل نموده چون مکاتیب بنظر انور در آمد سوای آنچه بنظر اشرف در آورده بود سخنان لا طایل در باب
قزلباش نوشته بحالتمان رجوع بهما کرده بود چون خیانتی از او بظهور رسیده و دیگر شایستگی ملک
سابق نداشت ... که رایات جلال از تبریز متوجه قراباغ بود بنا برآن او را در تبریز گذاشته که بر در
در قلعۀ تبریز باشد چون مدتش بر وجود جهان گذشت در آنجا بعلت اجل امل ... چون از وقایع ...
سرحد ها گرفتاری پاشا یافت در جنگ چخور وقتل پا شا را در کرجستان بیچی ... ...

مفصل ... ... کلام

مفصل این مجمل آنکه غالبا در مجلد اول این اوراق تحریر یافته که در وقتی که بنیاد حضرت شاه جنت مکان
و تسلط تسلیع خواندکار روم صلح و مصالحه شده و سرحد معین گشت کرجستان قسمت کرد و والی آن بدیار
منوچهر خان و دادو بهادر بیگ خان بود و بعضی از سرحد و کیانش که دیده و ولایت اخسخه و توابع او که
که بر حد ارض روم پیوسته است از اعمال قسمت و در زمان نواب سکندر شان که ولایت شکر مینا و عجم
گشته از آن راه بشیروان آمد اول در ولایت اخسخه و توابع آن تصرف در آورده قلاع محکم کرد و تا دو چهار
در حیات بود مطاوعت بحال این خان و دست و پای بحرند و بعد از وی وسیع و دران ...
بهادر خان که زوجۀ منوچهر خان و والدۀ صاحب فیصله بود با پسر طفلی که نشست بعد و دین از اولاد دیگر زمان
بیگه در روان مسلط خود بود و پشت او که ... در ولایت حفظ میکرد و در وقت پیشت و چنان که اکثر اعیان
بالتمام تابع و فرمانبردار رومیان بودند عورت مذکور سعی بسیار کرد که رومیه از ولایت ... رسانید
که حیثیات که بولایت گرجی که نوشته خراج بیگیر و پسر او که اتابک نام دارد و که نوشته خراج بگیرند
رومیان قبول نکردند لیکن از عاشش او مقدار قطعی از ولایت مقرر کرده بود و زاده او هنگی و کار
حکیه امید دور ایامی که بتخت ... این کتاب آورد بایان اتفاق افتاده مجاکم ... ایروان کرده بود
شاه یوسف پاشا که از میرزا و ... اخسخه مسلمان شده از جانب خواندکار روم سرعسکر پاشای یافته
حاکم بعضی از ولایت ... و دیگر به بعضی از جنود ظفرمند و دو قزلباش را بر کرد که جنگ ... استاد چنانچه
در طی وقایع آن سال تحریر یافته تا تخت و ولایت مذکور فرستادند و بعد از جنگ چغال اوغلی و انهزام او
که امیر گونه خان و جنود قزلباش در اخسخه و تمکن و استقلال یافته تا حدود ارض روم حیث لشکر ...

سپاه ظفر پناه بود دیگر را قراجه اروتمان و اخسقه را تاخت میکردند احوال شاه یوسف پاشا ارزروم
که در اخسقه بود بنا اختلال پذیرفت والده اتابک خان استغاثه بدرگاه سعادت نشان کرده
استمداد کرد که بمعاونت منسوبان این دودمان ولایت مملکت از دست رفته را بدست آورد حضرت
اعلی شاهی امرای شمس الدینلو و قراقلر و غیرهم را که در تفلیس و زکم و جمع آباد و دلوری بودند بکمک
همراهی او نامزد فرمودند و در قوی ییل سنه عشر و الف که رایات جلال متوجه شیروان شده بود
آن عورت صاحب غیرت باتفاق امرای قزلباش و ملازمان قدیم آن سلسله تسخیر مملکت مذکور کرده
و بر سر شاه یوسف پاشا رفته بر او ظفر یافت و او را با یکصد و چهل نفر از میان گرفته قلعه
اخسقه را که معظم قلاع آن ولایت است بدست آورد و آن کشمال آنجا بحیطه تسخیر و تصرف او درآمد تاریخ
روز یکشنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره کسان او و امرا در شاهی بدرگاه جهان پناه آمده حقیقت
این حال که نیروی اقبال بیزوال شاهی بظهور آمده بود عرض کردند و امرای قزلباش هر یک بجای
خود رفتند اتابک خان در آن وقت شانزده ساله بود اعلام نمود و او بعد از دفع جلالیان
چیل پاشا نامی را که حاکم لشکر [illegible] تاتار رسالتکر ایخان چنانچه گذشت بعد و سردار فرستاده بود و
نموده او را با فرهاد پاشا و الله محمد پاشا که از میرزادهای گرجستان مسیحی بود مسلمان شده در سنه
[illegible] یافته بمرتبه ایالت و پاشائی رسیده بودند باخسقه فرستاد و ایشان در اواخر
بیچی ییل سنه تسع عشر و الف باخسقه آمدند و اتابک خان و والده اش تاب مقاومت آن گروه انبوه
نیاورده بگرجستان کارتیل نزد برخالش آمد و والده نزد برادرزاده توقف نموده برادرا

کو در حسن

که در حسن و ملاحت آیتی بود و مضمون این رباعی که میر شمس الدین محمد صدر صفی در زمان شاهزاده سلطان مظفر
میرزا کیست لوارصاب خان پسر همایون خان گفته بود بر او صادق بود ترسا بچه بیست طرفی از در دشت
کاتش زده در خرمن صد حور بهشت چون بچه کشیش برای آتشکده اش رهبان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت
بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاد و در اوایل این سال امرای شمس الدینلو و قراقلر و غیرهم با جمعی از لشکر
گرجی اتباع لوارصاب خان والی کارتیل بتاخت اخسقه رفته اسیر بسیار آورده بودند چیل پاشا مرازی
دو هزار کس از جیش تاتار و فرهاد پاشا و الله محمد پاشا که بمرافقت او آمده بودند بدفع ایشان و تاخت گرجستان
کارتیل فرستاده و آن جماعت بمیان الکا در آمده تاخت و غارتی چند کرده معاودت نمودند لشکر لوارصاب خان
در گذرهای تنگ در میان بیشه سر راه بر ایشان بسته از یکطرف سپاه قزلباش و از یکطرف گرجیان ایشان را در میان
گرفته پاشایان هر دو گرفتار گشته لشکر تاتار که در آن ملک بیگانه بودند بهر طرف که میرفتند سر راه و گذار را مسدود
می‌یافتند دست از غنیمت باز داشته بمیان بیشه پراکنده شدند و بمصداق اللهم اشغل الظالمین بالظالمین گرجیان
بجستجو مشغول گشته تمامی آن مخذولان تاتار را بدست آورده طعمه تیغ بلا گردیدند و بقیة السیف را عایای گرجی در جنگلها
بهر جا که رسیده بودند پیاده و عریان بعد هلاکت خود را باخسقه رسانیدند و پاشا را بدرگاه جهان پناه فرستاده و چیل پاشا را
سلاطین گرجی فرهاد پاشا را در [illegible] خویش کشته و چیل پاشا بقتل رسید
از سوانح اقبال که در ولایت شیروان قرین حال اولیای دولت بیزوال گردید جنگ کردن ذوالفقار خان است
با والی طبرسران و قلعه ساختن و [illegible] که در زمان فتح شیروان ناحیه از نواحی شیروان را
کرباک الکاء طبرسران قلعه ساخته [illegible] اتصال دارد و مردم آنجا مستوفی شده بودند و در زمان [illegible]

چون رومیان با مردم طبرستان مستظهر بودند در مقام استرداد آن شدند درین اوقات که رایات [illegible]
مستعد اولیای دولت قاهره گشت مردم طبرستان بطمع خام افتاده آن ناحیه را چنانچه باید بتوقف حاکم نشان
ندیده و آمدشد مازندران حاکم از آسیب طبرستان بآن ناحیه دشوار بود در ایامی که [illegible] در آن سرحد [illegible]
ضرورت تردد اجازه گرفت بنابر رعایت حزم و احتیاط اقتضای آن کرد که در آن ناحیه قلعه ترتیب داده حکم قضا
مضا بقلعه پیوست که ذوالفقار خان بیگلربیگی شیروان با امرای عظام تا بسرحد طبرستان رفته در آن
ناحیه قلعه در کمال استحکام و متانت ترتیب نموده ذخیره و یراق قلعه را انجام نموده فوجی از غازیان و تفنگچیان
بمحافظت آن تعیین نماید که دست مردم و دهقانان عرصه آن ناحیه کوتاه باشد و طبقه قزلباش و ترکان
باستظهار مردم آن قلعه سرفراز آسوده حال بآن ولایت تردد و آمدشد آغاز نهاده از تعرض دزدان و
دهقانان مصون و محفوظ باشند ذوالفقار خان بموجب فرمان متوجه انجام آن خدمت شده [illegible]
معصوم خان طبرستان فرستاده حقیقت حال بدو اعلام کرده خاطرنشان نمود که اصلا از ترتیب آن حصار
ضرری بشما نمیرسد بلکه بنتیجه انواع مزیت والی طبرستان رضا بآن نداده تسلی باطل القرات عاطل
در مقام مخالفت درآمده روزی که ذوالفقار خان بآن سرحد رفته جای قلعه تعیین نموده شروع در کار کرده
نزدیک دوازده هزار پیاده و سوار جمع آورده روی بجانب ذوالفقار خان آورده و [illegible] طبرستان
همیشه در [illegible] پیاده بازگشت نموده [illegible] از جانب [illegible]
او [illegible] نموده [illegible] فرستاده [illegible]
تخفیف نموده [illegible] تا آنکه یک [illegible] لشکر قزلباش رسیده روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابله [illegible]

درآمد ذوالفقار خان نیز بالضروره بترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد و دلیران
از جانبین دست باستعمال آلات قتال بردند لشکر طبرستان تاب یک صدمه جنگجویان سپاه منصور نیاورده در
حمله اول سلک جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و بطریق الفرار [illegible] رفت
و والی طبرستان هزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت و ذوالفقار خان چون بفتح و ظفر اختصاص
یافت لشکریان را از قتل و کشتن طبرستانی منع نموده در تعاقب هزیمتیان مبالغه ننمود چه بیم آن داشت که چون
بامر اشرف این صورت روی نموده مبادا [illegible] نموده باشد و بقیة السیف در جنگلها پنهان [illegible]
همچنان [illegible] بیرون برده ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه ترتیب داده آذوقه و یراق سرانجام نموده جمعی را
تعیین کرده متوجه جهت شد و شرح واقعه را بدرگاه عالمپناه عرض کرده با آنکه معصوم خان پای از دایره ادب بیرون
نهاده بر سر قزلباش لشکر کشیده حضرت اعلی بنابر آنکه رقم عفو بر تقصیرات او کشیده بودند و بعضی از منسوبان او
در سلک صفویه و سرادق سلطنت انتظام داشتند اظهار ناخشنودی از آن قضیه فرموده ذوالفقار خان را [illegible]
کسی معتمد نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشیده [illegible] والی طبرستان از
حرکت شده در مقام اعتذار درآمد

سابقا مذکور شد که جیلیاش با خیل تاتار با خشو آمد امیرگونه خان از
دست درازی تاتار احتیاط ورزیده جمعیت ایشان را در [illegible] که بر سرحد چخور سعد قرب جوار دارد مناسب ندید حقیقت
بپایه سریر اعلی عرض کرد که [illegible] از آنکه ازان طایفه دست درازی بسرحد واقع شود در رفع و قمع ایشان کوشیدن
اولی است بنابران حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که جمیع امرای آذربایجان با تفنگچیان [illegible] که در سال گذشته بتبریز

فرستاده شد با یروان رفته بسرکردگی امیرگونه خان تا قراجه اردهان اخسقه و حدود ارض روم رفته و جمیع
مخالفان را تاخت و غارت الولایت و سوختن غله زارها و غلات دقیقه فروگذاشت نگشته و هر دو فرقه از
از جلالیان که نیز متفرق و اشتند که بر دواری قراسعید و آقا جعفر پیری بیک بعد قزلباش پیوسته و ملازمان عمر
باشند و حسب الفرمان قضا جریان بیرام اوغلان از تبریز و محمد خان زیاد اغلی قاجار از قراباغ [illegible]
امرای عظام و جلالیان مذکور را از مراغه با یروان جمع آمده لشکر عظیم مرتب گشت و امیرگونه خان چند روز
بضیافت امرای عظام و ملازمان درگاه پرداخته بآیین شایسته مترصد بقصد گشته مخالفان روم تاب
قوت مقابله آن سپاه در خیر قدرت خود ندیده در قلعه ها قرینه پای در دامن [illegible] کشیدند و جوش
مظفر به ولایت کرج در آمده آتش نهب و تاراج در آن ولایت زدند و بسیاری از رشادت جبیان کفره
کرج را بنظر در آن ملک از جهان انتفاع اندوختند امیرگونه خان شنید که جمعی از رومیه در صحرای
[illegible] جمعیت نموده خیال دست برد به اردو بایشان [illegible] ایروان جدا شده بآن طرف رفت و سلک جمعیت
ایشان را پراکنده ساخته قرین ظفر و نصرت معاودت نمود و از جمله اسیران آنچه لیاقت بکار خاص شریف
داشت بسبیل تحفه مصحوب [illegible] بیک جهانشیر بدرگاه جهان پناه فرستاد و [illegible] و اقتدار سپاه
قزلباش در حدود ارض روم و آن ولایت [illegible] بسمت ظهور رسیده اصلا از پاشایان [illegible] بلند
و بیگلربیگیان روم قدرت مقابله و مقاتله با سپاه مظفر [illegible] بکار به و مدافعه ایشان نتوانستند
کرد و امرای عظام کامیاب [illegible] معاودت نموده هر یک بمحل حکومت خود شتافتند
چون حضرت اعلی شاهی پناهی

در دار السلطنه اصفهان بمهمات ضروری سلطنت پرداختند و هوا روی بگرمی آورده حکم توجه بییلاقات
شد رایت فیروزی آیات بفیروزی و اقبال متوجه ییلاق فریدن شده چند روزی که ییلاق فریدن مخیم خیام
اقبال بود امرای عظام و ارکان دولت را حکم شد که با اغرق اردوی معلی از راه ییلاقات بجانب
در حرکت آمده در چمن سلطانیه اقامت نمایند و خود با معدودی از ندما و مقربان و خواص ملازمان بیک
[illegible] آمده در چهار باغ نشاط آب بیشان که در میانه فین کاشان بوده و آنحضرت سکون گرفته اند سرادق
خلافت را گرفتند و از راه کاشان بدار المؤمنین قزوین رسیده آن عرصه را مستقر اعلام اقبال کرده بعد از
معلی از دار المؤمنین قزوین رسیده باردوی اغرق ملحق شدند و در انجمن [illegible] بار
بارگاه افراشتند در خلال این حال فخر الدین نام چاوشی از چاوشان معتبر سلطان مراد که از طرف
محمد بیک ولد حسین قلی خلیفه [illegible] که بایلچیگری روم رفته بود برسم رسالت آمده بوسیله امرای عظام
بشرف پابوس درگاه فلک مقدار سرافرازی یافت و عرایض و مکاتیب [illegible] باشا وزیر اعظم و ارکان دولت
عثمانی که بخدمت اشرف و ارکان دولت شاهی نوشته متضمن خواهش مصالحه و صلح اندیشانه در باب
قطع ماده خصومت و نزاع بقاعده که قبل از این بوساطت [illegible] خان کرجی استقرار یافته بود و دولتین
مطلوب و مسترج بود بنظر رسانید ما حصل سفارت آنکه مرسل مذکور با توسط غیرها بحضرت اعلی تکلم نموده
مافی الضمیر آنحضرت را در ماده صلح و قطع نزاع و کیفیت آن که بچه قاعده خواهد گشت در رضای خاطر اشرف
چیست معلوم نموده معاودت نماید و التماس نموده بودند که اگر فی الواقع آنحضرت مصلحت جانبین
منظور داشته رغبت بصلح باشند چون در وقتی که محمد بیک ایلچیگری آمده نامه و مکتوب از جانب [illegible]

بحضرت خواندکار آورد و درین مرتبه بر کسی آن چه بنای الفت و دوستی گشته مکتوب محبت اسلوب
طراز بحضرت پادشاه قلمی و مسطور نمایند چون نافیت آثار تسلط واقعه از جانب حضرت شاه جهانپناه
بظهور آمده و ولایتی که در زمان مرحوم سلطان مراد خان جد حضرت سلطان احمد خان بتصرف و تسخیر عثمانیان
دودمان آل عثمان قرار گرفته و قریب به بیست سال گذشته بود بقهر و غلبه تسخیر نموده اند و توپخانه و یراق پادشاهی
که در قلاع بوده متصرف شده اند و درین چند سال چندین هزار نفس از سپاهی و رعیت روم در معرض تلف آمده
عساکر قزلباش شده اند درین صورت از جانب حضرت خواندکار در صلح زدن آیین فرمان روایان
عالیقدر مناسب مرتبه سلطنت نیست و اگر از طرفین این مقدمه منظور و ملحوظ بود که در میان باشد قطع او
که موجب آسایش کافه اهل اسلام است در عقد تعویق میماند و معلوم که در نظر سلاطین فرنگ که همیشه
با اهل اسلام در جنگ و جدال اند موجب شکست سپاه اسلام و شماتت و خوشحالی الفار [illegible] بکفر و ظلام
میگردد و بفرمان روایان ممالک ستان که آرامش عالم و رفاهیت عالمیان از مطالب عالیه ایشان است
در های عافیت و آسودگی بر روی خلایق گشاده اند حضرت شاه جهانپناه نیز بدوستی بهشت مقدمات
مصالحه و دوستی گشته و الحمد لله اراده گفتگو بمیان آمد و حضرت ... قطعی بر فرقین بدین قدر اظهار دوستی
بوفاق و اتفاق تبدیل یافته حضرت اعلی که ذات معدلت صفاتش بتربیت احوال خلایق و عباد الله منظور است
چاوش مذکور را احترام فرموده نسبت به ملتقی های حقگذاری و سخنان محبت آمیز بیان فرموده در باب رفع
ملامت بارکان دولت قیصری پیغام کردند که بیوسته چرخ و دولت آن خاندان زاده است بر روی ...
و جهاد و رو شنی بیند و بعد و حضرت مریم ... زود ... الله ... و تعظیم ... [illegible]

گرامی

گرامی السلاطین معزز و ممتاز فلا جرم بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان لازم است خاصه بزرگی که اعلام شده
سلطان مراد خان انتهاز فرصت نموده و بجهت نقض عهد و پیمان پدران عظام که بقید انتساب ... رسیده
مستقل تأکید یافته بود ... دست تعصب بعضی از ممالک محروسه را متصرف شده بود اکنون که بتوفیق الهی
احقاق حق شده هر گاه حضرت خواندکار رضا بقیه مملکت محروسه را ... نمود در مقام الفت و دوستی باشند
رعایت سنت از نزاع و جدال گذشته از سلک محبت و داد و اتحاد عدول نخواهیم جست چه بهتر از این که در میانه
پادشاهان اسلام مصالحه و دوستی مسلوک بوده موجب تخفیف ... اعدای دین مبین گردد و قرار یافت که
مراد پاشا وزیر اعظم ... سعادت ... اندیش که باشد این امر خیر انجام شده ... دوستانه و قلم
ابواب مصالحت و اتحاد مفتوح گردد و ... رفتن و فرستادن ایلچی ... قضایای ... موقوف ...
خواهد شد انتهی ... بالجمله چند روزی که ... سلطانیه محل ... اردوی معلی گردید ... ایلچیان بجانب ...
حرکت آمده بعزم طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفی الدین ... الارشاد و ارجمند ...
بیان سعادت ... چند روزی در ... ارشاد و ذکر ... انعامات اقبال ... و ... عزم
زیارت تربت قطب العارفین عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی ... گشتند و بعد از ...
ونشاط سیر و شکار قزل آغاج ... بدار السلطنه تبریز آمده از آنجا بارده و باد ... از راه ...
بقراباغ ... قشلاق ... قرار گرفت ... در ... سال امری ...
... جون حضرت اعلی شاهی ... سر ... نشاط ... شکار ... و ...
... مقرر ... و شکار ... شغل شکار ... اقرای ... از ... که ...

نصرت آیات بعزیمت دار الارشاد اردبیل بمحال قریب بالکا خلخال رسیده بود نزدیکی از خون کرده
احمق ابطال از خود را شاه نامیده با چندی از اوباش که سرکشگان بادیه هوا و هوس بودند جوانان تک ری
بدست گرفته بموضعی از مواضع خلخال که در گوشه و کناری واقع شده و مردم آنجا حضرت شاه را ایشان ندیده
رفته در منزل کدخدائی فرود آمده و آن دیوانه کان ابطال او را که کدام نام یکی از مقربان بر خود نهاده و اشخاص را
باشاهم و قربان او را علم کرده شرف خطاب قربان باشی ساخت خطابی کرده اند ساده لوحان صادق العقیده آن فرقه
جوش و خروش نشاط و خرمی بر آورده سر افتخار و مباهات بچرخ برین افراشته در مقام خدمتکاری ایشان بلی
در آمدند مردم قرب و جوار از واقعه آگاه گشته بقصد ادراک سعادت کاب بوسی با تحف و هدایا متوجه
هدایا نثار و ایثار میکردند و آن ابلهان سفر جاهل رهزن از باده پندار سرمست و مدهوش گردیده و در آنجا
اقامت انداخته بعیش و عشرت پرداختند اما از خود خبر نبودند این خبر بسیار مواضع رسیده از غلامان خلفا
کور خلخال می باشند یوسف بیک یوزباشی با چند نفر از ایشان بآن موضع روی آورده در صبحی که ایشان
از قبح آن امر شنیع آگاه گشته اراده سواری داشتند رسیده از شعبده بازی آن بو الفضول آگاه کرده
پرده از روی کار ایشان برداشت یکصد نفر که سوار شده بودند فرار نموده خود را اشغب جبال انداخته نابود
شدند و غلامان شخصی که خود را شاه نام نهاده بود و یکصد و نه نفر رفقا بدست آورده در همان چند روز که
همان جا نخود رسید از دور آورده چون سیاست دیگر بدکاران که چنین امری خطیر دلیری نمایند
جهت عبرت دیگر شعبده بازان از لوازم امور جهانداری بود فرمان حیات ایشان شیشه قهر کرده
سبحان الله آدمی تا چه مرتبه مغلوب نفس اماره است و بر ساوس شیطان معتقد گردیده خیال ملک که
آن

آن عاجلا بمکافات فانی مخلصی که بظهور آید میکرده اند و از آن نمی اندیشند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
هرچند این واقعه شایستگی بسویه شرف پذیرفت بر آگاهی بوالفضولان ابطال از تحریر آن پرداخت

ذکر ذو الفقار خان بیگلربیگی شیروان حقیقت آمدن بپایه سریر اعلی حاصل بود و بعد از آنکه

بسعادت ملازمت مشرف گردیده و در رکاب سعادت انتساب بزیارت حضرت قطب العارفین رسیده چند
روز در سیر و شکار ترک آقاج بوده از آنجا مرخص گشته بشیروان رفت سانحه دیگر آنکه چون اخبار گردستان
امرا و جلالیان بجانب کردستان شیوع یافته بود بنا بر رعایت حزم و احتیاط امام قلیخان امیر دیوان حاکم
لار و خلف صدق الله وردیخان را سر کرده فوجی از افواج قاهره فرموده بطرف سلماس که در قرب جوار آن
ولایت است فرستادند که از آن سرحد خبردار باشند سانحه دیگر تعلق آمدن کرد حیدر است که از امرای معتبر جلالی
یکی از کس بود و بزور بازوی شجاعت و دلاوری خود مغرور و با محمد پاشا غالبانه سلوک میکرد و سخنان درشت ناهموار
با وی گفت و پاشا همیشه از وی در حساب بود و تخصیص درین اوقات که عزیمت کردستان نموده و او از عشیره آن
و منطقه خلاف و عصیان با او در شب روزی در خانه محمد پاشا منعقد گشته چون سرهای حریفان از باده نخوت گرم گردید
حیدر در اثنای محاوره کفران نعمت نموده بعضی سخنان تهدید آمیز که مخزون ضمایرش بود بر زبان آورد و در جواب او
حرف بیم محمد پاشا گشته در همان مجلس پسران خدمتکار که در میان ایچ اغلان و کیچ اغلان دستیار شده
قتل او کرد و مایشان در همان ساعت شمشیرها کشیده رشته حیات او را با دو نفر که همراه او بودند قطع رسانیدند
ملازمانش چون او را کشته دیدند ترک شورش و غوغا کرده پاشا ملکی منصب اعلام جهت او را
میانه ایشان قسمت نموده حقیقت حال را بعرض عاکفان سده جلال رسانیده سانحه دیگر ظهور

دعصیان امیرخان برادوست که در ایام اقامت دارالارشاد اردبیل بعرض شرف رسیده بتحقیق پیوست
که با حسن خان و محمد پاشا خلاف ورزیده و در قلعه محکم جستر درهای اطاعت بر بسته و ابواب مخالفت و عصیان
فیما بین سهم جنگ و جدال گشاییده بنابران حضرت اعلی کردار جهان آرایش رستخیز بخش عالم غیب آیت صلاح
و فساد امیر اقدس برای عقده گشای وزیر معظم کرم حاتم بیگ منوط و مربوط گردانیده بالقرب فرستادند که بر
طریقی که صلاح دولت روزافزون دانند و رای صواب نمایش اقتضا رسانند و کیفیت را بحاکم کرمانشاهان با جمعی از
امرا و ترکمان برفاقت آنجناب مامور گردانیدند که اگر سهم او صلاح پذیر نبوده باشد و افواج قاهره را بکمک
احتیاج افتد بدان اقدام نمایند اگرچه کلک سخن پیوند از تحریر قضایای مخالفت و عصیان امیرخان برادوست
و چون مسوده اوراق حسب الامر اعلی برافقت آنجناب مأمور بود ملتزم است که حضور حیات آن سفر را که برای العین
مشاهده نموده بود از اطناب اجتناب نموده مشروحاً در رشته تحریر کشد

شرح احوال امیرخان چولاق برادوست

جریدت نگاران معالی انتمای جریان سخن منظم مستمع بوده گوش هوش را بجمود ارا امیرخان از عشیرت برادوست طبقه
اکراد است در زمان حضرت شاه جنت مکان قراباج نامی ازان طبقه شاهی سیران در سلک ملازمان این دو
منتظم بود و آنحضرت الکای ترگور و مرگور را که بولایت ارومی و اوشنی پیوسته بآن طبقه ارزانی داشته بودند بعد از
واقعه حضرت شاه جنت مکان که رومیان طمع در ممالک آذربایجان کردند و قبایل و عشایر اکراد تابع اعادی
دولت روزافزون شده تابع رومیه شدند شاه محمد بیگ نامی از میرزادهای برادوست که خواندکار
روم میر عشیرت و صاحب سنجق الکای برادوست بود امیرخان سر باطاعت او در نیاورده هر چند گاه ملازمت

یکی از امرای اکراد رفته مدتی ملازم عمر بیگ نوران بود و در معرکه جنگ که عمر بیگ با جمعی دست داد یک دست
امیرخان از بند بازو قطع شده با میر بیگ چولاق شهرت گشت و در سالی که ظلطنه رایات جهانگشای شاهی در آذربایجان
بلند آوازگی یافته مرکب عالیان مرحله تسخیر نخجوان و ایروان بود مشار الیه باستان اقبال آشیان شاهی آمده اظهار
سینه [illegible] اخلاص [illegible] که حضرت اعلی او را منظور نظر التفات کرده منصب امارت قبیله برادوست و الکای ترگور و مرگور را
باو عنایت فرموده و در [illegible] چند خانه سرافراز ساخته الکای ارومی و اوشنی را که از توابع قبیله در بایست و
در زمان شاه جنت مکان بحکومتگاه یکی از امرای معظم قزلباش بود علاوه الکای قدیمی او فرموده و حسب الامر اعلی
استادان زرگر صورت دستی از طلای احمر بجهت او ترتیب داده بجواهر لالی ثمین مرصع و زرین داده بر بازوی او بسته
دست بطلای سرداری و حق شناسی توجه تام و ترتیب بسیار [illegible] نموده و چندگاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده و
عتبه علیای شاهی رسیده و سینه ساخته شاهی مینمود و بعد از آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت باستظهار شفقت و
التفات شاهانه روز بروز بمدارج علیا ترقی نموده بر تمامی امثال و اقران برتری یافت و چند الکا از ولایت از
ایران قبایل اکراد تابع روم بدست آورده متصرف شده و در میانه حکام کردستان بعلو جاه و کثرت سپاه
بلند آوازه گردیده بسیاری از میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته راه خدمت میسپردند بجهت
در اندک وقتی بکمال قوت و غرور رسید چنانچه [illegible] هنگامی که جنگ اعلی بولایت اردبیل تشریف [illegible] گشت
در حالی تبریز مصاف واقع شد با وجود قرب جوار از سعادت حضور دوری جست بعد از انهزام [illegible]
اعلی که اردوی ظفر قرین بفتح و فیروزی در ولایت سلماس اقامت داشت بپایه سریر اعلی آمده نوازش و خلعت
و از شمول الطفت [illegible] فرموده بودند از کم خدمتی و تقاعد او از آمدن بچنین مصاف اغماض فرموده [illegible]

براطمینان خاطر او و تالیف قلوب سایر اکراد که وحشی صفتان طوایف آن حدود اند اکتفا نشده بهانهٔ خدمتی از جهت
الکا داده بودند و ظاهراً خود را از جملهٔ فدویان شمرده باطناً بمقتضی جبلت شرارت نقش هوای قزلباش
آن سرحد عشا و ورزیده سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته بود تا از کرای نفاق
آرد و تشیید قلعهٔ متین رمیان قرار یافته بارکان دولت قاهره عرض کرد که قلعهٔ اردهی انهدام و اندراس
یافته قابل تعمیر نیست و اعتقاد اینست که باید بنده را حصاری که حیات مال و حفظ اهل و عیال از شر
مخالفان تواند نمود لازم است اگر رخصت همایون باشد چهار دیواری در محل مناسب بتعیین نماید حضرت
اعلی نظر بر ظاهر حال او انداخته رخصت دادند و او در سه فرسخی بلدهٔ ارمی بر بالای کوه رفیع که در خیال ارگ
طرح قلعهٔ انداخته شروع در کار کرد در میانه اکراد مشهور است که قبل از زمان اسلام و اکاسره در همان مکان
قلعه بوده که بقلعهٔ دم دم اشتهار داشته و بتصاریف زمان منهدم گشته بود و قلعهٔ امیر الامرای تبریز کرد
با هوش و رای کاردار نموده بود و از اطوار نفاق آثار امیرخان آثار عصیان مشاهده نموده عرض درگاه معلی نموده
کرد و بنده کار امیرخان پای از جادهٔ اخلاص بیرون نهاده هوای خلاف و عصیان در سر دارد و بدین سبب قلعه
رفیع بنیاد اساس طرح انداخته که در حدوث وقایع روزی او را بکار آید و این غلام قلعه ساختن او را صلاح دولت
روز افزون نمی‌داند حکم اشرف نفاذ پیوست که حسین او و امیر الامرای آن سرحد و دیگر امرا و حکام آن
اطراف در عهدهٔ او است هرگاه صلاح دولت قاهره نبوده باشد کس فرستاده او را منع نماید بر بودا فی الحال حسب الحکم عمل نمود
متعدی ترد او فرستاده اعلام کرد که او در سلک امرای عظام منسلک و تربیت کردهٔ آن حضرت است و او
اخلاص مند یکجهت است هرچند حضرت شاه او را در این دعوی داشته محمل اعتقاد دیدند اما از قلعه ساختن او

سخن بدگویان گشته و چیزی از سبب قلعه ساختن هم مضطرب و آسیب مخالفان رو در پیش است هرگاه در میان
بویژه ولایت آذربایجان تا قلاع معتبره تبریز و ایروان در میان باشد تصفیت این قسم قلاع تعجیل باید شد اکرام خود غافل از
اگر او دو گشته باشد بهر حادثه که در پیش آید با غلامان درگاه شاهی که بجز است و کمکی فرستاده بر ایم در دفع آن
حادثه چگونه اهمال و انفعال توانیم کرد و دیگر قلعه اهمال حصار قدیمی ارومی که چند روزی محافظت نمود در این
تواند نمود که کیفیت حالی نیست که زرک قلعه ساختن کرده زبان بدگویان او دراز گشته در این نصیحت دسکوشی
ماراکز متقی مصلحت دولت است بهیچ رضای اصغا نموده خود را متهم زدهٔ نفاق و عصیان نسازد و انجمن نصیحت
مشفقانه سود نبود زیرا که باستظهار آن قلعه مرتکب امر ناهموار گشته عاقبت حال او بوبال و نکال کشیده رسید با آنچه
رسید القصه امیرخان اصلا گوش برین سخنان نکرده ملازم و برادران الوار او و برادرش تعقیل آورده بود و قلعه در
کمال استحکام ترتیب داده آذوقه و یراق بقلعه کشیده از اکراد ارومی بامی تعقیل آوردند و قلعه در کمال
نقل کرده روز بروز در استحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه داری میکوشید و حقیقتهٔ جهت خود اسباب
سرانجام میداد و با جماعتی که منافی اخلاص و یکجهتی بود اقدام مینمود از جمله خان ابدال بیگ برادر شیخ حیدر
که با حضرت اعلی باغی بود و از بیم عساکر منصوره در یورت و مسکن قدیم مجال اقامتش نمانده بود و سالها گشت
در سرحد پایست قرار داده فراوان حمزه پناه با آوار و رود امیرخان او را در قلعه جای داده در امن و خلص خود
کرده بنده رعایت مینمود و با کیله از رو پناه بازی کرد حرکت مخالف درگاه عالم پناه فرستاد و اظهار مینمود
و دیگر کلی میکرد و در وقتی که جماعت جلالی الاروند کردستان نموده فوجی از افواج قاهره برقصد ایشان
مامور گشته بود و فی الحال رسیده بود و امیرخان این خبر شنیده بارکان دولت قاهره اعلام کرد که

من و پیر بوداق خان عنایت ... ارتفاع یافته در باره من حکام غرض المرده معروض میدارد و در وقت
من باب شکری که او بر کرده باشد متعذر و دشوار است لهذا منشور استمالت باسم او در قلم آمد شعر
برانکه بنا بر رضا جویی او پیر بوداق خان را بر طرف کرده حسن خان را که از امرای عراق و مرد هموار
و خوش سلوک و نیک خدمت تعیین فرمودیم مع هذا اگر حکومت مانع نیز منظوری خود دانسته نتواند کرد
یکی از پسران درویش غیدان معتمد خود با دویست سیصد نفر همراه نماید که موافقت و یکجهتی او در باب
و حکام اکراد ظاهر گشته لقاعده او را حسن ... دیگر گشته امیرخان با این همه عنایت و التفات امرا
و سرداران که از جانب اشرف ظاهر و ریت در خلاف عاصیان اصرار نمود بلکه چون حسن خان و امرای
عظام قزلباش در همراهی محمد پاشا و جلالیان ملحق گشته عازم خدمت ... شده نایرخان را اخبار
نموده اعلام کرده که حکم این صادر گشته ... اگر خود رفاقت ... کارسازی کرده آماده
همراهی باشند و اگر خود نتوانند آمد جمعی مردم کار آمدنی سر راه نموده چند نفر معتمد که از یک ... آگاه
بوده ... آماده سازند که همراه بوده ... لشکر ظفر قرین بوده باشند
امیرخان عذری چند در میان ... بوده ... اکراد ... جلالی مردم خود را پایمال
پایمال ناخت ... امرای عظام قزلباش ... اما مراد ... آن نیست که با لشکر ...
هزار جلالی در آن میان باشند همراهی تمام ایشان از هر راه که صلاح دانند روانه شوند ...
جمعی ... خواهم فرستاد و امرای عظام این نافرمانی و ... در باب ...
و صلاح دولت قاهره ندیدند که چون عبور ایشان از آن الکاها ... واقع میشود ... باشند

او را آرام سازند چه هرگاه امیرخان با ارکان دولت شاهی چنین پیش آمده ... رود و از ...
اکراد چه توقع توان داشت و چه سهم از پیش توان برد بنابر آن سخنان محبت آمیز و دوستانه القا نموده اعلام
کردند که چون یک دو شب منزل در جوار او خواهد بود مهمان پذیر باشد که در زمان حضور با یکدیگر کنکاش نموده
هر آنچه صلاح او باشد ... امیرخان اصلا به این پیغام حسن خان و امرا التفات ننموده در طغیان و
سرکشی اصرار نمود روزی که مقدمه لشکر جلال الکا رسیده ... بالجمله یراق جنگ در برابر آمده
نفر از جلالیان که در پیش بودند آغاز ... کرده ... جلالی کشته شده چند کس ... زخمدار شدند و حسن خان
و امرا از این دعوا آگاه گشته پیش رفتند او را باز گردانیده از جنگ ... منع کردند و نیم فرسخی قلعه رسیده در
محل مناسب ... شدند ... توپ و تفنگ معرکه ... حسن خان ... دیگر معتمدی نزد
او فرستاده از سبب آن حرکت ناهنجار پرسیدند ... گفتگوی ... دوستی میان آوردند و
عذرهای نامقبول گفته ابواب آشتی ... ساخت ... فوج فوج از قلعه بیرون آمده هر کس از قزلباش و
جلالی که جهت آوردن ... احتیاج ... دو چار میشدند قتل ... میکردند ...
رفته رفته ... محمد پاشا ... جلالی در مقام انتقام در آمده
مردم ... قلعه میرفتند و از آن ... جمعی از طرفین مقتول و زخمدار
میگشتند ... جنگ و جدال قائم شد و جمعی از ... که ...
ناراضی بودند ... محمد بیگ ...
سیصد چهارصد نفر او ...

نیران خصومت اشتعال پذیرفت و بر طبق فرمان قضا جریان که کمترها در باب کمال غایلین کرد و صدور یافته بود
الکا و ولایت متعلقه بدو را متصرف شد حسن خان بالضروره در آن منزل توقف نموده حقایق حالات
بپایه سریر اعلی عرض کرد چون مقدمات مذکور در حین اقامت دار الارشاد اردبیل بر ضمیر منیر ملک آرای ظهور
انداخت بنوعی که سبق ذکر یافت عالیجناب اعتماد الدوله حاتم بیک روانه الغرب فرمودند که بدیده تغییر
نظر باحوال آن سرحد انداخته اگر از اطوار امیرخان رایحه اخلاص استشمام نموده نشاء دولت روزافزون
داشته باشد او را مستمال شفقت شاهی کرده آینه خاطر او را از زنگ توهم اموری که باختیار روی داده
باشد و او را مستمال شفقت کرده آینه اطمینان داده از پرده حجاب بیرون آورد و جماعت جلالی را از
پای قلعه او کوچانیده در هر جا صلاح دانند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و چند هزار تومان شاهی از قرار
عامه همراه او کردند که بمدد فوج جلالیان و بار دیگر مهم او صلاح پذیر بوده در خلاف عصیان راسخ بوده
باشد آتش طغیان او را بآب شمشیر و تادیب فرو نشانیده الکای او را بجلالیان قسمت نماید که در آنجا
اقامت نموده همت بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد مصروف دارند

نهضت پرواز قلم و بیانچه صحایف اخبار بدین

طرز آرایش میدهد که چون عالیجناب اعتماد الدوله دستوری یافته از دار الارشاد اردبیل متوجه خدمت گشته
بتبریز آمد با پیر بوداق خان حاکم تبریز و [illegible] رئیس توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان صفهانی و
و تبریزی و باقی که بمهم مرافقت مامور بودند روانه مقصد گشتند و چند نفر از جلالیان که از خدمت قرا
اردوبان بازگشته بودند همراه شدند و در سلماس امیرخان ولد غازی بیک کرد حاکم اناذاولیا بیک ولد

کرمخوالان

ولد کور سیف الدین حاکم ارزن و مرمای که نقیب کرد طایفه این اعلی لیدند ملحق گشته بتاریخ روز شنبه
شهر شعبان داخل ولایت ارومی شدند حسن خان و محمد پاشا و امرای عظام رفیق ایشان استقبال کرده
بملاقات فایز گشتند و مکان مناسب را اختیار نموده نزول کردند روز دیگر جناب اعتماد الدوله ملازم
معتمدی را با شاق ملک آقا محمد طبجی که با امیرخان طریقه آشنائی داشت نزد او فرستاده بعد از نصایح سودمند
خیرخواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه با یکدیگر ملاقات کرده ما فی الضمیر او اطلاع یابند و بمقتضای حزم
اندیشی دفع شر و قف خاطر رسیده او را رام سازند امیرخان قبول آن معنی نموده از قلعه پایان آمد و جناب
دستوری نیز با چند نفری بوعده گاه رفته با یکدیگر ملاقات نمودند و از هر باب سخنان بمیان آوردند
امیرخان از مکر و حیل ظاهر خود را بتاج و باج آراسته چنان نمود که از اطوار ناهموار جلالیان و عدم
وثوق و اعتماد بر حمایت حسن خان توهم نموده بین چهار دیوار تحصن نمودم و محمد پاشا طمع در الکا
کرده مرا بنام حضرت شاه عالمپناه کرد اکنون التماس [illegible] که خدام والامقام مستلطف عذر تقصیرات
در خدمت اشرف شاه دین پرور [illegible] اجال نمود گذرانند که از پسران خود یکی را با پیشکش لایق در رفاقت عالی
بدرگاه عالمپناه فرستم و در ایام بهار که رایات ظفر آیات شاهی بجانب ییلاق در حرکت آید
خود بسعادت آستان بوسی مشرف گردم جناب اعتماد الدوله [illegible] و قبول ملتمسات او کرده چند روز
انگه بر اسید خود وفا کند و چون عصیان و قلعه بندی او بین الجمهور اشتهار یافته بدان خود را
طاهر از آرایش زیب اخلاص پرداخته و با خیل و حشم بدشت بیرون آمده با امرای عظام قزلباش ملاقات
آمیز [illegible] دیگر روز مهمان اعتماد الدوله بوده روز دیگر اعتماد الدوله و امرا بقلعه رفته مهمان او گشتند و از

و از جانبین به لوازم رسوم عادت و دوستانه پرداخته که آوازه موافقت ایشان بیشتر رفاقت در حدها اشتهار دیار و
فیمابین بدین قرار یافته عده آمدن فرود آورد و جانب دستوری مجلس عالی آراسته امرای عظام قزلباش را طلب
داشت و چون امیرخان از صحبت محمد پاشا و جلالیان تحاشی مینمود قرار یافت که احدی از آن طایفه در این مجلس
نبوده باشند و در روز موعود انتظار کشیدند اثری از آمدن او ظاهر نشد دیگر باره آقا محمد طرجی را فرستادند که
حسب الوعده منتظریم بعد از گفتگوی بسیار که میانه او و آقا محمد واقع شده بود جواب صریح گفت که این معنی
بر او دست از عذر و غدر عهد امرای قزلباش و جلالی ایمن نیستند و اعتماد بر حمایت اعتماد الدوله ... کرم داد چیک را از
اهل قلعه ... مانع آمدن شده اند مجملا اگر چنان ... ما ... به کار اصلاح دادن باشم ... خود را
با پیشکش به درگاه معلی خواهم فرستاد و اگر ... دیگر ... ایشان رسیده در این حصار ... قلعه داری جان
ندارم القصه خبث باطن و ... گشته مشخص ... گفتگوی ... جانبین ... و ... بوده و ... و استحکام
قلعه مغرور گشته مسلک طریق عناد و خیره سری ... اعتماد الدوله با امرای عظام در صدد امیرخان شرارت ... گرد
... مساعدت ... و ... او ... گشتن اهل ... صلاح دولت قاهره ندیده توجه آمدن او را
و ... دولت ... پای قلعه ... بازگشتن ... مفاسد عظیمه بود ... یاران ...
... و قلعه گیری قرار گرفت حقایق حال به پایه سریر اعلی عرض کرده شروع در سرانجام اسباب قلعه گیری کرد
در صدد دستان ... اطلاعات ... خواسته استشعاری شده بود که گاهی حالات این ... شرح
در سلک تحریر در می آورد لهذا لازم دید که اول شمه از صفت قلعه و دوم ... خیال ... گشته شیرین مقال ...
شروع در مطلب نماید شرح واقعه آنکه قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض و رفیع شده

که سطح آن کار و نبات ... و در طرف آن که جنوبی و شمالیست دره عمیقی هست که از پایین یا هر جزیره بان خیال ... آن ...
... غایت ارتفاع محتاج به حصار ... و حصار نکرده اند و در طرف دیگر که عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است که
بجال ... و حصاری منضبط مرتفع مع بروج عالی ساخته یکدروازه دارد و غربی آن زمینی ... است و در حصار
استوار ترتیب داده یکدروازه در جانب جنوبی حصار دوم قرار داده اند که از دروازه تا روی زمین ... است در میان
سنگ در غایت ... که عبور یکسوار از آنجا دشوار است ... پیش بردن ... در طرف که شرقی و غربی باشد ... نیست و در جانب
شرقی از پای حصار تا یک تیر پرتاب سنگ یک لخت است که از نقب زدن و ... کندن ... و در منتهی آن ...
سنگ کناره ... ظرف ... نقب ... نقبچیان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نموده اند که ...
قلعه چه است که با اصل قلعه اتصال دارد و تا آن برج ... یا ... که ... پای قلعه تا آن ... قلعه
از حوض بزرگی است که آب باران ... و ... مساق دره جانب شمالی ... قلعه ... آب قلیلی دارد
و امیرخان ... آن کرده بر سر آن حوضی ... ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و یک ... اهل
قلعه را کفایت میکند و بر روی حوض گنبدی ساخته پشت آن از زمین هموار کرده اند که از نظر بیننده پوشیده
و ... ندارد ... که ... آب ... برجی ... قلعه ساخته ... پایه در حوض ...
ترتیب داده اند که روی آن نیز پوشیده ... و ... آن برج ... قلعه چه است که ... قلعه
شده واقع شده و با اصل قلعه متصل گشته و در جانب جنوبی ... در جنب قلعه ترتیب داده اند که در ...
یخ و برف پر میکنند و حوضی در زیر آن آب ساخته شده که هر چه در تابستان ... از یخ ... شود
در آن حوض جمع آید ... هنگام قلت آب ... از آنجا آید و این ... قلعه چه کرده ... و ... اندازه ... عدد

مقرر گشته کمال استحکام داده اند و از یراق و قورخانه نیز میسر گردیده و راه آن نیز بسته و ترا ملاقی بیرون خان

تحقیقات چنانچه مذکور شد قلعه مزار شستم برج مستحکم است یکی اصل و یکی قلعه و یکی سر و یکی یراق و یکی برج بزرگ بیرون دروازه

شرقی که مذکور شد هر برج و کمال استحکام که یکی نیز کام او تمام عبور و مرور جهت اینجایان بسیار در آنجا در نظر شیروان

حوادث در هر جانب جانب و دیگری بر غور و رفتن کمیز راقبال ملاین و جانفشانی خود داده مکرر بر کنگره و منجنیق

تسخیر آن قلاع اندیشیده بتدبیر امر قلعه گیری و سرانجام اسباب آن کار مشغول گردیده و درین هنگام امرای بالقدر نفر

تفنگچیان مازندرانی از اردوی معلی باتفاق سفر قلی بیگ یوزباشی و قورچیان چگنی بکمک رسیده بودند قلعه [illegible] نیز

در تبریز بود باقشون آراسته متوجه گردیده حسن خان و امرا از رفتن او با تفنگچیان اصفهانی در فتح سرکرده شده

بجانب شرقی رفته و جانب غربی که قلعه ملاین است بحسن اهتمام و کاردانی بیرام قلی خان و نایبان اردو و تفنگچیان

قراساتی رو با فتح قرار گرفت مرادخان سلطان چگنی و خلیل سلطان سپیلی [illegible] با محمد تقی بیگ [illegible]

تفنگچیان آذربایجان بطرف جنوبی برابر قلعه یراقی فرستاده و نوعی قلعه [illegible] روز از دو طرف گردید

مرد و تفنگچیان مازندرانی با سفر قلی بیگ و قورچیان چگنی بطرف شمالی که برابر قلعه [illegible] است مأمور شدند

بر چند روز [illegible] اینش باتمام توپخانه مقرر شد که دو توپ بزرگ و یک [illegible] نیز ترتیب داده [illegible]

کار توپ و خدمات توپخانه متعین شده و علاوه از آن توپ کوچکی که در قلعه گرجستان موجود بود از راه دریا

تنها با کشتی آورده در سیبه حسن خان برابر برج قلعه نصب کردند محمد پاشا و اهل قلعه از خیال بیجا [illegible] ضعف قلب

گشته از پی خدمت [illegible] جمعی [illegible] طرف تعیین نموده مبلغ هزار تومان زر شاهی [illegible]

کرمهای [illegible] و خرج [illegible] آورده بودند سیاه آن طبقه فراهم [illegible] شده جهت [illegible]

تعیین یافت

تعیین یافت عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند و هر یک بر سر کار خود قرار گرفتند

ازین حالات خبر یافته در شکستگی و اضطراب افتاد و مکرر کسان فرستاده اظهار انقیاد و سخنان ملایم کرده طلب امان

و دفع الوقت شرح عجز را از خود دور گردانید چون مکرر مکر و خدعت او ظاهر گشته بود سخنان او را

بموقع قبول راه نیافت لاجرم او نیز در مدافعه و قلعه داری کوشیدن گرفت چند نفر از میرزاده های برادر و خویشان

از قلعه اذن رخصت شاهی بیرون شدند مردم ایشان و هر کس دیگر از قلعه آمد متفق اللفظ میگفتند که مردم قلعه

قلت آب و رنج عذاب اند زیرا که در این وقت از خشک سالی و قلت باران کی آب چشمه بسیار کم شده و آنچه

عفونت بهم رسانیده بیمار [illegible] و مدار شرب محصوران آب سرلق است که از طرف [illegible] قسمت

میشود و هرگاه سرلق بدست آید بجز تسلیم و قلعه سپردن چاره ندارند و بتقریب تسخیر آن سرلق [illegible]

چون در نظر [illegible] رسیده بودند استادان [illegible] از جنگ و جدال و خون ریختن [illegible]

این امر [illegible] استادان جابجا آورده شروع در نقب زدن کردند و حسن خان و امرای [illegible] از طرف [illegible]

سیبها و [illegible] قسمت کردند تا زمین خاک [illegible] و چون [illegible] رسیدند سیبها [illegible]

شبها [illegible] طرف [illegible] خاک از راه دور آورده [illegible] کرده [illegible] ترتیب دادند

بین [illegible] بیرام قلی خان نیز از طرف غربی که [illegible] بالائی [illegible] سیبه [illegible]

اکراد از شام تا سحر بر سر سیبه آمده جنگهای عظیم میکردند و [illegible] از سهام [illegible]

غازیان [illegible] تفنگ [illegible] بر دلیران [illegible] سه مرتبه [illegible]

جنگهای [illegible] و نبردهای قوی کردند و غازیان [illegible] پای ثبات استوار داشته [illegible] فیروز گشته و [illegible]

جمعی از مخذولان مقتول شدند ترتیبی بر سر سیبه بهمت آتش سلطان حرفی ریخته بعد از تهی آنها پیاده را که هجوم
آورده رخنه در سیبه کرده دخل شدند غریب مردانگی و جلادتی دران کار از طرفین صدور یافت
پنج در رخنه از عقب یکدیگر کشته گشته اکثر ادوات جدال دخول نداده هرکدام کشته شدند
دیگر بجای او ایستاده و آن روز ازینگونه اهل سیبه مردانگیها بظهور آورده اکثر کار این رخنه بقلعه واگذاشته
درین جنگ از غازیان بخت قریب هشت مقتول و ده پانزده زخمدار شدند و از آنها قریب مقتول
وسی و چهل نفر زخمدار گردیدند و در سیبه حسن خان ترک که جلی برج بزرگ بسته شده بود به همت روز بلکه گاه
کار انگیخته در جدار آن شده هنوز حیات نشده بود که صعود دران نموده و چون راه قلعه بجسنجان
پناه کرده بجز سر صلاح و مشورت اعتقاد الدوله آخر روزی یورشی بالای برج رسیده بود
نموده ده دوازده نفر از کم جوانان دلیر سعی تمام خود را بالای برج رسانیدند چند نفر زخم تفنگ خورده پایان
غلطیدند دیگران ازین ترسیده کسی اراده صعود نکرده بالا رفتها نیز خود را پایین انداختند و تا دویست نفر
از مردم او که بپای برج رسیده بودند در بجای توقف نموده شروع بر صعود کردن دیوار کردند و تا نصف شب [illegible]
جنگ و جدال بوده دران اثنا اکثر ادهجوم نموده غافل از عقب غازیان فی مابین جنگ شمشیر در پیوست و از
بالای برج و قلعه گلوله تفنگ ریزان بود و جا بران مددی بغازیان نمیرسید غازیان دست از کار کشیده
مانده بازگردیدند و جوانان دلیر و مردم کارآمدنی درین یورش ضایع و زخمدار شدند و حسن خان از
جلادت جاهلانه خجلت خود پیش ان خاطر کرده چون امری واقع شده بود ملایمت سرزنشی نکرده
خاطر او گردید چه در عالم سپاهیگری و تسخیر قلاع بی اینها نمیشود و بعد از چند روز که جا بجا بیان کار کردند

از زیر زمین پای برج چشمه بر و متحیر بودند که نقب را بکدام طرف بنا افروده هرچند قدم در زمین
سوراخی بالا کرده علامتی نقب میکردند که معلوم شود که نقب بکجا رسیده بجهت اکثر ادوات آثار و علامات
از تغییر رنگی خبردار شدند و از قلت آب بیتاب و چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده طپیدن آغاز
نهادند و هر شب بر روی نقب ریخته با تفنگچیان ما ترددی و صفر قلی بیک چابک جلادتی کار در نهایت
نقب بودند جنگ در پیوسته صفشهای عظیم میکردند و هیچ شبی از آنها باسودگی نگذاشتند و چابکان
فرصت کار نمی یافتند و تا بپای ماه رمضان و شوال و ذی قعده بود بدین وتیره روز و حرکت نمیشد
و سه مرتبه خلقی کثیر غیر سپاهی و عورات و اطفال قریب به هزار کس از قلعه بیرون کرده و اکثر بعلت
العطش گریبان بی تابی نموده تا خود را باب رسانیده و محصوران ازان چشمه آب حیات ناکام گشته قریب
و از درد و قلت میکشیدند و از هر طرف سعی بر روی نقب رسیده [illegible] دراین سیاه
چشمه رسید و چون آب حیات پنهان بود جناب دیگری تدبیری دیگر بخاطر آورده قرار داده
که از روی زمین سیبه بالای گنبد آورده سوراخ را کنند و نقب به زمین رسد
که ریخته شده بود و بر دیوار درون پایه مهر و آب سبکه آن فرود آورند که روی آن کشوده گشته اکثر
بحلقی آمده شده تنوار آستند که وقت تیر به تیر از زیر زمین و بکار باشد بیکیان حسب الفرموده عمل نمود
و مقرر شد که از امرای عظام میر صرفی و میر بازوکی و میر مقدم دست از سیبهای خود باز داشته
برکوکی سیبه آورده و حسن خان آقان معتمد و ملازمان بر سیبه خود گذاشته خود بکاری
امرای مذکور متعهد نمیکرده باشند پس بعد رفتن تیز قرار یافت که از طرف سیبه خود یکسیبه از میان
و ده برکوکی آورد و امر حسب الفرموده شروع دران نمودند و اعتقاد الدوله از [illegible] که در

اززیرزمین

لوازم قلعه‌گیری گذشته از محل اقامت خود جز بخانه آمده بیست و یک شبانروز در توپخانه بسر برده از صبح
شام باندختن توپ و محافظت مورچالها توجه مینمودند و شب هر قدمی که یکی از امرا و جمیع سرداران بتحقیق
تفتیش آن کرده اگر تقصیری رفته بود صاحب تقصیر مورد عتاب و سرزنش میشد اضطراب جماعت ... از
ظهور این حال از یاد پذیرفت یک پاس که از شب میگذشت جوانان جلد تفنگچی با سلیح بیرون آمده ...
جنگ انداخته داد دلاوری میدادند و از اطراف مشاعلها افروخته در روشنائی مشعل تفنگچیان ...
گردان ... هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمدار میگشتند هر گاه که مغاره‌ها بدو شرف بر بام برج
از زیر مغاره ... رسیده بمغاره در آمده بر سر ... غازیان را پراکنده ساختند و همیشه ...
انگار رشیده باشند بعد از اطلاع امرای عظام صلاح دیدند که ... کرده مغاره را تصرف ...
سوای نگاه دارند مراوزی سی نفر از یکه جوانان سرکرده ... قزلباش و تفنگچی متقبل این خدمت شده در ...
که آفتاب شده بود این دلاوران سرکرده از دریچه سینه تا مغاره ... بر قلعه ... خود را بمغاره انداختند
از قلعه تفنگ ریخته زیاده از یک کس ... ضایع نشد اما چون شب در آمد زمانه لباس عباسی پوشیده امرا
عظام تا نصف شب بر سر کیسیهای خود ایستاده محافظت مینمودند بعد از نصف شب اکراد ... بیرون آمده
یکبارگی از طرف ... رسیده آمده بمحافظان جنگ در پیوستند آن مردم ... مشغول کرده ... و جمعی دیگر از راه زیر
مغاره سر در آورده با اهل مغاره محاربه آغاز نهادند و آن دلاوران تا گلوله با خویش و تیر در کیش
داشتند اکراد جنگ کرده مغاره را از دست ندادند بعد از اتمام یراق که ... نفر ایشان ضایع شده
نزدیک بآن رسیده بود که گردان بمغاره در آمده یکی را زنده نگذارند ... اطلاع ... نفر که ...
بودند دست بشمشیر ... زده خود را از مغاره بمیان اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون رفته در ... کلام

تاقری باشد بسلامت بسبب ... نفر زخمدار بیرون آمده ما بقی راه عدم پیمودند و ده نفر از مجروحان
که ... تفنگچی اصفهانی و یکی ... بود گرفته بقلعه بردند امیرخان از مردانگی ایشان تعجب نموده ...
بسلامت ... بعد از صحبت بیرون فرستاد و ... این قضیه ... مغاره
افتاده دیدند اندک تزلزلی بحال غازیان راه یافت جناب اعتماد الدوله متاثر گردیده بامرای عظام ...
و صرف عتاب و سرزنش آغاز نهادند و تهدیدات فرمودند اما در عالم سپاهیگری رفع شمات اعدا ...
معین از آن کرده زیاده از روزهای دیگر اهتمام در کار خود میکردند در همان روز چهل نفر از غازیان ...
ملازم حسن خان از غیرت و مردانگی متکفل نگهداشتن مغاره گشته اراده رفتن کردند و اعتماد الدوله در تجویز
آن متردد و از واقعه شب گذشته اندیشناک بود حسن خان مبالغه و ابرام متقبل شد که شب خود بکمک
... داشته بدفع شر اکراد قیام نماید جناب ... رخصت داد ... سلطان بیک ...
امام قلی سلطان ... را ... شد که با توشون خود در آن شب امداد حسن خان نموده پاس دارند و
حسب الالتماس سایر امرا ده نفر دیگر از مردم ایشان تعیین شدند و مجموع که پنجاه نفر بودند در همان ... یراق
و اسباب ... جنگ ... چند روزه با ... شایسته بالا دویده خود را بمغاره رسانیدند اکراد از این جلادت
و دلیری تعجب نمودند چون شب شد ... از شب گذشته بیرون آمده جنگ در پیوستند ... مغاره
عظیم ... حسن خان و امرا و تفنگچیان از بیرون و دلیران مغاره از اندرون تا طلوع صبح ...
آزمائی کرده ... آتش قتال افروزند و اکراد با وجود سعی بسیار کاری نساخته خایب و خاسر بازگشتند ...
مردانه مغاره را نگاه داشتند و هر شب چند نفر از اکراد ... از سوراخ ... کشیدند زخم ... و تفنگ ...
میشدند تا آنکه ... برج رسیده ... سوراخ کردند ... راه ...

برونده اکراد چاره جوی گشته همه روزه از میان نقب بیرون آمده جنگ کرده مانع کار تفنگچیان بودند
امراء و سپاه در شهر ذی الحجه الحرام وقت ظهر از سوراخ سورن که بسیار تنگ بود ریخته آتش زده که دود کرده جماعت
اکراد و حارسان حصن خانه از بیم کاه و دود بقلعه گریخته غازیان خود را بپایین انداخته سورن را متصرف شدند
و در پایه بالا رفته نخست در کل مسدود کردند و در آن روز غوغای عظیم در پای قلعه شده اکراد جمعی بسیار در دفع
در دفع این حادثه کردند اما هیچ اثری بران مترتب نشده و حراست سورن بعهده تفنگچیان مازندرانی شده امرای
عظام هر یک بسیبه سابق خود قیام نمودند و خدام اعتماد الدوله تیر از توپ و جای خود بخدمت خود رفته بعد از تسخیر سورن تا ده
روز امیرخان و خواص آن قلیل بر تیغ و سایر مهتران بآب تیغ حوض بزرگ قناعت کرده روز کنده بودند
بستر و قلعه داری چیکر کشیده چون تسخیر سورن از زمستان تا وقت بهار و هنگام انقطاع امطار کشیده بود و در
اثنا بر خلاف سال گذشته چون سحاب چون ابر است در جوش و خروش آمده باریدن آغاز شده و از حکمت بالغه الهی
کوشش قلعگیان که نکته دان زمستان تا بهار بیکاه باران انقطاع نیافت چنانچه مهتران تا تشنه از آب بی نیاز گشتند
چون وقوع تقدیر بر بستیاری تدبیر از اندیشه خرد بیرون است این مستی اتفاقی کرده درین سه ماه بسیار بی احتیاجی الا
قانون آن مستمره قلعه کشایان روز کار بعد تسخیر سورن بر قلعه بر دست پایه گشت لهذا قلعه بیشتر از پیشتر در قلعه
داری کوشیده راه گرفتن در خلال این احوال جمعیت جلالیان باعتقاد دستور فکری و بنیاد کردن مناسب
سخن رشته که برخی از احوال ایشان و عاقبت کار آن جماعت و فتح عزیمت کرده اند و در این حال وقوع جها و قدر
نگاشته شکل کلک بر افروخته و شرح تسخیر قلعه و احوال ایروان در محل وقایع سال آینده تحریر یابد انشاء الله تعالی
سابقا سمت گذارش یافت که چون مراد پاشا
بر طایفه جلالیه ظفر یافته قره محمد پاشا و رفقا روی از اردوی بیدگاه بپناه شاهی آورند مراد پاشا تحقیق از احوال

به دراختند و روشت آوردن ابتیاع آن طبقه بنی مبالغه کرد که هر کس در ولایات روم روزی با آن جماعت
آشنایی کرده بود او را بسیاست ملک فنا کرداند و نام جلالی را از ولایات برانداخت و پادشاه روم از عهده خدمت
او راضی گشته استحسان نمود و اما بعضی از اضداد در مقام تفضیح او در آمده آمدن جلالی را بایران بمنزله
سر و تن بر ستوده بپادشاه خاطرنشان کرده که آنچه از مراد پاشا درین باب بظهور رسیده موافق مصلحت دولت
عثمانی نبوده و از شلیم امور سلطنت دور نمود چنانچه سلطان احمد خان باو اعلام کرد که اگر چه جمعی بسیار از جلالی
شرار اشرار کرده اما هر حرب در وقوع نشد که دوازده هزار از سپاهی جرار از خاک محروسه فرار نموده بقزلباش ملحق
ساختن طریق این نبود که بعد از تسلط و اقتدار عموم آن طایفه را توبه و عفو و امان داده خاطر ایشان را از
قتل این ساختن که اگر چند نفری از عظیم الشان بران نکرده میرفتند اما عموم آن سپاه که از آشنا
شدن اطمینان میرفتند ترک اوطان نکرده و با هم الجلا اضداد و مراد پاشا حضرت جها از فتح شان
که بکلی یکی و بار بکر بود و در سرحد سب جنیز بر وزارت سرانجام میداد و در مقام اسمات جلالیان
در آمده با امرا و سرداران آن طبقه اسمالت نامها پراکنده ساخته تا بدین روم ولایات محمود پاشا
محمد پاشا و قره سعید کرد نظر بر کردار خود کرده امید نجات ندانسته سایر قوم بمرد و افراد فایانه
روسیه فرستاده کشته مقدمه دیگران کرده و چون در روم بجد و سری و خود رائی بر آمده بر تیره کاری
معتاد شده بودند در ولایات بسعادت امان شاهی بر آن اتفاق نموده فرار گشتند
که بر فتن روم راضی شده و لکن کسی از جلالیان که سالک طریق فرار گردید آقا حسین بیگ بود
که از الکای موشی تحمل قشلاق خود با بعضی کسان که ترک گرفته بغداد و رفته جناب اقدس اعلی داد و

از بودن این دیار ترس زائل گشته اندیشهٔ فرار در خاطر صغار و کبار قرار گرفته بود و محمد پاشا نیز از
شدت بیچارگی پریشان خاطر گشته تا آن طایفه به فراجی و خشونت عمل نموده در میان چند روز از برک
پاشای ایشان روتافته و هزار نفر یکدیگر اتفاق نموده راه فرار پیش گرفته به جانب دیار بکر به تفرج پاشا رفتند
بعد از رفتن آن جماعت که محمد پاشا قصد تعقیب ایشان نمود جلالی از پای قلعه پیچیده از روی رفته بود از ضعف ناتوانی
قدرت ضبط و ربط نداشته هزار نفر کمتر و دیگر از ملازمان خاصهٔ او از راه سلیمانی رفتند از رفتن
ایشان ده روز گذشته بود که ابراهیم آقا نام کرد ... معتمد علیه پاشا بود با نقد اشرفی تقریب
رفتن کرده به طریق خاصهٔ پاشا و اسبان سرکار او را همراه کرده ایشان نیز از طرف سلیمانیه رفتند
از رفتن ایشان و بر بودن اسبان خبر یافته با وجود ضعف و ناتوانی با دویست سید ... از ملازمان
که از وجه ... به تعاقب ایشان سوار شده چون به یکدیگر رسیدند ایشان عنان از رفتن
کشیده کس نزد پاشا فرستادند که چون نمک ترا ضرر نموده ایم ترا اکراه ده بیشمار ایم اولی آنست که خود را
ما را ... و بازگردی و الا با ظفر و ره به حرب و قتال مبادرت نماییم پاشا چون قوت مقاومت نداشت
با دل حزین و خاطر اندوهگین قطع تعلق از اسبان کرده بازگردیده و زین جهت بیا اندامی لب رود را
صدور یافته آنچه از اعمال هرکس از قزلباش و رعایا و غیره در بی نظر ایشان در آمده بودند شده
مذمت نمودند ... آن گروه به ظهور آمد بعد از وقوع این حال اعتماد ... بودن
پاشا را در شهر صلاح ندیده که مبادا از نیرنگ جلالیان ... ظهور رسد
و ... نوشته ... آورد ... ضعف ... نموده آن

از قرار و نسبت بسا جلالی پریشان شده با محمد پاشا درباره ایشان مشورت نموده گفت که کوچک محمد که منعقد
... به بارگاه او و در میان قوم بوده باشند ... کل جلالی ... بودیم
مخاطر ... ایشان جهت جواب و دستوری حقیقت این حال را معروض ... جلالان گروه آمده
حضرت اعلی منشور عاطفت با اسم کوچک محمد فرستاده او را به شفقتهای شاهانه نوید داده بود طلب داشتند
و او را ... حسب الفرمان جهانمطاع به درگاه عالم‌پناه شتافت و حکم دیگر از موقف معلی به نام
جماعت جلالی عز نفاذ پیوسته بود ... خلاصهٔ مضمون آنکه ایشان مردم غریب‌اند که
بدین ولایت آمده مهمان ما شده‌اند تا درین صوب توقف داشته باشند ... که در لوازم مهمان
نوازی تقصیر نکنیم و هرگاه ... بودن این ولایت ... باشند اگرچه ... آمدن ... و
رفتن با جازت ما مقید باشند و از ... در مذهب قدرت جایز ندانیم هرکس اراده رفتن
داشته باشد چه لازم است که عار فرار بر خود پسندیده قزلباش ... مهمان بدنام سازند
و ظاهر ... از حکام سرحد گرفته ... روانه شوند که از جانب ما مانعی نیست ... این منشور
جهت دستوری مجلس ساخته جمیع سرداران جلالی را طلب داشته مضمون آن عنایت نامهٔ نامی را خاطر
نشان ایشان کرده جمیع آن طبقه ... از رفتن ... نموده ... آورده
آورده که ما به این ولایت آمده در سایهٔ مرحمت شاهی پناه جسته‌ایم از حرف جان رسته‌ایم و غریق
بحر نعم و احسان شاه عالم‌پناه گشته به فراغت اوقات میگذرانیم سبب رفتن چیست و ما ...
... اظهار آن نمیدانستیم که قرار نموده‌اند و از ... بسیار ... اما باطنا

و آن مرض که سهلک را سیر نام نهاده مداوای آن که نه عوام میکرد با اغالات و معالجات و تنباکو
حریص بوده قرار و ثبات بجز نخنید اد تا آنکه مرض بر او استیلا یافته در اواخر شهور جنت سرای آخرت
کشید بعد از فوت او تفرقه در میان آن طبقه افتاده هر کس بطرفی رفت چندی از بلوکباشیان
او اکثر بپای قلعه بوده و کاپیش سعید بقری پیشه به سمت ملازمت اشرف مرسوم گردید و
رعایت نموده و چون پاشا و اثاث و نقدینه حضرت اعلی متحرکات او را از اسب و شتر و خیمه
و یراق و مرصع آلات و نقد طلا و نقره که تخمیناً قریب به سه هزار تومان میشد بقرا سعید عنایت
فرمودند بقیه مردم پاشا بملازمت و امر رشته و در آن وقت از طبقه جلالی خواجه اعلا
و خواجه مردم قرا سعید و دیگر محمد و سایر بلوکباشیان از نیکی و نه زیاده و از پانصد نفر در بیرون ولایت تنخواه
از سوانح شاه منظر بیک اوکلی چغتای که حاکم جام بود در بند خیروان بمحافظت قیام داشت و داراد
نیکو خدمتی بحکومت مشهد مقدس معلی و رتبه خانی سرافرازی یافت سوانح دیگر از شاهزاده عالمیان
که درین سال سر نقاب بتراب کشیدند اول علیا جناب شهزاده مریم سلطان بیگم صبیه حضرت شاه
جنت مکان که در حباله احمد والی گیلان بود در اصفهان بجوار رحمت ملک منان پیوست و
این خبر در ییلاق آق النگ همدان بحضرت اعلی و مخدرات استار این دودمان رسیده
موجب ملال خاطر اشرف و منتسبان این سلسله علیه گردید قاضی سلطان متولی آستانه
مقدسه متبرکه رضیه رضویه که در اردوی معلی بود حکم شد که نعش مطهر آن مریم عهد را بروضه
مقدس نقل نمایند و شاه را به آن خدمت اقدام نموده در حریم روضه مقدس مدفون گرد

گردید و دیگری از مترقیات میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع است که شمه از احوال او در سالهای سابق تحریر شده
وی از اولاد شیخ زاده گیلک مرحوم است اوایل حال تمیش بوربود و در عنفوان شباب کسب نویسندگی نزد کسی
سرکار حاکم نموده ملازم کاظم قلی بیگ پرناک شد بعد از فوت او منصب وزارت ابراهیم خان ترکمان
یافت چون هنوز کوکب طالعش در حضیض وبال بود ابراهیم خان رفته التماس ملازمت کرده بجای
معزول گردید و در اردوی معلی به رسالت بیگست نادر تفنگچی سنه الف که فرهاد خان به تبریز
میرفت او بخدمت خان رفته التماس ملازمت کرده و با آنکه نیشابوری بود دست ملازمت در خدمت اعلی
در آن سفر تحریر کرکیرات قیام مینمود رفته رفته جوهر قابلیتش ظاهر گشته اعتبار یافت و ریشه و کارروائی مستوفیان
یافته بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرده روز بروز عزت و اعتبارش می افزود و کرار فرهاد خان در مکه
زبان بوصف او گشوده و از کاردانی او اظهار خشنودی کرده بعد از وقوعه فرهاد خان منظور الطاف شاهانه گشته
بوزارت گیلانات منصوب و بدین پایه والا ارجمند گردید و در آن منصب خدمات پسندیده بجای آورد
قرب و منزلت تمام یافت تا آنکه بخطاب میرزای عالمیان سرافراز و بین الاقران بدین لقب جلیل و جمیل ممتاز شرف
امتیاز یافته وزارت دارالسلطنه قزوین نیز علاوه مهمات او گردید و در سنه اثنی و عشرین و الف منصب
جلیل القدر وزارت کل خراسان اضافه منصب سابق گشته رتق و فتق جمیع امور ملکی و مالی و عزل و نصب عمال
و کلانتران برای و رویت او مضبوط و مربوط گشته اختیار و اقتدار تمام یافت ظرف طبیعتش گنجایش
اینقدر اقتدار نداشت با امرای خراسان خصوصاً صاحب اقبال حاکم مشهد مقدس چنانچه سابقا اشعاری
بآن شده سلوک ناهنجار پیش گرفت از آن حرکت ناهموار سرزنش دماغی معلوم شد لهذا اعتبارش عزیزی دیگر

معلی نموده و در مازندران بدرگاه سعادت آشیان رسید چندگاه از قرب بساط اقدس محروم و از
مجالست و صحبت مهجور بود در ییلاقات اصفهان مریض گشته بقزوین رفت و در آنجا بجوار رحمت ایزدی شتافت
و اوایل این سال حمل از ملک و مال بر داشته جاه و منصب دنیای ناپایدار بدیگران گذاشته عزیمت سفر
آخرت نمود انت الباقی و کل شیء هالک تاریخ وفاتش گردید از عمال و کارکنان بهزاد بیگ
وزیر گیلان و اصلان بیگ وزیر قزوین و میرزا ابوالقاسم قوم او وزیر مازندران و خواجه کمال الدین حسین
اصفهانی وزیر مشهد مقدس شده دیگری از مشاهیر سرحدات بکتش خان حاکم مرو است ولد ارزلیق
در خراسان وکیل مرشد قلیخان یکجان بود و در عراق از جانب او داروغه اصفهان شد بعد از قتل مرشد قلیخان
حسب الحکم جهان مطاع بعضی بلوکات اصفهان رد بعد از عزلیت مدتی پریشان حال میگردید و در
ست و الف که فتح خراسان شد او بمرتبه امارت سرافراز گشته حاکم قلعه تاروچاق گردیده و کسی کاردانی
و شجاعت در نسبت قلعه و سنجاق آن سرحد سرور کیجا الظهور آورده روز بروز اعتبارش افزوده صاحب
گردیده و در سیچقان ئیل ثمان الف که نور محمد خان ازبک در اثنای عقوق و عصیان پناه اختیار گشت
حکومت مرو شاهجهان باو متعلق گردید و مکرر او را ماورای سرحد با ازبکیه محاربات قوی روی داده
در جمیع معارک بمیامن اقبال همایون مظفر و منصور گشته در اقدام و علیه آوازه یافت و تا این سال ده
سال بود که در آن ملک بکمال شوکت و اقتدار حکومت مینمود در این سال باجل طبیعی ملک حیات بقابض
ارواح سپرد حکومت آن ولایت بجهت ابراهیم خان قاجار که حاکم مشهد مقدس بود تفویض یافت و دیگری
سلطان ... است که ابا عن جد از میرزاده های بایندریه ترکمان و برادرش از زمره ارباب عقیدت و اخلاص

این دودمان کرامت نشان بوده انزوی از زوایای عبادت گزیده مسکن آن سلسله بود با روه آمده
چندگاه بملازمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا مشرف بود در ایام طغیان ترکمان و تکلو چون آقا خانم
همشیره او در حباله علیقلیخان شاملو لله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متکفل پروردن آن نوبر درد آلعی بود
بآن تقریب بخراسان رفته چندگاه در دار السلطنه هرات بود بعد از قضایای خراسان بیرون آمده
چندگاه در وطن اصلی بود و توفیق زیارت بیت الله الحرام یافته بعد از معاودت بعز خیر از حجاز
اشرف سعادت سرافراز گردیده در سلک ندما و مقربان خاص انتظام یافت و تا حین فوت گاهی در
درگاه عزت و اعتبار و گاهی از شوخی طبیعت و ستم ظریفی مورد عتاب و خطاب بود و در این سال
در دار السلطنه قزوین بسعادت مجالست و صحبت سرافراز و سرمست باده التفات و افتخار بود
بر بستر ناتوانی نهاده در روز ششم رخت هستی بر بست مرد نویم خوش صحبت شعر فهم سلیم النفس بود و در شیوه
سپاهیگری از شجاعت معروف بهره مند بود و در ایام تقرب خیر خواهی خلایق و التماس کار خیر فرو نگذاشت
نیدهشت مابعد از ادراک سعادت حج بیت الله الحرام بخواهش طبیعت با ... و دیگری گیلانی ... مسکن کار او
بود بتوهم آنکه مبادا دست درازی بیجا نماید شبی در حالت بیهوشی در سینه زخم خنجر بر او زده بآن زخم از جهان در
گذشت و آن پسر بی تربیت ... و پیشه جاهلان بقصاص رسید و دیگری حاجی آدم بیگ ... است
حاکم بیگ است که در دار الملک شیراز از رجال ... اند ... بود و ... از ... حمیده او ... سال
عشر و الف ... اصلان ... در سلک تحریر درآمده ... بالجمله در
سالی که از اطراف ... حضرت امام الجن والانس ... شیراز آمده بود ... بر بستر ناتوانی

نهاده عاقبت سفر آخرت اختیار نمود و مرد آدمی قابل سنجیده پاکیزه روزگار بود و مدتها در سن از [illegible]

دنیوی گوشه گرفته در اماکن شریفه و کنج انزوا و الطاعات و عبادات میگذرانید صدرداران رشد و ارشد اصل این جهان برادر

فرخنده سیر و خلف ارجمندش میرزا عبدالحسین که بمنصب انشاء ممالک سرافراز است رسید حضرت اعلی شاهی

از وفور عاطفت و بنده پروری تسلی بخش خاطر بازماندگان گردیده خلعت لایق بهر یک عنایت فرمودند

قضایای تخاقوی ییل ضمام پذیرفت کیفیت خوش خرام قلم در عرصه وقایع ایت ییل جولان در می آید

چون نیر عالم افروز که سلطان چهار بالش

افلاک است از طول مکث از قشلاق دلو و حوت ملول گشته میل ییلاق شرف نمود دیباچه سال ییلان ئیل ترکی 1019

و قوچ خشکی آغاز شد گرد از روزی در عرصه جهان جسته آوازگی یافت آفتاب جهانتاب در روز یکشنبه

بیست و پنجم شهر ذی الحجه الحرام موافق ثمان عشر والف هجری برج حمل تحویل نمود و باغ روزگار که از دم

سردی زمستان افسردگی داشت از مژده شمیم روح بخش بهار عطرسایی آغاز نهاده و نزهت آباد جهان تازگی

فرح بخش عالم جان گردیده اردوی کیهان پوی در ییلاق قشلاق قراباغ اقامت داشت و شهریار کامگار

ایام نشاط انگیز بهار را در تنزهات الکش و ولایت [illegible] گذرانیده بجاده [illegible] خلایق

مشغول و مشعوف از سوانح [illegible] فرستادن مقرب الحضرت قرچقای بیگ بجانب شیروان است

که چون بعضی از حکام و هستان و حشمی صفتان طبرسران از [illegible] که شرح آن گذشت

ذوالفقار خان رسیدگی یافته منتظر آنکه استیصال آن طایفه نموده خاطر از [illegible] فرمانده شهریاری

افتاده بود [illegible] باشند مقرب الحضرت مذکور را با فوجی از غلامان [illegible]

بشیروان فرستادند که ذوالفقار خان و امرای آنجا بهم دلیلی ساخته تا شاه [illegible] بر روند و تحقیقات

نمایند که کدام از هستان [illegible] خاطر [illegible] آن طبقه را اطمینان بخشند و هر کدام در سلک [illegible]

ثابت قدم بوده باشند آسوده نمایند متعرض نشده پسران یا برادران [illegible] ایشان را همراه گرفته

بدرگاه معلی آورند که ملازم رکاب اشرف باشند و هر کدام مسلک طریق سرکشی باشند سزای او در کنار

نهند و مقرب الحضرت حسب المقرر بدان صوب رفته باتفاق ذوالفقار خان و امرای شیروان

[illegible] آن نمودند که از [illegible]

جلال حکم قضا شمال بدان باب نفاذ پیوسته بود قرچقای بیگ [illegible] از جانب اشرف رسیده

که باتفاق در خلوت گشوده [illegible] آن [illegible] ار رفت و چند نفر از غلامان [illegible] همراه او

بعد از ملاقات و استماعات رسم [illegible] کرده غلامان [illegible] قرچقای بیگ از جیب [illegible]

بشمشیر گرفته بقتل آوردند [illegible] امرای مملکت شیروان یوسف خان میر شکارباشی که سابقا حاکم

استرآباد بود تفویض یافت از خواص غلامان ذوالفقار خان جمعی از اویماق قرامانلو در سلک [illegible]

عظام انتظام یافته بقیه لشکر او به بستر [illegible] یوسف خان مأمور شدند حکام [illegible] که از ذوالفقار

خان خایف و هراسان بودند از قضیه قتل او اطمینان یافته بی خوف و وحشت مرور [illegible]

حکام [illegible] ذوالفقار [illegible] قرچقای بیگ بازگشت آمدند [illegible]

همراه [illegible] بدرگاه عالمپناه فرستادند [illegible] مردم [illegible] تقرب [illegible]

حکام [illegible] که از دور رسیده بودند [illegible] دولت [illegible] کرده بود

برعقلا و خردمندان دور اندیش روشن بود که سبب قتل خان عظیم القدر با چنین تزلزل اختر رسیت که در خانهٔ
اخلاص او پدید آمده نقش خیالات باطله و اندیشهای تباه که به بسیاری دیگر در رجنه ازو در صفحهٔ خاطرش
رقم تصویر یافته بود و آئینهٔ ضمیر منیر اشرف اعلی که مرآت تجلیات صور شهادت انعکاس یافته بود
به اخلاص درکار رخنه و پدید بی خرد است. دوربین عاقبت اندیش باید که در تشاجاه و بزرگی و علو رتبت
و اجلال هشیار بوده از باده نخوت و غرور سرمست نگردد و به پای اندیشه اش از شاهراه خردمندی منحرف نشود
بالجمله قرچقای بیک بعد از نظم و نسق مهمات شیروان و گرجستان با اردوی نصرت نشان عود نمود
چون مجاهدات اکراد شهرت داده بودند که حکام قبایل عادیه در نهروان واشنان و کلک از فتح
پاشا که در دیار بکر بود استمداد کرده مرتبه اردو میکردند که امیرخان را از تنگی محاصره نجات دهند
حضرت اعلی رعایت حزم و احتیاط فرموده امام قلی بیک حاکم لار را با بعضی از امرا و سرکردها
و غلامان پیشتر رسال گذشته بجانب سلماس فرستادند که هرگاه اعتماد الدوله را کومک ضرور شود
بدان اقدام نمایند و اگر آن اخبار از فروغ صدق عاری باشد در همان محل اقامت نموده
از هر جانب خبردار باشند بعد از رفتن آن گروه چراغ الله قرا باغ رومی بکری آورده حکام و قورچیان
ییلاقات آنجا را قتل عام کرده اعتماد الدوله چنانچه در ذیل مرقوم میگردد در پای قلعه توقف نموده بعرض
اشرف رسید حضرت اعلی را قضیه فوت چنان وزیر عاقل و دانای خیر اندیش که فرید عهد و
سلطان زمان بود متاسف گشته بنابر حقوق خدمت در تعیین آن سلسله تحسین اعتماد الدوله کرده
بیست و هشت بود که در خدمت آنحضرت بسیار کمال راستی و درستی و اخلاص کمر جان نثاری و فداکاری

میرزا ابوطالب خلف صدق او را که زیور قابلیت آراسته با وجود خرد سالی در خدمت عالی
مصدق الکلام الولد سر ابیه بود و فضایل و کمالات علمی از والد درویش بود بمنصب جلیل الاعتبار وزارت
دیوان اعلی سرافراز گردانیده جای پدر را از زیاده داشتند و از زیارت قشلاق کوچ فرموده متوجه ییلاقات
جانب تبریز گردیدند و مقرب الحضرت محمد بیک بیگدلی شاملو را که از ترت دیگران اسباط و قرب به ترلت بود و علاوه
آنکه سابق از فوت اعتماد الدوله اختلالی در امر قلعه گیری روی داده بود بجانب ایروان فرستادند که باتفاق امرای
اخلاص پیشه درست اندیشه در تسخیر قلعه اهتمام نماید

خامه وقایع نگار صحیفهٔ اخبار را بدین آیین زیب و آرایش میدهد
که چون امر تسخیر سوق بنابر کثرت بارندگی و تقاطر امطار چنانکه مذکور شد متعسر و تعجیل در این وقت
که تنگی امرای عظام سپاه گردید سپید شب بر ده قلعه را از زور بازوی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح سازند
دسترس از منزل خود کوچ کرده بطرف مسجد جسختان آمده یک سیبه بکاری مرتضی قلی بیک چکنی و
ملازمان درگاه شاهی مخصوص گردانیدند و در آن سیبه نشیمن خشتی ساخته رحل اقامت انداختند و از
هر طرف شب و روز سعی نموده هر روز کشیده بسیبه با بقال مسجد پیدا نمودند و جمعی خاک و گل بخریطه پر کرده
سیبه از زاده دوری آوردند و تخته سطری را از آهن بر روی کشیده کردوی تعبیه کرده در برابر برج
سیبه پیدا داشتند که کارکنان در عقب آن کار کرده از آسیب گلوله تفنگ و ضرب زن محفوظ باشند
و در آن تیره شبها کار کرده متوجه زیر برج پیش رفتند و در روز پای آن پیدا داشتند و هیچ شبی نبود که
دو سه کس از آسیب ضرب زن و تفنگ ضایع نشود و تخت جسختان و الیاس خان قرار داده بود

ومیر فتاح یوزباشی تفنگچیان اصفهانی بدین طرف که مذکور شد سیبه را بپای برج خارج قلعه برده بالا
رسانیدند و قرا بیگ نام وکیل امیرخان با فوجی از اکراد بحراست آن مشغول و اشتغال تفنگچیان بود
سه روز کار کرده چوبهای که جهت استحکام عمارت در میان خشت و گل کشیده بودند آتش زده
سوختند تا زلزله در ارکان آن افتاده قریب نظری که کارکنان [illegible] بیرون آمده بودند گویا
برج کنار و در فرو ریخت جمعی از مستحفظان در میان خاک از بالا بپایین در افتادند چون
این حالت مشاهده افتاد جناب دستوری بحسن خان اعلام کردند که دیگر چه جای ایستادن است برج را
می باید گرفت و حسن خان مردم سیبه خود را بیورش مامور کرد و اول کسی که قدم بر بالای برج نهاده قرا بیگ
نام تفنگ زده و سرش را بریده آورد دیلمان محمد نام شخصی بود از تفنگچیان جرفادقانی اصفهانی از پی او
ده دوازده نفر دیگر متعاقب برج در آمده هفت هشت نفر را در بالا بقتل آورده سر بریدند و خواهرزاده
امیرخان جوان صبیح الوجه در کمال حسن و لطافت از بالای برج بزیر افتاده آسیبی بجانش نرسیده بود
یکی از [illegible] دیلمی [illegible] سان در ره با او دست و گریبان شده [illegible] قتلش پرداخت و سرش را برید
جناب [illegible] متاسف گشته او را ملامت بسیار کردند و جایزه و خلعت که چشم میداشت بهره نیافت القصه
برج بتصرف در آمده اکثر مستحفظانش بقتل آمدند و چند نفر در زیر خاک مانده هلاک شدند و تاریخ آن
برج افتتاح فتح قلعه گردید که درین زودی رفیق جناب دستوری بود و این رباعی از خاطر فاتر [illegible]
سمت تحریر یافت

این برج که پای [illegible] تا مه | از مطلع آن بر آمدی چون خورشید
کوتاه بدی ز رفعتش کیوان را | از دامن خاکریز او گشت امید | چون برج [illegible] رنگ [illegible]

بود از میان برخورد کار ایشان آسان گشت و در عرض ده روز سیبه‌ها را بحوالی قلعه رسانیدند و توپخانه [illegible]
داده یک توپ بزرگ را [illegible] از طرف نقطه بالا و یک توپ دیگر از طرف قلعه پایین سیبه میر بوداق خان نصب نموده
شروع در انداختن کردند و کار بر محصوران تنگ گشته امیرخان سراسیمه شد و اکراد قطع امید کردند چون جمعی از اعوان
و انصار او درین معارک کشته شده بودند و سایر محصوران تیر از کار گشته آغاز بیرون آمدن کردند در هر روزه دو سه
و بیست کس از اکراد و قبایل خود را بسیبه‌ها انداخته اظهار [illegible] سیری نمودند و نزد جناب دستور مکرم و [illegible]
از [illegible] و احسان گشاده بیرون آمده [illegible] قافره [illegible] قلعه‌های رسید که [illegible] در [illegible]
مفتوح گردید از قضایای آسمانی واقعه ناگزیر اعتماد الدوله که در فرق تحریر [illegible] رفعا و در شرح آن [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] کنجعلیخان بود چند روزی [illegible] خود [illegible] نرفته [illegible] سپهکاری [illegible] گردند
اول شام [illegible] آمده بعد از ادای فرایض [illegible] شب [illegible] بر بستر [illegible] مجلسیانش در کمال [illegible] صحبت داشت
هنگام خواب [illegible] رفت [illegible] بر [illegible] خود [illegible] بود و کس [illegible] آمد [illegible] گشت که [illegible]
چه بوده باشد و کسی رسید گفت که جناب میرزا [illegible] زحم گذشت [illegible] عظیم [illegible] امرای عظام
[illegible] شده [illegible] واقعه [illegible] شرف [illegible] از پای قلعه [illegible]
[illegible] آورده [illegible] امام قلیخان [illegible] که [illegible]
بودند طلب [illegible] وقوع این واقعه [illegible] کار قلعه نزدیک رسیده بود و [illegible]
محصوران [illegible] فوج فوج بیرون می آمدند [illegible] تا [illegible] محمد بیگ [illegible]
مرسوم گشته بود رسید امرای عظام [illegible] و [illegible] از [illegible] شروع [illegible]

...انک روزی سپاه از طرف قلعه بابین برابر برج رسانیده نقب بزیر برج کشیده از تزلزل در میان برج افتاده
...رخنه پدید آمده از طرف بالا دلیران قلعه‌گشا هجوم آورده دو برج را متصرف شدند و از طرف غربی نیز بر دو قپان
...نیز غازیان ترکمان بپای مردی بر برج قلعه بابین که بزرگتر [؟] امیرخان بحراست آن قیام داشت صعود نموده
...حصار و معابر شده دست ازان باز نداشته بقلعه بالا گریخته و حصار مفتوح گشته آنگاه شروع در کندن دیوار
...نقبها [؟] کردند کار محصوران باضطرار انجامید محافظان [؟] کس نزد امیرخان فرستاده امان طلبیده [؟]
...تصرف درآوردند چون حصار بیرون قلعه از دست رفت اگر او از [؟] خود حصار کرده در غایر گشته [؟]
...امیرخان که آن را بنای قلعه کرده بود بعد آمده چاره جوی شدند و غازیان بخوف خود از برج بیرون
...آمده تا [؟] سرای خانه امیرخان بر سر برج دو باره و منازل استیلا یافتند امیرخان از هر طرف بلا را بر خود
...محیط یافته اگر او از جنگ و جدال منع نمود و کس نزد محمد بیک فرستاده التماس نمود که با غازیان شامل قلعه درآیند
...و از آن حسن و خلاص و شکر وقتش که قبل از من و خانه را غارت نشده و [؟] ایشان مخالفت حیانت نماید و او را به آن
...منتسبان به پیشگاه عالم‌پناه رسانند درین اثنا شاه‌خان ابدال اکری با چند نفر از مردم خود بیرون آمده
...و در خانه الیاس خلیفه قورچی‌باشی [؟] فرستادند که در اثنای باش شد بعد از ان محمد بیک برادر طریق با جلال ایان
...در قلعه بودند بیرون آمدند و او را نیز با اتباع هر چند نفر از جمعی سپردند که مهمان ایشان باشند
...بعد از ان محمد بیک حسب الالتماس امیرخان بقلعه رفت امیرخان با پسر بزرگ و جمعی از قبیله برادر و دوست
...عزیزه [؟] قریب یکصد نفر همه زره‌پوش با تفنگ و اسلحه و یراق جنگ از خانه بیرون آمده با محمد بیک
ملاقات کردند و تا دولت نفر در قلعه بودند محمد بیک جمعی را بمحارست اهل قلعه مامور ساخت و خود از

متوجه

متوجه خانهای اکراد کرد و دو امیرخان را با آن جماعت بمنزل خود آورده خیمه و خرگاه بزرگی علیحده جهت ایشان نصب
کرد و حسن خان و امرا را طلب داشت که آمده با امیرخان ملاقات نمایند در باره او و آن جماعت بنای مصلحت
دولت قاهره و اندیشه عمل نموده خود با برادران و رفقا نشسته بلوازم مهمانی قیام داشت که حسن خان
بجای خیمه رسیده کس فرستاده محمد بیک را بیرون طلبیده از تنها آمدن حسن خان بآن مجلس و بیرون رفتن محمد بیک
اضطرابی در حال ایشان پدید آمد حسن خان به محمد بیک خطاب کرد که جمیع اتفاق و دوستی قرار بود که با آن جماعت طاقی
کرده است از جان گذشته اند و نقصی نموده برادران در میان ایشان نشسته صلاح در آنست که آن جماعت را
از یکدیگر متفرق ساخت امیرخان را با پسر و چند نفر از اقوام متوجه خود نگاه داشته و رفقا را هر چند نفر یکی از امرا
بسپاری که بعد از عرض اشرف آنچه حکم شود عمل نمائیم محمد بیک این معقول افتاده کس نزد امیرخان فرستاده
که بودن شما و چندین مردم در یکجا میسر نیست شما با پسر و اقوام درین خیمه بوده با استراحت مشغول شوید امیرخان
قبول کرد اما رفقا راضی نشدند و گفتند که ما را خاطر جمعیت که ما را نگاه داشته [؟] بقتل تو جرات نمایند اما کینه
از ما زنده نگذارند و پیمانه ما از تو [؟] معهود چنین بود که تا شدت و رخا با هم باشیم حالا ترا حیات در وقت
غنیمت شمرده از ما جدا میشوی که اگر جدا شویم و اگر کشته باید شد بر سر یکدیگر کشته شویم و جواب بیرون
فرستادند و در اثنای این آمد و رفت از خانه الیاس خلیفه شورش و غوغا برخاست و چنین معلوم
کرد که وقتی که شاه‌خان ابدال اکری را در منزل الیاس خلیفه فرستاده و نه خلیفه در سینه خود بود و ملازمانش بلوازم مهمانی
و تواضعات رسمی پرداخته شربت آورده اند درین اثنا خلیفه که مرد ظریفی و صاحب اخلاق ساده‌لوح بود با
چهار خدمتکار رسیده با مهمانان تواضعات بجا آورده گرد و حقیقت باب آغاز مینماید که درین شب

کرا چرا تا غایت تکلیف کشودن اسلحه و یراق نکرده اید که با بن حرکت مشغول شوند خلاف تکلیفی پیش میرود کرایشان
ایشان کشته و مختلف سازند خان ابدال رفقا ایشان دیگر کرده فی الفور از جای شمشیر با برهنه کرده در میان آمد
دو سه نفر را با ایاس خلیفه و چند نفر از اقوام و ملازمان که بالا آمده بودند و یراق در میان خرگاه بود جهت فرار از خود رضا
یافته دوی ایمان ابدال آورده او را با رفقا پاره پاره کرده و دو ایز ابو صدق قول حسنخان کشته اعتقاد و
ازان طایفه بر خود ست غازیان قزلباش دست بشمشیر برده شروع در قتل جمعی که بسر از امیرخان میرزا
آمده بودند خواه اکراد و خواه جلالی کردند چه اتفاقا آن طایفه قدر دران وقت حکم ایشان بیاس شست دران بلا
تیغ بیدریغ غازیان سرافشانی آغاز نهاده شورش و غوغای عظیم پدید آمد امیرخان و رفیقی او تیر از شست جهه
ایجال هجوم لشکر قزلباش که خیمه و خرگاه طایفه را مرکز وار در میان گرفته بودند از جای نتوانست حرکت
کرده مدافعه نیز از تفنگ گرفتند چون کار با یغما رسید از طرف نیز تفنگچیان آن خیمه را تفنگ گرفته
پیشت قدری از ایشان تفنگ جز نموده دیگران با شمشیرهای آخته بیرون آمده جنگ کنان راه عدم گرفتند
و جمعی رفقا به دست قتل و غارت بر آورده چند نفر از محصوران که [illegible]
بیرون آمده بودند درین غوغا قتل و غارت یافته ترخنک بآتش قهر سوخته شد و جماعت نیز که در پای
قلعه بودند با تاب و توان کشته رضا بقضا داده سر در قبض تیغ بیاسا کردند اذا القضا [illegible]
بی اختیار این صورت روی داد و بعقوبت گرفتار آمدند از تقریر بعضی اکراد تحقیق پیوست
که امیرخان و رفقا چنین کنکاش کرده بودند که به بهانه دست قزلباش [illegible]
بیرون میرویم جمیع امرا در ان مجلس جمع میشوند با همه دست بشمشیر کرده تا خبر دار شدن بیرون [illegible]

بقتل

بقتل می آوریم اگر توانیم میرفت فهو المطلب والا باری خون خود را گرفته بعد ازکشته شده بشمشیر غیرت از
خان ابدال این جسارت بظهور آمده باقی قتل ایاس خلیفه گشت العلم عند الله تعالی بعد ازین واقعه پیران کوچک و
ماندگان امیرخان را باردوی معلی آورده امرای ایل قلعه بغازیان تقسیم یافت و دو چیتی که از اردوی
گردون شکوه در کاوه دول بر آمده قراولی داشت حقایق احوال بعرض اقدس رسیده حسب الامر گنجعلی خان با جمعی
از تفنگچیان چند روزی در پای قلعه توقف نموده سایر امرای عظام و عساکر ظفر فرجام بدرگاه عالم
آمده و در چمن قراچمن قرق برگرد حالا [illegible] دارای آگاه اردوی بقیان خان برادر
محمد بیگ بیگلی تفویض یافته مبلغ سه هزار تومان از نقد جهت تعمیر دروازه قلعه دمدم و مدفوع [illegible]
ملازم او شفقت شد که از حد و دیار قرخان دکاور و تا سلماس [illegible] امرا و حکام بجار و [illegible] را
حاضر گشته از تعمیر و مصالح مهیا او بیرون نرفتند و با تقسیم از آن قلعه بدانچه رفته تعمیر و آبادانی التفات
و گنجعلی با تفنگچیان آمد بر سبیل ظفر قرین ملحق شدند

طبع سخن پرداز عنوان جراید اخبار و دیباچه

حقایق آثار بدستیاری اقلام غیر فام گلبیل از زبان چمن حکایت و نغمه سرایان انجمن [illegible]
بیگه آرایش میدهد که طرفی شرکری در سلک متابعان این دولت روز افزون منسلک [illegible] در حدود
کاوه دول بر افزود سند رود در میان دو آب اقامت داشتند در زمان حضرت شاه جنت مکان انار الله برهانه
آن طبقه بیره و بیگانه ای متعلق بود بعد از شیخ و اقعه آنحضرت و دوران جلوس اسکندر خان
سلطان محمد پادشاه که یوسف نامه دوم نقصی بهمه عمده آن عمرده عالم آرمیده را شورش [illegible] در آورده [illegible]

پرآشوب کردانید فتنه‌انگیزان شورش‌طلب هر روز بازار گرم گشت ایره مذکور که سالها منکوب و مدفوع
دولت بود شیره مرام همگی عصیان و طغیان پیشه گرفتند شعار هواخواهی رومیان ظاهر ساختند و بقتل و غارت
این اوسات سکنه آن ییلاقی و میان دولاب و مراغه و اندرود اقدام نموده در سر ایلچی قرا جمیوک که ایلچی
خاص حضرت شاه جنت‌مکان بعقبای درگاه جهان‌پناه آمده جمعی کثیر از عملجات و حارسان ایلچی را بقتل آورده
ایلچی را متصرف شده پیوسته با امرای قزلباش که حاکم مراغه میشدند در تنازع و جدال بوده دقیقه‌ای از قاپی
براندازی و قتل و غارت فروگذاشت نمیکردند بعد از فوت ایره شیخ حیدر بسلطنت بیکلربیکی
تبریز سرکشی و سلوک میکرده چند مرتبه یکسان نموده اما اهر ایلچی اخلاص بدرگاه جهان‌پناه شاهی فرستاده
اظهار هواخواهی میکرده و در حینی که رایات جهانگشای شاهی بتسخیر ممالک آذربایجان منعطف گشت شیخ حیدر
بشرف آستان‌بوسی مشرف گشته نوازش و تربیت یافت و حضرت اعلی شاهی زلات سابقه‌اش را بعفو
و اغماض مقرون گردانیده الکای مراغه و توابع را که همواره بیکی از امرای قزلباش مفوض میگشت باو مرحمت
فرموده بود و در پای قلعه ایروان چنانچه در طی آن احوال تحریر یافته در معرکه میان بقتل آمد حضرت اعلی
بمحض حق‌گذاری جای پدر و الکای او را بقبادخان پسر او که هنوز طفل بود مرحمت فرموده ریش‌سفیدان
ایل و عشایر مکری را استمالت و عنایت خسروانه گردانیده بمتابعت او مامور گردانیدند و امر فرمودند که
تا بزرگ شدن پسر از سخن و صلاح والده‌اش که از زنان مکرمه اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون
نروند و بجهت انتظام مهم قبادخان یک برادر شیخ حیدر را که امیرخان بیگ نام داشت از میان قبیله بیرون
آورده در الکای کرمرود جا و مقام و اقطاع مخلفت فرمودند و یک برادر دیگر خان ابدال نام که [illegible]

بود و از تربیت برادرزاده که طفل خردسال بود طریق مساعدت پیش گرفته جمعی از قبایل مکری را با برادر خود جمع نموده
آثار خلاف ایشان بظهور رسید لشکر بسر او فرستاده سلک جمعیت او را پراکنده ساختند بالآخره امیرخان
بدست الیجا برده بنوعی که مذکور شد با او بود و چون تربیت و اقبال شاهانه کل قبایل مکری با قبادخان
تعلق گرفته استقلال یافت اما در میانه سرخیلان این گروه جمعی مفسد فتنه‌انگیز طینت غالب جمعیت بوده که
خودسری نشو و نما یافته از طریق فرمانبرداری دور بوده و با طبقه قزلباش که در مراغه املاک و اقطاعات داشتند
سلوک ناهموار پیش گرفته بطریق ارباب عصیان و طغیان متعرض صاحبان و املاک موروثی تمنید او ندارند
کار بجایی رسیده و تمیز رسیده از غایت جهل و خبث طینت باغوای مفسدان مکری بخلاف حکم قضا ملک بکل ولایت
مراغه و املاک و اقطاعات ملازمان درگاه شاهی کشیده با طبقه قزلباش سلوک ناهنجار میکردند هر چند در این
سال فرمانها و اطوار نامپسند او در باب بظهور می‌آمد و خاطر مبارک اشرف غبارآلود میشد بمحض رعایت
جمیلی و حق‌گذاری شیخ حیدر بعفو و اغماض شاهانه مقرون میکرد تا آنکه بسلسله مکری فرمانهای
ایشان از حد اعتدال تجاوز نمود چنانچه در سال گذشته حکم شده بود که قبادخان ترد و اهتمام داشته
رفته در تسخیر قلعه دمدم با عساکر ظفرشعار رفیق و مددکار باشد از آن خدمت نیز تخلف جسته رفت
و چون دانست که رایات نصرت شعار در هنگام بهار بجهت انتظام مهمات آن طرف متوجه بلاد آذربایجان
آمده و حضور یافته بالضروره با چند نفری از ملازمان متوجه قراباغ شده در یورت قشلاقی بملازمت
اشرف رسید چون تمرد و بدسری آن قوم گردنکش و اعتماد بر جمعیت بیرون بود ظاهر گشته زیاده از این مسامحه
در دفع و رفع آن خودسران مفسد و شیخ انواع مفاسد بوده شایستگی تربیت و الطاف ندانستند لهذا قلع آن طایفه

در خاطر جهان پیرا رسوخ یافت اما بنابر حکمتهای علمی و نظام مستوفای امور و نبروز آن آتش و التفات و حزم
او بظهور می آمد تا اگر رایات جلال متوجه یلاقات گشته بجهه ده مرام نهضت واقع شده در آنجا بظهور پیوست
که قباد خان و ریش سفیدان قوم بازخواست ایلچی قزلجق افتاده از روی مکر و حیل اسبان و تحف
گزیده و یابانهای دو رو دست فرستاده یابوی چند بدنژاد گردی در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلچی
بمیان آید اظهار احتیاج ساخته و نیز تحقیق پیوست که همیشه با سرداران روم و قزلقان این دولت بازگشت نموده اظهار
هواخواهی رومیان نموده اند و با عجزه و رعایا و شیعیان مراد تعصب [illegible]
ظلم و ستمگران سرک نموده اند و از جور و تعدی و خواست مطالب نجیب بعموم آن طایفه مظلومان بکرات
رسیده دست تعدی ایشانرا از گریبان مظلومان کوتاه کردن بر صدر حرب کشیده بود جهاد و دفع شر آن
قوم کیش نفاق اندیش که از مسلمانی بجز نامی نوشته بدست همت شاهانه و خاطر معدلت آیین بنابر
لازم آمده آتش قهر و غضب که مکنون خاطر انور بود بنوعی شعله کشید که بجز خون آن شریر مجان و نخچیر
آبدار شعله فشان انطفا نمی پذیرفت در حینی که موکب همایون بحوالی قلعه کاوه دول که مسکن او بود از
روزی قباد خان با یکصد و پنجاه نفر با مردم معتبر از مسکن خود متوجه اردوی معلی گشته وقت عصری بمعسکر
همایون رسیده و با سه چهار نفر از اقربای خود بیاد بارگاه سپهر اشتباه درآمد چون داخل سراپرده معلی
گردید در وقت موزه کندن حسب الاشاره اعلی غلامان او را با رفقا در میان گرفته بیکبار بشمشیر تیغ
تیز ریزریز کردند و اجساد خبیثه ایشانرا بعقب کوچه سراپرده کشیدند و بنابر آنکه آسیبی از آن بداندیشان
بغلامان و ملازمان رکاب اقدس نرسد علیقلیخان اشیک آقاسی باشی و اکثر را حکم شد که در سراپرده ایستاده

که یک یک از ایشان بمجلس طلبند و چون داخل سراپرده محفل مقدس کردند غلامان درگاه معلی بقتل ایشان
پرداخته بیاران ملحق سازند و علیقلیخان و اشیک آقاسیان حسب الفرموده عمل نموده و هر کدام می آمد
بیاران خود ملحق میشدند تا بیست سی نفر بیاران خود ملحق گشته سایر مردم بیرون از نزدیکی بدگمان شدند تا آنکه
یکی از ایشان باندرون آمده خون بسیار مشاهده نمود که ریخته شده و از قباد خان و ریش سفیدان اثری
نیافت فریاد برآورده دست بخنجر برد و از حاضران بارگاه معلی محب علی بیک شاهی سیون شاملو را زخمی زد
دو سه نفر دیگر که از عقب او می آمدند خود را پس کشیده عزم بیرون رفتن کردند غلامان و قورچیان ایشانرا در
حریم سراپرده بقتل آوردند و بیرونیان خبردار شده بجانب اسبان خود دویدند بعضی در جلوخانه کشته شده جمعی
دیگر در حین فرار در میان اردو بقتل رسیدند و حضرت اعلی از آن محفل مهابت اثر تشریف آورده بمحافظه
دولت و اقبال برسمند بادپای آسمان خرام برآمده بر قلعه کاوه دول توجه فرمودند و جنود قزلباش
چرچی قچاق بقتل و غارت قبایل و عشایر کرد مامور گشته باطراف و جوانب رفتند و موکب معلی بپای آن
گذشته بپای قلعه کاوه دول آمدند هنوز این خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال اثر داخل قلعه شدند و هر کس را یافت
بدست درآمد از پای فتاد و علیقلیخان را بر سر حصار دیگر که در آن حوالی بود فرستادند و مرادی بیگ جهت تقریر
از مردم آن حصار را دست گردن بسته بدرگاه والا آوردند و غازیان کینه خواه بطرف الغی آنکه را
با هم مردم فرستادند و بسیاری از آن طایفه را که غازیان می آوردند جلیلداران و خدمت پیشگان
بضرب چیل اسطاق و چماق در معسکر ایشانرا در یکدیگر کشته فتنه چهل پنجاه نفری از خیل کردی بار خانه
برادر شیخ حیدر که در آن کوه بود نشنیده یا دیگر بیک ایلچی باشی [illegible] حسب الفرمان همایون بایلغار برای قلع

بفرمان سیاه جامه آن بیچاره را بدست آورده بقتلش جرأت نمودند و از برج حصار نزد حسین خان برادرزاده پیر محمد
با جمعی دیگر روی بدو آورده بودند چون خان و امرا از بی مروتی ایشان پی بردند مجملا قتل گاه عام آن طایفه بقلم تقدیر در صحیفه
روزگار ثبت شده بود و در آن چند روز دیگر در پای قلعه کاوه دعوی بودند و فتح گرده گرده را گرفته آوردند و بعضی به تیغ
سیاست گذشتند بهرام جوش اسلام خط از تیغ زدن جویی که تحقیق می آمد چنانکه جمعی از اویماق پیرابادی و غیره الکه که در میان
مکری بودند با جماعت می آوردند بجرم آنکه در سیاه طایفه مخالف در اتفاق نموده و زبان شکایت دراز نمایند و لباس بانگ
کشته میشدند مجملا بود از دو دمان طایفه مکری بر آمده بیرون طهماسب اندازند و جمعی از ایل گرفتار آمده مکافات
عمل یافتند بعد از چند روز که نوبت محبت هی نجف قلیچ یافت شیر بیگ نامی از جماعت کرد با حضرت اعلی از
اخلاص و دولتخواهی بود و برادرش مقصود بیگ نام در سلک قرچیان آن درگاه معلی انتظام داشت مورد عنایت و التفات
شاهانه گردیده حکم شد که هر کس از جماعت مکری که مانده بر او جمع شود از قتل و غارت ایمن بوده ... قلیل البقیه
السیف بر او جمع آمدند بعد از آن از کاوه دول الکاسمن فیروز آبحی تشریف برده چند روز اوقات خجسته ساعات
اسبان اینجی قراحیون صرف و مسرت الکا و مرابع باغات میر مقدم تفویض یافت از سوانح آن ایام آنکه اسکندر
مانند در چین ... مذکور شد که جهانگیر آمده سلطان از میران قبایل کرد که عشیرت رتبت و ریاست داشت
اختیار نموده بالکیه ترش مدبرکاه بعلی شاهی آمده چند سال یکه سوار ملازمت بوده گرتعالی بر بحیرینمودند بعد از فتح قلعه بغداد
مورد شفقت و تربیت گشته الکا و ایل از توابع مراغه است بارهای شفقت از چند گسته به ... قبرص بتقدیر
اگر او در اثنای خلافت عصیان بظهور آمده از تاریخ که رفته بود از سوک همایون تقاعد ورزیده دیگر با اردو
بازگشت نکرده و طرف ... از اشرف نظاره و منفورگشته تنبیه و تادیب او مکنون ضمیر انور بوده در وقت

گزارش عقب شاهانه در باره وسهله اکراد شعله فروز بوده اسکندر سلطان با تیغ و کفن و جامه بدرگاه معلی آمده
شرف بساط بوسی دریافت با وجود آنکه وضع و رفع او از آنجمله و متضمن چندین مصلحت دولت ابد پیوند بود حضرت اعلی
از جرأت چنین آمدن از آن اغماض فرموده بلفظ گهربار بدو خطاب فرمودند که از اعمال ناشایست که از تو
بظهور آمده مستحق قتل و سیاست شده و ترا زنده از دست گذاشتن بیرون از مفاسد عظیمه نیست اما چون خود آمده
در این مرتبه از سیاست تو گذشتیم اگر من بعد خلاف دولتخواهی از تو بظهور رسد آماده سیاست باش که نوبت
فرصت عبرت باتش غضب سوخته بباد فنا خواهد رفت و بخلعت فاخره سرافراز فرموده رخصت معاودت ارزانی
داشته و او در کمال خوف و غایت دهشت روانه شده از دواهی که بر او غلبه کرده بود دیگر آرزوی آمدن در رکاب
معلی نکرد اما عاقبت بکفران نعمت گرفتار آمده تمتعی از دولت نیافت

از سوانح این سال آنکه ولی محمدخان فرمانفرمای ممالک توران بجهت
قواعد الفت و دوستی شاه محمد میرزا او زبک قزاق خانی ابراهیم سالت ببایه سریر اعلی فرستاده اظهار کرد وی محمدخان
برادر بزرگتر او در دار السلطنه هرات با حضرت اعلی شاهی مصاف داده از معرکه گریخته در بیرون سنگ بجانب تبت رفت
و برادرش باقی خان در ماوراء النهر و ترکستان بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروایی رسیده آن سعادت ایمن روی دلها مقرون بخت
اظهار محبت و عهد و میثاق تاکیدی سی سال احدی عشر و الف منجلی گردیده و قایع آن سال تحریر یافته سفر بلخ اتفاق
افتاده ساحت ولایت بلکه کرسی مرکب اقبال گردیده باقی خان کوشمال بلیغ یافت بعد از آن که او با جهان حیات
از هم گذشت و سلطنت ماوراء النهر و ترکستان ولی محمدخان برادر کوچک قرار یافت در سنه ثمان عشر و الف
که جهانگیر خان بابا محمد میرزا بر سر بلخ رفته بود در نزد بار قتل نموده محمد میرزا جهانگیر خان کاری تا خرمند

بعد حسب الحکم آمده در ولایات طوالش مرکب شیروان در حرکت آمده بتسخیر قلعه تمامی مشغول بود بعد ولی محمد خان

ببلی نوایره [illegible] بیرون لشکر عظیم بتاخت خراسان فرستاده و در بعضی از رود تاریخ اصل مرقوم گشت (بتفصیل)

گردید چون او [illegible] خاصه خان بسیار گردیده ولی محمد خان از حرکت تمامت صلاح در [illegible]

دولت قاهره الحق [illegible] گردید [illegible] و دوستی و نزدیک [illegible] ابواب

آشنائی مفتوح ساخته و نسبت بحضرت اعلی اظهار اخلاص [illegible] احوال امرای [illegible] سال [illegible]

عرضه داشت نمود و در طبع دوستی و دست [illegible] اعلی اکبر مقبول   چه خوش دوستی ارزد و یاری

ز هم چون دوستان گل دوستداری   که در باغ محبت آمد بکار   ثمال دوستداری آورد بار   باد در مقام التفات

والتفات درآمده نامه محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا علی بیگ یوزباشی ترکمان فرستاده و ولی محمد خان بخدمت [illegible]

شاهی مسرور و مباهی گشته شاه محمد میرزای قزاقچی را که از مقربان دولت او بود برسم رسالت بملازمت عتبه علیا

فرستاده و تحف و هدایای لایقه ارسال نموده و این معنی بر بساطت ایشان دولت ابد پیوند [illegible] گشته

بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت و حسب الامر [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]

طرح داده تکلفات دوستانه بظهور آورده [illegible] در منزل یکی از مقربان بارگاه معلی عشرت [illegible] و دیگر

از سوانح ایام اقامت [illegible] آمدن [illegible] سلطان [illegible] خان [illegible] والی [illegible]

کار [illegible] است که درین سال احرام استلام عتبه اقبال شاهنشاهی بسته با والده خود [illegible]

گرجیان [illegible] دولتخانه روانه درگاه معلی گردید و حسب الامر [illegible]

القاب خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان [illegible] استقبال قیام نموده [illegible]

معزز و محترم گرد بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و در چمن ذکر سعادت [illegible] بوسی دریافته انواع نوازش و عطوفات

خسروانه اختصاص یافت [illegible] تفضیل [illegible] گرجستان قلعه [illegible] را [illegible]

از تصرف [illegible] بیرون [illegible] تصرف [illegible]

اقبال تصرف [illegible] ایالت [illegible] شمس الدین [illegible]

درین سال برادر [illegible]

در آن وقت [illegible] گرجستان [illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

هرچند [illegible]

[illegible]

هر [illegible]

و سایر [illegible]

[illegible] احترام [illegible]

[illegible]

او مرقوم کلک بیان گردد

خیرالدین [illegible] درین سال [illegible]

بهرجستان آمده ولایات طوالشات هرکجا بشیروان دررود کت آمد به تسخیر قلعه سماقی مشغول بودند ولی محمد خان
بیلی دایره اعجب بیرون نهاده لشکر عظیم بتسخیر خراسان فرستاده و بر بعضی از ولایات آن مرقوم کلک ترسل
گردید چون او از کلامی نیابت خانه خا فتح سپاه کردیده ولی محمد خان از حرکات ناشایسته صلاح کار ان ابهدا نهادی
دولت قاهره الفت و مشاورت کرده لطف دوستی ورزیدک حق نزد بیگلربیگیان خراسان فرستاده ابواب
آشنائی مفتوح ساخت و نسبت بحضرت اعلی اظهار اخلاص و هواخواهی نموده امرای دولت ابدآیت احکام سپاه
عرضه داشت نمودند طبع ورقی و دست همایون اعلی اکثر مرقوم   چو درختی دوستی از زود بار ی
زدم چون دوستان گل درستاری   که در باغ محبت اگر کار نهال دوستداری آورده بار   باد و بنظام العقت
و اتحاد در آمده نامه محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا علی بیک یوزباشی ترکمان فرستاده نزد ولی محمد خان بنوید ملاطفت شاهنشاهی
شاهی مسرور و مباهی گشته شاه محمد میرزای قزاینی را که از مقربان دولت او بود برسم رسالت بملازمت عتبه علیا
فرستاده تحف و هدایای لایقه ارسال نمود و ایلچی مذکور برسالت ایشان دولت ابد پیوند بشرف پابوس گشته
بمواطف پادشاهانه اختصاص یافت و حسب الامر اشرف جمیع امرا و ارکان دولت و النشکر هرکدام بقدر حال
هدیه داده تکلفات دوستانه بظهور آوردند و هر روز در منزل یکی از مقربان بارگاه معلی ضیافت می‌بود دیگر
از سوانح ایام اقامت قراچیق آمدن خلف السلاطین رفیع الشان نیز محمد بیگ خان والی رجمان
کار تیل است که درین سال احرام استلام عتبه اقبال شاهنشاهی بسته با والده خود و دیگر اعیان
گرجستان ماهر ریاد و شاهست روانه درگاه معلی گردید و حسب الامر اشرف محمد امین بیک برادر جناب فضیلت
القاب خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان بمراسم استقبال قیام نموده منزل بمنزل خدمات لایقه بتقدیم رسانید

معزز و محترم گرجیانه ببزم سلطنت مصیر رسانید و در چمن مذکور سعادت تاج بوسی دریافته انواع نوازش و عنایات
خسروانه اختصاص یافت و ولایت تفلیس که از بلاد مشهوره گرجستان و قلعه آن از غایت رفعت و استحکام بقعه چون او امروز روان
است و سابق از ممالک آنجا ...
است بهر حال این روز گار در حوزه حکومت ... بود و در کورت شاه ... و جوانب از اثر تحقیق ... بکار را بسبب انقیاد و اطاعت
اقبال تصرف اولیای دولت ... در آمد تا حال بحمد الله ... محمد سلطان ... و جوانب
درین سال امرا از اعتقاد و دیگر ... و جمعی ... از حرکت شده موهبی ... بخصوص دوستی و جمعیت
در آن وقت ... بجهت تعمیر ... سلاطین ... گرجستان ... عیسوی
ذکور او نامدار و طلبت ... خداوند ... در سر دارد ... بخصوص
هر چو روشنان یوسف ... مصیب عیسوی ارادت ... گرجیان
هر چند گیتی ... ارادت ... و در دامن از جنس ... در طبع ... بوجه ... عادت گرجی
سکان ... جمال ... رکیبان ... سرزمین ... است
هر لحظه که عیسی ز پرده برون آری   مریم کده داری کوی بجی ... و ... خان بابدین ... سال الدوله
و سایر ... آن ... و در ... بیست و هم سال
جمعی ... عز و احترام ... سر دار ... گرجی
القاب ... و لازم ... و بعضی قضایا ... و در ... کشیده ... ارادت
ادم ... کلک ... بیان گردد

خیر الدین ... در سال ... خواجه ... جمعیت ... دولت ... پادشاه ... ولایت

رو بممالک خلفا که بر جانب روم رفته بود که گفتگوی صلح آمده و بوقت حصول انصراف یافته مشمول انوار عنایات
پادشاهانه روانه شد و حسب الالتماس مراد پاشا وزیر اعظم نامه محبت آمیز دولتخواه سلطان احمد خان پادشاه الاجانب بیم قسم
آورده در آن هنگامی اظهار فرموده که هرگاه از طرفین طریقه مودت و دوستی مسلوک شد از جانب سنی مضبوطات و [illegible] الاتفاق
مسلوک خواهد بود دیگر باره محمد بیک کورد را که مرد سنجیده زبان دان و صلاح اندیش بود در رفاقت ایلچی بر سبیل رسالت
تعیین نموده روانه کردیم و او در حین حیات گرفتار [illegible] صلح ایلچی [illegible] چون رشته [illegible] استحکام داده و [illegible]
گشته از راه دیار بکر روانه شدند و چون بدیار بکر رسیدند نخلاصه سردار [illegible] اجتماع نموده باتفاق نصوح پاشا
بیگلربیگی دیار بکر با اردوی سردار در حرکت آمده و حوالی ارض روم با او ملاقات کردند و مکتوب عنایت اسلوب ما [illegible]
را که بنام سردار رقم آمده بود با او رسانیدند و او جواب گفته بود که عبث آمدن عساکر عثمانی باین طرف و استعداد بیگلربیگی ارض روم
بود و از ما صدای ورستاده عرض نموده که لشکر قزلباش بر سر قلعه آمده محاصره کرده اند و بنابر آن مصلحت لازم شد که چون جز این هیچ نیست
صرف تعمیر آن لشکر شده جمعیت عساکر رومی در مرحله نزدیک شده ایم بنابر حراست ناموس سلطنت و [illegible] دو دوستی ساخته
کرسنجر با تنهائی سپهدار ما [illegible] الحال حوالی رسیم از جانبین معتمدان امر [illegible] نموده هر چه لایق بحال اوضاع احوال طرفین است
عمل خواهد آمد و ایلچیان که در مصحوب جمع کرده انیده روانه درگاه عالم گردید

حرکت سردار سپاه روم رسیدن او بسیر و رسیدن خبر او بدرگاه

پاشای سردار از استنبول بروانه آمده در اسکودار حمیت لشکر و بعد از آن بسوی شهر شعوالات طرف آذربایجان شده چون بحقیقه
مسافت سابق رسیدند که خبر آن جایگاه مرحومی حضرت اعلی شاهی جایز احتیاط و رعایت ما [illegible] داشتن اهم و الزم دانسته از ری
جهان ارا اباد ان تعمیر [illegible] کرد فوجی از امرا و عساکر نصرت اثر را مامور کردند که تا ارض روم رفته احتیاط علمدار را بحال [illegible] لشکر روم

وعلامات انوار ربع جهان در اطراف ناقد درهم زده با اطراف ایروان بکمین علیم لطایف عنایت [illegible] نشو و امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد در آن
سرحد بود و جلادت و مردانگی چند اوازگی دست بدین خدمت مامور شده محمد خان باد غاقاجار بیگلربیگی قراباغ با امرای
انضوب نیز رفته بود که دیده علی بیگ جوانشیر را با فوجی از قزلباش بکار قریب و رستاده که همراه او ده تا جمع
قیام نماید امرا محتشم حسب الحکم خان جهان جمعیت نموده بدین بلده رو بمقصد آورده چون بحوالی ارض روم رسیدند فرستنده
حسن پاشا بیگلربیگی ارض روم امرا و پاشایان حدود خصوصا ترک و عثمان پاشا و سایر عساکر لشکر را با سواره که از کس
جمع آورده و پایه تسلی بر آسکی از شهر بیرون آمده تا حوالی حسن قلعه پیش آمدند ازین حین چند تن را در صف المعرکه استماع نموده
که چون امرای عظام از آمدن رومیه آگاه شدند در روز معرکه محاربه و قتال گشته بیشتر رفته در رومیه دیده و چکمک را که خبر یافته آمده
هر چند عنان انجمن رفته از جمیع ایشان گسسته تا که و بیم در ردوی رومیان از طرف سپاه آمده حسن پاشا و قتل گرفت
و عثمان پاشا و ترکه و بیم هر کدام با فوجی جوانان آمدند از طرف دیگر جمیع قزلباش پیش رفته با وجود عظیم تلاقی شدند که بهر
محاربه قوی روی داد و سپاه را هم هجوم آورده بر سر هجمان سپاه قزلباش حمله کرده مقابل رانده امیر گونه خان با محمد
محمد خان زیاد اعلی لشکر قزلباش معقول دست بیکجا گشته بود و در شب رفته زیاده از ده کس از دیو دیلم حفظ الوما ساد الطان
و بر تر کرده با سپاهی که در آن حاضر بوده قدم بعوارکار زار نهاده خود را چون برق لامع بر صف سپاه ترکیه علمدار یک شجاع
بود و خود را پیش خدمت بر آمد و چون فوج عثمان پاشا رسید [illegible] زرد رنگ و [illegible] و او را
از پیش برداشت تا بقول بزرگ رسید هر چند دست و زنیت که سردار لشکر در معرکه کار از خود مبالغه جر کرده دار
لشکر را بای در رسول قتال رسیده امیرگونه خان در جد عزا اندیشه که مبادا آسیب از حمی سپاه عثمان رسید در سپاه ایشان
شد با ای مرد الفی پیش نهاده و عنان بازداشت عریز و عرصه قبضه بخود گرفتند اقبال بیروزی شاهی که در تنها ای از شب بخود رای

نمود و در میان معلوم شده بود که امیرگونه خان خود در میان این گروه است که چنین دلیرانه پیش آمده با غازیان رزم

گرم کرده القصه در میان تاب صدمه غازیان نیاورده چون پاشا پشت بجنگ داده محمد خان لشکر قزلباش

آراسته از عقب پاشا شدند و غازیان پراکنده از اطراف و جوانب روی بجنگ آوردند تا پای قلعه تعاقب نموده جمعی کثیر را

کرده بصمصام بهرام انتقام دمار از نهاد مخالفان برآوردند و چون پاشا با بقیة السیف خود را بشهر در قلعه افکنده غازیان

لشکر اسلام در این معرکه نامدار گشته غازیان قزلباش به تیغ و قلم خصم جان بخشیدند و غنایم موفور بدست

منصور در آمد و امرای عظام در همانجا خیام اقامت نصب نموده تا سه روز در کمال شکوه و اقتدار عساکر ظفر شعار

بجهت مقتضی که نامور بود قیام نموده بعد از سه روز مظفر و منصور طبل رحیل کوفته عزم مراجعت نمودند در این جنگ امیرگونه خان

اندک تقصیری بمحمد خان نسبت داده میگویند که دیرتر رسید اما امرای دیگر تصدیق ننمودند و آن تهمتی را از لوازم امور

حرب میشمردند که میسر و آن معرکه نبرد را لازم است که بوجود جمعی از جنود قتال گرم باشد

از سوانح غریبه این سال طغیان محبوسان قلعه قهقهه است که در چین آوازه در اطراف

وقوع یافته به نیروی اقبال بیزوال شاهی آتش آن فتنه زود به آب لطف الهی فرو نشست کیفیت این سرگذشت

آنکه قلعه عالی اساس سپهر مماس قهقهه در الکای [illegible] از اعمال قراجه داغ بر فراز قله کوه رفیع آسمان نمون

واقع شده از سنگ یکپارچه کمر سال گلش بکنگره فلک الافلاک رسانیده و پاسبان بام بلندش [illegible] اوران فلک

همراز ندارد درگاه قلعه که در انجا آن کوه است با فراز قلعه راهیست سرابالا تا نیمه سخت نهایت تنگی که بعبور یکسوار

در نهایت دشواریست که کمتر تفنگچی مانع فوج کثیر میتواند شد در زمان حضرت شاه جنت مکان که چند مرتبه خوندکار

روم بآذربایجان آمده در آن ولایت قریب بدو بار استحکام قلعه قرار یافته پادشاهی با [illegible]

بود

بود اسمعیل میرزا و القاص میرزا و سام میرزا نیز با اولاد در آن قلعه محبوس بودند هیچ پادشاه ذی شوکت رخصت [illegible]

بر کنگره تسخیر آن حصن بلند ارکان نینداخته آرزوی گرفتن آن عالی بنیان در مخیله هیچکس [illegible] خلیفه فرهاد غلام

حاکم قراجه داغ که از صوفیان صادق العقیده این دودمان و در حلقه ارباب اخلاص بود و تعلق بوراثت و

چون خود همراه امین الدوله بتسخیر قلعه ارومی مأمور گشته بود مظفر بیک نام معتمدی از طایفه فرهاد آقا را بنیابت [illegible] مصطفی

پاشا و احمد پاشا و کور حسن و دو سقاری کرای خان کرد شاهقلی بیک والد خالد بیک و محمد بیک والد توقچی بیک

عمزاده ایشان در این قلعه محبوس بودند با یکدیگر اتفاق نموده پنج نفر دیگر از ترکان تاجیک ایلیات جمع کردند

از آنجمله دو پسر برادر حسینخان افشار حاکم سابق کوه گیلویه را که در قلعه بودند نگاهدارگان [illegible] متفق ساخته تمامی ایشان را

[illegible] بود [illegible] برآورده [illegible] بر کوتوال مذبور رفته او را بقتل آوردند و اسلحه و یراق او و

مردم او را بدست آورده چند نفر ملازم او را که در قلعه بود بیرون کرده دروازه را بسته بر قلعه تسلط یافته اقدام

و ملازمان الیاس خلیفه از غیبی خبر یافته بدر قلعه جمعیت نمودند هر چند توقف نمودند که شاید بلطایف الحیل فتح

ایشان توانند کرد صورت نیافت بالضروره جمعیت بعرض اشرف رسانیدند و در چنین وقت آوازه آمدن

سردار و عساکر روم [illegible] شیخ [illegible] [illegible] و [illegible] احتمال [illegible]

در میان [illegible] این امر شده بودند [illegible] آورند [illegible]

ایشان آن بوده که شاید فرصت یافته خود را از حبس و قید نجات دهند چون قرار رسید و یافته اند با استظهار

آمدن سردار قلعه داری بخود داده [illegible] در قلعه [illegible] کرده و هیچ راه فتح البابی نمیشد

تا آنکه آمدن سردار تحقیق شده بهر حد نزدیک گشت حضرت اعلی بالهام ملهم خواجه مقصود علی [illegible] از مردم کرد

کیفیه را که سابقا از نویسنده‌های حضرت حسن خان فرشاد رسیده و کمال ربط و آشنائی با پسران و برادران [illegible]

داشت و الحکیم ... اشراف [illegible] بی‌ساز اقراری [illegible] ... نموده امید [illegible]

و نوید [illegible] قلم [illegible] نمودند [illegible] رسیده ... [illegible]

[illegible] در میان [illegible] نکشیده ... [illegible]

بحرت [illegible] لطف خاقانی امیدوار گردانیده [illegible] حسن خان [illegible]

لازم [illegible] معظم القلب [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] بعد [illegible] چند [illegible] کرده شدند

[illegible] لحظه [illegible] خود [illegible] میان [illegible]

آنکه [illegible] آورده [illegible] در میان [illegible] آمده [illegible]

و [illegible] دولت [illegible] درآمده [illegible] پسران و برادران حسن خان [illegible]

جهان پناه آمده [illegible] عظام [illegible] گشتند و [illegible] افتاده

حضرت اعلی [illegible] خلیفه [illegible] کشته شده [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] زمان [illegible] آمده بود [illegible]

[illegible] گردانیده [illegible] الدین [illegible]

در سلک امرای [illegible] انتظام داده [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] الحال [illegible] عظیم [illegible]

ومن الله اعانه التوفیق

سابقا نگاشته قلم فیروزی رقم گردید که امرای اشرف [illegible] وزیر اعظم [illegible] سلطان احمد [illegible]

مژده بفتح فتنه قزلباش را مقرر کرده زمینه صلاح و فساد این امر را منوط برای او ساخت و چون مراد پاشا مرد [illegible]

روزگار را از مرده برد با طایفه جلیله قزلباش چنانچه در صحیفه اول این دفتر رقم ثبت یافته کار به [illegible] ازینه کار

خبر داشت از وفور دانش و خیر اندیشی صلح را بهتر از جنگ دانسته کنکاش مصالحه بمیان آورد و خواست که باعث

امنیت عالم گشته میانه پادشاهان عمده اسلام مبانی صلح را استحکام دهد که این نیکنامی از آن وزیر صلاح

اندیش بر صفحه روزگار یادگار ماند لهذا فخر الدین چاوش را که مذکور شد همراه محمد بیک [illegible] استخراج

خاطر اشرف فرستاده خود روانه لشکر در حوالی استنبول بکار رسانی مشغول و منتظر وصول ایلچیان بود که خبر آمدن

قزلباش بر سر ارض روم بار رسید و او عساکر آنجا را [illegible] جمع آورده [illegible] روانه

ارض روم گردیده در راه چنانچه در فرق تحریر یافت با ایلچیان ملاقات کرده [illegible]

[illegible] گردیده و چونکه حضرت اعلی از [illegible] بجانب تبریز توجه نموده [illegible]

عظام را امر فرمودند که [illegible] رفته [illegible] قیام نموده بعد از آن چون زمستان

نزدیک شده [illegible] احتمال [illegible] و [illegible] اعلی [illegible]

نموده به تبریز آمدند [illegible] آمدن [illegible]

بتحقیق [illegible] مقتضای وقت و صلاح دولت قاهره [illegible] حضرت اعلی [illegible] و اقبال [illegible]

بتبریز اقامت [illegible] مکتوب [illegible]

اشرف فرستاده بعد از ابلاغ مدحات مخلصانه که غرض اصلی از این نهضت قرار ربط امر خیر انجام مصالحه است و چون
حضرت خداوندگار صلاح و فساد این امر را باختیار صلح و جنگ مربوط و مرابط برای و دلخواه گردانیده و نیت
خیریت بدان متصور است که بوساطت خیراندیشان طرفین و سعی ایلچیان هواخواه امر مصالحه فیما بین صورت وقوع
یابد ایلچی آنحضرت را با برادر خود نگاه داشت که بعد از تمهید مقدمات صلح و قرار و مداری که فیما بین
داده شود و در حین مراجعت او را همراه خود بخدمت خداوندگار برد و دیگر ایلچی را با تحفه و هدایا فرستادن حسب
رسوم و عادات دوستانه بنزد چاوش مذکور بوسیلهٔ مقربان ابواب والا اقدس عرض عتبهٔ علیه ابد بنیان مجلس خلد
آیین دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز گردیده در جواب مکتوب این پیغام رفته شد که چون آن دستور
اعظم خیراندیشی کرده گفت که مصالحه بمیان آورده منتظر جواب بر تفصیل حال عبد الله رضا بمان داده جهت الالتماس
آنجناب نامهٔ صلح متضمن دوستانه فرستادیم سخن همانست که بمجرد یک گفته ایم اگر از انحراف تبریز باید حضرت
در تراخی و در نوردیده تحفه صلح ننموده ایم و الا آنچه در نیت الهی بوده باشد از عالم غیب بمنصهٔ ظهور خواهد رسید و
و اشعاری که در باب تحفه فرستادن نموده بودید چون هنوز امر مصالحه قراری نیافته و در انشای آنحضرت
در تراخی تحفه فرستادن لایق ننموده و حالا که آن دستور معظم چنین صلاح دیده تحفه استیم که در سال آتی از عجلت
او تمامیم عجالة الوقت یک شمامهٔ عنبر اشهب از آن یک هزار و هشتصد مثقال که در آن کاره ساده کار هندی و در ظرف
مشبک از نفت من طلای احمر بغایت غریب و عجیب بود داده شد و درین اوقات حضرت پادشاه والا جاه
سلیم شاه فرمانفرمای ممالک هندوستان برسم تحفه فرستاده بود و خالی از غرابتی نیست زیرا که اکثر عنبر اشهب
خام یکپاره چنانکش بنظر درآید کمتر اتفاق افتاده و در عهد این ملوک والاجاه کشورگشا یافت نشده بجهت

خالی بردن

خالی بردن مکتوب بحضرت پادشاه والاجاه روم فرستادیم که اگر از جانب تبریز راه محبت و اتحاد و اهتمام
مسدود و ابواب الفت و آشنایی فیما بین مفتوح گشته مصادقت دو دولت تغییرپذیر بود و بعد الیوم ایلچیان و فرستادگان
با تحف و هدایای لایقه خالی نخواهند بود و چاوش را از تبریز روانه فرمودند و سردار چون از حوالی فارس کوچ کرده
عثمان از راه ایروان بجنبه بطرف قلعه ایروان آمده و چون با کاغذی بسیار رکوع جمعی ملوک نشسته بطرف
سلماس رکبت را به تبریز حرکت آمد از تقریر چاوش و اردوی چنان معلوم شد که مطلب سردار از
آمدن و عثمان از راه متعارف چنانیدن آن بود که بی آنکه صرفه قزلباش محاربه نماید بلطایف الحیل و
تدبیرات سپاهیانه تا تبریز که منتهای مقصد است رسد و از انکه گفتگوی مصالحه و صلاح اندیشی را وسیلهٔ ارجاع
ساخته باز گرداند که ترددهای آن عکس ... رسیدی خبر برگشته خصما احشا و در اراده سخن بالمرّه باجله چون آمدن
از راه سلماس بطرح تبریز مخفی گشت و چنین برعت پیش آمدن منافی مقدمات صلح بود امرای عظام و بهادر
مظفره که در مرتبه مقاومت و داشته طلب فرمودند که با حضار محمد خان ترکمان داغی و امرای قراباغ و
امیرگونه خان و لشکر چخور سعد فرستاده شد که قلعه اعتماد الدوله را با رو دیده برده برگ جلادت پیوسته و تعرض بهام
قلعه تبریز و انجام ضروریات آن گشته تمامی غازیان ترکمان و تکلو را که در رکاب همایون خواه قرچان
عظام و خواه غیر آن برفاقت امرای مذکور بیاد قاسم حاکم تبریز بقلعه در آمده بعزم قلعه داری قیام نمایند و
جمعی از تفنگچیان قدر انداز رکابی ... نیز بدان خدمت مأمور شدند و ان جماعت حکمی بریای فرمان گشته
مرز و بوم شاه دمان نقد جان بر کف بقلعه در آمده مستعد قلعه داری گشتند چون عمارت شنب غازان تبریز که
ساخته و پرداخته سعادت پادشاه مرحوم سلطان غازان است و از رفعت مانند بود و رکنده تیزه یاد ...

مرحوم که در رفعت و بلندی مشهور جهان و از غایت ارتفاع ثانی گنبد بهرام است ساخته شده جای مستحکم است
بخاطر از رسید که مبادا رومیه آنرا مقابل کرده بقلعهٔ تبریز گردانیده بذخایر و یراق کشیده فوجی از تفنگچیان قدر
انداز اعتمادی بمحارست آن تعیین کردند و کسان بر سر شوارع فرستادن که رعایای مواضع قریبهٔ تبریز را
کوچانیده که از آسیب آمد شد لشکر کنار بوده باشند و اصلا غلات و علوفه در آن محال نگذارند در کس سلطنت
قلاع خود را بسته باشند جهت حمل انبار در قلعه گذشته قسمت واقعی از سر کار دیوان ستانند و چون سردار
منزلی تبریز رسید سکنه و اهالی شهر خود را بر گشوده کنار کشیده شهر را آزاد و خفیه پرداختند در رکاب همایون اعلی
از بلده تبریز کوچ فرموده از عقبه که سرخاب گذشته در کنار رودخانه آجی محل اقامت اختیار کردند که تا اجتماع
سپاه چند روزی در آنجا بعد از آنکه کیفیت و کمیت و ضعف قزلباش لشکر روم رفع بیرنگ کنون خاطر و از نظر
آید آنچه مصلحت وقت و صلاح دولت قاهره بوده باشد بفعل آید در این اثنا ایلچی دیگر از جانب سردار علی پاشا
که بیگلربیگی ارزروم ایلچی دو ماه داده بود رسیده عرایض که بسایه سر اعلی و کتابت که بامرا و ارکان دولت نوشته
نوشته بود رسانید خلاصهٔ سفارت اینکه غرض اصلی از آمدن پاشا و یاد آنست که در قرب جوار از طرف
تمهید مقدمات صلح و کیفیت آن که بر چه نهج خواهد بود کرده شود و جنگ و جدال با جنود قزلباش در خاطر نیست
و دلیل بر صدق دعوی اینکه در این راه بجهت قلعه از قلاع متصرفه قزلباش رسیدیم متعرض بجنگ نشدیم و از آنجا
روم عمر و آجی بامید آرسید صلاح دیده اند که چون سفارت در ششگری محمد بیک متعدد گشته ایلچی دیگر
بجانب تعیین نموده با تحف و هدایای لایقه ارسال شود و پاشا سفارش نموده بود که چون مادر بمقام
تا آجی اجداد اکثیر از حضرت تمنای نماید که اکثر بتبریز کرده قزلباش از جنگ و جدال و تعرض میان فرحناک

بعد از اطلاع بر خلاصهٔ پیغام جواب بهمان نهج سابق قلمی آمد که چون کیفیت و محمد بیک را که فرستاده ایم امروز
طایفهٔ قزلباش و محل اتفاق و شتابان نزدیک است اگر حضرت بمصالحه که مکرر ادا انها و اعلام گشته رغبت ما نیز با آن
رضا داده ایم و الا از جانبین آنچه خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارشی که در باب منع جنود قزلباش
و منع ایشان از سمت بعد و دست درازی بر رعیت نموده بود عرض این از گروه طایفهٔ جلیلهٔ قزلباش را
صدد پای آن نیست که بی امر اشاره همایون با کسی قرار دادن پیشه چه جای جنگ و اما که روی از امرا ولی که
بجهت حمایت احوال عجزه و رعایای هر طرف تعیین نموده ایم و لشکریان روم که بقصد نهب و یغما دست
آورده و غیره طلب نموده میروند بالضروره جنگ واقع میشود هرگاه ایشان اراده جنگ نداشته باشند مردم
خود را از تردد و منع نموده نگذارند که از اردو بیرون بروند و آنچه در باب فرستادن تحف و هدایا اشعار نموده
انشاء الله تعالی چون صلح واقع شود حضرت ترتیب بحسب وقت تبدیل یابد آنچه لایق دولت شاهنشاهی بوده
باشد بعمل خواهد آمد و چون رعایای بعضی از مواضع میانکوه جانب سمت چپ از اردوی همایون بعضی جلالی
سمت که طرف قیت و خروشاه و آنحوالی باشد بزاز از مکان خود حرکت نکرده بودند حسنخان استاجلو
حاکم همدان را با فوجی از عساکر و تفنگچیان جمعی از فرسان برگزیده سپهدار تعیین پیک امیر اخور باشی
چغتای بسمت چپ و علیقلیخان شاملو و امام قلیخان ولد الله وردیخان را با فوجی دیگر از افواج
قاهره بجانب سمت راست فرستاده گنجعلیخان زیک را با لشکر کرمان در حوالی تعیین نمودند که در یکجا
بوده هر کس از رومیان بقصد نهب و غارت بیرون آید بعد از قیام نمایند و سردار در روز سه شنبه
چهارم شهر شعبان المعظم بکنار شهر رسیده در اطراف آب آجی نزول کرد و از هر اطراف از اردو که

مضرت به از چهر سعد و فراه و بغ و سایر محال باردوی همایون جمع آمده در اندک روزی لشکری فراهم آمد که
کره و باهمرین از محل آن لسبتره آمد بعد روزه فیما بین غازیان و رومیان کالطلب نخیره کرده و بمراغ
پراکنده پیشه تمامی بات روی داده سرو زنده و اخر مجاهدان کار همی آورند و هر کس بیرون رفت بدست
قزلباش قتل و گرفتار میشد مراد پادشاه که مرد عاقل بوده کاردیده عاقبت اندیش بود از جمعیت سپاه
قزلباش و آسودگی اسبان و استحکام قلعه و فراوانی آذوقه چیزه بقیه قدرای جنگ ندیده و نه بجا اره بیرون آنست
بروحشت از راه تواضع و مردی پیش آمده خواست که آن سپاه را بسلامت از چنگال شیران بیشه
هیجا رهانیده بیرون برده و بقلعه عظیم وحشت که مبادا در هنگام ارتحال بهادران اقبال نشان
اندیشه را از طریق مصالحه چیده مجتنب از جنگ و جدال العطف دهند دیگر باره علی آقا نام
شخصی را از طبقه اروم ایلچی از جانب علی پاشا برسالت فرستاده پیغام کرده بود که هیچ نگاه از جانب
خواند کار در این امر وکیل است ملتمس است که از جانب حضرت شاه نیز در قرار و مدار صلح و تعیین سنور
سرحد حفص و ماقودن و تمو اوکسیل باشد و محمد بیگ نیز عرض و اخی مشتمل این باب نوشته بود حضرت
اعلی شاهی فرمودند که سخن مردان یکیست امان و دستور معظم در اصطلاح اصلاح ذات البین رعایت
ناموس هر دو طرف کرده بنوعی که بکرات گفته و نوشته ایم بعمل آورده و در آن چند روز که اردوی
رومیان در کنار شهر بود از نمایانی آذوقه چند نفر از پاشایان و سنجق بیکیان را با طبل و علم و
یاق جنگ بابانی آذوقه آت انلاق الطلب ذخیره میفرستادند ذکر محاربه رومیان با غازیان
و کشته شدن چیل پاشا کرتادن جمعی بمواضع طرف خوش شده آمدند

رفتند چون یک دو فرسخ از اردو بیرون آمدند علیقلیخان و امام قلیخان و رفقا از کمینگاه بهادران بر
آمده بطرف فسقلی افغان تاختند و سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساختند و رومیه تاب صدمه مبارزان
سپاه منصور نیاورده روی بهزیمت نهادند و غازیان تا کنار رود خانه آجی تعاقب کرده جمعی کثیر
طعمه شمشیر و برخی دستگیر گشته اسب و استر بسیار و غنایم بیشمار بدست سپاه منصور درآمد کرت دیگر چیل پاشا
سرکرده قوم تاتار را که در میانه رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور و بر تقویت او مستظهر بودند با گروهی
از جنود عثمانی با اسب را لافغان بسیار بمواضع سیاه کوه فرستادند و چیل پاشا دلیری کرده بمیان
دره‌ها و جاهای خطرناک درآمده ذخایر موفور بدست آورده در حین مراجعت حسنخان با رفقا و تفنگچیان
پیش راه گرفته بمقابله او درآمدند حسنخان با لشکر خود بمقدمه الجیش در آویخته آتش بردست تفنگچی
امیر اخور و تفنگچیان خود را بر قلب زدند فیما بین آتش حرب افروخته گشت چیل پاشا از غرور
شجاعت و وفور جلادت تنها بمحاربه آغاز نهاده چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود بدست یکی از
یساق اندازان از پای درآمده رومیه شکست خورده روی بانهزام آوردند و تا کنار آجی رود میرزا
تعاقب نموده جمعی کثیر بقتل آوردند چون خبر کشته شدن چیل پاشا و انهزام لشکر رومی باردوی ایشان
رسید هراس کلی عظیم در میانه عسکر روم پدید آمده رای کلی عظما و اعیان بر کوچ کردن و خود را بامنی
رسانیدن قرار یافت و علی پاشا ایلچی که در مرتبه سیوم فرستاده بود نزد ایشان رسیده بود
که کلمه الصلح بر زبان برآورده روز دیگر تحویل ایشان بود که طبل ارتحال کوفته از حوالی شهر کوچ
کرده در کمال اضطرار روی بصوب مراجعت آوردند چون خبر کوچ ایشان باردوی ظفر قرین رسید جمع

امرای عظام و عظمای طوایف قزلباش جمعیت کرده بعرض رسانیدند که چون سردار روم بتبریز آمده
باعث خرابی مملکت و انواع خسارت و پریشانی سپاهی و رعیت گردید حالا که جمعیت عظیم در اردوی ظفر
نشان و نصرت بعزم انتقام تعاقب ایشان کرده هرجا ملاقات نمایند صفوف قتال آراسته استیصال آن
طایفه را وجهه همت سازیم و امید داریم که بلطف الهی و نیروی اقبال شاهی که مکرر دیده و آزموده ایم
بر اعادی ظفر یابیم چه در وقت ایشان را این اضطرار روز برای اسپان طاقت مقاومت با کوکبه اقبال
شاهی نخواهد بود و هرگاه این گروه بتوفیق پروردگار نابود کرده شوند تا دو سال دیگر جمعی چنین
دست نخواهد داد حضرت اعلی شاهی بمروت و فتوت ذاتی که میراث از اجداد عالیمقدار است در جواب
دولتخواهان برین نهج داد ند که هرچند که سپاه بمکر و حیل مشهور اند چون مراد پاشا از ابتدا تا انتها گفتگوی
صلح اندیشی بمیان آورده در الفت و آشتی گرفت و از جنگ و جدال گریز ظاهر کرد و در رجعت ما نیز
بنا بر نظام سلسله ظاهر از خبث باطن ایشان نظر پوشیده رعایت عهد و مصالحه داده ایم حالا خلاف آنچه
گفته و نوشته ایم لایق نمیدانیم مع ذالک ماه رمضان المبارک که از شهور حرمت رسیده هرگاه این دو
گروه عظیم بعزم قتال در هم آویزند پیداست که چه خونها ریخته خواهد شد و نخواسته ایم که درین ماه مبارک
که قتال بمحرمت آلوده شده وبال کار این خونریزی کردیم اما بملاحظه آنکه مبادا در ایام رجعت آسیبی از ایشان
بال قلعه خوی رسد حاکم خوی را رخصت داده با جمعی تفنگچیان بقلعه فرستادند و رایات نصرت آیات
نیز چند مرحله تعاقب فرمودند و لشکر بازار از دستبرد و تعرض رومیان واقع گشته منع نمودند مع ذالک
مردم عجول قزلباش پیش رفته در سر کوچ خود را بعقب اردو رسانیده سر زده و اقسام مهمات آوردند

مراد پاشا در حین بازگشتن سپه چهار نفری از مردم مجهول که درین آمد و رفت بهم رسیده آمده
بودند خلعت داده با کس خود و یکی از ملازم محمد بیگ فرستاده پیغام کرده بود که حضرت شاه والا جاه ازین وقف
عبارتی بخاطر ازو نرسانند که این جسارت بنابر اطفای وارث بعضی جهلای رومیه در سرستان باده
نخوت و غرور که سیلی از کارگر خورده از حوادث روزگار چنانچه اتفاق افتاد و الشان اقتدا امر بعد
صلح و صلاح بر وجه دلخواه و رضای خاطر اشرف صورت خواهد یافت و حضرت اعلی نیز قریب بیک پنجاه نفر را از لشکر
که گرفتار طبقه یکچری بودند و درین مرحله گرفتار قزلباش شده بودند آزاد فرموده خلعت داده با
فرستادند و جمعی که آزاد کرده ما ابرده بودند باز آمده تقریر کردند که وهمی عظیم رومیه را استیلا یافته با وجود
چندین مسافت که از جانب اشرف ظهور یافت خاطر شان اطمینان نمی یافت و در هر کوچ آوازه
رسیدن قزلباش بایشان رسیده و موجب شورش و اضطراب عظیم میگشت مجملا عساکر روم ازین سفر بغایت
پریشان و بدحال بازگشته خلق بسیار در عقب دست بیشمار روزگار تلف آمد و چون از حوالی الشادی گذشته
بحوالی وان رسیدند رایات ظفر آیات از حوالی طسوج برگشته بجانب دار السلطنه تبریز در حرکت آمده
بجبر احوال و رفاهیت عجزه رعایا پرداختند و بجا که کلان شهر و مواضع جمع آمده در مساکن و
اوطان آرام گرفتند و جمع از رعایا که از عبور لشکر روم خسارت و نقصان رسیده بود درین
سال و سال دیگر از مال و جهات و عوارض دیوانی معاف فرمودند و در تبریز چند روز جهت سامان کار
نصرت نشان توقف فرموده امرای عظام سرحد و طبقات حشم را از قورچی و غلام وغیره ذالک که دو
سال بود در یساق بودند مرخص و کوچ کرده کوچ و بنه را در آورده بمطالب و مهمات که داشتند بانجام رسید

کردانیده رخصت دادند که بمنازل و اقطاعات خود باز کردند **شرح قلعه ساختن در ربع رشیدی**

و تخریب قلعه سابق و وقایع سال خجسته الخیر و الاقبال در سالی که رای جهان آرای اشرف اعلی پیش از

گرفت کاروان بود و در زمان سلطان اوجان تسخیر تبریز آمد چنانچه در جلد اول این دفتر تحریر یافته

اطراف و جوانب شهر را احتیاط کرده دولتخانه قدیم را مناسب یافته بنای قلعه کرده بود و ابواب

فرد و تدبیر بنای آنرا مصلحت نمیدیدند حضرت اعلی بتدقیق نظر جوهر رس نموده در آنجا قلعه ترتیب داده بودند

میفرمودند که آب رودخانه مهران رود که از محل مرتفع بشهر جاریست لازم نیم قلعه میکذرد و بر قلعه مشرف است

و اگر در پیش رودخانه سدی بسته شود آب رودخانه برگشته بقلعه میریزد و احتمال خرابی دارد ولیکن

قلعه را رود و اکثر اوقات در زبان گوهر افشان میگذشت که چندان رونق و استحکامی باین قلعه نیست و

در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند اما بنا بر آوازه ورود لشکر روم

فرصت تخریب قلعه سابق و ترتیب قلعه جدید ملاحظه نشده و درین وقت که مراد پادشاه آمده بقاعده کلکشت

عود نمودن آن اراده از خاطر خطیر سر زد و مقرب الحضرة الخاقانیه غلام شاه جهت ... که مردکار دیده کاردان

بود بر کارهای عمارت تعیین نمود ... از اول بهار مصالح ... از عمارات تبریز خصوصا

که ویرانی باو راه یافته بود بربع رشیدی کشیده در روز بهار که هوا رو باعتدال آورد شروع در عمارت قلعه نمودند

و احکام مطاعه بطلب ... استادان ... معماران از عراق بهر طرف تبریز آمده

عمارت قلعه را باتمام رسانیده و موافق ... الخ ... ترتیب قلعه بر جهای بلند اساس ...

عالی بر آوردند ... خانه ... و برجها ... شده ... متانت ... ارکان ... برابر

میفرمود و حاکم و اهل تبریز بالطوع و الرغبت بشرط معاونت و همراهی بخوبی آمدند و بساعت قلعه و حمام و عمارات دولتخانه

ترتیب یافته حاکم تبریز بنفس نفیس مباشر آن بود بعد از اتمام قلعه جدید قلعه عتیق را منهدم نموده حضرت اعلی ظل الهی بعد از فراغ

از ساختن قلعه و تعمیر تبریز و ... بصوب قراباغ در حرکت آمده از راه اهر توجه دار الارشاد اردبیل شدند و احوال

ایلچیان ... و والی گرجستان ... که ... از جوانب ملازمت ... رسیده ... روانه

شده بود و آن گروه ... بسعادت بساط بوسی سرفراز گردیده و بعضی از نادران گرجی بنظر ... رسانیدند

بعرض اقدس رسانید حضرت اعلی متوجه احوال او ... صاحب ... والی گرجستان ... که در درگاه

اشرف ... شده مطالب و متمنیات پیدا ... مقرون ... گردانیده بشمول نوازش و الطاف ... خاص

یافته هر یک ... بلا ... چند روز در دار الارشاد ... مذکور ... زیارت مرقد

شریف حضرت سلطان الاولیا ... از راه خلخال و طارم بدار السلطنه قزوین تشریف برده چند روز ...

بلده ... عزت و شادکامی بود ... از آنجا ... بدار السلطنه اصفهان ... تغییر ... سال ...

زمستان ... شده ... که ... احوال ...

رسیده چون ... بگرجستان ... خوانده ... کرده

... شده ... عرض ... که ... چون حرکت ... از حضور ...

دوستی ... که ... نموده ... تجاوز ...

خاندان ... از طرف حضرت ... دوستی ... سلاطین

ماضیه رضوان الله علیهم ... احکام ... نموده ... بنام ...

مشتمل بطلای احمر که رسم باید و برده بود که دراینده خواندکار به مراد پاشا نوشته بود که ما اختیار این امر را
بتو داده ایم هرچه از صلاح دید تو در نمیگذریم بر وجه مصلحت معاملات ولایتی عمل کن و جواب مکتوب نیز بهمین مضمون نوشته
بودند که آنچه دستور مکرم مراد پاشا صلاح دیده برضای سلطانی مقرونست و محمد بیک از استنبول گذشته
نزد مراد پاشا آمد یکتن از ملازم خود را با مکتوب ملازم محمد بیک جهت ایصال خبر بخدمت اشرف فرستاد و محمد بیک را
بجهت تعیین سنور و سرحد نگاه داشت که بعد از اتمام شرایط پیمان روانه سازد در وقتی که موکب ظفر قرین
شاهی از سفر خیر اثر آذربایجان بدار السلطنه اصفهان آمده در مقر سلطنت کامیاب دولت بودند مکتوب پاشای
مذکور آمده مقدمات صلح را عرض کردند امیدواری بعنایت و الطاف بیدریغ الهی آنست که توفیق
رفیق و بخت مساعد گشته بعد از تحریر متوفیات کیفیت نیکو فرجام قلم را در میدان تحریر وقایع سال آینده
جولان در آورد متوفیات از مشاهیر و اعیان که درین سال بمقتضای کریمه إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا
يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ شربت ناگوار هلاک چشیده در مضجع خاک غنوده
اول وزیر بی شبهه و نظیر حاتم بیگ است که در شب جمعه ششم شهر ربیع الاول سنه تسع عشر و الف در پای
قلعه دمدم ارومی چنانچه در طی احوال قلعه دمدم گزارش یافت و همانجا در گذشت نعش او را بتبریز آورده
از آنجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که پایین پای مرقد مطهر حضرت امام الجن و الانس تعمیر یافته
مطاف بخشش بود مدفون گشت شمه از اوصاف حمیده و اطوار پسندیده آن جناب در اوراق سمت تحریر یافته از مناسب تکرار
اندیشیده درین مقام زبان قلم در کام کشید زمان حیلوتی که بنده دیگری از متوفیات محمد پاشا سپه سالار کل او نیز در پای قلعه
مذکور بمرض و علیل گشته در او در غ شهر مذکور بدار القرار رحلت شتافت احوال سپری و احوال او نیز در طی حالات جلد اول بتفصیل رقم زده

خامه عطارد نگاشته دیگری محمد سلطان بیات حاکم جام و وی از اولاد بابا الیاس است که اباً عن جد مقدم و
ریش سفیدان ایل بیات خراسان بوده که از قبایل جغتای است و از زمان دولت این خاندان
ایل مذکور رعیتی قزلباش میکردند و در زمان نواب سکندرشان در ایام اقتدار مرشد قلیخان در خراسان
محمد بیک نام برادر او بمنصب امارت ایل مذکور و لقب سلطانی یافت و در ایام تسلط ازبکیه برادران
او قرباوی بسیاری از ایل مذکور بقتل رسیدند محمد سلطان با جمعی بملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت
گردیده در ازای این جانسپاری کل ایل بیات را از جمع و تکلیف دیوانی معاف کرده اند و در سلک
سپاهیان انتظام داده اند محمد سلطان شیخ که در سالهای پیش مرقوم کلک صواب اندیش گشته بعضی
اوقات حاکم اسفراین و سبزوار و درین هنگام دوازده سال بود که از جهت الاستقلال حاکم نیشابور
بود درین سال دعوت حق را لبیک اجابت بر زده فرمان یافت و امارت ایل مذکور و الکای نیشابور
به بیرام علی سلطان قوم او شفقت شد دیگری از اعیان متوفیات میر فیض الله وزیر خراسانست وی از
سادات عظام موسوی مشهد مقدس معلی بود پدرش میر مقصود مرد مهذب بذله گوی خوش صحبت بود
و میر فیض الله در فترت خراسان بعراق آمده بملازمت اشرف مشرف گشت بتقدیر حسن خطی که داشت
و طنبوری مینواخت بدین تقریب بمجلس بهشت آیین راه یافته مورد توجهات شاهانه گردید و از حضرت
اعلی التفات احوال او گشته بنابر شفقت خاصی که بعموم اهل خراسان علی الخصوص سادات و اهالی مشهد مقدس
داشتند بخدمت مجلس نویسی سرافراز گردانیدند و ایامی بدان خدمت قیام داشت تا زمانی که امر وزارت
غلامان که درین عهد منصب بزرگست بمیر عبدالقادر قوم او تعلق داشت و او در جنگ چغال اغلی

بدست رومیه مقتول گشت با و تفویض یافته علاوه مجلس نویسی شد و روز بروز عزت و اعتبارش افزوده
محل اعتماد شاه نامه بود در اواسط این سال در محبس قراچقای [illegible] که از منزل خود دور اشده بود بشفقت
همایون میرفت در راه اسب جمال یراق متغیر گشته تا پایین آمدن مهلت نیافت و بعنجا درگذشت و در
دران ایام مناصب میر ابو المعالی نطنزی که از سادات عظام بزرولایت نطنز و از احفاد
سید جمال الدین است که خادم حضرت سلطان الاولیا و المحققین شیخ صفی الدین قدس سره بوده
و با مشیخه درین دولت حقوق خدمت دارند و خود انجه صبی الی یومنا هذا ابلات استرف و خدمت
اشراف طویله و ابار قیام و نهضت و محل اعتماد شاه نامه بود و تفویض یافت آغاز سال فرخ فال
تنگوزئیل [illegible] مطابق سنه عشرین و الف [illegible] که سال پنجم جلوس همایون است
روز [illegible] این سال فرخ فال بفیروزی و اقبال در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام آغاز عشرین و الف هجری و اوائل فروردین
جلالی بود و تقدیر یعنی شاهنشاه فلک چهارم که نیر اعظم [illegible] عالم است از حوت [illegible] به برج
شرف که حمل باشد [illegible] فیض بخش عالم عنصر گردید و کوس پیروزی آوازه عالم افروزی در کون و مکان
انداخته نوروز [illegible] گلستان جهان پیرایه گری درآمد و جهان را طراوتی تازه پدید آمد حضرت خاقان فلک قدر
گیتی ستان اعنی حضرت اعلی شاهی ؛ که زعدلش جهان منور باد ؛ تا جهان باد و داد گستر باد
در دار السلطنه اصفهان که مقر دولت آن حضرت قضا قدرت و میمن توجه و بیداری [illegible]
و خلافه ملک ایران و از هفت کشور تنگ فیروزی و اقبال نزول اجلال [illegible] و چون ایام عاشورا [illegible]
و موالیان اهل بیت در تعزیت سید الشهدا [illegible] بیشه اندوه و ملال [illegible]

مستوفی ابد

مستوفی ابد [illegible] لازم نوروز و جشن و سرور معتاد آن روز فیروز قیام نموده و زبان حال صغیر و کبیر در
وی دران حالت فرجام بمضمون این مقال که افصح الشعراء المتاخرین مولانا محتشم کاشی در مرثیه
آنحضرت القا نموده مترنم بود نظم ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ؛ وز کین چها درین ستم آباد کرده
کام یزید داده از کشتن حسین ؛ بنگر که از که [illegible] که دلشاد کرده ؛ بعد از فراغ خاطر از لوازم تعزیت
و سوگواری که طراوت فصل بهار و ایام فروردین آثار آن بلده جنت نشان را خضارت و نضارت
بخشیده و بوی عبیر شکوفه و از هار [illegible] روزگار چهره مسرت بخش دلها و فرح افزای خاطر ساکنان گردید
بدستور معهود و در باغ نقش جهان امر قضا نفاذ در ترتیب جشن عالی عید [illegible] امرای عالی مقدار و وزرای
کفایت دثار و مقربان درگاه و اهالی و اعیان ممالک و [illegible] که در پایه سریر سلطنت حاضر بودند
مع تجار و طبقات اصناف حسب اشاره همایون هر یک در محل مناسب [illegible] جشن عالی افروختند و
خیام زرنگار و خیمه [illegible] شامیانهای اطلس و دیبای خطایی افراخته [illegible] رنگین ترتیب دادند و
چهار طاقها در برابر هر مجلسی بغنون [illegible] آراسته چراغان کردند بروی خلایق ابواب بهجت و فرح گشوده
گشت و در مجالس ساقیان سیمین ساق [illegible] نشاط افزای مجلسیان گشته چند روز داد فرحی
دادند در خلال اینحال کس از جانب محرابخان حاکم مرو رسیده خبر آمدن ولی محمد خان حاکم ازبک [illegible]
وراء النهر و ترکستان رسانید که از [illegible] و روزگار [illegible] راه یافته بتاریخ هشتم
شهر محرم [illegible] که از راه چهار جو بعزم ملاقات همایون اعلی داخل خطه مرو شده [illegible]
که آن پادشاه [illegible] همایون [illegible] بوده این [illegible]

مرجب مسرت و شادکامی خاطر اقدس گشته جواب رقعه از روی اشفاق مشتمل بر اظهار اشتیاق و الطاف
دلپذیر در قلم آمده حکم در باب اطلاع بانعام امرا و حکام عز صدور یافت که هر ولایت رسید شبیه نقشه‌ها لایق
بمنزل‌ها که مایحتاج سرکار آنحضرت مطلوبان بر وجه لایق سرانجام داده بنوعی ضیافت تقدیم رسانند که موجب مزید استحسان
و موارد ... رضاجوئی خاطر ... شند و علیقلیخان ایشیک آقاسی ... از انعام امرا و تعظیمات
باستقبال آن پادشاه عالیجاه تعیین نمودند تا بلده ... استقبال نموده تا دارالسلطنه اصفهان ...
نسبت بتقدیم رسانیده لوازم مهربانی بظهور آورده و تمام صحبت باغ و جشن نوروزی ... سیدن او موقوف
داشته حکم شد که تمامی بازار و قیصریه و خانه‌ها حوالی نقش جهان را آذین بندند ... محمدخان سبب فتور احوال
او که کیفیت بود عنقریب در محل خود در رقم کلک شرح خواهد گردید و دستانی ... العزیز
از سوانح و وقایع متنوعه ... در جنان ... احوال ... مراد ... بر ... دیار ... عراق
نموده بود و آمده ... شده ... کتابت ... صحیح ... که در سال گذشته تحریر یافته آورده
جواب مکاتبات آن بر وجه لایق ... فرستاده ... فرستاده ... نموده بودند از قضا ... با شاه
اجل طبیعی ... احوال ... گشته ... مستقر ... در ... دیگر ... از ...
خاطر اشرف اقدس ... با ... تعمیر ... استحکام ... گردید ... بر ...

جمعی را به این خدمت مامور فرمودند و در روی ... بانجام آن اقدام نمودند و ذکر بنای مسجد

جامع کبیر دارالسلطنه اصفهان بتوفیق پروردگار عالمیان در اوایل این سال فرخنده آغاز
خجسته انجام شهریار ظفر قرین نصرت فرجام را اسطرلاب ... بدان معطوف گردید که در جوار نقش

اصفهان ببنای مسجد عالی بنیان که در بلاد ایران بل معموره جهان مثل آن نشان نتوان داد
پرداختند و چون دارالسلطنه اصفهان را از عمارات عالیه و منازل مرغوبه دلکشا و باغات دلبای عنبر
شمیم روح افزا و انهار نمونه خلد برین گردانیده اند اکثر مسجد عالی و مدرسه در جانب شرقی و شمالی میدان
نقش جهان ترتیب داده اند بوده اند اما در برابر جبهت بلند آنحضرت پست مینمود و مکنون ضمیر انور بود که هیچ مکان
آن بلده جنب مثال از عمارات عالیه و باغات دلفریب و اسواق رشک بلاد و مصدوقه ارم ذات العماد
التی لم یخلق مثلها فی البلاد است مسجد عالی اساس و مدارس و بقاع الخیر آنحضرت تیراز رفع مساجد و
بقاع ایران و در زینت و صفا از بیت المعمور و مسجد اقصی نشان دهد بعد از ملاحظه اطراف میدان نقش جهان
جانب جنوبی میدان که عمارت خالی بزرگ در آنجا ترتیب یافته بود اختیار فرمودند عمارت خان مذکور را کنده
در ساعت سعد کامل منجمان از آنچه طالع همایون استخراج نموده معماران حاذق و مهندسان مدقق که در اعمال هندسی
و دقایق این کار هر یک چون مرکز پرگار دم از تفرد و یکتائی میزدند طرح مسجد و مقصوره انداختند استادان تمام
کامیابی و اقبال شروع در کار کردند از غرایب حالات و نوادر اتفاقات پیدا شدن سنگ مرمر در حوالی
اصفهان که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود و معادن سنگهای مذکور از انظار پنهان و در ودیعت نهاده دست
قدرت ازلیست که تا غایت بجهت زیب و زینت این معبد شریف از نظر خلق پنهان بوده و لا زمان بکثرت بلند
و نیست از جمله این حروف فیروز مسند درین محل ظهور یافت و از حیثی استقلال توان کرد که ظهور این معدن از نتیجه
نشو و ملاقی و رفع بصدق نیت و حسن اعتقاد بانی و قدر منزلت این بنا در درگاه مبدع جهان آرا که
چنین سنگهای یکپارچه طویل عریض منقوش الالوان که معموره جهان مثل آن نشان نتوان یافت از آن بیش

آرایش این بیت المعمور گردانیده امید که این بنای عالی بنیان بر وفق دلخواه آن شهسوار خیر بنیاد اختتام صورت
اتمام یافته سکنه این خطه طیبه سالهای بسیار در ظل ظلیل دولت ابد قرین آن خسرو کامگار آسوده
حال و فارغ بال در آن معبد کعبه تمثال بطاعت و عبادت ببندگی حضرت خالق الارض و السما پرداخته
و مثوبات آن عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار اعلی این عایده گشته موجب ازدیاد عمر و دولت
روز افزون گردد و دیگر امور حسنه و ابنیه خیر موفق گردد بحرمة النبی و الوصی و آله اهل بیت الطاهرین
آمین یا رب العالمین چون مکرر اجمالا بر مناسب مقام درین اوراق ذکری از احوال شهریار آفاق در
صدر این دفتر والای گذارش خامه اشعار رشته که بعضی وقایع روی اوزبکیه که داخل وقایع
ایران نیست قلم نگارش میدهد اکنون مناسب چنان دید که شمه از احوال محمد خان و سبب جمعیت او
بکار ممالکشان گذشته مملکت بیان کرده که سلطان مرادی تخت را موجب [illegible] باشد گفتار

در اختلال احوال ولی محمد خان پادشاه اوزبکیه بسبب عزیمت او بدرگاه فلک رفعت شاهنشاه والاجاه گردون حشمت

جمله آرایان ابکار معانی و پیرایه بندان انجمن سخندانی عشرتگاه سخن را بدین آرایش داده اند
برین منوال آیین بسته اند که چون ولی محمد خان ابن جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان
بعد از فوت برادرش باقی خان باتفاق امرای اوزبکیه بر سریر سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان جلوس نمود
امرا و سرداران اوزبکیه پا در دایره متابعتش نهاده در امر فرمانروائی استقلال یافت و او
بنوعی که راقم اوراق پریشان از دو روی این ولایت استماع نمود با برادرزادگان و اقربا
درگذار شقاق و مهربانی سلوک مرعی [illegible] ایالت ولایت سمرقند را ببرادرزاده دیگر خود امامقلی سلطان

داده بود

داده بود و جهت او اتالیقی تعیین کرده ایشان مدتها در اطاعت و فرمانبرداری عم عالیقدر بوده
سر از طوق فرمانبرداری او پیچیدند رفته رفته امامقلی سلطان پسر بزرگتر که در سمرقند بود از
غرور و جوانی سرمست گشته تخم تکبر بطمع جاه و دولت پرورید و باغوای جمعی جاهلان فتنه انگیز بد
گرد او فراهم آمده بودند اتالیق خود را بقتل آورده آثار خلاف بظهور آورد و ولی محمد خان از
دخترائی برادر آزرده و تفریق مفسدان عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشت امامقلی
سلطان تاب توقف نیاورده از آنجا روانه جانب بلخ شده و از آب آمویه عبور کرده بنذر محمد سلطان
برادر کوچکتر خود پیوست او نیز اقتدا ببرادر بزرگ کرده اتالیق خود را که ناصح برادران بود بقتل آورده
هر دو برادر بمعاونت یکدیگر خیال استقلال کرده با عم بزرگوار دل دگرگون کردند و نخست کس بخدمت عم
فرستاده جهت رفع تهمت عذر بی ادبیها خواسته و امامقلی سلطان معروض داشت که چون در سمرقند
باغوای جاهلان و جمعیت مفسدان بعضی امور بظهور رسید و از جانب عم بزرگوار استشمام رایحه بی
التفاتی شد بنا بر آن ترک سمرقند کرده ببلخ آمدیم و بر آنحضرت ظاهر است که حاصل ولایت بلخ
و مضافات که ببرادر مخلص عنایت شده بود اکنون برسوم لشکریان و اخراجات هر دو برادر کفاف
نیست و التماس متوقع بود که آن ولایت را مخصوص او گردانیده ولایت حصار شادمان و قندز و
بقلان و توابع که ببلخ اقربست ببرادر کوچکتر تفویض نمایند ولی محمد خان چون از اطوار برادر
زادگان استشمام رایحه خلاف و عناد کرده بود و توهم داشت که ایشان را زیاده بکجتی و خیرگی باشد
این التماس از حلیه قبول عاری مانده آن ولایت را بکور طاهر نامی از امرای اوزبکیه که نسبت قبلی

بر زید اخلاص خصوص شرمت تفویض نمود و ازانجهت فیما بین فی الجمله غبار نفاق ارتفاع یافت و
اوزبیر برادرزادگان بی اعتماد گردید تا یکدو سال میانه ایشان بعضی اوقات رنجش و کدورت
و گاهی دوستی و الفت ظاهری بود و در برابری اندیشها و اعمال ناشایسته که از ایشان بصدور
می پیوست ولی محمد خان بمضایقه پدر فرزندانه اکتفا نموده از آنها اغماض میکرد تا ایشان ترک
تخصیص امام قلی سلطان طبع ذو بیر دلپذیر رشک حسد پرده از روی شاهد مقصود برکشیدند
تا آنکه جمعی کثیر از یکجهتان اوزبکیه که هوای بزرگی در سر داشتند و از تربیت پادشاه مایوس
بودند بتدریج نزد امام قلی سلطان جمع شده فتنه انگیزی کردند و ابایی که ولی محمد خان
باسنبکان حضرت اعلی شاهی در مقام خصوص رسوا خواهی درآمده ابواب آشنایی مفتوح ساخته
و از جانب یوزباشی ترکمان باسکیه بیک بایلچیگری نزد او رفته باعزاز و احترام بازگردید و از آنجانب
شاه محمد میرزا قراچی چنانچه مذکور گشت با مکتوب صداقت اسلوب بر کرم رسالت ببارگاه فلک جاه
آمد امام قلی سلطان باغوا و تحریک مفسدان بکنایه و صریح درین باب بگفتگو درآمده از جناب
رسول آمیز ارباب نفاق ولی محمد خان ببعضی نیز بیگان شده در مقام آن شد که ارباب
نفاق و اهل شقاق در مخلصان صادق متمیز گرداند و جمعی کثیر بپادشاه بدظن شده هر کس که
بلا التفاتی استشمام مینمود در خفیه کس بامام قلی خان فرستاده او را بمخالفت عم و آمدن ماوراءالنهر
ترغیب میکردند تا چند نفر از امرای نفاق سرشت بالکلیه با اتفاق نموده عرضداشتی بامام قلی خان
نوشته بودند که از آب عبور نموده متوجه بخارا گردد که کمر خدمتکاری بر میان جان بسته او را بمسند

سلطنت و خانی که حسب الارث باو تعلق دارد متمکن میسازیم یکی از ارباب مراقبه نیز همه را بپادشاه عرض
نمود و کس بر برادر فرستاده و فرستاده با عریضه که هر یک مهر خود در پشت آن زده بودند بدست آورد
چند نفر از ایشان حاضر بودند و چند نفر بطرف سمرقند رفته بودند بتعجیل باحضار غایبان فرستاد و گ
بعد از آمدن همگی را بعرض رسانیده پرسش آن قضیه نماید ولی محمد خان بیتابانه کرده از شهرت صفوة
میانه کنکاش طلب نموده اظهار آن مقدمه کرد ایشان انکار بلیغ نمودند عریضه را ظاهر کرده هر یک خط
خود نمودند انجماعت ابا نموده گفتند که ارباب غرض تقلید مهر ما نموده اند ولی محمد خان آن عذر را
مسموع نداشته ایشانرا بیاسا رسانید و بگرفتن خانچیان نیز معتمدان ارسال داشت این خبر بانجماعت
رسید هر کس در اصل آن مرا منوط بود با اقربا و خویشان و آشنایان از بیم جان فرار نموده نزد امام قلی
سلطان رفتند و او را بلقب خانی که میانه اوزبکیه نشانه پادشاهیست مخاطب ساخته پادشاه گفتن آغاز
نهادند و از خطی حرمت شما کریان خود را خان بلکه ایشان و پادشاه نافذ فرمان تصور نموده
باعلان کوس مخالفت کوفته پرده از روی کار برداشت تا آنکه جمعی کثیر از امرا و اعیان نفاق اندیش
اوزبکیه نزد او جمع آمدند و او درین سال با هفت هزار کس از بلخ عزیمت ماوراءالنهر نموده از آب
عبور کرده تا حدود قرشی آمد ولی محمد خان نیز از عزیمت او خبر یافته با امرا و اعیان اوزبکیه که
قریب بسی هزار کس بودند از بخارا بیرون آمده بمقابله متوجه گردید و از ارباب طغیان رفت ابا
و اعیان و مقربان خود بغایت متوهم و بی اعتماد شده بود چون امام قلی خان تاب مقاومت
عم بزرگوار نداشت و دعوی مناسب ندید باب آشتی بر داده مکتوب صدق ... و معتمدان

عم فرستاده حکایتهای شکایت آمیز و گله گذاری باعیان آورده و امرای نفاق پیشه و مفسدان حیله اندیش
ابواب مکر و حیله گشوده بودند و از واردین آن عقب استماع شد که ولی محمد خان بالطبع متوهم است که فیما بین
نقشها و ایما دوار داده خاطرش این بود که امام قلیخان از کرده پشیمان گشته بوده متعهد ازاله تردد و مجمعه برانگیخته
سازد و در مقام اعتذار بوده بجای حکومت بلخ قانع گشته مطیع و منقاد هم گردد و او نیز عذر
پذیر گشته حکومت بلخ را باو ارزانی دارد و از قضای فلکی و حوادث آسمانی شبی در کنار اردوی ولی
محمد خان در وسط [illegible] خوک از میان نی زار بیرون آمده بحوالی و میان خیمها در می آید مردم اردو تعاقب
کشته فریاد کنان از خیمها بیرون دویده بجنگ خوک مشغول گشته اند غلغله و غوغای عظیم در میان
مردم افتاد و ولی محمد خان در خرگاه خاص خوابیده بود از آواز شورش و غلغله عوام بیدار شده
استخبار احوال مینماید بعضی بیهزه درایان بیخرد نادان تقریر نمودند که لشکر امام قلیخان
کرده بعرض میرسانند چون خلایق از وساوس شیطان ناچار بار اراجیف بالطبع راغب اند
یکلحظه این گفتگو در اردو شایع میگردد و عموم سپاه بهم بر آمده پیاده و سوار اسلحه و یراق بر خود
مرتب ساخته متوجه بارگاه شاهی میگردند ولی محمد خان چون بامرا و اعیان بدمظنه و بی اعتماد بوده
و اندیشه آن داشته که مبادا ارباب عذر و نفاق او را در میان خرگاه احاطه نمایند فی الفور
باچند نفری از معتمدان که با او بودند سوار شده احتیاط ورزیده خود را بکناری کشیده بر بلندی
ایستاده نظاره گر انجمن حوادث بوده میدید که حال چگونه است امرا و لشکریان بر در اردو
و قبول پادشاهی جمع شده اصلا اثری از پادشاه نمی یابند بعضی [illegible] را گمان شد که پادشاه

فرار نمو

فرار نموده و برخی مظنه آنکه ارباب عذر بدوستی امام قلیخان او را از میان برداشته اند مجملاً [illegible]
بمجرد اینگونه تصورات جوق جوق روی امید بدرگاه امام قلیخان آورده او را تهنیت پادشاهی میگویند و ولی محمد خان
ناامید [illegible] ظاهر میشود که طوایف اوزبکیه طوعاً و قهراً روی بدرگاه امام قلیخان نهاده رفته اند و حقیقت
حال کما هی نه بر معلوم گشته که آیا این قضیه از قضایای فلکی اتفاقی روی داده یا در میانه جمعی از خواص و
اعیان تمهید یافته بوده و زعم ولی محمد خان این بوده که اکثر عظمای اوزبکیه با او عذر کرده امام قلیخان را
بر سلطنت داده راغب آمدن ساخته و با سطحها را انجماعت اراده آمدن کرده و این مقدمات را نیز
در پرده ساخته انجماعت بوده [illegible] غفلت ورزیده بیرون نرفت [illegible] او را ضایع میکردند علی ای التقدیر
ولی محمد خان در کمال یاس و حرمان با معدودی روی بجانب بخارا آورده داخل شهر شد و حاکم بخارا که در
ارک نشین و قت آمدن پادشاه را بدان پریشانحالی و اضطرار معلوم نموده ارک را قایم کرده و از ملازمت [illegible]
گرانش تقاعد ورزیده پیغام داد که عنقریب امام قلیخان با غلبه تمام به بخارا خواهد آمد پادشاه را نه در وقت
مقابله است و نه محصور گشتن لایق و اولی است که از شهر بیرون رفته اندیشه باصلی بکار خود نمایند ولی
محمد خان از شنیدن [illegible] بازیهای چرخ شعبده باز و بیوفایی مردم روزگار تعجب نموده بعضی از خدمت و اهل حرم
همه با پانصد نفری از مقربان و ملازمان معتمد بعزم [illegible] سمرقند از بخارا بیرون آمد و چون مظنه غدر و
نفاق با اکثر اعیان داشت از مردم سمرقند نیز اندیشه کرده فسخ عزیمت آنجا کرده و توجه جانب [illegible]
و استمداد نمودن از حضرت شاه [illegible] قدر و الامکان [illegible] خاطر تصمیم داده [illegible] بجهار جوی گذشته بقلعه
چهار جوی آمد و رستم محمد سلطان پسرش را با جمعی از معتمدان از بیابان سرخس [illegible] استعداد فرستاد که

که خود نیز متعاقب بدار الضرب رود و کس کلانتر مرو نزد مهراب خان حاکم آنجا فرستاده مجاری احوال اعلام کرد
مهراب خان توجه او را از راه مرو مناسب و اولی ندانسته تکلیف آمدن مرو کرد و ولی محمد خان نیز راغب آمدن مرو گشته
متعاقب زاد و قلعه چهارجو گذشته قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپرده با سایر عظما و ملازمان و رفقا که اعظم
ایشان خواجه حیم اتالیق بود و یک [illegible] برسید تو جیشه بمرو آمد و مهراب خان بلوازم استقبال قیام و اقدام نموده
او را باعزاز و احترام لایق بشهر در آورده مهمان داشت کس بجانب سریر اعلی فرستاده حقیقت تشریف قدوم شاه
اوزبک را اعلام کرده و خود نیز چنانچه سبق ذکر یافت کتب شوق آمیز بخدمت اشرف نوشت بالجمله چند روزی
در مرو استراحت نموده مهراب خان کما ینبغی بخدمات و میزبانی پرداخت و ضیافتهای شاهانه کرده پیشکشهای
لایق کشید و از آنجا روانه مشهد مقدس معلی گشته در چهارباغ مشهد نزول کرد میرزا اعرب برادر شاه نظر
خان ترکمان که از جانب [illegible] داروغه و جانشین بود و امرای عظام که از آن ایام در [illegible] قیام نموده
لایق کشیدند و قریب بیست روز در مشهد مقدس توقف نموده از راه دهک کاه و بیکاه آن روز
گشت و از آنجا آهنگ عراق ساز داده امرای عظام که در سمت راه بودند منزل بمنزل خدمات
بتقدیم رسانیده پیشکشهای لایق میکشیدند و ضیافت میکردند و چون بجد و بسطام
رسید فریدون خان حاکم استراباد بنحوی که از جانب اشرف مامور بود از استراباد به بسطام
آمده تا چشمه الوالک که هشت فرسخ است استقبال کرده و تحف و هدایا گذرانیده خدمات شایسته بتقدیم
رسانید و تا سمنان و خوار که ملک و قرات وکلای فریدون خان متکفل خدمات بودند و در خوار
علیقلیخان الکیک آقاسی باشی شاملو که از اصفهان حسب الفرمان قضا جریان باستقبال رفته

بود رسید بعد از کورنش و آداب دریافت ملازمت اول از جانب اشرف اعلی پرسش نموده بخنان
دوستانه القا نمود و دو اسب از خاصه و جهت مهمانی طلبیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و تکلفات بتقدیم
نموده تحف و هدایا گذرانیده بمقربان و مخصوصان بل سایر ملازمان تا آدمهای نامی بظهور آورد
و از آنجا منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بخطه دلپذیر کاشان آورد و اهالی کاشان بیدا
چراغان کرده زیاده از معمول خدمات نموده آنحضرت دو سه روزی در کاشان استراحت نموده روانه
دار السلطنه اصفهان شد مقدمات مذکوره از تقریر وارد آن القرب بتحریر پیوست اگر اختلافی در بیان احوالش
بوده باشد محمل بر تخالف قایل نموده کینه را بکذب و خلاف متهم نسازند ذکر آمدن ولی محمد خان بدرگاه
سپهر نشان و ملاقات آن پادشاه عالیجاه با خسرو ایران دستان سخن برای انجمن قصه پرداز
پیرایه بخش بزم سخن سازی پیشگاه ایوان عیش پایه سخن را بدین نمط آذین بسته که چون وصول الیحاس
بکاشان قرع سمع اهل حضرت خاقان گردید موازی بیست هزار کس عسکری از بلوکات سرانجام داده حکم
کرد که روز استقبال از شهر تا دولتخانه که سه فرسخ است دو رویه صف کشیده ایستاده باشند و تماشای چهار
و نقشجهان و قیصریه و خانات و قهوه خانها را آذین بستن کرده چون از عوسان ... آرایش یافت
در روزی که ولی محمد خان داخل شهر شد حضرت شاه جم جاه فریدون بارگاه بسعادت و اقبال بعزم
استقبال سوار شده با امرا و ارکان دولت سیما اعتماد الدوله و ولیقلی خان قورچی باشی و نذر خان
و ارو سایر امرا و اعیان که در پایه سریر خلافت مصیر حاضر بودند از حسن خلق و مهمان نوازی رسم و
آداب پذیرایی بجا آورده منظور نظر داشته از غایت بیتکلفی تا موضع دولت آباد که نیم فرسخ است تشریف برده ... آن جا

چند گام پیشتر نهاده باور رسیدند و از عواطف ذاتی و اخلاق حمیده تکلفانه همچنان سواره او را در یافته بمصافحه و معانقه پرداختند و بزبانی انواع اشفاق و مهربانی و پرسشهای دوستانه و تواضعات یارانه بظهور آورده امرای عظام قزلباش نیز راه و رسم مردمی و آداب تواضع مسلوک داشتند آقا کمال دولتابادی از خدمت اشرف استدعا نمود که آن مهمان گرامی را لحظه در کلبه درویشانه او فرود آورند حسب الالتماس مشار الیه باتفاق بمنزل او رفتند و از خانه خود تا بیرون آن فرش قماش و اجناس مناسب پای انداز گسترده چنانچه باید و شاید بلوازم ضیافت پرداختند و آنچه لایق بود پیشکش کرد و از آنجا بسعادت و اجلال سوار شده متوجه شهر شدند از موضع دولتاباد تا نقشجهان از سرکار خاصه شریفه اجناس و اقمشه لطیفه برسم پای انداز گسترده شده بود و از دو طرف تفنگچیان سبیل بسته ایستاده بودند و از دحام خلایق و انبوه تماشائیان کرد و نظر خیال گنجایش نداشت و طرق تنگی بر زیر و بم شده و سیاه یکسان بود بشاران حضرت اعلی با ولی محمد خان تکلم آغاز نهاده هر لحظه مراسم تلطف بجا می آوردند و چند جا توقف فرموده جهة انبساط خاطر او در جهات دلکشیه محبت انگیز صحبت داشته و انواع مهربانیها بظهور می آوردند چون بدروازه شهر رسیدند حسب الامر اشرف لحظه در دروازه راسته کرده بازار توانند کرد القصه با عزاز و اکرام داخل شهر شده در منازل مرغوب که جهة سکنی ایشان تعیین شده بود نزول نمودند و متعلقان ایشان بدستور مهماندار بوده و هر روزه مایحتاج و ضروریات ایشان از سرکار خاصه شریفه بوجه لایق سرانجام می یافت شعرای بلاغت شعار اشعار ابدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند از آنجمله خواجه حبیب جرفقانی که از اکابر و اعیان جرفقانست و در این هنگام

در سلک وزرا و متکفلان مهام دیوانی منسلک و بسیار شیرین کلام و صاحب طبیعت عالیست این تاریخ گفته

قطعه و تاریخ

چون از گردشهای چرخ منقلب ؛ گشت پیدا در بخارا انقلاب ؛ شاه ترکستان ولیخان آنکه هست ؛ زیب بخش مسند افراسیاب ؛ بهر آن شد دولت او را انقیاد ؛ رو به درگاه شه مالک رقاب ؛ شاه عباس قدر قدرت که هست ؛ کامران و کامبخش و کامیاب ؛ این قران سعد را تاریخ جو ؛ گشتم از اندیشه قدسی خطاب ؛ ساخت روشن شمع مجلس را و گفت ؛ ماه شد مهمان بزم آفتاب ؛ این مصرع هزار و نوزده هست موافق تاریخ توجه او بایران اما دروقتیکه بشرف ملازمت فایز گردید آغاز هزار و بیست شده بود و آن نیز بتعمیه حاصل است زیرا که مراد از روشن کردن شمع مجلس بتعمیه تحصیل الفست تاریخ دیگر فرزندی ارجمندی محمد صالح برادرزاده مسود اوراق گفته بود موافق هزار و بیست آن نیز ثبت افتاد

تاریخ

عباس شاه آن سپهر احسان ؛ کز پرتو همت زیب ایران ؛ آمد به شرف رزوی خلاص ؛ بر همت کرده تحفه جان ؛ قاآن زمان محمد ؛ اورنگ نشین ملک توران ؛ جستم ز خرد چه سال تاریخ ؛ گفت آمد پادشاه توران ؛ روز دیگر حضرت اعلی بر اتاق او تشریف برده بآیین بزرگی و مهمان نوازی پرسشهای دوستانه و عطوفتهای مشفقانه بظهور آوردند و اگر گاهی از اطوار او قبض خاطر و کدورت و ملالی که از گردش چرخ کجرفتار داشت مفهوم میگشت حضرت اعلی بشگفتگی و کرم اخلاق کلی رفع آن کرده و در مهربانی دلجوئی می افزودند چون یکروز از رنج راه و مشقت سفر فی الجمله آسوده گردید باقتضا در خلوتخانه خاص بزم صحبت با بهین زرنگار و زکار زر زیب یافته مجلس بزمی با نوادر آراسته شد و جناب خانی را با چند نفر از خواص ملازمان و مقربان بآن محفل بهشت نشان طلبیده ذوق انبساط بی حد اعلی مجلس نفیس و انجمن بهجت افزا

بیتکلف بمجلس آرایی توجه نمودند و پیشکشان لا اعتداد دران عشرتسرای کاشانهٔ شاهانه قداح راح ریحانی
وجرعه‌های دوستکامی بگردش درآورده مطربان خوش‌آهنگ و مغنیان نیز چنگ نوای دلکش بآهنگ
زدوای خواطر گشته سرودشان عراقی و خراسانی بمقامی درآمده فراش اعجوبه گری آغاز نهادند نظم

دران فرخنده بزم محفل خاص ٭ همیدون نشاط زهره رقاص ٭ بهر گوشه خرامان دلستانی ٭
بهر طرفی روان آرام جانی ٭ بهشت آسا دران رشک گلستان ٭ بخدمت ایستاده حور و غلمان ٭

ولی محمد خان از مشاهدهٔ آن بزم خلدآیین که مشحون بچندین حور و غلمان بود حیرت افزا بوده آثار
بهجت و خرمی بظهور می آورد و حضرت اعلی شاهی بسخنان دلکش و مهربانیها که در چنین اوقات
پسندیدهٔ عالمیانست تسلی بخش خاطر شورش آلودش بودند امرا و مقربان او را به ثبات عهد و حسن وفاداری
در رعایت حق نکوخواهی ستوده و تسلیهای جمیل میدادند و تا قریب بصبح صحبت پادشاهانه انعقاد
یافته دقیقه از دقایق مردمی و مهمان نوازی فروگذاشت نکردند تفصیل آنچه برسبیل نزل و اقامت
شایستهٔ مهمانی جهان و میزبانی چنین از تحریر کیفیت و کمیت آن زبان کشیده است و چون حضرت
اعلی شاهی دران ایام خجسته فرجام جهت تشحیذ خاطر و انبساط ضمیر اکثر اوقات در میدان نقش جهان که
نگارستان صورتها و بهارستان صوری و بهارستان معنوی بود با جمع خاصان و مقربان بتماشای چوگان
بازی و قبق اندازی و آتشبازیها که استادان آتشباز بعنوان غریبه ترتیب میدادند مشغولی مینمودند
در ایام معاشرت بصحبتی ولی محمد خان بدان شغل شگرف پرداخته بعد از چوگان بازی و قبق اندازی
آتشبازان گرم دست آتش فعل بالنجاهها ساخته آتشبازیهای عجیب و غریب که هرگز دست بهم داده بنظر

نشسته بود تماشا کردند بعضی از اسباب آتشبازی در فیل بزرگی از افیال پادشاهی تعبیه کرده بودند
در حین آتش دادن آن آب انداختن از آن کوه پیکر آتشخوی زمین فرو رفته بود و با حرکات عجیب و حیلهای غریب مشغول
گشت که موجب انبساط جانب خانی حاضران بساط اقدس گردید و نظارگیان تماشای اطراف و جوانب
میدان را فرو گرفته نظارگیان انجمن نشاط بودند بعد از فراغ از آن شغل سرورافزا بسیر چراغان چهار
بازار و قیصریه و خانات تشریف برده و در هر مکانی بهجتی و در هر شبستانی عشرتی انعقاد می‌یافت و
حضرت اعلی هردم و هرساعت بتقریبی در بیتکلفی و ترفع افزوده حسن خلق و کرم اخلاق اعلی بیشتر از بیشتر
بظهور می آوردند و مکرر صحبتهای چراغان و مجلسهای شب‌نشینی اتفاق افتاد و در اول تحویل سرطان که
بعرف اهل عجم بود و شکون گیری بجمع روز آب پاشانست باتفاق در چهار باغ صفاهان تماشای
آب پاشان فرمودند و دران روز زیاده از صد هزار کس از طبقات خلایق و وضیع و شریف در خیابان
چهار باغ جمع آمده بیکدیگر آب پاشیدند از کثرت خلایق و بسیاری آب پاشان زاینده رود خشکی
پذیرفت الحق الواقع تماشای غریبی است و بالجمله بعد از فراغ از سیر و صحبت و آسودگی بفکر کشورگشایی و
سلطنت و صلاح و انتظام مهام دولت ایشان آمده از طغیان برادرزاده و بدعهدی ملازمان
و اختلالی که باقتضای قضا بر جهت روی داده بود سخن بمیان گذشت هر چند مشیت امر عالم
در قبضهٔ اختیار و اقتدار حی قدیر و انتظام مهام بنی آدم در مشیت آفرینندهٔ صغیر و کبیر است و در نظر
عقلای دهر راه در تقدیرات ازلی دخلی نه که یَفْعَلُ اللهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیدُ
اما بمقتضی عقل دوراندیش رای جهان آرا اقتضای آن مینمود که چون اعانت و امداد جناب خانی

برفت بهمت همایون بل کل طبقه قزلباش لازم آمده مناسب نیست که مرکب ظفر قرین شاهی از رفقت
عالی بجانب خراسان در حرکت آمده جناب خانی را با لشکر گران روانه دیار خود کرده هنگام که بعضی
همایون احتیاج افتد لازم کومک و مدد زود تر بظهور آید لیکن درین سال چون سردار روم کار از سال
گذشته بیشتر آمده بازگشت و در دیار بکر قشلاق کرده اگرچه گفتگوی صلح در میان دارد اما اعتماد
بر اقوال رومیان نیست بنابر تنظیم امور دولت عزیمت سفر آذربایجان در خاطر مصمم است و فتح
آن مرحب مفاسد کلیست اعلی اینکه جناب خانی اینها را افسانه خود دانسته در هر جا از ممالک
محروسه اختیار نماید رحل اقامت انداخته چند گاه با آسایش و استراحت بپردازند که انشاء الله درین
سال امر ضروری سرحد را انتظام داده خاطر از اطراف جمع کرده در سال دیگر توفیق اسد با تفاق
یکدیگر عنان عزیمت بصوب مقصد انعطاف داده لوای ملکستانی برافرازیم و ولی محمد خان تعهد نمود
که حضرت اعلی را فتح عزیمت آذربایجان که در خاطر اشرف است و اراده لایق دولت نیست از امرا که
الیقان و بهادران رفیق قرار داده خاطرش آن بود که بازگشته و عاجلاً بجانب ماوراء النهر
رفتن و تعویق در آن مناسب وقت نیست زیرا که اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در آن ولایت اند
گماشته و لقب کرده او میند و تا غایت تردد امام قلی خان نیامده چشم انتظار در شاه راه انتظار
دارند تا کافه خلایق سر بخط اطاعت او در نیاورده اند و او را هنوز شوکت و اقتداری تمام
حاصل نشده و دفع ما دوشی بای پردخت که بعد از تمکن و استقرار او بر سریر دولت کار بسهولت
خواهد بود و رفاقت همراهی جنود قزلباش مرهمی خاطرها و ارزبکیه است و یکی که از سپاه قزلباش

همراه باشند موجب رمیدگی خلق گشته از خوف و بیم صبحی که بحول الله خاطرها است روی نه نهند چون از آثار
سلف اخبار ماضی تحقیق پیوسته که نا غایت که از سلاطین اوزبکیه و جغتای درین دودمان
قدسی نشان که خاندان ولایت و کرامت است توسل جسته حسب دلخواه کامروا گشته غرض از آن
پر نیفروسبان بود که پیشتر و تبرکاً بسعادت ملاقات اشرف فایز گشته بکرمت ازین دولت ابد پیوند
بمقصد آورد اکنون ملتمس آنکه توجهات ظاهر و باطن در یغ نداشته بهمت یار و مدد کار باشند امیدواریم
که بیمن توسل این دودمان والا و توجه ظاهری و باطنی دودمان اعلی بر حسب نیت کامروای عقد و کامیاب
دولت گردیم و اگر مهم نوع دیگر باشد و آنچه مکنون خاطر دوستان است بظهور رسیده مدد و کومک قزلباش
لازم افتد همان امرا و لشکریان خراسان کافی اند اشاره فرمایند که بیگلربیگی خراسان با جنود قزلباش آماده
کومک بوده هرگاه احتیاج افتد همراه فرزند اعز رستم محمد میرزا که در هر نهضت روانه شوند و حضرت اعلی
از شمول عاطفت و مهربانی مطلب آن بود که چون با چنین دودمان والا شان توسل جسته در تدارک ضلالت احوال
او که امریست عظیم و کاری بزرگ بتایید و تامل فکری بصواب اندیشه زیرا که میان او و اوزبکیه بعضی در آن جا
چندان وثوق و اعتمادی با یشان نمانده بود تا اگر چند مرتبه مجلس گنگاش انعقاد یافته رخصت عزیمت خان
و معاودتش بازگشتن را تعجیل و کومک قزلباش حمایت کرده مبالغه بر حد افراط رسانیدند الا از جانب
خراسان نیز اخبار رسید که جمعی کثیر از سپاه اوزبک منتظر ورود مقدم خان اند بعد از گفتگوی بسیار
جناب خانی جانب رفتن را ترجیح داده بیک و بر آن امر دل گرفتند و حضرت اعلی شاهی رخصت سوی جهت
یساق آذربایجان اختیار فرموده پیشتر همایون در کنار زاینده رود نقل نموده از شهر بجانب

نقل نموده بودند و تالیف قلوب دوست و دشمن و عفو نمودن جرایم بی اختیارانه لشکر و اعلام حقایق امور و سوانح غیبی
بر زبان الهام بیان آورده بشارات بدیع کردند و امرا خصوصا خواجم بردی اتالیق و ... و نیاز ... و ... لیحو امیر
عهد و میثاق گرفته یکدیگر را وداع کردند و بین ایشان مقرر گردید که بعد از اعتبار طایفه ... تعیین فرموده نکتا ... بی
باشند و ... رسالت بوده ... و ... محتاج ... ولایت ... باشند و جناب ... بعد از ... اشرف اعلی ... و دیگر
در شهر توقف نموده روز سیم روانه شیراز ... بعضی عمال ... از ... فتح یا ... اصحاب
سعادت نوازی از انجا عطف عنان نمودند **ذکر توبه نمودن ولی محمد خان از ... سعادت نشان ... ماوراء النهر و متمکن یافتن ...**
ستوده چون ... بیحد ... نوعی که در عقب ... ازخدمت اشرف ... شده و از ... بعضی ... خلاف
داد ... که ... در ... تمام ... اسم ... و احکام
انواع احترام نموده ... لایقه ... چون ... احوال ... و شرح ... و ... حالات ... گشت
اکنون ... که ... سخن او را ... الحال ... از احوال ... و سوانح ماوراء النهر ... شته
بر ... احوال ... معلوم گردید که چون ... نوعی که مذکور گشت ... بیرون
آمده ... سپاه ... بجانب امام قلیخان آورده ... اقبال ... حضرت ... آورده ... از
حدود ... بجانب ... السلطنه بخارا ... حرکت آمده ... بای ... سلطنت ... و
نام خود کرده ... تسلیم کرده ... سلطان محمد
تفویض نموده چون ... استماع کرد ... بقلعه ... نموده
و ... خود ... قلعه ... آمده ... و اجب الاذعان

سقلقان ... ولی محمد خان را کوچ ... بر ... و قلعه را یکی از اهل ... امام قلیخان بعد از
ملاقات یکی از ازواج عم بزرگوار ... خانم ... بعم ... تعلق و تعشق ... نهاده ... معاشرت و
مصاحبت نموده آن ... امام قلیخان ... قاضی ... ایشان چاره
جست ... الحقه ... اجتماع ... که ... امام قلیخان ... حکم ... اما قاضی دین یاد
داده ... بر وفق رضای امام قلیخان ... که چون ولی محمد خان ... کرده
از جریده ایمان ... ازواج او ... ایشان ... دیگری در میان آورد و
... شرع ... میان او و امام قلیخان عقد ... انعقاد یافت و ...
فعل شنیع که ... خدا و خلق ... اظهار ... خلقی که این شیوه
... ایشان ... شرعیت ... ع ... عشق ... کتاب ...
در خلال ... سلاطین زادهای ترکستان ... در ملک ... کرده ... سمرقند ... در اردو
لشکر سمرقند کشیدند امام قلیخان ... لشکر قزاق بجانب سمرقند در حرکت آمده ... محمد سلطان ...
... که عساکر ... در سمرقند ... چون امام قلیخان ... رسید
... سلاطین زاده قزاق طرح دوستی ... از طرفین حکایت صلح ... آورده ... و
... بعضی قصبات ... سلاطین زادهای مذکور ... از جانبین ... اما ... النهر
چون ... قزاق و سپاه ترکستان ... در سمرقند ... اثنا
خبر بخاری والده امام قلیخان رسیده ... معاشرت ... لشکر ... در

سمرقند گذاشته با معدودی از خواص و مقربان بقصد عیادت والده ببخارا آمده و چند روزی با مجموعه
غم بر سر عشرت استاد کامی عشرت ده و در بخارا ارزن کاری بفراغت میگذرانید که طنطنه رایات نصرت ولی
محمدخانی در آن ولایت بلندی گرفت و رجب توقعه خاطر و پریشانی ضمیر امام قلیخان گشته در بخارا مجال
تقاعش نماند سه روز قبل از وصول ولی محمدخان والده و متعلقان و مجموعه را برداشته از بخارا بجانب
قرشی رفت اکنون بر سر تتمه احوال ولی محمدخان باز گردیم الحاصل چون جناب خان بمشهد مقدس رسید متردد
بود که آیا از آنجا بهرات رفته به یرش الکه مملکت خراسان بکومک قزلباش از راه پنج رود یا مرو و شاه اندراب هیجا
جوجنبار او ر آید چند نفر از هواخواهان او که متعاقب از بخارا آمده بودند رفتن او را از راه مرو صلاح شمرده گفتند
که چون اکثر سپاه در سمرقند اقامت دارند و بخارا را خالیست امید هست که بمجرد وصول موکب خانی گنجگاه
بخارا را بآسانی بدست درآمده و مهد ولی با جلوس عالی در مقر دولت اتفاق افتد و آوازه وصول موکب شاهی
در ماوراء النهر شیوع یافته تفرقگی و پراکندگی در میانه مخالفان افتد و مهم برونق دلخواه دوستان صورت
پذیر میگردد جناب خانی بدین کنگاش عمل نموده از مشهد مقدس بمرو تشریف برده و مهرانی آنجا نیز
او را بکومک قزلباش کاره بود و مصلحت ندیده پیش سعیدان او رکند [illegible] ایل معقولا او را [illegible] و الو
و محرایکان بلوازم خدمت و میزبانی اقدام نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند بعضی از مردم
اوزبکیه که در چهار جوی بسیار بوده از نیک و بد قلعه اطلاعی داشتند مظفر حاکمال خواجه متقبل
تسخیر آن قلعه شدند و ولی محمدخان علی الجمله الصوابدید محرایکان با فوجی از بهادران بر چهار
جوی بتعجیل ایلغار فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمد و محرایکان چند فرسخ مشایعت

نموده تحویت کرد موکب عالی بالکلیه از کومک قزلباش خالی باشد مهرانی پانصد تن از غازیان قزلباش
و پیشدق اندازان ماهر بلوازم موکب عالی کردانید تا هر جا صلاح بود همراه رفاقت نموده بلوازم خدمت و جانسپاری
اقدام نمایند و هر گاه رخصت یابند باز گردند پیش آهنگ ایلغار نموده صبحی بپای قلعه چهار جوی رسیده از رخنه که
میدانستند بالا رفته علی الغفله بقلعه درآمدند و دروازه را گشوده تصرف آن قصبه کردند و متعاقب چاره
نیافت دوسیم خان چهار جوی را متعاقب آن فوجی از تفنگ اندازان محرایکانی را در آن قلعه گذاشته بر سبیل تعجیل
روانه کنار آب آمویه گشت و کالوا جهاز را پیشتر فرستاده و او از چهار جو گذشته روی بجانب بخارا آورده وصول
موکب شاهی در الکه دور شیوع یافته جمعی از هر طرف بدو پیوستند اما قلیخان که با اندک مردم [illegible] بعیش و عشرت مشغول بود
از ورود موکب پادشاهی خبر یافته چون تاب مقاومت نداشت مضطرب الحال [illegible] بتحریر [illegible] والده و متعلقان را برداشته
بجانب قرشی گریخت و ولی محمدخان از فرار او خبر یافته خواجه میرک اتالیق را روانه شهر نمود و او در روز [illegible] نهم جمادی
داخل دار الملک بخارا گشته خلایق بعزم استقبال بیرون آمدند و جناب خانی دو روز [illegible] شهر [illegible] اول سرور
داخل شهر گشته دیگر باره بمقر دولت بخارا [illegible] مسند جهانبانی نهاد و خطبه و سکه بنام [illegible] و لقب [illegible]
سادات و علما و [illegible] بخارا [illegible] استعفا [illegible] ولی محمدخان [illegible] خاطر [illegible] گردیده [illegible]
و شکستگی در [illegible] مقتضای طبع [illegible] قاضی [illegible] کرده [illegible] و را [illegible]
در آورده [illegible] آورده [illegible] استغفا نموده [illegible] بعضی [illegible]
و دیگر عذرهای موجه [illegible] خانی [illegible] سادات [illegible] عصبیت [illegible] کشید [illegible]
سادات و علما احتراز از امانت [illegible] متعرض [illegible] شدند [illegible] کشیدند و همچنین از طبقات [illegible]

باز او غدر
از بغض و نفاق اندیشیده بودند بعوض ریغو درآورده از خشم طبیعت و غایت از زودکی با بی‌خبری خونریزی
آغاز نهاد و صبر و بردباری و فرصت بکار جستن که در امور سلطنت از مقتضیات عقل و لوازم احتیاط است
منظور نداشته اکثر مردم را گرانیده بمصادره و مواخذه کشید این شیوه بر طبایع قوم گران آمده ارباب
توهم از بیم عقوبت و انتقام از دور و حس گشتند و طوایف اوزبکیه اگرچه بظاهر دعوی اخلاص و
فدویت مینمودند اما باطنا ازان شیوه متنفر و نفاق مسلک داشته خطار او را منظور و صواب میشمردند و در
اموری که خیر و صلاح او دران بود اهمال میکردند تا آنکه کمین خاطر خود را بظهور آورده عاقبت از بد
عهدی و سست پیمانی و نفاق اوزبکیه بآنچه رسید چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد گفتار در نهضت
ولی محمدخان از دار الملک بخارا بسمرقند و محاربه او با امام قلیخان و اختتام احوال او چون قضای دوران
قضا و ظفر کشش یَفعَلُ اللهُ ما یَشاءُ بکلک تقدیر مجموع ساخته برقم تَذِلُّ مَن تَشاءُ مرقوم و مختوم کرده اینده
بود سعی و کوشش فایده نداد و هیچ تدبیر بر وفق تقدیر نیفتاد و آنچه بنا بر خیر تصور میکرد حسب کریمه
عَسیٰ اَن تُحِبّوا شَیئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُم شر نتیجه داد بالجمله چون ولی محمدخان بنوعی که مذکور گشت در مقر سلطنت
و مستقر دولت قرار گرفت کشش دولت او که از خشک سال حوادث روی بزمردگی آورده
بود دیگر باره سرسبزی آغاز نهاد و نیکخواهان از اطراف و جوانب بتهنیت و مبارکباد وی
آمده غلبه و ازدحام تمام در پایه سریر سلطنت او بهم آمد و مشخص نموده که امام قلیخان بکدام طرف
رفته و جمعی ناقص عقل خوش آمد گو و مزخرف گویان تقریب جرح مینمودند که امام قلیخان نزد در بولایت بلخ
اقامت نمانده مستقر: و معتبری نماند روی بجانب بلخ بنظر آنکه سبب دار اباد در کوهکیر او خلاف ورزد

نیز وامند

نیز وامند رفت و بغیر از آنکه بکابل رفته عزیمت هندوستان نماید نوع دیگر متحمل نیست و لشکریانی که در
سمرقند مانده بودند بدرگاه و هیران رکب عالی و فرار امام قلیخان شده ایشان بر فتح می‌پیوندند عنقریب فوج فوج
روی امید بدرگاه معالی آورده غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش خواهند گرفت و طرق دیگر احتمال نمیداد
ولی محمدخان از طرف خوشامدگویان و هرزه درآئی ارباب نفاق که بظاهر شعار دولتخواهی پیش گرفته
اسباب او بار سرانجام میداد و نداد و صواب کم کرده از حزم و دوراندیشی غافل افتاد و خود را پادشاه
بی منازع العنان تصور کرده متوقع اخلاص آمیز مختوی بر حقایق حالات و تمکین و استقلال خود در رفت
و اقبال و فرار امام قلیخان و اطاعت و انقیاد خود او از بک بپایه سریر اعلی ارسال داشتند و از طبقه قزلباش
معدودی را از جهت اسلام اختیار کرده در دستگیر از جهت معاودت داد اما مکر و حیلتی کرده بود که از
در تقدیر قتل و سیاست عمر بابی نفاق میداد و آن طایفه از خایف و هراسان بودند درین
اثنا بوضوح پیوست که امام قلیخان بقلعه قرشی در آمده در آنجا توقف دارد و ولی محمدخان از شنیدن
این خبر بی آرام گشته با امرائی معتمد و هر آنکس که در رکاب او جمع آمده بودند از مرکز دولت بجانب
قرشی در حرکت آمد بقصد آنکه اگر امام قلیخان متحصن گردد بمحاصره پرداخته او را بدست آورده و اگر
از آنجا نیز فرار نماید یکباره از درجه اعتبار رفته بعد از آنکه یک دو سه مرحله پیموده در شیخیان و بهادران
موکب اصلاح دوران دیده شد که اول بجانب سمرقند رفته انجالات را کرده بود علی ساختند
و بعد از آن از روی اقتدار و استقلال برفع خصم بپردازند و ولی محمدخان بکرده قزلباشیه که همراه او بودند
خصوصا قاجار بیگ قاجار با پانصد سوار الغرض گفتند که درین وقت

که امام قلیخان با معدودی در قرشی است و اعوان و انصارش در سمرقند اند اولی آنست که زودتر
بقرشی رسیده خاطر از مهم او فارغ کرده غم کار او از دست بدر رفته سمرقندیان چون خود کار مشکلتر
میشود ولی محمد خان را این رای پسندیده تر افتاده هر چند سعی نمود که بتعجیل خود را بقرشی رسانیده
صیدی را که بدام افتاده از دست ندهد ریش سفیدان اوزبک مانع آمده رفتن سمرقند را ترجیح
داده دران ماده غلو کردند جناب خانی نیز رضا جوی گشته باین رای خطا که از مکر جبلی ایشان [illegible]
بود عمل نمود و خان از راه قرشی چیده بجانب سمرقند در حرکت آمد و مکتوب محبت آمیز سلام
نامهای فراق نوشته بیشتر از بلوکی مقرون بطرفی سرانجمت دلالت نموده وعدهای جمیل داده شمه از احوال
امرا و اعیان سمرقند اگر درین حال که اخبار وصول ولی محمد خان و تنگی راه در دار الملک بخارا و فرار
امام قلیخان مسمع آن طبقه گردید بعضی از ایشان دل بر متابعت و انقیاد او نهاده در مقام
اعتذار بر آمدند و بعضی که از و هراسان بودند خوف و دهشت در موافقت و مخالفت متردد بوده
درمیان خوف و رجا روزها بشب می آوردند بعد از انکه بودن امام قلیخان در قرشی و
عطف عنان ولی محمد خان از قرشی بسمرقند تردد ایشان را محقق گشت آن مردم دو گروه گشته
گروهی شعار دولتخواهی ولی محمد خان ظاهر ساخت فوجی هواخواهی امام قلیخان پیشنهاد همت
کرده دانسته و چند نفر از هواخواهان او بسرعت برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخان را از
حقایق حال خبر داده او را با ایلغار از راه نیز بسرعت بسمرقند رسانیدند و چون لشکر پایه همراه
بود رست دیگر باره بر دولت خداداد او امیدوار گشته کمر کارها بهم جست بر میان بست و کرده

ولیجه

ولیجه خان بجهت ضعیف الحال گشته پراکنده که درمیانه ایشان افتاده و جناب ولی محمد خان از بی عاقبتی
غافل بود و ریش سفیدان و بهادران خاطر نشان او کرده بودند که رجعت و استعجال در حرکت جانب سمرقند
موجب زیادتی وحشت و افزونی خوف و دهشت و باعث فرار اکثر آن مردم است صلاح دولت
آنست که آن طایفه را بعواطف پادشاهانه مستمال و امیدوار ساخته بنوعی مسافت پیموده باشند که زود
خوف و دهشت از آن مردم زایل گشته باستقبال موکب عالی توانند آمد و خان بعد از ایشان [illegible]
[illegible] و لطف [illegible] حین وصول آنجماعت می بود و از غایت غفلت که از مزاج کوهی او [illegible]
با در امید [illegible] دولت خود را از خار تعرض معاندان پاک مصفی القصور نموده احتمال مخالفت
احدی نمیداد و درین اثنا جمعی از جانب سمرقند رسیده او را از وصول امام قلیخان و اتفاق
آن مردم بر موافقت و مخالفت خان و تفرقه و پریشانی احوال هواخواهان او آگاه گردانیدند ولی محمد خان
ازین اخبار پریشان خاطر گشته انگاه از خواب غفلت بیدار شده دریافت که اعدا از راه قرشی باز آورده
صیدی را که پابسته دام گرفتاری شده بود رها نیدند عنان بصوب خطاب آغاز نهاده و آنجماعت بار بجز
زبان و دعای خوشت افزا او را تسلی داده نوید میدادند که اکنون مردم سمرقند را چه حد و یارای
آنست که بمقابله موکب عالی دلیری کرده تاب شکوه پادشاهی داشته باشند عنقریب امام قلیخان را ابلاغی
[illegible] و دست او را بسته ساخته بخدمت می آورند یا معدودی از مخالفان او را دستگیر ساخته
مفتنان فرو میخوابانیدند ولیجه خان [illegible] کسان فرستاده که کیفیت [illegible] آن لشکر رسیده خبر [illegible] آورده
و فرستادگان اتفاق میزدند که آنجماعت از بیکه بده هزار [illegible] و خندق در پیش روی [illegible] کرده

ولیمحمد خان با امرا اتفاقش نموده قرار داد که چون عدد لشکریان زیاده از حد و فی الغفت
تامل بر سر ایشان رفته این قضیه را بجنگ نامک ولد و زشعلهٔ تیغ جانسوز بقطع رسانند ودرین
اثنا خبر رسید که سلطان زادهای تحت قزاق که دو برادر بودند یکی ایشیم سلطان و دیگرا بو سعید
بجز ارکس کومک و امداد پادشاهی می آیند امرای اوزبکیه متفق اللفظ عرض کردند که امام قلیخان
و اتباع او بمعاونت قزاق مستظهر بودند آمال آمدن ایشان بانتظار فرصت از رسیدن
بسلک جمعیت آن گروه از ین واقعه از یکدیگر افتند صلاح دیدند که تا وصول سلاطین زاده جنگ را
موقوف دارند که بعد از وصول آنجماعت هر انچه مصلحت باشد عمل شود و در روز چهارشنبه ششم
شهر رجب که ولی محمد خان بمحاربه برنخ گشته مستعد قتال و جدال بود خبر وصول سلاطین زادها
رسیده جناب خانی جمعی را باستقبال فرستاد و یک برادر را با سیصد نفر پیشتر آمده به ارتنج
عالی رسیده و عرض کرد که از شوق ملازمت خان بایلغار آمدم و برادرم با لشکر و حشم فردا میرسد
ولیمحمد خان او را در آغوش محبت کشیده رسم معانقه بجای آورد و اتالیقان عرض کردند که چون برادر
شما از راه دور بایلغار آمده کوفت راه دارد امروز جنگ را در حیز تاخیر انداخته با او صحبت
دارید که بتوفیق الله تعالی فردا هم او با جمعیت خود ملحق بجا آورده بدان روز فسخ عزیمت
حرب نموده بمجلس آرائی و ترتیب اسباب ضیافت پرداخت و با سلاطین زادهای مذکور
و خواص اتالیقان او صحبت ملوکانه داشت روز دیگر که پنجشنبه هفتم شهر رجب سنه هزار و بیست بود
قراولان خبر رسانیدند که در اردوی امام قلیخان شورش و غوغای عظیم است و لشکریان فوج فوج

جبه و یراق بر خود مرتب ساخته سوار میشوند اگرچه امرا احتمال تصرفات واهی نموده از فرار نمودن
خاقان و آمدن سایر لشکریان سخن میگفتند خان رعایت جانب احتیاط کرده جنود مرکب
را نیز بپوشیدن جبه و یراق مامور گردانید و چون سپاه مکمل و مسلح شدند سوار شده بمیمنه
و میسره و صفوف آراسته آمادهٔ حرب و قتال گردیدند چون تا غایت هیچکس جابرکی لشکر مخالف
میانهٔ این دو گروه جنگ احتمال نمیداد ولی محمد خان نیز از وفور تهور زیاده حسابی از ایشان
نمیگرفت درین روز ساعت بساعت از زبانهای قراولان علامت جمعیت و انبوهی لشکر و داعیه
حرب از جانب امام قلیخان بظهور میرسید از جهت تزلزل و اختلال در ناصیهٔ احوال خان
بدید آمد چون مکرر در گفتهای اوزبکیه خلاف ظاهر شده درین روز بوداق بیک تاجار
ملازم محراب خان را که مرد سپاهی جنگ دیده کار آزموده و رفیق خان بود و او را رفیق یکی از
اتالیقان خود کرده فرستاد که آن لشکر را بنظر احتیاط در آورده از کیفیت و کمیت آن
آگاهی بخشد صحیح القولی از بوداق بیک مذکور نقل کرد که میگفت چون همراه اتالیق پیش
رفته بر بلندی بر آمدیم زیاده از بیست هزار کس جنگی بنظر در آمد که همه با اسلحه و یراق صفوف آراسته
بآئین جنگ پیش می آمدند و ساعت بساعت علامت پیش آمدن ظاهر میشد با اتالیق گفتم
که خانهٔ شما خراب شود که این پادشاه بر شما حرام باد که با او عذر کردید و درین وقت یک
سخن راست باو نگفتید که فراخور آن فکری بکار خود اندیشد اتالیق گفت که ما هم این معامله را
چنین تصور نکرده بودیم حالا دانسته شد اگر خبر واقعی دیدیم بر حسب حرف و عهد لشکر میکرد

مجملا باز گشته اتالیق مزاج گوی چند کرد از حقیقت حال را عرض کرده که شمه انجابت باز بقندوز
نفاق پیش گرفته کاش جماعت قزلباش را رخصت نمیداد اگر چه اندک مردی بود دیم اما در معارک
حرکات دلیرانه پادشاه کرده اگر کشتی روی میداد بتوفیق الله سبحانه بلاپات خود را از معرکه بیرون میبرد اکنون تیر اندیشم برد
حالا باری سعد و دی که همراه اند بحضرت فوت شریف گذشت دیگر منزلت جناب خان ازحکمت
پیغم فتاده در مضطرب گشته قزلباشیه را امر کرد که از حوالی خیابانای او دور نشوند چون بین العسکرین
مسافت قریب شد ورودت جناب رکب خانه حصار فرابی منظور در آمد اتالیقان عرض کردند که بیا
داجمعی از مخالفان باین فرابه در آمده کمینگاه سازند چون ما پیشتر دیم از عقب قول بزرگی در آمده
دستبردی نمایند اولی نیست که از جنود پادشاهی جمعی بمحافظت این فرابه تعیین کردند پانصد نفر از
اوزبکیه بخدمت امیر شیر نداز جانب تیر صلاح دیدند که چون قزلباشیه اکثر بیدق انداز ند حصار
داری بهتر از ازبکیه میتوانند کرد ایشان نیز رفیق باشند خان تجویز نمیکرد در این سفیدان امرا اصرار نموده
میانه را بر جدا فراط رسانیدند و جناب خانه طرفداو که ناراضی شد محمد داتالیق و رفیقان را که بکار
دوست انتخیشیده رفیق اوزبکیه نمودند بحصار مذکور فرستادند ایشان اسپهای خود را در پای
حصار گذاشته پیاده ببالا بر آمدند و چون سپاه مخالف نزدیک شد قریب دو هزار کس بپای حصار
فرستادند که ایشان بمحاربه تعظیم رفیع بموست جمعی کثیر تقریب بیدق انداز ان قزلباشیه در پای
حصار برخاک هلاک افتادند واحدی مجال دخول نیافتند باز گرد بیدند مرتبه دیگر دو هزار
کس آمده کاری نساختند درین زد و خورد جبر و بای محمد خان رسید که برادر پادشاهزاده قزاق

با چهار کس باراده کومک پادشاه می آمد بدلالت وارشاد یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد القوم ایشان
وسلاطین النقابیه بود ست الارادت باو داده بودند امداد امام قلیخان را که شاهنشاه دست ست حضرت بخنده او
عنق کردید جناب خانه از مدد و کومک قزاق نو امید گشته استیلای سپاه مخالف را با اخلاص دید
اتفاق عظیمی لاشکر خود شایده نمود و در لشکر قلق واضطراب افتاده بود اتالیق و دیگر قزلباشیه را
اتان حصار طلب نمود که از وجدان نباشند او زبکیه در قزلباشیه او زبکیه منع میشدند که از ورفتن تمام
مخالفان و دیگر تشریها طورهای میا بند و در معرض تعظیم بود اتالیق بمخالفت ایشان را اعلام کرده
معذرت کشتند قزلباشیه را او را نکه بکار گذاشته نمود با چند نفر که زیادند آورد دمیایده او با بخت یکشت نفری
از حصار بیرون آمده خود را رسانیدند و خان ناتجابت مضطرب شده بود جنگ یافتند در وقت نماز
نافته آمد و پادشاه زاده سخنی گفت باز گشت پادشاه زاده پیش آمده معروض داشت که برادرم
پیغام کرده که در حین آمدن چون سپاه امام قلیخان سر راه گرفته بودند بالطرف راه یافته
بایشان پیوستم و همین لحظه که روبرو و پیشم صف سپاه را ویران کرده برکب خانه ملحق و هم
رخصت طلبیده که پیشتر رفته اگر مخالفان بادرش را تعاقب نمایند مددی افواج قیام نماید خان
دانست که این حکایت از صدق عاریست با ریش سفیدان مشورت نموده چون در آن وقت
وجود و هدایش ساری واز وجود نفعی متصور نبود بالضروره رخصت داده او با سپاه قزاق
یکسو رفته چون از رکب پادشاه جدا شدند عنان رفتار بجانب خاریا الگیز یعنی فانی برگردانده
مخالفان پیوست شد این حرکت موجب بر هم زدگی قول بود تفرق سپاه خراب افتاده رو بانهزام گردید مخالف

درین حال قریب بیست هزار کس از سپاه قلیچخان بیکبار بطرف خان حمله نمودند و لطفعلی خان ... بدین حال ... دعا ... رخوت

دار ترجیح حملات آخرت بمقتل اکثر گروه ... سپاه قزلباش و اکثر عظماء اوزبکیه را با او بود بدعنان ... حجت ... جود ... بس

کشیده داد و ... سپید لعینی چون از آن سپاه چو نگار زده در دریای ... بیجا غوطه خوردند و از ... غبار

و گرشت سواران معرکه کارزار از دست دشمن و غالب از مغلوب تمیز نمیشد چنان اتفاق افتاد

یکی از مردم امام قلیخان ولی محمد خان را شناخته دید که در معرکه زخمدار افتاده و قدرت بر ... نگذاشت

نداده و هنوز حاضر ... برداشته بنظر امام قلیخان رسانید امرای اوزبکیه که تعمیر ... فساد بوده‌اند در قتلش

تعجیل نموده هنوز خون آن برگشته‌بخت را بر خاک هلاک ریخته نقش وجودش را از لوح حیات

سترده بقایای لشکر خویش و تبار یکدیگر بوده باهم آمیخته در ... زیاده از سپید ... از طرفین گشته

شده بود روز دیگر رفقا بعد از مشاهده این ... از ... بقیه قزلباش که در حصار بوده‌اند

گشته سر خویش گرفته خود را از جنگ اوزبکان رهانیده روز را بشب رسانیدند و شب تغیر لباس کرده

هیچ علی مسافت نموده روز مخفی میگشتند تا آنکه بعد تشویش خود را ... رسانیده از آنجا

باسعادگان مردی رفیق ... شده و در لباس تجار بمرو رسیدند و بتدریج از آنجا ... که در ... اند

بودند سی چهل نفری یکیک ... و بلطایف الحیل بسلامت بمرو رسیده از ما بقی اثری ظاهر

نشد ... روز ... بیک ... دار السلطنه تبریز بحضرت اشرف رسیده حقایق حالات بعرض

... رسانیدند حضرت اعلی شاهی تأسف بسیار خورده کس نزد ... پرسش ...

که در هرات بود فرستاده لوازم پرسش ... آورده نزد ... قلعه‌های قائم باد ...

حسین خان

حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان را امر فرمودند که ... سامان داده او را

معاذ و ... بخشندگان ... تمشیت مهمات او ... باشد بظهور

آورده خود را ... تحت اهتمام ...

ذکر توجه موکب نصرت نشان بجانب اذربایجان و وقایع آن ایام میمنت

درین سال همایون فال شهریار ... حضرت اعلی شاهی ... دار السلطنه اصفهان

بعشرت و شکار گذرانیده بعد از روانه نمودن پادشاه ... رایت نصرت ... بعزم توجه

بایجان در حرکت آمده از راه ییلاقات ... آق النگ روانه شدند و از آق النگ اردوی ... را

بجانب سلطانیه فرستاده خود با معدودی از مقربان و ملازمان رکاب قدس نهاد تشریف بردند

که قلعه نهاوند را که ... حسن خان ... بیک میرآخورباشی چغتای ... بوده شده فرموده

... آن ... چند روز در ... نهاوند ... آنگاه ... مشغول ...

در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین پیوسته ... خان ... با امرا و عساکر فارس رسیده در چمن مذکور

سعادت بساط بوسی دریافت و بعد از اجتماع عساکر نصرت نشان از آنجا کوچ کرده اردوی کیوان

شکوه بجانب اوجان تبریز در حرکت آمد و حضرت اعلی ... بقصد زیارت حضرت

سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه از اردوی نصرت نشان جدا شده بدار الارشاد اردبیل

تشریف برده بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بازگشته در ییلاق اوجان باردوی ظفر

نشان پیوستند ... آن بود که از جانب سردار روم ... استغفار

... قبل ... ایشان ... شده بود که مراد پاشا سردار که در ...

قشلاق نموده بود بیگلربیگی تبریز تا ترانی نهاده عالم قابلیت را رونق نموده است و امر سرداری تفویج
پاشا که حاکم دیاربکر بود تفویض یافته و در صدد قطع و فصل مهام و لوازم امور وزارت و سرداری
مشغول است درین وقت اخبار نمود که تحقیق پیوست مقارن آن شخصی که از علمای روم که مرد سنجیده
بود از جانب نصوح پاشا برسم رسالت بپایهٔ سریر اعلی آمده در ییلاق اوجان بشرف پابوسی سرافراز
گردید و بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت باداء رسالت پرداخت خلاصهٔ سفارت آنکه از جانب
حضرت خواندگار امر سرداری و اختیار صلح و جنگ قزلباش بسرداری که بمراد پاشا متعلق بود با پاشا
خیرخواه تفویض یافته و قرارداد خاطر خیراندیش آنست که جهت یکتایی و نیکخواهی سلطانان فیم
امر مصالحه را قیاسین جنقی که در زمان حیات مراد پاشا تمهید یافته بود فیصل دهد دیگر آنکه
اگر بسبیل ایلچی گاه میانهٔ دو پادشاه و نیجاه قطع خصومت در تراجع شده این نامه نیک
ازین خیرخواه در صحبت وزرکار دیده کاردانی در میان زده امر خیر انجام مصالحه را استحکام
دهد اکنون ملتمس است که چون آمد و رفت محمد بیک ایلچی سابق امتداد کشید مجدداً ایلچی از امرای
ذی شأن قزلباش را بجهت تمشیت این امر تعیین فرموده با مکتوب محبت اسلوب دوستانه
ارسال دارند که باتفاق باستقبال رفته معاملهٔ صلح را بر وفق رضای اشرف استحکام دهیم
ایلچی مذکور را بمناسبت علم و فضل در خانهٔ قاضی خان صدر الحسینی فرود آوردند و در اواسط ماه
رجب از اوجان کوچ و نعهشد متوجه دار السلطنهٔ تبریز گشتند کافهٔ خلق آن دیار باستقبال
موکب نصرت نشان بیرون آمده زبان صدق بیان بدعای شهریار کامران کامیاب گشادند

و چون هوای

و چون هوای عشرت انگیز تبریز از غبار سم سمند شبدیز مانند عنبر و عود عبیرآمیز گردید سیادت پناه
قاضیخان که سید بزرگ عالیشان و مرد نیکو خلاق متعالی مکان و متعالی رتبه منصب جلیل صدارت
و تقدیم ارباب عمایم ملک ایران سرافرازی داشت و صاحب ثروت و مکنت بود برسالت روم تعیین
فرمودند و از عنایات کاملهٔ پادشاهی موازی یکهزار تومان شاهی عراقی زر نقد و بعضی امتعه و
اجناس به یراق ضروری آن سفر عطا فرمودند و از فضلای این دیار قاضی معز اصفهانی و مولانا ملکین
روشنی یزدی که از دانشمندان روزگار است و قاضی ترس را که سابقاً قاضی اصفهان بود و حکیم عبدی
طبیب اردبیلی را بعطایای ارجمند نواخته رفیق صدر مذکور گردانیدند که در آن سفر رفیق و همصحبت او باشند
و مکتوب محبت اسلوب دوستانه بسلطان احمد خان پادشاه روم قلمی فرموده بعضی سخنان حکمت آمیز
و لالی و نکات حقیقت پرداز در آن درج فرمودند و تحف و هدایای لایقه از قماش حریر و اجناس
طلاباف و نقره باف بانواع مختلف و سایر امتعه و نفایس دیار عجم مصحوب درویش بیگ که از استادان
عظام ... قزوین بود برفاقت صدر اعظم مومی الیه ارسال داشتند و بقعه و دو منزل پایهٔ
سریر اعلی نیز بسامع شریف ... بیان اصدار یافت که چون حضرت واهب العطایا کافهٔ اهل اسلام
را بمنهج شریعت غرا و سلک ملت بیضا هدایت فرموده داب السلاطین بر آنچه مقتضای شرع انور و
موجب تقویت اسلام و انکسار لوای کفر ظلام و رفاهیت حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورند و
جناب صدارت پناهی بر وجه لایق بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته با یکصد نفر از ملازمان و
جمعی از ترک و تاجیک که برفاقت او مقرر بود ... روانهٔ مقصد گردید و حضرت اعلی شاهی ماه

۷۹۸

رجب و شعبان و رمضان را در خطهٔ دلپذیر تبریز بکامرانی و شادکامی گذرانیدند اکثر اوقات بعد از فراغ از انتظام مهام

جمهور و دیوان داد و دین و حق و خلایق و انجام مقاصد و مرام سپاهی و رعیت بسیر و شکار و چوگان بازی و قبق اندازی اشتغال فرموده بودند

و بعد از ختم ایام صیام چند روز در شنب غازان که از ظروف و جام برده عرض ... رکاب اقدس و سپاه قیبان دیده بودند و حضرت اعلی

مبارکش ... رسیدند و چون قلعهٔ جدید تبریز که در ربع رشیدی بنا یافته بود و حکم تخریب قلعه سابق صادر شده

اطراف و جوانب آن بعد از طبقات خدم و حشم قسمت فرموده بودند عرض ... قلعه ... و ارتفاع و وسعت عمارات آن انهدام

پذیرفته صف صفا گرفت و آب رودخانه از میان قلعه بسرعت ... رونقی قدیم از دیار ... عمارت و منازل

که درین چند سال ترتیب یافته بود آثار نمانده ارباب مناصب و دیوان اعلی ... دار السلطنه اصفهان رفته ...

و در سوم ... لشکر پرداخته و خود بعزم ... اکثر خواص ... سپاه ... کیلان و مازندران ... کرده

از راه اهر و طوالش روانه ... و صحبت دلگشا کردیدند

چون حضرت اعلی ... گذشته ... مراجعت ... فرمودند

بهر محل از محال طوالش و کیلانات که رسیدند چند روز در آنجا آرام گرفته در کمال فرح و انبساط بسیر و شکار

برجسته مسرت بخش ... بودند با جمعی که بعز ملازمت اشرف ... رکاب اقدس سرافراز بودند ...

و مقربان ... و ارباب ... چنان ... سلوک فرموده ...

کل ... از ... که ... اشتغال ... احتیاج ...

آدران ... دلگشا ... بهر ... سرکار ... انجام ...

و عطایای ... بهره ور بودند ... رسیده ... اوقات

بجزی و سیر و شکار طی مسافت فرموده در خطهٔ ارم بنیاد فرح آباد که در ساحل دریای خزر واقع و قبل ازین

بطاهان موسوم بود لنگر اقامت انداخته در منازل بهشت آسا و باغات فردوس نشان که طراح طبیعت ... معمور

والای آنحضرت در آنجا طرح انداخته بود نزول ... ساخته و چون آن مکان نزهت بخش لیاقت شهریت داشت و سواد

ترتیب شهرت زیبا کرده و خانهٔ ... موسوم بجهان نما ... و در وسط ... تمثال ... روضه ... دریا ساحل

جریان یافته بدریا میریزد و آب دریا منظر ... ساکنان آن دیار ... بدایع ... رنگین ...

ملکهای خسروانه ترتیب و تعمیر آن بلده معمور ... عمارات عالیه و منازل مرغوبه ... واقع

در کنار تجیر رود افزوده ... و چون در مدت اقامت شریف ... در خطهٔ ... دوران افراشته

آن خطهٔ فرح بخش را بفرح آباد موسوم کردانیدند و هر سال در عمارات و باغات افزوده ...

و حمامات و مساجد و کاروانسرایها بنا نموده باتمام آن رونق گشته ... از جمله ... خطهٔ ساری که

چهار ... خیابانی طرح فرموده ... بارنگی و گل و لای که از خواص ... و یکی ...

والا ... خیابان مذکور را سنگ بست قرار داده‌اند که از معایب گل و لای ...

و جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل مرغوب در اطراف خیابان و کنار نهر ترتیب

داده‌اند و تجار ... ایام ... از اطراف و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی

بآن صوب آورده ... دار ... اقامت گزیده هر طبقه و هر طایفه در ... منازل و محلات طرح

انداخته ... آب ... رود ... از میان ... عالی ...

و الیوم که این دیباچهٔ اقبال رقم پیرایهٔ کلک ... گشته ... و تاریخ هجری ... و الف هجری

رسیده بتربیت عالی همایون آن بلدهٔ طیبه از بنیانهای عمارات دلکش و باغات و بساتین فرح و نشاط
و کثرت خلایق رشک بلاد عالم و سر جنت و همچنین و سایر قصبات آن ملک خصوصاً آمل و ساری
و بارفروش شده که هر یکی از آن نشان از روضهٔ رضوان و هر قطعه رشک فزای قطعات جنانست
عمارات دلکش و باغات دلکشا طرح فرموده و بکمال زیب و بهاء و نهایت خوبی و صفا اتمام
یافته و در هر مرحله از شوارع عمارتی جهت نزول موکب همایون در غایت زیبائی و دلکشی ترتیب
داده اند و هیچ زمان جاده و دار المرز از ضیق طرق و ناهمواری شوارع و انبوهی بیشه و جنگل شده آمد و شد
متعذر و هرگز مسکنهٔ ابنا را لنظر بهیکل نشسته نیفتاده بود حسب الفرمان قضا جریان کل شوارع آن
یافته ناهمواریهای نشیب و فراز آن هموار گشته کل علای از حفر خندق و ریگ ریختن و سنگ بندی
الیوم از آن شوارع شتران قطار قطار شب و روز در رفتار اند و عموم سکنهٔ آن دیار در ظل حمایت
شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانند و از برکات قدوم میمنت لزوم منافع بسیار روز بروز نتیجه
ها دیده میگردد و القصه حضرت اعلی مستان اهالی بلدهٔ فردوس مقام چهار ماه رسانیده تا ایام نشاط انگیز
بهار بسیر و شکار و شغل مبتوره و شدکه به دامت [illegible] طنطنهٔ جهان افروزی در بسیط غبرا
انداخت باقی سوانح حالات در سال آینده مرقوم قلم عنبرین رقم میگردد متوفیات که درین سال
شربت ناگوار ممات چشید خلف بیک وزیر قورچیان عظام بعد از حمت و خروج اعجاز منجم
سیمس الهبوط گشته روز بروز ضعف قوت میافت با اشتغال بدستور سابق متردد و بلوازم خدمت
قیام داشت و در هنگام مراجعت [illegible] در راه ضعف و سستی از دو [illegible] و نیز رفته الم سواری

نیز

نیز علت میشد تا در سیاه چال پشتاب [illegible] گشته در باد [illegible] و از رباط [illegible] دنیا بنو حقیقی انتقال نموده
وی از ملکزادگان اسپه آباد من قصبات سمنان بود در آغاز جوانی بخراسان رفته بعد از تنگ و دو
و ترددات ملازمت و مسلک ارباب قلم سرکار حضرت اعلی منسلک گشته مستوفی قورچیان عظام شده
بود و در عراق بعد از قتل مرشد قلیخان وزیر قورچیان شد مرد آدمی نیکو اخلاق بود با شعار ترکی و فارسی
ربط تمام داشت یکدو سال قبل از این متوجه سفر حجاز گشته بسعادت حج بیت الحرام و زیارت روضهٔ
مقدس خیر الانام سرافراز شده بود و نعش او را بمشهد مقدس معلی برده در روضهٔ متبرکه مدفون گشت و دیگر
آقا ابو الفتح اصفهانی نیز که عمدهٔ ارباب قلم و صاحب وقوف سلیم النفس بود و بقلم مستوفی سرکار خاصهٔ شریفه
شاهی بود و در کتاب [illegible] رسالهٔ مازندران بود که در لاهیجان گیلان مریض گشته بعالم آخرت
شتافت نجیب [illegible] خواجه علی اکبر اصفهانی که از احفاد مشایخ [illegible] آن [illegible] دیدن [illegible]
از تجرد گزینان گوشهٔ خانقاه و از زمرهٔ مشایخ و اهل الله طبقهٔ ذو النوریه بوده اند و در [illegible] نقش [illegible]
کفت [illegible] فوائد تعریف یافته بین الاقران بمزید اعتبار جهت سرافراز گردیده شاه [illegible]
گرد [illegible] که حاکم [illegible] و کران بود درین سال [illegible] بپایهٔ سریر اعلی می آمد در حوالی [illegible]
مریض گشته بعالم بقا پیوست شهریاری سلطان [illegible] ایالت [illegible]
باو سپارد آغاز سال [illegible] ئیل ترکی مطابق احدی و عشرین و الف هجری که سال [illegible]
روز [illegible] شنبه شانزدهم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد یعنی آفتاب
عالمتاب که مربی عالم [illegible] آدم [illegible] از [illegible] حمل [illegible]

ایام بهار عرض جهان را چون دل اخوان الصفا نور و ضیا بخشید و دیگر باره شاهدان چمن که جلوه نشینان
عالم خاک بودند بحکم آفریننده انجم و افلاک از زیر خاک سر برآوردند جهان از طراوت ایام فروردین بهار
در ترشح و تقاطر امطار تازه و تر و از نکهت عبیرآمیز ریاحین دماغ جهانیان معطر گردید و حضرت اعلی شاهی
بسیر ولایت بهشت آسای مازندران کامیاب دولت بودند چون فصل نشاط افزای
بهار سپری شد و هوای آن دیار رو بگرمی نهاد اراده تماشای جشن و سور نوروز [illegible] که عادت
مردم گیلانست که در خمسه هر سال که آفتاب به برج [illegible] آن ملک بعد از انقضای سه ماه قرار داده اند و در
میان اهل عجم روز آب پاشانست بزرگ و کوچک و مذکر و مونث یکبار بدریا آمده مردان [illegible] روز به
سرور می پردازند و جمعی از لباس تکلف عریان گشته بر جهات با اهل خرد و تاب در عین آمده با یکدیگر بنبرد
بازی کرده جمعی مسرور از این طرب و فرح میکنند الحق تماشای غریبی است القصه موکب همایون از
فرح آباد دید الغرب در حرکت آمده بقصبه [illegible] که از اعمال [illegible] گیلان که محل جشن است منعقد شده بود
رسیده تماشای گران [illegible] بود در گیلان [illegible] یک [illegible] بعضی تقصیرات سابق [illegible]
مغفور گشته تحصیل بقایا و تحقیق وجوه دیوانی ایام عمل او به [illegible] محبت با [illegible] لطیف
خان بیک [illegible] مرجوع گشت از آنجا بسیر دارالموحدین قزوین فرموده از راهی که چون دل بدخواهان
تنگ بود عبور کرده داخل قزوین شده در دولتخانه [illegible] نزول اجلال فرمودند و جشنگاه [illegible]
دولت اقتران تشخیص عمارات دلپذیر مرسوم بعمارت [illegible] احداث کرده [illegible] شاهی
عشرت [illegible] سعادت [illegible] از [illegible] نشاط افزا بوده در سال [illegible]

قزوین

قزوین که سلیمان خان ولد شاه علی میرزای استاجلو که همشیره زاده حضرت شاه جنت مکان و مخدوم
بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز بود و تشریف امارت آن مملکت [illegible] باغوای ملازمان خسیس نادان
عمل عمال اجاره کرده دخل در کل مهمات آنجا کرده و در اندک زمانی مردم آنجا از بدسلوکی و [illegible]
طامعه و کارکنانش بفریاد آمدند و خدشه کرده دخل در کل مهمات آنجا کرده و در اندک زمانی
مردم آنجا [illegible] مصادره گشته دو سال دراز دستی اعمال عمال در قید سلاسل و
اغلال بوده در کسب [illegible] از آنجا بفیروزی و اقبال عنان عزیمت بتشریف برده از راه ییلاق لار و قزوین
که بقصد زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس بجانب مشهد مقدس معلی گشته
آمدند

چون تراب اقدام سلطان روضه رضا یعنی حضرت اعلی با جهان جهان شوق و عالم عالم ارادت
و حسن اعتقاد در مشهد مقدس معلی رسیده بسعادت زیارت و طواف آستان سدره نشان امام ثامن
ضامن علیه الصلوة والسلام مشرف شده رای جهان آرای که بمعموری اقطاع و آبادی جمیع بقاع
و ربایع مقصور [illegible] نیت خیر [illegible] بر آن مقصور [illegible] جمیع صحن مبارک روضه مقدس متعلق گشته
چون صحن سابق در نظر والا تنگ و حقیر مینمود و ایوان امیر علیشیر که درگاه روضه مطهره از آنجاست
رو بجانب جنوب [illegible] واقع شده روی بشمال دارد و در یک گوشه صحن افتاده نهایت بی اندام
طبع سلیم و دانش مستقیم آنحضرت که دانش آموز هنرمندان [illegible] بر یعنی اقتضای آن کرده که عمارات
سابق جانب شرقی را که انهدام پذیرفته بود برداشته اضافه صحن نمایند بنوعی که ایوان مذکور

در وسط حقیقی واقع شود و حد دیگر در مقابل آن که جانب شمالی صحن و در روی یکدیگر داشته باشد
دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند که آن ثانی صحن بیت المعمور مشتمل بر چهار
ایوان بلند ارکان بوده باشد و خیابانی از دروازهٔ غربی شهر تا شرقی طرح فرمودند که از
هر طرف بصحن مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد و چون ساکنان مشهد مقدس معلی و زوار از جهت
تبرک از قلت آب در عذاب بودند از انهار چشمهٔ جاریه و قنوات مجدد احداث کرده آن حضرت
بشهر آورده نهری در میان خیابان و حوضی بزرگ در وسط صحن بدیع مذکور احداث فرمودند
که آب از حوض گذشته بخیابان شرقی طرف پایین پای مبارک جاری گردد و معماران مهندس و
استادان چابک دست شروع در کار کرده در اندک وقتی فرموده را بر کاری حکام شهر نیز که
خاطر انور بود در کمال زیب و بها و خوبی و صفا انجام پذیرفت والیوم آن بقعهٔ طیبه والا از فرط رفعت
مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعة و بانیاد زمینیان و ترجیحات اکسیر فیض تاثیر تراب عتبهٔ الرضا علیه
حضرت اعلی معمرترین بلاد خراسان و رشک روضهٔ رضوان است و همچنین مرحوم قیم مزار
متبرک خواجه بزرگوار خواجه ربیع که در کنوشتی نهر و ثمرات شده عمارت مرتفع طرح انداخته
در زیب و زینت مبالغهٔ عظیم فرموده و احیای عمارت قدمگاه را نیز که در قدیم بود و اوقات
شهرت محتاج بیان نیست فرموده چون در دو منزل کوه واقع شده آب از منبعی برزده از
قرار داده از درگاه عمارت تا نیم فرسخ که مسافت راه و شارع عام است خیابانی طرح فرمودند که آب
از دو طرف آن جاری بود و در تابستان در اطراف آن عریش شود در وقتی از اوقات که کمر و نجد

زیارت روضهٔ مقدس بود عمر بر آن آستانهٔ شریفه واقع شد از غایت خوبی و رفعت مکان در رشک
عمارت زیب و زینت آن زبان قلم از توصیف و انهای آن عاجز است هر چند در آن خوض
رود بتکلف عبارت آرائی محل خواهد شد بنابر این زمام بیان از تحریر آن کشیده شد و بوصف
آن بتقریب بیندگان گذشت امید که بشوبات آن بر روزگار فرخندهٔ آثار اعلیان همایون شده موجب
افزونی عمر و استدامت دولت گردد آمین یا رب العالمین القصه آن حضرت نه روزه در مشهد مقدس معلی
بزیارت و خدمات روضهٔ مطهره پرداخته و مطالب و مقاصد ارباب حاجات را بتوسط و دوانیدن
بانجاح مقرون ساخته روز دوم بیرون آمدند حسینخان شاملو بیگلربیگی خراسان از هرات بعد
بقصد ملازمت اشرف آمده در حین مراجعت در حوالی مزار بزرگوار که مخیم سرادق دولت و اقبال بود
رسیده و بکرّ باره وسیلهٔ اخلاص حضور در انجمن الجواهر تراب اقدام همایون شاهی روشنائی افزود و چند
روز در ملازمت اشرف گذرانیده مشمول عنایت و الطاف رخصت انصراف یافت در این منزل خواجه
احتشام پناه خواجه جلال الدین اکبر جوزجانی که از اکابر و اعیان روزگار و در خدمت بنابر حسن سلوک
و کم طمعی و کاردانی و اقدام خدمات شایسته بمنصب جلیل القدر وزارت کل خراسان منصوب
گشته بدین رتبهٔ والا سرافرازی یافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده و
از راه مشهد بطریق سیرکنان و شکارکنان به استرآباد رسیدند چند روز در ییلاق
دهی و انجاح مقاصد ارباب حاجات آنجا فرموده فرخ‌خان حاکم آنجا کما ینبغی بلوازم
ضیافت و خدمت پرداخت و از آنجا بعزم قشلاق مازندران در ... حظ ... و

شدند   درهمین سال

معمار همت والا طرح طبع همایون که دست آموز چندین صنایع و بدایع کارخانه ایزد است در
قصبه شریفه اشرف از قصبات مازندران که بولایت استرآباد اقرب و فی الحقیقه بهشت
و ضمیمه اشرف اکنون از الاقیست عمارت عالی جهت نزول همایون طرح انداخته معماران و بنّایان
و تلاش‌ها بدان اقدام نموده استادان چابکدست بدان سرزمین بلند و پست حسب الفرمان روز
شروع در کار کردند مولانا محمد و بهشتی گیلانی این قطعه در ماده تاریخ بنای آن عالی اساس قصر
بنظم آورده

خسرو آفاق شه کامیاب — آن ملک باطن و ظاهر بهشت
کرد چو در اشرف مازندران — طرح بنای بصفا چون بهشت
از ره اقبال بفیض قدم — ساخت آن کلبه عنبر سرشت
دست سعادت پی تاریخ آن — بر در دولت اشرف نوشت

چون آنمکان شریف را از جمیع جهات بسیاری از محسنات ظهور دارد و قابل تربیت بود روز بروز بر حسب
خاطر اشرف شهر فیض اثر افزوده و باغات و بساتین جنت آیین مشتمل بر عمارات و حوض‌ها انهار در
کمال زیبایی و دلکشی ترتیب یافته آبهای خوشگوار از کوه بمنزله حیاض کوثر آیین در ریاض ارم تزیین
آورده فواره‌ها بفنون غریبه و صنایع عجیبه از میان هر حوض ببالا مشتعله‌ها که بر کره اثیر رسد
و چون کل فواره آن که آتشبازان از بار و طاس آن در فواره نهند و چون اکثر اوقات زمان
اقامت مازندران آن قصبه لطیف مسکن شهریار کامکارست مقربان و ملازمان رکاب اقدس
نیز منازل مرغوب عمارت نموده‌اند و اکنون آن قصبه شهری بزرگست و بلیام ترتیب آنجا

مشروح است و وقایع متنوعه از سوانحی که درین سال بظهور رسید کشته شدن محمد خان قزاق
حاکم رعیت باچند تن از آقایان معتبر بدست ازناوران گرجستان کارتیل مردم لوارصاب خان
سبب قتل او آنکه همیشه طایفه قزاقلو بنابر قرب جوار گاهی بعلانیه و خفا و گاهی بر سبیل غفلت
و غارت و اسیر رعیت گرجستان کارتیل اقدام مینمودند بدین جهت عموم گرجیان از طایفه مذکور
کینه دیرینه در دل داشتند در زمانی که ... جعفر پاشا از تبریز بر سر ایلخان لشکر کشیده بگرجستان
آمد نظر سلطان پدر محمد خان که از نوکران دولت رو گردان شده بروم رفته بود ... پاشا ...
برده و مردم او که گرگ آن سرزمین بودند قلاوزی لشکر روم کرده سایر خان را ... جعفر پاشا
برد و فیمابین بمقتضای ... کلفت و عناد ... واقع بود درین اوقات که محمد خان
غرب ... اشرف دریافته از تقصیرات و زلات او عفو شده قرار یافته بود که با یکدیگر صلح
کرده من بعد موافقت و دوستی سلوک دارند لوارصاب خان با و گفتگوی مصالحه بمیان آورده
ضیافت انداخت و او را با خواص و معتبران طلب داشت او اجابت دعوت کرده بمجلس مهمانی
رفت لوارصاب خان و گرجیان باو عذر کرده در مجلس بقتل او و رفقا اقدام نمودند هرچند که
مستحق آن بود زیرا که طبیعتش بنفاق سرشته از صدق و راستی بهره نداشت و قدر شفقتهای شاهی
نشناخته همواره بیگانه او و سرداران روم مراسلات و ... بوقوع می‌یافت و فی الحقیقه
مکافات کفران این دولت جزای عمل بفیما ما ... لوارصاب خان و گرجیان نیز ... شدند
عذر که باده دست و دشمنی ... محروم است گرفتار آمدند حضرت اعلی شاهی جهان ... مراعات سلسله

ظاهر و اقتضای مصلحت اندیشی که بهترین شیوهٔ فرمانروایان عالم صورت است مصطفی بیک را از
او را بر تنبیه خانی و امارت طایفهٔ قزاقلر سرافراز فرمودند و این قدر که بدین عطیه از حضور حضرت
شاهانه امیدوار شده ساخته دیگر رفتن سارو سلطان بیگدلی حاکم سارو قورغان بدرگاه
بر سرکار ادبانه در قضایای سابقه مذکور شد که اسکندر بانه در حین قراچپوق از خدمت اشرف
اعلی خفت انصراف یافته با الکای خود رفت بعد از طریق قدما بغی و عصیان سلوک داشته از اکراد
بانه و راه‌گذر و دیه اندامی پا صدور می‌یافت سارو سلطان با فوجی از جانبازان جهت دفع او و تنبیه
تادیب آن گروه مخذول گشت اکراد بانه بعد از ستیز و آویز از مقاومت عاجز آمده روی بگریز
آوردند سارو سلطان قلعهٔ اسکندر را بدست آورده قریب بهفتصد نفر از آن قوم تیره روزگار
بدیار عدم فرستاد و بقیة السیف آوارهٔ دیار ادبار شدند سانحهٔ دیگر آنکه درین سال رستم
محمد خان ولد ولی محمد خان اوزبک که در هرات بود بی اجازت حضرت حسینخان بیگلربیگی
هرات پوشیده و پنهان باغوای اوزبکان بغرجستان رفت سبب رفتن او آنکه جمعی از اوزبکیه
اوزبکیه با اعتقاد بر او جمع شده بودند و حسینخان بنابر عدم اعتماد و رعایت احتیاط ایشان را
در بیرون شهر جای داده بود و پادشاهزاده از آن مردم جدا نمیشد یکه و متبر ارادهٔ رفتن
غرجستان کردند حسین خان را از عذر میرقاسمی اوزبکیه اندیشه بیرون بردن شاهزاده بیکبار
و همراه نمودن چند قزلباش بر خدمت همایون دلیری مغیر نمود تا آنکه شبی علی الغفله پادشاهزاده
را از گروکان برداشته بطریق فرار و ایلغار بطرف غرجستان رفتند حسینخان از بیم عتاب

و خطاب

و خطاب شاهی که مبادا محمول بر غفلت گردد اندیشناک گردید اما چون پادشاهزاده بمرز
رسید مردم آنجا بر حسب فرمان همایون که در باب خدمت و رعایت در بریشان رسیده بود مقدم
او را گرامی داشته اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و با اتفاق بر سر جمعی که بر دولتخواهی والی بلخ با او
خلاف میورزیدند رفته تاخت و غارت کرده اموال فراوان بدست آوردند بمجرد حسینخان او را کس
پیغام فرستاده مجددا اظهار اخلاص و دولتخواهی والی بلخ با او خلاف پیموده شیوه و پاس حقوق
مراحم شاهی نموده عذر رفتن بدین نهج خواسته بود که چون بهادرانی که جمع آمده بودند و تردد و سودای
که معتاد طایفهٔ اوزبکیه است مبالغه نمودند جناب قایدی نموده تزلزل کرد و بنا بر ابرام آن جماعت بقصد نهضت
و طلب کومک نشده رفتیم هرگاه حادثه روی نماید که اقامت درین دیار متعذر نماید باز ملجا و مرجع ما درگاه
عرش اشتباه شاهی و مامن ممالک محروسه شاهنشاهیست خاطر حسینخان فی الجمله اطمینان یافته
حقایق اخبار مذکور را بدرگاه جهان پناه عرض نمود شرح رفتن رستم محمدخان بر سر بلخ و باز آمدن بهرات
در سال آینده مرقوم کلک گزارش خواهد شد سانحهٔ دیگر کشته شدن علیخان بیگ چراغ‌شیر و میرزا حسین بیگ
برادر او است ایلچی اشیر از ترکمانات قراباغ است که چون سعی و ده ده قبیله بانه یا از زاکی مرسوم اند از انجمن
میر عشیرت آن خانواده اند در زمان تسلط رومیه میرزا حسین بیگ اطاعت رومیان کرده با اهل عزت
در قراباغ ماند بعد از چند سال علیخان بیگ که برادر کهتر بود بدرگاه جهان پناه آمده از زمرهٔ متوطنان
گردید و پیوسته مشمول عنایت و مورد تربیت شاهانه بوده در حینی که موکب جهان آرا بتسخیر آذربایجان
در حرکت آمد میرزا حسین بیگ بملازمت رسید چون وقت تفتیش بر خدمت نمود بدستور امارت ایل خود

رفتن
تفویض یافت بین الاخوان بجهات مختلفه بتخصیص امارت و بزرگی ایل صفائی یزد در خزانه
بفساد انجامیده در وقتی که علیخان بیک برکاری تعمیر قلعه گنجه مامور گشته در آنجا بود در روزی
که محمد خان زیاد اعلی کرد آن وقت در آنجا میبود رفت و از اضطراب خود را بکرم ای محمد خان رسانید
علیخان بیک قاجار و ملازمان سلسله زیاده اعلی از این چیزی بی طاقت گشته هر چند در مقام منع
در آمده ممنوع نشده بالاخره غازیان مذکور حضور صاحب ... یک هجوم کرده شصت هشت دفعه از جا و بان
مبادا شیر را تیغ تیز تادیب کرده بحافظ علیخان بیک را نیز بشمشیر تیز قطع رشته حیاتش کردند
او بغایت صاحب رشد و خودرای و زیاده از حد مغرور و بلند پرواز بود و چون گنجه برادر
همه که دلیری میکرد مکافات بیش از عمل یافته از زمانه مهلت نیافت چون محمد خان از ... آمده
از این واقعه آگاه گشت میرزا حسین بیک در ایام روسیه الواح فساد انگیخته بود که مهد مسکن او را
بیتر مصلحت ندیده بقتلش پرداخت و چون مرد و قضیه موافق مصلحت دولت قاهره بود در
بازخواست اهتمامی نشد چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار دیگر از سوانح عبرت آگین که در
اوائل این سال بظهور آمده مغضوب گشتن الله قلی قورچی باشی قاجار است که مزاج مبارک اشرف
از او منحرف گشته در عرض آباد میبرد که یک شهر دیگر از قراملو گیر آنند دستمال ... بسیار معتبر و معتمد
شده بود و شقه های بیش از حد و قیاس شاهی بجنس ... حرکت نمود ... سخنان گستاخانه
در خدمت اشرف بسیار میگفت و ظرافتهای بلند که با بینان دولت و ارباب عزت هر چند از
شمول عاطفت زحمت آن داشته نسبت ندارد بسیار میکرد و از ملال انجمن که

شاه

شاه اگر لطف معدود راند بنده باید که حد خود داند تا باعث مریزید و حضرت اعلی این ظرافتهای بیجا او
را که چک مدام گشته طعنی که از اینده بنا شد و خرابی بیشتر میشود و چون همگنان از نه کار خبر داشتند
سبب انحراف مزاج اشرف گستاخیهای او را می پنداشتند اما آنچه در باره او بعد از گرفتار
مکرر از زبان مبارک اشرف جاری شد لفظ بدخواهی و بد باطنی بود الله قلی مزبور اگر چه مرد کار آمد
بود اما بغایت دنیا پرست و کج کردن مال و بنای ملک و عقار حریص بود چنانچه متعلقات و
ما یعرف او بیست هزار تومان رسیده بود و از بیم انکه مبادا اثر زلی با موالش راه یابد او و اولادش
از آن تمتعی نیابند بخیال تباه و از ریشه های باطل افتاده بعلما باطن شده روی نعمت بر دل شده بود و
مالی که دران دل بسته بسبب آن بر دل شده بود و بدین نعمات محصول مرحول گشته بنقاره زبان و ارباب
اخلاص قسمت یافت چون سیاست و قلع و قمع او و سلسله او در ضمائر ... آگین سوانح یافته بود و بنا
بر بیان و سیر پرسش و لا او دین معطل ساخته بالاخره ... وزیر ... گشته که
هست آیین و دینی ز هوس قبله عشق یکی باشد و بس انجمه جمع مال و اقرو بی ضیاع
و عقار که سرمایه کفران نعمت و بدخواهی گردیده بباد فنا و نیستی رفته از شیخ ... اخلاص ... بهره نیافتند
و اصلا آثار خیری از او بظهور رسیده آری ... بیرون آید کس بهره که بر کون
آتی ... در این سال عیسی خان بیک والد سید ... این معصوم بیک صفوی که برتبه والای
اشرف سرفراز است از مرتبه یوزباشیگری بجز تفویض یافت و الحق بیمار خلیق آدمی است
باوصاف حمیده آراسته و بفهم و فطرت و اخلاص حسنه پیراسته شایسته دولت و سزاوار ... است

مترفیاتی که درین سال سفر عالم بقا اختیار نموده یکی از محمد خان اوزبک والد ابو المحمد خان بن
دین محمد خان بن الرحمن خان که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان بود و بجایی نسبتی درگز
یافته در دار الملک شیراز اقامت داشت و در ظلال رافت و عاطفت شاهانه روزگار
بفراغت میگذرانید و بهروز کیتمان شاهی عراقی بخلع الیوم او شفقت شده بود و درین
سال جهان فانی را وداع کرده در دار الملک آخرت منزل گزید و دیگر از مترفیات افضل
الفقهاء والمجتهدین فی الازمنه مولانا عبدالله شوشتری است که چند سال بود از نجف اشرف
به بلاد عجم آمده در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت و همواره توجهات شاهانه بروز حیات
احوالش تعلق گرفته معزز و گرامی بود در روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه برو
طاری گشته در روز شنبه میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله میسی عاملی که مدتها بود ذی جهت مباحثه
علمی و مسایل اجتهادی فیمابین غبار رنجشی ارتفاع یافته بود بعیادت او رفتند جناب
مولانا با این هر دو بزرگوار معانقه کرده در کمال شگفتگی صحبت داشت یکشنبه بیست و ششم شهر مذکور
قریب صبح بعد از اقامت صلوة اللیل و نوافل بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید در بام خانه
از پای افتاده بود از گمهلت سخن گفتن یافته دعوت حق را اجابت نموده مرغ روح اقدسش از قفس
بدن پرواز کرد جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیزکاری و ترک مستلذات
دنیا در جمیع علما شهرت داشت از ماکول و مشروب به نسبه حق قناعت نموده اکثر ایام صایم بود و در شبها
بیدار گشته افطار میکرد و قریب سی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشته در خدمت

مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی بسر برده از خدمتش اکتساب فضایل و استفاده مسایل نموده و
گویند از مولانای مذکور اجازت نماز جمعه و جماعت و تحقیق مسایل اجتهادی یافته بود در روز فوتش
آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلایق باوج آسمان رسید اشراف و اعیان سعی نمودند جبین و بر و کتف
بزیر جنازه مغفرت اندازه اش رسانند از غلوی خلایق میسر نشد در مسجد جامع عتیق اصفهان
بآب چاه غسل داده و رعایای میر محمد باقر داماد و سایر علما و فضلا نماز کردند چند روز در مزار بقعه
الانوار امامزاده واجب التعظیم والتبجیل امامزاده اسمعیل علیه وآبائه التحیه بود از آنجا نقل بکربلای
معلی شد و ارباب استعداد تاریخهای مرغوب در سلک نظم کشیدند میر مجتبی تفرشی آه و آه
مقتدای شیعیان یافته و دیگری گفت حیف از مقتدای ایران حیف شیخ محمود نام عرب فرزند
مات المجتهد الزمن یافته بود دیگر از مترفیات محمد بیک شاملو است که از زمره مقربان بساط اعلی
و مجلسیان اشرف بود در مازندران بیمار شده حکیم سلمان شیرازی معالج او بود اما معالجه
او عمل ننمود دعا یافته حکیم سخن ترک طبیبان عمل کرده اغذیه ناسازگار میبرد رفته رفته
مرض رو بشدت نهاد تا آنکه در اول زمستان بجهان جاودان شتافت حضرت اعلی
از عواطف خسروانه متوجه تکفین و تجهیز گشته او را بمشهد مقدس فرستاده در روضه متبرکه مدفون
گشت و در پرستش و تسلیه بازماندگان نوازشات لطف آورده منصبش را بپسر صاحب شعورش
و مکنت بود املاکی که داشت وقف خیرات نموده بود چون فرزندی نداشت متروکاتش
حسب الارث شرعی بپدر او وحید رسول خان ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه

تعلق گرفت گفتار در وقایع ایام اودی ئیل ترکی مطابق اثنی و عشرین و الف هجری که سال بیست و
هفتم جلوس شاهی ظل آلهی است روز سعادت افروز این سال در روز چهارشنبه بیست و
هفتم شهر محرم الحرام ثلث عشرین والف اتفاق افتاده خورشید جهان آرا بعد از
انقضای نه ساعت و ده درجه و دوازده دقیقه روز مذکور از برج حوت بمنزل
عز و شرف یعنی حمل تحویل نموده آغاز بهار خجسته آثار شد نظم جهان تازه گشت از نسیم بهار
در و دشت شد سر بسر لاله زار ⁂ ز گل گشت گلزار عنبر سرشت ⁂ زمین و زمان شد چو
باغ بهشت ⁂ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در روز جمعه بیست و نهم که خروج الشعاع شده
بود و دو سه روز از نوروز گذشته از بلدهٔ طیبهٔ فرح آباد بسعادت و اقبال بجانب
دار السلطنهٔ اصفهان در حرکت آمده در ساعت سعد وارد خطهٔ جنت نشان شده
اکابر و اهالی بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشته دیدهٔ امیدشان از مشاهدهٔ فر طلعت همایون
روشنی افزود و اهل حرفت و ارباب صناعت و تجار بازار و قیصریه و چهار سوق را آذین بستند و جشن
نوروزی را بآیین مقرر در نقش جهان وقوع یافته چند روز کافهٔ خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیدند
و حضرت اعلی در ازاء خدمات اهل صفاهان که مستحسن طبع همایون شده بود مال یکساله از مال
رعیتی کل آن ولایت محصول کل رقبات دیوانی آنجا را علاوه سایر عطایا گشته موجب دعای
خیر کافهٔ خلق آن دیار گردید ذکر فتح قلعهٔ بن فهل از ولایات کیچ و مکران باقبال شاه جهان
از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور رسید فتح قلعهٔ بن فهل اعمال کیچ و مکران است که

کنجعلیخان حاکم دار الامان کرمان بآن امر شده بود و بموجب فرمان قضا جریان لشکر کرمان
و سرداران قبایل آن ولایت قلعهٔ مذکور را محاصره نموده در استحکام رخنه از اطراف و جوانب قلعه هجوم
کرده یورش کردند ملک شمس الدین ولد ملک میر والی آن ولایت و سایر محصوران از مصادمه
عاجز گشته دست از محافظت قلعه کوتاه کردند غازیان نصرت کیش بر قلعه استیلا یافته مسخر و مفتوح گردانیدند
و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان پیش آمده مصحوب معتمدان بدرگاه سعادت نشان
فرستادند و در دار السلطنهٔ اصفهان بنظر اشرف در آوردند گویند عموم مردم آن ولایت شافعی
مذهب اند و چون ملک شمس الدین دعوی سیادت و تشیع و دوستداری اهل بیت طاهرین میکرد و آن جم
غفیر و اند شاملوی گشته مقرر شد که بدار الامان کرمان رفته با کوچ و متعلقان در آن ولایت بفراغت
روزگار گذرانند اما چون بکرمان رسید دست از حیات ملک بن میر کوتاه کرده بدار الامان حقیقی شتافت
طبقهٔ ملوک کیچ و مکران از پادشاهان جهان خبرها نشنیده بودند و هرگز از آن ملک بیرون نیامده
دست حوادث زمان بگریبان دولت ایشان نرسیده بود و از سفاهت و حمقی تقریر میکردند که
خلاصهٔ معمورهٔ جهان کیچ و مکران است و پادشاهان رفیع الشأن را با ایشان مقدار برابری نیست و شهنشاه
شاهان شمس الدین نقش نگین او بود اما اجداد ایشان ملک دینار سجستانی که والی کل ولایت کیچ و مکران
بوده از خردی بهره داشته و از مقام تکبر و بزرگی فرود آمده از حقارت سلطنت این بیت نقش نگین
بوده ⁂ خدا را گر نبودی درد و غم ملک بسیاری ⁂ نبودی کیچ و مکران را چنین اعزاز
برخاری ⁂ اگرچه سخن شناسی داند که تفنن در شعر ملک ... بزرگی دانی است

درین سال ایلچیان و پادریان فرنگ که عبارت از درویشان و رهبانان نصاری است از جانب پادشاه
اسبانیه که بزرگترین پادشاهان فرنگستانست بپایهٔ سریر اعلی آمده در نقش جهان اصفهان بسعادت بساط
بوسی شاه سرافراز شدند و تحف و هدایا گذرانیده ادای تحیت و رسالت کرده بعنایات
خسروانه سرافرازی یافتند چون سلاطین مسیحیه و فرمانروایان ممالک عیسویه یکجهتی با حضرت اعلی
شاهی ابواب الفت و آشنائی مفتوح داشته فیمابین طریق مراسله و آمد شد مسلوکست لهذا اهل
ازین ذکر یکی یوزباشی را که مردی چرب زبان سخندان بود برسم رسالت بجانب فرنگستان
فرستاده بودند در آن ولایت از قوت طامعه و امساک طبیعت بعضی اعمال شنیعه که مرضی خاطر نبود و
از او بظهور آمده بعرض اشرف رسیده بود درینوقت که عود نموده با ایلچیان مذکور بملازمت رسید
ملحوظ مغضوب گشته هر چند خواست که بزبان در آمده عذری چند در خطاهای خود که از او
بسخن نگذاشته شحنهٔ سیاست بفرمان قهر پادشاهی سنگسار کرده سرنگون از دار عبرت آویخت و
بعقوبت در سرائی که کس مبیناد در راه عدم نمود و از اعمال قبیحه اش یکی آنکه در آن اوقات که بتکلیف بزرگ
حاکم آنجا که میر بحر بنادر فرنگست مهر اشرف را از سر کتابت پادشاه اسبانیه برداشته کتابت را گشوده
او را از مضمون مکتوب آگاه گردانیده بود و این عمل بی دیانتی در خدمت سلاطین خطای عظیم
و در میان پادشاهان گشودن گناه بزرگ دیگر آنکه رسم فرنگست که ایلچیان طبقات سلاطین
عصر در ولایت روند ملبس بلباسی که عرف و عادت مألوفهٔ خود ایشان بوده در کل مراد بطور
خود سلوک نمایند و در هیچ عصر و زمان پادشاهان جهان بتغییر عرف و عادات مستمره تکلیف نکرده اند

در رسم و قاعده نموده در وقتی که او در فرنگ در پای تخت پادشاه اسبانیه بوده زوجهٔ پادشاه متوفیه شده
و معارف سیاه بعرف و عادت خود سیاه پوش متکلف ساختند جواب داده که بجهت دولت مبارک
پادشاه و ولی نعمت من سلامت مزاج لایق که لباس سوگواری پوشم و این عذری بود لایق
و سخن دیگر آنکه مکتوبی که حضرت همایون اعلی بریم پاپا که خلیفهٔ ملت مسیح و جانشین اوصیای
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام است نوشته مصحوب او ارسال یافته بود مکتوب مذکور را بشخص تاجری
داده مبلغی از او گرفته بود که آن تاجر خود را در فرنگ نام نهاده مکتوب را بدار الخلافهٔ فرنگستان
رساند و از آن متمتع یابد و اینقدر هم از مرئی نبود بایستی که اگر فی الواقع رفتن او بولایت
تعذری داشتی و وصول آن به آن سرزمین صورت نبستی مکتوب را باز آورده حقیقت عرض کردی
او تعظیم نامه و مکتوب حضرت ظل اللهی و بیغیرت منظور نداشت و فی الحقیقه در معرض بیع در آورده
بتاجر مجهولی داده باینقدر راه سهل انگاشت اما اعظم خطاها که موجب سیاست بود جمعیت که با ملازمان
که همراه برده بود چندان بدسلوکی نموده و در آزار ایشان بکوشید که چند نفر بدین ترسای انجا
شده از استخلاص جبرا و ملت نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام مقتضای
سیاست او گردیده بجزا رسیده

سوانح و وقایع این سال فرحت قاشیان صدارت از ایلچیگری روم
و آمدن مصطفی پاشا متهور پیکچی با اتفاق او شرح واقعه اگرچه وقایع سنهٔ ذیل مطابق الف
و عشرین تحریر پیوست که حسب الاستدعای وزیر اعظم نصوح پاشا صدر اعظم ... تاکید ام

مصالحه بروم فرستاده شد و او وردیار بیک بدرجه شهادت رسیده بعد از ملاقات و شرایط اعزاز و اکرام
و تقدیم تواضعات رسمی که از طرفین بوقوع پیوست باتفاق روانه جانب قسطنطنیه شدند و بهمان محمد بیک سابقا مکرمت
نمود چون ایلچی بسرحد سلطنت مصیر عظمی عالی رسیدند بخصوص با عزت تمام بشهر در آمده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم
رسیده حقیقت حالات و شمه از صدق حسن نیت و عظمت شان نواب همایون ما عرض کرده روز دیگر پاشایان و امرا و اعیان
رومیه بعموم جهت ایلچی استقبال کرده در کمال توقیر و احترام بشهر در آورده و نقود و فوری منوعی که رسم و عادت آن دولت است
وزیر اعظم مذکور او را بحضور پادشاه برده ادای عبارت رسالت منوعی و تحف و هدایا که در اینده ارسال خواندگار
زیاده از ایلچیان توقیر و احترام یافت و چندگاه که در استنبول بود روزی پادشاه و مفتی و قضات و علما و مشایخ
بدین آمده در باب قرار مصالحه کنکاش صلح نمودند و بعضی باتفاق سپاهیان ... نگردند بعد از قیل و قال
بسیار مصالحه بر نهج قانون زمان حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار یافت و الحیلو چاووش را سرکرده تعیین کرده مکتوب
محبت اسلوب و تحف و هدایای لایقه باتفاق صفی خان روانه نمودند و ایشان در دار السلطنه اصفهان بپایه سریر اعلی
سعادت بساط بوسی رسیدند و تحف و هدایا که مصحوب ایلچی مذکور شده بود بنظر انور در آورده منظور نظر عنایات
خسروانه گردید و چون از جانب حضرت اعلی تعیین سنور سرحد او را بایشان تعهد به محمد پاشا بیگلربیگی بغداد و ایالت
شده بود که باتفاق معتمدان این طرف بسنور زمان مذکور تقطیع رسانند حضرت اعلی نیز تقطیع سنور طرف
آذربایجان را منوط بصلاح و کاردانی امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد کرده انید طرفین بعد از آن ...
میراخور باشی جغتای فرموده چون در زمان صلح پادشاه رضوان مکان تا این مدتی مدید و عهدی بعید گذشته بود
نام از انقلاب روزگار اختلاف بسیار در آن مرز راه یافته بود از جمله که جغتای قپان و قلاع ... در اهل آن سرحد

بوده تا غایت در تصرف رومیه مانده بود و بعضی قلاع و محال طرف عربستان و بغداد و داخل سنور زهاب
بوده و اکنون در تصرف نواب همایون درآمده و تحویل و تسلیم نمودن آن از طرفین بسیار دشوار بود ...
آنچه در تصرف نواب همایون و طرف پاشا بود کاکان ... از جانبین ... و ... دکان بکارشناسان رجوع نمودند آن
طریق را مرعی داشته سنور سرحد این قاعده قرار دهند که ... چون ... شده امور جزئیه را موقوف
کلیات نموده امیرگونه خان حسب الفرمان همایون با ... مصلحت ... محمد پاشا نیز بآنجا آمده تا دو ماه
مدین گفتگو صرف نموده ... سنور و سرحد تعیین یافت و سنور ... نوشته شد ... محمد پاشا
و بعضی بیگلربیگیان سرحد و اعیان رومیه با امیرگونه خان دادند و صورت آن بمهر امیرگونه خان و امرا این طرف محمد پاشا
سپرده از یکدیگر جدا شدند اما محمود پاشا چون در طرف عربستان و بغداد اختلاف بیشتر بود و تشخیص آن موا
و از طرفین موقوف ماند تشخیص نیافت بالاخره باد ... حصار ... و اکراد قضیه صلح بر هم خورده
و در آن هنگام صورتی یافت و دیگر ایرادات نیز ... بحیاء تحجل الکلام آمده و بموضع خود گفته شود **ذکر قضیه**
رستم محمدخان ابن ولی محمدخان از ترکستان بخجند و هزیمت یافتن ... در اوایل این سال امام قلیخان
پادشاه اوزبک از بخارا ببلخ آمده و لشکر فراوانی که در نسبت ... مستولی شده و ... جوانی ... سید ... نموده ...
نمود و برادرش نذر محمد سلطان را از بلخ بخارا طلب داشت و او بعذر آنکه رستم محمد سلطان ...
در کمین بلخ نشسته و شهر ... از رفتن تقاعد ورزیده جواب داد امام قلیخان ... او مبالغ
بسرحد افراط رسانید تا آنکه نذر محمد سلطان بتکلیف برادر جمعی کثیر از لشکر بلخ ... روانه سمرقند گردانید
خود نیز از آب عبور کرده رستم محمد سلطان ... خبر رفتن نذر محمد سلطان و لشکر بلخ استماع نموده

با موزی سه هزار کس بر سر او جمع بوده [illegible] حکم [illegible] قوت [illegible] و استحکام [illegible]
نیافته چون ادبار گشته [illegible] گذشت و زبان [illegible]
[illegible] از لشکر [illegible] لازم بود [illegible] مملکت [illegible] آمده [illegible]
[illegible] محمد خان سلطان [illegible] ابو طالب [illegible] از خوف
بیم [illegible] زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قرار گرفته [illegible]
در [illegible] از این [illegible] لشکر بوده [illegible]
رستم محمد خان [illegible]
[illegible] در مقام [illegible]
[illegible] مخالفت کرده [illegible]
[illegible] رستم محمد [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
هرات [illegible]

از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان و بدحال بازگشته و در روز پنجشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی
ملازم حسینخان از هرات بدار السلطنه اصفهان آمده اخبار [illegible] عرض کرد و چون [illegible]
[illegible] اهمال [illegible] شاهزاده [illegible] تعلق گرفته بود و در این یورش [illegible]
ساخت [illegible] مقدر [illegible] بود [illegible] تعلق [illegible] بخت و دولت
[illegible] استقبال [illegible] بخت و دولت [illegible]
[illegible] رفیع یافت [illegible] ایلچیان [illegible]
قدیم الایام ارادت و اخلاص تمام بین دودمان ولایت نشان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] بحسب تقدیر [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] لشکر جغتای که حسب الفرمان فرمانروای هندوستان
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible]
[illegible] ممالک هندوستان زیاده [illegible]
[illegible] روابط الفت و برادری واقع [illegible]

مسلوک است تحف نامهٔ محبت طراز بانحضرت قطبی فرموده سلک سلاطین دکن فرمودند و انحضرت نیز خاقانی خواهر
کشت ترک محبت ایشان نمود بنابران درین سال حضرت اعلی حسین بیگ قپچاقی تبریزی را برسالت قطبشاه و درویش بیگ
بایلچیگری نظامشاه و ملک عنبر و شاهعلی بیگ زنگنه را بسفارت عادلشاه تعیین فرموده مکاتب
عنایت اسلوب سعادت اقرار در قلم آورده جهت هر یک خلع فاخرهٔ لایقه و اسپان تازی نژاد و
تنسوقات را ایقاد ارسال داشتند و چون محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت ایزدی پیوسته بود و سلطان محمد برادرزادهٔ
و داماد او بر سریر قطبشاهی تمکن یافته لوازم پرسش و مبارکباد دیهای آورده ایلچیان مذکور در صفهان
مرخص گشته باتفاق میرخلیل و فرستادگان سلاطین مذکور روانه شدند درویش بیگ در شیراز سفر
عقبی اختیار کرده محمدی بیگ پسرش در عوض پدر بدین خدمت مامور گشت او و حسین بیگ هر دو
معتمد شاه اعتقاد اما شاهعلی بیگ چند روزی جهت اختیار ساعت در رفتن تاخیر نموده بود موسم
سفر دریا درین سال گذشته نتوانست رفت بنابران میرخلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادلشاه از
شیراز باز گشته بپایهٔ سریر اعلی آمد شرح او در محل خود مرقوم کلک بیان خواهد گشت دیگر از
سوانح آنکه درین سال پیمانهٔ عمر عفت قباب بیگم صبیهٔ محمد حکیم میرزا ابن محمد همایون پادشاه ابن
ظهیرالدین محمد بابر پادشاه زادهٔ عالی تبار سلطان الغی میرزا الحق ولد شاه جنت مکان [illegible]
واز دوحهٔ [illegible] انتقال نمود شرح واقعه آنکه عفت قباب مشار الیها در حبالهٔ نکاح شاهرخ میرزا زادهٔ
شاه سلیمان والی بدخشان ابن سلطان اویس میرزای مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن
سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور گورکان بوده شاهرخ میرزا در

دیار هندوستان شده مخدرهٔ مذکوره نعش شوهر را برداشته بقصد آنکه در مدینهٔ مشرفه دفن نماید سفر
حجاز نموده بود از بیم غدر و آسیب اعراب بادیه تا مقصد نتوانست رسید [illegible] نعش را بکارپردازان [illegible]
داده روانه کرده خود بر حسب تقدیر آسمانی بجو آمده از آنجا غریب الدیار الامان و الامان گویان بخرده
بشیراز آمده الله ویردیخان اعزاز و احترام نموده با عنوان فرستاده زیاده از یکسال در آن صفهان
بود درین سال کوکب همایون فال بدارالسلطنهٔ اصفهان رسیده عفت قباب مشار الیها
بملاقات جلالت نشان سرادق اقبال فایز گردید حضرت اعلی او را با شاهزادهٔ مذکوره عزیز کرامی
خود نسبت فرمودند اما بیانهٔ او و شاهزاده صورت الفت روی نموده و با یکدیگر در کمال الفت و یگانگی
بسر میبردند سانحهٔ دیگر فرستادن سید ناصر ولد سید مبارک خانست بجانب عربستان
و احمد خان ولد حسین خان [illegible] بجانب ولایت مذکور روش کردستان شرح واقعه آنکه
سید ناصر را در اوان کودکی پدرش بپایهٔ سریر اعلی فرستاده در رکاب اقدس همایون نشو و نما
یافته بشرف تربیت و نوازش خاص اختصاص داشت سید مبارک مکرر التماس نموده بود که او را
رخصت دهند که بعربستان آمده با پدر پیر بعهد ملاقات تازه نموده چندگاه با او باشد و دیگر از
فرزندان او در عوض او بدرگاه والا فرستد و این مسئول تا غایت درجهٔ قبول نیافته در عقدهٔ توقف
مانده بود درین سال خبر رسید که پسران بزرگ سید مبارک سید بدر و سید برکات فوت شده
و یکی پسر دیگر دارد بسیار کودک و خورد سال اند بنابران رای جهان آرا اقتضای آن کرد که چون
سید مبارک بسیار کبیرالسن و پیر شده بنابر صلاح دولت قاهره سید ناصر را بدانجا فرستند

که بهر گاه او را دوا قوه تمکن زیر پیش آید ولی قضای ربانی در انجا حاضر باشد که قصور در ملک
مرزبان او واقع نشود لهذا او را مرخص فرمودند خان احمد اردلان نیز از اوان طفولیت در ملازمت
اشرف نشو و نما یافته مکمل است والا نیز بسیار معروف اکثر زمان خاطر اشرف بود که ایالت والد
بر مسند حکومت الکای موروث اردلان متمکن یابد او را نیز نزد پدر فرستاده اعلام کردند که چون
او بسیار پیر و ناتوان گشته بمهم معادی در میان قبایل و عشایر نماند و دیرت را فرستادیم که
من بعد در خدمت پدر بوده باشد و هرده و در جنگی که رایات نصرت آیات جهت تادیب گرجیان
بصوب گرجستان در حرکت آمد کنجه قراباغ رسیده بود در کنجه از خدمت اشرف جدا شده
روی بمقصد آوردند باقی احوال ایشان در وقایع سال آینده از مسامع تحت تا مولت

ذکر نهضت همایون نوبت دیگر بصوب گرجستان فی تادیب گرجیان بی ایمان و قضایایی که در آن سفر روی نمود

قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گردید که طهمورث خان ولد داود خان بن الکسندر خان والی الکای
کاخت و لوارصاب خان بن کرکین خان ابن سایمان خان والی ولایت کارتیل که گرجیان او را بدو نسبت
کرده و تربیت یافته حضرت اعلی بوده اند در سنه ایت ئیل که مراد پاشا سردار روم بتبریز آمده بود در ملازمت
اشرف بوده و در حین انصراف از خدمت اشرف التماس نمودند که رایات حضرت اعلی توجه بکرجستان
وسعت ساز بدان ولایت نشان باشند چون اوصاف حمیده اخلاقیت بسیار استماع شده
بیرون لشکر را آنجا بایست ایشان را مجبور سازند که جزیه و ساوی خود را برکت همایون رسانیده
در مقام بیرون لشکر را انقیاد در برکت معتدی گشته و قرار داد ایشان آن بود که هر گاه اوی جمیع

آن را اقتضا حضور ایشان نماید در زیر سریع السیر رسانده طلب نمایند بمحافظت بزم و جزم بوده
بمعاش مبادا و شمال بمعرکه برکت اقبال رسانند با بیان در گرجستان گذشته که رایات جلال متوجه
آن قرب بود حسب المعهود حکم معلی بطلب ایشان اصدار یافت امیر علی نام جلودار را که متحمل
آن بشارت بود دوتی نگاه داشته بیت و لعل میکنند و شنیدند که هر که آمدن خود را بآمدن دیگری
موقوف داشته چندان تعلل کردند که هوای مازندران روی بگرمی آورده فصل بهار روم نشگات
آنجا گذشت و حضرت اعلی از آن ولایت بیرون آمدند و جلو داده کوردان بمنی مطلب باز
گردانیده سعادت ادراک ملازمت نیافتند و همانا یافت چند نفر از گرجیان حضور صادق را
نامی بخود سر باکید که وصلت نموده عهد و پیمان بمیان آورده اند که من بعد بر خلاف پدران ها
هم متفق بوده تا ممکن باشد از جا و مقام خود حرکت نکنند و گرجیان پیشت قزلباشی نزنهند و فی
الحقیقه آن خباثت در تخریب دولت ایشان کشیده اسباب بیدولتی سرانجام داده بودند بالجمله
این معنی بغایت بر مزاج اقدس گران آمده آیینه خاطر از زنگ غبار الکلی دید که مطلق الصیقل
کلمات ایلی اند و د اخلاص و معاذیر ایشان پذیرفته نبوده رای عالم آرای جهان بر آن قرار گرفت که چون سلاطین
الوی های مذکور از کب جهل و غرور رانند و بهوس زیبلی روزگار گشته اند و بموجب حادثه در تربیت
عقل گوش نصیحت نیوش ایشان از بیخ تادیب برنتافته بتجربه روزگار مهذب نگشته اند
بعزم تادیب و گوشمالی ایشان متوجه قراباغ گشته اگر ولاه گرجیان بقدم اعتذار پیش آمده
استقبال موکب اقبال نمایند و غبار آیینه ضمیر اشرف را بصیقل کلمات ... دفع ننمایند مرفوع

جلاداده بشیوه ارباب اخلاص عمل نمایند با ایشان بمقتضای کرم و مروت جبلی عمل شود و از ا
بدلال امانی این خایف قریب دشت وحشت برده بسعادت خدمت شرف شوند انشاء
از خواب غفلت بیدار ساخته گرم شمالی سبزوار دو سه چند روز که هوای دار الملک صفاهان روی
در گرمی داشت در ییلاقات قزوین در پیش کند هنوز چون هوا روی باعتدال آورد
بمقر دولت و مستقر خلافت بازگشته از آنجا بتاریخ روز پنجشنبه دوم ماه رمضان المبارک
بنیت غزو جهاد گرجستان در حرکت آمدند و ایلچی جاوش ایلچی روم که در درگاه معلی بود چون
هنوز سنور در حد تشخیص نیافته معتمدان جانبین که بدان امر مامور گشته بودند مقرر
فرمودند که بفراغ بال در اصفهان آسایش نماید که چون امر مصالحه فیصل یابد و سنور تعیین یابد رخصت
معتبر و مرخص شود و او را بر وجه لایق روانه کردند و بمنزل طی مسافت نموده در موضع
قریب از افواج قاهره بموکب مسعود ملحق میشدند و بسعادت و اقبال بدار الارشاد اردبیل
رسیده چند روز در آن بقاع بطواف مرقد حضرت سلطان الاولیاء قطب الاصفیاء و مشایخ
عظام عرش مقام صفیه قدس الله اسرارهم قیام نمودند و چون مصالحه رومیان پیشتر زمان
شاه جنت مکان و سلطان سلیمان تمهید یافته و در آن زمان از گرجستانات سبعه تفلیس و کارتیل
و کاخت که انه اطراف ممالک قزلباش پیوسته بدین طرف و مانیل که باشی آچیق و دادیان
و گوریل و آن اطراف بود بروم تعلق گرفته بود بنابر ثبات عهد و التقای پیمان که مبادا ارباب
غرض و مفسدان حمل عزیمت لشکر گرجستان را بعنوان دیگر کرده نقض صلح یافته سازند

و در نتیجه

و در نتیجه فتنه که کشیده بر سر هنگامه مخالفت سلطان زمان گردند از ملازمان رکاب اقدس
طالش را از اردبیل بسم رسالت نزد نصوح پاشا بروم فرستادند که حقیقت سنور گرجستان را بنابر
تادیب تاجیان اینطرف اتفاق افتاده بود اعلام نمود و بعد از دار الارشاد اردبیل روانه
گشته سنگلاخ کشان نخجوان بقراباغ رسیدند چون دیده بصیرت ایشان خصوص
ظهور شبه لت در پرده غفلت و وحشت پوشیده بود از طریق مستقیم منحرف گشته راه
گرفتند و چون از مخالفان از این خبر شد بجهات بیشه و جنگل متفرق گشته بسعادت بسلامت فتح
گشته حضرت اعلی شاهی بیربوداق خان حاکم تبریز را با بعضی از امرای قزلباش و یاسلاحی و
محمد شمس الدین کرد از امرای قراباغ بوده بتعاقب قرب چهار از سوار و مفاتیح گرجیان
و بر آن سرزمین آنکه گشته بود از جانب تفلیس که طرف شرقی الکا کاخت ضعیف مهارگاه
شیروان با امرای آنجا که طرف غربیست امر فرمودند که با کمال آمده الموهرث را
را در میان گیرند و موکب معلی با عساکر ظفر انتساب در روز پی از آب کر عبور نموده بولایت کاخت
در آمده در کنار رودخانه قنبری ترحل اجلال فرمودند چون از ورود موکب مسعود خبر یافت
انگی از بیهوشی بهوش آمده سراسیمه گردید و چند نادر از پیاده و سوار جمع آورده در
میان بیشه و جنگل محل معتبر صعود آورد و در میان درختان آشیان گرفت که چند روز
خود را از چنگال شهباز بلندپرواز قاف اقبال حضرت تاید آن نادر طالع بدبخت
شاهانه نشو و نما یافته بود آنحضرت باطلاع مراقبه نمودند که ترتیب کرده خود را یکباره

از نظر اعتبار انداختند و آقای ترکچی را که در درگاه معلی با ظهیرث مربوط بود نزد او فرستادند که
که بنصایح دلپسند پند نصیحت ملایم گوش او بر آورده و با دراک سعادت بساط بوسی ترغیب نماید که
بدون آن مهم او اصلاح پذیر نیست ما و عجز و بیچارگی خود اظهار نموده عرض کرد که خوف و دهشت از
مستولی شده از بیم قهر و غضب شاهانه حوصلهٔ آن ندارم که در خیر و قت علیا حضرت [illegible]
پیر طلعلی که ذمت با چند نفر از نادران معتبر کشیک در رهبانان کرجی به پایهٔ سریر اعلی فرستاد که شیخ
تقصیر که او باشند و استدعا نمود که در این مرتبه از جرایم او گذشته سعادت فرمایند و قت دیگر
که عفو و اغماض پادشاهی بظهور آمده او را فی الجمله اطمینان آن حاصل شود بعتبه بوسی سرافراز گشته
مرهون توجهات مخروادشند و آنحضرت حسب الاستدعای مخدرهٔ مذکور رود در مقام عفو
و عفو تقصیرات او در آمدند و درین اثنا مکتوب نانجاری که از کمال جهل و نادانی بیکرات
میرزا احمدزاده لوارصاب خان والی کارتیل که همواره ملازم رکاب اشرف و از زمرهٔ مقربان
بساط اقدس بود بخط کرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن که هنگر و مناسب آن وقت
نبود دران مکتوب مندرج بود واوز وفور اخلاص و بیم نفاق ارباب شقاق اخفای
آن متعذر است نمود مکتوب مذکور را بنظر اشرف در آورد و از مضمون آن مراسله
نایرهٔ غضب شاهی شعله افروز گشته بنوعی زبانه کشید که بفرط اعتنا بل شفاعت الطف [illegible]
والده ظهیرث با پسران او جمعی چند که همراه بودند باستعدادان روانهٔ عراق کردند
و از نادران ابردم کاردیه سپرده بسراو کوچ کردند ظهیرث این خبر شنیده در محل آقا [illegible]

تاب توقف نیاورده با کوچ و متعلقان و قلیلی از نادران و علطای قوم که با وی [illegible] بودند
از راه غیر معهود بجانب کارتیل گریخت و در اماکن لوارصاب خان ملحق گشته او نیز [illegible] عظیم که از بیم
آسیب سپاه بر و مستولی شده بود توقف در ولایت خود نتوانست نمود هر دو باتفاق یکدیگر شکسته
و پریشان حال بجانب باشی آچوق گریخته بر کین خان والی آخالتسیخ (?) که از تبعهٔ روم است پناه بردند
تتمهٔ احوال ایشان و وقایعی که در گرجستان روی داد در وقایع سال [illegible] عنبر رقم خواهد گشت
ان شاء الله وحده العزیز مرقیات در ایام ابهار خجسته آثار این سال که موکب جاه و جلال در ییلاقات
پرچشش و فرین نزول اجلال داشت نونهال گلشن سلطنت و اقبال امنی شهزادهٔ عفو آثار اسمعیل
میرزا که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در دار السلطنهٔ اصفهان مریض گشته در روز
جمعه بیست و نهم شهر جمادی الثانی بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش مطهرش را در آستانهٔ امامزادهٔ
واجب التعظیم امامزاده اسمعیل که در محلهٔ کلباد اصفهان واقعست چند روزی بامانت گذاشته در هنگام
اعتدال هوا نقل بمشهد مقدس معلی کرده در آستانه عرش نشان رضویه علیه و آبائه التحیه مدفون ساختند
امید که بقای عمر و دولت والد بزرگوارش طویل باد و دست حادثه باذیال دولت ابد پیوندش
نرساد بمحمد و آله الامجاد و هم درین سال الله وردیخان از فارس باصفهان آمده در روزی که موکب
همایون اعلی از مازندران معاودت نمودن بجانب اصفهان آمده داخل شهر میشدند بر سبیل استقبال
موکب معلی آمده بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشت اندک ضعفی از بشرهٔ او ظاهر بود [illegible]
اعلی بنور ولایت و کرامت و ارشاد که از آبا و اجداد بمرشدین میراث واقع شده آن رقت

از بستره او دریافت همگنان را از روز خبر دادند و بالجمله بعد از چند روز که در ملازمت اشرف برد
مریض گشته در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الثانی که روز چهارم بحاری بود دعوت حق را اجابت
نموده بجوار رحمت ایزدی پیوست چون عمر در رضاجوئی ولی نعمت سپری کرده بود حضرت اعلی
شاهی از شمول عاطفت و حق گذاری بنفس نفیس با تمامی امرا و اعیان متحمل تشییع جنازه
او فرموده بتقدیم احترام و اتمام تکفین و تجهیز بر وجه لایق کرده نعش او را بمشهد مقدس فرستاده
که در گنبدی که در جوار روضهٔ مقدس بنا بوده با تمام آن موفق گشته بود مدفون ساختند از نوادر
اتفاقات در این چند روز ملازمی که در کار آن عمارت بود آمده خان از تحقیق عمارت و
زیب و زینت آن پیمود آن ترک ساده لوح گفت که آن گنبد عالی والا ایوانی که جهت مدفن
ترتیب یافته در کمال تکلف و زیبائی با تمام نرسیده منتظر ورود مقدم عالیست حضار مجلس
او را بجادهٔ بیهوده گفتن طعن کردند خان فرمودند که از عالم غیب بر زبان او جاری گشته ما را
هنگام ارتحال و حیات در معرض زوالست و معنی این   با فالی که بازیکی برخاست
چنانچه خبر نمیکذشت آن فال شد راست   بظهور آمد و رعایا زور حنقا بجهت امام قلیخان
که حاکم لار و امیر دیوان بود دیگای پدر با ایالت و دارائی دار الملک فارس منصوب گشته علاوه
الکای سابق او گردید و در روز دیگر تبرکا و تشریف قدوم از ایالت داشته در دلجوئی بازماندگان
انواع مراحم و الطاف حرفات بظهور آورده تتمهٔ ما لیه از امرا و خوانین این سلسلهٔ علیه بازبود
شرکت و اقتران و جاه و حشمت و تجملات بزرگانه و داد و دهش مستقر و ممتاز بود در ایام حیات

مستعار

ستعار بترتیب عمارت عالیه و بناهای خیر موفق گشته بغایت صاحب حلم و حیا و پاکیزه روزگار
بود دیگر از متوفیات شاهزاده زینب بیگم صبیهٔ صاحب پرورش که از زمرهٔ مقربان درگاه و بقدم خدمت
قرب بعزت و اعتقاد اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار شده ببارفروش آورده بعد از
روز نکهداشت جلال توجه اصفهان شده وی از اشتداد مرض شدت آمده در فرح آباد توقف کرده
روز بروز ضعف قوت گرفته در اوایل این سال بجوار رحمت ایزد متعال پیوست صاحب ثروت و مکنت بود
متروکاتش ابرنه تعلق گرفت مشهور است که در گیلان یکی از درویشان خفیف العقل تردد و در خانهٔ او
گفته بوده که آن درویش مجذوب را از خود و تقیس گرش آزرده کرده آن دلشکسته از وی در
او را بخدا حواله کرده بوده در همان دو روز پهلو بر بستر ناتوانی نهاده   تا دل مرد خدا نامد بدرد
هیچ قومی را خدا رسوا نکرد   واقعه ناگزیری مرحب از دیار دهقان و گیلانیان نسبت بتاریخ در روز

گفتار در وقوع بهار بیست و یکم موافق هزار و بیست و... ابتدای ... الف که سال ... هشتم ... جلوس ... است

چون فصل شتا بنهایت انجامیده کوکبهٔ بهار خجسته آثار و منقلای سپاه خرد و ثوابت و سیار نمایان گردیده چهره
افسرده را انتظام یافت و رایت فیروز نوروز در عرصهٔ گیتی افراخته شده سایهٔ تربیت بر بروفتگان
زعفران بساتین چمن افراشت یعنی آفتاب عالمتاب در روز جمعه دهم شهر صفر سنه ثلث و عشرین و الف
از خوابگاه حوت بیرون خرامیده بایوان بلندارکان حمل که خانه شرف و اقبالست برآمد و جهان از
مقدم نوروز همچون عارض خوبان نورافروز گردیده طراوت بهار از امطار رحمت افزای گلشن
روزافزون گشت   دگر باره بهار عالم افروز   جهان را تازه کرد بی فیروز   شد از مقدم نوروز

جهان عشرت کده عالم گلستان همواز بوی گل جهان عنبرتر و دماغ قدسیان کرده معطر و اردوی کیهان پوی
در روز پنجشنبه شب نوزدهم از آب رود خانه قانق که ثالث دجله و جیحون است عبور نموده در مکانی از الکای
قنق کملک شهزادهٔ گرجستان بود نزول نمودند روز دیگر در آن سرزمین نزهت بخش بلوازم جشن نوروزی پرداخته
پرتو خورشید جهان طهورث بیدولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه ظفر پناه روی ادبار بجانب فرار
آورده بپاشی آنچوق که رئیت الطاف بیکران شهریار جهان ایالت و دارائی گرجستان را بعیسی خان
میرزا ابن الکسندرخان عم زادهٔ طهورث خان که از اوان کودکی در آستان خلافت اشرف آورده بودند و در
ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بشرف اسلام مشرف شده بود تفویض فرموده و الیه بیک
سر معظم از امرای گرجی بود بوکالت او معین گشت برسم آیین گرجیان او را بمسند فرمانروائی آن
ملک نشانیده نثار کردند امرا و اعیان قزلباش نیز باشارهٔ همایون با گرجیان موافقت نموده
نقود ابیض و احمر با طبقهای زرین و طبقهای سیمین نثار و ایثار نمودند و عطاهای گرجیه و الوان جمیعی که
مرافقت طهورث خان اختیار نموده بودند بر سپاه ضبط نموده اموالشان را در تصرف خود آوردند
و سطوت قاهرهٔ خسروانه بنوعی حرمت گرجستان و صیانت اموال گرجیان نمود که هیچ صاحب
کلاهی قدرت برگ کاهی از خرمن رعایا بر نداشت چند از جهلا و بیدولتان که در وقت عبور
گرجیان که خالی از صاحبان بود رسیده دست بسوی اشیای ایشان دراز کرده بودند شکم پاره
کرده در اردو گردانیدند و آن گونه سیاست موجب عبرت دیگران گشته رعایا و عجزهٔ گرجیان که از بیم
هراس لشکر قیامت اثر پراکنده گشته در گوشه و هر بیشه خزیده بودند از آوازهٔ عدالت شاهی

بیورت و مقام خود در آمده مستمال عنایات پادشاهی شدند و از ولایت قنق کوچ کرده به قصبهٔ گرم
که نشیمن و حکومتگاه سلاطین گرجستان است نزول اجلال فرمودند و آن قصبه بمکانیست خرم و نمونهٔ از گلستان ارم
که در و بیا مسکن نصارای گشته مصداق حدیث الدنیا سجن المؤمنین و جنة الکافر در آن سرزمین بمحل ظهور
دارد و در آن قصبه کلیسائیست که در غایت لطافت و صفا و نهایت زیب و بها معلوم نیست که از عهد ظهور
اسلام تا غایت بانگ مسلمانی بگوش ساکنان آن مقام رسیده باشد و ساکنان آن سرزمین بجز رهبانان ضلالت
آیین در آن کلیسا دیده باشند اکثر مردم آنجا که اغلب نصارای و قلیلی یهودی نیز هستند از شعار اسلام
و کیش مسلمانی خبر نامی نشنیده بودند پادشاه دین پناه بجهت اعلام کلمة الله بکلیسای مذکور تشریف برده
موذنان خوش الحان در کتب سعادت قرین بر فراز آن معبد طغیه ضلالت آیین بر آمده کلمهٔ نبی محمدی
صلی الله علیه و آله و سلم بلند آوازه کردانیدند و همچنین بهر دیر و کلیسائی که رسیدند اقامت اذان فرمودند
غلغلهٔ فرح افزای کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بسامع مشرکان رسانیدند و از آنجا کوچ و تخته
کلیسای الاوردی که معظم معابد کفار نصارای گرجستان و فی الواقع عمارت عالی و گنبد متعالیست محل
اردوی گردون شکوه گردید و موکب پادشاهی جلال رسید که در اقصی طرف شمالی آن طرف قلعه‌ایست از الکای
نام کروی از گرجیان در آن قلعه تحصن نموده تا غایت عیسی خان تسلط نکرده اند و بعضی از احمال و اثقال طهورث
نیز در آن قلعه فرستاده بودند چون از بیم دلیران جنگی و جلال از مصادمهٔ عساکر جاننده راه فرار پیموده قلعه
متصرف در آمده آنچه یافت شد بضبط در آمد از جمله غنایم قلعه تاجی بود مکلل و مرصع بدرر و جواهر که
شیخ و مقتدای نصارای که رتبهٔ منصب الاوردی یافته باشد یعنی تولیت کلیسای الاوردی از اوام

بر جیب بحر آن قلعه

بزرگ را ببیند و بزرگ ملت مسیحی فرق خود را بدان افراز آراسته و معبدها که بکیش خود بامامت قوم [illegible]
بنماید و تقاسی بدان تمین و بزرگ مسیح بند و حریفان جوم شناس حایلقه زمان شاهی عراقی قیمت کردند
رای ملک آرا بدان متعلق گشت که کلیساها را قلع نموده حصاری حیتان برو و آن گشته و جمعی از تفنگچیان
جبنوقا بره و دران حصار مسکن گرفته همواره نگهبانی میمودند باشند اطراف و جوانب آن از امرا و
اعیان و طبقات لشکر قسمت فرمودند با انکه سنگ و آهک مصالح آن هنگام در آن حوالی نایاب بود
از راه دور آورده در عرض مدت [illegible] قلعه مذکور را اتمام یافت الله اسمعیل بیک تفنگچی باشی با دولت نفر
تفنگچی آور باجای محاصره آن معین گشته و حریف طهمورث و لوارصاب خان الکا باشی احرق را
از محکمی جا و جبال صعب المسالک و این که والی آنجا تابع روم است ساعی و طی القصور نموده باستظهار آن
پناه بابا جا برده اند غیرت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضای آن مینمود که انتقام ایشان بهر طرف لازم
آید توجه نموده تا ایشان را بدست بیاورند دست از طلب ندارند لهذا اعیان عزیمت [illegible] کار
کسرا و باشی آن قرمت معطوف داشتند و از آنجا که ارتیل است در دره تنگ در کمال صعوبت که
نشیمن اقامت کاذبین در فراز شیب بازان فرو ترین است و مرکز حکام کرجستان را از ضیق طرق و
صعوبت راه عبور از آنجا با خیل و سپاه میسر نشده تخمین دران فصل که بسیار روز چشم [illegible] با قطره
فشانی بازمی ایستاده و از انبوهی درختان نور آفتاب سالها بدان زمین نتافتی و از کثرت گل و لای
افیال قوی هیکل در بیراه نده مجال عبور نیافتی هرچند عبور اردوی گردون شکوه میسر نمیبود
انجم گروه از ان راه در نظر فصاحت دشوار بلکه محال مینمود لهذا اولیای دولت آرای اشرف عبور

نمودن

نمودن از ان راه که مقتضی چنین مصلحت دولت و تدابیر کلیه سلطنت ابد مدت گشت طبقات خدم و فوج
و جیش کوچ کرده و در عرض بیست روز از ان ورطه سنگلاخ گذشته و نشیب و فراز آن راه را بعمل حشم و
الغ بتیشه ها را جهار کال ظفرشعار و مردم اردو و بازار دیگر بالاک فرو رفته بودند و چهارم اردوی کیهان پوی بکنار
رودخانه که منبع آب قاتی [illegible] رسید [illegible] خطه [illegible] رحم اقتصد و از ان سرزمین [illegible]
ته و خرم از بسیاری شقایق و ریاحین و [illegible] گلهای جمیل الالوان رشک فردوس برین مردم [illegible] و بهار
اذر ولایت کاخت به کیخیه دوستی طهمورث خان که بعضی دلیل گشته او را از راه غیر متعارف برده
بود و بعضی دیگر از قبل او آگاه بود شده بعساکر منصوره که پیش از راه او را آگاه برده بودند مخفی داشته
آگاه نساخته اند و بعضی از آن طایفه نیز سرتحتی کرده به عیسی خان بازگشتند و [illegible]
فرمانبرداری و اطاعت لشکر اسلام چیده [illegible] شاهی گشته بعساکر منصوره متابعت [illegible] آن
الکا رخت [illegible] فوج فوج [illegible] و جنگل در آمده بعد از اقرار [illegible] که [illegible] پادشاهی متعلق [illegible]
تیغ اسلام تعلق گرفت و ثواب این امر عظیم که سی هزار [illegible] بدین عز شرف اسلام در یافتند [illegible]
رجب استقامت دولت [illegible] رسیکار [illegible] برورد کار فرخنده آثار بهمایون عاید گردید
[illegible] رودخانه بزرگ جائی که [illegible] محل نزول مرکب [illegible] و [illegible] عالم [illegible]
متعلق گردید که [illegible] بسط عزت [illegible] رسالت [illegible] خان [illegible] باشی آحرق [illegible]
پیغام [illegible] پادشاه و [illegible] ترا مصالحه [illegible] استحکام [illegible] از شرایط [illegible]
[illegible] طریق حمایت [illegible] او را نزد [illegible] و [illegible] کرد طهمورث

قریب سی هزار اسیر و [illegible] در آن
سنه بدست در آمده

و از اصحاب کوه و جابل تاه هند بروز و منسوب بانطرف و تربیت یافته‌اند این ما اندو از جبل و تناوانی
را تهم نموده بایجا آمده ان طریق تحت کرده تابعان هر طرف شرایط عهد دینی را منظور داشته امری که موجب
صلح و صفای عهد و پیمان باشد مرتکب نگردند تا کرزن آن دو جابل بجای آن الکه نه آشته رو آورد از طرف
سازند که مقتضای رافت جبلی و عواطف حضرتی بایشان عمل خواهد شد و الا شرایط قیامت از قرار یکاکی
جهت بربست در آوردن آن دو سیه کشته روی بالغرب پیدا و ارند مبادا امری بقایای که موجب غبارات شدگانی
کرد خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان که شمه از اوصاف حمیده او درین اوراق بقلم تحریر کلک ظهور گرفته استدعا
نمود که این خدمت باو رجوع شود حسب الاستدعا او رخصت یافته تا بمبین تنگی‌نه رو آورده متقرر شده بالی
باشی آجرق و سلاطین زاده‌های مذکور ملاقات نموده بود و صاحب خان کرجی قنامر خود را بشر یک عهدنامه
طعرت خان کرده بود که هوش دینند و نصایح ارجمند نموده بعد از گفتگوی بسیار کهی در
تو ضع کهی در ستیز بجرب بزبانی و حکمت پیری و تکلفات کریانه و بخشان عاقلانه آن وحشی صفات
جنگل وش کرد افتان با دیه جهل را از مقام نفاق باز آورده به شیوه وفاق و طریق جنت [illegible] و کرکین خان در
اظهار اخلاص و بندگی آستان سدره نشان شاهی کرده با جناب بکتوری مرد سیهان دوستانه بظهور آورده
بود و در مقام پیچ و انقیاد در آمده معذرت خواسته بود که راه ندادن ایشان بر نفس خود با قرابت نزدیکی
و نسبت همکیشی [illegible] از مروت دور بود اکنون که دست‌های عفو تقصیر هر دو بدامن جناب بکتوری [illegible] جواب گفته بود
که انصورت پیدا دارای ملازمت میسر نیست طریق آنست که هر دو روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورند
بنده وار شیوه چاکری مسلک دارند ایشان نیز معذرت چند التماس نموده گفته بودند که از ادای [illegible]

شاه ما نه این باشیم تا آریم و هر یک عهده‌ان همراه کرده بدرگاه فلک بارگاه فرستادند خواجه محمد رضا بازگشته
در بیست حوالی اردوی همایون علیه رسیده و فرستادهای سلاطین مذکور بسعادت آستانبوسی سرافراز گشته عجز
و شکستگی و دست‌های عفو زلات و لات مذکور عرض کردند و چون از خواجه مذکور در رفتن و آمدن بیابان وحشی
صفتان سبع سیرت جنگل که با وجود صورت انسانی دارند چون مثال در بیشه خود بحری چریده اقدام رفته و سر
جانسپاری بظهور آمده بود و بخطاب گرامی فدوی مخاطب گشته حکم نشان بلاغت نشان من بعد در مناشیر و
احکام بالقاب خواجه فدوی بود و مادام ولایت نشان اقرار یافته در بارهٔ ولات مذکور فرموده بودند که [illegible]
که فدوی بدیشان گفته هر گاه صدق و اخلاص بظهور آورده روی ارادت بجبههٔ علیه آورده تمسک بمراحم نجیب قول
رضای خدا بوده و در خلال این حال بعرض [illegible] سلطان سید که اویس نام [illegible] درآمده [illegible]
از ملاحدهٔ ملت عیسی علی نبینا علیه السلام اند که چه از قواعد مذهب آجرق است اما بتفتیق طرق [illegible] احکام [illegible]
جبال متصوبه البرز کوه که مرغ اوهام قریب بال خیال در هوای آن طیران نتوانند نمود و بیکسر [illegible]
بعینه کاه بخوابی تار و پود سمور گشته اطاعت والی نیز نمینمایند و الی شرع [illegible] نیز بود و جهاد آن طبقه ضاله
و [illegible] گشته و تحی ازین جهان حوزه اسلام را ابر کردی یکی بروی یک کرچی ملازم بلاریکی فارس که با قوچی از
مردم او دو [illegible] سعادت تهیه بود بر سرایشان فرستادند و چون بکار مقرره در آمد وقت آنها از صعوبت
راه و ورطه‌های پیز رفت و محنت بسیار کشیده دو جمعی که علیک پیش آمده بودند از سیف دستان غازیان جهان
نبرده بدار البوار شتافتند و جمعی که بمنزله [illegible] ساکن [illegible] ایشان از نهب و غارت کردند قریب
بیالصد نفر اسیر و دو هزار رکار و گوسفند بدست سپاه آورده مظفر و منصور بپایهٔ سریر اعلی معاودت نمودند و در

کارتیل بار بعضی ملکی بجا طلارزر رسیده که وقتیکه یکی از سرداران گرجی با خسرو باشی آجق رسید دور گرجی

که حکومتگاه قدیم سلاطین کارتیل است با او نهند فرمانبران حسب الفرمان فرمانفرمای جهان قلعه دران دو مکان

بنا کرده بیرون را در اندک زمانی باتمام رسانیده استحکام دادند ذکر آمدن لوارصاب خان از باشی آجق و مراجعت

موکب همایون از سو گرجستان بصوب مازندران بهشت نشان چون لوارصاب بطهمورث نوعی که

مذکور شد از آمدن تقاعد ورزیده مرغوب الوقت نمودند حاکم باشی آجوق چیلد اوکه مکران ملک را دارد گرجی

مالی دخیل است از خواجه محمد رضا التماس نموده بود که بخدمت اشرف عرض نماید که چون لوارصاب خان بتبعیت طهمورث

سر از بندگان آستان جمیل مخدوم آوردش از صدق و راستی عاریست پیرو او را در عوض لوارصاب خان در سلک

درگاه شمرده بعضی از ولایات کارتیل را که بباشی آجوق اقربست باو عنایت فرمایند جناب فدوی را التماس

استدعای این از معروض گردانیده و معروض قبول افتاد و یعقوب خان بیک فرمان قورچی تیر و کمان را که از

دل صادق الاخلاص بود و از زمره خواص بباشی آجوق فرستادند که لوارصاب خان در خلاف عدم تقید اگر

نموده بدرگاه جهان پناه نشتابد پیرکین خان را بایالت کل ولایت کارتیل مقید داده بدرگاه والا آورد که

بین الاقران بدین عطیه سعادت سرافراز باید چون لوارصاب خان ازین معنی آگاه گردید اندکی از خواب غفلت

بیدار شده از مراتب بیهوشی هشیار گردیده در کمال اضطرار یعقوب خان بیک اظهار ندامت و پشیمانی کرده و او تیز

نصایح مشفقانه بجای آورده و جناب فدوی تیز مکتوبی باو نوشته بود که بسخن مفسدان عمل نموده خود را

بعث آوارگی یار و با جبال حوادث روزگار نسازد و مجملا لوارصاب خان ظاهر خود را بلباس اخلاص

آراسته باطن خبث باطن و دورویی و حیل که جبلی آن طایفه است والده و متعلقان را در ای گذاشته بدین جهة

نقره از ناموران برفاقت یعقوب خان بیک بآستان اقبال نشان آمده در بیستم ماه رمضان سعادت بساط

بوسی دریافت و مورد انواع عواطف و الطاف شاهانه گردیده و در خدمت اشرف معزز و محترم بود چون یکدو کرتی

بجانب ... واقع شده دل اخلاص گزین شهمت پیشه ارباب نفاق سلوک نموده شبی بیخبر از اردوی

همایون بیرون رفت عازم فرار گردیده و جناب فدوی که با او همسایه و متکفل مهماتش بود آگاه گشته بتعجیل

در طلبش شتافت و در حوالی اردو او را دریافته بسعی بسیار آورده از این حرکت ناهنجار سلب اعتقاد و اعتبار

از خود کرد مع ذلک ازین عمل او اغماض فرموده و در رفع الحاح او قرار داده کس فرستاده والده و متعلقانش

را بیاورد اما در خفیه پیغام داده بود که هر چند در آمدن شما مبالغه نمایم از جای خود حرکت مکنید که راضی

باآمدن شما نیستیم چون جمعی از ذکور و اناث آن سلسله و عظمای کارتیل در سلک خدمه و غلامان این درگاه

منسلک اند به باطنی ... صرفه میلانند و خاطر آن بی سعادت را بعرض اقدس رسانیدند لهذا از دست

گذاشتن صیدی که بدام آمده بود صلاح دولت خانه ندانسته رفع الف الفتیایف اما بهمان طریق معزز

و محترم در رکاب اقدس بود و حکومت کارتیل به ترسی بیک کلاو کاشیک ... متعلق بود که کرتی الی قلعه تفلیس

با آقا مهراب لاربی ... رسیده لقرار از تعلقچیان رستم ... رجوع نمودند باقی احوال لوارصاب خان در سلک

مرقوم قلم بیان میگردد و درین اثنا خبر رسید که عیسی خان که بحکومت کاخی معرفت گشته بود چون شرف

اسلام مشرف بود که رومیه صلیب بر رهبانان از او بظهور آمده که حیات بمغایرت مذهب آزرده

آزرده شده آمیزش نمی نمود ... از بیم آنکه مبادا در غیبت مرکب ... مغرفی باو رسانند

ترک حکومت کرده بی اذن ... الارض در رفته ما بیان بیکتاش خان بیک یوزباشی ...

باجمعی از تفنگچیان عظام بقصبهٔ زنگم فرستادند که محافظت آن بلده نمایند و داروغه و کیل بجان طرقی الی
قانون مملکت باشد که بعد از این ملمورث خان نشان دولت روزافزون و شهرت یابند در امور ارادت
بدرگاه گیتی پناه آورده مبادرت جهت امر ابزال خدمتکاری و اخلاص گزینی جسته شود و بعد از بازو درخت نرود
والا بمقتضای وقت صلاح دولت قاهره علاقه شود و حاکمی مستقل تعیین فرمودند و درایت نصرت آیات
عزم مراجعت جزم فرموده از تفلیس کوچ کرده متوجه قراباغ شدند چون هوای آن ولایت از غبار
شیخ نظامی علیه الرحمه و در صحرای آن سرزمین یکشبه
هم سمند صبا رفتار عطربیز گردید بجانب گنجه تخته
زتیهو و دراج و کبک ... بی نهایت سایه بید و سرو و همواره شکارگاه بود و دراج و تناط فراوان بودند درین ایام
شکار قمرغه از خاطر خطیر سر زده عساکر ظفرنشان برانند جانوران شکاری مأمور شدند و در صحرای گنجه
بجای جرگه دست بهم دادند که قریب بیست هزار آهو رشک آهوی چین و اقسام وحوش در قمرغه جمع
آمده حضرت شاه والاجاه با مخصوصان و مقربان بساط عزت بقمرغه در آمده جانوران شکاری
که بتنگ پا رسید و جمال شی که فتنه جنگ ناوک ... از پای در می آوردند و چون جرگه بیابان دل
داغ وحشی جنگ حلقه کرده جانوران مرکب اعلی آهوان که از پای راد دستگیر میکردند از بسیاری شکار
آن از تخمین و قیاس بیرون بود تا دو مرحله گوشت شکار ردرا ... و بوی اعظم بسیار رو بجهد ار بود
در آن مرز نشاط حسین خان که ترک شغل حکومت کرجستان کرده بارد و قبل رفته بود سعادت
بساط بوسی دریافت و صحبتی نیز در لطفیت بیر دران ماده التقاط نموده حضرت اعلی از غبار رضا جویی
شفقت نموده عذر پذیر گشته و برستوده ملازم رکاب اشرف گردیده و چند گاه دورادور ... مصر خسام

شهریار

شهریار دادرس گردید چند روز در اهانیان صحاری ظفرنشان و انجاح مطالب بپایان برده آخر
فرجوح رخصت یافته بمبارکی جنود رفته در مرکب ظفرآیات نشان بعزیمت قشلاق مازندران از راه
عشق آقاج و استرآباد در یاکنار که در نزاهت و فرحی سراسر آن از خلد برین نشان میدهد و بارگاه
لنگر رسیده منازل مرتضی قلیخان ولد امیره سیاوش حاکم لنگر محل تنزل خسرو فریدون فر گردید و در آنجا
چند روزی مزاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته اندک عارضه طاری شد و ارباب اخلاص نذور
و تصدقات بارباب استحقاق رسانیدند و دعای پیرایه ضعفا و مظلومان که همیشه مولعش از تعدی
و تقاضای ظلمه در امانند بهاجابت اقتران یافته صحت حقیقی روزی گردید و از آنجا بشکارگاه و تفرج
طی مسافت فرموده خطه دلگشای رشت از قزل مرکب ظفرآیین رشک گلزار ارم گشت و چراغان
میدان رشت کرده چند روز در آن بلده طیب اقامت فرموده بسیر و شکار رفتند که در گیلان شکار
رنگل معروف بنت رکاب که در سالهای پیش غرابت آن طرز شکار رغرک که مرغوب طبع ... و تماشا
آن حضرت گردید قریب به انتعاش خاطر آیات مرقوم مملکت قایم قم شده باشد مشغولی داشتند
و از آنجا بخط لاهیجان تشریف بردند اما لیالی آنجا بلوازم خدمتکاری قیام نموده بردوره اصطلاح آنجا
کدو ... شده کردند مشهور بجرد و کلاه که ... از برنگی صراحی لطافت و در بیان حقیقت آن با محو
تالار ... ترتیب یافته که گشتی و رفرق بآنجا آمد شده میشود و در فی الواقع جایی تره دلکش مرغوب است بجهة
طاقچها بسته چراغان کرده بودند و از وفور اخلاص خیر و بان بیدریغ تقاولد ساده رفتن
... از شهر و ... جمع آوردند و در زورقها و کشتیها نشسته در آن دریا سیر و تفریح ... قاطر

مانند آنکه نشان

مهر آثار بودند و قرب یکسعت در لاهیجان بسر برده و شادکامی کنند از دیده از نهایی متوجه باز شد از انگشت

شدند و در چهارم از شهور سال سعد وقایع میمون در فصل ولا اثر در فرح‌آباد ام بنیاد شده

زمستان را در آن خطه فردوس نما بفراغت و خوشدلی و سیر و اقسام شکار را در لایت بپایان رسانیدند

اکنون وقت آنست که وقایع متنوعه و سوانح عزیزه که درین سال در اثنای سفر گرجستان و غیر آن روی

داده در صحیفه بیان نگاشته شروع در تحریر وقایع سال نو نماید اول انجمله از وقایع متنوعه که

داد فرستادن ایلچیانست بجانب روم شرح این واقعه آنکه سلطان محمد بیک طالش که در سال گذشته با پیشکش

روم ترد نصح پاشا رفته بود در اثنای سفر گرجستان باز گشته مسموع شد که سلطان احمد خان قنبر ایلچی

چاوش و نصف عنایت را بجانب گرجستان باختلال امر مصالحه حمل نموده سخنان ناملایم

نموده اند و از جانب لوارصاب خان و طهمورث خان والی گرجستان نیز عرایض جا که انگیز

کار رسیده بود از تابعان دودمان آل عثمان شمرده اند و در میانه رومیان اسناد نقض عهد

باین طرف مینمایند بنابر ایفای عهد و احتراز از مضمون کریمه که لا تنقضوا الایمان

بعد توکیدها برذمت همت شاهانه لازم گردید که ایلچی روم را مرخص ساخته از این طرف نیز ایلچی

فرستاده حقایق احوال را اعلام و سبب بنای نقض عهد از آنطرف بعرض رسانیده بنابران حسین بیک

ذوالقدر را باصفهان فرستاده انجیل چاوش را طلب داشته و عاجلا آقای قوشچی را با نامه

فرستاده مکتوب محبت طراز دوستانه بسلطان احمد خان پادشاه روم رقم آورده فرستادند

و بعد از تصافحات دوستانه و تحریر لوازم و عادات پادشاهانه در رسم عهد و پیمان مرقوم گشت

که چون اهل سعادت اتحاد کسب مثوبات جهاد در خاطر حقیقت پیمان رسوخ داشت و بعضی از کفره

که از قدیم الایام تابع و خراج گذار این دودمان بوده‌اند سر از جیب عصیان برآورده

بودند بمحض اعلای لوای اسلام و تادیب کافران ضلالت فرجام بالقرب القاتق اتفاده بسعادت

جهاد فایز گشتیم و بسیاری از کنایس و معابد ایشان مساجد اهل اسلام و ایشان کشته از غنایم گرجستان تاج

مرصع مکلل را که در قلعه طرالی بدست در آمده بود بر شرحی که مذکور شد با دیگر تحف و هدایا ارسال یافت

و انجیل چاوش در اندک روزی از اصفهان بگرجستان آمده سعادت بساط بوسی یافت و با قم بیک

سپهسالار نامزد ان رسالت روم در رفتن انجیل چاوش تعیین یافته تحف و هدایای لایق ترتیب

داده او را با جواب نامه که آورده بود روانه فرموده و چون از جانب خواندکار روم بالطلاق ایلچی

روسی هشتم مصطفی پاشا و لد فرحان که از امرای کلک ارک داران دودمان عثمانی بود بر مشایعت خود مرخص

رفتن و نوشته خواه در اردو و خواه در سایر ممالک اطلاق فرموده با یکهزار نفر در مرافقت ایلچی روانه

شدند و هیچ امری در شروط مصالحه و ایفای عهد نامرعی نگذاشته عهد و پیمان و در صلح نامچه تعیین یافته

سفر نامچه درست شده بمهر امرا و معتمدان طرفین رسیده بود خاطر نشان ایلچی روم کرده صورت یکروز

نامچه را مصحوب او کرده رسانیدند در خلال این احوال خبر رسید که افساد نصوح پاشا و اغراض بعضی امرا

و اعمال سابق منشم سابق خرمقتل آورده و نیز محمد پاشای مشهور با کهنه محمد را که پیشکش یکی مصر بود بپایه

سر سلطنت بعهد خانی آورده وزیر اعظم کرده‌اند و شرح رفتن قائم بیک و قضایایی که فیما بین ایلچیان

قزلباش و روسیه داده در ذیل این دفتر در محل خود نگارش خواهد یافت و دیگر از سوانح

این سال فرار نمودن محمد بیگ و یونس بیگ ولدان طهماسب خان آقای تفنگچی آقاسی بروم
و قبل از این مرقوم کلک بیان گردید که ولدان مذکور در معارک کارزار گرفتار عساکر ظفر شعار بوده
منظور نظر اعتبار و از زمره مقربان محفل والا بودند و توجهات شاهانه در باره ایشان یوماً
فیوماً سمت تزاید داشت و بمزید تقرب و اصطناعات شاهانه ممتاز و بمنصبهای خاص سرافراز
و محسود همگنان بودند و منازل مرغوب در اصفهان با ایشان مرحمت شده بود و در ولایت مستقل
گشته صاحب فرزند شده بودند و انعامات وافره و عطایای متکاثره از اسبان تازی و مرصع آلات
و ظروف و اوانی طلا و نقره و تجملات بزرگانه محظوظ و بهره‌ور بودند و اکثر مقربان و بزرگان اردوی
معلی با ایشان یارانه و دوستانه آمیزش و اختلاط میکردند و صورت فرار و عقوق و عصیان ایشان
در آئینه خیال احدی رخ نمی‌نمود در سفر گرجستان در حینی که قصبه گوری مخیم سرادقات اقبال بود روزی
از ایام رمضان با چند نفر ملازم و خدمتکار معتمد بعزم سیر و شکار سوار شده هر یک با رکاب [illegible]
و نفایس مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و اسبان کوتل قطع تعلق از سایر تجملات و اقوام
و عیال و اطفال که همراه بودند کرده راه فرار پیمودند و خود را بقلعه آخسقه رسانیده از آنجا
بدیار روم رفتند روز دیگر این معنی ظهور یافت اگرچه از موجب [illegible] گشت حضرت اعلی از شمول عاطفت
و غریب نوازی که جبلی آنحضرت بود اشاره فرمودند که خدمتکاران و متعلقان ایشان را بصوب
یا کوچ و متعلقان بوده عیسی خان قورچی باشی که با آن ناحفاظ [illegible] داماد [illegible]
اهل و فرزندان ایشان را غافل نموده هر گاه میل بردن داشته باشند روانه گرداند و دیگر از سوانح

اقبال

سوانح اقبال که در این اوقات بظهور آمد آمدن شاهی کرای خان بن سعادت کرای خان پادشاه
تاتارست که در میان رومیان بود و ارکان دولت عثمانی او را اقا ما بعد از فوت
سلامت کرای [illegible] بسلطنت موروث قوم تاتار وعده داده بودند و در ثانی الحال چون سلامت کرای
فرزندی نداشت و والده جانی بیک کرای ولد مبارک کرای بن اسلام کرای بیوه سلامت کرای
در حباله او بود و صلاح در تربیت جانی بیک کرای مذکور که ربیب سلامت کرای بود دانسته [illegible]
کرای در مقام عذر و نفاق درآمده اراده حبس و قید او داشته‌اند و او نیز [illegible] از اطوار
رومیان تنفر نموده و هنگام مجال فرصت از میان رومیه بیرون افتاد مردانه قطع مسافت
بعید کرده بقصد ملازمت ملاذ ملوک درگاه شاهی [illegible] فرار و ابتغا [illegible] الولایت [illegible]
رسانید و در حدود قصبه گوری گرجستان با یک دو کس [illegible] رسیده بسعادت [illegible]
مجلس بهایون استسعاد یافت و اظهار کمال اخلاص و حسن ارادت و اعتقاد کرد حضرت اعلی
شاهی بمقتضای طبع سلیم و شیوه مهمان نوازی که جبلی ذات حقیقت سرشت آنحضرت است او را
بالا و سلوک نموده در آغوش مهربانی کشیدند و با نواع تعظیم و تکریم و تلطفات لایقه مخصوص
یافته معزز و مکرم در رکاب اشرف بوده دیگر از سوانح آنکه چون در ایام فترت جمعی کثیر از رعایای
شیروان و قراباغ بگرجستان کاخت رفته آنجا را مامن خود ساخته بودند والکه درفان والی [illegible]
ایشان از آنکه بوده اشتغال تمامی در آن ولایت بودند حکم عالی شرف نفاذ یافت که چون آنجماعت
رعیت الاصل آذربایجان [illegible] همگی از یهود و مسلمان و ارمنی کوچ کرده بجانب [illegible]

بهشت نشان رو نهند و همچنین از مردم شیروان و قراباغ و ایل و اویماقات آنجا که ملازمت اردوی
اختیار نموده بودند بار و بنه و صلت کرده صاحب کسب و کمال و منصب شده بودند چون از عمل اتحاد و یکجهتی
و بودن ایشان در آن سرحد صلاح دولت قاهره نبود کوچ کرده در قراجه داغ و بیابانهای آن حدود رحل
اقامت انداختند و بعد از آن پیک اوچی باشی عرب گرلو را با جمعی از شیروانیان و طلیفی ان پیک قاجار
دو انداز برکرچا ساکن اهل قراباغ مأمور گشته قریب بیازده هزار خانه و از بهر خانهای آن رفتند
هم موجب آبادانی آن ولایت شده و هم آنجا مکافات تنگرایی یافتند و الحال در آن ولایت آسوده
حال و در کمال عافیت و فراغت روزگار میگذرانند سانحه دیگر بقتل آمدن خلیفهای صوفیان
قراجه داغ و شرح واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قراجه داغ از قدیم الایام دعوی ارادت
و اخلاص سلسلهٔ علیه صفویه نموده و بهجایند در زمانی که حضرت خاقان سلیمان نشان ابو البقا شاه اسمعیل
نور الله مرقده از بیم اعادی بگیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت گزیده بودند
صوفیان این سلسلهٔ علیه فی قدیم الایام بلاهیجان معروف و بدین لقب گرامی بر سایر صوفیه تفوق جسته
و در مقام خروج آنحضرت و آغاز نشو و نمای دولت صوفیان مذکور بعنایات و رعایات
سرافرازی یافته اند در زمان قرب رتبه که جعفر پاشا در دار السلطنهٔ تبریز متمکن و در تربت شاهزاده
ولد خلیفة الخلفا که از زمرهٔ خلیفه زادگان و در آن وقت حاکم قراجه داغ بود دخیل میدوختی
رسید و رخت رحلت کشیده بطرف رومیان میل نمود و تاج دوازده ترک را اتفاقی بعزت از

از سرانداخت مجوزه و میانه پر شیده بعرض اقدس رسیده بود که دهر و فسی گرمشار الیه اظهار آگاهی
رومیه نموده میرضور اتر و جعفر پاشا فرستادهای پاشا جهت اخذ بیعت اعیان قراجه داغ تردد کرده بابلاق
آمده مشار الیه اکثر اعیان صوفیه را طوعا او کرها حاضر ساخته تکلیف اطاعت نمود جمعی از آن کرده نفقت نموده لیکن نتیجه
ما مجمع کرده چون طریق ارادت و آداب پیر مریدی آنست که از خط اخلاص و شیوهٔ رعایت از دست مرشد
کامل بیرون نهند بانواع بلایا گرفتار باشند و رضای مرشد کامل را از اغراض دنیوی راجح دهند شاه بیرون کرده هویدا
این امر شنیع گشت چنانچه قضایای سالهای گذشته مکافات بدطینتی قضیه بکرار رسید در بن سال حکم شد از جمیع
و تحقیق موافقان او بپردازند مقصود سلطان که از زمرهٔ باجیقیت حاکم قراجه داغ بود و نقی محمد قلی خلف علی بیک ولد
خلیفة الخلفای آن نیز تحقیق اینمعنی کرده اکثر جماعت که در وقت روسیاهی کرده بودی از مرشد کامل
بودند جزای عمل یافته بدیار عدم رفته بودند جمعی بدین علت از زمرهٔ خلیفهای صوفیان که در
بقتل در آمده بجزای عمل رسیدند غرض اصلی آن بود که من بعد آن طبقه از دایرهٔ صوفیگری خارج
بوده صوفی از نام صوفی متنفر بوده باشند سانحه دیگر مغضوب گشتن فرهاد بیک چرکس و کشتن است
که از زمرهٔ مقربان باب اقدس و در کمال قرب و منزلت بود و مشار الیه از حیث باطن تنگرایی از و
بظهور آمده بود که در خفیه با شهزاده محمد میرزا بخلاف رضای ولی نعمت آشنائی کرده
دم یکرنگی میزده و باعمال صدق و اخلاص که نتیجهٔ حقوق و خصایص زیادتی کرده بود
این بی باطنی از اقوال مردم بعرض کرسیده و در خلوت با میرزا دیده بود
رضا خاطر مکان ان ظهور انداخته بعرض اقدس رسید نایرهٔ غضب درباره او التهاب یافته

در مجلس مواجهه کردیده حسب الاشاره اعلی اورا مقید و محبوس بجناب میرزا اسپرده نزد ملازمان
بورنموده او تفتیش پرداخته بر ... رقم ملک کشیده و این مضمون کر کرم بیک ...
شود درباره ... ظهور یافت سانحه دیگر آنکه در حین ... حجت ... کرجستان در قصبه تکور قرابغ
مصطفی خان قراقلو از زمین دولت روی کردان شده بروسیان توسل جسته مرتبه باشی یافته
رود و بعد از فتح آذربایجان محمد خان برادر مصطفی خان تا دو سه سال قلعه داری را ... آنکه کس
... بسبب ... نیامد و بعد از تسخیر قلعه گنجه ...
انحاض استیلای روسیان که فرو رتابد بدرگاه معلی آمد تا آنکه مشمول عنایت شاهانه گشته از جمله
سابق اغماض شد پیوسته آثار نفاق از اطوارش مشاهده می افتاد تا آنکه بجهت کرجیان ...
دکر یافت تعقیق آمده بکفافات تکراهی یافت و به جهت مصطفی خان نیز اقل اعتماد نبود و حزم و
احتیاط مقتضی آن بود که بعد کل طایفه که در سال اول یورش آذربایجان که هنوز قلعه ایروان بر
نیامده بود از وی اخلاص بدرگاه کردون ساص آمده محل اعتماد شده بود قرار یافت
و او حسب الفرمان همایون ایل مذکور را از سرحد قرابغ کوچانیده بجانب دار الجرد فارس کر
باقطاع و تیول او مرحمت شده بود سانحه دیگر آنکه در حین معاودت کرجستان در کنار رود
ارس میر محمد امین مشهور به میر جمله که از هند دکن آمده بود بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز کردیده
اعزاز و احترام یافت وی از سادات عظام شهرستان و عم میرزا رضی صدر ... چند سال قبل از
بلاد دکن رفته بر حسب تقدیر ملازمت قطبشاه والی کلکنده اختیار نموده بود و بنا بر ظهور

کاردانی بمرتبه وزارت که بعرف آنجا میر جمله نامند رسیده صاحب ثروت و مکنت شده بود
و چون محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت ایزدی پیوسته سلطان محمد برادرزاده و داماد ش جانشین او
قطبشاهی کردید با میر مذکور راز و فرزند و بلند پروازی استقلال سابق نیافته میانه او و
پادشاه طرح بی نشسته و آنچه از جناب میر استماع افتاد این بود که بیکیف حب الوطن و آرزوی
آمدن ایران و خوشیهای اصفهان و ادراک پای بوس شهنشاه زمان در دل رسوخ تمام
داشت بعرف خود بالطبع و از بنه پیشکش کرده رخصت آمدن یافتم و چون به بیجاپور رسیدم
ابراهیم عادلشاه والی آنجا مانع آمدن گشته بتکلیف توقیف میکرد تا ساز و دوازده هزار
زمان مرصع آلات و جواهر و سایر مخزونات طوعاً او فروخته بعادلشاه داده پروانه
آدم العلم عند الله ... پیشکش لایق از جواهر و اسباب کرانمایه چند کاه در اردو بود از بس
رشد و بلند پروازی سخنان کزاف او سر زده که مستحسن الطباع سلیم نبود در حیز ... علی و
وکالت نقش های این پیچ بعضی از مناصب دیوان راضی نشده با کجه مطالب او در آن اوقات
بحصول نپیوست و در مازندران رخصت یافته باصفهان آمد با آنکه در وطن اصلی املاک
خوب و منازل مرغوب و اسباب معیشت بزرگانه آماده داشت مرغ طبعش در هوای منصب عالی و
حب جاه و حشمت پرواز میکرد و دیگر باره جلای وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقان را
در اصفهان ... از راه بیابان بقصد ملازمت حضرت پادشاه والا جاه شاه سلیم ...
ممالک هندوستان روانه آن دیار کردید و حضرت اعلی شاهی اغماض پادشاهانه فرموده ملا

روزگار
از فرار و اظهار نقاری نمودند و فرزندانش در سایهٔ معدلت شاهانه آسوده حال
میگذرانند از سوانح غریبه که در قصبهٔ رشت گیلان بظهور آمد قضیهٔ کشته شدن محمد باقر میرزا است
مشهور بصفی میرزا که از تقدیرات آلهی وقوع یافت شرح واقعه آنکه مدتی بود که جمعی هرزه درایان
خوشامدگو و خبث مآل که بیان تقرب بجعل عذر و نفاق نسبت بپدر بزرگوار او اسناد نموده بعرض اشرف
رسانیده در خاطر شان اشرف نموده بودند که جناب شاهزادگی باغوای جمعی سیه دلان فتنه
انگیز که در خفیه با او آمیزش مینمایند العلم عند الله با پدر بزرگوار دل دیگرگون کرده از جهل
و غرور خیالات فاسده در سر دارد و آنحضرت از تهور و فراخ حوصلگی آن حکایات را وقعی
ننهاده از بی معقولیت کنایه و صریح با اظهار تقریر نموده اعتقاد مراحم مشیت ایزدی باز گذاشته
بتغافل پادشاهانه و اغماض متهورانه میگذرانیدند تا آنکه در سفر گرجستان همان خوشامدگویان
خانه برانداز که ابطال ادعای نمک حلالی نموده در باطن اسباب فتنه و فساد سرانجام میدادند
خصوصاً بهبود بیگ که از خدمه صفی میرزا بود از زمان میرزا آنکه در خفیه گفتگو یا که شعر بصدق این
اقوال باشد بعرض اشرف رسانیدند و قضیه فرهاد و کس چنانچه تجربه رسیده وقوع یافت
مع هذا بمقتضای بفرزند ارجمند للاظهار تقریر نموده همان تغافل پادشاهانه را شیوه و شعار خود
ساخته بودند از زمرهٔ غلامان چرکس بهبود بیگ نام بادعای حقیقت ورزی و پاس حقوق
ولی نعمت با خود اندیشه قتل او مخمر ساخته بوده در تاریخ سیم شهر محرم الحرام این سال در خطه
رشت بحسب اتفاق یا محمد علی ای التقدیر یا دو حسینی که میرزا بقصد ملازمت اشرف متوجه حمام

همایون

همایون بود در گوشه بر دو چار گشته علی الغفله در او آویخت و در زخمهای مهلک زده جناب میرزا از
آن در گذشت چون خود سر بچنین امری دلیری کرده بود از خوف و بیم عقوبت شاهی پناه بکاشانهٔ
عز و جاه که بست ملتجای همه افرا نامانی اینده و دمان است برده بطریق سایر ارباب جرایم از دامن
بطلب تحصن جست و اظهار نمود که چون حرف عذر و خیانت نسبت بولی نعمت مسموع کرده
یعنی اخذ انتقام نمودم
بنابر نمک حلالی و رفع تهمت غلامان نقش او را حسب الامر بدار الارشاد اردبیل فرستادند
که در حظیرهٔ مقدسه در جوار آبا و اجداد مدفون سازند و چون بهبود ادعای حلال نمکی و ثبت بنا
بر چنین مصلحتهای ظاهری و باطنی که بر عقلای دهر و خردمندان روزگار رسیده سعادت ظاهر
و روشن است جانب عفو و اغماض را ترجیح آمده بازخواستی نشد و بهبود مذکور بتدریج اطمینان یافت
حقیقت این واقعه بر عامه که ظاهر بینان عالم صورت و از جهان معنی بیخبراند پوشیده بود اما
ظاهر حال بر این است که بجز برهنت ریشهٔ خلافی در ان نیست و در اینگونه امور دستوران
روزگار و ژرف نگاهان تجربه کار را اجر حکمت بالغهٔ الهی امری در خاطر خطور نمینماید امید که ذات
مقدس همایون اعلی از جمیع آفات و عاهات در حفظ امان حضرت ملک متعال بوده خلایق
و عباد الله در ظلال دولت و سایهٔ معدلتش آسوده حال باشند سانحهٔ دیگر که در خراسان
روی داد آنست که چون سفر گرجستان بامتداد کشیده شغل و گرفتاری لشکر قزلباش در آن
سرحد در میانه بود رنگین شیوع یافته یلنگتوش بهادر بیهٔ بهزاد کس از جیحون و اوزبک در
قولان یغنامی و المانچیان هر جایی که از اطراف جمع آمده بود بنا از جیحون عبور نمود

برو آمدند محمد ایجان قاجار حاکم مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته جمعی از غازیان را بقراولی
فرستاده وایشان با قراولان جنود اوزبک دوچار گشته فیما بین قتالی صعب روی داد غازیان
آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده قراولان اوزبک را مغلوب گردانیدند در اثنای
جنگ و پیکار جنود اوزبک فوج فوج متعاقب یکدیگر نمایان شدند غازیان زیاده از آن تاب
توقف نیاورده راه مراجعت پیمودند بعضی از غازیان شهادت یافته بقیه سپاه جنگ
کنان بمرو رسیدند محمد ایجان از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته در استحکام قلعه کوشیده
تفنگچیان قدر انداز را بر بروج و باره جای داده بلوازم حراست و نگهبانی قلعه پرداخته یالنکتوش بهادر
بمرو آمده چند روز در حوالی و سواد شهر اقامت نموده چند روز لشکر بهر جانب جهت تاخت و غارت
فرستاده آن گروه یغمائی از مرو تا سیاه کوه مشهد مقدس آمده بعضی از اعراب سیاه بلانی بیچاره را
نهب و غارت نمودند درین اثنا خبر معاودت موکب سعادت قرین بفیروزی و اقبال از گر
جستان و نزول رایات ظفر آیات در قشلاق مازندران بسمع بهادران اوزبکیه رسیده طبل
رحیل کوفته معاودت نمودند و بسیاری از رعایای مرو را اسیر نموده بردند اما اکثر بتدریج معاودت نموده
بمقام اصلی شتافتند متوفیات سفر گرجستان شاهرخ بیک ولد محمد خلیفه حاکم دار الامان
کرمان که از زمرهٔ امرای ذی شان و سفید ریشان دولت ابد بنیان بود در روزی که بعزم
ماهیچ کاخ و کار زار بلیو رفته بود از اسب در گشته در میان درهٔ آن غرق افتاد و بجلادت تصور فتح
بمقام عقبی شتافت دیگری ملک علی بیک چرخچی باشی تاجی بیک که مریض و علیل متعاقب

اردوی معلی بگرجستان آمد و از تیز دوان عقبه رخت هستی برای آخرت کشید مشار الیه اصفهانی
الاصل مردی بهزال گوی شیرین مطایبه دوست بود هرگز کدورت عالم برامن خاطر نقش نمی
هرگز نخو صفت ولتشک یافتی سخنان دلاویز و ظرافتهای مطایبه انگیز در کمال بشاشت و فرحی
چون گل خندان ساختی و هرگاه بجهت امری از امور رسادی کردی آن کلمات را بعبارات
رنگین و حرکات ملیح شیرین ادا کردی وار تقبیل و سیاست مجری مامور گشتی تا سیاستگاه با آن مجرم
چندان مطایبه کردی که آن سیاست را چون لعب کودکان بر او آسان نمودی با کمال شکفته
طبعی حالی از نهایتی ببند که تاج فرد مرصع مکلل که مخصوص او بود بر نهاده گوشواره بزرگ مرصع از
دو طرف آویزان کرده با جماعت تاجی بیک ایلچی که هر یک خود را بصورت خاص
و لباس غیر متعارف آراسته بدر بارگاه شاهی حاضر میشدند چنان مهیب بنظر انظار کیان
در می آمدند که از مشاهده آن هیاکل غریب رعب و هراس بدلها راه می یافت و حضرت اعلی
از فوت چنان ملازمی که نادرهٔ زمان بود اظهار تاسف بسیار فرمودند از ازدیاد حقوق خدمات
چندین ساله منصب او را بمصطفی قلی بیک پسرش که جوان مستعد لیاقت ارزانی داشته اما
جا گیر و مرسوم پدر را بخشیدند عاقبت از جهالت و خودسری رسید باو آنچه رسید و شرح معایب
در محل خود سمت گزارش یافت دیگر طهماسبقلی بیک قورچی خواجه که بعضی شیر شکار که از زمرهٔ مقربان بود
چند روزی در گرجستان مریض گردیده بعالم بقا پیوست فرزندی نداشت که جانشین پدر
گردد منصب او بقراخان بیک قوم او متعلق گردید دیگری شاهنظر بیک یساقچی باشی ترزدر

در گرجستان بیمار شده معالجه و مداوا مفید نیفتاد و عاقبت بر قضیهٔ ناگزیر دل نهاده منصب او به پادشاه کلار بیک

قوم او تفویض یافت گفتار در وقایع توشقان ئیل مطابق اربع و عشرین و الف بعضها موافق خمس و عشرین

و الف که سال سی و نهم جلوس همایون است درین سال بهجت آغاز خجسته انجام سلطان چهار بالش ایام که مسند

نشین تخت چهار ارکان فلک مینا فامست یعنی خورشید جهان آرا از مسکن افسرده

دل سیل حوت بخانهٔ عز و شرف شده یازده ساعت از شب یکشنبه بیست و یکم ماه صفر ختم بالخیر و الظفر

ربع حمل تحویل نمود و روز فیروز [illegible] عالم افروز روز شنبه اتفاق افتاد بهار دلها را فرح

افزای گلشن روزگار گشته مهوشان ریاحین چون سیه چشمان زهره جبین [illegible] کلی

آغاز نهادند و لاله و گل چون خورشید رخان خط و جبین با نکهت صبح ز عاشقان دل ساختند

دماغ آرزو بر روی خلایق باز کردند و میخوارگان بادهٔ نشاط استعداد تحریر جام های شاخ گل

پیاله لاله رشد نسیم آرای بهشتی با شمیم گل و رایحهٔ سنبل آمیخته در ریاض جهان وزیدن گرفت

چو گشت رایت نوروز آسمان فرسای زمانه لالستان گشت و دهر لاله گرای شمیم سنبل و گل

در دماغ جهان پیچید بهار مطرف ایشان گشت و غنچه نافه گشای کشید چهره مگر از پیالهٔ لاله

گل گشت شاهد گل هیچ ستاره نمای در چنین هنگام نشاط افزا شهریار جهان برا اعلی حضرت ظل

در دار الدولهٔ اشرف جا داده و سیر امکنه فرح بخش بهارستان جنت نهاد که از سایهٔ ابر و ترشح هوا

لطافت و تازگی دو چندان گرفته در بهار و خریف یکسان و از اعتدال و صفای هوای دریا

حقیقهٔ صحرای دلگشای رشک گلزار جنان بعیش و سرور و عشرت میگذرانیدند و از آنجا ییلاق

فیروزکوه تشریف برده بعد از سیر و شکار ییلاق عزیمت دار السلطنهٔ اصفهان فرموده

بعد از سیر و شکار ییلاق عزیمت دار السلطنهٔ اصفهان فرموده بعشرت و شادمانی داخل آن

بلدهٔ جنت مثال شدند درین سال محصول اصفهان را آفت رسیده رعایا و عجزه مضطر الاحوال

بودند عاطفت خسروانه شامل حال رعایا گشته حقوق دیوانی این سال را بایشان عطا فرمودند

و از خاص محصولات خاصهٔ شریفه نیز عشری بزارعان املاک بخشیدند و این عطیه موجب ترفه حال

رعایا و برایا و توسعهٔ معاش زارعان گشته سطوت عسرت و تنگی که داشتند مبدل بفراخی تبدیل

بعد از چندگاه که جهت شهرهٔ اصفهان و دولتسرای نقش جهان از قدوم سعادت لزوم ارفع

ارم آراستگی داشت فلک شعبده باز انگیز فتنه دف در کرده ایام چون زلف مهوشان و چشم خم

زنان ابواب فراغت و عافیت مسدود ساخته دیدهٔ فتنه که در خواب راحت بود بیدار شد

و جهان آرمیده بهم برآمده و ولوله و آشوب از سر گرفت دست حادثه درازی نموده مفسدان

سرحدها دیگر باره فسادها انگیخته خیالات فاسد بکاخ دماغشان راه یافت

پریشان شد ایام چون زلف یار پر آشوب شد روزگار خبرهای وحشی ز هر سو رسید

که گنجید شد خوشدلی ناپدید القصه اخبار وحشت اثر از هر سو رسیدن گرفت که موجب حرکت [illegible]

و تلاطم امواج محن گردیده بنیان معاهده و مصالحهٔ سلطان روم بر مثال خانهٔ نااستوار

که از یک تار سیل سازند انهدام و اختلال پذیرفت اما بنیروی اقبال همایون و مساعدت اختر

بخت میمون هر گونه فتوری روی نمود عنقریب باصلاح مقرون گشت چنانچه هریک در محل

خدمت گزارش خجسته یافت اعظم اخباری که در ایام اقامت اصفهان رسید معاملهٔ روم است
که سلطان احمد خان بن سلطان محمد خان بن سلطان مراد خواندکار روم بعد از قتل نصوح پاشا
وزیر اعظم که مرد صلاح اندیش کاردان و در حفظ صلح بود با آنکه ایلچیان ایشان با مهمای
دوستانه و لوازم محبت و دوستی بروم رفته در آنجا بودند و امری که موجب نقض عهد و اختلال
باشد از این طرف صدور نیافته بود بسخنان دروغ بی فروغ حسود و جاهل نادان گرجی و اندک
فتنه‌ای که در این سال در گرجستان و شروان روی داده بود و شرح آن در ذیل سمت بیان می‌گردد
و اغوای چندی از نزدیکان خود که در حریم عزت سرای دولت نشو و نما یافته از نتیجهٔ روزگار
سیلی نخورده اند و در مراحل نشیب و فراز فتن و فتور را بر پای نگشته از عالم بی‌خبر اند بی‌جو عملی
کرده بنای اساس بر طاق نکشته و نشان نهاده محمد پاشا مشهور باکوز محمد را سردار کرده بجانب
عجم تعیین شد حضرت اعلی بر رعایت حزم و احتیاط حسنقلی سلطان دیوان بیگی شاملو را از
درگاه معلی بجانب دار السلطنهٔ تبریز فرستادند که باتفاق امرای آذربایجان در آنجا اقامت نموده
اگر این خبر مطابق واقع باشد از سرحد خبردار بوده حقایق حالات معروض دارد که بدانچه صلاح
دولت قاهره باشد بعمل آید و کس فرستادند که قلعهٔ گنجه را که اعتمادی بر متانت و استحکام آن
نیست خراب سازند و مقرر شد که محمد خان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ از گنجه نقل
تفلیس نقل نموده بعد در آنجا اقامت نماید و خوانین عظام مذکور نیز برای فرمان گشته بکجا
برآنچه مأمور بودند بعمل آورند و چون حسنقلی سلطان و امرا چندگاه در تبریز اقامت داشتند و تمیز [illegible]

پیوست که سردار مذکور با عساکر روم بسرحد رسیده در دیار بکر و الکا و قشلاق نموده اند که در
سر سال آینده لشکر بسر قزلباش کشند اما از آوازهٔ وصول لشکر روم در گرجستان و شروان
و هر طرف فتنه‌ها روی نموده بعضی از آن طایفه را هوای خودسری و طغیان در سر افتاده بر زبان
بمخالفت مسلمانان شده اند چنانچه در ذیل این اوراق مرقوم کلک شیرین مقال می‌گردد

ذکر عصیان و طغیان گرجیان جمعی از شیروانیان و آمدن طهمورث خان بجانب کاخت و ظهور فتنه‌ها که در طرف
نمودار گشت

دیگری از اخبار سرحد آنکه چون وصول لشکر روم در آن مرز و بوم شیوع یافت
متمردان آن طایفه سر از جیب عصیان بر آورده داود بیگ گرجی را نیز که سمت وکالت عیسی خان
داشت هوس بدنگری در دل بر سر آمده گرجیان کاخت در روزی که عید نصاری و گرجیان بجهت اقامت
نماز و عبادتی که رسم و قاعدهٔ ایشان است بکلیسیای الاورد آمده بودند تفنگچیان مستحفظ قلعه
در زیر شرط تیغ و داشته بعضی را نیاورده بودند و خلق بسیار از طبقهٔ گرجی بکلیسیا داده داد
گرجیان بعد از ادای لوازم عید دست تطاول دراز کرده باغوای داود بیگ وکیل و [illegible]
قتلی که از آن ناعوران قتل و موجب [illegible] شان بود شروع در کرده [illegible] قزلباش
نموده بسیاری از آن بیچارگان را شهید ساخته دست چپاول [illegible] داود بیگ کسی بطلب طهمورث
فرستاده او را بر آمدن کاخت ترغیب و تحریص نمود جمعی از مردم شروان نیز که بر رفعت رتبه
متهم بودند و حکم بر اجلای ایشان شده بود خصوصاً ملک بیگ [illegible] قبله و قلبستان مشهور
بلوط [illegible] عصابهٔ عصیان بر پیشانی بسته طرف داغستان [illegible] کرده [illegible]

اوباش و فتنه انگیزان بد معاش شیروان بر سر او جمع گشته دست تعدی و اطلاق زبان بجانب
مملکت دراز کردند بدین جهت ولایت شیروان نیز بهم بر آمده فتنه و آشوب جدید آمد و ملک قنغی
کس نزد طهورث فرستاده اظهار دولتخواهی او کرد طهورث فتنه ساز نادان باغوای چندی از
از ناموران که جمعی که همراه او بودند و بتحریک افغانان مذکور غافل ازین که ازان نیز شاخ برچنداز
باشد با شیروانیان پنجه ستیز زد و بدولت دو روزه فریفته گشته با ملک کا حضرت آمده تکیه بر مسند
حکومت زد و طایفه که جمعی بر سر او جمعیت نموده بودند و دیک وکیل او را بر سر یکتاش بیک یوزباشی
و قورچیان که در زمره بودند فرستاد یکتاش بیک در آن وقت چاره و توان نداشت و قورچیان
که فتح قلیل بودند خود در جنگ مزیده بقصد بیرون آمدن از حصار کردیان بدست ارجان
داده ند و آن گروه ضالّه پایان ازین اعمال نیندیشیده یوزباشی علیل ناتوان از اباطل
رفقا در درجه بلند شهادت رسانیدند و ملک نیز با طاغیان شروانی بر سر محمد حسین سلطان که
که از اولاد شیخ عمادالدین بیک و دختر زاده شاهقلی خلیفه مهردار ذوالقدر و حاکم ارش بود آمده
درحینی که محمد حسین سلطان از جهالت و غرور از قلعه بیرون آمده باستقبال کوچ و اوزاق
حضرت گیتار گرفته قافل بر سر او ریختند و او با اندک مردی که همراه داشت دست جلادت از
آستین تهور بیرون آورده تلاشی که مقدور ایشان بود کرده همگی مردانه جرعه شهادت
نوشیدند و اموال و اسباب سلطان و غازیان که در بیرون قلعه بودند بتصرف ایشان در آمد
و ازین واقعه گرم زیر بسیار ملازمان سلطان چون راه بیرون بسته شده بود یا فتنه حضور القلعه گشته

که چند روزی خود را از چنگ بخرابان خلاصی داده خود را بامانی رسانیدند و ملک با اتباع خود
بازش آمده در برابر قلعه رحل اقامت انداخت غازیان قزلباش ذوالقدر که قوت و قدرت
قلعه داری نداشتند در بحر تحیر افتاده چاره جوی بودند که خبر رسیدن سپاه قزلباش بدانجانب
رسیده سر رشته را گم کردند و غازیان قزلباش از آن مهلکه نجات یافته سر خویش گرفتند و کیفیت
لشکر فرستادن بدین جهت که چون اخبار آمدن طهورث خان بکافت و قتل قزلباشیه و فتور
و هرج و مرج شروان در اصفهان بمسامع جاه و جلال رسید مشخص شده بود که درین سال لشکر روم
عازم قشلاق و سرحد اند خوب نیست آمدن اصفهان ندارند مقرب الحضرت اسفندیار بیگ
اوجی باشی سرکرده را با گروهی از تفنگچیان رکاب اقدس از درگاه معلی به آنصوب فرستادند و حکم
همایون بنفاذ پیوست که علیقلی خان دیوان بیگی شاملو از دارالسلطنه تبریز متوجه قراباغ گردد و
عالی لشکر آذربایجان و محمد خان زیاد اغلی و امرای قراباغ با او ملحق گشته بسرداری علیقلی خان لشکر
بر جانب کشیده درین سال بدفع فتنه طهورث خان و شروانیان پردازند و علیقلی خان حسب الفرمان
قضا جریان بسرعت و استعجال متوجه آنصوب گشته او و اسفندیار بیگ بیکدیگر ملحق گشته روانه
مقصد شدند و حضرت اعلی شاهی بقشلاق مازندران مایل و راغب گشته از اصفهان نهضت فرموده
آن دیار بهشت نشان گشته و رایات نصرت آیات بجزیره و کاه مراکز ... رستم محمد خان بن ولی محمد خان
مقتضی که گذشت از تخت توران پریشان حال بدار السلطنه هرات آمده آرزوی آمدن بدرگاه
معلی داشت حضرت اعلی نیز در صلاح آوردن او و داشته زمان بیک ناظر را که بعز ... نامزد شده

دران وقت از زمرهٔ مقربان بود بایلغار بطلب بادشاهزاده فرستادند که چون فصل خاطر
انگیز بهار و موسم قمری و لطافت هوا از بهار تر نزدیک رسیده هنگام شکار دار المرز تحصیل میکنان
مازندران و رنگرگ گیلانست معاشر حضور اقدس بوده از تماشای اقسام شکار آن ولایت بهره
ور گردد و زمان یک از فرحاباد ایلغار نموده که بیند در هر فن صفت شبانه روز زیاده از پیشتر طی
راه طی نموده بدار السلطنه هرات رسید و پادشاهزاده اوزبک را در اندک روزی بفرحاباد
رسانید و حضرت اعلی اشفاق و مهربانیهای بیرون از اندازه در بارهٔ او بظهور آورده بعطایای ارجمند
مسرور و خوشحال گردانیدند ذکر استیلای اکراد برادوست بر قلعهٔ دمدم و بدست در آمدن مرتبهٔ دیگر
بعد سیر پروردگار افلاک و انجم از اخبار وحشت که در مازندران بمسامع جلال رسید سانحهٔ تبریز بود که
تسلط اکراد برادوست بسمت چپه و تندور بر قلعهٔ ارمی مشهور بقلعهٔ دمدم و کیفیت آن برگذشت
آنکه ایالت الکای مذکور و حراست قلعهٔ مزبور بنوعی که سبق ذکر یافته و بر تو شهور بران فتح
بقبان خان بیگدلی برادر محمد بیگ صعقلی مرجوع بود یکی از ازواج ایغان چلاق برادوست
که از بنات مردم فرومایه آنجا بود جمعی از مردم مهربل اکراد که دران قلعه مانده خدمت قزلباش
مینمودند قبانخان را غفلتی دست داده که از طبقهٔ اکراد هر چند مجهول و فرد مشکوک باشند کسی در
در قلعه نگذارد و گاهی بشکار میرفت الغ بیگ برادوست که در هنگامی که قبانخان شب در قلعه
نبوده باشد او را خبردار نمایند روزی قبانخان بشکار بیرون رفته بود شب الغ بیگ با چهار
و اعلام اتحاد با سی چهل نفری از اکراد بپای قلعه آمده اهل حرم او خبر را خبر داده اند که سوار

دریک سرتق قلعه نموده الغ بیگ در نقابکیک بآن برج داخل شده علی الغفله حارس آن برج را در خواب
بقتل آورده از آنجا بقلعه در آمدند و هر کس را در برج خوابیده بوده براه عدم فرستاده اند و بنقاره
خانه رفته نقارهٔ شادمانی بنام الغ بیگ بنوازش در آورده اند و از اکراد هر کس در قلعه بود براو جمع شده
اهل قلعه خبردار شده صورتی که هرگز در پردهٔ خیالشان رخ ننموده مشاهده نمودند و حیران و سراسیمه گشتند دران
شب بجهة یکه این غلغله و آشوب در قلعه افتاد طایفهٔ قزلباشیه از آقا و نوکر و خدمتکار که در قلعه بودند
بکیفیت و کمیت مخالفان اطلاعی نیافتند از خوف و بیم هر یک بادلی از اندوه و بیم از اطراف و جوانب
قلعه خود را بیرون انداخته بیکر یختند چون صبح طلوع نمود از قزلباشیه کسی در قلعه نمانده بود اکراد در قلعه
مستقل شده بایوف قزلباش از منزرف شدند و از اکراد الکا الی مخالف این دولت بقبض کومک
طلب نمودند انچیز وحش بقبانخان رسیده انگشت ندامت بلب گزیده روی بجانب قلعه آورد
آقا سلطان مقدم در هر ان خبر یافته فی الفور بپای قلعه ایلغار نموده از مریدات اقبال اتفاق ت
حسنه در وقتی که یکصد و پنجاه نفر از اکراد مخالف بکومک الغ بیگ باطراف قلعه می آمده اند آقا سلطان
و جمعی از غازیان مردم قبانخان دوچار شده جنگ در پیوسته و اکراد شکست یافته جمعی بقتل آمده
بقیة السیف راه فرار پیموده شبر بود قجان حاکم تبریز وزیر سلطان بمحا نیز از سماع این وقوع مضطرب
گشته بایلغار بپای قلعه رسیدند قبانخان از عقده که ورزیده از اقتضای قضا چنین روی نموده بود با کمال خجالت
و انفعال با امرای عظام ملحق گشته متحصن شد که در قلعه اندک مردی بوده اند ... بوتین بود که آتش ... رسته ... اقبال طیفه
غیبی عبارت انست که مشطی گشت الغ بیگ سی ... در قلعه ... خرج و قسمت ... ایشان ... غیب بود

جسته شعله کشید و کمی از اطراف رو از سوختن مجروح و ناتوان گردیده چند کس از حاضران الم جراحت

رسیدند سوختگان آتش حرمان از زد و قلعه داری عاجز گشته و احوال کومک ایشان معلوم گشته

از رسیدن کومک تازه مأیوس بودند زیرا که اطراف و جوانب قلعه را جنود قزلباش فرو گرفته بود

در قلق و اضطراب افتاده خوف و هراس بیقیاس بایشان مستولی گردید و چاره بجز فرار نیافته شبی

مظلم که چون دل ارباب ادبار تیره و تار بود و از اموال و اثقال آنچه توانستند بر اسپان آورده قلعه

با گروه الغ بیگ را با بابی بسته دروازه گشوده راه فرار پیش گرفتند امرای عظام بعد از اطلاع

جمعی را بتعاقب ایشان فرستادند اما نرسیدند و دیگر باره آن قلعه رفیع عمدارا که در متانت و استحکام

با قلعه چرخ اخضر دعوی برابری مینماید بنیروی اقبال بدست عساکر ظفر شعار در آمد و زیاده از … روز

در تصرف او بود اکراه خاطر و دل گرانی از طرف برادران این بود و … بر … سهیل

یافت برادران قباتخان اندک خجلت زده عقوبت برادر بودند اما حضرت اعلی شاهی از فراخ

حوصلگی و بنده پروری و اخلاص و خدمتگاری برادران این خطای عظیم را از ان سلسله گذرانیده

در مقام مکافات نشدند و قباتخان از حکومت الولایت فرو گشته پیر بوداق خان متصرف شد با گروه

تا قاسلطان مقدم قرار یافت جمعی از … چیان و تفنگچیان قراساق بسرداری … بیگ با …

تفنگچیان بکرتال قلعه گشتند ذکر محاربه نمودن طهمورث خان گرجی با علیقلیخان و جنود …

بالغو ملک متعال چون مشیت مدبر عالم و مصلح احوال بنی آدم در قبضه قدرت حی قدیر

و … خالق هر صغیر و کبیر است هرگاه حکمت بالغه الهی اقتضای امری نماید که از حیز قوت

بفعل آید

بفعل آید و صورت از پرده خفا بمنصه ظهور جلوه نماید اسباب آن که … اعلی امر تعالی

مصلحت مهیا ساخته در ضمن آن منظوریست بر حسب اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه بدستیاری کار

فرمان قضا و کارکنان قدر سر انجام میپاید و سعی عقلای روزگار و تدبیر مدبران تجربه کار در آن

راه ندارد و تماشاییان عالم ظهور را بجز دیده تسلیم و رضا در آن … چاره نیست مصداق

این سیاق محاربه طهمورث خان گرجی است با جنود اقبال که از جهالت و خود رایی جرات

نموده عاقبت خلق آن دیار را عموما در ورطه هلاک و بوار انداخت و خود سرگشته بادیه حیرت

و سرگردان دیار نادانی گردید چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت القصه علیقلیخان و

اسفندیار بیگ ترخان که مذکور شد روانه گرجستان گشته عساکر آذربایجان از قورچیان و

غلامان و غیره ذلک که برفاقت مامور بودند فوج فوج آمده ملحق میشدند قریب پانزده هزار کس جمع

شده بود تفنگچیان و جمعی از عساکر نرسیده بودند صلاح در توقف ندیده با آن گروه از راه

تفلیس بگرجستان در آمده تا مرک جایی که فاصله کاخت و کارتیل است رسیده رحل اقامت

انداختند که اگر اراده رفتن باشی آچوق نماید چون آن محل سر راه است نتواند گذشت و جماعت گرجیه

که اظهار شاهسیونی کرده بعساکر منصوره ملحق گشته بحسب ظاهر در مقام موافقت و خدمتگاری بودند

تحقیق شوارع و راه بیرون شد او کرده بعرض رسانیدند که احتمال عبور … کار آگاه تعیین

کرده … طرق گردانیدند و قراولان کار آزموده از هر طبقه قزلباش و گرجیان بجهت

وقوف آن سرزمین فرستادند که روز بروز ضبط و ربط از حرکت مخالفان خبردار بوده اعلام

عیمزوده باشند و طهمورث خان با حشری از کرجیه که بر دوشت عزم محاربه جزم کرده از
جهت در حرکت آمد و امرای عظام از اخبار کاذبه کرجیان حرکت او را حمل بر فرار کرده
اصلا از عزیمت او بطرف معسکر قزلباش اثری ظاهر نبود تا آنکه قراولان کرجی شبی خبر داده
که طهمورث خان بعزم رزم متوجه گشته نزدیک رسیده است هر چند بر بعضی آن طایفه تحاشی
نبوده تا که ... قراولان اما بنابر احتیاط صبح زود امرای عظام و عساکر بهرام انتقام جیبه و
یراق پوشیده مرتب ساخته از اردو بیرون رفتند که محل مناسب جهت جنگ اختیار نموده اگر
خبر مذکور صورت وقوع داشته باشد محاربه اتفاق افتد والا سر زمین دیگر که مناسب نشو و
جهت نزول تعیین نموده بآنجا کوچ کنند زمانی ممتد در آن سر زمین توقف نموده انتظار
بردند قراولان و محافظان شوارع آمده خبر دادند که اصلا اثری ظاهر نیست بعد از انتظار
بسیار بازگشته هر کس بمنزل خود فرود آمدند لشکریان پراکنده شده بودند که یک ناگاه آواز
طبل مخالف برآمده خبر رسید که انبکی سپاهی سیاه دشمن نمودار شده و چنین معلوم شد
که کرجیانی که اظهار ... کرده نشان شوارع داده بودند عذر و نفاق ورزیده راهی را
که طهمورث خان آمده نشان نداده بودند و قراولان قزلباش از آن راه بیخبر بوده اند بعد از ظهور
این حال دیگر باره امرای عظام و عساکر نصرت فرجام سوار شده بمعرکه ... محمد خان زیاد اغلی
قاجار بیگلربیگی قراباغ ... تعیین یافته اند امرای قراباغ پیکر سلطان ایرکی دورت
مود محمد سلطان شمس الدین لو ... کرکی ... و ...

سپاه را بجهت تعدد و جنود مسعود دار آراسته اما از عدم فرصت و کثرت سیاهی سپاه مخالف ارایی لشکر بنهج شایسته میسر نشد
و هنوز بعضی لشکریان در اردو مانده سوار نشده بودند که طهمورث خان با خیل سپاه جنود کوه قرب ... رسیده ... و
یراق ... رسیده بهیات اجتماعی بر فوج جرچی زدند جرچیان ... صدمه آن گروه ... منهزم گشتند پیکر سلطان ... محمد
امرای ... محمد خان زیاد اغلی ... طایفه قاجار ...
کرجیان بر خاک هلاک افتادند ... کفر کرج ... اسلام کردید کرجیان ...
... کمال ... رسیده ... کرجیان ...
... تقی ... از هیبت ... قرار ...
... ان ... مسعود ... از هیبت ... نعمت ...
کرجیان ... رسیده ... سیاه ... آمده ... گرفت
عسقلان ... نجات ... کار ... در آن رزم ...
بالکند ... سر کرده ... فرموده ...
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة ... بطرف تفلیس در حرکت آمده ... دلیران ...
تیغ انتقام ... بدرجه شهادت
فایز و سربلند کردید طهمورث خان ...
قزلباش ... محمد خان ... کرجی ...
سپاه اسلام ... تیر ... بردار ...

از چنگال شاهین اوج اقبال باز شوم آمد رست و از این جسارت و بیداد اندازی که از او سر زده عاقبت در عرض [illegible]

قهر قهرمان زمان در آمده جاه و مقام چندین ساله نیاکان خود را ویران و آلکه و ملکش را بباد

نیازی رفت شرح آن در ذیل مرقوم میگردد با جمله علیقلیخان را اسفندیار بیگ و سایر امرا و سرداران به تفلیس

تفلیس رسیده پراکندگان لشکر را جمع آمد نمودند امرا و [illegible] سپاه محمد خان زیاد اغلی و حسین خان گیلانی

حاکم [illegible] گیلان و حسین قلی بیگ ایزباشی [illegible] ولد [illegible] که علی سلطان گماشته [illegible] سلطان [illegible] زنجیر

گشت [illegible] لشکری حاکم [illegible] با قشون خود در یکطرف [illegible] ایستاده بود بعد از گذشتن چند روز

از عقب ایشان آمده چهل خانه نفری از پیادگان [illegible] آورده متعاقب ایشان به تفلیس رسید علیقلیخان توقف

در تفلیس صلاح ندیده قلعه [illegible] قلی بیگ ولد محمد خان و غازیان قاجار و قورچی از [illegible] گنجه

بگنجه آمده در خانه های ویران شده گنجه توقف نموده طرح قشلاق انداخت و حقایق حالات ابوالفرض علاقه

سده جلال [illegible] طبع [illegible] حضرت اعلی این اخبار وحشت انگیز چون آتش سوزان [illegible]

وجود ایشان [illegible] از فوج [illegible] عبارت سلسله [illegible] ظاهر کرده [illegible] علیقلیخان و

امرا فرستاده [illegible] در آیین سپاهگری و طریق حرب و قتال از ازل [illegible] گشتن جمعی

که با قضای قضا و تقدیر آسمانی [illegible] اسلام رسیده باشد اند [illegible] مسعود بوده [illegible] شنید

که [illegible] بتوفیق الهی [illegible] اسلام [illegible] انتقام آنجماعت

سزای [illegible] و بال [illegible] ایشان [illegible] در کنار ایشان نهاده [illegible] شاهانه قرار

و عنقریب [illegible] فی الجمله [illegible] قشلاق گنجه [illegible] در پریشان روزگار [illegible]

طلوع رایات

طلوع رایات فیروزی آیات جاه و جلال در آن ولایت بلندی گرفت اعلام کشورستانی ارتفاع آسمانی

یافت شرح آن و آغاز سال [illegible] آئینه [illegible] قلم سحر ساز در رقم [illegible] کلک نکته پرداز میکرد [illegible]

و صدای [illegible]

شرح وقایع خراسان و سوانحی که درین حال در آن ولایت روی داد

درین سال از سرداران جمشیدی و ازبک [illegible] نام که در حدود [illegible] گروهی از طایفه [illegible] بر سر خود جمع کرده به اطراف

میتاخت [illegible] چهار هزار [illegible] ازبک [illegible] جمعیت نموده [illegible] به ولایت خراسان آمده جام

و خواف و باخرز را تاخت نموده غنیمت فراوان بدست آورده بود [illegible] ازین طرف کسی

متوجه معارضه او نشده درین سال [illegible] ولایت خراسان کرده با جمشیدی [illegible]

میانه جماعت جمشیدی [illegible] مغلوب [illegible] واقع شده جمعی از طرفین مقتول شدند [illegible]

کار [illegible] بطرف هرات [illegible] از اطراف [illegible] آورده بطرف کوهستان رفتند

حسین خان والی هرات جمعی از [illegible] مجهول [illegible] قریب [illegible]

[illegible] ایشان فرستاد [illegible]

[illegible] چند [illegible]

[illegible]

ایشان در حرکت آمده [illegible] کوهستان [illegible] آمده بود [illegible] قریب پنج

[illegible] نفر از جماعت جمشیدی [illegible] اطلاع [illegible] لشکر [illegible]

در وقتی که جمشیدی و ازبک بعضی بیدار و بعضی در خواب [illegible] رسیدند [illegible]

وقت صبح سلاح خبردار شدند بیرام بیک از قلت سپاه قزلباش و کثرت اعدا اندیشید که چون صبح طالع گردد
جهان روشن گردد اوزبکیه سوار گشته بکثرت لشکر قزلباش اطلاع یابند یکتن را مجال خلاصی نخواهد بود لهذا قبل
برقم حضرت فالق الاصباح که دم اوان طلیعه صبح سر بر آن کرده رخنه مخفقه بقری ازاو بکنیزه سر سپیم
بطرف اسبان نموده دیده سوار شده بودند که قزلباش تمامی گشته جنگجو بر سر ایشان شدند در حمله اول بسیاری
از آن طبقه را طعمه شمشیر جان ستان و ضرب بلارک آتشفشان بر خاک هلاک انداختند و جمعی در تنهائی
جنگ و جدال رکن حرب و قتال خرو سلطان با آن دو دولت تهور دلیر رزم آزمای عبور کرده رسیده از کمر
کمان ها تو رختند و فرار بر قرار اختیار نموده روی بوادی هزیمت آوردند تیغ یمانی غازیان آغاز بر افشانی
نموده بهر کس رسید بیناد پای در آورد و بقیة السیف پیاده و سوار رخت و گره پراکنده گشته بسیاری از آن
گروه در بیابان از تشنگی و گرسنگی هلاک شدند قریب یکهزار سر از زنده و مرده و اسرا از افتخر بدست غازیان
در آمده با غنایم بسیار بمعاودت نمودند از قرا الوس ملعی تمام و نشان با سید بود در آن ایام کمان آن بود که در آن معرکه
بقتل رسیده بعد از مدتی معلوم شد که زنده بیرون رفته از این فتح نمایان که غازیان را دست داده
اوزبکیه پای در راه اضمحلال پیچیده مدتها از آرزوی آمدن خراسان دندان ایشان زایل گردید دیگر
از سوانح گشته شدن قزاق خان ولد حسین خان بیگلربیگی خراسان است که حاکم ماروچاق بود کیفیت
این سرگذشت آنکه جمعی از طایفه ارلات خدمتکار همراه جلیه سلطان برین زود مال ولایت تشان
آمده در آن الکا زاده و محولات می بودند جلیه سلطان چند نفر از عظمای آن طایفه را بقطع اوی خلاف
و نفاق بقتل آورد اتباع آن جماعت از این واقعه خایف و هراسان گشته روی بوادی فرار آوردند

جمعی دیگر از طبقه ارلات سابقا در ماروچاق می بودند حسین خان بیگلربیگی خراسان جلیه سلطان را از
قبل ایشان شیخ ایشان ارلات نگاه نموده بنابر تالیف قلوب قبیله مذکور ایشان را استمالت داده از فلان
مانع آمدند و ایشان اظهار نمود جلیه سلطان نسبت بخود میکردند حسینخان قرار داد که آن جماعت با ماروچاق رفته جمعیت
بسوی سایر مردم قبیله در ملازمت قزاق خان پسر او بوده باشند اما آن جماعت در ماروچاق توقف نموده جمعی
از اوزبکیه که شنیده از فزاد ایشان جماعت سابق نیز همراه گشته بودند یکی از پسران آن قوم بشجاعت قزاقی
و عمل اعتقاد او بود شبی که آثار افراط باده بشعور گشته در خواب بوده آن پسر با باده خود تعلیم داده ایم
عشقنامه که ماه اسکون تو بر خوش رسیده چند زخم مهلک با او زد و تمامی آن قوم زیم نیز واقعه عزم ایشان
جزم نموده دروازه ها گشوده به جانب میش رفتند اهل قلعه از این واقعه عبرت بخش حیرت زده و پریشان
خاطر گشته از جلقفه و آشوبها که دست داده تکلیف خود درمانده در آن شب بکوری کسی تعاقب نمودند الفرض
کسی بولایت فرستاده حسینخان را آگاه کردند و او از واقعه فرزند دلبند اندوهناک گشته چون فوق خود را فرمود
سوی شکیبایی از دست داده از شکیبائی زده خرو سلطان را با جمعی از مردم کاردیده بقلعه فرستاد که
مبادا فتوری در سرحد واقع شود و او بسرعت برق و باد خود را بقلعه رسانیده بمحارست مشغول گردید
چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت ماروچاق و مردم آنجا و دلگوشی ایل بخرو خان تفویض یافت
سانحه دیگر آنکه محکانی که در دار السلطنه اصفهان از قزلباش مرکب ایل ریش جان بود در عهد
خوشنویس قزوینی بقتل آمد میان ارباب سادات حسنی قزوین است که بدست سیفی مشهور و معروف بود در
خط نستعلیق ترقی عظیم کرده قلم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم کشیده در تراکت قلم و قدرت نگارش

پدر دستیار روح بخش اعلی و مشیت سلطنتش پیچ اصلاح خوش باز نموده بود و پسر عبدالغنی تفرشی این در شان او گفته
تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست هر دایره‌ات از فلک حلقه بگوش
هر مد تو امتداد ایام بقاست او پسر ابن الجمهور در حسن خط مشهور بود از اهل قزوین استاد مقصود مسگر از غرایب
تشیع یا رفع سلطنت آن که عامه مردم ان ولایت بدان متهم اند مرتکب قتل او گردید دیگر تصدق ماه رمضان
حضرت اعلی شاهی ظل الهی که مصدر آثار خیر و مظهر جود و احسان و مطلع اشعه انوار فیوضات ملک منان است
بالهام آسمانی و توفیق ربانی مال خراج دیوانی و اجاره و مستغلات یکماهه هر سال را که رسد شهر رمضان که فیه انزل
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن افضل ایام و اعظم شهور و اعوام و محکم طاعات و عبادات حضرت
ملک علام است بشیعیان کل ممالک ایران تصدق فرمودند که از مطالبات دیوانی معاف بوده در ان ماه مبارک
دست تعدی طلبکاران از گریبان زیردستان کوتاه بوده هیچکس دیده بر غله دهقان مسکین نتوانند افکند
و خرمن کاه دهقان رعایا برشان که خوشه‌چینان فلک از آسیب محصلان ایمن بوده جز برق حرمت تابان نتوانند
نگریست تا بفراغ بال و طمانینه قلب ماه رمضان را باختتام رسانند و بطاعت و عبادت پروردگار
عالمیان مشغول باشند درین باب مباشر مرحمت تاثیر بممالک محروسه ارسال یافت و این عطیه والا که
اعظم عطایا است علاوه سایر بخششها و التصدقات گردید و همچنین وجوه احداث ممالک که در دفاتر دیوان
اعلی ابواب جمع قانونی بود و در سنوات سابقه سلاطین معدلت آیین ازین فقره غافل افتاده بودند
که ما حقه وجوه احداث مالی یا بند علیحده جمع قانونی احداث را بدستور مال از رعایا گرفتن موجب
شناعت تکرار است در حین عرض محاسبات دفتری حضرت اعلی شاهی بفطرت عالی این نکته دقیق را

دریافته

دریافته خاطر نشان محاسبان دیوان کرده و بعلی التصدیق حقیقت آن کرده زبان بدعا و ثنای آن حضرت گشودند
و آن وجه نیز در ممالک محروسه بعمل عمال و تیولداران تخفیف قریب بیست هزار تومان رایج شاهی عراقی رسید
تخفیف مقرر گشته حکم جهان مطاع بصدور پیوست که مستوفیان عظام در دفاتر خلود تخفیف اعتبار نموده از ثمر
تغیر و تبدیل محروس داشته اسبکه مثوبات آن عاجلا آجلا بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردد
بالبنی و الالی آغاز سال میمون فال لوی ئیل ترکی مطابق خمس و عشرین و الف و کما انجام بکنون سعادت
قرین است از جلوس اقدس همایون و توجه آنحضرت بغزای گرجستان
چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی تجربه ملایک کاخت گرجستان و قلع و قمع کفره آنجا و تکمیله اسلام در آن
زیاده صد هزار نفس نفوس عصیان آن بدنیان بیامن توجه و ضرب تیغ جهانگشای پادشاه مجاهد قادر
حضرت اعلی شاهی تعلق گرفته بود و طهمورث خان تیره روزگار از بخت برگشتگی بجاب اوباد غرور قتل و
آوارگی اختیار کرده محمول را انجام داده بنوعی که مذکور شد بجاره جنود مسعود قزلباش جرات و دلیری نمود
چون پرتو این خبر جبر ساز نزدان بر پیشگاه ضمیر اقدس کاشف نایره حمیت شاهانه و شعله غضب باد و غلا
بر علی الترهیب یافت که بهر شری برق خرمن سوز عالمی بود لهذا عزیمت گرجستان و بر انداختن بنیاد
آنجا که بقتل مسلمانان دلیری کرده بودند در ضمیر انور رسوخ یافته حکم معلی شرف نفاذ پیوست که امرای عظام و
عساکر نصرت فرجام بسرعت و استعجال تمام متوجه یساق گرجستان گشته آماده غزا و جهاد کفار آن دیار
گردند و چندین هزار تفنگچی قدر انداز از اصفهان و سایر محال تعیین یافت و بکار و بیکار معین حاضر گشته
برکاب نصرت قرین پیوستند و چون صلاح دولت در موافقت سلاطین نوینهای گرجی بود

استراباد و عیسی خان را به جاوند فرستادند که تعاقب موکب همایون بر دور دو آگاه بوده حکام نقطه
احوال ایشان بوده باشند و در ساعت سعد آنحضرت از فرح‌آباد در حرکت آمده از راه گیلان و دریا کنار
روانه شدند هنگامی که لشکر چون بحر اخضر از هر طرف در تموج آمده در هر منزل گروهی از عساکر ظفر شعار
فیروزی آثار می‌پیوست موکب خجسته آثار به سرعت هر چه تمامتر روز بروز چون ... فتح و ظفر از ... بر
استقبال موکب ظفر شعار نموده در روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الاول خمس عشرین و الف خورشید جهان آرا
شکوه اقبال و طنطنه جاه و جلال به منزل عز و شرف رسیده کوس نوروزی صدای فتح و فیروزی در گنبد
خضرا انداخت

جهان رونقی از جوانی گرفت زمین روز فیروز مینائی گرفت
بخ دلا ساقی سلطان بیغ زلال بگردش درآمد ایاغ
دگرباره دهقان در آن بهشت بصحرای گیتی گل تازه کشت
نسیم آب آرایش بهار چمن

شد ستاره روز بدین آمده عرصه جهان را چون خاک اهل ایمان معطر گردانید و نوای فتح و قرار فرمودی
عطرسائی آغاز نهاده چون شعله جمال لاله رخان و عارض گلرخان خوبان صفابخش اقالیم جهان و ضیا
رسان معرکه دوران گردید شهریار کامکار مجلس بزم نوروزی را بکاوش رزم هر روزی و کار را در فتح و فیروزی
مبدل ساخت بلوازم جشن و جشن و سرور مبادرت نمودند و کوچ کوچ روانه مقصد شده در حدود کوپه‌چای
و امرا و استقبال رایات ظفر آیات نموده بسعادت کاسه‌بوسی سرافراز شده بر بود قیاتان برنگ و امرای
رفیق او را که از دارالسلطنه تبریز آمده بودند رخصت دادند که به تبریز رفته از آن سرحد خبردار بوده باشند
کیخسرو خان حاکم کرمان را نیز مرخص ساختند که با لشکر خود به تبریز رفته کومک ببر بود قیاتان و امرا باشد
چون ساحت مجلس محل نزول موکب بر چپس تأسیس گردید لقب ارجمند خانی و خطاب مستطاب ... از ...

بحکم ... قزلباش ... ...
... ...

گردانیده

گردانیده حکومت ولایت کاختیل را باور ارزانی داشته و از آنجا سمت ولایت گرجستان کاخت
معطوف و بعد از وفات غزوات اقبال گشت و طهمورث از آوازه آمدن سواران عساکر روم که در دیار بکر قشلاق اختیار
کرده بودند گمان نداشت و درین سال لشکر قزلباش را فرصت آمدن گرجستان بوده باشد چون از
نهضت موکب همایون خبر یافت سراسیمه و حیران در کمال یاس و هراس وداع گرجستان کرده با معدودی
بطرف باشی آچوق گریخت و در میان گرجیان علامت روز قیامت ظاهر گشته مفهوم یوم یفر المرء
من اخیه سمت ظهور یافت حضرت اعلی عساکر منصوره را به چند گروه منقسم ساخته هر گروهی را بر اردوی
یکی از امرای نامدار از یکطرف فرستادند و ... بیگلربیگی شروان را حکم شد که با امرای آنجا از آن طرف
بگرجستان در آید و الوند ... نیز با فوجی از افواج قاهره از یکطرف دیگر در حرکت آمده ساکن
گرجیان را از چهار طرف احاطه کرده شکارچی وار در میان گرفتند و هر گروهی رسیدند مردان ایشان را
که اهل اسلام جنگ کرده کافر حربی اند بمدلول آیه کریمه اقتلوا المشرکین کافة عرضه تیغ
آبدار غزا و جهاد گردانیده بر هیچ نفسی ابقا نکرده زنان و کودکان را اسیر نموده اموال و اسباب که بدست آمد
غنیمت غازیان باشد طایفه گرجی از هر طرف خود را بسته دام بادیه چون ماهی در شبکه
اضطراب افتادند و گروه گروه به میان جنگلها و بیشه‌های پر درخت و جاهای مستحکم که یک راه پیش نداشت
رفته باطراف ... که امکان عبور نداشت خندق کنده آب انداختند و آن مکانها که ...
سغناق گریزگاه ساخته استحکام داده سپاهی ... با خانه کوچ و اموال به سغناقها در آمده ...
و یراق جنگ در سغناق آماده نموده بحفظ حال خود مبادرت جستند چون اکثر سغناقها در اطراف آب ...

وقوع بر رود ران هنگام که ایام بهار بود و نقاط اسطار رود خانهٔ خانی از کثرت بارندگی طغیان
طرفانه داشت و عبور از آن آب گذاشته بود خان ذو القدر سرهادر را از درگی و طلب عبور یکی
صحبت شاملو را حارث مبارک کرده با لشکر خاص جبلی جریده و سپاهی از جنب دجله بود و فی سیلاب
بار کی بعد از آن آب دجبه مشان اند اخته سیلات عبور فرمودند از فقدان زورق و کشتی عساکر فیروزی
رخت بسیار کشیده اسب و اشتر بسیار و شتر بیشمار از راه آب بجز آگاه عدم رفت القدر بعساکر نصرت شعار
از فوج و گروه گروه بیان شپ و جنگل در آمده بجز سقناقی که بر سر رسیده بود برای جلادت و مردانگی
انهام رنجه بهار و روزه سرهای قبیلان و اسیران کرجی حظ بها این دری آورده و حسین بیگ شمس الدین لو با
ذو القدر با قورچی از قورچیان و صباز از ان نامور از جانب قورچی باشی در بیشه و جنگل در آمده [illegible]
نفری مامور بود و سقناقی که قریب ده هزار خانه وار از کرجی و بسیاری از سپاهیان و ارباب جلادت
انجا اقامت داشتند رسیده بود المکان مستحکم قلعه شان خندقی داشت که آب کرچ بلند راه تنگ باریکی
که از چوب بر روی آب بسته بودند دشت کردی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان رفتی ادرا آنکه
بر کیفیت و کمیت اهل سقناق اطلاع یابند و صلاح و فساد آنرا بنظر احتیاط در آورند تا مرا نبی رسیده
چهار صد تو اسبان سغد را در بیرون گذاشته از آن راه تنگ پیاده بمیان سقناق در آمدند
و در کمال غفلت و نهایت بی پروایی بر کرده بطلب غنیمت و اسرا طرفی متفرق و پراکنده شدند بر دد
که چون واقف گشته بهجوم و هجوم با اسلحه و یراق جبل جنگی آمدند و بهجوم هجوم گفار بعزم رزم و پیکار
رسیده و در رفتن و بعضی قریب عقل از گروهی از کرجیان مبدین و جبه نیان مقالات آرگز

از عقب

از عقب غازیان در آمده راهی را که قزلباش عبور نموده بود خراب کرده اطراف و جوانب ایشان را فرو
گرفته جنگ در پیوستند غازیان قزلباش و تفنگچیان که هر قوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته
تا تیر در کیش و مکل داشتند با ردها با خود کشیدند و دست و پا زدند بعد از آنکه از یراق خالی شدند
از هجوم کرجیان مغلوب گشته هر کدام راه فرار پیش گرفتند چون راه خراب شده بود راه دیگر بجهت
بیرون شد نیافتند و از بیرونیان بنا بر انسداد طریق مددی نرسید چون ارادهٔ ازلی شهادت
آن گروه تعلق گرفته بود اکثر بدرجهٔ بلند شهادت فایز گشته چند نفری مجروح و زخمدار خود را در آب انداخته
بیرون آمدند و اینمعنی موجب افروختگی آتش غضب قیامت لهب شاهی گردید اول حسین بیگ ایشیک آقاسی باشی
را بعرض رسانیده خطاب عتاب آمیز فرمودند که او بجنگ سقناق مامور نبودی چون بسقناق رسیدی
بایستی سپاهیان بتحقیق قلت و کثرت مردم و راه در آمد و بر آمد و خصوصیات آن سقناق
رسیده بعرض رسانند که تا بدین خدمت مامور ساخته بود اعلام نمائی و بدانچه مامور گردی عمل نمائی
بجهت جمعی مردم بی سردار را بمیان سقناق دشمن بی آنکه کیفیت و کمیت آن رسیده اطلاق
بیرون شد آگاه گردی چرا گذاشتی و از برهنگی غفلت در رسیده رفتند بایستی بحفظ حال ایشان
پرداخته در جنگ جنگی عبور ترتیب داده جمعی را بمحافظت آن کار [illegible] و خود با بقیهٔ لشکر بسقناق
در آمده غازیان را بقاعده و آداب جنگ ترغیب نمای کردن بر ترقی داشته جنگ کنند اگر
صلاح در جنگ نباشد بیرون بیایند از راهی که بجهت عبور ترتیب داده بودند بسلامت بیرون
آن رفتند یوزباشی [illegible] خواست که [illegible] اعلام سپاهیان و قوم [illegible]

جواب معقول سپاهی که پسند نداشت شحنه سیاست او را بسخن نگذاشته بعقوبت و رهائی
گرکس بنیاد بسیاست رسیده جسدش را در میانه اردو کردند تا موجب عبرت دیگران گشته در
امثال این گونه حرکات غفلت نورزند بعد از سیاست او قرچقای بیک را با جمعی کثیر از عسکر ظفر
اثر بر سر آن سقناق فرستادند و او بدانجا رفته بنوعی که ارشاد از آنحضرت یافته بود اطراف و جوانب
آن را احتیاط نموده چند جا را که مناسب راه یافت به پرسای قوی راه ترتیب داده غازیان
را با آن مورچال شایسته بمیان سقناق فرستاد که گرجیان در چند محل جبر بسته تفنگ کرده از پشت جبر جنگ
میکردند قرچقای بیک غازیان را از جنگ جبر مانع آمده توپ اندازها آوردند و توپچیان جنگ
جبر را بضرب توپ از هم ریخته غازیان بمحافظه مشغول شدند و در آن روز گرجیان کوششهای
مردانه کردند اما آخر روز از ستیز و آویز عاجز گشته ترک محاربه کرده چاره جوی گشتند چون شب دیگر
تاریکتر از قلب آن کفره بیدین بمیان در آمد غازیان نیز دست از محاربه کشیده بجای خود آمده
بلوازم پاس قیام نمودند سپاهیان اهل سقناق چهار ضرب لشکر ظفر تخمین و قیاس کرده آنانی که
سواری و پیاده داشتند در ظلمت لیل بعضی سپاهی و بعضی عیالان خود در زیر کفن [illegible] گرفته
از عقب سقناق راهی گشوده با آنکه کوهستان گریختند سایر مردم که بجا مانده بودند روز
دیگر از هجوم لشکر ظفر اثر طاقت مدافعه و محاربه نیاورده دیده بهر طرف دویدند گروهی از لشکر
ظفر قرین بدنبال شان رفته دست به بیشه و جنگل و کوه ها فرو رفته بودند دچار شده مردان همه طعمه
شمشیر آبدار و زنان و کودکان با عیال رقیب گرفتار آمدند و غنایم موفور در آن سقناق

بدست سپاه

بدست سپاه ظفر پیکر در آمد و همچنین در هر جا سقناقی بود بتوفیق الهی و نیروی اقبال بی زوال
شاهی در پیچ قوت اسلام و زور بازوی مسلمانی از هم پاشیده صفت قاعاً صفصفاً گرفت و اکثر
گرجیکان نیز در بیشهها بدست در آمده از باده مرد افکن ممات تا قیامت بیشعور افتادند القصه مدت بیست روز
موکب همایون در آن طرف آب قانق توقف فرموده مجاهدان ظفر قرین بتقلیع و قمع کفره بیدین
اشتغال داشتند یوسف خان و امرای شیروان که از طرف زکم جانب شرقی گرجستان می آمدند همین قاعده
عمل میکردند روزی در کنار رود قانق فرود آمده بودند که نصارای زکم که بطایفه اینیل معروفند جمعیت
عظیم نموده بعزم جنگ بر لشکر شیروان راندند مبارزان شیروان پای جلادت بمعرکه دلاوری نهاده
فیمابین حربی عظیم در پیوست و نصرت آسمانی شامل حال اهل اسلام گشته آن جماعت مغلوب و بسیاری از ایشان
معروض تیغ جهاد گردیدند قلیلی بصد فلاکت و ادبار بهر طرف پراکنده شدند غازیان مساکن آن
طبقه را ویران کرده در بلده زکم از آبادانی اثر نگذاشتند و در کل ولایت کاخت بدین شیوه عمل
آنچه بشومی بی ادبی و عصیان ظهور رسید از قتل و غارت و نهب و اسر و خرابی الکه و ویرانی بیوت و مساکن
بر سر نصارای کاخت آمد معلوم نیست که از ظهور اسلام الی الآن در زمان هیچیک از پادشاهان
ذوی شوکت دیار اسلام ایشان را چنین حادثه پیش آمده و آن ملک بدینسان ویران شده باشد
قتیلان از شصت هفتاد هزار متجاوز بود و اسیران از دختران زیبا طلعت صاحب جمال و پسران
زنخدان یوسف لقا آراسته بزیور زلف و خط سیه رنگ و صبیان که تمامت آشنا از لفظ خجسته اثر
همایون میگذشت زیاده از یکصد هزار بقلم در آمد اما بتحقیق در اتمام حروف زیاده ازین قرار

دیگر از گوشه و کنار پیدا شدند که از عدم فرصت تفصیل در بیان احوال هر یک از وقوع اینحالات فی الجمله نوبت عقب
پادشاهی التکلین یافته چون سپاه از روز [illegible] سلطان گذشت و سردار روم در صحرای ارشاق اقامت نموده
بجمع لشکر و یراق سفر مشغول بود زیاده از پیش توقف در کرمان لایق دولت ندیده حکام نیز رخصت
بصوب مراجعت انعطاف داده و از راه مرد القوس بطرف کارتیل آمده چند روز دیگر در
بلده تفلیس اقامت فرموده بتنظیم و نسق امور و مهمات گرجستان [illegible] از آنجا کوچ کرده از
راه بادبیلاق [illegible] کجه دکز تشریف بردند و تا ساعت [illegible] حرکت لشکر روم
[illegible] قاعدت مذکوره مضرب خیام عساکر نصرت فرجام بود تشریح آمد و رفت سردار و [illegible] تفصیلا [illegible]
آن حالات روی داده از مساعدت بخت ماثر است گفتار در بیان محاربه که در سلماس میانه
جنود قزلباش و لشکر روم [illegible] بیکلربیکی و میران [illegible] اکراد بوقوع پیوست و کشته شدن پیر بوداق خان [illegible]
قبل از این [illegible] قلم وقایع رقم [illegible] پیربوداق خان را با امرای [illegible] از [illegible] تبریز [illegible]
و کنجعلیخان حاکم کرمان [illegible] او [illegible] اکراد [illegible] آن [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] و پیران [illegible] بیلان [illegible] قاریاق دست یافته [illegible]
پیران [illegible] سلماس [illegible] باعث شورش و انقلاب [illegible]
[illegible] بود پیر بوداق خان بدفع فتنه اکراد از تبریز بیرون آمده بطرف [illegible] کنند و از امرا و
[illegible] مقصود سلطان کنگرلو [illegible] سلطان [illegible] و ابراهیم بیک برادر [illegible]
[illegible] آن [illegible] و محمد تقی بیک [illegible] کنجعلیخان [illegible] گشته [illegible]

قاریناق در حرکت آمدند و اکراد کس بخط وان فرستاده از محمد پاشا بیکلربیکی وان [illegible] پاشا را
کمک استمداد کردند تکلو پاشا با جنود رومیه و زینل خان محمودی حاکم [illegible] و سایر [illegible] بیگجان
[illegible] با شش هفت هزار کس بعزم محاربه قزلباش بسلماس آمدند پیربوداق خان و امرا که [illegible] قریب [illegible] هزار کس
بودند از آمدن سپاه مخالف خبر یافته تخمین مراحل آن راه کرده بقرینه و قیاس معلوم کردند که در چه
روز بسلماس میرسند قراولان و مردم کارآگاه [illegible] که بخبرگیری فرستاده بودند آمده [illegible] آن
آن تقریر کردند پیربوداق خان کسی بطلب کنجعلیخان بتعجیل فرستاد که آمده در روز [illegible] که احتمال جنگ دارد
بایشان ملحق گردد که باتفاق آمده دفع دشمن کردند اتفاقا یکروز پیشتر از روز موعود که امرا آماده جنگ
و قتال شده پراکنده فرود آمده بودند کنجعلیخان بطلیعه رسید [illegible] قراولان آمده خبر دادند
که طبقات لشکر مخالف [illegible] امرا در کمال اضطرار سوار شده مقصود سلطان کنگرلو با جمعی [illegible] مامور
گردیده [illegible] آراستن صف سپاه و ترتیب قلب و جناحین لشکر مخالف کرده [illegible] را مغلوب ساخته [illegible]
اجتماعی رسیدند مقصود سلطان و [illegible] بیکطرف افتاده [illegible] رسانیده [illegible]
چون [illegible] لشکر بودند تاب [illegible] نیاورده پشت بجنگ کردند و جهت قلب نیز منقلب گشته
دلیران [illegible] بهم برآمدند و از حیرت [illegible] متفرق و پراکنده راه [illegible] گرفته
پیربوداق خان بعد از مشاهده اینحال [illegible] غیرت [illegible] بدنامی عار فرار [illegible] در معرکه ثبات قدم ورزید
بعد از انهزام سپاه دو سه نفر از ملازمان [illegible] او را [illegible] از معرکه بیرون [illegible]
محمودی [illegible] آمده [illegible] یکی از ملازمان

جان نثار [illegible] از نهضت [illegible] گشته [illegible] بود [illegible] جان [illegible] گذشت سلطان [illegible]
و محمد تقی بیگ تبریزی [illegible] باشی [illegible] قزلباش [illegible] در [illegible] فرود آمده [illegible]
فرود [illegible] حصار [illegible] آن حصار [illegible] خود [illegible] افغان [illegible]
ننموده [illegible] اقامت کرده [illegible] در خارج [illegible] آورده [illegible] شده روز دیگر
حصار هجوم آورده [illegible] اهل حصار [illegible] بگلوله تفنگ [illegible] کرده [illegible]
الامان [illegible] آمدند [illegible] افغان [illegible] کرده [illegible]
پیش [illegible] فتح [illegible] آوازه [illegible] آورد [illegible] بایجان بسمع مخالفان رسیده [illegible]
سمت [illegible] در جنگ حصار [illegible] کوفته باز گشت [illegible] حصار [illegible]
از آن مهلکه نجات یافته بجانب تبریز آمدند [illegible] شنیده [illegible]
بار رسیده [illegible] وقت [illegible] باز گشته [illegible] آمده [illegible]
از [illegible] قوت [illegible] دشمنان [illegible]
سردم [illegible] رسیده [illegible]
نیست [illegible] لشکر مخالف بود [illegible] رسیده فی الجمله [illegible]
شهر گردیده [illegible] خبر باز گشتن مخالفان رسیده خاطر تبریزیان [illegible] یافت [illegible]
بعزم [illegible] رسیده فی الجمله [illegible] خاطر [illegible] طایفه [illegible] کردید
حضرت اعلی [illegible] شاه [illegible] بیگ [illegible] بود [illegible]

فرموده [illegible] الامرای [illegible] بایجان و حاکم تبریز [illegible] بلقب [illegible] خانی سرفراز [illegible]
سلطان [illegible] جنگ [illegible] آورده بود [illegible] شاه [illegible] گشته [illegible] خان [illegible]
یافت محمد تقی بیگ [illegible] باشی [illegible] نوازش گشت [illegible] آوازه حرکت لشکر روم [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] بجانب تبریز فرستاده [illegible]
حکم [illegible] امرای آن [illegible] جمعیت نموده از آن طرف [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اقامت [illegible] که آمدن سردار [illegible] گشت و امرای [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] آمدن [illegible]
[illegible] گشتن [illegible] در قسم [illegible] وقایع رقم [illegible] **گفتار در ذکر [illegible] وزیر اعظم**
[illegible] بازگشتن :: [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خان [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] وزیر اعظم [illegible] کرده [illegible] قشلاق کرده بود [illegible] سال
[illegible] روم [illegible] شام [illegible]
[illegible] ومرعش و دیار بکر و سایر بلاد [illegible] روم [illegible]
[illegible] روم [illegible]

نیامده بود تمامی وزرا و پاشایان و ارکان دولت سلطنت عثمانی حتی ینکچری آقاسی که قانون آن
خانواده نیست که از موکب پادشاهی جدا شوند همراه شده با عسکر گران و لشکر بیکران و توپهای
کوچک و کلان و عرابه بسیار و ضربزن و بادلیج و شمخال رعد توجه باین دیار آورده از ارض روم
بطرف ایروان در حرکت آمده رایات نصرت آیات در گوکچه دنگیز در ییلاقات اگذ قدیم ادی
وصول لشکر روم بآن مرز و بوم بوضوح پیوست حضرت اعلی شاهی که با طن فیض مواطن همواره بحسب کریمه
و من یتوکل علی الله فهو حسبه زیور از کل آراسته لطف الهی را کافل مهام خاص و عام میدانسته
بنابر رعایت سنت ظاهر و آداب فرمانروایی مترصد استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه دار
شده ترچیان عظام قاجار و جمعی کثیر از تفنگچیان جلادت شعار رکاب اقدس از صفاهانی و خراسانی
و با فقی و غیرهم بسرکردگی سرداران و طبقه سیما میرفتاح یوزباشی تفنگچیان اصفهان که مرد کاردیده جنگ آزموده
قلعه دار بود و احمد سلطان چکنی و ملازاده با فقی و امثال ذلک بکومک امیرگونه خان و حراست قلعه مامور
گشته از جماعت کثیری شجعان سپاه قزلباش یعنی جماعتی که بلطیف فطرت مردانگی دارند بوعده های
جمیل شاهانه مستمال و امیدوار گشته روانه قلعه شده بجمیع قلعه ایروان بعد از حفظ آنکه مروان کار و
دلیران معرکه کارزار و اسباب و ضروریات قلعه داری استحکام یافت و سردار مذکور در عشر ثالث شهر شعبان
بپای قلعه ایروان رسیده و تسخیر آنرا باغوای ینکچری آقاسی و ینکچریان قلعه گیر در کارگاه خیال حاکم ساخته که مبنی
در این سر حد لافهای گزاف میزد سهل و آسان انگاشته بمحاصره آن پرداخت و زیاده از کیصد هزار کس قدم
گرد آن حصن حصین را مرکز وار در میان گرفتند و حضرت اعلی شاهی صلاح در جنگ سلطانی ندیده جهت

تفریق آن گروه انبوه تدبیری شایسته بخاطر آورده عساکر نصرت شعار را چند گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی
یکی از امرای معتمد کاردیده بطرف معسکر رومیان فرستادند که هر وقتی که اتفاق کنند از اطراف سپاهی غنیمت
در هنگام فرصت دستبرد دلیرانه بمعرفه باشند مقرب الحضرت قرچغای بیگ که آخر رتبه خانی و لقب
سپهسالاری ایران یافت با قورچیان و غلامان و خاصه ملازمان از طرف از طرف اردوی معلی با تفاق
امامقلیخان بیگلربیگی فارس را از طرف شرقی اردوی رومیان فرستاده و جمعی خان و گنجعلیخان
و سایر امرا که باتفاق حسین بیگ ایناق بجهت محافظت تبریز بوده حسب الفرمان همایون آمده
با امامقلیخان ملحق گردیده بودند و محمد شریف بیگ بیگوزرا با قورشون و لشکر خود بطرف غربی اردوی رومیه که
جانب ارض روم است فرستاده که راه بر تردد اردوی رومیه بسته نمانده و دیگر از طبقه تیره
با روی اردوی رومیه آید و قرچغای بیگ قورچیان از مردم کاردیده دیرآورد که خلف بیگ سفرچی باشی ی
که آخر نصرت در آن کوه گوکچه طرف شمالی قلعه برکت داد اردوی معلی فرستاد که آن راه را
مضبوط نگاهدارد که هرگاه کسی از قلعه بیرون آید یا از اردو بقلعه رفتنی باشد در هنگام فرصت دستبرد
ایشان بمقتضای رباب بسلامت بمقصد توانند شتافت و خود با فوج قاهره هر وقتی در کنار
مناسب اقامت گزیده سپاهی چیره دست و دلاوران کار دیده هشیار بهر طرف فرستاده از حال دشمن خبر
جنده امامقلیخان و سایر سرداران و مبارزان جنود اقبال هر روز جانب و هر لحظه حقایق حقیقت
نموده از حال یکدیگر خبردار بودند و هیچ وقت از دستبرد غافل نبوده لحظه رومیان را آسوده و
فارغ البال نمیگذاشتند و جمعیت از سپاه روم چهل پنجاه هزار کس هر روزه برسر اسب مستعدی رزم بوده

محاربه بوده از طرف دستبرد مبارزان قزلباش کل لشکر بتسخیر قلعه غنیمت دانستند بر دست حضرت و عساکر منصوره
هر وقتی انتهاز فرصت کرده دستبردهای نمایان میکردند چنانچه شرح آن در ذیل مرقوم میگردد چون هوای
ییلاق کوکچه بر دوشه بود اردوی کیهان پوی از آنجا کوچ کرده در الاکیش که در حوالی کوکچه و قلعه خوشی
به سمت مضرب خیام اقبال گشت اما امرا و پاشایان و عظمای لشکر روم سیما طایفهٔ ینکچری و [illegible] اکثر
کمر تسخیر قلعه بسته سعی موفور و جهد بغیر محصور بجا می آوردند چند جا سیبها و مورچلها پیش آورده توپهای
سنگ انداز قلعه کوب نصب نموده توپچیان رومی و فرنگی شبانروز از توپ انداختن خالی
نبودند و از طرف دیگر تل خاکی مشرف بر جدار قلعه بزیر یکدیگر ریخته پیش می آوردند و ایر کوه خاک
و سرداران جنود قلعه دار و سایر محصوران پیر مانعت بر روی گشته در لوازم قلعه داری نهایت
اجتهاد بظهور می آوردند و حضرت اعلی شاهی همه روزه شجاعان عیار پیشه کارآگاه فرستاده از احوال
قلعه و محصوران خبر میگرفتند و محصوران بسعادت آنحضرت و توجهات ظاهری و باطنی امیدوار
بوده دل قوی داشتند و دلیرانه بدفع صدمات لشکر روم که بقلعه گیری شهرهٔ جهانند میپرداختند
و بخیروی دولت قاهره خوف و تزلزلی که در حال قلعه داران روزگار می یابند از آن طایفه زایل
گشته و آسوده حال بدفع دشمنان قیام داشتند روزی رومیان جمعیت نموده از جانب دروازه
که در وسط برج آن بضرب سنگهای توپ و گلوله با دلیج انهدام پذیرفته بود بجانب قلعه دویدند
توپچیان و تفنگچیان قدر انداز قلعه دار که اکثر فی المثل چشم مور را نشانه سازند بناشیه التکلف و
و اغراق تیر مرادشان بر هدف مقصد دست آمده خطا نمی افتد گلوله ضربزن و تفنگ بر سر ایشان بارگ

آتش

آتشین که از کرهٔ زنبورباره آن کره ریخته هر چند برونیان هجوم آورده بپای سعی در دویدند دست
امیدشان بجا گریز مقصد نرسید جمعی کثیر از رومیه بضرب تیر و تفنگ شجاعان قلعه در خاک هلاک افتادند
و کاسیان خسته خایب و خاسر باز گشتند حضرت اعلی شاهی احتیاط و در زیده موازی یکهزار نفر تفنگچی تیر
انداز از تفنگچیان رکاب اقدس جدا کرده از طرف کنکیر که مجلس با اهتمام حلقه بیک سفره چی باشی رفقا
از شر اعدا مصون بود فرستادند که در کمین فرصت نشسته در هنگام مجال خود خبر داده در وقت صبح تاریک
دروازهٔ شمالی جانب کنکیر را کشوده تفنگچیان چون برق لامع خود را بقلعه انداخته نقارهای شادیانه
بنوازش درآوردند فی الواقع اگر بدیدهٔ انصاف نظر کنند یکهزار کس یراق دار از میانهٔ چندین هزار دشمن
خونخوار گذشته بسلامت خود را بقلعه رسانیدند فقط دستبردهای دلیرانه بهت القصه برونیان از این
دلیری خبردار گشته بیشتر از بیشتر در توپ انداختن و سیبها پیش بردن اهتمام عظیم مینمودند از مویدات
اقبال که قرین حال عساکر ظفرمآل گردید یکی آنست که روزی ینکچری آقاسی و ترکچه بیلمز با چند نفر از پاشایان
که زیاده از دیگران در قلعه گیری علم داشتند بتماشا آمده در توپ انداختن سعی مینمودند از تقدیرات
ربانی و قضای آسمانی توپی از قلعه بتماشاگاه در میان ایشان انداختند گلولهٔ توپ ینکچری آقاسی را خورده و از ولد کشته
ترکچه بیلمز را زیر بکری رسیده چند کس از جمع معتبر ناپدید ضایع شدند و گروهی که خاک پیش آورده بخندق
رسانیده خندق را انباشته کردند اما غازیان قاجار و سایر دلاوران قلعه دار چون شیر خشمناک از
قلعه بیرون دویده بر سر آن تل فی ذیل حمله آوردند از پشت خاک سیبها بعضی را سر بریده و بعضی را زنده
گرفته بقیة السیف را پراکنده کرده تفنگ و یراق بسیار بدست آورده روسفیدانه بقلعه می آمدند

وهر روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافته محصوران از جلادت و بیرونیان از یاس و ناامیدی از خود رفته
چند نفر از رومیه که بسیار زن جنود اقبال زبان‌گیری کرده بخدام اشرف در آورده بودند مستفق اللفظ خبر
دادند که چنین قرار یافته که فلان روز جنگ سلطانی اندوخته از رخنهای که بضرب توپ در حصار بهم رسیده
آمده یورش بقلعه نمایند حضرت اعلی شاهی فی الفور یکی از غازیان علیه حضرت جلادت اندیش را تعلیقه
فرستاده اهل قلعه را خبر دادند که دران روز از محل اقامت خود در حرکت آمده صدای کورکه و کوس
از هر طرف بلند کرده القصه روز معهود رومیان چون مور و ملخ بپای قلعه شتافته تو به تاخت
یورش آغاز نهادند محصوران نیز توکل بر حفظ و حمایت حضرت رب العباد نموده دست به تیر و تفنگ گشاده
از صبح تا چاشتگاه ده جا [illegible] نموده اجساد مقتولان بضرب تیر و تفنگ سپاهیان قلعه‌دار در زیر یکدیگر افتاده
از کشته‌ها پشته‌ها پدید آمد رومیان از چهره آرزو در آیینه مراد رنج نموده بی نیل مطلب باز گشته و بعضی از طرفین
او گریختند که چون اهل قلعه در دفع تکلفات خصم کرده از محاربه و تلاش بسیار رسته آمده اکنون غافل و غبار
نشسته اند درین غفلت اگر یورش دیگر بباید کرد که شاید درین مرتبه مقصود بحصول پیوندد
وقت پیشین و اسپهای بسیار [illegible] زنهار دیده‌ها [illegible] نفوذ پای
سعی قضا تقرر نموده رومیان باستان [illegible] حمله آور شدند دیگر بار غازیان از [illegible]
بسیار ضعف روزه‌داری غالب گشته [illegible] رسیده بود که آواز الله‌اکبر و آشوب
برخاسته دیگر باره از اطراف و جوانب یورش عظیم کردند غازیان و لشکریان فی الفور
و باده [illegible] شده بالکل [illegible] گشته دلیران کشور روم [illegible] آورده بودند [illegible]

کلوا تفنگ مرگ آهنگ دفع نموده درین مرتبه نیز خلقی کثیر هدف سهام تقدیر شده و کاری از پیش نبرده
باز گشتند مجملا روز بروز محصوران دلیرتر و بیرونیان پای اهتمام‌شان سستی پذیرفته از تند و قلعه‌گیری دلگیر
میشدند اگرچه در مدت محاصره [illegible] قلعه تحصین غازیان قاجار حیله‌های مردانه و بسیار از جنگهای
غریب و دست بردهای نمایان و جلادتهای شگرف بظهور آمده مورد تحسین دوست و دشمن گردید
هرچند رومیه نیل جهد نمودند اثری از سعی ایشان مترتب نگشت و مدت محاصره بامتداد کشیده آذوقه
در میان ایشان نقصان پذیرفت بلکه نایاب گشت و چند در ماه هجوم آورده بیماری در میانه
آن طبقه شیوع یافت چنانچه هر روز جمعی کثیر بواسطه عدم معاش [illegible] و سردار بالکلیه از تسخیر قلعه مایوس گشته
مکرر ایلچیان [illegible] خلیل آقا نامی از معتبران رومیه بخدمت اشرف فرستاده گفتگوی صلح بمیان آورد
و رفع ایلچیان اعتذاری چند [illegible] الحاق نموده [illegible] مرد صاحب خرد با عقل و
هوش فرستاده شود که شرایط صلح سابق بیکدلی و بعد از ان چراغ سلطان که از امرای استاجلو بایلچیگری
رفت شرح آمد و رفت ایلچیان و بقیه حالات در ذیل مرقوم میگردد چون برخی از محاربات قلعه
و قلعه‌داری سپاه ظفر پناه مرقوم گردید اکنون مناسب چنان مینماید که قضایایی که در خارج قلعه
فیمابین دو لشکر بظهور پیوسته بر سبیل اجمال نگاشته کلک وقایع نگار گردیده بتحریر احوال
پردازد **ذکر قضایایی که در اثنای محاصره قلعه فیمابین قزلباش و رومیه در خارج قلعه روی داد** در وقتی
که نقشه اقلام [illegible] فام گردید که چون عسکر روم بایلغار رسیده بمحاصره قلعه پرداختند حضرت اعلی شاهی
جهت تفرقه و تشتیت آن گروه انبوه عسکر [illegible] جمعی [illegible] را جدا کرده

هر گروهی را بسر کردگی یکی از عظمای نامور بطرفی فرستادند که بحسب وقت و اقتضای زمان در
کمین فرصت بوده حسب المقدور دستبردها نموده مخالفان را بخود مشغول گردانند که کل آن
سپاه لکه رقلعه نتوانند برد و چون مبارزان جنود مسعود گرد کمین اعدا نشسته چهار طرف اردوی
احاطه نموده هر چند روز در طرفی لوای جلادت افراخته داد دلاوری میدادند و در هر گوشه
دستبردهای نمایان کرده همه روزه سر زنده و افتر بنظر اشرف می‌فرستادند اگر کل وقایع و قضایا
که روی داده بتفصیل در رشته تحریر در آید موجب تطویل میگردد از آنجمله یکی قضیه اتفاق نمود
انکه چون اردوی روسیه ذخیره تا باب نبود گروهی از میران سنجق را با یکیان از رده
آت اغلانی شده تا مرازی ده هزار اسب استر و الاغ بجانب ناحیه کربلی کمت انجمن بطلب ذخیره
رفته امام قلیخان از این وقوع آگاه گشته با عساکر فارس بر سر ایشان رفت و در حینی که آن گروه
اکثر سپاه بیگانه در آمده قلیچیان بطلب ذخیره مشغول بودند غازیان چون بلای ناگهان بر سر ایشان
جنگ در پیوستند نیروی اقبال آن فوج را مغلوب ساخته تا سرازی یکهزار و پانصد سر از زنده و دو
هزار اسب و قطار استر و الاغ و اختر بدست آورده بقیة السیف فرار نموده بصد تشویش خود را باردو
معسکر خود رسانیدند دیگر اکثر امام قلیخان باتفاق حسنخان و کنجعلیخان و امرای همراه کلبعلی بیک شاملو از
تبریز آمده بودند بولغ شده در رودخانه مرسوم بکربلی جای اقامت داشتند جنود روم قریب
بیجل هزار کس بشهرت هفتاد الالای که عبارت از لوا و اعلام است بعزم محاربه امرای مذکور در حرکت
آمدند چاوشان و قراولان خبر حرکت روسیه را بسر امام قلیخان و امرا با ورسانیدند و اوقرار

امرای مذکور را از عزیمت آن گروه ابنواخبار نموده امرا احتیاط ورزیده اردوی خود را از آن جای
که چاپینه بالاتر فرستادند و لشکر سیاه بیلیسه متوجه بیکجا بایستادند که طلیعه سپاه ظفر قرین
شد چرخچیان جنود قزلباش سیاه گنجعلیخان حاکم کرمان و ستگوردی بیک وکیل امام قلیخان و سایر
دلیران پای جلادت در میدان مبارزت نهاده در عهد اول بیست سی نفر از چرخچیان جنود روم
را قتیل و چند نفر دستگیر کردند در این اثنا لشکر قول روم بغلبه و ازدحام تمام جلوریز نمودار
آمدند گنجعلیخان که کهنه سپاهی کارزار دیده جنگ آزموده بود بصرفه در جنگ آنجا ندیده خود را پس کشیده بتولی
شده و مرد آن کرده منتسبه جهت محاربه اختیار نموده باز بصرفه کارزار آنجا صف آرای گشته یکبار دیگر
از غرور شجاعت و خودرائی با گروهی بجنگ ایستادند تا به مقاومت نیاورده در بازگشتن تا چهل پنجاه نفر
از دلیران پیاده مجروح در معرکه مقتول گشته بقیه لشکر قزلباش بسلامت شد و میان با وجود کثرت لشکر و
انبوهی جنود صرفه در پیش آمدن ندیده بهمان اکتفا کرده بازگشتند دیگر آنکه حقیقت یکی سفرهچی در رقفا با گروهی
از جنود قزلباش در موضع کذلیر یکیرنی در قلعه اقامت نموده قراولان و دیدبان تعیین کرده از آمدشد
قلعه خبردار بودند و از امرا و پاشایان روم دلاور پاشا با فوجی از جنود رومیه در ران همسر شده
گزیده بودند از آمد و رفت قزلباش بقلعه و اقف گشته گاه و بیگاه میان ایشان و مبارزان جنود
قزلباش دست بازی واقع میشد روزی رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند و جنگجویان جنود قزلباش
نیز تیز عنانی کرده بمیان آن گروه در آمده جنگ در پیوستند جهانگیر خان بختیاری که از امرای کرزبیت
وه بود و بیت کس از امرا و مردم خود در این سفر در رکاب اقدس بلکه فرقت جلفه یکی مامور بود دلیرانه

با اندک مردی بچند روسیه که اضعاف مضاعف او بود حمله کرده نزدیک بآن شده بود که
کارشان را بر طبق نام قبیله بخشش یاری کرده بزور بازوی مردانگی و شجاعت دلیران سپاه منصور
دفع نقابت خصمان نموده بسلامت بیرون آمدند با آنکه روسیه نوخیز عددی بر سیده بودند
جرأت پیش آمدن نکرده ایشان نیز بمقام خود بازگشتند و دیگر آنکه جمعی از روسیان و طایفه
اکراد از طرف ملان و کردستان بایروان می آمدند مقصود سلطان کنکرلو حاکم نخجوان که بحراست
آن راه مامور بود بآن گروه دوچار شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه شمشیر [illegible]
بسیاری غنیمت عساکر ظفر شعار نصیب شده از سرکار حافظ احمد پاشا که از ارز روم ذخیره می آوردند
بدست در آمده داخل غنایم مذکور بود و دیگر آنکه حکام ارتحال روسیه ملا و [illegible] پاشا و جمعی از عساکر روم
و دیار بکر از قریب [illegible] با گروهی از روسیه را که از اردوی قلعه بطرف ملان میفرستادند تیمور بیگ
یساول صحبت ایلچی با جمعی از دلاوران بیغاجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه غنایم موفور
بدست آورده دیگر آنکه [illegible] که بضبط راه قارص و ارض روم مامور بود مکرر را
در آن راه [illegible] روسیه [illegible] رباط [illegible] بوقوع پیوست و [illegible]
که از راه روم آمده احکام از جانب خزانه کار بر سرداری آورده و جمعی که در سردار روم [illegible]
عرایض و مکاتیب می بردند بدست آورده جمیع آن مکاتیب و مراسلات را بنظر اشرف [illegible]

ذکر مراجعت سردار روم و گفتگوی صلح بمیان آوردن و باقی حالات چون سردار از
قلعه ایروان مأیوس گشته گفتگوی مصالحه بمیان آورد و شرایط صلح سابق را اعاده نموده [illegible]

اظهار نموده

اظهار نموده که بعضی از شرایط صلح که [illegible] نصوح پاشا و قاسم خان صدر قرار یافته بود از
جانب قزلباش مرعی و مسلوک گشته حضرت اعلی در جواب فرمودند که از جانب اعلا امری که منافی عهد
و پیمان باشد ظهور نیافته شرایط صلح کما ینبغی مرعی بود ایشان بتحریک نقض پیمان کرده دیگر باره
آتش فتنه را که فی الجمله تسکین یافته بود مشتعل ساختند لهذا نمایند که درین نهضت بجز [illegible]
خونهای خلایق که درین ماه مبارک صیام بوقوع پیوست چه نفع [illegible] دین و دولت رسید اکنون که
در مقام اصلاح در آمده اند مارا سخن نیست و اگر در شرایط صلح سخن داشته باشند اگر نصوح پاشا
در حیات نیست قاسم خان در حیات است و بعضی از پاشایان که همراه اند مثل ملا و [illegible] پاشا دیار بکر
پاشا و حافظ پاشا از آن مقدمه اطلاع دارند و دستور نامچه آن در پایان که [illegible] طرفین [illegible]
داده اند مهر ایشان در میان است اگر اصلاح داشته باشند قاسم خان را بفرستیم که در [illegible]
مذکور شد کار آن شود حسب الاستدعا قرار یافت که قاسم خان باردوی روسیه رفته تجدید
بنای قواعد صلح استحکام پذیرد از تاریخ بیست و پنجم شهر شوال که [illegible] قاسم خان با ایشان
رسیده بود سردار کسی [illegible] خان فرستاده اعلام نموده بود که [illegible] و حضرت [illegible]
صلح و [illegible] شده طبل ارتحال کوفته بجانب ارض روم بازگشت قاسم خان [illegible] با ایشان
رسیده سردار و پاشایان لازم [illegible] احترام بظهور آورده [illegible] تعاقب تا ارض روم
رخصت ساخته [illegible] باعزاز [illegible] روانه استنبول گردید درین اوقات [illegible]
هزار کس از [illegible] روسیه [illegible] در پای قلعه [illegible] رباط خارج قلعه [illegible] از سرما و بیماری [illegible]

برای آخرت کشیدند اسباب و شتر که از فقدان علیق سقط شده بودند از شمار و حساب بیرون بود
قاضیان و رفقای او نقل مینمودند که در هیچ مرحله یکروز بی توقف و مجال آسوده نگذاشته و در هر جا
از مدفن چاروان که نوبت بیشه ها و قبرستانی بنظر در می آمد و در هر کوچ از قدم پا بر زمین از چندان خیمه و
خرگاه بر جا میگذاشتند که گویا اردو کوچ نکرده و بضعف لشکر بلکه بیشتر پیاده سپاه میرفتند در آغاز
محاربه و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی که از احفاد شیخ ذوالنون و از اعیان
ارباب قلم بود حکایت نمود که شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که از شخصی سؤال مینماید که فتنه عظیم حادث
شده دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند آیا فتح و ظفر از کدام طرف خواهد بود آن شخص باین عبارت
جواب میگوید که فتح از بیر علی روزی صاحب واقعه واقعه خود را نقل نمود راقم این اوراق
بفکر افتاد که آیا این عبارت که در عالم رؤیا القا شده بوزن در آید تاریخ فتح را اندازه یا نه
بعضی عالی ولی بوزن در آمد و از نوادر اتفاقات موافق تاریخ افتاد و از تنگی قافیه بنظر الحاق
در سلک نظم در آمد   آمد دیار روم از [illegible] تیز   کرد آهنگ   ز کرد علی [illegible]
وقع او شاه جهان   فوج [illegible] بسیار   [illegible] بلیت [illegible] از لطف آن [illegible]
خونش [illegible] یکی ز مبدکان در شاه   در واقعه سینه قضای ازلی تاریخ
دو گروه فتح از جانب گشت   کین را [illegible] شد بانگ علی   بشنید ز هاتفی که بگفت از غیب
فتح از بیر علی عالی ولی   وین نکته که این ندای غیبی   تاریخ فنای او شد از لطف علی   الغرض
بمیامن الطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت

مظاهرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ظفر و نصرت قرین حال منتسبان دودمان ولایت
نشان گشته چندین هزار نفس از ذکور و اناث شیعیان اهل بیت که در قلعه بودند از آسیب مخالفان
نجات یافتند موجب سرور خاطر هواخواهان دودمان قدس نشان صفویه گردیده فی الحقیقه آن روز سعید
ایشان عید گشت خواجه محمد یوسف قزوینی که از ارباب قلم و اهل استعداد است این تاریخ گفته
چون که سردار لشکر رومی   وارد ملک ایروان گردید   دو سه ماهی بدور قلعه نشست   مهره [illegible] بساط [illegible]
چید   دید کز تیغ شیعیان علی   نیمه لشکرش بقتل رسید   کمر [illegible] برنبست   چاره جز فرار [illegible] ندید
ماه شوال چون بپست گذشت   دهه آخرین بنصف رسید   دولت شاه دین مساعد شد   لشکر روم
منهزم گردید   بهر تاریخ آن خرد گفتا   آمد امروز شیعیان را عید   بعد از معاودت لشکر روم چون بحضرت
اعلی قلعه جدید ایروان را که در سنه ست و عشر و الف امرا و عساکر [illegible] ترتیب داده بودند
تا غایت مذکور بودند اردوی اشرف را بجانب [illegible] فرستاده خود بتفتیش [illegible] با جمعی از [illegible]
اقدس با ایروان تشریف برده نیک و بد قلعه را بنظر احتیاط در آوردند امیر گونه خان و سرداران
قلعه را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده امیر گونه خان در ازاء [illegible] مرحمت خطاب [illegible] و اصلان [illegible]
گشت [illegible] الجمهور مشهور است که رومیان قلعه داری را از فرنگیه کسب نموده اند اما در قلعه گیری از فرنگیه
غالب [illegible] زیرا که چندین قلاع متین محکم که [illegible] انسان قلعه رفیع بنیان قسطنطنیه است بتصرف و قهر
از فرنگیه گرفته و درین دو شیوه بر جهانیان تفوق جسته در زمان دولت ابد مقرون شاهنشاهی
سپاه زادان حیدر [illegible] قزلباش هم در قلعه گیری بر رومیان فایق آمده چندین قلاع مشهور معتبر مثل قلعه تبریز و

وقلعۀ عتیق و جدید ایروان و گنجه و شماخی و دربند و تفلیس و غیرهم که هر یک شحون بمردان کاری و مملو به آلات
و یراق قلعه داری بود چنانچه شمهٔ از آن در صحیفه هر یک در محل خود رقم تسطیر پذیرفته تملیک و مفتوح و منتزع از
رومیان گرفته و هم رقلعه داری رایج آمده تا دو ماه و هم زیاده از یکصد هزار مرد قلعه گیر جدل
نموده قلعۀ ایروان را صیانت نمودند با سلطان قلندر قمی که از درویشان یکه دار و صاحب
شد و بوده است این رباعی در این باب گفته · تا عهد تو کس قلعه از رومی نگرفت · یک قلعه کس از عز
بری نگرفت · اقبال تو صد قلعه گرفت از رومی · یک قلعه ز ذکر تو رومی نگرفت · حضرت اعلی شاهی
بعد از تسخیر قلعۀ عثمان عزیمت تعجیل قشلاق قراباغ الغطاف داده و تحوران با باغ
عساکر نصرت نشان بیوجه خسته لشکرهای ممالک را رخصت مراجعت اوطان دادند و خود با نزلان
رکاب اشرف از راه درۀ ملی برکشاط آمده باردوی اغرق پیوسته و از آنجا بکنار کمان
قراباغ و کنار آب کر آمده چون حد قلع و قمع کرجیان ضلالت نشان چنانچه تکمیل خاطر عزیمت
سرشت همایون بود بظهور رسانده بود صحرای داقنی را از اعمال شکی که دهنۀ کرجستان است
مناسب قشلاق دیده از آب کر عبور فرموده در داقنی طرح قشلاق انداختند قاضی خان صدر
که در ارض روم از سردار جدا شده بود در داقنی باردوی همایون رسیده بشرف بساط
بوسی مشرف گشته و معتقد تاتی که در شرایط صلح با سردار و پاشایان گفتگو نموده بر نهج سابق قرار
یافته بود بعرض رسانیدند اما چون اعتمادی باقوال و افعال آن طایفه نیست در آن مرتبه
نیز تن به صلح چنانچه رسم واثق سلاطین کشورگشاست · که صلح صلح و گهی جنگ جنگ

تمشیت نپذیرفت زیرا که جمعی از عظمای روم که در این هنگام صاحب اختیار دولت عثمانی شده بنا
بنابر ازدیاد جاه و منزلت و تلاش رتبۀ وزارت محمد پاشا را در محاربۀ قزلباش و قلعه گیری بتقصیر متهم
ساخته و سلطان احمد او را از منصب وزارت اعظم و سرداری عزل نموده خلیل پاشا وزیر اعظم
سردار شده و در سال دیگر که ییلان ییل سنۀ ست و عشرین و الف است او را فرستادند که در دیار بکر قشلاق
کرده لشکرهای ممالک روم را جمع نماید و در بهار ینت ییل سبع و عشرین و الف بالشکر ولایت عجم در حرکت
آمده و جانبیک کرای خان پادشاه الوس تاتار را که بمعاونت طلب نموده با مرادی سی هزار
کس از جنود تاتار بولایت روم در آمده بود باو نیز در دیار بکر و اطراف آن قشلاق دادند که در سال
آینده در سفر قزلباش رفیق سردار باشد و از مدلول العبد یدبر والله یقدر غافل افتاده
ندانستند که تمشیت امر عالم و نظام و احوال بنی آدم مربوط بتقدیر ربانی و قضای سبحانیست
آنچه دولتخواهی حضرت است آن می شود نه آنچه خواهش جهان میشود زیرا که در خلال این حال
سلطان احمد خان از قضای ملک ستان اجل ربقۀ ناتوانی نهاده رخت بسرای آخرت کشید
رفت تا عالم دگر گیرد چون دو پسر کوچک عمر دست شش ساله داشت ارکان دولت عثمانی سلطان مصطفی برادر
برادر سلطان احمد را که بخفت عقل و آشفتگی دماغ شهرت داشت و بعد از جهت نارسایی سالم مانده بقتل
نرسانده بودند بپادشاهی اختیار کردند و بعد از شش ماه که نام سلطنت و پادشاهی بر او اطلاق نمودند
جمعی از عظمای روم بر نفی او از سلطنت او دیگر گشته بسلطنت سلطان عثمان پسر بزرگتر سلطان
احمد که در آن وقت ده دوازده ساله بود اتفاق نمودند و سلطان مصطفی را خلع کرده سلطان عثمان را بر تخت

عثمانی جلوس نمود و به بستری که تمهید یافته بود خلیل پاشا و جانی بیگ کرای پاشا تاتار در یونت ئیل
سبع عشرین و الف لشکری بی عجم کشیده در ولایت ساوجبلاغ به اتفاق افتاد و جبه‌بیکه
کوهی تکیه‌گاه شاه تاتار در روز ... سبع عشرین و الف گفته ... و نیروی اقبال فتح و نصرت قرین
حال مستبان دودمان قدس نشان صفوی گردید خلیل پاشا نیز بدستور سردار سابق صلح را
وسیله ساخته خایب و خاسر بازگشت و در بیع آمد و قت از طایفه تاتار غرابی بسیار در
ولایت روم واقع شد و جز خسران دنیا و آخرت هیچ اثری بر این لشکرکشی مترتب نگشت
شرح آمدن و باز گشتن خلیل پاشا و جانی بیگ کرای و کیفیت محاربه ایشان با جنود
قزلباش که بچه قاعده بود و دیگر سوانح و قضایا که در این دو سال اگر عمر باشد و توفیق الهی رفیق تحریر
گردد صدر رقم در مجلدی علیحده که آغاز قرن دوم است از جلوس همایون شاهی در رشته تحریر انتظام
یابد ان شاء الله تعالی اکنون وقایع ایام قشلاق را بر صحیفه بیان مینگارد ذکر لشکر فرستادن
بر سر بقیة السیف گرجیان کاخت و پرداختن ولایات از ناطق و صامت چون در برابر جبار
و پدرو پدر که از ظهور شاه دادن و گرجیان ضلالت نشان کاخت ظهور یافت غیرت شاهانه
جهت خسروانه اقتضای آن نمود که گروه اللایت برنامه معروض تیغ سیاست کردند که
دیار تیار نماند در طبع بالیس شجاع غضب قیامت لهب خان سرخته کردند که از آبادانی و حیات
و ناطق آثار نماند و در اول سال کاخت رایات جهانگشا به الضبط در حرکت آمدند کاخت و حق
آن دیار معرض قتل و غارت و قید اسر و خرابی در آمدند که الان تا هست مصداق لم یبق فی الدار

غیره دیار گردید هنوز از حدت طبع و آتش مزاجی سورت غضب شاهی تسکین نیافته بود تا به جلال
رسید که در ملک شروانی داود بیک گرجی و طهماسقلی قسقی بولایت کاخت آمده معدودی
از پراکندگان رعیت و سپاهی گرجی از اطراف و جوانب جمع آورده در هر قطعه ویران
چند خانه‌وار غارت‌زده پریشان مسکن گرفته لهذا جمعی از قورچیان و غلامان و
تفنگچیان را به سرکردگی عیسی خان قورچی باشی بر سر ایشان فرستادند و حکم شد که در ورود
عساکر آن بخت برگشتگان در آمده تخت ولایت قسق را پاک کرده مردان طعمه تیغ
آبدار و زنان و کودکان اسیر غازیان ظفرشعار گردند از مسکن در اوده در قفا خبر یافته
بر سر ایشان ایلغار نمودند از صعوبت راه و مانعی که پیش آمد و جنگل که شوارع را برف
پوشیده بود به شماری ملکان آن سرگشتگان رسیدند ایشان لحظه پیش از ورود
لشکر آگاه گشته احمال و اثقال انداخته با معدودی عورات خود را به پس اسبان گرفته از
راه تنگ پر برف بجبال طرف داغستان گریختند هنوز سپاهی ایشان در نظر بود که طلیعه
لشکر به ایشان رسیده دست از تعاقب بازداشته بجایی رسیدند که در میان برف
از تنگی راه یک یک میبایست رفت گرفتن دو سوار هم میسر نبود گرجیان اکثر اسبان خود
با عورات جنگ کنان پیاده به صد فلاکت یک یک در دور و طی مسافت میکردند حسین علی بیگ
برادر پیکر سلطان ایکری دو روز که در تعاقب ایشان بر دیگران پیشی گرفته بود به زخم تفنگ از
پای در آمد بعد از و بکتر بیگ یوزباشی ایواغلی و ولد ابوالقاسم بیگ آبدار باشی رسیده اسب جلادت

پیش رانده حالتی که تیری در کمان نهاده بیاب کوهی انداخت تفنگی بر سینهٔ او خورده علیل
میرفتاح مین باشی اصفهانی از عقب می‌آمد اسب بر جنگ را بدست در آورده مراجعت نموده
شده بود او نیز در آن جا تفنگ خورده زخمدار گردید بعد از مراجعت در اردو فوت شد چون
بدین طریق تعاقب معدودی شتافتن موجب تضییع جوانان کارآمدی می‌شد و آفتاب
نیز غروب کرده شب بپایان در آمد عنان بازکشیدند درین مرتبه نیز آن چند نفر معاود
طاغی از چنگ اجل خلاصی یافتند اما درین یورش تمامی ده هزار اسیر کارآمدی که زبده
و خلاصهٔ گرجی بودند و در مرتبهٔ اول حضور را حفظ نموده بهیبت در پناه بودند درین تنگ
از شدت سرما و بسیاری برف که شوارع را گرفته بود مجال حرکت و فرار نیافته بدست در آمده
غنیمت بسیار نصیب عساکر ظفرشعار گردیده سالم و غانم بازگشتند و از گرجی در آن دیار بود یار تمام
چون طرف شمالی گرجستان مذکور بداغستان پیوسته و اکثر مردم داغستان بطریق دزدی
بدان ولایت آمده اسیر می‌برده‌اند درین وقت که فتوحی چنین بآن ولایت راه یافت
و غارت و کنهای بزو شیر از خیز آمده تفحص جنس اسیر برده خفتند اگر گریخته و کسان رعیایان بیشه و جنگل
قلیلی مانده بود نیز از خوف بیم لشکر هم مردم داغستان خود را بولایت دیگر و باشی آجوق
و کار تنگ انداخته بجلا یعنی از آبادانی در آن ولایت نام نماند و بعضی جهالت فتاد
طوریکه چنان ولایتی که هر ساله آلاف و الوف منافع و مداخل آن بود ویران گشت
گروهی از طایفهٔ ایل و احشام گرجیه که در نزد آنکه وادی بودند تا دو سه هزار خانه وار از زیم

جان

جان و اسپ غارت بجلا راضی گشته اراده رفتن دار السلطنهٔ کرمان جازم نمودند که در چهل الفرار
نقشه چون رعایت توقف نزد ایشان کوتاه گشته روانهٔ آن قریه شدند و بسلامت بفرح آباد رسیده
رحل اقامت انداختند وقایع چون بجمیع جبال رسید که از مردم داغستان که از رعایای حاکم گنجه اند
و غربت طوری شد بجمیع عصیان بظهور آورده جمعی بر فقت او خفیه آمده چند نفر ملازم محمد خان
زیاد اغلی حاکم گنجه را که در میان ایشان بوده‌اند بقتل آورده بعد از ظهور عصیان و ثبوت
گناه ملک آقا بابی تقرار عظمی را در عصیان بمرد حقیقت شاه گشته بیسیار رسیدند
جمعی دیگر که محل اعتماد نبودند از ان ولایت اخراج کرده بفرح آباد فرستادند واقعه دیگر در یورت
قشلاق حکام داغستان و طبرسران کسان خود را با پیشکشهای لایق بدرگاه جهان
پناه فرستاده بتلقیح فاخره و نوازشات وافره سرافرازی یافتند و مهمات ضروریه آنکه در
بحسب دلخواه سرانجام یافت و زمستان در یورت قشلاق بعافیت و خوشحالی بسر گشت
چون درین سال اعادی قحد ول العاقبه منکوب گشته چندین هزار کافر بدین تیغ شجاع
مجاهدان معرکهٔ جهاد راه عدم پیموده بود اما ابواب رشته فتنه و لشکر شجاع روم چنانچه مذکور شد
کاری نساخته و ظفر و نصرت قرین حال اولیای دولت ابد مقرون گشته حتی که از انجمات
عین الکمال لازم بود در خراسان و فتح یافت ساخته و دیگر آنکه درین وقت درین سال
مروزی که نزد اردو ولیت تو از بک خفا بیرکی محمد قلی دوری از امرای او دیگر بسیار
و بیادی مابین جرنس و همراه آمدند خسرو سلطان حاکم ماروچاق با جمعی از زبان ازم

آزمای ازمار وجاق بدافعهٔ ایشان کمر بسته روانه شد ابن حسینخان حاکم خبوشان ابن حسین سلطان
فیروز جنگ شهر را با فوجی از طایفهٔ چغتای که بیست قزا آنجا بود با اوزبکیه جنگ آغاز نهاد
گروه مردانگیها بظهور آورده‌اند بخبر سلطان الحق گردیده با شاق اوزبکیه رسیدند و
از جانبین دست بآلهٔ قتال برده فیمابین حرب و پیوست خیرو سلطان از جهالت
غرور شجاعت و غرور بی‌باکی کرده در محل نامناسب طرح جنگ ریخت اگرچه کوششهای مردانه
نمود اما عاقبت مغلوب شده از معرکه بیرون رفت ابن حسینخان که کهنه سپاهی کار دیده
جنگ آزموده بود عار فرار بخود قرار نتوانست داد و روز دیگر حمله نموده در اثنای گیرودار
دار سلطان حسین نام پسرش بقتل رسید او از واقعهٔ پر بلا آرام گشته تو همت که قرة
العین خود را بباد داده خود راه سلامت جوید چندان تلاش کرد که با چندی نفر از غازیان
چغتای از کاس اجل شربت ناپسین شهادت نوشید غازیان چغتای بعد از کشته شدن
او خود را بطرف حصنی که در جنگگاه بود کشیده آنجا خندق و حصار خود ساخته تا آخر روز
خود را حفظ نموده مردانه از آن معرکه بصد راه سلامت رسیدند در قشلاق دانقی این
خبر بعرض اشرف رسید عواطف شهریاری که همواره باحقاق حق حق منشان از آن جانب
شامل روی حال باز ماندگان است مظفر حسین پسر دیگرش را بجای پدر بر سر منصب ایالت و خانی
سرافراز فرموده الکاء و اقطاع پدر را باو ارزانی داشتند   واقعهٔ دیگر علامة العلمائی
فی زمانه میرزا ابراهیم الحسنی همدانی که شمه از اوصاف حمیده و فضایل و اخلاق پسندیدهٔ

آن سید

آن سید دانشمند در صحیفهٔ اول این دفتر در تحت اسامی شریفهٔ علمای زمان شاه جنت مکان
تحریر یافت جهان فانی را وداع نموده کتب خانهٔ حیات را از صحیفهٔ هستی پرداخت
میرفانی کرمانی در تاریخ واقعهٔ میرزا گفته   مرغ روح روان ابراهیم کرد پرواز
سوی باغ نعیم   آن نبی سیرت ولی فطرت که علو شأنش بود عدیم   گفتمش سال فوت
باد از ایشش سدره باشد مقام ابراهیم   مراد از دل ایشش تحصیل عددیست که بتعمیه مزار
بیست و پنج است   دیگر از مترقیات سید مبارک خان مشعشعی والی عربستان حویزه که
کو درین سال باجل طبیعی درگذشت وی سید شیعه مذهب پاک اعتقاد بود از زمان شاه
جنت مکان بزور بازوی مردی و مردانگی آن ولایت را بحیطهٔ تصرف در آورده لوای سلطنت بر
افراشت قبل از جلوس همایون در ایام فترت بعضی اوقات با امرای قزلباش غالبانه سلوک
میکرد اما بعد از جلوس همایون غاشیهٔ فرمانبرداری بردوش گرفته تا غایت اخلاص و اطاعت
بجا آورد و سید ناصر پسر خود را در اوان کودکی جهت ظهور مراتب اخلاص بپایهٔ سریر اعلی
فرستاده در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافت درین سال حسب الالتماس پدر او را
رخصت عربستان دادند بعد از فوت والد حسب الامر اعلی جانشین والد و متصرف ملک
موروث گردید اما او نیز دور از او در این سال مریض گشته در عالم جوانی وداع عمر و زندگانی
کرده از دولت و کامرانی تمتع نیافت حکومت عربستان حسب الالتماس قبایل عرب بسید
منصور برادرزادهٔ سید مبارک تفویض یافت شرح حالش ان شاء الله تعالی در وقایع

ثمن ثانی مرقوم میگردد دیگر از ترقیات میر فتاح یوزباشی اصفهانیست که در گرجستان
چنانچه مذکور شد زخم تفنگ خورده چون باردو آوردند عمری بسپاهیگری و خدمات
شهریاری بسر رسانیده و رایهای پدر نصب شده میرفتاح ثانی لقب دادند
مجملاً آنان عرایس سخنوری و مشاطگان ابکار نکته
پروری که در سوابق ازمان و سوالف دوران چهره پیرایان کلمات معانی و عذار شاهدان
الفاظ را در نظر خواهندگان عام شوق و آرزومندان شاهد ذوق بصبح
و دلال و آرایش خط و خال جلوه در آورده چون یغمائیان تتاری رفت و روب
عرصهٔ صورت و غارت جهان معنی کرده اند سخن آنچنان گفتنی گفته اند بر و بوم
دانش همه رفته اند خامه رقمان صحایف انشا و اخبار و مورخان حدیث آرای
سخن گذار که جرعه اقلام عنبر فشان از باده خوشگوار مغز لبریز و هوای سخن سرای از شمیم انفاس
قدسی ایشان عنبر آمیز لآلی طبع در شاهوار شان آویزه گوش و دامن مستعدان روزگار و صنایع
بدایع کلک گهرسلک آن هنرمندان نادره کار در عرصه جهان یادگار است هرچند دست آرزوی
طالبان لطافت معنی از دامان سرادق اقبال ایشان روان دار الملک سخن کوتاه است و عقل آگاه
که بیع از اسرار کلمات حکمت آمیز ایشان چیزی آگاه اما طبع سلیم و ذهن مستقیم عنبرین نگاه
که گر بیند کسی سخن تازه تمامست این نکته نزد مقبول دل نکته گزار است و در هر
هزار غارت رفت و گنج در پرده غیب هنوز آنچه نگارش رقم این کلک خطا پیشه

نقاب از پرده حجاب بیرون آمده میگوید که ابواب فتوحات آگهی همواره بر چهره طالبان جواهر
معنی گشوده است و مخزن لآلی بحر سخن برای هرکس از جواهر نکته پر و خالی نبوده
کس نبرده خست در جهان هرگز معدن از لعل و بحر از مرجان هر گاه طبع نکته زار و دریا پیمای
اخبار نقد خواهش و آرزو به کف در آورده خود را مستعد فیضان مکرمت ازلی گردانید و
چون سایلان کوی امید دریوزه بر مقصد اعلی و مطلب اسنی نماید با شبهه و شایبه بحصول مطلب
و وصول مقصد کامروا میگردد تو مستعد نظر شو که از مقابل فیض که منقطع نشود
فیض هرگز از فیاض ماحصل این ارقام آنکه راقم این نسخه عالم آرا در دیباچه کتاب علم جبارت
رقم کرده شده که صادرات احوال گرامی حضرت شاه والا جاه گردون بارگاه سلطان سلاطین
زمان زبده و خلاصه فرمانروای جهان که از روی صدق و اخلاص خود را غلام خاص حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام و اولاده المعصومین
میداند ملکه از خلوص عقیدت و پاک اعتقادی کلب آستان آنحضرت میشمارد و بدان
افتخار دارد بطریق رمز بی الزام نقش عبارات و سلاست الفاظ و استعارات
بقید کتابت در آورده بر صفحه بیان مینگارد که مستعدان روزگار و مورخان
بلاغت شعار را اصلاح و درست افزاری باشد بحمد الله و المنه که توفیق تسوید آن
یافته وقایع زمان فرخنده نشان شد از روز ولادت با سعادت که ساحت ملک
خراسان از پرتو انوار سلطنتش فروغ بخش عرصهٔ جهان بود تا زمان جلوس فرمانروا

ایران در صحیفهٔ اول و ازا وان جلوس همایون که سند جهان آرائی ممالک فسیح المسالک ایران
دشت فیروزمند بخت اجداد عالیمکان بر چهرهٔ دبیر نقشش زیب و زینت گرفته الی حال که
سنین هجری بخمس عشرین والف رسیده و یک قرن سعادت اقتران است
از ایام فرماندهی درین اوراق که یک مجلد از صحیفهٔ ثانی است در رشتهٔ تحریر کشیده
رقم اختتام پذیرفت که چون سلاطین زمان و فرمانروایان عرصهٔ جهان نظر بر آن
دیباچهٔ اقبال انداز نگارنامهای سنجیده و قوانین پسندیده اش را دستور العمل
کردار و شعار خود سازند امید میدارد که او را مقبول طبع همایون و ثانیاً پسندیدهٔ
طبع مطالعه کنندگان اخبار و طالبان آثار بوده از عثارش محفوظ و از نفی وی آن
جمیع و مسرور گردند و دست ارباب حقد و حسد و هرزه درایان بچهرهٔ ازادیان
طاهرهٔ آن کوتاه و کشیده باشد   نگارنده بدوران معانی   کهن نامهٔ از
باستان   کنی تا که گفتار کهن گردی   ز کلکم نکتهای تازه بیفزش   و ان شاء الله تعالی
در آغاز قرن دوم جلوس همایون که زبان صاحب الامر متصل باد اگر عمر وفا
کند مجلد علیحده ترتیب داده خاتمهٔ کتاب که در صدر التماس شده
بآن مجلد انضمام دهد   یَفعَلُ اللهُ مَا یَشآءُ وَیَحکُمُ
مَا یُرِید   خداوندا ز لطف بیکرانت   بده جا در حریم آستانت
شب بخت سیاهم روز گردان   بدین عقده دلم فیروز گردان   تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش دادار جهان آفرین که اعلام
ابداع و انشای در ابر وجود شهریاران دین و داد و فرمانروایان عدالت بنیاد و هنگام داد و دود و
نامعدود [illegible] و قرانبیا سلطان ممالک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آل و عترت او خصوصاً آغاز
نسخه مفاخر و مناقب اولیا و اصفیا مصداق کلام صدق انجام انا مدینة العلم و علی بابها اب
الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که خازنان جواهر علوم و اخبار دینا
و رهنمایان مسالک یقین اند برای ارباب خرد و دانش مخفی نماند که نگاران صحایف دانش
و معنی آرایان وقایع سخن سنجی اند پوشیده نماند که مسوده این اوراق اقل عباد اسکندر منشی
در صدد صحیفه اول تاریخ عالم آرای عباسی مرقوم کلک بیان کرده بود که چون فی سیاق آن قرن جلال
رونق اتمام و اکمال گرد صحیفه دوم را از تاریخ [illegible] که پرتو اقبال [illegible] از اقبال شهریار جوان بخت
کامکار کامران خلاصه دودمان صفوت نشان مرتضوی بنیان فرمانروای اقالیم عدل و
داد ناسخ قوانین کیان و جمشید و بانی ارکان جهانداری که برج خلافت و شهریاری غلام
باخلاص حضرت شاه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان گردون بارگاه شاه عباس که

فروغ انوار معدلتش خورشید آسا روشنی بخش عرصه جهانست در دو مقصد نگاشته کلک بلاغت
نگار گردانید مقصد اول از جلوس سعادت مانوس لغایت سی سال که یکقرن سعادت اقتران
ایام فرمانروای فرمانده زمانست مقصد دوم از آغاز قرن دوم که بزمان حضرت صاحب
الامر متصل باد و ذیل بذکر حکایات غریبه و روایات عجیبه روزگار چون مقصد اول بنوعی که از
پیش گذشت رقم تحریر نگارش یافت اکنون شروع در مقصد ثانی گردانید که بیمن الطاف الهی از عمر
امان یافته این نسخه عالم آرا را چنانچه مکنون خاطر اخلاص گزین است رقم اختتام پذیرفته این تازه نهال بوستان
سخن گذاری چو [illegible] فیض فضل الهی سرسبز و شاداب گشته [illegible] [illegible] ثمره مراد [illegible]
[illegible] ان شاء الله تعالی آغاز قرن دوم از جلوس همایون جهانبانی [illegible] مطابق سنه ست و عشرین و الف که
سال [illegible] سخن پردازان بدینگونه ترانه چنین گوید [illegible] که در وقایع سنه سابق [illegible]
و عشرین و الف تحریر یافته که در زمان [illegible] تا [illegible] قرار یافته [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]

وهوای واثقی روی بگرمی آورد و از ییرت قشلاق کوچ دفعه شد بیت مظفر شهریار زمان بیک باب
گرجستان در حرکت آمد از سوانح اقبال که در ان ایام بیمنت فرجام بظهور آمد فتح قلعه قرالقو جب
که جمعی از گرجستان بدان حصن حصین پناه برده اظهار یاغی طغیان می‌نمودند آن قلعه عالی اساس
و از کوه رفیع در تعبیه است که از هیچ طرف سرکوب ندارد و ارتفاعش بمثابه که از درگاه قلعه تا مکانی که محافظان
اقامت دارند پانصد و شصت زینه بالا باید رفت و چون قلعه مذکور سوای آب انباری که از آب
باران پر میشود چشمه آبی ندارد نهضت کرد تسخیر آن والا لشکری بر کنار مجرا بمثال آن قلعه سپهر مثال
رسیده روزی چند توقف نمود بحکم اقبال بی‌همال از اختلال حال این اهالی رعب و هراس بیقیاس در دل اهالی
گرجیان پی ایمان راه یافت دست در دامن استیمان زدند و بکرات خان والی کارتیل را تشفیع
خود ساخته بیرون آمده قلعه را سپردند و محصوران از عواطف خسروانه خلعت امان پوشیده جمعی از آن
ملازمت بکرات خان داشته بکارتیل رخصت یافتند بعضی دیگر بدار الامان قرجه باغ جنت بنیاد رفته
از جواد [illegible] آسودگی یافتند و چندی از قزلباشان به [illegible] ماموره گردیدند و در خلال
این حال مبشر جلال رسید که گروهی از بقیة السیوف گرجیان از زخم تیغ [illegible] و در جنگلها جای
خزیده بودند در ولایت قرق جمع آمده در مقام ضلالت و شقاقند چون رایت عطف [illegible] درباره
آن [illegible] و هنوز عطف نظر [illegible] رفته بود فوجی از افواج قاهره را بر سران بخت
برگشته [illegible] فرستادند [illegible] یک [illegible] از [illegible]
و در آن باب [illegible] ماموره گردانیدند و در [illegible] آن [illegible] رسیده خبر

کثیر از فرقه گرجیه بدست در آمدند از نامداران معتبر و بسیاری از افرادی بدافتر بعضی طعمه شمشیر و بعضی [illegible]
و زنان اسیر و دستگیر شدند و گرفتاران را که باروی معنی آوردند مردود تیغ یاسا و عقوبات گوناگون گشته
در سیاستگاه قهر قهرمان زمان جان بسبحی نمیدادند چون خاطر انور از مهمات گرجستان کافت فراغت
یافت رایات جلال بجانب تفلیس در حرکت آمد و بکرات خان والی کارتیل بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته
زیاده ما مرا بتفقدات شاهانه و خلع فاخره شرف امتیاز یافت و از آنجا عنان عزیمت بجانب سمت
منعطف گردانیده چند روز در منازل ملک اتابک نواده ملک سیری سیخولی که از زمره گرجستان صادق العقیده
این ورود مان معسکر عشرت پیرا بوده از آنجا رایات توجه ییلاقات گنجه و گنجیه فراخ شد و روزی چند در
تفرجات سواحل بحر گوگچه و آن سرزمین با نزهت بهشت مثال در سر چشمه‌های کوثر تمثال آن دشت و جبال
روزگار بخرمی و خوشدلی گذرانیدند ذکر لشکر فرستادن بسرحد روم بسرداری قرچقای خان سپهسالار ایران
و از آنجا بعزم حفظ ... در ان اوان که ییلاقات گنجه و گنجیه مخیم سرادقات اقبال بود
سفرای از جانب روم چواسیس آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد خان پادشاه ممالک روم سرا ز معاهده
که در سال گذشته مجدداً بوساطت محمد پاشا سردار تمهید یافته بود پیچیده و با غوا و افساد اضداد
محمد پاشا را بتقصیر متهم ساخته از منصب وزارت اعظم معزول گردانیده چنانچه در قضایای سال
گذشته اشاره رفته خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار گردانیده مقرر گشته که در این سال در محال ...
قشلاق اختیار نموده در اول بهار سال آینده با اتفاق جانی بیک کرایان پادشاه تاتار بممالک
محروسه آیند و خلیل پاشا با گروهی از غازیان ... که عبارت از عسکر درگاه عالیست از استنبول بیرون آمده

متوجه محل قشلاق شدند بعد از تحقیق این اخبار با زمره اهل صلابت که اولین مصالح ملک است چنانچه سخنوران پیشین
گفته اند بیت بشمشیری یکی ده توان کشت ~ برای لشکری را لشکنی پشت ~ رای ملک آرا اقتضای آن
کرد که حدود ارض روم و وان را که محل عبور سپاه روم است از حاصلات و ماکولات پرداخته زرعی
نمایند که در سال آینده از نایابی ذخیره و عسرت و تنگی عبور لشکر روم از آن دیار دشوار گردد
بعد از آن قرچقای بیگ خان که بمزید تربیت شاهانه و ظهور عقل و کاردانی شایسته سرداری بود بلقب ارجمند
سپهسالاری امتیاز بخشیده سردار لشکر ظفر قرین گردانیدند و چند روزی در چمن یلاغ کوکبان
عساکر ظفر نشان پرداخته او را با فوجی از جنود منصور بمیدان خدمت مامور فرموده روانه گردانیدند
و موکب همایون خان از ییلاق مذکور شکارکنان بکنار آب ارس آمده از آنجا عبور فرموده و از راه
سرچم بدار ارشاد شدند بعد از زیارت مرقد منور حضرت سلطان السلاطین شیخ شهاب الدین اهری
قدس سره را غرق انوار قصبه اهر گذشته جوبره و سراب بقصد زیارت حضرت سلطان اولیا و برهان
الاصفیا صفی الملة والدین و مراقد منوره شیخ عظام نور الله مراقدهم بدار الارشاد اردبیل توجه فرمودند
و قرچقای خان با عساکر نصرت نشان بنحوی که مامور بود بکار مبتغی اقدام نموده اول بجانب ارض روم
رفته تا پای قلعه عثمان باز گشته حسن پاشا که از پاشایان معتبر روم بود که اظهار جلادت نموده بیرون
آمده بودند تاب صدمه مقدمة الجیش دلیران سپاه قزلباش نیاورده بعد از محاربه و ستیز و آویز
منهزم گشته بشهر در آمدند و غازیان جلادت شعار تا پای حصار رانده جمعی از رومیه را قتیل
و برخی اسیر و دستگیر شدند و قرچقای خان چند روز قیام و اقامت در آن ولایات نموده

فوج

فوج فوج افواج قاهره را باطراف و جوانب تاخت فرستاده جنود قزلباش غارت آن ولایت را بنهب
و غارت از حیز انتفاع و زراعت انداخته دقیقه از دقایق ویرانی فروگذاشت ننمودند و از آنجا منعطف
المرام روی توجه بجانب [illegible]ت روان آوردند محمد پاشا تکلو که بسبکر بیکی و بین الجمهور بتکلو پاشا
مشهور بود و بکثرت لشکر و افزونی جاه و حشمت و دلیری و شجاعت از سایر پاشایان امتیاز
داشت و در سال گذشته با پیر بوداق خان در محاربه نموده غالب آمده بود از باده نخوت مخمور و
سرمست گشته و عربیهای بلند میکرد و بعضی از ارباب رای و تدبیر حزم و دوراندیشی میکردند و صلاح چنین دیدند
که برابر او بروند زیرا که چند قزلباش بخود ارض روم کشیده اند و اسبهای ایشان از بسیاری تردد
و تک و پو از کار مانده تکلو پاشا و سنجق بیگیان وان سپاه بسیار و اسبان آسوده جمعیت نموده
منتظر فرصت و مستعد کارزار اند مبادا از شوخ چشمی سپاه ظفر پناه رسد بعد از مشورت و کنگاش از امرای
عظام و ریش سفیدان لشکر هر کس را در خور عقل و دریافت آنچه بخاطر رسید القا نمود دافع الامر
قرار یافت که چون پاشا مذکور و میران مشارالیه که در وان جمعیت نموده اند از تعداد ایشان
مکرر استماع شده که زیاده از پانزده هزار نفر نیستند بلکه کمتر اند درین صورت پهلو از محاربه آن
گروه خالی کردن و درین مسامحه نمودن لایق دولت قاهره و ناموس قزلباشیه نیست از
عساکر منصوره هر کس اسب لاغر و درمانده داشته باشد بجانب تبریز رخصت دهیم و فوجی از دلیران عرصه
هیجا از سوار و پیاده که شکوه انتخاب کرده به توفیق الطاف الهی و جنود اقبال شاهی روی توجه بجانب
دشمن آریم و امیدواریم که فتح و نصرت که شامل منسوبان دولت روزافزون گشته نصیب و فیروزی

اختصاص یافتم اکثر سپاه این رای را پسندیده بنای کوچ بجانب ایران نهادند و چون یکیدو مرحله قطع
شد قضیه بس عجیب و لطیفه بس غریب از پرده غیب جلوه نمود و از لطایف غیبی تکلو پاشا بدال
این مصرع که   با دست تو در خون تیغ نیالود که   مکافات عزت چند از و غدر بهای
بلندپایه او بانه یافته بدست اکراد و حکاری بقتل آمد ذکر رفتن قرچقای خان سپهسالار لشکر ایران با معظم
سپاه قزلباش بطرف خطه وان   کیفیت این واقعه غریبه که از ثقات مسموع گشته
چنانست که تکلو پاشا نوعی که بجهت تحریر پیوست در میانه رومیه بتهور و مردانگی و دلیری و دلاوری
اشتهار یافته و از خدمت و جانسپاری بسیار که در اعمال خانواده آل عثمان از و صادر گشته بود
بمرتبه بلند ایالت و پاشائی ترقی کرده و درین هنگام بیگلربیگی ولایت وان بود و چون تحقیق رفتن
قرچقای خان سپهسالار با معظم سپاه قزلباش بطرف ارض روم نزد او تحقیق پیوسته از دور
بلندپروازی بخیال محال دست برد امرای اکراد و میران قبایل و عشایر و اتباع خود را جمع آورده
با ده دوازده هزار کس از وان بیرون آمده در نواحی تبریز آشوب انداخته بنهب و غارت اقدام دراز داشت
و چون بتواتر خبر صحت حالی و حالی چالدران رسیده مشخص شد که لشکر فیروزی اثر قزلباش از ارض
روم مظفر و منصور عود نموده عزیمت جانب وان دارند اراده خاطرش آن بود که بقیه السپاه را گرد
و میران سنجق و سرخیلان عشایر را که تا غایت جمع نشده باشند جمع آورده بدافعه جنود
اقبال بپردازند و امرای اکراد که در آنجا با او بودند صلاح در محاربه ندیده با یکدیگر قرار دادند
که هریک بجا و مقام خود رفته بحفظ حال ایل و عشیرت و استحکام امکنه و قلاع خود پردازند

زیرا که چون لشکر قزلباش بولایت وان دیار رسد آتش بلا بالا گرفته ولوله و آشوب در میان قبایل و عشایر
افتاده شور و فتنه و پراکندگی روی داد و اولی آنست که پاشا نیز بحفظ وان باز گشته نگهداشتن شهر و قلعه نماید
که اکثر عساکر بجهت صیانت عیال و حفظ ناموس و مال از سر او پراکنده گشته استعداد محاربه نخواهد
داشت ضیاء الدین خان ولد شرف خان حاکم تلیس بر سبیل عزیمت خان از مرافقت پاشا کشیده
با جازت و رخصت بجانب سلماس رفت یحیی بیگ ولد ذکریا خان که او نیز میر عشیرت حکاری و سردار آن
طایفه بود اراده رفتن کرد چون این عقده مسموع پاشا گردید و مانع رفتن گشته چاوشی بطلب او فرستاد
و او بتمهید معذرت پرداخته در رفتن تساهل نمود چاوش ابا و امتناع کرده بپرشنام رسانیده
بشمشیر تهدید کرده گشته گردید جاهلی از ملازمان یحیی بیگ تاب نیاورده چاوش بیاورده شمشیری بجانب
او انداخت چون دست فتنه دراز و تیغ حادثه تیز بود زخم کارگر آمده چاوش بقتل رسید تکلو پاشا
از وقوع آگاه گشته شعله غضبش زبانه کشیده جمعی را فرستاد که جبراً و قهراً او را بیاورند فرستادگان
وقتی رسیدند که اردوی لشکر حکاری کوچ کرده خود نیز با خواص و عیالان روانه بود و از فتنه
اندیشیده مخالفت صریح نتوانست کرد و برفاقت آنجماعت بابدوی پاشا آمد و چون ملاقات پاشا
با او خشونت آغاز نهاده دست بقبضه شمشیر برده بجانب او دوید یکنفر از ملازمان یحیی بیگ که رفیق او
بودند بتصور آنکه پاشا قصد کشتن او دارند بتامل پیش دویده زخمی بر پاشا زدند و خدمتکاران پاشا
نیز شمشیر کشیده زخمی چند بیک زدند القصه از تقدیر الهی و اقبال شاهی هردو زخم از هم گذشته
عدم نمودند و از طرفین چند نفر دیگر کشته گشته چون سردار هردو گروه از میان رفته بود و آواره

ورود لشکر قزلباش لحظه فلحظه میرسید و لوله آشوب در میان سپاه اشتداد یافته هر طرف بروای
تاراج و انتقام از یکدیگر نکرده هر کس بحفظ حال خود در رخت رومیه بجانب وان بازگشته طبقات
اکراد هر یک بمکان خود رفتند و بمیامن اقبال شاهی آن جمعیت روی بپراکندگی آورده و در شتی
قوی بنیان آسمان رفعت شاه ایچکی بیک که از بزرگ زادهای عشیرت تکلوی و متصرف الکای ...
بود دعوی اولادی عباس علی علیه السلام نموده خود را باعتقاد فرق شیعه سید میشمارند چون
مخالفین شیعه جز بنی فاطمه را سید نمیشمارند و میان ایشان در دعوی سیادت مسلم نداشته در که
گاهی او و پدرانش صدور یافته لفظ سیادت در قوم شرف اندچون زکریا بیک پدر ایچکی بیک اظهار
عقیدت و اخلاص نزد نواب کامیاب شاهی ظل اللهی نموده همیشه عرایض اخلاص آمیز فرستاده خود را
از زمرهٔ یکجهتان درگاه میشمرد حضرت اعلی از انجهت که بنسبت سیادت و جهت عباسیگری شفقت خاص با او
بود بلقب احمد خانی سرافراز فرموده بود و ایچکی بیک بدولتخواهی رومیه بر اوضاع پدر را انکار نموده بجای
پاشایان پدر را بی اختیار کرده اویماقات عشیرت و الکای موروثی را متصرف شده در مخالفت قزلباش
اصرار نمود و از نسبت پدری انداهی لیسیار صدور یافته بود و قبحت نتیجه بدباطنی و عقوق او
ظهور یافت چرخ شعبده باز چنین شعبده باخت مصرع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار
الحاصل چون خبر انهزام قعه بتر چیقای خان و امرا رسید در رفتن مسارعت نموده بجانب قلعه
وان شتافتند و آنچه در آنجا بدست آورده از روم و اسب و یغما نموده و از چیز ز راعت و آبا
دانی اندک خرج معتضی المرام عطف عنان نمود و بشرف پای بوس اشرف مشرف شد گفتار در آمدن

خلیل پاشا سردار روم دیگر باره لشکر فرستادن بجهة قلعه ... و انتقال سلطان احمد والی روم از دار الملک
حیات بعالم دیگر و جلوس برادرش سلطان مصطفی بجای او سانحهٔ روم باقتضای قضا و فرمان فرمانده قدیر

چون از جزیی که مرقوم گشت سلطان روم خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده با جنود موفور و عسکر نیز
محصور روانهٔ سرحد قزلباش گردانید که بعد در سرحد قشلاق کرده در بهار آینده بالکای قزلباش لشکر
کشند و سردار مذکور بنابر خرابی و ویرانی که در ارض روم واقع شده بود در ولایت دیاربکر از جهت قشلاق
اختیار نموده در آنجا رحل اقامت انداخت و جانی بیک گرای پادشاه طبقه تاتار و الدبار که گرای را که با جنود
تاتار بمعاونت رومیه آمده بود در محل مناسب قشلاق داده جنود رومی و تاتار را باطراف و جوانب گرجستان
فرستاده در آن سال از طبقه تاتار خرابی بسیار در الکای رومیه واقع شد بعد از وقوع اینحال رای جانی
بر آن متعلق گشت که ترخچقای خان اگر مرتبه سرداری و سپهسالاری یافته بود در برابر خلیل پاشا سردار روم
در سرحد آذربایجان گذارند که بتقدیم خدمت گرجستان مستهم بودند در تبریز توقف گرداند از ... تعیین ...
همسائهٔ ملازمان درگاه گشت همیشه مکنون خاطر او بود که عساکر مظفره ملازمان رکاب اشرف حق رنج که دیگر
عزیمت ... سالها از محل معینه در ... باشند و از تمود دیوان و دفتر طلب تنخواه مواجب و رسوم نمای
کردند در این اوقات متوجه انجام این امر شده کل طلب حساب را بجلالت القدر عالیحضرت فرموده بعهدهٔ
اعتماد الدوله میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی کردند که مستوفیان با ارباب قلم دفترخانهٔ همایون در
زمستان در تبریز توقف نموده رسیدگی کرده و در کسی را از محلی که مناسب آنکس باشد قریب بعید مسکن در هامی
صاحب مواجب را منظور داشته اسم باسم تشخیص دهند و برات هر یک فرداً فرداً بقیهٔ رساله بسپا

اردوی همایون عالیجناب اعتماد الدوله که مستوفیان عظام حسب الامر اعلی در تبریز توقف فرموده تا آخر سال که چهار ماه
بود خدمت مذکور را بنوعی که مامور بود بتقدیم رسانیده بنده راقم حروف نیز با چند نفر از محرران دار الانشاء همایون
حسب الامر اعلی بجهت تحریر احکام در خدمت مخادیم عظام مانده چهار ماه شب و روز بدان شغل عظیم پرداختیم
القصه حضرت اعلی بعد از اتمام مهمات ضروری رحل بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان
شدند که در بهار خجسته آثار آنچه در مشیت الهی و اراده و تقدیر ملک قدیر بوده باشد از مکمن غیب بظهور آید دیگر
از سوانح اقبال آنکه خلیل پاشا در دیار بکر از جنود رومیه قایش پاشا را باتفاق عمر بیگ سنجق بیگ بیره و بسرخی
مردان و کردهای ارسپاه فارگیرتا بقصد تاخت و غارت قلمرو همیشگی بجانب گرکوه و شهرزور فرستاده آن
گروه از گریوه گذشته روی توجه بصوب قلمرو همایون آورده و دست تعدی گشوده دست بغارت و بیداد گشاده
باعث تفرقه خلق الله بودند حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان ایانلو افشار که در سرحد قلمرو فرود آمده
از ورود سپاه مخالف آگاه گشته بیکدیگر ملحق شدند و بعد از فحص و تفحص بدان صوب شتافته در حدود ماهی دشت
تلاقی عسکرین روی داده فیمابین محاربه عظیم و نبرد قوی وقوع یافت و مخالفان بنیروی اقبال
همایون و قوت دولت روزافزون انهزام یافته افواج قاهره مظفر و منصور گشته قایش پاشا
در معرکه بقتل رسیده عمر بیگ حاکم بیره زنده گرفتار گشت جمعی کثیر از جنود رومیه تا آن روز که
بقتل آمده از جنود ظفر ورود کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشده رأس سر (؟) ایشان بعبارت
نصرت نشان رسید و تحقیقت این فتح که مقدمه فتوحات غیبی بود مسامع جلال رسیده بود
مرکز تبعیقات شاهانه سرافراز شدند عمر بیگ را بعلیقلی خان شاملو سپردند که در آن نگاه دارند دیگر

خبری از دنیا و دیگر از سوانح ارتحال سلطان احمد خان والی روم است در فصل بهار این سال بیماری عارض گشته
چون مرض مهلک بود معالجه و مداوای اطبا مفید نیفتاده در بهمان روز بنا کام عالم جوانی ولادت را
وداع کرده در محروسه استنبول رخت بمنزل آخرت کشیده و از تمام نقص جهت و بیان که من جانب الله ممنوع
دین الحلایق نه دوست از عمر و دولت تمتعی نیافت و در عمارتی که خود در استنبول ساخته بود مدفون
گشت و دو پسر کوچک داشت بزرگتر سلطان عثمان دوازده ساله بود و کوچکتر سلطان مراد که پنج ساله بود و برادرش
سلطان مصطفی آل عثمان [illegible] حضرت قزلر آقاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار بود بنا بر مصلحت
بجهت صغر سن حضرت ناکرده سالی پسران زمام سلطنت و پادشاهی را در قبضه اختیار او افتاد سلطان مصطفی
برادر کرده تخیط دماغ و شوریدگی مزاج منسوب می‌داشتند و بدین سبب از دست برادر خلاصی یافته
سالم مانده بود و عورات او را در حرم نگاه می‌داشته نهاد شد و آوازه جلوس او را در اطراف ولایات
شایع ساختند از تردد در دیار روم مسموع گشت که سلطان مصطفی را بشکر بنیاد بعجم فرستادند و علما بعد از
مسلمانان مقرون بسیار گاه بود در ایام برادر او فورا گاهی باشوریدگی دماغ و سودای طبیعت ملاحظ
نموده از این مقوله حکایات بر زبان او میگذشت در نیوقت که بر سریر سلطنت قرار گرفت باراده
خود بمصلحت قزلر آقاسی و ارکان دولت با گروه قزلباش بصلح مایل و راغب گشته قاسم بیگ سپهسالار
مازندران را که دو سال قبل از این بنحوی که مرقوم کلک گشت همراه ایلچی جاودش ایلچی روم و اساد کلاه و
از رجحان با مکتوب مصادقت اسلوب دوستانه و تحف و هدایا برسم رسالت فرستاده شده بود سلطان
احمد خان از عناد و لجاجت را از مصلحت پشیمان گشته در بابه او تغافل ورزیده راه ملاقات نداده بود

و در حضرت قلعهٔ استنبول نگاه می‌داشتند طلب داشته بقاعده و آیین مقرر دیده و قائم بیک شرف ملاقات
و دست‌بوسی دریافته تحف و هدایا گذرانیده رخصت انصراف یافت شرح آمدن او و سوانح حالات که الحال
پیوست در سال آینده مرقوم قلم وقایع‌نگار میگردد دیگر از سوانح ملکی دستگیر ساختن احمدخان والد بهبودخان
بر حکومت ملک مذکور شرح واقعه آنکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چنانچه در سال گذشته بتحریر پیوست
خان احمدخان را که از عهد صبی در ظل تربیت و رفعت شاهانه نشو و نما یافته بود نزد پدرش فرستادند
که چون او در اکبر سن و شیخوخیت دریافته بعد نزد پدر بوده اگر اراده ازلی بحکومت او تعلق گرفته
باشد بقضای ربانی بعد از ارتحال پدر جانشین پدر باشد و بهبودخان از آنجا که مقتضی طبع بشریت است
کما ینبغی از حیات بقیت باختیار از تعلق دنیوی بخصیص مملکت‌داری و حکم‌رانی و جاه و بزرگی قطع
تعلق نمیتواند نمود برحم و تقصیر را که مبادا پسر او را بی اختیار رساند از وظایف گشته پیش خود راه نداده
بود بالآخره بعد از بدید بعضی مفسدان او را در شهر [illegible] و قلعهٔ [illegible] جای داده جمعی از طوایف اردلان بر او
جمع شدند و باغواء مفسدین میانهٔ پدر و پسر طرح نشست و فیمابین وحشت پدید آمده منجر بنزاع و لشکرکشی
گشته میانهٔ هر دو گروه جنگ و جدال بوقوع پیوست و او خایف بوده مدتی از پدر دور میگشت
درین سال چون بهبودخان از حسن‌آباد که متکاه او بود بیرون رفته جهت استحکام یکی از قلاع
در محل دیگر بود خان احمدخان با چند نفر از همراهان خود پوشیده و پنهان بمتکاه پدر رفته
مطالعه لحیل خود را بدرون حصار افکنده بران حصار استیلا یافت و کشور [illegible] و دفاین
چند سالهٔ پدر بود متصرف گردید و بقبایل و عشایر اردلان لشکرهای انعام و احسان در داده

جمعی کثیر

جمعی کثیر از خواص و اعیان بر سر او جمع شده حکومت الکا بپسر نشستند بهبودخان چون برین حال اطلاع یافت چاره
بجز رضاجویی و تدارک خاطر پسر ندیده از عجز و ناتوانی پیری و ضعف تن بی جیهان دست در فتراک رضای پسر زده
و بالضروره ملک و مال باو گذاشته بحسب الصلاح پسر بی توجه بدرگاه عالم‌پناه آورده معروض داشت قریباً
که درین چند سال بظهور رسیده بود حضرت اعلی بجهة آنکه پسر خود را فرزند تا بیندگی این درگاه فرستاده
بود از تنها اعراض نمودند و زبان حال او بدین مقال گویا گردید بیت که مکافات تحریر آزاد
گشته بنده پسر حضرت اعلی نظر بر خدمات دیرین آن سلسله عنایت و التفات درباره مبذول
داشته که بدار السلطنهٔ اصفهان رفته بقیة العمر در آن عشرت‌آباد دلنشین رخت اقامت اندازد
در سایهٔ معدلت و رأفت شاهانه روزگار گذرانیده از حوادث دوران و فتنه و فترت که لازمهٔ حکام
مملکت بر کران باشد هرچند در آن وقت سنین عمر او هشتاد و چهار رسیده بود اما در عزت
حالش معلوم نگشت که زیاده از هفتاد سال داشته باشد سانحهٔ دیگر آمدن جنود اوزبکیه بخراسان و
محاربه نمودن حاکم مرو با اوزبکیه و فتح و ظفر یافتن شرح واقعه آنکه در اواخر پاییز این سال
امام قلی اوزبک والی ماوراءالنهر قریب سی هزار کس از جنود جغتای بسرکردگی [illegible] طغای دیوان
بیگی باشی بتاخت خراسان فرستاده ایشان از آب آمویه عبور کرده بحیره و مرو آمده از آنجا
بامیر آمده از راه دره تا حدود [illegible] بر تاخت کرده از عبور ایشان مضرت بسیار بجماعت
بیات و جمعی کثیر رسیده الکاء تا حوالی مشهد مقدس در گذشته اند که جمعی بمحاربه صحرای [illegible] با لشکر
حصار بدیشان رسیده و حرف و عاری بران کرده متوجه [illegible] شده تاب توقف نیاورده در [illegible]

سراسیمگی و اضطرار را دم جهت پیش گرفته کیفیت ماسبق مذکور بر این نهج است که میرزای بیگزاد و باقصد بهادر تالوار
روز یکشنبه حصار شادمان کمر بر افغانستان دیوان بیگی مذکور بوده متعاقب او می آمدند که لشکر ملحق کرده بودند
گروه تنگ بهادر و دوستم میرزا بوده چون از مرو گذشته دو سه فرسخ راه قطع نمودند مهراجان از رفتن
ایشان خبر یافته با یکهزار نفر از جوانان کار آمدنی قزلباش و تفنگچیان قدرانداز از قفا بیرون آمده بر آن
گروه رفت چون طلیعه لشکر قزلباش نمایان شد از یکدیگر فرود آمده خبر بهادر یکدیگر کشیده بودند
و پیش اردوی خود را چرکنده اسبان خود را پناه کرده پیاده بجنگ مشغول شدند مهراجان معلوم کرد که او
بمقابله در نیامده اسبها را حصار خود ساخته پیاده بجنگ مشغول شدند تفنگچیان مرو را پیش انداخته حکم نمود
که گرد اسبها را تفنگ زده ایشان را پیاده سازند تفنگچیان حسب الفرموده از آسیب گلوله تفنگ اکثر اسبها
سقط شد بجمعی کثیر از بهادران اوزبک راه عدم سپردند ضعف و سستی کمال آن طایفه راه یافته بعد
از ظهور عجز و علامات انکسار غازیان هجوم نموده یکبار حمله آوردند و از یکجانب صفوف قزلباش نمایان گردید
بجانب اسبان خود دویده گرفتند و سوار شده راه فرار پیش گرفتند بعضی سوار شده بعضی دیگر فرصت سوار شدن
نیافته لشکر پیاده جنگ کرده بقدر قدرت و توان دست و پایی زدند و شکست عظیم یافته تا سرازیر یافته
تو تقبل در آمده دویست و پنجاه نفر دستگیر شدند تنگ کل بهادر و دوستم میرزا هر دو گرفتار گشته
بقیة السیف پیاده و سوار سر بصحرا نهادند مهراجان جمعی از غازیان را بتعاقب گریختگان مقرر کرد
تنگ کل بهادر و دوستم میرزا هر دو بقید در آمده قاضی زاده بر شاه قسم دادند و التماس نمودند که
چون الله تعالی فتح و ظفر کرامت کرده بعد قتل جمعی از خون بقیة السیف در گذرند

دست از تعاقب منهزمان باز دارد مهراجان حسب الالتماس ایشان لشکر را این مرتبه حظی از
عزیمت تعاقب در گذشت و زیاده از این در خارج قلعه بودن صلاح ندانسته مراجعت نمود و حقایق احوال
بعرض عاکفان سده جلال رسانیده و ده نفر از گرفتاران را که اعلام اوزبکی داشته با سرداران بدرگاه
جهان پناه فرستاده و تتمه بیلسار رسیدند رستم محمد خان ابن ولی محمد خان که در هرات بود کس بخدمت
اشرف فرستاده التماس اطلاق اسیران نمود حضرت اعلی ایلچی ملتمس او فرموده بهادران مذکور را
از او گروه نزد رستم محمد خان فرستادند که در خدمت او بوده باشند اما ایشان چهار پنج روز زنجیر بخود
نموده بطریق فرار بجانب حصار شتافتند و دیگر از سوانح آنکه درین سال قاضی خان سیفی الحسنی که صدر بود
از آن منصب عزل گشته قاضی سلطان تربتی که از سادات مرتضوی تربت حیدریه و متولی سرکار فیض آثار
روضه منوره حیدریه بود بمرتبه عالی ارجمند یافت و تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا محسن رضوی ولد میرزا
الغ که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافراز است تفویض یافت از تقدیرات ایزدی در آن اوان
که قاضی سلطان بمنصب صدارت سرافرازی یافت بیماری بر او طاری گشته روز بروز مرض او زیاده گشته
و داعی اجل را پذیرفت بعد هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و هشت روز هشتم در صدد ارشاد دار و دیباچه مثال
حیات رقم ترقیع ختم کشیده برحمت ملک جلیل پیوست برکشیدگان طغرای صدارت او کشیده
روز اول مهر کرده و شش نگذشت بعد از فوت او منصب صدارت بمیر رفیع الدین محمد ولد میر شجاع الدین
محمود مشهور بخلیفه سلطان اصفهانی که مادر نسب الی الاصل فلاز نژاد میرزا بزرگ والی
و میر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از حوادث دوران باصفهان آمده در آنجا توطن اختیار

کرده دران ولایت بسادات حنفیه مشهور اند مفوض کردید و شاه را لیاز اصفهان بپایه سریر خلافت مأثر
آمده من حیث الاستقلال تمشیت امر صدارت پرداخت والحق بزیور فضل و کمال موصوف و بذات ملک
صفاتش بسمات تقوی و حقانیت و خیراندیشی معروف میر شجاع الدین محمود از علمای متبحر زمان خود بود
شمه از احوال او در صحیفه اول در طی احوال سادات و علمای زمان حضرت شاه جنت مکان رقم پذیر شده
منشی میر تربیات که درین سال بجادهٔ اجل گرفتار آمده سر بنقاب تراب کشید قاضی سلطان مذکور
نجفی که در فنون تحریر ربیت [illegible] و در ایام فترت خراسان بعراق آمده از وفور کاردانی مورد مرحمت
شاه مرحمت پناه صاحب ارجمند سرافرازی یافت و بعد از فتح خراسان بالحکومت تربت حیدریه
تولیت سرکار فیض آثار سرافراز گشته سی و دو سال بدان خدمت نجفی کرمرضی خاطر اشرف بود اهتمام نمود
سید ناصر ولد سید مبارک خان والی عربستان حویزه که در سال گذشته حسب الامر اشرف بدان
ولایت رفته بعد از فوت پدر بر مسند حکومت ملک موروث تمکن یافته بود درین سال در عنفوان
زمانه باو رسید و بیماری صعب عارض او گردید و بعلل طبیعی از هم گذشت جمعی را مظنه آن که از محذرات
اشارات آن سید که از سید مبارک صاحب فرزند بود نه از جهل و نقصان عقل با تمام رفته [illegible]
عرب او را مسموم ساخته اند والعلم عندالله چون فرزند صلبی سید مبارک کودک بود حکومت آن الکا
بسید راشد برادرزاده او تفویض یافت سید مذکور سید زاده نیکو اخلاق متواضع بود با
خلق الله در کمال مردمی سلوک مینمود و از غایت حسن خلق و خویشتن داری بخرد و نادری که
حکام را در طبایع بسیار فرو دست کم بود میرزا رضی بن میرزا تقی از اعاظم سادات رفیع

الدرجات دارالسلطنه اصفهان مشهور بسادات شهرستان و بسعادت مصاهرت نواب اعلی افرازی
داشت در ییلاق کوکجه [illegible] اظهار ضعف معده میکرد اما متوجه معالجه اطبا اکثر میشد درین هنگام
که از قصبه [illegible] در رکاب اشرف بطرف [illegible] رفته آن عرض مرض ازدیاد پذیرفته منجر باسهال شد روز
بروز ضعف قوت کرده در حینی که از دارالسلطنه تبریز متوجه عراق بود قوت سواری نداشت در محفه نشسته
چون بقصبه زنجان رسید داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را به دارالمومنین قم برده در جوار مرقد
منور حضرت معصومه علیها و علی آبائها التحیه دفن کردند حضرت اعلی از فوت او بسیار متاثر شده منصب صدارت را
که باو تفویض فرموده بود بنواب میر صدرالدین محمد پسرش سرفراز فرموده چون بصدارت سن طفولیت بود
او میرزا رفیع عمزاده او تعلق گرفت اما بالافراد مستقلا منصب صدارت و رتبه مصاهرت و مهرداری
توقیعات مبارکه حضرات مطهرات چهارده معصوم علیهم السلام که بمیرزا رضی تعلق داشت سرحلقه ی
یافته درین عطایا معزز و مباهی گردید   حیدر سلطان بیکدلی شاملو ایشیک آقاسی حرم عالی
بود در دارالسلطنه اصفهان خدمت مشغول گشت درین سال مریض گشته بعالم بقا پیوست منصب ایشیک
آقاسی باشیگری حرم [illegible] بیک ابوعلی ابدال [illegible] از معتمدان درگاه بود تفویض یافت و محمد بیک ابدال [illegible] برادر
حلبی [illegible] قرار گرفت وی از اتفاق بیکدلی بود و بو خدمات [illegible] نظر مرحمت
و محل اعتماد گشته صاحب ثروت و مکنت بود حسب الاراده احوال و متروکاتش که قریب به هزار تومان [illegible] بود
تحت [illegible] بنده الله [illegible] گرفت محمد [illegible] تغلدار
از رسم رسالت نزد حضرت شاه سلیم [illegible] که ممالک هندوستان رفته بود در حینی که حضرت اعلی [illegible]

بهره یافته روانه ایروان بود در لاهور برحمت ملک غفور پیوست مشارالیه هروی الاصل و از عهد جوانی

که حضرت اعلی در دارالسلطنه هرات تشریف داشت ملازم رکاب اشرف گشته بخدمت مشعلداری

و انتظام امور مشعلخانه مامور گشته تا پایان حیات چراغ عزت و اعتبارش افروخته بود شخصی بسیار

جوان خلیق خوش صحبت شعرفهم بود و همیشه شکفته طبعی را شیوه و شعار خود ساخته خالی از سخنان

رنگین و لطایف و ظرایف شیرین نبود درین سال چراغ عمرش از تندباد اجل افسرده گشت و خدمت

مذکور باولادش تعلق گرفت وقایع سال یونت ئیل مطابق سنه سبع و عشرین و الف و ورود

نامی که سال سی و دوم همایون شاهنشاهی است نوروز درین سال ایمن فال در روز چهارشنبه بیست و سیم ربیع الاول

مطابق سنه سبع و عشرین و الف هجری اتفاق افتاد یعنی نیر اعظم و مربی عالم آفتاب جهانتاب در شب چهارشنبه

مذکور بعد از انقضای هفت ساعت و نه دقیقه از منزل حوت بعشرتسرای حمل انتقال نموده متغلبان کشور دی

که دست تطاول و تعدی بیغمای تجملات جهان گشوده بودند از صولت سلطان [illegible]

انهزام یافته سبزه او بخرمی کشیدند پری چهرگان عنبربوی بهار نقاب حجاب از رخ برگرفته قدم

در بسط دلارای نهادند نظم بهار دلارا نمود ارشد : جهان سر بسر رشک گلزار شد : صبا

علم زد چو [illegible] : جهان عطربیز و هوا عطرسای : خروشان شده عندلیبان باغ : طراوت

فزا گشته صحرا و راغ : حضرت اعلی شاهی [illegible] ایام فرح فزای بهار در [illegible] دلگشای فرح آباد

جنت نهاد و سبزه زارهای مسرت بخش مازندران آن بهشت نشان [illegible] بسیر و شکار مشغول بودند

و از آنجا بدارالسلطنه قزوین تشریف برده تا دو ماه در دولتخانه مبارکه و باغ سعادت آباد دارالسلطنه مذکور

عزت سپهر ابد بود و حکم معلی بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر فیروزی فرجام که از اطراف بجانب آذربایجان آمده

بودند در چمن سلطانیه رحل اقامت انداختند و حسب الامر نموده در آن عرصه دلگشا جمعیت عظیم

فراهم آمده خود رایات نصرت آیات از دارالسلطنه مذکور حرکت کرده بود که از تقریر واردین دیار روم

معلوم گشت که ارکان دولت عثمانی از سلطان مصطفی نادم گشته او را خلع نموده سلطان عثمان ولد سلطان

احمد را بپادشاهی اختیار نمودند و سببی که معلوم همگنان گردیده و در افواه نقل است این بود که خلیل پاشا

که وزیر اعظم بود در هنگام ارتحال سلطان احمد در دیاربکر اقامت داشت و بخدمتی عظیم و شغل

بزرگ مامور بود و جزویات امور دولت و ملکداری بی رای و صلاح وزیر اعظم قانون مسلوک آن جماعت

نیست بمعاونت قزلار آقاسی و اعیان استنبول پای بر شوات او سلطنت را بپادشاهی سلطان مصطفی که از معالی

امور دین و دولت اطلاع نبرده بود او از ضعیفی استماع نموده بدین بهانه تمسک جست که آوازه شورش

طبع و خبط دماغ سلطان مصطفی باطراف و اکناف رسیده در نظر دوست و دشمن بی اعتبار است و از عهده

امر خطیر سلطنت بیرون نمی تواند آمد و سلطان عثمان پسر سلطان احمد است هر چند خردسال باشد بدین کار

اولی است و عنقریب بحد رشد و کمال میرسد لهذا اعیان سلسله عثمانی بعد از شش ماه که از سلطنت سلطان مصطفی گذشته

بود او را تکلیف کرده [illegible] خلع نموده برضای خود زمام مهام دولت را بقبضه اقتدار سلطان عثمان

برادرزاده خود بحسب القضا طوعا و کرها [illegible] معزول گشته پادشاهی روم بر سلطان عثمان قرار گرفت

سلطان مصطفی از تجرد و ترک دنیا و درویشی [illegible] از آن شغل کنار گرفت و چندی دیگر باره رشته عزلت که باو

معتاد بود اختیار نمود آوازه جلوس سلطان عثمان باطراف و اکناف رسید مکتوبی طویل [illegible]

به یاجیه والقاب مناسب و تلامیفات متعارفه بحضرت اشرف در قلم آورده بودند حسن آقا نام چاوشی
همراه ملازم قاسم بیک سپهسالار مازندران که برسم رسالت بروم رفته بود و در زمان جلوس سلطان مصطفی
چنانچه مذکور شد بحضرت بنده نزد خلیل پاشا رفته بود برسم رسالت آمده مکتوب مذکور را در دار السلطنه
قزوین بنظر اشرف رسانیده حاصل مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه جلال پادشاهان
آل عثمان از حکمت بالغه آسمانی پدرم سلطان مصطفی که ترک تجرید بر طبیعتش غالب بود روزی چند بر
الرضا جمهور تکفل امر خطیر سلطنت و پادشاهی راضی گشت و در این اوقات شوق عزلت شیوه بر طبیعتش
غالب گشته برضا و رغبت خود دامن از این شغل خطیر در کشیده فرمانروائی در جبهه مناسب همایون
صاحب التفویض نموده اکنون سریر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمانی بوجود ما از آسیب ملوک
آفاق رسم تهنیت لازم مبارکبادی بجای آورده جمیع همراهان ما اتیان نمودند و منقادی این طرف
سر خط فرمان نهاده اند و خلیل پاشا که وزیر اعظم و سردار است حسب الفرمان والد ماجد ما بنظام
مهام سرحد قزلباش مأمور بود ما بجانب شور در امر صلح و جنگ او را مختار گردانیده ایم که برانچه صلاح دولت
دانند عمل نمایند بعد از ورود ایلچی مذکور در اطلاع بر مضمون مکتوب ادم خلیل پاشا چون تمهید مقدمات
صلح از فحوای آنها معلوم بود حضرت اعلی بنابر ترفیه حال عباد الله و احتراز از مفاسد عظیم و فساد و فتنه
میرزا محمد حسین ابهری را که از وزرا و مستعدان ارباب قلم بود برسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستاده
خلاصه پیغام آنکه در زمان سلطان احمد یوسف پاشا و خواندیان طرفین قیام بامر صلح و اصلاح وقعته
از بیطرف قاضی خان صدر که از اعاظم سادات و علما بود برسالت آنجا آمده در حضور مفتی روم

داعیان رومیه قواعد دوستی استحکام یافته رسل و رسایل از جانبین متواتر گردید اکنون از نیرنگ مفاخران اعلی
بظهور رسید سلطان احمد خان نقض عهد نموده اکنون محمد پاشا را با لشکر فراوان برسر ایروان فرستاده
ویران صاحب سعادت ظاهر است که از آمدن و رفتن او بجز استیصال سپاهی و رعیت آن طرف کاری از
پیش نرفت و حالا چون سلطان نعمان اختیار صلح و جنگ را در قبضه اقتدار آنجناب نهاده ما در
اول حال بنابر خیرخواهی خلایق و رفاهیت احوال مسلمانان رضا بصلح داده ایم و اکنون سخن همانست
اگر تنها که کمال تمهید یافته و محمد پاشا قرار داده بر آن راضی اند چه بهتر که بندگان خدا در مهاد امن و امان مرفه
الحال بوده پامال ستوران عساکر نباشند و زوار و حجاج حرمین بفراغ بال آمد و شد نموده بدعای
دوام دولت پادشاهان اسلام قیام نمایند و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار طرفین عاید
سازند گردد و اگر بآن راضی نیستید و داعیه جنگ و جدال دارند ما نیز مستعد و آماده ایم برانچه
ازل بدان متعلق شده باشد از مکمن بطون بکلیه گاه ظهور آید بعد از فرستادن ایلچی رایات
نصرت آیات بجانب اردبادیان در حرکت آمده روزی چند ییلاقات آنجا مخیم رایات
اقبال گردید و از امرای عظام عیسی خان قورچی باشی و علیقلی خان شاملو و جمعی از ارکان دولت و
مقربان حضور همان حضرت در رکاب اشرف رفیق نموده سایر امرا و عساکر نصرت
نشان بجانب تبریز رخصت یافتند که بقرچقای سپهسالار ملحق گشته آماده و مهیای کار باشند که بعد
از معاودت ایلچی و اطلاع بر مکنون خاطر روم در امر صلح و جنگ برانچه مقتضای وقت
و صلاح دولت قاهره باشد عمل نموده سپاه منصور حسب فرمان در حرکت آمده آن جهت

رو قرشون رو ترشن روی بمقصد آورند ذکر آمدن خلیل پاشا سردار عسکر روم بدیار آذربایجان
و شرح حالات که از طرفین روی داد چون از کجا روزی چند گذشته بهنگام حرکت لشکر شد عساکر
روم و جنود بی‌پایان سرحد که برفاقت خلیل پاشا مامور بودند از اطراف و جوانب دیار روم و شام
جمع آمده کثرت و ازدحام عظیم در اردوی سردار فراهم آمده از محل اقامت و یورت قشلاق حرکت
نموده روی توجه بجانب آذربایجان آوردند در اثنای راه میرزا محمد حسین بسفارت رفته بود در دیار
رسیده بعد از وصول مشارالیه و ادای مراسم رسالت و پیغام قاسم بیک سپهسالار مازندران ایلچی سابق را
مرخص ساخته با تحف مازندران بخدمت اشرف فرستاده در مکتوبی که نوشته بود و اظهار [illegible]
و خیرخواهی خود و [illegible] اشعار کرده عرض نموده بود که [illegible] محبت که [illegible] اعدا بر
حال اضداد و غیب‌جویان [illegible] شده و در مهجار ارباب فتنه و فساد [illegible] باشند که [illegible]
عیب پوشیده در نظر [illegible] جلوه می‌دهند و اکنون حسب التقدیر الهی و فرمان پادشاهی
نهضت عساکر روم بسرداری این خیراندیش بدان صوب لازم گشته بمقتضای الامر فوق الادب [illegible]
بوقایعها بنابر مصالح ملکی و مقتضای وقت عزیمت جانب تبریز مصمم است و از بیم طعنه افواه
فسخ آن میسر نیست اما چون بدان صوب نزدیک شده قرب جوار واقع شود ان شاء الله تعالی
با یکدیگر مرضی خاطر [illegible] در رفع حال مخلوق و صلاح دولت طرفین باشد بظهور می‌آید حرکت کوچ
روانه تبریز گردید قرچقای خان سپهسالار در تبریز بود چون خبر آمدن او محقق گشت در آن باب
صریح در صلح و جنگ و دوستی و دشمنی مرقوم نساخته باقتضای وقت و زمان موقوف

داشته بود قرچقای خان [illegible] بحرب رجال قیام نمی‌توانست نمود بنابر صیانت اموال
و حفظ احوال عجزه و رعایا سکنه حوالی آنجا را که محل عبور مخالف بود کوچانیده شهر را نیز خالی کرده که از
آسیب حوادث برکنار و اموال ایشان از غارتگران محفوظ باشد و در امری که [illegible] و دفع [illegible] فرار
باید داد از جانب اشرف اشاره شود حسب الفرموده عمل نماید القصه چون سردار روم بدار الملک تبریز
رسید تبریز را از ذخیره و مایحتاج سپاهی خالی یافته بیش از [illegible] روز زیاده توقف نتوانست نمود در [illegible] ششم
کوچ کرده بقریه [illegible] که سر [illegible] آمده نزول نمودند و [illegible] موکب مقدس همایون نیز از
او جفا [illegible] که غنیم [illegible] اوقات اقبال [illegible] بجانب دار الارشاد اردبیل در حرکت آمده در آن
بلده طیبه نزول فرمودند و بشرف زیارت روضه مطهره مقدسه حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء
و مراقد متبرکه مشایخ عظام مشرف گشته از ارواح طیبه آن بزرگواران استمداد همت فرمودند در آنجا
قاسم بیک سپهسالار مازندران با ایلچی خلیل پاشا که عثمان آقا نام داشت بملازمت رسیده ایلچی مذکور
بوسیله امرای نامدار [illegible] بساط بوسی [illegible] و ادای [illegible] رسالت [illegible] نموده انواع [illegible]
آورده [illegible] صلاح [illegible] حضرت اعلی [illegible]
اعظم اظهار خیراندیشی خود کرده گفتگوی مصلحت [illegible] بنابر آن [illegible]
داده ایم [illegible]
سردار [illegible]
[illegible]

درین قرب جوار چند روزی میهمان نواب کامیاب عظیم القدر عثمان آقا رخصت یافته قاسم بیک را دیگر
باره فرستادند و سخنان مناسب وقت پیغام داده و در جنب حضرت اعلی از صدق نیت و حسن اعتقاد
بالطاف الهی امداد و باطن قدسی مراحل طیبین طاهرین وثوق تمام داشته و اطمینان قلب حاصل بود
که ارواح مقدسه حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام حافظ آن ملک اند بجهت التفات امور
ظاهر و رعایت آداب حزم و احتیاط لابد طلیعه ای از سپاه نیز خالی کرده که آن خطه شریف را باطراف و
جوانب قریه فرستادند که درین قرب از آنجا حادث شود و اوان بر کران باشند و چون [illegible]
بالوی عساکر نصرت نشان که در [illegible] نام محلی از محال [illegible] بود رسیدند عثمان آقا [illegible]
ملاقات نموده مشمول نوازش و مرحمت های لایقه رخصت انصراف یافت احتیاط سپاهیانه اقتضای
آن کرد که یورت و محل اقامت خود را تغییر دهند و جمعی که یورت تازه تعیین یافته اخراق را روانه نمودند
لشکر سپاهی مانده بجهت اراده رفتن داشتند قراولان آمده خبر ورود مخالفان بعزم جنگ رسانیدند
امرای عظام [illegible] آمده در بحر اندیشه فرو رفتند زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض ارفع
اشرف اقدس رسانیده هر چه مقرر شود بعمل آورند در اثنای محاوره و گفتگو خبر متواتر قراولان
آمده از آمدن لشکر اخبار نمودند و متعاقب طلیعه لشکر و سیاهی سپاه نمایان شده دست و گریبان
رسیده امرای عظام بالضروره قرار محاربه داده قورچیان را بترتیب مقدمات جنگ پرداخت
و صفوف نبرد آراسته

شرح محاربه مذکور که از ثقات استماع افتاد بدین نهج است که جانی بیک [illegible] پادشاه

قبیله

قبیله تاتار و اقوام و چندی از امرای پادشاهان روم و شجاعان و جنگجویان آن مرز و بوم بتردد در جنگ
آمده در باب معامله قزلباش گفتگو آغاز نهادند حاصل گفتگوی ایشان آنکه دو سه سال شد که بخدمت
سفر عجم و محاربه قزلباش تعهد یافته و سپاه تاتار در بین عزیمت در دیار روم اقامت دارند و نقصان
دختران بیشمار بملک و مال رسیده اصلا نتیجه بر این آمد و رفت مترتب نمیشود و لشکر تاتار زیاده ازین در
دیار روم توقف نمیتوانند نمود و در محاربه اصرار [illegible] صلاح در آنست که با گروهی از جنود روم و سپاه تاتار بعزم رزم
بر سر [illegible] قزلباش رویم اگر ظفر یابیم فهو المراد و الا ترک مکان بتقصیر متهم [illegible] نگردیم هر چند
این اراده [illegible] مقدمات [illegible] فضیل پاشا در میان گذشت اما [illegible] این گفتگو را تقویت نموده [illegible]
سردار با لشکر فرستادن [illegible] سخت لشکر تاتار در آن وقت [illegible] زیاده از پانزده هزار
نبودی [illegible] از سپاه روم [illegible] حسن پاشا [illegible]
ارض روم بود [illegible] تعیین نمودند که مجموع پنجاه هزار کس باشند [illegible]
نمودند که بیست هزار تاتار [illegible] تعیین کرده بودند که مجموع شصت هزار
باشند [illegible] سپاه تاتار و طبقات لشکر روم [illegible]
یکدیگر پیوسته شب از [illegible] اسباب [illegible] که [illegible] محل اقامت قزلباش چهار
فرسخ گذشته صبح نمایان شدند و چون امرای نامدار [illegible] را آماده جنگ [illegible]
گشته افواج قاهره فوج فوج [illegible] جبه و یراق [illegible] مرتب ساخته [illegible]
گاه [illegible] زبان حال شیردلان [illegible] گویا گردیده نظم [illegible]

مردان دشمن شکار ∴ عدو را بد اندیشه از کارزار ∴ چو ابرو کشیدیم از زه کینه بیش ∴ بتخمین شب گور دخمهٔ خویش
قورچیان تفنگچی با عموم ملازمان درگاه که قریب بیست هزار نفر بودند در قلب قرار گرفته غازیان شاملو
و جمعی از اصحاب دست راست بسرداری زینل بیک بیگلربیگی شاملو تعیین گشت امام قلیخان
بیگلربیگی فارس با بعضی از امرا و عساکر دست چپ اعلام جلادت افراخت امرای عظام و دلاوران
میمنه و میسره بقاعده و آداب مقرر قول آراسته و جرنغار و برانغار پیراسته روی بمعرکه قتال آوردند
و قریب بیک فرسخ مقابل یکدیگر ایستادند و در یک ساعت مقدمة الجیش طرفین بیکدیگر ملاقی شدند سپاه
مخالف نیز از آن طرف صفوف آراسته دلیران روم و مبارزان تاتار و بهادران جنگجوی جلادت
شعار دست به تیر و کمان و تیغ و سنان بردند و از طرفین بهادران رزم آزمای بر یکدیگر حمله نمودند آتش
حرب بنوعی افروخته گشت که خرمن عمر پهلوانان معرکه کارزار را از آشنا و بیگانه میسوخت و گرد و غبار
معرکه بنوعی بفلک تیره گون رسید که از دود و هنگ روی هوا تیره و تار گشت نظم تنگ شد زخون ساقی
بزم جنگ ∴ که در آستین دست شد نقش فرنگ ∴ ز خون و ز دود افغان اسبان رزمگاه ∴ شد آن چادر روی خورشید
سیاه ∴ چون لشکر مخالف از اطراف هجوم آورده آثار غلبه و اقتدار ظاهر می ساختند اردوی
دست راست یوزباشیان و قورچیان عظام شاملو را چون دانستند که طایفهٔ ایا ... و غیرهم که
بسرداری زینل بیک بعد بیگلربیگی مأمور بودند از بیم آنکه مبادا چشم زخمی بسپاه منصور رسد از قلب
حرکت و کثرت اعدا اندیشه نشده جلو ریز بر سپاه مخالف تاختند و تا قول بزرگ سپاه روم
و تاتار عنان باز کشیده گروهی انبوه از مخالفان تیغ تیز و طعمهٔ سنان بر خاک هلاک انداختند

و از جانب

و از جانب دست چپ نیز مبارزان مرد افکن جنگجو و دلاوران لشکرشکن شیر صولت بسرکردگی
امام قلیخان بیگلربیگی فارس مأمور بودند در صف حملات پی در پی رومیه میمنه و سمند جلادت
در میدان کارزار برانگیخته حملهٔ عظیم کردند و از هر دو طرف داد دلیری و مردانگی داده از آن حمله
دلیرانه و صدمات مردانه پای ثبات و قرار فوج مخالف سستی پذیرفت و آثار ضعف و علامات
انکسار بر وجنات احوال آن لشکر بیشمار که اضعاف جنود میمنه و میسره سپاه منصور بود نمایان
گشته رومیه متلاشی شدند قول بزرگ ایشان از تیغ دلیران شاه دادگستر دیده و تاتار را زان صدمه
دلیرانه که از میمنه و میسره افواج قاهره وقوع یافت شکست عظیم یافته روی بوادی هزیمت نهادند
حسن پاشا وزیر که بیگلربیگی ارض روم و سردار لشکر رومیه بود بدست شاه قلی بیک قورچی ایاغلی
گرفتار شد چون زخم قوی از او یافت احتمال زیستن نداشت بقتلش رسید و سر او را بنظر زینل بیک در
رسانید و او بنزد سپهسالار فرستاد و محمد پاشا بیگلربیگی خط ... یکی از قورچیان ایا ... گرفتار
شد و چند نفر از پاشایان معتبر و سرداران جلادت اثر روم و جمعی کثیر از آن طایفه طعمهٔ شمشیر و جمعی کثیر از
علما و اعیان و چاوشان و آقایان معتبر اسیر و دستگیر شدند چون در این جنگ شاهین کرای خان عمزاده
جانی بیک کرای که در سفر آذربایجان از روی ارادت و اخلاص بخدمت اشرف آمده بود در سیاقه
مقدمة الجیش سپاه قزلباش بود و حضور بهم رسانیده بودند و قوم تاتار اندیشه تمام از و داشتند گویند
جانی بیک کرای پادشاه تاتار چند نفر از بهادران کاردیده جنگ آزموده آن طایفه را بیاری او
هم و حیات ... سپاه اهل اسلام از پای علم ... برده بود در وقت انهزام و شکست لشکر اسلام ...

توقف نیاورده از هرجا که بودند عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت و بیرون حیدر اجملا بشاهین اوج اقبال
که بقصد او پرواز مینمود رهایی یافته جان سلامت بیرون برد امیرزا بیک آقا وکیل و جمله الملک و حاجب
اختیار طایفه تاتار و بسیار معتبر پادشاه ایشان بود با امرای هشتاد و تن از میرزایان و میرزادهای تتار
بدست در آمده اکثر سپاه تاتار در رهای علم و بقتل رسیدند از جمله گرفتاران تاتار میرزا بیک
آقا را با دویست تن نگاه داشته بقیه را اعلام عمود در قریب هشتاد و هشت علم و رایت که رومیان آن را
میگویند و هر آلای علامت سرداریست که صاحب [illegible] قشون و لشکر ست هر کب در آمد بعد از شکست فی الفور
و چغتاییان لوازم احتیاط مرعی داشته بمظنه آنکه مبادا افغان سپاهی علیحده کرد کان بیرون میکوید [illegible]
داشته شیده لشکر قوی بزرگ را که همگی ملازمان رکاب اشرف بودند در حفت ها ربو تعاقب
دشمن نداده ترتیب را از ترتیب نینداخت و چون بر حقیقت ماجرا اینکه واقعه دست داده بود
زیاده از این جرات و جلادت نکرده روز نیز بیگاه شده بود و چند کس از امرا بر حسب که غازیان را
از تعاقب فیروزمندان باز کرد اختیار چون غیرت و مردانگی که در نهاد شجاعان روزگار بید قدرت
الهی تخمیر یافته کی میگذارد که تقاضای عقل و آداب خدمت و شیوه فرمانبری علی الخصوص در جنگی
از یکی سواران قزلباش پوشیده و پنهان از ترتیب بیرون آمده تا کنود کسی شبلی تا آنجا
سر فرخت ناخته مراکبها که ده روز سفید از مراجعت کرده بود [illegible] و بسم نزاری
و در ان حین مقتضی داشته بعد از طی انجالات سمت ظهور یافت القصه حسن الطاف الهی و امداد
باطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین و حراست باطنی سلطان الاولیا و مشایخ عظام کرام که در آن

دلان بارگاه اقدس انداختند نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات منصور بان درگاه شاهی وزیده مطالعه
حقیقت بعرض اشرف رسانیدند و عساکر منصوره بجانب اترق که در گرو کنده نام محلی فرود آمده
بودند عود نموده روز دیگر ملاحظه سرها و اخترها و آلایها که غازیان فوج فوج و جوق جوق بنظر
می آوردند نموده بر دانکی که از ان کسی ظهور یافته بود رسیدند موازی پانزده هزار نفر بقلم در آمده
که در این معرکه از مخالفان بقتل آمده بودند و بحفظ الهی حراست و نگهبانی کرده از سپاه منصور
کسی که نام او رسمی داشته باشد ضایع نشده و در دار الامان اردو پیل یوسف بیک که از زمره غلامان معتبر
بود آمده مژده فتح و ظفر رسانیده موجب مسرت محبان و دوستان و موجب تزلزل اعادی و دشمنان
گردید سعادت محمد تقی بیک مین باشی سرتیپ آمده شرح حال و خصوصیات جنگ و اسامی گرفتاران
بتفصیل عرض کرد و محمد پاشا و بجلانبکی و میرزا بیک آقا و تاتار و چند نفر از گرفتاران را که حضرت
اشرف فرستاده بودند حضرت اعلی از عاطفت جبلی در کنف لطف و مرحمت جای داده
از ان تعقد و وطری که لازم ذات اشرف و سعادت آنحضرت بست بظهور آوردند و چون
سپاه مخالف شکست قوی یافته تسلط آن داشتند که سپاه قزلباش جلوریز بر سر جنود ایشان خواهند
آمد پسران خنق آقا که متعهد خدمت اشرف بودند و در شورگزیبان قرار نموده در این هنگام
سوار و از اهل اردو قزلباش آگاه بودند سردار را مطمئن ساخته خاطرشان کرده بودند که اهالی
قزلباش را حمد و یاد ای آن دولت که بر خصت از این کامیاب شاهی بر هیکونه امر سردار را آگاه
و یکجا روی داد بنا بر ضیق وقت و عدم فرصت حصول رخصت به سردار از قول ایشان فی الجمله

اطمینان یافته از تدابیر سپاهیانه کوچ کرده یکدو مرحله پیش آمد و دیگر باره کسان معتمد بجهت تمهید
امر مصالحه فرستاده انواع ملایمت بظهور آورده بیشتر از بیشتر لوازم الفت و آشنائی [illegible]
و فوفه خود را از لشکر فرستادن بری ساخته پادشاه تاتار و جمعی از جهلا و حکم ناپذیران که بطمع روزگار
نخزوده از حادثات زمانه بیخبر اند است دمنوده التماس کرد که یکی از معتبران طایفه قزلباش را
برسم رسالت تعیین نموده با عهدنامه مبارک در باب استقرار صلح و صلاح بپایه سریر سلطانی ارسال کند از آنجا
که موجب وثوق و اعتماد این خواه طرفین گشته بین الاضداد آن صرد و امانی را دست آویز جهود
ساخته مراجعت واقع شود و ادای لوازم تهنیت دیار کبا و بی پادشاهی سلطان عثمان بجای آورده
مجددا امر مصالحه بوساطت این خیراندیش درین مرتبه بوفق رضای اشرف بروجهی صورت وقوع یابد
که بعد از خلل و نقصان بصون و محروس باشند بظهور نخواهد آمد و بعد از ورود ایلچی بندگی میرزا
محمد حسین میرزا زمان عالی که درین مرتبه بعلامت خواهند رسید چون حضرت اعلی در اوایل حال تیمور
زمان حضرت شاه جنت مکان و مرحوم سلطان سلیمان بصلح رضا داده قاضیخان صدر را که از اعاظم
سادات عالیدرجات دیار عجم بود فرستاده شرط کرد طی آن احوال رقم زده کلک شرح گشته مقال
گشته مصالحه انعقاد یافته درین مرتبه که بجهتی ظاهر خلل بارکان مصالحه راه داده بکر لشکر بدیار
عجم کشیدند با آنکه در هر مرتبه غلبه ازین طرف وقوع یافت هرگاه عرض مصالحه بمیان آوردند بنابر آنکه
عالمیان بصلاح اشخص عجم با نیز خلاف اسناد نماینده بدستور رضا بمصالحه داده اند درین مرتبه نیز قضیه مزبور
گشته محمد پاشا سپهسالار وکیل بود زان را که مرد خیرخواه صلاح اندیش بود با چند نفر دیگر از قزلباشان که زنده مانده

بودند اطلاق فرموده روانه کردند و حسب الصلاح سردار که استدعای ایلچی کرده بود و یادگار علی سلطان
طالش را که مرد سنجیده کاردان و از رسالت هند بازگشته بمنصب ارجمند خلفای سرافراز
شده بود برسالت پادشاه روم تعیین کرده با عهدنامه و تحف و هدایای لایقه و مکتوب دوستانه ارسال
نمودند و چون سردار از مخالفت و دشمنی رایه و رشتی جدال ساخته اظهار نموده بود که پس بعد مهمان
آنحضرت هم عاطفت جبلی و رعایت آداب مهمان نوازی که در مقیاس طبع همایون نسبت بدوست
و دشمن یکدرجه دارد اقتضای آن کرد که قطع نظر از راه و رسم متعارفه فرمانروایان عالم صورت
کرده شرایط مهمانی بظهور آورده از عنایت خسروانه نوازی با لفد شتر بار از آرد و برنج و
روغن و قند و نبات و حلاوه و مربیات و گوسفند فراخور احتیاج و میوه‌های الوان و سایر ماکولات
و علیق الدواب و ایشان [illegible] جهت سرکار سردار و اعیان روم سیه نمود و فرمودند تردد سپهسالار فرستادند
که هرگاه وقت اقتضا نماید باردوی سردار فرستند چون این اخبار بسردار رسید عنان عزیمت ب
مراجعت انعطاف داده کوچ کرد و در خلال این احوال بخاطر انور مرسد الهام مبنی است خطور نمود
که چون طبقه روسیه ضرایشان بجبلی روز کار گذرانیده درین کشمکش‌ها روی اندود قزلباشی را
از جدال و جدال باز آورده راه سلامت پیش گیرند و بدین وسیله از قتل و هلاک این سالم برآیند
روز حکم قضا جریان باسم قرچقای خان سپهسالار و امرا و عساکر ظفرشعار شرف اصدار یافت
که دست از تعاقب باز داشته منزل بمنزل باردوی رومیان دست درگریبان اوقات نمود که
باشند که چون از جانب ایشان عهدنامه داده شده اگر ایشان نیز در قبول عهد صادق و در [illegible]

امر مصالحه را نخست از انطرف نیز عهدنامه عاجلاً بمهر رساند که از جانب پادشاه مرخص و حاجب احتیاج نشست
و مشهور ارکان دولت عثمانی و قاضی و مفتی و عظما که همراه اند درست نموده مصحوب ایلچیان سابق که
دران هنگام بنیاد ارسال دارند سپهسالار عساکر ظفر شعار حسب الفرمان شهریار کامکار تا چمن اخلاط خانه
مرند بدستور تعاقب نموده در مرحله چایان قریب باردوی مخالف نزول نمود و نیز خیام
برده وارد و منظور از انعقاد طرفین بود و سنان پاشا انعقاد را برسیدن ایلچی مجدد موقوف
میداشت تا پسران خداوردی آقا میرشکار برادر و یکچری آقاسی و بیر آقاسی که از خانواده بنات
معتبر دو سه مرتبه امرا دولت اند خاطر نشان مینمایند که چنین بنحو با مثل آمدن قزلباش علامت
آنست که از جانب پادشاه محاربه یافته اند اگر فی الواقع در صدد آنکه تمهید یافته را نخست ایلچی
سابق قزلباش را با عهدنامه طلب نموده بر وفق رضای اشرف اعلی درست داشته ارسال
میباید نمود و مضایقه نه بامور هر چه مرضی باشد کرد و الا آمادهٔ محاربه جانب سلطان میباید بود که عنقریب
لطوری بپیوندد و چون عساکر روم که پشت ایشان بجنگ و تاتار قوی بود دستی پیش رفته بود و در
مرحله که بولایت خود رسیده یکباره هیبت تفرقه لشکر بطوری بپیوست سردار اسعد افندی جانب و
جلال چون سپاه روم نیز به استحکام قواعد صلح گردید و عهدنامه بنحوی که مرضی خاطر اقدس بود
در قلم آورده بمهر مفتی و قاضی عسکر و معارف لشکر و عظمای امرا و اعیان سپاه
تسلیم میرزا محمد حسین نموده او را روانه ساخته کوچ کرد و چون مشارالیه باردوی سپهسالار رسیده
الحلول نزول و ساوری که از جانب اشرف اعلی همراه بود رسیده بود ارسال کیفیت

و میرزا محمد حسین وزیر دارالارشاد اردبیل بشرف تقبیل عتبه علیه مشرف گشته حقایق حالات
عرض کرد و یادگار علی سلطان نیز از اردبیل با این سلسله روانه جانب قسطنطنیه گشت شرح
وقوع مصالحه و مراجعت یادگار علی سلطان و آمدن ایلچی معتبر از جانب سلطان عثمان در قضایای
سال آینده نگاشته کلک بیان میگردد انشاءالله تعالی بعد از وقوع این حالات سپهسالار مذکور
نامزد ترکمان کندی که مرند آمده و از انجا حکم شد که سپاه عساکر ظفر نشان پرداخته
چند منزل بعد از رخصت اوطان دهد و خود را با ملازمان خاص بدارالسلطنه تبریز موعود
نموده بجبر اختلال احوال رعایا و زیردستان که جمعیت پراکنده و دیار پریشان بود از
وحکومت آن خطهٔ دلکش و امیرالامرائی کل آذربایجان باو تفویض یافت و درین آمد رفت
عساکر بیشمار روم و تاتار روی داده که عظیم که وقوع یافت حفظ الهی نگهبانی کرده از عساکر منصوره
سوای چند تنی که در بدایت وصول سپاه مخالف در خسروشاه تبریز علی الغفله گرفتار دو چار شده
شهد شهادت چشیده بودند و چهار پنج نفر از اوساط الناس قزلباش که در معرکه جنگ تقصیر کرده
بودند دیگر کسی که نام و نشانی داشته باشد تلف نشد که راه عدم سپرده باشد العلم عندالله و از
مراحم و اصطناعات شاهانه نقصان و خرابی که از ممر عبور لشکر مخالف برعایا و مجموع آذر
بایجان رسیده بود از روی تحقیق و تفتیش در قلم آورده هیچ شیئی زیاده از دیوان اعلی عوض
داده شد و رعایا بدین عطیه عظمی مسرور و خوشدل گشته در لوازم دعاگویی اقدام نمودند رایت
جلال بصوب عراق در حرکت آمد ذکر آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه معدلت مطاف

در قضایای ایام گذشته مرقوم کلک سوانح نگار گردیده که پادشاه عالیجاه فلک بارگاه شاه سلیم فرمانفرمای
ممالک هندوستان میرزا برخوردار الملقب به خان عالم را که از امرای بزرگ آن سرور و از قبیلهٔ برلاس جغتای
احفاد امیر تیمور را از جانب پادشاه بخطاب بابی یعنی برادری سرافرازی داشت همراه یادگار علی
سلطان طالش که از جانب اشرف همایون بایلچیگری رفته بود برسم رسالت فرستاده چند گاه بود
که در دارالسلطنهٔ هرات توقف داشت درین سال متوجه درگاه معلی گردید و چون آنحضرت همایون
بجهت دفع سپاه روم بجانب آذربایجان در حرکت بود از زمرهٔ مقربان بساط اقدس طالبعلی بیگ یساول
صحبت شاملو را مقرر فرمودند که او را استقبال کرده بدار المؤمنین قم برد که تا معاودت موکب
همایون در آنجا اقامت داشته باشد و او داخل دارالسلطنهٔ قزوین شده اراده دار المؤمنین
قم رفت و یادگار علی سلطان از و جدا شده متوجه پایهٔ سریر اعلی گردید در روزی که خان عالم داخل
قزوین میشد راقم این نسخهٔ عالم آرا در شهر مانده بود و مشاهدهٔ تجملات ظاهری او کرد و از نوکران
کاردیده استماع نمود که از آغاز ظهور دولت ایلخانان الی الآن از ولایت هند بلکه از ممالک روم
ایلچی بدین شوکت و اسباب و جاه و حشمت بولایت ایران نیامده و معلوم نیست که در زمان پادشاهان
عظیم الشان سابق از اکاسره و کیان نیز آمده باشد که درین زمان فرخنده نشان بیمن
تاییدات الهی و برکات ازدیاد عظمت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رواج یافت
و سلاطین آفاق و فرمانروایان جلیل الشان باتفاق از مسلم و غیر مسلم بالطوع و الرغبة ابواب
صداقت و ارتباط صوری و معنوی بآنحضرت مفتوح داشته و میدارند و محبت و ولای آنحضرت

در دلهای ایشان قرار گرفته فرستادگان خود را بپایهٔ سریر اعلی سرمایهٔ افتخار در جیب اندوخته دیده
سعادت بزرگی و اعتبار خود میدانند الحمد لله علی ذلک القصه در اوایل حال که خان عالم قدم بملک ایران
نهاد با یکهزار نفر از ملازمان معتبر پادشاهی که رفیق او کرده بودند و ملازمان خاصهٔ خود سوای نوکر ابواب دارالسلطنه
قزوین رسید از ملازمان سرکار پادشاهی و خاصهٔ خود و ملازم و خدمتکاران افیال و حمی فیلبانان جانو
قریب بهفده هشتصد نفر بودند و نه زنجیر فیل قوی هیکل که با تختها و سرپایهای زرین و زنجیرهای گران کران
آراسته و اقسام جانوران از ببر و پلنگ و آهو و جانوران دیده نشده و گرگدن و مرغان سخنگو که از
بحری که ماهی و سگان بیگیر همراه داشت در هنگامی که رایات جلال بفیروزی و اقبال از آذربایجان
عود نموده در دار السلطنهٔ قزوین نزول اجلال فرمودند منشور عاطفت و فرمان طلب بنام خان
عالم اصدار یافت او از محل اقامت متوجه پایهٔ سریر سلطنت مصیر گردید چون بحوالی شهر رسید جمعی از
اعاظم امرا استقبال کرده باعزاز و احترام بشهر آورده در باغ سعادت آباد منازل دلکش خان
عالم بکورنش همایون سعادت امتیاز یافته زیاده بر نازل نوازش و اعزاز و احترام یافت و بخطاب
کمر بخطاب فرمودند که چون میانهٔ ما و حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه طریقهٔ اخوت سلوک
و آنحضرت شما را برادر نامیده ما را برادرم یاد داریم لاجرم در هنگام کورنش او را برادرانه در
آغوش مرحمت کشیده انواع تعظیم و تکریم شاهانه دربارهٔ او ملحوظ نمود که نسبت بپادشاه دیگر
شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت نگشته دربارهٔ او بظهور آوردند و چند روز که دار السلطنهٔ مذکور محل نزول موکب
همایون بود هر روزه در بستان سعادت آباد جشن پادشاهانه برپا بود و خان عالم مخصوص مجالست سرفراز گشت

اراده او این بود که تحف و هدایای پادشاه والاجاه و منسوبان آن درگاه ازنظر کل در نظر خجسته اثر
گذرانیده هر روز نوعی از انواع هدایا بنظر رسانند و با استعداد میکشید چون اراده خاطر اشرف آن بود که
از راه گیلان بمازندران بهشت نشان توجه نموده بشغل شکار زنگول که مخصوص آن ولایت
و موسم مقرر دارد بپردازند وقت مضیق گشته فرصت آن نبود که مطلب خان عالم بظهور آید و تحفه
و چیزی را در نظر همت بیرخاصیت آن قدر و مقداری نیست که چند روز اوقات گرامی صرف شود
آنها فرموده از شغل شکار باز مانند فرمان جهان مطاع نافذ گشت که خلاصه تحف را با نفایس اسبو
از هر جنس در سه عدد مرتب ساخته روز دیگر روز از نظر همایون بگذرانند و سایر اسبو و اجناس را مفصل
ساخته میرمات بسپارند که بتدریج بنظر درآید هرچند بعضی مرتضی خاطر ایلچی نبود بالطف و مرحمت
گشته خلاصه تحف و هدایا و انفس نفایس را از مرصع آلات و تحفه های غریب و اقسام اقمشه و اجناس
مرازی که سیصد عدد انتخاب نموده در میدان سعادت از نظر خجسته اثر گذرانیدند و حسب الامر اشرف
بیوتات و اسباب خود را در شهر گذاشته جهت تماشای شکار زنگول که بطرز خاص شکار گرارش وجوه
درین اوقات صورت آن طرز بدیع غرابت کمر همت تحریر یافته در مقام قلم نکته کار رو زنگار
خاموشی گزیده جریده و سبکبار در خدمت اکابر قدسی اختیار نمود ذکر آمدن ایلچی پادشاه عظیم
الشان ممالک اروس و مسکو و در همین سال ایلچی معتبر که از امرای بزرگ و کبار آن مملکت محمد
ارض سعادت رفیع بود از راه دریا و دشت قرزبند شروان آمده متعاقب موکب همایون
از اردبیل بدار السلطنه قزوین رسیده او نیز در میدان سعادت آباد بسعادت بساط بوسی دریافت

و ترجمه سطور جان از جانب پادشاه خود اظهار بندگی مستدعی و اتحاد بر غرضی نموده مکتوبی طویل عریض که ترکی
نوشته شده بود بنظر انور در آورده مضامین اخلاص آیین آن معروض گشت و کماکان مورد عواطف
و الطاف شاهانه سربلندی یافت و در همان روز که هدایای فرمانروای هندوستان بنظر در آمد تحف
و هدایای پادشاه اروس و مسکو و نیز از نظر اقدس گذشت از جمله هدایا چند دست شنقار
عنقا شکار بود که سوای ولایت اروس در سایر ممالک یافت نمیشود و از آنجمله یکدست شنقار
سفید سریع شکار بجانب عالم عطا فرمودند الحق تحفه های غریب و هدایای مرغوب آورده بود در
اندک زمانی رخصت انصراف یافته شمول نوازش و احسان بر وجه لایق از راه گیلان روانه
دیار خود گردید آمدن ایلچی قطب شاه والی گلکنده است که هم درین سال آمد شیخ محمد خاتون نام
که از زمره متمولی و افاضل بود پدرش شیخ علی خاتون که در میانه ما زیان آن طبقه خاتون لقب داشت
در زمان حضرت شاه جنت مکان از اتقیا و مجاورین مشهد مقدس و از سرکار فیض آثار
مرظف بوده و خود در زمان قربت او ترکیه بجانب دکن رفته بحسب تقدیر بدرگاه قطبشاهیه در سلک
خواص ملازمان انتظام و اختصاص یافته بود همراه محمد حسین بیگ تبریزی که سال قبل
از این جانب همایون حضرت اعلی بسم رسالت و پرسش تعزیت مرحوم محمد قلی قطبشاه و تهنیت
جلوس سلطان محمد برادرزاده و داماد او رفته بود آمده در دار السلطنه قزوین بشرف بساط بوسی
و ادراک محفل مقدس سرافراز مباهی گردیده مکتوب فراست آیین مخلصانه که از جانب قطبشاه
بنده نیز بسپهر اشتباه ارسال یافته بود بنظر اشرف در آورده تحف و هدایای والی
مذکور را بپیشکش خود گذرانیده مورد الطاف و اعطاف خسروانه گردید و بعد از فراغ از زاد راه

که بنجیر رویت رایات فیروزی نشان بصوب مازندران بهشت نشان در حرکت آمده
از راه گیلان سیرکنان روانه شدند و قشلاق همایون درین سال در فرح آباد جنت بنیاد
جنت نهاد وقوع یافته همواره لب طاعنی باکتره با ندیمان و خواص مقربان عشرت پیرا بوده
روزگار بخوشی و عشرت می گذرانیدند و دیگر از سوانح این سال آمدن جنود اوزبکیه است
در ولات آن طایفه چون حسین خان که فی ... آن ولایت فوت شده بود جنود اوزبکیه
بطمع نهب و غارت ... گرگس بر ... یلنگتوش بهادر و چند نفر از اعاظم امرای ...
ولایت ... آمده چند روز در حوالی غوریان اقامت نمودند حسین خان که بعد از فوت
پدر ... ملک شده بود باتفاق ... از هر طبقه ...
قزلباش که در دار السلطنه هرات بودند صلح ... به حفظ و حراست قلعه ...
... یلنگتوش ... قدرت ... هرات ... دیده ... غوریان ... خواجه
خواجه جلال الدین اکبر ... که از اکابر و اعیان آن ولایت ... ترتیب
کاملکار ... ولایت خراسان ... بود و قلعه غوریان را ... داده
قصبه ... کرده در مقام ... آسیب جنود اوزبک ... آمده چند روز ...
نیران جدال التهاب ... نقار دل ... آن قوم ...
... و چون اغرق ... جنگ ... بود ...
کلا ... مخالفت ... ایام گذشته سمت تحریر یافته ...
دولت ... هرات اقامت ...

کرده

کرده بود ... رفته اغرق را نهب و غارت کرده اموال بسیار و انعام و دواب بیشمار آورده
آوردند چون یلنگتوش بهادر و رفقا از این واقعه آگاه گردیدند مضطرب گشته ... قصد حدود
غوریان کج کرده راه ... پیش گرفتند و از ... آسیبی بمردم غوریان نرسید دیگر از
سوانح این سال ظاهر شدن علامات آسمانیست اول نخلی روشن معروف ... از جانب شرق
ظاهر شده قریب بصبح ... و ... آن ... جانب جنوب کشیده بود ... آمده ...
و بعد از چند روز ستاره دیگر آتشی از جانب مشرق مایل بشمال نمایان شده که شعاع آن ...
... گیرنده روز ... بود تا ... بیکاه ... از شعاعش افزایش روشنی ... بعد از آن
کمتر شد ... دیگر ... اختر شناسان ... منجمان ... تا ... آثار ...
صعب و تلف شدن خلایق و لشکرکشی و خونریزی قرار ... و تقریر نمودند که معظم تاثیرش در جانب
شرق و شمال و جنوب خواهد بود و در ولایت ایران که وسط معموره عالم و مرکز ... است
کمتر خواهد بود ... تاثیرات عظیم ظهور یافت زیرا که در اکثر ممالک ... لشکرکشی واقع
بود ... میانه سلاطین روم و فرنگ و ماوراء النهر و ترکستان و اکثر بلاد محاربات روی داد و ...
تمام شیوع یافته در دار المرز مازندران و محال مایل بشمال خلقی کثیر راه عدم پیمودند و کفگیر
تاج آمیز جبال ... از ... عامه بخواص سرایت کرد دیگر از جمله سوانح ...
ابو طالب ... دیوان اعلی و قوام الدین محمد مستوفی الممالک ... گفتگو ... یکدیگر
بعداوت ... مال دیوانی ... مستوفی ... منسوب ساخته ... از ... سانیدن و مقرر شد

که صدور عظام بر کاری کلب علی بیک یساول صحبت شاملو که دیوان بیگی بود بتحقیق سخنان طرفین
رسیده بعرض اقدس رسانند و حسب الامر اعلی قورچیان باد و دیوان کرده مستوفی الممالک انچه که درین
باب سخنی داشت مفصل نموده وزیر دیوان اعلی در سر فصل جوابی با صواب در قلم آورده اما حضرت
اعلی بنور فراست دریافتند که آن حکایات جدل آمیز و غرض آلود است پرده پوشی کرده
بتغافل پادشاهانه گذرانیده دیگر آن مقوله بسمع نرسید و ایشان نیز نادم گشته حرفی بزبان
نیاوردند شرح میر متوفیات این سال حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان که از ملازمان
قدیمی حضرت اعلی بود در حسن خدمات لایقه و خدمت مرور تربیت گشته بیست سال بود که
در کمال اقتدار و استقلال والی نافذ الامر دار السلطنه هرات و امیر الامرای کل خراسان
بوده در احکام و مناشیر بغلام قدیمی خطاب شده درین سال مریض گشته باجل طبیعی درگذشته
بدار الملک بقا پیوست و حسب الامر آنحضرت که طبع همایونش معیار حق شناسیست در روضه
مقدسه رضویه مدفون گشت خلف ارجمندش بجای پدر منصوب گشته الکا و قشون و منصب
امیر الامرائی باو تفویض یافته بلوازم دارائی پرداخت محمد قلی بیک میرآخورباشی جغتای
که از ملازمان معتمد و مقربان بساط اقدس و صاحب رای و مشورت بود در اوایل
این سال که رایات جلالی از قشلاق مازندران بجانب آذربایجان در حرکت آمد الی
در دار السلطنه قزوین مریض گشته یوماً فیوماً مرضش اشتداد پذیرفته در اواسط این ماه شعبان
عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت نعش او را نیز بمشهد مقدس برده

در روضه

در روضه مقدس مدفون گردید فرزندانش صغیر بودند خدمت میرآخوری از ایشان تمشی
نمیشد بنابرین بعلی بیک ذکره مشهور بعلی الی که او نیز از ملازمان قدیم بود مرجوع گشت نظر
خان برکلی جغتای که حاکم مشهد مقدس بود درین سال بیماری عارض او گشته جهان فانی
و عمر زندگانی را وداع کرد و شاه را لیه در شجاعت و مردانه بود و بحسن سعی و خدمت از پایه نوکری
بدرجات بلند ایالت و خانی ترقی نموده منظور نظر تربیت و عنایت گردید و در مبدا احوال
حاکم ولایت جام شد بعد از آن رتبه ایالت و دارائی مشهد مقدس یافت بعد از فوت مرتضی قلی
امارت ایل و حکومت ولایت جام بنقشبند سلطان برادرزاده او تعلق گرفت **گفتار در وقایع**
و سوانح قوی ئیل ترکی سنه ثمان و عشرین و الف که سال سیم قرن ثانی جلوس همایون خاقانست روز
گیتی افروز این سنه مبارکه در روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی مطابق ثمان و عشرین و الف
اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان پیرا که نیر اعظم و ضیابخش عرصهٔ عالم و مربی نتایج چهار عنصر
و اشتعال ساعت نه ساعت و نه دقیقه شب مذکور را آرامگاه مجازی حرکت بعد بسرای حمل فرمود
طلیعهٔ نوروز سال بهار را انتظام بخش حدایق از نثار گردید گلهای نگارستان فروردین از ترشح
ابر لطافت بنمو شکفتن آغاز نهاده از عطر ریاحین دماغ روزگار عنبرآگین گشت افسرده دلان
ز نوبهار خرم چون عندلیبان گلشن تماشا سر بجوش و خروش شادکامی بر آورده نغمه‌های
از سر گرفته محنت زدگان کوی ملال چون درخت بیگمان روز وصال خوش وقت و خرم گشته
و عرصهٔ جهان بزم طرب آراسته شد شهریار کامکار رفعت اساطین سلاطین روزگار خلاصه

شاه جشن وچهار راجی حضرت جهانبانی بزم طرب آرا و جشن شهریاری کامکار اعلی شاهی ظل الهی
در قصبهٔ شریفه اشرف از قصبات طیبات مازندران و مشارالیه بهشت نشان آن قصبهٔ لطیفه
که رحمت ورود فرخنده معادمت والای اکنون است که بنشستنی وکامروای وفیروزی جشن عالی برون
منعقد ساخت مقربان بساط عزت وحاضران بارگاه سلطنت مراسم تهنیت ومبارکباد وانواع
تقدیم رسانیده زبان ارباب عقیدت واخلاص بحقایق گویا گردید **بیت** شها عالم از
تو پر آوازه باد گلستان عمرت تر و تازه باد بر آید ز گیتی همه کام تو جهان را مزین است از نام تو
بعد از فراغ از انعقاد محفل بهجت فزا و انضباط مهام امور ریاست دولت جهان پرور چنین رسید که
نشاط شکار میانکال از خاطر خطیر وسرمال زده امر قضا پیوند شرف صدور یافت که پیاده
بسیار از اطراف وجوانب مازندران بهشت نشان جمع آمده جانوران شکاری از هر طرف
رانده بمیانکال آورند و این میانکال سرزمینی است که آب دریا سه طرف آن فرو گرفته یکطرف
بخشکی متصل است طول آن تخمینا سه فرسخ وعرض آن در منتهی آب بخشکی چهار دانگ فرسخ کم بیشتر
گرفته رفته باریکتر شده بآب دریا منتهی میگردد و در هنگامی که جانوران شکاری از اطراف
و جوانب بآن سرزمین در می آیند پیادگان طرف خشکی را گرفته خیمها بپهلوی یکدیگر نصب نموده
راه بیرون رفتن جانوران بالکلیه از آن طرف مسدود میگردد و شکار را نیز از آن باغ که عرصه گاه
نشاط در آمده جانوران بالکلیه [illegible] بتیر و تفنگ جانوران را بپای در می آوردند
واقسام جانوران کوهی ودشتی از آهوان تیز تک و بز و پلنگ و غزالان وآشنان آن در آنجا

جمع میشوند وحشی قوالان آهو چشم یعنی گاوهای کوهی چون رسیده والان کوی نگاه می از صدای رعد آواز
تفنگ وغلغلهٔ صید افکنان وتیر اندازان سهمناک گشته خود را از بیم جان بدریا انداختند قریب
نیم فرسخ شناوری کرده چون از رفتن خسته می آمدند واز دست وپا زدن باز می ایستادند
از موج دریای خونخوار یکبار می افتادند وبعضی خود را چون غریقان بحر فنا در معرض هلاک دیده بگمان
حیات دانسته غنیمت شمرده خود را باز میگردیدند اما مضمون این مصراع که صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
بظهور می آمد الحق غریب تماشایست و بدیع طرز شکاری وحاضران طبع یعنی در ان عرصه گاه نشاط
ودلخوشدلی در سرمحل تالاری رفیع دلکش ومنظرهای عشرت پیرا ترتیب داده با مخصوصان قرب
بساط عزت در آنجا بزم خرمی آراسته صحبت میداشتند وهرگاه طبع اقدس بسواری وصید افکنی میل میکرد
ودر بعضی جا پیوند بر آمده بدان شغل سرگرم انبساط خاطر انور میگردیدند وچون از شکار انداختن
دلگیری دست میداد به تالار بر آمده با ندما ومخصوصان بزم اقدس بصحبت مشغول میگردیدند القصه حضرت
اعلی اکثر امرا وارکان دولت واعیان حضرت ومیهمانان ومردم آنجا [illegible] که از هر طرف
آمده در پایه سریر سلطنت حضور بودند تکلیف شکار کرده بآن عرصه گاه سرور در آمدند وتا یک هفته در آن
فرخنده ساعات خجسته که بتجربه پیوست صرف سیر صحبت وشکار نموده در بهبود وزن در یکست تالار
عشرت پیرا بودند وچون هفته بابهجت وکیفیت بسر رفت پیکان حضرت یافته ملازمان رکاب اشرف
وطبقات اعیان بدار السلطنه فرح آباد جنت بنیاد عود نمودند وچون پاره قصبهٔ اشرف و دوازده روز
فرح آباد محل اقامت موکب ظفر نگاه خسرو بادین بود در ماه سیوم که هوای ان ولایت رو بگرمی

آورده عنان عزیمت بدار الملک اصفهان معطوف داشته بفیروزی و اقبال ساحت آن بلده ارم تمثال
که سیاحان اقالیم و دانش نصف جهانش گفته اند چنانچه شاعر در وصف بلاد عراق گفته   اصفهان
نصف جهان جمله مقرانند بدان   که در آفاق چنان شهر معظم نبود   از فر قدوم میمنت لزوم رشک
گلستان ارم گردید   دیگر از سوانح آنکه از سرحدهای طرف اسلام اخبار متواتر گشته که خلیل پاشا از
روم بجانب قسطنطنیه عود نموده و بیادگار علی سلطان حلفی را که حسب الاستدعای خلیل پاشا برسالت
روم تعیین شده بود باعزاز و احترام برده اما ازین رهگذر که قرچقای خان سپهسالار که سمت سرداری
جنود قزلباش دارد در سرحد آذربایجان مانده خاطر اعیان روم از ممر صلح اطمینان نمی یابد اراده
جهان آرا ابرام متعلق گشت که سپهسالار مذکور را بجهت تسلیه خاطر و اطمینان قلوب رومیان از
سرحد بیرون آورده بنابرین حکومت مشهد مقدس معلی باو تفویض یافته روانه آن صوب باجرای آن گردید
و دارائی خطه دلپذیر تبریز بدستور سابق بشاه بنده خان ترکمان تعلق گرفت   دیگر از سوانح عجیبه
که در اوایل این سال روی داد تاثیر ظهور ستاره ذو ذنابه و آثار علامات آسمانی که منجمین
بخونریزی و آشوبهای خلایق تعبیر نموده اند نخست که در ایامی که حضرت اعلی در قصبه شریفه اشرف
تشریف داشتند از جمله نادران شاهی سیورن بود از روی عنادی که با او داشتند از فرنگی
جمعیت بقتل آوردند بحکم اشرف نافذ دیده میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی و کلبعلی بیگ
یساول صحبت شامل که در آن وقت دیوان بیگی بود و امت بیک سیاه منصور دار و ولد فرجاباد
چگنی بیگ را حاضر ساخته پرسش واقعه مذکور نمایند که سبب قتل او چه بوده و بکرانه برین خط دلیری

کرده اند و حقیقت عرض دارند انجماعت در درگاه دولتخانه مبارکه فرجاباد جمع آمده الالم بطلب [illegible]
دارند قوا استقصا نمود و مرجع بیگ مذکور و دو برادر حاضر آمده در جواب دلیرانه اعتراف نمود که
نخست برادر ما در گذشته ام کلبعلی بیگ اراده نمود که چون بیگ مزبور در دیوان اعتراف بقتل او
قاتلان نموده حقیقت عرض نماید پی صلاح و تجویز وزیر دیوان اعلی بدین اراده بدست در
کرچگی بیگ رد جبل چند و غرور بر ایشان غلبه کرده برادرانش شمشیرها از نیام بر آورده زخمهای
منکر بکلبعلی زدند و دیگر شمشیری حواله اسحق ولد میرزا ابوطالب کرده مردم هم بر آمده از بیم شعله شر
متوحش شدند و آن چهار تن گرفتگان حضور را بانتزاع دولتخانه انداختند و لوات در روغن و چند
کس دیگر کرد پیش رفته زخمدار شده دو نفر دیگر را بقتل آوردند چون ایشان حرمت دولتخانه
مبارکه بست ارباب جرایم نگاه داشته بدین اعمال شنیعه جرات و جسارت نموده مرتکب
عقوبت و قصاص شده بودند ولات مذکور با جمعی از ارباب اخلاص هجوم نموده در اینجا
دولتخانه دلیری کرده آن چهار تن گرفتگان را هدف تیر و تفنگ نموده بسزا رسانیده آمده
مکافات عمل یافتند   سانحه دیگر از سوانح علامات آسمانی آنکه امیر قلی نامی از قبیله کروس اکراد
در سلک چاکر کشان خاصه بود در از اولاد داغ و جنگ سکاری سرورد ترتیب کرمیه امارت ایل
و عشرت کروس یافته بلقب سلطانی سرافراز شده بود در اصفهان در حینی که رایات جلال در
ییلاق بود [illegible] از قبیله کروس بود با دو سه نفر از آن طبقه که همه مردم عاقل دور
اندیش بود بتبرک او رفتند و او انواع مردمی بظهور آورده بعد از انقضای ایام [illegible]

هنگام بیرون آمدن تیمورخان مذکور از جهالت رشک و حمق و غرور نفس سرکشی از جادهٔ عقل و حزم
گذشته از مهابت و غضب شاهی که بکرات و مرات دربارهٔ سپه دولتان و مرتکبان اعمال نکوهیده
دیده و آزموده بود اندیشه نکرده بیجا با شمشیر کشیده برابر نقی سلطان که قراش او بود حمله آورد
شمشیر شکسته را بدست آورده بجان یا بیر شمشیر میان زخمی بر تیمورخان زد که دیگر حرکت نکرد
از رفقای او الوند نام است مسمی خاصهٔ شریفه پسر او از ولاهم آنکه مبادا امیر قفت او ماخوذ و بقتل
سلطان متهم گردند فرار نمودند اما همه دو گرفتار شده در سیاستگاه غضب شاهانه بقطع رجلین
قطع رشتهٔ حیات کردند و اقربا و متعلقین جمعی از آن طبقه که امیر قلی سلطان مصاحب بود در حبس
گردیده مورد قهر قهرمان زمان گشته امارت ایل مذکور به نقی قلی سلطان پسر او مرحمت شد
سانحهٔ دیگر آنکه در منتصف ماه ربیع الاول که چهل روز از نوروز گذشته بود در اصفهان تگرگ باری
فرود آمد که چهل پنجاه نفر را در زیر خاک فرو گرفت تا سه روز اجساد ایشان را از خاک بیرون
آورده دفن میکردند   سانحهٔ دیگر از علامات آسمانی و تاثیرات دوازده آنکه درین سال در بعضی
محال زاوه و محلات خراسان زلزله وقوع یافت اما در ده و خانقاه نام محلی که از قرای معتبرهٔ تربت
زاوه است چنان زلزلهٔ عظیم شد که در هیچ زمان وقوع نیافته بود از صحیح القول مسموع شد
که خانهای مردم بر زبر یکدیگر فرود آمده بودند که کل آن قصبهٔ المعمور یک تل خاک نموده که هیچ
علامت و عمارت پیدا نیست اکثر مردمان آنجا بجهت حصاد غلات بصحرا رفته بودند
مع هذا [illegible] چند هزار نفر از سکنهٔ آنجا در زیر خاک مانده بمرتبهٔ هلاک [illegible] در خانهٔ نجم

عروسی بود قریب بهفتاد نفر از مخدرات مجلس عروس در زیر خاک مانده از حکمتهای بالغهٔ
ربانی آن سرور و سرور بچندین تعزیت و سوگواری تبدیل یافت از بدایع الاتفاقات و غرایب
حالات در وقت زلزله عروس در حجله که بوده از روی اضطرار حضور [illegible] در دو جره افکنده
چرا بیا بر خاک گشته سالم مانده بود در کریمهٔ وَمَا تَشَاؤُنَ اِلّا اَنْ یَشَاءَ اللهُ
بمنصهٔ ظهور و عیان آمد   مشاهیر ترقیات این سال بکراخان ولد داوود خان بن الله
وردی صاحب خان گرجی که والی ولایت کارتیل گرجستان بوده چنانچه در طی حالات زمان
شاه جنت مکان آمده سعادت اسلام دریافت و بحکومت تفلیس که دار الملک کارتیل است بتوجه
تسخیر و تصرف دیوان در آمده بود سرافرازی و شرف داد و [illegible] مذکور را در عهد شاه جنت
مکان فرستاده در میانهٔ قزلباش نشو و نما یافت از علوم حکمت آگاه بود درین عهد بایالت و دارایی
کل گرجستان کارتیل معزز و سربلند شده بود درین سال بلدهٔ تفلیس [illegible] بجام عقبی رفت
و حضرت اعلی بنا بر عاطفت جبلی و فتوت ذاتی که باحقاق حقوق خدمتکاران و ارباب اخلاص
درجهٔ علیا دارد پسرش [illegible] که بغیر طفلی خردسال بود بجای پدر بحکومت آن ولایت سرافراز
گردانیدند و از معتبران گرجیه [illegible] از زمرهٔ دولتخواهان
معتمد بود بوکالت و اتالیقی او معین گشته   علی پاشا رومی از امرای بزرگ روم
و بیگلربیگی دار السلطنهٔ تبریز بود [illegible] در قضایای ایام فتح تبریز مرقوم کلک بیان گشته
در جنگ صوفیان گرفتار شده سعادت بندگی و بخشایش دریافته مدتها در رکاب اشرف معزز و محترم بود

همایون خسرو کامکار کامران عزت افزای سپهر بوقلمون بود از سوانح اقبال آسمان اثر
ورود ... ابراهیم آقا نام که مرد ... سخندان و از معتبران ... آل عثمان
بود همراه یادگار علی سلطان خلفا آمده مکتوب محبت اسلوب از جانب سلطان عثمان بن سلطان
احمد پادشاه ممالک روم آورده اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد
اتحاد و یکدلی نموده بود بوسیلۀ امرا و مقربان درگاه خلافت سعادت بساط بوسی دریافت
شاهی و تفقدات شاهنشاهی مفتخر و مباهی گردیده و تحف و هدایا که از جانب سلطان روم
آورده بود بنظر اقدس درآورد و از اینجانب نیز جواب مکتوب بر وجه مرغوب در قلم آمده ...
... باشی استاجلو که در سال گذشته داروغه صفاهان بود برسالت روم تعیین فرموده در
مرافقت آقای مذکور با تحف و هدایای لایقه روانه فرمودند و امر مصالحه فیمابین برین نهج قرار گرفت
که قاعدۀ زمان شاه جنت مکان شاه طهماسب علیه الرحمة والغفران و سلطان سلیمان که اعظم و اول
سلاطین آل عثمان بود مرعی بوده باشد و تغییری که در آن شده و موجب مناقشه طرفین بود
بتبدیل ولایت اخسقه است که در زمان مذکور داخل سنور قزلباش بود و در این عهد
در تصرف رومیان مانده با الکای ورتنگ و قلعۀ زنجیر که در میانۀ قلمرو علیشکر و اخسقه است
و در آن زمان داخل سنور رومیه بود و اکنون بتصرف این دولت درآمده قرار یافت
و از جانبین بتبدیل مذکور راضی بوده مناقشه ننمایند و مطابق قاعدۀ زمان پادشاهان مذکور

مجالست محفل خلد آیین سرافراز بود و در سال گذشته که سردار عسکر روم بابی مرز و بوم می‌آمد و ی
از کارداری و مال اندیشی کناره گیری اختیار کرده عزیمت توطن مشهد مقدس معلی کرده و در سال
مبلغ سیصد تومان نقد و مرازی پانصد خروار شتری غلۀ معیشت او مرحمت شده بود در این
سال از دار فانی بسرای عقبی انتقال نموده تزئین ... جوار روضۀ مطهر مقدس موفق وارث
شرعی و ورثه یاری عجم نداشت متروکات و مخلفاتش از نقود و اقمشه و جواهر نقدینه و مرصع آلات
و منقولات قریب به ده هزار تومان عراقی میشد امنای آنمشهد ضبط نموده مقرر شد که ایلچی روم
بالولایت برده چون فرزندی نداشت هر کس از اقربا که وارث شرعی باشد بمصلحت قضاة و
شرع مبین آن دیار فرستاده تسلیم نماید که احقاق نموده شود گفتار در وقایع جشن نوروزی سلطانی
سنه تسع و عشرین و الف که سال چهارم قرن ثانی و جلوس میمنت مانوس ... بوالا ارای این سنه مبارکه
بخوشی و خرمی جلوه ظهور نموده بهجت افزایی آغاز نهاده نوروز میمنت مقرون روز جمعه
یازدهم ماه ربیع الثانی موافق تسع عشرین و الف هجری اتفاق افتاد سلطان
سیارگان یعنی آفتاب جهانتاب بعد از انقضای پنج ساعت روز مذکور از نهانخانه
حوت بیرون خرامیده در نخجیرگاه حمل تحویل یافت عرصۀ جهان از عطر شکوفه و ازهار گلزار
حجلۀ نو عروسان ... بهار ... طبایع انفسی و آفاقی از قدوم بهجت لزوم بهار خجسته
و خوشدلی از سر گرفته   زمین و زمان کام ... گرفت   زمانه خواص جوانی از سر
چه بار دگر جلوه گر شد بهار   ز لطف هوا تازه شد روزگار   دار السلطنۀ اصفهان از فر قدوم

همایون

مرحوم معمول بوده باشد هرچند حضرت اعلی در باب اخنوق کرجبان راضی نمی‌شدند
در نیرفت بنا بر التماس خلیل پاشا و خیرخواهان طرفین رضا داده بدین قاعده استمرار یافت
و ابراهیم آقای ایلچی استدعای احکام مطالعه درین حکام و ولاة سرحدها نموده حسب الاستدعا
احکام مطالعه بر حسب مدعا صادر نموده مقضی المرام روانه گشت و در حین آسودگی ضعفا و زیر
دستان سرحدها گردید اما هیچ عدالت و روزگار رغداری حکمی میکند و کار آسودگی در عالم استمرار
پذیرد و عنقریب بیت بازفلک شعبده باخته که این هم احوال برهم ساخته امید که
آنچه خیر و بهبود مسلمانانست استمرار یابد در بیان صرف همت والای همایون شاهی در آوردن آن
آب کورنگ بسوی اصفهان آب کورنگ دو چشمه است یکی را نیز موسوم و یکی از آن چشمه
چشمه محمودی مینامند که از جبال ولایت دارو مروج سرحدهای صفاهان جانب بیرون آمده از
معبر بطرف کوه گیلویه و خوزستان رفته بشط العرب می‌پیوندد و در کتاب نزهة القلوب
الاقالیم و مسالک الممالک و در تاریخ و تفصیل کتب آنچه بنظر رسیده و عیون و انهار را شرح نموده اند
ذکر آب کورنگ و صفت آن جا نگر نظر در نیامده و آنچه درین عهد معلوم گشته گویند که هر دو چشمه
در بلندی ریخته یکی میشود و برابر زاینده رود اصفهانست و از منبع تا شط العرب زمین
از هر دو طرف ارتفاع عظیم دارد و زمینی را از شرب فیض یابد و منفعتی برزرعات آن نمی‌رسد
حضرت شاه جهان عباس آشیان اراده نموده بود که آن آب را بدار السلطنه اصفهان

اورده مضاف زاینده رود گردانند که اهالی الملک در خشکسال از قلت آب بتقیص کشند و باعث
ازدیاد معموری و احداث مزارع و بساتین گردد میرفضل الله شهرستانی که وزیر الملک بود بدین
خدمت مأمور گشته چون کوهی رفیع در میانه واقعست که بدون کندن آن ممکن نبود از ان مایوس گشته
دست از حصول مطلب کشیده اند اگرچه میرفضل الله نقبها در ان کوه زده مقنیان نقابان و چاه کنان کار
کرده اند چند سال بود که حضرت اعلی شاهی را این داعیه در خاطر از ان رنج بود که مرا مهندسان و مقنیان
حاذق فرستاده جمعی مردم کوته همت پست فطرت سخنانی که مشعر بعدم امکان بود مذکور میشد
این امر لایق اعلای همت گشت که یکدو سال قبل ازین محمدعلی بیک ملاعلا که به کار عمارت فیض اثر اشرف
صفاهانست با چند نفر مهندس کاردان و مردم صاحب وقوف رجت کهشار فرستادند که دیگر باره
ملاحظه نمایند ایشان تصدیق کردند که اگر بلندی با ارتفاع هشتاد گز در پیش آب بسته شود که آب بقدر آن
بلندی برود و کوهی را که سنگ خاراست یکصد و پنجاه زرع عمق و سه زرع طول کاوش کنند ممکن است
که آب بطرف زنده رود ریزد مذکور متعهد گردیده در عرض چهار پنج سال این خدمت بتقدیم رسانند
رجب الامر اعلی شروع در کار کرد لیکن چون امر عظیمی بود و همت والای شاهی بر آن مقصور است
که بمحض الطاف الهی راه امداد جنود غیبی این داعیه از قوت بفعل آمده در زمان خجسته نشان آنجهت
آن آب بزمین صفاهان جاری گشته موجب نظام امور دنیا و مثوبات عقبی گردد خاطر اشرف متعهد
ان کیک اطمینان نمی‌یافت درین سال امام قلی خان امیرالامرای فارس را سرکار حفر کوه مذکور
و حسین خان حاکم لرستان و میر بختیاری کومک او ومی باشد و درین مقام جهانگیر خانست

سرکار بند بستن فرموده تحویلات بجهت اخراجات سامان و سرانجام مصالح آن بند بایشان دادند
که در این سال مصالح آن ترتیب یافته سال آینده شروع در بند بستن نمایند و تا پایان و سنگ‌تراشان از اطراف
و جوانب همراه فرموده حکم شد که عموم مردم فارس و اصفهان و الوار آمده در حفر نهر مذکور کار
کرده اجرة واقعی ستانند و امرای عظام مذکور فرمان فرمانده زمان را ایمان و دل پذیرفته شروع در
اقدام خدمات مرجوعه نمودند امید بکرم نامتناهی الهی آنست که ممکن خاطر خطیر از پیش حسب المدعا
تمشیت پذیرفته شروع در اقدام خدمات مرجوعه نموده امیدوار گشت زارع اهل ساکنان ملک صفاهان
بآبیاری نیت صافی طویت آنحضرت حضرت و نضارت تازه یافته ثمره مقصود بار آورد و جمعی
دوربینان را عقیده آنست که اجرای آب بزمین اصفهان متعسر بل متعذر است زیرا که در میان کوه
کرنده راهست مجمعت که سنگ یکپارچه پیش آمده که بریدن آن مقدور سنگ‌بران و حجاران نبوده باشد
و چون آن ولایت سنگ‌بر است راه پیش بردن نهایت دشوار است و بمدت سالی زیاده از چهار [illegible]
از شدت سختی هرچند کار فرمایان کرده باین کار پنجاه نفر در عرض بیست سال از پیش نمیرود و در این
اثنا در این حدود مثل لشکرکشی و دفع اعادی و غیره اتفاق روی میدهد و وقوع آن چند عائق و حصول این
مطلب علیا امریست بسیار دشوار اما رای جهان آرا بر خلاف جمهور است و الابداع مقرر گشته
اند که بدین خیر جاری رونق کردن در زمان دولت این سلسله تایید یافته الهی لیکن این امور مشکل که در
نظر ارباب فطنت دیده‌وران روزگار مستبعد و دور از کار مینموده میمون اقبال همایون
انده که توجه آنحضرت بر وجه احسن صورت اتمام چهره گشا گشته رجای واثق است که بتوفیق الله تعالی

بدین

بدین مقصد علیا نیز کامروا گشته بیمامن تاییدات الهی وقوف سرچشمه آبها آنچه ازین خطیر الطریق که دیگر
امور مشکل تمشیت یافته بر حسب مرام رنه و سرانجام پذیرد و مثوبات آن عاجلا و آجلا بر روزگار
فرخنده آثار اعلی حضرت عاید گردد **ذکر فرستادن ایلچیان سلاطین هند از اکراه و دکن** در اوایل
این سال خان عالم که از جانب حضرت پادشاه ذیجاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان
برسالت آمده بود رخصت انصراف یافته از خاصان بارگاه معلی زینل بیک بیگدلی شاملو توشمال
باشی برسالت هند تعیین نموده همراه فرستادند و خان عالم را بخلاع فاخره و انعامات وافره از
نقود و قماش نفیسه و اسبان تازی نژاد سرافراز فرموده آنچه از بدایت حال که داخل قلمرو همایون شده
تا حین انصراف بوی عطا فرموده آنچه در هنگام رخصت عنایت شده زیاده از پانزده هزار تومان شاهی
عراقی بود سوای تکلفات امرا و مقربان و اعیان اردوی معلی و حکام خراسان و تحف و هدایا که بجهت
حضرت پادشاه والاجاه ارسال یافت از مرصع آلات و امتعه نفیسه روم و فرنگ و دار الملک
ایران و تحفهای غریب بهر دیار و اسبان تازی نژاد رهوار و غیره هم زیاده از آن بود که در حیز شمار آید
از جمله هدایای مرغوب یک زنجیر [illegible] الف عقد نادره روزگار گزیده چند هزار الف بود مرصع بلعل بدخشان
ثمین و یاقوت رنگین و در غلطان آبدار که از آنجمله یکقطعه در خوشاب بزرگ که در قرانات هیچ پادشاه
ذیجاه عدیل و نظیر آن توان یافت و جوهریان جوهرشناس هفت هزار تومان بلکه زیاده قیمت نموده
بودند و اسم میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان انار الله برهانهم بران منقور بود و از
زمان حضرت خاقان سلیمان نشان شاه اسمعیل علیه الرحمة و الغفران از قرابین سلاطین ماضیه بسر آمد

در خزانهٔ عامره بود و از تحف و هدایای پادشاه روم نیز که درین سال ایلچی آورده بود حصهٔ لایقش
برادرانه جهت حضرت پادشاه والا جاه ارسال یافت و مکتوب محبت آیین دوستانه مشعر بر اظهار انواع محبت
و دوستی برادرانه و اتحاد و یکدلی بطریق تکلف یکانگانه در قلم آورده دقیقه از دقایق مردمی و دوداد فرو
گذاشت نفرمودند و همچنین ایلچیان سلاطین دکن را که بپایهٔ سریر اعلی آمده بودند رخصت انصراف ارزانی
داشته بانعامات وافره نوازش فرمودند طالب ایوا علی را همراه میر خلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم
عادلشاه والی بیجاپور و قاسم بیگ یساول را همراه شیخ محمد خاتون ایلچی سلطان محمد قطب
والی گلکنده برسالت تعیین نموده روانه فرمودند و جهت هر یک از سلاطین خلعت فاخرهٔ پادشاهانه
و هدایای لایق که مناسب حال ارسال داشتند و درویش بیگ را که از سادات مرعشی قزوین بود و در
سلک طبقهٔ غلامان ملازمان رکاب اقدس انتظام داشت بایلچیگری نظامشاه والی احمدنگر
تعیین نموده روانه نمودند لیکن مشارالیه در شیراز فوت شد محمدی بیگ ولد مشارالیه را
در عوض پدر بخدمت مذکور مامور گشت **ذکر فتح ولایت دورق و بدست درآمدن قلعهٔ آنجا که درین
سال بتصرف اولیای دولت درآمد** ولایت دورق در زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف
امرای قزلباش حکام کوه گیلویه بود بعد از ارتحال آنحضرت که مهمات ممالک ایران از نظام
و رونق افتاده در هر گوشه مستقلی سر برآورده بود سید مبارک عرب بر عربستان حویزه
مستولی شده آن ولایت را از تصرف طایفهٔ افشار بیرون آورده داخل حوزهٔ حویزه ساخت سید
عبدالمطلب پدرش سالها در آن ملک فرمانفرما بود و چون سید مبارک در مقام عبودیت

دولتخواهی بود

دولتخواهی بود ولایت دورق را با او و پدرش سید عبدالمطلب گذاشته بودند تا این سال در تحت
تسلط او بود در حین کشته شدن سید راشد والی حویزه که در ذیل مذکور خواهد شد سید
سلامه نامی تصرف در آنجا نموده قلعه را استحکام داده بود درین سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس
حسب الفرمان قضا جریان بتسخیر آن محمد مامور گشته لشکر بولایت دورق فرستاده قلعه را قبل محاصره
کردند سید سلامهٔ مذکور بر فرمان قضا جریان اطلاع یافته جز قلعه سپردن چاره نیافت
دست ازان باز داشته راه حویزه پیش گرفت و آن ولایت بتصرف اولیای قاهره درآمده
دست ولاة حویزه ازان کوتاه گشت   از سوانح کشته شدن راشد است که بعد از فوت
سید ناصر ولد سید مبارک بنوعی که سبق ذکر یافت مرد ترتیب شاهانه گشته والی الکا
شده بود شرح واقعه آنکه افراسیاب پاشا حاکم بصره لشکر بر سر یکی از خطهای حوزه مشهور بحسن باریخ
که با لکار راشد قریب بود فرستاده او استغاثه بسید راشد کرده از و استمداد نموده بود سید راشد
ایجاب ملتمس او کرده با گروهی از عشایر عرب بدالغریب رفت لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مراجعت
نمودند جمعی از اعراب حویزه آل فضیل بعد از فوت سید مبارک بیصره رفته ملازمت افراسیاب
پاشا اختیار نموده بودند درین وقت سید راشد آن جماعت را طلب داشت ایشان قرار دادند
که چون جریده از بصره بیرون آمده اند بتنزل عود نموده و سعی در تقریر نقصان رای جنود مطلقا تعاقب
کرد اکثر مردم از تعاقب باز ایستادند و با فوج قلیل بدیشان رسیده آن جماعت از اعراب آل فضیل
گشته با او مجادله پیش آمدند و در معرکه فرصت یافته آل فضیل او را بقتل آوردند اما معلوم نگشت که زخم که

قتل و جمعی از آن قبیل شده که رفیق او بوده یا بجماعت بوده که همه ربقه بلاد خود غالب آمده

که جماعت رفیق او بموافقت و تحریک اقربا و عشیرت خود این جرأت کرده باشند علی التقدیر

بعد از قتل او اعراب دو سه گروه شده جمعی سپاهی هوا خواه بر سر عبدالله لقمان که جهت

ابیخ نشان بود جمع شده قلعه سکوک و مریزه کوچک را قایم کرده در آنجا اقامت نموده جهت حال

بدرگاه جهان پناه عرض کردند سوانح غیر جبلان همه چند نفر از شیعیان حسبه دکیلانیست از جمله

بشری اقتضای آن عنایت یک ... شیطانی فریفته گشته همواره خیالات فاسده در سر بیجا

خاطر راه دهند اما طبقه گیلان زیاده از دیگران باشند که سر از طریق مستقیم عافیت و سلامت جدائی

فاجعت اندیشی انحراف جسته با مره ناشایست و اعمال خطرناک جرأت و جسارت نموده و اصلاح از

دخامت و مآل حال اندیشه ندارند مرزا ابنیمی اکنون دراین سال چند نفر از شیعیان ... خیال خام

و اراده بی حاصل گرفته ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اندک فرصت سپاهیان تا ... برنشسته از جای که از گفتار بوده ... اگر در سال ... ارکان

و انجم و احراق عطارد و در حرب مشتری میانه ارباب قلم دو وزیر او حال که منسوبان این دو کوکب اند

مناقشه و گفتگو پدید آمده با یکدیگر خشونت آغاز نهادند و آقا محمد اوکغرانی اصفهانی که مستوفی

الممالک بود با خواجه محمد رضای فدوی که ده سال بود که وزیر آذربایجان و شیروان بود در تشخیص که

مناقشات مبلغهای کلی برادر باقی گشته بود و او قبول نداشت بعد از آنکه مکرر در دیوان شده

حقیقت بعرض اشرف رسید مبلغهای کلی برادر باقی تشخیص یافت مدعای فدوی آن بود که من تقریری

در عمل دیوان کرده ام و آنچه باقی من آمده از قرار محاسبه جزو و تصدیق از سینه های من در محل

امر جهان مطاع اشرف که مطلع معاملش معیار حساب دانی و حقانیت است بعد در ... است که دیوانیان

کو دیوانیان وجه مذکور را از خواه باقی فدوی عمل کرده بخود یا بان حواله دهند و اگر احدی را در این باب

سخنی باشد یاد کلاه فدوی گرفته باشند با یکدیگر تشخیص دهند و هر کس سخنی نداشته باشد از

عهده بیرون آید و قطع مناقشه طرفین فرمودند اما باز مستوفی الممالک و فدوی در اثنای محاوره

و گفتگوهای حساب در مجلس بهشت آیین سخنان ناهموار مذکور گشته فدوی نیز او را و سایر کتاب

دفترخانه دیوان را بالجنایات و تقصیرات منسوب و متهم گردانید و از نتایج آن گفتگو آنکه حضرت

اعلی را اندکی بکتاب دفترخانه بی التفاتی گشته چند نفر را گیرانید و تهدیدات فرمودند از آنجمله

آقا عزیز الله اصفهانی که او وجه رئیس خراسان و مرو و اقبال بود و تیمور بیک یساول صحبت ایوان

گیرانیده بلفظ کم با ... خطاب فرمودند که ساکت او ... که اقبال ... روز دیگر عزیز ...

اظهار مردی باو کرده افیون آورد که برسم معتاد بکار برد او از خوردن ابا کرده گفته بود
که حضرت شاه کم شده و ولی نعمت ماست فرموده که سیاست میشنیت که افیون با دشمنی اکنون تکلیف
شاه خلاف رضای ولی نعمت ماست شاید اراده خاطر اشرف بر این نهج بر جرو سیاست نموده
تعلق گرفته باشد خلاف رضای اشرف نخواهم کرد تقبل تقصیر ترحم فرمایند فرماندادا سر مبارک که سلامتی
باشد **بیت** تن شاه باید که باشد درست ❊ مبادا که شود دیبای سست ❊ تیمور بیک در خدمت
اشرف این ماجرا را نقل نموده قسم یاد کرد که پای محمودی در میان نبود هر چند باو گفتم آنچه حضرت شاه فرموده
بسبیل مطایبه با فرط انحراف مزاج اشرف از این طریق بود و بالطبع راضی نیستند که از این ممر
جائی بشی برسد از ناخوردن معتاد دارزه با عقیاییش افتاده در پیچ و تاب بوده در ابا
اصرار بشنید حضرت اعلی منبسط گشته ترحم فرمودند در حضرت داده‌اند قرار یافت که هر یکی فراخور
حال چیزی برسم ترجمان مجلسان دهند و وکلای معدودی بر فرقهائه ما بوین رفته تفحص و تهاون
و خیانتی که واقع شده باشد براتی قانون حساب تشخیص داده بعرض رسانند تا سیه
بعد هر که در و غش باشد حسب الامر خواجه محمد معصوم که از جانب نذری مستوفی آذربایجان
و راتق فاتق حساب بود با خواجه ملک محمد اصفهانی که مستوفی وسان مستوفی الممالک بود در قر
خانه صاحب افتد او بودند در این اثنا قوا بالمجد مستوفی عارضه طاری گشته باجل طبیعی فوت
شد و آن مقدمات معطل ماند ذکر عارضه ذات خجسته صفات اشرف و صحت یافتن بعنایت
والطاف حضرت حکیم علی الاطلاق چون از ظهور ستاره ذوذوابه و علامات آسمانی که در

سال گذشته وقوع یافته ارباب اقوال منجم دلالت میکرد که بیماری در اکثر بلاد عام باشد اما در بلاد
شمالی الله اعلم بیشتر خواهد بود و حضرت اعلی بعد از دیوان ارباب قلم ترجیح بمازندران بهشت نشان گشته
در آنجا از عفونت هوا واشتداد که مادة تاثیر افلاک و انجم بیماری عظیم شیوع یافته عرض مرض بذات
مبارک اشرف سرایت کرده تب محرق کردند و در کمال ضعف و شدت تب از فرحآباد بیرون آمده
ییلاق فیروزکوه و دماوند تشریف بردند و در هوای ییلاق بیماری در میانه اردو اشتداد یافته
جمعی کثیر از خواص و عوام بیمار و بستر ناتوانی شده مگر معدودی صحیح و سالم بوده بسیاری از عوام الناس
و برخی از خواص راه عدم پیمودند چند نفر از مشاهیر که جهت برای آخرت کشیدند در تحت متوفیات
مرقوم میگردد ارباب اخلاص ندور و صدقات جهت صحت ذات مبارک بمستحقین رسانیدند و خلایق
دست دعا بر آسمان و روی نیاز بر زمین   سلامتی ذات اشرف را از حضرت مجیب الدعوات مسئلت
مینمودند تا آنکه آثار اجابت دعای برایای مستمندان ظهور یافته از شفاخانه وَمَا هُوَ شِفَاءٌ
وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ شفای عاجل کرامت گشته عارضه روی بانحطاط آورد
و روز بروز ضعف سستی پذیرفته قوای جسمانی قوت گرفت لازم دانسته بعزم زیارت سلطان
و غرباء امام معصوم الطاف حضرت واجب العصمة علیه التحیة تا حدود سمنان و دامغان تشریف بردند و
بجهت مصالح ملکی و تدابیر مملکت داری فسخ عزیمت لازم آمده از راه استرآباد بار دیگر بفرحآباد عود
نمودند و در این سال قشلاق عراق و مازندران بهشت نشان واقع شد   از سوانح آن ایام
خاطر او از ملک آرا و خبر جهان بر اشرف اعلی اعلاه الله تعالی بر آن میل و رغبت گشته که

مملکت گرجستان کاخت را که از دستبرد حوادث روزگار ویران و از عمارت معطل مانده بود بتدابیر شایسته
زمان از عمارت ناطق دران دیار نشان نبود بحلیهٔ آبادانی درآورد و جمعی از اویماقات را
بدانجا فرستاد که اقامت نموده بزراعت و عمارت پردازند و از بقیة السیف گرجیان اگر معدودی
پناه بجبل الحذود برده باشند یا در گرجستانات پراکنده گشته آواره دیار ادبار شده باشند
چون نایره غضب فی الجمله اطمینان یافته بود ظاهر رشک از جبل و عزور لکد بر دولت خود زده
سرگردان دیار بی نام و نشان است و آواره گشته نوید امن و امان داده بجمعیت جهت
و آبادانی ترغیب نمایند از زمره امرای بزرگ سلطان اکرجی دوست را که از دوار ایالت
آن ولایت داشت ملقب بارجمند خانی سرافراز نموده بدار الضرب فرستادند و حکم معلی بنفاذ پیوست
که بایل و اویماقات که مناسب اقامت آن الکا بود تعیین یافته و بیگرخان حسب الفرمان قضا
جریان روی توجه بآن ولایت آورده پراکندگان را جمع نموده بخشش و سعادت بخشایش یافته روی بآبادانی
آوردند و بقدر آبادانی بهم رسیده بیمن معدلت شاهی روی بمعموری دارد   شاهمیر
ستوفیات که درین سال باراده و تقدیر ایزد متعال از دار ملال بسرای باقی انتقال نموده
شهزاده ابوطالب میرزا برادر اعیانی حضرت شاه ظل الله که در الموت مسکن داشت و بینایی نداشت
و مصاحب شاهی روزگاری بفراغت میگذرانید درین سال مریض گشته رخت بسرمنزل آخرت کشید
دو سال از مراحل زندگانی طی کرده بود   دلو محمد سلطان شمس الدینلو در سلک امرای قزلباش
و از زمره مقربان بساط اقدس بود در صفاهان مریض گشته چون معالجه و مداوا مفید نبود

و از اغذیه ... بنا بر مناسبت احتراز ننموده مرض مزمن گشته در فرح آباد وداع عمر و دولت
کرده بعالم عقبی شتافت امارت ایل شمس الدینلو ببرادرش سلیم بیگ مسلم گشته بالاخره بخطاب
خانی یافت   مرتضی قلیخان کسکری ولد امیر سیاوش حاکم کسکر که از عهد صبی در ظل
تربیت همایون اعلی نشو و نما یافته از زمره امرای مقربان بود در فرح آباد و فیروزکوه مریض
گشته معالجه و مداوای اطبا مفید نیفتاد و بحیثیت تغیر آب و هوا او را از دماوند بطهران بردند و
در آنجا طبل رحیل کوفته در عالم بقا منزل گزید و برادرش که کودکی بود بحکومت کسکر در اول حال
بهبود خان چرکس تعلق گرفته در ثانی الحال بیوسف سلطان غلام خاصه شریفه تفویض یافت
حکیم عنایت الله یزدی که در سلک اطبای سرکار خاصه شریفه منسلک و معالج خوب بود زوجه آن
که صبیه مولانا زین الدین حکیم یزدی است که بحذاقت و تصرفات ذهنی مشهور دیار بود
حکیم مذکور محرم محترم است و خود در خدمت اشرف زیاده از حکما قرب و منزلت و محرمیت
همیشه بشرف مکالمه مفتخر بود اعتبار تمام داشت و محل اعتماد شاهانه بود در فیروزکوه بیمار شده
چند روزه حیات مستعار را تصدق فرق مبارک اشرف نموده اجزای ترکیبیات را
بمعاجین مات آمیخته بجهان باقی شتافت   قوام محمد استوفی که از مواضع کفران
اصفهان و کلانتر زادهای الکا و مستوفی الممالک ایران بود در روز دوشنبه دوم شهر شعبان
بیادکه چاره نتوان یافت در اثنای شغل و فروگذاشت بخود فرورفته از هوش و نطق بازماند
ماند و روز آن روز تا شب با مجموع معالجان بر آن حال بود اطبای اصفهان تشخیص حال

دو شرافستند که دعقبی غش قوی قرار داد و بعد رقت پیشتر دشقال خون کرفتند بعد از بعض
ضعف قوی طاری کشته بمحلظه روح از بدن مفارقت کرد و بعد از فوت جمعی را از ظهور آثار
و علامات سم مظنه آن شد که او مسموم کردیده العلم عند الله با کلو نعش او را چندگاه در مقبره
که در جنب منازل خود احداث نموده بود گذاشته از انجا نقل عتبات عالیات نموده در
ارض کربلا و حایر روضه مقدس حضرت سید الشهداء مدفون کشت الحق مرد کریم خیر اندیش ایلکو خواه خلایق
بود ارباب استعداد تواریخ مرغوب یافته در سلک نظم کشیدند از انجمله این تاریخ ثبت افتاد
دریغا ز ستر فی بیکرای که جز نام نیکش بکیتی نماند کمیت سخاوت در ایام او خود چو حاتم از
میدان کردون جهاند زبان بیان عاجز از مدح اوست زادراک وصفش خرد باز ماند چه
رفت از جهان آن جهان کمال خرد را شوری زاننده ماند همیجستم از عقل تاریخ او فوت
بدل کفت تاریخ فوتش بکو و اما چو رفت نام نیکش بماند منصب مستوفی میرزا سعید نژاد
خواجه قاسم مستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب دیانت کم طمع است تفویض یافت ذکر
وقایع تخاقوی ئیل ترکی مطابق سنه ثلثین و الف که سال پنجم از قرن ثانی دولت روز افزون
شاهی ظل اللهیست : شد چمن تازه که موسم بستان آمد ساقیا خیز
که کلکشت گلستان آمد دختر رز که بصد پرده نهان بود اخیر خوش حریفانه که بهم مستان
آمد مژده از مقدم گل داد که فصل بهار بلبل دلشده در ناله و افغان آمد لاله سان ساقی
کلچهره برخ افروخت زمی قابل بنکه خسرو ایران آمد درین سال نیر اعظم که حکم داد از جهان

آفرین و اسطه نظام عالمست در روز شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی بعد از انقضای بیست و
یازده دقیقه از شب از منزلکاه حوت بنزهتکاه حمل نقل نموده سریر آرای بارکاه شرف و اقبال کشت جنود نباتات
را موجب آراستگی پیراستگی کردید بنوخنده کی تازه شد روزکار جهان شد بکیشید زیبای
چمن از کل و لاله شد جانفزای صبا عطر بیز و هوا عطر سای حضرت اعلی شاهی ظل الهی در
مازندران جنت نشان ایام نشاط افزای بهار را بفرخی و فرخندکی کذرانیده بسیر و شکار رغبت و
ترحت بخش ریاض طبع اقدس میدادند چون از نوروز دلفروز چندگاه کذشت موسم بهار و ایام فرخی
روزکار سپری کشته هوای آن دیار کرمی آغاز نهاد و هنگام عطر بیزی و شت و کوه ییلاق شد عنان عزیمت
نیکو فرجام اندیشه رای بجانب دار السلطنه اصفهان انعطاف داده ساحت آن بلده ارم نهاد از غبار
سم سمند صبا پرند رشک ارم ذات العماد کردید و چندگاه آن خطه خلد آیین عشرتکاه شهریار بادادو دین
بود از وقایع مفتوحه و سوانح اقبال که در اوائل ایچ ئیل ترکی روی نمود تحفه بیک یوزباشی است جلو که برسالت روم
رفته بود معاودت نموده محمد آقا نام ایلچی معتبر از معتمدان روم بر سم رسالت بدرکاه جهان پناه آمد و از جانب سلطان عثمان
والی روم کتب محبت اسلوب و رقعه آورده بجهت صداقت آیین وزرا و ارکان دولت سلطان عثمان
بحضور در آمده و تاکیدات که در استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد دوستی نموده بود منضم آن کردانیده از
روی احترام رفته دیگر از وقایع آمدن والی ولایت کیچ و مکران ملک میرزا است که در شرفیابی پایه سریر اعلی آمده سعادت
بساط بوسی دریافت و ولایت مذکور از توابع و مضافات سند و سیستان است و بعضی از قرای ممالک هند را متصرف کردیده
بطور پیشکش آورده که مسافت اکثر ولایات هند و سیستان بجهت بنادر کنک و نیز بهشتی از ایشان رواج شده

دست تسلط و اقتدار فرمانفرمای ممالک مینمود از تعرض والیان آنولایت کوتاهست و چون یکی دو
ولایت اقصی کرمان و سیستان و هر موزکر قلمرو همایون شاه شد قربت حضرت اعلی شاهی اراده تسخیر
آنولایت فرموده در سنه   بنحوی که در محل خود سبق ذکر یافته گنجعلیخان حاکم دار الامان
کرمان را به این فعل در یداقه اردیدایان اعلی بعد از تسخیر آنجا مناشیر عتاب آمیز نواب اعلی آنولایت
در قلم آورده مصحوب ملک شاه حسین سیستانی که از ملکزادگان سیستان و در سلک ملازمان درگاه
منتظم است فرستاده بودند ملک میرزای مذکور والی آنجا که بزرگترین ولات و ملکان آنجاست
از آوازه گیتی ستانی و مهابت آنحضرت هراس بیقیاس بخود راه داده در میان خوف و رجا عزم
عتبه بوسی درگاه عرش اشتباه فرموده امیدوار مراحمت مبارکه مسند رفعت منزلت آورده با معدودی در
دار السلطنه اصفهان سعادت بساطبوسی دریافت و روی نیاز بر آستان سعادت آشیان نهاده
بزبان و گفت این مقال ادا نمود که   کای خسرو خسروان جهان   سرافراز دیهیم و تخت کیان
باخلاص شده دایمی بنده ام   بدرگاه حاجت سرافکنده ام   حضرت اعلی در راز او ظهور اخلاص دیده
او را منظور نظر مرحمت گردانیده بنوازشهای شاهانه و تشریفات لایق پادشاهانه و تاج و کمر
و اسب زرین و سایر شفقات و اصطناعات خسروانه معزز و سربلند گردانیده ملک مورد
برادر مسلم داشته رخصت انصراف ارزانی داشتند و شرح و روش دهان ببنیاد رخصت داده نمودند   وقایع
دیگر آمدن جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه ولد خواجه کلان خواجه بخارایی است که در آنجا ما سادات
جویباری مشهور و از صلاح حلق اندیارانند و در خدمت سلاطین اوزبکیه معزز و محترم و بتربیت منزلت

دامیاب جاه و مکنت از سایر خواجهای ماوراءالنهر امتیاز تمام دارند بقصد حج و طواف بیت الله الحرام از
بخارا عبور آمده از آنجا بدار السلطنه اصفهان آمد که شرف ملازمت اشرف دریافته از خدمت آنحضرت
عزیمت سفر حجاز شد با صدور عظام و سادات کرام و علمای ذوی الاحترام حسب الامر اشرف استقبال او رفته
بتاریخ روز چهارشنبه بیست و دویم شهر شعبان المعظم باعزاز و احترام بشهر آمده در منازل دولتخانه فرود
آوردند و حضرت اعلی بنابر توقیر و احترام مشارالیه بوثاق او تشریف برده ملاقات فرمودند و بانواع
اصطناعات شاهانه و اصناف تکریمات خسروانه معزز و گرامی گردانیده منزل و اقامت بوجه لایق معین شد
در خلال این حال وی را عارضه بیماری دست داده چندگاه سقیم المزاج بود اطبا بمعالجه و مداوا پرداخته
هر روز از جانب همایون اعلی پرسشهای اشفاق آیین و نوازشهای مرحمت قرین بتحریر او
میآمد تا آنکه بیماری روی بانحطاط آورده صحت کامل یافت چون وعده سفرها که گذشته بود حصول
این مطلب اعلی و وصول جهت المقصد اسنی در عقده تعویق مانده از حکمتهای بالغه ربانی درین سال تحریر شد

ذکر توجه همایون اعلی بفرح آب کورنگ چون توجه خاطر اشرف بآوردن آب کورنگ بطرف دار السلطنه
اصفهان در انصباب کمالست اراده خاطر فیض بدان متعلق گشت که بنفس شریف بجای رفته بکیفیت
وکمیت آب و شققه آوردن بازرسیده برای العین مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنت عنان
عزیمت بصوب المغرب منعطف گردانیده روزی چند در میلاقات آنجا و منزل گزیده مشاهده یک دو
رید آن فرموده با امرای عظام در اتمام خدمت هر جوبه سفارشات بلیغ فرمودند و امام قلیخان بیگلربیگی
فارس و حسین خان حاکم لرستان و جهانگیرخان حاکم کهکیلویه و صفیقلیخان حاکم همدان و اعیان دولت

و اصفهان که با نجدت مأمور بودند هر یک برسم خدمت هر جا بوکالت فیغی اقدام نموده در بند بستن دکوه
گنون فرمانروا آسا سعی موفور بظهور می آوردند امید که بمکنون خاطر دریا نوال بروجهی که الفضل العین خیر انور
برنهج دلخواه بست ظهور یابد **تفویض ایالت عربستان بسید منصور** چون مهمات عربستان بجهت قتل سید فرج الله شد
چنانچه از پیش گذشت نظام و انتظامی نداشت و در هر یک از مرزداران عرب سودایی بدید آمده بود
سید منصور برادر سید مبارک که چند گاه بود بپایه سریر اعلی آمده بجهت وقوع فتنه عرب و تمشیت مهمات سید
رشید حسب الامر در استرآباد اقامت داشت در هنگام توقف پایه سریر خلافت مصیر طلب داشته بعد از استسعاد
سعادت پای بوس مورد الطاف شاهانه گردیده بتفویض ایالت و والیی عربستان و لقب ارجمند خانی
سربلندی یافت و حسین خان حاکم لرستان و علی سلطان خنجای حاکم ... بمعاونت او مامور
گشته‌اند و ایشان با جنود موفور بعربستان رفته او را در حکومت آن ولایت متمکن گردانیدند و در جزیره که حاکم
عبدالله لقمان اطاعت فرمان کرده قلعه مشکوک و توابع را بتصرف او داد و سید ظهاب که منظور خلاف
بوده اشقاق باطاعت چاره نیافته از قلاع و املاکی که در تصرف داشت دست باز کشید و امرای عظام خاطر
از مهمات او جمع کرده هر یک بجایگاه خود معاودت نمودند **ذکر لشکر فرستادن بر سر فرنگیه پرتکالیه** چون از
جماعت فرنگیه پرتکالیه هرمز که در جزیره مذکوره اقامت داشتند مکرر اصیل و تزویر بظهور آمده پای
از دایره ادب بیرون نهاده بودند و بخود در برخلاف عهد و شرطی که در آغاز اقامت جرون با ایلچیان
بظهور آمده مسلمانان کرده بودند در جزیره که منبع آب جرون است مشهور بجزیره قیس قلعه احداث نموده حاکم
و نگهبان متعین نموده دروازه باد عمارت و استحکام آن میکوشیدند امامقلی خان بیگلربیگی فارس از جنبی

خبر یافته جمعی را بتسخیر و تخریب قلعه مذکوره مأمور گردانیده حقیقت بعرض اقدس رسانید حقایق احوال
و فتح امامقلیخان با آنکه طرب و تسخیر جزیره جرون و انهدام فرنگیه پرتکالیه از اعلک ... در سال آینده
مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد انشاء الله وحده العزیز **دیگر دعوت فرمودن جمعی از نصاری
بدین اسلام** درین سال رای جهان آرای همایون که مهد بنیان دین و دولت و منظور ارکان
ملک و ملت است اقتضای آن نمود که گروهی از ارامنه و نصاری را که در سرحد قزوین و قرب جوار ...
اقامت و شغل زراعت دارند بدین اسلام دعوت فرمایند و از وفور ترحم و غمخواری که چون دنیا محل
حوادث و دار فتور است مبادا در هنگام وقوع حادثه و عدم سقاهت ملک از اولاد قرب جوار که جرد و
اعقاب جبلی آن طایفه است بایشان که مطیع الاسلام و اهل دینند دست درازی واقع شده
نسا و صبیان بذل اسیر گرفتار آیند جمعی از آن طبقه دعوت همایون را بقدم اذعان تلقی نموده طوعا و کرها
پذیرای فرمان شدند غرض اصلی آن بود که در مواضعی که ایشان مسکن دارند معبدی که ساخته‌اند
مسجد شهرت یافته آواز موذنی از آن برآید و نام کلیسا گور گردد و شعار مسلمانی ظهور یافته عاقبت حال
ایشان بخیر و خوبی مقرون گردد و سیادت پناه امیر ابوالمعالی نطنزی مجلس نویس همایون را که ابا عن جد از
ملازمان این دودمان خلافت مکانست و از عهد صبی در ظل تربیت همایون اعلی نشو و نما یافته بوجه
بشرف قرب و منزلت سرافراز و بکمال اعتماد و محرمیت از اکفا ممتاز است بدین خدمت سعادت افزا مأمور
گردانیدند و او حسب الامر الاعلی متوجه این امر خیر انجام گشته بمیامن اقبال جماعت رفته بعضی بالتوفیق رفیق گشته
بالطوع و الرغبه هدایت یافتند و بعضی که از ترک ملت مسیح باغوا و تحریک رهبانان و کشیشان بر ایشان دشوار بود ...

کیش نصاری بر ایشان دشوار نمود و بانگ تهدیدی که قسیسان و رهبانان فرنگ بایشان نموده‌اند از
منع ... عدول گشته چاره بجز انقیاد ندیده بیکراه قدم در دایرهٔ مسلمانی نهادند و اکثر از قسیسان و رهبان
بشوق و رغبت آمده بر یکدیگر سبقت جسته زبان بکلمهٔ توحید و ترک ملت و کیش ترسایی و قبول دین مبین و
شریعت حضرت سید المرسلین گویا ساختند سیادت پناه مشار الیه همین عاطفت شاهی و رفیق این سعادت
عظمی یافته تا ... از قسیس ... اسلام متحلی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساختند و هر گروهی که بکلمهٔ طیبه
شهادتین زبان بگشودند کتب ایشان را از سواد انجیل و ما یکون من هذا القبیل از دست قسیسان گرفته
گرفته مقرر داشتند که معلمان مسلم ایشان را بتعلیم قرآن و احکام شرایع مبین ده باشند و همچنین کل نصارا
ارمنی را که نقل ... شده بودند تکلیف مسلمانی کرده بدین اسلام دعوت فرمودند و ... محمد
شفیع طالب علم تبریزی بدین خدمت مامور گشت اکثر آن طایفه دعوت پادشاه اسلام را پذیرفته از
روی صدق و یقین و قلبی بکراه العلم عند الله زبان بیان بکلمتین جاری ساختند و در زمرهٔ اهل اسلام
انتظام یافتند امید که حضرت رب الارباب مثوبات این امر خیر را عاجلا و آجلا بروزگار روز افزون آن
همایون عاید گرداینده از عمر و دولت تمتع و برخورداری یابند و ظل ظلیلش بر مفارق کافهٔ مسلمین ممدود باد

ذکر عزیمت ... اعلی بنا بر مصالح ملکی بجانب خراسان و وقایعی که در خلال این حال روی داد چون
همواره تسخیر و تصرف ملک قندهار که موروثی این سلسلهٔ علیه است و چند سال بود که از حوادث روزگار
چنانچه در صحیفهٔ دوم وقایع قران اول این کتاب در طی احوال میرزایان قندهار اولاد مرحوم بهرام
میرزا اشارتی بآن شده بتصرف فرمانروای ممالک هندوستان درآمده مکنون انور بود و بنا بر روابط

دوستی و مصادقت و مراعات که فیمابین واقع بود متعرض نشده بر دم آن طرف گذاشته بودند و بموجب
هیچ اضداد و تشنیع هرزه درایان و بیهوده گویان دوست و دشمن بود در سال گذشته بخان عالم
ایلچی هندوستان صریحا اظهار فرموده بودند در وقت ... [illegible] ... و عرایض دولتخواهان که دستیاران
... پرست که جمعی مفسدان و فتنه شعار بهانه گویان تقریب ... در خدمت پادشاه والاجاه شاه سلیم ...
داده‌اند قندهار شده و ... بنوعی همت پادشاهانه و همت شاهانه لازم شده که عنان عزیمت بصوب
خراسان معطوف داشته بیامن تاییدات الهی مهم قندهار بوجهی که لایق طرفین باشد و قصوری
در میان محبت و دوستی واقع نشود صورت یابد هم ... از دوست ... و لی آنچه که درین چند
سال که درآن ... پایان و ... مشغول ... آمده همت والا ... اعادی مقصود بود از طایفه
کمتر فرصت ... و ... بظهور آمده چند مرتبه ... که در سالهای گذشته ... بدست لشکرها
تاخت خراسان ... کار و ... از ... بوجه ... تادیب نموده ... [illegible]
... و ... درین سال که ... بدلالت ... و چند نفر از حکام
اویماق ... جمشیدی ... فرصت نموده شبی ... بر قلعهٔ ... بالای مرغاب آمده ... ره
بقلعه راه یافته جمعی از قزلباشیه که حارس و نگهبان قلعه بودند بقتل آورده کوتوال قلعه را که از
معتبران شاملو بود گرفته بیلخ بردند و قلعه را متصرف شدند و ... تا بلوک هرات نیز آمده چند نفر از
طایفهٔ شاملو را اسیر و مقتول ساخته‌اند و چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان در حدود ...
خراسان و بلخ اقامت نموده بمعاونت چند قزلباش در کمین ... که در سال گذشته ... [illegible]

که بسرا و جمعی بتاخت اند خود و شیر خان رفته خرابی بسیار کرده بود و درین سال که در مقام انتقام
در آمده لشکر عظیم بسر رستم محمد خان بالکا اوبه و شاقلان فرستاد و بنداگر رستم محمد خان از خوف
ایشان آگاه گشته بیراق آمده و مردم اوبه و شاقلان بعقبهای خود در آمدند اما او دیگری دوان
الکا خرابی بسیار کرده مراجعت نموده و قراتقو نامی از سرداران یزناوول اوزبک که در سالهای پیش بغارت
آمده از جنود شاه شکست عظیم یافته از معرکه بیرون رفته بود و درین چند سال بی نام و نشان بسر می برد
و درین سال بقصد الکا و ولکیین بود و مشاید رستم محمد خان را بابت تواند آورد و گوای جمعی از احوال
مراجعت آن آمده قلعه را تسخیر نموده و در آن قلعه اقامت دارد لاجرم بنا بر معتقدات که بخبر رسیده بسنوح
در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته که قضا جریان العبد در پرست که طوایف فئه قزلباش و ملازمان رکاب
اشرف از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجانب خراسان نهضت نمایند در خلال انحال ذات
مقدس اعلی شاهی از جاده اعتدال منحرف گشته چند روزی سقیم المزاج بود و اطبای مسیحی دم بقانون
حکمت بمعالجه و مداوا پرداختند و ارباب اخلاص نذر و صدقات بارباب استحقاق رسانیده از برکات
دعای بی ریای دعاگویان صادق العقیده که هر صبح و شام بدان زاریت نموده صحت ذات علیه متعال
از درگاه ایزد متعال مسئلت می نمودند مرض روی بانحطاط آورده حکیم علی الاطلاق صحت کامل کرامت
کرد بنا بر ضعف ایام نقاهت چند روزی توجه خراسان در عقده تعویق انتظار مانده مقرر گشت
که عیسی خان قورچی باشی سرکرده قورچیان عظام و ملتفتان دیوان یکی سرکرده آقایان و ملازمان
درگاه و منوچهر بیگ یوزباشی غلامان و الله قلی قاچار [illegible] سپهسالار سرکرده غلامان و تفنگچیان بوده

بخراسان رفته در نیشابور قشلاق نمایند که چون رایات جلالی بمقتضای ربانی [illegible] بر سر مرکب اقبال
بجنبد نه فرمانبران حسب الفرمان عمل کرده امرای عظام و افواج قاهره فوج فوج از هر طرف رو بی اردوی معلی
آورده بطبق فرمان جهانمطاع در ولایت نیشابور اقامت نموده منتظر وصول موکب ظفر قرین بوده باشند
شرح نهضت موکب نصرت نشان بجانب خراسان و وقایع آن سفر خیر اثر در طی حالات آینده سمت بیان
توفیق حضرت باری عز اسمه نگاشته کلک سوانح نگار میگردد **ذکر ایلچی فرستادن سلاطین اوزبک**
بدرگاه سلاطین پناه و استدعای مصالحه نمودن : چون آوازه نهضت موکب همایون و لشکر قیامت
اثر قزلباش بطرف خراسان در اطراف و اکناف سرحد و حدود ماوراءالنهر شیوع یافت غلغله و آشوب
در میانه اوزبکیه و چغتای افتاده سلاطین اوزبک از اعمال ناهنجار و جسارت و بی ادبیهای از آن
بظهور رسیده بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار در آمدند و سلطنت شعار ندر محمد خان برادر
امام قلیخان پادشاه ماوراءالنهر برای خود با صلاح برادر علی الی التقدیر بایلچیگری میرزا امام جمعه
آقاسی خود را که بعرف اوزبکیه قورچی باشی است با مکتوب مشتمل بر [illegible] اسلوب متضمن [illegible]
بپایه سریر اعلی فرستاده ما وای صداقت و الفت و آشنائی شده بود و والده ایشان که از نجابت
سادات عظام رضوی مشهد مقدس و همشیره اعلیا [illegible] میرزا ابو طالب ولد میرزا ابو القاسم
در زمان فرمانروائی عبدالله خان و تسلط عبدالمؤمن خان ولد او بر مشهد مقدس تیم خان حسب
تقدیر و اقتضای قضا بحباله خود در آورده بود در مقام اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته بعد از
ذکر حقوق بندگی و دعاگوی مسروق استدعا نموده بود که اگر قلم عفو بر تقصیرات فرزند ارجمندش که
بجهت تکلف و مسامحه شاه عمزاده اش رستم محمد خان وقوع یافته کشیده شود در مقام عطوفت و کلفت

نوازی باشند و ما بعد از جادهٔ دوستی و اخلاص منحرف نشوند و انواع ملتفات نموده پیشکشهای لایق
داشته بودند و آنچه از اقوال مترددین ماوراءالنهر و سلاطین اوزبکیه معلوم گشت آن بود که امام قلیخان
والی ماوراءالنهر بر سلاطین قزاق که در تاشکنت و آنحدود تسلط یافته دست تطاول بالکای سمرقند
دراز میکردند لشکر بتقریب کشیده بود و میانهٔ او و سپاه سلاطین زادهای قزاق در آن طرف آب
شاهرخیه که بی احتیاطانه عبور نموده بودند حربی عظیم و نبردی قوی وقوع یافته شکست بجانب امام قلیخان
افتاده تا مرازی بیست هزار کس از سپاه ماوراءالنهر چه در معرکه بقتل آمده و چه در وقت انهزام خود را
بر آب زده غریق لجهٔ فنا گشته بودند و امام قلیخان شکسته و بدحال بنجارا باز گشته و کسی نزد نذر محمدخان
به بلخ فرستاده اعلام نموده بود که با لشکرهای آنحدود آمده با وی متفق گردد که دیگر باره متوجه محاربهٔ قزاق شوند
و نذر محمدخان بعلت قرب جوار رستم محمدخان و بیم تسلط او بر ولایت بلخ عذر خواسته از برادر [illegible]
اندیشیده و بر منظله بود امام قلیخان ازین جواب متغافل گشته با معدودی متکلف به بلخ آمد و با برادر
ملاقات نموده بعد از مشاوره و کنکاش یالنکتوش بهادر را با فوجی از لشکریان بلخ و حصار و آنحدود
همراه کرده و امام قلیخان بخیال انتقام و جبر شکستگی که از لشکر قزاق یافته بود دیگرباره لشکری فراهم
آورده بسرکردگی یالنکتوش بهادر بسمرقند فرستاد و خود نیز متعاقب رفته کرت دیگر فیمابین محاربه بوقوع
پیوست درین مرتبه نیز شکست بر لشکر بلخ و بخارا افتاده جمعی کثیر بقتل آمدند و یالنکتوش بهادر پریشان حال
برگشته جناب ارشاد دستگاهی هاشم خواجه در میان مصالحه نهاده فیمابین امام قلیخان و سلاطین قزاق
ترسون محمدخان بوساطت ارشاد دستگاهی صلح کرده و واقعه گرگ آشتی کردند و هر یک بمقر خود شتافتند

القصه

القصه پاینده محمد میرزای مذکور در دولتخانهٔ مبارکهٔ نقش جهان اصفهان بوساطت مقربان درگاه بعد از ابلاغ
رسالت و گذرانیدن تحف و هدایا که از انجمله چهل پنج راس اسب الشه حصاری و قرقوزی و بدخشی بود از
جانب نذر محمدخان اظهار اخلاص و نیازمندی و صداقت و دوستی بیش از پیش نموده و چون مرد فهمیده سخندان
بود بلوازم امر رسالت کما ینبغی اقدام نموده مشمول نوازش و الطاف شاهانه گردید و جناب هدایتمآب عبدالرحیم
خواجه نیز از جانب امام قلیخان ترجمهٔ صفات دوستانه نموده التماس کرد که چون همیشه پدران ما میانهٔ سلاطین
عظام و طوایف انام باعث ائتلاف و التیام بوده آتش فتنه و فتور را بزلال مواعظ و نصایح تسکین داده
و اسباب صلح و صلاح که موجب آسودگی خلق الله است میشده اند و اکنون بر حسب اتفاق چنین وقوع شده که
این خیرخواه سعادت ملازمت دریافت و چون بنابر عارضهٔ بیماری و توقفات ضروری هنگام نوروز مبارک
که معظم موعد ادراک سعادت حج بیت الله الحرام گذشته بخاطر میرسد که بماوراءالنهر باز گشته هرگاه ارادهٔ ازلی تعلق
بحصول آن مقصد اقصی شده باشد و بخت مساعدت نموده توفیق رفیق گردد و بمقتضای الامور مرهونة
باوقاتها این اراده وقت دیگر از قوت بفعل آید و آنچه از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیدهٔ حضرت شاه
مسموع گشته بود یکی از هزار بعین الیقین مشاهده میشود که رحمة للعالمین اند و جز ترفیه حال عباد الله امری از
اطوار آنحضرت بظهور نمیرسد و توقع آنست که چون نذر محمدخان با وی الفت و دوستی گشته اظهار صدق نیت
و اخلاص نموده میانهٔ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بر حسب بعضی از اعمال سابق او در گذشته انحرافی فرموده چون
امام قلیخان نیز از کرده پشیمان و نادم است قلم عفو بر جرایم اعمال او در کشیده در مقام مرحمت و ملاطفت
باشند و این محب خیرخواه متعهد میگردد که فیمابین قواعد مصادقت و دوستی را بر وجهی اولی استحکام دهد که بعد الیوم

جزه و وزیر دوستان طرفین مرفه و آسوده حال بوده بدعای دولت ابد قرین اشتغال نمایند درین نهضت
فقرا و ضعفای ماوراءالنهر حسب الالتماسهای این دعاگوی خیراندیش از ادای پیشکش قیامت اثر قزلباش
در امان بوده موجب حصول نیکنامی این دولتخواه گردد چه پیداست که نتیجه خصومت و نزاع سلاطین جز
ریختن خونهای خلایق و نهب اموال و ازار مسلمانان و پایمال گشتن جزه و وزیر دوستان نیست چون
ادراک سعادت حج بیت الله الحرام دست نداده بهمین حرکت شاهی توفیق آن مدعا یافته از مثوبات
جمیله انتهای عافیت و آسودگی خلق الله که حج اکبر است بهره ور بوده باشد حضرت شاه علی جاه گهربار فرمودند
که از ان طلبه شود درین چند سال که ماوراءالنهر با یکجان و کرجستان مشاغل عظیمه پیش آمده بود و فرصت
یافته دست درازی بعضی اعدای بظهور آمده تدارک آن بر ذمه غیرت و حمیت شاهانه لازم بل واجب است
و حالا سفر خراسان بجهات مختلفه در خاطر تصمیم یافته چون نذر محمد خان ایلچی فرستاده اظهار خلوص
و صداقت نموده در مقام اعتذار و تدارک مافات است بنابر رفعت جبلی که نسبت باحبا و دوستان مرکوز
خاطر صدق آیین و مراعات جانب سیده عفیفه والده اش که از منسوبان اشراف واهالی این دیار
شایسته آنست که ما نیز ایلچی فرستاده با دوستان در مقام اتحاد و دوستی باشیم همراه امام قلی خان
نیز در مقام موالات و دوستی باشد چه بهتر ازین که مسلمانان در زمان دولت همایون و عهد سلطنت
ابد مقرون بفراغت و عافیت باشند انشاء الله تعالی بعد ازانچه وقت اقتضا نماید موجب ترفیه احوال خلایق
ولایت دولت و حفظ ناموس سلطنت باشد بظهور آید ایلچی اصل پاینده محمد میرزا را مورد الطاف شاهانه
گردانیده محمد صالح بیگ وزیر سابق شیروان را برسالت بلخ تعیین فرمودند بتنبیه نذر محمد خان و والده فرخنده

طلب

بمکاتیب دوستانه مشتمل بر اشفاق خسروانه در قلم آورده همراه پاینده محمد میرزا روانه فرمودند و جناب
هدایت مآب عبدالرحیم خواجه نیز که عزم بازگشتن جزم کرده بود در پرده توجهات پادشاهانه و شمول انعام و احسان
و تفقدات خدیوانه گردیده مسرور و شادمان روانه گردید بعد از رفتن ایشان رایات نصرت آیات
بتاریخ سیوم شهر ربیع الثانی از دار السلطنه اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمده از راه بیابانک
و کیلکی روانه شد و شرح حالات آن سفر ظفر اثر و آمدن و رفتن محمد صالح بیگ در تاریخ آن ایام انشاء الله
تعالی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد از سوانح آمدن حبش خان است از جانب نظام شاه والی
احمدنگر ولایت هندوکن و ملک عنبر سپهدار که رئیس امور دولت آن عسکر و ناظم مهمات سلطنت نظام شاه
است برسم رسالت بدرگاه جهان پناه وی از امرای آن عسکر و حبشی زاده بود مردی معقول سنجیده و سخندان
و از دودمان خاندان ولایت و کرامت و از مسایل علمی آگاه و باشعار فارسی ربط تمام داشت و در
مازندران بهشت نشان سعادت بساطبوسی دریافته از جانب نظام شاه عرض اخلاص و صداقت بر روی کار
نموده پیشکشهای لایق گذرانیده و در هنگام نهضت از صفاهان رخصت زیارت روضه مقدسه حضرت امام ثامن
ضامن علیه التحیة والثناء حاصل نموده متوجه مشهد مقدس معلی گردید و بعد از مستسعد شدن بآن سعادت عظمی
بازگشته باصفهان آمده و در سفر ظفر اثر خراسان و قندهار که در ذیل مرقوم میگردد ملازم رکاب اقدس بوده
از وقایع متنوعه و سوانح غریبه که درین سال روی داد قضیه مکحول شدن شهزاده نادان سلطان محمد میرزاست که از اقتضای
قضا بظهور آمد بر عقلای روزگار پوشیده نیست که لایق بال صاحبان دولت تخصیص شاهزادگان با
طینت نیکو سرشت سیرت آنست که در مبادی احوال منظور نظر عنایت پدری و حسن تربیت و مای اتفاقیه

امور فرو هزار ده بین را پیشوای کرده و رکوش رهنورد ساخته بهوای نفس اماره و در کاری که خبر ندامت و پشیمانی
نتیجه و حاصلی نداشته باشد بیجا باشروع نماید — دشمن بد دشمن آن نپسندد که بیخرد با نفس خود
کند بهوا و هوای خویش — چه جای است وراه و دیده بینا و آفتاب — تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
نظر این حال مصداق انتقال صورت احوال میرزا بیخرد نادانست که با والد بزرگوار که فدای بجای او
و سایه پدر دکار حقیقی است در مقام اخلاص و یکدلی بود و همواره مراعات ادب مینمود و از لوازم لطف
خروانه و شفقه اشفاق پدرانه بهره و بهجت احوالش متیافت مع ما در این اوقات از کوته خردی قدر نعمت
ندانسته از جاده مستقیم عاقبت اندیشی انحراف جسته بود و باغوای جهلا و مردم نادان با معانی
که منافی ادب بود و مبادرت مینمود و تخصیص در ایامی که ذات مقدس را در فیروزکوه چنانچه مذکور شد
عارضه بیماری روی داده بود و جناب شهزادگی بعیش و حضور پرداخته سرگرم آن بود که بر فرودی
کامیاب بدولت گردد و از غفلت غافل که زمام سلطنت و فرمانروائی بحسب کریمه و ربک یخلق ما یشاء
وَیَخْتَارُ در قبضه اراده و تقدیر قادر مختار است — کسی را رسد زیب افراختن که دیبا
تاند که دوختن — بجا چون الطاف جناب میرزای مذکور مستشعر گردیده سلب اعتقاد از خود کرده بود و هر یکبار
در پایان عالم قضا بشارت گردانید نه بجز رضای چشم خود دید آنچه دیده و از دیدن چشم او از مشاهده مغضوبات
عالم وجود پوشیده گشته روی کامیابی ندید و با وجود عدم بینائی باچند نفر از جهلا و نادانی از نو نادانی
اراده نموده بود که بطرفی بیرون رود از قبل مراضع عباسقلی ولد محمد حسین بیگ زنگنه را در قریه
در حدود گنجینه حقیقت بسمع رفیع رسانیده و میرزای مذکور معترف شده بعذرهای ناپسندیده رسالت جهت حضرت

اعلی

اعلی شاهی از مواطف حلیمی آنچه باو رسیده بعد از کشف فرموده اعاظم دین فرمودند اما چون که متکفل
بیرون بردن او شده بودند بسیاست رسیدند و اسباب معیشت جناب میرزای حسب الامر سرانجام یافت
دیگر از سوانح آنکه درین ایام مزاج مبارک اشرف اعلی از میرزا ابوطالب ابن اعتماد الدوله مرحوم خانم
گرامی والد تعالی منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز و بدین پایه بلند و رتبه ارجمند فائق بین الاقوام
والاعالی معزز و ممتاز بعد از انقراض ایام زمان منصب عالی معزول گردید که چند گاه از نشیب فراز دولت
قدر این مرتبه علیا شناخته تجربه روزگار مهذب گردد بسبب کرفطرتی هم بود جز مشیب با نفس اماره که
لازمه جزئیت بخودرای منصب وزارت سلیمان ولد شاه علی میرزا نواده عبیدالله خان سجلو که بر شرافت
مصاهرت اینده و دمان سرافراز داشت و مرد حساب دان مربوط نویس و از علوم متداوله فی الجمله آگاهی
داشت تفویض یافت — و دیگر از سوانح معدلت آئین آنکه جمعی از اجامره و اوباش قمی که در آن ولایت
بشورش و فساد برآورده آزار ایشان بخلق آنجا بسیار رسیده بیست در آمده چون دفع شر
اشرار موجب استقامت ملک و آسودگی خلق الله است در صفاهان بسیاست رسیدند و یکی از معتبران شاه
شاه قلی بیگ نام در حضرت اشرف زبان باستشفاع گشوده خلاص تنبیه و عبد ایشان میشد که بر بعد
مرتکب امور ناصواب نگردند بجهت آشنائی با این طبقه مورد غضب شاهانه گشته شریک سیاست گردید
هر که مبتلا گردد به بد یار شد — هم به خویش گرفتار شد — اهالی دارالمؤمنین قم از نیز افزون دو کشته
از شرارت ایشان خلاصی یافتند — متوفیات که درین سال ودایع عمر از زندگانی کرده در مضاجع خاک
غنودند — قاسم خان صدر سابق که غرا او فرسال گذشته در قصبه طرشت ری مریض و علیل گشته

در اوایل این سال رخت بعالم آخرت کشید نعش او را بمشهد مقدس رضویه علی مشرفها الف السلام والتحیه
نقل کردند وی از سادات عظیم القدر سیفی حسنی بود که ابا عن جد در دار السلطنه قزوین و نواحی منصب جلیل القدر
قضا و قضای معتبر منظور نظر سلاطین عصر بوده اند و او سید عالیشان کریم الذات باخلاق حسنه
و فضایل و کمالات نفسانی آراستگی داشت و در زمان دولت همایون منصب قضای عسکر ظفر اثر یافته
چندگاه بدان شغل اشرف پرداخت و چون از آن مشغله انزوا گزید توفیق حج بیت الله الحرام یافته در
سنه ... عشر والف چنانچه در وقایع آن سال اشارتی بآن رفته بمنصب رفیع الشان صدارت
سربلندی یافته دوازده سال من حیث الاستقلال آن امر قیام نموده طلبه علوم و ارباب استحقاق از اصناف
از سحاب انعام و افضالش بهره ور بودند بکبیر هفده سال گذشته که با کتب علوم شغل می نمود و بعد از
فوت والده در همین سال از مکنت بالغ ... در دار السلطنه اصفهان بمرض ... گذشته
در عالم جوانی بمنزل جاودانی شتافت   زینل خان حاکم استراباد در ییلاق ... بشهر
آوردند روز بروز مرض اشتداد پذیرفته معالجات اطبا مفید نیفتاد و دواعی طبیعتش دست از ...
کوتاه کرده میل بمنزل بقا نمود نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل نموده در آن ارض مقدس مدفون گشت
وی از قبیله ... بود ... همایون اعلی الحضرت ... نشو و نما یافته
فرموده در مقام تربیتش درآمدند و همواره مورد توجهات پادشاهی و منظور نظر الطاف شاهی بود تا آنکه
حکومت دار المؤمنین استراباد و سرحدی یافته هیجده سال در ادای آن ولایت اشتغال داشت با خلق
آن دیار سلوک پسندیده نموده ... بصفت عدالت و یکتایی ... معروف بود

در مدت ولایتش آن ولایت با طوایف اشرار و متمردین ایل صاینخانی مشهور ترکمان که همیشه در صدد
استراباد و طغیان ... زیاده شده ... رباط قوی و زنبورهای عظیم ...
شجاعت و دلاوری که داشت فیروزی می یافت چنانچه از آن طبقه متمرد خصوص طایفه کوکلن
در تمرد و عصیان از سایر اقدم و پیش و بکثرت و فزونی بودند صاحب وجود ... داشت
ایالت آن ولایت به بهبود خان چرکس تعلق گرفت سلوک او برونق رضای مردم آن دیار نبود بنا
بر آن معزول گشته قرچغای خان که در سلک غلامان درگاه منتظم و مردی صاحب کاردان بود تفویض
یافت   عارف معارف ازلی واقف علوم خفی و جلی شیخ بهاء الدین محمد قدس سره از اوصاف کمال و دانش
از فضل و افضال آن حمیده خصال در صحیفه اول این دفتر رقم نگارش یافته ظاهرا حالش برفور
دانش و تبحر علوم آراسته و بدرجات عالیه اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته بطریق فیض ...
و درویشی نهادی ... معروف و بازمره اهل الله قریب بود در این سال روزها
در مقابر مشهور تربت عارف ربانی بابا رکن الدین اصفهانی ... مشغول بود آواز
از قبر بگوشش شیخ رسید که در عالم روحانی ... در منزل گزیده کان ... خانه خاک
باد ... درآمده گفته بود که این همه ... حالا وقت آگاهی ... تمام اشارت و ...
... اظهار نموده بود و حرفی ... از اسرار خفیه بزبان آورده اما حضرت شیخ ...
آنها تقریر ... زیاده از حرف غفلت ... آگاهی و ... ظاهر کردند و بعد از وقوع ...
یکی از اصحاب که محرم اسرار شیخ بوده ... خود گفته بود ... بعد از وقوع این واقعه

غریبه برحبیب بعسکر فرو برده چندروز ترک معاشرت احباب و خلان و مباحثهٔ طالب علمان نموده آماده
سفر آخرت بیکر دیده و مترصد ارتحال ازین عدار پرملال و متفحص ماه شوال بود و لحظه بلحظه خاطر [illegible]
تا که طلبهٔ علوم که همه روزه از و فیضیات مسایل نقلیه و شبهات عقلیه بوده بدلایل و براهین مشهوره
شیخ را ترغیب نموده که در باطن با خدا بوده لطفا هر فیض الله علوم از طلبه باز نگیرد و مشغول آنرا
علاوه طاعات و عبادات شمرد از تکرار این گونه مقالات خاطر شریفش فی الجمله آرام گرفته رفته رفته
باخلق الله بدستور آمیزش نموده تا ده ماه دیگر ظاهرا اوقات بمباحثهٔ علوم و افادهٔ تلامذه
صرف نموده در ایام سنوح شریفه جامع عباسی اهتمام داشت و باطنا با آسودگان عالم ارواح همراز و
با روحانیان عالم اشباح دمساز بود تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال سقیم المزاج گشته هفت روز سر
بر بستر ناتوانی نهاده در روز هشتم دوازدهم ماه مذکور بود طایر روح پرفتوحش از تنگنای قفس بدن
سر و پر فراهم دیده بعالم قدس پرواز نمود حضرت اعلی شاهی در ییلاقات تشریف داشت جمعی از اعیان
که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازهٔ مغفرت انباز قدم برخاک نهاده وضیع و شریف در دو شق
جنازه بیکدیگر سبقت میجستند از ازدحام خلایق بمرتبه بود که در میدان نقش جهان اصفهان با همه فسحت
و وسعت بزیر بیکدیگر افتاده از هجوم عام بردن جنازه دشوار بود در مسجد جامع عتیق با آب حیات
غسل داده علما و فضلا بر آن جنازهٔ مغفور بر جمیع سجل لایموت نماز گذارده در بقعهٔ شریفهٔ منوره
بحضرت امام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین علیه السلام که مدفن دو امام زادهٔ
عالیقدرست گذاشته از آنجا نقل بمشهد مقدس معلی نموده بر وفق وصیتی که نموده بود در پایین

پای مبارک حضرت امام الجن و الانس در منزلی که در ایام حیات [illegible] مشهد مقدس [illegible] شیخ بهاء
مدفون گشت رحمة الله علیه ارباب استعداد تواریخ غریبه یافته و در سلک نظم کشیده از آنجمله
عالیجناب [illegible] الله و میرزا ابوطالب این تاریخ را از دریای طبیعت برون
رفت چون شیخ زدار فانی گشت بیرون جانش ناوان [illegible] تاریخش کفتم شیخ
شیخ بهاء الدین وای فرزندی محمد صالح برادرزادهٔ راقم حروف [illegible] تاریخ
تاریخ آورده در سلک نظم آورده جمعی دیگر مختصر یافته از طول کلام اندیشیده همین [illegible]
اکتفا رفت [illegible]

[illegible]

باد در یاست طلعت بهار طلیعه افروز عرصهٔ روزگار گشته جهان را بتازگی نوید فتوح داده [illegible] فیروزی
داد و آفتاب عالمتاب که نیر اعظم و بزرگ است [illegible] بکام [illegible] جهان آرای بهجت
و [illegible] قدم بر بساط شرف نهاده ساحت گیتی را از فروغ عالمگیر روشنی تازه و طراوت بی اندازه
بخشید و در [illegible] سال تحویل آن نیر سعادت فرجام در روز فیروز روز دوشنبه [illegible] جمادی الاول مطابق
احدی و ثلثین و الف اتفاق افتاد و عروسان چمن خاک بار آراستگی و پیراستگی سر از جیب
مغاک آورده در بساط جهان آرای چمن روزگار جلوه گری در آمدند [illegible]
زیب و زینت [illegible] صف آرای گشته [illegible] و تماشای شهریار
کامکار کامران بادا رسانید که بهار آمده گر عالم نوی نیست فروغ [illegible] وقت
[illegible] فرخندگی داد خلایق را [illegible] حضرت [illegible]

بنابر مقدماتی که در سال گذشته ارقام پذیر شد توجه خراسان در خاطر انور تصمیم یافته بود لهذا
عنان نصرت نشان بفیروزی و اقبال بجانب خراسان در حرکت آورده در قصبهٔ طبس گیلکی
نزول اجلال در مشهد و شادروان عظمت و اقبال در آن خطهٔ دلکش افراشته بعد از مراسم
جشن نوروزی و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات و زیردستان حسن تربیت
اشهب صبا پیوند بعزم سیر و شکار سر اشغل رود برسنده و انتظام مهام حرم و دیگر خراسان بدان نفس
انعطاف داده روز را طلان و دشت پیاجی قایی در حرکت آمدند و فرمان قضا جریان شد
بقا و پیوست که امرای عظام و سایر طبقهٔ قورچیان که در ولایت نیشابور قشلاق نموده بودند بالا
مراه آمده در آنجا بموکب همایون ملحق گردند و سپاه ظفر پناه در محل و قشون روی توجه بدان صوب
آورده چون موکب همایون بخواجه رسید طبقات حشم و افواج خدم منتظر فرمان فرمای دیار عجم
در آمده بقا نزد و آیین مقرر بعمل آمد زبان ستایش و ثنای شهریار کامکار ران گشاده
سرانجام این عزیمت قایم و دیمال قوم قلم معجز رقم بیان نموده انشاءالله وحده العزیز

گفتار در فتح و تسخیر مملکت بهجت افزای قندهار و ... بعون عنایت آفریدگار داد گر

برگذار آگاهان عالم صورت و هوشمندان انجمن معنی مخفی نماند که در صحیفهٔ احوال وقایع این دفتر
عالم آرا حقایق احوال ولایت قندهار که چگونه از تصرف منتسبان این دودمان ولایت نشان
بیرون رفته بتصرف متغلبان هندوستان گورگانیه درآمده مکرر جا بجا بتقریبات
مرقوم کلک بیان گشته و دیگر از تکرار پیشتر شرح حالات

سابقه ملاحظه راه دیگر باره از ابتدا تا انتها باستیاری کلک دو زبان بر صحیفهٔ بیان نگارد که
تشنه لبان وادی اخبار را از مرحب سیرابی گشته ارباب فطرت و اصحاب بصیرت سبب توجه لوای
بالغرب باعث نقصان رابطهٔ دوستی نشمارند در صحیفهٔ اول در محل وقایع زمان حضرت
شاه جنت مکان تحریر پیوسته که مملکت قندهار مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بسعی جمیلهٔ امرای
عظام قزلباش بتصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمده ایالت و دارائی آنجا بسلطان حسین میرزا
ابن بهرام میرزا شفقت شده بود و او چند سال بفرمان عم خود ... حاکم باستقلال آن ولایت
بود و بعد از آنکه ایام زندگانی میرزای مذکور در دار السعادت ... عم بزرگوار سپری گشت
قندهار حسب الفرمان نواب سکندرشان رضوان بارگاه سلطان محمد پادشاه بمظفر حسین میرزا
پسر بزرگتر او تعیین داده و رستم میرزا پسر کوچکتر تعیین یافت و در زمان طغیان اوزبکیه بزرگی
در صحیفهٔ دوم در محل احوال میرزایان مذکور رقم پذیر کلک ظاهر گشته میرزایان مذکور از کوته فردی
طغیان اوزبکیه را منتظر بوده باتفاق برادران خود در ملازمت هندوستان آورده مملکت
را بتصرف منسوبان حضرت پادشاه غفران دستگاه جلال الدین محمد اکبر شاه بن همایون بن میرزا بابر
فرمانفرمای ممالک هندوستان داده در عنایت سنهٔ سبع و الف که در خراسان آتش طغیان اوزبک
بزلال تیغ آبدار شهریار کامکار عالی تبار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی تسکین یافته قامت ملک
خراسان مجدداً بتصرف اولیای دولت ابد بنیان درآمد بنابر رابطهٔ خلت و دوستی که قدیماً
میانهٔ این دو سلسلهٔ علیه بود بعد از تسخیر فتح خراسان از حضرت پادشاه غفران پناه اعلام نموده

بیرام‌علی بیگ نام ترخان خدابنده‌لو فرستاده بودند نامهٔ محبت آیین دوستانه که با آنحضرت ارسال شده بود تعلیم
صورت رقم در باب قندهار ایمائی شده بود که چون الطاف الهی و توجه باطن اولیاء پناهی ممالک
ملک خراسان که در تصرف خانان اوزبک بود مع شیئی زاید بحیطهٔ تصرف درآمده و سوای قندهار که در تصرف نواب
آنحضرت است محلی در تصرف دیگری نمانده و از آنجا که دو یگانگی که فیمابین مسلوکست آنحضرت فی الحقیقه
بتصرف ما درآمده در تصرف بیگانگان نیست حقوق دوستی قدیم و طریقهٔ محبت پدر فرزندی جدید
اقتضای آن میکرد که حسن ادای و خوشی دوستانه دریافته داشتن قندهار مضایقه ننموده اساس
محبت و دوستی را بظهور این مردمی تازه استحکام دهند حضرت پادشاه مغفور از آن ایما
و اشعار دوستانه اغماض نمودند توفیق این مردمی نیافت و حضرت اعلی شاهی از فراخی
حوصله و پاس طریقهٔ پدر فرزندی از جانبی که رفته رابطهٔ صداقت و اتحاد در دست داده نشد تا آنکه بعد
عالیجاه میرزا ... سهیل ... فرزند ارجمند پادشاه ... بارگاه ... قیام ...
پدر ... فرزند خود که ... سلطنت داشت
مشغول بود بعضی امرا از قرب جوار حضور مثل حاکم فراه و سیستان با فوجی از جنود ظفر ورود متوجه آن
دیار گشته ملک را متصرف شده قلعه را احاطه نمودند و چنین که رایات جلال درآمد با ایلچیان
حقیقت بعرض اشرف رسید و آنکه باید از تجهی و آشنایی در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه
میسر بود چون هنوز جابر سلطنت در ملک داری که از ... بسیاری از امور ... تا ... جاری ... میکردید از طرف
پرسش تعزیت و ادای تهنیت که از لوازم محبت و دوستی است بظهور رسیده بود این حرکت

ناهنجار را که شیوهٔ پسندیدهٔ دوستان کم فرصت است از آیین مردمی دور دانسته امرای عظام را منع فرمودند
و پیشتر بیگ جشای که از جانب آن سلسلهٔ علیه حاکم قندهار و در قلعه محصور بود منشور عاطفت و قرار
استمالت عز صدور یافته معتمد حسین بیگ نامی از طایفهٔ خدابنده‌لو فرستادند که چون میانه
ما و حضرت پادشاه والاجاه رابطهٔ محبت برادری مسلوکست و با یکدیگر بالکل مملکت مضایقه ندارند
او بفراغ خاطر بداراری الکه مشغول باشد ایشان مترصد آن بودند که بعد از فرستادن ایلچی معتبر و
تقدیم مراسم پرسش ظهور اینگونه خاطر خوهی که ملک بیت درآمده ... آنحضرت نیز
بتمهید استرداد قندهار را که در نظر دوست و دشمن مشتبه بعدم ارتباط میگردد لایق ندانسته بمقتضای
قاعدهٔ صداقت و وداد از مردمیهای سابقه و لاحقه باز گذارند و بعد از آنکه یادگار علی سلطان
طالش که از معتبران طایفهٔ رفیعهٔ قزلباش و بکار آگهان خردپرور بود چنانچه در مسبق ذکر یافته برسم
رسالت رفته لوازم پرسشهای دوستانه و تواضعات مهربانانه که راه و رسم منتظمان کار آگاه
است بظهور آمده شاه الیه و ایلچیان دیگر که متعاقب می‌فرستادند بکرات رقم وصول نکرده بودند
سلسلهٔ گورکانیه اظهار معاملهٔ قندهار ننموده از آن طرف راه این گفتگو مسدود
اثری بر گفته‌های ایلچیان مترتب نگشته بقهر و غلبه گرفتن سزاوار الفت و دوستی نبود و بیحجابانه
که بجز پیوسته‌ی تنهای میان دو ولایت در تصرف منسوبان عظام آن سلسله ماند که میرزا برخوردار
مشهور بخان عالم که از امرای بزرگ ایشان و سلسله بود و از جانب حضرت پادشاه والاجاه بخطاب
مستطاب بابای یعنی برادری سرافراز بود و کمال محرمیت داشت برسم رسالت آمد حضرت اعلی شاهی

در شأن محبی و وداد که بجانب مستقابل و هم با بنیهای یگانگی را و اظهار محبت و دوستیهای برادرانه
اظهار معاودت قندهار و تعاقبی که درین مدت بجانب پاس روابط الفت مرعی بوده بود و اغماضی که از اظهار
همیشه فرموده هر یک گفته شد که خصوصیت و یگانگی میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آنست که با
یکدیگر مضایقه با ملک و مملکت داشته باشیم لیکن در باب قندهار که داخل خراسان و ملک موروث
این برادر دوستی و محبت بودم در روز دیگر که چشم برابر است وارفته صوری واداشته از عالم سخنی بجز آن
سخنان لایعنی که در مجالس خجسته بر زبان آورده جمله فرع و دیگر چنانچه سزاوار محبت و مقتضای دوستی
طرفین آنست که آن برادر کامکار جهت رفع طعن اضداد آن مملکت را که از ولایت هندوستان نیست بجانب
درو در میانه سلسله شاهراه محبت باین برادر مخلص باز گذارد که تا هم زبان هرزه درایان
بیهوده گو کوتاه و بیان عالم اسباب اندکوتاه باشد و هم تجدید آوازه خصوصیت و یکانگی این دو سلسله
در آفاق و اقطار اشتهار یافته رابطه دوستی معهود بتازه استحکام پذیرد و در سلاطین قرب جوار از
طوایف اوزبکیه که معاند هر دو طرف اند مرتب نفاق و اتفاق چغتای و قزلباش بر یکدیگر ظاهر گشته
هر آینه نتیجه انواع فواید شمار شد او باز کدام اشتی آن بر طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار آ
باشد ما رضای خاطر او را بر مطالب عالیه و دنیوی رایح ساخته ایم اما بهم پیوستگی را با آنکه مرد خواهیم
آمد که چند روزی با تفاق منسوبان آنحضرت در ان ولایت بنشاط شکار پرداخته ایم و در عنوان عرض
راه و رسم مهمانی پذیری و میزبانی مغایرت و جدائی نیست و ز نیل بیک که اشخاص که از نخشان
درگاه و محرمان سراپرده قدسی بود چنانچه در محل خدمت گذارش یافته همراه خان عالم برسالت

قواعد الفت اظهار این معنا کرده بود جمعی خوشامدگویان تقرب جو را ساده کن شیطان فتنه انگیز و آشوب
طلبند بامنع حصول مطلب گشته این محافظت و دولتخواهی هم نهادند و اندیشان کاه آگاه و آگاه
و ازان چیز جزوه دیگر در شده که دولتخواهی صاحب دولت آنست که دشمنان نه از حسن سلوک دوست گردانند
دوستان را بجر که اقرار ایشان دوستی باشند و هر آینه اعظمی را در جب قرونی دولت تکلیف چنین
دوستی که آثار اتحاد و نتایج دوستی او بین السلاطین و بر حسب از دیاد جاه و حشمت و بسط
احکام جهان سلطنت باشد و اگر ازین مقوله اندکی از بسیار گفته آید سخن بدرازی کشد القصه حضرت علی
ده اول بهار خجسته آثار این سال بر حسب خان عالم فرستاده بودند بجنبی که در خوف شد
بر سیر و شکار رسم جمله روز دیر ستوده از قندهار بجانب غزنین اند یار فرستاده از فرزند عاطفت بعید
العزیز خان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان چغتای که در آنجا بودند مصحوب وصال بیک ایلچی که از جمله
درگاه بود ارسال فرموده و پیغام داده بودند که چون لشکر ظفر اثر از خراسان بنا بر مصالح ملکی اتفاق افتاد
بود از فراه متوجه سیر و شکار آنکه و دیم طرق گرجه لوازب ما را با کلیم سیر و شکار
قصد نموده از روی یکدلی و یکانگی باستقبال آمده سعادت رکاب بوسی دریابند که چند روزی که در
آنکه مو شکار پرداخته ایم ایشان نیز در رکاب اشرف بوده از جانب برادر کامکار مهمان پذیر
بوده لوازم میزبانی بظهور آورده و خاطر سلطنت و آسوده دارند که سوای افزار و احترام
حضرت پادشاه والاجاه برادر کامکار از ابرام ملحوظ خاطر صفا آیین نیست و غرض اصلی ازین
نهضت همین که بخان عالم گفته بودیم آنست که بر عالمیان تخصیص اوزبکیه قرب جوار ظاهر گردد
که مملکت ما و شما یکیست و در میانه جدائی نیست جمله فرع و دیگر آنکه بعد از فرستادن وصال بیک از فراه برگشت

دستگاه افغانان روانه شده چون بکنار آب بیرمند مضرب خیام اقبال گردید میرزا قلی سلطان سیاه منصور
حاکم گرشک چند نفری از جماعت جنگی که عبد العزیز خان در زیر قلعه جهت محارست و استحکام قلعه بند تعیین نموده
بود در مطلع گشته بر سر ایشان رفته گرفته بنظر اقدس رسانید حضرت اعلی شاهی او را امر و عتاب و خطاب
کرده فرمودند که شما بندگان و ملازمان حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه تعلق دارند که در برج ارگ
چیست و گرفتار را از حضرت افتخار رعایت فرموده رخصت دادند که بر سر کار مرجوعه خود روند اما عبد العزیز خان
و اعیان جغتای چون بر مضمون فرمان عاطفت و التفات شاهی سرفراز و مباهی گشتند میرزا باقی کابلی را
که از معتبران و ملازمان پادشاه والاجاه بود با عریضه اخلاص اختصاصی جلیا نموده فرستاده اظهار نموده بودند
که حضرت شاه ازین اراده منصرف گشته انعطاف باز کردند اگر پیشتر آیند ما با وی در راه دریب چاکری بجز جانفشانی
و قلعه داری و جنگ و جدال چاره نیست چون ازین پیغام نفاق آلود مخالفان بوی نفاق و
اتفاق بمشام ملکستان رسیده ساحت آن ولایت مضرب رایات جاه و جلال شده بود رای جهانگشای مقتضی
ایشان نمودن لایق دولت [illegible] چنین مخالفت بود الغصه لازم که از آن کوتاه خردان صدور یافته لطف
و یکانگی را برای اتحاد و یکانگی که مکنون خاطر صفا آیین بود گزیده نه موجب انحراف مزاج اقدس گشته در رفق
کرم عنان گردانیده و حمزه سلطان پیر بیگ با فوجی از افواج قاهره بر سر قلعه زمینداور که بجهت [illegible] شاه
کلان مقرر بود فرستادند و بتاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر رجب المرجب قندهار مضرب خیام اقبال گردید
عبد العزیز خان و رفقا از معامله ناملایم تربی که پیغام داده بودند با حضرت اعلی شاهی در آشنایی بسته
و مخالفانه در حصار بیگانگی نشستند و بعذرهای ناملایم تنگ جسته سرانجام اسباب قلعه داری را
و باروت و رحل توپ و تفنگ انداختن شروع نموده جنگ و جدال نمودند چنانچه حضرت روزی چند توقف

پادشاهانه کنند رسانید چون سپاه اقبال را از محاربه و قتال ممنوع کرده بدستور اشفاق بخشش عالم را داد بردند
مکر آن گروه را امر قضت و کیفیت دعوت نموده نصایح ارجمند از نیطرف بظهور پیوست که بدلالت عقل دوربین
ترک لجاج و عناد نموده فی الحال پیروی خاطر مبارک نموده بطریق امن و سلامت اختیار نمایند که عناد
مخالفت صریح گشته مفید نیامده در قلعه داری و عناد و جدال اصرار نمودند بتهور و غلبه گرفتن انقلگ را در
آداب جهانداری بر ذمت همت خسروانه لازم آورد زیاده ازین مسامحه در حوصله خاطر دریا مثال نگنجید و پیش ازین
نفاق بیزار حمیت و غیرت شاهانه بر ذمه شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده عساکر منصوره را بمحاصره و قلعه
گیری مامور فرمودند و چون همگی اصلا اسباب قلعه گیری حضر توپ و باروت و [illegible] و بیلداران که
از لوازم و ما یحتاج قلعه گشایی است همراه نبود بهادران مرکب عالی و دلیران قلعه گشا اطراف و جوانب قلعه را
احاطه نموده سپاه پیش بردند و دلیران آهنین چنگ چون هزبران پیشه بی بیگ و ناخن برباره و برج
بازیده در عرض هفده روز رخنه ها در اساس قلعه انداخته و نقبها زده بنیان حصار را چون خانه زنبور و
بیت العنکبوت سست بنیان گردانیدند و در هر روز چند برج عالی چون بنای دولت آن اسیران تخم
از هم فرو ریخت و زمانه گرد او باره و سیرگی بر فرق آن گروه نادان ریخت و حضرت اعلی شاهی از روی
ترحم که شامل عموم جهانیانست چند روز قاهره را رخصت یورش نمی دادند که مبادا ضعفا و زیردستان
سپاهیان پامال چابکروان عرصه دلیری و دلاوری گردند القصه چون محصوران بر تخلخل بنیان
و باره و تزلزل احوال قلعه و خوف هراس قلعه داران اطلاع یافته عجز و حفظ از حضور را برای العین مشاهده
نمودند آنگه [illegible] بغفلت و نادانی بیدار و راه هر طرف مسدود [illegible] مقام استیمان

درآمدند و وسایل و شفعا انگیخته امان طلبیدند حضرت اعلی با وجود آنکه نهایت بی آدابی از آن طبقه
صدور یافته بود ایشان را رابطه دوستی را منظور داشته مروت و فتوت جبلی که خاص منتسبان
خاندان نبوت و ولایت است درباره عموم محصوران در حرکت آورده امان داده از آسیب
و سخط قهرمان ایمن گردانیدند در روز شنبه یازدهم شهر شعبان عبدالعزیز خان با سایر
امرا و اعیان حضور مانند شمشیر خان و علیقلی دوری و میرزا فاضل مشهور بمجید و فرزند خواجه آقا آتش
و شاه محمد خان ولد شاهی بیگ خان حاکم سابق عقب نجان و دوران و توردخان و غیرهم از قلعه
بیرون آمده اراده نمودند که بطریق گنه کاران ترکش بگردن آویخته بنظر اقدس در آیند حضرت
اعلی که قاعده آموز ظاهر آرایان عالم صورت و مستحسنان رابطه معنوی اند تماشای چند روزه
ایشان را حمل بر آداب خدمت و مراسم چاکری کرده رضا بآن ندادند و آنجماعت در کمال
خجالت و ندامت شرف ملازمت دریافته لوازم کورنش و تسلیم بقاعده و آداب مقرر آن سلسله بتقدیم
رسانیدند حضرت اعلی شاهی در کمال مرحمت و عطاف با ایشان سلوک فرموده همگی را بخلع
فاخره و تشریفات ذاخره نواخته مشمول نوازش و احسان و خاطرهای همه را اطمینان دادند
باز رخصت رفتن قلعه یافته بترتیل حمود مراجعت نمودند بعد از سه روز عبدالعزیز خان و تمامی
اعیان جغتای و سپاهیان قلعه که با ملازم و خدمتکار قریب چهار هزار نفر بود بیرون
در پای اردوی معلی خیام اقامت نصب نموده باصناف مرحمتها که درباره ایشان بظهور
میرسید و در هنگام مجلس بهشت آیین بنوازشات گوناگون تسلیه بخش خاطر ایشان بودند

باکمال تزلزل و پراکندگی دلی بسر میبردند بعد از بیرون آمدن گروه جغتائی و قلعه روز جمعه چهارم
ماه مذکور صدور عظام و خاصان درگاه بشهر رفته در مسجد جامع که منبر آن به پست آن بلند نجیبان حجاز
بوده از ذکر مناقب و مفاخر حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله الملک الاکبر علیهم عاری و عاطل بود بتوفیق کردگار روز نیز دی
اقبال شهریار جم بخت کامکار رتبه بلند ارجمند یافته پایه فخار بلند فراز منبر به پایه عرش اعظم رسیده
و بالقاب سامی نامی همایون زیب تازه و آرایش بی اندازه یافت و آن قوم که کمال ندامت اعاده
دیار قتن بند کرده التماس نمودند که پیشکشی لایق بسبیل الاعانی و شکرانه جانبخشی گذرانیده رخصت حاصل نموده
روانه شوند همت عالی جهت فرزانه اهل الفقر قبول بآن ننمایند حضرت تحقیقات آن قوم را نابوده انگاشته
در گردآوری دلهای پراکنده و جمع توجهات فتوت آیین مبذول داشته پیشکش ایشان را بایشان عطا
فرمودند و نقود و جلهای و سهمان سرای تازی نژاد عراقی بقدر احتیاج عنایت فرموده همگی را با اموال
و اسباب اهل و عیال سالم و غانم روانه فرمودند و گستاخی آمیز را در آن حضرت پادشاه والاجاه فرمانهای
عالیشان نوشته مصحوب حیدر بیگ ایشیک آقاسی قوادان قاق برفاقت عبدالعزیز خان و رفقا ارسال داشتند و مضمون
این نهفت والا که از تقدیرات آسمانی و مقتضای قضا بی اختیار روی داده باعلی حضرت و جهانبان حضرت
و دو کلید از طلای جان بخش ده دهی اتحاد و دوستی که مفتاح ابواب سعادت و یکدلی تواند بود ترتیب داده
یکی بنام قندهار و دیگری بنام ممالک نزهت بخش ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند و زبان محبت
برادری پیغام دادند که چون زبان آنحضرت از غفلت و کهتری فیمابین مغایرتی و بیگانگی ظهور آورده
آشنایی و یگانگی که فیمابین مفتوح بوده و مسدود گردانیده بود حسب تقدیر باعلیحضرت رجوع یافت اکنون قندهار که

بلاد ممالک عالی تعلق دارد ترصد فرصت که کل بلاد دیاران زمین را که از عطیهٔ خانهٔ ایزدی بایشان باد در تفویض قبضهٔ تصرف
تصور نموده کلید اختیار آنرا که هر آینه مفتاح مقالید خصوصیت و وداد است در قبضهٔ اقتدار خود تصور نمایند و ابواب
از منظور تکلفات و تواضعات متعارفانه رسمی مفتوح سازند سبحان الله الفت ایتام را در عالم خلقت چه پایه بلند است که
فرمان روایان والا شکوه با کمال تسلط و اقتدار و چندین موجبات وحشت که هر یک در عالم اسباب و نتایج تعلق
بافتراق و مخالفت جهانی تواند بود که از کمال آنکه انگاشته بمقتضای وحدت ازلی این نشئهٔ مشترکه را باعلام سلطان
خرد و فرمانروای عقل که در ذات کامل الصفات پادشاهان عدالت شعار احق و اضعف حاکمیات از
دست نمیدهند الحاصل چون ایلچیان عازم رفتن شدند کس نزد شاه کلان حاکم زمین داور فرستاده اظهار
واقعه اعلام داده کرده اند که قصد الغ بیگ نمودن درگاه شاهی برده هر کس میل رفتن دیار هند و اراده موافقت ایشان
داشته باشد بدیشان بپیوندد که باتفاق روانه شوند اما از انجا که بعضی سفاهت و بیعقلی و توهمات لایعنی
امری بدان نهایت غرابت جملی بیانافتنی ربطوری آمد که جاگیر خود را در معرض هلاک دیده انداختند و تحقیق
اگرچه خسرو سلطان با فوجی از افواج قاهره بیش که بجز برودست پای قلعه رسیده شاه کلان و مستحفظان
قلعه بستو عبدالعزیز خان و رفقا سلوک طریق خلاف اختیار کرده در مقام سرکشی و قلعه داری درآمدند و تا بیست
روز تماشای بیفایده کردند بعد از آن که خبر فتح قلعهٔ قندهار به ایشان رسید از قلعه داری مایوس گشته با کمال یاس
و نومیدی بیرون آمدند اما از مخالفت و جنگ و جدال که فیمابین روی یافته بر خفیف و هراسان بودند در
بعضی انگه مبادا سپاه قزلباش در مقام انتقام در آیند با خود تحریر می زنند که در هنگام فرصت دستبرد
کرده از کرده کناره بطرف کابل روند روزی خسرو سلطان بخبر از مواضعهٔ ایشان بجهت رفع ملاحظه و دل

نگران و تالیف قلوب و اطمینان خاطر ایشان بعت اظهار خصوصیت و آشنایی دوستانه کرده طرح ضیافت و دوستی
انداخته شاه کلان بسیار مهمانان سبقت گرفته با چند نفر از آن مغولان سلطان والا شعر آمده در قرار مجلس
گرفته و همگی بیکره و بی سبب بر هنری و آلات جارحه با خود داشته خسرو سلطان با ایشان تواضعات آدمیانه
کرده و رسم مردمی و آیین میزبانی و مهمان نوازیست عمل نمود انگه مبادا امری اتفاق افتد و وحشت و دهم دلتنگی آن
قوم که در تکلیف اسلحه و یراق گشودن که عرف و عادت قدیم زمان آرایان محافل روزگار است تامل داشته
تا آنکه جمعی دیگر از گروه سپاهیان بهمان دستور یراق بسته نمایان شدند خسرو سلطان برفق و ملایمت و مردمی
یاران همخصوصانه شاه کلان اظهار نموده که درین گرمی هوا در منزل دوستان یراق بسته نشستن چه لازم است
اگر رفقا و یاران خود را اشاره نمایند که آلات جارحه و یراق گشوده بی تکلفانه نشسته و دست نوازی مسلوک
دارند هر آینه موجب رحمت و آسایش در نشست خواهد بود چندی از ملتزمان سلطان برسم عادت پیش
میروند که وظیفهٔ خدمت بجا آورده التماس یراق گشودن نمایند انجماعت رباه و امتناع پیش میبرند در تماشای کسانی که
خدمتکاران که وظیفهٔ عموم آداب دانان خدمت گذار است بکید و جاپیل نادان از آن مغولان مسرکردم
از کمال جهالت و سفاهت دست بر کرده و بجها برده حواله ملتزمان نمودند خسرو سلطان از مشاهدهٔ آنحال
برهم آنکه مبادا از آن طبقه آسیبی بدو برسد و خیال دیگر داشته باشند احتیاط ورزیده از مجلس برخاسته
ارادهٔ بیرون رفتن نماید و چون بنظر آن جماعت بتقدیر غلط و خیال باطل بهم بر آمده اگر شوخی بالت جارحه
برده بخسرو سلطان حمله نمایند و چند نفر از اهل خدمت را زخمی کردند طبقهٔ قزلباش که هیچ بنور از هر
و آن طایفه را حریص و بیقا شکری یعنی باشمشیرهای برهنه از اطراف و جوانب هجوم آورده در مقام

خورترباع کنندگان درآمده غوغای عام بلند شده از هجوم عامه احدی متوجه تسکین نایرهٔ فتنه و آشوب
نتوانست شد خصوصاً چون فضل زمینداوری از خصومت و عداوتی که با شاه‌کلان داشته درین شورش و غوغا
فرصت یافته پیشدستی کرده بزخم شمشیر او را از پای درآورد بعد از کشته شدن او سپاهیان جنگجوی
آشوب‌طلب با تیغهای کشیده طبقه روی آورده از تقدیرات آسمانی فتنه درازی کرد و فضل بزخم معرکهٔ رزم کشته
بطلا البغی اکثر آن گروه طعمهٔ شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و چنین واقعهٔ عظمی و حادثهٔ کبری بی اختیار رو
داد سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از نهانخانهٔ تقدیر سر زند یکباره کاه ظهور می آید ارباب ظاهر
طرح جشن و ظهور را کدورت انجام الفتح والقیام سرانجام میدهند دیده کشایان سرا پرده قضا و کارکنان
قدر در اندیشهٔ کار دیگر بوده مصالح وحشت آماده میسازند و تماشائیان عالم ظهور را بجز دیدهٔ رضا و تسلیم
نگریستن چاره نیست یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید   از تحول حال جهانیان بقضاست چرا
مجاری احوال بر خلاف رضاست   بلی قضاست هر نیک و بد عنان‌کش   برین دلیل که تدبیرهای جمله
خطاست   کسی زچون و چرا دم نمی‌تواند زد   که نقشبند حوادث ورای چون و چراست   القصه آن
تیره‌بختان تیره‌روزگار از بخت برگشتگی داد باد برین حادثه گرفتار آمدند و چون این خبر وحشت‌انگیز
باردوی معلی رسید حضرت اعلی شاهی را تعجب دست داده بجهت اطمینان قلوب عبدالعزیزخان
و رفقا با خسرو سلطان غایبانه عتاب و خطاب آغاز نهادند تا آنکه از تقریر چند نفر از مردم ایشان
بوضوح پیوست که از خسرو سلطان بی ادبی بظهور رسیده آن طبقه نادان این صورت کرده‌اند القصه حضرت
اعلی شاهی آن گروه هر روز لطف تازه و هر زمان عنایتی بی اندازه نسبت بهریک بظهور آورده‌اند و نشان

ظاهر شد و بوضوح پیوست که این واقعه محض توهم غلط و فکر باطل آن طایفهٔ نادان و جهالت و جلادت
چند نفر شد خصوصاً فتنه‌انگیز وقوع یافته و فساد سر شیطان بامری این حرکت ناهنجار شدند بازماندگان آنجماعت
را از فساد و عصیان و جمعی که در جبل ایشان تاخیرها بوده تفقد و دلجویی کرده عکس را با عبدالعزیزخان و رفقا برسم
که در ضمان سلامت بیقضا بابلی بجا و مقام خود رساند   سانحهٔ دیگر که در ایام اقامت قندهار روی داد
آمدن ایلچی فرخنده پیام ناهید بیگ است از جانب شاهزاده والاقدر خجسته‌شیم میرزا اسلامخان فرم این شاه والا
جاه که دودمان بارگاه محمد سلیم پادشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان که چون بمشهد مقدس رسیده آوازهٔ
حرکت رایات فیروزی آیات بصوب خراسان در روضهٔ رضویه علی مشرفها الصلوة والتحیه توقف نموده
منتظر وصول رایات بود در هنگامی حسب الاشارهٔ همایون اعلی بقندهار آمده بسعادت بساط بوسی استسعاد
یافته سجدهٔ تحیت و تسلیم بتقدیم رسانید و صحیفهٔ اخلاص‌آیین فرزندانه که از جانب شاهزادگان کامگار
نامدار با آداب تعظیم و قواعد تسلیم ترقیم یافته بود با نفایس تحف و پیشکشهای لایقه بنظر اقدس در آورده
بمزید توقیر و احترام شاهی سرفراز و مباهی گردید و چند روز که در موکب جهانگشا در اردوی معلی اقامت
داشت پیوسته بمرحمت مجلس خلد آسا و محافل خاص عز اختصاص می یافت و حضرت اعلی شاهی نسبت
بحضرت شاهزادهٔ کامکار کمال اظهار لطف خسروانه و مهربانیهای پدر فرزندانه بظهور آورده و جواب مکتوب
بر وجه مرغوب رقم گردید و ایلچی مذبور بعرض اقدس رسانید که چون حضرت شاهزاده از جانب والد عالم
عالیمقدار رب العالمین بخطاب عالی شاه جهانی مخاطب و ممتاز گردید و التماس شاهزاده آنست که از قلم
معلی شاهی نیز بدین خطاب نامی سرفراز و مباهی گردد و در آن صحیفهٔ لطیفه این بیت که از نوادر طبع

ملک مشرقی پست نگاشته شمول عطوفت سلوک گردید   زخمی شد از آن نکبت روزگار جهان
کوه زور دیده خورشید گشت شاه جهان و در همان ایام رخصت معاودت یافته مشمول انعام و احسان
روانه دیار هندوستان گردید   سانحه دیگر آمدن اسفندیار خان ابن عرب محمد خان بن حاجی محمد
خان والی خوارزم است بدرگاه سپهر اشتباه چون سلاطین خوارزم بخصوص حاجم خان پدر عرب محمد خان
همیشه بدین درگاه والا توسل جسته در هنگام شدت در خاطر التقا آمدن شاه مرعی داشته در وقوع حوادث
پناه بدین درگاه می آورده به یک تفضل و معاونت خسروان دولت بمطالب خود فایز میگشته اند چنانچه
آمدن حاجم خان و اولاد او در زمان استیلای عبدالله خان اوزبک و پدر او بدین درگاه یمن توجه
هوادار و خاقان شاهی بر مسند سلطنت آن دیار تمکین یافتن در طی وقایع آن ایام سمت تحریر یافته در
این وقت برادران اسفندیار خان با پدر یاغی شده باتفاق یکدیگر پدر را از فتنه بی اختیار ساختند چون
اسفندیار خان باعمال ناهنجار ایشان انکار نموده بمعاونت پدر با برادران تنازع نموده پدر را
میل کشیده مکحول گردانیدند و قصد گرفتن او داشتند چون سببی ابد بیکدیگر متفق شده بود نتوانستند یار خان
تاب مقاومت نیاورده خود را بیرون انداخته بعد وارد استرآباد آمده عزیمت درگاه عالی نمود و در سنه
بر رکب ظفر قرین پیوسته مورد توجهات شاهانه گردید بعد از مراجعت از سفر احکام بام امرا و
خیلان صاینخانی در باب معاونت شاه ادیه عز اصدار یافته حاکم دار المرز استرآباد و امرای آنحدود
بکمک او معین گشته و او بجمعیت ایلی و ایماق صاینخانی رفته حشری فراهم آورده باستظهار لشکر استرآباد در
راه گذرد با برادران محاربه نموده ظفر یافت از جمله برادران ابوالغازی سلطان بطرف میل نمود و

او مصلحت در موقت دارند و ابوالغازی سلطان نسبت باسفندیار خان اطاعت و انقیاد بظهور آورد
و از جانب اسفندیار خان همراه ایلچیان بدرگاه خلایق پناه آمده عرض عبودیت و اخلاص بی ریا
آورده مشمول نوازش و احسان بازگردیدند   ذکر مراجعت موکب همایون از قندهار   چون
مملکت قندهار بمیامن که در رفوق بحیز پرست ضمیمه ممالک محروسه گردید حضرت اعلی توجه بضبط و نسق
او شده ایالت و دارائی آن ولایت را بگنجعلیخان زیک که از امرای بزرگ قدیم این سلسله و مرد شجاع
دلیر و مرد تهور پادارای بود و مدتها است که بایالت و دارائی دار الامان کرمان سرافرازی دارد
تفویض یافت و انتظام امور الملک القبیضه ولایت آورده کل طوایف اکراد ملازم ملازم رکاب
اقدس بودند بمعاونت او مأمور گشته در قندهار ماندند احمد سلطان حاکم بجهت تعمیر و حکومت
دبست تعیین یافت و بعد از فراغ از مهمات آن ولایت در روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان
علمان نصرت نشان بعرب بر حجت انعطاف داده و از نظاره قندهار کوچ کرده در چهار فرسخ رفتند و ارباب
حال با حسن احوال نزول اجلال فرمودند در این منزل سه ولایت که از اوزبک که در سرزمینهای
حدود بلخ اقامت داشته جمعی برادعند سابق اطاعت اخلاص عبدالرحیم خواجه
نسبت بایشان اوزبکیه بظهور آورده با بنده میرزا جمله نذر محمد خان والی بلخ را شاه دهان ر
خسته باز کرده بنده بودند بغربان آستان اقدس سپهسالار اسفندیار بیک اوجی باشی بر دیگری گشته عرض
عبودیت و بندگی کرده استدعای عفو جرایم و زلات ولی ادیشان نمودند و مشمول عاطفت و مرحمت
حسب المرام فرصد و رایافتند بون موکب آسمان فرسای سلطانی چهارم مهر خورشید جهان افروز

عرصهٔ سرطان را طی کرده عازم برج اسد بود و از حرارت هوا او گشته که ماهی زمین بر تابهٔ فلک بریان

و سرطان از گرمی آب جوشان العطش گویان که سینه بر یخ نهادی   سینه بر یک نهادی ز حرارت سرطان

مراجعت اردوی اعظم از راه گرمسیر و فراه که بهنگام شدت گرما و قلت میاه بود میسر نبود عزیمت راه غور که ییلاق است

تصمیم یافته در روز جمعه دوازدهم شهر رمضان از جوار آن خراب کوچ و قطع شده از راه غور روان گشته عرصهٔ ولایت

غور اگرچه بر طبق کلام انوری که گفته   عرصهٔ مملکت غور چنانی محدود است   که در آن عرصه جهان لشکر نامعدود است

ملالت بر کمال وسعت و فسحت بی‌نهایت است اما در استقامت جبال و صعوبت طرق و استحکام [illegible] شهرها و قلعه‌ها و تمامی [illegible]

سنگلاخ صعب پرنشیب و فراز طایر وهم گم کند پرواز [illegible] اکثر جبال [illegible] از هیچ جا

در زراعت از زمین [illegible] ملکان غور به استظهار محکمی جبال و زمینهای قلب چندین سال در آن سرزمین لوای

و بلند نامی افراخته [illegible] و در آن پناه [illegible] ملکان غور [illegible] ایشان [illegible]

آن سرزمین بعد از [illegible] راه [illegible]

و جبال [illegible] حضرت [illegible] اردوی اعظم [illegible]

هر روزی [illegible] از طرق [illegible]

اردوی [illegible] از آن دشت و کوه [illegible]

میشا [illegible] اردوی اعظم [illegible] جبال [illegible]

و دیگر [illegible] دشت [illegible] راه [illegible]

برادر [illegible] فیروز کوهی [illegible] ملکان غور [illegible]

گاهی با مخالفان دولت قاهره آمیخته شورا [illegible] در این اوقات [illegible] رو جسته باستقبال موکب

مقدس پیاده بودند و چار گشته دمار از نهاد آن خیل برکشیدند [illegible] آن

قوم و بسیاری از آن طایفه باتش قهر سوخته گردید و در یک جا [illegible] کوچ آن عرصه [illegible]

در روز بیست و هفتم داخل دارالسلطنهٔ هرات شدند و در آن خطهٔ دلکش رحل اقامت انداخته روزی چند

از کوفت راه و سواری گاه و بیگاه آسودگی یافتند [illegible] دارالسلطنهٔ هرات بعد از شرح فتح و تسخیر قلعه هرموز

که در این سال وقوع یافت رقم زدهٔ کلک بیان میگردد   ذکر فتح و تسخیر قلعه هرموز که [illegible] امام قلیخان بیگلربیگی فارس

از فرخ حالات که درین سنهٔ مبارکه یعنی این سال ترکی مطابق

احدی و عشرین و الف [illegible] اقبال قرین حال اولیای دولت [illegible] گردید فتح و تسخیر بلدهٔ هرموز است

که بسعی امام قلیخان بیگلربیگی فارس بوقوع پیوست در سال گذشته اشعاری شد که بنا بر ظهور [illegible]

و تسخیر [illegible] مقیم [illegible] لشکر [illegible] ایشان فرستاده خود نیز متعاقب رفت جزیره [illegible]

در تاریخ جهان آرا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نامی از فروع اتابکان سلغری [illegible]

از ملکان قیس جزیره آغاز عمارت کرده [illegible] شهری بزرگ شده در حکومت آنجا استقلال یافت بعد از

فوت حکومت هرموز [illegible] آن ملک [illegible] از جانب پدر [illegible] النبی علیه السلام

و از جانب مادر [illegible] قرار میگرفت و اولاد و نسل [illegible]

در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده اند [illegible] شهاب الدین [illegible]

[illegible] از شعرای متقدم در مدح او گفته   [illegible]

چهار پنج زرعی البته کف برآورده که این مدور ساحل شام است و در سنهٔ ثلث عشر و تسعمائه در اوایل
جهانگشایی و ظهور و خروج حضرت خاقان سلیمان شأن ابوالبقا شاه اسمعیل بهادر خان علیه الرحمة و
الرضوان و عهد حکومت سلطنت شاه ثانی بن توران شاه فرنگیه پرتکالیه غلبه نموده و فریب بر جزیرهٔ هرموز استیلا
یافته و در کنار دریا کوت که بعرف فرنگیه عبارت از قلعه است ترتیب داده از آنجا رو و ترددین جا در شور
گرفته قلیلی برای مذکور میداده‌اند و بتدریج جمعی کثیر از نصاری فرنگ آنجا جمع آمده در هر سال کپتانی از جانب
پادشاه پرتکال بآنجا می‌آمد و کپتان بعرف فرنگیه ایشان سفید و سرکردهٔ قوم و صاحب اختیار آن
سرحد است و طبقهٔ فرنگیه بر هرموز و بر شریک کل مداخل و مخارج آن ولایت شدند و چون زمان دولت سلطنت
شاهی بفرخ شاه بن توران شاه و بعد از وی بپسرش فیروز شاه رسید فرنگیه بیشتر از پیشتر اقتدار و استقلال
یافته کلی و جزوی مهمات آنجا منوط برای کپتان طبقهٔ فرنگیه بود چنانچه از والی مسلمان جز نامی نماند
بود و در عهد دولت روز افزون و ایام فرماندهی ابد مقرون اعلی حضرت سلاطین فرنگیه با منسوبان
آستان اقبال آشیان شاهی فتح ابواب آشنایی کرده همیشه قواعد محبت و دوستی را بلند شد [illegible]
در رسل و هدایا استحکام میداده‌اند از جانب اولیای اعلی متعرض بحال آنجا علت نیفتند اما کپتان و دیوان
هرموز را که با نام مسلمان تعلق بود و فرنگیه تمکین او نمیدادند حکم شد که مرحوم الله وردی خان امیرالامرای
فارس بحیطهٔ تسخیر و تصرف درآورده و جزیرهٔ هرموز همچنان در تصرف فرنگیه پرتکالیه بود و فرخ الیوم
برای مسلمان که در این ایام محمود شاه بن فرخشاه بود تعیین نموده بود که از محصل آن بلده میدادند
اما از فرنگیه مکرر آثار طغیان و بد ادای حقوق در باب مسلمان سلوک ناهموار مینمودند

و با منسوبان این دولت بمکر و حیله پیش آمده یکه و مرتبه سفاین لشکر و توپخانه از راه دریا بابتدا
بحرین فرستاده کاری از پیش نبرده قبل از این در بیرون هرموز کنار دریا که بینه بکرد و مشهور است در هنگام
فرصت آغاز جدال ایشان که شاه عظیم در پیش بود بخلاف قاعده زمان شاه جنت مکان قلعهٔ
احداث نموده بودند جمعی را بمحافظت تعیین نموده بودند چون در آن وقت از الار حال بکر فرنگیه
بر سر بخت همایون آن قلعه احداث نموده بودند و تنبیه ف دکلیه بود این زیاده روی بفراج ادتکا
گران آمده الله وردی خان بتسخیر و تخریب آن مامور گردیده او و امام قلیخان پسرش حسب الفرمان قضا
جریان جبرًا و قهرًا قلعه را از ایشان گرفته و الیوم بندر عباسی موسوم و مشهور است و در این چند سال با
آن طبقه ابای رشته محبت آمد شد سفاین بجا در چند دکن و هند راه دریا و منفعت فرنگیه و تردد
تجار و ترددین بالکلیه در مقام منافع ایشان در تغیر آمده در این اوقات نکرده بعد دیگر از ایشان
بظهور رسید که بجور در جزیرهٔ قشم که جزیره ایست در ازمینا منزل و منبع آب شیرین است که از آنجا با کشتی نقل
مینمایند ارادهٔ قلعه ساختن نموده بر سر شیده و پنهان مصالح عمارت جمع آورده بر سر چشمه منبع آب ایشان
قلعه احداث نمودند چون این ایقعه مادهٔ عصیان و طغیان گروه مذکور بود منع و تادیب ایشان
بدولت حضرت شاه لازم آمده خان شجاعت نشان امام قلیخان ولد الله وردی خان که به دستور پدر
امیرالامرای ممالک فارس است بقلعه و تادیب فرنگیه و تخریب قلعهٔ مذکور مامور گردیده و حسب فرمان
قضا جریان از چند قلعه برادرگی با سلطان بیگ و امام قلی بیگ ولد میکولدی بیگ ایشیک آقاسی با ایشان
فرستاده که از قلعه ساختن ممنوع گردانیده آنچه تعمیر یافته باشد ویران سازند آن طبقهٔ ها آن تبیغ

جنود قاهره ممنوع گشته و در اتمام آن سعی موفور بظهور آورده و در همان قلعه تحصن جسته با غازیان
بجنگ و جدال پیوسته شدند بعد یک نیم ماه محاصره و قیام نموده حقیقت بخان اعلام نمود امامقلیخان
جمعی دیگر را بر سپاهای عظیم کردند اگرچه جمعی از جنود ظفر ورود در مدت محاصره و حین تسخیر آن حصار
بدرجهٔ بلند شهادت فایز گشتند اما عاقبت بقوت قاهرهٔ اسلام و نیروی دولت فتح و نصرت قرین
حال بهادران گردیده گشته بالحصار مستولی شدند و محصوران که آذوقه به انتها رسیده حصار چون منبع
آب شیرین بود برقرار داشته محاربه و محاصره تعیین نمودند و چون از انکلوه هرمز و طبقهٔ پرتگالیه این
عمل ناهنجار صدور یافت و بجزای به جنود قزلباش دلیری نمودند خان شجاعت شعار از روی حمیت و غیرت اسلام
فتح و تسخیر بندر هرمز و استیصال فرنگیه را پیشنهاد همت ساخته حقیقت حال بمعرض عاکفان سدهٔ جلال
مبین خدمت رخصت یافت بین الجمهور چنین مشهور که هرگاه طبقهٔ فرنگیه پرتگالیه در هرمز و خلیج
باشد مانع آمدن سفاین و جهازات تجار در شده آمد و تجارت انقطاع می‌یابد و بسبب خرابی آن بلده گشته
از استماع می‌افتد بر غیرت و وظایف خدمتگاری و جانسپاری که حسب ظاهر از ایشان بظهور می‌پیوست
تا غایت اهتمامی در تسخیر آنجا نمی‌شد و معهذا ساکنین رنجیده تا قبل از این جمعی از فرنگیه انگلیسیه از جانب والی
انگلیس بدرگاه خلایق پناه آمده اظهار رهنمونی و اخلاص و خدمتگاری نموده بنا بر مناسبتی که میانهٔ
ایشان و طبقهٔ پرتگالیه دو جهت و از فرقهٔ نصاری فی الجمله اختلاف مذهب نیز با آن طایفه داشتند از
خدمت اشرف متعهد شده بودند که هرگاه ارادهٔ خاطر اشرف بتسخیر قلعهٔ هرمز متعلق گردد ایشان
باعساکر نصرت نشان موافقت نموده بعد از فتح و تسخیر از بندری که بفرنگیه انگلیسیه تعلق دارد جهازات

نمایند که جماعت پرتگالیه مانع آمدن جهازات گردند و نیز فرنگیه پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده
باموری که بتحریر پیوست اقدام نمودند و رفع و دفع آن طبقه در خاطر انور رسوخ یافت بمضمون اینکه
که گر آب چاه نصرانی نه پاکست یهود مرده بشوییم چه باکست جماعت انگلیسیه را نیز احضار نموده
ایشان را حسب وعده آماده ساختند القصه خان شجاعت نشان با جنود قاهره فارس متوجه آنصوب
گشته خود در بندر گمبرو که الیوم به بندر عباسی اشتهار یافته موسوم است اقامت کرده و افواج قاهره از دریا
با کشتیها و سفاین عبور نموده داخل جزیرهٔ هرمز شدند کپیتان فرنگیه محمودشاه والی مسلمان
هرمز را بقلعه در آورده ساکنان آن قلعه از تجار و محترفه و اصناف خلایق اطراف و دیگر اماکن تحصن جستند نصاری
و مسلمانان بلوازم قلعه داری پرداختند و از جانب جنود قاهره بمحاصره قیام نموده مورچلها بست نموده بودند
جمعی از طبقهٔ انگلیسیه با کشتی از راه دریا آمده در یک طرف قلعه که آب دریا بدیوارست لنگر اقامت انداختند هر
روز از طرفین جنگ و جدال بوقوع می‌پیوست و دلیران کارهای مردانگی و جلادت پیش نهاده بعضی بشرف
شهادت مستسعد گردیدند تا آنکه جناب خانی حمزه نیز از دریا عبور نموده بشهر آمده و غازیان بجهت از غیرت در امر
قلعه گیری سعی کشته مردانگیها بظهور می‌آوردند چنانچه قدری از آن غازیان سپاهها پیش برده بپای
برجها رسیده شروع بجنگ نمودند بسیاری کشته شدند از مردمان صحیح النقل روایت گفتار مسموع گشته که
عرض دیوار قلعهٔ هرمز که فرنگیه ترتیب داده بودند زیاده از سی ذرع است که بسنگ و گچ استحکام
یافته و غازیان زیر دو برج از برجهای حصار خالی کرده و باروط انباشته آتش در دادند و
باروط اجزای برج بهوا برده فرو ریخت تا دو روز نیکو برجا بوده بجهت اندک رخنه که

بهم رسیده غازیان مستعد یورش شدند و محصوران بقدر قدرت و توان در مدافعه کوشیده مراسم
قلعه‌داری بظهور می‌آوردند تا آنکه کار محصوران تنگ شده از مقاومت عاجز شدند فرنگیه بجهت عافیت
ودم کیشی بطایفهٔ انگلیسی توسل جسته دست از قلعه‌داری باز داشتند و احمال و اثقال بکشتی ایشان
در آورده بمیان آنجماعت رفتند قبل از این میانهٔ امام قلیخان و عظمای انگلیسی قرار یافته بود که
بعد از فتح قلعه طبقهٔ نصاری با غنایم و اموال بدیشان متعلق بوده گروه مسلمان بجنود قزلباش
متعلق داشته باشد چون مطلب که تسخیر شهر و قلعه بود بحصول پیوست جناب خان برحسب عهود و پیمان
معارض نشده فرنگیه پرتکالیه را بجماعت انگلیسی گذاشت که بهر طریق اراده داشته باشند با ایشان سلوک نمایند
القصه بعد از دو ماه فیروزی دولت و اقبال کامکاره قرین حال منتسبان رایت دولت والا
مکانت قلعهٔ رفیع بنیان هرموز که در متانت و حصانت شهرهٔ جهان و کارنامهٔ نادرهٔ فرنگیان است مسخر
اولیای دولت ابدپیوند گردید محمود شاه والی هرموز ... اتباع او بدست در آمدند و از طبقات
خلایقی که بقلعه در آمده بودند جمعی کثیر بعضی مرافقت و معاونت نموده بجای رسیده آمده بودند بجزا و سزا
رسیده رعایا و عجزه و فقرا که در حین ورود لشکر در شهر بوده بارگاه برده بودند نجات یافته سالم
و غانم در مساکن خود آرام گرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نموده رعایا و برایا را مستمال گشته در ظل
معدلت مخمود ... از یراق قلعه و غنایمی که بدست در آمد چند عدد توپ بزرگ و ... دیگچهای خرد
و کلان که فرنگیه بتعیین ... ترتیب داده هر یک از آنها کارنامهٔ بدیع استادان ماهر و توپچیان علیم
الشان فرنگستان است و دیگر اشیای مرغوبه آنچه لیاقت قبول نظر اقدس داشت جهت سرکار خاصهٔ شریفه روانه

کرده شد چنانچه بجنود ظفرورود قسمت یافت و بعد از نظام مهام ضروریه و نظم و نسق احوال ... و عشیرت طبل
ارتحال کوفته عزم دارالملک شیراز نموده حقیقت این فتح مبین را بپایهٔ سریر اعلی معروض نموده در حینی که علم و
جلال در قندهار نزول اجلال فرموده عساکر ظفرنشان بتسخیر قلعه قیام داشتند خبر فتح هرموز رسید جناب خاقانی
سرور و تحسین و آفرین شاه و سپاه گردید و آن خبر بهجت اثر بر بسیاری از آن قلعه‌گشای رکاب همایون و ...
آمده و در میان دو ... روز قلعهٔ قندهار نیز بتوفیق پروردگار چنانچه سبق ذکر یافت مفتوح گشت
از هر طرف که چشم گشای نشان فتح ... جهت ... فرخندهٔ ظفر وقایع متنوعه در سوانح ایام اقامت
دار السلطنهٔ هراة نزول اجلال فرموده تا دو ماه و نیم در آن بلدهٔ فاخره اقامت فرموده بداددهی خلایق و
ارباب حاجات و انتظام مهام خراسان و انجاح مطالب و اسعاف مآرب اهالی آن دیار مشغول بودند
از سوانحی که در ایام اقامت دار السلطنهٔ مذکوره روی نمود در آمدن ابراهیم خواجه است از سادات و خواجهای
معتبر بلخ از جانب سلطنت شعار نذر محمد خان ... والی ... رسالت باتفاق محمد صالح بیک وزیر
شیروان ... در سال گذشته همراه ... میرزا ایلچی بلخ ... بود در شرح آمد و رفت محمد صالح بیک
المرحوم باتفاق ... میرزا ایلچی بلخ رسیده با نذر محمد خان ملاقات نموده مکتوب عنایت اسلوب شاهی ارائه نموده
از مضمون عطوفت مشحون آن نامهٔ نامی مبتهج و مسرور گشته در لوازم تعظیم و تکریم کوشید بعد از آسودگی
مشقت راه او را ایلچی جانب ماوراءالنهر گسیل کرده او در سمرقند با امام قلیخان والی ماوراءالنهر ملاقات نموده
بعد از اطلاع بر مضمون نامه و مراسم و اتفاق شاهی نسبت بخلق آنرا ... الاستدعای جناب ...
مرقوم گشته بود عطف و ... عموم مردم آن دیار که از احوال سابقه مستوحش بودند و در این هنگام

که در خراسان واقع شده تسخیر قندهار اتفاق افتاده خوف و بیم عظیم داشته آن عنایت نامهٔ نامی را از قرار امانی
دانسته فی المیعاد ایلچیان یافته محمد صالح بیک را قرین اعزاز و احترام روانه فرمودند و نذر محمد خان ابراهیم
خواجه را که از زمرهٔ معتبران و خواص امرا و ایلچیان آنجاست جهت تاکید بنیان مصادقت و موالات ارسال
نموده بود که هر چند فیما بین ایلچیان با تورانیان رسم قدیمیت چون او و برادر بزرگترش امام قلی خان
حضرت اعلی در مقام اخلاص و رای دوستی ارادت و اعتقاد بوده و در زمان فتنه شاه ایمن اعلی که
ترک و ریش را بیکبار الفت بر خلاف ازمنهٔ ماضیه بعد فیما بین مصادقت و دوستی سلوک یافته و متعاقب
ایشان از جانب خواجهای جویباری که از بزرگان معتمد آمده بیمن استمالت نموده اند و سلاطین
ماوراء النهر حضرت سلطان محمد خان التماس نموده بودند که رستم محمد خان ابن ولی محمد خان که پناه باین حضرت
آورده در این سرحد جا داده اند چون بودن در این سرحد مادهٔ فساد است بجهت رفع مواد فساد او را
مصحوب بزرگان بعراق روانه نمایند امیدواری ما از استحکام بنیان مصادقت و دوستی بیت زیاده که
میانهٔ او و بنی اعمام حضرت عداوت و جمعی از اوباش غارتگر او که فتنه جو و آشوب طلب اند بر او
جمع گشته پیوسته بجهت نهب و غارت و افغان دست درازی بحواشی مملکت مینمایند و اگر در کار او تغافل رود
موجب تشویش عجزه و رعایا و خرابی الکاست و اگر موجب منع و پیشگیری گردیم چون در قلمرو اولیای شاهی و
از عبور لشکر نصرت ... برعایای قلمرو شاهی میرسد موجب نقض معاهد و پیمان و انحراف مزاج دوستی
خواهد بود حسب الالتماس قرار یافت که رستم محمد خان در رکاب سعادت اثر شاهی بعراق آمده چند بعد در عراق
اسباب معیشت او و ملازمان معتبر را انجام یافته جمعی از اوباش فتنه انگیز که جمع آمده اند پراکنده سازد

چه بر دوستی و دشمنی اینگونه مردم اعتمادی نیست الحاصل از شمول عاطفت و توجه خاطر محبت
گستر ترفیه حال عباد الله و تمشیت مهمات سرحد ایجاب ملتمس ایشان فرموده رستم محمد خان
در حین توجه عراق در رکاب بود شرح فرستادن ایلچیان مذکور از مازندران و بعضی بلاد دار السلطنه
اصفهان در ذیل رقم زدهٔ کلک بیان میگردد   دیگر از وقایع ایام هرات آنکه چون فیما بین این
اعلی و سلطان عثمان فرمانفرمای روم بواسطهٔ خیر اندیشان طرفین قواعد مصالحه و دوستی استحکام و استقرار
یافته بنوعی که سبق ذکر یافت ایلچیان متعاقب آمد شد نموده بودند و بسبب حالات سیکه سلطان عثمان بهجوم سپاه
متوجه دفع سلاطین فرنگیه که شعبهٔ اسلام در آمده دست درازی بیکرده بودند شده بخاطر اشرف رسید که ایلچی
فرستاده از حقیقت حال و فتوحات که جنود اسلام را روی داده استعلام فرمایند و حقیقت فتح قندهار
و دفع و رفع ریکنائیه ... را اعلام دهند لهذا ایلچی بیک نامی از قورچیان قاجار را با سالکهٔ نامهٔ
محبت آیین و دوستانه در قلم آورده فتح و نصرت سپاه اسلام را که همواره از درگاه احدیت مسئلت میشده دعای
نامهٔ نامی درج فرمودند بعد انا ذا ایلچی مذکور برخصت و تعجیل روانه شد هنوز از رکب همایون فال در دار السلطنه
هرات نزول اجلال نشده بود که اخبار شورش و فساد لشکر روم و آشوب و انقلاب آن مرز و بوم و کشته شدن
سلطان عثمان از گردش چرخ و کجروی سپهر بظهور رسید و ورود یافت و قضیهٔ مذکور بنحوی که روی داده در این
شده ایلچی روم نیز متعاقب آمده بیان کرد آنست که سلطان عثمان در این سال از سفر فرنگ مظفر و منصور
عود نموده بود و بپای جهل مذکور میگشت که در همین سال باراده سفر حجاز و عراق عرب بنا بر آنکه قشلاق حلب و دیار
بکر را که با حضرت شاهنشاه اعظم اکرم شهریار دریار عرب و عجم اعلی حضرت اعلی شاهی انار الله برهانه نقض عهد و

و چون در خفا طرح داشته طایفهٔ ینگچری که معظم سپاه روم اند عرض نموده اند که این عزیمت منتج انواع مفاسد
و موجب فتنه و آشوب ... حرب قزلباش سست لایق دولت نیست و مع ذلک در قانون
عثمانی در یک سال دو سفر نمی باشد و چون عسکر روم که از سفر فرنگ عود نموده اند در منازل و اوطان قرار
و آرام نگرفته اند درین سال این عزیمت موقوف باشد که در سال آینده اگر صلاح وقت و فرصت دولت
باشد بمصلحت جمهور عمل آید سلطان عثمان از غرور جهل و جوانی و عدم اطلاع بر قوانین معتبرهٔ عثمانی
باغوای دلاور پاشا که درین هنگام وزیر اعظم شده با ینگچری آقاسی معاند بود و میخواست که قوت و اقتدار
و اختیاری که ینگچری را درین امور می باشد کمتر شود و چند نفر دیگر از خوشامدگویان صاحب اغراض طایفهٔ
ینگچری را معاتب ساخته در عزیمت قشلاق حلب راسخ و جازم گردید و ینگچری آقاسی با جمیع اکابر
آن طایفه بشورش و غوغا در آمده قتل دلاور پاشا و انجی عت نمود و دولتخواه بودن ایشان در
امور دولت موجب تخریب بنیان سلطنت و ما از سلوک ایشان در دهی نسیم التماس آنست که حضرت
پادشاه انجی عت را بدست ینگچری سپارد که بجزا رسانند و عرض نمودند که در قانون سلسلهٔ آل عثمان
چنین اراده ها که طایفهٔ ینگچری بنابر صلاح دولت مینموده اند پدران شما رضای خاطر ینگچری حسب التکلیف
می آورده اند حالا نیز ملتمس آنست که این عقده بظهور پیوندد و سلطان عثمان بعقیدهٔ مذکور التفات ننموده
سهو سیاست عظیمه میان آن طبقه و طایفهٔ ینگچری طغیان عظیم نموده در دفع و رفع انجی عت راسخ
و ساعی گشتند دلاور پاشا و رفقا از بیم آسیب ینگچری خود را بسرای پادشاهی انداختند و فوجی کثیر از خدمتگاران
حرم سرای و سپاهی اغلانی بهم آورده در دفع شر فتنه انگیزان آن طایفه مجهز گشتند تا از جانبین بهم

بجنگ

بجنگ و جدال انجامید جمعی کثیر از سپاه بقتل آمدند و ینگچریان چیره گشته آثار غلبه بظهور آورده بدرون
سرای پادشاهی ریختند که پادشاه ما سلطان مصطفی برادر سلطان احمد است که بعد از فوت سلطان
احمد با او بیعت کرده اقرار بسلطنت و پادشاهی او داده بودیم و خلع او بدون رضای ینگچری بود و حق
بیعت او در ذمت ماست سلطان عثمان از روی توهم و خوف گشته بمصلحت چاره جویان کس نزد ینگچری
آقاسی فرستاده پیغام داد که من بجهت خورد سالی و اطلاعی از قانون پدران مرتکب شدم حالا از آن نادم و پشیمان
گشته آنچه رضای شماست چنان میکنم بعضی از اهل تدبیر صلاح دیدند که چون کار از اصلاح و پیغام گذشته
و ینگچری چیره شده اند علاج منحصر در آنست که پادشاه با وجاق ینگچری پناه برده خود را بخانهٔ ینگچری آقاسی
اندازد و ایشان از ترس جریده شاید جمعیت و انگیزه گشته از اراده سلطنت سلطان مصطفی باز آیند سلطان عثمان
بمصلحت نیکخواهان در خفیه جسته از سرای سلطنت بیرون آمده در عین بستر و حرفها و کمال اضطراب بخانهٔ ینگچری
آقاسی رفت اما طایفهٔ ینگچری در اندرون سرای دلاور پاشا وزیر اعظم و رفقای او را با سیاحی حسین پاشا وزیر ثانی
و قولار آقاسی و حاجی سرباشی نامی از معتبران طایفهٔ سپاهی اغلانی و چاوش باشی و بستانجی باشی که کمال
اختیار سرای است و ... ولنگ بدست آورده بضرب تیغ و تیر از پای در آورده و در بوتاق سلطان مصطفی
رفته او را از مسکن محبوس بیرون آورده تهنیت پادشاهی گفتند درین اثنا متحقق شد که سلطان عثمان
بخانهٔ ینگچری آقاسی رفت ینگچری آقاسی خبر یافت که پادشاه در خانهٔ اوست پادشاه را ملامت کرده عذر
مقدم او خواست ... مقام حمایت در آمده باطنی ینگچری بجنگ در آمده گفت که چون پادشاه با وجاق شما
پناه آورده از کرده نادم است اولی آنست که باقتضای مروت در رفع ... باز خاطر او را بدست آوریم و چون

آنچه مطلب بود بحصول پیوست و معاندان رفع شدند من بعد با پادشاه در مقام انقیاد و دولتخواهی باشیم و از
ماده مزاج گشته عفو نموده طایفه ینگچری از بیم آنکه مبادا این مهم بسعی ینگچری آقاسی تمشیت پذیرد و سلطان عثمان
که جوان جاهلیت و کینه در دل دارد عاقبت انتقام کشد خاطر بر قتل ینگچری آقاسی قرار داده بر او
هجوم آورده فی الفور بقتلش رسانیدند و سلطان عثمان را از حرمسرا بیرون آورده بقلعه مشهوره یدی قله که
چهار بلده قسطنطنیه هست فرستادند و باین نیز اکتفا نکرده از بیم آنکه مبادا صورتی روی نماید که دیگر باره سلطنت
و پادشاهی باو قرار گیرد ملکی آن طایفه با یکدیگر اتفاق نموده بیدی قله رفته او را از میان برداشته و روز
دیگر عامه سپاه و طبقات لشکر از ینگچری و غیرهم لباس کبودی پوشیده بمضمون این مصرع که خود کشته
حافظ را خود تعزیت میداری نعش او را از یدی قله بتعظیم و تکریم تا پای سلاطین بر دوش آورده بتجهیز و تکفین
پرداخته در عمارت مقبره سلطان احمد در جنب قبر پدر دفن کردند انتقام سلطنت و پادشاهی دیگر باره
بر سلطان مصطفی مخذول اطلاق نموده طایفه ینگچری بیشتر از پیشتر صاحب اختیار در دولت گشته وزیر اعظم و ارباب
مناصب بمصلحت ایشان تعیین یافت و چون سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خبط دماغ موسوم بود
والده اش بمصلحت وزرا متوجه قطع و فصل مهمات سلطنت میشد و مکتوب محبت اسلوب دوستانه
از جانب او بحضرت همایون اعلی شاهی مشتمل بر وقایع و سوانح مذکوره که باقتضای وقت روی داده
و تجدید قواعد مصالحه و دوستی نوشته مصحوب ایلچی معتبر سخندان فرستادند و ایلچی مذکور در دار السلطنه
هرات بپایه سریر سلطنت مصیر آمده مکتوب مذکور را گذرانید و حقایق حالات بزبانی عرض کرد و خود
کالیوم طایفه ینگچری قتل پادشاه مذکور کرده و جمعی که دخیل ایشان شده بود بقتل آوردند و در میانه

دولتخواهان

و دولتخواهان سلسله آل عثمان محسوب بودند جمعی از بدخواهان را اراده چنانست که چون سلطان مصطفی شوریده
دماغ شهرت یافته از سلطنت او مصلحت کار امور دولت اختلال پذیرد و خللها در ملک و ملت پدید آید
هرگاه قدرت یابند سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که کودک خرد سالست بپادشاهی بردارند و طالب
خون سلطان عثمان گردند و طایفه ینگچری بدین جهت راضی بسلطنت سلطان مراد نمیشدند و این گفتگو فیما بین
در جست و تحقیقات بسایر ممالک سرایت کرده همه جا گشته متعلقی ببغداد برآورده در بهری که در
خلال اینحال حسین خان حاکم لرستان با یکمنزل جاووش از بغداد آمده شرح رموز دکنی فراوان بتزلزل و
جدالی که فیما بین عظمای دار السلام بغداد در توقع یافته بتفصیلی که در ذیل مرقوم میگردد معروض داشت

شرح وقایع و قضایای دار السلام بغداد و فتور

مجملی از حقایق دار السلام بغداد آنکه مدتی مدید
و عهدی بعید بود که آقایان و عظمای سپاه بغداد بخود سری معتاد گشته هر ایامی یکی از ایشان صاحب قدرت گشته
کل و جزو مناصب و مخارج آن ملک را بقبضه اقتدار خود در آورده حکام و بیگلربیگیان که از جانب سلطان روم می آمدند
دخل نمیدادند و گاه گاهی تا بعضی اوقات اطاعتگونه بظهور می آوردند بپاشا و امرای حکام فرود آورده و
بیعتش سرانجام میکردند هرکدام تاب تسلی نمیشدند جنگ آمده راه موجبت می سپردند تا که تسلی میشد روزگاری
بیکدیگر می گذرانیدند در این عهد محمد قنبر نامی که آقای ینگچریان بغداد بود و بکر سوباشی که از عظما و آقایان معتبر
بود بنفاق یکدیگر هرکدام جمعی ملازمان خاصه کرده در میانه روبرو سپاهیان مینامند بهم رسانیده هر یک
با ماده حکومت و خودسری سر بعصیان و طغیان برآورده بودند و مکتبین حاکم و بیگلربیگی بکر رفته
بکر سوباشی اقتدار و اختیار بیشتر یافت و بدین جهت فیما بین وحشت پدید آمده محمد قنبر در مقام دفع

او شده در حینی که بکلی از وی بهند و خود بارها از تهیهٔ قصد غارت اموال بکر سوباشی کرده بر خانهٔ او رفت
و گروهی ممانعت نموده بین الفریقین سهم بکار برای حمید بکر سوباشی ملاه این خبر شنیده و سبب همراه او کرده
او بود بانعامات در حدهای جلیل نمود متفق ساخته بشهر نمود القصه سپاهی بغداد دو گروه گشته یک گروه
با محمد قنبر و گروهی دیگر با بکر سوباشی در شهر بودند فیما بین جنگ و جدال وقوع می‌یافت آخر الامر بکر سوباشی از محمد
قلعه را نیز فریب داده اکثر مردم از محمد قنبر روگردان شده محمد از نادرین قلعه بشهربان انداخته محلی بکر
باشی بر نادرین قلعه نیز مستولی گشته محمد قنبر را بدست آورده از پای در آورد و نیز چند نفر دیگر را که با ایشان
مظاهر خلاف شده بودند از میان برداشت و اموال و اسباب [illegible] بدست آورده بیکبارگی میان خود
داد و چند نفر از مشایخ مزار ابوحنیفه را که با او متفق بودند در کشتی نشانده آتش در کشتی زد و خوانندگی
ایشان را بغارت داد چنانچه بعضی اسباب مزار بغارت رفت و حکومت عراق عرب بتمام خاص خود کشید
و چون خبر عصیان و طغیان بکر سوباشی بپایهٔ سریر خواندکار رسید ارکان دولت عثمانی ایالت
بغداد را بحافظ احمد پاشا نامزد نموده فرستادند که مهمات آنجا را موافق صلاح دولت باصلاح آورد
و متمردان و اهل طغیان را گرفته بجزا رساند بکر سوباشی که دل بحکومت عراق عرب بسته استقلال تمام یافته
بود از آمدن پاشا متفکر گشته باحکام سرحد قزلباش طرح آشنائی انداخته کسی نزد حسن خان
حاکم استرآباد فرستاده اعلام نموده بود که اسرار از روی ارادت و اخلاص حضرت شاه جمجاه
از صمیم دل دریافته بعد دست ارادت در فتراک بندگی این آستان زده محل بیعت شمرده
آن درگاه مستظهر و امیدوارم و ملک بغداد را که مروقی [illegible] گذشته است نگاه نداشته ام [illegible]

ملازمی همراه فرستاده او کرده بدرگاه جهان پناه فرستاده حقایق حالات مفصلی که بکر سوباشی
عرض کرد چون حافظ احمد پاشا بحدود دار السلام بغداد رسید بکر سوباشی کل سپاهیان بغداد
را بخود متفق ساخته متمکن او نگردیده و از اطاعت و انقیاد جمع بغداد روی گردان گشته ندای المرد
احمد در داده بازگشت و از غیر تحقیق حال بدرگاه پادشاهی عرض کرد و از درگاه پادشاهی
علی پاشا نامی کاکش از جانب سلطان مصطفی ایالت بغداد یافته چون بآنجا رسید در این مرتبه
بکر سوباشی اطاعت کرده بظهور آورده او را بقلعه راه داد و چند روز با او مدارا میکرد و او نیز
بحکومت ناقص راضی گشته روزگار میگذرانید ارکان دولت سلطان مصطفی این معامله و فرمایشی
[illegible] بکر [illegible] ساختند یوسف پاشا نامی را نصب نمودند او که به بغداد آمد خواست که
اقتدار و استقلال یافته متمرد را از میان بردارد بکر سوباشی در ملاقات تعلل نمود [illegible] حاضر
او را دریافته از طرز سلوک خایف گشته و یکبار در اندیشه در بستر تمرد و عصیان بظهور آورد و با فوجی بکر
بسرای او رفته او را گرفت و طمع در اموال و اسباب او کرده بقتل او مبادرت نمود و علانیه کوس [illegible]
میکوفت بعد از آن کوکرجی پاشا که حاکم موصل بود با ایالت بغداد آمد او نیز مدخل نیافته بازگشت و بکر
باشی بکمال اقتدار و استقلال داشت شرح وقایع و باقی حالات بغداد و سبب توجه موکب همایون
بآنصوب بتصرف در آمدن در سال آینده مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد ذکر مراجعت موکب
ظفرنشان و قشلاق نمودن اردوی ظفر همراه در خراسان و بهیون چون مدت اقامت اردوی
گردون شکوه در دار السلطنهٔ هرات بدو ماه و نیم کشیده مهمات ضروریهٔ خراسان صورت انجام یافت

در [illegible] زران

١٠١٨

ندای کوچ درداده عنان عزیمت بصوب مشهد مقدسه رضویه علی مشرفها الصلوة والتحیة انعطاف دادند
و رستم محمد خان ابن ولی محمد خان را حسب الالتماس سلاطین ماوراءالنهر با جمعی از ملازمان محمد یعقوب
مرکب مقدس گردانیده بر صوب صدد یا عزوان خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که وزیر خراسان بود بشغل شایسته
لایق که از دینه کما ینبغی بلوازم خدمت و ایثار نزل و اقامت پرداخته مصدر خدمات پسندیده گردید
و چون موکب مشهد مقدس نزول اجلال واقع شد چند روز در آن آستان ملایک آشیان بلوازم
خدمت و دعا و زیارت قیام و اقدام نمودند درین سال تولیت سرکار فیض آثار میرزا ابوطالب
رضوی تفویض یافت و چون صلاح دولت قاهره در آن بود که جهت استحکام مهمات قندهار
و تمشیت مهام اسفندیار خان والی خوارزم که فرستادن ... بعد الغروب ... ذکر یافت و دیگر
درین سال عساکر نصرت نشان در خراسان قشلاق نمایند و خرم و احتیاط مقتضی آن بود
و کل عساکر منصوره در یک محل موجب عسرت و ضیق معیشت و فقدان ماکولات بود بنابران افواج
خدم و حشم را بچند قسم منقسم گردانیده هر گروهی از طبقات لشکر را در محل مناسب قشلاق تعیین فرمودند
... مشهد مقدس معلی ... از افواج قاهره بقشلاق سمنان ... و حضرت اعلی بعد از فراغ
از این امور ... و سبای با سعد ... فرستادند و ابراهیم خواجه ایلچی ... محمد خان ...
خواجه های ... در رکاب ظفر انتساب ... رفته ایلچیان ... از آنجا رخصت یافته مشمول
عواطف و احسان بازگشتند و ابراهیم خواجه چند گاه در رکاب مقدس کامیاب عزت و منظور نظر شفقت
و مرحمت بود و در سال آینده در اصفهان رخصت یافته بر وجه الاق روانه ... گردید

چون ذات همایون و طبع ... سخن
پرور آنحضرت که میزان قدرشناسی و معیار سخن سنجی است بصحبت فضلای دانشور و سخنوران بلاغت
گستر رغبت تمام دارند و از ... ظاهر بنابر شغل عظیم جهانداری و عدم فرصت که فرمانروایان
جهان را از آن چاره نیست و باده پیمایان خمخانه سلطنت را از آن گریز نباشد صحبت فیض بخش افاضل و
سخنوران روزگار کمتر اتفاق افتاده ... بالطبع میل که از بزم آرایان محافل دانش کسی ... که
بسعادت حضور اقدس فایز گردد وجود چنان عزیزی را چون گوهر گرانبهای گمشده ...
... جهت نشاط خاطر و انبساط ضمیر مغتنم شمارند و خاطر اکسیر تاثیر ... آن بوده است که محافل انس
... از وجود چنان نادره آرایش ... داشته باشد لهذا درین اوقات
... ساعات که در دار السلطنه هرات اتفاق نزول افتاد بصحبت کثیر البهجت ... ارباب فضل و هنر
سحر پرداز بلاغت گستر ناظم اسباب معانی ... ملک سخندانی میرزا فصیحی هروی که از اجله سادات اشراف
و اعیان آن ولایت و منتسب بسلسله علیا ... انواع فضایل و کمالات آراسته و ...
پرداز ... آویزه گوش ... روزگارست ...
خاطر ... حضور ... محفل قدس ... از وجود ...
...
...
...

آن گزیدن کوه پیکر و دانش و نقصان شکست فرمای بلاد و امصار بود خالی مانده از زراعت و ضرری بحال او گشت
اما بحکم سرنوشت آیین را اطوار و رونق تازه و طبع همایون را مسرتی بی اندازه روی داد و وصول موکب مقدس
گردیده اکنون در زمره مقربان بساط اقدس و مصحوبان بزم مقدس گشت القصه موکب معلی فیروزی
اقبال بمازندران جنت نشان رسیده در قصبه طیبه اشرف و منازل خلد آیین که در الحاق آن بهشت
بخش ترتیب یافته اقامت فرمودند و گاهی جلال الدوله در فرح آباد تشریف برده هنگام روز و شب گلشن و شکار
فرح افزای آنجا محظوظی و کامیابی کنند [illegible] بهجت افزای روزگار بوده از سوانح ایام اقامت مازندران
جنت نشان آمدن [illegible] بیگلربیگی شیروان و بسیاری از اعیان آن ولایت که القصه در سلک ملازمت
و دریافت شرف بساط بوسی آمده بدین سعادت عظمی سرافرازی یافته و مکرر در مجالس و محافل ارم [illegible]
یافته از پرتو توجهات خاطر خورشید ضیا که بر ساحت آمال بیگلربیگی و امرای آن فرق [illegible] پایه عزت
و افتخار بر اوج فلک دوار رسانیده و پیشکشهای لایق از غلامان و غلامان [illegible] یوسف لقا و [illegible] و شان
زلیخا صورت خورشید سیما و اسبهای [illegible] رفتار روشن [illegible] که [illegible] بار برده و نقود و اقمشه و [illegible]
و جهت [illegible] و پوستینهای سمور و روس گران بها و [illegible] نادره [illegible] و تفنگهای قیمتی [illegible] زیاده [illegible]
از نظر اقدس گذرانیده زبان [illegible] اشتغال کرده بود [illegible] لطف [illegible] حیدرنشان
قدوم نقد جان [illegible] قطع نظر از تکلفات متعارفه ابنای روزگار [illegible] اتمام
پیشکش گذرانیدند که زبانهای ارباب عقیدت و فدویان جان نثار بتحسین و آفرین گویا گردیده [illegible]
بلطف خاص [illegible] و [illegible] که [illegible] ممتاز [illegible] و چندگاه در رکاب اشرف [illegible] شکار

مازندران مشغولی داشت دیر بسته مخصوص بزم خاص و مشمول الطاف عز و اختصاص بود در آن هنگام انواع
تحفه‌های فاخره و تشریفات ذاخره سرافرازی یافته مقضی المرام بالکه قبول خود عود نمودند و قرچقای خان
سپهسالار ایران که حاکم مشهد مقدس بود از اوان کودکی و عهد صبی با یوسف خان طریق اخوت و برادری
مسلوک میداشت و مدتهای مدید بود که ملاقات ایشان با یکدیگر اتفاق نیفتاده بود درین وقت که از پایه
سریر اعلی آمده بود چنانکه مذکور شد شرف بساط بوسی دریافت حضرت اعلی از شمول عاطفت و اشفاق قرچقای خان
از مشهد مقدس طلب فرمودند او بسرعت تمام از مشهد مقدس بمازندران شتافته بشرف بساط بوسی [illegible] ملاقات تازه شد
[illegible] بوده و یوسف خان رخصت یافته متوجه شیروان شد و قرچقای خان در رکاب اشرف [illegible]
برادر [illegible] پوشیده نیست که [illegible] حضور [illegible] مازندران [illegible]
ضیق طرق و صعوبت راه و تنگی کنار جبال رفیع و کمرهای کوه که از غایت ارتفاع و بلندی با ساحت آسمان در کمر
دارند بمثابه ایست که عبور کسوار از مضایق ناهموار جبال بغایت دشوار و در هر قدم از خوف خطر جاده [illegible]
و گذار شتران با کمال آهسته روی از آنجا امری محال بود مردم آنجا [illegible] حشم [illegible] شتر نیفتاده [illegible]
نیز ندیده بودند و قبل از این شتر ندیده بمقتضای کریمه فَإلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ در ترکیب آن جانور قوی هیکل
تعجب میکردند و چون نواب همایون اعلی پرتو التفات بتعمیر و ترتیب آن دیار نزهت بخش فرح افزا انداخته
شهر طرب انگیز فرح آباد و قصبه طیبه اشرف را [illegible] که در محل خود مذکور شده مرکز جاه و جلال گردانیده عمارات
عالیات [illegible] طبع همایون افتاده اکثر اوقات قشلاق همایون در آن ولایات واقع میشود و در [illegible]
که [illegible] آن [illegible] ملازمان رکاب اشرف [illegible]

١٠٢١

اردوی گردون شکوه از صعوبت راه و تنگی گذارهای خطرناک جبال و بسیاری گل و لای که از کثرت بارندگی آثار
وافر رسیده و نقصان و خسران بیشمار بعساکر فیروزی شعار و حشم و دواب بر سید و در این سال رای جهان آرای که از کمال
وسعت و فسحت و رعایت زراعت و حقایق باقتضای قضا توام است بدان متعلق گشت که در وسعت شوارع و
همواری راهها توجه فرموده نوعی سازند که شتران قطار بفراغ بال بی‌خوف و خطر عبور نموده آسیبی انسان را نرسد و
ز رسد و همت عالی‌نهمت بدین امر شرف که منظور خلایق دشوار بل محال مینمود گماشته جناب مستوفی میرزا تقی
وزیر طبرستان را بانجام این خدمت مامور فرموده چهار غلامان خاصه شریفه که تا مینی آن جناب مامور شده همراه او بوده
بجمعهای که مامور سازد اقدام نمایند و اهالی مازندران نیز بهم دو سه هزار بیلدار همراهی کرده [illegible] خالص مال
سرکار خاصه شریفه داده شود و جناب مستوفی بمقتضای فرمان گشته بیمن عنایت الهی و نیروی اقبال بی‌زوال شاهنشاهی
شروع در انجام این خدمت کرده نهایت سعی و بذل جهد در این شغل شریف بظهور آورده اعظم آنکه راه سوادکوه است که
از انگای خوار و جلو بود و فیروزکوه بمازندران میرود و راه تردد و متردد این اردوی معلی از آن جاست تا فرح‌آباد قریب بیست و
مرحله است و تنگیهای جنگل مخوف بیک زیاده هست العقد استادان [illegible] و [illegible] و عمله آن سکوار
جمع آورده بر رودخانه‌ها که بر سمت راه بود پلهای عالی استوار بقدر طغیان هر رودخانه بسنگ و آجر و
گچ و آهک ترتیب دادند و در هر سیلابهای عظیم که در وقت بارندگی از جبال میریزد نقبها کنده هر جا نظر آن سیلاب بود
که مبادا از کثرت سیلاب خرابی بآن راه پدید آید بسنگ و آجر استحکام داده برودخانه ملحق گردانیدند و در اراضی
خیابانها طرح کرده آنچه بیشه و جنگل بود تیرداران از درخت خالی خاک و ریگ را از جاهای دور دست آورده ماسه
پشته بلند گردانیدند و دو طرف خیابانها کنده شده که آب باران از شوارع بجو ریخته برودخانه‌ها جاری

میکردند

میکردند چنانچه در میان راه بعد تمرد و این اصلاً گل و لای نیست و مضایق جبال را بعضی بغرض [illegible] آورده
توسیع داده بعضی جاها را چندهای قوی از سنگ [illegible] آنچه سنگ و سنگبر [illegible] خاره تراش تراشیده [illegible]
[illegible] بظهور آورده‌اند چنانچه تاریخ کارهای فرهادی که در نظر عقل مستبعد مینمود گردید [illegible] زمان این
کار خیر جاری [illegible] و در خدمت [illegible] کار [illegible] اقبال [illegible] که [illegible] عام بود و
انجام یافت و اکنون شتران بار و در قطار قطار به سیری یکدیگر براحت عبور مینمایند و همچنین در کل شوارع [illegible]
در توسیع طرق کوشیده بطریق سایر ممالک ایران بی‌خوف و خطر سالم و از مضرت نقصان و دواب و ستوران
مصرع [illegible] کان و آینده کالنست و از اتفاقات حسنه کار خیر تاریخ این امر شرف [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] و [illegible] برونه کار [illegible] رعایا [illegible] از تریفات
که در این سال بر نقاب تراب کشیده خواجه محمد رضای قزوینی مشهور [illegible] که روز [illegible]
آذربایجان بود در سفر گرجستان [illegible] بتعقب [illegible] کردید
در سال شد که در ملازمت اشرف بر [illegible] از مقربان بساط اقدس و محرمان سرای قرب و خاصان
محفل مقدس بود شرح شمه از احوالات او در طی حالات سابقه نگاشته کلک بیان شده مرکوزش
[illegible] چنین قرار داشت از [illegible] ذوالفقار خان قرامانلو بعد رتبت اشرف رسیده وزیر مستقل
آذربایجان گشت و از کاردانی و توفیرات اموال دیوانی روز بروز بمدارج علیا ترقی کرده صاحب [illegible]
و شوکت بود و با شعر و شاعری ربط تمام داشت و بنده درگاهی ز شیرین‌زبانی در محفل [illegible] گردید
بود در این سال بعارضه ضعف [illegible] گشته متوجه [illegible] شد [illegible]

۱۰۲۳

تون خراسان از رکاب اشرف باز ماند که بجای آید در مرجعی که مدفن امامزاده بزرگوار امامزاده محمد است
بجهت یزدانی پرست و در مشهد مقدس معلی مدفون گشت خالی از علو همتی نبود و در رعایت حال و
تفقد احوال آشنایان و محتاجان خود اهمال نمیداشت و این بیت از اشعار اوست
میزدم دم [illegible] دوش بر دوش صبا ‌ بیت ای [illegible] کردی سر [illegible] شستم ‌ دیگر از متوفیات
محمد صالح بیگ وزیر سابق شیروانست که از رسالت ماوراء النهر آمده چندگاه در مازندران ملازم رکاب
اشرف بود بمنصب وزارت و کلانتری دار المومنین قم سرافرازی یافت در [illegible] جاری
[illegible]
عارض گشته در حالت بیماری [illegible] روانه دار المومنین مذکور شد در راه [illegible]
در ده [illegible] قم فرمان یافت رجال قم که آماده استقبال او شده بودند باستقبال نعش او رفته [illegible]
[illegible]
آوردند نظم عجب سرد آمد این کاخ دلفروز [illegible] که چون جا گرم کردی گویدت خیز [illegible] مهلت [illegible]
گرم کردن نمیدهد [illegible] نگذاشت زمانه ستمکار [illegible] بود در خدمت فرهاد
خان نشو و نما یافته ترقی کرد و بعد از آن بملازمت اشرف سرافرازی یافته چندگاه بمنصب [illegible] داران
مشغولی داشت بسیار مرد خلیق آدمی کریم الذات سلیم النفس بود در ایام عمل با خلایق سلوک پسندیده مینمود
وقایع سنه مبارکه [illegible] مطابق [illegible] روز [illegible]
سعادت مقرون [illegible] ماه فروردین [illegible] جهان را از [illegible]
تازگی داد طراوت [illegible] دیگر باره بهار دلکش [illegible]
ارکان [illegible] روزگار [illegible] فصل هشت و چهار [illegible] خورشید جهان آرا [illegible]

[illegible]

چهارم است هشت ساعت و پنج دقیقه از شب دوشنبه [illegible] شهر جمادی الاول گذشته با طنطنه و شکوه و
جلال [illegible] فلک [illegible] خسرو [illegible] دار الملک شرف و اقبال خرامید [illegible]
چهار پایه سبع سموات [illegible] آرایش [illegible] جهان [illegible] فلک [illegible]
نباتی را نشو و نمای تازه داد [illegible] دختران [illegible] آغوش [illegible] بزم عشرت بصد زیب
[illegible] کامران و کامیاب [illegible] هزار دستان
باغ [illegible] تشریف قدوم گل در میان [illegible] طرب [illegible] ساز غزلخوانی
آغاز نموده [illegible] شبروان صبا که اوراق گل را پریشان ساخته [illegible]
میداد [illegible] بآن مبتلا میکردند ناله و افغان در گرفته از فواره دیده چشمه
خون میگشادند ‌ چنین است [illegible] سرای سپنج [illegible] جرات [illegible]
[illegible] با خسرو عهد [illegible] آغوش [illegible] طفل بجهت [illegible]
کامبخش کامران [illegible] صدق [illegible] دولت
[illegible] بعد از فراغ
از جشن نوروزی [illegible] بهشت [illegible] لذت از شهریار [illegible]
[illegible] روزگار میبردند [illegible] خجسته انجام [illegible] الخاقانی [illegible]
هندوستان رفته بود [illegible] یوزباشی [illegible] قندهار رفته بودند
[illegible] خان عالم که از آنجانب برسالت آمده بود از امرای [illegible]

آن سعید بود با اسباب و یراق و تجملات بزرگانه بنوعی که در محل خود تحریر یافته بپایان آمد حضرت اعلی
شاهی نیز بعد از امعان نظر بکمال اهتمام از مقربان و معتبران این دولت مشارالیه را که باهلیت ذاتی
و سنجیدگی و علو همت و آداب دانی و حسن سلوک متصف و با صفت دوستی و محرمیت و ازدیاد قرب و منزلت
از اقران ممتاز بود شایسته رسالت و سزاوار این خدمت دانسته چنانچه در محل خود ذکر شد همراه خان
عالم روانه فرمودند و او چون بدین خدمت مأمور گشت همت مصروف آن داشت که از روی اخلاص
و حسن عقیدت و صدق نیکخواهی بسر و جان در راه مرشد کامل و ولی نعمت دریغ نداشته بنوعی بمراسم
خدمت اقدام نماید که در نظر شایسته و پسندیده باشد لاجرم بوجهی که در خور ذات همت و غیرت
والا و نام و ناموس و نعمت بود تجهیز یراق آن سفر پرداخته با شکوه و عظمت [illegible]
بزرگانه و اسبهای تازی نژاد صبا پیوند و زینهای مرصع طلا و نقره که بهترین زیب و زینت سپاهی است
و اقسام مرصع آلات و اشیا و تجملات زیاده از حد و شمار و خیل و حشم کثیر از ملازمان و نوکران و عمله کار
خانه‌ها با آراستگی و پیراستگی تمام از خدمت اشرف جدا شده در همراهی خان عالم روانه شد و چون
قدم بملک هندوستان نهاد بهر جا از ولایت و قصبات که رسید بشرایط استقبال و لوازم احترام و اعزاز
و اکرام قیام نمودند و چون بلاهور رسید حضرت پادشاه والاجاه فرمانفرمای ممالک هندوستان به
کشمیر تشریف برده هنگام بازگشتن بود زینل بیک حسب الفرموده در لاهور توقف نموده خان عالم
پیشتر رفت بعد از وصول پادشاه بلاهور مشارالیه بشرف ملازمت دریافته لوازم تحیت و تسلیم و آداب
تعظیم و تکریم چنانچه بجای آورد و از جانب همایون اعلی پرسشهای دوستانه و نیازمندیهای برادرانه

بظهور

بلاهور آورده نامه‌ای این قاآن عالیشان را با تحف و هدایا گذرانید و ادب رسالت و شرایط سفارت بر
وجهی که سزاوار محبت و دوستی طرفین بود فرو گذاشت نکرد حضرت پادشاه والاجاه را عادت معتاد که از
روزی که تولد یافته در هر سال در دار الملک دهلی بکمال تولد آنحضرت جشنی می‌آرایند و نثاری که در حین
ولادت آنروز مرسوم کرده اند بوجهی که معتاد دیرینه آنحضرت است بعمل می‌آورند و چون وعده آنروز نزدیک
بود آنحضرت در لاهور توقف نموده بدهلی توجه فرموده زینل بیک حسب الصلاح خان عالم اظهار معاملات قندهار بر وجهی
که مأمور بوده بارکان دولت و اعیان حضرت نمود چون جوابی که موجب ملال و تسلیه خاطر باشد شنیده غیرت آن داشت
که از جا باز گشته پیشتر رود کنگاش مصلحت اندیشان مستقر بر آن گشته که در این اثنا از جمله هدایا بیضه [illegible]
مرصع بعض بزرگ که نام پادشاه مغفور میرزا الغ بیک میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان برآن نقش یافته بیادگاری
بخدمت آنحضرت فرستاده بودند و بعد رفتن زینل بیک اتمام یافته بود در تعاقب می‌آوردند رسید
و بعضی از تحف و هدایا پادشاه روم نیز که آنحضرت اعلی [illegible] جهت آنحضرت ارسال داشته بود
در این وقت ورود یافت و در گذرانیدن اینها باتمام زینل بیک فرصت دریافته بود رسید لاجرم
بالضروره با بلغار [illegible] دهلی گشته بعد از انعقاد جشن مذکور و گذرانیدن تحفه‌های مذکور در [illegible]
با حضرت پادشاه والاجاه [illegible] مظهر الطاف و ملاطفت و اشفاق بود اما
هرچند در باب قندهار ارکان دولت و محرمان سراپرده سلطنت سخن بتکلف جوابی مقرون بصواب می‌گفتند
و در حقایق احوال از [illegible] خود مطلق [illegible] نداشته در محل مراجعت خود اشعار [illegible] باده گیرد
بعد از آنکه [illegible] قندهار بر وجهی که بتحریر پیوست صورت وقوع یافته خبر بهندوستان رسید زینل بیک را

محرک این واقعه دانسته چند روزی با او سرگردان بودند تا آنکه حیدر بیگ یوزباشی قزاغلو و پیر ولی بیگ داروغه
شترخان متعاقب یکدیگر رسیده مفاوضات محبت طراز شاهی و معاذیر دلپذیر که در باب فتنه‌ها [illegible]
اندراج یافته بود رسانیدند عذرپذیر گشته اظهار مسرت و ابتهاج نموده مجدداً باستقرار قواعد مصادقت و دوستی
که فیما بین واقع بود مستظهر گشته در حینی که حضرت شاه والاجاه عزیمت سیر کشمیر نموده بود در مقام رخصت
زنیل بیگ و رسولان مذکور در آمده نامه محبت آیین محتوی بر تواضعات دوستانه و تکلفات یگانگی
در قلم آورده این عبارت در آن مفاوضه شریفه مرقوم بود که ما محبت و دوستی آن زبده افراد کیانی را با عطایای
برابر نمیکنیم و هیچ عطیه را با آن نمی‌سنجیم و زنیل بیگ و رسولان مذکور را رخصت انصراف داده روانه نمودند
در قانون سلسله اکبری تعظیم و کورنش مخصوصی متعارف است که در وقت انعام و هنگام بخشش و عطا [illegible]
انعام و افضال در ازاء آن تعظیم بدان اقدام مینمایند در هنگام جدا شدن زنیل بیگ حضرت پادشاه
والاجاه در حضور او اظهار تفقد و احسانی کرده چون آنکه کورنش خالی از تحقیر و مذلتی نبود زنیل بیگ از
علامت و غرور بندگی این آستان بجهت اخذ مال دنیوی تن بآن حقارت در نداده هرچند یکی از امرای
دران مبالغه نموده او را با یاد کرده و گفته که این رسم معتاد درگاه [illegible] اگر پادشاه عنایت خاصی نموده
که سرمایه افتخار بوده بغرض با آنکه مال دنیوی نبوده باشد در ازاء آن شفقت خاص هرگونه افتادگی و فروتنی
چاکرانه باید کرد مضایقه نیست بعضی از ارکان دولت جهت احترام رسم و عادت تقاضی کرد از و در دل
داشته که همت بلند نعمت حضور گشته در ارسال آن رهان تغافل و تعلل ورزیدند و شارالیه
تیز تمام نموده روانه شده مجملاً او را در این سال ایلچیان مذکور بدرگاه سلاطین نشان رسیده در مازندران

بسعادت بساط‌بوسی فایز گشته و خدمات زنیل بیگ مستحسن افتاده مورد توجهات خسروانه گردیده
پایه قدر و منزلتش ارتفاع آسمانی یافت دیگر از وقایع چون خاطر انور از مهمات فتنه‌بار و
استحکام و شکست و بست قلع [illegible] یافت سلاطین اوزبک متواتر و متعاقب ایلچیان فرستاده
اظهار خلوص عقیدت و یکجهتی نمودند و کوتوال قلعه بالای مرغاب را که در سال گذشته گرفته ایلچی برده
قلعه را متصرف شده بودند باز فرستاده قلعه را بدستور بملازمان درگاه سپردند و مهمات الکای [illegible]
در خاطر جمع تمشیت پذیرفت و دیگر مهمی که فیروزی نشان در خراسان لازم نبود بنابران حکم
جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عیسی خان قورچی باشی [illegible] آقای تمام دو سال عسکر
فیروزی نشان که رفته فاذیانا رخصت اوطان دهند و ایشان حسب الامر نموده شکریان
عساکر باوطان خود رفته و رایات فیروزی آیات بغور جلال و کامرانی و اقبال از مازندران
نهضت نشان متوجه پایه سریر سلطنت بنیان گشته در ساعت سعد بدارالسلطنه اصفهان [illegible]
ورود و شوکت مبارک گنجیان نزول اجلال فرمودند و تا [illegible] در دارالسلطنه مذکور کامیاب دولت
بوده باستقامت مهام [illegible] پرداختند ابراهیم خان ایلچی [illegible] رخصت انصراف یافته با نامه عطوفت آمیز
و هدایای لایقه صداقت تزیین مشمول نوازش و الطاف شاهانه راه دیار خویش پیش گرفت و در این اثنا
بعضی اخبار از جانب عراق عرب رسیدن گرفت که توجه موکب اعلی بدان صوب بی اختیار روی داد و [illegible]
که شرح آن در ذیل سطور میگردد ذکر بعضی از حالات دارالسلام بغداد و آمدن حافظ احمد پاشا با عسکر روم
بآن مرز و بوم
بر دانای رزین صاحبخردان حقایق‌بین پوشیده نیست که دارالسلام بغداد

از بلاد مشهوره آفاق و دار الملک عراق عرب و زیاده از پانصد سال دار الخلافه و محل اقامت خواقین
و والیان عظیم الشأن عرب و عجم و ترک و دیلم بود و بکثرت معموری و زراعت و آبادانی و ابنیه عالی
خلایق از شرح و بیان مستغنی است و در ظهور دولت پادشاهان علوی ارکان صفوی بنیان
همچنانکه در صحیفه اول این نسخه عالم آرا در طی قضایا و سوانح زمان اعلیحضرت شاه جمجاه جنت
مکان رقم زده کلک بیان گشته ایالت و دارائی آن ولایت در زمان آنحضرت بمحمد خان شرف
الدین اغلی تکلو مفوض بود و در سنه اربعین و تسعمائه که اولامه سلطان و غازی خان مهردار که از
امرای بزرگ اویماق تکلو بودند از این دولت روگردان شده نزد سلطان سلیمان خواندگار
روم رفتند و او باغوا و تحریک ایشان لشکر بدیار عجم کشید محالفه تکلو مرام ملکی کرده محمد خان را گرفتند
و دولتخواه بود از میانه خود بیرون کرده آن ولایت را بسلطان سلیمان دادند و در این چند سال
آن بلده ارم تمثال و تمامت عراق عرب در تصرف رومیه بود و اکنون بیست پنجسال متمادی است
که خطه دار السلام بغداد از شورش عام و طغیان اوباش و لیام از نسق و نظام افتاده
هر چندگاه متغلبی از طوایف سپاه بهوای حکومت و خودسری لوای عصیان و طغیان افراخته
حکام و پاشایان که از جانب پادشاه روم منصوب گشته می آمدند خصوص محمود پاشا ولد جغال
اغلی و حافظ احمد پاشا و دیگر پاشایان را چنانچه در پیش مذکور شد تمکین نمیدادند و مکرر در آنجا بین
جنگ و جدال وقوع می یافت و جمعی از طرفین عرضه تیغ فنا گشته و از عدم حاکم مستقل و تسلط
اوباش و خودسران طایفه رعایا و برایا پایمال حوادث بودند و سکنه و خدمه عتبات عالیات

سدره مرتبات از بیم فرار کرده آن طایفه شنیع را بیرون جهت قوت و آسودگی نمیتوانستند ابای صحن بتقدیر قیمت
قضا تزلزل و اختلال باحوال خلق آنجا راه یافته بود علی الخصوص درین دو سه سال که میانه محمد قنبر
و بکر سوباشی نزاع و جدال بمیان آمده محمد قنبر چنانچه بتحریر پیوست بقتل آمده بکر سوباشی الاستقلال و قیمت از ارباب دست
جبر و تعدی گشوده ارباب تمول و اغنیا را بمصادره و مواخذه گرفتار بودند و بجهت جذب قلوب سپاهیان
منع ایشان در دست درازی و ارتکاب امور ناصواب نیفشرده بطریق استقلال کر   بیم حقیقه که سلطان
ستم روا داره زنده لشکر پاشا بهزار نوع تسیغ ارباب زراعت و دهقنت از جور و تعدی بجان آمده دست
از زراعت و عمارت کشیدند خلایق از فقدان حبوبات در کمال عسرت و پریشانی میگذرانیدند از جمله بلای
الهی درین شورش و آشوب سماوی جهت نیز از انقطاع باران و خشکسالی علاوه سایر کربات و مکروهات
گشته قحط و غلا در آن ملک بهم آمده خلایق در مضیق حیرت و تنگنای عسرت افتاده جمعی که بقدر مقدور توشه داشتند
خود را وقایه نقش کرده بفقر و شکستگی گرفتار آمده اند و اوساط الناس آنچه قدرت بیرون رفتن داشتند اکثر
روی بقزلباش آورده قریب یکصد هزار نفس از ذکور و اناث و صبیان از شهر و ولایت جلای وطن اختیار نموده
در ممالک عجم پراکنده شدند و بعضی بجانب بصره و لرستان و حویزه رفته مجملا در هر جا از قرص نان خشک جسته
روی بآنجا آورده و جمعی کثیر از عیال مند پسران و دختران خود را بعوض پنج درم آورده تن بفروختن جگر گوشگان
در داده بودند راقم این تحریر از ثقات شنیده که روزی رطلی نان بموجب بغداد بود بهیچ قرار و مرده
و بیچارگی از قری و ملک رسیده که از مردم ... بر جوع مینمود بنحوی که بقوت لایموت خیرات و صدقات
قناعت نموده اختیار کرده بیشتر فقرا و درویشان که سامان بودن نداشتند و نه حالت بیرون رفتن از استیلای

جوع و فقدان نان از تاب بی توان افتاده گروه گروه در سر راهها بصد حسرت و هوان دراز روی نان
جان میدادند درین حال حافظ احمد پاشا که صدیار بکر بود از درگاه سلطان روم سردار شده بدفع آن
طغیان و پیشه تمردان نامرد گردید و نظم و نسق ملک بغداد را برای در روبست او منوط و مربوط کرده بنده سلیمان
پاشا نامی را بایالت بغداد مرسوم ساخته همراه او کرده بود تا که بعد از دفع طغیان طاغیان او را بایالت
آن ولایت متمکن گرداند و از وجه بخزانه بری از عسکر دیار بکر و پاشایان سرحد و سنجق بیگیان اکراد جمع داده با مداد
سی هزار کس بر سر بغداد آمد و چون حدود دارالسلام بغداد محل نزول این سپاه گردید بعضی از اوباش و لیام
که در آنجا جمع آمده بودند سر خود گرفته بیرون رفتند و سپاهیان دایمی از بیم تمرد و عصیان که بکرات و مرات از ایشان
صدور یافته بود ایجاب مرافقت مسدود ساخته چون بدستور سابق متابعت بکر سوباشی اختیار نموده بودند از آنجمع
در مقام خلاف در آمده بحکام اسباب قلعه داری پرداختند و حافظ احمد پاشا در دفع و رفع آن طایفه
سرکش و اتمام تمرد مستعد گشته بتهیه خاطر پرداخته چون بحوالی قلعه فرود آمد عسکر بغداد تا هوای تیغ آزاری کامیابی
بعزم رزم از قلعه بیرون آمده در برابر آن سپاه موفور با کمال تجمل و غرور صف قتال آراستند و از جانبین
دست بآلت کارزار برده فیما بین حربی صعب اتفاق افتاد و لشکریان سردار که اضعاف مضاعف بغداد
یان بودند غالب آمده عسکر بغداد مغلوب شدند و تا مدتی یکهزار و پانصد نفر تخمینا از جنود بغداد
درین معرکه کشته بقیة السیوف منهزم و بهر حال معلوم در آمده بکر سوباشی را تزلزل و اختلال او راه یافت
از خوف جان بر تزلزل قاصدان نزد امرای عظام قزلباش که در همدان و لرستان و آنحدود بودند
فرستاده استغاثه نمود و اعلام کرد که بمن حکیم اللقب باسمان عرش نشان شاه ملکی و ملجا ملکیات

ترسل حسبة بیغرض از درگاه عالمپناه شاهی بناهی مرادم و این ولایت که مملکت موروث آنحضرت است بمنوبان آن درگاه
تعلق دارد و هرگاه ساحت این ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال گردد از این بنده دولتخواه بجز اطاعت و انقیاد
امری بظهور نرسد صفی قلیخان بیگلربیگی همدان و حکام قلمرو آن سرحد حقایق حال بعرض عاکفان سده
جلال رسانیدند حسب الامر اشرف بجهت ضبط سرحد و دفع مضرت و آسیب لشکریان غارتگر سردار قتقوز نخچوان شد بیک
رفته که مبادا از آن گروه بیباک دست درازی بحواشی مملکت قلمرو همایون واقع شود و شاید از آواره حرکت
لشکر قزلباش بیچارگان پریشان روزگار آن دیار را ایشان خلاصی روی دهد از استغاثه بکر سوباشی که مکرر
از کمال اضطرار نموده و ترحم بحال عجزه و زیردستان و بیچارگان آن ملک که با کمال عسرت و ضیق معاش و الم
جوع پایمال لشکریان هر دو طرف یعنی سردار و بغدادیان بودند و هر روزه نهب و غارت و دایم سرگردان
بودند و حیران شده بودند یکدو سه مرحله پیشتر رفتند و مکتوبی بحافظ احمد پاشا نوشته بصحوب معتمدی از قابو
خداوند لو فرستاده و خلاصه مضمون آنکه آنچه از احوال حرقوب و درین قرب جوار معلوم گشته آنست که
احوال عجزه و رعایای آن ملک که ودایع بدایع مالک الملک علی الاطلاق اند بنابر شیوع قحط و غلا که درین
دو سه سال از حوادث روزگار وقوع یافته اختلال عظیم پذیرفته اکثر جلای وطن اختیار نموده اند و
خرابی بدان ملک پیدا آمده و جمعی که بریشان روزگار که مانده اند از شیوع این بیست در غایت اضطرار از بیم
حادثه پناه بسایه مرحمت نواب کامیاب عالیات شاهی آورده اند و اکنون عاطفت ترفیه حال بیچارگان
و رفاهی درماندگان وادی حیرانی در پیش بود و اتفاق نزول افتاده اگر ایشان نیز درین هنگام ترک جاده

مجادله و ترتیب نموده باز گردند علاقه خلق آن دیار از سپاهی و رعیت فی الجمله از شکستگی عسرت خلاصی یافتند لیکن
اندیشی اقرب و تدبیر اصوب حال خلایق و مستغرقان عباد الله که بدولت جهت خدمه و خدام جاه و سپاه ملازم
و اولاد و انسب چنانچه حافظ احمد پاشا چون از مراسلات مزبور و قرب وصول ایشان اطلاع یافت با وجود آنکه سی هزار
کس همراه داشت و سپاه قزلباش هفت هزار تن زیاده نبودند معهذا از لشکر قزلباش دلیری نتوانست کرد
روز دیگر کوچ کرده بصوب سرحدات روم آورد و او در حین رفتن کسان معتمد نزد کربلای باشی بغداد فرستاد که
از جانب خواندکار سر انجام مهمات این ملک منوط برای و صلاح آنجانب گشته و ما حکومت بغداد را بتو
مسلم داشتیم و از سر تقصیرات تو درگذشتیم که مملکت خود را ضبط نموده سپاه قزلباش را اگر وارد گردند
بشهر و قلعه راه ندهند درین اثنا فوت حافظ احمد پاشا و حوالی بغداد تا شهربان نهب و غارت یافته
از لشکریان او خرابی بسیار در آن دیار روی یافت و نگذاشته و رعایا پایمال حوادث و نوایب گشته بعد
از رفتن او بعضی قلیجان و امرای عظام بیشتر رفته و رعایا باستظهار ورود لشکر قزلباش فی الجمله
اطمینان یافته در مساکن و اوطان قرار و آرام گرفتند و امرای عظام تحقیق رفتن خصم بحد وعده دار السلام
و بازگشتن حافظ احمد پاشا و اظهار اطاعت و انقیاد حبشی اوغلی که کربلای باشی بغداد بود بپایه سریر اعلی عرضه
داشت معتمدان این اخبار در دار السلطنه اصفهان بپایه سریر سلطنت آشیان رسیده بالهام غیبی
و توفیق لاریبی آنحضرت همایون برای الطاف اتفاق افتاده رایات فیروزی نشان فتح و آیات مراجعت
در حرکت آمد گفتار در بیان سبب توجه حضرت ظل الهی بجانب بغداد و ادراک زیارت روضات عالیات

ائمه معصومین و توجه الوای نصرت عنوان بصوب مملکت عراق علیهم السلام چون ذات حمیده صفات همایون شاهی ظل الهی به بندگی و ولای سلطان
سریر ولایت و مسند آرایان عرصه امامت مفطور و مجبول است و از فرط ارادت و اخلاص و خلوص عقیدت
و حسن اختصاص همیشه خود را کلب آستان سعادت آشیان غره شرف امنی سلطان خطه نجف میشمرد و
دیر بسته آرزوی خاطر گردون روضه مقدسه و مرقد مطهر اقدس و زیارت مراقد متبرکه و مشاهد مزوره حضرت
ائمه کرام صلوات الله علیهم اجمعین و در ضمیر منیر اختصاص گزین آنحضرت رسوخ تمام داشت لیکن بنابر ظهور ده گونه
موانع و شواغل روزگار و صورت صلحی که فیما بین آنحضرت و رومیه وقوع یافته در نظر منافی عهد و پیمان
جلوه مینمود تا غایت در عقده تعویق مانده بر حسب الامور مرهونة باوقاتها از قوت بفعل نمی آمد و در وقت
که رومیه بپادشاه خود عصیان ورزیده بقتل سلطان عثمان چنانکه گذشت دلیری کردند و در سر ایشان
سودای بیهوده آمده حکام و پاشایان رومی در سرحدها بامور منافی صلح اقدام نموده ... نیز
دیگری بردند بتخصیص مردم بغداد که متشیع روسی بودند و منقاد قزلباش و افضل الاحوال
سکنه آنملک مجاورین عتبات عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت و چون که عزیمت تسخیر قلاع
مازندران نموده متوجه آنصوب بوده بالهام ملهم اقبال و اشارت غیبی فتح و تسخیر مازندران نموده
بقصد زیارت روضه مطهره شاه نجف و خطه نجف و حضرات مقدسات ائمه کرام سلام الله علیه و علیهم السلام
که همیشه مرکوز خاطر و مکنون ضمیر انور بود بسفر خیر اثر بغداد متوجه گردیده که بتوفیق ایزد تعالی بمیامن سعادت
عظمی فایز گشته زیارت موکب مسعود و همت ... سعادت ... شرف استقامت ... احوال گشته
آنملک و سدنه و خدمه مقدسات ... آمده بکار کاران ... از قلم ارباب قلم و

بودن و از لطایف غیبیه که باعث استصفای آن غرایب شده آنست که چون حضرت اعلی برسم اعتقاد و عادت
معهود که در امور کلیه و جزئیه با تفأل و مشورت بکلام ربانی و مصحف آسمانی شروع مینمایند درین ماده بکلام
مجید تفأل فرموده بودند در اول صفحه بنیا بسم الله الرحمن الرحیم که مبین المجهود و دلیل افتتاح مقصد و مبارکی آن قرآنست
باین بشارت مستبشر گشته و بسرعت تمام که مسعود اقتباس سعادت از ان نمایند از دار السلطنه اصفهان
بجانب قاید توفیق با قبیلی از حضرت قاهره که در رکاب مقدس حاضر بودند و جهان جهان شوق و عالم عالم آرزو مستندی
شعف قدم توکل بر شاهراه مقصد نهادند و از اتفاقات حسنه که نکته ایست علی السعادة و ادوات طلیع غیبیا
محمد یوسف قزوینی تاریخ این سفر خیر اثر چنانچه درین قطعه بیان کرده   و در بیت که عزم نجف شاه ولایت
مسیر شنشه جهان و دل آگاه   اسباب غزیمت بهر چه باشد مهیا کرده عزم کرده قدم عازم آن را
چون گفت زهجت علی اسعد روان باشد   تاریخ ان سنه که نکته گفت   وصلای زیارت بخاص و عام
در دادند که هر کس را آرزوی این مطلب علیا در دل باشد مهیا گشته برکاب اخلاص قرین بوده‌اند و منشور
عاطفت بالقاب ایالت و خانی باسم بکر سوباشی فرمان اصدار یافته بهضت موکب مقدس بآن طرف اعلام
دادند و صفی قلی خان و امرای عظام که پیشتر آمده مایه استظهار و استخلاص او شده بودند بطنطنه دار السلام
بغداد رسیده خیام اقامت نصب نمودند و حکم ایالت را که باسم او صدور یافته بود ارسال داشته فرخ شط
بعد از ابتسامت بر جدید چند وقت نموده طریق نیز های بر وجه مرغوب سلوک دارد اما بکر که از دین و دنیا چند
قزلباش انسکستادی میجره و جمعرار خلاصی یافت چون از جانب سردار مذکور نوید ایالت نشنید
بعد از خود قزلباش پیشه ناپسند ارباب حیله و نفاق پیش آمده اصلاح دوم مردی که متوقع ایشان بود

از ایشان بظهور رسید و چند روزی طریق مدارا مسلوک داشته که مراسم اطاعت و آشنائی را با امرای
عظام بجا آورده موکب مقدس را توقف میداشت و گاه به بعضی عذرهای نامقبول ایشان مراتب تاخیر و اهمال میکرد
تا آنکه بعد از چند روز بالکلیه ابواب آشنائی مسدود کرده دروازه شهر و قلعه را خاک ریز کرده توپ و بادلیج و آلات
امرانه اخفای شروع کرده امرای عظام را از مقام خود حرکت کرده بطریقی که از آسیب توپ و بادلیج محفوظ بوده
نقل نمودند و حقیقت عذر و فریب آن نفاق سرشت را بخدمت اشرف عرض نموده مشخص فرمان قضا جریان در دو
موکب ظفر نشان بودند و در یورت گنگا و در عریضه امرا بدرگاه معلی رسیده حقایق حال معلوم گشته چون
غرض اصلی از انتقال این سفر خیر اثر سعادت طواف و زیارت عتبات عالیات سدره مرتبات بود
دیگر باره از موقف جلال منشور فرو اقبال باسم بکر سوباشی عز صدور یافته او را بمراعات شاهانه مستمال
گردانیدند و دوران منشور اقبال درج نمودند که هرگاه بجاده اخلاص و یکجهتی چنانچه مکرر عرض نموده ثابت قدم
و راسخ دم بوده باشد حکومت بغداد بدستور سابق متعلق و مدار اعجاز ادراک سعادت زیارت مطلبی دیگر نیست
و میر دلی بیگ که داروغه شترخان و مرد سلیم النفس بود حامل آن عنایت نامه عالی گشته او را نیز تا باو رسانیدن
او بتان طی مسافت نموده چون حامل نامه به بغداد رسید بکر سوباشی بجمعی از متعصبان که عصب و اوباش
سرقه آن صحیفه دولت را ذوالقرف و بعضی از جهال و بیدولتان یکی از رفقای او را بقتل آورده اراده
داشته اند که او را نیز از پا درآورند شخصی از آن طبقه که عبدالرحمن نام داشت عاقبت اندیشی کرده مانع
آن حرکت شنیع شده میر دلی بیگ را از چنگ آن قوم بدنهاد رهانیده بخدمت اشرف رسید و احوال بکر
و سپاهیان بغداد را در مخالفت و علم و داری بعرض اقدس رسانیده امواج غضب شاهانه در تلاطم آمده

فتح و تسخیر آن ولایت و برادران ارباب جلیل آن طایفه برگرداد که درین چند سال بخودسری راه آمده هر چیز

فتنه انگیز و آشوب طلب بوده اند و بار دیگر قزلباش جلیل شده و بیرون زنند کافی هیچ در نه شده

آشوب طلب بوده اند و بار دیگر والا کرده اند عیسی خان صفوی قورچی باشی و مقرب الحضرت بیگ

بیگدلی ترشمال باشی که از رسالت ... آمده مورد عنایت و الطاف شاهانه بود و فوجی از افواج قاهره

از دور تشک ... فرستاد و ... امرای عظام که

رفته اند ... بر شهر و قلعه بغداد را بنظر احتیاط در آورده راه خروج و دخول آنجا مسدود کرده ... لوازم

اسباب می جویند و سرداران مذکور حسب فرمان ... شده از آنجا روانه شدند **ذکر فتوحاتی که**

قبل از وصول موکب جاه و جلال بحدود بغداد سمت وقوع یافت و دلایل فتح و علامات ظفر که در بدایت این سفر مبارک

روی نمود اول بیعت در آمدن قلعه محمد ملک است که از سنجق بیگان تابع بغداد بود و شرح آن بر سبیل اجمال

آنکه محمد ملک مذکور از طایفه ... بوده و در ایام فترت بغداد ... بر خروج

نموده بقطع طریق و نهب و غارت اقدام نموده از خوف امرای قزلباش در صدد ... اعمال

در ... تا بو بغداد در زیر متصرف شده اظهار دولتخواهی رومیان نموده از جانب

بیگلربیگیان بغداد مرتبه سنجق یافته پیوسته متعرض خلق الله میشد درین سال محمد مذکور فوت شده

پسر او را در قلعه اقامت ... و از ... موکب مقدس خبر یافته کس نزد امرای عظام فرستاده

اظهار شاهی سیوری کردند و امراء جهانگیر بیگ قوم قاسم سلطان ... را با نوازش ... از غازیان

بدانجا فرستادند که اگر پسر و برادر محمد ملک بقول ... صادق باشند قلعه را متصرف شده از آنجا استقبال موکب

همایون بروند و جهانگیر بیگ و غازیان بیگ بپای قلعه رسیده پسر و برادر محمد مذکور در اول حال بحیله و تزویر

اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و در هنگام فرصت علی الغفله میانه آنکه بخدمت اشرف ... باتفاق

جمعی که از قزلباش همراه بودند از قلعه بیرون آمده راه کوه ... جهانگیر بیگ واقف گشته

جمعی از غازیان را بتعاقب فرستاد ... قریب ... دگر بقتل آمده

بقیة السیف در کمال اضطراب احوال و اثقال ریخته بیرون رفتند و غازیان ... باز گشته

قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و حقیقت حال بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسید

چون عبور رایات جلال از آنجا و فتح قلعه را جهانگیر بیگ بنور سپردند **ذکر محاربه امرای عظام**

با کرد و قزلباش بغداد و ظفر یافتن جنود منصوره بتائید ... بغداد تبیین این مقال آنکه در روزی که

عیسی خان قورچی باشی و زینل بیگ ترشمال ... دار السلام بغداد رسیده نزول نمودند بکر باشی

در مقام قلعه داری در آمده ابواب جنگ و جدال گشود روز دیگر ... امرای رفیق او ...

بعد ... از دجله عبور نموده بطرف بغداد کهنه رفته در آن سر زمین ... اقامت ...

... ناچار بطرف ... امرای عظام ... آورده ...

حضرت کاظمین علیهما السلام حسب ... آماده عبور ... بکر باشی و اهل قلعه ... عبور ...

اطلاع یافته ... از جوانان کارآمدنی برادر ... حمزه آقا برادر دیگر ...

عمر آقا که از علما و معتبران آن طایفه بودند ... بطرف فرستاد ... قزلباش را ... آیند ...

... سپاه مخالفان نمایان شده ...

همایون

۱۰۴۸

آراسته امرای عظام از روی حمیت غیرت و مردانگی و نیروی اقبال همایون قبل از آنکه کیفیت
وکمیت لشکر قزلباش بر مخالفان معلوم گردد بر صف سپاه ایشان تاخته معرکه رزم را گرم کردند و دلیران
حمله‌ور دلیرانه اهل مخالفان شکست یافته راه هزیمت پیش گرفتند و سرداران بیرم گرفتار شده عمر کرد خدا را
سهیل بیک نام سفره‌چی حسینخان حاکم لرستان گرفته بود گریزند و دو نفر دیگر معلوم سود اوراق نشد با جمله غارتیان
هزیمتیان را تا سرحد تعاقب نمودند و تا موازی [illegible] تو تفنگ در آوردند و کشتی فاحش بآن طبقه راه یافته دلاوران
سپاه منصور فتح و ظفر اختصاص یافتند درین معرکه از صفی قلیخان و حسین خان اردخان و محمد خان و از
سپاه امرا و امرای چهار صد و دریافت هر یکی از ایشان منصبه مبارز [illegible] کشته بیست نفر و هشت نفر بازیزه و تیغ
لطعی سنان از اسب انداخته بودند و در بدایت حال اولیای دولت را چنین فتح عظیم که کارنامه
فتوحات شجعان روزگارست روی داد اگر چه در میان حوزه [illegible] و در دوربینان عالم یقین بدیده تأمل
و تعمق نگرد نشست یافت تا یکهزار نفر از شجعان [illegible] لشکر سپاهی بی سامان و یراق
که مستعد جنگ و آماده حرب نبودند جز عنایت الهی و نیروی اقبال شاهی نتوانند بود القصه چون این فتح
مبین بعرض اقدس رسیده امرای نامدار مورد تحسین و آفرین گشتند و از بی دستیر و دلیرانه مجدداً
دلیری و دلاوری جنود قزلباش در میانه آن گروه [illegible] شیوع یافته سر بقلعه فرو برده منع فلک
هر بنی از بابه غرور رسیده در [illegible] بی شعور بوده [illegible] وقایع را در نظر دوربینان مرآت عقل
روانش در جیب ترتیب بعبارت جناب [illegible] آگاه دلان [illegible] اصلا از خوار خلیت بیدار
نشده با استحکام برج و باره سپر در ساختند [illegible] و بکراز و مشعل اقبال

قتل

قتل و استیصال گروهی از قزلباش که بطمع مال با استقبال تجار رفته بودند جمعی از سوداگران و ارباب تجارت از
طرف حلب بجانب عرب می آمدند چون بحدود دار السلام رسیده اند بکرسه باشی از آمدن ایشان اطلاع یافته
بطمع مال فوجی از جنود بغداد را باستقبال قافله فرستاد که با اموال و اسباب زود در قلعه رسانند که
مبادا بدست جنود قزلباش در آیند و آن گروه قافله را دریافته رقم تملک بر کل امتعات آن تجار کمان
کشیده اهل قافله گشته و حیران و دست از مال و جان شسته چشم بر لطیفه غیبی داشتند که صورتی روی نماید که از
روزگار امان یابند و بعد اندوه گرفتار آن گروه بودند چون بحدود دار السلام رسیدند از ورود سپاه
قزلباش بآن دیار خبردار گشته پوشیده و پنهان قاصدی فرستادند که از ورود قزلباش را قوی داشته
باشند گرفتاری و بیچارگی اهل قافله را بسردار لشکر عرض نمایند چون قاصد رسید امرای عظام که از جلگه
نموده بودند فوجی از غازیان را باستقبال آن گروه فرستادند و ایشان را در صحرایی دریافته بغداد
یانرا شکاری [illegible] در میان گرفتند و تمامت اهل عدوان طعمه شمشیر غازیان گردیده ما یعرف ایشان نصیب
غازیان مذکور رشد و حیرت زدگان قافله از آن بلیه نجات یافته بیمن عواطف الهی و شکر مواهب نامتناهی
قیام نمودند و در حینی که ساحت دار السلام مضرب خیام [illegible] حرز گردون احتشام شده بود اهالی مردم قلعه
مذکور سالم و غنی [illegible] آمده در ضمان امان پروردگار جهان و سایه معدلت نوشیروان زمان
اعنی خسرو ایران آسوده حال گشته بخرید و فروخت مشغول شدند

گفتار در نزول موکب ظفر فرجام در ارض مقدس دار السلام بغداد و محاصره قلعه و فتح و تسخیر آن بعون الله الملک المنان

چون اراده ازلی تعلق بآن گرفته بود
که مملکت عراق عرب که از دست تصرف حکام ایران و باشی از [illegible] افتاده محل فتن و فتور گشته بود دیار

۱۰۴

معدلت و انصاف شاهنشاه ایران مهد امن و امان گردد و اسباب آن بدستیاری کارکنان قضا و
کار فرمان قدر سرانجام می یافت ایلچی مذکور بیمن توفیق که چون جور و تعدی بکر سوباشی و اتباع او در ملک از
حد اعتدال تجاوز نموده و از درگاه منتقم جبار مکافات و تخلص مظلومان و ملهوفان از جور و تعدی
اهل طغیان و عدوان منسوب بآن حضرت اعلی حواله شده بود و اگر بکر سوباشی توجه وفق نموده آثار
و انقیاد بظهور می آورد بالفرض از درگاه بهانه باز آن ملک را باو می بایست گذاشت تا حضرت
معلی القاب بگذرانید ... آن طایفه را که از زیاده ظلم و عدوان بوده و شایستگی آن ندارند
که بسبیل حسن عهود پیمان ... خلاف ... جنت که بالکل ملاذ او نهایت ...
و چندین آثار تلطف و تفقد که از جانب اشرف نسبت بایشان بظهور پیوست در سلک مخالفت راسخ
بوده از آن عدول نمودند تا مکافات عمل یافته رسید باشیان ... العقد موکب ظفر قرین ...
از فرستادن قورچی باشی و زنبیلچی از راه ذهاب در ... حوالی قلعه محمد ملک متوجه شده در غره
ربیع الاول بظاهر بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نموده شادروان عظمت و جلال افراختند
و رفع حجت ... کس ... بکر سوباشی و عظمای قلعه فرستاده با اطاعت و انقیاد دعوت
فرموده تا سه روز مهلت دادند که در کار خود فکری ... و سلامت اختیار نمایند و
~~دارند تا سه روز مهلت دادند که در کار خود فکری بصواب ... طریق ...~~ آثار انقیاد بظهور
نیاورند آماده جنگ و جدال بوده بعد از آن بتوفیق حضرت ذوالجلال قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد ترجیح عفو و امان
باشند آن گروه ... که ... ده ... بوده ... بر ... شروع در ... اند ... اختیار کرده اند از ...

عالیون را نیز ... در راه ... تهدید قتل کردند بعد از سه روز ... حضرت ... جمعه ... قلعه گشته
برد و آن حصار استوار محیط گردیدند و بلوازم اسباب قلعه‌گشائی مشغول شده بودند خلال این حال ...
جلال رسید که حسین پاشا حاکم ارسنان موصل باستغاثه بکر سوباشی و فرزندان فقط احمد پاشا با مرزوی
بالضد نفر از ابطال رجال بکر بک قلعه بعد ادی آمد و ذخیره و افراوان همراه دارد که بقلعه رسانند فوجی از ...
قاهره و شجاعان رکاب اشرف بکرکوک ... زمان ... پیرامون ... تعیین شدند و
مبارزان قلعه‌گشا ... از اطراف سیبا ... ترتیب داده در تضییق محصوران سعی موفور ...
غیر محصور بظهور می آوردند بتخصیص جانب غربی شهر ... قلعه که درویش محمد بیگ ولد بکر سوباشی محافظت می نمود
و بحسن اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام ... گردیده بود سیبا پیش آورده در اندک روزی بپای ...
رسانیدند شروع در حفر ... نموده ... روز ... بر محصوران ... که یکی از ...
نارین قلعه مضطر ... درویش محمد مذکور چاره ... ساختن ... بر آورده ... شب ...
فوجی از قورچیان جلادت شعار حسب الصلاح قورچی باشی از طرف نارین قلعه هجوم نموده از دیگر ... که در
جانب سیبا قورچی باشی ... بالا رفته بالا خره قورچی باشی نیز داخل شده در ... کشیده ...
فتح و ظفر ... در شهر ... دلیران ... نارین قلعه ... بکر سوباشی و عظمای قوم که ...
اقامت داشتند از صدای ... گردیده ... مبارزان قلعه‌گشا ... گشته ... از خواب غفلت
بیدار شدند و چون ... قلعه ... فرار ... قزلباش ... داخل شهر شده بودند ...
کرده درویش محمد ... با ... آقایان و عظمای قوم ... بسته و بخیالات ... قورچی باشی ... از خوف

۱۰۴۲

جهان در سایهٔ مروت شاهانه پناه بیجهت القصه روز یکشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول قلعه را که دورن ارسلان
نقیه را که چندین سال بود که از تصرف متولیان ایشان در دوران بیرون رفته بکلید همت جهانگیر شاه از زیاده تا آن
سلطنت علیه صفویه بر گشاد فاتح حصن حصین بر کشیده بود بفتح قاهره و نوید اقبال بوزید ملک دولت و اقبال گرفت
اعلی خاقانی سمت ظهور یافته دولت یعنی فتح قلعه مذکور گردیده بتعرف مایه امیدواری کریم ملک انتهای آن حضرت بدان
غرامت آنست که از قرن اعراض زمان در یافته از منبر ابن خاندان علوی حکایات باقی و پاینده مانده دست تطاول
و تعدی اذناب خلافت عباسی خاکریز مرقد و حضرت واهب العطایا و ذرات اقدس عالیه را بمقتضای
خبیث دورت و حرص عناد و تا ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله تو فیق خدمت روضات مطهرات
آن ارض مقدس معلی کرامت کند و القصه بعد از فتح قلعه فروس محمود برادر عبدالرحمن حلبی و چند نفری که از
روی خلوص پیش آمده بودند از بیم غضب قیامت لهیب شاهانه بسر حد نجات ارتفاع جسته بخشایش و الطاف
شاهانه گشته و از حال دیگران که جنس مقتضیه کلام شیوه بنسب بوده با کمال خلاف و عناد بظهور آورده
با جنبه قاهره جنگ و جدال نموده بودند و نکبت بر ایشان تمام شده بجهت مختلفه بحیثی از انواع عقوبات
کشته بودند چنین تشییع و ملا کاملین بیت طیبین طاهرین کیان و سالیه عنبریه ظلم و ابن عدوان
بجز اینکه اعمال نامواب سپید شده و تعدی و تجرد در نهایت مواصلت دوام رفته جهت ورود السلام بسط امن و امان
گردید از کشت کمال شهر و قلعه که حصیر حفیره بروی و دفتر حیز فوز من آفتاب و ماه زبانی از ده جهان بر سر هفته
فی الحال از ضریح مقدس و علاء و عالی فراخی فخر چنین عبراز نفس از دل و حیات بی خصوص شیخان و محبان جهان
میرزا جعفر جان کربلائی در ملک عجم الحاسن روانه آورده اما با اردو وظیفه جان ایشان نموده از آنجا به توجه دوره کرد

اعلی و تزویل ادودی معلی و سعی در معاش ساکنه افلاک بجو آمده عرو و شکی میر و فراخی تبدیل یافت و با اعتقاد
ساقم حروف جزو اعظم حکمت بالغه ربانی در ازل کتاب این بود که در حین تفال بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور
شد بقال باآرد خالص خفی علیه الله دین بیت ظهیم قطع و فعال بود که بیمنت ورود ایات ظفر آیات و وقوع یافت
در روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم که در زمان مستنصر خلیفه عباسی تعمیر یافته بوده و اسم او در کتابه
درگاه مرقوم و منقوش است خطبه دوازده امام علیهم السلام بنام نامی فرخنده فرجام همایون مطرازه شده فرقه
که چندین سال از سمت عماری و هرطاع اله بعد حطاکی و درود و حضرت رسالت پناهی بزرگ مناقب بر مفاخر اعلام تبع
عرش صلوات الله الملک الاکبر زینت و آرایش یافت اعلیت از ولایت توقف و رخشنده همواره بعبادت زیارت
مراقد متبرکه کاظمین علیهم السلام فایز گشته خدمه و مستحقین و مقیم سکنه و نجبا در این آن روضه حضرت آئین را بصلات و مرحمت
نوازش فرمودند و آن آستان ملایک آشیان را از فروش و صندوق پوشش و غیرها زینت افزودند بعد از
انجام مهام ضروریه بغداد روی توجه بکربلای شاهنشاه خطه نجف اشرف آورده در یکمنزلی آستان ملایک
آشیان سلطان سریر ولایت شاهنشاه کشور امامت و خلافت امام المشارق و المغارب اسد الله الغالب علی بن ابی
کل غالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام با جمیع جهان شوق و عالم عالم اخلاص پیاده قدم
در راه شاه نهاده در کمال ذوق و در منزل ساعت شوق قطع مسافت نموده بشرف خاکبوسی آن عتبه علیه مشرف گشته
و تاده روز در آن سده سنیه برادعا و زیارت اقدام نموده بخدمت جاروب کشی آن روضه انجیب آنرا مشغولی
داشته و منظم و نسق آن سرکار فیض آثار را رقیم و اقدام نموده نزد آنکه بهم پادشاه غفران پناه جد اعلی ابو البقاء
شاه اسمعیل انار الله برهانه مصحفی محفوظ نموده از نظر قرائت بخط مبارک امیر بنده بوده بر و منقار ردیف زمان و متبکاه گفت

انباشته گشته بود احیا فرمودند کل اهالی که نصرت شعار بدان خدمت مامور گشتند تا آب بمسجد کوفه بزمین
جریان یافته جاری شد و زبان حال دولتخواهان بمضمون این بیت مقال گویا بود — دشمن آتش بر سر
باد بچاره بگو — خاک بر سر که آب رفته باز آمد بجو — چون از زمین کوفه تا ارض مقدس نجف زمین ارتفاع
کلی داشت قرار داد خاطر انور آن شد که ان شاء الله تعالی از کوفه بطریق قناه چاها حفر نموده آب را از روضه
مقدس بگذرانیده بدریای نجف رسانند و در آن خط شریف برکها و پایابها بجهت آب برداشتن ترتیب دهند
که بزینه پایه رفته آب بردارند و بعد سکنه و [illegible] درین ایام که بآب تلخ و شور چاهها قناعت میکردند
از تلخی تلخکامی خلاص یابند رجا و ثقه است که از درگاه احدیت حضرت وهاب العطایا توفیق این
خدمت یافته بکمون خاطر فیاض که [illegible] سعادات دارین است باحسن الوجوه بظهور رسانند و در ازای
این امر شرف سلسبیل کرامت وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا از دست ساقی کوثر جام
معین بشرب کام [illegible] یابند القصه در مدت ده روز ایام اقامت نجف اشرف روز در
نهایت تضرع و خشوع جبهه اخلاص بدان خاک پاک سوده جمیع خدام و مجاوران روضه مقدسه و کل سکنه
و [illegible] و علما و صلحا و ضعفای خطه طیبه نجف علی قدر مراتبهم بادرارات و نذورات و تصدقات
نوازش فرموده شد و از آنجا احرام حرم ارض مقدس کربلا حایر مطهر شاه شهدا [illegible] خامس
آل عبا بسته بعد طواف آن روضه ملایک مطاف شدند چون سال باخر رسید بعضی از وقایع که درین اواخر
علی الاتفاق افتاده تحریر یافته بود بعد از تسوید آن وقایع باقی احوال این [illegible] در اواخر
سال دیگر قوم قلم [illegible] نگارش میگردد ان شاء الله وحده العزیز ذکر آمدن سپاه روم بموصل و کرکوک و بغداد و رفتن

فوجی

فوجی از افواج قاهره بر سران طایفه و استیصال ایشان : در وقتی که بجزیره پیوست گرد حسن پاشا حاکم
موصل با برادر [illegible] و جهت ذخیره و حسن پاشا چند مرحله طی نموده در اثنای طریق از ورود موکب
مقدس همایون اعلی و آمدن جنود قزلباش بر سر راه او خبر یافت چون ادبار آن طایفه روی آورده رشته
حیات اکثر آن قوم بتیغ تقدیر انقطاع یافته بود تدبیر باز گشتن که در آن وقت چاره کار منحصر در آن بود بکار
نیاورده از [illegible] و غروری که داشت [illegible] را که در آن راه بود جامعی تقرر نموده و از هیچ طرف سپاه ظفر پناه
بپای حصار رسیده آن بخت برگشتگان [illegible] روزگار را بانجام گرداندند در میان گرفتند [illegible] غازیان
ظفر شعار بود کس معتمد نزد حسن پاشا و [illegible] آن طایفه فرستاده ایشان را از ترک مخالفت و حصارداری اعلام
ملازمت درگاه [illegible] دلالت نموده از وخامت عاقبت و شناعت جنگ و جدال تخویف نمود حسن پاشا
و آن گروه پی عاقبت عافیت و صلاح از نصیحت [illegible] جنگ و جدال اختیار کردند و چند روزی حصار
داری و محافظت احوال خود داده منتظر ورود [illegible] موصل بودند و از هیچ طرف جنود قاهره در تضییق
محصوران کوشیده [illegible] تیر و تفنگ آمد شد میکردند تا آنکه خبر فتح و تسخیر دار السلام بایشان رسید
از شنیدن آن خبر وحشت اثر عقلای آن گروه پی بر انجام حیران کار روزگار خود گشته از رسیدن
مدد و کومک [illegible] ناامید گشته حسن پاشا بیچاره گشته زیاده از آن قدرت مدافعه
حصارداری نیافت عاقبت مغلوب جنود قزلباش گشته غازیان بر حصار مستولی شدند و پاشا و اکثر سپاهیان
بدست در آمده عرضه تیغ فنا گشتند [illegible] ایشان با ذخیره که [illegible] می آوردند غنیمت سپاه
ظفر پناه گشته [illegible] مظفر و منصور باردوی گردون شکوه باز گشته سعادت [illegible]

یافتند رخصت ایشان مستحسن افتاد ذکر فرستادن قورچیان سپهسالار ایران بتسخیر موصل و کرکوک و سوانح
ایام خجسته فرجام بعد از فتح بیکلربیکی داوکر بعد از فتح و تسخیر قلعه بغداد و قتل حسن پاشا در رفع اختلال عظیم بحال مردم موصل
و کرکوک و شهرزور راه یافته منحرف و بیم سپاه قزلباش تفرق و پراکندگی در میانه ایشان افتاده اکثر
سپاهیان عافیت طلب سلامت جان خود گرفته بطرف رفتن آغاز نهادند و رعایای بیچاره چاره جو
گشته در کمال قلق و اضطراب روزی میگذرانیدند و حضرت اعلی شاهی بجهت حمایت احوال عجزه
زیردستان قورچیان سپهسالار لشکر ایرانرا با فوجی از افواج قاهره طبقات لشکر فیروزی
اثر از امرا و قورچیان و قلماقان و تفنگچیان و غیره فوجی بجانب موصل و تسخیر آن ولایت فرستادند و خان
احمد خان اردلان را نیز با لشکر شهرزور و کرکوک با لشکر اردلان و قربت از سالکه شمشیر سپاهیان
قلعه کرکوک بی تاب توقف نیاورده بطرف دیار بکر شتافتند و قلعه تصرف احمد خان و عساکر
اردلان درآمده و رعایا را استمالت کرده بضبط و نسق الکا و حمایت و نگاهداشتی رعایا قیام
نموده در کار و همی از بی عاقبتان تیره روزگار بسیاری آمده و دراق قلعه داری فریب خورده
در قلعه موصل متحصن گشته بلوازم اسباب قلعه داری پرداخته با عساکر ظفرشعار که بآن دیار رفته
بودند جنگ و جدال آغاز نهادند و جناب سپهسالار قاسم سلطان ایلی با فوجی
از افواج قاهره بمحاصره قلعه موصل مامور کرده خود با بقیه سپاه تا حد دیار بکر رفته آن
ولایت را پی روب نهب و غارت ساخته با غنایم موفور بازگشته بر سر قلعه آمد محصوران که در
تنگنای محاصره بودند عجز و اضطرار خود را دریافته از مخالفت و اراده قلعه داری نادم و پشیمان

بودند و از طرف غازیان قزلباش سپهسالار پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و قلعه نزدیک بفتح
و تسخیر شده بود که جناب سپهسالار رسید و جنود اقبال بیشتر از پیشتر در تسخیر قلعه مجد و ساعی گشته از اطراف
جوانب هجوم کردند محصوران فریاد الامان برآورده اظهار انقیاد کردند در آن وقت حکم ایمان یاس
داشت کردند اما غازیان سپاه رزم خواه قزلباش بقهر و غلبه بر قلعه مستولی گشته گروهی که
بجنگ پیش آمده بودند بتیغ قهر و انتقام گذرانیدند بعضی از ابطال رجال که در حبال ایشان تاخیری
بود بیکبار امان یافتند و اموال و اسباب ایشان غنیمت غازیان گردید و قورچیان سپهسالار
مظفر و منصور از آن دیار عود نموده در حینی که حضرت اعلی خاقان ظل سبحانی از بغداد بعقبه
زیارت و قدوم ماه مبارک رجب و دریافت آن فرخنده مطلب متوجه نجف اشرف و کربلای معلی بودند
بسعادت بساط بوسی فایز گشته با گروهی از جنود مسعود که بدان خدمت مامور گشته سعادت
زیارت دریافته بودند در رکاب نصرت انتساب همایون به الغرب بازگشته بدان مقصد اعلی بهم
گشته و قاسم سلطان ایلی نور برتبه بلند خانی سرافرازی یافته ایالت و ولایت موصل باو اختصاص یافت
و دیگر باشیان عظام و قورچیان ظفر فرجام رخصت یافته با لشکر مملکت دعا گویان و امور گشته روانه
الغرب شدند و قاسم خان قلعه موصل را استحکام داده و بمحافظت و محارست و قلعه داری الکا
مشغول گشت ابوالقاسم سلطان ولد نخیرخان استاجلو برتبه امارت و لقب سلطانی سرافراز گشته
الکا و اندورد و متعلقات آن باو تفویض یافت ذکر فرستادن امیرگونه خان بجانب الغرب فرستادن بجهت تسخیر اخسقه
و وقوع فتح و تفویض ایالت سلیمان خان شمس الدینلو در این سال گونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بتسخیر اخسقه مامور گشته

بازرجن از امداد عساکر فیروزی نشان مبالغه بشتافت و در وقایع سنین سابقه مرقوم کلک بیان

گردیده که اخته از اعیان گرجستان قسمتی از گرجستانات تشنه کرد چین مصالح حضرت شاه جنت ۱۰۴۸

مکان علیین آشیان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان خواندکار روم با یکطرف تعلق گرفته داخل ممالک

قزلباش بود و والی آنجا متابعت و فرمانگذاری این دودمان اقدس می نمود بعد از [illegible] وقوع حضرت

شاه جنت مکان بنابر علتی که قضایای آن ایام قلم تسطیر یافته [illegible] در آمده بود و یکدو مرتبه که بنیاد

حضرت اعلی خاقان و سلطان روم صورت صلح روی نمود و در دادن ولایت قسمتی مضایقه نموده در گرجستان

جانبین بوده درین سال که تسخیر ملک بغداد اتفاق افتاد و حکم معلی نفاذ پیوست که امیرگونه خان با بعضی امرا

و عساکر ظفر اثر نهضت نموده قلعه اخسقه و توابع آن را به تصرف در آورده و خان مذکور حسب الفرموده

لشکر ظفر اثر کشید بحسن سعی و تدبیر صایب خان شجاعت شعار اخسقه که معظم قلاع قسمتی و دیرین حاکم

نشین حکام روم بود به تصرف اولیای دولت روزافزون در آمده و از درگاه معلی ایالت آن ولایت

به سلیمان خان شمس الدینلو مذکور قشون [illegible] و داخل قلعه شده بضبط و ربط قلعه مذکور و سایر قلاع تابعه

آنجا و نظام و نسق الکا قیام و اقدام دارند   متوفیات که درین سال عالم فانی را بدرود کرده

در مضاجع خاک غنودند   امیرگونه خان قاجار ایشیک آقاسی [illegible] که چون سعد تسخیر اخسقه مامور گشته بود بعد از

فتح عود نموده عالم فانی را بدرود کرد   شیخ لطف الله عرب میسی که از جمله جلیل [illegible] از

افاضل دهر و فقهای عصر بود و شمه از احوال آن در صحیفه اول این دفتر در طی احوال علما و مشایخ

زمان حضرت شاه جنت مکان رقم زده کلک بیان گشته در اوایل این سال [illegible] قبل از فتح دار السلام

بغداد

بغداد که هنوز رایات جلال در ییلاقات فیروزکوه بود در اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست شیخ مذکور

مسجدی که در مقابل دولتخانه مبارک نقش جهان احداث کرده معنی رحمت و الای جنت با و مفوض بود او

در حریم مسجد متبرک گزیده همواره بافاده علوم دینیه و تنقیح مسایل یقینیه و پیشنمازی مسجد قیام می نمود و قولش

در مسایل دینیه معتبر و موثوق به بود در حین تحریر تاریخ وفاتش چنین بخاطر رسید   قطعه   شیخ لطف

رفت از دار و هر [illegible] رفت برتبت از جهان بیم وار   عزم عقبا کرد از دنیای دون   شد جنانش مسکن دار

القرار   سال تاریخش بجستم از عقل   گفت با من نکته دان پرکار   چون دو لام از نام او ساقط کنی

سال تاریخ وفاتش زان شمار   شیخ جعفر نام پسر بزرگترش بسیار صاحب حال و متورع و مصداق الولد

سر ابیه بلکه در مراتب علمی از پدر احق در پیشست ما زندگان باصفای لطایف و ادراک معزز و منظور

انظار عواطف همایون اعلی اند   محراب خان قاجار که حاکم مروشاهجان بود در اوایل این سال او را

در مرض بیماری عارض گشته دست اطبا از معالجه و مداوا قاصر آمده داعی حق را لبیک اجابت گفت

نعش او را بمشهد مقدس علی برده در روضه معطره حضرت علی شرفها الصلوة و التحیه مدفون ساختند مشارالیه

در آغاز جوانی و اوان جلوس همایون شاهی ظل اللهی از قراباغ بعراق آمده در سلک ملازمان درگاه

انتظام یافت در اول حال منصب [illegible]

~~[illegible] ظل اللهی بار تعلق گرفته~~

بحسن خدمت و آداب دانی از زمره مقربان بساط عزت گشت در ایام تسلط اوزبکیه چون آثار کاردانی

و جلادت و مردانگی از صورت حالش ظاهر و نمایان بود منصب [illegible] داری برادرش [illegible] بیگ

تفویض یافته او برتبه امارت ترقی کرده ایالت ولایت طبس گیلکی باو متعلق گردید و چند سال آن سرحد را

او در خدمت اردوی کیهان نگاه داشته در چند سال بایالت ولایتی از ولایات خراسان سرافراز
شده در ایام حکومت مرو میان او و جنود اوزبک محاربات عظیم بوقوع پیوسته در آن سرحد از کارنمایان
بظهور رسیده تا حین حیات منظور نظر و ملحوظ لحاظ خاطر حضرت گیتی ستان همایون بود بعد از فوت او
ایالت مرو بجاشو خان چکنی تفویض یافت   خواجه علی اکبر مستوفی خاصه اصفهانی در مازندران
بهشت نشان بیمار شده در ییلاق کلاره دشت که بیماری میان اهل اردو شیوع داشت اوراق
دفتر حیات را در نوردیده روح روحانیش بدولتخانه ملکوت اتصال یافت وی از مشایخ زاده‌های موضع اندان
من اعمال اصفهان بود که خود را از احفاد و تبار عارف ربانی شیخ ذوالنون مصری میشمرد بسیار مرد صادق
القول سلیم النفس متدین بود در اول حال بنابر ظهور راستی و درستی قلمی ضابطه نویسی دفترخانه همایون
شد بعد از فوت آقا ابوالفتح اصفهانی که مستوفی خاصه بود خواجه مذکور بآن منصب سرافرازی یافت و
چند سال من حیث الاستقلال بآن مهم پرداخت همواره منظور نظر تربیت و عاطفت بود بعد از فوت او
با آقا حسین نامی از اهل اصفهان که محرر آن دفتر بود رجوع شد او نیز در همان چند روز سررشته
حیات بمقراض منقطع گردیده در سرکوچه خاک منزل گزید منصب مستوفی خاصه بمیرزا باقر که صاحب توجیه دیوان
اعلی بود مفوض گشت   عفت قباب جان آغا خانم صبیه مرادبیک بایندر ترکمان که زوجه مرحوم
علیقلیخان شاملو [illegible] بود و در اوان کودکی حضرت اعلی که مرحوم مذکور بحکومت
دار السلطنه هرات و وقت بیگی و الیقی آنحضرت سرافراز بود عفت قباب مشار الیها از آن تاریخ الی
یومنا هذا که قریب بچهل سال است متکفل خدمت آنحضرت و زیب بوستان سلطنت بود و از [illegible]

حرم حرمت بدوام خدمت ممتاز و برتبه بلند [illegible] یعنی مادری سرافراز بود که باتوری حرم محترم و محل وثوق و
اعتماد خاص بود و در این سال بهنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رخت اقامت [illegible]
سفر آخرت بر [illegible] بسته حضرت اعلی نظر بدوام خدمت آن مرحومه و داشت نعش او را بکربلای معلی
نقل فرموده در جوار ارض مقدسه مدفون گردید   میرزا ابوالمعالی نطنزی مجلس نویس و وزیر [illegible]
در وقت رجعت بکف شریف در رکاب ظفر انتساب بود چون [illegible] عارضه بیماری در وی [illegible]
آخر روز وقت کوچ کردن بحمام رفته بعد از استحکام بیرون آمده لحظه استراحت اختیار نمود
بعد ملازمان بمظنه سکته قصد کردند که [illegible] چند قطره خون پیش نکشید نعش او را بکربلای
معلی برده در موقعی که همان چند روز جهت تربیت داده بود مدفون ساختند حضرت اعلی از
فوت چنان چاکر قدیمی مخلص صادق العقیده متأسف گشته نظر بدوام خدمت آن سلسله [illegible]
[illegible] بمیرزا محمد رضا پسر بزرگتر او که باستعداد و قابلیت کسبی از پدر در پیش بود تفویض فرمودند
وی از سادات نطنز بود که خود را از اولاد و احفاد زبده ارباب الیقین سید جلال الدین [illegible]
میدانسته و سید جلال الدین از خلفای مقبول الکلمه حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شیخ صفی الدین
اسحق قدس سره بوده و از زمره مریدان و معتقدان [illegible] آنحضرت را نظر [illegible]
تام بسید مذکور بوده چنانچه در هنگام رحلت بنابر وصیت شیخ [illegible] آنحضرت را نظر
اقدام نموده و الحق مشار الیه نیز سید سلیم النفس [illegible] الی یومنا هذا در ملازمت اشرف
نشو و نما یافته [illegible] حسن خدمات [illegible] و

و مهمان سرای سلطنت بود جمعی دیگر از ملازمان رکاب سعادت انتساب که در سفر ظفر اثر همراه بودند
بودند رحلت نمودند شیخ جمال الدین محمد کاشی که از فضلای معتبر و مشهور عهد روزگار بود و در سال
گذشته امر شیخ‌الاسلامی مسجد مبارک جامع عتیق عباسی اصفهان با و تفویض یافته بود و درین سفر
خیر اثر ملازم رکاب اعلی بود و بعد از فتح بغداد در آستانهٔ مقدسه کاظمین و مسجد جامع دار السلام
بغداد و نجف اشرف خطبه بحضرات ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام بنام نامی اعلیحضرت اعلی خواند و
در کربلای معلی بیمار گشته بجوار رحمت ایزدی پیوسته بسعادت مدفنیت آن ارض مقدس یافت
حکیم نور الدین علی طهرانی مشهور بحکیم قرانی بقصد زیارت عتبات عالیات رفیق موکب
همایون بود او نیز در کربلا بیمار شده بسعادت مدفنیت آن ارض مقدس که منتهای آرزوی
محبان اهل بیت است فایز گردید میرزا عنایت الله اصفهانی نوادهٔ مرحوم خواجه نعمت الله
عالمیان که سالها وزیر معتبر بود و درین سال وزیر دار العبادهٔ یزد شده درین سفر ظفر اثر
همراه بود در بغداد و بعد از مراجعت کربلا و نجف مریض گشته بعالم عقبی شتافت و نعش او را
بکربلا برده در جوار مقدس مدفون گشت رحمهم الله جمیعا اکنون وقت آنست که اشهب عنبرین
شمامه قلم در صفحهٔ وقایع سال نو بتکاپو درآمده تتمهٔ احوال خیر مآل یورش مبارک بغداد
نگاشته کلک مشکین سواد گردد وقایع سال ... (red, partly illegible)
سال ... (red, partly illegible) بازطلیعهٔ لشکر بهار بموکب آرای عرصهٔ روزگار گشته در
روز چهارشنبه پنجم ماه جمادی الثانی دو ساعت و چهل و هشت دقیقه از روز گذشته

اعظم فیض بخش عالم مربی تاریخ بزرگان زبده عناصر و آخشیجان قدم بر بساط جهان آرائی نهاده گلستر اهالی
از ورود قدوم همایون طراوت و تازگی بخشید و عروسان چمن که از دم سردی اورنگ دی در حجلهٔ نقاب محجوب بودند
با هزار زیب و زیبایی جلوه‌گری آغاز نهادند از کثیف سحاب و در سبزی کوه و دشت لاله همراز پیاله گشت
رنگ نشت بین دل چمن از وجد بهشتین سرو بخود علم افراخته جان چمن و دل تازه و نو رسته لاله جام
چمن خرمی چمن فیروزان بگلستانی شهریار جوانبخت کامکار در ارض مقدس کربلای معلی و روحانی افروز در ساعت
مبارکی و فرخندگی در روضهٔ منوره حضرت سید الشهدا خامس آل عبا بشرف طواف و زیارت آن نو باده
بوستان مصطفوی و تضافرة العین بتول عذرا و مراقد منوره اولاد تشنه کامان بادیهٔ کربلا مشرف گشته
اخلاص و حسن اعتقاد خود را بزلال کوثر مثال دریای سعادت زیارت آن تشنه لبان وادی شهادت حضرت
و طراوت حالی بد افزوده و خود و دیگر مشاهد مقدسه را از صندوق و بیت‌ها و دیگر تعمیرات و فرشهای ملون زرتاری عالی
سرانجام داده جمیع خدمه و خادمان مشاهد مقدسه و معتکفان آن مکان و مسکنه و مستحقین اهل خطهٔ طیبه را از ذکور و اناث تمام
بانعامات و تصدقات مسرور و دلشاد کام گردانیدند و از علو شوق و حسن اعتقاد دو دیگر بزیارت و تقبیل ارض مقدس
نجف اشرف که مرتبه دیگر از کربلای معلی بقصد زیارت روضهٔ مقدسه آن شاه مسند امامت و ولایت بدان سده
منزلت توجه فرموده کرة بعد اولی بدان سعادت عظمی فایز گشته بکربلا عود نمودند و از زمرهٔ صوفیان و دکانداران صادق
الاخلاص سلطان بکمیل برادر حضرت امیر با قلی نهال رفیق شمال هاشمی را بنا بر دولتخواهی و حسن خدمات و
بروضهٔ مقدسه و تولیت و محافظت روضات مقدسات ائمه کرام علیهم السلام یافته تولیت آستانهای مقدسه و حفظ و
علم و شیر و صلاح ایشان را فرموده بودند و با تعظیمات و احترامات ارزانی عقیدت گزین قزلباش بتبعیت قوچیان

مذکور برای تصویب او منوط و مربوط گردانیدند و بعد از فراغ خاطر از امور ضروریه آنجا عنان عزیمت
بصوب دار السلام معطوف داشته دیگر باره بسعادت زیارت مرقد عنبر کاظمین علیهما التحیة والسلام
استسعاد یافته صندوق پوششهای زرتاری دیبا و فرشهای زیبا سرانجام داده و چون ماه جمادی الثانی
از عشر گذشته ماه جمادی مبارک رجب که ایام وقوف معتکس حضرت سید الشهدا ابی عبد الله الحسین
علیه السلام است نزدیک رسیده بود و احادیث صحیحه در باب فضایل زیارت ایام
وقوف رجب شهر معظم مرقد منور آنحضرت و مثوبات عظیمه که بر آن مترتبست از حضرات عالیات
ائمه معصومین علیهم السلام بسیار وارد است حضرت اعلی بعد از اطلاع بر شرافت ادراک این سعادت
عظمی و دریافت این موهبت کبری از اعظم مهمات صفای طویت و خلوص اعتقاد غنیمت دانسته
اردوی معظم ظفر قرین را در بغداد گذاشته با معدودی از ملازمان رکاب اقدس و هر کس ذوقی
این ادراک و منزلت علیا شتافت جریده و سبای العود و ثم العود کربلا و راه صدق پویان
بدان اماکن شریفه بازگشته توفیق زیارت ایام ولیالی متبرکه وقفه مذکور مرزوق گردیدند و بعد از
حصول این مقصد اقصی و وصول بدین مطلب اعلی بصوب دار السلام عود نموده چند
روز بر بقیه امور ضروریه بغداد پرداختند و ندای کوچ در داده روی توجه بصوب خطه
مبارکه سر من رای که مبین الجمهور بسامره اشتهار دارد آوردند و در کمال مسکنت و نیاز
بسعادت زیارت آستانه رفیعه عسکریین و مقام صاحب الزمان و خلیفة الرحمن قائم
آل محمد صلی الله علیه و آله که بلا شبهه مهبط فیض و رحمت یزدان و محل اجابت

و استجابت دعای مستمندان و نیازمندانست فایز گردیده کمال مسکنت آن مکان متبرک را از نذر کروش
تمامی اطفال و کودکان شیرخواره بشماره در آورده بهر یک را نصیبی و قسمتی داده و از غرایب حالات
در آن شب از عورات حامله عورتی بوضع حمل نموده صبحی بپرسش آمده دعوی نصیب و قسمت او میکرده
بدستور سایر کودکان رضیع حصه و نصیب او را گرفت و از آنجا عنان فیروزی عیان بصوب رجعت
انعطاف داده چند روز در طاق وسطان گذرانده که مستورین رحل اقامت از آنجهت بسان عساکر
عطوفت شان پیدا خشنود و غازیان را رخصت اوطان و مساکن داده خود مرکب ظفر نشان را بجانب
دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده بتاریخ روز پنجشنبه نهم شهر رمضان در مقر سلطنت و مستقر خلافت
نزول اجلال فرمودند   از وقایع مشروحه و سوانح ایام اقامت اصفهان فرستادن آقا محمد مستوفی علافت
برسم رسالت بجانب هندوستان چون فیمابین حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی و حضرت والا جاه
شاه سلیم فرمانفرمای آنملک اساس محبت و دوستی و طریقه اخوت و یکتادلی بنابر روابط قدیمه که
میانه این دو خانواده رفیع سلوک بوده بنا بر آن استحکام پذیرفته از طرفین حقایق حالات و سوانح
امور دولت بیکدیگر انها و اعلام مینمودند در این سال که فتح دار السلام بغداد بوقوع پیوسته لازم
بود که حقیقت آن بآنحضرت اعلام شود لهذا مکتوب محبت اسلوب محتوی بر استمرار مراسم الفت و ولا و دار
و استواری مراتب صداقت و یکدلی مرقوم کلک گستر بیدار گردانیده حقیقت ارتکاب این سفر خیر اثر
و فتح دار السلام و طی نامهای و صحیفه گرامی را زیاده از انتظار فرمودند و تحفه چند و ایمای نفایس این دیار و
حصه دار اکثر اسیر بر افراد غنایم بغداد در وجه لایق ارسال داشتند   دیگری از سوانح توفیق

ایالت ولایت عربستان حویزه است به سید محمد خان ولد سید مبارک خان متعلق بود
آنکه قبل از این تحریر پیوست که سید منصور برادر سید مبارک خان را ترتیب فرموده بایالت آنجا ١٠٥٦
نصب فرموده بالضروره فرستادند و او بدانجا رفته قبایل و عشایر عرب اطاعت فرمان
قضا جریان کرده حکومت او را پذیرفتند و او در امر ایالت و حکومت مستقل گردید و در آغاز
یورش بغداد که حکم جهان مطاع پیوست که با عساکر عرب متوجه آن صوب گشته و در سفر عراق
عراق عرب در رکاب ظفر انتساب بوده مصدر خدمات پسندیده گردد مومی الیه توفیق انجام آن
نیافت و در نیامدن خود بعذرهای نامقبول تمسک جسته بلکه با غلامان کل عصیان و تجاسر
نموده با جمعی که او را باطاعت و انقیاد دلالت نمودند در حضور شیخ عبدالله لقمان متعرض
آغاز نهاد و این معنی موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد از مراجعت آن لشکر سید محمد ولد سید
مبارک مذکور را امور رتق و الطاف کرده نیدند و شیخ عبدالله لقمان مصحوب او را در شهر
بعربستان فرستادند و امام قلیخان بیگلربیگی فارس بامداد و اعانت و کومک او مامور گشت
و چون سید محمد خان بحویزه رسید سید منصور با متابعان خود بقلعه در آمده در مقام
خلاف شد امام قلیخان برحسب فرمان متوجه گشته قلعه را محاصره نمود چون کار او تنگ
گردید خود را از قلعه بیرون انداخته راه فرار پیمود و سید محمد خان بقلعه درآمده سید منصور
بمیانه جماعت آل فضول رفته با ایشان توسل جسته و در آنجا قلعه قایم کرده در میانه
آن جماعت بسر می برد حین تحریر این دفتر که مطابق سنه ثلث و ثلثین و الف است آن

قلعه

قلعه در تصرف مشار الیه و محل استظهار او است و عنقریب جزای بدعهدی و کفران نعمت
خواهد یافت   از سوانح این سال آمدن ملک اختیار الدین است از فهل کیج و مکران بدرگاه
سدره جاه و جلال است بنده از روی صدق نیت و صفای طویت بدان سعادت مشرف فایز گردیده
بر طبق نام خود بختیار گشت صدق قول او از طرز خدمت و آداب ورزی و جبهه ضمیر او از ریو و حیل
اندوخته او را بدستور سایر مخلصان جانسپار مشمول عواطف ساخته الکای فهل را باو مرحمت
فرمودند و زیاده از مامول نوازش یافته کامیاب مطلب روانه آن ولایت گردید و در سفر ثانی
عراق عرب و دار السلام بغداد با گروهی از تفنگچیان آن دیار بآن یورش حاضر گشته مصدر خدمات
پسندیده گردیده مقضی المرام روانه جا و مقام خود گشت   و دیگر از وقایع متنوعه این سال تفویض
وزارت دیوان اعلی است بسلطان العلما فی الزمانه خلیفه سلطان ابن رفیع الدین محمد صدر و والد مرحوم
میر شجاع الدین محمود است که از سادات عظیم القدر اصفهان مشهور بسادات خلیفه و از احفاد کرام
میر بزرگ والی مازندران و شمه از احوال امیر شجاع الدین محمود مذکور و فضل و کمال او در صحیفه اول
در طی اسامی سادات و علمای زمان شاه جنت مکان رقم نگارش یافته و اکنون میر رفیع الدین محمد
مزبور و الد او بعالی رتبه صدارت سرافرازی دارد و خلف ارجمندش بزیور فضل و کمال آراسته
و بمحاسن اخلاق و سلامت نفس پیراسته در مراتب علوم ترقی فاحش نموده حاوی فروع و اصول
و جامع معقول و منقولست و بمنصب دامادی حضرت اعلی سرافرازی دارد و در این سال سلیمان خان ولد
شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی شده بود داعی اجل طبیعی دریافت حضرت اعلی بعد از امتحان

نظر بحال ارباب استعداد و شایستگان این منصب عالی مرجوع الیه اکثر جواهر خلائق و مستعد ادات
حسبی و نسبی بوده است بین الافاخم و الاعالی شرف امتیاز داشته سزاوار تکفل این امر عظیم القدر ۱۰۵۸
دانسته پایه قدر و منزلت او بتفویض این منصب ارجمند بلندی یافت بلکه این منصب ارجمند
از وجود گرامی آن معدن فضل و افضال عز و جاه یافته ببلند نامی رسید ارباب استعداد
تواریخ مرغوبه درین باب یافته در سلک نظم در آورده‌اند از انجمله زیننده فر وزارت اذا الهمات
غنیست دیگر وزیر شاه شد سلطان داماد نیز تاریخ این منصب عالیست که فرزندی
محمد صالح برادرزاده مسود اوراق در سلک نظم کشیده و هم درین سال قرار یافت که خواجه محمد
صالح معصوم که ناظر دفترخانه عالیه و مستوفی بقایا بود در احکام و اسناد و دستوری که از دفتر
بقایا بشود دیگری مستوفیان ممالک محروسه و مستوفیان عظام در آخر هر سال وجوه بقایای ممالک
را از دفاتر بیرون نوشته باو بسپارند که از دفتر بقایا بتنخواه ارباب حوالات شود ذکر وقایع
دیار روم که چون موقوف علیه مقصد است از ایراد آن چاره نیست قبل ازین ثبت گزارش
یافت که در روم طائفه ینگچری بر سلطان عثمان پسر سلطان احمد پادشاه عهد شوریده او را بدست
آورده در حصار روم بیدی قله استنبول حبس کردند و سلطان مصطفی مخلوع عم او را پادشاه کردند
بالآخره از بیم فتنه او باش و مظنه استخلاص خاطر بر قتل سلطان عثمان قرار داده او را از میان
برداشتند و سلطان مصطفی که بعد او بر سریر سلطنت عثمانی قرار گرفت و چون این اضطراب در
ولایت روم منتشر گردید محمد پاشا بیگلربیگی ارزن الروم که بین الجمهور اباظه پاشا مشهور است

طائفه ینگچری برکس را در هر جا بدست آوردی بیمحابا بقتلش پرداخته بر صحائف حیاتش رقم هلاک کشیده
و بشیوه جلالیان پیش گرفته جمعی کثیر از اوباش بی سر و پا بر سر خود جمع کرده ولایات قریبه
ارزن الروم را که حالا ارض روم مینامند بحوزه تصرف در آورده و بعزیمت آنکه باستنبول رفته
سلطان مراد برادر سلطان عثمان را بر تخت سلطنت نشانند و از طائفه ینگچری انتقام کشد با فوجی
کثیر تا اسکودر که حوالی استنبول است رفت و در همه جا نهب و غارت کرده هر که را از طبقه ینگچری
می یافت بقتل میرسانید و آنچه باغراق مسموع شده العلم عند الله تا ده هزار ینگچری را بتیغ انتقام گذرانیده و اموال
بیحساب بدست آورده بطائفه اوباش بیدریغ عطا و دهش نموده و دولتخواهان سلسله آل
عثمان برخلاف متوقع انکار اعمال او کرده او را ازین بوالفضولی منع کردند و از حرکات ناملایم
او را موجب تخریب دولت دانسته در صدد دفع او در آمدند و از بی نفقتی عطای و مهام
درگاه عالی مایوس گشته بارض روم مراجعت نموده درین سال شرف نامه اقبال امتزاج یافته
که سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خبط دماغ موسوم بوده بدین جهت مخلوع گشته سلطنت بسلطان عثمان قرار
گرفته بود که هم درین اوقات که دیگر باره بسلطنت رسید شوریدگی دماغ او طغیان کرده اعمال
خارج از دایره عقل و حرکات ناملایم از وی صدور یافت بدین جهت وزرای عظام و ارکان اعیان
خانواده آل عثمان را گرفته اعمال خارج از دایره از بیم تزلزل و بی انتظامی امور دولت بر آن
قرار گرفت که او را از تصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که کودک خردسال

بود و بخت سلطنت نشانند طایفهٔ ینکچری از بیم باز خواست واقعهٔ سلطان عثمان بسلطنت و راضی
نمیشدند والدهٔ سلطان مراد با عطیای آن طایفه تملق و فروتنی بسیار کرده بعضی از طبقات لشکر را ۱۰۴۰
بر انگیخت که با طایفهٔ ینکچری عهد و پیمان در میان آورده متذکر شدند بعد اصلا از مقولهٔ قضیهٔ سلطان عثمان
حرفی بر زبان نیاورند و از باز خواست آن در گذرند و طایفهٔ ینکچری بهمان اقتداری که از طبق
قانون عثمانی همیشه داشتند بدستور داشته باشند بعد از انعقاد عهود و پیمان و اظهار گشت
خاطر آن طبقه و صلاح اندیشی خیرخواهان سلطان مراد را اجلاس نموده سلطان مصطفی دیگر باره محبوس
در خلال این احوال اخبار دار السلام بغداد و در آمدن آن ملک بدست قزلباش چنانچه سمت تحریر
پیوست بپایهٔ سریر عثمانی رسید چون که در آن وقت صاحب اختیار امور دولت گشته متکفل نظام
مهام سلطنت بودند مغرورانه در مقام استرداد آن ملک در آمده بعد از مشاوره و گفتگو حافظ
احمد پاشا را که بین الجمهور بمزید کیاست و کاردانی اتصاف داشت و از کماهی حالات بغداد خبر و آگاهی
داشت بیگلر بیگی دیار بکر بود وزیر اعظم و سردار گردانیده انتظام امور سرحد قزلباش برای و صوابدید او
منوط و مربوط گردانیدند و ینکچری آقاسی چون در فتور سلطان عثمان بقتل آمده بود دیگری ینکچری
آقاسی کرده بمرافقت سردار گردانیدند و عموم ینکچریان متقبل شدند که [illegible] ابازه پاشا را
که بقتل عام طایفهٔ ینکچری دلیری کرده و عصیان و طغیان از او بظهور رسیده دفع نموده کمر تسخیر
ملک بغداد ببندند و عموم سپاه استنبول که قاپوقولی می‌نامند بتدارک اسباب سفر مشغول گشته با
خزانه و توپخانه و یراق سفر و یورش بغداد روانهٔ دیار بکر شدند که با حافظ احمد پاشا پیوسته با او ر

باموری که مربوط به قیام نمایند و حافظ احمد پاشا چون نوید وزارت اعظم و سرداری یافت احکام مؤکده
باحضار پاشایان و عساکر تمامت دیار روم از مصر و شام و حلب و ارزروم ایلی و اناطولی و غیر
ذلک فرستاد و ولایات ولایت دیار بکر را بمراد پاشا نامی تفویض نموده در آن سال در دیار
بکر قشلاق نمودند که در سال دیگر متوجه مهام سپهسالاری و فتح لشکر کشی سردار مذکور به بغداد و قرب
و باز گشتن بی نیل مقصود بعد از تشویش و تعب در وقایع سال آینده مرقوم قلم مشکین رقم میگردد
ان شاء الله تعالی **شرح آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه هند و ترکستان و بعضی از**
سوانح این سال چون بعد از معاودت یورش بغداد چندگاه دار السلطنهٔ اصفهان از فر قدوم
مرکب نصرت نشان رشک روضهٔ رضوان بود و اوقات فرخنده ساعات بعدل پروری و بنجح
مطالب ارباب حاجات و عشرت و شادکامی گذران بود ذات مبارک اشرف را بتقدیر عارضه
روی داده در اندک روزی صحت کرامت شده و از مقر سلطنت عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان
فرموده بعد از طی مراحل و سیر و شکار منازل و صحاری ساحت دار الملک فرح آباد و عرصهٔ نزهت
بخش قصبهٔ اشرف که قطعه از جنان بلکه جنان نشان از آن است از میمنت قدوم مسرت لزوم عطری
و نزهت افزای آغاز نهاد و ایلچیان خجسته پیام از هر طرف بپایهٔ سریر سعادت فرجام آمده بعد از
ادراک عتبه بوسی و غره جمال بهشت آیین و ادای رسالت و سفارت مشمول انعام و اکرام رخصت
انصراف یافته روانهٔ دیار خود گردیدند از جمله ایلچیان ندر میرزا ایناقی اوزبک ایلچی [illegible] که از جانب
نذر محمد خان والی الکای بلخ بدار السلطنهٔ اصفهان آمده چون جواد خوش خرام مرکب اقبال بجانب

مازندران در حرکت آمده بود حاکم و وزیر و اهالی اصفهان بمراسم استقبال قیام نموده باعزاز و احترام
در عمارت سروستان باغ خلد آسای نقش جهان فرود آوردند و روزی چند که در دار السلطنه اصفهان ۱۰۶۲
اقامت داشت کما ینبغی بلوازم میزبانی پرداختند بعد از آنکه فی الجمله از رنج راه آسودگی یافت متوجه مازندران
بهشت نشان گشته در قصبه طیبه اشرف بسعادت کورنش همایون و عز بساط بوسی فایز گردید و صحیفه
اخلاص و عبادت آیینی که آورده بود با هدایایی که آورده بود بنظر اقدس در آورده تا دو ماه بعد از آن در رکاب
اشرف بسر برده همواره بانواع نوازش و اصناف الطاف سرافرازی داشت بعد از دو ماه رخصت انصراف
یافته با مکتوب عنایت اسلوب شاهی مفتخر و مباهی روانه گشت   دیگری خواجه حاجی نام ایلچی فرخنده پیام
شاهزاده جوانبخت کامکار سعادت فرجام شهزاده خرم ابن پادشاه والاجاه گردون بارگاه حضرت
شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان است که در قصبه شریفه اشرف بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز
گشته مکتوبی محتوی بر حسن ارادت و اخلاص و شرح مساعی که باغیان و مفسدان میانه او و منسوبان والاجاه
عالیشان روی داده بود بنظر انور در آورده و در آن ضمن صورت نامه های شکایت بسیار از [illegible]
ولی النعمتی پدر بزرگوار و نفاق لشکری که بر او فرستاده بوده نموده بود حضرت اعلی خواجه حاجی
را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده تا نوروز جهان افروز در پای سریر اعلی بود بعد از
نوروز فیروز اجازت معاودت یافت و جواب نامه بر وجه مرغوب پدر فرزندانه مرقوم گشته
در آن مضمون نصایح مشفقانه و ارشاد مرشدانه درج فرموده اعلام نمودند که چون اطاعت
والدین فرمان خدای رب الارباب آفریدگار زمان و زمین بر ابنا فرزندان فرض و متحتم است لائق بحال

آن فرزند سعادتمند آنکه رضاجوی خاطر شریف پدر بزرگوار بوده از اموری که مرضی خاطر جناب
نبوده باشد اجتناب لازم داند که هر آینه انبغی فی نفس الامر موجب خوشنودی خالق
و پسندیده خلایق و سرمایه حقایق عزت و اعتبار و برخورداری آن فرزند سعادتمند
خواهد بود و با خصوصا ارباب غرض بتعقد مجری اوقات کل خایبه بر مدعا ایلچی مذکور را
باصطناعات فراوان نواخته متقضی المرام با مشوقات لایقه روانه فرمودند   دیگر ایلچی شاهین
کرای خان پادشاهزاده تاتار است که چنانچه سبق ذکر یافت از حوادث روزگار و معاند
جان بیگ کرای عمزاده اش که بتقویت رومیان بسلطنت قوم تاتار رسیده بود با او معاندت میورزید
التجا بسایه چتر همایون آورده مدتی در رکاب سعادت انتساب معزز و کامیاب عزت بود
و در بند شیروان محل اقامتش قرار یافته در کمین سلطنت موروثی بود و حضرت اعلی همت
والا بر حصول این مطلب گماشته معاونت و معاضدت صوری و معنوی بظهور می آوردند
در این سال بسعادت حضور فیض موفور گرد رسید که در مشیت الهی مقدر و در لوح محفوظ ثبت
بوده سلطنت قوم تاتار و فرمانروایی مملکت آن دودمان بمحمد کرای خان برادر بزرگتر او قرار یافته
عظمای قوم سلطنت او و ولی العهدی برادرش شاهین کرای خان که باصطلاح تاتاران قلغای
مینامند اتفاق نموده او را طلب داشته و او از خدمت اشرف استمداد همت نموده روانه
خود گردیده بموجب دلخواه کامروا گشته اعیان آن طایفه حکم سلطنت محمد کرای خان و ولی العهدی
شاهین کرای خان پذیرفته اند تقریر ایلچی مذکور و در این آخر چنین معلوم گشت که از جانب سلطان

نقود وافره و تحف و هدایای وافره جهت او آورده ارکان دولت عثمانی او را باطاعت و انقیاد
سلسلهٔ آل عثمان و مخالفت جنود قزلباش دلالت کرده بودند و او از وفور اخلاص و حسن ارادت
دست رد بر سینهٔ تمنی و مطلب ایشان نهاده خود را از هواخواهان صادق العقیدهٔ حضرت
اعلی شمرده چنانچه نقش نگین نیز که بر جبین مکتوب صداقت اسلوب شاهی مهر زده بود غلام شاه
عباس شاه بن کرامی بوده و پادشاهان روم که بمعاودت جانی کرامی برادر او غلبین یافته بودند
در کمال محاربت نموده غالب آمده بود حقایق حال و انتظام احوال خود را که بیروی اقبال حضرت
ظاهری و باطنی آنحضرت و یمینت توسل ملجانهٔ او بدین دودمان والا وقوع یافته بود بعرض اقدس
رسانیده شکر الطاف و عواطف شاهانه که درین چند سال شامل حال او بود باحسن وجوه و
ابلغ بیان ادا نموده بود و حضرت اعلی از ورود توجه و غایت اشفاق ایلچی او را مشمول نوازش
پادشاهانه گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشته و جواب مکتوب عنایت اسلوب در قلم آورده
در باب حسن سلوک و مدارا با دوست و دشمن نصایح ارجمند و ارشادات مرشدانه درج فرموده با خلع
فاخره و هدایا و ملبوسات وافره ارسال داشتند دیگر ایلچی محمد پاشا ایازه است وی سید بزرگوار
بود محترم و معروف با میر افندی و رومیان عموماً سادات را بنا بر تعظیم و تکریم میر افندی
میدانند باعث ایلچی فرستادن او آنکه چون بیگلربیگی ارض روم بنا بر قرب جوار و مصلحت دید
سلطانه با امیر گونه خان بیگلربیگی چخور سعد طرح الفت و آشنایی انداخته با او طریق مدارا و سلوک
میداشت بعد از وقوع سلطان عثمان و طغیان او بجهت باز خواست این واقعه و مایوس گشتن

از موافقت عظمای روم چنانچه بتحریر پیوست بنا بر احتیاط و صلاح حال خود بوسیلهٔ امیر گونه خان
اظهار توسل باین دولت ارجمند نموده ایلچی مذکور را که از معتمدان او بود چنانچه بپایهٔ سریر سلطنت مصیر شاهانه
خود را از زمرهٔ هواخواهان و منسوبان درگاه شاهی شمرده هر چند از سخنان او را آنچه صدق و اخلاص
بمشام حضرت اعلی رسیده غرض او از اظهار عقیدت و اخلاص جز این نبود که اگر رومیه در
اثنای اعمال که از وصول رفیت با او در مقام مخالفت باشند و او را واقعه پیش آید ملجای و گریز
گاهی داشته باشد اما بنا بر رعایت مسلک بر همچنانکه بشیوهٔ رضیه و اخلاص مرضیهٔ آنحضرت
که رعایت جانب بیگانگان زیاده از آشنایان مرعی میدارند امیر افندی را منظور نظر التفات
گردانیده منشور معاطفت بخطاب ارجمند خانی باسم ایازه در قلم آورده مستمال عنایات شاهی گردانیده
و بتنسوقات و هدایای شاهانه نوازش فرموده اوزون بیک نام قورچی استاجلو را در رفاقت
امیر افندی نزد او فرستاده ایازه در بدایت حال بود و آن مژده را اقبال نموده از آن استبشار
نموده مقدم قورچی مذکور را باعزاز و احترام تلقی نمود اما بالآخره دورویی و آثار مکر و حیله از وضع
شان گرفت و نسبت بمنسوبان درگاه معدلت اعمال حیله انداخته و در لطف رو آورد چنانچه عنقریب در ذیل
این اوراق مرقوم کلک بیان میگردد

هست آیین دو بینی ز هوس
قبلهٔ عشق یکی باشد و بس

وقایع متفرقه که درین سال بظهور پیوست

چون اخبار روم و سرداری حافظ احمد پاشا
و اجتماع لشکر در دیار بکر که مذکور شد از انهای منهیان و جواسیس بمسامع عز و جلال
رسید بنا بر آنکه مبادا لشکر بطرف آذربایجان کشند حزم و احتیاط مقتضی آن گشت که محل

لشکر روم را از ذخیره و مایحتاج عاری سازند و آمدن سردار روسیه بطرف آذربایجان از دو راه واقع
میشود یکی از راه ارض روم یکی از راه خطوان چون ارض روم از عصیان و طغیان اباظه ١٠٦٦
پاشا محل نقص و فتور است از دیار بکر براه وان آمدن مناسبت بیشتر داشت از مقربان باب خلافت
رستم بیک یساول صحبت بدار السلطنه تبریز فرستادند که با بقاق شاه بنده خان بیگلربیگی آذر
بایجان امرا و عساکر آنجا را جمع آورده بجانب وان روند و آنحوالی را هرجا امکان عبور
روسیه داشته باشد نهب و غارت کرده از ذخیره و مایحتاج لشکر در آن دیار آثار نگذارند
و رستم بیک حسب الفرموده بدار السلطنه شتافته نموده باجتماع امرا و عساکر اشاره نمود چون جنود ظفر
ورود جمع آمدند هریک توشون و لشکر خود را با قشون آراسته و لشکر نامعدود برآراسته
در کمال شوکت و اقتدار بجانب وان رفته و آن نواحی را از ذخایر و صامت و ناطق پرداخته
قرین ظفر و اقبال معاودت نمودند و احدی از جنود روسیه و پاشایان و عشایر اکراد آن
سرحد جرأت مقابله و مقاتله با آن لشکر فیروزی اثر قزلباش نتوانست نمود و رستم بیک
در باز آمدن بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات عرض نموده مورد الطاف خسروانه
گردید دیگر از سوانح محاربه قاسم خان یلمو و قورچیان قزلباش با مخالفان در موصل
شرح وقایع آنکه قاسم خان ایلچی و یوزباشیان و قورچیان افشار چنانچه از پیش گذشته در
موصل اقامت نموده بضبط قلعه و انتظام امور آن سرحد قیام داشتند در این سال جمعی از زمان
آنحدود و اکراد و اعراب تابع سردار حافظ احمد پاشا که در دیار بکر جمعیت نموده بود مستظهر

و قوی خاطر گشته با موازی سه هزار نفر که مقصد [illegible] بودند بسرکردگی ولد حسن پاشا که در حوالی
بغداد و کرکوک [illegible] گشته بود یساول رسیده بموصل آمدند و در آن وقت زیاده از سیصد نفر ملازم بر سر قاسم
خان حاضر نبود که با یوزباشیان و قورچیان افشار مجموع عقیده متفق شدند نیروی دولت قاهره
و تائید اقبال [illegible] بدفع اعادی چیت بسته عزم محاربه جزم کردند و از طرفین صفوف سپاه آراسته
گشته از دلیران طایفه افشار کرده از شلیک های جلادت پیش نهاده بر صف سپاه مخالف تاختند و سنان
قورچیان و یوزباشیان افشار مرافقت نموده قاسم خان و مردم او در گرمی قتال جلوریز بکر
در آمده از طرفین آتش حرب اشتعال پذیرفت و بجلادت دلیرانه سپاه منصور مخالفان دل
ها داده دست از [illegible] کشیده پای هزیمت گشودند و افواج قاهره بر آن فرقه گیر غالب آمده
تا موازی یکهزار نفر بلکه زیاده بقتل در آمده غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمده بقیة السیف
پراکنده شدند بعد از اطمینان خاطر از فتور سپه صد یوزباشیان و قورچیان قاسم
خان را وداع کرده با سرها و خبر [illegible] به پایه سریر اعلی آمده در فرح‌آباد بهشت بنیاد
بنظر همایون در آوردند شرح [illegible] مذکور از تقریر یکه ولد از قورچیان حقیقت رسم که بتحریر پیوست
ذکر فرستادن دلیل بیک [illegible] محاربه که او را در موصل با اعادی [illegible] روی نمود
چون مذکور به [illegible] پیوست و مشخص شد که مخالفان حدود موصل مستظهر [illegible] دارند و دیگر می
جنود روم دست تطاول گشوده اند و بمسامع جلال رسید که فوجی از اعراب نیز خصوصاً با
طالب [illegible] و ولد ناصر در مقام عذر و نفاق در آمده بجانب حله و نجف حرکت کرده اند آوازه

و افراد ایشان بحق آنها را میرسید و طایفهٔ افشار بنابر علت وبا که در موصل شیوع یافته از تلف شدن
لشکر اندیشیده جمعیت دلخواه نتوانسته اند نمود و قاسم خان با اندک مردمی در قلعهٔ موصل بسر برده و آن ولایت ۱۰۶۸
محل شورش و انقلاب گشته و همین مقدمات موجب تزلزل و اختلال احوال هواخواهان دولت قاهره گشته رای
جهان آرا اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط عزت خاصان درگاه به وفور غیرت و مردانگی و
فدویت و جانسپاری در راه دین و دولت اتصاف داشته باشد از درگاه معلی روانهٔ آن اطراف گردد
که عساکر قلعه و حیث لشکر را جمع نموده و به جمع آورده بکومکت و مردانگی به دفع اعادی شتابد و هر یک از محافظان ثغور
و سرحدات را خاطر نشان نماید که کومک و مدد احتیاج افتد معاونت بظهور آورده و در هر باب آنچه صلاح
دولت قاهره بوده باشد بعمل آورد از زمرهٔ مقربان اخلاص شعار زینل بیگ توشمال باشی شاملو
که بصفات حسنه اتصاف دارد بدین خدمت مامور گردانیده با فوجی از عساکر ظفرشعار و میر فتاح مین
باشی تفنگچیان اصفهانی و جمعی دیگر از تفنگچیان رکاب اشرف روانهٔ آن اطراف فرمودند و چون زینل بیگ
از رکاب مقدس جدا شده روی عزیمت بدان صوب آورده بحدود تردیک رسید خبر
پیوست که فوجی از جنود رومیه در محتشم حدود موصل بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده اند و قاسم خان
با دویست سیصد نفری از غازیان افشار که در قلعهٔ موصل بوده اند از فقدان آذوقه و علت
وبا که هر روز جمعی را معدوم می نمودند صلاح در توقف و قلعه داری ندیده قبل از وصول لشکر مخالف
بیرون آمده و مخالفان تصرف در قلعه نموده اند و بیم آنست که خان احمد خان اردلان نیز بجهت
قلعهٔ کرکوک را انداخته آن قلعه نیز تصرف اعادی در آید و میانهٔ سارو سلطان بیکلی را دی

زینل بیگ

زینل بیگ که متولی روضات مقدسات و قورچی باشی قورچیان نجف اشرف است و طایفهٔ عرب بهانهٔ که بکجود
کربلا و نجف آمده بودند مکاره به وقوع یافته زینل بیگ از ورود این اخبار در حرکت مسارعت نموده
چون بچولی درتنگ رسید حسین خان حاکم لرستان با معدودی آمده باو پیوست و در آنجا بوضوح
انجامید که سپهدار فوجی از رومیه را با سرکردگی حسن پاشا پسر کس بضبط ولایت موصل بکریه و قلاع
آنجا تعیین نموده و قریب پنج شش هزار نفر از رومی و کرد و عرب با جمع آمده متوجه آن صوب شده اند و
تا دو سه هزار خانه وار رعیت را از حدود قلعه قلعه ذهاب مشهور بقلعه زنگ و غیرها کوچانیده اند که از
آب گذرانیده بآن طرف برند زینل بیگ بعد از استماع این اخبار سران عساکر ظفرشعار که در آن وقت
جمع بودند طلبیده با موازی سه هزار نفر از سپاهی بی اقدار بتعلیم در آمدند و از آنجا بر سبیل ایلغار آن
مسافت بعیده را در دو روز طی نموده روز سیم بمحل افغان رسیدند و از شدت ایلغار زیاده از دو
هزار نفر رسیده بودند و از آن طرف مخالفان از آوازهٔ وصول لشکر قزلباش متزلزل گشته کردی
اکراد و اعراب پراکنده شدند از آن جمع سه هزار نفر کما بیش بجنگ پیش آمدند و از جانبین صفوف
قتال آراسته گشت و دلیران رزم آزمای دست باستعمال تیغ و سنان بردند فیما بین آتش
حرب اشتعال پذیرفت و باندک زمانی تزلزل بارکان ثبات و قرار سپاه مخالف راه یافته شکست
بجانب اعدا افتاد و جنود قزلباش بنیروی دولت و اقبال همایون بر آن طبقه ظفر یافت قریب
شش هفتصد نفر طعمهٔ شمشیر آبدار شدند و از سپاه قزلباش کمی چنان ضایع نشد و حسن پاشا
و بقیة السیف منهزم و خود در انجام قلعه رسانیدند و اموال ایشان نهب و غارت غازیان و تفنگچیان

گردیده وعلت طاعون دوباکرد در شهر و قلعه مرض طغیان عظیم داشت و هر روز جمعی تلف میشدند چنانچه
حسن پاشا و زنیل بیک رسولان آمد شد نموده قرار داده‌اند که چون در قلعه علت وبا و قحط بر دو
لشکر کرج کرده کسی را در قلعه نگذارند که بعد از تسکین علت وبا و طاعون از جانبین بدانچه مصلحت ۱۰۷۰
باشد عمل آورند زنیل بیک بنا بر عجز اری سپاه منفرد رضا باینمعنی داده این والوس را که
بودند که جاینده مظفر و منصور معاودت نمود حسب الامر اشرف میر فتاح یوزباشی را با گروه تفنگچیان
بقلعه بغداد فرستاد که همراه بیگلربیگی بمحارست قلعه قیام نماید و خود بازگشته در حینی که رایات
منصوره بقصد تسخیر گرجستان بیرون آمده در سلطانیه اقامت داشت بملازمت اشرف رسیده
حقایق حالات معروض داشت شرح محاربه‌ها که روداده و رفت زنیل بیک از تورید و سپه تو از اخبار
معرکه رسیده یافت از سوانح این سال رفتن قرچقای خان سپهسالار لشکر ایران بگرجستان و قمع عصیان و طغیان مورد و کرجی و
بدنبال فساد و شان شهید شدن سپهسالار بر ضمیر منیر دانشمندان عالم صورت و خردپروران جهان معنی و ارباب فطنه و
ویژه محققان ثابت و راسخ است که هر امری از امور که در مشیت الهی قرار یافته و در لوح محفوظ رقم
ثبت پذیرفته باشد بر حسب یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بلا اشتباه از کتم
عدم بحیز ظهور می آید و هیچ تدبیری از تدابیر عقلا و مدبران روزگار رفع آن و شرح قضا و منع تیر تقدیر
نمیتوانند شد و فحوای العبد یدبر والله یقدر موکد این معنی است و چون در سنه آینده باقتضا
فلکی و حوادث آسمانی بعضی فتن و فتور و محن و شرور در قم و بر بعضی بلاد نقش گشته بود که لابد بظهور آمدنی
و زمانه فتنه ساز ابواب محنت و بلیت بر روی روزگار خلایق گشودنی بود بر حسب اذا اراد الله

شیئاً هیّأ اسبابه اسباب آن بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام می یافت صورت اینحال
و نظیر اینمقال فرستادن قرچقای خان سپهسالار لشکر ایران است بجانب گرجستان که باعث
ظهور و وقوع چندین قضایای عظیمه و قبیح حدوث انواع فساد و خونریزی و محرک بلایا و فتنه انگیزی
گردید شرح وقایع آنکه در قضایای سالهای گذشته مرقوم کلک بیان گردیده که حکومت ولایت
گرجستان کاخت بعد از آنکه خلق آنجا بار مکرر در راه بی ادبی پا و عصیان و طغیان ظاهر ساخت جاهل
نادان مورد سخط غضب شاهی گردیده از سخط آلود گشته از قتل و اسیر و خرابی از حیز استقلال افتاده
بود به بیگرخان ایکری دوست قاجار تفویض یافته او را با بعضی اوقات بآنجا فرستاده و
او در حریم قلعه قرالقوچ محل اقامت اختیار نموده بنای شهر انداخته بطبقه خانهای مرغوب
و دکانات و حمامات عمارت کرده بودند بقیة السیف گرجیان را نوید عفو و مژده امان داده بودند
گروهی از ارکان دولت که از بیم قتل و اسیر باطراف و جوانب پراکنده شده در زوایای خمول مختفی
بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان بآنجا جمع آمده بقدر آباد و ابی هم رسیده بود در رفته رفته گروهی
از ازناوران و سپاهیان نیز که بیم قشلاق ایشان بود بمقام اصلی جمع آمده بقدر آباد و ابی هم رسیده
بودند بعد رفته بودند در این سال بکرار از ابنای بیگرخان و تقریر گرجیان که در خدمت اشرف اعلی راه تکلم
داشتند بعرض اقدس رسید که جماعه از ازناوران و سپاهیان گرجی که بآنجا آمده‌اند و ظهور رشد
آمده شد و مراسلات نهانی واقع میشود و محملت که از آن طبقه ضلال مترتب فتنه و فساد گردد و رای عالم
آرا بدان متعلق گردیده که یکی از ارباب فراست و کیاست و اصحاب رای و درایت را به القرب فرستد که

بجهانی حالات گرجستان رسیده در دفع و رفع فتنه انگیزان و تنظیم و نسق ملک انجا بصلاح دولت قاهره پابت بعمل آورد
لهذا قرچقای خان سپهسالار را که در مازندران و بپایه سریر سلطنت جهان پناه بود بدین خدمت نامزد گردانیده طهمورث
گرجی را که بسمت کاکت با بون خان والی گرجستان کارتیل نسبت اما قرب دو سال متجاوز بود که اظهار اسلام نموده
باایران ملازمان کوچ در خدمت اشرف معزز و محرم و صاحب قبول والکاء و از جمله مقربان و محرمان بزم اقدس بود رفیق
سپهسالار گردانیدند که چون صاحب وقوف و تمکین و بتمیز گرجستان است بحسن اخلاص و ظهور بندگی و خدمتکاری ها
محل اعتماد شاهانه گشته انچه از لوازم دولتخواهی و خیراندیشی و نظام و نسق ان ولایت لایق دولت داند بعمل اورد
وصیه جنی خان قورچی باشی را که نبیره دختری هما یون لیت است و نامزد هما یونخان بود مصحوب معتمدان مذکور
گردانیدند و حکم شد که امرا و اوباغ و شیروان نیز عملی نزد سپهسالار جمع آمده لوازم همراهی بتقدیم رسانند
و قرچقای خان و مورد و بیک گرجستان رسیده امرای شیروان و قراباغ را اخبار نمودند و چون عروسی محمود را
مادی هما یونخان در میان بود یوسف خان بیگلربیگی شیروان و محمد قلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و سایر امرا
عظام و عساکر اسلام با تجملات و زینتهای گوناگون با ایشان پیوسته اول جشن عروسی انعقاد یافت بعد از ان چون
هنور گوکب بخت گرجیان کاخت از حضیض و بال بیرون نیامده اراده ازلی بقتل فوجی دیگر از قبیان تعلق
گرفته بود جهت تحقیق حال و تمیز سپاهی و جهت عموم الطاف رایتبرب همراهی بخواهی گرجیان بانی آلیجی
که شهرت داده بودند احضار نمودند قریب ده هزار نفر عملی با اسلحه و یراق جمع آمدند علامات فساد و عصیان
از صورت حال ایشان نمایان بود بوساطت مورد او خاطر بدفع و رفع آن گروه بی ایمان قرار گرفت
و تکلیف کردند که چون رفتن بانی آلیجی موافق طاعت و بندگی بر شاه نشود و اسب الات جابه خود را انبار بایشان

داده خود را از همراهی سفر باشی آجوق معاف باشند بعد از گرفتن اسلحه و یراق تمامی آن گروه تبه روزگار
شکاری وار در میان گرفتند و بطرفة العینی دمار از نهاد آن قوم بر آمده و زنجیر آتش قهر سوخته معروض
تیغ بیاسا کردیدند بعد از ظهور این صورت مورد او مذکور خبث باطن و ارتداد خود را ظاهر ساخته از خیرت
بیگلربیگی با هوس حکومت و بزرگی کارتیل با ازمادران و جهلای آن طایفه مواضعه نموده بجبل قند و بر مرکب ختل
سپهسالار و بعضی امرا گشته انواع فساد و خونریزی و فتنه انگیخت از وبظهور پیوست تفصیل حالات و ظهور
عصیان و طغیان آن شوریده بخت تیره روزگار در وقایع سال توشقان ئیل کلک سخن پرداز میگردد
درین سال از تأثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت وبا و طاعون در بعضی محال آذربایجان شیوع یافته
در دار الارشاد اردبیل شدت آن بمثابه بود که در قصبه زیاده از بیست هزار کس تلف شدند در
مواضع و محال قریبه خصوصا الکاء مشکین و سراب و اشق و گرمرود و خلخال قریب سی هزار نفر که مجموع بالاتفاق
یکصد هزار زیاده راه عدم پیمودند و از پیران معمر روزگار دیده استماع افتاد که هرگز در ان دیار شدت این مرض
بدین مثابه و طغیان نبوده و بعضی محال طارم و قزوین نیز بنا بر قرب جوار سرایت کرده جمعی تلف شدند منوچهر بیگ
که درین سال جهان فانی را وداع کرده بعالم جاودانی انتقال کردند اسفندیار بیگ عربگرلو است که از زمره مقربان
بساط اقدس و معتمدان درگاه بود در هنگام معاودت شهریار از بغداد در حوالی نهاوند در وقتی که سوار مادیان بنفر
از قطع مسافت میبود جمال برو متغیر گشته از رفتن باز ماند خبر بحضرت اعلی رسید آنحضرت از نمول خاصه
محفه و تخت روان فرستادند محفه در آمده چندی راه پیمود بطاقت شده باز میل سواری کرد تا بسواری
بنا ورده اظهار بیطاقتی کرد از بالای محفه پائین آوردند که ساعتی در سر راه استراحت نماید چون پیمانه حیاتش لبریز

شده بود و ودیعت زندگانی بمقتضای اجل سپرده متوجه سفر آخرت شد وی ولد کال بیک است که آبا عن جد
از زمرهٔ صوفیان صافی طویت این دودمان بوده اند بمنصب ایشیک آقاسی گری سرافرازی داشت و در اواخر
ایام حیات از وفور اعتقاد بایشیک آقاسی حرم علیه عالیه شد بعد از فوت پدر منصب ایشیک آقاسی گری که موروثی آن
سلسله بود باو تعلق گرفت از کمال اهلیت و آداب دانی بمدارج علیا ترقی نموده روز بروز پایه قدر و منزلتش
بلندی یافته از زمرهٔ مقربان خاص و مخصوصان بزم اختصاص گردید و صاحب رای و مشورت بود و چون پسرش کلبعلی بیک
صغیر السن بود منصب موروثی باحدی تفویض نیافت که بعد از آنکه پسرش نشو و نما یافته قابلیت آن خدمت داشته باشد
بمقتضای آن عمل شود سلطانخان ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله بود بعد از معاودت
یورش بغداد در دار السلطنه اصفهان مریض گشت نشان علت سرطان در بدنش ظاهر گشته بآن الم مبتلا گردید جراحان
فصد کردند و تبرید نمودند اصلا مفید نیامد روز بروز مرض مستولی گشته معالجات اطبا و جراحان دافع قضا نگشت تا
رخت امل بسر منزل آخرت کشید پدرش خواهرزادهٔ حضرت شاه جنت مکان بود و همیشه این سلسله بشرف مصاهرت
این دودمان ذیشان اند وی نیز دو نوبت باین رتبه والا ارجمندی یافت مقطوع العقب بود فرزندی از وی در
وجود نیامد متروکات خود را در زمان حیات بحضرت اعلی هبه نموده بود چنانچه مسوده این اوراق
مکرر از و استماع نموده و اعتراف شنیده بود و آنکه جمع مال دیوان نیز داشت بنابر آن متروکاتش بحیطه ضبط در آمد
و منصب وزارت دیوان اعلی چنانچه سبق ذکر یافت بسلطان العلمائی خلیفه ابن رفیع الدین محمد صدر تفویض
یافت ذکر وقایع اودئیل ترکی مطابق اربع و ثلاثین و الف که سال نهم از قرن دوم الابد پیوند
و جهانداری حضرت اعلی است باز نسیم عنبر شمیم بهار مشام روزگار را زنده ساخت عطرسائی آغاز نهاد و شکوفه افسرده دی که دماغ از

طغیان سرما پژمرده بودند از قدوم سعادت لزوم نوروز فیروز پراکنده گشته در زوایای افسردگی متواری گشتند
خورشید جهان پیرا با هزاران فر و شکوه در عرصه گاه عز و شرف جلوه نمائی کرده لوای جهانبانی افراخت
یعنی در روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی ده ساعت و هفده دقیقه از روز گذشته برج حمل تحویل نموده سعادت
افزای منزل معهود گشت از لطف هوا دیده نرگس بیدار گشته بموافقت روزگار فتنه آغاز نهاد و سوسن که نشان آزادگی
داشت بقصد جوش غنچه خنجر تیز کرده در کمین غارت اوراق زرین گل نشست شاهد دلارای چمن جهت
نوخطان بزم بهار فرش زمردین گسترده بر رخسار زیبا از گل و لاله پیرایه بست باز نسیم بهار غالیه افشانده کز
حرکاتش چمن تازه تر شد مگر انجمن آرای گشت لطف نسیم بهار باد صبا های گشت چمن خط مشکین یار حضرت
اعلی شاهی در قصبه شریفه اشرف مازندران بهشت نشان بخرمی و کامیابی میگذرانیدند جشن نوروزی در جلوه
روزگار آن خطه شریفه که رشک فرمای قصور جنان و زینت افزای روضه رضوانست اتفاق افتاد ارکان دولت
قاهره و اعیان خلافت باهره و ایلچیان سلاطین و بزرگان هر طبقه که در آن جشن جهان پیرا حاضر بودند زبان
اخلاص بیان بتهنیت سال نو و مبارکی نوروز فیروز گشاده لوازم دعا و ثنای شهریار کامکار ادا نمودند چون
عادت قدیمه و خواص ذمیمهٔ روزگار غدار است که پیوسته بتلاطم امواج بحر محن برهم زن هنگامه عافیت و آسودگی
گوشه نشینان راحت و استراحت بوده توفیق بخشا بساز و گاه ابواب فراغت و عافیت مسدود گردانیده و درهای
رنج و غبار بر روی روزگار طبقات انام بگشاید و عالم فانی از مفاسد و بلایا خالی نیست در این سال از گردش
روزگار و اقتضای فلک کجروی سپهر ناسازگار فراغت و آسودگی از خلق کناره جسته فتنه های خوابیده بیدار گشت
و از هر طرف لشکرها در حرکت آمده وقایع عظیمه بظهور پیوست سر فتنه دارد دگر روزگار مگر دیده دلها

زحمت نکشد زمانه در عافیت باز بست دل غمی را راند و نخست اگرچه هر گونه حادثه روی داد
و فتن و فتوری در هر جا ظهور یافت عاقبت بلطف یزدانی وجود فایض الجود خاقانی و نیروی اقبال حسن ١٠٧٦
سعی و تدابیر صایبهٔ آنحضرت روی بانحطاط آورد و مفاسد باصلاح انجامید زیرا که گفته اند تن شاه باید
که باشد درست مراو تراگر شود پای سست اما زمانه بس کرد مفاسد بر سر خلایق بخت و بسی خونها ریخته
بخاک مذلت آمیخت نخست قضیهٔ شورش آشوب که از نکرای عصیان و طغیان مراد اوکرجی شور بدبخت تیره
روزگار بظهور پیوست و نتایج عظیمه بر آن مترتب گشته از آن مرض ضرر و آسیب بسیار بخلایق و عباد الله رسید و مرید
چنانچه در ذیل مبین و مرقوم میگردد ذکر ظهور و ارتداد و عصیان مراد اوکرجی تیره بخت بنهاد و افعال و اعمال
نافرجام آن سرخیل اهل شقاق و فساد شرح این واقعه عظمی و کیفیت این داهیه کبری آنکه چون گروهی از گروه گرجیان
کافر نعمت بنوعی که مرقوم خامه عنبر بار گشت مکافات نیت فاسد و جزای بدطینتی یافتند مراد او بدسر انجام تیره
روزگار که بمصلحت وقت شعار شیوهٔ اسلام ظاهر ساخته و باطنا دست از کیش و ملت نصاری باز نداشته بود و دیگر
جهان کار ذلیل را که همیشه دولتخواه این دودمان والا بوده طریق اطاعت و بندگی را بقدم اخلاص و یکجهتی
می‌پیمودند و توجه و التفات شاهانه درباره ایشان بدرجه کمال رسیده بود بسخنان کاذبه و اقاویل غیر واقع و مغرضانه
از جادهٔ اخلاص و انقیاد منحرف گردانیده و حمقی چند از زبان گهرفشان آنحضرت که مشعر بر [illegible]
و از وباد توهم بود خاطرنشان آن گروه نادان کرده چون در درگاه معلی محل اعتماد گشته کمال حرمت
داشت منقولات او را مقرون بصدق و صواب دانسته توقف بیم از ایشان از لشکر ظفر اثر روز بروز با او
رنگیت و چنین که اکثر امرای قزلباش مثل محمد قلیخان [illegible] بیگلربیگی [illegible] و دیگر خانان از کرمی [illegible]

حب الصلاح

حسب الصلاح مراد و بدبختی مار گشته با تبعه خود بر سر یوسف خان که خود رفته بود خاطر [illegible] بمصاحبه و قتل
سپهسالار قرار داده بصحرای اق بسته بکلو و سلاح از خیام خود بر خیمه قرچقای خان آمده از روی دولتخواهی
تذکر میسازد که گرجیان کار تیره عمر یاغی شده آمادهٔ خلاف و مستعد جنگ و جدال اند بی تامل سرازمیان
شکر میباید از آن کمر انان که بقزلباش بد مطلبه شده مغرب سلطان را هم اند مضرب و آسیبی رسد و با مراد
ناشایست جابه هرت و دلیری نمایند چون قرچقای خان و امرای قرب و سرداری که آن تیره بخت را در خدمت
اشرف بر مبار رها دیده و اشفاق و الطاف که از جانب همایون اعلی بر او فیر ما شاملحال او گشت مشاهده نمود
بر و شد یکی پسر او بکرج و منعلقان در این ولایت منظر نظر شفقت و مرحمت و کامیاب عزت و عافیت بود
اصلا احتمال نمیداد که مراد این مقصد [illegible] ازان آید و آن شد بالجمله قرچقای خان
بصلاح دید مراد مستعد سواری گردیده گردید و در حین سوار شدن پیش از آنکه ملازمان برسند آن
غدار نابکار نیزه حواله او کرده چنان بر او زد که نوک سنان از طرف دیگر نمایان گردیده و خود بطرف خیمه
یوسف خان امیر الامرای شیروان رفت و با او نیز بحیله و شد و بهمین عمل شنیع بر وظیفه گری بعد از
قتل این سپهدار عالیمقدار باردوی قزلباش در آمده یکپسر قرچقای خان امامویردی بیک
نام و بعد کس دیگر بدست ایشان در آمده او [illegible] شربت شهادت چشانیدند اهل اردو
قوع روز محشر مشاهده نمودند خواص و عوام در کمال سراسیمگی یوم یفر المرء من اخیه گویان خود را
بیرون انداخته بهر طرف شتافتند تمامی اردوی قزلباش نهب و غارت یافته اموال و اسباب بلا
تعد و لاتحصی بدست گرجیان در آمد بعد از انتشار این خبر بجز اضطراب و سراسیمگی بطبقه قزلباش

راه یافت که هر کدام از عساکر و اتباع شیروان که بجد متی مامور گشته بطرفی رفته بودند فرصت معاودت
و جمعیت یکجا نیافته از هرجا که بودند راه نجات جسته بیرون رفتند و بایوسخان والی کارتیل وقت در آمدن ۱۰۷۸
بقلعه تفلیس که مقر حکومت و مرکز دولت او بود نیافته باتفاق محمد قلیخان بیگلربیگی قراباغ با آنچه قلعه در آمده تحصن
جستند و موراو بعد از کشته شدن امرا و نهب و غارت اموال و اسباب قزلباش با جمعی کفره مجرم بعزم تسخیر
قلعه قلانقوج و بجهت در آوردن بکرخان و قتل و غارت و استیصال او و باجامات ایگری روانه و غیرهم که در آنجا
مقیم بودند متوجه آن صوب شد بکرخان از وقوع این حادثه بی آرام گشته از بی تابی مردم ایل و اویماق که هنگام کوچ
و عیال و اطفال و اثقال همراه داشتند در حینی که بکنار آب رسیده و بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور می نمودند
که موراو با جنود کرجیه رسید اموال و اسباب بسیار و مواشی و اغنام بیشمار بیغما نموده جمعی کثیر از نساء و صبیان مسلمانان
باسیری بردند و بکرخان با متعلقان خود گذشته به بردع آمد و قلعه قلانقوج با اموال و امتعه بسیار که در آنجا
بود که از آنجمله پنجاه خروار ابریشم بود بتصرف کرجیان در آمد و از آنجا بپای قلعه تفلیس آمد که آن قلعه را که حکم نگاه
و لاه کارتیل است بطایف الحیل بدست آورد و جماعت تفنگچیان نوری که سرکرده ایشان شاطر شاهی نامی بود که کوتوال
و حارس قلعه بودند بعد از اطلاع بر قضایایی که مذکور شد چون بنصاری تفلیس اعتمادی نداشتند متعلقه یکباره
تخان را از شهر بدرون قلعه برده با وجود فقدان آذوقه و عدم استعداد قلعه داری کمر جهت ضبط و نگاه بست
آن جست بسته هر کس از طبقه مسیحیه بظنه خلاف داشتند بیرون کردند و جمعی دیگر از مسیحیه با تیغ و تیر بعد از آنکه
و جماعت بر جماعت منجر بجنگ و جدال شد از طرفین چند کس بقتل آمدند و تفنگچیان غلبه کرده از دو جانب جمعی نصاری
که مقتول شده بودند و غیرهم آذوقه و مایه سرانجام نموده در محافظت قلعه سعی موفور بظهور رسانیده

و موراو

و موراو نیز روزگار جمعی کفره را بر سر قلعه گذاشته خود با جنود کرجیه متوجه قراباغ شد و ببلده گنجه رفت
و آن بلده را که مسکن بیگلربیگی و اعیان ایل و اویماقات قراباغ است نهب و غارت نموده اموال و اسباب بیحساب
بدست آورد و از آنجا نیز جمعی از عیال و اطفال مسلمانان را باسیری بردند و عامی مردم ایل و الوس قراباغ از جا
و مقام خود رمیده با ایل خداوندی ابراهیم خان بازگشتند و موراو برگشته بعد از آنکه گنجه را ویران
ساخت پرداخت بقصد آنکه قلعه تفلیس را بدست آورد بدان صوب شتافت و بمراسلات و پیغام و چوب با تهدید و وعد
جمیل سعی بسیار کرد و جهد بسیار انگیخت که شاطر شاهی را فریب داده دست در کردن مقصود حایل کند مفید نیفتاد و تفنگچیان
مردانه دامن همت بر میان زده در محافظت قلعه میکوشیدند و جواب مراسلات و پیغامهای موراو جز توپ و تفنگ
تیر و کلوله نگفتند القصه مرتبان از جانب امرا و تفنگچیان حاکم سرحد بر خلاف خان آمده چگونگی حالات بنوعی که تحریر یافت
عرض کردند و بوضوح پیوست که موراو نابکار بعد از صدور این اعمال ناهنجار اظهار دولتخواهی سلطان روم کرده سرهای
مقتولان را مصحوب معتمدان کرجی بدربار بکر زو سردار فرستاده تحف و هدایا از نفایس اموال و امتعه که بدست آورده بود
ارسال داشته سردار را بطرف آمدن کرجستان و شیروان ترغیب نموده و سردار این وقایع را مقدمه فتح و ظفر انگاشته
منشور ایالت کارتیل بنام او و کاخت را بنام طهمورث فرستاده و طهمورث نیز آمده بیکدیگر ملحق شده اند و بر کنجه رسیده
حکومت نموده بانتظام حال خود و استقامت مملکت مشغولند و در تسخیر قلعه تفلیس سعی موفور بظهور می آورند حضرت اعلی
بعد از وضوح این حالات عیسی خان قورچی باشی را سردار لشکر ظفر شعار گردانیده بدفع فتنه موراو و انتظام مهام کرجستان
مامور گردانیدند و قراق خان چرکس که داروغه لاهیجان بود و بجای یوسف خان امیر الامرای شیروان فرموده مقرر شد
که بر سبیل استعجال بدان صوب رفته امرا و عساکر آنجا بقورچی باشی ملحق گردند و امیر گونه خان بیگلربیگی چخور سعد و شاه بنده خان بیگلربیگی

آذربایجان نیز امرا و عساکر تابعه خود در رافقت قورچی باشی مامور گشتند و قورچی باشی بندهای نواب کشته از موقف جاه و جلال

استمداد همت کرده باعث و اقبال روی توجه بدان صوب نهاد و رایات نصرت آیات جم اقبال نیز از مازندران ١٠٨٠

بهشت نشان منعطف و در حرکت آمده در دارالسلطنه قزوین نزول اجلال فرمودند چند روزی در دارالسلطنه مذکور محل اقامت

شهریار مظفر و منصور بود و از آنجا میلا سلطانیه توجه فرموده چون اخبار حرکت لشکر روم متواتر میرسید روزی چند در چمن سلطانیه

مخیم سرادقات اقبال گردید که بهر طرف که عزیمت موکب همایون لازم آید عنان توجه بدان طرف معطوف کرده امام قلیخان بیگلربیگی

فارس با عساکر آنحدود آمده در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین پیوست و حکم شد که از عساکر منصوره در کمال عظمت بگرجستان

رسیده باشند در اردوی کیهان پوی توقف نموده در رکاب ظفر انتساب بوده باشند شرح نهضت بصوب اقرب بعدالی ذکر وقایع

گرجستان و قضایایی که در خلال این احوال بهر طرف سانح گردیده رقم زده کلک بیان میگردد ان شاء الله وحده العزیز

ذکر محاربه که فیمابین جنود نصرت نشان و گرجیان بی ایمان در گرجستان بوقوع پیوسته و ظفر یافتن

جنود ظفر ورود چون قورچی باشی بنحوی که در فوق مرقوم قلم سحر ساز و نگارش کلک نگارپرداز گردیده روانه گر

جستان گشت قورچیان عظام و غلامان و تفنگچیان سرکار خاصه شریفه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان در شروان

که حسب الفرمان برافقت او مامور بودند فوج فوج و فشون فشون رسیده در بهر بورت جمعی ملحق میشدند تا آنکه لشکری عظیم

در اردوی قورچی باشی فراهم آمده روی بمقصد آوردند و از آنطرف معداو باتفاق طهمورث و انابک خان و الند منوچهرخان

والی قمق که هر دو از نیم سپاه ادنم خواه قزلباش در گرجستانات تابع و روم بسر برده هر کدام در گوشه جزیره خود نشسته

در وقت استظهار معاونت سردار روم عرب همراه آمده باو پیوسته بودند و عظما و اعیان ملل عاد ملحق گرجستان به جراحت کارزار میل

و تعلیه السیوف شاخت مانوس و جمعیتی زیاده از سواره و پیاده در هم آورده آمده و رنم و بیکار کشته در زمره دو شنبه بیست و

چهارم شهر رمضان المبارک در موضع کوشلو از توابع الکیت جای تفتیس فریقین را اتفاق افتاد از جانب

افواج سپاه ارم احتشام محاربه بود چون شاه بنده خان لشکر آذربایجان قریب شده در روز دوشنبه داخل معسکر ظفر

اثر شده بود سپاه قزلباش جنگ را در آن روز در حیز تاخیر انداخته شب گرجیان در آمده از طرفین محاربه دست

بهم نداده و گرجیان نیز در آن حوالی اقامت نموده از جانبین مراسم پاس پرداختند صباح روز سه شنبه بیست و پنجم ماه

مبارک مذکور سپاه منصور صف قتال آراستند قورچی باشی در قول قرار گرفت و امیر گونه خان بیگلربیگی معین گشت

و میمنه و میسره جنود اقبال عبارتی از معرکه کارزار استحکام پذیرفت از آنطرف گرجیان نیز رسیده بیکدیگر ملاقی

شدند و فیمابین جنگی عظیم در پیوست در اول گروه بهیات اجتماعی پیش آمده بر بر قچیان جنود قزلباش حمله نمودند جنود

چرخی تاب صدمه آن گروه نیاورده از یکدیگر پاشیدند امیر گونه خان لحظه پای ثبات افشرده زخمهای قوی یافت چون

بحسب اتفاق در محلی نامناسب جنگ دست بهم داده بود از میمنه و میسره جنود قزلباش معاونت دست نداد طایفه قاجار

امیر گونه خان را از معرکه بیرون بردند و گرجیان در عین گرمی قتال میان جنود تفنگی در آمده از صدمات ایشان کرد

صفوف تفنگی نیز متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود ظفر ورود خصوصا جمعی از تفنگی ضرب شهادت چشیده مرغ روح بعضی گله چنان

نشانه شده و گروه چنان خیره شده و بجانب پیش آمده بودند که گروهی از ایشان از طرفی که مقابل کوه بی نشسته باردوی قزلباش

در آمده در جانب اردو بازار دست غارت و یغما بر آوردند و مردم اردو بازار و قلقچیان و لشکر دیگران بوثاقات

که در اردو بمحافظت اغرق مانده بودند بهم برآمده شورش و رستخیزی عظیم در اردو شیوع یافت چنانچه مردم

بسر و پا و بیدولتان او باش که در اردو مانده بودند دست غارت اموال یکدیگر گشوده و فرار بر قرار اختیار نمودند

اردو بی صاحب مانده از بی مرادیت و خسران بسیار بعساکر ظفر شعار رسید چون مذکور شد که در محل نامناسب

طرح جنگ افتاده بود در نیوفت گروهی از لشکریان که در گوشه و کنار و یمین و یسار بودند چون قول بزرگ
نمایان نبود ازین آشوب و غوغا و چیرگی سپاه کفر و ضلال تصور آنکه العیاذ بالله شکستی بحال لشکر اسلام راه
یافته پای افغانستان سستی [illegible] بعضی از جبن و بددلی و بعضی دیگر بدروش حال و صیانت اموال روی ازمعرکه
بر تافتند و این آشوب و انقلاب بر لشکر قول نیز سرایت کرده تزلزل و تفرقه بحال سپاه اسلام راه یافت لیکن قورچی
باشی از وفور غیرت و دلیری با معدودی از دلاوران جان بناموس داده از مشاهده انحلالات اصلا تزلزل
بخاطر راه نداده در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشت جمعی از جنود قاهره که مشاهده صبر و ثبات قدم قورچی
باشی نمودند قوی دل گشته تکیه بر قوت اسلام و نیروی اقبال شهریار گردون غلام کرده بار دیگر روی تهور و
قوی دل گشاده [illegible] کفره تاختند و خاک معرکه را از خون آنخون گرفتگان گلگون ساختند مقارن
انحال شاه بنده خان نیز که از عقب می آمد با فوجی از تیغ زنان سپاه خود از گرد راه بدرگاه رسیده
استظهار و دلگرمی گرجیان و دیگر او بازگشته روی بمعرکه آوردند و تیغ بجای عازمان برافشانی
آغاز نهاده بطرفة العین بطعن سنان ثعبان مثال و ضرب شمشیر صاعقه کردار تا موازی ده هزار پیاده و سوار
از آن گروه اشرار بر خاک هلاک افتاده دمار از نهاد آنخاکساران برآوردند و مهر او سلسبیل بخت وارون
و آتابیک سپاه کفر و ضلال [illegible] خود را سرگشته وادی ادبار دیده پشت بمعرکه داده راه فرار پیمودند
و حامیان حوزه اسلام بر حسب الحق یعلو و لا یعلی علیه غالب گشته مغلوبان تیره روزگار را تا کنار [illegible] که چون باینجا
رسیدند از آب کر عبور نموده پل آنکه از چوب ترتیب یافته بود سوخته خود را به بیشه های انبوه پر درخت و جنگلها
سخت کشیدند از معارف سپاه و سرداران گرجی طهمورث میرزا و آقا [illegible] و ابوال [illegible] بیک [illegible]

از زمره قتیلان بودند و از عساکر منصوره چند نفر از یوزباشیان قورچی و غلام و تفنگچی
در حمله اول بقتل در آمده و اوسط الناس قریب یکهزار نفر که اکثر آن تفنگچی بودند شربت
شهادت نوشیده سرخروی دنیا و آخرت گشتند بعد از فتح و ظفر قورچی باشی و امرا
و عساکر بازگشته باردو آمدند خیمه ها را ابتر و از ما فی الخیام خالی یافتند از اسب و استر
و شتر نشان ندیدند نهایت بی سامانی در میانه لشکر واقع شده رفته رفته که اخبار
فتح و فیروزی اشتهار یافت پراکندگان اردو بتدریج جمع آمده آنچه از دواب
و شتران و اموال و اشیا بدست آمد صاحبان بتصرف در آوردند و در اصلاح حال خود
کوشیده فی الجمله انتظامی در معسکر پدید آمد و از آنجا کوچ کرده بتفلیس رفتند محصوران
قلعه از تنگنای محاصره و عسرت معاش خلاصی یافتند جمعی از کفره بطرف باشی آچوق
رفته استیفاقی کرده بودند شاه بنده خان و قزاقخان را با فوجی از جنود قاهره بر سر
ایشان فرستادند و امرای مذکور بر ایشان ظفر یافته غنایم موفور و اسیر بسیار بدست
آورده مظفر و منصور معاودت نمودند و حقایق حالات بدرگاه جهان پناه عرض
کرده در حینی که موکب همایون از دار السلطنه قزوین حرکت کرده در بیرون شهر
اقامت داشت سرعان وارد گشته مژده فتح و ظفر رسانیدند ذکر رفتن فوجی از
افواج قاهره بجنب قزاقخان گرجستان و کشته شدن شاه بنده خان [illegible] از اصابت عین الکمال و چشم زخم
روزگار که درین سفر خیر انجام بعساکر اسلام رسیده کشته شدن شاه بنده خان و گرفتاری قزاقخان
در راه قراقلخان شرح وقوع آنکه عبد الغفار بیک ولد قرامرز بیک از معتبران طایفه گرجی است

۱۰۸۴

که سعادت اسلام دریافته در خدمت اشرف سلطان معزز و گرامی و همشیره‌اش در سلک پردگیان برادر سلطنت
در شمار ان حریم حرمت منتظم و خود داماد وی امامقلی‌خان بیگلربیگی فارس بنسبت داشت و در این هنگام در گرجستان
بود گرجیان بعد از ظهور عصیان او را الجئ نگاه میداشتند و خاطر اشرف همواره بدان متعلق بود که عساکر منصوره
در استخلاص او و متعلقانش ساعی بوده بهر طریق میسر باشد بدست آورند بعد از محاربه مذکور مشخص شد که متعلقان
او در قلعه قراقلقان اند و این قراقلقان محلی از نواحی گرجستان صعب المسالک و قلعه دارد که در صعوبت
راه و انبوهی بیشه و جنگل محل استظهار گرجیانست قورچی باشی قوچی از امرا و عساکر منصوره را با برکرده
شاه‌بنده خان بیگلربیگی آذربایجان و قراقلقان بیگلربیگی شیروان و خسرو میرزا برادر بکرات خان گرجی
بحصول انجام عابر بسر قراقلقان فرستاده خوانین عظام و عساکر نصرت فرجام از راه صعب بمقصد بمقصد
شتافته بپای قلعه رسیده احاطه نمودند اهل قلعه معدودی بودند که اسم و رسمی نداشتند راضی
شدند که متعلقان عبدالعزیز را تسلیم نمایند و عساکر منصوره مراجعت نموده در دلو عرض رسیدند امرای عظام
نیز صلاح در توقف ندیده کوچ بکوچ متعلقان او را گرفته کوچ کردند و جمعی از گرجیان طبقهای ادبی توجه داشته
در جنگل محل باریکی را بعلفی و کمال گشته محل عبور لشکر را مسدود کرده بودند که در وقت مراجعت عساکر منصوره
دستبردی نمایند و از مویدات اقبال قاید تقدیر عنان امرای عظام را از آن راه برگردانیده راه دیگر اختیار نمودند
و دشمن بی‌شمار را بر داشت کار استحکام داده تا بیاطا طی مسافتی بودند مجالها بعد از اطلاع سپاه قاصد شدند
که سپاه از راه دیگر رفته جمعی را بطرف فرستادند روز در سپاه عبور لشکریان اگر که بمنزل
رسیده بودند و شاه‌بنده خان و قراقلقان بعد در لشکرگاه جهت آگاهی که صدا از اطراف صدای ارمنان

خبر بر آمد و ظاهر شد که صدای تفنگ مخالفان گرجی است که از هر طرف در مقام جنگ و جدال در آمده اند و جمعی ابن عربی
مذکور را نجاعت جنگهای صعب دست داد از آقایان ترکان ملازمان شاه‌بنده خان جوانان کار آمدنی
ضایع شدند اگر لشکریان و قراقلقان ایستادگی کرده راه سلامت پیش گرفتند و قراقلقان خود از فرط شجاعت
و جهالت ایستادگی کرد شاه‌بنده خان را نفی ایستادن نموده و هنگامی که جنگ انجامید ایستادن صلاح
در گذشتن سعی بیاید کرد قراقلقان مجروح شد به از جوی آبی که در سمت راه بود گذشته بطرف مخالفان توجه
نمود که از حال نجاعت و کثرت و قلت ایشان خبری یافته در خور آن فکری بصواب اندیشند در آن هنگام گرجیان
او را با چند نوکر نهاده دیده بر سر او آمدند شاه‌بنده خان او را در آن مهلکه گذاشتن و راه نجات جستن مخالف
شرط رفاقت و همراهی ندیده او نیز از آن جوی گذشت در توقف جمعی کثیر از گرجیان از میان بیشه نمایان شده
بر ایشان هجوم نمودند و در این جنگ در پیوست قراقلقان گرفتار شده شاه‌بنده خان با چند نفر از ملازمان ترکمان
بقدر قدرت و توان تلاش نموده بمدرجه علیای شهادت فایز گشتند در این هنگام زد و خورد ایشان عساکر منصوره را
باز گشتن و بمدد رسیدن میسر نبود مع هذا ایستاده بود به سلامت عبور نموده بمنزل رسیدند و باغیان قراقلقان را
زنده بردند ظهورت و مورد او و بهرانیک که در درگاه معلی باد طریقه نگهداری داشتند در مقام کشتن در تمادی
بحکم نگاه میداشتند بعد از چندگاه فرصتی جسته یکی و نفر از محافظان خود را نظم نموده بمعاونت ایشان خلاصی یافته
بعبادا گرو قزلباش آمده و اکنون بمنشور بیگلربیگی شیروانست و چون واقعه مذکور بعرض اشرف رسید از دو حجت
و اشفاق که عموماً درباره باز ماندگان نثار میشد دل جیدا زند در ازای این جانفشانی پسر شاه‌بنده خان را که کودک
بود در سال بجای پدر برتبه ارجمند خانی و امیر الامرایی آذربایجان معزز و سر بلند گردانیدند و از اقوام او و کیل نصب

جهت نظام و نسق آن سرکار تعیین نمودند و محذرات آن سلسله از مژده این مرحمت فرخناک کشته ماتم شان
بسور و سرور مبدل کشت امیدواری ملازمان درگاه مراحم و الطاف مادر نثار کردون بارگاه از دیاد پذیرفت
و مجدد واحق گزاری حقیقت پروری آنحضرت در آفاق انتشار گرفت و همگنان بزبان حال الاستعجال میرودند که
گریه بیشمار غم بیمار نخواهد خوردن خوش طبیعت باید همه بیمار شوم حاما در ازمنه ماضیه کمتر واقع شده باشد
که سلاطین کامکار و پادشاهان عدالت شعار در احقاق حقوق نیکانباران بدین مرتبه توجه نموده که آن نشستند
که از صلاح دولت و مصلحت وقت گذشته طفل یکساله را بمرتبه بلند ایالت و امیر الامرائی رسانیده خلعت
افتخار و اعتبار بخشند امید که آنحضرت بر حسب کامروای عمر و دولت بوده یوما فیوما از درگاه واهب
العطایا بعطای ارجمند سربلند گردند **گفتار در وقایع متنوعه و قضایا که درین سال قبل از توجه رایات**
جاه و جلال بجانب بغداد روی داده چون از صدور امور اعمالی که مذکور شد صدور یافت
اخبار موحش وارجوفه بسیار در حدود ولایت شهرت یافته باطراف و اکناف رسیده از هر طرف فتنها ظاهر شدن گرفت
کفرضان بمجرد ظهور اینمعنا مترصد ضعف دولت نموده معاندان فرصت جوی فرصت تصور نموده جمعی اشرار نمودند
را از اهل نفاق مترصد نفاق بظهور آوردند ابازه پاشا که دم از اخلاص و یکجهتی میزد معاهده و پیمان ابرطاقی
نسیان نهاده کسان معتمد نزد حافظ احمد پاشا سردار مکرر فرستاده اظهار انقیاد کرده و نوروز رنگ تویچی
استاجلو را که از جانب اشرف اعلی نزد او رفته بود گرفته محبوس ساخت و از جمله مردم بیگی که در تسخیر قلعه
قتل او داده چند کس از رفقا و مردم او را مقتول ساخته سرهای ایشان را نزد سردار فرستاد و منهی بابا شاه
از امرای روم بود که از جانب او در قراجه اردهان حوالی اخسقه بود و بتحریک او بارادهٔ خود در مقام تسخیر قلعه

اخیره

اخیر شده بدانصوب در حرکت آمد سلیم خان شمس الدین لو حاکم اخسقه و قتلغیان حارس قلعه از وقایع کرجستان
و اخبار موحش که متواتر و متوالی از هر طرف میرسید دل بی داده بودند و از تزلزل خاطر عامه با توقف نداده
قلعه را انداخته بیرون آمده بار دوی قورچی باشی پیوستند و مرتضی پاشا با سایر رومیه بی جنگ و جدال آمده قلعه
متصرف شده و اباظه سواران عجم را که از ولایت روم بالضاعت موفور بازگشته باینجا آمده بودند و عازم
اینطرف بودند گرفته از قوت طامعه رقم عملکت بر کل تملکات آن تجار کشان که زیاده از چند و چون بود
کشیدند دیگر آنکه جمعی از اکراد و درجنی که امیر گونه خان بالشکر چخور سعد از ایروان بیرون رفته باردوی قورچی
باشی پیوست فرصت یافته در غیبت او بتاخت و غارت الکا رتبه در آمده انواع دست درازی برعایا
و بحرکت دوند پسران امیر گونه خان با فوجی از غازیان قاجار و غیرهم که بمحافظت قلعه و الکا مانده بودند بر سر
ایشان رفته مجادله و محاربه نموده فتح یافت و گروهی از طایفه اکراد و معدودی از اینطرف نیز بقتل آمدند دیگر آنکه جمعی
از اکراد دمدمان و برادوست در سلماس جمعیت نموده اراده تاخت الکه اروی نموده حمزه بیک غلام تکلو
نواده شاهقلی سلطان از برادران تخلف نموده اظهار دولتخواهی نموده مقدس کرده بسلماکان آمده بیش
حاکم قورس سلماس خبر فرستاده او را از عزیمت آنگروه آگاه کرد و آقا سلطان میر مقدم حاکم مراغه اخبار نموده
باتفاق بر سر انجماعت رفته مقاتله جنگ و جدال وقوع یافته فوجی از طرفین بر خاک هلاک افتادند دیگر آنکه
در اوایل ایام حصیان و طغیان فتنه انگیزی شده بیک میر عشیرت مکری که حضرت اعلی بعد از قتل
قبادخان و تمرد آن مکری او را از بیت فرموده از پایه نوکری بمرتبه امارت و بزرگی ایل عشیرت مکری
سرافرازی یافته و بخلص رفقای او از تقصیر بقیه السیف متمردان انطایفه که گذشته از آن تاریخ الی غایت که ده سال

متجاوز گشت او و برادرش معصوم بیگ با چند نفر از اولاد و اقربا در ظل رأفت و الطاف شاهانه آسوده
کامیاب دولت و عزت بودند روز بروز انوار شفقت و تربیت شاهی بر او خبایت احوال شیربیگ بزرگوار ۱۰۸۸
تا فتنه شیرش بلندی گرفت و در سال ... با غوای جنیدی از اشرار عشیرین الطایفه خصوصا خلف
جاهل ... خواست سر از ربقه اطاعت و اخلاص پیچیده در مقام عصیان و طغیان شد با گروهی انبوه از اشرار
و طاغیان بر اغوا دست بقتل و غارت دلیر گشادند و جمعی از سپاهی و رعیت را طعمه شمشیر بلا گردانیده
بسیاری از زنان و صبیان اهل اسلام را باسیری بردند و در شکست ... و تاراج اموال و اسر عیال و اطفال
فرو گذاشتی نکردند چون این اخبار ملالت آثار بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسید حرکات ناهنجار
مکنونان ... موجب استیحاش گشت بالجمله حضرت اعلی شاهی که معدن تهور و بحر حوصله اند از ظهور امثال
از جای نرفته بالطاف الکرم و اعداد و بواطن قدسی مواطن ... ظاهر و واثق بودند از متعهدان درگاه مدار ...
حقات را بانجار کسی ... درگاه و قهقهچیان ... عساکر فارس برادرم ... غیرهم
... فرو گذاشته بر سر او فرستادند و نخست ... از جوانان ... بجای ... مصحوب
از اخلاص ... کار ... او ارسال نمودند و این اشاره شیر بیگ بود که تو ترتیب کرده بودی ...
و تمکن ... حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام منسوبست ... این ... گردد
... سیر ... وصول ... شریف لطیف که از لطف ... مغلوب
... او از ... اعمال ناهنجار ... و اختلال ... سیل او
و اهل عشیرت او ... ملکت ... بسیار ... فیروزی ... خاصه سر آن

در جا و مقامی که دست توقف نتوانست نمود از انجا کوچ کرده بجاهای سخت و مکمنها پناه برد و اهل و
عشیرت او هر یکی روی بوادی آوارگی آورده مسکن و منزل خانه جمعیت او افتاده و خرمن جمعیت
و آسودگی خود را بسببی بادبی نیازی داده و زمان بیگ و عساکر منصوره تا کاوه دول که مسکن او بود او
بود رفته آنحدود را نهب و غارت کرده مراجعت نمودند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب دار السلام بغداد**
و فیروز گشتن بعون عنایت رب العباد چون رایات فیروزی آیات جاه و جلال بموکبی
که سبق ذکر یافت چندگاه در سلطانیه محل اقامت انداخت مقرب الحضرت العلیه الخاقانی زینل بیگ توشمال
باشی که بر حد بغداد رفته بود آمده جبهه بر سریر اعلی رسید و حقایق حالات آنطرف را بعد از ادراک سعادت
بساط بوسی عرض کرد از تواتر منهیان و جواسیس کم منافق و متواتر رسید که عزیمت سردار و عسکر روم
بطرف بغداد تحقیق پیوست و توجه موکب همایون بدان طرف تصمیم یافت زینل بیگ را سردار و سپهسالار
کل عساکر ظفرشعار گردانیده بجانب بغداد روانه نمودند که منقلای سپاه رزمخواه موکب مقدس بوده
در دفع و رفع مخالفان دین و دولت و حراست ملک سعی جمیل بظهور آورد و حکم شد که امرای عظام و حکام
کرام اطراف و سایر عساکر نصرت قرین هر یکی بر سر سپهدار مذکور جمعیت نموده از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمایند
و تا موازی سه هزار نفر از سپاهیان کارآمدنی کاردیده جلادت شعار و توپچیان و تفنگچیان قدر انداز و
قلعگی یا شبیبن کارآزموده قلعه دار ... طایفه از موکب ظفرقرین جدا کرده بقلعه مبارکه دار السلام بغداد فرستادند
که باتفاق صفی قلیخان بیگلربیگی عراق و میر فتاح بن باشی اصفهانی و مبارز الی که سابقا در قلعه بوده

بحراست قلعه داری قیام نمایند و متعاقب زنبیل بیک سپهدار قورچی از افواج قاهره را بمعاونت او
مامور گردانیده بسرکردگی نور الدین بیک برادرزاده او روانه فرمودند و انحضرت خود از سلطانیه جریده
و سبکبای بقصد ادراک شرف زیارت تربت حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاتقیا و مراقد منوره حضرات
مشایخ عظام صفویه قدس اسرارهم تشریف برده بعد از آداب زیارت و طواف آن مراقد منوره که مهبط فیض
و رحمت و محل استجابت دعاست از ارواح مطهره آن برگزیدگان اله استمداد همت و طلب فتح و نصرت
کرده بجانب سلطانیه عود نمودند و حکم قضا جریان بنام قورچی باشی اصدار یافت که درین سال در قراباغ قشلاق
نموده بدفع موراو و تنبیه طاغیان گرجی مشغول باشند و از عساکر منصوره بعدد احتیاج نگاه داشته سایر لشکریان را
مرخص سازد که آمده باردوی ظفر قرین پیوندند و در دوم ماه صفر بنزدای کوچ در داده بارجای واثق نهضت
صادق از سلطانیه روی بمقصد آوردند **ذکر گذشتن حافظ احمد پاشا سردار عساکر بیشمار روم بعزم تسخیر عراق عرب و محاصره
گشتن تسخیر قلعه بغداد و ناکام مراجعت نمودن از قلعه دار السلام بغداد** چون حافظ احمد پاشا بر نهجی که مذکور شد وزیر اعظم و سردار
گشته بتسخیر قلعه بغداد مامور گردید در عرض دو سال که در دیار بکر اقامت داشت از اطراف و جوانب دیار
روم عساکر بیشمار و خلقی نامحدود در اردوی او فراهم آمده جمعیت عظیم روی داد و او کما ینبغی بر انجام
اسباب توپخانه و ذخیره و یراق قلعه گیری و سامان لشکر پرداخته مستعد شدند و از ظهور عصیان و طغیان
موراو گرجی و اخبار وقایع گرجستان و بقتل در آمدن قورچقای خان و یوسف خان چنانچه گذشت
و رسل و رسایل درین ماده فیمابین متواتر گشت و خبر مخالفت و طغیان ششه بیک کری مرتبت

گشته

گشته بین الجمهور چنین شهرت یافت که لشکر قزلباش در گرجستان انهزام یافته و پادشاه قزلباش بکمک ربیع
فتنه گرجیان متوجه آن صوب گشته در اردبیل است رای سردار و عظمای روم بدین قرار گرفت که چون جانب
بغداد از جنیت و رخت را عزیمت تسخیر دارند متوجه آن صوب می باید شد که از پادشاه عجم بنابر اشتغال عظیم طرف
قراباغ و گرجستان معاونت منصور نیست و امرای قزلباش که در بغداد اند چون از کومک و مدد پادشاه خود
مایوس اند بمجرد آوازه ورود عسکر بحیاس روم تاب توقف نیاورده ترک مملکت داری نمایند و قلعه
بغداد بسهولت و آسانی بدست می آید و سرخیلان اعراب الجزیره و دیسما ابا طالب و الد نام بهنام که از حکام
اعلام نموده بنابرین عزیمت سردار بجانب عراق عرب قرار گرفته با عوای الجماعت در حرکت مسارعت نموده
کوچ بر کوچ روان شد و مراد پاشا را که بیگلربیگی دیار بکر شده خود را اشجع امرای روم میشمرد مقدمه سپاه کرده
پیشتر بان صوب فرستاد که بمعاونت سرخیلان عرب مملکت را بحیطه تصرف در آورده لوای ملکداری افرازد چون
در سال گذشته قاسمخان ... روعداریان قزلباش از قلت ذخیره و علت وبا که در موصل طغیان داشت چنانچه
مذکور شد صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بودند و الحده و از جنود قزلباش خالی بود مراد پاشا باستظهار
طایفه اعراب قدم بدار الملک عراق عرب نهاده ابا طالب بهنام که بمعاونت او حسب الحکم بیک الکا
بغقور تاب و مصطفی پاشا ... را بقلعه مندلی فرستاده خود بجانب کربلا و نجف رفت مجاور و سلطان بیگدلی شاملو
عتبات عالیات که در حله بود و ابو القاسم سلطان استاجلو که حاکم جوازر و سایر جنود قزلباش که در هر جا بودند
حسب الصلاح صفی قلیخان حکومتگاه خود را گذاشته در قلعه بغداد جمع آمدند و از اخبار اراجیف و بهتان کاذب
که ارباب خلاف شهرت داده بودند جنود قزلباش فی الجمله تزلزل و فتنه بار بر حزم و حسن بالاستیصال جانه بعضی

مغلقات و احمال و اثقال بیرون فرستاده خود دستیابی و یکبار در قلعه توقف نموده اند اعتقادات ماحب 1092
دلیری همراه پاشا کرده پذیره آمده بر کربلای معلی و حله استیلا یافت حاجی بیگ قلعه دار مصطفی پاشا
قلعه مشهد را متصرف شد موازی یکصد و پنجاه نفر از تفنگچیان صفاهانی و تفنگچی که بجانب نجف اشرف مامور بودند
ایشان توسل بروح مطهر مقدس معلی شاهنشاه جسته محافظت آن روضه مقدس را پیش نهاد
همت گردانیده و برادر کوکی پهلوان حسن علی شغابادی تفنگچی اصفهانی در حصار نجف توقف نموده کمر مردانگی بر
بسته با برادران مراد پاشا با گروهی از عساکر روم متوجه تسخیر حصار نجف گشته آن گروه را در تنگنای محاصره بستند
احمد پاشا فوج ابو [illegible] را مقدمه فتح و ظفر انگاشته بلاتوقف کوچ بر کوچ روانه شده بتاریخ نهم [illegible] صفر
قلعه دار السلام رسیده رحل اقامت انداخت و گروه گروه بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته قلعه را از هر
طرف در میان گرفتند صفی قلیخان و مبارزان جنود اقبال دامان مردانگی بر میان جان بسته همت [illegible]
برحراست قلعه و دفع صولت و کسر سطوت رومیان گماشتند روز اول که جنود رومیه باطراف و جوانب
قلعه پراکنده شدند صفی قلیخان فوجی از مبارزان کاردیده و دلیران جنگجو را بیرون فرستاد که برق سنان
آتش در خرمن عمر و مال مخالفان زده دستبردی نموده علی الفور بقلعه عود نمایند آن دلیران معرکه کارزار از
طرف مزار ابوحنیفه بیرون رفته صاعقه کردار خود را بر جنود رومیه زده فیما بین حربی صعب اتفاق افتاد و جمع
سپاه بطرفة العینی قریب صد نفر مقتول و برخی دستگیر گشته سرهای مقتولان و دواب بسیار از اسب و استر
بقلعه مراجعت نمودند و از این دستبرد نمایان رومیه از مبارزان قلعه حساب کار گرفته ترک خاطری که قلعه داران
محصور از ادخین محاصره می باشند فی الجمله زایل گشته دلیرانه بلوازم قلعه داری پرداختند و جنود شمار [illegible] بلطف

از طرف قلعه را از کنار دجله حوالی مزار ابوحنیفه که جانب شمال است تا دروازه قرا [illegible] که جانب جنوب است و
بکنار دجله اتصال دارد بکفر نیم مسافت بلکه زیاده است احاطه نموده جسری در حوالی مزار مذکور بر دجله بسته
جمعی کثیر بآنطرف آب دجله فرستاده بغداد کهنه را نیز که جانب شرقی قلعه است و قلعه دارد موسوم بقوش قلعه
استحکام دادند چون هنگام ارتفاع محصولات بود و در سال گذشته در کل محال بتخصیص در حله زراعت کلی
شده بود ذخیره بیشمار بر جا مانده بحیطه ضبط رومیه در آمده و بفراغ بال لشکر اقامت انداخته بلوازم اسباب قلعه گیری
مشغول گشتند و در حینی که موکب همایون بحدود همدان رسیده بود منهیان آمده خبر وصول رومیه بارض بغداد
و محصور گشتن ساکنان شهر و قلعه را بعرض اقدس رسانیدند اما گروهی از طبقات لشکر که بکومک قلعه داران مقرر گشته
بشهر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بسلامت داخل قلعه شده بودند و مردانه بمراسم قلعه داری و جانسپاری
مشغول شدند **ذکر قضایایی که در حین توجه رایات ظفر پیکر همایون در اثنای راه بوقوع پیوست و فتح
قلعه [illegible]** چون رایات ظفر پیکر جاه و جلال بجانب عراقین در حرکت آمد بهمراهی جنود اقبال از
شد بجهت اجتماع سپاه ظفر پناه بتانی طی مسافت میشد هر روز در هر مرحله فوجی از افواج قاهره باردوی گردون
شکوه رسیده بموکب همایون ملحق میشدند بعضی را در رکاب اشرف توقیف فرموده برخی را پیش میفرستادند که
بزینل بیگ سردار سپاه ملحق شوند در آنکه موضع هارون آباد از اعمال [illegible] که [illegible]
که بر حد ارض بغداد پیوسته معسکر خسرو [illegible] زدند بارگاه گردید در خلال [illegible] جهان آرا [illegible]
کوچی دیگر از مبارزان کارزار و کارآگاهان هنر [illegible] که در امور قلعه داری صاحب تجربه و بصیرت
بودند [illegible] بقلعه فرستاده شود [illegible] و امدت محاصره [illegible] کشند [illegible]

در قلعه تفحص پذیرد و هر یک مقداری سرب و باروت مصحوب خود کرده‌اند و چون قلعه محصور بود و انجمعی دشوار
دو دو نفر آن مکنان دور از کار می‌نمود و بعد از اظهار آنچه حاجی تیز از شجاعان جلادت شعار و جوانان اخلاص‌مند
دعوی دار مثل کلب علی بیک ولد قاسم خان ایجاقلو افشار که با طایفه ایجاقلو عموما جهت مساهمه که در بیرون آمدن
از قلعه موصل نموده در خدمت اشرف صاحب تقصیر بوده‌اند در توقف بجهت جبران تقصیر اراده رفتن قلعه نمودند
دیگر و پدر حسین میرزا ولد ابن حسین خان فیروزجنگ جغتای و مرتضی قلی بیک ولد برخوردار بیک امیر توپچی باشی
و میرزا خان بیک قاجار و میرزا معصوم عرب غلبشی جرجانی و برخوردار بیک ذوالقدر ملازم امام قلیخان که از بزر
زاده‌های انطایفه است و سایر دلاوران کاردیده نامگذار از منتسبان بخدمت گردیده رخصت یافتند و تکیه بر
اقبال بی‌زوال همایون کرده متوکلا علی الله از موکب جاه‌جلال و عسکر میمون جدا شده سرب و باروت مصحوب خود کرده
روانه شدند و چون باردوی زینل بیک رسیدند از دو نفر جنبیاده دو دو راه اند منی سپاه بهانه گرده از سپاه ظفر
پناه متابعت نور الله بیک برادرزاده خود در رفیق ایشان کرده بنید و انجماعت تا نوروزی نهر در شب در آن محل
توقف کرده تا صباح آماده کار و مترصد کارزار بودند که اگر از رومیه آسیبی بآن گروه دلاور رسیده باشد
بمعاونت اقدام نمایند و انجماعت کس بقلعه فرستاده از آمدن خود خبردار نمودند و در ظلمت لیل چون سیل
که از بلندی روی بنشیب آورد از طرف دروازه نیز از ابوحنیفه روی بقلعه آوردند از جمله آن گروه برخوردار بیک
ذوالقدر و میرزا معصوم غلبشی با چند نفر در آن شب بتجمعه از رفقا دور افتاده بجمعی از رومیه دوچار خورده
بعد از زد و خورد بسیار هر دو گرفتار شده چند نفری از مردم ایشان بعضی مقتول برخی ناپدید شدند اما بقیه سپاه
پشت بیکدیگر داده همچون برق لامع خود را بدروازه قلعه رسانیده بسلامت داخل قلعه شدند و نامه

هزار من سرب و باروت بقلعه رسانیدند و جماعت رومیه که در اطراف اقامت داشتند فرصت و قدرت آن نیافتند
که آسیبی بآن گروه رسانند و از قلعه طنطنه کوس شادمانی و غلغله نشاط بلند آوازه گشته باوج سموات رسید و روز
دیگر که از قلعه خبر وصول آن فوج بنور الله بیک و خازبان رسید عود نموده بمعسکر معلی پیوستند و این واقعه در سرحدی
بود نمایان و در هیچ زمان وقوع نیافته که قلعه که محصور یکصد هزار مخالف باشد بکزار از شجاعان اخلاص شعار نقد جان
بر کف گرفته بصدق نیت و صفای عقیدت سواره از میان گروه بیشمار مخالف گذشته خود را بسلامت بقلعه
رسانیده باشند که درین زمان خجسته نشان وقوع یافت هرگاه نفاذ امر پادشاه و جانفشانی سپاه درین مرتبه باشد
پیداست که مخالف را چه کار از پیش رود و چون قلعه زنجاب مشهور بقلعه لک و قلعه مندلی هر دو در حدود و مارون آباد
در سنگ واقع بود و آن دو قلعه را در سر راه در تصرف مخالف گذاشتن و پیشتر رفتن لایق دولت نمی‌نمود زیرا که مضرت
ایشان بیشتر و درین اردوی معلی میر سید حسین خان حاکم رستاز که با قشون آن نواحی متوجه معسکر همایون بود
و عبور او از مندلی واقع میشد بدان خدمت مامور گردیدند و فوجی از تفنگچیان رکاب اشرف و بیلداران و نجم
بمعاونت و موافقت حسینخان مامور گردانیده ارسال داشتند و یوسف سلطان حاکم لنکر را با گروهی از تفنگچیان جغتای
و خراسانی بسر قلعه لک تعیین فرمودند و اردوی گردون شکوه در مارون آباد رحل اقامت انداخته جهت تسخیر
قلاع مذکوره گماشتند و فرمان بران مذکور بر حسب فرمان کمر باقدام این خدمت بسته بهاپیش برده و در اندک
کشایی مشغول شدند تا آنکه کار بر محصوران تنگ کردند و از جانب برادر روم که سپاه رزم‌خواه قزلباش
بر سر راه بودند معاونی متصور نبود نجف مصطفی پاشا جغتائی که حاکم قلعه مندلی بود دست در دامن استیمان
زده اظهار غلامی و دوستداری حضرت شاه ولایت پناه و اخلاص حضرت اعلی نموده مجرای

قابوچی باشی سردار را نیز که در آن قلعه بود طوعا او کرها بارادت راغب ساخته همه در بیرون آمدند و قلعه متصرف در آمد ۱۰۹۶
محصوران باستشفاع مصطفی پاشا نجات یافتند چون رقم اخلاص و ولای خاندان امامت و ولایت از لوح جبین جنابی
مصطفی پاشا جبانی نمایان بود در رتبه سلطانی سرافراز گشته ابدال علی لقب یافت الکاهندل بکار جلادت و جلدی
بجسنجان مذکور نصرت شد و از طوع و اطاعت و صدق بخشی حاجی بیگ و محصوران قلعه ریاب نیز امیدوار
عفو و امان گشته قلعه را سپرده بیرون آمدند و بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده خلعت امان پوشیده منظور
نظر مرحمت گشتند حکومت الکای نخجوان بسلطان کردپس تفویض یافت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر آن دو قلعه از
هارون اباد ندای کوچ در داده روانه مقصد شدند و چون هنگام طغیان آب نزدیک رسیده بود و شط بهور که در
سر راه واقع و محل عبور لشکر بود روز بروز ازدیادی می پذیرفت حیدر سلطان قوید حصارلو که یکی از اوجاقات
روملو است ترتیب جسر مامور گردیده با مصالح و عمله الکا در کنار شط مذکور بسر انجام جسر مشغول گشت و زینل بیگ
سردار لشکر ظفر شعار با سایر امرای نامدار و عساکر فیروزی آثار که حسب الفرمان قضا جریان بر سر او جمع آمده بودند
منزل بمنزل پیشتر رفته در کنار شط بهور لنگر اقامت انداخته منتظر اتمام جسر بودند که بعد از اتمام بدانجا اردوی جلال
صدور بیابد علمها نیز و رایات نصرت ایات از پیوست سلتیوه از حدود در تنگ روزی چند اقامت نمودند
زمستان در آن مرحله بپایان رسیده و هم بروزه از جانب سیاران و عیار رتبه جنود قزلباش قصد آن قلعه
آمده شده نموده از احوال مرمی محصوران خبردار بودند و اهل قلعه بنیت کرمی جنود اقبال مردانه دفع صدمات
لشکر مخالف نموده در لوازم قلعه داری میکوشیدند **شرح وقایع حالات زینل بیک سپهسالار لشکر فیروزی**
اثر از جیره و شیره محاربه عساکر منصوره همراه اوباش و آنچه فیما بین او مخالفان بعد و پیوست کیست مسکین بیشتیم

دراثنا

در نظیر وقایع نقیه این سال بعرض آمین تنگ و دیده می نماید که چون زینل بیک سپهدار عساکر فیروزی نشان
منقلای در کنار آب بهور اقامت نمود مصدر جلادت و مردانگیها گشته دلیریهای نمایان از و عساکر منصور
بصدور پیوست از آنجمله جهت ترتیب کشتیهای جسر قیر بسیار دربکار بود و در آنجا یافت نمی شد منهی خبر داد که
رومیان در ایام فرصت و بافراغ بال بیرون قیر بسیار جهت ترتیب جسر آورده بودند و برجا مانده و در حال الیوم
در دو فرسخی شهر حوالی مزار ابو حنیفه در خاک است زینل بیک همت باوردن آن مصروف داشته تکیه از شعور از جوانان
کار طلب و تفنگچیان بقدر انداز به این خدمت نامزد نمود و ایشان بمحل قیر مقصد شتافته در کنار از اجرا عهای
اردوی مخالف نمایان بود و مطلب رسیده بعضی مشغول بیرون آوردن قیر گشته برخی پاس مینه اشتند تا آنکه
قیر بسیار بقدر احتیاج بیرون آورده بعضور و فتور باردوی خود رسانیدند دیگر آنکه چون روزی چند جهت اتمام
جسر در کنار آب بهور اقامت داشتند و قرب و محل بیک بعباور دست داده و رومیان آسوده حال شده از
لوازم اسباب قلعه گیری مشغول داشتند زینل بیک و امرای عظام مقید باتمام جسر شده بعزم محاربه و دفع آن گروه ضلالت
دشمنان با جوانی بیست هزار کس از دلاوران سپاه منصور که مقدمة الجیش بودند باتصال کشتی از آب عبور نموده
قریب شش هفت فرسخ را طی کرده در حوالی اردوی مخالف صف قتال آراسته رومیه از اردوی خود
خندقی کرده و جوی حفر نموده بودند بیرون نیامده متوجه محاربه جنود قزلباش نشدند و روز دیگر رسیده توقف بود و در
عساکر منصوره که مقدمة الجیش بوده بعزم جنگ رفته بودند بیرون از آن صحرا مستعد بوده بافراوان گشته
بمحل اقامت خود آمدند و از این امر وقت عساکر منصوره بمحاربه آن لشکر قشون دلیرتر گردیده و در رو حیله
هجر پیوست ... قلعه را احاطه نموده در کمال تمکن و غرور و عظمت و استقلال و فراوانی ذخیره آسوده حال

بامور قلعه‌گیری مشغول نموده شبانروز کار کرده سیبها پیش بردند و در چند محل تلها خاک بلند کرده الخندق
رسانیدند و توپهای قلعه‌کوب نصب نموده تزلزل در بنیان بروج و باره انداختند و نقبها از زیر زمین بقلعه ۱۰۶۸
رسانیدند صف قلچیان با شمخالان و اعمار و تفنگچیان و قورچیان باشیان قلعه‌دار و امان مردانگی بر بنیان جان
استوار کرده چقیلتهای مردانه میکردند و یکدو مرتبه یورش بی‌بهار ریخته دستبردهای نمایان کرده غنایم موفور
تقلیل مراجعت نمودند و الحق نهایت احتیاط دلو و بظهور آورده جمعی خاک باندرون میکشیدند و جمعی با پیش نقب سیبها نشسته
و چون توپخانه رومیان در طرف دروازه قراقاپی بود و از آنطرف در تسخیر قلعه اهتمام بیشتر داشتند عار جرم
و احتیاط از اندرون حصار حصاری دیگر کشیده برج و باره استحکام دادند و باشیان و سرداران رومیه
متحصن بگیری آه‌سی از جلادت و دلیریهای جنود قزلباش و قریب وصول موکب همایون اندیشه جان نموده بر
قرار دادند مراد پاشا که ده ماه بود که محاصره حصار نجف اشرف مشغول بود و توپ و تفنگ بجانب روضه مقدس
حضرت سنه شیر خدا شاه ولایت علی صیقل زنگ خفی و جلی می‌انداخت و از دورباش جان‌ستان حصن...
و خوارق عادات و ظهور کرامات روح مطهر العجیب چنانچه در طی این صحیفه مسطور خواهد گشت بی نیل مراد و
مقصود بازگشته بسرداری ملحق شده صلاح در یورش دیده برج بزرگ قراقاپی [الطرف] را خالی کرده باروط انباشتند و علی الصعود
آتش در دادند از صدمه قوت باروط و نشستن آتش اجزای آن برج از سنگ و خاک بهوا رفته انهدام پذیرفت
و رخنه‌ها پدید آمده و از دیوار حصار تکیه داده از همه طرف هجوم آورده دو یورش عظیم کردند و چون یورش
بر برج و باره دیده اراده صعود نمودند و مبارزان قلعه‌دار خصوصا صارو سلطان بیکدلی که از آنها ... صعود
بیکدلی از جراحت یورش خبر یافته بود قلعه‌دار را اخبار نمود و سایر سرداران محافظان بروج هر یک ...

مردانگی کار بسته بضرب گلوله‌های تفنگ برگ لنگ و دفعهای جان‌فرسای دفع شر و صدمه آنگروه کرده میکردند
از زیر برجی که صدمه آتش و قوت باروط انهدام پذیرفته بود جمعی کثیر داخل قلعه شده دلاوریها بظهور آوردند
و جمعی آورده بر بالای آن برج ... صف قلچیان ... و فوجی از دلاوران کار و تفنگچیان قلعه‌دار
مردانه‌وار بدفع آن گروه روی آوردند و علمدار رومیه بضرب یکی از غازیان از پای درآمده علم صولت پیکر سرنگون گردید
و ظفر العجب گروه انبوه از آن مخاذیل بر خاک هلاک افتادند جمعی که داخل قلعه شده بودند چون مشاهده نمودند که
حصار دیگر در اندرون کشیده شده از تسخیر آن مأیوس گشته راه خلاص بجانب ... در بازگشتن بدیار فنا
شتافتند و برجی که منهدم شده بود تعمیر یافت و رومیه مخذول ... جنود را ... رسانیدند و درین
یورش کاری نساختند چون حضرت اعلی شاهی از ... عیار ... و چون ... فکرت اندیشه ... احوال ...
بیرونی و اندرونی قلعه خبردار بودند و در شبی که قرار یورش داده بود ... منجمان ... اعلی ... ولدان
ملک المنجمین مولانا مظفر ... که در فن شریف ... کامل ... استخراج نموده که رومیه را درین یورش کاری
از پیش نخواهد رفت و مولانا محمد طاهر یزدی که در سلک منجمان ... در علم شریف ... زیاده
از اوان ... استیلای رومیه بر آن ملک اصرار نموده از بدایت حال دعوی میکرد که از ... و اوضاع کواکب
و دلایل نجومی ظاهر میشود که رومیه درین آمدن بر قلعه بغداد تسلط و فیروزی یابند و بر طبق آن دعوی اراده کرده
بقلعه رفته در مدت محاصره ... با سایر محصوران ... الا ... لکن ... بیک سردار
لشکر ... مطلع شده ... و در میان سپاه ... بود و حضرت اعلی ... شعار ...
درگاه ... و ... شبانروزی ... درگاه الهی واثق بوده سلامت و عافیت ... دلان ...

[illegible]

دا از بارگاه همین خان مسئلت مینمودند تا اگر مرجان فرخ جان رسیده اخبار قلعه و خزینه قلعه داران را باردوی خورشان

آوردند و بجا عطای ایزدی و دیگر الطاف بیکرانی پرداخته جهت صفی قلیخان و مبارزان قلعه و ارحلات ارجمند [illegible]

عموم اهل قلعه بنوازشات خسروانه سرافرازی یافتند و چون اسباب و [illegible] بجز ترتیب یافت [illegible] سردار و سپهسالار

لشکر نجم [illegible] همایون فرمانروای ممالک کشوری و جم [illegible] بعد از فتح و ظفر به دشمن [illegible] بسته بود بستن جسر را

بنابر بعد مسافت در بهره [illegible] و کنار آب را احتیاط نموده مشغول [illegible] که تا بعد از [illegible] نموده

نبود مناسب [illegible] و اسباب جسر را [illegible] نموده [illegible] کرده عساکر منصوره [illegible] از بهره کوچ

کرده [illegible] آمده [illegible] ازین اراده [illegible] مراد پاشا که [illegible] شجاعت و دلاوری مشهور و از اقران ممتاز بود با موازی

با موازی یازده هزار کس از شجاعان قوم و چند عراده توپ [illegible] بهجوم مخالف [illegible] بکنار آب [illegible] رسیدن

آن گروه جسر ترتیب [illegible] شده بود خلف [illegible] که [illegible] سپاه [illegible] بود با جمعی [illegible] کرده

در اثنای عبور جسر قصور کرده [illegible] فی الفور باصلاح آن قصور پرداخته زیاده از چهار هزار کس [illegible] عبور نکرده

بودند که سپاه مخالف پیش آمده جنگ [illegible] درانداختند [illegible] دلاوران سپاه منصور داد دلاوری داده [illegible]

با جنود [illegible] صفوف سپاه مخالف تاختند و گرد از معرکه برآورده خاک معرکه را از خون مخالفان گلگون ساختند

جنود روم [illegible] دلیران سپاه منصور نیاورده بهم برآمدند و پای ثبات و قرار شان [illegible]

بمعرکه داده [illegible] پاشا روی بانهزام آورده عساکر منصوره بتعاقب شتافته [illegible] از گروه مخالف

بتیغ تیر و سنان خونریز بر خاک هلاک افتادند و چندی از امرا و سنجق بیگیان رومی و اکراد اسیر و دستگیر شدند و مراد

پاشا خوار و ناتوان [illegible] از جنگ [illegible] یافته [illegible] داخل اردوی روم شد و چون زمانه

ملبس بلباس عباسیان گشته شب ظلمانی پرده بر روی کار کشید جنود ظفرورود مظفر و منصور بازگشتند و حقیقت

این فتح مبین بپایه سریر اعلی خاقانی عرض نموده در حینی که اردوی گردون شکوه چند مرحله پیش آمده

کنار نهر [illegible] که بسط [illegible] آراسته [illegible] مخیم سرادقات عز و اقبال بود حقایق حال بعز

اشرف رسید و مورد مژده بهار و بشارت نوروز فیروز که هنگام آغاز آن شده بود توام [illegible]

گشت ازین فتح نامدار که در بدایت حال بوقوع پیوست [illegible] ازان فتوحات عظیمه فال گرفتند و جنود ظفرورود

مورد تحسین و آفرین گشتند چون آخر سال شد و درین نسخه [illegible] وقایع و قضایای هر سال [illegible]

متوفیات آن سال که وداع زندگانی کرده [illegible] اختیار نموده اند تحریر باید و باقی حالات این [illegible]

از وقایعی که ظهور پیوسته بعد از ذکر متوفیات [illegible] قضایای سال نو مرقوم کلک سعادت رقم [illegible]

و ما هو علی الله بعزیز متوفیاتی که درین سال [illegible] از گردش روزگار و عادت [illegible]

کارزار و حادثه [illegible] شهادت [illegible] بعضی از دست ساقی اجل شربت ممات چشیده [illegible]

تراب کشیده [illegible] قرچقای خان که چنانکه مذکور شد [illegible] تیغ [illegible]

درجه شهادت یافت [illegible] بود [illegible]

در سلک [illegible] یافته سعادت [illegible] بود [illegible]

اشرف [illegible] روز بروز [illegible] یافته بعد از [illegible]

و [illegible] گشته [illegible]

یافته [illegible]

اقدام نمود بالاخره برتبه بلند ایالت و لقب جمشید خانی سرافراز گشته از حسن تدبیر و دلیری و حزم و دور اندیشی
ورای صایب و ثبات قدم در معارک منصب سپهسالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چند گاه امیر الامرای ۱۱۰۲
آذربایجان گردید درین ایام حکومت مشهد مقدس و در اکثر محال خراسان باو تعلق بود و بعد از وقعه او
منوچهر خان پسر بزرگترش بجای پدر حکومت الولایت یافت و الیوم حاکم مشهد مقدس معلی است و بیگ خان
که او نیز در گرجستان تیغ غدر دران بکرام شهادت یافت او نیز با ترخیان (?) از ایلغلیه (?) بود و با یکدیگر برفع علاقه اتحاد
دریافته بمعیت یار و برادر دیگر کرده بود و مشار الیه از عهد صبی بخدمت و تحکم (?) و حفظ جوارح مامور گشته دران فن
مهارت کامل یافت روز بروز رفته در خدمت ترقی کرده بمنصب میرشکارباشی سرافراز گشته چند گاه ایالت و دار المرز
استراباد باو مفوض گردید بحسن سلوک و رعیت پروری اتصاف داشت و درین ایام در اردبیل بود که بحکومت
الاستقلال بیگلربیگی شیروان بود و با رعایا و عجزه اغلب سلوک ناپسندیده نمود چون مزاج اشرف ضعیف بود و دید ایالت
الولایت را مرد کامل یافت قرای بیگ چرکس که داروغه گیلان بود در طی شرح انواع ذکر شده و بمنصب [illegible]
خانی یافت عیسی خان [illegible] دیوان [illegible] ایشک آقاسی باشی [illegible] حضرت
اعلی شناس بود که از ایام طفولیت و کودکی آنحضرت که در دار السلطنه هرات تشریف داشت در خدمت بود و روز
بروز قدر و منزلتش می افزود و در اوایل حال قورچی ترکش بود تا بوفور دانش و کاردانی در سلک امرای بزرگ کامکار
دولت انتظام یافته بمنصب ایشک آقاسی گری دیوان سرافراز یافت چند سالی [illegible] منشور بود در اوایل
این سال در بلده طهران ری که اقطاع او بود بیمار شده روز بروز مرض اشتداد یافته برفته معالجات اطبا با میعاد
اجل [illegible] وفات نموده برحمت حق پیوست [illegible] منصب او [illegible]

چنانچه مذکور خواهد شد بذیل بیگ توشمال باشی [illegible] عنایت شد میر رفیع الدین محمد صدر خلیفه ذی
از سادات عظیم القدر اصفهان است که چنانچه سبق ذکر یافته بین الجمهور بسادات خلیفه مشهور و مادر ان الاجلاء (?)
نژاد امیر قوام الدین میر بزرگ والی طبرستان اند پدرش میر شجاع الدین محمود سید فاضل دانشمند و از زمره
علمای عالیقدر بود و آبا و اجدادش در دار الملک اصفهان صاحب املاک و رقبات بوده اند و بزرگانه روزگار بسر
برده اند و میر مذکور نیز سید فاضل سلیم النفس ملک خصال و از علوم منقول و معقول بهره ور و آگاه بود و بعد از رحلت
قاضی خان سیفی قزوینی چنانچه در محل خود مرقوم کلک بیان گشته برتبه صدارت فایز گشت و در ایام منصب کمال
دیانت و بی طمعی و خداترسی و پرهیزگاری سلوک نموده و الحق مسند صدارت را از صفات حسنه مشار الیه رونق
افزوده در اوایل این سال که در رکاب اشرف از فرح آباد مازندران بیرون آمده متوجه سیاق بود در فیروز
کوه بیمار شده با محافه بخطه شریفه منسوبه بحضرت امامزاده واجب التعظیم و الکریم امامزاده عبد العظیم علیه التحیه و التسلیم
آورده در آنجا مرض اشتداد یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش او را [illegible] سلطان العلمایی
خلیفه سلطان که بیمن تربیت شاهنشاه زمان برتبه بلند وزارت دیوان اعلی سرافرازی دارد و نقل بکربلای
معلی نموده در روضه مقدس حضرت سید الشهدا خامس آل عبا مدفون گشت منصب صدارت من حیث الانفراد
بمیرزا رفیع شهرستانی که بشرف مصاهرت اعلی سرافرازی دارد تعلق گرفت گنجعلیخان بیگلربیگی قندهار
وی از طایفه زیگ است از عشایر اکراد او نیز از ملازم قدیم حضرت اعلی بود که در اوان طفولیت و ایام اقامت
دار السلطنه هرات در خدمت بوده و در زمان فرمانروایی جلوس همایون بحسن خدمات و مردانگیهای او
منظور [illegible] در خراسان و محاربات با آن طبقه از مردانگیها صدور یافته بمراتب علیای امارت و خانی و لقب

اوجند با بابی یعنی مرتبی ترقی کرده قریب سی سال من حیث الاستقلال حاکم و فرمانروای دارالامان کرمان بود
آثار رعیت پروری بظهور آورده و درین عهد حاکم دار القرار قندهار شده بود و درین سال اعلای ایوان ارک قندهار ۱۱۰۴
در سر [illegible] ایوان تکیه داشته خوابیده بود [illegible] بدرفته او در میان خواب و بیداری از بام بطرح خورده
بجابس افتاده و ودیعت حیات بقابض الارواح سپرد بعد از [illegible] چند [illegible] واقف شدند علیمردان بیک
نعش پدر را از قندهار بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه مقدسه رضویه علی مشرفها الصلوة والتحیه مدفون گردید
چون [illegible] علیمردان بیک [illegible] حقوق خدمت قدیم والد [illegible]
و ایالت قندهار سرافراز ساخته با بابی لقب یافت   امیر گونه خان ساروصلان بیگلربیگی ایروان [illegible] از ایل
اقجه قوینلو قاجار است پدرش کلابی بیک در سلک قورچیان عظام حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان
منتظم بود و او چند گاه ایشیک آقاسی باشی حرم و حارس دولتخانه مبارکه قزوین و داروغه آنجا بود و بوفور عقل و کاردانی
و حسن خدمات لایقه بمرتبه ایالت و خانی رسیده امیرالامرای چخور سعد گردیده و در ازمنه [illegible]
صد و بیست و محاربات بارها نموده چنانچه در محل خود سمت گزارش یافته در آن سرحد بلند آوازه گردیده ملقب
ساروصلان معزز و سربلند گردید و درین سال در جنگ گرجستان که [illegible] لشکر [illegible] بود زخمدار شده بود و مدتی
در ایروان معالجه زخم پرداخت در آخر سال زخم تشنج کرده از هم گذشت چون در غزای کفره گرجی زخمی شده بود
بسایر شهدای معرکه پیوست حضرت اعلی طهماسب قلی بیک پسر ارشد او را که جوان قابل سنجیده و شایسته
تربیت بود احتیاط منظور داشته بالصوب فرستاده بودند بعد از فوت پدر بمرتبه خانی و امیرالامرائی
چخور سعد سرافراز گردید و الیوم بایالت و دارائی آن ولایت اشتغال دارد   شاه بنده خان ولد [illegible] قرا قویونلو

برنا

بزناک ترکمان وی بعد از پدر بایالت و دارائی دارالسلطنه تبریز و امیرالامرائی آذربایجان منصوب بود
درین سال بسوی گرجستان نهضت کرده در راه [illegible] در محل [illegible] کشته [illegible]
درجه شهادت یافت جوان سنجیده معقول بزیور عدالت و رعیت پروری آراسته و بمکارم صفات نفس آراسته بود
منصب او را از انجا که [illegible] حقوق خدمت سلسله [illegible] رعایت فرموده بایالت و دارائی و امیرالامرائی
آذربایجان سرافراز گردید و وکیل نایب تعیین فرموده [illegible] ثانی لقب یافت [illegible]
و امیدوار [illegible] بجانفشانی در دین و دولت گردید   حسن خان استاجلو [illegible] شاملو
و از ملازمان قدیم الخدمه بود که در خراسان [illegible] بعد از جلوس همایون [illegible]
ایران مصدر تربیت گشته قورچی تیر و کمان گردید و از [illegible] بمنصب [illegible] سرافرازی یافت
و بدارائی همدان و امیرالامرائی [illegible] منصوب گشته قریب [illegible] فرمانروای [illegible] بود و بصفات حسنه
عدالت و رعیت پروری انصاف داشت [illegible] از ایالت [illegible] سپاهداری [illegible]
محال ساوه که [illegible] بود [illegible] درین سال [illegible]
باجل طبیعی [illegible] ملازمان [illegible] گرجستان [illegible] درجه شهادت یافته [illegible]
بیرام بیک [illegible] القدر [illegible] استاجلو [illegible] قوام الدین [illegible] جوان قابل سنجیده کاردان
و صاحب سخن و نظم شعار اتصاف داشت و بازماندگان ایشان بنوازشات خسروانه سرافرازی دادند و [illegible] تفصیل
سایر شهدای این معرکه [illegible] الکنون وقت است که [illegible] قلم [illegible] وقایع
سال [illegible] بقیه حالات [illegible] دارالسلام [illegible] نگار [illegible] آغاز سال فرخنده فال [illegible]

مطابق سنه خمس و ثلاثین و الف که سال دهم از قرن دوم جلوس همایون نشان است 1206

نظم دگر به مقدم فیروز نوروز : شبستان جهان را کرد چمن رنگ : زمین را سبزی گردید آزاد : که گیتی از سر نو

تازگی داد : یعنی که آفتاب فلک پیما که خسرو سیارگان و فروزنده اقلیم چهارم آسمانست با کوکبه عالم افروز

رونق افزای موکب فیروزی گردیده بعد از دو ساعت و بیست دقیقه از شب پنجشنبه بیست دوم شهر جمادی الثانی

مطابق سنه خمس و ثلثین و الف از مقام حوت حرکت کرده گلشن همیشه بهار حمل را از مقدم فیروزی بهجت آور

افزود و مشاطگان بهار عروس دولت و کامرانی را بهم آغوشی خسرو کامکار رهبر گردید و جلوه روزگار آورند

بیت عروسان چمن را غمزه بستند : ز گل پیرایه‌های تازه بستند : ز نو آیین گلزار زمانه : دگر باره گرفته از غم

کرانه : شهریار سپهر اقتدار یعنی حضرت همایون اعلی در کنار نهر بلاد رود از انهار آب ... خیام دولت

با وتاد خلود و کامیابی نصب نموده شامیانه‌های فتح و فیروزی افراشته بودند که در آن شب مبارک سحرگه

اولین روز نوروز بود خبر جنگ ... و فیروزی با فتح جنود قاهره مهر بهی از ... بولایت رسید که

عالم فضا عموم دولتخواهان این سلسله علیه را از این خبر مسرت اثر خلعت ... و سرور غیبی بود انواع فتح

و فیروزی داد و حضرت اعلی همت والا بدفع مخالفان دین و دولت و ... ملک ... مصروف فرموده

در لوازم این امر عظیم سعی موفور و توجه و اهتمام ... بظهور می آوردند و چون زبده ... اطراف شعار

و مبارزان نامدار جلادت آثار در رکاب سعادت انتساب همایون بودند یکدفعه هزار کس از اعیان قزلباش

و غلامان طبقات لشکر جدا کرده سرکردگی ... بیک ... و دفعه دیگر دو هزار از نوازنده آقایان

جوانات ... سرکردگی محمد تقی بیگ جلودار باشی ... فرستادند که بسپاه ...

از صواب دید رستم بیگ سپهدار لشکر ... و از خزانه معموره صنادیق نقد و مسکوک جهت ... سپاه

روم سپهسالار به کوار ارسال نموده بودند که بهر دستور رای او قضا نماید بطبقات لشکر قسمت نماید و رستم بیگ

آن نقود نامعدود را بر طبقات سپاه علی برابرهم قسمت نموده موکب جهانگشا ... برای طی مسافت مینمود :

گفتار در قضایایی که قبل از وصول موکب همایون بدار السلام بغداد میانه سپاه قزلباش و رومیان روی

داده : چون حافظ ... با شارت شد بر اطراف و جوانب قلعه بغداد ... گشته سعی موفور

در ... قلعه‌گیری کردند و یورشهای عظیم نمودند هیچ اثری بر آنها مترتب نگشته نتیجه حصول مقصد گردیده و چون

گزیر و چیزی از لشکریان خود ... داده کاری ... خانه ... تا از وصول موکب نصرت قرین که

زمان ... رسید ... اندکی ... گشته ... اردو ... خود ... و چند

را که ... خود ... قلعه ... کرده در هر چند گام برجی قرار داده ... چارسان ...

... و حافظان قرار داده ... قزلباش ... خود را در آن قلعه و خندق ...

و چندان در پای قلعه اقامت نماید که محصوران از قلت آذوقه و عسرت معاش اضطرار یافته چاره ...

نداشته باشند و وسایل ... گاه با چارسان ... وعده و وعید سخن می‌گفتند و گاه با رستم بیگ

مراسله و گفتگوهای ... بمیان می‌آوردند که شاید ... و تدبیرات ناقصه ...

کار از پیش برد علی بیگ نامی ... بیک ... که در ... سابق ... گرفتار ...

... گشته ... برادران رستم بیگ ... و بوساطت ایشان ... در ...

... ایشان ... حقوق ... کرده ... نزد رستم بیگ ...

۱۱۰۸

خیرخواهانه القا نموده آرزوی عتبه‌بوسی درگاه معلی نمود بعد از عرض داشت سپه‌سالار به اردوی همایون رفته همراهی چاکر
مذکور بعز آستانبوسی مجالس مجلس خلدآیین سرافراز شده در آستانه مجادرات و تحقیق حالات را به سخن یافته
عرض نمود که جناب صاحب سعادت از جانب حضرت جم‌اقتدار با عساکر موفور روم با سردار در ملک بغداد آمده
و خواهان معاهده در مصالح شده و تکرار ایلچی فرستاده بازگشتن سپاه روم از این مرز و بوم حصول
این مقصود را به مطعن اعتماد میرسانید و میدانیم که حضرت شاه نیز به نفس نفیس جهانگیر جهت دفع حادثه بدین طرف
نهضت فرموده باشند بنا بر رعایت ناموس سلطنت که سلاطین اطراف و دولت دوست و دشمن چشم بران
دارند اصلاح ساخت نموده جزئی صحت و جنگ و جدال چاره نداند و التماس نمودند که چون قریب سه ماه است
که لشکریان هر دو طرف در تردد و تعب بسیار افتاده‌اند و خونها ریخته شده و اکال گرمی هوا روی بشدت آورده
من بعد در گرمسیر بغداد اقامت ممکن نیست حضرت شاه لا زال جنان الکرم و رفعت اندرحض فرمایند که ایلچی
معتمدان بنزد و دل را امرا را این بندگان نزد سردار فرستند که صلاح و فساد هر دو طرف را در میان آورده
گفتگو نمایند که چون سردار مرد خیرخواه صلاح‌اندیش و طلبکار رعایت مسلمانانست شاید صورتی روی نماید که اتفاق
دولت طرفین موجب سلامت و عافیت هر دو دولت باشد حضرت اعلی بعد از فکر بسیار در رفتار فرمودند
که در کل ... ذیل بیک مضایقه نیست اما بغداد ملک موروث اینجانب است و از تصرف
متعدد بیرون رفته که آل عثمان یاغی و طاغی بوده آنرا گرفتند دفع ایشان کرده طاغی گردیدم اولی این بود که آل عثمان
ملک موروث اینجانب را از آنجا مسلم داشته مناقشه ننمایند که رابطه مصالحه و دوستی که فیمابین واقع بود استحکام
تازه یابد و از طرفین شرایط موافقت و دوستی بظهور آید چون حضرت خواندگار ...

خدمت روضات مقدسات ائمه کرام بغداد را که آبا و اجداد همایون ما اند علی الحساب داشته والحال چون
در مقام مجادله و منازعه شده طرفین جهت جراحت آن کاشته زیاده از مقدور و بذل جهد نمائیم امید که انجام
و بهبود خلایق بوده باشد از پرده تقدیر جلوه‌گاه ظهور آید و ذیل بیک چالی بیک شاملو را که مرد آگاه سخندانست
در او افتد علی بیک چاوش مذکور نزد سردار فرستاده میانه او و سردار و امرا و پاشایان روم گفت و شنید
بسیار واقع شده و سردار در حصول مطالب خود اصرار نمود و از سخنان روی انداخته حضرت برج
می‌افزود از طرف بزرگ ... اثری بر آن آمده و رفته ... بعد از معاودت علی بیک
و امرای عظام صلاح در کار به دیده دانستند که دفع صولت سپاه روم و استخلاص محصوران جز به جنگ
تیغ و سنان میسر نیست چنانچه شاعر گفته ... که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند لهذا
بکار به رانچ و جازم گشته با لشکر آراسته و دلاوران جوشن‌پوش ... که بارقه ... خوبان
آیینه آفتاب بود و دشت و صحرا از شعله سنان و پیکان شعله‌فشان لاله‌زاری شده همه باربری ...
نورد برق رفتار که ... آمده ... جهان کرد که از تندی جولان با باد صبا دوش
رفته‌ای از جسر عبور نموده بعزم جنگ متوجه اردوی سردار گشته ... هزار جوان رزم‌آزمای نیزه‌دار و
تفنگچیان ... جلادت ... در برابر آن صف ... صفوف قتال آراسته ... و چی باشی همراه و
چرخچی‌گری معین شده ... و میمنه و میسره سپاه منصور ... از استحکام یافته ... همراهی خود اقبال
پیش برفتند تا آنکه بعد مسافت ... العسکرین ... از طرف روم ... اصلا از مقابله ظهور نیافت
ذیل بیک و امرای عظام در ... آمده ... گرده ... مجلس بزم آراسته

و زینل بیگ گفتگو باین مضمون بحافظ احمد پاشا نوشته که اینست با فوجی قلیل بعزم ملاقات آمده ایم و در جواب
داده ملایم چنان شنیده که آن جماعت با وجود لشکر و اظهار دلاوری [illegible] از مقابله فوجی از افواج
قاهره قزلباش احتراز نموده بجنگ پیش نیامده و مصدر امری نشده که خانواده آل عثمان نگردند در حین ایستادن
شده منزجر شدند چنانچه مسافت [illegible] از یکدیگر در میدان راه نماند و دلیران جنگجوی سپاه [illegible] تا کنار خندق رانده
و چند رومی را در کنار خندق دستگیر کردند و زینل بیگ بمکانی که رسیده بود باز فرود آمده شبانه از جهت
[illegible] دیگر آراسته در انتظار جواب بود نشست عساکر روم در کنار خندق صف کشیده و بر روش قلعه داران
بحراست اردوی خود پرداخته و جرات بیرون آمدن از حصار خندق مطلقا نکردند و سردار در جواب رقعه
[illegible] بر عذرهای سست و سخنان نالایق نوشته و بوضوح پیوست که رومیان جرات جنگ نخواهند
روز با خود رسیده بود و بر خدمت همایون شاهی بجهت جنگ [illegible] پرداخته [illegible] بار گشته باردوی خود آمده
و حقیقت حال بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسانید که در باب جنگ بر خندق بدانچه اشاره شود عمل نماید چون
پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت از محل خود کوچ کرده بیک مرحله بکنار آب [illegible] آمده [illegible] و بیکدیگر ملحق
گشته سراپرده و بارگاه [illegible] برافراختند و زینل بیگ و امرای عظام و جنود [illegible] لشکر ظفر شعار بسعادت ملازمت
فایز گشته [illegible] ذکر وصول موکب همایون بارض دار السلام بغداد و پیوستن سپاه
بعسکر فیروزی [illegible] چون عنایت ازلی همواره قرین حال [illegible] و آمال [illegible]
این دودمان قدسی [illegible] در [illegible] خیر مآل هر تدبیری که حضرت اعلی در دفع [illegible] و حصول مطلب
اندیشیده موافق تقدیر افتاده و هر تیری که از کمان اندیشه [illegible] بهدف مراد رسیده کارگر آمد و علامات

رفع

فتح و فیروزی [illegible] جنود [illegible] بظهور پیوست و از مخالفان [illegible] مبارزان جنود قزلباش بمیر رسیده
و عاقبت بحصار غالب آمده نصرت و فیروزی یافتند القصه چون موکب همایون [illegible] و جلال در کنار آب [illegible]
نزول اجلال نمود [illegible] تلاش انعقاد یافت که [illegible] بدفع [illegible] پردازند و [illegible]
و عزیمت [illegible] اهتمام [illegible] محاصره [illegible] از تردد قلعه داری و مشقت تحفظ و [illegible]
جنگ [illegible] نموده [illegible] رسانیده [illegible] و [illegible] جنود [illegible]
خود خندق کنده [illegible] در ابواب و بروج توپ و تفنگ استحکام داده و دست از کار قلعه گیری کشیده
مشغول اند در صورت جنگ خندق [illegible] لشکر [illegible] را [illegible] قرار گرفت
که [illegible] گشته و راههای [illegible] مسدود گردد که از [illegible] آذوقه [illegible]
ماکولات و [illegible] کار باضطرار [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] کنار آب [illegible] کوچ کرده [illegible]
[illegible] نزول اجلال [illegible] خلیل سلطان [illegible]
و [illegible] از [illegible] آذوقه [illegible]
مسدود گردانند [illegible] حزم و احتیاط [illegible]
با فوجی [illegible] خلیل سلطان [illegible]
[illegible] مناسب [illegible] سردار [illegible]
و [illegible]

محل نزول اختیار نموده فرود آمده و طریق حزم و احتیاط مرعی داشته پیش روی خود را بچرخهای توپ و ضرب‌زن
استحکام داد و تفنگچیان قدر انداز بحراست گماشتند اما قلیچان بیگ چرکس [illegible] را که با کل عساکر قادر بر
اتباع خود با اتصال کشتی از دجله عبور نموده در آنطرف آب لشکر اقامت انداخته [illegible] رسید از جمله [illegible]
مسدود گردانند حضرت اعلی شاهی بجهت رفتن او بآنطرف فکر نموده مطلع اگر مبادا از طرف بغداد که لشکر [illegible]
بر سر او آید از آنطرف [illegible] آب دجله و بعد عبور [illegible] دست نداده [illegible] اما علی بیک [illegible]
خود را که جوانان بکار آمدنی کار آزموده بودند [illegible] اشرف [illegible] عسکر [illegible] کرده [illegible]
جنود [illegible] کشتی از آب گذرانیده بآنطرف فرستادند که در برابر [illegible] جاری [illegible]
[illegible] بر [illegible] خود را [illegible] لشکر [illegible] بودند
[illegible] استحکام داده [illegible] از طرف بغداد [illegible]
رسانیدند [illegible] استحکام [illegible] ارسلان پاشا [illegible]
[illegible] ارسلان پاشا [illegible] مخالف [illegible]
انهزام یافته [illegible] مخالف [illegible] ارسلان پاشا [illegible] قلعه [illegible]
رفت [illegible] ذخیره فراوان [illegible] و الحمد لله [illegible] باردوی [illegible] آوردند [illegible]
منصوره [illegible] عساکر روم از فقدان [illegible] آنطرف [illegible]
از دجله [illegible] بآنطرف [illegible] مراد [illegible] خان [illegible] بآنطرف
فرستادند [illegible]

رومیه باز رانده محافظان الجزایر آگاه بعهد فرستادند از اتفاقات حسنه آنروز آنکه [illegible]
و قلعه جزایر باردوی همایون آمده [illegible] غارت کرده بسیار [illegible] باردوی معلی رسانیده و چون [illegible]
رسید که ازین نوع [illegible] قلعه و ظرف [illegible] ذخیره و اسباب غیر محصور باردوی همایون می‌آوردند
[illegible] بطرف فرستادند [illegible]
[illegible] آمدند [illegible] ذخیره [illegible]
[illegible] بودند [illegible] باردوی همایون [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]

ذکر ذخیره فرستادن
از اردوی همایون بقلعه مبارکه [illegible] واقع [illegible]

[illegible] سپاهیان [illegible] قلعه بودند [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] مدت [illegible]
[illegible] از قلعه [illegible] بیرون می‌آمدند [illegible]
[illegible] فتح [illegible] مبارک [illegible] رسید [illegible] بغداد [illegible]
ذخیره [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] بطرف بغداد [illegible]

رعایای جبر بوده اهل قلعه شده و هم دل اطمینان قبیله رعایا و مردم شهر باشند که از ذخیره داشته باشند در خرید و فروخت آن
دلیر گردند و هم موجب استظهار و امیدواری سپاهیان و یاس و نومیدی مخالفان گشته در استظهار استحکام آن
کار از این تدبیر ناقص سر رشته نبوده باشد و این امر کبیر در نظر عقلا ممکن الحصول نبود دشوار و دور از کار نمود زیرا
که از دروازه قلعه که در مقابل بغداد کهنه و قهستان قرب هر دو طرف آب دجله معسکر رومیان بود
و کشتیهای پر بار را از میان دو گروه مخالف که از غیرت و تنگی معاش تمام تا صباح از زور خود روان
دو جانب گذرانیدن و بقلعه رسانیدن از کار نامهای دور از کار شده و بر آستان مهدی رسید
حضرت اعلی شاهی همت بلند خسروانه بحصول این امر خطیر گماشته کس معتمد بقلعه فرستاده و سفاین چند را که
در حوالی قلعه محفوظ بود طلب فرمودند جمعی قلیچیان و سفینه کشتی با جمعی دلیران و عسکریان جلد هشیار بر آب
شط انداخته در یک شب گذرانیده یکبار در اردوی معلی رسانیدند و آذوقه بسیار از آرد و جو و گندم و
برنج و روغن و مرغ و گوسفند و اقسام ماکولات از حلویات و مربیات و اشربه و قند و نبات و امثال آن که در
اردوی معلی یافت میشد سامان و سرانجام داده با سفاین مذکور دفعه دفعه از آب گذرانیدند و خلف بیگ
سفره‌چی باشی که سرخیل جنود اقبال بود با فوجی از دلاوران بدین خدمت نمایان مامور گشت و داد مردانگی
بر میان جان بسته کشتیها را مملو گردانیده کشتیبانان جلد آغاز راندن سفاین کردند و چون سفاین مذکوره
کل آن اجناس بذخیرت سواری با بصر خوار و دیگر لشکریان و الاغان بار کرده تکیه بر اقبال بیزوال
نموده از کنار شط راهی شدند که تیر و تفنگ از انجا با سفاین افغان رو به
کردند کنار بغداد کهنه اقامت داشته در کنار آب در چند محل جرنا زده و خندق حفر نموده

کاسه استحکام تمام داده رایت در اسعد بود و چون خلف بیگ با جنود قاهره از پیش روان
از قصد گوینده بدانجا رسید مابین هر دو گروه محاربات قوی دست داد و مبارزان جنود اقبال ایران
منصور و مظفر گشته جمعی کثیر از لشکریان عساکر روم را طعمه شمشیر غازیان ساخته تقیة السیف در بعد الکهنه
و بسیار متواری گشته و جنود قاهره تا مقابل دروازه رانده از مخالف خالی کرده الکان معمور
برونق معاش مقصود و فتور بقلعه رسید و مخالفان از طرف آب نظاره این دستبرد کرده اصلاح نمایند
و قدرت معاودت بر دم خود نیافته غلغله شادی از محصوران باوج آسمان رسید خلف بیگ مذکور داخل
شده و در آنجا با جمعی قلیچیان که بودند و بغداد با قدام این خدمت برو جهت عزیمت نموده
باردوی همایون حضور شاه و سپاه گردید و چون از اردوی همایون در کنار شط
چند گذشت خلف بیگ سردار با جنود قاهره از آب دجله گذشته در برابر مخالفان
که دست گرفته محاربه گشت و مجالس مقاتله
محاربه کاری صلابت و دلیر بموجب تصحیح کار آمده
باشند عساکر را ممنوع گردانده و خلف بیگ زمین خدمت رسید و بعد از استحکام همایون
صف قتال آراسته متوجه اردوی مخالف گشتند خلف بیگ سپاه منصور
بود ذخیره قلعه گشته بود
و جنود سپاه منصور در آمده در کنار خندقی که حفر نموده بودند صف آرا گشته
در هم شکسته جلادت از طرف جلادت

ورد و در محل میمنه و میسره طرفین جنگ بگر ملاقی شده کار به دست داد و فوجی از سپاه مخالف سپاه قزلباش
مقابل خود زور آورده جنگی نموده از طرف زینل بیک و خلق بیک بیک از قول خود حرکت کرده مستعد اند
و اسب جلادت در معرکه نبرد انگیخته و حمله عظیمی کرده خود را بر صف سپاه مخالف رسانیده و در اندک زمانی
قریب بکهزار نفر از آن طایفه بر خاک هلاک انداخته انجماعت را با کنار خندقی که حفر نموده بودند دوانیده درین
اثنا بادی عظیم در وزیدن آمده چنان بی اعتدال وزید گرد و غبار بحد ارتفاع یافت معرکه را تیره و دیده ها را
تار گردانید بر نهجی که دوست از دشمن متمیز نمیشد بدین جهت زینل بیک و عساکر ظفر مآثر عنان باز کشیده مظفر و منصور
مراجعت نمودند و مخالفان مقهور خود را بخندق رسانیدند و بسیاری از ینکچریان که پیاده بودند در زیر دست
و پای ستوران مانده برخی از ارتفاع گرد و غبار راه خندق گم کرده در دشت و صحرا ناپدید شدند درین معرکه
سوای محب علی بیک شاهی سیون شاملو که از اعیان آن طایفه بود کسی که اسم و رسمی داشته باشد از عساکر
منصوره ضایع نشد بعد از واقعه مذکور چون از همه طرف راهها مسدود گشته آمد شد از اردوی رومیه منقطع
شد و مدتی از هیچ طرف آذوقه نیامد عسرت و تنگی در میان سپاه و رجاء اعلی یافته نوعی تنوقی روی داد که
سرداران از ضبط آن عاجز آمده و بیماریهای متنوع در میانه لشکر شیوع یافته نوعی تنوقی روی داد و هیچ خیمه نبود که
دو سه بیمار نخوابیده باشد رجعی تلف میشدند بجا رفته احوال و مهمه بجای رسیده بر حدی انجامید که
بسلامت باز گشتن [illegible] مقصد بود و از عدم قدرت و فقدان استطاعت میسر نبود زیرا که گروه انبوه
از لشکریان ایشان نابود گشته بعضی در معارک و یورشهای قلعه قتیل و برخی از شدت بیماری باجل طبیعی بعالم
آخرت شتافته بودند و سپاه اکثر از بی الاغی که بعضی غنیمت و غارت لشکر قزلباش و بعضی از بابای علیق جلق

بیگاه و عدم رفته تلف شده بودند پیاده مانده نه الاغ باری داشتند و نه مال بوی سواری حافظ احمد پاشا
و عقلای رومیه تقریبات انگیخته مصطفی آقا نام معتمدی فرستاده استدعا نمودند که یکی از معتمدان ایلچیان
از طرف فرستاده شود که بعضی حکایات با او گفته و شنیده نمایند حضرت اعلی حسب الاستدعا چراغ بیک
یوزباشی استاجلو را همراه مصطفی آقا فرستادند فیمابین گفتگوهای سپاهیانه واقع شد و میانه سپاهیان روم
و سردار که هر یک بر طبق مدعای خود سخنی میگفتند منازعات روی داده بعد از قیل و قال بسیار همگی متفق
اللفظ استدعا نمودند که نواب کامیاب از خاندان نبوت و کرامت اند از اعمال و افعالی که در حین خصومت
وقوع یافته باشد بکرم جبلی اغماض فرمایند و من بعد رومیه از عوض سپاه قزلباش ایمن بوده باشند از روی
اطمینان قطع کوچ کرده افغان و خیران خود را بمامنی رسانند و تحریک صورت التماس ایشان را حضرت
نمود و محمد آقا نام معتبری از جانب رومیه آمده بسعادت بساط بوسی سرافراز گشت و مروت جبلی مسئول ایشان را بجابت
اقران یافته نوید مرحمت و مژده امان یافتند لیکن هنوز چراغ بیک در اردوی رومیان و محمد آقا در اردوی همایون
بود و ترابط مصالحه از طرفین استحکامی نیافته بود که سپاه روم بخود سر پراگنده گشته راه مراجعت پیش گرفتند
و هر کس اندک قدرتی داشت رخ و پیش گرفته سردار بی اختیار در کمال بی رحمی و اضطرار با سایر عقلا و اعیان
بتاریخ نهم شهر شوال جلیل ارتکال کوچ فرار اختیار نموده و الاغی چند که جهت نقل یکدو توپ بزرگ سلطانسیاهی ترک
بود سرانجام نتوانستند داد توپخانه و یراق جباخانه سرکار پادشاهی را بعضی در یورت و بعضی در اولین منزل
رفتند چراغ بیک یوزباشی برخوردار بیک ذوالقدر ملازم امام قلیخان و میرزا معصوم عرب خلیفتی خراسانی را که
در حوالی قلعه گرفتار شده بودند گرفته با اردوی معلی باز گشت کردی از عساکر منصوره و صفی قلیخان و ارباب

١١١٨

جلادت قلعه تعاقب [illegible] کرده در مقام استیصال اشقیا درآمدند حضرت اعلی از روی علو همت راه ... [illegible]

بر سبیل تعاقب امر فرمودند که ایشان را که در حوالی کند ... اشکر ایشان را از تعرض ممنوع کرده اند و در سبیل تعاقب حسب الامر نموده

عمل نموده از تعاقب ممانعت نمودند مگر امرا و امرای روم بدیار عجم آمده کار ... ساخته بر نقش کمال بازگشته اند

امداد ... این سرحد ... و رسوائی باز گشته بودند قریب دویست نفر از غلامان عمارت و سپاه ... در دو قلعه افتادند

مستخلص میداند حضرت اعلی شاهی از وفور ترحم بعموم عباد الله شخصی را که ... بسیار پرستی کرده از جمله ...

خود را رسته اما اکثر را به عدم ... و سلاح و یراق که صاحبش بخود در مانده بود ... آن مدت مستحفظ

غازیان قزلباش ... قلعه دار گردید تا صدر ... و صوب اعراب ... کرد ... کرده ... ساقه ... بار ... مغرب

بدست درآورده رقم ملک ... بتون نکشید بر سر ... حد ... اعادان را به عدم

بتن میگرفته اند بجلادت ... ازدیاد ... از حاکم ... ان معنی ... گشته ... اعلی ... دولت ...

قرار گرفت فتح ... اطراف جوانب ... ارسال یافت چون ... شده ... بر وقف ...

نذورات و صدقات ... و محتاجان کربلا و نجف ارسال داشته ... زیارت ... ائمه الطاهرین علیهم السلام

والتحیه بنوعی ... مراجعت ... داده ... و ابیات ... در ... فیروزی ... ازل ... که

بر ... اقبال ... بود ... شعرای ... تاریخ ... این فتح مبین ...

برکات ارواح ... طیبین و طاهرین اتفاق افتاد ... از فتوحات عظیمه روزگار بود ... در سلک

نظم کشیده اند یکی از شعرای تبریز این تاریخ یافته **قطعه** بحمد الله که عباس علی شاه غازی :: زلطف

شاه دین کرد ده برا عدا او را غالب :: چو جستم از خرد تاریخ فتحش او گفتا :: کرده ... علی ابن ابی طالب

چون سخن بدینجا رسید لازم دید که حارق عادتی چند که در حین محاصره نجف اشرف از آن مظهر العجایب

بظهور پیوسته بین الجمهور اشتهار یافت در این نسخه عالم آرا به طریق اختصار اندراج یابد **ذکر خوارق**

عادات و ظهور کرامات که در حین محاصره نجف اشرف از بقعه منوره و روح مطهر شاه ولایت وقوع یافت چند

شان متعالی مکان حضرت سرور ولایت و کرامت از آن ارفع و بین العلماء عالی و الاحبا اظهر است که امثال این امور

از کرامات مظهر العجایب محل استعجاب باشد بنابر افتخار و مباهات موالیان و دوستداران اهل بیت

آنچه بظهور آمده و رقم بعضی از آنها ثقه صادق الگفتار استماع نموده راقم تحریر به اجمال اگر مسود او را

... از مولانا محمود کلید دار روضه مقدس حضرت شاه ولایت شنیدم که در بدایت حال که مراد پاشا

آمده نجف اشرف را محاصره نمود سپاهی ... آورده در تسخیر آن اهتمام تمام داشت یکی از ابطال ... بصدق اندران

قوم ... روز در بالای برج آمده ... گاهی بنابر تعصب و عناد و مخالفت مذهب ... گوئی آغاز نهاد

سخنان لاطایل با واز بلند میگفت و تهدیدات میکرد و گاهی اظهار ترحم کرده میگفت که من ... عجم

در ... آمده ... این حصار ... مفتوح میکرده مردان شما ... جان ...

... اموال ... را ... و ترغیب قلعه سپردن مینمود ... گوئی ... این بیانات

موجب خوف محصوران و تزلزل خاطر ضعیف رایان ... گشت روزی یکی از ... قلعه که

... تفنگ بدست ... طرقی انداختن آن ... قصد آن ... بدست آورد ... از روح

حضرت شاه نجف استمداد کرده بر برج آمده ... آن ... که از ... سخنان لاطایل بر زبان

داشت تفنگ را آتش داد ... بهدف مراد آمده ... شد دوم ... یکی از ... نجف

۱۱۳۵

در اطراف صوفیه تفنگ بنج چند صد جزایری بدست گرفته نشسته اند و از اطراف می انداختند و او نیز به هر سو گولی میانداخت
و تفنگ محافظان حصار با و نمیرسید و مردم حصار بسیار متضرر بودند روزی بر سبیل تماشا در بلندی که بودم
به هر سو گولی میکرد چنانچه حروف [illegible] او باز نسبت به هر برج مبارک بر زبان قلم جاری شد در وقتی که تفنگ را دست
گرفته بودم اندازش در آن سرش خیلید با وجود بعدی با نشانه رسید و آتش در گرفته تفنگ از دستش افتاد و پاره پاره از آن جهان
بدر او خورد که منزلش سر به نیست شده زبانش تا قیامت از تکلم افتاد سیم آنکه در ایام محاصره شیری مهیب
قوی هیکل در حوالی حصار به نظر روسیان در آمد که در اکثر شبها بر دور حصار میگردیده و چون در سواحل [illegible] واقعات
شیر و صیاح و زدی شید روسیان هجوم کردند که از اینجا حضرت ظهیر مجدد وارد آمده و شبها که [illegible] اوردوی
و امور لوازم قلعه گیری است از خوف [illegible] شیر نزد ما متوقف نشدند و این حکایت را از مسموعات اوراق [illegible]
محبس عاشقان در بر کرده بعضی از [illegible] محافظان حصار [illegible] شنیدم چهارم حکایت چراغ روغن چراغ است
جمعی از ارباب و مردم نقل از میر بهاء الدین واله میرزا فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نموده و لکن به نوع دیگر هم از سید مذکور
که از صلحا و اتقیا و متورعین است شنیدم که در مدت محاصره روغن چراغ الخیر در جمیع برجها که فیض آثار
بود بر سوختن مشاعل بر برج شده تا تمام رسیده بود چنانچه شبی اندک اندک هر چه در روغن چراغ ها
جمع کرده مشاعل افروختند و کافی نبود که بتهیه یا [illegible] روغن در چراغ فیض آثار ریزانیده در آنها انداخته چون
سوختند چنانچه مطلقا اثر چربی روغن در آنها نماند و مشاعل افروختند و محافظان بر برج از فقدان روغن
بیقرار شده که برج زائر نمیشد و مشعل داران که هر شب نشستند و چند از نقصان چرب توانند کرده محض زیاد کرده
بسیار کرت مشاهده نمودند که از روغن دانل بود مرزه نخیه کرده اند این مجربست و کرامات موجب امیدواری

محصور

محصوران گردید پنجم ظهور مسایل است که پهلوان محسن مذکور با ابر بیان نموده راقم حروف روزی
در حوزه درس سید المحققین میر محمد باقر داماد بودم از پهلوان محسن مذکور که در اثنای و شنیدم که جناب
بر نقل میشود که شبی از برجی در برج بابا مشاعل افروخته نشده بود و شبی که در یک برج افروخته دارم برد و کاری
حصار مشاعل افروزد بر بتواند جهت تو فوری طوع گشت که روشنی عظیم مظاهر در هم بیرون و اندرون در آمد
نوعی که تصور [illegible] شده که در کل برج و باره مشاعل افروخته چراغان کرده ام و سقفها و حیاطها همه بر روی طور فرح
استفسار میشود که شما روغن بسیار در کار بست چرا همه چراغ ها را افروخته اید ما فریاد کردیم که چراغ
نبود چه سیم این روشنی از نور ولایت و کرامات حضرت شاه نجف است و نفسی از ما استفسار نمود
من گفتم که درین ماده با شما مسایل کلیم که ظاهر معلوم شد از صورت وقوع در آن واقعه آن در میان روزی به وضوح نمود
بعد از این به تفصیل و دو ماه رو توپ بزرگ که قلعه نشین بود همه روزه می آمدند و برج ها تاب ایستادن
نمیتوانند و بعد آتش دادن ترکید و توپچی مذکور بر برج تقریب دفت و بر آن کسی که دفعا تا بسیار ستادی توپ بزرگ
دیگر بود و دولت طلب بعض حفظ احمد پاشا توپ نفرستاده و اعلام نمود که چون در بین دو سه ماه کاری از پیش نرفت
کوچ کرده به بغداد آمد که به ماه قلعه بغداد به دست آید انهم از اوائج بغداد دست و اکثر هم نوع دیگر بود و پهلوان گرفتن آن
در منفعت سید بود و در روز پنجم کوچ کرد به بغداد رفت و محصوران از فتنه روم مکرر [illegible] کشیدند از برکت حضرت صلوات الله علیه پناه جستند دیگر
جمعی از حالات سید و قزلباش که درین سال در پای قلعه بغداد اردوی داود و از قراری مکتوبی که سید به
موقف بدون ... ادو الالباب پوشیده نماند که حقایق حالات این سفر خیر اثر در وقایع که بعد از سیم سلطان قرآن نیز
در وصف در بین آمده و لیکن ظهور پیوست و راقم حروف را اطلاع و بر احوال حقیقت چه اکثر خود به عین الیقین مشاهده

نموده چنانکه از انها و اعلام واقفین واقف کردیده بر سبیل اجمال بر صحیفه بیان نگاشت و از اطناب امر بندیده

تمامی حالات و دقایق امور را چنانچه بوقوع پیوسته بود تحریر در نیاورد و مطلب آن بود که مبادا جمعی بوالفضولان

هرزه درای که عندلیبین و نکته اند بعضی قضایا را از مقوله تکلفات و زینت عبارات نشمارند تمرده جلبه خون نام

نمایند و شاید که کذب را آن راه دهند یکی از جادو نشان رومیه که از اردوی سردار باستنبول میرفته اوراق کتاب

امرا و اعیان سپرده در راه گرفتار عساکر ظفر مآثر شده مکاتبی که مصحوب او بود با حامل آورده بنظر اشرف رسانیدند

هریک بعضی از وقایع و حالات را بعبارات مختلفه مرقوم نموده بودند انچه پاشایان و امرا و اعیان و

ارباب دولت نوشته بودند غرض آنکه شاید حسن سعی و خدمت محبت و شفقت خود را اظهار ساخته خالی از

اغراض دنیوی نبوده باشند اعتبار نموده از انجمله مکتوبی که یکی از عظما مصطفی چلبی نام دوست خود نزکی نوشته

حقایق حالات بی غرضانه اعلام نموده بود بنظر کمترین رسید بجنس در این صحیفه ثبت افتاد که مطالعه کنندگان از بر

دقایق حالات طرفین اطلاع تمام حاصل شده راقم حروف را از اعتبار رابطه ملازمت از مقوله خوشامدگویان

و خدمت فروشان که بازار یاوه درکرو سود و زیان صدق و کذب افواه اند نشمرند و اگر در املا و رسم الخط آن کتابی

و ترکی غلطی و نامربوطی بنظر رسد چون نقل بالمسطر شده هر آینه ارباب استعداد جمله خطای راقم حروف نموده از آن

معذور خواهند داشت صورت مکتوب مذکور جناب عزت مآب روح پرفتوحم مصطفی چلبی کامیاب خدمت لرنده درود صلوات

صافیات و عرض تسلیمات وافیات مودت غایات اتحاف قلنکره اعلام محبانه بودرکه اگر لطف ایدوب بو داعی

طرفندن هر وقتده سؤال شریف بیورلور ایسه بحمد الله والمنه حالا وجود دعا بود خیر و صحت دایره سنده موجود اولوب

لیل و نهار دعای دوام دولت کردم و دیدار شریفکزه مشتاق عظیم اولمغله جانب عالیلرینه جناب الاسب

بو ندن بر خاطر اولنور که بر دخی دیدار شریفکز ایله مشرف اولمق میسر قیله آمین بحرمت سید المرسلین فیما بعد بوسوزدن مقصود

اثر بو بغداد سیفر ادن ابتدا حوادث اولان سفر ایدوب سنگر ایلیوب بر ایله سوز و تمام اولنجه نصب اولنمسون طلقوز آیدر و

قلعه محاصره اولان بیرو داشته زحمت ویلیوب چه ادراک نغوب بغته تون شیل اولوب مرور شده همه یک نفر تیمور او

سردن کجیچی دین ملک ایدلوب کجمن کجی قلعه ده اولان دهن و نزار غالب نیکر اسلام معلوم اولمغین عزیز نشسته پاشانی معیوب

بوانحاده نجم طوفدن سردار اولان دیگله معروف بر فر انکی غالب قرق بیک مقداری قزلباش مجالس جمله کاریا بکار

ایلدیلر ادلوب اول بیادلری صنیف ایدوب بیرم طرفده کچوب همه دفعه الا انکشوب قزلباش کجستریکن اوزره اکبس نیاه

عجم کننده ایدی اولکن لشکر خور زیرا ایدایدی یاتاق قلوب بسیج بیرم طرفده بلغت المیب بر مقدار لشکر قلعه منذلی اندیرغ نعلق ایدر

صاحب سعادت حضرتلری بکلربکی تمی بیش محمد اغا و جماعت مصطفی پاشا و سایر بیگلر اولکن لشکر اسلامی قوت جایزه ایدی قلعه یه کوردن

حقودرب کمجه یه وکیمن بلمه شیشه و کمکه کیندوی کمی ورکنش سیدین الله بعده الی قلعه سی ایکلمه مشهور بیر قلعه در آنجه جنوب

اولن اهل اسلامی تسخیر ایده بجه بو اخبار لری لشکر اسلام اوزرنه سهم عظیم مستعمل اولوب احتمید نیت طایفه اولمغه اولا مسدود

یوته بیرا اوزره او کمین بو محل تمامیله جسم صدم خیمه ایلر بزدم طرفده توجه تمام ایده لکه نیزه داری اولمن با تکار رندلو تستی حمد

انجون بنده و لکن الله دیب وبا پاصولی اوزرنه جبر و تیرق تیرو عهده الکین حسب بت منع و جهت دیار یکر بی مراد یابت

اگن مثل ایک بتغدادی فتح حقان مکیث ریش اتکی اردب اتیله کوندیب قضا را اول طعن جمله کار زره ن حیثیت اولوب

حبری مو زیاج دورت تک مقداری قزلباش فرسنی و نفار زره مشتشر الکین بو طرفدن امداد یتیشوب بو

نقلی موج دو مولان قزلباشک اوزره هجوم ایدیجه الملرد حرب ایله و در جمله تیره اید وب صیغه بر ایکی جملکه لک حکمت

النصر رجال الغیب قرل اشنه الکه اوزره ختانکه وار دیع بران بیر ار لشکر اسلام شکست بیری دونوب الحاصل

۱۱۲۴

انهزام صورت بولمغین جانب لشکر ده بیر نیچه بیکلر فرار ایدوب اطرافه صاچلدیلر دیو خبر ایرشدی و غیب نصرت

شیرین نوشن ایدوب بقیه سی تیغ بی دریغدن گچدیلر بوکیجه اردوی همایونده بیر خوشلق اولدی که تعبیر اولنمز

لشکر ایله بغداد حوالیسنده قرار ایدوب اطرافه خبر گوندرلدی که اطرافده اولان عسکر بو طرفه کلوب

اطرافه دشمن ترکلری اولمغین بغداد قلعه سنه برینی گوندروب بیلدردیلر و قزلباش خبرین اولنوب تعبیر اولنمق

اولکه بیکلری قزلباش جانبنه گیدوب ایل و اولوس اولوب عزیمت و خلاص اولدیلر

خندق کسوب طابیه لر و حصارلر یاپدیلر و قزلباشک ایچنده اولان عسکری قلعه یه قویوب بر حصار تدارک ایتدیلر

سعادتلو پادشاه لشکر اسلام ایله ایروب قلعه دن صکره غیرت ایدوب بیر نیچه کون محاصره اولندی

ارضروم جانبندن دشمن لشکرینک طوپ و تفنگ ایله قلعه یی دوکدیلر و ایچنده اولان قزلباش جنگ ایدوب

الی یدی کون شدت ایله دوگوش اولندی و بیر نیچه مرتبه یوروش اولنوب دشمن باشی

دورت یوز کشی قلعه دن چیقوب امان دیلدیلر و قلعه یی تسلیم ایدوب اطرافه اولان قزلباش اولکالری

تمام دار الملک عراق مسخر اولدی و لشکر اسلام قیش فصلی اولمغین بغداد ده قیشلدیلر

اتلو اولانلر یایلا ایدوب بیر نیچه کون اکلندیلر و غزا ایچون عزم ایتدیلر

قزلباش طرفندن خبر ایرشدی که شاه اوغلی قلعه یه کلدی دیو تعبیر اولنمز

پادشاه حضرتلری بیر نیچه کون توقف ایدوب تدبیر ایتدیلر و اردوی همایون حرکت ایتدی

اوزرلرینه واروب قلعه یی محاصره ایدوب فتح ایتدیلر و قزلباش عسکری پریشان اولدی

مرتبه ده ظفر بولنوب قزلباش جانبنه متوجه اولدیلر و غنیمت الوب عودت ایتدیلر

باقی احوالی ایشیدوب شاه عجم بو خبری واقف اولدقده کندو بغداده طرفلرندن برینی

بغداده قزلباش گوندروب ایچ بیک کشی ایله ارسلدی و خبر ویردی قلعه یه کوچ ایدوب

لشکر اسلام قلعه یی محاصره ایتدیکده غیرت ایدوب ایکی یوز کشی ایله شاه طهماسب

و خبر ویردیکه لشکر اسلام اولکلری فتح ایتدیلر و پادشاه قلعه یه کلوب عظیم غیرت

تیغ ولایت دکلدر قلعه یی فتح ایدوب اول ساعتده لشکر اسلام ایکی یوز کوندر

اولدقده اکثر کننده اولانلر قلعه ده اولوب شاه عجم بو خبری ایشیدوب قزلباش

دوران قزلباش بو قلعه یی الوب شاه اولان قزلباش دیوب

خان قزلباش اولکی پادشاه اولدیلر و قلعه ده اولان قزلباش اولاد ایله چیقوب

و سپاه پادشاه قلعه یی فتح ایدوب قزلباش عسکری پریشان اولدی و لشکر اسلام غنیمت

و آت اولکه ده اولان جمله قزلباش کوردیلر و اول ساعت پادشاه قزلباش

ایدوب قلعه یی بیر نیچه کون محاصره ایدوب حصار ایچنده اولان قزلباش

هر کیم اولانلر بیر نیچه کون قلعه ده قالوب لشکر اسلام ایله جنگ ایدوب

الوب قزلباش ایله جنگ ایدوب بیر نیچه کون قزلباش بیر یره جمع اولوب

ممکن اولدقده قزلباش خبر ویردی که اول قلعه یی فتح ایدوب عسکر

ایدوب قزلباش اولکلری فتح اولنوب صکره قزلباش جانبندن خبر کلدی

کوچک قلعه لری فتح ایدوب شاه عجم ایکی جانبدن قزلباش ایله کلوب اولدیلر

اول خویشتن داری اوراکی قتوه لرده فرنکیاتش جیل اپچ مسخره دورترار ایدی شیمدی اول مسینی اوچ سیل اوله ایشا ایده

ایدنده رستم زال تشنیه ایدرار شیمدی ده اول فنجانی کتیلر کم اول لبانش دن صو مسلق اتو امید ایله کلدور لر ایدی

شیمدی کنده جادر درچه بابریی یورنده مهر فیوب الحاج قاطع قلرین قورترمغ ممنت بیله اولدیلر اول منعم اکابر

کرکوش خلوات اره شبوب مجی ایلرچابک کنده لر ایدی شیمدی بیر نو ایلیک کورنده بحر جلا اولدی لر اول

احمدن بکا اره مینک درت حصه دن بیر حصه سین الوب التوده باقی لشکر اسلام نالان دریت قالیه وبار کیز زرابر

جلوه اولمش بیلکری نیک اوریه سپاهکاره بشر کتوروروار دوز جبخانه و توپخانه بیرنک بیر قرینه ایز تیمی ایدن ولی

میان بو فکره قالمشوز کم سلطان سلیمان دورندن بیر جلده یه بصره وده استقلال انتقال ایدن بالضروره سنک طرف یری

قلوه ملک اچون کتوروب لر ایدی بعضه یوریده تو تیقدن آل عثمان نام و ننک بورداوه حسابادت بو

اندیشه ایله هلاک اولدی بیر بحرده فوبادروم وخزینه ایچون مستقلا آدم ارکوندر لمشدر بیری شیکارتری علماپرلماروی

بیلمز فرنکیانش الذکر فتار اولدیلر ویض سعادت لو خواندکار حضرتری بالذات لشکر اسلامنک طوماری بیر

یورندن کتوا الملک ستیه زمان بعضی زور و کثر کیلدیده سولیلور که بیت نه غم داوش وزه بصره دن کلوروار نه

نه کلیدی عثمان نودن بیره ما بازم وار نه علم بواز دن خزینه و باز دم کلمز اولا شیخ احتمالی وار فاما اویوزدن بو بیه

خواندکار حضرتری بالذات عمل اعدادمز، بیمز چون کم قضیه بسمعز دور بیر بابنده و بالاصول بیر ما نمر نشاط المسیر شاه

عباس اوکرند استدعا نمره فراوان الماعاد و محصل کلام دور آدمدن بر و بوینه مستولی کرده اراکیر دو تیمش و کلدور کبیر دوم

بو احوالمزه مطلع اولدیم رحم بیوردم ایدر ور دنک شاه جم جهیم یه که الله یه تقدیر به حال و حالی محمد حضرت علی کرم الله وجهه کلداتی ارلیده

اولدیکی شهر بو قدر سیله امام اعظم حضرتری بیر مرجم جنتی بقنه سبب اولدیکی رسیده و خزینه المغی کنده ومرقه تبزیق درم

لطیفه ایچون یاداول حضرتک درکاهنه یابه توجه ایده و مسجد و دیزم رحم بوبلکه زاده تنده و که برعجب نماق جراح و مسوبات ایتدی

سرایلر که بلند ره مجنون ور لکنده ایدیه سرا کوه منیل و سوسن سلامت اوراز امن برایی مجنون پیدا کلارود و برجیته

لیوی مستوی اراکوه و لایتک ایچ ویعه اسی فرکیانشک الرنی قلیجی کسی کسمنده ده وب ایچ آفویی سیقاط مصر تر ده ور کیتمعا

وباوسموم ابو ید دره و بیارون معاد تومش کرک دره یبرده چیچا اولانه خیمه جمان باران باصفار اسلامزی توادب

حلال ایتوی بر پسیز آخرت جقی حلال ایمتوز الحکم بیده الواحد القهار تمام کردن شکر نیز از دور کیم بقیه عمرزی امام اعظم ارا

بنده صرف ایدوک تایان بمجا برجی ابره مطوف ارلی بیب کنده و منتو فضو بیر ار نیظر همتونز الحق الهی زیبار سیلاده کج

دشمن بعضی ایو ینچ ورت دنفاد رکوش بیاتیع ارطام فرکیانشک ایدیکورن لشکر اسلامی سو ییه آلیده و قورد و فینه

سکروکی جلابیه و منزا ورنده سکر و وب تا جنده قرلیک لطافنده کمس بیوحی کنجرا وعربیی بیمترود رکجر فاکتر

ایلد اره وینک ادربی کسوب بوینک لارز بیلی کجر ینه جلیرن دن تورت عمری جقرده بیلی و روزه الومزدن بر اقری قاتی

اور زیه یت قالیه جاکم ایمدی دن عمری لمیه بیلمز شده جاکمز اولونه یوز بیور ممنونه حقیقت بخار مصیبت ایور محزه

بو اوایر زنک جسینکی اولیه ده حر شیینی بو نکا قیاس ایده سیز و السلام الاکرام ذکر مراجعت موکب همایون

از عراق عرب و قشلاق نمودن در مازندران بهشت نشان بجا آوردن جشن و طرب چون رایات

نصرت آیات جاه و جلال ریغی کرم مقدم ملک شان کشت بفیروزی و اقبال از سفر خیر اثر دار السلام بغداد بجانب عراق

در حرکت آمد عظمت ملک آرایی کعبه و همدان رسیده روزی چند در سلاق میم از سلاقات آنجا اقامت اتفاق افتاد

و در اثنا متوجه نظم و نسق مهمات بغداد کشته دولت شاه بقصد خدمت رضات ملطرات ارسلان سلطان و

تبدیل و فتح حصن تجلی تعلق یافت و دارا ام امراء انجا که از دو قلعه دار بغداد و بطور احمد تخیر علی آقا بیک و خبر ......

کرجی و اروغ اصفهان را سرکار عمارات نموده جهت تعمیر و شکست و ریخت قلعه احداث به جهتی عالی چون حسن مقرر

فرستادند و معماران و بنایان و بیلداران بعلوفه و جیره الکا تعیین یافت و جمعی از سپاهیان نیز که محصور گشته ایام محنت

مشقت قلعه داری کشیده بودند از آن خدمت معاف شده جمعی دیگر فرستادند و بعد از فتح بغداد چون عیش بیگ

سلطان که بهادر حضرت بود و از آنجا بسبب کار خود بجانب خراسان رفته بود در آنجا درگذشت

عزای خراسان ... بعد از فرمان او بکلی صلح بیرون آمده و بحکم ... بعنایات و تفقدات سرافرازی

یافتند و جمعی از ارباب ارادت که از روی غیرت و حمیت از ملازمان مشقت این سفر بوده بودند

و چون ... در آنجا بنظم ... رسید و جماعت کثیری که ... بتعاقب ایشان فرستادند

که ... حکام ... امور ... صلاح دین و دولت ... بعمل آوردند ... آمد

او در قضایای سال آینده در طی حالات سال آینده بر قم قلم سوانح نگار رقم خواهد شد و چون در بغداد حافظ احمد پاشا

سردار صلاح دیده بود که حضرت اعلی مکتوب فرستاده در باب تعزیت سلطان عثمان و تهنیت جلوس سلطان مراد

استغفار در باب ... او ... و سوابق ... دولت ... بعد از ... اقبال ... در زمان

حیات سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا که از جانب سردار در بغداد آمده بود ... موجب ربع عهد

و سلامت و ... حضرت جلالت ... صلاح ... طرفین است ... مصلحت ... از ... حسب

طهماسب قلی بیگ ... ایلچی گری بیرون ... تعیین ... مکتوب ... آنچه ... رقم ... خان

روز ... شرح احوال او نیز در قضایای سال آینده ... مرقوم ... جهت

او ... قزوین آمده ... نزول اجلال فرمودند

وچون

و چون ایلچیان پادشاه اروس و ایلچی پدر محمد سلطان والی بلخ جهت تجدید قواعد صداقت و دوستی به پایه سریر

اعلی آمده در قزوین اقامت داشتند بسعادت بساط بوسی فایز گشته مکاتیب و تحف و هدایا که آورده بودند گذرا

نیده قزوین را از احرام روانه شدند و از آنجا عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان نموده بسعادت

و اقبال روانه اشرف گشتند و زمستان را در دارالسرور فرح آباد و بلده طیبه اشرف و سایر محال ارم مثال آن الکا

دلگشا بکامرانی و اقبال و شهسواری و شکار گذرانیدند متوفیانی که درین سال بعالم بقا پیوستند اما بیگلربیگی

ترخان ترکمان که از زمره مقربان بساط اقدس بود و در سال گذشته بمرتبه ایالت و خانی سرافرازی یافته در سال

بحکومت و دارایی دارالامان کرمان سربلند گردیده در سفر خیر اثر بغداد ضعف معده براو طاری گشته از اکل و

شرب نامناسب آن ضعف قوت گرفت بمعالجه و مداوا اکثر میپرداخت سخن اطبا را اعتبار ننموده روز بروز مرض

اشتداد می پذیرفت حضرت اعلی از کمال عاطفت او را از کرمان جهت ییلاق داده طبیبی همراه کردند

او در ییلاق ... رحل اقامت انداخت بجاهل دستور معالجه طبیب نشنیده و برای خود عمل میکرد و بالاخره روز

بکجا موت را استقبال نموده با او رسید ... ایالت کرمان علاوه منصب ... داری بابا خان

مرادی سوکلن که از امرای بزرگ دولت قاهره است تفویض یافت میرزا ابوطالب رضوی که از سادات عالیه درجات

مشهد مقدس معلی و متولی روضه منوره معطره سلطان روضه رضا علیه التحیه و الثنا بود و در سفر خیر اثر بغداد ملازم رکاب

اشرف بود بعد از انهزام رومیه بشرف زیارت روضات مقدسات کاظمین و کربلا و نجف اشرف مشرف گشته راقم

حروف نیز با آن سید رفیع الشان معاشر و در زیارات مشاهد مقدسه رفیق و مصاحب بود بعد از معاودت

از خدمت اشرف رخصت یافته از قزوین روانه مشهد مقدس معلی گردید روزی در بلده طهران از اوضاع

میوهای مختلف الالوان واکل طعام و تنبیح قوی طاری گشته معالجاتی که دفع آن تواند نمود بعید نفتاد و باوجود
قوی دست اجل معاودت مساعدت ننمود و داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم بقا پیوست نعش او را به مشهد مقدس معلی
برده در روضه مقدسه جد بزرگوارش مدفون کردند رحمة الله علیه وعلی جمیع السادات والموالی الی یوم المحشر

آغاز سال توشقان ئیل ترکی مطابق سنه ثلث و ثلاثین والف که سال یازدهم از قرن ثانی جهانداری
حضرت اعلی شاهی است دگر باره بشارت [illegible] کامرانی زنده گشت [illegible] جوانی بهار [illegible] آمد خوانان برای [illegible]
جیب و دامان هزار از شوق گل نغمه سرا جهان از روی خوبان گشت دگر بار عالم پیر جوانی آغاز [illegible]
قدوم نوروز دلفروز نشاط افزای بزم بهار گردید زینت بخش [illegible] جهان و روشنی افزای محافل دوران یعنی فرمانروای
اقلیم چهارم آسمان [illegible] تشریف [illegible] انی برابر [illegible] در شب یکشنبه دوم ماه رجب [illegible]
دقیقه از شب گذشته از خرمنگاه حوت بایوان سرای حمل نقل نموده بساط عالم آرا را در عرصه گیتی گسترده
فیض رسانی تفحص جهان کرده بهوستان ریاحین نزهت کرد و مجلس [illegible] نشسته [illegible] از اهل [illegible]
و دلهای از [illegible] از فیض [illegible] حضرت [illegible] تازه [illegible] از شوق مقدم گل [illegible]
برگ [illegible] گردید [illegible] هم [illegible] گل [illegible] در [illegible] آمد
چیست گل [illegible] بلبل [illegible] بر [illegible] روز [illegible] نوروز [illegible] خندی در [illegible]
از [illegible] عزت برای [illegible] بلند [illegible] طلب شکار [illegible] بر [illegible]
بر [illegible] عالم شوق و خرمی بود و در [illegible] از [illegible] بهار [illegible]
هندوستان [illegible] بنظر آورده [illegible] در [illegible] آیات [illegible]

[illegible] باشکری سرافراز گردیده [illegible] والکادری که [illegible] نموده بود
و چون موسم بهار در آمده [illegible] از اعتدال [illegible] موکب نصرت قرین از [illegible] در حرکت آمد چون
آوازه حرکت لشکر روم [illegible] بسید [illegible] دارالسلطنه قزوین معطوف داشته و در [illegible] تجار بسیار که
نزول اجلال فرموده و از قزوین [illegible] بجهت انتظام امور سرحد آذربایجان و گرجستان لوای جهانگشای [illegible] حرکت آورده [illegible]
[illegible] بساط ملاقات [illegible] اقبال گشت [illegible] صحبت [illegible] و کاروان [illegible]
[illegible] دارالسلطنه تبریز [illegible] عالم [illegible] از [illegible] خبردار بود [illegible]
فساد [illegible] گردید [illegible] بظهور آورد از سوانح اقبال در این سال بظهور آمد [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible]
در زمان [illegible] گرجستان بیرون آورده [illegible] رسانیدند و بعد از [illegible]
[illegible] بودند [illegible] رفتن قورچی باشی [illegible]
منصوره [illegible] آمدن [illegible] دولت [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] الدین [illegible] متعلق بود و در سال گذشته [illegible]
گرجستان و سرحد [illegible] سپاه روم [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] آمد [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] گشته و چون [illegible]

در توقف ننموده بیرون آمده یعقوب بیگ [illegible] یوسف مرتضی پاشا که از امرای روم بود در قراجه [illegible] بود برای
خود باو نموده و صلاح [illegible] علی ای التقدیرین قلعه و مملکت را خالی یافته [illegible] گشته تصرف نمود و قورچی باشی
که با بعضی از امرا در قراباغ قشلاق داشت از یورت قشلاق حرکت کرده [illegible] ایروان آمده بود و تسخیر قلعه گوری گشت
و زمان یک ماه [illegible] در سال گذشته [illegible] رفته بود [illegible] پیوسته [illegible] اتفاق
بر سر قلعه [illegible] رفته قلعه را محاصره کردند و از اطراف [illegible] پیش برده و روزی چند که قلعه داری کردند چون قلعه
نزدیک بتسخیر گشت و دانسته که عنقریب [illegible] قلعه مفتوح میگردد و [illegible] مرتضی پاشا بطریق صلح [illegible]
دست از قلعه داری باز داشت بدین [illegible] که رومیه از [illegible] ایمن بوده هر کس بهر طرف خواهد برود و اگر [illegible]
اراده آمدن [illegible] رعایت [illegible] مرتضی پاشا بعد از عهود و مواثیق قلعه را سپرده خود [illegible]
آمد رومیان بعضی [illegible] مرتضی پاشا [illegible] بعضی دیگر [illegible] قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
چون [illegible] قلعه [illegible] بدون محاصره [illegible] از اهل تقصیر بود حکومت [illegible]
[illegible] داد و [illegible] آن سرزمین [illegible] قلعه [illegible] دیگر از سوانح اقبال [illegible]
مورداو و طهمورث است و محاربه نمودن [illegible] شکست یافتن مورداو [illegible]
نشان و مورداو و طهمورث [illegible] گرجیان [illegible] کارتیل [illegible]
مورداو [illegible] مملکت کارتیل حاکم و فرمانروا باشد [illegible]
حکومت [illegible] مورداو [illegible] طهمورث [illegible] شاهزاده [illegible] ولایت [illegible]
بوده [illegible] کارتیل [illegible] دختر [illegible]

هر دو گرجیان کارتیل [illegible] پسران [illegible] کارتیل [illegible] خود [illegible]
و [illegible] روم [illegible] و بعضی از گرجیان کارتیل [illegible] از مورداو [illegible] بجهت
میان مورداو و طهمورث وحشت پدید آمده [illegible] طهمورث [illegible]
احتیاط نموده [illegible] مورداو لشکری [illegible] خود [illegible] علی الغفله بر سر او رفت و موافقان او [illegible]
آگاه گردانیدند [illegible] قدرت مدافعه [illegible] از مقام خود حرکت کرده بطرف دیگر شتافت [illegible]
با معدودی که در هم آورده بود بر سر مورداو رفت و فیما بین [illegible] محاربه قوی روی داده طهمورث [illegible] آمد
و مورداو شکست یافته [illegible] گرجستان [illegible] روم [illegible]
انعطاف گشت [illegible] روم [illegible] و از آن تاریخ [illegible]
و طهمورث [illegible] بعد [illegible] الصلاح
با [illegible] روم [illegible] تفلیس [illegible]
و [illegible] و در سال گذشته [illegible] درگاه جهان پناه [illegible] ایستاده بود [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] اتفاق افتاد التماس [illegible] طهمورث خان بدرگاه جهان پناه [illegible]
[illegible] ملاقات ایشان با یکدیگر چون میان طهمورث و مورداو
وحشت پدید آمده [illegible] مخالفت [illegible] توسل جسته [illegible] روم رفت طهمورث
غفلت [illegible] گشته [illegible] خود [illegible] گشت و [illegible]
توسل بر دامن دولت [illegible]

و غلامی این آستان کرده بوسیله استشفاع و استدعای عفو زلات و تقصیرات خود کرد و داود خان چغتای حال و
اظهار ضراعت و بندگی او را بخدمت اشرف عرض نموده در حینی که رایات ظفر آیات جاه و جلال نصرت و فیروزی و
اقبال از سفر خیر اثر بغداد بصوب عراق در حرکت آمده بود عریضه داود خان و تضرع نامه طهماسب که با داود خان فرستاده
بود بنظر همایون در آمد در آن صحیفه درج نموده بود که درین چند سال از من خطایای بسیار صدور یافته بجهت
کارهایی که فرمودند نادر میانه و قوچ‌حصار طایفه قزلباش خصوصاً تیغهای زهرآلود بخونریزی من در میان دارند
بدین جهت جرأت آمدن بپایه سریر اعلی ندارم اگر حضرت شاه که از خاندان کرم اند رقم عفو بر تقصیرات این
بنده گنهکار کشیده از خطاهای گذشته اغماض فرمایند مجدداً حلقه غلامی در گوش کشیده بعد الیوم ذره از شاه
راه بندگی عدول نخواهد و بعد از آنکه خدمتی چند شایسته نمایان ازین غلام صدور یابد و جانسپاری
چند کرده باشم که بین الجمهور مستحسن و پسندیده باشد تکیه بآن کرده بسعادت ملازمت میتوانم دریافت حالا از
خوف بی ادبیهای که ارتکاب شده امیدوارم که از تکلیف ملازمت معاف باشم و درین خدمت بسر برم داود خان
استمالت نامه مبنی بر عنایات خسروانه و عفو تقصیرات بجهت حرز امانی بایشان او فرستاده حامی او و حضرت اعلی
ملتمس داود خان را مبذول داشته استمالت نامچه برین مسطور نوشتند اما سفارش فرمودند که بطهماسب اعلام
نماید که از عهد صبی در ظل تربیت همایون نشو و نما یافته و مادام ابواجبی بشناسد و برنگ ... مزاج اقدس اطلاع
دارد حالا این معاذیر و اظهار ندامت و خلوص بندگی که مینماید از و نپذیرفتیم اما دستشها باشند که مادام روی
ارادت و اخلاص بدرگاه عرش اشتباه نیاورد و بطریق گنهکاران شمشیر بگردن او یخته بنظر همایون در نیاید
عین جمیع الفضت نخوا و اغماض ممکن نیست و این سخنان حیله اند و بنا و اراده درنگیر و سعی نماید که داعیان عصیان

آلوده

آلوده خود را بآب شرمساری و دست توسل شسته و خود را شایسته ادراک سعادت حضور کرد و اند بعد از
وصول فرمان داود خان عزم ملاقات او با خود جزم کرده مشت کری وجود اقدس و حضور مقدس همایون
بی تکلفانه با معدودی از ملازمان خدمتگار متوجه محل اقامت او گشته و دوستانه یکدیگر را ملاقات نمودند و
داود خان متکفل عفو تقصیرات او گردیده مناشیر تیغ شاهی را بابلیغ جان حافظ نشان نموده نخست
تکلیف تغییر لباس رومیانه که در ایام خلاف ملبس بآن گشته بود نموده او را بلباس قزلباشی در آوردند و
بعد از آن همگی تغییر لباس کردند و دست در دامن استشفاع او زده مهمات خود را بصوابدید او منوط و مربوط
گردانیدند و شرط نمودند که اگر عنایات و الطاف شاهی شامل حال او باشد مدة العمر پای از جادهٔ بندگی و متابعت
بیرون ننهد و بعد از معاهده و شرایط پیمان بازگشته بجانب تفلیس عود نمود و حقیقت آمدن خود را بعرض
عاکفان سدهٔ جلال رسانیده و طهماسب بر جادهٔ اطاعت و انقیاد مقیم است سانحه دیگر التماس نمودن
اباظه پاشا بندگان و کمی بار مرتبه دیگر کیفیت واقعه آنکه چون رایات فیروزی آیات همایون بنصرت و اقبال از
سفر خیر اثر بغداد معاودت نموده اخبار فتح و فیروزی و هزیمت لشکر روم در سرحدها انتشار یافت
اباظه پاشا دیگر باره اظهار خلوص عقیدت و اخلاص کرده نوروز بیگ قورچی استاجلو را که در سال
گذشته گرفته حبس نموده شهرت قتلش داده بود باز فرستاده و از اعمال سابق و حرکات نا هنجار و تعرضات
ملال انگیز معاذیر و بنیاد ارادت ... حسب و چون خلیل پاشا سردار رومیه متوجه دفع او بود و خیمه نشینان ...
ازین دولت دست ... و از اطوار و کردار او و دو بینی و مکر و حیل ظهور پیوسته بود در هنگامی که سردار بجنگ او
آمده معاونت او و توجه تمام مبذول نفرمود اما مقرر شد که قورچی باشی با لشکر ظفر اثر که با او در آنحدود بود ...

و در ایروان اقامت نماید که مبادا از روم بیرون رفته [illegible] اعلی شود و بعد از آنکه جغاله

سردار بارض روم نزدیک رسید حسین پاشا نام مشهور به [illegible] حسین پاشا [illegible]

[illegible] قلعه ارض روم را [illegible] نموده و دست [illegible] کرده که [illegible]

[illegible] پناه [illegible] که اگر [illegible] روم [illegible]

بود از خوف جان از قلعه بیرون آمده [illegible]

و [illegible] کرد و چندی از [illegible] لشکر حسین پاشا [illegible] آورده [illegible]

بیگلربیگی [illegible] آورده حسین پاشا [illegible] آورده و در قلعه ارض روم گذشت و چون این خبر [illegible]

سپاه [illegible] آمده قلعه ارض روم را محاصره نمودند و [illegible] محصور بود [illegible]

و در ان [illegible] جلالی [illegible] سلطنت [illegible]

از بیرون ارض روم که بجانب [illegible] اقامت [illegible] نمود [illegible]

بعرض اشرف رسانید حضرت اعلی [illegible] اظهار کردند که چون [illegible] موافق [illegible]

زیاده اعتمادی بر اقوال او [illegible] موافق [illegible]

[illegible] آورده [illegible] اعلی [illegible] اظهار [illegible]

او [illegible] اهل روم [illegible] منظور [illegible]

قضیه احوال او در سال آینده [illegible] رقم [illegible] نگارش یابد و وقایع متنوعه که درین سال در روم رو نمود

[illegible] که در میانه سلاطین عالم و پادشاهان روزگار [illegible] در میان

[illegible]

بیکدیگر [illegible] شده اند و در ایام دوستی و اتحاد خواه در زمان خصومت [illegible] نموده

هیچ نوع [illegible] که [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] فرمان [illegible] رسانیدن نامه و پیغام [illegible]

[illegible] فرستادگان [illegible] چند سال دو مرتبه [illegible]

[illegible] مکتوب [illegible] اسلوب [illegible] رسم سلاطین [illegible] پادشاه [illegible]

فرستاده [illegible] بود [illegible] سلطان [illegible]

از ارکان دولت خانواده آل عثمان [illegible]

حاکم [illegible] چون [illegible] روم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اقدام نموده [illegible] عدم اقتدار پادشاهان و خودرایی [illegible] حضرت

اعلی اعلاه الله تعالی [illegible] سلطان [illegible]

سلاطین جهانست بخلاف ابنعمی سلوک نموده ایلچیان روم را که محمد آقا نام شخصی بود از معتبران آن سلسله قبل از
وقایع بغداد بدرگاه جهان پناه آمده معزز و محترم در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت و مصطفی آقا که بعد از آن
آمده بود چنانچه در سال گذشته تحریر پیوست رعایتهای ملوکانه فرموده مشمول نوازش و احسان مقضی المرام روانه
دیار خود فرمودند تجار الولایات که در ممالک عجم بودند در مهاد امن و امان آسوده بی اذیت و خسران سالم و غانم
روانه شدند دیگر واقعه ناگهانی امام قلی میرزا درین سال از اقتضای فلک غدار و اطوار ناهنجار شهزاده
بوقار امام قلی میرزا نور بینائی او از آسیب چشم زخم نقصان پذیرفت در بستانها مهاکه مورخان بلاغت شعار
بقلم تحقیق و رقم تصدیق نگاشته اند که سلاطین عدالت آئین و فرمانروایان صاحب تمکین صلاح حال و رفاهیت
احوال خلایق را از اسبابهای دولت بر مطالب عالیه دنیوی و علاقه پیوند فرزندی راجح دانسته در صلاح جویی
و رفاهیت خلق الله که هر آینه موجب رضامندی حضرت خالق البرایاست کوشیده اند چنانچه قضیه قتل
در آوردن سلطان سلیمان که اعقل پادشاهان روم بود سلطان مصطفی نام پسر رشید خود را بغضب طغیان و بی
اعتدالی و سلطان بایزید پسر دیگرش را با چهار پسر او بنوعی که در صحیفه اول در طی وقایع حضرت شاه جنت مکان
تحریر یافته شاهد این حقیقت است و ازین قبیل از سلاطین ماضیه بسیار بصدور پیوسته که ذکر آنها موجب اطناب است
شهزاده مذکور از جهالت و نادانی و غرور جوانی ارتکاب اموری که پسندیده والد بزرگوار نبود مینمود
از اطوارش بی اعتدالی و از جوهر ذاتش بد ذاتی [illegible] میشد صلاح حال جمهور دران دیده
جنابش را بی نور گردانیدند اگرچه بر حسب تقدیر برین بلیه گرفتار آمد اما بمضمون [illegible] که مصلحت تو
از تو به مبدا انداز چندین بیم دیگر که در عالم اسباب جهت شاهزادگان عالیمقدار اعاده کارخانه خلقت

وانقدر بیست و یک نفرش عدم بصیرت و بینایی نجابت یافته آسوده حال در ظل مرحمت شاهانه روزگار
بسر میگذرانند **ذکر مراجعت موکب همایون از سلطانیه بدار السلطنه** چون چندگاه در سلطانیه مخیم معسکر همایون شد خبر گردید و سردار
رومیان که بر سرحد آمده بمحاصره قلعه ارض روم مشغول بود بی نیل مقصود بازگردیده خاطر اشرف از سرحد قلمرو همایون
و احتمال آمدن ایشان باطراف و جوانب سرحد خصوصاً قلعه جمعی اطمینان یافت عنان عزیمت بصوب
انعطاف داده لشکرها را رخصت اوطان و مساکن دادند و خود با معدودی از رکاب نصرت انتساب از سلطانیه
روی توجه بقشلاق مازندران آورده بنخجیر و شغل قمرغه بسر برده اشرف اقامت فرمودند و [illegible] شکار برآمد جهت
در بر [illegible] بخش اشرف و دار السرور فرح آباد و مشاهده جاهای اساسی و تعمیر فرح افزای امر بار که [illegible] بهجت
بخش افزا [illegible] بر جهت عمارت [illegible] عنبرت براوند [illegible] هیکلهای [illegible]
که دو سال بود در آنجا [illegible] لشکریان [illegible] بتدریج جهت اوطان بیامدند
دیگر از سوانح این سال آنکه چون از محمد بیگ باباداغی بیگلربیگی قراباغ در طور قضیه مورد او اندک مسامحه و [illegible] وقوع آمده بود
که در [illegible] سهو [illegible] بجا [illegible] ولایت الکاء او را تاخت نموده انواع حضرت [illegible]
و عبث اندیار رسید از ایالت امیر الامرائی قراباغ معزول گشته داود خان ولد الله وردیخان که امارت [illegible]
و انتظام امور سرحد گرجستان مأمور بود در آن سرحد بود بدین رتبه بلند ارجمندی یافت و چون [illegible] حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه والاجاه شاه [illegible] فرمانفرمای ممالک [illegible] طریقه محبت و دوستی
و اخوت و یکجهتی مرعی و مسلوک بود در باب رسولان و مفاوضات [illegible] همیشه [illegible] خیرخواهی
بودند و [illegible] ممالک [illegible] هندوستان [illegible]

امده شد وقوع نیافته بود درین وقت بسامع جلال رسید که شاهزاده پرویز پسر بزرگتر آنحضرت که در ته ولیعهدی داشت
از اقتضای قضا و انقضای اجل موعود و سفر آخرت اختیار نموده از وفور صداقت و برادری لازم گشت که بعهده
فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی بفعل آورند و متحمل احوال اخر حال کردند لهذا الحکم تیک بوبا نیز جلو کار از
درگاه و مردم خدام کار را نموده کار را که بایست بر بسالت تغیر نموده تخفیف و هوا ابای بالا بقدر از قهر و تمتع نفس
هر بار رونماری برزاد احمد یار رفتار مصحوب اوی گردند و بابانه محبت مراد در دوستانه شعور بهر یا بهای برادرانه روانه نمودند
و او بابین شته کمر بالجام انجمت بسته باصفهان آمد کار را بزده و گریان بجانب قندهار رفته تعقب شاه بعو بزار اصفهان
نمود که خبر رحلت آنحضرت از واقعه نگاران بایران رسید و الله اعلم و فتن و شورش هندوستان در ایران شایع و متواتر گشت باعث
تعویق رفتن او گردید اتفاقات از بهم عادل شاه و سلطان محمد قطب شاه سلاطین دکن هر چند که در ذیل صحیفه مسطور گردد
علم قانی بودن را نمود مصحوب علم های بشته افتند در زمان حضرت شاه جنت مکان نیز در هندوستان چنین بروقوع
روی نمود که سابق در یکسال ارتحال نمودند سلیم شاه و کیشته شاه افغان که فرمانفرمای کل ممالک هندوستان
دهلی و اگره و لاهور و بنگاله بود و ثانی سلطان محمود گجراتی پادشاه ولایت گجرات و ثالث نظام شاه والی احمدنگر دکن مولانا قاسم
زوال خسروان تاریخ یافته در سلک نظم در آورده بود **بیت** ز خسرو و ز قران امیل: که هند از عدالتشان
دارالامان بود: زمین تاریخ فوت این خسروان: چه میرسی زوال خسروان زود: در این سال برخی هجری تعیین
که در هندوستان سه پادشاه عمده دولت را وداع کردند هر چند این قضایا داخل وقایع ایران نیست
بنابر بسط صفحه وارد شد که این ده روزمان دارند و مناسبت مقام و تقریب آن بر ذوق حضرت متوقف نورالدین
محمد سلیم بن محمد اکبر پادشاه بن محمد همایون بن محمد بابر بن عمر شیخ بن ابو سعید میرزا بن میرزا سلطان محمد بن میرانشاه

جا اکبر پادشاه جهانگیر را اعتبار بزرگان اما باسعد بر بانه کار از سیر ولایت کشمیر عود نموده متوجه لاهور رسیده بود
در راه مریض گشته بعالم آخرت شتافت مدت سلطنتش بیست و دو سال بود چون پسر سلطان خرم مهابرو حشمت
که بسیار بود و پدر باعث فساد و فتنه نزدیک آمده متعضب و گشته بود از ولایت پادشاهی بیرون رفته مهربان دیار دکن
دکن بسر برده ارکان دولت که در باب بر سلطنت مصیر بودند گویند که وصیت پادشاه که درحین ارتحال نموده
داور بخش نام پسر سلطان خسرو مجول که سلطان علی عز مشهور بود ولیعهد کرده او را بپادشاهی اختیار نموده خطبه بنام
او خواندند سکه زدند و سایر شاهزادگان که حاضر بودند سلطان علی عز را گورش نموده او را شیرشاه لقب دادند
اما شاهزاده شهریار پسر صلبی کوچکتر پادشاه مخالفت ارکان دولت کرده خود را بلاهور رسانیده قلعه لاهور را متصرف
و خزاین و جبه خانه بتصرف آورد و بعد از آن که در آنجا بود تصرف نموده خطبه بنام او در لاهور خواندند و سکه بنام او مزین نقش کردند
سکه زد بر در عالم شاه شهریار و طرح سلطنت انداخته بعضی از امرا و خواجها و اشراف و اعیان که در لاهور بودند
تابع او گشتند و بعد از آن که مجلس نشستند و امداد ودوش لشکر عظیم ترتیب ساخته چون از دهلی به سلیم گرده
و ارکان دولت در موکب شیرشاه و شاهزادگان و خواتین سلطان لاهور قریب شدند سلطان شهریار خود را باهو
توقف نموده لشکر خود را با امرا و سرداران و خواجگان با لاهور بمقابل ایشان فرستاد و اکثر در مخالفت او مصر بودند
و شهزاده را اکبر آباد را پدر جمعیت با لشکر نمیده مجادله بر پرداخته قطع نمایند شمشیر خونریز نمایند ارکان دولت شاهی
که سلطان ایشان را آصف خان بود از جمله امرا کشته از انطرف نیز گروهی بقتل بر رسانیدند و عقلا سپاه
لاهور را از وصیت پادشاه و جلوس سلطان علی عز موسوم بشیرشاه که الحکم ولی العهدی وقوع یافته و اتفاق ارکان بشاهی
خواندن خطبه خبردار کردانیده و بر فوت و دلالت کردند روز دیگر فریقین را اتفاق ملاقات افتاد سرداران خود خواجها

واعیان بهره و طرف ملازمان گفتگوی صلاح آمیز زنانه بیگم بمیان آورده از طرفین جنگ در بابی که شنیدند و از سلطان
شهریار رو برگشته جمعی با نطرف پیوسته شدند و جمعی بازگشتند و پراکندگی افتاد و سپاه سلطان بلاغی بتعاقب
هنوز بلاهور نرسیده بود سلطان شهریار رخصت جمعیت و سامان تعاقب و قوت محاربه در خود ندید و در قلعه خزید و چون لشکر
اردوی اعظم و آصف خان و امرای عظام در موکب سلطان بلاغی داخل لاهور شدند بپای قلعه آمدند احدی متوجه قلعه داری
نشده باسانی قلعه را گرفتند و سلطان شهریار را در وثاق خود بدست آورده چشم جهان بینش را میل کشیدند و از دولت
عاطل گردانیدند و دولت مستعار او بسر آمد و تغیر یافت چنانچه خواجه حافظ شیرازی در زوال دولت شیخ ابو اسحق
انجو گفته بیت راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود اما احوال سلطان خرم اگرچه در عهد
جهانگیر پادشاه بسیار منظور نظر پدر بزرگوار بود و بین الجمهور زیاده از سلطان پرویز برادر بزرگتر اعتبار داشت و از جانب
پادشاه شاه جهان لقب داشت و پادشاه او را الخدمات دکن مامور فرموده بجانب برهانپور رخصت داده بود
استدعا نمود که سلطان خسرو را که برادر بزرگ او را همراه او سپارند که او را نگاه دارد حسب الالتماس پادشاه سپرده بود
خدمت ... گشت او سلطان خسرو را بجای بد بقتل برادر بزرگ که محل جرات نمود و از آن پادشاه سلوک
کرده با مهابت خان که در آن نواح مخصوص پادشاه بود دلیری کرده بجهت مبارزه بدر رفت و چون مدتی آمده چون
کرد در خدمت پادشاه راه سخن داشتند او را بعضیان و طعیان متهم داشتند و وقتی که از برهانپور بجهت
نمود بدیار پادشاهی می آمد از آمدن ممنوع شد و از خدمت عاطل شده با عیث و از دوام نعمای که پادشاه بر او بود
وار افتاد و مفسدین میر همیشه ... شده بود با سپاه گران و گروه انبوه از لاهور بیرون آمده بجانب او حرکت
آمده در میان راه لاهور فریقین را تقاعد اتفاق افتاد و بعضی از امرا و مردم معتبر از دو لشکر ... معلوم شد که شکست

سلطان خرم خایف و هراسان گشته بطرف برهانپور شتافت و از آنجا بدکن رفت و از میان ولایت قطبشاهی
گذشته بقصد تسخیر بنگاله بطرف اوریسه حرکت آمد و والی آنجا ابراهیم خان حاکم بنگاله که از امرای بزرگ پادشاه بود بر قوم
اصفی بمصاف داده برابر غالب آمده و فتح بنگاله کرده مبلغی خزانه نموده بدست آورد و از آنجا متوجه الهآباس گردید
انقضای آن ... بزیاد و خبرت جهان گذشته شاهزاده سلیمان شکوه برادر زاده مهابت خان که حاکم کابل که از امرای
ذیشان آن دولت ... بنابر اید ... مامور شده با لشکر عظیم فرستاد و در حدود الهآباد فیمابین محاربه و جنگ
روی داد شکست بطرف سلطان خرم افتاد و از راه بنگاله آمده باز گشته بدکن رفت و در نظر جهت ولایت قطبشاهی
نمود و بولایت نظامشاه رفت و چند گاه در آنجا اقامت گزیده بر سبیل مسالمت دکن فی الجمله باز گشت باز در جهات
منبع دنیا از دولت آنجا دلگیر گشته قصد آمدن ایران کرد که با حضرت شاه عباس ظل الله ... بولایت ... ارادت
نمود که قلعه ته را بدست آورده ولایت سند را که با ایران اقرب بود متصرف گردد حاکم قلعه در قلعه راه بسته
شروع بقلعه داری کرد و تسخیر قلعه میسر نگشت عظما ... از آمدن بایران مانع ... ... بالضرور باز گشته بولایت نظامشاه
رفت و بین آمد و رفت جمعیت او روی بتفرقه و پراکندگی آورد و روز چند با معدودی در ملک ... اقامت گزیده مبر ... سلطان
بر سر برد و نظامشاه از خوف پادشاه در مقام آن در آمد که او را از ولایت خود ... خراج نماید در این اثنا فوت
شاهزاده پرویز در برهانپور واقع شد و خبر بادرنگ رسید ... در آن وقت مهابت خان و آصفی خان برای تعمید آمده
برقرار ... را آصفی خان ... او با حرم محترم پادشاه ... و از ... جهت عنایت و التفاتی که در از احتمالی و حقوق ...
و جانب ... بر خط ... از مهابت خان ... از پادشاه و ... بجانب سلطان خرم
میل نمود و از دکن گذشته باز ... شده سلطان خرم از آمدن او مسرور و خوشحال گردید از این ... بتقویت ... رسید

آب و رنگی یافت و در اندیشه بیرون آمدن از آن ملک بود که خبر واقعهٔ ناگزیر پادشاه به برور و دو رفت و رسید از انجا عزم دار السلطنه
اگره در حرکت آمده بعد دوری روانه شده سلاطین دکن در تقدیم رسوم که نسبت خدمات بود و بندر لشکرهای اطراف
ز جهتهای ذیخان و مغل رجعت بکابل اول سیل نمود و در بیرم حصول جمعی از ادویه بجستند در اردوی ادب تعظیم فراهم آمدند
از آمدن آمدن او در لزال در ضبان سلطنت سلطان بلاغی ارکان دولت و عقلای لشکر که نفس پرا امور بیوی
داشتند با وجود بعد سید حسب داعیه نیست مهم میرزاده را دور از کار دانسته روز بروز تردد خاطر
ایشان متزاید میگشت باجلالا از لاهور بیرون آمده روی توجه بدار السلطنه اگره که مقر سلطنت آن دودمان است
آوردند و جوق جوق از لشکریان و طبقات سپاه از اردوی اعظم بیرون رفته بسلطان خرم پیوستند و در اداک
ملازمت دگر نفس رجعه بکر سعادت بیشتند چنانچه در صدد اکره اکثر اعیان و طبقات سپاه بر او جمع آمده
بودند اصفخان و بعضی از خواص در مراتب شاهی نیز صلاح در متابعت دانسته همداستان شده اظهار انقیاد
و دولتخواهی کردند و سلطان خرم ابن الجهانگیر پادشاه جهان بی اهیمند با خیل و حشم خوشدل و خرم بدار السلطنه اکره رسیده
لوای سلطنت و جهانبانی افراخت اصفخان و رفقا نیز سلطان بلاغی و سایر شاهزادگان را مصحوب خود کرده
متوجه ملازمت گشتند و در حوالی اگره حسب الاشاره عالی حضرت شاهزاده را از نشئه حیات سیده ملکوتی نیستی
ساختند شاهزادگان مذکور یکی سلطان شهریار است که محل بود دیگر داور بخش مشهور بسلطان بلاغی ملقب
والد سلطان خسرو و عادل رسیده بود دیگر برادر او دیگر شاهزاده دانیال برادر شاه سلیم
که در زمان حیات پدر فوت شده بود و سلطان خرم که از بعد جهانگیر پادشاه جهانی گشت خود را شاه جهان و صاحب
قران ثانی نامید و اصفخان را مدار علیه کار خانه سلطنت کرده و مهمات مملکت را حصر اختیار او سپهدار لشکر نمود

برادر عزیز دار مبارز الدین سپهسالار خان خانان ملقب داده و دو شاه را با عنایت مخاطب سابق را در نور دیده
حسب الاشاره عالی بانضمام الحسب طلب رو و دستار سلوک نمود و بانتظام مهام دولت استقلال یافته و شرح این واقعه
از نوبر که ذیل نوادر کار کرده دیار هند بود نند قم تحریر پذیرفت العهدة علی الراوی ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور
داخل بود دری بوسعت ملک و مملکت و امتداد زمان سلطنت و وفور خزاین و تجملات شاهانه از سایر سلاطین
دکن ممتاز بود و بجهت کوفتی که در اسافل بدن داشت سواری نمیتوانست کرد و در قیام عاجز بود و همیشه
بر روی تخت زده از وفور عقل و تدبیر کار و ای چندین سال امور سلطنت روا حکامروای دولت
بود و مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری قاینی که از شعرای زمان و سخن پردازان روزگار و ممتاز اقران بودند
در ظل رعایت او بسر میبردند و کتاب نورس را که نهصد بیت است بنام او در سلک بیان آورده نه هزار روپیه طلا
که نهصد تومان عراقی باشد از و جایزه یافتند و در علم ادوار و موسیقی و فنون ساز خود را استاد میدانست و در سنه
سال العالم الفرشیافت پسر بزرگ و دو سال و دختر زاده محمد قلی قطبشاه بود بعضی از ارباب غرض
بجهت دختر زادگی قطبشاه و در رابطه قرابت او بسلسله قطبشاهیه و دولتخواهی خانواده عادلشاهی سلطنت او
راضی نبودند با خواهی عادل پسر کوچک او را ابراهیم سرا طلبیده و جمعی دراو و اوحید وید اسمعیل کشیدند و پسر دیگر را
که علی نام داشت و هفت ساله بود ابراهیم عادلشاه نام نهاده و بسعی انجاحات جانشین و قایم مقام پدر کردند
عادلشاهی یافت   سلطان محمد قطبشاه ولد محمد امین میرزا که برادر زاده محمد قلی قطبشاه و داماد او بود بعد
سلطنت امتدادی نیافت زود وداع عمر و دولت کرده سلطان عبدالله نام پسر او بصوابدید ارکان دولت
جانشین گشته زینت قطبشاهی یافت و با عادلشاه و کان بلند پیر سلاطین اظهار اخلاص

دولتخواهی کرده خیرات خانه‌ای که از امرای آن سلسله است برسم رسالت با تحف و هدایای لایقه بخدمت
اشرف ارسال داشت آمدن او بایران در محل خود رقم زده کلک بیان میگردد ان شاء الله وحده العزیز و از ملازمان
درگاه که درین سال ارتحال نموده بعالم بقا شتافتند آقا بیگ دیوان بیکی وی از ملازمان علیقلیخان شاملو
و دیوان بیکی بود و از اهلیت و کاردانی در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت و در هنگام غیبت علیقلیخان
بنیابت او دیوان بیکی بود در سنه اودئیل که عساکر منصوره بسرکردگی قورچی باشی بهوای گرجستان
و دفع عصیان و طغیان گرجیه مامور شدند چون علیقلیخان دران سال فوت شد او حسب الامر سرکرده قوشون
و لشکر علیقلیخان گشته مصاحب [?] گرجستان رفت و در هنگام معاودت او اوایل این سال در راه مریض گشته
ازین دار رحلت کرد   سید حسین کمونه وی از سادات کمونه نقبای اشرف بود که آبا و اجداد او دولتخواهان
این دودمان بودند همه صاحب جاه و حشمت بوده اند و او نیز در زمان اقتدار رومیه در نجف
اشرف صاحب جاه و حشمت و صاحب اقتدار بود در سال فتح عراق بسعادت ملازمت دریافته از وفور ا[خلاص]
و شگفتگی طبع منظور نظر فرخنده همایون گشته ملازم رکاب اشرف گردید و همواره از مصاحبان بزم
اقدس بود درین سال بیماری عارض او گردیده از دار فنا رحلت گزید پسرش سید میر بیک و در سلک
ملازمان درگاه انتظام دارد   یوسف سلطان گرجی وی از زمره غلامان خاصه شریفه تربیت کرده
آنحضرت بود و بایالت دربند باب الابواب سرافرازی داشت درین سال رحلت کرده در عنوان ایالت
باب الابواب آنحضرت شتافت ایالت آن ولایت بنوح سلطان غلام خاصه شریفه که سردار تفنگچیان
رستمداری بود تفویض یافت   هلوخان اردلان از امرای زمان شاه جنت مکان بوده و بنوعی

کسی دیگر یافت مملکت سوروت بخان احمد خان مشار الیه تفویض یافته او حسب الامر [?] اقامت [?]
از صفحه بکار آورده در عتبه عالیه بود درین سال باب آنکه تیمار بیگ عصیان ورزید [?] انهم گذشت و اکنون خان احمد خان پسرش
باستقلال حاکم اردلان و متصرف ملک سوروت و جبل کلهر و شهرزور است   بارکار علی سلطان خلیفه وی از [?]
طالش و از اولاد خلیفة الخلفا است که در زمان حضرت خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل علیه الرحمه والرضوان حاکم
دارالسلام بغداد بوده و خلیفة الخلفا لقب یافته بود مشار الیه در سلک امرای عظام و بمنصب خلیفة الخلفایی سرافراز بود درین سال
در حینی که از سفر گرجستان عود نموده بدار الارشاد اردبیل رسیده بود و بمسند خلافت رسیده بعالم بقا شتافت و مرتبه
خداآگاه بود در زمان حیات خیرات و مبرات بسیار از ظهور رسیده مساجد و مدرسه و آثار خیر ازو بسیار است منصب
خلیفة الخلفایی به [?] سلطان خلفا از صوفیان صافی اعتقاد است تفویض یافت   حکیم شیخ الدین محمد کاشی از اطبای
خاصه شریفه بود در خدمت اشرف کمال محرمیت و قرب منزلت داشت و بسن کهولت و شیخوخیت رسیده و اطبای
ملازمان درگاه در عهد وی بود و اکثر اعیان که بیمار شده بنا بر حذاقت و مهارت بمعالجه او عمل مینمودند و در اواخر از ضعف
پیری و عدم قوت تردد کمتر بمعالجات می پرداخت پسرش که بفضل و کمال آراسته حکیم دار الشفا بود در اردوی معلی
بمعالجات مرضی قیام مینمود درین سال در ایام اقامت سلطانیه مرض کشیده معالجات اطبای زمان با [?] قوی کهولت
اجل مقاومت ننموده غایت طبیب اجل علاج نمود پسرش حکیم محمد که در آغاز جوانی بتجربه بران روزگار دیده
و داروئی بدستور در سلک اطبای خاصه شریفه منتظم بمعالجات مرضای اردوی همایون قیام دارد   شاهرخ بیگ [?]
قورچی جزایری الاصل بود که در سلک جماعت قزلباش [?] انتظام داشت اهل استعداد و قابلیت بود و خط نستعلیق را خوش
مینوشت حضرت اعلی از وفور اخلاص و دولتخواهی آن [?] باین دودمان [illegible] شفقت تمام داشت [?]

برادرش

برادرش اکنون یوزباشی قورچیان قزاق او خلوت است و در اول حال در عوض بابندر بیک برادرش که در نوشخانه شده در ثانی الحال مستوفیان قورچیان عظام گشت بعد از فوت ملک علی بیک زیرک در حجابخانه در محل خود نگارش یافته بدین منصب سرافرازی داشت در سال امری که گذشته در چنین اوقات سلطانیه از دیار همت بر قابلی داشت اما حضرت منکور از قسمتی نمیشد و وزارت قورچیان عظام بامیر ابو علی قوم میر ابو المعالی تفرشی چون مستوفیات قم تحریر یافت اکنون دولت است که اقتضا یا عظم سال آینده در امر قوم خانه حواله کرد اما همت اکنون قورچیان گشته شناخته رات کرسار زور او شرح آینده رات نگارد و درین عهده کیلان باز شبستان در ملا

آغاز سال پر جلال لوی ئیل ترکی مطابق سنه سبع و عشرین و الف که سال دوازدهم قرن ثانی جلوس سلطنت

مبایست از بهار ولادای این سال با معرفت و طراوت که لازمه فصل ربیع است شمیم بهجت و شادمانی به شام امیر رسید از گلهای بستان بزم دولتخانه و افزوده بیان بود که از جهان آب و رنگی مدت بافته از عظیم تر واقع که از گردش چرخ دون و طرائی شعبده بازی سپهر بوقلمون مستور سرائر غیب بود جمعیت و ربودن جهان همیشه کامرانی بیکدفعه در سال اثری از شادمانی و خرمی باشد **بیت** درین بهار گلی بر نیامد که شکفت **:** بهار بهای نشسته تا بهار دگر **:** زمانه علیا از عالم آباد و از بزرگترین حوادث روزگار غافل و چون دار الخلیفه دستور روز شنبه بیست دوم شهر رجب مطابق سنه سبع و عشرین و الف دو ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته نیر اعظم از مقام حوت دیگر شده دیگر کار هجرت امین و حضرت اعلی شاهی ظل رحمت بر مفارق عالمیان مبسوط داشته و در زمان بهشت نشان و قصبه دلکش اشرف که در منشأ بود و منازل فرح بخش دولت اکثری از دولت رای مدت بأکمال عیش و حضور و انبساط خاطر بلوازم سیر و شکار و تماشا قیام داشتند و تماشای بهار در مازندران جنت نشان او مقتضای حیثیت

پوشید از سیم عشال روزه رکوبی آورده و از جانب روم اخبار متواتر گشت که در سال خسرو پاشا وزیر سردار گشته با لشکر بسیار بطرف این مرز بوم می آید و چون او کیل سلیقه عظام که بجانب روم رفته بود از یکدیگر امر که بیان در ماه شوال از قشلاق مازندران حرکت آمده بجهت آنکه مسافران دولت بجهت ترکی پنجگاه در سلطانه بخوجه بی سپاهیان و بازو محاسبان و انو عرب بخش اوقات در فتنه نماید دعای او توجه صوب دار السلطنه قزوین معطوف شده اند بعد از نوروزی در ایل و رود به دار زبار الهی نزول اجلال فرموده و حکم شد که عساکر نصرت شعار در چمن سلطانیه جمعیت نموده اردوی سرداری عیسی خان قورچی باشی در آنجا اماده خدمت باشند که بهر طرف لازم آید و انتظار توجه بنمایند از حضرت همایون که در مازندران بعد عارضه طاری را اسهالی که گذشته بود درین ایام اوقات دار السلطنه قزوین مزاج اشرف از اعتدال طبیعی انحراف جسته مرض تب محرق عارض ذات همایون گشته و گاهی لطف شده از اهل ورزش نامناسب بعمل میشد تا از عرب و شط الفت که گذشته رجوع بجا میشد و باوجود انحراف مزاج تحمل شدائد اسفار فرار از سرمای دولت و تدابیر مهام سلطنت یک لحظه غافل بود و او قات تحمیل بصرف انتظام مهام دین و دولت میشدند از سوانح این سال گرفتاری شیخی بن قراقوچا لم قلعه احستقلعه که شرح واقعه آنکه جمعی از رومیه الحوالی العزم و ستیز در دیار بکر با جمعه آمدند و در بادرات بهزار و پانصد کس بلکه دو هزار بود تدبیر در استحکام قلعه و خیال گرفتن امیر قلعه دار بیرون قلعه نشسته کردیدی الحملة باجت دعاوی کرده و باز گرده بعدند و خیسی از دلیر مردان بود و ازو فرو بخبرت که بزور شجاعت عموم اطلاع از آن ایشان عزم تعاقب دو ستیز کرده بی ارضا و صلاح شعید نشان قوم با سپه و نواز فرمان قراقلیر برو آمیخ تعاقب شتافت و سه چهار فرسخ رانده شبان رسید ایام بهار و هنگام طغیان آب و آن بود و او که ترسید

لیکن اکثر غازیان در عقب مانده اسبهای علفخورده و توانائی نداشتند مجموع از [illegible] رجعت را [illegible] فرود آمده یکدو چوبه
دیگر در اطراف میان دریا فرود آمده بودند که ناگاه [illegible] با پانصد کس رسیده بود و هر چند بعضی از غازیان
کاردیده قراولی که همراه بودند او را از معارضه انگروه مانع آمدند قایل نشده مجادله برد و چون که رجعت راه
بود بنا از قضا انکار گشته متلاشی گردیدند و فوجی که رسیده او خود را با سپاهیان رسانیده و راه فرار بخشید که
خبر [illegible] رسیده گروه انبوه سوار شده [illegible] از عقب تمیخان [illegible] گشته او را با [illegible] فوج قلیل
در میان گرفته و غازیان بقدر قدرت و توان دست و پا زده اکثر را در مقام فرار که اسبهای [illegible]
از کار افتاده بود از پای درآوردند تمیخان زنده گرفتار گشت و اکثر غازیان رفیق او در آن معرکه قتیل [illegible]
در میان او را [illegible] معسکر بردار [illegible] سانحه دیگر از سوانح اقبال آمدن [illegible] ابازه [illegible] مدرگاه خلایق
پناه و توسل جستن ابازه [illegible] تشریح واقعه آنکه در سال گذشته که ابازه [illegible] خلاص
نموده [illegible] حضرت اعلی [illegible] اعتمادی که اول
او نموده [illegible] داده بودند که اگر ابازه در گفتار خود صادق [illegible] موافق بوده [illegible] گفتار ان [illegible]
که در سال گذشته [illegible] مدرگاه [illegible] امداد [illegible] بر خلاف [illegible] در سال
که خسرو پاشا سردار [illegible] آمد بعضی از [illegible] مردم خود را [illegible] که در [illegible]
باشند [illegible] که گرفتار او شده بودند [illegible] از [illegible] سال [illegible] القلب اظهار
اخلاص و انقیاد کرده از خوف و بیم [illegible] ابراهیم بیک نام [illegible]
[illegible] ابازه را که [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]

و در حین ملازمت محبعلی بیک [illegible] که ابازه را با رفقا و ملازمان که در قرب [illegible] نمودند [illegible] خسرو
خسرو [illegible] منظور آورده [illegible] در آمد [illegible] سلطان
مقام امداد او در آمده چند نفر از امرای [illegible] محمد قلی [illegible] و دولت
و یوسف سلطان حاکم [illegible] که داخل قلعه [illegible]
ابازه [illegible] قلعه داری [illegible]
[illegible] اتفاق افتاد منظور آورند اما تا رسیدن امرای مذکور خسرو پاشا [illegible] رسیده ابازه را
محصور گردیده بود [illegible] عساکر منصوره [illegible] دار السلطنه تبریز [illegible] خسرو پاشا با ابازه [illegible] سلوک نموده او را [illegible]
گردانید و [illegible] انقیاد و [illegible] روم دعوت کرد [illegible]
جانی باو رسید و او [illegible] بیرون آمده سردار را اطلاعات نمود خسرو پاشا [illegible]
[illegible] ابازه را [illegible] خود در آورده [illegible] بجانب اسلامبول عود نمود [illegible]
محال متعلقه [illegible] یوسف سلطان [illegible] قلعه [illegible] سرداری [illegible]
دیگران بمقام خود باز آمدند [illegible] عساکر منصور نیز از دار السلطنه تبریز [illegible] عود نموده [illegible]
رسیده سایر امرا و عساکر [illegible] رخصت یافتند ذکر توجه نمودن امام قلیخان بیگلربیگی فارس بتسخیر
ولایت [illegible] چون از تاریخ [illegible] تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره در آمده [illegible] فتح و تسخیر ولایات [illegible] اطراف
[illegible] جوانب [illegible] خوزستان [illegible] فارس [illegible]
تابع دار السلام [illegible] در این سال [illegible] امامقلی خان بیگلربیگی فارس [illegible]

مذکور مامور گشت و او با عساکر دیار فارس روانه دار السلام گردید که از راه کنار رود جه بمقصد شتابد و امرا
و حکام لرستان و کردستان وانچه و دیهای او مامور گشتند و گروهی از ملازمان رکاب که در بغداد
بودند بدین خدمت نامزد گردیدند و خان مشار الیه با جنود وافره و عظمت و شوکت بیکرانه بکمر خدمت بر میان
جان بسته روانه مقصد گردید و اعراب الحوالی از روی اطاعت و انقیاد پیش آمده متقبل خدمات لایقه شدند و
جناب خانی انعام و احسان بیشمار و خلع فاخره و تشریفات و سوقات بهر دیار در ان راه مبذول فرمود
چون بولایت جزیره رسید اکثر مردم انولایت باطاعت و انقیاد در آمده گشتند و رومیه در قلعه تحصن گشته حرف استیمان
در میان داشتند که در ین اثنا از قضای آسمانی واقعه ناگزیر نواب گیتی ستانی روی داد و خبر رسید موجب تزلزل
خاطر قزلباش گشته بنوعی اندوه و ملال بر خاطر خاص و عام استیلا یافت که مطلب را بلکه خود را هم فراموش کردند
مردم انجا از وقوع این واقعه قوی دل گشته در قلعه داری راسخ گردیدند و چون در توقف تسخیر الملک مزید نمود
جناب خانی نیز صلاح در توقف ندیده معاودت نمود آن اراده در عقده تعویق ماند که انشاء الله تعالی در
رقم پذیر کلک تقدیر شده باشد بحیز ظهور آید دیگر از سوانح این سال انکه شیر خان افغان که حاکم پوشنگ حدود
قندهار است بقصد سعادت بساط بوسی و ادراک شرف ملازمت بدرگاه عرش اشتباه آمده چند گاه
اقبال مثال ملازم رکاب اقدس بود و در دار السلطنه قزوین بانجاح مطالب و مهمات او پرداخته زیاده از
مامول بتفقدهای گوناگون و نوازشات بی اندازه از حد بیرون سرافراز گشته با خلع فاخره و انعامات
وافره رخصت انصراف یافته روانه دیار خود شده و در انبیت راه هندوستان در حسن سلوک با مترددین
و تجار تعهدات بلیغ فرموده ذکر توجه موکب همایون بقشلاق مازندران ضعف مزاج اقدس

کز استعداد

کز استعداد طبیعی و تحمل شدایدی که افت از دیار دیده رفته بود و اندکی زایل گشته روی باختلاط آورده بود اما اکثر
چند روز تخلف میکرد و گاهی دیگر از ارکان طب بعد از مناسب و اکل و شرب مقتضای عود مینمود و نقاهتی بود در
عزم توجه قشلاق مازندران فرموده اطبا هوای انجا را اصلح بطبیعت اشرف اقدس مناسب دیده مشتغل قرار داد
بکلام مجید تفال فرمودند نیک بنیاد چون انحضرت مایل سیر و شکار انجا بسیار بودند روزی چند توقف
فرمودند که دیگر مشورت نمایند درین مرتبه بنیاد عزم جزم فرمودند با وجود ضعف و نقاهت قرار یافت که تبانی
طی مسافت شده دوازده مرحله از مراحل ویت و جاده بر زمین طی نمایند اما بعد از بیرون آمدن از قزوین از غایت
شوق سیر نزهات انولایت مقامات منازل را طی کرده دوازده مرحله را از سواری دو سه منزل طی نموده صاحب فراش
گشته روز بروز فزون بود روز نهم داخل بلده طیبه اشرف شده چندروز در انجا فی الجمله تسکین و خوشدلی که اثر
کامل مستعد رای و عمده طبیب بقصد تغییر اب از مزاج و حرارتی در بدن اقدس ظهور نمودند و بدستور توجه
سرانجام مهام فرمودی دولت و سیر شکار مینشستند و در انوقت کاملی از انحضرت متخلی که مشعر با بی تابی
دنیای دون و بیوفائی روزگار است بر زبان گوهر فشان میبایسته گذشت و در رویا صادقه میدیدند
که خود تعبیر از انتقال ازین عالم فانی بسرای باقی میفرمودند ذکر توجه خاطر کاشتن بتربیت شاهزاده عالمیان
ابوالنصر حسام میرزا و تفویض ولیعهدی بآن شاهزاده والا مکان در ان ایام چون بخود ولایت
وارث دیرو توانگر ضعیف اثر شده بود که عنقریب این دار فانی رقم تغیر نزدی این وجهت سرانکه در غشی
از دیار خاطر مبارک ایشان متعلق گشت که او نباید در ریاض دولت نهال چمن آرای حدیقه سلطنت شهزاده جوان بخت
کامکار ر و کامکار شاهزاده سعید مغفور مدار کوکب جهان افروز سپهر شهریاری مدرج فلک جلالت و بختیاری

زمینهٔ کامرانی بیرازند و تاج خسروانی خلف دودمان صفوی سلالهٔ خاندان علوی منظور انظار عنایات
یزدانی مؤید بتأییدات سبحانی ابو النصر سام میرزا اخلف ارجمند شهزادهٔ مغفرت نشان رضوان مکان صفی میرزا
انار الله برهانه که عمر گرامیش بدامان ابد پیوسته باد و بجیده مرحله گروه آغاز رشد و تمیز و در دار السلطنه
اصفهان نشو و نما یافته چند نفر از معتمدان و کوروانات حسب الامر اشرف بلوازم خدمت و پرستاری آن
شهزادهٔ کامکار مشغول بوده اند بلوازم قیام و اقدام نموده بحضور اقدس آورند که من بعد در ظل تربیت و اشفاق شاهانه
پرورده بمرتبهٔ ولیعهدی معزز گردانند چون شیوه و شعار حسنهٔ آنحضرت بود که در امور جزئیه بکلام مجید با
تفاؤل و مشورت و فرمان الهی شروع در هیچ امری نمیفرمودند درین امر مبارک میمون که از عظائم
امور دین و دولت بود مشورت لازم دانسته مولانا محمد تقی الله مولانا مظفر جنابدی را که زمرهٔ منجمان
خرده و امین و معتمد بودند بدین امر مأمور فرموده نزد مولانا مراد مازندرانی که از افاضل و اتقیا آن بلاد
بود فرستادند که مشورت نماید مولانا مذکور تفأل نموده این آیهٔ کریمه بر آمد که الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة
آلاف من الملائکة منزلین بلی ان تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف
من الملائکة از مدلول آیهٔ کریمه ظاهر شد که ارادهٔ خاطر اشرف بسیار مبارک و میمون است لیکن در باب آوردن
از صفاهان در آیهٔ کریمه اشاره بصبر و سکون بود و حضرت علام الغیوب که مصلحت نو از نو به مبدا اندیش
امور جهان و صلاح حال جهانیان دانا و بیناست بمدلول آیهٔ کریمه عمل نموده چند روزی آوردن آن
نوباوهٔ دوحهٔ دولت و کامکاری در تعویق افتاد بعد از آن در اندک زمانی چنانچه در
ذیل مسطور خواهد گشت ظاهر شد که در نیاوردن آن شهزادهٔ سلطنت نشان بجاز بدان

حکمت بالغهٔ الهی منتظر بوده ذکر انتقال شاه والاجاه از خاکدان دنیا بجنت اعلی و اتصال روح مطهرش بروحانیان
عالم بالا: آه و صد آه از گردش چرخ عیار و ستیزه کاری فلک غدار هیچ نهالی از جویبار اقبال بکمال نرسید
و ثمرهٔ مراد و کامرانی بار نگذشت که رقیب از تندباد اجل از باغ زندگانی هیچ گوهری از اوج و جلال بدر خورشید
غروب بمغرب فنا فرو نرفت بمدلول کریمهٔ کل من علیها فان نشوند جمعیت بیت اگر تعبیر بیند بر دقهٔ
و اگر مروت و تیره دهر است: از نزول آلام و زهر قرمات برباید چه بهره حیات کشیده اند شهان و شهریاران
جهان با وجود استعداد زمان حیات ... بیت نظر کن بر احوال پیشینیان : که رفتند لیکن
کهان و مهان : نبینی هیچ از آغاز او بود دست : نماند بجز دوری از کار بس : القصه چون سینه با سینهٔ خاک شرح این وقایع
در زمانی که ... در حین بیان می آید که روزی آنحضرت بعزم سیر و شکار سوار گشته در شکارگاه بهمان افراط در اکل طعام
شده بود در بازگشتن ظهر بانی نقل معده عارض ذات ... گشته ضعف قوی علاوه نقاهت گشت سابق گردیده عارضه
تب بعد از سه چهار روز آنحضرت را صاحب فراش گردانید بهیضه و اسهال انجامید و از قیام و قعود رفت داده از شیخ چهار مفتی
سوی العیبه ظهور یافت مجملا اسباب اجل فراهم آمد ضعف و ناتوانی قوت گرفت معالجات اطبا تأثیری نمیکرد
و روز بروز ضعف ازدیاد می پذیرفت حلول منشا بدیه الاجال در قلق و اضطراب افتاده چه در تحیر بودند چون تیر
مخدرات پرده نشینان سرادق اقبال از رو وقوع این واقعهٔ هایله با دیدهٔ گریان و سینهٔ سوزان لحظه لحظه
افغان می نمودند ارکان دولت و مقربان بساط عزت از بیم این مصیبت عالم سوز مدهوش و بیهوش عقل
از دست داده در بادیهٔ حیرانی سرگردان و از تصور این قضیهٔ جانگداز بر خویش ترسان و لرزان بودند تا آنکه
در تاریخ پنجشنبه بیست چهارم شهر جمادی الاول حال بر آنحضرت متغیر گشته آثار موت از بشرهٔ همایونش

ایج گردید هنگام طلوع صبح داعی حق را لبیک اجابت گفته طایر روح پرفتوحش از قفس بدن پرواز نموده بعالم قدس

شتافت چگویم که در انوقت بر جاکران انتقام چه گذشت محل‌نشینان سرادق جلال با سینهای چاک چاک و دلهای غمناک

بناله و زاری در آمده بالباس سیاه و حال تباه خاک بر فرق افشاندن آغاز نهادند آیین سوگواری در عالم تازه گردید اندوه

اندوه بیشمار بر دلهای خلایق راه یافت سقامت از طبایع دوری گزید و چراغ چشمها شد افتان بود در عقب که

عالمیان در سایه معدلتش آسوده بودند در معرض کسوف و زوال آمد اختری بود درخشنده و نورانی که پرتو شفقت و عنایت

بر عالم انداخته بود از اوج کمال بحضیض وبال رسید آسمان که بدوق مرادش دوران می‌نمود بر صبح این مصیبت

سیه خیمه فلک ببر بند ماه و سال که در زمان دولتش بخجستگی و فرخی گذران بودند در حجاب ظلمانی اندوه متواری گشته

عقلا درین مصیبت عظمی خرج صبر و شکیبایی چاره ندیدند و دست بعروة الوثقی انما یوفی الصابرون اجرهم

بغیر حساب ارکان دولت قاهره سیما عیسی خان قورچی‌باشی و اعتماد الدوله خلیفه سلطان که بهره‌ور از شرف

مصاهرت آنحضرت سرافرازی داشتند و زینل خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و سایر امرا و اعیان که در پایه سریر سلطنت

مصیر بودند متوجه احوال دولت گشته خواص و عوام امرا از اهل العهدی شاهزاده عالم و عالمیان آگاه گردانیدند و جمیع

خلفا و صوفیان و مریدان و معتقدان این دودمان ولایت نشان که در پایه سریر علی بودند فرمان مرشد کامل را

بجان و دل گرفته بتقدیم اخلاص و اعتقاد پیش آمدند و وثیقه در باب تفویض ولایت عهد و سلطنت به شاهی آن

نوباوه بوستان اقبال که شاه زاده زمان اشارت بنام نامی او بحضور قلم آورده بود عیسی خان و زینل خان و جمیع

اعیان مجلس سلسله علیه صوفیه چنانچه طریق قدیم این سلسله است مهر کرده بخطوط و مهور توشیح و

تسجیل کرده بود مصحوب محب علی بیک لله مشهور را که از ریش‌سفیدان معتمد ایشان بود بدار السلطنه اصفهان بخدمت

شاه دین‌پناه شاهزاده جهانیان فرستادند و درین مصیبت عظمی که روی داده دیده و دل را باین بیت مشهور تسلی دادند بیت

اگر نوروز سلطان رفت برباد ⁂ گل صدبرگ سوری باقی باد ⁂ بحمد الله و المنه خلق بیادگاری که آئینه جهانداری

از طلعت همایونش پیدا و آثار جهانبانی از ناصیه اقبالش هویدا الحق چون حامل این صحیفه بسرعت برق باد آن مسافت بعید را

در هشت روز طی نموده بسعادت ملازمت پیوست و از واقعه ناگزیر بزرگوار شاهزاده خبر داد صحیفه لطیفه را بنظر انور رسانید

شاهزادگان و خواتین معظمه و مخدرات حرم محترم که در دار السلطنه اصفهان بودند از استماع خبر وحشت اثر ناله و

افغان باوج آسمان رسانیدند چند کس از ریش‌سفیدان این دودمان که بخدمات الکا مامور بودند سیما ابو القاسم بیگ

ایوغلی که از جمله صوفیان صافی اعتقاد و ایشیک آقاسی باشی معتمد علیه حرم محترم بود باتفاق خسرو میرزا برادر بگرات خان والی

گرجستان که حاکم دار السلطنه اصفهان بود و رستم خان موسوم گشته بجهت دفع مفاسد و رفع آفات

آن شهر معظم که مملو از طبقات خلایق و طوایف مختلفه انام است جلوس همایون را بر تعزیت و سوگواری آن واقعه ناگزیر

اهم و اولی دانسته محافظت آن شهر بار را بجا آورده و آن سرور صوفیان دودمان صفویه را بر تخت سلطنت و فرمانروایی و شاهی

که میراث آبا و اجداد عظام آنحضرت مقام بود متمکن گردانیده بسعادت پابوس فیض یافتند و آوازه جلوس همایون

باطراف و اکناف و سرحدهای ممالک منتشر ساختند چون فضلای ماهر و منجمان شهر ملاحظه کردند حسب الاتفاق

هنگام جلوس ساعتی بود بنهایت سعد و میمون از جمیع معایب نجومی مبرا کواکب سعود در اوج شرف

مستقیم و خوشحال و بر احوال صاحب طالع ناظر چنانچه از زیج و تقادیم استخراج ساعات احتیاط کردند ساعتی باین

خوبی جهت جلوس سلطنت و پادشاهی تا شش ماه دیگر یافت نمیشد بر عقلای ماهر و صاحبان فطنت و ذکاء واضح

و لایح خواهد بود که این نکته غریب از سوانح اقبال و دلایل ثبات و بقای عمر و دولت آنحضرت است از شاهزادگان

کامکار بکمال الهمه کرد در اصفهان بودند ابتدا میرزا سید صفی پادشاه عنوان شاه دعوی جهانبانی کرده مدعی سلطنت شد
ساماندار زمان بصیر کرد امیدی اندکی از بهر دو طرف مردمک دیدها از آسیب شبیه محفوظ مانده بود و دودمان
از هجوم عموم و حادثه اندیشید جهت دفع مفاسد عظیمه که بر آن مترتب بود تعیین آن شهزاده پادارانه
کار کرده خاطر از حدوث فتنه فارغ ساختند و سبه لعل آبدیه که در هنگام انفعال آوردن بحضرت جهنود اقدس
بصبر و سکون اشاره شده بود با لعوج حجت وضوح یافت که الحال در حین استمرار جور واقعه هایله آن رسیده
سریر دولت در دار السلطنه اصفهان که مقر سلطنت و مستقر خلافت بعمل اجتماع طبقات سپاه صحیح
و معتمد بود تشریف حضور نمیداشت مقصد آن بود که در آن شهر معظم چندان فتن و فتور ظهور پدید آورد
بر روی روزگار خلایق گشاده گشته مجره و در برج دوستان با جمال عنوان نظام بنیاد کردند مجاد ارکان دولت
قاهره کرده شادمان بوده در رکاب بهوج عساف نواب خورشید احتجاب علیه عالیه صبیه جهت مکان
عم معظم پادشاه عنوان بیاده فرد دوش ایمان و عاقد مهر و حرمت للعالمین و سایر مخدرات سرا پرده سلطنت
خواتین و مخدرات پادشاهی بر دست صوفیان صافی العقیده امید و دامان جنابی عفت اندازه را بپرده ستر
اخلاص گرفته روی توجه بصوب صفاهان آورده و چون بدار المؤمنین کاشان رسیدند خلایق اندبار باد دیدهای
گریان و دلهای ملال و کسوف سیاه و حال تباه باستقبال شتافته چون نعش مقدس رسید سینها چاک
کرده بنار و افغان در آمدند خاک بر افشاندند آغاز نهادند امرا و اعیان و ملازمان رکاب اشرف جامها
دریده اندوه ان مصیبت در دلها تازه گشت از ازدحام خلایق در اطراف و پیش و عقب نعش بمرتبه بود که از انها
اعیان از اکمال اقتدار شود و الحاصل الجنازه محفوف برحمت حی لایموت در تربت مشهد کاشان که مدفن اجداد
عالیقدر

عالیقدر موسوم بامامزاده حبیب موسی علیه التحیه والثنا بامانت گذاشتند که ان شاء الله تعالی یکی از اماکن
متبرکه و آستانهای متبرکه نقل شود حافظان خوش الحان تعیین فرمودند که شبانه روز نوبه
و کشیک دوازده نفر تلاوت کلام مجید ربانی مواظبت و مداومت نموده باشند و هیچ وقتی
از روز و شب خالی از تلاوت حفاظ نبوده باشد و همیشه بر سر مرقد مطهر بخور کرده از اول
شام تا بامداد شمعدانها افروخته دارند و جهت اطعام حفاظ و خدمه مزار کثیر الانوار و
فقرا و مساکین اقسام حلاوه و اطعمه الوان و ما یحتاج سرانجام داده محمد تقی بیک ولد
محمد خان زیاد اوغلی قاجار را که از خیر زادهای طایفه مذکور و صوفیان و صوفی زادگان
این دودمانست با چند نفر دیگر بانجام خدمات تربت مقدس منور تعیین نمودند و
بعد از انجام این امور کوچ کرده بتاریخ بیست و سیم شهر جمادی الثانی داخل شهر شده
همگی ارکان دولت و اعیان حضرت و مقربان بارگاه و ملازمان درگاه بحسب فراخور
قدر و منزلت بترتیب مقرر و آیین شایسته معهوده قزلباش در ایوان درگاه دولتخانه
مبارکه نقش جهان بملازمت رسیده بشرف پابوس مشرف گشته خواتین عالیمنزلت و بزرگان
رفیع مرتبت بنوازشات شاهانه اختصاص یافته از مشاهده جمال جهان آرای همایونش غبار
اندوه و ملالی که بر دلها نشسته بود پاک گشته طبایع دولتخواهان از نشاط و شادکامی گل
گل شکفتن گرفت و اغلب ارباب اسم سامی گرامی آنحضرت را شاه صفی خوانده شعرای بلاغت شعار و سخندانان
هر دو بار تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم انتظام داده زیاده از ده کس با الهام غیبی با یکدیگر

توارو زوه ظل حق تاریخ یافته اند یعنی نیز دلیل روشنست که سایهٔ دولت آنحضرت بر
کافه خلایق مبسوط نخواهد بود و عالمیان در ظل رافتش نخواهند آسود و از جمله تواریخ دیگر ع
صفی بار اورنگ شاهی نهاد ف که مولانا شرمی قزوینی یافته از الهامات غیبی است آوازهٔ
جلوس همایونش باطراف و اکناف رسیده موجب امنیت و استقامت بلاد و آسایش عباد
گردید شمهٔ از مفاخر و جلایل خصایص اطوار حمیدت خصال آنحضرت و جاه و حشمت بی اندازه اش
از موهبت حضرت رب العباد اوصاف حمیدهٔ شاه غفران پناه از حد و احصا بیرونست و اطوار
پسندیده اش از هرچه تصور کنی افزون صادرات افعال ستوده و خصایلش مستوده
العمل سلاطین کامکار و بی تکلف قانون عقلای روزگارست شمهٔ از جلایل آثارش
در صدر صحیفهٔ اول در طی مقالات اثنی عشر مرقوم قلم صدق رقم گردید مجملا پادشاهی بود
جوهر ذاتش بی مثال و فکرهای دقیقش آینهٔ خیال از نور عدالت و رحمت پروری عالمیان
در سایهٔ رافتش اسوده بودند و از مهابت و سیاستش گرگ و میش در یکجا ابش مشغول دند
اوقاف و خیرات و تصدقاتش بسیار و آثارش در بلاد ایران از تخفیفات رعایا
و ابنیهٔ عمارات و انشای بساتین و باغات و تعمیر بقاع و کارهای خیر بیشمار تیغ آبدارش همیشه
آلوده بخون اعادی و اشرار و از نوک سنان جان ستانش سینه‌های مخالف الکار
بزرگواری و عظمت ازین و آن گذشته بود و تجلات پادشاهیش در عرصهٔ خیال خسروان
اکاسره و کیان نگذشته حسن اعتقادش بدودمان رسالت و ولایت در درجهٔ کمال انتها

تاریخ وفاتش از زوار دات طبع میرزا سنجر از نواده و نژاد شاه نعمت الله ماهی ع خبر شد
بعلی ابن ابی طالب یاد کرد دیده پادشاهان عرصهٔ گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصی ممالک فرنگستان
و اروس و کاشغر و تبت و هندوستان با آنحضرت طریق الفت و آشنایی افکنده از حسن
خلقش متواتر ایلچیان بدرگاه عرش اشتباه فرستاده اظهار عقیدت و دوستی مینمودند
و تحف و هدایای نفیسهٔ هر دیار زیاده از حد و چون میگذرانیدند و سلاطین فرنگیه و پادشاهان
مسیحیه از لاز و بهمه و فرنسه و انگلیس و فلندیس و پرتگال و اسبانیه و جهات که بزرگترین
پادشاهان مسیحیه و نصاری و خلیفهٔ ملت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مقتدای طوایف
مسیحیه است و با وجود بعد مسافت و مکان و دریاها ما بین محیط و عمان از آوازهٔ عدالت و سلوک
پسندیده اش با طبقات انسانی از روی عقیدت با آنحضرت آمیزش نموده عتبهٔ علیه اش بجوقت
از آمد شد رسولان سخندان و وصول نامه‌های اخلاص شعار و هدایا بر دیار خالی نبود صدق
این مقال از مضمون مکتوبی که درین سال از رم پاپا خلیفهٔ حضرت مسیح و مقتدی نصاری ارباب بنام
ارسال یافته بود معلوم میگردد و در میان گروه نصاری هرکس مرتبهٔ خلافت و جانشینی حضرت مسیح
یافت او را پاپ میگویند و دار الخلافه اش که باعتقاد ایشان محل اقامت حضرت مسیح بوده بروم
کبری موسوم و مشهور است از ارض یونان چون از فحاوی آن مکتوب مقدمات مرقومه مفهوم
بود و در صحیفهٔ ثبت افتاد که بو الفضولان حسد پیشه راقم حروف را از مقالهٔ خدمت ذوشان و خاندان
گویان شمرند و از تکلفات مستعار پیشه دور دانند صورت مکتوب ثبت عالیحضرت نواب معز الدوله

۱۱۶۲

پادشاه والاجاه تحیت و سلام از ما بندگان شما که بر حضرات علیه آسمانی و تمام جمیع عالم و خلاصه اولاد بنی آدم انتخاب
پادشاهی که معتقد او مهتدی جمیع عالمیان خصوصا نزدیک ترین حضرت عیسی خداوند اعلی رومه کبری که پادشاهان عظیم الشان
بازرگی قدر و منزلت متقی او شده و حال آنکه شما نسبت با او در بزرگی عظمت و جبروت برتری بس و جب برید فرد
از بنی آدم دعا رده ام دولت قاهره جهت صاحب دعاگویان انجاب که فرض عین دانسته ایم که در طلب یاد خوش نشین استعداد
و استعداد از و باد عمر دولت ایشان تمامیم امید که سایه عنایت الهی کم مباد از سرت و چون که شفقت بندگان
ایشان در نهایت بعضی از مردمان شما که در هجده واند در غربت و حرمت نزد عیسویان مثل بزرگان آن سمانند
و از علما اسیر اعلی شما علم احتیاز زد آن چنانکه در زمان سابق از حکما یونانیان که معدن علم و حکمت بوده
انتخاب بودند و از عدالت و بزرگی شما بر طرف ساخت او از جبر و بادشاهی فرض چرا که بندگان شما کاه بودن
کتاب جز زنده نفس بادشاهان فرض اند بالجمله در رومه کبری که محل دانایان است جمیع را اتفاق العقل و اتحاد
بندگان ایشان است و همیشه آوازه بزرگی اعلیحضرت را بگوش رسانیده قبول نموده ایم و بعد از آن خوشحال و مسرور ایم
و مادر شکی در این باب هیچ جهت نیست بلکه در قدیم الزمان جمیع فرمانروایان اعتقاد است نزد ما مدت مدید است
که بندگان ایشان طائفه از پادریان که عبادت از علما و رهنمایان اند جانب آن آمده و نهایت حرمت و عزت
داشته اند و جمیع اولاد رومه کبری که دیم ویا پاینده جانشینان حضرت عیسی نهایت محبت با ثبات
از جانب ما فرستاده و اصحاب عظام کرام به روی الله احترام محبت تمام با ایشان چرا که یاد را ربانی و اتحاد و سیده
بسیار از رهبانان و پادریان را بسیار از که کوه کسیلو که از برای مجلس شما جایی داشته ایشان را خوشحال و خرم
و همیشه آوازه بزرگی و رفعت حال بندگان شما را ایشان با بیخبران میرسانند چرا که ایشان حق شناس شده و

و از امور خیر بسیار نبسته مانند انتخاب جمیع بلاد و طرفداری بزرگی تمام کرده اند خصوصا انگار پادریان که کرسیلو
را جای داده ایشان کمال خود در طلب عبادت بطریق خود جابجا می آورند اگر احدی بر احوال ایشان
رسانند بناء علیه جانشینان حضرت عیسی علیه السلام مدید باطن متوجه گردیده از پادشاه پادشاهان اگر حضرت
در جهت خویش پاداش جزای نیک فتح و فیروزی و بسط ایشان مسطلیم و چنانکه روشنایی دولت
ایشان باشند و تمام عالم را روشن ساخته و احکام آسمانی را ترویج کرده و مانند بزرگی حضرت عیسی خداوند ما
با سلطنت بسته همیشه مقصود حاصل آید و بار رسال مکاتبات و رسولان بجانب عیسویان رومه کبری نذرا
امر نمایند تا از جهت دوستی ظاهر گردد و در بین وسیله مهتاب و چند شکار از حضرت عیسی از روی اخلاص و حضور دل
دعا در حق بندگان شما نمایند و دایم الاوقات از جهت تعقدات و نوازش که نسبت پادریان کوه کسیلو
نمایند الطاف نمایند عالمند از جهت و همیشه شکر خداوند که بزرگی ایشان را در رومه کبری که پای تخت حضرت
عیسی است او را محبت از قدیم الایام است در جهت محبت حضرت ریم پاپا که با خاطر جمع پادریان سینه
اتفاق جمعیت آسمانی را با خاطر جمع نمایند و شاد باشد این مکتوب بخط فرنگی بود در انجا بزبان ادا گشته
فرنگی را در صفا بودند بفارسی ترجمه کردند از عبارتش معلوم می شد که نوشته مکتوب است
الا چنین ظاهر می شود که علما مسیح که در دار الخلافه جانشین حضرت عیسی اند نوشته اند و فرنگیان
جواب داده اند در میان ما تواضع و ادب نیست که در مکاتیب بزرگان حسب تحریر خود در میان نمیدهند
عیب حرف گرفته و لهذا الفاظ با ب نزول ادب تواضع بر گذاشته زبان عجمیت او در اصل بوده حرف
فرنگی ایشان محال از بزرگی و عظمت و جلال آنحضرت بیرون بود از آنست که منع جهت باشد لهذا زبان قلم

ازین کلمه که آخر شد زینت جامعی کرده سنین عمر بفرش شصت بود در مجلسی عالی که رتبه بلند فرمانروای ایران
رسید مدت سلطنتش در ایران چهل و دو سال بعد در سال دوم جلوس تاریخ وفات که چهل سال شد در تردد ادای چند ابیات
گذرانید شیوه فطری اثنا عشری پاک اعتقاد بود لهذا در سال دوازدهم قرن ثانی که بجوار رحمت یزدانی پیوست
رباعیه شاه طهماسب نوجوان شد رحلت : تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست : اکنون که بکام ما بد
خدات : گر خیره بدت سید انس و قضات : رحمة الله علیه و علی آبائه العظام و السلام و الاکرام مشایخ
صوفیات ملازمان درگاه و مخدوم که در آن سال ارتحال نمودند یوسف سلطان ولی از غلامان تربیت کرده
حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان بود که رتبه امارت و سلطانی برافراشته حاکم الکا لنگر کیلان
و میر غلامان مطبخ گردیده بود در آن سال که نشسته بتقریب صدق متهم گشته از خلوت معزول شد گرگین سلطان که از زمره
غلامان تربیت یافته آنحضرت بود در عوض تعین شد و در جزای آن تقصیر بود نیز نبود که بارها بدوم رفته همراه
امارت باب قلعه داری نماید و چنانکه بجز بر پیوست آن خدمت صورت بست سردار بعضی قلعه اخته بود و رجوع
گشته در الخدمت از غلامان خدمت کرد بسیار جوان ادمی معقول شایسته زیرکی بود بر اثش ستوده در سلک
غلامان شد علیخان بیک ناظر دواب ولد آقا بیک ... می در زمان حیات مرحوم الله وردیخان ناظر کار او بود و از وفور
کاردانی ناظر دواب سرکار خاصه شد بعد از فوت او خدمت مذکور بعلی خان بیک برادرش رجوع گشت و لابد
محاسبات خراسان گشته بمشهد مقدس رفت در الحال سرحد گشته بساط حیات درنوردید و الیوم منصب
مذکور بیادگار بیک برادر او رجوع است میرزا محمد رضا وزیر غلامان ولد میر ابو المعالی نطنزی است که بدوام خدمت
موروثی در عوض پدر وزیر غلامان و بعضی از بود و در آن سال در قزوین بیمار شده در هنگام آمدن مازندران از استراباد

کوفت نزول و ارتحال و دیعت حیات بتقاضی اجل سپرد مهم مذکور بحسین بیک ولد قاسم بیک استاجلی
وزیر حلبیخان و دیوان بیگی شاملو نامزد شد اما هنوز پای بوس نکرده بود که واقعه ناگزیر آنحضرت
روی داد حکیم بنخور یعنی قانون نگرد ادانی حکیم شفائی صفاهانی وی از طبیب زادهای دار السلطنه صفا
هان بود در آغاز تمیز و عنوان جوانی و شباب تحصیل علوم متداوله و اکتساب فضایل و کمالات
نفسانی پرداخته حاوی انواع کمالات گشت و در علم طب و قانون طبابت مهارت یافت
بسیار لوند مشرب و شوخ طبع بود و ذوق شعر و شاعری بر طبیعتش غلبه کرده در آن شیوه
مرتبه بلند نامی یافت از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر گشته شهره روزگار گردید اشعار
ابدارش از قصاید غرا و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار است و معانی
دقیق رنگین و ادامای شیرین بسیار دارد از نزاکت طبع کندی شیوه و شعارش بود و از
تنک حوصلگی اندک ناملایمی بر طبیعتش گران مینمود و از سنم ظریفی و شوخی طبیعت همواره زبان
بهجو ستیزه کاران میگشود و اگرچه رسم بیجاند موست اما او درین طرز بدیع معانی رنگین و طرفه
شیرین را بنازکترین روشی ادا نموده داد سخن پردازی میداد و در خدمت حضرت شاه
گیتی ستان فردوس آشیان قرب و منزلتی داشت و او از لوند مشربی ملازمت رکاب
اشرف کمتر مینمود و از آنحضرت ملک الشعرا و ممتاز ایران لقب داشت گاهی خدمت او از آنجا
و گوئی مستعار خلق مینمودند در اواخر ایام حیات از هجا توبه کرد و قطعه در معذرت
آن در سلک نظم در آورده گذرانید و قطعه اینست قطعه سوگند میخورم بخدائی که عقل را در کبریا

حضرت اوست شهنشاه ؛ کز ناخن خلاف خراشیده ام ؛ تا زخمها نخورده ام از خصم کینه خواه ؛ از تیر چند
هزار خدنگ جگر شکاف ؛ در من بانتقام یکی خشمگین نگاه ؛ پروای انتقام اعادی بمیکنم ؛ زرد ها
م خنده کرا فزون صد گناه ؛ اما چو رفت پای ادب از حد برون ؛ تا و نجم و جب ز غیب کلاه ؛
تا کی فقار تشنه خورد سنگ دل شکن ؛ تا کی بشعله طعن زبونی زند گیاه ؛ باید نواخت فرق فراز
بچوب دست ؛ بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه ؛ هر کس ز خصم کینه بنوعی در گذشت ؛ مژگان
بکر بلب بد جا خرو ادسپاه ؛ و سنش بانتقام دگر چون نمیرسد ؛ شاه جمع تیر زبان میرد بناه ؛
خود را بکند و بیت نسبی کند گران ؛ روی عدو چو صفحهٔ دیوان کند سیاه ؛ رسم هجا چو لازم همت
چون کوه با کرد و نتوان شکست جذب کاه ؛ اما پسند صاحب ایران نمیشوم ؛ تا با شکست این هنر اعتبار کاه ؛
باور کنه از لب و پس از صمیم قلب ؛ تجدید توبه میکنم اما بدست شاه ؛ شاهی که چرخ را چو نوازد بیک نگاه ؛
گردون چو آفتاب بوج افکند کلاه ؛ در این سال در دار السلطنه اصفهان حریفش کشته اوراق
دیوان حیات بباد ممات داده و بساط هستی برچید در زمان حضرت شاه جنت مکان مولانا
محتشم کاشی قطعه در تاریخ وفات حکیم نور الدین کاشی گفته بود و چون ابیاتش مناسب وقت بود چند بیتی
از آن ثبت افتاد قطعه دلا بنگر این هجا با فلک را ؛ که شد تا چه غایت بیداد مایل ؛ اجل شد دلیرانه چندین
هم کو ریزد ؛ بکام مسیح زمان زهر قاتل ؛ حکیمی که سد قرین سلامتش ؛ میان حیات و اجل بود حایل ؛
مسیحا دمی کز دمش روح رفته ؛ شدی باز در پیکر مرغ بسمل ؛ اشعار آبدار و معانی بلند حکیم شفایی
بسیار است و این صحیفه تحمل آنها ندارد چون رتبهٔ شاعری و مرتبهٔ سخنوری او از قطعهٔ معذرت هجا که در

فوق تحریر پیوست معلوم بود بهمان دو سه بیت دیگر که در وقت تحریر بخاطر آمد و باعتقاد راقم
حروف بسیار عالیست اکتفا رفت بیت ترا از شیرهٔ جان آفریدند ؛ مرا از داغ حرمان
آفریدند ؛ سرم کز سجده و لگیری نداند ؛ ز خاک پای جانان آفریدند ؛ غم عالم پریشانم نمیکرد ؛
سر زلف پریشان آفریدند ؛ ذکر ارباب مناصب زمان فرخنده نشان حضرت گیتی ستان از امرا
و صدور و غیره و ذلک ؛ بعد از وقایع متنوعه و ذکر واقعه عم اند و رحضرت گیتی ستانی
فردوس آشیانی که تحریر پیوست لازم دید که اسامی سامیهٔ ارباب مناصب جلیله زمان دولت
آنحضرت که شاغلان کارخانهٔ سلطنت اند از امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزرای
ذوی الاقتدار و مستوفیان عظام و شعار در ذیل این کتاب مستطاب نامی و صحیفهٔ گرامی مرقوم
قلم وقایع رقم گرداند و چون امرای ذیشان ارباب رای و تدبیر و اصحاب قبضه شمشیر که در بار
دولت فرمانروایی اند و در میانه این طبقه خانان بلند قدر عظیم الشان هستند حاوی اللباب اسامی کل
امرا از خانان و سلطانان خورد و کلان در ذکر تقدیم افتاد امرای عظام کرام چون بسیاری از
اعاظم این طبقه جلیله در زمان حیات آنحضرت چنانچه در متوفیات هر سال رقم نگارش یافته جهان
فانی را وداع کرده بعضی باجل طبیعی و بعضی در معارک کارزار بعالم بقا پیوسته بودند جمعی را
که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند از بزرگ و کوچک نود و دو نفر اند که در دو
دفعه مرقوم میگردد دفعه اول طوایف رفیعه قزلباش داوغلاقای که در تحت طوایف قزلباش
اندراج دارند و ایشان خورد و کلان هشتاد و سه نفر اند از طبقهٔ شیخاوند مذکور نام عیسی خان ولد سید بیگ

صوفی ابن معصوم بیک وکیل السلطنهٔ شاه جنت مکان که بمنصب قورچی باشی گری که از مناصب جلیله
این دولت است اختصاص دارد و بنابر رتبهٔ سیادت و شرف مصاهرت آنحضرت و قرب
قرابت از امرا و اویماقات ممتاز و مستثنی است و سایر اویماقات قزلباش اول طایفهٔ جلیلهٔ شاملو
که سر دفتر اویماقات قزلباش اند و از ایشان درین عهد هفت نفر رتبهٔ امارت دارند زینل خان
بیکدلی که در عوض علیقلیخان که اصلوا ایشیک آقاسی باشی و حاکم ری گشته بحسن خدمات و ظهور آثار اهلیت
تربیت آنحضرت یافته بسیار معزز و مکرم و بین الافاخم و الاقران محترم بود دیگر حسینخان
ولد حسینخان که از اویماق عبدللو شاملوست از امرای ذیشان و بجای والد بیگلربیگی کل خراسانست
محمد زمان سلطان که حاکم غور و بعضی محال خراسانست فضل علی سلطان بیکدلی حاکم بالای مرغاب
بود حق وردی سلطان عربگرلو که از امرای آذربایجانست و درین عهد عربگرلو داخل شاملوست
کوندوغمش سلطان بیکدلی که با ایل و حشم خود در طاوق کرکوک بود و در سفر اول بغداد باجمعی
گریزپای سپون شده بخدمت اشرف آمده و رتبهٔ امارت و سلطانی یافت و از محال آذربایجان
تیولات تصرف دارد نقدی سلطان بقاص که میر ایل است و بقاص در تحت شاملوست
طایفهٔ استاجلو این طایفه نیز از اویماقات بزرگ قزلباش اند و امرا و ارباب اعتبار در
میانهٔ این اویماق همیشه بسیار بوده اند اما درین عهد سه نفر رتبهٔ امارت دارند محب علی سلطان
ولد بکتاش خان حاکم نسا خراسان بود مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان بود ابو القاسم سلطان
ولد حبیب خان ترقلو حاکم حلهٔ عراق عرب بود و از طایفهٔ ذوالقدر که آن طایفه نیز از او

اویماقات

اویماقات بزرگند و درین عهد از ایشان شش نفر رتبهٔ امارت دارند امیرخان مهردار
حاکم دار الامان کرمان ولد رستم سلطان سوکلن ابراهیم سلطان قورخلو حاکم سرخس خراسان بود
درگاه سلطان قاورغلو نوادهٔ شاهقلی خلیفهٔ مهردار دختر زادهٔ ندر خان مهردار حاکم بعضی
محال فارس بود سلیم خان شمس الدین لو که سابقا از امرای قراباغ بود و حال حاکم آخسخه
گرجستان شده بود خلیل سلطان ولد کلبعلی سلطان ایمور از امرای قراباغ است
ستدام سلطان حاجیلر حاکم کبود جامهٔ استرآباد و از طایفهٔ قاجار دو نفر اند طهماسب
قلیخان ولد امیر گونه خان که بجای والد بیگلربیگی چخور سعد و از امرای بزرگست بیگر
خان ایگرمی دورت از امرای قراباغ و حاکم بردعست و طایفهٔ افشار ایشان نیز
از اویماقات بزرگ معتبر اند و درین زمان سه نفر بوده اند کلب علیخان ولد قاسم خان امانلو
و حاکم ارومی آذربایجان اروغدی خان آجولو حاکم فراه و اسفزار خراسان
امام قلی سلطان ارسالو حاکم کاورود و از ایل ترکمان درین زمان دو نفر پیر بوداق
خان ولد شاه بنده خان ترکمان بیگلربیگی آذربایجان و حاکم دار السلطنهٔ تبریز حسن
سلطان اردکلو حاکم جابانات بود اسپه لو یکنفر باسم نگاری سلطان که حاکم دار الارشاد
اردبیل و سراب بود طایفهٔ روملو این طایفه نیز از اویماقات معتبر قزلباش اما درین زمان
یکنفر از ایشان امارت دارند حیدر سلطان ولد بایزید سلطان قوپه حصارلو حاکم تنکابن گیلان
بود قراداغلو که از صوفیان قدیم این سلسله اند از ایشان یکنفر رتبهٔ امارت دارند باسم

برهان الدین خلیفه ولد الیاس خلیفه حاکم قراجه داغ آذربایجان طایفه بیات جمعی کثیر از امرا
رکنو میر در میانه ایشان بود یار علی سلطان حاکم بایزید مجرد شد که ای سلطان بیکو بیکلی
حاکم بعضی محال مجرد شد از شاه ات خالش دو نفر مراد خان نواده بایندر خان حاکم استرآباد
و بهادر خان سلطان که بکان بود دیگر علی سلطان خلفا که حاکم بعضی محال خوانش بود ایلات
بکنو با نام منصور سلطان که در ولایت شیروان الکه دارد جاکیرلو که بدرکه حاکم شکی شیروانست
با نام محمد سلطان جاکیرلو و افرکتیر با نام شمس الدین خان که حاکم دارابجرد فارس بوده حاکم ششه
بایبرلو با نام پیر اوغان سلطان که حاکم ارسبارست طوایف الوار و اکراد و عرب جمعه
از این جمله مذکوره بمرتبه ایالت و خانی و بمرتبه امارت و سلطانی دارند حسین خان جمادی کرد
فیلی بکلربیکی لرستان و از معظم ان افغان کهیا آثاره و بین الاقوان مشفق شاه مرزهامیاز
بود خان احمد خان ولد سلطان علی خان اردلان بکلربیکی شهرزور و از امرای بزرگست خلیل
خان برادر جهانگیر خان که حاکم بختیاریست عاشور خان چکنی حاکم روشنجان و از امرای
معتبرست احمد سلطان چکنی ولد بداغ سلطان حاکم دار المؤمنین سبزوارست سلطان کوه
دنبلی حاکم قورس و سلماس آذربایجانست امام قلی سلطان سیاه منصور حاکم اسفراین خراسانست
رضا قلی سلطان سیاه منصور حاکم کلاترست زهین داور بیرام علی سلطان صوفی حاکم
دیلمان کیلان که از خیل بیراکاوست هیدر ان خان زنگنه ولد کلبعلی خان که از امرای بزرگ
و بکای والد بکلربیکی ولایت قندهارست مقصود سلطان دنبلی حاکم برگشاد علیخان سلطان

بهائی که از امرای آذربایجان و سپاهی مکورست شجاع الدین سلطان سودر که از
امرای شیروانست نظر علی سلطان کرایلی حاکم قلعه نک بغداد و توابع ورسکیست
کدای سلطان کودانی حاکم زنجانست قلندر سلطان کورک که از امرای آذربایجان
و سپاهی مکورست مصطفی سلطان جیشانی طب با جهال علی حاکم کرجستان و توابع
و ... طوایف جغتای و سپاهی اوباق جفه ترکان ... ترکمانی وغیره خراسان که داخل شاه
اند و دو اقر دو خواند پیرام علی سلطان قزاباش از اولاد بابا الیاس حاکم ولایت فیشاپور
و از اولاد بیان ولایت بجز جغتای اند عیار خان که ایبو که از امرای بزرگ و سپاهی کرائیست
که از جهد و دستبرد آباد اند احمد سلطان چکنی حاکم ترشیز خراسانست فریدون حسین سلطان
نواده ابن حسین خان فیروز جنگ حاکم تربت حیدریه خراسان شاه قلی سلطان ولد محمد سلطان
قراباغ حاکم شوشتر و در قول خوزستانست شاه قلی سلطان جلایر حاکم ... کو ... است
شاه قلی سلطان فرخی حاکم جهان ارغیان خراسانست اغور سلطان جلایر دیچون قلی سلطان
قرابش از امیران صاحبانی ترکانند پیر محمد سلطان خوری ولد مرشد قلی سلطان از امیران اوباقی
بع دار السلطنه هراتست میر حیدر سلطان چشمه قالی تبریزی ملکورو حاکم کرج هرات رودست
ساوجبلاغ قبایل بحفظ که از او باقات بسته و در سلک امرای قزلباش انتظام یافته است
خوانند ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود حاکم ولایت سیستان که بولایت نیمروز معروفست
و از نژاد ملوک صفاریه اند آقا خان مقدم که از ایل افشار کلی قزلباش و کثرت ایل مشهور است

از امرای بزرگ و حاکم اغواد باجلانست ساروخان سلطان سمای بیرجاجت لک سماس کلبعلی رضا
سلطان ریوسی از امرای اندراکان کوتوال قلعه قاربناق است حکومت سیل سپر کیفر هم
خلیل سلطان در میانه اویماقات قزلباش سیل سپر کرده اند انجماعت از قبایل مشهور اند در زمان
حضرت گیتی ستانی از روم شاملی سیون شده بولایت آمدند در راه بجای رسیدند تاراج
کنان می آمدند و یک بیرقی نام خود را سیل سپر نهادند یعنی یک برب چنانچه در قضایای زمان
آنحضرت اشتهاری شده و همراه در بود بندگان از روی ارادت و اخلاص آمدند جمعی از ایشان در رکاب
قورچیان مقام یافته اند و تتمه بامارت خلیل سلطان مأمور شدند و در الکا و در امین ریش ایشان بحرمت
و مقام در آورده خاوه باقطاع ایشان معمور گشت نور الدین محمد سلطان با ملا یار ز اختیار از اکابر شیراز نیست
قضیه در تابینی حاکم تفلیس که حیان بخدمات قیام داشته و دارند شیرخان افغان از تیمی
کردیه که بامارت بدرگاه قیام داشته تابع حاکم قندهار بوده و سردار احاکم بلک و بیشتر تابینی بیگلربیگی
قندهار است مقصود سلطان اوبیز افغان و قبیله ابدالیست و بکثرت قبیله و عزت معروف و تابع
قندهار اند اکثر زراعات خالصه قندهار ایشان می نمایند و دواب و اغنام بسیار دارند **در ذکر غلامان درگاه**

که بمین تربیت آنحضرت برتبه خانی و سلطانی رسیده اند

چون
در ایام فرماندهی حضرت گیتی ستانی فرقه کثیر از طبقه بوساطت آنحضرت توفیق اسلام سعادت
علامی این درگاه ملایک مقام دریافته اکثر از عهد صبی در ظل رحمت و سایه تربیت آنحضرت نشو و نما یافته
و باطوار حمیده شان شناخته استعداد امارت و قابلیت منصب خانی و مرتبه سلطانی بهم رسانیده بوده اند.

لهذا بعضی از امرای قزلباش و حکام ممالک که از جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال نموده در میان آن
اویماق کسی شایستگی تربیت و تفویض منصب عالی امارت داشته باشد نبود یکی از غلامان خاصه را
که بوفور عدالت و کاردانی و شجاعت و دلیری و جانبازی در راه ولینعمت ممتاز بود بامارت آن ایل و قشون
و لشکر و حکومت آن الکا تعیین می نمودند و از حظوظ تربیت و کمون در حین ارتحال برتبه ایالت و خانی
و مرتبه ایالت و سلطانی سرافرازی داشته امامقلیخان ولد الله وردیخان که بجای والد بیگلربیگی فارس
و کوه گیلویه و بحرین و لار و هرموز است و با امرای تابین او که بحکومت محال اشتغال دارند چون عزل
و نصب ایشان منوط برای بیگلربیگی مذکور است اسامی ایشان معلوم نبود در اوراق ثبت ننموده اند صفی قلی
سلطان ولد امامقلیخان بجای ابراهیم خان والی لار سرافراز گشته و از امرای بزرگ است داود خان
برادر امامقلیخان بجای محمد قلیخان قاجار بنا بر تقصیری که از و در قضیه مورا و گرجی صدور یافته بود از ایالت
و امیر الامرائی قراباغ معزول گشته منصب مذکور را بدین رتبه ارجمند سربلندی یافت چنانچه سبق ذکر یافته
و الیوم بیگلربیگی آن ولایت و سردار ایل و اویماق قاجار است صفی قلیخان گرجی ملقب بشیر علی که بیگلربیگی
ایراوغرب و قورچی باشی قورچیان نجف اشرف و متولی عتبات عالیات است چنانچه در شرح احوال در
حافظ احمد پاشا سر بعد از استادی بدان شده از خان مشار الیه در آن واقعه مردانگیها الحق بظهور آمده و
شایسته تربیت بود خسرو خان بیگلربیگی دار المؤمنین استراباد و سردار قشون و لشکر آنجاست
منوچهر خان ولد قرچغای خان سپهسالار که بجای والد حاکم مشهد مقدس معلی است قراقخان چرکس که
بجای ذوالفقار خان و یوسف خان بیگلربیگی شیروان و بر طایفه قرامانلو و چیچکلو و سایر غازیان قشون

ولشکر ایشانست فرخ سلطان در عوض یوسف سلطان حاکم دربند و سایر شیروان و بیرغازیان روملو
و بیات وغیره و لشکر باب الابوابست گرگین سلطان کجای میرجینی حاکم لسار گیلان و غاربان ع
جینی است یوسف سلطان میرایل جیشنک و حاکم ولایت جوشان خراسانست اغورلو سلطان
دشکنش مشهور بحاکم ولایت درون خراسانست جمشید سلطان برادر یعاق ارلو افشار و حاکم
ابیورد خراسانست اوتار سلطان میرایل بایندری و حاکم جارچمن و دره و فرور کوه است
نوروز سلطان میرایل جوانشیر اتوزایکی واز امرای قراباغست خسرو سلطان حاکم مرغاب بادجاق
و میرفوجی از غازیان شاملوست ذکر صدور عظام نوابان رضوان جایگاه سکان هرچند در طی وقایع
هر سال هنگام تفویض مناصب اسامی صاحبان جا بجا در محل خود رقم ثبت یافته در مقام سوم
شاید تکرار است اما ... کار آن بظاهر از باده بنمایانست مینت لهذا اختیار آن می کردد که بالجمله صدور عظام
نو ... خدمت آنحضرت مت نمودند در اوایل جلوس میرابوالولی انجو شیرازی که ... از جوانی
در صدر صحیفه اول و طی احوال سادات عظام زمان حضرت شاه جنت مکان نگاشته کلک بیان
گردیده و در زمان نواب سکندر شان و ایام اقتدار ابوطالب میرزا بیان ... ارمنصب قضاء عسکر طوایف
برتبه صدارت ارتقا یافته بود بعد از جلوس همایون بدستور سایر ارباب مناصب از زمان قلم
عزلت بر صحیفه حالش کشیده شد بعد الله جلوس همایون بدستور سابق ... آنکه زمانی
چون نیابسکی این منصب ... واز سایر سادات و فضلای عصر ممتاز بود دیگر باره بمنصب مزبور
یافته تا مدت ... سال من حیث الانفراد صدر بود بعد از او قاضی خان ولد میرزا برهان که از سایر سادات

سیفی حسنی قزوینی واز اقوام قاضی جهان وزیر و میرجلال الدین حسن صلالی که از سایر سادات رفیع القدر
اصفهان و اقوام میرفضل الله و سید فاضل مستعد قابلی بود برتبه صدارت یافت میرجلال الدین حسن
مذکور در حین تسخیر قلعه تمامی شیروان فوت شد میرزا رضی برادرزاده او بجای عم بین الاماثل بدین
رتبه گرامی سرفرازی گردید و از وفور قابلیت برتبه مصاهرت حضرت اعلی شاهی در یافته بر مسند کاردانی
تولیت اوقاف سرکار خاصه آنحضرت که بر حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام وقف فرموده اند و
منصب مهرداری توقیعات مبارکه حضرات عالیات علاوه منصب صدارت گردید و او در سنواتی که ایالت
مریض گشته در سنه ۱۰۲۶ انجام بقا نموده و وصیت آن بجهت ... که در مصارف مصرفی اوقاف ...
و در ... طبع مبارک ... مبذول گردید منصب میرزا رضی بمیر صدرالدین محمد پسر او که دختر زاده حضرت اعلی
و در هنگام کودک رضیع بود تفویض یافته میرزا رفیع عمزاده اش حسب الامر الاعلی بنیابت عمزاده خود
کافل امور گشت و منصب قضای اصفهان بقاضی سلطان تربتی موسوی که متولی سرکار فیض آثار رضیه
رضویه بود تفویض یافت لیکن در همان چند روز که در دار ... دار و ... صاحب منصب ... الصدارت
گرد بجا رشد مثال اجل را امتثال نموده بتوقیع حفظ صدارتش بتوقیع ختم مختوم گردید بعد از فوت
او میر رفیع الدین محمد خلیفه ولد میرشجاع الدین محمود اصفهانی که در سلک سادات ... معروف بود
و بسیار از اوصاف کمال و مزید قدر و منزلت آن در صحیفه اول درج شده بعوض گردید و میر رفیع مذکور
شرف مصاهرت دریافته از مرتبه نیابت پای رفعت برتر نهاده اصالة بدستور میرزا رضی متولی
امضای احکام باسم سامی خود موقع و موشح ساخت و در سنه ۱۰۳۴ امیر رفیع الدین محمد بجوار رحمت ایزدی

بپوسته منصب عالی صدارت کل ممالک من حیث الانفراد با منصب تولیت و مهرداری حضرات
عالیات بجنابش تعلق گرفته و الکنون بدین مراتب بلند و مناصب ارجمند سرافرازی دارد ذکر
وزرای آنحضرت که باعتماد الدوله ملقب اند وزرای اعظم حضرت همایون آنحضرت بیرون صدور مستوفی چهار
نفر اند در اول جلوس همایون میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان
شمه از احوالش در طی وزرای ممالک بقلم بدایع رقم بیان گشته و میرزا احمد مذکور برادر تعلیق نویس بی بدل
و در علم انشا مهارت کامل داشت بنابر مشارکه که میرزا او و میر اسلمان بود در زمان نواب سکندرجاه
سلطان محمد پادشاه وزارت مرشد قلیخان اختیار نمود بخراسان رفت و در الکای عباس میرزا که در دار
نواب سکندرجاه با عساکر عراق متوجه دفع فتنه گردید مرشد قلیخان از قلعه تربت حیدریه محاصره کردند
چنانچه در محل خود ذکر شده بحکیم نام برادرزاده میرزا احمد با عواطف بیگ میر اسلمان تفویض آمده
در زمان محاصره عم خود را بقتل آورده خود را بیرون انداخت مرشد قلیخان بنابر حقوق خدمت و بنا بر
او میرزا شاه ولی پسر او را که هنوز خورد سال بود بجای پدر وزیر خود کرده و در حینی که حضرت
اعلی بعراق تشریف آورده و بر تخت سلطنت قرار گرفت مشار الیه که در خدمت مرشد قلیخان
نشو و نما یافته شایستگی این منصب عالی داشت حسب الصلاح مرشد قلیخان برتبه وزارت
اعظم سرافرازی یافت   دوم میرزا محمد کرمانی که از جانب مادر از سادات کجی میرزا قوام
میر و کربا بود و بعد از شهادت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بصلاح امرا در زمان ابوطالب
میرزا وزیر و اعتماد الدوله شده در انتظام دولت او سعی مینمود بعد از جلوس همایون اعلی

استخلاصش

و استخلاصش از مواخذه و مصادره و در سفر خراسان رفیق و باز در روی معنی همراه بود و در
قضیه قتل مرشد قلیخان وزیر با قبله او همراز و در خفیه با حضرت اعلی در آن واقعه همزبان و
دمساز بود از آنحضرت نوید منصب وزارت یافته حضرت اعلی بوعده وفا نموده او
را برتبه عظیم القدر وزارت اعظم سرافراز فرمودند لیکن از زیادتی رشد و بلند پروازی
و خودسری که جبلتش بآن مفطور بود و زیاده روییها از و بظهور میرسید که پسندیده طبع اشرف
نبود و باعث تربیت ابوطالب میرزا نیز شده بود در دولت آباد زاده و محولات خراسان
بجنگ امرای عظام گرفتار گشته در همان چند روز مقتول گشت ایام وزارت و اقتدارش
زیاده از شش ماه نبود   سیم میرزا لطف الله شیرازی که وزیر شهزاده مغفور سلطان حمزه
میرزا بود و بعد از واقعه شهادت شاهزاده از وزارت معزول گشته میرزا محمد چنانچه مذکور
شد وزیر شد و او نیز بعد از مواخذه و مصادره و در سفر خراسان همراه بود و بعد از قتل مرشد
قلیخان وزیر نواب خورشید احتجاب علیه عالیه شده بود و میرزا محمد بعد از قتل او بسعی نواب
خورشید احتجاب وزیر اعظم و اعتماد الدوله گشت و وزارت با ایالت جمع کرده صاحب
جیش و لشکر و طبل و علم گردیده و دو سال من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت
و در اواخر بجهت اطوار ناهنجار پسرش میرزا محمد زمان که از غرور جهل و جوانی ارتکاب
اعمالی که مرضی طبع مبارک اشرف نبود مینمود معزول گردید   چهارم حاتم بیگ ولد ملکشا
اردوبادی که شمه از احوالش درین کتاب مرقوم کلک بدایع نگار گشته در ازای حقوق خدمات

سابقه ولاحقه و جانب پدری بیک برادرش ابو طالب بیک که عبد الله خان اوزبک در حین
محاصره هرات که او از جانب سلطان علیخان شاملو بسم رسالت آمده بود و در وثاق توپ نهاده بقتلش
انداخت در مقام تربیت او در آمده بمنصب استیفاء ممالک سرافراز فرموده بودند بعد از
قتل میرزا لطف الله بوزارت اعظم سربلندی یافت و تا مدت ... سال در کمال
اقتدار و استقلال وزیر ... والد ... بود و در پای قلعه ... اردوی چنانچه در محل خود ... آن
ایام سمت گزارش یافته فوت شد خلف ارجمندش میرزا ابو طالب که اوصاف کمالش در صدر
صحیفه اول رقم نگارش پذیرفته در آغاز جوانی و نشو و نما و از راه حقوق خدمات آبا و اجداد
بجای والد بدین رتبه ارجمندی یافت و تا ده سال متکفل امر وزارت بود و چون بعضی
اموری که لازمه نشاء جوانی و غرور جاه و منصب است از وی ... گشت که ایامی
به نیک و بد زمانه ساز کار و تجربه اندوز نشیب و فراز روزگار مهذب گردد ششم سلطانعلی ولد
شاه علی میرزا ابن عبد الله خان استاجلو که فی الجمله قابلیت و استعدادی داشت برتبه بلند
وزارت ارتقا یافته تا مدت ... شاغل مشاغل وزارت دیوان اعلی بود و در ... اصفهان
جوار رحمت ... بعالم بقا پیوست هفتم سلطان العلمای دستور الوزرای خلیفه سلطان خلف مغفور
الفرات میر رفیع الدین محمد صدر که از طرف مصاهرت حضرت اعلی وارد و چنانچه در محل خود ذکر
... و مفاخر کمال والد و جدش زیب اوراق سبقی ذکر یافته بدین رتبه گرامی معزز
و سربلند گردیده و بهر جهتی مورد تربیت و مشمول نوازش و الطاف شاهانه گشته من حیث الاستعداد

بامر وزارت پرداخت و الحق سید بزرگ عالیشان فاضل دانشمند نیکو اخلاق است
و از عهد صبی و اوان نشو و نما و حد تمیز تا زمان ارتقا بدارج علیا منصب مذکور خلاصه
عمر گرامی را صرف مباحثه و مطالعه کرده در فنون علوم معقول و منقول سرآمد روزگار
گردیده و در اندک زمانی بوفور فهم و فطرت و مدرک عالی و طبع مستقیم در علم حساب وافی
مهارت کامل یافته برای صایب و فکر ثاقب او را در دقایق امر وزارت ترقیات عظیم
روی داده بنوعی بلوازم این منصب عالی اشتغال دارد که تصرفاتش در علم حساب
قانون و نتایج ارقام سعادت انتظامش از حروف خطا مصون است و ذات کامل الصفاتش
جامع کمالات صوری و حاوی فضایل استعداد معنوی و شایستگی این رتبه والا ... که
این منصب علیا از جبهه آمالش ظاهر و هویداست و الحق غایه من حیث الاستعداد و الانقیاد
شاغل این شغل عظیم است و در حسن خلق و اوصاف حمیده اش هرچند خوض رود اندکی
از بسیار ... اظهار نمیتواند نهاد و ریاض آمال ارباب قلم و اصحاب فضل و کمال از
رشحات کلک گوهربارش مخضر و شاداب است و ارباب قابلیت و استعداد در ظل رأفت
و احسان آن صاحب دولت مسرور و کامیاب و الیوم مسند وزارت از وجود شریفش
مزین و آراسته و سریر دولت از صلاحیت نفس و خیراندیشی عمیمش محلی و پیراسته است
بیت از نو رسم وزارت تازه گردید ز نام او بلند آوازه گردید امید که از عمر و دولت
تمتع و برخورداری یابد مستوفیان عظام زمان آنحضرت مستوفیان عظام زمان فرخنده فرجام

حضرت گیتی ستانی بر حسب اتفاق بدستور صدور و وزرای اعظم عنایة سبع المثانی
هفت نفر بوده‌اند اول خواجه شکرالله دیانی اصفهانی که در خراسان در خدمت آنحضرت
بود و در رکاب اقدس بعراق آمده سه سال مستوفی الممالک بود مرد آدمی درویش نهاد
و بسلامت نفس اتصاف داشت و محاسب کاردان بود و از اقسام شکار بشکار
تازی مولع بود و در شهور سنه پارس ئیل مطابق سنه ۹۹۱ عالم فانی را بدرود کرد دوم حاتم بیک
اردوبادی وزیر بکتاش خان مستوفی الممالک گشت و شش ماه بدان خدمت قیام داشت
و در اول توشقان ئیل سنه الف چنانچه در طی اسامی وزرا ذکر شده مورد تربیت شاهانه
گشته بمنصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت سیم آقا شاه علی دولت‌آبادی اصفهانی
برتبه استیفا سربلندی یافت و دوات قلم طلا مرصع بدر و لآلی که تا آن غایت رسم نبود
که بمستوفیان داده شود باو داده شد در علم سیاق و نویسندگی استاد و محاسب بینا و
محاسب کاردان بود و بسلامت نفس و خیراندیشی اتصاف داشت و تا شش سال من
حیث الاستقلال بدان خدمت پرداخت بتاریخ سنه [illegible] والف باجل طبیعی فوت شد
بنابر شفقت شاهانه بان سلسله منصب مذکور بآقا میرزا علی برادرش تفویض یافت و دوات
قلم مرصع مذکور باو اختصاص یافت او نیز مردی سنجیده خوش سلوک بهنر کارکنی بود نخست
تشخیص جمع و خرج ممالک محروسه که حاتم بیک طرح کرده بود و امروز قدوه و قانون دفتر
خانه همایونست در ایام استیفا [illegible] او انجام یافت و تا پنجسال مستوفی الممالک بود

وازدرویش

و از درویش نهادی و عدم رشد و استقلال مورد اعتراض معترضان واقع شده از کار معزول
شد چهارم معز ابراهیم شیرازی که از جمله معترضان بود بدین رتبه سرافرازی یافت در کمال
استقلال و بلند پروازی بلوازم این خدمت اشتغال نمود و از زیادتی رشد و بد
سلوکی با ابنای جنس و ارباب قلم آزرده و در مقام عیب‌جویی او در آمدند و از
بی‌پروایی و بی‌شعوری که از کیفیت باده جاه و منصب خیزد خبطی چند در محاسبات
گیلان زده مبلغهای کلی فروگذاشت کرده بود میرزا [illegible] عالمیان وزیر گیلان که خود
مودی حساب بود بدان اطلاع یافته بعرض اقدس رسانید بنابران رقم عزل بر صحیفه حالش کشیدند
ایام منصبش یکسال و نیم بود و در اول ییلان ئیل مطابق سنه ۱۰۱۴ معزول شد سادس میرزا قوام الدین محمد
ولد میرزا حسن کرمانی اصفهانی که وزیر حسین خان شاملو امیرالامرای خراسان بود در علم سیاق و نویسندگی
شاگرد خلف آقا شاه علی [illegible] مستوفیان گردید در سنه [illegible] استیفا تمکن یافته در خلیق تکلیف بود و با
استقلال و بزرگ منشی بغایت درویش نهاد و خیراندیش [illegible] بود دفتر او و دیوان و ارباب
صلاح و مستحقین [illegible] تقوی از عوائد انعام و احسانش بهره ور بودند تا یازده سال مستوفی الممالک باستقلال
بود و در سال شانزدهم دعوت حق را اجابت نموده بعالم بقا شتافت سابع میرزا ابوسعید نواده خواجه حاتم
نطنزی که مستوفی الممالک زمان حضرت شاه جنت مکان از صغر [illegible] نویسی [illegible] داشت
بعد از فوت میرزا قوام از روز [illegible] و درستی [illegible] حقوق خدمت در این سلسله قدیم [illegible] بدین رتبه
ارجمندی یافت و تا حین ارتحال شاه گیتی ستان [illegible] الله [illegible] مستوفی الممالک بود [illegible]

پیستور بحضرت مذکور مشغولی دارد **ذکر وزرای جود آنحضرت** از وزراء و زمان آنحضرت
چند وزیر ذیشان صاحب اعتبار بودند مثل میرزا محمد شفیع وزیر دار المرز مازندران و خراسان
که بخطاب میرزا اعلیمانی سرافراز بود و خواجه محمد رضا وزیر اردبیل که بلقب فدویت داشت و دیگر برادر
اصفهان و کاشان وغیرهم بعالم بقا پیوسته بودند و از وزرای که در حین انتقال با نواع مهمات دیوانی
بودند دو نفر وزیر معتبر صاحب جاه و عزت و اعتبار و ثروت و مکنت و اقتدار بودند میرزا محمد تقی الدین محمد
مشهور بساروتقی نواده خواجه عنایت الله که در زمان حضرت شاه جنت مکان وزیر حسین بیک
یوزباشی استاجلو بود که از زمره ارکان دولت بود و میرزا تقی مذکور در سنه ۱۰۲۵ از قشلاق
همایون بوزیر وافقی شده بود و او وزیر کلیه کل قراباغ بود و بلوازم خدمت پرداخته
حضرت گیتی ستانی آثار رشد و کاردانی از ناصیه احوالش مشاهده فرموده در مقام تربیتش در آمده
و در همان ایام بوزارت کل ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان و
استرآباد بوده باشد سرافرازی یافته روانه آنصوب شد و حسن سعی کاردانی او در خدمات رجوعه
اندیار خصوصا انجام عمارات و ضبط و نسق مملکت و توسیع طرق و شوارع وغیر ذلک در ضمیر منیر
اشرف مرتبت ظهور یافته روز بروز در تربیتش می افزودند تا آنکه فرمان بدعزت و اعتبار
محو القران گشته از جمله مقربان محفل قدس و محرمان سرا پرده انس گردیده و تا حین ارتحال آنحضرت
بدان منصب سرافرازی داشت و همیشه خدماتش مستحسن طبع مبارک اشرف بود و الکنون بدستور منصب
مذکور وصفات الخاقیام دارد خواجه علاء الدین اکبر غوریانی وزیر خراسان و از اعیان ولایت غوریان

هرات بود در زمان تسلط اوزبکیه بدولتخواهی قزلباش متهم بوده انواع جور و تعدی کشیده بود بعد از
فتح خراسان و دفع اوزبکیه در ازاء دولتخواهیها که از و بظهور رسیده بود مورد شفقت و تربیت گشته
بخدمات دیوانی آنجا مامور گردیده و بحسن خدمات منظور نظر شفقت گشته بوزارت کل ممالک
خراسان ارتقا یافته صاحب املاک و رقبات کلی و ثروت و مکنتی بود از تقدیرات آسمانی ضعف
قوتی بر باصره او طاری گشته دیده اش بالکلیه از دیدن عاری و عاطل گردید و آنحضرت بنابر پاس حقوق
خدمات او از ابتلای او اغماض عین فرموده بهمان دستور منظور انظار شفقت و تربیت و عنایات شاهانه گشته بخدمت وزارت
بود و با عدم بصیرت و بینائی برتق و فتق امور وزارت می پرداخت و بمحض توجه و التفات خسروانه
نقص بنیاب او راه نیافت و قدمت دوازده سال تا ایام جهانبانی وزارت کل خراسان کرد و در ازمنه
سالفه و قرون ماضیه همانا نظیر این معنی وقوع نیافته باشد که در عهد دولت این شهریار حق شناس بنده نواز
وقوع یافت و در ذکر سایر وزرا بجهت مالک زیاده ازین نیست **فقره چند در حکایت حب و دعای دولت**
نواب کامیاب ما بعد الحمد والثنا که این جلد نسخه عالم آرا که عبارت از صحیفه ثانی صادرات احوال خسرو ظفرقرین
جمال و واردات ایام فرمانروای شهریار غفران مآل عباسیست صورت تسوید یافته رقم اختتام بدان رسید
و تحمل که بعضی فقرات فضلی که مقصود بالذات بود درین کتاب بقلم در آمده و برشته تحریر در آمده باشد
که محل اعتراض معترضان بوالفضول توانند بود و الکنون وقت آنست که کلک سخن پرداز لب از آن
مصدر ببندد از دهر بی آنکه بار آید و زبان صدق بیان به دعای مشک معطر
با بسیل اعنی دوام دولت و قوام سلطنت و کامرانی پادشاه اسلام کهف انام ماه جهان افروز

سپهر عدالت و عالم آرائی آفتاب علم تاب کشور عظمت و فرمانروائی خاقان بلند قدر والا مکان شاهنشاه
قضا قدرت قدر توان برازنده تخت فیروز بخت اکاسره و کیان خلاصه فرمانروایان عجم جاودان
فرازنده اعلام جهانگشائی شهر زیبنده اورنگ جهان آرائی شاهنشاهی گوهر جود و دریای وجود سلطان
سرافراز شهریار هنرپرور مسکین نواز که بصفات حسنه و سخا آراسته و بعدل و دانش بی اندازه زیور
مرحمت و اشفاق پیراسته در ایجاب مسئولات ارباب حاجات بیت رفته از زبان مبارکش حرف
کرم نرفت سهوا ان لا اله الا الله آن جوانبخت کامران المؤید من عند الله الملک المستعان سلطان
بن سلطان بن سلطان خاقان بن خاقان بن خاقان ابو المظفر ابو المنصور شاه صفی بهادر خان
الصفوی الموسوی الحسینی خلد ظلاله و دولته العظمی الی یوم المحشر و المیزان تا مانده و ترشحات سحاب احسان بیمن ازلی
معدلت و انعامات انتمای آن شهریار جهانبان ادام و نشانی سعادتمندی که شمه از نفحات خلایقش در صدر صحیفه اول
رقم نگارش یافته و این اوراق چو اوراق زر در اوراق فلک بهم پیوسته ترتیبی پذیرفته شاداب گرداند
اللهم خداوندا این نوباوه بوستان شهریاری و تازه نهال گلشن جهانداری را بلطف ازلی
و حسن تقدیر لم یزلی برقرار مسند فرمانروائی جد بزرگوار در اورنگ کشورستانی متمکن جهه
عالمیقدار سالهای بسیار الی یوم القرار پاینده و مستدام داشته عالمیان را در ظل ظلیل
مرحمت و عاطفتش آسوده دارد بیادگار صد هزار چه بس ملکان گیتی ستان عمر طبیعی و فراغ
خاطر ارزانی داشته بر اعادی دین و دولت مظفر و منصور گرداند بیت تو توفیق مسکین
نوازیش ده ٭ بر اعدای دین سرفرازیش ده ٭ و ایشان بارگاه عزت و مقربان بساط قرب

و منزلت خواص و عوام بلکه کافه انام سیما آن سعادتمند اخلاص شعار فدوی الاحقر او مستور
رفیع مقدار عالیمقام را که طالب ازدیاد عمر و دولت و خواهان تضاعف جاه و حشمت این خسرو
گردون بسطت سپهر مقدار اند از عواید احسان و دولت بادوامش متمتع و بهره ور دارا
د. آمین یا رب العالمین خاتمه در صدر صحیفه اول این دفتر اشعار شده که بعد از
تسوید این تاریخ عالم آرا اگر عمر وفا کند و فرصتی از شغل کسب معاش که در مضیق اوقات
شریف عالمیان و ناگزیر کافه آدمیان است بدست آید مجملی از نوادر حکایات و چیزی
و مرخوشی از عجایب روایات چه آنکه از اصل متقدمین و متاخرین بر صحیفه بیان نگاشته
در صفحه روزگار یادگار گذاشته آید مثل کتاب لطافت انتساب جامع الحکایات
و عجایب المخلوقات و حیوة الحیوان و کتاب فرج بعد شدت و گلستان و
بوستان و نگارستان و اخلاق ناصری و جلالی و اخلاص محسنی و امثال ذلک
که هر یک گنجینه ایست مملو از لآلی ابدار و مخزن الاسرار ابرار و چه آنکه در مدت
حیات که در حین اتمام این صحیفه صعوبت نهاده و شماران بهفتاد رسیده به دیده عبرت
دیده و بگوش هوش از پیران روزگار دیده شنیده در یک سفینه جمع نموده از هر
خرمن مستعدان خوشه و از مائده افضال هر کس توشه برداشته چون دریوزه گران
جلوه داستانی بر نهاده و مجموعه مختصری پرداخته بدین صحیفه انضمام دهد انتقالات شگفته

بی سرانجامی همین توجه و اعزاز انعام بیقدر دوست پرور مجلس نواز سرانجام
یافته قابل گفت گذار همایون شهریار زمان قاآن دریادل سپهر آستان ابدپیوند
دولت ابد توامان کرده و ازین قلیل البضاعه سرگردان بادیه استعداد نعم
البدل اولاد یادگاری باشد تا غایت که مشغول شود بدین گرانمایه بود فرصت
آن نسخه زیراکه تالیف رای ولی باید فارغ از همه مشاغل و خاطر آسوده از همه
هوسناکی دل که مصالح دوست افزا ابزار جمع آورده تا تالیف آن نسخه
پردازد و بعضی از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر که در زمان فرخنده نشان
حضرت گیتی ستانی هنگامه سخن پردازی از تازه گویی های ایشان گرمی داشت
ذکر نموده خاتمه را بدان آرایش دهد چون درحین اتمام آن نسخه عالم را احوال
بوقت دیگر شد لعله العیم اگر عمر بیوفا وفاداری نماید و توفیق الهی یاری دهد کار گذشته
فرصتی و لحظه چنانچه اشاره شده بدست آید ترتیب آن نسخه پرداخته مکنون خاطر
و اندیشه ضمیر بظهور آید فهو المطلوب و الا دیده بیت که از خاطر افسرده چه
آید و از شیشه شکسته چه تراود ارباب فطنت و ذکا معذور خواهند
داشت **بیت** ای صبا ارزد که خاک شده ؛ این مطلع بنده از منظومات
ز منظومات فقیر مناسب حال بود **بیت** صد وعده کرد ... را وفا نکرده

تاریخ چو در بود که آمد ... امید که این ... بماقات
... الفقرا ... حقه و ... و اگر ... جغتائی
مطالعه کردند و اصلاح آن نوشتند و ختم
عیب من ... نوشته پذیرای
خوبی ... کرم و عیب
هنگام ... الفقیر ...
تاریخ ... دوم شهر رمضان المبارک
سنه الف و ستین ...
... الوعد ...

